تاریخ کُرد و کُردستان و توابع

یا

تاریخ مردوُخ

تألیف

شیخ محمّد مردوُخ کردستانی

ناشر

کتابفروشی غریقی ـ سنندج

بها: ۵۰۰۰ ریال

تاریخ مردوخ

تاریخ کرد و کردستان

تألیف

حضرت آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

جلد ۱

این کتاب تحت شماره ۱۵۹۳ در تاریخ ۵۲/۱۱/۹ در کتابخانه ملی ثبت رسیده و اسناد انتشار آن صادر گردیده است

چاپ دوم

کریم پیرزاده

آقای فخرالدین غریقی اجازه
دارد کتاب تاریخ مردوخ را بار دوم
به نفع خود چاپ و منتشر نماید —

مردوخ

۵۱/۱۲/۱۱



(اسامی کتب مدرك استناد)

(ا)

آثار عجم -
آینه سکندری
ابن خلکان
اجرومیه کردیه (الاب پول بندر)
اقوام میزو پوتامی (سپایزار)
التبینه -(مسعودی)
التثقیف -
القضیة الکردیه (دکتر بلج شیر کوه)
المسالك والممالك(ابن حوقل)
انسکلوپدیای انگلیسی -
اوستا -

(ب)

برهان قاطع -
بهجهٔ مصطفویه(ملاشریف دوم)

(پ)

پسین میراث خلیفه(سرمارك سایس)

(ت)

تاریخ آشور - (سرسدنی سمیث)
تاریخ امراء کرد(سلطان ممدوح)
تاریخ امت مجهوله (جیامل)
تاریخ الاکراد(صادق الملك)
تاریخ الامم الاسلامیه (خضری)
تاریخ الامم والملوك (ابن جریر تبری)
تاریخ الکامل (ابن اثیر)
تاریخ امین زکی
تاریخ ایران(سرجان ملکم
تاریخ ایران قدیم(استرابون)
تاریخ ایران قدیم (پیرنیا)
تاریخ جدید اورامان (ملاعبدالله)
تاریخ جودت پاشا
تاریخ جهان نما (هجیبی خلیفه)
تاریخ درنه کتاب (هردوت)
تاریخ سیستان
تاریخ عالم آرای عباسی
تاریخ عمومی احمد رفیق
تاریخ عمومی اروپا (بوستون)
تاریخ عمومی مورخین
تاریخ عصور قدیمه(جیمس هانری بریستد)
تاریخ قدیم اورامان (ملاشریف قاضی)
تاریخ قدیم شرق نزدیك(مسترهول)
تاریخ کردستان (فیض الله بیك)
تاریخ گزیده(حمدالله مستوفی)
تاریخ ملل قدیمه مشرق(ترجمهٔ فروغی)
تاریخ مختصر ایران (سرپرسی سایکس)
تاریخ منطقی
تتبعات ایران (دارمستتر)
تجارب الامم (ابن مسکویه)
تحفة الاداب . فی التواریخ والانساب
تقویم البلدان(ابوالفداء)
تقویم التواریخ(ملاشریف دوم)
توراة = (کتب عهد عتیق).

(ج)

جاماسنامه (پیرجاماسب اورامی)
جامع الانساب
جغرافیای مفصل ایران(مسعود کیهان)

(ح)

حدیقه ناصری (صادق الملك)

(د)

دائرة المعارف آلمانی
دائرة المعارف بزرگ فرانسه
دائرة المعارف فرید وجدی
دبستان المذاهب

(اسامی کتب مدرك استناد)

دولت عثمانیه تاریخی
دیوان الصداقه (ابن حوقل)

(ر)

روح المعانی (آلوسی زاده)
روضة الصفا -

(ز)

زبدة الصحائف

«س»

سبائك الذهب (سویدی بغدادی)
سیاحت دو بلاد کرد (هانری بندر)
سیاحتنامهٔ اولیا چلبی
سیرة صلاح الدین (ابن شداد)

«ش»

شاهنامه (فردوسی)
شرفنامه (شرف الدین بدلیسی)
شرق قدیم (نورمان)
شوق المستهام (ابن وحشیه)

«ص»

صبح الاعشی (قلقشندی)

«ع»

عشق و سلطنت (نصری)

«ف»

فارسنامه
الفتح القسی فی الفتح القدسی
فتوحات اسلامیه (سید احمد دحلان)

«ق»

قاموس - (فیروزآبادی)
قصد الامم (ابن عبدالبر)

«ك»

کباب زرد فرانسه
کردلر (دکتر فریج)
کفایة الجغرافی (نجم الدوله)
کرد در مقابل ترك
گاتها - (ترجمه پورداود)

«م»

مجمع التواریخ
مجموعه اخبار کرد
مروج الذهب (مسعودی)
مسالك الابصار
معالم العصور الوسطی (ترجمه)
معجم البلدان (یاقوت حموی)
معرفت پیر شهریار اورامی
ملاحظات از کرد (نیکیتین)
منشأ الاکراد (وزف جرنیك)
منزو پوتامی (میجرسون)

«ن»

نخبة الازهریه (چاپ مصر)
نزهة القلوب (حمدالله مستوفی)
نورالانوار (سید عبد الصمد توداوی)

(پیرس مساکن کرد طبق روایت مورخین)

﴿ا﴾

ابوجسره- درنواحی خانقین -
آدیابن = (قضای زاخو. دهوك . عقره . جلولا = (قزلرباط کنونی)
آذربایجان-درشمال شرقی اکرادستان
ارارات = (آگری داغ) . که کوه گودی (جودی) نیز گویند .
ارابخا = کرکوك
ارات -
اربیل - ازتوابع (موصل) است -
اردبیل - ازتوابع آذربایجان است -
اردهان-
ارزروم = (ارضروم)
ارزنجان - از توابع ارضروم است در کنارفرات
ارضروم - درجنوب کوههای کاردوشی واقع است
ارمنیه = (ارمنستان)نواحی جبال ارارات
ارومیه = (رضائیه)کنونی . از توابع آذربایجان
اصپاهان = (اصفهان) کنونی
اسکندرونه - در ساحل شرق شمالی مدیترانه است
اشنو- از توابع آذربایجان . در شمال لاهیجان
آقشهر- درغرب آسیای صغیر است
اگری - محال رواندزاست
آگین = (اجین) درشمال عربکیر از توابع معمورة العزیز
الثغور- خط تحکیمات حدود کلیکیه
الجزیره = دیارمضر. (رقه) دیاربکر . (آمد) دیار ربیعه . (موصل)
الشگرد-
الشتر = (الیشتر) از توابع لرستان پیشکوه است
امانوس- نزدیك رودهالیس است
آمد = (دیاربکر) است
آناتولی = (آناطولی)
اورارتو = (ارارات)
اورامان - ازتوابع سنه است
اورفه - از توابع عراق (بین النهرین) است

﴿ب﴾

باب الابواب -
باب الاکراد = (قلعه برزعه)درشرق تفلیس
باته = (باطه) . ازقراء هکاری است
بالك -
بالکان - محال رواندزاست
بالیان - از توابع موصل است
بانه - ازتوابع سنه است . درغرب آن
بانی خیلان - ازتوابع سلیمانیه است
بایزید - از توابع ارضروم است . در جنوب ارارات
بایلاکان
بتلیس = (بدلیس) از توابع ارمنستان است
بجنورد - درمغرب شیروان . از توابع خراسان

برانیه
برزعه - قلعه برزعه درشرق تفلیس برروود کری واقع است .
بروجرد = (وریگرد)
بسقاد - از توابع آذربایجان است
بلوجستان
بندر عباس
بوتان = (بهتان)
بوی آباد-از توابع ارضروم است
بهتان =(بوتان)
بهسنی - ازتوابع معمورة العزیز
بیروه
بیره جك
بیلوار - ازتوابع سنه .درجنوب آن است
بین الجبلین- ازتوابع اربیل است

﴿ب﴾

پشتکوه-جزولرستان است . درجنوب آن
پشدر
پیشکوه- جزولرستان است درشمال آن

﴿ت﴾

تارم = (طارم)
تاوق = (طاوق) نزدیك کفری است
تبرستان =(طبرستان)
ترهوك-دهی است دربین هکاری ومکس
ترهان =(طرهان)محال پیشکوه لرستان
تفلیس
تورعابدین= (طور عابدین)
توروس-جبال بین اسیا . وآسیای صغیر

(ج)

جبال = (جبال الاکراد) کوههای بین کردستان شرقی وکردستان غربی تاحدود (تکفور)
جبل جنجرین-ناظر براشنواست
جزبر- جزیره ابن عمر است
جزیره ابن عمر-ازتوابع دیار بکر است
جوانرود-ازتوابع(سنه) است
جوله مرك-مرکز هکاری است . ازتوابع وان

(چ)

چمچمال
چمشگزك

(ح)

حارم - درشرق دریای مغرب است
حران - ازتوابع حلب است
حریر - ازتوابع اربیل است
حصن الاکراد -درسوریه است
حکاری= (هکاری)است
حلب
حلوان - دربین قصرشیرین . و کرند- درمحل سرپل کنونی - پیرنیادرایران قدیم صفحه۷ مینویسد که قلعه بوده درکوههای کردستان درنزدیکی کرکوك
حویزه- جزو خوزستان است. در جنوب رود کرخه

(خ)

خابور =(شطخابور) از توابع لوای موصل است.

خالکانی
خاتین - ازتوابع بغداد است.
خاو - جزو محال لرستان است.
خاوه - از محال پیشکوه. بین نهاوند و الیشتر
خراسان =(خوراسان = خورستان = خاورستان).
خرپوت - ازتوابع معمورة العزیز است.
خرم آباد- مرکز خوزستان است.
خفتیان = (حفتیان)درنواحی رواندز.
خنس
خوشاب
خوی- ازتوابع آذربایجان است
خیلات

(د)

داراباد
دارابگرد
دانترك - نزدیك نهاوند بوده
درانتك- محل گوران بوده
دربندقرائر - نواحی آذربایجان
دربندقره بولی- نزدیك صغیر(هوفمان)
درتنگ
درگزین= (درجزبن)ازتوابع همدان
دزفول- درکنار رود(آبدیز)خوزستان است
دقوق الناقه
دلفان- جزو محال پیشکوه لرستان
دهوك-جزو توابع موصل است
دیاربکر
دیاوشت- اسم قدیمی کوهی است از(جبال الاکراد)
دیرسم-
دیلمان -
دینمستان -
دینار -
دینور-جزومحال کرمانشاه. درشمال شرقی آن

(ر)

رامان=(رامان فارس)پنج شهر بوده اند اصطخری
رانیه-
رستاق-درجنوب شمذینان است-انسیکلوپدیا
رواندز- ازتوابع موصل است.
روانسر- ازتوابع(سنه) است -
رودبار=(رودبارقزوین) است -
رودکشکان- درپیشکوه لرستان است

(ز)

زاب بزرگ= لیکوس زی بادینان. به دجله میریزد
زاب کوچك= آلتون سو. زی کری در بین کرکوك واربیل بدجله میریزد
زارا-
زاخو-ازتوابع موصل است
زردلان-
زردکوه-درمحال بختیاری است
زنگه زور-ازتوابع جمهوری ارمنستان است
زوزان-دربین موصل وخیلات وسلماس بوده
زهاب- ازتوابع کرمانشاه است
زیمری

﴿س﴾

ساوجبلاغ = (مهاباد از توابع آذربایجان است

سجستان = (سیستان)

سحمه-در انسیکلوپدیا (نجما) نوشته ؛

سراب مراد-درغرب موش. از توابع بتلیس

سردشت-دربین سلیمانیه وساوجبلاغ وسقز

سعرد- ازتوابع دیاربکر است

سلماس- ازتوابع آذربایجان است

سلیمانیه- جزو توابع موصل است

سمنان- جزو توابع خراسان است

سنجار- جزو توابع موصل است

سند- جزو توابع هندوستان است

سنگر = (سنقر) ازتوابع کرمانشاه است

سنه = (سنه‌دژ) مرکز کردستان ایران است

سورداش

سوره‌برد = (سهره‌ورد) ازدهات زنجان است

سوریه-دزشرق دریای مغرب (مدیترانه) است

سهره‌وورود = (سوره‌رد) -

سیرتی-بمعنی کرد ایران است . چنانکه (کورتی) بمعنی کرد میدیا

(ش)

شاتان - قصبه ایست درنواحی دیاربکر

شاربازیر = (شهربازار) سلیمانیه کنونی است

شام-

شرفخانه-درشمال دریاچه (رضائیه) است

شرناق-

شعلاباد-گویا (شقلا باد) باشد- در صبح الاعشی

شقلاوا = (شقلاباد = چقل آوا) محال خوشناو جزو لوای اربیل بوده . نزدیك رواندز

شوشتر - ازتوابع خوزستان است

شهربان - نزدیك خانقین است

شهرزور -

شیخان-نزدیك هورین . محال قوره‌تو

شیراز-ازولایات فارس است

﴿ط﴾

طبرستان = (تبرستان)

طورعابدین = (تورعابدین)

﴿ع﴾

عراق = (بین‌النهرین) = عراق عرب

عقر-

عقره-از توابع موصل است. نزدیك رواندز

عمادیه- ازتوابع موصل است.

(ف)

فارس = (پارس) ملك آجام است (عجم)

فراهان-ازتوابع سلطان آباد است (عراق)

(ق)

قارس-

قازانیه-ازتوابع مندلی است-

قراچه‌داغ -ازتوابع آذربایجان است

قرشهر-نزدیك عالیس است (قزل ایرماق)

قره‌تپه-

قره‌حسن- جزو لوای کرکوك.وخانقین است

قره‌حصار-ازتوابع‌طرابزون‌است

قزل‌ایرماق = (هالیس)

قزل رباط -

قصرشیرین- نواحی‌ذهاب.جزو کرمانشاه است

قلاشاینی =(قلعه شاینی)نواحی کرند درغرب پاطاق -

قلعه‌هارون- نزدیك جوله مرك

قمرانیه-

قوچ‌حصار -

قوره‌تو-

قهرار -درنواحی فراهان

قیصری =(قیصریه)درسواحل قزل‌ایرماق

(ك)

کارتاویه -نزدیك زاب صغیر . بین‌شهر زور . واشنو

کاریان-درسمت کرمان بوده

کالینی-ازتوابع آذربایجان-

کردوین-شهری بوده برروداراس-مقدسی صفحة ۲۲۷٤

کرکار-

کرکوك-ازتوابع موصل‌است

کرمان-

کرمانشاه = (کرمانشامان)

کرند ازتوابع کرمانشاه.درغرب آن‌است

کری ۱۱ (رودقورا)درتفلیس

کفری-جزولوای کرکوك‌است از توابع موصل

کلات-مرکز بلوچستان انگلیس‌است

کلیائی-ازتوابع کرمانشاه‌است.در شمال شرقی

کلیس‌دار-درمشرق اسکندرونه‌است

کنگاور- ازتوابع کرمانشاه‌است

کورتی- بمعنی کردمیدی‌است.چنانکه سیرتی کرد ایران‌است

کوه‌گودی= (جبل‌جودی‌جزوارارت‌است)

کوه‌زاگروس-سلسله‌جبال بین کردستان شرقی وغربی .از ارارات. تا فارس . میرودس.یونانی به(زاگر)کردی‌ملحق شده

کوی-ازتوابع اربیل است جزوموصل

کهف داود-

کیکور-

(گ)

گرجستان-

گردیان-.درغرب‌سلماس‌است-

گلپایگان-

گیلان

گیلان لرستان -

(ل)

لاوالیجان— در بین شیراز وخلیج فارس است‌اصطخری‌در مبحث‌موم فارس میکوید-

لاهیجان — ازتوابع آذربایجان در جنوب اشنو

لاهیجان گیلان — دربین دیلمان . و سفیدرودلرستان.

(م)

ماردین-ازتوابع دیاربکراست
مازگرد- درنزدیك اشنواست
مازنجان-
ماسابازان -
ماکو— ازتوابع آذربایجان است
ماه بصره
ماه کفا
ماه نهاوند -
ماهیدشت-ازنواحی کرمانشاه است
مخمور-
مراغه
مرت- نزدیك اشنواست -
مرعش- از توابع حلب است.
مرگوان -نزدیك جوله رك . همسایه ارومیه.
مریوان- ازتوابع سنه . درغرب آن است
مشهد - مرکز خراسان است.
مکری = (مکریان).
مکس = متصل به هکاری است.
ملازگرد-از توابع بتلیس است.
ملاطیه = از توابع معمورة العزیز است
مندلی- ازتوابع بین النهرین نزدیك بغداد
موش-ازتوابع بتلیس است.
موصل
میافارقین

﴿ ن ﴾

نسیبین = (نصیبین)ازتوابع دیار بکر است.
نهیج- از توابع حلب است . در کنار فرات.
نیفات =(تور عابدین).
نیفاتس = دیاربکر. خربوت. دیرسم.

﴿ و ﴾

وان- ازتوابع بتلیس است.
وریگرد =(بروجرد است).
وزنه .

﴿ ه ﴾

هارون آباد- ازتوابع کرمانشاه است.
هالیس = (قزل ایرماق)
هرسین- ازنواحی کرمانشاه است.
هرو- ازمحال لرستان پیشکوه است.
هفتیان =(هفتیان)
هکاری =(حکاری)
هلیلان-محال پشتکوه لرستان.
همدان = همدان کنونی
هورین-نزدیك شیخان محال قوره تو.
هولیر = (اربیل)
هویزه = (حویزه)
هیزل- ازتوابع موصل.

﴿ ی ﴾

یعقوبیه-ازتوابع بغداد است
یوزعاد

باسمه تعالی

هیکل بشر مانند سائر جانداران ازجان وتن‌تشکیل یافته است .تاجان در بدن باقی ومهمان‌است ، پنج چشمهٔ احساسات (یعنی باصره . وسامعه وذائقه و شامه . ولامسه)کاملا درکاراند ، وبوسیله آنها متصل معلومات‌درحجرات‌مغزارتسام می یابد، وازآنها افکار وخیالات تشکیل میشوند.

همینکه‌جان از قلعه بدن خارج شد. مغز نیزمانند سائراعضای‌حیوانی‌بشر میخشکد . آن معلومات وخیالات هم میپوسند . وبالاخره نیست ونابودمیشوند.که دیگر احدی را ازنوع بشر دسترس بآن نخواهد بود

پس‌یگانه راه‌حفظ ونگاهداری‌آن‌معلومات‌وافکار همین‌است‌که تاهنوز مرغ جان ازقفس‌تن پروازنکرده وآن‌معلومات وافکارنخشکیده ونابودنگشته‌اندآنهارا مرتباً روی کاغذ بیاراند . که باینوسیله افکار و معلومات اشخاص پایدار مانده دیگرانهم بآن دسترس داشته میتوانند از آنها استفاده نمایند .

مقصود اصلی‌بشر ازاختراع خط وکتابت نیز چیزدیگری نیست‌جز انجام‌این مقصودکه افکار وافعال و معلومات برجستهٔ اشخاص‌روی اوراق وصفحات بیاید و در آنجا محفوظ وپایدار بماند. تا دیگران نیزاز مطالعهٔ آن استفاده نمایند.

مبنی براین اصل . درهرفن ومبحثی رسایل وکتبی بنام خدمت بجامعه برشته تحریر در آورده‌ام . خواستم‌که درفن تاریخ هم مختصری بیادگار بگذارم. اولی وانسب بنظرم تاریخ کردستان‌آمدکه مسقط الرأس وموطن خود اینجانب است و بآن دلبستگی دارم - هرچند تاریخ کرد وکردستان فعلا درگهواره طفولیت‌است. اما امید حاصل است‌که در تحت پرورش و مراقبت علاقه مندان کم‌کم‌بحد رشدو بلوغ برسد .

اساس این‌کتاب بر چهار بخش است

بخش یکم - دراوضاع عمومی . مشتمل بر (٥) بند -

بخش دوم - دربیان کرد وکردستان . مشتمل بر(٤) بند

بخش‌سوم - در بیان ماد ومادستان . مشتمل بر(٥) بند

بخش چهارم- دربیان اوضاع‌سنه . مشتمل بر(٣) بند

« تذکر »

چون اساس نظریه‌من بر کشف حقایق اوضاع کرد است . اگر خوانندگان اهم ازکرد یاغیر کرد بمطالبی بربخورند که دلخواهشان نباشد باید آزرده خاطر نشوند . چرا که من میخواهم (تاریخ) بنویسم - نه اینکه از اشخاص یا قبایل دلجوئی کنم - تاریخ همینکه مبنی برنظریات باشد . شایسته مطالعه نیست ومورد (بیم) و (امید) نخواهد بود بعبارة اخری پایهٔ تاریخ باندازه‌استواروجالب‌توجه باید باشد . که‌کارکنان هر قومی باید ازآن بیم وبآن امید داشته باشند تاازترس تاریخ تن بکار های بد در ندهند . و بامید تاریخ برای ابقای نام نیك از بذل هیچگونه فداکاری خودداری ننمایند .

(بخش یکم دراوضاع عمومی . مشتمل برپنج‌بند

(بندیکم در قضاوت عقل‌برنقل)

یعنی در بیان قضاوة عقل . در علم تاریخ - که در این بند استدلال میشود بر اینکه (نقل) موقعی قابل توجه است‌که مورد تصدیق عقل‌باشد البته‌جای‌انکار نیست‌که علم تاریخ علمی‌است نقلی . وپایه واساس‌مباحث‌آن‌همه‌مبنی برنقل‌وروایت است . وبهیچوجه عقل‌را درآن‌جای دخالت نیست . اماکسانیکه‌بتواریخ‌وسیرعالم آشنا هستند . بدرستی‌میدانندکه در روایات وکیفیات وطرق انساب وهویت‌اشخاص واسامی‌بلاد وازمنه واعمار رجال ومواقع قضایا وغیرآن . . . بدرجه اختلاف در کاراست‌که شخص حقیقت جو بدون محاکمهٔ عقلی طبعا واله و سرگردان میگردد و حقایق وکیفیات وقایع غالباً پوشیده ومجهول میماند . که شخص نمیتواندراست را ازدروغ بشناسد . وواقع‌را ازغیرواقع تمیز بدهد - دراینحال عقل‌ناچارازمداخله ومحاکمه خواهد بود . که‌بوسیله قرائن ودلائل حقیقت‌را پیدا نماید . تادچارتعطیل وسرگردانی‌نگردد .

مثلا بعضی ازمورخین‌معروف یك شخص زرگری‌را(از قبیل کیقباد)از فلان‌طایفهٔ معین نوشته اند (اکراد مثلا) - وبعضی‌دیگر که‌ایشان هم موثق ومحل اعتمادند. همان شخص را بطایفه دیگرانتساب میدهند - (پیشدادیان مثلا) - دراینجاعقل باید

تضاوت نماید که پیشدادی بودن کیقباد ، با کلمه انقراض پیشدادیان که متفق علیه تمام مورخین است منافات دارد . پس عقل حکم میکند که روایت پیشدادی بودن کیقباد موردی ندارد .

همچنان یك مورخی نوشته که اسفندیار مثلا پسر گشتاسب است . ومورخ دیگر نوشته پسر داراست ـ دارا را هم بعضی پسر بهمن نوشته اند . و بعضی دیگر پسر گشتاسب مرقوم داشته‌اند ـ بعضی خلقت عالم را (٤٠٠٤) سال پیش از میلاد مسیح نوشته‌اند بعضی دیگر (٥٥٨٤) سال قبل ازمیلاد . و بعضی دیگر متجاوز از هفصد هزار سال .

ظهور زردشت را بعضی درسنه (٢٥٨٢) پس از هبوط آدم نوشته‌اند و بعضی دیگر درسال (٤٩٣٧) پس از هبوط ضبط کرده‌اند . و بعضی دیگر درهنگام دیگر .. . بهمین منوال که شخص درتفحص حقیقت واخذ نتیجهٔ قطعیه سراسیمه ومعطل می‌ماند بخصوص درحوادث قرون اولیه .وو قایع قبل از تاریخ وپیش از ایجاد کتابت .که چون داستانها درآن ایام کلیة درا لسنه وافواه جریان داشته . وقضایا دهن بدهن سیر طبیعی خود راطی کرده‌اند . مسلم است که دراین رویه طبعاً تولید اختلاف خواهدشد

لذا اشخاص تاریخ نویس ناچاراند ازاینکه متشبث بقراین وآثار شوند واز عقل وقریحه استمداد نمایند . تابتوانند از اقیانوس اختلافات خودرا بساحل حقیقت برسانند ـ زیرا هرتاریخی که موید بقراین وآثار ونقوش ونقریات باشد. آن تاریخ بیشتر مورد اعتماد وجالب توجه است . بجهة اینکهٔ نقوش ونقریات وتصاویر عتیقه و ابنیه وعمارات قدیمه وسائر امارات وآثار طبیعیه اعم از آداب واخلاق وزبان وشکل وقیافه وغیره ... بهترین هادی ومعتبر ترین راهنمای این وادی میباشند .که اشخاص درمانده رازودتر بسرمنزل مقصود میرسانند .

پس شخص مورخ میتواند بوسیله اینگونه دلایل وراهنماها . درهرمبحثی که مورد اختلاف است تضاوت نماید وازآن اختلافات نتیجهٔ راکه بیشتر مشحون به قراین وآثار است ونزدیکتر بحقیقت است دست بیارد .

مثلا درهمین موضوع بحث ما که بیان نژاد (کرد) وذکر اوضاع واحوال این گروه است . جمعی که عشق عرب سازی دردماغ آنها حکمفرما بوده واصرار دارند که همه‌چیز وهرکس رابعرب اختصاص وانتساب بدهند . آنها (کرد) را عرب و سامی نژاد نوشته‌اند . حتی نسبنامهٔ عربی هم مرتباً برای (کرد) تنظیم نموده‌اند (چنانکه بعدذکر میشود)

اما بعض دیگر(کرد) را (آری) میدانند. وبرای عدم انتساب کرد بعرب . دلایلی اقامه مینمایند . البته دراینجا هم بازعقل و قریحه باید قضاوت نماید که از دلایل وآثار طبیعیه وشکل و قیافه واخلاق وزبان تشخیص بدهد که کرد(عرب)است یا(آری)-؛

پس شخص مورخ هنگامیکه باختلاف برمیخورد . اول بآثار عتیقه و اسناد ومدارك قدیمه باید مراجعه کند که بمنزله ادله قطعیه‌اند . اگر آثار ومدارك قدیمه موجود نباشد . بکتب عهد عتیق باید مراجعه نماید که (۳۷) قرن بیش از این تنظیم شده اند . وبحوادث قرون اولیه نزدیکترند تاکنون هم کسی بر قسمت تاریخی آنها اعتراضی نکرده . بلکه اکتشافات جدیده داردکم کم قسمت تاریخی آنها راتأئید مینماید . بعلاوه پیش از موفقیت بخواندن خطوط وکتیبه های مصر و بابل و آشور و ایران هم یگانه منبع معلومات تاریخی وجغرافیائی فقط وفقط منحصر بکتب عهد عتیق بوده اگرمدرك دیگری هم بوده است . چون در دسترس عموم نبوده بمنزله صفر بوده است .

پس شخص تاریخ نویس اول باید در هرمشکلی باین دومفتاح مراجعه نماید (آثارعتیقه، کتب عهد عتیق) . اگراز آنها حل اشکال نشد . آنگاه ناچاراست که بکتب وتواریخ اهل محل مراجعه نماید . زیرا نویسندگان محلی بیشتر و بهتر باوضاع و احوال وطن خود مطلع اند تا بیگانه . یا سیاحان جهان پیما ومستشرقین غرب . بجهة اینکه سیاحان ومستشرقین هم ازهمان اهالی محل کسب اطلاع میکنند و روایات اشخاص را مدارك تحقیقات خود قرارمیدهند . در صورتیکه ممکن است روایات آن اشخاص مورد تصدیق جامعهٔ محل نباشد (هردوت) مورخ شهیر یونانی درکتاب خود (تاریخ درنه کتاب) میگوید - من آنچه را شنیده‌ام مینویسم ولی مجبور نیستم آنچه راکه مینویسم باورداشته باشم).

پس معلومات سیاحان ومستشرقین نسبت بمعلومات مورخین محلی یامورخین همسایه که اصطکاك با قضیه داشته اند ومقبول جامعه محل‌اند . و از بدو تحریر هم کسی برآنها اعتراضی نکرده است البته در درجه چهارم مدارک تاریخیه قرار خواهدگرفت - یعنی(اول)آثارعتیقه - (دوم) کتب عهد عتیق - (سوم) تواریخ اهل محل . یا مال ذی مدخل در اصل قضیه - (چهارم) سیاحتنامه سیاحان و مستشرقین ماجری‌جو.

هرچندازحدودیکه رای این کتاب معین‌شده تجاوزمی‌شود . معهذابرای‌اثبات ترجیح معلومات اهل‌محل برمعلومات اجانب ازذکر نکتهٔ ذیل ناگزیر هستم ـ

درسال (۱۳۳۸)قمری . برابرباسال (۱۲۹۸) خورشیدی‌که‌آقای علی‌محمد بنی‌آدم (شریف الدوله) حکمران کردستان برحسب امردولت مشغول سرکوبی ایل (گلباغی) بود. روزی یکنفر مأمور محترم خارجه‌که در کردستان بود . بحکمران گفت ـ من دیروز باطیاره(هواپیما)ازمحال گلباغی ردشدم در نزدیکی قریهٔ(نازانوم) جمعی سوار دیدم گمان میکنم که‌گلباغیها بودند . شریف‌الدوله از مولف پرسید که قریه (نازانوم) تاشهر چندفرسنگ است. هرچه‌فکرکردم اصلاهمچو قریهٔ در آن نواحی‌بنظرم‌نرسید . مامور محترم ازسکوت وتردید مولف تعجب کرده‌فرستاد ازمنزل (نقشه)را آوردند .

نقشه راکه نگاه‌کردیم دیدیم مامور محترم درست میگوید ـ بعد در نتیجه تطبیق نقشهٔ مامور . بانقشه‌کردستان‌که خود مولف ترسیم‌کرده‌ام چنین حدس‌زدیم که مهندس انگلیسی هنگام نقشه‌برداری ازکسیکه همراه اوبوده . اسم دهکده‌را پرسیده . اودرپاسخ بکردی‌گفته (نازانم) یعنی نمیدانم . مهندس گمان کرده که نازانم اسم‌دهکده‌است وبجای نام دهکده لفظ (نازانوم) را نوشته است . مامور محترم ازاین‌اکتشاف ناچار شدکه نقشه خودرا مطابق نقشه اهل‌محل اصلاح‌نماید سائر دهاتراهم که نگاه‌کردیم دیدیم همانگونه‌که درکتب تاریخ نامهای(کیقباد) و(کیکاوس) و(توس) و(فریبرز) و (آزدیاک) و (بهمن) و (اسفندیار) گم شده . وبجای آنها عبارات ــ آرباس ـ کامبوز ــ دژزس ـ فراهورت ـ ایختوویگو . احشو یروش . گزرسس . پیداشده که‌هیچ شباهت وتناسبی با اسامی اصلیه ندارند. خیلی دهات راهمین‌جورخراب‌کرده‌اند . وبجای نامهای‌اصلی چیزهای دیگرعجیب وغریب نوشته‌اند ،که مامورمحترم ناچار ازدستکاری نقشه‌شد .

بیشتر سبب تغییر نامهای دهات ومردمان همینگونه‌اشتباهات وتحریفات‌است که سیاحان ومهندسان بیگانه دچارشده‌اند .

بویژه تحریفات بی‌نظم یونانیها که خواسته‌اند واژه‌ها ونامهای هرزبان را بازبان ولهجهٔ خود متناسب ومتجانس‌کنند . لذا نامهای پادشاهان جهان را(بویژه

پادشاهان کرد و پارس) ازشکل حقیقی خود انداخته یك شکلهای عجیب وغریب دیگری برآنها بسته‌اند ـ

بعلاوه درمیان مستشرقین هم می بینیم که راجع بغیلی مطالب اختلاف درگیر است مثلا برخی از قبیل (سر ـ کینگ) میگویند که گروه (میتانی) تیرهٔ از عشیرهٔ (کاسی) است . و بعضی دیگر از قبیل پرفسور (سپایزار) مینویسد که تیرهٔ از عشیره (حویاری) است . و برایی قیاس ... که درنتیجه اینگونه تحریفات واختلافات ثابت میشود که بالاخره اجانب باید اشتباهات وتحریفات خودشانرا برطبق معلومات اهل محل اصلاح نمایند . نه اینکه اهل محل معلومات صحیحه خودشانرا با اشتباهات اجانب مطابق نمایند ـ

بعبارة دیگر میگوئیم که مورخین غرب باید ـ گزرسس . واحشوبروش ـ و امثال آنهارا مبدل به (اسفندیار) و (بهمن) کنند . نه اینکه ما اسفندیار . و بهمن خودمانرا مبدل بکلماتی نمائیم که هیچ آشنائی با آنها نداریم . درصورتیکه گفتیم سیاحان ومستشرقین همه ازاهل محل کسب اطلاع کرده‌اند چگونه اطلاعات اهل محل ازخودشان پذیرفته نیست ـ که (صاحب البیت ادری بالبیت) ـ

از تفصیل مذکور نتیجه میگیریم که دروقایع بعد از ایجاد خط و کتابت معلومات اهل هرمحلی مقدمتر برمعلومات بیگانه است . فاما در وقایع قبل از ایجاد خط وکتاب هم فقط آثار عتیقه واسناد قدیمه میتوانند برتواریخ وداستانهای اهل محل برتری پیداکنند . زیرا (تواریخ اثریه) بر (تواریخ خبریه) ترجیح دارند از این دوقسمت که بگذریم . دلیلی دردست نیست که معلومات اجانب را برمعلومات اهل محل ترجیح بدهیم . وآنها را ازهرگونه سهو واشتباه مبرا بدانیم

(بندوم درآفرینش بشر)

بشر ازکجا پیدا شده ـ و بهیچوجه تردید نیست دراینکه عموم جانداران زمین از خود زمین بوجود آمده‌اند . واز جای دیگری یاکرهٔ دیگر باینجا نیامده اند سابقاً که زمین گرمتر بوده . و قوهٔ نامیهٔ آن بیشتر وسریعتر بوده است . حیوانات درشت وگنده‌را تولید کرده‌است . از قبیل ماموت . فیل‌شتر . اسب . گاو . کرگدن .

الاغ ـ وازپرندگان شترمرغ . میش مرغ. کرگس. عقاب باز . و امثال آن ...

بعدکه زمین کمی سردتر شده . حیوانات کوچکتر راتولید نموده است .
ازقبیل شیر . پلنگ . خرس . میمون . انسان . گوسفند . بز ـ وازپرندگان کبك . تیهو . مرغ . کبوتر . شاهین . وامثال آن ...

حالاکه مقدار دیگری درجهٔ سردی زمین بالا رفته : یعنی حرارت آن کم شده است . می بینیم که حیوانات کوچکتر تولیدمیکند ـ ازقبیل مار . موش مارموولك. بزمجه . قورباغه ـ (وزع) لاك پشت عقرب . ملخ. مگس. عنکبود پشه وامثال آن.
راجع بانسان . تورات و قرآن مصرح اند باینکه اولین اصل این نسل که (آدم) میگویند . اززمین تولید شده است . خواه این تولید یکمرتبه ودریك محل بوده باشد . (چنانکه اهل ادیان بآن قایل اند) .

یامکرر ودرنقاط مختلفه (چنانکه علمای علم تکوین . و نژاد شناسی ـ بر این عقیداند) ـ درهرحال بالاتفاق . بشر از زمین متکون شده وازجای دیگر باینجا نیامده است .

عقیده پارسیان قدیم . و پیشینیان کرد که میگویند تعیین آدم اول محال است. مبنی برتسلسل و بی آغاز بودن نسل و نژاد است . که میگویند همیشه تخم ازمرغ . ومرغ ازتخم ـ هسته ازدرخت . ودرخت ازهسته درست میشود ـ ولی ما میگوئیم که درست شدن مرغ از تخم . و درخت از هسته جای انکار نیست . اما این راهم نمیتوان انکارکرد ـ که تخم تمام حیوانات و نباتات در زمین موجود ونهفته اند . و نیز میدانیم که تمام تخمها (چه نباتی وچه حیوانی) همه مرکب اند. وازعناصرمختلفه ترکیب یافته اند . ترکیب هم جای انکار نیست که دلیل برحدوث است چه ترکیب یا قدمت و بی آغاز بودن منافات دارد ـ زیرا بساطت مقدم برترکیب است ـ پس نتیجه میگیریم که تمام حیوانات و نباتات وموالید موجوده همه حادث اند . و از زمین سر برآورده اند . وهمه آغازدارند . یعنی برای وجود تخم وهسته . وجودمرغ ودرخت. شرط نیست وکرهٔ خاك کافی است .

برای اینکه بدانیم که حیوان . یا نبات . چگونه از زمین درست میشوند . یك قطعه زمین باکرخشك وخالی ازهرگونه جانوروو نبات راشخم وشیار میتمائیم.

سپس آبیاری میکنیم. پس از مدتی می بینیم که انواع علفها و گلها . اقسام جانور های ساخت امروزه از قبیل لاك پشت .مار. موش. کارتنك. و امثال آن.. چه نر. چه ماده . در آن قطعه زمین بائر پیدا میشوند . در صورتیکه نه تخم علفی را در آن زمین کاشته بودیم ونه نطفهٔ حیوانی را در آنجا گذاشته بودیم . فقط زمین را سست ومتخلخل نمودیم که روشنائی .وگرمی آفتاب . وهوا. وآب . بتوانند سهل و آسان در ذرات آن نفوذ نمایند . وعمل شیمیاوی را بجریان بیندازند .که دراینحال هسته‌ها (موادحیه) .که دست طبیعت درآن تیکه زمین ودیعه نهاده .. به جنبش و حرکت درآمده کم کم نشو ونما مینمایند . ومراتب ارتقائی خود راطی میکنند.

ویا اینکه کهربزی را میکنیم . ودرجلو آن استخر کم عمقی را قرار میدهیم پس ازمدتی که (نور) و(حرارت) آفتاب برآن بتابد . میبینیم که هرگونه جانداران آبی (نرومادہ) از قبیل قورباغه .لاك پشت . خرچنگ. ماهی. وامثال آن... پیدا و پدیدارمیشوند . واقسام علفها هم درآن نمودارمیگردند. درصورتیکه تخم هیچیك ازآن جانداران . یا علفها را درآن کهربزیا درآن استخر نریخته بودیم . و بر این قیاس...

ازاینگونه امثله وشواهد را بسیار درنظر داریم . برای اینکه مقدار کتاب ازاندازهٔ که درنظرداریم تجاوز نکند . بهمین دومثال اکتفاء مینمائیم.

ازدومثال مذکور روشن ومکشوف میشود که کرهٔ (زمین) کرهٔ (جان) و (تخم) است : یعنی کرهٔ ایست که ازهرگونه هسته‌های گوناگون تشکیل یافته است (موادحیه) که همه درحال جمود وسکون قرارگرفته اند همینکه (نور) و(حرارت) و(رطوبت) و(هوا) باندازهٔ لزوم بهرگوشه و هرنقطهٔ آن برسند . بی درنك عمل شیمیائی شروع شده آن هسته‌ها(موادحیه) . بنای جنبش ونشوو ارتقاء را میگذارند ودرسلسله درجات تکاملیهٔ خودسیر وجریان طبیعی را ادامه میدهند.

هسته چیست ؟ هسته : یعنی (مادهٔ حیه) ـ عبارت از مقداری است از ذرات متجاذبهٔ متناسبه .که (جان) برای مظهر خود . بترتیب مخصوص انتظام میدهد. همینکه وسائل حیاتیه (یعنی موجبات ظهور) بآن توده ارتباط پیداکند. (جان) فوراً بنای جنبش وحرکت را میگذارد . وآنچه برای سیر تکاملی خودلازم داردمیسازد.

مثلا هستهٔ (بادام) که یکی ازمواد حبه است . تا موقعیکه دور از وسائل

حیاتیه است . جامد و بی‌جنبش‌است . همینکه ارتباط با وسایل حیات پید اکند . یعنی در(زمین)کاشته شودو(نور) و(حرارت) و(رطوبت) وسائروسائل تکوینیه با آن مرتبط گردد . فوراً تودهٔ حیه (هسته) . از حال جمود درآمده شروع به جنبش وحرکت مینماید . وآنچه جان‌برای مسافرت ارتقائی خود لازم داشته باشد . اعم ازریشه .وساق.وپوست . وشاخه . و برگ . وعروق و غیره.. وغیره .. (بتناسب استعداد ماده حیه) . همه رابرای‌خود تولید مینماید . تابالاخره بحد بلوغ میرسد یعنی داخل در مرحلهٔ تخم‌گذاری وتولید مثل میشود .که دراینحال شروع بامتداد نسل وسلسله مینماید .

شاخهٔ چوب (بید) را مثلا که دارای حیات باشد . بمحض اینکه در زمین بنشانند . وآبیاری کنند . درقلیل مدتی شروع به نشو وارتقاء نموده . ریشه می دواند . قد میکشد . شاخ وبرگ میدهد . بالاخره آنچه که برای سیر تکاملی خودلازم داشته باشد . بدون‌معطلی میسازد — بعبارة مختصرمیگوئیم (جان‌برای خود هرچه لازم دارد میسازد)

عمدهٔ وسایل نشو و ارتقاء . یعنی اصول اسباب تکون حیوان . یا نبات . (شش) چیزاست - (۱) ماده حیه - (۲) خاك یارحم - (۳) نم (رطوبت) — (٤) گرمی(حرارت) — (٥) هوا - (٦) روشنائی(نور) - این شش اصل درهرجا وهر نقطه بحد لزوم اجتماع و ارتباط پیدا کنند . قطعاً عمل تکوین شروع خواهد شد .

پس ازتفصیل مذکور. که مختصری مارا بوضع تکوین و آفرینش (یعنی حیوان‌سازی‌ونبات سازی) آشنا میسازد . دوسئوال تولید میشود .

(اول) اینکه زمین چندهزار سال پیش ازاین درحال انسان سازی بوده‌است

(دوم) اینکه این حالت درتمام نقاط‌کره زمین عمومیت داشته . یا فقط در جاهای متین ومخصوص انسان تکوین شده‌است -

جواب ازسئوال اول یکقدری تاریك و مجهول است . زیرا هرچند ازکتب عهدعتیق‌استنباط میشودکه خودکرهٔ زمین درحدود (ششهزار)سال پیش‌ازاین‌آفریده شده‌است . ودرصورت‌قبول این‌رأی باید عهد (آدم‌سازی آن‌کمترازاین مقداراباشد. ولی قرائن وآثارطبیعیه وامارات (طبقات‌الارضی) بیش از این مقدارها را تائید مینماید . مخصوصاً آثاریکه اخیراً دراروپا بدست آمده عمر انسان را از(پانصد هزارسال) بالاترمیبرد . بنابراین فعلابطورقطع نمیتوان‌عصر(انسان‌سازی)زمین‌را

بدرستی معین نمود . فقط همین اندازه میتوانیم بگوئیم که عهد تکون (انسان) و(میمون) چندین هزارسال پس ازعهد (ماموت. وفیل .و شتر. واسب وگاو)بوده است . یعنی چندین هزار سال پیش از عصر کنونی . که عصر (موش) وقورباغه است ـ

ازعلائم وآثار هم استنباط میشود که انسانهای اولی درشت‌تر و قویتر از انسانهای‌کنونی بوده‌اند ـ

فأمادرجواب سئوال دوم . میگوئیم ـ که‌حالت انسان سازی . مانند حالت نبات سازی درتمام نقاط زمین عمومیت نداشته . درهرجاکه اصول ششگانهٔ تکوین باندازه لزوم اجتماع‌وارتباط داشته‌اند . درآنجاها انسان. یاحیوان .تولید شده است . وآن نقاط عبارت ازسواحل (دریاها)و(مردابها) است . زیرا اصول ششگانهٔ تکوین بیشتردرسواحل دریاها ومردابهااجتماع دارند .ودرنقاط دیگر بآن‌اندازه فراهم‌نیستند . یکی‌یادوتا اقلازآنها ناقص خواهد بود . وهمینکه یکی ازآنها موجود نباشد عمل تکوین صورت نمی‌بندد ـ

روایت اینکه میگویند (آدم) . در (سراندیب) متکون شده موید این‌رای است ـ (تاریخ‌کامل صفحه۱۳ مجلدیکم) (مروج الذهب درحاشیه تاریخ‌کامل صفحه۴۰ مجلدیکم) واکثرتواریخ‌عمومی-(سراندیب) جزیره ایست در جنوب‌هند. که‌آنرا (سیلان) نیز میگویند نزدیك خط استواء . ولی در توراة (عدن)را نوشته است .

ازاختلاف نژادها هم پی میبریم که تکون انسان دریك نقطه از سواحل نبوده بلکه درنقاط مختلفه ازسواحل دریا . انسان متکون شده‌است . زیرا مواد ترکیبهٔ اصول‌آنهاباهم اختلاف دارند .

پوشیده نماناد هیچگونه مانع مذهبی یا دیانتی را درمقابل این رأی‌که‌ذکر کردیم سراغ نداریم که مارا ازاعتقاد بتعدد اصول نژاد بشرمنحرف نماید.بلکه صرایح‌آیات ونصوص روایات برتعدد دلالت دارند . درقرآن وتوراة واحادیث هم (انسان) ذکرشده‌که ازخاك یاگل‌آفریده‌گشته‌است . وانسان هم جنس‌است برمتعدد اطلاق میشود ودلیلی‌که مارا مجبور کند باینکه آنرا بر واحد اطلاق‌کنیم وجود خارجی‌ندارد . فرضا اگربرواحد هم اطلاق شود . تکون یك انسان اززمین‌مانع ازتکون چند انسان دیگرنخواهد بود . چه‌اثبات شیئی نفی ماعدا نمیکند.بلکه مجوز تعدداست .

بفرض اینکه مانع دیانتی هم میداشتیم درمقابل حس وشهود ناچاریم که موانع را اصلاح و تأویل نمائیم . زیرا موانع اصلاح میشوند . اما حس وشهود کشته نمیشود .

بعلاوه اگر قائل بتعدد اصول نژادها نشویم در جواب سئوال ذیل باشکال برمیخوریم .که‌آیا آدم اولی سفید بوده یاسیاه . اگرسیاه بوده‌نژاد سفید ازکجا آمده .واگرسفید بوده‌گروه سیاه مثلا چگونه پیدا شده اند ـ وانگهی اگر ما در برابرمعقولات ومحسوسات. بمعتقداتیکه باسنت و کتاب هم وفق نمیدهند متمسك شویم . قطعا آینه آئین‌را برسنك جهالت زده‌ایم . که جز خسران نتیجه دیگری نخواهیم‌گرفت . زیرا پایهٔ دیانت‌کلیة برعقل وحس‌است . اگرما عقل‌وحس‌را نفی کنیم دیگردیانتی باقی نمی‌ماند .

(بند سوم . دربیان نژادبشر)

وذکرقبایل بشری

ازتفصیل مذکور دربند سابق وآثار ودلایل‌علمیه . وامارات حسیه استنباط میشود که بنی نوع بشریك نژاد واحد نیست ..بنابراین علمای علم (نژادشناسی) نوع بشررا به اصول وفروع چند تقشیم کرده‌اند ونژاداصلی‌رامنحصر درچهارقسم دانسته‌اند . ازاینقرار:

(۱) نژاد سفید — (۲) نژاد سیاه — (۳) نژاد سرخ (٤)نژاد زرد.

تصورمیرودکه دونژاد اخیرهم فرعی باشند نه‌اصلی : یعنی‌ازترکیب دونژاد اولی تولید شده باشند . بنا براین نژاد بلاتردید همان سفید وسیاه خواهند بود. خواه از یك آدم بوجود آمده باشند چنانکه مورخین ادیان میگو یند . یا ازدوآدم . یا از بیشتر . چنانکه عقیدهٔ نژاد شناسان‌است .

در توراة درسفر تکوین فصل نهم آیه(۲۲) مذکور است اولاد حام بسبب ارتکاب‌گناه سیاه شدند واولاد سام‌و یافث سفید ماندند ـ در (سبایك الذهب) . و اکثر تواریخ نیز در ترجمه (حام) بهمین ترتیب مذکور است . بهرحال اولاد (حام) خواه در نتیجه‌گناه وخواه در نتیجه تأثیر شیمیاوی عناصر ترکیبیه . هرکدام که گوئیم همه سیاه‌اند . و باینجهة آنهارا (سودان)میگویند : یعنی سیاهان.

مورخین اسلام و یهود هم نژاد بشررا منحصر درد ورنگ (سفید) و (سیاه) میدانند . خواه گروه سیاه هم از نژاد سفید بوده باشند و بسبب (گناه) تغییر رنك داده باشند . یا اصلا گروه سیاه نژاد جداگانه باشد که بسبب عمل شیمیائی رنگ طبیعی آن سیاه شده باشد .

درهرصورت مورد بحث ما دراین کتاب فقط نژاد (سفید) است کاری با (سیاه) و(سرخ) و(زرد) نداریم .

نژاد سفید را توراة واکثرمورخین اسلام و یهود . بدوقسم (سامی) و(یافثی) تقسیم کرده اند اما جمهور علمای علم انساب و نژاد شناسی نژاد سفید را بدوقسم (آری) و (سامی) تقسیم کرده اند . بعضی هم که (شامی) با شین منقوط نوشته اند . باز مقصود همان سامی باسین بی نقطه است . که انتساب بسام پسر نوح دارند - زیراکه (س)و(ش) در عبری و عربی مبدل بهمدیگر میشوند . مانند (روس)و(روش) و (مسیح)و(مشیح) و سموئیل)و(شموئیل) کشور (شام)هم که باولاد سام انتساب دارد و باشین منقوط تلفظ میکنند موید این تبدیل است .

درنتیجهٔ این مذکور روشن میشود که نژاد (آری) خواه از اولاد یافث پسر نوح باشند . یا از نژاد دیگر . بالاخره از (سامی) و (حامی) . جداهستند . زیرا بعضی نوع بشررا منحصر باولاد (سام) و (حام) و (یافث) نمیدانند : یعنی قایل بطوفان عمومی . وانحصار بشردر اولاد نوح نیستند - واکتشاف (آمریك) مؤید این رأی است

سامیها که آنهارا (سامیت) نیز گویند چند فرقه اند ازاینقرار - (اعراب) . (یهود) . (آشوریها) (کلدانیها) . (اهالی بابل) . (سکنه شام) . (آرامیها) - فاما (فینیقیها) یعنی سکنه سواحل شرقی دریای مغرب (مدیترانه) که طرابلس کنونی مرکز آن ناحیه است . درتوراة از نژاد (حام)شمرده شده اند . یعنی با (قبطیها) و (بربریها) و (حبشیها) و (سودان) همنژاد نوشته اند . ولی علمای علم انساب آنهارا از نژاد سام میدانند اما قاعدة بایدکه سیاه پوستان انجا ازاولاد حام باشند . وسفیدپوستان از اولادسام . بابراین اختلاف مرتفع است

خط سیروتفرق (سامیها) که ازجبال ارارات ببابل . وازبابل بجانب فلسطین است . درتوراة وغالب تواریخ مذکور است . چون این قسمت مربوط بموضوع بحث مانیست ازبیان آن صرف نظرمیشود طالبین بتوراة . یاتواریخ دیگرمراجعه کنند فاماخط سیر وتفرق (آریها) از اینقرار است - اول بایددانست که (آریها)

منقسم بسه قسم هستند-(اول) هندوها - (دوم) اروپائیها(یعنی لاتینها .وژرمنها .واسلاوها. وسلتها) - (سوم) ایرانیها (یعنی پارسها .وکردها) - اعم از مادها .واراراتیها

ازعلایم واثارتاریخی چنان استنباط میشود که سه گروه مذکور - (یعنی هندوان واروپائیان . وایرانیان) که ملت آریان راتشکیل میدهند . درچهار هزار سال پیش ازمیلاد مسیح : یعنی تقریباً ششهزار سال پیش ازتالیف این کتاب . همه دریکجا با هم بوده اند وبطورعشائری وبیابان گردی زندگانی کرده اند . بعضی میگویند در (اسیای مرکزی) بوده اند - بعضی دیگر میگویند درسواحل شمالی (دریای بالتیك) بوده اند = (سواحل جنوبی اسکندیناوی) - بعضی دیگر میگویند درسواحل جنوبی (دریای بالتیك) بوده اند شمال (روسیهٔ اروپا)

اگرچه عقیدهٔ اولی مشهورتر است . اماعقیده سومی نزدیکتر بقرائن است

قسمت (هندو) و (اروپائی) راماکاری نداریم . چون جزوموضوع این کتاب نیست. فقط فکر وقلم مادر اطراف ایران یعنی: (اماکن کرد وپارس)دور میزند بعبارة دیگر میگوئیم از نژاد آریهائیکه درفلات ایران کنونی ومغرب آن سکونت گزیده اند . ودارای تشکیلات شده اندصحبت مینمائیم

(بند چهارم . دریان نژاد)

آری . وفبایل آن

(آری) کلمهٔ ایست مرکب از (آر) و(ی) نسبت -(آر) در زبان کردی که با فرس قدیم ازیك سرچشمه سربرآورده اند . ونزدیك بهم اند بمعنی (آتش)است . همچنان (آیر) و(آور) و(آهر) و(آهیر) بایای مجهول . و(آتر) و(آگر) همه درالسنهٔ طوایف کرد .بمعنی آتش اند .که حالاهم بهمین معنی استعمال میشوند -درزبان فرس قدیم هم آتش را - (هار) و(هیر) و(آذر) و(آتر) و(آگر) گفته اند .که (هارا) (۱) و (هاربد) و (هیربد) و(آذربد) و(نوذر) و (نوآذر) و (آذرآباد) و(آذرابادیان) و(آذرآبادگان) و(آگرداد) و (آگراداد) و (آتراب) .و (آتروپاتین) و (آتروپا تکین) و (آوروپا)و بالاخره(اخگر) و(استیر) و(استاره) و(آهور) وامثال اینکلمات همه ازمادهٔ (آر) اشتقاق دارند . ومتضمن معنی (آتش)اند

---

(۱) هارا دراوستا اسم کوه دماوند است که درقدیم آتش فشان بوده است

پس(آری)که بایای نسبت ترکیب یافته . یعنی آتشی. وآتش پرست. وجمع آن (آریان) میشود :یعنی آتش‌پرستان .چه‌این‌گروه همه‌آتش پرست بوده‌اند .وبا آتش‌سروکار داشته‌اند (چنانکه حامیان بت‌پرست .وسامیان خداپرست بوده‌اند)

افغانستان راهم که درسابق (آریا) گفته‌اند . بهمین مناسبت است. که اهالی آنجا ازهمین‌گروه آتش پرست بوده‌اند حتی(هرا) هم = (هرات). تحت همین حکم‌واشتقاق است .که از(هیر)درست‌شده است. بمعنی آتش. کلمه (آهریمن) هم‌که از (آهر) و(مان) ترکیب‌یافته مبنی برهمین‌اساس است یعنی(شریك‌الباری) که‌کارهای‌خوب را(آهورا)وکارهای بدرا(آهرمان)انجام میدهد ـ یعنی(آهرمانند)

کلمه (هاگریان) هم‌در کتاب اول تواریخ‌ایام فصل‌پنجم آیهٔ دهم مذکور است . مشمول همین قانون‌است.که مقصود جماعتی بوده‌اند آتش پرست غیر سامی مخالف با یهود ـ (هاگر) هم‌که معرب آن. (هاجر)است. متضمن همین مناسبت است .

بهرحال از امثله وشواهد مذکوره ودلایل وامارات دیگرکه ذکر آنها با نظرکوتاه نویسی ما وفق نمیدهد. ثابت میشودکه لفظ(آریان) براین گروه غیر سامی . غیرحامی . اطلاق نشده مگرفقط بمناسبت آتش پرست بودن‌آنها.که‌آتش وآفتاب را مقدس داشته اند .

بعقیده قائلین بطوفان عمومی‌هم که نسل‌بشررا درسه پسر نوح منحصرمی دانند . نژادآری فرقهٔ از اولاد یافث است . بنابراین تقسیم سفید پوست‌بر(آری)و (سامی) همان تقسیم بر (یافثی) و (سامی) خواهد بود. واختلافی دربین نیست : یعنی چه بگوئیم (آری) و (سامی) وچه بگوئیم (یافثی) و (سامی) هردو یك معنی را میدهند . منتهی‌کلمه (آری) چون وصف‌آتش پرستی آنهارا هم میرساند باینجهة بجای (یافثی) .(آری) کثرت استعمال پیداکرده است : یعنی تقسیم نژاد شناسان انتشار واشتهار یافته‌است.

اینکه بعضی نوشته اند.که‌این‌گروه را بمناسبت (شرقی) ودن آنها(آریان) گفته‌اند. یعنی شرقیان . واستدلال میکنند باینکه حالاهم در زبان فرانسه(آرین) بمعنی شرق است. این رای درمحکمه قضاوت عقل مورد قبول پیدا نمیکند. چرا که این رای جامع نیست. وفقط نسبت باهالی ایران ممکن‌است اطلاق آن درست

بیاید و برسائر اریها که بهند . وروسیه. وژاپون مثلا رفته‌اند . اطلاق آن‌درست نمیآید . بجهة اینکه آنها ازطرف مشرق وارد آنجاها نشده‌اند بنابراین لازم میآید که آنها آری نباشند. واین برخلاف حقیقت است . زیرا که عموم مورخین وعلمای علم نژاد آنهارا آری میدانند.

پس رای درست همین‌است که بگوئیم مشرق وا هم بمناسبت برآمدن آفتاب از آنجاکه یك قرص آتش‌است (آربن)گفته اندکه عقیده مارا تحکیم میکند

یا اینکه بعضی دیگر نوشته‌اند که در زبان (سانسکرت) و(اوستا) «آری» بمعنی نجیب وخوشخو است. واستدلال میکنند باینکه درکتاب(منوشاستر)که کتاب مذهبی هنود است. هندوستان را (آریاورت) میگویند. یعنی مسکن‌اشراف ونجباء در صورتیکه اینهم اشتباه است. زیرا هندوستان‌را اگربمناسبت اینکه مسکن‌آریها است (آریاورت) گفته باشند: یعنی آتش پرستها درآنجا سکونت‌دارند چه مانعی دارد ـ اگرنه لازم میآیدکه ماسوای سکنه‌هندوستان همه نانجیب و بی‌شرف باشند یاماسوای آری‌همه نانجیب‌باشند؛ واین برخلاف حقیقت است. زیرا هیچکس نمیگوید که سامیها مثلا نانجیب‌اند ــ پس‌رای‌درست بی‌مانع همان رای اول‌است که‌مشحون بدلایل وشواهد می‌باشد.

ملت (آریان)که امروزه ملت‌بزرگ‌دنیامحسوب‌است. پیش‌ازتفرق‌ومهاجرت خواه درآسیای مرکزی بوده باشند. یادر سواحل جنوبی ویاشمالی (دریای‌بالتیك) برهرتقدیر بطوریکه علمای (علم آثار) نوشته‌اند. این ملت درحدود (۳۴۰۰) سال‌پیش‌ازمیلاد مسیح‌که بعقیده طوفانیون زمان نوح‌خواهدبود درنتیجه یك‌حوادثی که‌چگونگی آن برماروشن نیست . ناچار ازتفرق ومهاجرت‌شده‌اند ـ وقرائن و آثار. خط این‌تفرق را اینطورنشان میدهد. که قسمتی بطرف درهٔ(پنجاب)سرازیر شده اند ودرآن اماکن براکنده گشته‌اند ـ نژاد (هندوها) ازاین دسته‌اند

قسمت دیگر. بطرف یونان. و روم . ومقدونیه رفته‌اند ودرآنجاها قرار گرفته‌اند طوایف (گرگ) و(لاتین) و(آرناووت) ازاین قسمت‌اند .

قسمت دیگر. بجانب باختر. (۱) حرکت کرده‌اند . دراینجا دو دسته شده‌اند یکدسته ازخط(مرو) و(خراسان) بطرف(مازندران) وسواحل(دریای خزر) ومنطقه (آذربایجان) و(ارستان)و(ارمنستان) - (۲) واماکن (کردستان) امروزه و محال (لیدی)رهسپارشده‌اند . وتانواحی (شامات) و(سوریه)وسواحل دریای (مغرب) یعنی مدیترانه . پراکنده شده‌اند - طوایف (باختریها) و(مادها) : یعنی «خزر. وگیل. و دیلم . و کرد . و لر »و (چرکسها) و (ارمنها) و(آبازه) . و(آلبانی) از این دسته‌اند .

دسته دیگر. ازاین قسمت رو به افغانستان وکرجستان. و بلادپارس که درسابق برطبق روایت هردوت(سفن) نام داشته(۳)حرکت کرده‌اند . وتا سواحل‌دریای‌عمان پراکنده ومنتشر گشته‌اندقبایل (افغان) و(بلوچ)و(گرجها) و(کرمان)و(پارس ها) ازاین دسته هستند .

یك قسمت هم درهمان اماکن ونواحی آسیای وسطی باقی مانده‌اند - که (سیتها) و(اسلاوها) : یعنی «سقالبه» . و(سغدها) و(سکاها) . و (تورانیها) ازاین قسمت‌اند .

این قسمت مدتها وضع بیابان‌گردی‌را ادامه داده . درصدد برنیامده‌اند که مرکزیتی بخود بدهند . ودولتی تشکیل کنند . بلکه اخیراً ایشان هم‌خواسته‌اندکه

---

(۱) باختر بمعنی مغرب‌است. یعنی مغرب آسیای مرکزی‌که حوالی(بلخ)باشد فاما آنجانسبت باهالی ایران خاوراست — پس عبارت‌فرهنگ نویسان که‌نوشته‌اند باختر بمعنی مشرق هم‌آمده غلط وناشی ازاین اشتباه است- مشرق را همان(خاور) ومغرب‌را همان (باختر) میگویند.

(۲) بعضی براین عقیده‌اندکه اهالی ارمنستان وکردستان امروزه ازطرف سواحل دریای(بالتیك) مستقیماً بطرف قفقاز آمده وازجبال (جودی) یعنی(ارارات) سرازیر شده . شرقاً تاخلیج پارس. وغرباً تا سواحل دریای (مدیترانه) پراکنده شده اند (چنانکه بعد ذکرمیشود) -

(۳) تصورمیوود که (سفن) تحریف (یفن) باشد . پسرسام پسرنوح که پیش ازمسافرت آریانها بنواحی پارس وسواحل دریای عمان. این گروه در آنجاها سکونت داشته‌اند . بعد آریانها که وارد شده‌اند بربومیها غالب آمده آنها را از آن اماکن رانده‌اند -

بطرف فلات ایران کنونی بیایند . آریانهای ایرانی که دارای حق سبقت و تقدم بوده‌اند . از آنها ممانعت نموده‌اند در بین آنها و ایرانیان جنگهای پی‌در پی در گرفته است. که زمینه داستانهای ابتدائی ایران را همان جنگها تشکیل داده‌اند .

(بند پنجم . در قبایل و شعب آریان)

بطور تفصیل

شعب و قبایل ملت بزرگ (آریان) بطور تفصیل از اینقرارانند

(۱) اندوان (۲) لاتین (۳) ژرمن (٤) اسلاو (٥) سلت (٦) های (۷) بلاز (۸) چغزی (۹) آبادیان (۱۰) ازآدیان - (۱۱) آجامیان - (۱۲) مادایان - (۱۳) پارسیان

(۱) **اندوان** - عبارتند از (هندوها) و اهالی (سند) و (پنجاب) و (سیك) و (کشمیر).

(۲) **لاتین** - عبارتند از اهالی (فرانسه) و (اسپانی) و (پرتقال) و (ایتالی) و (رومانی).

(۳) **ژرمن** - عبارتند از طوایف (آلمان) و (انگلیس ساکس) و (اسکاندیناو) و (گرك) - ژرمن . بمعنی دلیر وجنگجو است.

(٤) **اسلاو** — عبارتند از (روس های لهستانی) و (صرب) و (چکها) .

(٥) **سلت** - عبارتند از بومیهای (اروپای غربی)

(٦) **های** - عبارتند از (ارمن) که آنها را (اراراتی) نیز میگویند .

(۷) **بلاژ** - عبارتند از اهالی (بلژیك) و (بلغار).

(۸) چغزی - عبارتند از قسمتی از (روسها) و (صقالبه) (۱) که از (سمرقند) (۲) بآنجا مهاجرت کرده‌اند و آنها را (سغدی) نیز گویند .

---

(۱) صقالبه جمع صقلاب است بکسره صاد . بمعنی سرخ مو که عبارت از از سیتها هستند . یعنی روسهای غربی . و آن معرب سقلاب است باسین بی نقطه بلهجه کردی (سگلاو) میگویند .

(۲) سمرقند معرب (جامورکند) است که ترکی است. یعنی. قلعه گلین یعنی تاشکند. که بمعنی قلعه سنگی است .

توافق تاریخ تولد (گؤمر)و(گیومرس) هم که مورخین سال (۲۲۱۸) پس از هبوط ضبط کرده‌اند . وتقارب هردو اسم که (س) یونانی بآخر اخیر ملحق شده مؤید این رأی است .

پس از آنکه این رأی پذیرفته شد . باید دانست که (گئومر) پسر بلافصل (یافث)نیست .بلکه دربین او وگئومر چندین نسل بوده است که درنتیجهٔ این ترتیب اختلاف روایتین مرتفع میشود .

(۱۲) **مادایان**- وآنها عبارتنداز آریهائیکه به(مادا) پسریافث پسر نوح انتساب دارند . طوایف(اکراد) و(الوار)و (گیلان) و (دیالمه) و(خزران)،از این قبیله‌اند . اطلاق کلمه(مادا)اخیراً یعنی در قرن (نهم)پیش از میلاد مورداستعمال پیدا کرده و کلمه (کرد) مقدمتر برآن است . هردوت میگوید که مادها اصلا از نژاد (آری) اند . بعد ها خود را ماد نامیده اند .(تاریخ پیرنیا صفحهٔ ٤٩)مؤلف (نخبةالازهریه) درصفحه(۱۳٦) میگوید که مادها عبارتند از قدماء پارس که عرب آنهارا آجام میگویند .

اگراین روایت درست باشد باید که(مادایان)هم از نسل (گؤمر) باشند ولی خود کلمه(ماد) گواهی میدهد که مادایان از نسل(مادا) برادر(گؤمر)اند - بیهقی میگوید که(کرد) و(فارس) و(خزر) و(نبط) و(دیلم) و (جرامقه)-(۱)از اولاد (آشور) پسر سام‌اند. که آنهارا سامی دانسته است . در صورتیکه آری بودن آنها جای تردید نمانده است(چنانکه بعدذکر میشود).

(۱۳) **پارسیان** - وآنها عبارتند ازآریهائیکه درکشور(سفن)یعنی (پارس) کنونی وسواحل دریای (عمان) ورود (اهواز) سکونت دارند . ابن خلدون درجلد دوم تاریخ خود صفحه(۱۵۵) مینویسد که عقیدهٔ مورخین(پارس)براینست که (پارس) ازاولاد(مادای) پسریافث پسرنوح است که با روایت بیهقی در برادر بودن(پارس) با(کرد)وسائرطوایف(ماد)موافقت دارد. فقط درنقطه انتساب اختلاف دارند که بیهقی دلیلی برای انتساب آنها به‌آشور بیان نکرده‌است .اگر هم دلیلی بیان میکرد . امروزه که(آری) بودن (پارس)و (کرد) وسایر طوایف (ماد)قطعی شده‌است . رد میشد پس روایت ابن خلدون که با تواریخ کرد . ورأی علمای آثار موافقت دار

---

(۱)جرامقه عبارتند ازاهالی اصلیه موصل که درزمان خیلی قدیم در آنجا بوده اند .

بیشترمورد توجه است در برهان قاطع هم جلد اول، صفحه (٤) مینویسد که بعضی گفته‌اند :(پارس)منسوب به‌پارس پسر عامور پسریافث پسرنوح‌است . (عامور همان گؤمر است‌که ذکر شد) بهرجهة روایت (آری) بودن (پارس) بیشتر مشحون‌بدلایل و قراین است .

(بخش‌دوم . دربیان کردو کردستان مشتمل برچهاربند)

(بندیکم‌درمنشا کرد)

چنانکه پیش‌گفتیم از دلایل‌ومدارك‌تاریخیه ، وعلایم وامارات علمیه،وآثار مکشوفه، ثابت شده‌است که‌گروه‌کرد مردمانی هستند (آری) نژاد ،ازجنس (هندو- اروپائی)که دریك‌عصر غیرمعلومی، یعنی چند هزارسال پیش‌از میلاد مسیح، باراضی واماکن کنونی‌که در جنوب ارمنستان واقع.است و(کردستان) نام دارد آمده‌اند. شرقاً بهمراهی جریان رود (دجله) وشعب آن در امتداد سلسله جبال (زاگروس) تاخلیج پارس‌وسواحل دریای عمان رفته‌اند . وغرباً نیز در امتداد رود (فرات) و رشته‌کوههای (تروس) تاسوریه،وشامات،وسواحل دریای‌مغرب = (مدیترانه)پراکنده شده اند .

و نیز ثابت شده است که این آمدن . تدریجی و بطور تعاقب بوده نه یکمرتبه و دریکزمان — (مبدء حرکت در این روایت معلوم نیست که از کجا آمده‌اند)

بعضی از مورخین گفته‌اند که (اکراد) از طرف سواحل جنوبی یا شمالی دریای (بالتیك) مستقیماً بجانب قفقاز وارمنستان آمده‌اند واز آنجا از سلسله جبال(جودی) = آرارات،سرازیر شده‌شرقاًتاسواحل دریای‌عمان.و غرباً تا سواحل دریای مغرب‌پراکنده شده‌اند .

بعضی دیگر میگویند که گروه کرد از طرف شرق، یعنی‌آسیای مرکزی بسواحل‌جنوبی‌دریای(مازندران) = بحرخزر.آمده‌اند .ومتدرجاً درامتدادسلسله‌جبال (زاگروس) وحوزه دجله پراکنده شده‌اند وتاسواحل‌دریای مغرب‌رفته‌اند. قسمتی هم در اطراف دریاچه (وان) سکونت‌گزیده‌اند .و درآنجا آثار تاریخی ازخود گذاشته‌اند . وحکومت مقتدری هم داشته‌اند .

پرفسور(فون مینوریسکی) میگوید که خیلی محتمل‌است‌گروه (کرد) ازطرف شرق(یعنی ایران امروزه) بجانب‌غرب یعنی(کردستان‌کنونی) آمده باشند وسکونت

گزیده باشند با اینحال آمدن این گروه کرد مانع از این نیست که درهنگام آمدن ایشان یك گروه دیگر گردهم ویاچند فرقهٔ دیگر مختلط باهم بنام (کاردو) مثلا در کردستان مرکزی ، زندگانی کرده باشند ، و بعد با کرد جدید امتزاج یافته باشند .

برطبق این روایات . خط سیرو تفرق اکراد را موانع طبیعی و سیاسی محدود نموده که نتوانسته‌اند ازاماکن کنونی تجاوز کنند : یعنی شمالا دریای(خزر) وجبال(آرارات)وجنوباً دریای (عمان).وحکومت عیلام، وغرباًحکومت(شومیرواکاد) وبالاخره دریای مغرب مانع از تخطی وتجاوز اکرادشده‌است.

اینکه گفتیم حکومت (شومیر . واکاد) باینجهة است .که تاریخ گروه کرد برحسب آثار مکشوفه خیلی مقدمتر ازتاریخ (کلده) و(آشور) و(پیشدادی) است . زیرا آن آثار ومدارک مکشوفه بما نشان میدهند .که چندین قبیله از قبایل اصلیه کرد. که عبارت از (لولو) و(گوتی)و(کاسی)و(هوری) باشند . ومنظومهٔ(زاگروس) را تشکیل داده‌اند . باقبایل(شومیر . واکاد) و(عیلام) همعصر و همداستان و هم نبرد بوده‌اند .که هنوز اسمی از(کلده) و (آشور) نیست و(گیومرس) اولین پادشاه پیشدادی هم که زردشتیان (ابوالبشر) میدانند ـ هنوز نطفه اش در اصلاب منعقد نگشته‌است (چنانکه ذکرخواهد شد)

بنابر همین جهة است . که نمی‌توان گفت تاریخ مهاجرت وتفرق اکراد : یعنی آمدن آنها باماکن کنونی موخرتر از تاریخ مهاجرت پیشدادیان بمنطقه کنونی پارس است .

بهرحال از آثار طبیعی ونشانهای سیاسی چنان استنباط میشود .که روایات مذکوره هرچند برحسب ظاهر باهم متخالف اند . امابرحسب واقع و نفس‌الامر گویا اختلافی نداشته‌باشند . یعنی آمدن کرد ازشمال . یاازشرق . هردودرست باشد باین‌ترتیب که یك قسمت ازطرف شمال بارارات آمده . وازآنجا سرازیر شده دو دسته شده‌اند . یکدسته ازسواحل فرات و امتداد جبال (تروس) تاسواحل دریای مغرب. وسوریه . وشامات . پراکنده شده ـ و دسته دیگر هم در امتداد سلسله جبال (زاگروس) و حوزه دجله تا خلیج پارس و سواحل دریای عمان رفته‌اند.

قسمت دیگرهم از طرف مشرق : یعنی اسیای مرکزی به‌جانب باختروجنوب دریای(مازندران) . ونواحی آذربایجان .ومنطقه اسپهان . وهمدان .وکرمانشاهان ولرستان تاخته‌اند .

چنانکه قسمت اول‌را (گودی) یا (گوتی) گفته‌اند منسوب بجبل (جودی) که معرب(گودی) است ،یعنی(اورارات) .

وقسمت دوم را(کورتی)گفته‌اند . یعنی(کوردی) منسوب بکرد که(د) و(ت) مبدل بهمدیگر میشوند، که بعد پارسیان آنهارا (سیرتی) نامیده‌اند . (۱) واخیراً درقرن (نهم) ق‌م- همانطورکه هردوت میگوید . خود را (ماد) نامیده اند «ماد بزرک . مادکوچك» = عهدکیقباد .

وسلمانازار دوم . پادشاه آشور دراواسط قرن(نهم) ق‌م - باآنها مصادف شده‌است - (چنانکه بعد درمبحث تاریخ دول سه‌گانه ذکرمیشود)

وگویا مبنی برهمین ترتیب‌است . که غالب مورخین هم اکراد قسمت اول را(اکراد غرب) یا (اکراد اراراتی)گفته‌اند . واکراد قسمت دوم را (اکرادشرق) یا (مادایان) گفته‌اند - که ماهم دراین‌کتاب باآنها تاسی‌کرده - قسمت اول را (اکراد غرب) یا (اراراتی) - وقسمت دوم‌را (خاوریان) یا (اکراد خاورزمین) یا (مادایان) میگوئیم - پس‌اختلافی دربین دو روایت شرقی . وشمالی . بودن کرد باقی نمی‌ماند . وهردو درست‌است . چنانکه پرفسور (مینوریسکی) هم‌این عقیده را تائیدمیکند -

ولی‌کدام یك ازاین دوقسمت زودترآمده‌اند . هنوز مدرک درستی بدست نیامده . فقط درتواریخ (شومیر . واکاد) قسمت‌اول همه‌جا موردبحث‌است - بعضی از مستشرقین‌هم تاریخ آمدن قسمت‌دوم را درحدود قرن(دهم) ق‌م حدس زده‌اند. اگراین حدس‌درست باشد . قطعی‌است‌که (گوتیان) = یعنی اراراتیان - مقدم بر (کورتیان) خواهندبود . یعنی (خاوریان) - امابطور قطع تاریخ‌آمدن قسمت‌دوم. پیش‌از قرن (۲۱) ق م . بوده‌است (چنانکه ذکرخواهدشد) -

(بند دوم . در سوابق کرد)

بطور اجمال .

برحسب‌آثار ومدارک مکشوفه - پنج دوره برای‌کرد ثابت شده‌است(اول) دوره پیش‌از تاریخ . ازچند هزارسال پیش‌از میلاد مسیح تاسال (۳۶۰۰) ق‌م . که سلطنت (نارامسین) پسرسارگون اول‌بدست عشایرگوتی : (یعنی‌اکراد اراراتی) منقرض میشود . وسلسلهٔ سلاطین‌گوتی شروع میشود .که متجاوز ازدو قرن . بر (شومیرواکاد) حکومت میرانند . این‌دوره چون‌خیلی‌تاریك‌است وتاکنون اطلاعاتی ازآن بدست نیامده موضوع‌بحث مانیست .

---

(۱) سیرت . و سرت . درزبان اورامی‌که ماخذآن وفرس قدیم‌یکی است بمعنی خاراست (سرتی لوان ترتمره : یوره مونیم درده‌کرو) یعنی خاری فرو رفته بانگشتم ناخنم درد میکند . بجهة خشونت و مردم آزاری این لقب را به آنها داده اند .

(دوم) ـ ازسال (۳۶۰۰-۸۵۳) ق‌م . یعنی‌دوره‌روابط اکراد . با(شومیر واکاد). وکلده . وآشور . وعیلام ـ اززمان سلطنت (نارامسین). تاظهور کیقباد کرد : یعنی زمان تشکیل دولت (ماد) که پارس هم در این دوره جزوماداست.

(سوم) از سال (۸۵۳ — ۵۵۰) ق‌م . یعنی دوره سلطنت ماد . تاظهور کیخسروکبیر = (سیروس اعظم) .که دولت (ایران) از سیروس شروع‌میشود . و گروه ماد دراین ایام جزوایران میگردد

(چهارم) از سال(۵۵۰) ق‌م . تادوره اسلام . یعنی از زمان کیخسروکبیرتا هنگام تفکیك اکراد غرب‌ازایران ـ که کرد دراین دوره‌گاهگاهی حاکم میشود. ولی‌اکثر محکوم‌است . واین دوره‌موضوع جلددوم این‌کتاب خواهدبود.

پس مورد بحث ما دراین مجلد . فقط (سه دوره)خواهد بود . دورهٔ (دوم) و(سوم) و(چهارم).

(۱) (کرداز (۳۶۰۰-۸۵۳) ق‌م)

درزمان سلطنت(سارگون) اول . پادشاه(اکاد)که اوراسارگین‌هم میگویند. چندان بحثی از عشائر (کرد) نیست . ولی (نارامسین) پسر آن پادشاه بااکراد سروکارپیدامیکند .که در اوایل قرن(۳۶) ق‌م . اول نارامسین قبیلهٔ (لولو)را شکست‌میدهد = (لولوم).

سپس درفاصله‌کمی همین‌پادشاه ازقبیله(گوتی) همنژاد قبیلهٔ (لولو) شکست میخورد . وسلطنت بابل : یعنی (شومیر . واکاد) بقبیلهٔاکرادگوتی منتقل میشود. پس‌ازآن درعهدسلطنت (گوت‌آ) پنجمین‌پادشاه گوتی . گروه عیلام هم باجگذار دولت‌اکراد شده‌است (مبحث تاریخ‌دول‌سه‌گانه).

معلوم میشودکه‌کرد درزمان سارگون‌اول . وپیش از آنهم بوده‌اند منتهی چون برخوردی باشومیر واکاد نداشته‌اند . باینجهة درتاریخ شومیر واکاد پیش از نارامسین ذکری‌ازآنها نشده‌است .

چنانکه‌در(تاریخ قدیم شرق‌نزدیك صفحه-۱۸۶) مذکوراست که‌گروه(لولو) درعهد سارگون‌اول . دارای سلطنت‌بوده‌اند . وپادشاه ایشان (لاسیراب) بوده‌است برفسور (سپایزار) هم در (اقوام میز وپوتامی صفحه ۹۹) همین عقیده را تائید میکنند .

درسال(۲۸۰۰) ق م .(سارگون) دوم ظهورکرده خاتمه بحکومت‌گروه‌گوتی‌داده . وآنهارا ازبابلستان بجانب (زاگروس) محل سابق خودشان عودت داده است . وتاکشور(مادایان) هم تاخته‌است .که تمام منطقه (مادستان .وکردستان) جزوبابل

شده‌است . ومدت سه‌قرن (ماد .وکرد) : یعنی(خاوریان واراراتیان) بدولت‌بابل باج‌داده‌اند ـ

(از اینجا استنباط میشودکه مادها) در قرن (۲۸) ق م درمنطقهٔ مادستان موجود بوده‌اند)

درسال(۲۵۰۰) ق م ـ هم‌یعنی زمان استیلای (ضحاك) تازی‌کشور پارس هم = (پیشدادیان)مانند(ماد واکراد) باجگذار دولت‌کلده شده‌است . و ضحاکیان برهر سه‌کشور حکمرانی‌کرده‌اند

درسال (۲۴۵۰) ق م ـ (دونگی) نام پادشاه‌شومیر قد علم‌کرده حمله به (عیلام) برده است . وگروه (عیلام) و (لولو) را جزو شومیر ساخته‌است ـ درسال (۲۳۵۸) قم = که دولت(آشور)تشکیل‌شده‌است. تا سال (۲۱۹۲) قم = دیگر ذکری ازکردنیست (نه خاوری . نه‌اراراتی) — ولی (گیومرس) پیشدادی درحدود سال(۳۳۴۱) قم = (۲۲۴۴) هبوط دولت‌پیشدادی را تشکیل‌میدهد . و (دماوند) را پایتخت‌خود ساخته . ودرحدود سال(۲۶۰۰) ق م = (۲۹۰۰) هبوط . ضحاك عرب ازبابل لشکر بکشور پیشدادی‌کشیده . در (استخر) پارس باجمشید پادشاه پیشدادی جنگیده اورا مغلوب ودولت پیشدادی را منقرض ساخته‌است .

سپس در سال (۲۱۹۲) قم = (۳۴۰۱) هبوط . (فریدون) پیشدادی . با مساعدت کاوهٔ مادی . وسایر مادایان اسپهان برضحاکیان شوریده کشور پیشدادی را از قیداسارت‌کلده وضحاکیان نجات داده است .

دراین نهضت اکرادهم بی‌نصیب نشده‌ازخفت اسارت‌آزاد شده‌اند ـ این‌نهضت مصادف باسلطنت (کودورناخونتا) اول‌پادشاه عیلام بوده‌که دولت بابل را شکست داده است . وفرصت برای (مادایان) و (پیشدادیان) تهیه شده است .که‌برضحاکیان تاخته‌اند .

درسال (۲۰۱۸) قم هم (نینه) پادشاه آشورو کلده برکشور (مادا) لشکر کشیده پادشاه مادرادستگیرو بدارآویخته‌استوتا دیار(بلخ) تاخته‌است . اما موفق بتسخیر قلعه بلخ نشده‌است . تا (شمارمی)آنرا فتح میکند — (که تفصیل آن خواهد آمد)

در قرن(۱۹)و(۱۸) قم . دربین‌اقوام‌اسیای صغیروکنارشرقی (دریای‌سیاه) پاره بروزات ووقایع رخ داده‌که باتاریخ‌اکراد غرب وخاورزمین = (گوتیان و مادایان) بی ارتباط نیست . دراین ایام یك فرقهٔ کوچکی ازنژاد (آریان) (هندو ایرانی)ازطرف‌شمال پیدا شده وتاغرب کردستان‌کنونی آمده‌اند وسکونت‌گزیده‌اند

یکی از خاندانهایشان بنام (میتانی) یك حکومتی راتشکیل داده است . ومرکز آن در روی آب (خابور) بوده است . مستشرقین این گروه جدید را هم از طوایف کرد می دانند. که اخیراً آمده اند(چنانکه ذکرخواهد شد)

سپس درحدود سال (۱۷۶۰) ق م - اکراد(کاسی) باتفاق عشایر همنژاد خود (گوتی)و(لولو)درتحت فرماندهی(خانديژ) رئیس کاسیان بکشورکلده لشگرکشیده آنجارا متصرف شده اند . وحکومت مقتدری را در(لاگاش) تشکیل داده اند . که آنرا حکومت (کاردونیا) گفته اند : یعنی حکومت (اکرادی) که شش قرن دوام داشته -

دراین ایام کشور(مادا) درتحت باجگذاری آشور باقی بوده . فقط یك حکومت کوچکی در(بلخ) وتوابع آن درتحت حکمرانی(توسه) نام که یونانیها (دیوکس)می گویند باقی بوده که بآشور باج نمیداده است.

این(توسه) غیراز(توس) پسر فریبرزمادی است که پس از کیقباد پادشاه کشور ماد میشود . زیرا اوهزارسال بعد متولد میشود . و همچنان غیر ازتوس پسر نوذر است . که اوهم هنوزمتولد نشده . بعلاوه اوازخانواده(پیشدادی)است . نه ازخاندان (ماد) چنانکه بعد ذکرمیشود -

درقرن (۱۶) ق م . هم گروه (مانیانی) یا (مایتانی) یا (میتانی) که ذکر شد . برتمام کردستان . تا (ارانجا) یعنی کرکوك کنونی . و نواحی آشوری . و صحرای اربیل حکمرانی کرده اند - پارهٔ مدارك حقوقی و تجاری که درکرکوك پیداشده . وتاریخ آنها قرن(۱۶) و(۱۵) ق م است . مشعرند براینکه اهالی کردستان شرقی درآن زمان باجگذار کلده و آشور بوده اند . و نفاق داخلی درمیان آنها حکمفرما بوده است .

فقط در دین وقوانین کشوری وآداب وعادات اجتماعی وحدت داشته اند.

حکومت (میتانی) در اوایل قرن(۱۴) ق م . با (هیتها) برسر سوریه بنای جنگ گذاشته اند . دراین اثناء نفوذ آشوری داردکم کم زیاد میشود.

(ادادنیراری) پادشاه آشور(۱۳۱۰ — ۱۲۸۱) ق م . دریکی ازآثارخود که کشف شده مینویسد که اردو های (کاسای . گوتی . لولوم . سوباری) را شکست دادم -

(سلمانازار) اول . حکمران آشوردر حدود سال (۱۲۸۰) ق م با عشایر (گوتی) جنگیده . چنانکه خودش میگوید — فجایع سختی را برآنها اجرا کرده است . بعد درنتیجه حملات متعاقبه عیلام بخاك بابل وتوسعه وعظمت آشور .

کم کم حکومت (کاردونیا) = کردی رو بضعف گذاشته . درحدود سال(۱۱۷۱)ق م درزمان سلطنت(تگلاثی نین) پادشاه آشور . دولت چندصدساله (کاردونیا)درنتیجه یك حوادثی که چگونگی آن برما معلوم نیست خاتمه یافته است . و اکراد (کاسی) بمحل اصلی خود :یعنی جبال (زاگروس) که لرستان امروزه باشد مراجعت کرده اند- (ماد) و(لولو) هم تابع دولت بابل میشوند -

بعد درحدودسال(۱۱۰۰)ق م - (تگلات پالازار)اول . پادشاه مقتدرآشور. بااهالی(پارس . وماد) وگروه (لولو) که تابع حکومت بابل بوده اند. چندبارجنگیده اکراد وپارس . راباجگذار خودساخته است . ازسمت جنوب هم تاخلیج پارس را متصرف شده است- ولی دربین(۱۰۹۸ — ۱۰۶۸) ق م- باکردهای جبال(آزو)(۱) هم جنگیده وشکست خورده است-

در قرن (نهم) ق م - هم که (آسورنازیربال) پادشاه آشورشده اکراد جبال (زاگروس) سراز اطاعت او پیچیده بدولت بابل اظهاراطاعت کرده اند .آسونازیربال باآنها چهارمرتبه جنگیده سفراول درسال (۸۸٤) ق م بوده است . که بخاك (لولو) لشکرکشیده است . وبدون نتیجه برگشته است . سفر اخیر هم که در تحت فرماندهی ولیعهد خود . یعنی(سلمانازار) پسرش لشکربکشور (لولو)فرستاده چندین شهر را متصرف شده اند . حکمران لولو که (آمیخا) نام داشته با عدهٔ از سپاهیان خود پناهنده بکوهستان شده است .که سپاه آشور عاجز مانده بالاخره قضیه بصلح برگذارشده است

همین (سلمازار) درزمان حکمرانی خودش هم . یعنی اواخر قرن (نهم)ق م یکسفرجنگی بطرف کردستان کرده . باگروه پارس . وماد . مصادف شده است و آنهارا بلفظ (پارسوا) و (آمادا) ذکرکرده است . درسال(۸۵۹) هم حمله بولایت (زاموآ) برده است . وتاکوه (تاسولجه) و(گله زرده) را ضبط کرده است . در سال (۸٤٤) ق م هم لشکربصفحه (پشدر) و (سردشت) که (نامری)گفته اند فرستاده پادشاه نامری فرارکرده است

---

(۱) مستشرق (درایوار) میگوید که جبال(آزو) عبارت ازکوه (هازو) است یعنی کوه (ساسون) کنونی-

(۲) - ۰(کرد - از۸۵۳ — ۵۵۰ ق م)۰

درسال (۸۵۳) ق م - کیقباد کرد. که یونانیان (آرباس)میگویند ظهور کرده دولت (ماد) راتشکیل‌داده‌است ، یعنی پس‌از انقراض آنرا تجدید نموده‌است .

این پادشاه پارس وکرد را از قید اسارت آشور نجات داده و (هنگمدان) را = همدان کنونی . پایتخت خود قرار داده‌است . وآنرا توسعه و تعمیر نموده است یونانیان‌این‌پادشاه را فاتح (نینوا) وسبب انقراض دولت آشوره‌میدانند (ملل قدیمه مشرق صفحه ۱۵۹-۱۶۳) (آینه سکندری صفحه ۱۴۵)

اما از آثار و مدارک مکشوفه‌چنان استنباط میشود. که (کواکسار) = (کیاکسار) که اصل تلفظ آن (هوواکساتار) است = هووخشتر سبب انقراض دولت آشور بوده است (چنانکه بعد ذکر میشود) (پیرنیا صفحه ۵۳) (تاریخ عمومی رضا اخوی‌صفحه۸۲) (ملل قدیمه مشرق صفحه۱۵۸-۱۶۴) (احمد رفیق‌جلد یکم صفحه ۳۶۶-۳۶۹) و(تاریخ امین‌زکی) وغیره ...

در سال (۷۴۴)ق‌م . هم (تکلات پالازار) دوم پادشاه آشورجدیدبادولت (ماد) جنگیده شصت هزاراسیر با غنائم زیاد بپایتخت خود برده است - (سارگون) سوم پادشاه آشورجدید هم دوبار با اکراد مادی جنگیده . دردفعه اول سال (۷۱۵) ق م- (دخو)که یونانیان (دیاکو) میگویند . رئیس اکراد ماد بوده . و فردوسی(دغو) میگوید . سارگون او را دستگیر و بشامات فرستاده است . چهار هزاروهشتصد وبیست نفرازمعتبرین اکراد را هم بسوریه‌کوچانده است

دفعه دوم هم که حمله بکردستان نموده . اکراد را مجبور باطاعت نموده است . چهل‌وپنجنفرازروسای‌اکراد به دربارآشوررفته سارگون را خداوندگار خود خوانده اند . ومتعهد شده اندکه بعد ها خراج بآشوربدهند .

درقرن هفتم (۸۰۰) ق‌م- هم یکی‌ازسلاطین(کاردونیا)کلده رااشغال‌نموده (سنحریب) پسرسارگون‌مذکورجنك سختی بااوکرده . اورامغلوب ومتواری ساخته است . وبابل‌را هم غارت نموده اهالی‌را باسارت همراه خود برده است .

درزمان (آسارهادون) پسرسناحریب (سنحریب) هم-(۶۸۱) ق‌م- که دولت آشوربمنتهی‌درجه اقتدار رسیده . دولت (ماد وپارس) بار دیگرتابع دولت آشور شده اند - پس ازآسار هادون سلطنت آشوربه(آسوربانیپال) پسرش رسیده‌هنگام

فوت آسوربانیپال که (ساراکوس) پسرش پادشاه آشور بوده یکعده سواران جنگ
ازگروه (سکا) = سیت . از نواحی شمال باختر آسیای صغیر تاخته چند سال در آن
نواحی بغارت پرداخته اند .

دراین هنگام (توس) پادشاه ماد از قید حیات در گذشته پسرش فریبرز =
(فراهورت) برتخت ماد نشسته است (۶۵۵)ق م دراین دوره پارس هم تابع (ماد) بوده
است (پیرنیا صفحه ۵۲)

درسال (۶۲۵)ق م فریبرز مذکور درجنك باآشور شکست خورده کشته شده
است . وپس ازاو (کواکسار) = (هوواکستار) پادشاه (ماد) شده بخونخواهی پدر لشکر
بخاك آشور میکشد . سپاه آشوررا درهم شکسته شهر (نینوا) را هم محاصره کرده
است - بجهت تاخت وتازسکاها درحدود (ماد) دست ازمحاصره کشیده بجانب سکاها
تاخته است . ازقضا ازآنها شکست خورده کشور (ماد) هم مورد تاخت و تازسکاها
واقع میشود . ومدت (۲۸) سال درآنجا مانده اند . تادرسال (۶۱۵)ق م (کواکسار)
دریك مهمانی دوستانه خاتمه بحیات روسای سکاها داده آنهارا ازکشور مادرانده است

سپس (کواکسار) عزم سابق خود راکه خونخواهی پدر باشد بار دیگر تعقیب
نموده با (نابوپولاسار) حکمران بابل که ازطرف پادشاه آشوردرآنجا حکومت داشته
وادعای سلطنت نموده است . متحد شده دخترخودش را (آمتیس) برای تحکیم عقد
اتحاد به (بختنصر) - (بوکودنزر) پسرحکمران بابل داده - باسپاه (ماد) و (پارس)
و (عیلام) و (بابل) و (عرب) حمله بآشور برده (نینوا) را تسخیر میکنند (ساراکوس)
پسر (آسوربانیپال) که تازه پدرش فوت کرده و بجای پدر نشسته است . پس ازمشاهده
وضعیت ازحیات خود مایوس شده خود را با خاندان سلطنتی طعمه آتش میسازد و
مملکت آشوردربین پادشاه (ماد) و (بابل) تقسیم شده است (۶۰۶) ق م - پیرنیا
صفحه ۵۳ -) تاریخ عمومی رضا اخوی صفحه ۸۲) - (ملل قدیمه مشرق صفحه ۱۵۸
وصفحه ۱۶۴) تاریخ عمومی احمد رفیق جلدیکم صفحه ۳۶۶-۳۶۹) تاریخ امین
زکی) وغیرآن ...

مستر (هول) درتاریخ قدیم شرق نزدیك صفحه (۵۱۱) مینویسد که آسوربانیپال
آخرین پادشاه مقتدرآشور حکمران مانی را تأدیب کرده اما نتوانسته باکردهای
جسورکاری بکند - (۱)

---

(۱) مانی . مردمانی بوده اند درآذربایجان واطراف دریاچه ارومیه = رضائیه
که بااکراد ماد همنژاد بوده اند - (پیرنیا صفحه ۴۹)

= (بوتان) کنونی . امتداد داشته . از آن تاریخ ببعد کنار رود دجله و اطراف کوه (گودی) = جودی . مورد اطلاق این اسم شده است (کردوان) = کاردالك

نویسندگان معروف هم آن منطقه را (کوردوان) نوشته‌اند . بزبان آرامی هم حوزهٔ (کاردو) گفته‌اند :

دارای سوم (کودمان) که پیش از فرمانداری ایران . والی ارمنیه وولایت (کردوان) بوده تاسال(۳۳۸) ق م . یعنی رسیدن بمقام حکمداری بر شغل والیگری باقی بوده است .

حدود (کردوان) . دراین دوره از سرحد (زاب بزرگ). تا سرچشمه (دجله) امتداد داشته . در هنگام انقراض حکومت (هخامنشی) هم که ایران تحت استیلای اسکندر مکدونی درآمده بالطبع منطقه اکراد هم(ماد . وکردوان) = کورتی و گوتی ـ تحت این استیلا بوده است.

پس از فوت اسکندر . دربابل هم این ولایات جزو قسمت (سلهاوکوس) بوده . که یکی از سرداران اسکندر بوده است . (۳۲۲) ق م ـ و قریب یکقرن بر آنها حکمرانی کرده است ـ اما همیشه در آنجا شورش و انقلاب حکمفرما بوده است

در اوایل قرن دوم ق م قسمت علیای کردستان با کمك (مهرداد) اولین حکمران اشکانی . بتصرف حکومت(ارمن) در آمده قسمت سفلی هم کم کم تا اوایل قرن اول ق م . بتصرف همین حکومت یعنی حکومت(ارمنستان) درآمده . ومرکز آن (آمد) = دیار بکر کنونی بوده است ـ(استرابون) مورخ معروف . درمبحث حکومت (ارمنی) میگوید که گروه (کرد) . صنعتکار و در کلیه امور هندسی ماهر بوده اند ـ حکمران ارمنی (تیگران) دراین قسمتها همواره از اکراد استفاده کرده است

درسال(۳۶)ق م . کردستان تحت استیلای (انتوان) سردار (روما)درآمد. که باسپاه (پارت) = اشکانی . در جنگ بود . وبالنتیجه سپاه (روما)شکست خورده غنایم فراوانی نصیب (پارث)شده است . حکمدار (مادکوچك) . یعنی آذربایجان کنونی در این جنگ باسپاه (پارث)بوده . سرتقسیم غنایم . دلسرد شده . باطناً سردار (روما) را(مارك انتوان) ، برای تجدید جنگ با پارث تشویق نموده است. سردار مذکور بعشق انتقام . درسال (۳٤) ق م . با سپاهی منظم حرکت کرده

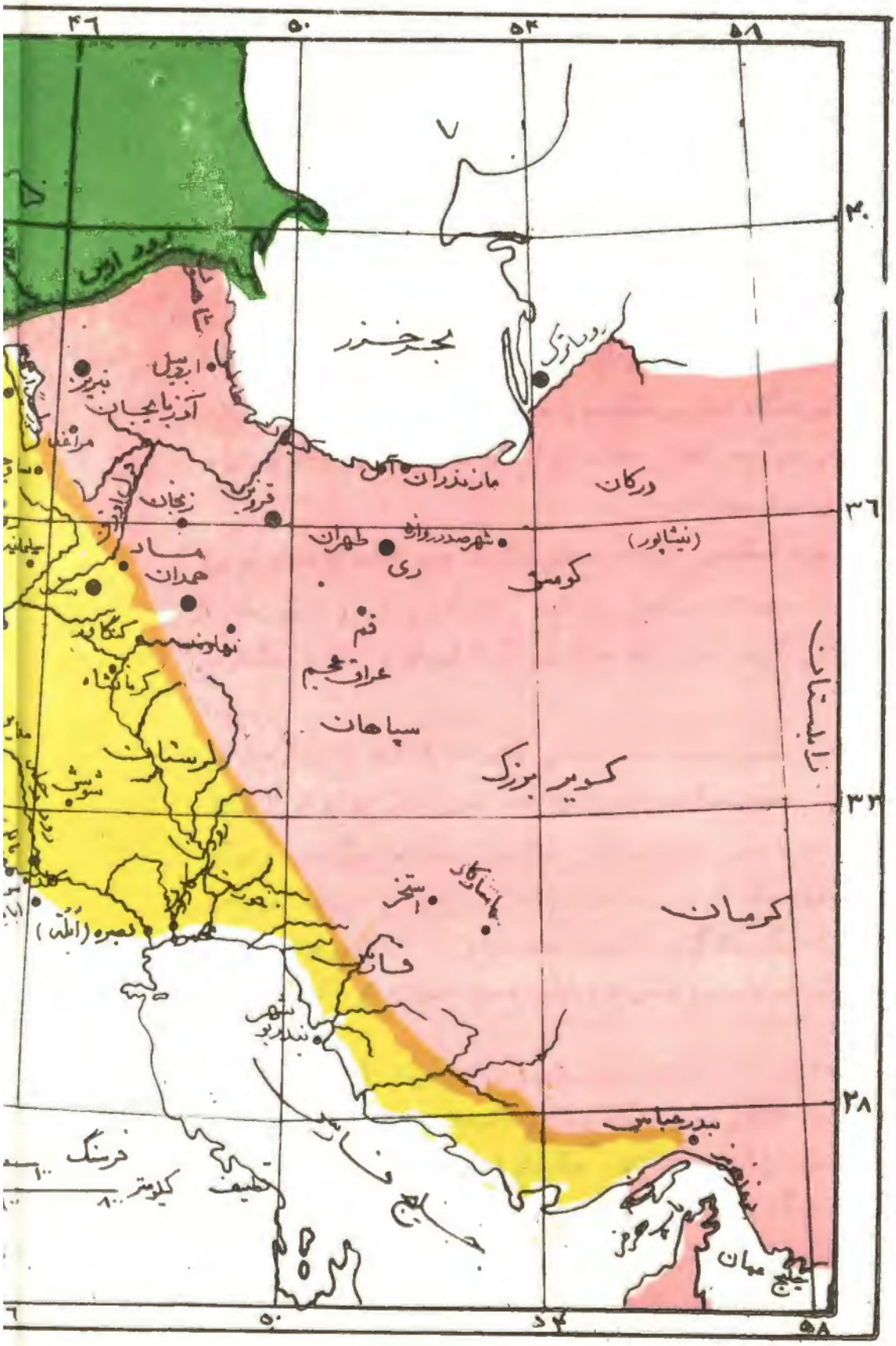

۴۶
۵۰
۵۴
۵۸
۴۰
۳۶
۳۲
۲۸
بحر خزر
رود ارس
رود اترک
اردبیل
تبریز
آذربایجان
مراغه
مازندران
آمل
ورکان
قزوین
زنجان
ماد
همدان
طهران
ری
شهر صدر دروازه
(نیشابور)
کومس
قم
عراق عجم
سپاهان
کنگاور
نهاوند
کرمانشاه
لرستان
شوش
کویر بزرگ
زابلستان
استخر
کرمان
بصره (ابله)
فارس
بندر بوشهر
بندر عباس
خلیج فارس
خلیج عمان
فرسنگ
کیلومتر

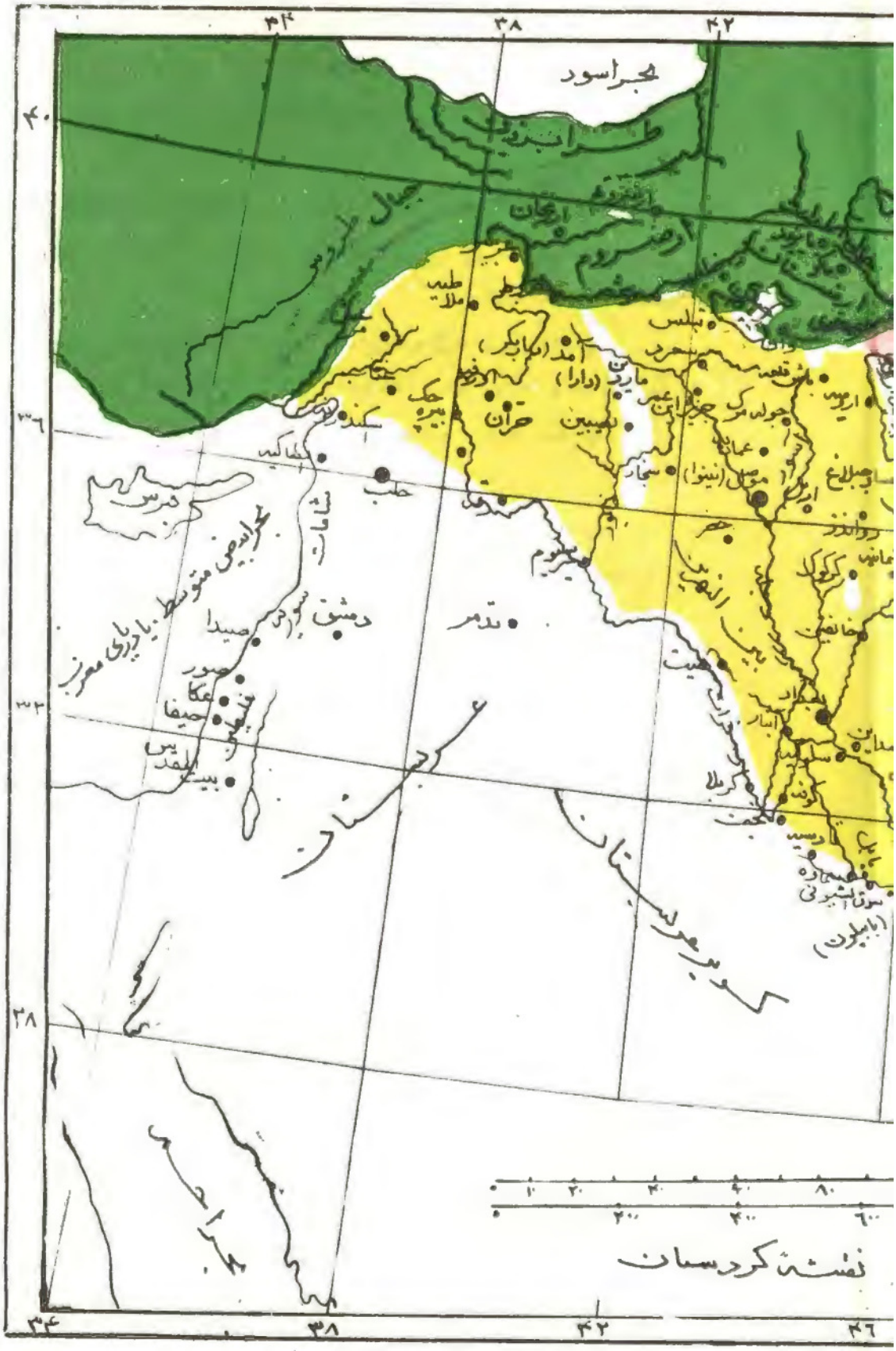
بحر اسود
طرابزون
ارزنجان
ارضروم
جبال طوروس
ملاطیه
تفلیس
آمد (دیاربکر)
ماردین
(دارا)
حران
نصیبین
جزیرة ابن عمر
جولمرک
عمادیه
سنجار
موصل (نینوا)
اربل
حلب
دمشق
تدمر
حمص
الفرات
کرکوک
خانقین
بغداد
سامرا
کربلا
بابل
(بابیلون)
بحر متوسط
بحر احمر
نقشهٔ کردستان



ارمنستان راکه تابع پارث بوده متصرف‌شده‌است‌پس ازچندی حکمدار(پارت)فرهاد چهارم با لشگری‌جرار برماد‌کوچك تاخته پس‌از جنگ سختی حکمدار مادکوچك را اسیر کرده ارمنستان رم هم استرداد نموده و از کسان خود بر آنجا حکمران گماشته است .

یکسال‌پیش‌ازمیلاد . حکومت‌پارث = (اشکانی)که‌فرهادپنجم‌بوده. باحکومت (روم) معاهده بسته در این‌معاهده حکومت‌اشکانی (ارمنستان) و (کردستان) را بحکومت روما داده است.

دراواخر قرن اول میلادی هم‌کشور (ارمنستان) و(کردستان) و ولایت (ماد کوچك) دچار تعرض قوم (آلان)۱۰، و گرجی شدند و غارت و تخریبات زیادی وارد آنها شده است . حکومت اشکانی‌هم ازآنها دفاعی نکرده است (پسین‌میراث خلیفه)

درسال (۱۶۱) میلادی هم (بلاش) سوم حکمدار اشکانی‌ارمنستان راگرفته ولی‌بعددر مقابل (کاسیوس)سردار(روما)شکست خورده قسمت غربی ولایات(کرد) و (ارمن) دوباره تحت تصرف(روما) درآمده در سال (۲۴۴) میلادی هم‌کردها بطرفداری ایران با لشگر(والرین) امپراتورروم جنگیدند وسردار روم را کشتند سپس خلف او با ایران صلح‌کرد

درسال (۲۹۷) م . هم‌که سپاه (نرسی)هفتم پادشاه‌ساسانی از لشگر سردار (روما) = (کالارپوس) شکست‌خورده‌نرسی زخمی‌شده‌بازمنطقه(کاردو) = (کردستان غربی باچهارولایت دیگر (ارزون . موک . زابده . رجیمه) بانضمام طلب‌ایران از روما درضمن‌عقدصلح تقدیم روماگشته‌است .

در حدود سال(۳۳۸) م . هم‌که (تیرداد) کرد حکمران ارمنستان از روی اقتضای سیاست دین مسیح را قبول‌کرده اکرادکوهستان زیر باردیانت مسیحی‌نرفته بردین (زردشت) باقی‌مانده‌اند . ازاین تاریخ دین مسیح باآئین زردشت شروع به تنازع نمود (پسین میراث خلیفه) در این دوره تا سال (۵۶۲) م .کردستان دچار زد وخوردهای زیاد شده است .

---

۱۰ ، گروه‌آلان .آری . . ایرانی‌بوده‌اند . سابق درنزدیکی (دربنداریال) سکونت داشته‌اند . سپس‌کم‌کم‌تا (ولگا) پراکنده شده اند . بعد در قرن هفتم هجری طایفهٔ مغول آن نواحی را اشغال‌کردند وآلان‌ها رو بولایت غرب رهسپار شدند .

درسال (٥٦٢)م . هم که خسروعادل (انوشیروان) عازم‌لازیکا شده از خط کردستان‌عبور نموده . پس‌از آنهم که برای‌تأدیب‌طایفهٔ(خزر)حرکت کرده‌بازخط حرکت اوکردستان وارمنیه بوده که درهردوسفرکرد ها نهایت پذیرائی‌را بعمل آورده‌اند و ذخیره وعلیق فراوانی برای‌سپاه اوحاضرکرده‌اند

درسال (٦٢٤) م . هم لشگر اکراد بطرفداری‌دولت ایران‌باسپاه قیصرروم (هرقل) = هرافلیوس جنگیدند. وبالاخره از سپاه‌قیصرشکست خوردند وقطعه‌قطعه و متفرق شدند سپس درسال (٦٢٧) م نیزبار دیگرقیصر روم علی الرغم (خسرو پرویز)پادشاه ایران لشگربه(شهرزور) و(اردلان) = سنه‌کشیده‌وتمام‌دهات وآبادیهای آن نواحی واسوزانیده و خراب نموده است (انسیکلو پدیای اسلام جلد دوم صفحه ۱۰۳٤)

درسال (٦٣٨ و ٦٤٠ و ٦٤٣) م . هم برابرسال (١٦ و١٨ و٢١)هجری در نتیجه جنگ اعراب با ایران منطقه اکرادستان هم محل تاخت و تاز تازیان واقع شده (حلوان وتکریت) نصیب اعراب‌گردید .اکراد (شهرزور وباوه) هم تلفات وضایعات‌زیاد دادند وبالاخره تسلیم اسلام شدند(تاریخ الکامل و تاریخ کردستان و حدیقه ناصری واکثرتواریخ دیگر)

درسال (٣٢٠)هجری هم حکومت دیالمه = (آل بویه)درشیراز وبغدادتشکیل شد . وتا سال (٤٤٧) هجری دوام داشت

در سال (٣٢٣) هجری هم دولت (اخشیدیه) در شام تشکیل شد و تا دو قرن دوام داشت

در سال (٣٥٨) هجری‌هم دولت (حسنویه) در (دینور) شروع شد شکست لشگر روم از لشگرمصر در سوریه هم در سال (٣٨١) هجری بوسیلهٔ (احمد) پسرزهاک‌کرد — (ضحاك)بود که درلشگرمصر تحت‌فرماندهی(ابن صمصام) بوده است که این قهرمان‌کرد تك سواره حمله بسردار روم‌برده اوراکشته است وهمین حرکت دلیرانه سبب غلبه لشگرمصرشده‌است (تجارب‌الامم‌ابن مسکویه)

در سال (٤٤٤)هجری‌هم‌حکومت شوانکاره = (شبانکاره) درفارس شروع شده وتا سال(٦٨٨) دوام داشته است (تقریباً دوقرن ونیم)

درسال (٤٩٥) هجری هم دولت (اتابکان کرد) شروع شده است وآنها پنج حکومت بوده‌اند -(۱) - حکومت (ارتکیه) در حصن کیف . و ماردین تشکیل شده است وشعبه ماردین. تاسه قرن دوام داشته‌است . بالاخره‌هردوشعبه ازطرف‌حکومت (قره قوینلو)محو ونابود شده‌اند .

(۲) - حکومت (شاه‌ارمن) .که دراخلاط تشکیل‌شده وبفاصلهٔ بیست سال‌از طرف حکومت ایوبیه از میان رفته‌است .

(۳) - حکومت(زنگیه) که درموصل. وسوریه . وجزیره . وسنجار واربیل تشکیل شده‌است . شعبه موصل‌ازطرف مغول . وچهارشعبهٔ دیگر از طرف حکومت (آل‌ایوب) از میان رفته‌اند.

(٤) - حکومت (اتابکان آذربایجان) .که‌درسال(٥٤٠)هجری‌درآذربایجان تشکیل‌شده . وتا سال (٦٢٢)هجری‌دوام‌داشته است که‌خوارزمیها آنرامحو کردند .

(٥) -حکومت(اتابکان لرستان) .که درسال (٥٤٥) هجری . در لرستان تشکیل شده . ونزدیك سه‌قرن دوام داشته‌است . وبعد ازطرف (تیمورلنك) منقرض شده‌است.(تاریخ الامم الاسلامیه جلددوم) سپس (حکومت‌ایوبیه) هم که‌یکی‌ازمفاخر برجسته کرداست . تقریباً درسال (٥٢٨) هجری شروع شده . ودرسال (٥٦٩) هجری درمصر رسمیت پیداکرده‌است .که تمام ممالك کردستان . ومصر . وسوریه . والجزیره . وارمنستان .جزواین حکومت بوده‌اند (الفتح‌القسی . فی‌الفتح‌القدسی . صفحه -۳۰۲)و(سیرة‌صلاح‌الدین) . تالیف‌ابن‌شداد-و(ابن‌خلکان) و(تقویم‌التواریخ) وغیره..

درسال(٥٨٠) هجری‌هم دولت(آل خورشید) درلر کوچك تشکیل شده . وتا (٦٩٥) ه . دوام داشته‌است . تقریباً (١١٦)سال -

درسال (٦٢١) هجری‌هم . حکومت (اتابك‌کوچك) درلرکوچك‌تشکیل‌شده. وتاسال (٦٩٣) دوام‌داشته‌است .

علاوه برحکومتهای مذکوره .گروه کرد (٤٦) امارت عمده‌هم داشته‌اند که همه‌دارای (طبل وبیرق) بوده‌اند — (۱) تفصیل آن درجلددوم ذکرمیشود-

(۱) علامت بیرقهای امرای ماد (تیرو شمشیر) بوده است

اولیاچلبی . علاوه برآنها (پنج) حکومت دیگررا هم ذکر کرده‌است . که تابع (تبریز) بوده‌اند - ازاینقرار - (۱) قوتور - (۲) پیره دوزی - (۳) جولانی (٤) دمدمی - (٥) دنبلی - (جلد چهارم، صفحه - ۱۷۸)

(همدردی کرد وپارس)

از سوابق(کرد) کاملا مکشوف‌میشود . که(کرد) و(پارس) همیشه‌دراوضاع سیاسی ومذهبی . همدوش وهمقدم . وهمدرد وهم‌آواز بوده‌اند . ودرشادی‌وشیون باهم اشتراك داشته‌اند . که جزولاینفك همدیگر محسوب بوده‌اند - هروقت که‌کرد اقتدارداشته . پارس‌هم‌تابع‌او بوده‌است = (حکومت‌گوتی . کاسی . کیان . ماد)- وهر زمان‌که پارس‌مقتدرشده . کرد نیزمطیع‌او بوده‌است = (حکومت‌پیشدادی هخامنشی ساسانی) -

وهرموقع‌هم‌که ازیکدیگر منفك شده‌اند : یعنی یکی‌از ایشان‌تحت‌استیلای غیردرآمده بازهردو درصدد بوده‌اند که دوباره بهم‌وصل‌شوند = (دوره تسلط‌کلده. آشور . عمالقه ..)

درقبول‌کردن مذهب‌هم (کرد) و(پارس) باهم توأم بوده‌اند . آئین(زردشت) وهورمزد پرستی راباهم پذیرفته‌اند درجنك‌بااسلام‌هم . اول‌کردها پیشقدم‌بوده‌اند. بعد درقبول اسلام‌هم‌کرد وپارس باهم مسلمان شده‌اند -

حتی درقبول مذهب تشیع‌هم قسمتی ازکردها . با پارس همقدم شدند . از قبیل (لر) . (کلهر) . (شادرلی) . (بادەلی) . (کره شلی) . (بختیاری) . (کلیائی) . (سینامینلی) . (بهیرماز) . (بلیکان) . (اشمیشارت) . (لك) . و غیره ... که متجاوز ازصد قبیله هستند همه‌اهل‌تشیع‌اند . و(علی) راخلیفه‌حقیقی بلافصل‌میدانند . بلکه بعضی‌از شیعه هم آنطرف تر افتاده (علی) را خدا میدانند - از قبیل (نانه‌کلی) . (دیر سملی) . که درمحافل دیرسم هستند . همگی علی‌اللهی‌اند - (۱)

درکتب عهد عتیق‌هم . همه‌جا (ماد . وپارس) توأم ذکر شده‌اند (کتاب استیر . فصل‌اول . آیه -۳/۱۸/۱۹) و(کتاب دانیال . فصل٦ -آیهٔ - ۸/۱۲/۱٥) (فصل ۸ - آیهٔ -۲۰) و(کتاب اشعیا . فصل ۲۱ -آیهٔ - ۲) وغیرآن ... که‌اخیرا

---

(۱) این‌طایفه میگویند. که خدا علی‌را برای نبوت‌خلق‌کرد محمدمقام‌نبوت را ازاو غصب‌نمود . خلفاء هم‌که خلافت را باونداده‌اند . عایشه ومعاویه وخوارج‌هم که نگذاشتند آب راحتی بنوشد . بانهایت مایوسی از دنیارفت . ناچار خدا برای داجوئی‌او مقام‌الوهیت‌خودش را باوداده . وخود درگوشه‌عرش‌راحت‌کرده است-

درقرن (پنجم) تم کلمه (ایران) بجای (ماد . وپارس) استعمال شده‌است ـ

جنگ اکراد . با (والرین) . درسال (۲۴۴) میلادی . وهمچنان جنگ با (هرقل) قیصر روم . درسال (۶۲۴) م . که ذکر شد . بطرفداری ایران بوده است ـ

علمای علم‌تاریخ نوشته‌اند . پس‌از انقراض (دولت ماد) . درنتیجه تاثیرات مادی ومعنوی(پارس) . قسمت عمده‌گروه مادجزو پارس‌شده وباآنهاامتزاج یافته‌اند. قسمت دیگرهم بمیان‌اکراد (زاگروس) رفته‌اند . ولی رؤسای‌آنها درپایتخت‌پارس متوقف مانده‌اند . ومصدر مشاغل ومقامات عالیه بوده‌اند .

(کواکسار) دوم . پسرآزدیاك مثلا درسپاه‌کورش مقام سرداری‌داشته‌است . هنگام لزوم بوسیله همین روساء وسرداران . (سپاه‌کرد) احضارشده‌اند ـ

بازهمان مورخین مینویسند . که‌گروه (پارث) = اشکانی هم بهمین‌ترتیب‌در (پارس) محلول شده‌اند . وبالنتیجه تمثل پیداکرده‌اند .

درکتاب (کرد درمقابل ترك) صفحه (۲۱) مینویسدکه شدت اتصال بین (پارس . وکرد) امروزه ازهمین اساس (ماد) و (پارث) که‌گفتیم در (پارس) منحل شده‌اند باید حاصل شده‌باشد ـ

دکتر (فریج) درکتاب (کردلر) میگوید ـ (جشن‌کردی)که هرساله‌کردها در (۳۱) اغستوس . بمناسبت نجات ایران ازدست (ضحاك) ظالم = بیوراسب . جشن‌میگیرند . وآن جشن‌را (جشن دماوند) هم میگویند . دلیل وحدت‌وهمدردی (کرد) با(پارس) است صاحب مروج الذهب این جشن را(جشن‌مهرجان) میگوید . که بالنتیجه(جشن‌دماوند) و(جشن‌مهرگان) و(جشن‌کردی)هرسه یکی است ـ

بااین شدت اتصال‌کرد و پارس شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۰۷ هجری

بملاحظات سیاسی مذهب تشیع را در ایران رسمیت داد و فرصت و بهانه بدست

سلطان سلیم پادشاه عثمانی افتاد وبوسیله ملاادریس وتشویقات ومعاهدات بی‌اساس

وفریبنده قسمت عمدهٔ اکراد به‌دولت عثمانی روی‌آوردند .

تواریخ ترك . این شکست تاریخی را (کلید) نفوذ ترك عثمانی در آسیای وسطی نوشته‌اند ـ تعهدنامه (سلطان سلیم) برای اکراد . معروف تواریخ است . وعین‌مضمون آن درجلد دوم‌ذکر خواهدشد .

اخیراً که دولت ترکیه (اکراد) رادر مقابل نظریات ومقاصد خود راجع به (ایران) یك مانع خطرناکی مشاهده کرده . بهروسیله درصدد رفع این مانع برآمده لذاسوء معاملات ترکیه با اکراد درگیرشد (تاریخ اولیا چلبی) از زمان کیخسرو کبیر (سیروس اعظم) تااین تاریخ : یعنی تاریخ سلطنت (شاه اسمعیل) صفوی . اکراد جزو ایران بوده . ودر تحت حکمرانی پادشاه ایران بوده اند . وبهیچوجه توجهی بدولت ترکیه نداشته‌اند وتابعیت ترکیه رانپذیرفته اند - (فتوحات اسلامی جلد دوم صفحه ۱۲۲)

کورش کبیر . باتکاء این دوگروه غیور (ماد . وپارس) . وپشتیبانی این دوملت سلحشور . که بمنزله دو بـازوی قوی . یا دوبال رسا برای کورش بودند . خیالات جهانگیرانه خودرا ادامه داده . غرباً تارود (هالیس) = قزل ایرماق - و شرقاً تاماورای رود(سیحون)را بقوه‌این دوعنصر همنژاد پدری ومادری . یعنی آرتش (ماد . وپارس)بحیطه تصرف واقتدار خود در آورده است . وجزو مرکز مورثی پدری ومادری خودنموده است = (قلمروبین دریای خزر . وخلیج پارس) در تمام آن فتوحات . همه‌جا وهمه وقت این دوبازوی توانای پدری ومادری همراه کورش بوده . همواره بالاتفاق درر کاب اوجانبازی وفداکاری کرده‌اند-(نخبة الازهریه صفحه - ۵۲۰)

بعبارة مختصر میتوان گفت . همانطورکه کلمه (آب) معنی دیگری نداردجز یك حقیقت مرکبه ازدوعنصر بسیط (اکسیژن) و (هیدرژن) . بهمین قرار کلمه (ایران) هم معنی دیگری ندارد . جزیك حقیقت مرکبه‌ازدوعنصر بسیط آری نژاد یعنی(کرد) و (پارس) - که‌وجود هردو شرط تحقق معنی ایرانیت است: یعنی اگرکردنباشد پارس همان پارس است وکلمه (ایران) . تنهابرپارس اطلاق نمیشود - بهمین‌ترتیب هم‌اگر پارس نباشد اطلاق کلمه(ایران) برتنهاکرد غلط است . اماهر دوکه مجتمع باشند . اطلاق (ایران) برهردو درست است . وهیچ مانعی ندارد

(بند سوم . دربیان خط وزبان)

ومذهب واداب کرد

خط - کردها دارای خط مخصوصی نبوده‌اند . هنگام ایجاد خطمیخی کردها وپارسها هردو بالاتفاق تحریرات خود را باخط میخی نوشته‌اند (نلد که) میگوید

اگر کتیبه هائی از کردبدست بیاید تصورمیرودکه ازحیث زبان وخط . عین کتبه‌های شاهان هخامنشی باشد (تتبعات تاریخی راجع بایران قدیم)

درکتاب (شوق المستهام . فی‌معرفة رموز الاقلام) تالیف احمدابن ابی بکر بن وحشیه نبطی کلدانی . مذکور است که درحدود قرن دهم قبل‌از میلاد یکنفر (ماسی سورات) نام . حروفی رابرطبق مخارج ابجدی اختراع کرده . وباآن‌افکار خودرا رقم کرده است

بعداکراد هم غالباً باهمان حروف کتابت کرده‌اند . حروف مذکورکه مشهور به(حروف ماسی سوراتی) است . تقریباً شبیه بحروفی است که درقرن ششم میلادی اختراع شده است . وآنرا (حروف اوستائی) میگویند

صورت حروف ماسی سوراتی

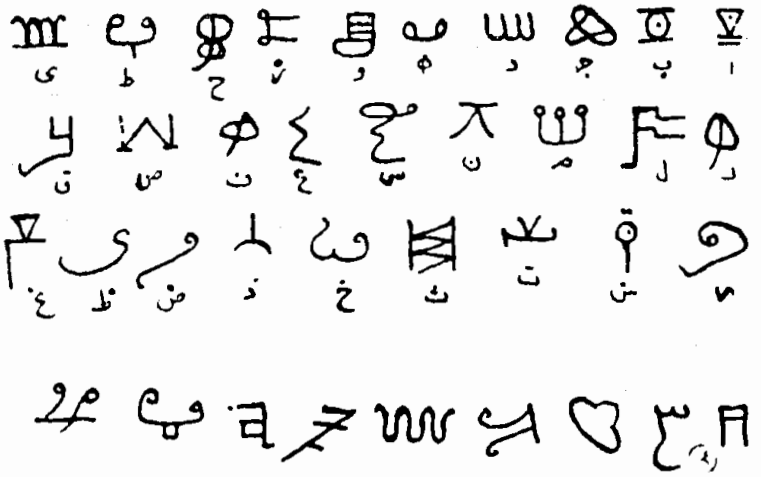

تا نزدیکیهای فجر اسلام . حروف‌کردی (ماسی‌سوراتی) در میان اکراد معمول بوده . ودر عین حال خط یونانی و خط آرامی سریانی را هم اکراد بکار برده‌اند . چنانکه سه فقره (اجاره‌نامه)که در سال (۱۳۲۸) قمری هجری (سید حسین‌نامی) از منسوبین شیخ‌علاءالدین . در نواحی (اورامان) در میان خمرهٔ پراز (ارزن) پیداکرده . وبالاخره (رقاق) مذکوره . توسط پرفسور (براون) بدست پرفسور (منس) متخصص خط وزبان یونانی رسیده . یکی از آنها بزبان پهلوی وخط ارامی سریانی است(۸۸) قم-

اندو (رق) دیگر یونانی است . وهر دو یك مضمون هستند (نسختان) هر دودرزمان(فرهاد) چهارم . ازسلاطین پارث = (اشکانیان)نوشته شده‌اند(۲۲-۲۱) ق م - این دو(رق) چنان دلالت دارندکه‌درآن ایام منطقه (اورامان) تحت حکومت ارمنستان (آرتاکسیس) یا (آرتاکسیاس) بوده است .

حکمران (اورامان) هم (بهمن) سوم بوده . نسل هیجدهم بهمن اول پسر اسفندیار اعلیجد سلسله سلاطین اورامان .

الکالی‌که ذیل حروف مذکوره - (ماسی‌سوراتی) نوشته شده معلوم نیست چه حروفی هستند . ظاهراً باید حروف ذیل باشند .

(پ . چ . گ . ژ . و . ل . ت . د . ر)

: لام بزرك . تای سبك . دال‌سبك . رای بزرك .

پس از غلبه وتوسعه اسلام . حروف کردی - میخی - و آرامی - و یونانی بکلی متروك . وبجای آنها حروف (کوفی) معمول گردیده قرآنیکه فعلا درقریه (نگل) محال (کلاترزان) سنندج . موجود است . وتاریخ آن قرن دوم هجری است بخط‌کوفی نوشته شده است . پس از آن خط (نستعلیق)که دائر شده است.کرد و پارس هردو تحریرات خود را با همین خط - (نستعلیق) نوشته‌اند .که‌کرد وپارس در خط هم . دوش‌بدوش همدیگر رفته‌اند .

﴿ زبان ﴾

برطبق تحقیقات دکتر (سپایزار) طوایف اربعهٔ منظومه زاگروس یعنی اکراد قسمت ارارات که عبارت از کرد (لواو و گوتی و کاسو و شوبارو) هستند . هر یك دارای یك زبان مخصوص بوده اند . ولی بهمدیگر نزدیك‌بوده‌اند مانند طوایف اکراد امروزه‌که هرچند شاخ وبرگ کلمات متفاوت‌اند ولی‌اصول کلمات درزبان همه یکی است ونزدیك بهمند

بعضی ازمستشرقین میگویندکه زبان طوایف اربعهٔ زاگروس (آری) بوده است ولی زبان آری هم تاکنون معلوم نشده که چه قسم بوده است زیرا هنوز مدرکی بزبان(آری) بدست نیامده‌است مگراینکه درآتیه چیزی بدست بیاید که مشکل را حل‌کند بنابراین ما بایدکه از زبان اکراد قسمت ارارات فعلا صرفنظر کنیم ودراطراف‌زبان طبقه دوم‌کرد یعنی‌اکراد خاورزمین = (مادها)صحبت‌نمائیم

(دارمیس‌تتر)مؤلف کتاب(تتبعات ایران) میگوید که زبان مادها همان‌زبان‌اوستا بوده ولی تاکنون مدرکی بزبان مادی‌بدست‌نیامده تا با اوستا تطبیق شود

« استرابون » جغرافیا دان یونانی که دراوایل قرن اول میلادی متوفی شده در (ایران قدیم) میگوید که پارس وماد زبان همدیگر را بخوبی میدانستند پس معلوم میشود که زبان (پارس وماد) خیلی نزدیك بهم بوده اند مانند زبان(پارسی وکردی)امروزه(اتنوگرافی)=علم قومیت و(جدول زبان‌چهارگانه که بعد ذکرمیشود) اکثر تواریخ هم مصرح اند باینکه زبان مادها همین زبان کردی مکری بوده است چنانکه زند واوستا که بزبان مادی نوشته شده خیلی نزدیك بلهجه مکری است ویا همان زبان مکری است

این نظریه ازطرف (هوارت. و درمستتر) و بعضی دیگرازمتخصصین تأئید شده است و نتیجه اینست که زبان اوستای زردشت زبان کردی مادی‌است . زبان‌پارسی هم در آن دوره همان زبانی بوده که در آثارپرس‌پلیس = (ستخرپارس)نوشته شده است تفاوتیکه در اکتشافات اخیره حاصل شده همین‌است که کردها کلمات‌زیادی از عربی داخل زبان خود نکرده اند و شکل افعال خود را حتی المقدور حفظ کرده اند . اما بعکس زبان فارسی که دراین قسمت بسر حد افراط رسیده است و رابطه خودرا با اصل فارسی‌قدیم تیره ساخته‌است چنانکه نوشتن‌کاغذ بزبان‌کردی ساده خیلی آسان است اما بزبان فارسی‌ساده خیلی دشواراست « ۲ »

بهرحال کردهای امروزه ازحیث زبان چهارشعبه اند (۱) کرمانج(۲) گوران (۳) لر (٤) کلهر هریك ازاین چهار شعبه نیز بچندین شعبهٔ دیگر منشعب شده اند که تغییرزبان داده اند

ازمنابع دجله وفرات تاخلیج فارس قلروزبان کردی بوده است و پایتخت این زبان اول اوارات بعد زاگروس بعد ازآن اسپاهان سپس‌نهاوند بعد هنگمدان = همدان‌کنونی یکوقتی هم تیسفون = مداین بوده است بنا براین ما میتوانیم بگوئیم که لغت کردی در تمام ولایات ایران قدیم که اسکندر مکدونی برآن حکمفرمائی کرده عمومیت داشته است

درهرحال اصل‌زبان‌کردی خاورستان بطورتحقیق همان زبان مادی اوستائی

« ۲ » حتی‌درکردی‌اورامی که درکوهستان واقع‌اند وبهترتوانسته اند رابطه خودرا با اصل‌زبان‌کردی حافظ‌کنند برای زن و مرد افعال متفاوت است میگویند فرهاد آما شیرین‌آمایني : یعنی‌آمد فرهادلوا شیرین لوایني یعنی‌رفت و بر این قیاس‌کلیه افعال مانند عربی اما زبان فارسی فاقداین‌امتیازاست

است که اصل وریشه آن همان زبان آریان قدیم است که آنرا زبان (آنزانی) گفته اند (۱) که پدر تمام زبانهای مادی و هندی وپارسی وعیلام است و تقریباً سه هزارسال پیش از میلاد آریها با آن مکالمه کرده اند و بعد ها منشعب و مختلف شده وتغییرات کلی پیدا کرده ش۲ صفحه(٤٣)

---

۱ ، انسان معرب(انزان) است که عرب (ز) را مبدل به (س) وفتحه همزه را مبدل بکسره کرده است حالاهم در منطقه اورامان بجای انسان انزان میگویند مانند ازد واسد. که تحت همین تبدیل واقع است رجوع بابن خلکان ترجمه مهلب بن ابی صفره

شجرهٔ ریشه‌دوانی زبان کردی. س ۲ و پارسی و هندی -

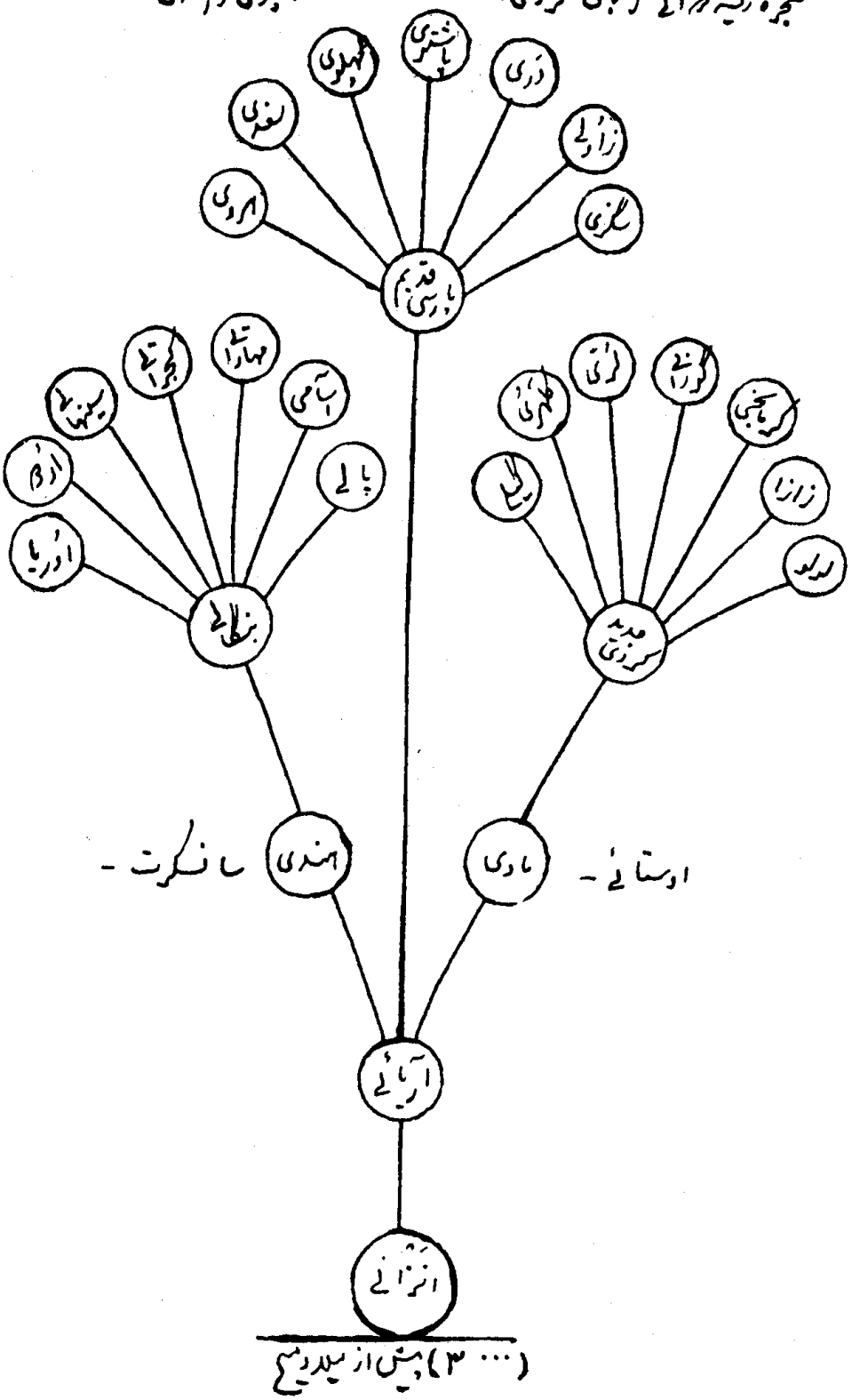

(۳۰۰۰) پیش از میلاد مسیح

زبان پارسی قدیم هم منشعب بهفت شعبه است . ازاینقرار -
(۱) پهلوی — (۲) دری — (۳) زاولی — (٤) سگزی - (٥) سغدی — (٦) هروی - (۷) پاشتوی ش۲ صفحه (٤۳)

(پهله) درفرس قدیم بمعنی (شهر)است . که درکردی هم (پاله) میگویند — درسابق هم که (اسپهان) و(نهاوند) و(همدان) وسایر پاتختها را (پهله) گفته اند . همین معنی را تائید میکند - کشتی گیران . واشخاص زورمند راهم که (پهلوان) میگویند . باین مناسبت است . که آنها درسابق حافظ ونگهبان شهر بوده اند از حمله دشمن . چه (پهلوان) بمعنی(پهله بان) است . مانند - (پاسوان) و(باغوان)و(دروان) که بمعنی - پاسبان . و باغبان . ودربان اند : یعنی حافظ ونگاهبان در . یا باغ . وغیر آن . . .

کفش راهم درکردی (پالی) میگویند. بمناسبت اینکه اهل شهر پوشیده اند . .

از شرح مذکور مکشوف میشود . که زبان (پهلوی) . بمعنی زبان شهری است . که اهل شهرودرباریان باآن مکالمه کرده اند - بعکس زبان (دری) که منسوب بدرودشت . یادره است . که کبك دری رانیز بهمین مناسبت (دری) میگویند . که با کبك کوهسار تفاوت دارد -

(استرابون) در(تاریخ قدیم ایران) . میگوید که از کتیبه های دوره (هخامنشی) وزبان فارسی قدیم . چنان مکشوف میشود که فارسی قدیم برای کتابت ونوشتن فرامین دولتی استعمال شده . ولی درمکالمه همان زبان پهلوی معمول بوده است - (فارسی قدیم) وزبان (اوستائی) و (سانسکرت) هرسه اززبان مشترك (آری) متولد شده اند - (رجوع بشجره زبان . ش۲) صفحه (٤۳)

ولی همانطور که بعضی از مستشرقین میگویند . معلوم نیست که زبان آری چه قسم زبانی بوده است - زبان پهلوی دراواخر دوره هخامنشی مورداستعمال یافته در دوره (پارث) و(ساسانی) نیز مستعمل بوده است علاوه برمدارك (اورامان) که ذکرشد. یك مدرك خیلی کهنه دیگری که در(فیوم) ازتوابع مصر پیدا شده . بزبان پهلوی مرقوم است متخصص زبان پهلوی . متر(ویست) میگوید که این مدرك راجع بقرن دوم هجری است . باز همین متخصص میگوید. که غیراز (اوستا) تمام کتبی که بزبان پهلوی نوشته شده اند . همه پس از دوره ساسانی است (استثنای اوستا اززبان پهلوی محل تعجب است . بفرض اینکه بگوئیم استثنا منقطع است . باز مدارك اورامان که ذکر شد برخلاف این نظریه است که بزبان پهلوی نوشته شده . مگر اینکه بگوئیم مقصود متخصص مذکور فقط کتاب است . نه مکتوب) - ؟

نزدیکترین لهجه های کردی . به لهجه پهلوی . اول لهجه (لری) است . چه محل الوار بمرکز پهلوی قدیم خیلی نزدیك بوده‌است . واز مراوده با اجانب‌هم محفوظ بود.اند . حتی ازملت (کلده) و(آشور) هم چندان متاثر نشده‌اند و تغییر لهجه نداده‌اند ـ

پس از لری . زبان (کلهر) بزبان پهلوی نزدیکتراست . سپس زبان(گوران) بعد (اورامی) بعد(گیلی) وبعدازآن (کرمانجی) ـ منتهی زبان گوران . وکرمانج بجهة قرب جواربا کلده وآشور یکمقداری بالغات آنها مخلوط شده که‌غالب کلمات آنها عیناً همان لغات کلده یاآشور است ـ

بعضی تصور کرده‌اندکه زبان (کردی) . لهجه مشتق‌ازفارسی . یالهجه مشوش فارسی‌است ـ سر (سیدنی‌سمیت) مولف کتاب (تاریخ آشور) میگوید که این‌تصور اشتباه است. زیرا زبان‌کردی دارای تطورات حقیقی وقدیمی‌است . واززبان فرس قدیم (لوحهٔ داریوش) خیلی قدیمتراست. پس بهمین دلیل‌علمای‌تاریخ میتوانند بگویند که زبان‌کردی درقرن ششم ق‌م، یك زبان مستقلی‌بوده است ـ که‌هنوززبان (پهلوی) وجود نداشته

زبان فارسی‌کنونی‌هم پس‌ازپیشرفت سلطه ونفوذ (ساسانیان)کم کم درکشورایران عمومیت پیداکرده. حتی‌علماء وادباءگرد هم شروع بنوشتن وحرف زدن با فارسی جدیدکرده‌اند. مگرعده قلیلی‌ازنژادپرستان‌وطرفداران شعائرملی‌که‌زبان های‌ملی خودرا ازدست نداده . درغالب مباحث نظماً ونثراً زبان‌کردی تالیفاتی بیادگار گذاشته‌اند ـ

(مذهب وآداب)

آئین وآداب کردهادرقرون اولیه.یعنی پیش‌ازتفرق ومهاجرت باماکن‌کنونی خیلی‌تاریك وناممعلوم است. فاما پس‌ازورود باماکن کنونی‌ازآثاروعلایم چنان استنباط میشودکه (آهورا) پرست‌بوده‌اند: یعنی روشنائی‌پرست. که روشنائی‌رادوست داشته‌اند. وازتاریکی دلتنگ وترسان بوده‌اند . زیرا (آهور) و(آهیر) چنانکه دربند (٤) بخش‌یکم گفتیم. بمعنی آتش‌است. و(آهورا) لفظی‌است مرکب‌از(آهور) بمعنی‌آتش. و(آ) بمعنی‌آمده : یعنی‌حقیقتی‌که ازآتش‌آمده. مانندکلمة (خدا) = خودآ. که مرکب است از(خود) و(آ). یعنی خودآمده ـ مقصود ازحقیقتی‌که ازآتش آمده (روشنائی) است. آن روشنائی راهم (شید) وبالاخره (شید شیدان) گفته‌اندکه بعربی (نورالانوار) میگویند . وآنرا پرورندهٔ کائنات دانسته‌اند (الله‌نورالسموات

والارض). کم کم مقام توانائی هم باوداده‌اند . (آهورامزد) گفته‌اند. یعنی (پرورنده توانا). که مزد بمعنی توانا وزورمند است. وحالا (هورمزد) یا (هورمز) میگویند . شاید که کلمهٔ (مست) هم تحریف مزد باشد

خلاصه کردها (آتش) راکه مظهر آن حقیقت است = (روشنائی) مقدس دانسته‌اند وآنرا پرستش کرده اند. چنانچه گفتهٔ هردوت هم که میگوید مغها یك قبیله از قبایل ششگانهٔ (ماد بوده‌اند) کاملا آتش پرستی اکراد را میرساند (پیرنیا صفحه ـ ٥٧)

آفتاب راهم که (هور) و(هورخش) و(خور) و(خورشید) میگویند. بهمین مناسبت است. که مظهر حقیقی (روشنائی) است وآنرا بهمین سبب مقدس دانسته‌اند وپرستش کرده‌اند . و بهمین جهة کرد ها را (خورشید پرست) نیز گفته‌اند ـ (تاریخ کلیسای قدیم صفحه ـ ٣٠١) ـ

(اهور) هم بفتح همزه که بمعنی معشوق است . و(اهورا) بمعنی عاشق . هردو ازمادهٔ (آهور) بمعنی آتش اشتقاق یافته‌اند. که ماخذ تشبیه واستعارهٔ شعرا هم واقع شده است ـ آتش عشق است کاندرنی فتاد ـ

بالاخره کردها . بلکه پارسها هم ازمبادی ورود باماکن کنونی. باآتش. وآفتاب. وماه. وستارگان. وآب. وباد. وسبزه. و (یزدان) و(اهریمن) . سروکار داشته‌اند. وتاریکی را مظهر اهریمن دانسته‌اند ـ (١) وبرای انواع . قائل بآغاز نبوده‌اند. ومرگ راکه سبب قطع رشته تسلسل است ازاهریمن دانسته‌اند. مرده را اول دفن نمیکرده‌اند. بالای سنگها یاجاهای مرتفع گذاشته‌اند. تامرغان وجانوران آنرا بخورند. که دوباره جزو جسدجاندارانن بشود . بعدها این یاسارا ترك کرده مرده رامیان خمره گذاشته درکوههادفن کرده‌اند ـ عقدونکاح دربین آنها نبوده است فقط تراضی طرفین . یعنی زن ومرد . وتصویب پدر یارئیس خانواده طرفین برای انجام ازدواج کافی بوده است . تعدد زن در میان اکراد ممنوع نبوده است امازنا. و لواط سخت ممنوع بوده است ـ دختر . و خواهر . ومادر . رابزنی نگرفته‌اند ختنه عادت نداشته‌اند دختران تا هنگام بلوغ شلوارپا نکرده‌اند سایر عورت آنها فقط یك پیراهن بلند بوده است پسران هم تاسن بلوغ کمر نبسته‌اند

---

(١) روایت انتساب اختراع آتش بجمشید پیشدادی . باروایت آتش پرستی (قابیل) که درهمان تواریخ مذکوراست. منافات دارد ـ شاید اختراع آتش بازی شب نوروز از جمشید باشد. وزمان اختراع اتش بایدخیلی مقدم تر برتوطن آریانها در اماکن سردسیر باشد . چه توطن درانجا ها بدون اتش مورد تصدیق عقل نیست

کردها طبعاً کوچری و رمه‌ران بوده اند . گله وحشم زیاد داشته اند. درعرابه ها حرکت کرده‌اند . گرمسیروسردسیر رفته اند . ومایل بسکونت دریکجانبوده‌اند زندگانی خود را بوسیله گله‌داری ومیوه های جنگلی. وخوراکهای طبیعی تامین کرده اند . ثروت آنها فقط عبارت بوده ازگاو وگوسفند واسب ومادیان وحشم ومرغ وامثال آنها که بطور کلی تابع زندگانی طبیعی بوده اند . اخیرا هم که شهرنشین شده اند بزراعت وغرس تاك ودرخت پرداخته اند .

حکومت هرخانواده باپدرو بزك آن خانواده بوده است . بعد روسای قبایل هم درحل وفصل قضایای مهمه مراجع امور بوده اند . اگرکاهی هم تحت‌سلطه واقتدار یك سلطانی درآمده اند . فقط روسای قبایل طرف مراجعات سلطان بوده اند. آنهم درامورسیاسی ودولتی . ازقبیل جنك وصلح وخراج ولشکروامثال آن. در سائر قضایای داخلی کلیة زمام اختیار دردست روسای قبایل وریش سفیدان بوده است . ریش سفیدان همه جا محل‌شور روسا بوده ودرهرمورد دارای رأی بوده اند .

باپول(۱) چندان آشنا نبوده اند. معاملات ملکی بهیچوجه دربین نبوده‌است احتیاجات خود را فقط بوسیله مبادلات جنسی. یعنی دادوستد (جنس بجنس) برگذار کرده اند . بوسیله (مهمانی) هم یکدیگررا ازخوراکهای خود خورانده‌اند. وهمین رویه سبب رواج (مهمانداری) و (مهمان نوازی) دراکراد شده است . که این آثار هنوزدراکرادستان باقی ومطلوب است .

لباس وکفش آنها منحصر به پشم وپوست حیوانات اهلی یاجنگلی بوده است که خیلی ساده ساخته اند . زنها درزندگانی با مردها اشتراك داشته اند . حربه آنها تیروکمان وگرزوتبروشمشیروخنجروکمند وفلاخن بوده است .

عبادت وپرستش (هورمزد) به‌بزرگان‌خانواده ها اختصاص داشته وآنان را (پیر)گفته اند . سائرین اززحمت پرستش و عبادت معاف وراحت بوده اند. کم کم پیرها هورمزد پرستی‌را آلوده به(سحر)و(شعبده)و(جادوگری) و خرافات واکاذیب نموده تادرقرن هفتم قبل‌ازمیلاد — (٦٦٠) — زردشت اخیر که یکی از هوشمندان کرد بوده . در(ارومیه)= رضائیه‌کنونی قیام نموده . و خواسته آن مفاسد را اصلاح کند . پیران حرف اورا نپذیرفته برضد او برخاسته‌اند . ناچار(بطرف)بلخ رفته درآنجا شروع بدعوت مردم نموده است . سپس درسیستان هم تبلیغات خودرا

---

(۱) پول .گویا منسوب به(پول) پادشاه آشوراست . کتاب دوم ملوك. فصل ۱۵-آیه ۱۹ - وکتاب اول تواریخ ایام فصل ۵ آیه ۲٦

استحکام داده و بارومیه مراجعت کرده است . ودرآنجا بدون‌مانع باشاعه افکارخود وتحکیم آئین (اهورا) پرستی بی‌آلایش پرداخته است .

اکثرمتحققین (مادی) بودن‌زردشت‌اخیررا تصدیق کرده اندکه‌ازاکراد(میدیا) بوده است : یعنی کشور (ماد) وکتاب (اوستا) را بزبان وطنی خود یعنی زبان (مادی) نوشته است .

مورخین‌در(زردشت) وتاریخ ظهور اواختلاف کرده اند آنچه‌که متفق علیه جمهوراست . اینست‌که زردشت متعدد بوده است . اولین زردشت دربلخ ظهور نموده پسر(پورشسپ) بوده است. که (هوشنك)باو گرویده است . بعضی‌میگویند که اوخود هوشنك‌است‌که اورا(آذرهوشنك) نیز گفته اند .گفته خسرو پرویز که درشاهنامه مذکوراست موید این روایت است .

فردوسی

که ما را ز دین کهن ننگ نیست بگیتی به از دین هوشنگ نیست
همه راه داد است و آئین مهر نظر کردن اندر شمار سپهر

کتاب (زند) منسوب باین زردشت است .که اورا زردشت نخستین گویند.از (زند) جزورقی‌چند باقی‌نیست ـ تاریخ ظهور این زردشت تقریبا (سه‌هزارسال) پیش ازمیلاد است ـ نوح نبی‌درزمان اووفات یافته است .

زردشت دوم را (فریدون) نوشته اند که بر(ضحاك) تازی‌خروج کرد.درسال (۳۳۹۳) پس‌ازهبوط . تقریبا(دو هزار و دویست) سال پیش از میلاد . بعضی (۱۳۷۸)ق‌م نوشته اند اکثرمستشرقین قضیه خروج فریدون و کاوه را بر ضحاك بلکه اصلاوجودکاوه وفریدون وضحاك را جزو افسانه تصورکرده اند درصورتیکه افتادن (درفش‌کاویانی) بدست اسلام جای تردید نیست ومورد تصدیق تمام مورخین شرق وغرب وخود همان مستشرقین‌است .

آخرین (زردشت)همان زردشت‌کرد است که درزمان‌کشتاسب دراورومیه = (رضائیه) ظهورنموده . فردوسی درنسب اومیگوید .

نهم پشت زردشت پیشین بداو مه آباد بیغمبر راستگو

درصورتیکه‌کرد مادی‌را باسلسله مه‌آبادی ارتباطی در نسب نیست . بعلاوه از (مه‌آباد) تا زمان‌کشتاسب چندین هزار سال است یعنی چندین هزار پشت لازم است تازردشت اخیر باوبرسد ـ !

(رجوع بصفحه ٥ دبستان المذاهب)

سبب اختلاف مورخین بطور قطع تعدد زردشت است .که (او دوکسوس) و (ارسطو) زمان ظهور او را (ششهزار سال) پیش از زمان افلاطون نوشه‌اند

مقابل هفته رنگ شکل هفته کردستان

ش ۳

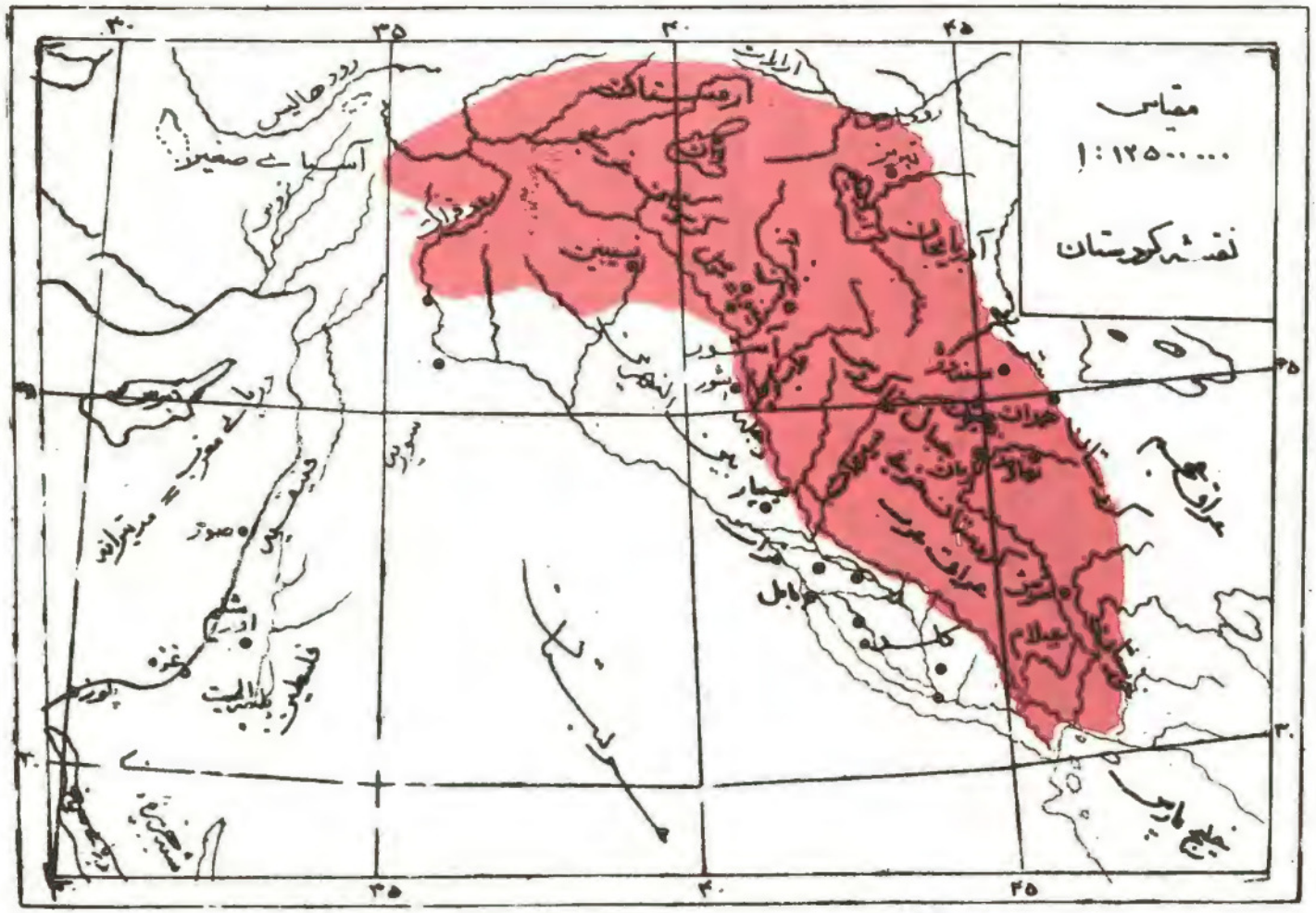

یعنی(۸۳٦۵)سال پیش از این. و (گزانتوس)مورخ یونانی ظهور اورا درسال(۱۰۸۰) قبل از میلاد نوشته : یعنی (۳۰۱۷) سال پیش از این- خودزردشتیها ظهور اورادرسال (٦٦۰) قبل از میلاد نوشته‌اند مستر(ژاکسن) که درتحقیقات مذهب زردشت متخصص است میگوید که زردشت درنیمه دوم قرن هفتم ق م. بدنیا آمده ودرنیمه اول قرن ششم متوفی گشته است .که نزدیك بروایت خود زردشتیها است - در (زبدة الصحایف) ظهور اورا درسال - (٤۷۸) قبل ازمیلاد نوشته است

بهرحال زردشت اخیر . یعنی (زردشت کرد) . برطبق تاریخ سرجان ملکم صفحه (۲۷) . وسائر تواریخ (مسعودی) و (حمزه اصفهانی) و (یاقوت) و(قزوینی) و(ابوالفداء) و (ابن الفقیه) و (بلادری) و (خوردابه) وغیره ... متولد ارومیه = (رضائیه) کنونی . است .که پسر پورشسپ پسرپتیرسپ . پسرکیدارپسرآرپاك. پسرآگند . پسرآگیر . پسرمامیر . پسرهزربان . پسر اسپیتمان میباشد در زمان (کشتاسب) در سال (٦٦۰) قبل از میلاد ظهور نموده است - (۱) و کشتاسب باوگرویده‌ومذهب اورا رواج‌داد است - همین رواج دادن آئین زردشت‌سبب‌اشتهار اسم کشتاسپ شده‌است . اگرنه اویکی‌ازفرماندار (بلخ) بیشتر نبوده است . شاید اقدامات (توس)کیانی درتشیید مبانی آئین زودشت نخستین . در (اکباتان) برای معاکسه بااقدامات کشتاسب درترویج آئین این زردشت بوده است - (چنانکه بعد ذکر میشود)

این کشتاسب . از نژادکیان است . پسرکی لهراسب . پسرکی اوجان = (اروندشاه) پسرکی‌مانوش . پسرکی آپو . پسرکی قبادکرد . اولین پادشاه سلسلهٔ کیان‌است . بطوریکه فردوسی میگوید (۳۸)پسرداشته است- پسر بودکستاسب را سی‌وهشت دلیران کوه وسواران دشت (۲) دراواسط قرن هفتم (٦٦۸) ق م .فرمان دار (بلخ) بوده‌است . اصل اسم او (هیشتاسب)است.بانضمام کلمه (کی) یعنی بزرگ

---

(۱) تاریخ کشتاسپ. درتقویم التواریخ (٤۹۰۷) پس‌ازهبوط نوشته.تقریباً (٦٦۸) ق م . ودرآثار عجم صفحه (۱۱۱) - (٤۹۹۳)
پس ازهبوط‌نوشته . بهرحال مقارن سلطنت (توس)
بوده است

(۲) یکی ازپسران کشتاسب .اسفندیار پدربهمن‌است .که‌اعلیجد طوایف(لر) و(بختیاری) و (اورامان) میباشد

که اختصاص بسلسله کیان دارد (کی هیشتاسب) شده . بعد در نتیجه کثرت استعمال مبدل به (کشتاسب) شده‌است

بعضی از مورخین . این کشتاسب را با (گرشاسب) آخرین پادشاه پیشدادی . که دراواخر قرن (دهم) ق م . درگذشته اشتباه کرده‌اند . بعضی هم با زویشتاسب) یا (هیشتاسب) پدرداریوش هخامنشی. که دراواخر قرن (ششم) ق م . درگذشته اشتباه کرده اند

(جاماسب) وزیرو پیشکار کشتاسب . دختر زردشت راکه (پور چیست) = برجیس . نام داشته بزنی گرفته . وبرادر زاده خودرا (اهوو) نام بزردشت داده .این (مشاغره): یعنی زن بزن سبب شده که جاماست هم باو کمك نماید . مورخین متحیراند که (هردوت) تقریباً صدسال پس ازاین زرتشت کرد بدنیا آمده . چه جهة داشته که بهیچوجه اسمی درتاریخ خود ازاو نبرده است ـ ؟!

اخیراً نیزیك پوست پارهٔ در (سلیمانیه) بخط پهلوی دست آمده که درآن چند شعری برسبیل مرثیه‌ونوحه نوشته‌شده . آن اشعارهم دلالت دارند براینکه اکراد در آغاز سرایت اسلام بخاك کردستان دارای آئین زردشت بوده اند . و (هور مزدرا) پرستش کرده‌اند . درآن اشعار حمله‌عرب رابخاك کردستان شرح میدهد .که قراء و قصبات راتانواحی(شهرزور) خراب کرده‌اند . وآن اشعار ازاینقرارانند

هورمزگان رمان آتران کوان	ویشان شارده وه گوره گوره کان
زورکار ارب کردنه خاپور	گنای پالهٔ هتا شاره زور
شنو کنیکان و دیل بشینا	میرد آزانلی ژروی هوینا
روشت زردشتره مانوه بیکس	بزیکا نیکا هورمز وهو بچکس

(ترجمه)

(هورمزگان) یعنی هورمزدگاهان = مسجدها ـ(۱) خراب شدند. آتشها خاموش گشتند بزرگ بزرگها خود را پنهان کردند . عرب ستمکار دهات شهررا تا شهر زورخاپور کردند . زنان ودختران باسیر رفتند . دایران از ررى خون غلطیدند . روش زردشت بیکس ماند . هورمز بهیچکس رحم نکرد.

آثار آتشکده ها وآتشگاههائی هم که دراماکن کردنشین موجودو باقی هستند دلالت دارند براینکه کردها آتش پرست بوده اند . بطورکلی ازعلایم و آثار و

---

(۱) مسجد. معرب مزگد. یامزگت است. که ازمزدگه آمده یعنی هورمزدگه یاگد بمعنی گدا است که مقصوداز آن(گداگاه هورمزد)است = محتاجین بهورمزد

افسانه های کردی میتوان حکم کرد . که کردها درابتدا شعار پرست بوده اند . بعد آتش پرست شده اند. اخیرا قسمتی عیسوی شده اند . سپس (کرد) و (پارس) بالاتفاق بدین اسلام گرویده اند واه روزه مذهب رسمی اکراد مذهب حنیف اسلام است. واکثر تابع و پیرو عقیده واجتهاد امام محمد شافعی هستند . که درسال (١٥٠) هجری متولد ودرسال (٢٠٤) متوفی گشته . در مصردر مقبرستان (قرافه) مدفون است در سیرو سلوك هم اغلب دارای طریقهٔ (قادریه) یا (نقشبندیه) هستند. که اعتقاد مفرطبه (شیخ) و(مرشد) خود دارند وآنها را (پیر) طریقت میگویند .

« بند چهارم . دربیان کردستان »
ونفوس و طوایف کرد

کردستان . عبارت ازاماکنی است. که کردها اززمانهای پیش ازتاریخ بآنجا ها آمده ودرآنجاها پراکنده شده سکونت گزیده اند . و آن اماکن که باسم آنها اشتهاریافته .(کردستان) میگویند - (شرقی وغربی)

(حدود کردستان . یعنی مرز سکونت گاه طوایف کرد که حالاهم درآنجاها سکونت دارند از اینقراراست - از طرف (شمال) ارمنستان از طرف (مشرق) آذربایجان وعراق ایران = (عراق عجم) وخوزستان که سلسله جبال (زاگروس)در این قسمت واقع است .

ازطرف (جنوب) عراق عرب = (بابلستان)- ازطرف(مغرب) رود (فرات) وولایات آسیای صغیر

بعضی ازمورخین. حدود کردستان را اینطور نوشته اند .

(شمالا) جبال آرارات = (آغری داغ) - (غرباً) نهرفرات . تا سرحد بغداد (جنوباً) سرحد شمالی بغداد = (عراق عرب)- (شرقاً) سرحد خوزستان. وپارس. و زنجان. وارومیه = (رضائیه) وخوی وماکو- که مطابق این تحدید . قسمتی از (ارضروم). وبعضی ازولایات شرقیه آسیای صغیر. وقسمتی از جنوب آذربایجان جزو کردستان میشود- که اکراد فعلا درآنجا ها هم متوطن هستند -

حمدالله مستوفی. درکتاب (نزهة القلوب) نوشته که مرکز کردستان درسابق شهر (بهار) وده (تقریبا درهشت میلی شمال همدان) پس ازآن مرکز به (سلطان آباد) چمچمال. نزدیک کوه (بهستان) = بیستون. انتقال یافته . و ولایات ارمن وجزیره جزو کردستان بوده اند . واربیل وآمد . جزو ولایت جزیره بوده اند - بر

طبق این روایت درقرن هشتم هجری کردستان ـ عبارت بوده از شانزده ایالت . ازقرار ذیل :

۱ـآلانی ۲ ـ الشتر ۳ ـ بهار٤ ـ خفتیان ٥ ـ دربندتاج خاتون ٦ ـ دربند زنگی ۷ ـ داربیل‌ویزبیل ۸ ـ دینور ۹ـ سلطان آبادچم چمال ۱۰ـشهر زور ۱۱ـکرما شاه ۱۲ـکرند وخوشان ۱۳ـکنگاور ۱٤ـ ماهیدشت ۱٥ـ تاق وستام ۱٦ـ بیستون .

درانسیکلوپدیای اسلام مذکوراست .که‌کردستان عبارتست ازاماکنی‌که‌کرد درآنجاها زندگانی کرده‌اند . وآنراکوچک نشان میدهد .که میگوید کردستان اراضی مستطیلی‌است‌که استقامت عمومی‌آن ازجنوب شرقی(لرستان) بطرف شمال غربی(ملاطیه) امتداد یافته . طول آن تقریبا ٦۰۰ میل وعرض متوسط آن(۱۲۰ـ ۱٥۰) میل‌است . وعرض‌اکثرآن‌که مابین موصل‌وارارات واقع‌است قریب(۲٥۰) میل‌است ـ دراین تحدید قسمت‌شرق(ماد) خارج است .

اولیاچلبی‌که درسال(۱۰٦٥) هجری باماکن‌کردستان‌گردش‌کرده مینویسد. که حدودکردستان‌ـ ازطرف شمال‌دیار(ارزروم) است = ارضروم. وارآنجا بطرف وان و حکاری وجزیره وعمادیه وموصل وشهرزور واردلان ودرنه ودرتنگ‌تا بصره میرود ـ طول‌آن هفتاد فرسنگ است . وعرض‌آن‌کمتراست . جلد چهارم‌صفحه۷٥ بهرحال دربین مستشرقین راجع بحدودکردستان اختلافان سختی در گیراست . که همه ناشی‌ازعدم اطلاع باوضاع‌واحوال‌کرد است‌ـ سر(مارک‌سایکس)ـ کردوان‌یعنی کشورکرد را فقط دربین سرچشمه زاب بزرگ و دجله و جنوب دریاچهٔ (وان) محصورمیداند :

منشرق (تورو دانزین) درمجموعه (آنوریو لوژی) دولوحه را دیده راجع بدو هزارسال پیش ازمیلاد .که درآن دولوحه‌ولایت(کار داکا)ذکرشده .که‌همسایه (سوی) بوده‌است . واقع دراراضی جنوب دریاچه (وان) ـ درشرفنامه . هم مذکور است .که درمنطقه بتلیس یك قلعهٔ خیلی‌کهنه بنام (سوی) هست ـ بزبا **آراهی** این منطقه‌را حوزهٔ (کاردو)گفته‌اند . بعلاوه از طرف نویسندگان معروف هم . آن ناحیه بلفظ (کوردوان) ذکرشده . جزیره ابن‌عمرکنونی راهم (کازارتای‌کار دو) گفته‌اند درمیان‌ارامنه(کوردوخ).ودرمیان‌عرب(چنانکه‌بلاذری.وطبری . میگویند) بلفظ (باکاردا) یا (کارداى) ـ معروف بوده . (یاقوت حموی) .که از (ابن اثیر) نقل میکند ـ میگوید ولایت (باکاردا) قسمتی ازولایت (جزیرهٔ ابن‌عمر) بوده .و دوصددهکده داشته .وشهرهای (الثمانین). (جودی) . (فیروز) . (شاپور) درکنار

چپ دجله مقابل (بازابدا) بوده‌اند ـ (بازابدا . درکنار راست دجله بوده است) پس‌ازآن این اسم . یعنی (باکاردا) درکتب اسلام متروک شده بجای آن(جزیره ابن‌عمر) و (بوهتان) و . . و . . استحداث شده است . شاید بوهتان . تصحیف (بوختان) باشدکه‌مطابق‌قول‌مستشرق(نولدکه) و (کیپارت) و (م . هارتمان)عبارت ازهمان (بوخته ویچ) است .که (هردوت) درخاطرات قرن پنجم ق م . ذکرکرده. که سیزدهم ولایت (آخامنی) بوده . بعدجزو (ارمنیه) شده است

گزنفیون . هم‌که در (رجعت ده‌هزار نفریونانی) صریحاً مینویسد ـ که‌کشور (کاردوك) تابوهتان . امتداد داشته‌است ـ رطابق راپورت‌مستشرق معروف (استرابو) هم . (کوردوا) مدتها برجبال ماین (دیاربکر) و (موش)کنونی اطلاق‌شده‌است

بهرحال جای تردید نیست .که ولایت (کاردوك) یا (کاردوخ) یا (کاردو) یا (کاردوئوی) . یا(کارداکا) یا (کاردای) یا(کوردو)یا (کوردوان) وامثال آنها . برمرکز اصلی‌گروه (کرد) اطلاق شده‌است . واین قسمت درابتدای قرن (بیستم) م. کسب بداهت‌کرده . ومفروغ عنه‌است

مستشرق (ریسك) میگویدکه (کورد) و (کوردی) و(کوردیا) همه‌یکی‌هستند واسماء مشترکه‌اند ـ حتی مستشرق (ادونتس) راجع بلوحه غربیی‌که در جغرافیای ارمنیه (قرن هفتم) . پیدا شده . و درآن لوحه ولایت (کورچخ) مذکور است . مستشرق‌مزبور میگویدکه‌کلمهٔ (کورچخ) از(کورتیچ اخ) مشتق است و (کورتیچ) بمعنی‌کرداست . درزمان (فوستیوس بیزانتیوس) یعنی‌قرن چهارم . (کورچخ)محالی بوده نزدیك (سلماس) .پس ازآن مبدل بولایتی شده‌که از (جوله مرك) تا(جزیره ابن‌عمر) وسعت داشته . واین بلوك جزوآن بوده‌است

همچنان(سن مارتن)و (نورمان)درکتاب‌شرق‌قدیم و(سرمالکم) و(لوریه) و (هاسل) و (براون) و دکتر (رسو) وغیره... هرکدام‌راجع بموطن (اکراد)چیزهائی گفته‌اند .که‌علاوه برعدم‌توافق باهمدیگر . هیچکدام‌با اصل‌حقیقت هم وفق‌ندارند یعنی همه‌کردستانرا خیلی‌کوچکتر ازآنچه هست نوشته‌اند . شاید مقصود آنها ذکر موطن اصلی ومرکز ابتدائی‌کردباشد که البته خیلی‌کوچکتراز‌کردستان امروزه خواهد بود . بنابراین اززکرآنها صرف نظرشد

بهرحال برطبق تحقیقات صحیحه . منطقه لرستان . وکرمانشاهان . وسنه = (اردلان) وقسمت جنوب شرقی آذربایجان . وخوی . وسلماس . وارومی = (رضائیه) . وماکو . ومکری . همه‌جزوکردستان هستند . (مقصود ماازکردستان دراینجا . غیر ازقسمت (مادستان) است .که ذکرآن دربخش سوم خواهدآمد)

عشایرکرد . باکثر نقاط پراکنده شده‌اند ـ در(تهران) عشیرهٔ (پازوکی) و

درخراسان عشایر (پچناوند) و (باوه نور)و (زفرانلی).ودرهمدان عشایر(جوزکان) ودر مازندران عشیره (مودالو) ودرفارس عشیره (شبانکاره) . و در عراق عجم . (امبارلو) وچند فرقه‌ازعشیره (لك) . ودرقزوین وشمال غربی آن .وگیلان .عشیره (عمرلو)که قبه‌قرانلو. شمکانلو . بهادرلو شاه‌کلانلو . بشانلو . ازشعب آن هستند وهمه‌کرداند ـ درخوزستان وفهستان . هم‌کرد هستند — (کردلر . تالیف دکتر فریج صفحه ۳۲)

دربلوچستان. وافغانستان . وهندوستان . وانقره ، هم عشایر (براخوی) و (زنگنه) وغیره . سکونت دارند - (رجوع بنقشه ش٤ . وطوایف فرعی‌کرد)

کردستان . در دامنه جنوبی (هضبهٔ) ارمنستان واقع‌شده است .که ارتفاع آن کم‌کم نقصان می‌پذیرد تاکه در دشت (بین‌النهرین) بکلی ارتفاع نابود میشود . بنا بر این ارتفاع جبال کردستان بطور کلی از ارتفاع جبال ارمنستان خیلی کمتراست . مثلاکوه(چل‌چمه)= چهل‌چشمه .کردستان شرقی .یعنی (سنه) که رود (قزل‌وزان) =سفیدرود . از آنجا سرچشمه میگیرد . منتهی درجه ارتفاع آن (٤٠٠٠) متراست.وارتفاع گردنهٔ (کل‌خان) واقع دربین‌سقز. وبانه .(٢٢٥٥) متراست . ارتفاع‌کوه(ماردین) . واقع در بین دجله وفرات . در کردستان غربی (١١٠٠)متراست . درصورتیکه ارتفاع(ارارات) متجاوز از (٥٠٠٠) متراست ـ کوه(عبدالعزیز) .وجبال(سنجار) هم ازکوههای کردستان‌اند . درجنوب این‌جبال‌هم صحراها وبیابانهای پهناور امتداد‌یافته . تا بحدود (الجزیره) منتهی میشود

(مساحت سطح کردستان)

قطعه‌کردستان . اریف واقعشده ، ازشرق(لرستان) تا غرب(دیاربکر)، در عرض(٣٢-٣٩) درجه شمالی . وطول(٣٩-٥٠) درجه‌شرقی. که مقدارعرض(٧)درجه ومقدارطول(١١) درجه‌است هردرجه هم‌که(١٥) میل‌است.. پس‌حاصل‌ضرب عرض و طول‌در(١٥)=(١٧٣٢٥) میل مربع خواهدبود. که مقدارمساحت سطح‌کردستان است. اگراینمقدار را هم‌در(١٠)ضرب‌کنیم . مبدل بکیلو مترمیشود ـ از اینقرار (١٧٣٢٥٠)کیلومترمربع ـ اماچون‌گفتیم‌که سطح‌کردستان(اریف): یعنی‌مستطیل گوشه بگوشه واقعشده .ومربع‌کامل نیست که ازدوجانب آن دومثلث. که‌تقریبا بالغ برثلث مساحت خواهدبود . ازآن‌کم‌است .بنابراین ثلث تقریبی‌را ازمقدارمذکور طرح‌میکنیم (١٣٠٠٠٠)کیلومترمربع‌می‌ماند. که‌مقدارمساحت‌سطح‌کردستان‌است .

(ولایات. وشهرهای‌کردستان)

کردستان. منقسم‌است .به ٦ ولایت (یعنی‌والی‌نشین) ازاینقرار:

(اول) ولایت (دیاربکر) ـ شهرهای‌عمده آن ازاینقرار است:

(۱) شهر دیاربکر — که مرکز ولایت است . برشط دجله واقع است . دارای ۳۵ هزار نفر جمعیت است .

(۲) میافارقین . شهری است که آب و باغهای زیاد دارد

(۳) ماردین . شهر بزرگی است در دامنه کوه ماردین. مارهای گزنده زیاد دارد

(٤) نسیبین . شهری است باصفا و پرآب باغهای زیاد دارد

(٥) ارغنی . شهری است صنعتی دارای معدن مس وروح . وآهن

(٦) سومرك- (۷) آمد - این هفت شهر درغرب دجله واقع اند (۸) جزیره ابن عمر. مشهور به جزیر که برود دجله واقع است - (۹) نیشابور- (۱۰) سعرد (۱۱) نرجکی (۱۲) بوتان

(دوم) ولایت (موصل) شهرهای معتبر آن از اینقرار است :

(۱) موصل. که مرکز ولایت است . درطرف راست دجله واقع است. مقابل آن بفاصلهٔ ۲۰ کیلومتر از دجله. خرابه‌های (نینوا) است. که درسابق پایتخت کشور آشور بوده است . و مقدرات دول دنیا در آنجا حل و فصل شده است - در اواخر قرن هفتم پیش ازمیلاد . یعنی سال (٦۰٦) ق م. کردهای ارومیه با کردهای ماد بزرگ (عراق عجم- همدست شده. درتحت لوای کواکسار. باتفاق بابل نینوا را تسخیر و برای ابد خراب کردند . واساس سلطنت قهار آشوری را بکلی زیرو زبر ساختند- چنانکه تفصیل آن خواهد آمد

۲ آربیل. که آنرا بزبان کردی هولیر میگویند . بواسطه شکست دارا در آنجا ازاسکندر مقدونی. معروف تواریخ است

۳ سلیمانیه. که درسابق کردها آنجارا شارباژیر گفته‌اند : یعنی شهر بازار اخیراً ابراهیم پاشا باسم جدش سلیمان پاشا آنرا تأسیس و بنا کرده است

٤ - بستان ٥ - کرکوك که درسابق ارانجا گفته‌اند مولد قهرمان کرد = سلطان صلاح الدین ایوبی است = یوسف پسر ایوب کرد . که مقام اودر تواریخ دنیا معروف وجزو مشاهیر عالم است

٦ — سنجار ۷ — عفار ۸ — عمادیه ۹ — رواندز که ساختن قلعه های متحرك جنگی در روی عراده . باینجا انتساب دارد . ولفظ (رواندز) بمعنی قلعه متحرك است که (روان) یعنی متحرك . و (ز) یا (دژ) یعنی قلعه — (که حالا بشکل تانك درآمده است) ۱۰- کفری ۱۱- صلاحیه ۱۲- گلعنبر - که بکردی خلمار میگویند - درکنار شرقی جلگه شهرزور واقع است . دردامنه کوههای اورامان سرحد کردستان شرقی

این دو ولایت را دولت ترکیه در زمان (سلطان سلیم) درنتیجه جنگ بین اکراد و نسطوریها. متصرف شد. فتوحات اسلامیه جلددوم. صفحه ۱۲۲

(سوم) ولایت (سنه) که آنرا (اردلان) هم میگویند. بمناسبت اینکه اخیراً مقر حکمرانی طایفه (اردلان) بوده است. اردلان. جمع اردل است. که نام اعلی جد این طایفه است. و اورا (بابا اردل) گفته اند. اصل اسم او (فیروز) پسر خسرو نام بوده است.

اردل. مذکور درسال (۱۳۷) هجری. درزمان (سفاح). ابوالعباس. عبدالله عباسی. بدستیاری (ابومسلم) خراسانی. برنواحی (موصل) و (دیاربکر) استیلا یافته. بعد باجمعی از اتباع خودبجانب شهرزور مهاجرت کرده اند. وتاسال (٥٦٤) هجری (بنی اردل) درنواحی شهرزور حکومت داشته اند. سپس نواحی (سنه) را هم متصرف شده اند. (رجوع به جلد دوم)

شهرهای عمده سنه ازاینقراراست. (۱) شهر سنه. که آنرا (سنه دژ) میگویند مرکز ولایت است. در دامنه شمالی کوه (آویدر) واقع است. دارای آب و هوای لطیف است. اعراب (سنه دژ) را معرب کرده (سنندج) شده است. بعضی بسبب وجود (دونون) درلفظ معرب آن تصور کرده اند که اصل کلمهٔ (سانان دژ) بوده است: یعنی قلعه سلاطین. چه درکردی سلطان را (سان) میگویند. واین تصور اشتباه است. زیرا لقب (سان) فقط اختصاص برؤسای (اورامان) داشته که درزمان (شاه اسمعیل) صفوی دولت (عثمانی) روسای سرحدی خود را متصل بخاك ایران عموماً (پاشا) لقب داده. یعنی (پادشاه). شاه اسمعیل هم بنقاض این عمل رؤسای سرحدی خودرا دراورامان (سان) یعنی سلطان و در سنه (خان) لقب داده است. (۱) که هردو کلمه (سان) و (خان) بسلاطین عثمانی اختصاص داشته است. واز آن تاریخ کلمه سان فقط بررؤسای (اورامان) اطلاق شده. و امرای اردلان را خان گفته اند. و هیچوقت سانها یعنی رؤسای اورامان در سنه دژ حکومت نداشته اند تااین تصور راست بیاید از آغاز بنای (سنه دژ) که سلیمانخان اردلان پسر (میر علم الدین) آنرادرسال (۱۰٤٦) هجری بنا کرده وکلمه (غ.ها) ماده تاریخ آن شده است. تازمان انقراض حکومت خوانین اردلان. همان سلسله اردلان درسنه دژ حکومت داشته اند پس توهم (سانان دژ) توهم بیهوده ای است.

---

(۱) پیشتر از آن. رؤسای اورمان. و حکام اردلان هردو (بیگ) لقب داشته اند.

(٢) ازشهرهای ولایت سنه (بیجاراست.) که مرکز محال(گروس)میباشد.

(٣) سقز .که‌قصبچهٔ تجارتی است . و موقعیت آن بیشتر از سنه‌د ژ دارای اهمیت است .

(٤) بانه ـ قصبه‌ایست‌خوش‌آب‌وهوا . واهالی آنجا بشجاعت‌معروفند.

(٥) اورامان‌تخت . که معروف به (شهر اورامان) است .و حالا بکلی خراب است . فقط یك قریه دم جای شهر باقی است که بهمین اسم مسمی است (شهراورامان) .

(چهارم) ــ ولایت (ساوجبلاغ)=مهاباد .کنولی و(سردشت) و توابع آن که‌مرکز آن خود قصبهٔ ساوجبلاغ است .

(پنجم) ولایت (کرمانشاه)که‌کرمانشاهان.هم‌میگویند . شهرهای‌عمده آن از اینقرار است .

(١) ـ شهرکرمانشاه.که مرکز ولایت‌است . و در جنوب‌رود (قره‌سو)واقع است . یعنی (سیاه رود) . حجاریهای (تاق و سان) و(بیستون) آنجا از مفاخر تاریخی است . اخیراً مرکز (نفت جنوب) هم در آنجا در کنار (قره سو) واقع است .

(٢) ـ سنقر ـ که‌مرکز محال(کلیائی)است .

(٣) کنگاور . ازبناهای‌خیلی‌قدیم است .واسم‌آن درتواریخ‌معروف‌است.

(٤)کرند .برسرگریوه (حلوان‌واقع‌است

(٥) هارون‌آباد .گویا باسم(هارون‌رشید)انتساب‌دارد

(٦) زهاب. وقصرشیرین‌که آب (حلوان) اززهاب‌میگذرد

(٧) هرسین

(ششم) ولایت(لرستان). شهرهای عمدهٔ‌آن ازاینقرارانـد ـ

(١) بروجرد. که اصل‌لغت‌آن (وریگرد) است. معرب‌شده ـ مرکزولایت‌است وخوش آب‌وهوا ـ

(٢) خرم‌آباد. که آنهم خوش آب‌وهوا است ـ

(٣) سیمره. که (صیدمره) نیزگویند ـ

(٤) ملائر. که‌آنرا (دولت آباد) نیزگویند ـ

(٥) نهاوند. کـدر قدیم پایتخت دولت کردبوده (فتح‌الفتوح) اسلام هم در آنجا واقع شده‌است .

(٦) توسرکان. این‌سه‌شهر اخیررا (ولایات ثلاث) نیزگویند —

سرزمین کردستان‌را ازهرطرف جبال شامخه وکوههای با استفاده احاط ه کرده . و قسمت جنوب غربی آن . بانضمام جنوب شرقی که در حوزه (دجله) و (فرات) واقع است . همه جلگه و چشمه سار و اراضی حاصل خیز است. که رودخانه ها و چشمه های طبیعی آنها را دائر و مشروب مینماید — کوههای بلند کردستان همان کوههای طرف‌شمال شرقی‌است. که‌سلسله جبال (زاگروس) هم بآنها منتهی میشود. غالب‌آن کوهها راجنگلهای طبیعی پوشانیده از هر طرف اراضی‌سبز وخرم آنهارا احاطه‌کرده است. بهمین‌جهة کلیه‌آن قسمت درزمستان وتابستان. آباد وپرجمعیت است. وقراء وقصبات زیادارد. بخلاف سلسله جبال فاصله دربین حدود ترکیه وایران. که‌همه لخت وسخت وسنگلاخ وبی‌سبزه ودرختاند . بدرجه‌که‌عبور ازآنجا برای نیرومند ترین آرتش دنیا سخت ودشواراست. درصورتیکه غالب‌آبها ورودخانها ازآنجا ها می‌آیند. مانند رود(فرات) ورود(دجله). وشعب‌آنها ازقبیل (زاب کوچك). (زاب بزرك). رودخانه (خابور) و غیر آن... تمامی این‌رودخانها ازشمال‌بجنوب جریان دارند. بجز رودخانه (قزل‌ازن) = قزلوزان. یعنی(سفیدرود) که‌روبشمال میرود. وداخل دریاچه (خزر) = آسکون میشود —

دست‌قدرت ازحیث نعمتهای طبیعی ومزایای عالم تکوین بهیچوجه‌درکردستان قصورنکرده. واصول زندگانی دراین سرزمین. برای‌سکنه آن بحدکفایت موجود است. علاوه‌برآب‌وهوای‌خوب وکوه‌وصحراهای تعریفی. ییلاق وقشلاقهای‌قابل‌تعریف هم‌دارد. معادن وگنجهای طبیعی بکردست نخورده. وامثال اینگونه‌نعمتهاهم درآنجا ها فراوان است —

(عده نفوس کردستان)

درتعداد نفوس‌کردستان . بجهة فقدان موسسهٔ (احصائیه) = سرشماری‌اختلاف درگیراست که بطورقطع نمیتوان عدد نفوس‌کردراتعیین‌کرد . ولی درکتاب(زرد) فرانسه مورخه(١٨٩٢) میلادی مینویسدعده‌اکراد ترکیه‌بالغ بر (٣٠٠١٢٠٨٧٩) است اکراد ایران هم ضمیمه شود .تقریبا (پنج ملیون) وکسری‌خواهدشد—

در تقریرات کمسیونی‌که تحت ریاست کنت (تلکی) رئیس‌الوزرای هنکاری سابق که‌ازطرف (عصبة‌الامم) برای رسیدگی بمطالب‌اکراد ، و تعیین نفوس ایشان تشکیل‌شده‌بود ودر(١٦) بولیو‌سال (١٩٢٥)میلادی‌انتشاریافت . درآن‌تقریرات‌عدهٔ اکرادرادراقطار دنیا اینطورذکرکرده بود—

درترکیه -(١،٥٠٠،٠٠٠)
در ایران (٧٠٠،٠٠٠)
درعراق -(٥٠٠،٠٠٠)
در سوریه .وسایر بلاد(٣٠٠،٠٠٠)
جمع — (٣٤٠٠٠،٠٠٠) سه‌ملیون-

الکساندر یابا .درکتاب خود .که(راجع بحکایات کرد) نوشته،

ودرسال (١٨٦٠) میلادی دربطر سبورغ منتشر ساخته . مینویسد که عده کردرا اگر ازروی چادر ومنزل بخواهیم معین کنیم . درهرچادر یامنزل می‌بینیم که ٥ الی ٢٠ نفرموجودخواهدبود . برای دست آوردن عدد درست . حد وسط را می‌گیریم که ١٠ باشد .پس عدد خیام‌ومنازل‌را در آن ضرب میکنیم . اینصورت حاصل میشود —

درترکیه - ٣،٩٨٧،٩٦٠
درعراق - ٧٤٩،٣٨٠
درایران - ٣،٣٠٠،٠٠٠
درسوریه - ٢٨٩،٩٤٠
درجمهوریهٔ ارمنیه - ٦٠،٠٠٠
جمع کل- ٨،٣٨٧،٢٨٠ هشت‌ملیون‌وکسری- اکراد بلوچستان. وافغانستان وهندوستان . جزو این جمع نیستند ولی بطورقطع اینگونه تخمینها نزدیك بحقیقت نیست . حدس قوی اینست که عده‌نفوس اکراد کمتراز(ده‌ملیون) نخواهدبود.زیرا کردستان باین‌عرض‌وطول کمتر ازآسیای‌صغیر نیست . که‌عده‌نفوس انجارا ١٦ ملیون‌نوشته‌اند-

(طوایف اصلی کرد)

برطبق مدارك تاریخیه .و آثار و اسناد مکشوفه .گروه‌کرد بدو قسمت تقسیم میشود . یك‌قسمت .کردهائی هستندکه همیشه یعنی از چند هزارسال قبل از میلاد مسیح .تاکنون خودرا کردمعرفی کرده‌اند .ومورخین خارجه وداخله‌نیز آنهارا بلفظ‌کرد ذکرکرده‌اند-

قسمت‌دیگر .کردهائی هستندکه اخیراً در قرن نهم قبل از میلاد خود را ماد نامیده‌اند . ومورخین هم آنها را بلفظ ماد ذکرکرده‌اند-

قسمت اول ، همان‌کردهائی هستندکه ازطرف ارارات یعنی کوه‌گودی = جبل جودی .آمده درامتداد دجله وفرات . غرباً تا سوریه وشامات وسواحل‌دریای

مغرب = مدیترانه — و شرقاً تا خلیج فارس و سواحل دریای عمان پراکنده شده‌اند. ومنظومهٔ زاگروس از این قسمت تشکیل شده.

قسمت دوم . کردهائی هستند که ازطرف آسیای وسطی به‌سمت باختر(نسبت بایران کنونی‌خاور باید گفت)آمده . وازانجاهم به‌جنوب دریاچه مازندران= بحر خزر . ومنطقه آذربایجان‌ونواحی اسپهان واکباتان ولرستان آمده‌اند واین‌کشور پهناوررا بمناسبت اسم جدیدآنها مادای یا میدی یا مدیا گفته‌اند . دیوار مدی که‌دربین‌بابل و بین‌النهرین درنهایت‌عظمت واستحکام باآجرو قیر ساخته‌شده‌منسوب باین قسمت‌است. ۱

طوایف اصلیه قسمت اول. یعنی اکراد غرب .که‌مشهوربطوایف (منظومهٔ زاگروس) هستند . از اینقرارانـد - لولو - گوتی - کاسو یا (کاسی) - سوبارو یا (سوباری‌یا شوپاری)=(هوری)

طوایف اصلیه قسمت دوم هم ازاینقرارند - ماد - نایری - کاردوخ . این هفت طایفه طوایف اصلیه گروه (کرد) اند .که بعد طوایف فرعیه هم از آنها مشتق و منشعب شده است که هر طایفه مبدل به چند تیره گشته است . و شرح اوضاع واحوال آنها ازاینقرار است

☆ (طوایف اکراد قسمت ارارات) ☆

۱ - طایفه (لولو) . این طایفه یکی از طوایف کرد ارارات اند که در قرن ۳۷ قبل ازمیلاد یعنی‌که هنوز دولت (جمشیدی) تشکیل نشده . این طایفه در منطقه کرمانشاه کنونی یعنی ما بین‌کرمانشاه و بغداد که آنرا در آنزمان (لولو بوم) گفته اند یعنی مسکن لولو دارای سلطنت بوده اند . بعضی معتقدند که در ولایت (سلیمانیهٔ) امروزی و محال (شهرزور وزهاب و هالمان)=حلوان بوده اند . بهرحال این طایفه در سال (۳۷۰۰) ق م . با (نارامسین) پسرسارگون‌اول پادشاه اکاد جنگیده اند وشکست خورده اند . پادشاه ایشان در این جنگ(شاتون =ساتون) نام داشته و در زمان سارگون پدر نارامسین (لاسیراب) پادشاه لولو بوده است(تاریخ‌قدیم شرق‌نزدیک صفحه۱۸٦)

دراینصورت عنوان مورخین ایران مخصوصاً (شاهنامه)که مینویسد گروه

---

۱ بعضی‌از مورخین‌آنرا انتساب به بختنصرمیدهند . اگر این انتساب‌درست باشد . میبایستی آنرا دیوار بختنصر بگویند . نه دیوارمدی

کرد از فزاریان ضحاك تشکیل شده‌اند . مبنی بر عدم‌اطلاع آنهاست

در لوحه مکشوفه (زهاب) که راجع به (آنوبانینی) پادشاه لولو وگوتی‌است و در قرن ۲۸ ق م نوشته شده مرقوم است که منطقه هالمان یعنی (حلوان) دوره اسلام که منطقه (زهاب) کنونی است در دست گروه(لولو) بوده است - بر طبق تدقیقات دکتر (سپایزار) هم‌گویا بعضی از حکمداران آشوری در قرن (۱۹ و ۱۸) ق م . ازگروه لولو بوده اند . وشاید که شعبهٔ از آنهم در سوریه زندگانی کرده باشند (اقوام میزوپوتامی)

برطبق مدارك دوره (آسورنازیربال) پادشاه آشور. کشور(لولو) خیلی آباد بوده . و اهالی آنجا نیز در تمدن وصنایع خیلی جلو بوده اند . بدرجهٔ که آسور نازیربال ازآنجاصنعتگران بسیاری بآسور برده‌است(اولمستید)

تگلاث‌پالازار دوم هم قسمتی از آرامیهای میزوپوتامی را = بین النهرین. بکشور (لولو) یعنی لولوبوم انتقال داده است (فورژ صفحه۴۳)

پرفسور (سپایزار) گروه لولو را اجداد قبیله (لر) میداند در صورتیکه بقایای لولو حالا هم در (زنگار) ونواحی عراق موجوداند . وشباهت و مناسبتی در زبان و اخلاق و آداب . با گروه لر ندارند

اکثر پادشاهان آشور، ازقبیل (تگلاث پالازار و اداد نیراری و تو کولتی نینورتا) مکرر باگروه لولو جنگیده‌اند

(آسورنازیربال) هم چهارمرتبه لشگر بخاك لولو کشیده است

در قرن (نهم) ق م پای تخت دولت لولو شهر(زیمری) بوده که (آسورنازیر بال) آنرا فتح کرده است - پس از انقراض دولت آشور . وظهور دولت (ماد) کشور لولو جزو قلمرو ماد شده است . حدود کشور لولو بدرستی معلوم نیست . اما بر طبق نقشه‌های قدیمه و پاره مدارك مکشوفه . از طرف شمال (زاموآ) منطقه (نامری)= (پشدر وسردشت) واز طرف مشرق نواحی (سومی و هاشمار و هارهار[۱۰] وهالمان) یعنی حلوان زمان اسلام

---

۱۰ ، شهر (هارهار) در قرن ۲۸ دچار تعرض سارگون اول شده و اسم آنرا تغییر داده (کارشاروگین) نام نهاده . یعنی شهرسارگون شاید (البجه) کنونی یانزدیك آن بوده باشد (تاریخ امین زکی)

و از طرف جنوب هم با ولایات (باراهسی و توکریش) عیلام همسایه بوده از طرف مغرب هم به (اراپخا = ارافا) یعنی کرکوك کنونی اتصال داشته است در داخله هم نواحی (لارا و سیماش و کیماش) بوده‌است

ولایات مشهور کشور (لولو - بابیت) یعنی بازیان امرزه و (داگارا و کاکری و بارا و زیمری و هودون و مسو و آرزیرو و قلعه اوزی و کینبا) بوده است = (بیرمگرون)

جبال معروف آن (نیسیر) ویا (کینبا) : یعنی کوه (زرگاری) (۱) و (نیکدیم) و (نیکدی ایرا) و (سیماکی) و (آزیروی) یعنی ازمر و (کولار) و (لارلار) و (سوانی) و (نیسبی) بوده‌است - کوه (نیسبی) شاید از کوههای اورامان باشد -

رود (رادنو) و (ادیر) هم درآنجا واقع است (سیابزار) .

(۲) - طایفه (گوتی) یا (گودی) . این طایفه هم از قسمت (منظومه زاگروس) اند : یعنی قسمت (ارارات) . که برطبق افکار وعقاید جمعی از مستشرقین. اصل خیلی قدیم (کرد) آنها هستند . که در جبال (زاگروس) ومحال (کرکوك) بانهایت اقتدار حکمفرما بوده‌اند . ودرتاریخ (شومیر . واکاد) دارای فعالیتهای سیاسی میباشند-

این طایفه درحدود (۳۷۰۰) ق م . حمله به بابلستان برده (نارامسین) پسر سارگون اول پادشاه اکاد راشکست داده‌اند . و (شومیر . واکاد) رافتح کرده اند- (چنانکه بعد ذکرمیشود)

دریکی ازدولوحهٔ مکشوفهٔ زمان (توکولتی اینورتا) . پادشاه آشور . اسم (گوتی) ذکر شده . ودرلوحه دیگر (کورتی) مرقوم است .

ازاینجا استنباط میشود . که این دولفظ هردو بریك گروه اطلاق شده است. و یا اینکه (گوتی) . قسمتی از (کورتی) است . که محل آنها (یعنی گوتیها) جبال (ارارات) بوده‌است . زیرا (گوتی) تحریف (گودی) است که (د) مبدل به (ت) شده‌است (۲)

---

(۱) اسور نازیربال . پادشاه اشورمیگوید که این کوه درمشرق آشوراست . کوهی است منفرد نوك آن مانند نوك نیزه تیز است . مستر (م . سیرك) درانسکلو پدیای اسلام ج اول صفحه (۱۰۶) میگوید که مؤلفین نصاری جبل جودی را (جبل کوردوان) گفته‌اند . کوه (نیسیر) هم درولایت کردوان واقع است -

(۲) قانون تبدیل (د) و (ت) بهمدیگر در زبان کردی . و پارسی معمول است مانند (کد) و (کت) بمعنی ده = قریه . و (پد) و (پت) یعنی ولایت . (دهیوپد = دهیوپت) که بمعنی مدعی العموم است . یعنی همه کارهٔ ولایت وازاین قبیل . . .

وگودی . اسم قدیم (ارارات) است . که در دوره اسلام هم باز معمول بوده است (واستوت علی‌الجودی) - بعلاوه (گودی یاتسی) حکمران لاگاش . در عصر حکومت (گوتی) بوده‌است (۲۵۰۰) ق م . ازاینها مکشوف میشود که (گودی) و (گوتی) هردویکی‌است . و تحریف همدیگراند بهمین ترتیب (کورت) هم محرف (کورد) است . که باز دراینجاهم(ـ)مبدل به(ت) شده‌است - وبرطبق تواریخ‌واسناد قدیمه (گوتی) اسم یك‌قبیله ازقبایل قسمت ارارات بوده‌که بآنجا یعنی(کوه‌گودی) انتساب داشته‌اند . وبعد جزو منظومهٔ زاگروس شده بخاك‌کرکوك آمده‌اند . در دوره آشوری . ولایت (بوتان) و(آشوری) را(گوتیوم) گفته‌اند . یعنی‌ولایت گروه (گوتی) -

مستشرق (درآور) فکرخود رادراینموضوع خلاصه‌کرده میگوید‌که(کاردو) و (کاردوخی) و (کارتوخی) و(کار دوشی) و(کاردا) و(کارداك) و (کارداویه) و (کارتاویه) . و(کوردی) و(کورتی) و (کورتوی) و (کورتوخی) و (کوردوانی و (کوردیا) و(گوتی) وامثال اینها . . هرچند لفظاً باهم اختلافاتی دارند . امادر حقیقت همه‌یکی هستند واسماء مشترکه‌اندکه بریك‌گروه اطلاق‌شده‌اند . حتی این مستشرق لفظ (سیرتی) راهم تحریف (کورتی)میداند . وجزو همان اسماء مشترکه شمرده‌است .

بهمین ترتیب این مستشرق کرد امروزه راهمان (کاردو شو) یا(کاردوخو)ی گزنیفون . یا (کاردا) ی شومیر میداند .که بر طبق روایت (اوبه) راجع بدوره سوم حکومت (اور) . اسم‌یك‌گروه‌بوده‌است . این لوحه‌که متضمن این روایت‌است راجع به (ارادنانار) پادشاه لاگاش‌است‌که درمبادی قرن(۲٤) ق م . سلطنت داشته وآن‌کلمه‌که به (کاردا) تشخیص داده‌شده . به (کارداکا)هم‌خوانده میشود .ازاینگونه ایضاحات مکشوف‌میشود .که کلیه‌الفاظ مذکوره عموما اسماء مشترکه‌اند . وعمده مورخین درقبول کردن‌این عقیده بهیچوجه تردیدی ندارند . بلکه دکتر(سپایزار) براین عقیده ایستادگی دارد (اقوام میزوپوتامی . صفحه ۱۱۷) -

(سلمانازار) اول . پادشاه‌آشور . ازسلف خود بیشتر باگروه (گوتی) در زدوخورد بوده است . سلمانازار میگوید . که مسکن گروه‌گوتی از (اوراتری) یعنی ارارات . تا(کموخی)یعنی (تورعابدین) امتداد داشته‌است .

۳ - **طایفه(کاسو)** یا کاسی . این‌گروه هم شعبه ازمنظومه‌زاگروس‌اند یعنی قسمت کرد ارارات‌که اول مرتبه در منطقه‌کرمانشاه دیده شده‌اند .که‌درآنجا سکونت‌داشته‌اند .اکادیها آنهارا(کاسویاکاشو) گفته‌اند . یعنی لفظ کاسو لهجه‌اکاد و

آشوراست.ودرلهجه کردی(کاکو یا- کاکه)ودرلهجه پارسی(کاکا) میگویند - کلمه کاکه وند = کاکاوند .ازاینجاسر برآورده است . درنواحی‌سنه هم چند قریه باسم کاکو هست شایدسکنه‌اصلی آنجاها ازاین گروه بوده باشند

گروه(کاسو)یاکاسی . معروف به(اکراد خورشید پرست) بوده‌اند در دوره حکومت هخامنشی این کاسیها درمقابل آمدو شد از راه بابل به اکباتان هر ساله مقدار معینی باج ازحکومت‌ایران گرفته‌اند .اسکندرکبیر باآنها جنگیده سرداررومانا (انتیفونوس) هم ازمیان‌عشایر(کاسا) از دربند(پل‌تنگ‌گلو) گذشته است

گروکاسی کم‌کم شرق بابلستان را هم تاکنار دجله اشغال نموده‌اند . بلکه اکثراوقات بابلستان راهم‌غارت وناراحت‌کرده اند .که‌ناچار (آمی‌زادوگا) پادشاه بابل‌که چهارم خلف(حامورابی) بوده . دربین سال(۱۹۷۷-۱۹۵٦) ق م . برای‌جلوگیری‌ازهجوم و غارتگری های گروه (کاسای) . با عیلام اتفاق تدافعی بسته است - (تاریخ قدیم‌شرق نزدیک صفحه-۱۹۸+-پیرنیا صفحه ۳۲)

عشایرکاسی درزمان‌حکومت.شمشوایلونا)=۱۹٦۰ق‌م حمله‌به‌بابلستان‌برده نتوانسته‌اندآنجارا متصرف‌شوند .پس‌ازدوقرن (۱۷٦۰-ق‌م) دوباره‌گروه‌کاسی با معاونت عشایرهمنژاد خود (گوتی‌و لولو) در تحت فرماندهی(گاندیش) حکمران مقتدرکاسی حمله ببابل برده آنجارا متصرف شده است (چنانکه خواهد آمد)

در زمان حکومت(آگامیل)۱۰ ، حکومت‌شومیرمنقرض شده (۱۷۱۰-ق‌م) این پادشاه خواسته‌که‌کشورعیلام را تسخیرکند ولی پیشرفت ننموده شکست خورده است ومراجعت‌کرده است‌دراین هنگام یکی‌از رؤسای(کاسای) که (الام‌بریاش) نام داشته‌با (آگامیل) جنگیده اورا مغلوب‌کرده‌است وکشوراو را متصرف شده‌است. پس‌ازچندسال پادشاه‌کاسی بابلستان (آگوم)سوم که‌برادرزادهٔ(اولام‌بوریاش) بوده . آخرین قلعهٔ ولایت ساحل یعنی‌ولایت شومیرکه (دوراآ) نام داشته تسخیرکرده‌است پس ازضبط ولایت‌ساحل پادشاه‌کاسای‌عنوان (کاردونیا)را برای دوولایت (شومیرو اکاد) اعلام‌کرده است وبا این اسم‌تازه قریب‌شش‌قرن = (ششصدسال) این‌حکومت مقتدر باشوکت دوام‌پیداکرده است ویکی ازچهارحکومت‌معظم دنیا بوده‌است (مصر -هیتیت - کاردونیا - میتانی) وسعت کشور این حکومت کردی از وسعت اقلیم حامورابی خیلی بیشتر بوده‌است

گروه کاسی پس ازآنکه سلطنت را ازدست دادند .محل‌اصلی‌خود زاگروس

---

۱۰ ، آ اسم معبود دریا بوده تاریخ قدیم شرق‌نزدیک صفحه۴۸۹


نقشهٔ کردستان
مقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰۰۰
۴۰
۴۵
۵۰
۴۰
۳۵
۳۰
۴۰
۴۵
بحر خزر
ارمنستان
آذربایجان
ارمنستان
ترکیه
عراق
ایران
سوریه
عربستان
خلیج فارس
صحرای شام
ارزروم
ارزنجان
ملاطیه
دیاربکر
ماردین
نصیبین
حران
(حاران)
رقه
دیر
سنجیه
میافارقین
جزیرهٔ ابن عمر
جولامرگ
سنجار
موصل (نینوا)
کرکوک
اربیل
سلیمانیه
کرمانشاه
همدان
بیجار
ساقز
مهاباد
ارومیه
تبریز
خوی
ماکو
چوادر
قرنا
نوخا
زاقاقالی
شماخا
قبله
گنجه
ایروان
نخجوان
جلفا
مراغه
زنجان
قزوین
ساوه
قم
کاشان
اراک
نهاوند
بروجرد
دزفول
شوشتر
اهواز
خرمشهر
آبادان
بصره
کویت
کربلا (مشهد حسین)
نجف (مشهد علی)
حلب
حماه
حمص
تدمر
رحبه
عانه
هیت
فلوجه
بغداد
سامرا
بعقوبه
خانقین
سلیمانیه
کوی سنجق
رواندز
حریر
عقره
دهوک
زاخو
عمادیه
آمیدی
جزیرهٔ ابن عمر
ماردین
نصیبین
حران
(حاران)
رقه
دیر
سنجیه
میافارقین
جزیرهٔ ابن عمر
جولامرگ
سنجار
موصل (نینوا)
کرکوک
اربیل
سلیمانیه
کرمانشاه
همدان
بیجار
ساقز
مهاباد
ارومیه
تبریز
خوی
ماکو
چوادر
قرنا
نوخا
زاقاقالی
شماخا
قبله
گنجه
ایروان
نخجوان
جلفا
مراغه
زنجان
قزوین
ساوه
قم
کاشان
اراک
نهاوند
بروجرد
دزفول
شوشتر
اهواز
خرمشهر
آبادان
بصره
کویت
کربلا (مشهد حسین)
نجف (مشهد علی)
حلب
حماه
حمص
تدمر
رحبه
عانه
هیت
فلوجه
بغداد
سامرا
بعقوبه
خانقین
سلیمانیه
کوی سنجق
رواندز
حریر
عقره
دهوک
زاخو
عمادیه
آمیدی

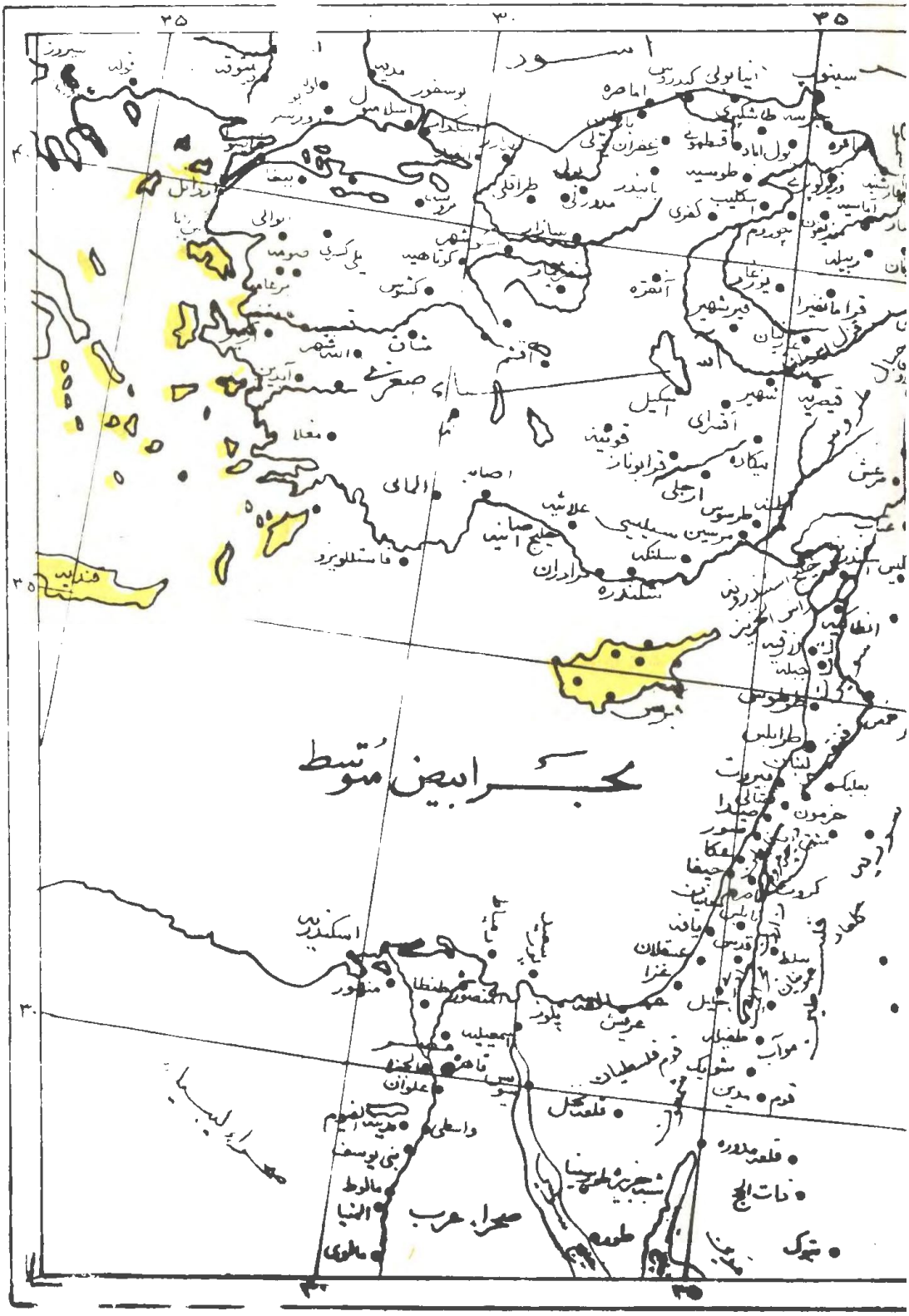
۲۵
۳۰
۳۵
۴۰
۳۵
۳۰
۲۵
بحر ابیض متوسط
صحراء عرب
اسکندریہ
قبرص
مالطہ
طرابلس
بیروت
حیفا
یافا
غزہ
عسقلان
القدس
عمان
دمشق
حلب
انطاکیہ
ازمیر
قونیہ
قیصریہ
انقرہ
اسکیل
افیون
اسکی شہر
کوتاہیہ
بورصہ
ازمید
اسکدار
استانبول
ادرنہ
گلیبولی
چناقلی
طرابلس
بنغازی
مصراتہ
الخمس
زلیتن
مرسیٰ مطروح
العلمین
سیوہ
واحہ
جغبوب
بنی یوسف
الفیوم
ابو قیر
رشید
دمیاط
بورسعید
السویس
قلعۃ نخل
قلعۃ جدیدہ
نخل
عقبہ
طور
طنطا
المحلہ الکبریٰ
منصورہ
دمنہور
اسیوط
منفلوط
ملوی
المنیا
بنی سویف
الجیزہ
القاہرہ
الفیوم
سوہاج
قنا
اسوان
ابو سمبل
وادی حلفا
دنقلہ
بربر
شندی
سواکن
مصوع
کسلا
قرہ حصار
آفیون قرہ حصار
کوتاہیہ
اسکی شہر
قونیہ
قیصریہ
نیکدہ
قرابونار
ارجلی
طرسوس
مرسین
سلفکیہ
اسکندرونہ
جسر الحدید
بیلان
بایاس
جبلہ
لاذقیہ
طرطوس
حمص
حماۃ
معرۃ النعمان
حلب
منبج
الرقہ
رأس العین
نصیبین
ماردین
جزیرہ ابن عمر
موصل
تلعفر
سنجار
نصیبین
ماردین
رأس العین
الرقہ
منبج
حلب
حماۃ
حمص
طرابلس
بیروت
صیدا
صور
عکا
حیفا
یافا
قیساریہ
نابلس
القدس
الخلیل
بیت لحم
غزہ
عسقلان
رملہ
اللد
یافا
عمان
السلط
اربد
جرش
عجلون
الکرک
الطفیلہ
وادی موسیٰ
البتراء
معان
العقبہ
طابا
نخل
قلعۃ جدیدہ
قلعۃ مدورہ
ذات الحج
تبوک
مدین
قوم
شوابک قوم فلسطین
مواب
طفیلہ
الکرک
عجلون
جرش
اربد
السلط
عمان
الزرقاء
المفرق
الرمثا
اربد
جرش
عجلون
الکرک
الطفیلہ
وادی موسیٰ
البتراء
معان
العقبہ
طابا
نخل
قلعۃ جدیدہ
قلعۃ مدورہ
ذات الحج
تبوک
مدین
قوم
شوابک قوم فلسطین
مواب
طفیلہ
الکرک
عجلون
جرش
اربد
السلط
عمان
الزرقاء
المفرق
الرمثا

مراجعت کرده‌اند . تا اطراف میلاد مسیح این گروه کاسی بهمین اسم در منطقه لرستان بوده اند

وکم کم درآنجا این اسم محوشده . وبجای آن کلمهٔ لر پیدا شده است باین جهة است که مورخین آنهارا اجداد لر امروزه میدانند کلمه کاسی . کاسا . کاسای کاشو . کاکو هیچ مناسبتی باکلمه لر ندارند ولی ممکن است که گروه لر یك تیره ازگروه کاسی بوده باشند که بعدها غلبه پیدا کرده . گروه کاسی را در خود منحل نموده باشند. وکلمه لر بر همه اطلاق شده باشد

قسمت عمده مستشرقین در(آری) بودن گروه کاسی هیچ تردیدی ندارند . و برطبق نظریه مستر(هول) زبان کاسی. زبان آری بوده است . بالاخره نزدیکی و مناسبات زبان کاسی با زبان گروه (زاگروس) بی تردید است - (اقوام میزوپوتامی) .

٤ — طایفه (**شوباری**) یا (سوباری و یا سوبارو) = (هوری) - این اسم اول مرتبه در یك لوحه زمان حکومت (لوگال آنی مندو) پادشاه قرن (سی)ق م بلفظ (سوبیر) دیده شده . در آثار (نارامسین) بلفظ (سوبارتیم) قید شده است اکراد (شوباری یا شوبری) میگویند . این اسم در دوره اکاد اسم یك کشور خیلی بزرگی بوده است . از حدود شمال غربی عیلام تا جبال (آمانوس)[1] امتداد داشته . بعد عنوان شده برای عشایر عمده کردستان . که از منظومه (زاگروس) جدا هستند ولی جزو قسمت اول اکرادند = (قسمت ارارات).

(حامورابی) . این اسم را بر یك ولایتی اطلاق کرده که یك گروه مستقلی درآنجا زندگی کرده اند . در مدارك آشوری این گروه بلفظ (سوبارو) نوشته شده . خلاصه از آثار و مدارك اکتشافیه چنین استنباط میشود که یك گروهی در تحت عنوان (سوبارو) در میزوپوتامی = (بین النهرین) . وسوریه واناطولی بوده اند(اقوام میزوپوتامی . سپایزار) .

این گروه سوباری چندین بار با ارتش آشوری جنگیده اند . (تکلات پالازار) اول در قرن یازدهم (۱۱۰۰) ق م. یکی از شهرهای مشهورسوباری را که (شریش) نام داشته . محاصره نموده . در این جنگ عشایر سوباری وکارتی و موشکی . بالاتفاق از در دفاع بر آمده مردانه جنگیده اند - (تاریخ قدیم آشور) .

(سوباری) در اواسط قرن (دهم) ق م . حکومت مقتدری داشته اند .اما

---

۱ - کوه اما نوس کوه خیلی بزرگی است در ولایت آطنه . که خط آهن آطنه به حلب از زیر آن عبور میکند

در اواخر حکومت آشور . اسم سوباری . محو شده بجای آن اسم (نایری)پیدا شده است ـ همانطور که در موضوع گروه (کاسی) ذکر شد . خیلی محتمل است که این گروه تازه (نائری) هم یکشعبه بزرگ ، از عشیرهٔ (سوباری)بوده باشند و بالاخره تمام قبیلهٔ (سوباری) را در خود منحل نموده همه را مورد اطلاق این اسم ساخته باشند . آثار و احفاد گروه (نائری) حالا هم در منطقهٔ شامدینان = (شمدینان) باقی وموجوداند

مؤلف تاریخ بابلستان . سر (کینگ) . و بعضی دیگر از مستشرقین گروه (میتانی) را هم . یکشعبه از گروه (کاسی) نوشته اند . ولی ایضاحات (اقوام میزوپوتامی صفحه ۱۲۸ و ۱۳۵) بر خلاف آن است . و (سایزار) میگوید که میتانی‌ها یکشعبه از گروه (سوبارتو = سوبارو) بوده اند . این گروه در فرات اوسط = (بین موصل و طرابلس) سکونت داشته اند . در قرن (١٦) قبل از میلاد . حکومت مقتدری را تشکیل داده اند . همانطور که در مورد گروه (کاسی) گفتیم . این حکومت میتانی هم یکی از چهار حکومت بزرگ دنیا بوده است (مصر . هیتیت . کاردونیا . میتانی) ـ پایتخت دولت میتانی .شهر (واشوگانی) بوده است . در اوراق (آمارنا) . مناسبات (میتانی) باحکومت مصر مذکور است . کاغذ (توشراتا) پادشاه میتانی که اخیراً کشف شده . بزبان میتانی نوشته شده و ششصدسطر است . درصورتیکه زبان رسمی آنزمان(اکادی) بوده است .

مستشرق (بورک) میگوید که زبان کاغذ مذکور ترکیبی است مشتمل بر عناصرزبان قفقازی : یعنی اکراد قفقاز .

ولایت (میتانی) باسم (سوباری) هم اشتهار داشته در منطقهٔ(کرکوك) چند هزار مدرکی واجع به (سوباری و میتانی) کشف شده . در (بوغاز کوی) هم خیلی مدارك وآثار بدست آمده است . مستشرق (جنسن) میگوید .که عنوان میتانی برای خانواده سلطنت استعمال شده و اصل توده سوباری بوده اند و اسم ولایتشان (هانی‌گالبات) بوده است این روایت باالواح مکشوفه کرکوك توافق دارد ـ حکومت (میتانی) در دوره سلطنت (آسورنازیربال) پادشاه آشور کم کم کوچك شده ولایاتشان از طرف آشور ضبط گردیده وبالاخره حکومتشان از میان رفته است . (تاریخ عمومی مورخین) حکومت میتانی همانطورکه گفتیم درقرن (١٦) ق م . خیلی مقتدر وقوی بوده است . تمام سوریه . ولایت عامورو . قسمتی ازکردستان غرب . تا (ارافا) و ولایت آشور . همه درتحت حکم و اطاعت میتانی

بوده اند . اهالی قدیم مصر . این گروه میتانی را ناهاری گفته اند انتساب به نهر دجله . که در توراة هم ارم ناهاریم میگوید « ۱ » (تاریخ عمومی مورخین . جلد دوم . صفحه ۳۸۱) ـ شاید که کلمهٔ ناثری تحریف ناهاری باشد ـ

سر سدنی سمیث میگوید که قسمت غربی دجله سوباری . باسم هوری شناخته شده است . سپایزار میگوید که شاید شعبهٔ میزوپوتامی هوری هم در تحت کلمه سوباری شناخته شده باشند .

در وقایع تاریخیهٔ عشایر کرد پارهٔ اسامی متغایره ذکر شده که اشخاص بی اطلاع تصور میکنند . آن اسامی راجع بطوایف و عشایر متعددهٔ متغایره اند . در صورتیکه این تصور اصلی ندارد . زیرا تولید آنگونه تحریفات بر حسب اقتضای عادت و طبیعت اقوام ازمنه سابقه بوده است .

پرفسور(سپایزار)هم در اقوام میزوپوتامی صفحه۱۱٦) همین عقیده را تائید میکند . درمبحث قوم (هوری) نه اسم مختلف را قید کرده است ـ (هوری هوریت هورلو . هورلیلی . هورلاش . هوروهه . کوردهوروهه . هاری . موری)

درمبحث(میتانی) هم ـ (میتانی) .(میتلانی) را نقل کرده است ـ قوم (لولو را هم ـ لولو. لولوم . لولومی . لولوبو. لولوبوم . نولو) نیز گفته اند ـ همچنان قبیله (ماد) راهم. (مادا. مادای . آمادا . آمادای . مد . مید . میدی . میدیا) گفته اند ـ

گروه (کاسی) را هم (کاسی.کاسا .کاسای .کاسو. کاشو.کاکو) گفته اند ـ بهمین ترتیب اسم(کرد) هم مشمول این رویه معموله واقعشده . که ازطرف اقوام مختلفه دراد وار ماضیه دچار تغییرات وتحریفات عجیبه وغریبه شده است ـ

برطبق عقیده عمدهٔ مستشرقین. آن تغییرات وتحریفات تأثیری درموضوع له (کرد) ندارند . وهمه راکلمات مشترکهٔ متشابهه برای لفظ کرد میدانند ـــ ویا اینکه میگویند. کلیه آن اسامی مختلفه بطوریکه حالا هم معمول است . برطوایف مختلفه جزو کرد اطلاق شده اند ـ

ویا اینکه هرطایفهٔ ازطوایف بیگانه گروه (کرد)را بیك اسمی خوانده اند مثلا (شومیر.واکاد)کردرا ـ(گوتی) یا(گودی) گفته اند . بمناسبت آمدن آنها از طرف کوه گودی ـ

---

۱ ـ فصل ۲٤ ـ سفرتکوین . آیه دهم ـ یعنی بین النهرین .که در فصل ۱۹ کتاب اول تواریخ ایام هم مصرح است

و(آشور. وآرامیان) — (گوتی. کوتی. کورتی. کارتی. کاردو کاردا. کاردان کارداك. کارداکا. کارکتان) گفته‌اند —

(ایرانیان) — (کورتو. کورتوی. کورداها. کوردراها. کوردراها. سیرتی) گفته‌اند —

(روم. ورومانی) — (کاردوسوی. کاردوشوی. کاردوخوی. کاردوك. کاردوکیا کاردویکا. کوردوکی. کاردوخی) گفته‌اند

(ارمنی) — (کوردوآنی. کورخی. کارخی. کورتیخ. کورچخ) گفته‌اند

(عرب) — (کرد. کورد. کردی. کوردی. جورد. جوردی. جودی. کاردوی. باکاردا. کارتاویه) گفته‌اند

(روس) — (قورت. قورد. قرت) میگویند — و براین قیاس...

واین عقیده. اختصاص به(سپایزار) ندارد. خیلی ازمستشرقین مشهور هم از قبیل مستر(دراور ونولدکه وهاوفمان) وغیره... طرفداران این عقیده‌اند — حتی تغییرات لفظ (خالدی) را هم — (خالدی. کالدی. خالدوی. کالدوی. خالدیوی. کالدیوی). از اسماء مشترکه لفظ(کرد) نوشته‌اند

این رویهٔ تغییروتحریف اسامی وکلمات اختصاص بقرون قدیمه ندارد. حالا هم ازطرف اقوام مختلفهٔ عصرحاضر نیزاین رویه معمول است. که هرگروهی هر لفظی را مطابق با لهجهٔ خود. یا بمناسبتی که بیش خودتصورمیکنند تلفظ مینمایند مثلا (ایران) را درسابق(سفن) گفته‌اند. بعد(آریا) سپس (پیشدادی) بعد(آجام) بعد (آریان). بعدازآن (ایران) بعد (پارس) گفته‌اند — (سلمانازار) — (پارسوا) گفته اروپائیان (پرس) — روس (پرسیا) — عرب (فارس) یا (عجم) میگویندکه مقصود همه ازتمام آن کلمات متفاوته متخالفه. فقط ایران است. حکایت (عنب) و(اوزم) و (انگور) مثنوی‌است — که مورد همه یکی‌است

(طوایف قسمت اکراد خاور زمین)

(۱) — طایفه(ماد). مورخ(هروی‌روبنسن) و(هنری‌برستید) در(تاریخ‌عمومی اروپا — بستون ۱۹۲٤) میگویند که دراطراف سال ۲۵۰۰ ق‌م. یکعده طوایف همسایه وهمنژادکه یکوقتی آنهارا (آری) گفته‌اند. وازنسل (هندو-اروپا) هستند. درشرق وشمال‌شرقی (بحرخزر) ساکن بوده‌اند. بعضی‌ازآنها غالباً بزراعت‌مشغول بوده‌اند. اما هنوز دردوره حجری بوده‌اند. فقط قسمت کوچکی ازآنها معدن را استعمال کرده‌اند. باحیوانات خانگی واسب وگوسفند. مالوف بوده اند. نوشتن

ندانسته‌اند بعضی ازاین طوایف رو بهندوستان مهاجرت کرده‌اند ـ درکتاب(ویداس) یعنی کتاب مقدس هندیها که بزبان (سانسکریت) نوشته شده . راجع بادوار اولیه وزندگانی غیرمدنی این گروه پاره معلومات مذکوراست

باقی آن عشایر رو بولایات جنوبی و(وادی الرافدین) مهاجرت کرده‌اند . درمیان آنها دوگروه پرزوروتیرومند بوده‌اند — (ماد) و(پارس)

آمدن گروه (ماد) ازشرق بحرخزر . درمدارك قرن نهم وهشتم . ق م آشوری مذکوراست . آشوریها هم این گروه را (ماد) و(آمادا) گفته‌اند ـ این گروه دراواسط قرن نهم ق م . درتحت زمامداری(کیقبادکرد) یك سلطنت مقتدر مستقلی را تشکیل داده‌اند . وگروه همسایه وهمنژادخودرا (پارس)نیز که درقسمت جنوب ساکن بوده‌اند تابع خود ساخته‌اند ـ

قصروحصارهای الوان اکباتان = (همدان) وتوسعه وتعمیر آن از آثاراین گروه‌است . که آنرا پایتخت خود ساخته‌اند

اولین تماس دولت آشوربا این گروه در دورهٔ(سلمانازار) دوم پادشاه آشور بوده‌است (۸۵۳) ق م

دولت آشور تاهنگام انقراض آن همواره باگروه(ماد) درجنگ وزد وخورد بوده‌اند ـ پرفسور(سایس) میگوید که (مادا)عشایر کرد بوده‌اند . ودرآشورسکونت داشته‌اند . ولایات آنها تاجنوب (بحرخزر) امتداد داشته . قسمت عمده آنها ازحیث زبان (هندو- اروپائی) وازجهت نژاد (آری) بوده‌اند (تاریخ عمومی مورخین جلددوم)

روایت مذکورباتواریخ کرد . ویونان موافقت‌دارد . جزاینکه میگوید که مادها درآشور سکونت داشته‌اند . درصورتیکه مادها همسایهٔ آشوربوده‌اند . منتهی اخیراً که دولت آشوررا منقرض کردند . کشورآشور را هم متصرف شدند

بعضی ازمستشرقین تصورکرده‌اند که (سلمانازار) گروه ماد را (ماد) نامیده است . درصورتیکه سلمانازار . درشرح مسافرت خود بطرف شرق وجنوب فقط نقل اسم کرده که بادوگروه (پارسوا وآمادا) مصادف شده است . نه اینکه ازخود وضع اسم کرده باشد . پس پیش ازمسافرت سلمانازار . گروه پارس وماد موجود بوده‌اند و این اسم برآنها اطلاق شده‌است

ومطابق گفته(هردوت)یونانی(مادها) خودشان اسم ماد بخود داده‌اند نه اینکه کسی دیگرآنهارا ماد نامیده باشد

(قبایل ماد)

برطبق تواریخ قدیمه . گروه (ماد) دردو هزارسال پیش ازمیلاد (هفت)قبیله بوده‌اند ازاینقرار:

(۱)قبیله(پارتاسنی)که درنواحی‌ورامین وری = (طهران) کنونی وسواحل (دریای‌خزر) توطن‌داشته‌اند -

(ب) - قبیله(بوز) یا (بوس)که اول درمازندران بوده‌اند بعدباطراف‌همدان وعراق آمده‌اند.ودرآنجاها پراکنده‌شده‌اند

(ج)- قبیله (استروشات)که درنواحی سمرقند وخوارزم بزراعت و گله‌داری مشغول‌بوده‌اند -

(د)قبیله (آریزانت)که درسمت آذربایجان ورود آراکس = (ارس)سکونت داشته‌اند

(ه)- قبیله(بودی)که بطرف جنوب رفته‌اند . درمصب آبهای هندوستان‌توطن داشته‌اند

(و) قبیله (ماژ)= ماگ . یامغ که ماگوش هم‌گفته‌اند وآعرب آنرا معرب کرده (مجوس) میگویند . دین زردشت نخستین‌راکه عبارت ازآذرهوشنگ میباشد این‌قبیله رواج داده اند

(ز)- اسم قبیله هفتم معلوم‌نیست . ازقرائن چنان استنباط میشودکه اسم‌آن (دیلام)بوده‌باشد . که بالاخره‌درمحال تبرستان = (مازندران)و(گیلان)پراکنده‌شده‌اند ومرکزایشان (دیلمان)بوده . ازمحال‌گیلان‌که حالاهم آن‌نواحی‌رادیلمستان‌میگویند

(هردوت) قبایل مادرا همان‌شش‌قبیله مذکوره نوشته . وقبیلهٔ هفتم‌راذکر نکرده‌است — (بیرنیاصفحه۴۹)

قبایل مذکورهرچند ازهم‌جدا ومتفرق بوده‌اند . اما هنگام لزوم ومواقع تنگنا همدیگررا کمک کرده‌اند

درزمان (سلمانازار) دوم .درتاریخ(۸۵۳)ق‌م سپاه آشور . درحدود شرقی کشورخود . دچارعشایر(ماد) شده . این عشایرهدایاوتحارف زیادی برای‌آنها برده اند. پادشاه آشور.این مهمان نوازی راکه خوی فطری‌کروه(کرد) است .(سرانه) تصورکرده است .

(اداد نیراری)-سوم هم- (۸۱۲-۷۸۳)ق‌م چندبارباعشار(ماد) جنگیده است (تگلات پالازار) دوم هم (۷۴۵-۷۳۰)ق‌م بنام مساعدت بحکومت(اورارتو)=

ارارات. لشگر بکشور(ماد) کشیده . برحسب روایت خودش تادامنه کوه (دماوند) رفته است- (تاریخ قدیم شرق نزدیك صفحه-٤٤٦).

دوزمان (آسارهادون) هم-(٦٨١-٦٦٩) ق.م. دولت (ماد) خواسته که با متفقین خود(مانی.سیت.کاسکاشی) وعشایر کردستان غربی . ضربت محکمی بآشور بزند . ولی پادشاه آشور بدون فوت وقت .گروه (سیت) را ازمتفقین گسیخته وبخود ملحق کرده است . وبوسیله این سیاست وتدبیرخود را ازخطر نجات داده است اما دولت (ماد) ازعزم خود منصرف نشده درصدد بدست آوردن فرصت برآمده است . درسال (٦٣٤ ق.م-(پرتورز) = فریبرز.حکمدارچهارم (ماد) که یونانیان (فراورث) یا فراورتیس) میگویند . حمله بآشور برده ولی موفق نشده در جنك کشته شده است . تا اینکه (هواخشتار)یعنی(کواکسار) یونانیان . آرزوی پدر خودرا انجام داده . آشور را برای ابد منقرض کرده است (چنانکه تفصیل آن خواهد آمد)

(۲)- طایفه (نائری) این گروه دلیر پیش ازمهاجرت اخیر یعنی مهاجرت(مانو پارس) بخاك ایران کنونی.درکردستان غربی بوده اند- درمدارك قدیمه ذکری از این گروه نیست . اما دردوره حکومت آشوراز آنها ذکرشده است .شاید همانطور که سابق ذکرشد . این گروه قسمتی ازقبیله (سوباری) قدیم بوده باشند .که کم کم استیلا یافته وکلمه (نایری) جانشین لفظ(سوباری) شده باشد - یا بمناسبت انتساب به (نهر)دجله آنها را (ناهاری)گفته اند وبعد تحریف شده مبدل به (نایری) گشته است (چنانکه گذشت) .

دهات وطوایف(زی) شمدینان . و(ندری) نواحی (سنه) هم شاید باقیماندهٔ همین گروه نائری باشند .

(میجرسون) میگوید. اگردرقرن (پانزده و دوازده) قبل از میلاد بصفحه کردستان نظر بیندازیم . می بینیم که اسلاف (ماد) همین گروه (نائری) بوده اند - اگراین نظریه (میجرسون) درست باشد .گروه (ماد) هم ازاکراد قسمت ارارات خواهند بود. که اخیراً (مانند گروه گودی) بسمت خاورزمین آمده اند . و این با مدارك قرن (هم وهشتم) آشوری مخالف است .

شهرت اقتدار وشجاعت گروه (نائری) دردورهٔ اقبالشان تمام همسایگان را مرعوب ساخته . سپس درتحت عنوان(کرد) دوام پیداکرده اند - کشور (نائری) در دوره حکمرانیشان . حوزهٔ (زاب بزرك) بوده وتا سرچشمه آن امتداد داشته است قبیلهٔ (ماد) پس ازانقراض حکومتشان متدرجا باین ناحیه آمده اند .

جنك (تگلات پالازار) اول. با بیست وسه حکمدار نائری دردشت (ملازگرد) معروف تواریخ است . ودرمنبع دجله یکستون ظفری برای این جنك تاریخی وضع کرده وتفصیل جنك را بران رقم کرده‌است ـ (انسکلوپدیای اسلام)

وضع مدارا ومداهنه (تگلات پالازار) مذکور باسلاطین نائری محل حیرت مورخین است که میگویند آن مدارا بقصد انتهازفرصت بوده نه تغییرعادت . در سال ۹۱۰ ق‌م . لشگرآشور بولایت (کوتموخ) تاخته دربین (جودی‌ودجله مصادف با گروه نائری‌شده وآنهارا شکست داده است .

توکولتی‌نینیب دوم هم دربین (۸۹۰-۸۸٤) ق‌م با نایریها سرگرم بوده‌است خلاصه اکثر پادشاهان آشور باگروه دلیر نایری همواره درزدوخورد بوده اند درسال ۷٤۳ق‌م این گروه ازشمال شرقی متوجه آشورشده تاداخله کشورآشورتاخته‌اند ـ که تگلات پالازاردوم بزحمت زیادآنها را ازخاك آشورخارج کرده‌وتاپشت کوه گودی = جودی رانده است(تاریخ قدیم شرق نزدیك صفحه ٤٦۲)(سنحریب) پادشاه آشور هم (۸۰۵-٦۸۲)ق‌م . درسال(٦۹۹)ق‌م دراطراف کوه (گودی) جنك ممتدی با گروه (نائری) کرده است . واین سفررا باسم سفرپنجم قید کرده است .

مستشرق مشهور(میجرسون) درمبحث (نائری) میگوید که ولایت نایری فقط قسمت علیای (زاب بزرك) نبوده است .

(تیگلات پالازار) واحفادش تمام عشایری را که در منبع دجله . وفرات . ودرشمال(نیفانس)= یعنی ولایت (دیاربکر . خرپوت . دیرسم کنونی) و در جبال (بتلیس وتوروس) سکونت داشته اند . همه را عموماً(نایری)گفته اند ـ اینولایات همان کشوری‌است. که‌پس‌ازانقراض دولت (ماد) دراواسط دوره حکمرانی(هخامنشی) (٤۰۱)ق‌م. گروه(کردوان)تهار درآنجاها بوده‌اند واین‌گروه اجداد کرد امروزی. واحفاد (ماد) دیروزی اند .

(۳)ـطایفه(کاردوخی). راجع بطایفه (کاردوخی یاکاردوخوی یاکاردوشی یا کاردوشوی) که گزنفیون درتقهقرده هزارنفریونانی‌دچارآنها شده . دربین مستشرقین دونظریه مطرح است .

اول اینکه‌این‌اسم محرف کلمه (گوتی)قدیم است که ازطوایف قسمت اول (یعنی‌اکراد ارارات) اند . وبمرورده‌ورشکل تلفظ‌آن تغییر کرده (کوتی) باکاف عربی‌شده است ـ بعد (کورتی‌وکوردی) وبالاخره مبدل به(کاردوخی)گشته است .

برطبق تحقیقات مستشرق مشهور، مستر (دراوار) چه لفظ کورتی زمان توگولتی نیراری پادشاه آشور و چه لفظ (کارداى) زمان (آراد نانار) پادشاه لاگش و چه لفظ (کاردوخوی یا کاردوشوی) گزنفیون . و چه الفاظ متشابهٔ دیگر ... همه اسماء مشترکه‌اند . وهمه بر گروه (کرد) اطلاق شده‌اند چنانکه دکتر (سپابزار) هم که قبلا ذکر کردیم براین عقیده راسخ است .

پس برطبق این فکر و نظریه، گروه (کاردوخی) باید بقایای گروه (گوتی) قدیم باشند که شومیر واکاد را فتح کرده اند واز قسمت (منظومه زاگروس) اند

نظریه دوم ـ اینکه گروه (کاردوشوی) محتمل است که در هنگام آمدن (ماد . وپارس) بایران کنونی یا پس از آن . (یعنی در اواسط قرن هفتم ق) ـ بکردستان آمده باشند وسکونت گزیده باشند . سپس کم کم عشائر کردستان را بخود تمثیل کرده باشند .

عقیده سر (سیدنی سمیث) مطابق بااین نظریه است . ومیگوید که گروه (کاردوشوی) زبان جداگانه ومستقل داشته‌اند . وبا (پارس) هیچ مناسبتی نداشته‌اند واز پارس قدیمتر اند

بعلاوه درمیان این شعب وطوایف زرك معروف کرد . خیلی شعب و قبایل کوچك وبزرك دیگرغیرمعروف هم بوده اند . که در مدارك قدیمه گاهگاهی از آنها ذکری مشاهده میشود ـ مثلاسر (المستید) میگوید که عشیره (موسری) که اجداد عشیره (مسوری یا مزوری) امروزه اند . درزمان (سنحریب) هم (۷۰۵-۶۸۲) ق م. مانند حالا دربین دوشعبهٔ آب (خازر) سکونت داشته اند ـ (تاریخ آشور صفحه ۳۳۲

(سیرت)های زمان آشور هم شاید عشیره (سیرد) باشند که (سرمارك سایکس) در شمال (زاخو) دچار آنها شده‌است . و (ت) برحسب قاعده معموله مبدل به (د) شده‌است . .

خلاصه برطبق تواریخ واکتشافات معتبره، اززمان خیلی قدیم یعنی ازهنگامی که سیل مهاجرت اکراد (ارارات وخاورزمین) شروع شده ـ و (مادوپارس) باماکن کنونی خود آمده اند . منطقه کردستان امروزه . وطن اقوامی بوده است که آنها را (گوتی یا گودی) یعنی اراراتی گفته‌اند و (کورتی یا کوردوان) هم گفته اند که کلمات مذکوره فقط بر گروه بزرك (کرد) اطلاق شده است . که مشتمل بر تیره‌های مختلفهٔ جزو بوده است . وزبان خیلی قدیم غیرمخلوطی داشته اند . که درخلال کلیه حوادث و تطورات روزگار زبان وخون وکلیه شعایروحیثیات ملی خودرا از امتزاج با ملل بیگانه محفوظ داشته اند

پس از آنکه (مادوپارس) سلطنت دیرینه خود را ازدست دادند گروه (پارس) محکوم قوهٔ حاکمه (پارث = اشکانی) شده . اما گروه (ماد) کنار کشیده درجبال و

استحکامات بسر برده اند . وبهمین جهة تاریخشان درتحت عنوان (کوردوان) یعنی کردها . دوام پیداکرده .که (گزنفیون) دچارآنها شده آنهارا (کاردوخوی) گفته است . وراجع بآنها(چنانکه قبلاذکرشد) . یك کتاب مخصوصی باسم(رجعت ده هزارنفریونانی) نوشته است .

هرکس کتاب مذکوررا مطالعه نماید . میداندکه این سرداریونانی (یعنی گزنفیون) با آن عده‌که همراه داشته چه زحمات ومصیبتهائی‌را ازکردهادر (انتی توروس) کشیده است . که امروز آنجا را (هکاری) = یا(کردستان مرکزی) میگویند .

(میجرسون) میگوید- این دشت وجبال (طرف بالای راه اورفه بموصل) که ازمبادی تاریخ معروف بوده اند . دربین ولایات شمال وجنوب الجزیره = (میزو پوتامی) یك سرحد طبیعی و سیاسی منظمی بوده است . و آن کوههای بلندوتاریك (تورعابدین)که اسم قدیم‌آنها (نیفات) بوده وحالا فراموش‌شده است .

سرچشمه رود دجله اند .که درقدیم رود (تیگریس)گفته اند - در زمان (تگلاث پالازار) اول‌پادشاه آشور(۱۱۰۰)ق‌م. حدود شمالی‌آشور.عنی طرف بالا . همان کوههای نیفات بوده است . وپشت سرآن‌کشور (نائری) بوده است که این پادشاه بزرگ دائما سعی داشته‌که آنجا را تصرف‌کند . پس‌ازآن اسم‌منطقه (نائری) مبدل‌به(کردوان) شده است که جمع(کردو) است. یعنی‌کردها

ازتفاصیل‌مذکوره نتیجه‌گرفته میشودکه گروه(کرد)خیلی‌قدیم اند وازدوره (ضحاك) تازی خیلی‌مقدمتراند که پارهٔ ازمورخین بی‌اطلاع نوشته اند که کرد از فراریهای ضحاك اند !!

بعبارة واضحترمیگوئیم که‌گروه کرد در مبادی مهاجرت نژاد آری باماکن کنونی یا پیش‌ازآن‌بمنطقه‌کنونی که‌کردستان نام دارد آمده‌اند ودرآنجاها پراکنده شده اند .

(طوایف فرعی‌کرد)

طوایف فرعیه گروه (کرد) قریب پانصد فرقه هستند .که درکردستان . و ممالك همجوار پراکنده شده‌اند - قسمتی ازمورخین کمابیشی قبایل کرد را ذکر کرده‌اند . اماتاکنون هیچکدام بطور کافی قبایل کرد را بیان نکرده‌اند - مثلا (مسعودی) درکتاب (مروج‌الذهب) بیشتر ازچند قبیله رابیان نکرده است .درکتاب (التبینه) هم فقط عشیره (بازینجان) را اضافه ذکرکرده است -

(اصطخری) هم درصفحه (۱۱۵) سه‌قبیله را بیان کرده . مسکن و مأوای قبایل‌کردراهم‌درجدولی نشان میدهد - باز اصطخری درجای دیگرنیز صفحه(۹۸)

(رموم) راذکر میکند . پس‌از رموم‌هم (سی‌وسه) قبیله‌کرد را درفارس بیان‌میکند (ابن‌حوقل) و(مقدسی) هم آنراتأیید کرده‌اند . وعدد(دوار) های آنهارا : یعنی‌سیاه چادرشان را (۵۰۰/۰۰۰) تخمین‌کرده است ـ

در(فارسنامه)و(مسالك‌الابصار) و(معجم‌البلدان) و(صبح‌الاعشی)و(التثقیف) هم قسمتی از عشایرکرد بیان شده‌است . مخصوصاً در(مسالك‌الابصار). بیست‌ولایت را اسم‌میبردکه مسکن عشایرکردبوده‌اند . سپس بعضی‌از عشایروطوایف‌کرد راهم ذکرمیکند . که‌بطورکلی میتوان‌گفت هیچکدام ازاین‌مورخین عشایرکرد را کاملا ذکرنکرده‌اند ـ همچنان (دهوست) و(خانیکوف) ودکتر (دانیلو) وامثال اینها نیز نتوانسته‌اند از روی‌یك‌اساس‌علمی اوضاع‌عشائر وقبایل‌کرد رابیان کنند.کسانیکه میخواهند راجع باوضاع واحوال عشایرکرد معلوماتی دست بیارند . بکتات مسیو (الکساندریابا) ـ (مجموعه ملاحظات واخباراجع بکردستان ـ ۱۸۶۰) وکتاب مسیو(نیکیتین) وجلد بیست‌ویکم(انسیکلو پدیای بزرگ) وکتب (هانری)وکاپیتان (های) و(میجرسون)وکتاب (سرمارك سایکس) ـ (پسین میراث خلیفه) . وپرفسور (اکیازاروو) ودکتر (ریچ) و (اراکلیان) و (مرگان) و(شرفنامه) وامثال اینها.. مراجعه‌کند بهتراست .که معلومات آنها تایکدرجه‌بیشتراست ـ

ولی ما برعایت اختصار از ذکرمندرجات تالیفات آنها صرف‌نظرمیکنیم منتهی برای اینکه ماهم دراین قسمت زیادکوتاه نیامده باشیم‌اسامی عشایر عمده کرد را آنچه‌که قابل ذکراست . ومابصحت‌آنها اطمینان داریم باذکر عده نفوس یا خانوار . ومسکن‌آنها . ومختصری از وضعیتشان بطور اختصار بترتیب حروف تهجی ذکر میکنیم ـ

﴿ ۱ ﴾

(۱)- **آتمانیکان** . قریب‌پنجهزار خانواری هستندکوچری در دربند بتلیس وبوتان . وموش . وانقره . متفرق‌اند.

(۲) -**آخه سوری** . قریب پنجاه خانواری هستند . جزو طایفه مندمی میباشند . درگرمسیرکردستان سکونت دارند ـ

(۳) - **آخ چشمی** =(آق چشمی) . قریب سه صد خانواراند در غرب سیواس ـ .

(٤) - **آدزکانی**. ابن حوقل در(دیوان الصداقه) - صفحه (۱۸۵-۱۸۷) نقل کرده . مقدسی هم تائید کرده است - ؛ اصطخری هم مسکن آنها را فارس نوشته است .

(٥) - **آدمانلی** . قریب یکصدو هشتاد خانوار اند دراطراف بایزید-

(٦) - **آرتوسی**. چندین تیره اند - عزالدینی . مرزکی . مامه رش . مامند. آلان . بروز . جریکی. شیدان . مامخور . خاویستان . شرفان . مامه‌دان گاودان . زفکی . زیدك . هافیجان . همه باهم قریب چهار هزارخانواری هستند درلوای موصل = دراطراف (القوش) وزاخو . ودهوك . وترکیه = دربیت الشباب. وخوشلمب . وشتاخ -

(٧) - **ازادبختی** . درخرم آباد . ودلفان . وخاوه . وطرهان متفرق اند -

(٨) - **آزاد دختی** . ابن‌حوقل در(دیوان الصداقه) ذکر کرده واصطخری هم مسکن آنهارا فارس نوشته است -

(٩) - **آشمیشارت** . قریب پانصد خانواری هستند در اطراف خربوت همه‌زارا . وشیمه‌اند -

(١٠) - **آکو** . قریب‌هزار خانواری‌هستند درشمال‌رانیه‌لوای‌اربیل

(١١) - **آلاك** . درفارسنامه مذکوراست . که ازاکراد فارس بوده‌اند.

(١٢) - **آلیکانلی** یکصدوپنجاه خانواری هستند متفرق -

(١٣) - **آمرزان** . چندخانواری هستند درفضای سیورك -

(١٤) - **آیرو** . صدخانواری هستندکوچری درشمال بالیان لوای موصل

﴿ ٠ ﴾

(١٥) - **ابوطاهر** . چندخانواری هستند درفضای سیورك -

(٦) - **اجاخی** . چند خانواری هستند دروزنه وکوی = (اجاغ کاخدری) درمحال مکری . وساوجبلاغ = (مهاباد) معروف‌اند

(١٧) - **احمدزینل** . درمحال (سنه‌دژ) هستند = (سنندج)

(١٨) - **احمدوند** . در(همه‌وند)مذکوراست -

(١٩) - **اختیاردینی** . اولاد (امیر اختیارالدین) اند . ازامرآء (بانه) بلوك (سنه) -

(٢٠) - **اردلان** درشهر(سنه‌دژ)= سنندج . ودهات‌اطراف . وتهران وغیره. متفرق‌اند . حکام (سنه) که (ولاة . کردستان) معروف‌اند ازاین قبیله‌اند . اوایل در

(گروه کرد در اماکن آسیا که متفرق شده اند)

این نقشه بر طبق خریطه (سرمارک سایکس) و خریطه مئتوگرافی (چهار قرن بعد) (میجر لونگریک) و خریطه لجنه عقبة الامم. و خریطه سرتی سال ۱۹۱۶ در سیجلا برای ضباط هند طبع و بر طبق شکلوپدی ها سلام رسم شده

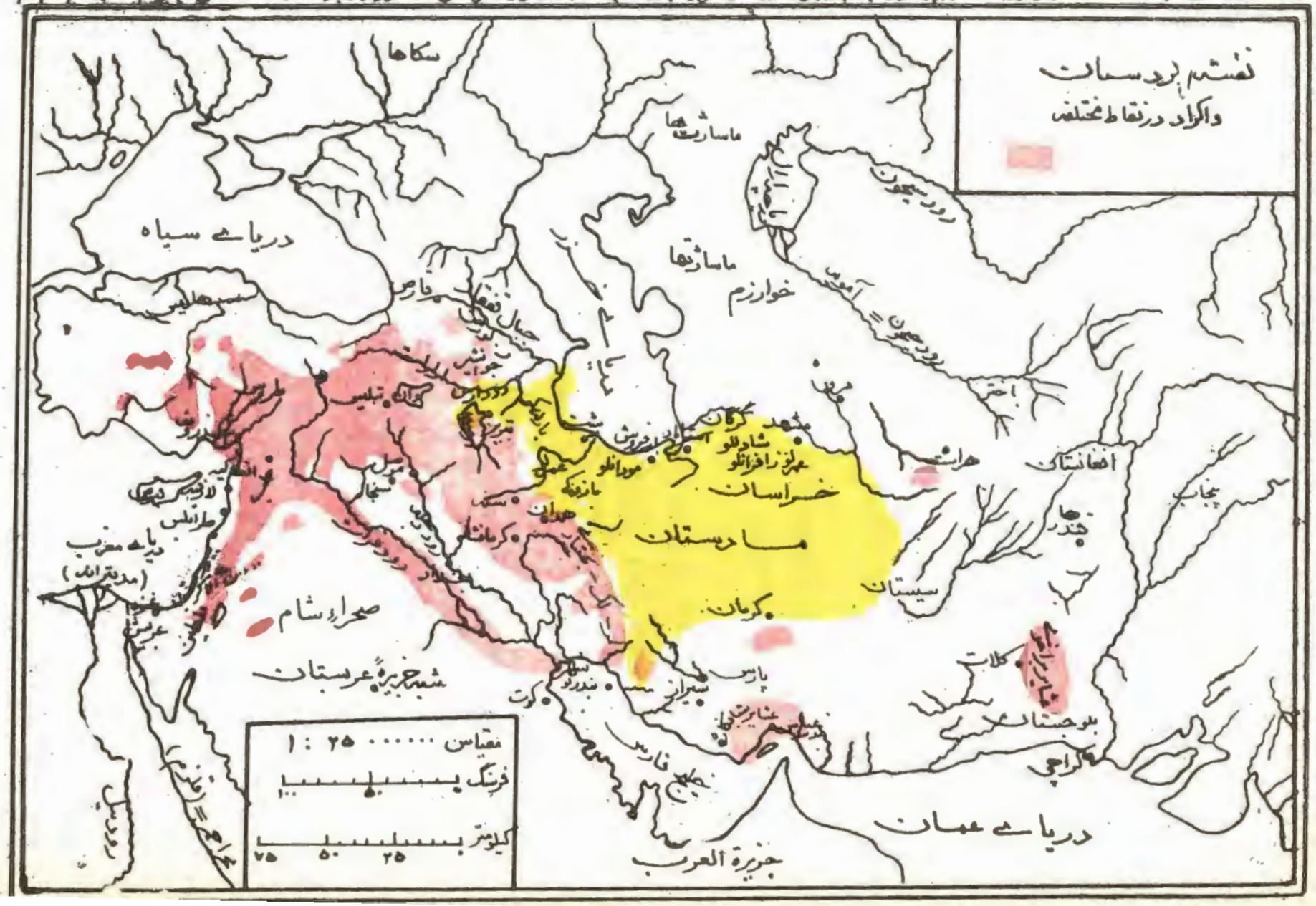

(شهر زور) حکومت داشته‌اند . بعد سنه راهم متصرف شده‌اند گاهی تابع دولت ایران بوده‌اند وگاهی تابع دولت عثمانی = (ترکیه) کنونی . گاهی مستقلا حکومت کرده‌اند ، شرح حال آنها درجلددوم ذکرخواهدشد -

(۲۱) - **اروك** . یا (بوروك) = (اروك چیلی) . چهارصدخانواری هستند در بین آماسیه . وطوقات -

(۲۲) - **ازلی** . چندخانواری هستند دراطراف(موش) -

(۲۳) - **اسحاقی** . ابن‌حوقل هم در(دیوان‌الصداقه) ذکر کرده مسکن آنها فارس‌است -

(۲٤) - **اسمعیل‌عزیری** . قریب ششصدخانواری هستند سیارکه زمستان درخاك ایران‌اند . وتابستان دربین‌دوکان . وکوه توقمان . و سورداش . سکونت دارند . اینها غیراز اسمعیل‌عزیری جزوجاف‌اند -

(۲۵) - **اشتمهاری** — ابن حوقل ذکرکرده . مقدسی‌هم تائید کرده‌است. اصطخری‌هم مسکن‌آنهارا فارس نوشته است —

(۲٦) - **اشنویه** . دراطراف اشنو . ولایجان . هستند -

(۲۷) - **الخاص** . (الخاس) یا (القاس) هم‌میگویند قریب پانصدخانواری هستند . در جنوب شرقی حلب‌هم کوهی باین‌اسم هست . این عشیره دربین بهسنی . و فرات . اند -

(۲۸) - **الیا** . این عشیره کوچری‌اند . مأوای آنها خرپوت است

(۲۹) - **امامی** . قریب هفتاد خانواری‌هستند درمحال جوانرود جزوعشیره (جاف) اند

(۳۰) - **امبارلی** . = (انبار لو) = (همارلو) . درعراق عجم متفرق اند - شعبهٔ ازارهم باین اسم مسمی هستند

(۳۱) - **اورامی** . یا (هورامی) . قبیله هستندکه خود شانرا از اولاد بهمن میدانند درمحال اورامان (سنه) سکونت دارند ازدو هزار خانوار متجاوزاند

(۳۲) - **ایله‌روتی** . تابع عشیره (ایناخی) اند . زمستان در کنار رود (سیروان) . وتابستان دربین جوانرود . واورامان سکونت دارند

(۳۳) - **ایناخی** . قریب پنجاه خانواری هستنددربلوك جوانرود.تابستان بکوه (شاهو) ازسلسله جبال زاگروس میروند . اینها ازشعب (جاف) اند . واسم اعلیجد آنها (ایناق) بوده است

(۳٤) - **ایوبیان** . آنهارا (آل ایوب) و (سلاطین مصروشام) نیزمیگویند که سلطان صلاح الدین ایوبی ازآنها است . درمحال (کرکوك) و اماکن مختلفه متفرق اند

(۳۵) - **ایوتوند** . آنهارا (ایتی وند) نیزگویند .هزارخانواری هستنددر نواحی (دلفان) و (ترهان) - پیشگوه .

﴿ب﴾

(۳٦) - **باباجانی** . باانضمام (قبادی) قریب هشتصد خانواری هستند جزو عشیره (جاف) جوانروداند .که امیرتیمور آنها راازخاك عثمانی = (بین النهرین) کنونی . بایران انتقال داده و تخته قاپوکرده است . بعضی از این قبیله در کرند هم هستند .

(۳۷) - **بابان** . آنها را (امرآء بیه) نیزمیگویند . در نواحی سلیمانیه . وسنه متفرق اند شعبه ازعشیره (کرماج) اند وخیلی علاقه مند بخالدبن ولیدهستندو اورا باتعظیم ذکر میکنند . بروایت خودشان خالدولیدآنها رامسلمان کرده است (بعکس ایرانیان که عمر آنها رامسلمان کرده و اورابد میگویند) ! !

(۳۸) - **باجلان** . دوتیره اند (جمور) و (قازاناو) اینها از شعب قبیله لك هستند . جزوعشیره (لر) . قریب هزارو سه‌صد خانواری هستند درنواحی(تورەتو) وهورین . وشیخان . وقصرشیرین . وقازانیهٔ مندلی - درمحال درگزین . ورودبار قزوین هم قریب هفتاد خانواری هستند

(۳۹) - **بادەلی** . قریب هزار خانواری ازآنها درا لشگرد .ویوزغاداند هفتصد خانواری هم‌در (زارا) هستند . همه اهل‌تشیع اند

(٤۰) - **بادینان** . آنهارا (بهادینان) و (حکام عمادیه) نیزگویند .اعلیجد آنها (بهاءالدین) نام‌داشته . ابن‌خلدون‌درتاریخ(بربر) عشیره (بادین)کرد ذکر کرده ومسکن آنهارا (جزائر) نوشته است

(٤۱) - **باران** . قبیلهٔ هستنددر (سیورك)

(٤۲) - **بارزان** . دو هزار وهفتصد و پنجاه خانواری هستند . در شمال (زاب بزرگ) . وقضای - زیباردان (لوای موصل) ساکن‌اند

(۴۳) - **باریسان** . مسعودی در (مروج الذهب) در ضمن عشایر منطقه (جبال) ذکر کرده است - (۱)

(۴۴) - **بازوکی** . درنواحی (تهران) و (قزوین) متفرق‌اند دکتر (فریج) میگویدکه قریب پنجهزار خانواری ازعشیره بازوکی . در نزدیك (اریوان) هستند (کردار - صفحه - ۳۵)

(۴۵) - **بازیکلی** . قریب هفتاد خاواری هستند در شمال (ملا زگرد) سکونت دارند

(۴۶) - **بازینجان** . مسعودی در (التنبیه) . ویعقوبی . و اصطخری هم‌در تاریخ خودشان ذکرکرده‌اند . ومسکن آنهارا (اصفهان) نوشته‌اند

(۴۷) - **باسیر** . یا (باسری) یا (باسریه) . درشهرزور بوده‌اند . بعدبمصر وشام رفته‌اند . درانسیکلو پدیای اسلام . بجای آن (مابیر) نوشته است -؟

(۴۸) - **باشمانلی** . دربین ملازگرد . والشگرداند

(۴۹)- **باشناوی** . درمنطقه (زوزان) بوده‌اند . که(معجم البلدان)مینویسد منطقه بین موصل . و خیلات . وسلماس است . و در آنجا ها قلعه وحصار بسیار داشته اند

(۵۰) - **باشوکی** . درمحال (روانسر) سنه . ساکن‌اند

(۵۱)- **باکیلی** . اصطخری . وابن حوقل ذکرکرده‌اند اما مقدسی بجای آن (سالائی) نوشته است . درفارس سکونت داشته‌اند

(۵۲) - **بالابرانلی** . پانصدوشصت خانواری هستند درسواحل غربی(فرات) ودراطراف (اگین . وجنوب (ارزنجان) هم‌هستند

(۵۳) - **بالاوند** . سه‌صد خانواری‌هستند . درمحال(هلیلان) (وزردلان)

(۵۴) - **بالاگریوه** . ازشعب (لر) اند . درمحال کرمانشاه هستند

(۵۵) - **بالك** . هزارو دویست خانواری هستند در طرف علیای رودخانه (رواندز) = محال اربیل . دارای شصت دهکده‌اند

(۵۶) - **بالکان** . قریب سه‌صد خانواری بوده اند جزو عشیره (زرزار) که بمناسبت اسم دهکده‌شان (بالکان) . باین اسم‌اشتهار یافته اند

---

(۱) مقصود ازجبال (جبال الاکراد) است که کشور عجم را ازملك عرب جدا میسازند - ازکوههای همدان . وشهرزور . شروع میشوند . تاحدود ولایت تکفور که کشور (سیس) ومضافات آن باشد . امتداد دارد

(۵۷) **بالیان** . قریب هفتاد خانواری هستند در نزدیك (خوی)

(۵۸) - **بالیلوند** . یا (بلیلوند) یا (بالیوند) دربلیلوند ذکرمیشود

(۵۹) - **بانهٔ** . قریب سه‌هزار و پانصد خانواری هستند درمحال (بانه) بلوك (سنه) - (۱٤۵) دهکده دارند . درخودمرکز بانه قریب هشتصد خانواری‌هستند

(٦۰) - **باوه‌نور** - . درخراسان سکونت دارند

(٦۱) - **بختی** . = (بختیان) = (بوتان) . چهارتیره اند- سندی . محمدی . راسنی . دنیکی . مسکن آنها را منطقهٔ (زوزان) نوشته‌اند - (۱) - این قبیله سه هزار خانواری بوده‌اند هزار خانواری در موصل . پانصد خانواری دم در (عقر) ساکن بوده‌اند : حالادرمیان سائر طوایف‌کرد پراکنده ومنحل شده‌اند

(٦۲) — **بختیاری** . جزو طایفهٔ (لربزرگ)اند. دوشعبه‌اند (چهارلنگ) (هفت‌لنگ) — قسمت‌اخیر در بروجرد وگلپایگان. وقسمت اولی‌درکرمانشاهان. واصفهان . وشوشتر . وزردکوه . وسبزکوه هستند . قریب شصت هزار خانواراند . وهردوشعبه (۳۵)تیره‌اند . رجوع به (جغرافیای سیاسی ایران صفحه۷۳) . دکتر (فریج) هم درکتاب(کردار)کردبودن بختیاری را تائید میکند . مستشرق معروف (کرزن) نفوس بختیاری‌را درسال (۱۹۱۸) م .(۱۷۰/۰۰۰) نفر نوشته است . نسب آنها به (کشتاسب)کردکیانی منتهی‌میشود. که بعضی آنرا با(گرشاسب)پیشدادی اشتباه کرده‌اند-

(٦۳) -**بدری** . حالا متفرق‌اند-

(٦٤) — **بدلیسیان** . آنها را (امراء . بدلیس) نیز میگویند.

(٦۵) — **براخوی** . قریب سه‌صدهزارنفری هستند در اطراف (کلات)که قریب دویست وبیست‌میل منطقه سکونت‌آنها امتداد دارد. حکومت‌مرکزی‌بلوچستان که (کلات) است. تحت ریاست این‌عشیره‌است . که ازتیرهٔ(کامبرانی)است - درولایت (سند)هم یعنی هندوستان . قسمتی‌ازاین‌عشیره سکونت‌دارند.

(٤۸/۱۸۰) نفری عده نفوس آنها است . تمام این عشیره سنی مذهب‌اند (انسیکلوپدیای‌اسلام)-

(٦٦)- **برادوست** . قریب سه‌هزار خانواری هستند در قضای(رواندز) جزولوای (اربیل) سکونت دارند. دوشعبه‌اند -سومائی . ترکوری-

---

(۱)رجوع به‌کلمه (باشناوی) —

(٦٧) — **براز** . حالا قریب صدخانواری هستند در هوباتو . وقره‌تووه .و مریوان . توابع سنه سکونت‌دارند . این‌طایفه به (کهیاصالح) منتهی میشوند .که امیرتیمورگورکانی اورابادوهزار خانوار اتباعش ازخاك‌عثمانی = (ترکیهٔ) کنونی. بکردستان ایران کوچ‌داده‌است.

(٦٨) — **برازدختی** . اصطخری . و ابن‌حوقل .ومقدسی هرسه آنرا ذکرکرده‌اند .ومسکن‌آنها رافارس نوشته‌اند.

(٦٩) — **برازیه** . قریب نه‌هزارخانواری هستند ازعشیرهٔ(بریزانلی). که دراطراف (سروج) سکونت‌دارند . دوازده تیره‌اند از اینقرار ـ کیتکان . شیخان . اوکیان .شدادان . مایدینلی . معافان .زروان . پیجان . قره‌کیچان . دنیان .میر دیدان.

(٧٠)- **برزنجی** ، قریب‌هزاروپانصدخانواری هستند درنواحی(کرکوك).و سنه . و(خانقین)ـسادات برزنجه ازآنهاخارج‌اند.

(٧١) — **برکیلی** .هزارخانواری هستند در جنوب (قرشهر) درکنار رود (قزل‌ایرماق)ـ

(٧٢)- **بروارى** - هزاروهفتصدخانواری‌هستنددرشمال رود(کاره)که داخل زاب‌بزرگ میشود (لوای‌موصل) ـاین‌قبیله دو تیره‌اند ـ (بروارى بالا).که هفتصد خانوارند ـ(بروارى‌پائین)که هزارخانوارند.

(٧٣) -**بریزانلی** . نهصدخانواری هستند در نزدیکی دریاچهٔ (وان) شعبهٔ از عشیره (حسنانلی)اند.

(٧٤)- **بشری** . دربین (سعرد) و(میافارقین)و (دیاربکر) اند . در نواحی (کرمانشاه)و (شیراز)هم هستند ـ

(٧٥)- **بکران** . قریب پانصدخانواری‌هستند ازعشیره(بکراتونیان)قدیم . زمستان درنزدیک دیاربکر ـوتابستان دراطراف‌سعرداند

(٧٦) - **بلباس** . قبیله هستند بزرگ در نواحی مکری .وساوجبلاغ = (مهاباد)کنونی.

(٧٧) — **بلیکار** . قریب یکصد و هشتاد خانواری هستند در شمال جوله مرگ ـ

(٧٨)- **بلیکان** . ششهزارخانواری‌هستنددراطراف‌موش.همه(زازا)وشیعه‌اند.

(٧٩) - **بلیکانلی** .دویست وپنجاه خانواری هستند که عده نفوس آنها در حدود (ده‌هزار)نفراست . دراطراف(مرعش)سیاراند

(۸۰) - **بایاوند** .که آنها را (بالیلوند) و (بالیوند)نیزمیگویند . قریب سه صد خانواری هستند در(هنگوژان) و محال (گاورود) سنه . سکنی دارند . دربین (سلیمانیه) و (کرکوك) و نواحی کرمانشاه هم هستند.

(۸۱) - **بنداده‌هدی**-اصطخری .وابن حوقل و مقدسی .ذکر کرده‌اند . ومسکن آنها را هم (فارس)نوشته‌اند.

(۸۲) -**بنده‌داکی**. این عشره راهم اصطخری . و ابن‌حوقل. ومقدسی .در عداد عشایر اکراد(فارس)نوشته‌اند.

(۸۳) - **بوره‌که** . قریب چهارصد وپنجاه خانواری هستند در (زهاب)و (عراق عرب) .و(لیلاق) و(اسفندآباد)و(محال حسین‌آباد) سنه.جزو قبیلهٔ‌مندمی‌اند اعلیجد آنها (بوره‌که) نام داشته

(۸٤)-**بوزیکان**.قریب‌یکصدوهشتادخانواری هستند . دراطراف‌متفرق‌اند

(۸۵)- **بولی** .قریب صدوپنجاه خانواری هستند درمحال اربیل تابستان در جنوب بالك‌اند . وزمستان‌بقضای (کوی)میروند.

(۸٦) -**بهادینان** .همان (بادینان) حکام عمادیه اند .که ذکرشد.

(۸۷)- **بهاروند** .قریب‌هزارخانواری هستند در(کیالان).درشمال‌دزفول. جزو طایفه (دیرکوند)اند.

(۸۸)-**بهتوئی** یا(بی‌توئی) قریب‌هزار خانواری هستند. در شمال غربی کرمانشاه.که (میراحمدوند) و(دم‌صفاوند)ازشعب این‌قبیله‌اند .

(۸۹)-**بهیرماز** قریب پانصد خانواری هستند در اطراف خربوت (زازا) و شیعه‌اند .

(۹۰) - **بیبانی** .قریب‌چهارصدخانواری هستند در قضای خانقین و شمال کرکوك .ونواحی سلیمانیه .

(۹۱) **بیتیاوند** . چند خانواری هستند در شمال غربی مندلی .

(۹۲) **بیتیاره‌وند** . چندخانواری هستند درجنوب (سنه دژ) یعنی شمال غربی کرمانشاه .

(۹۳) **بیرانوند** .که (بیرانده وند) هم میگویند. قریب‌ده هزارخانواری هستند . و عده نفوس آنها متجاوز ازشصت هزارنفراست . منشعب بدوشعبه هستند (بیرانوند یار احمد و بیرانوند مال اسد) . هر دو شعبه (۲٦) تیره اند در (دره چینی و هرو و بزهل و تنگ عزیز و تنگ دینار) سکونت دارند .

جزو طوایف بالاگریوه اند ازشعب (لر) (رجوع به جغرافیای سیاسی ایران صفحه ٦٦ و ٦٧)

(۹٤) **بیژنوند** . دو تیره‌اند در محال (دلفان) صفرخانی وحیدر بگی.

پ

(۹٥) **پاپی** . قریب هزار خانواری هستند در (سیزار) وکوههای (هشتاد پهلو) و (قیراب) و شمال (دزفول) جزوطایفهٔ سگوند اند

(۹٦) **پاتاقی** . در نواحی کرمانشاه قسمت غربی (کرند) سکونت دارند .

(۹۷) **پازوکی** . درمحال (روانسر) وکوه (شاهو) هستند . بعضی هم‌در محال (لیلاخ) سکونت دارند

(۹۸) **پالانی** . قریب سه صد وپنجاه خانواری هستند در بین (زنگ‌آباد و قره تپه) و شرق (سیروان و دگاگا) سکونت دارند = (لوای کرکوك . و خانقین)

(۹۹) **پایره‌وند** . قریب هشتصد خانواری هستند درکوه (پراو) .شمال شرقی کرمانشاه — وجنوب غربی دینورسکونت دارند

(۱۰۰) **پچناوند** . این قبیله درمحال‌خراسان سکونت دارند

(۱۰۱) **پرپیشهٔ** . قریب هزارخانواری درنواحی (اسپندآوا) و اسفندآباد ومحال‌گاو رود سنه سکونت‌دارند

(۱۰۲) **پسانی** . اولیای چابی این قبیله را جزو عشایر(کرد) ذکر کرده است (جلد چهارم صفحه ۷٥)

(۱۰۳) **پشدری** . قریب دوهزارخانواری‌هستند در محال پشدر لوای سلیمانی. سکونت دارند(ماوت . مرگه . قلعه دزه . شاربازیر) .آنهارا(میراودلی هم میگویند . یعنی (میر عبدالعلی) . این قبیله سه تیره اند : بابکرآغا . محمود آغا . عباس.

(۱۰٤) **پنجینان** . قریب بهصد خانواری هستند در شمال (سمرد) ونواحی (موش).

(۱۰٥) **پنیانیشلی** . این قبیله نه تیره اند . زبدان . بارکشان . کنار بروش سوره‌تاوان . بلیجیان .گوجی . جلی . شویلان . موسانان قریب‌یکهزار و دویست خانواری هستند . درشرق ارومیه=(رضائیه)کنونی

(١٠٦) **پنیجاری** . قریب چهارصدو پنجاه خانواری هستند در غرب موش

(١٠٧) **پوران** . قریب دویست خانواری هستند در بین دیاربکر و موش

(١٠٨) **پیران** . قریب ششصد خانواری هستند در شمال (رانیه) واطراف ساوجبلاغ مکری (مهاباد) . جزو بلباس اند

(١٠٩) **پیزان** . سی خانواری هستند در (لاهیجان کهنه) = محال مکری . و ساوجبلاغ = (مهاباد) .

(١١٠) **پیزیانلی** . قریب هفتصد خانواری هستند در غرب (ارز روم)

﴿ت﴾

(١١١) **تاپیان** . قریب سه صد خانواری هستند سیار در جنوب دریاچه (وان).

(١١٢) **تارابی** . جزوطوایف پشنکوه اند.

(١١٣) **تاریمرادی** . قریب صد خانواری هستند در (نقاره خان و کانی دریژ) . جزوطایفه مندمی اند . درنواحی سنه

(١١٤) **تاکیلی** . قریب چهارصد وپنجاه خانواری هستند در شرق دریاچه (وان) تصور میرود که جزوطایفه (زیلانلی) باشند.

(١١٥) **تالهبانی** . یکهزار وپنجاه خانواری هستند در لوای کرکوك و خانقین پراکنده اند.

(١١٦) **تامادانی** . یا (تاهما داهنی) جزو طوایف اکراد فارس اند . اصطخری وابن حوقل. ومقدسی هم ذکر کرده اند

(١١٧) **تاگوزی** . یا (تایجوزی) قریب پنجاه خانواری هستند در بلوك (جوانرود) سنه زمستان به (بی بی ناز. وشیخ اسمایل) میروند

(١١٨) **تایشهٔ** . جزو عشیره (جاف جوانرود) اند . در محال (روانسر و جوانرود) سکونت دارند.

(١١٩) **تبتکی** . قبیلهٔ هستند کوچك . ولی شجیع وجنگی . درکهف داود و قمرانیه . سکونت دارند ـ (انسیکلو پدیای اسلام) بجای آن (بستیکی) نوشته است .

(١٢٠) **ترخانی** . جزوعشیره (جاف مرادی) اند . در اطراف رواندز سکونت دارند.

(۱۲۱) **ترهانی** . یا (ترخانی) . دوازده تیره اند از شعب (لك) جزو عشیره (لر) اند . قریب هفت‌هزارخانوار اند. که چهل‌هزارنفر نفوس دارند . در نواحی (سایمره و خاوه وترهان) سکونت دارند = (محال لرستان)

(۱۲۲) **تلیه** . شعبهٔ از قبیله (حسنانلو)هستند . درولایت(کرکار)سکونت دارند .

(۱۲۳) **تمرتوزهٔ** . قریب سه صد خانواری‌هستند درمحال لیلاخ و شمال سنه دژ = (سنندج) پراکنده‌اند

(۱۲٤) **تهوئی** . قریب صد خانواری هستند درمحال(رود بار) قزوین . سکونت دارند.

(۱۲۵) **تیریکان** . قریب ششصدوپنجاه خانواری هستند در شمال دیاربکر قریب چهارصد خانواری‌هم در (۲٤) میلی‌غرب (انقره) سکونت دارند

(۱۲٦) **تیله‌شانی** . قریب پنجاه خانواری هستند درنواحی کفری .وزرداو سکونت دارند = لوای کرکوک وخانقین.

(۱۲۷) **تیله کوئی** . یا تیله‌کوهی . قریب هفتصد خانواری هستند در محال هوباتو و تیلکو درتابستان گاهی به‌باشماق = (باشماخ) میروند

(ج)

(۱۲۸) — **جاف**. قریب دوازده هزار خانواری هستند .

محل دائمی آنها . لوای (سلیمانی) است . درزمستان از(بانی خیلان) تا حدود (قزلرباط) میروند . دربهار هم به (شهرزور) ونواحی (سنه) می آیند ـ این طایفه دوشعبه‌اند . (جاف مرادی) . (جاف جوانرود) = یامیکوئیم (جاف‌عراق) و(جاف‌ایران) . شعبه اول . یعنی‌جاف عراق(۳۲) تیره‌اند . ازاینقرار ـ رخزادی گلالی ترخانی . شاتری. هارونی . کماله . عملهٔ . بداقی . سگانی = (صیدانی) . مکایلی . سماعیل عزیری . شیخ اسماعیلی . صوفی وندی نوروزلی . شوان . شیخ بزینی . تلانی = (جافه‌رشکه) . غواره . بیسری . قویله . پرخی . چوچانی . حسنی .رشوبوری . باشکی.مرادی . یوسوجانی . یزدان بخشی .پشتماله .یارویسی . عیسائی . شرفبیانی

شعبه دوم هم . یعنی جاف ایران (۱۵) تیره‌اند . ازاینقرار ـ قبادی .باوه جانی . ولدبگی . ایناخی.امامی.ده‌توئی . تایشهٔ . تاوگوزی .کلاشی .نامداربگی . قادرمریویسی . نیریزی ،میره‌بگی . دله تازهٔ . داروائی ـ عموماسنی مذهب‌اند

(۱۲۹) ـ **جاکیه** . یك شعبه ازقبیله (حسنانلو) است .

(۱۳۰) — **جباری** . پانصد خانواری هستند در بین چمچمال . وکرکوك . وشوان خاسه . وابلان . سکونت دارند .

(۱۳۱) - **جبارکی** . مسعودی در (مروج الذهب) ذکر کرده . ومسکن آنها را (جبال الاکراد) نوشته است (رجوع به پاورقی باریسان)

(۱۳۲) - **جبرانلی** . قریب دوهزار خانواری هستند در بین بتایس وموش . هشت تیره اند - تورینی . الیکی . ازوینی . موخه لی . شادرلی . شیخه کان . مامه غان . عرب آغا -

(۱۳۳) - **جزیریان** . قریب سه هزار خانواری هستند درمحال (جزیر) . سه شعبه اند - عزیزیان . کورکیل . فنیك -

(۱۳٤) - **جلاوند** در اطراف کرمانشاه سکونت دارند

(۱۳۵) - **جلالی** . یکصد خانواری هستند در جبال (ارارات) و محال (آذربایجان) -

(۱۳٦) - **جلیکانلی** . قسمتی درمنطقه (وان) . بعضی هم در (مرعش) اند

(۱۳۷) - **جلیلی** اصطخری . وابن چوقل ذکر کرده اند . مقدسی هم تائید کرده . ومسکن آنها را (فارس) نوشته اند

(۱۳۸) - **جلیلوند** . درمحال دینور سکونت دارند . قریب سه صد خانواری هم در نواحی (قزوین) پراکنده اند — همه اهل تشیع اند وجزو عشرهٔ (لر) اند

(۱۳۹) — **جمور** . قریب پانصد خانواری هستند در (زهاب) و کوههای (آله قلاق) ناحیه (اسمٰعیل آباد) همدان . سکونت دارند . تیرهٔ ازطایفهٔ (باجلان) اند

(۱٤۰) - **جوانی** . مسعودی در (مروج الذهب) ذکر کرده مسکن آنها را هم (جبال) نوشته است . یعنی جبال الاکراد . که (عراق عرب) را از (عراق عجم) = ایران . جدا میکنند . اما گمان میرود که (جولانی) باشد . چنانکه اولیا چلبی درجلد چهارم . صفحه (۱۷۸) ذکر کرده است

(۱٤۱) - **جودکی** . قریب ششصد خانواری هستند درجنوب (خرم آباد) سکونت دارند = (آب سرد)

(۱٤۲) - **جودیکانلی** . قریب دویست خانواری هستند در شمال دریاچه (قوچ حصار)

(۱٤۳) - **جوزکان** . در منطقه موصل وکوه (گودی) = جبل جودی . سکونت دارند . مسعودی هم در (مروج الذهب) . ذکر کرده است . تصور میرود که از بقایای گروه (گوتی) باشند

(۱٤٤) — **جوزیکان** . درنواحی (همدان) سکونت دارند

(۱٤٥) — **جوله‌مرك** . قریب سه هـزار خانواری بوده‌اند در ولایت (جوله‌مرك) . دراوایل دوره تاتار (اسعدپسرمكلان) حكمران آنها بوده . پس ازاو عمادالدین‌پسرش . سپس اسدالدین پسر عمادالدین‌حكمران شده‌است . حالامتفرق‌اند

(۱٤٦) — **جهان‌بگای** . قریب پنجهزار خانواری هستند دربین (آفیون) قره‌حصار . و(آقشهر) سكونت‌دارند

(۱٤۷) - **جیگان** . عشیرهٔ بزرگی هستند در (كرجستان) سكونت دارند - (انسیكلوپدیای اسلام‌جلددوم مبحث‌عشایركرد شرقی‌ایران)

(چ)

(۱٤۸) - **چاپكسان** . قبیله هستند در (سیوه‌رك) سكونت دارند

(۱٤۹) - **چاردولی** . یا (چرداوری) . قریب دویست خانواری هستند در بلوك (اسپنبدآوا) = اسفندآباد . (سنه‌ژ) كه‌انجارامحال (چرداوری) میگویند

(۱٥۰) - **چكوانی** . اولیا چلبی درجلدچهارم صفحه (۷٥) در عداد عشایر كردذكر كرده‌است

(۱٥۱) - **چمشگزك** . سه شعبه‌اند - پرتك . سقمان . مجنكرد . در ایالت (خراسان) سكونت دارند

(۱٥۲) - **چنگنی** . قریب سه‌هزار خانواری هستند . در(سفید رود) . و (ننگ‌گاوشمار)و(ورودخانه‌كشكان) و (رودخرم آباد) وكوه (ملهشوران)سكونت دارند -

هزار وپانصد خانواری هم دراطراف (تزوین) هستند - سه‌صد خانواری‌هم در (لوای - كركوك . وسلیمانیه) سیاراند . سه صد خانواری هم بمیان (قشقائی) رفته . درنواحی (سیرم)-سكونت دارند .این قبیله غیراز (چنگنی) جزو(همه‌وند)اند

(۱٥۳) - **چی‌چیه** . كه آنها را (كیكیه) نیز گویند . دراطراف (قراجه داغ) سكونت دارند

(۱٥٤) - **چیلی** . كه (اوروك چیلی) هم میگویند . در خاك عـراق = (بین النهرین) پراكنده‌اند

(ح)

(۱٥٥) — **حاجی‌بانلی** . گویا (حاجی مانلی) باشد بامیم قریب سه‌صد خانواری هستند ازعشره (میللی) درغرب (قیصری) وكنار (تزل ایرماق) در شمال (آوانوس) سكونت دارند

(۱۵۶) — **حریری**. درولایت (حریر) جزولوای (اربیل) سکونت‌دارند . (اولیاچلبی) هم‌ذکر کرده‌است

(۱۵۷) - **حسنانلو** . که (حسنانیه) هم‌میگویند . قریب سه‌هزار خانواری هستند . درحدود ترکیه . وعراق . وایران . وجبال‌نزدیك بتلیس وولایت(کرکار) سکونت دارند . هشت‌تیره‌اند ـ تلیه . جاکیه . حیدرانلو . خراسانلو . سپیکانلو . جبرانلوزیلانلو . ادمانلو-این‌سه‌تیره اخیردر حدوداند

(۱۵۸) - **حسنانلی** . قریب چهارهزار ودویست خانواری هستنددرمنطقه ـ خنس . وملازگرد . ودارتو . سکونت دارند . دارای (یکصدوده) دهکده‌اند عشیره (بریزانلی) هم شعبه ازحسنانلی هستند . درنزدیك دریاچه(وان) اند

(۱۵۹) - **حسنوند**. قریب پنجهزار خانواری هستند در محال (الشتر) پیشکومسکونت دارند . درکنار رودخانه (کاکه‌رضا) . تنگ ورباط . تنگ حسن- این قبیله هم‌پنج‌تیره‌اند ـ بسطام . ندیر . ساکی . دولت شاه . کاکلوند

(۱۶۰) ـ **حسنویه** . آنهارا (امراء دینور) نیزگویند . حالا متفرق‌اند

(۱۶۱) — **حسینی**. قریب پانصد خانواری هستند درشمال جزیرهٔ‌ابن‌عمر

(۱۶۲) - **حصاران** . یا (حساران) . طایفه‌بزرگی بوده‌اندحالامتفرق‌اند

(۱۶۳) - **حفتیان** .یا(هفتیان) . عشیره هستند درولایت (هفیان)نزدیك (رواندز)که آنهار (شاری) هم گفته‌اند . در انسیکلوپد یابجای شاری (سوری) نوشته‌است —

(۱۶۴) — **حکاری** . یا(هکاری) دوازده تیره‌اند

جه‌لو . میسوریان . زیباریان . هاویریان . باروواریان . بارچیلان . سیوالان . لائی‌هونان . آدراماران . عمادیه . شامدینان =(شمذینان) . شیروانان ـ این‌طایفه را(حکام‌شنبو) نیزمیگویند . دربتلیس . وجزیره ابن‌عمر . وعمادیه . وقلعه هارون نزدیك جوله‌مرك . وسلیمانیه هستند . قریب چهارهزار خانواری میباشند . همیشه دههزار تفنگچی حاضرداشته‌اند

(۱۶۵) -**حمدیکان** ـ قبیله هستند دربین‌ملازگرد . والشکرد-

(۱۶۶) - **حمیدی**. این‌قبیله همسایه عشیرهٔ (بختی) بوده‌اندحالامتفرق‌اند.

(۱۶۷) -**حوتان**. سه‌صد خانواری‌هستند درقضای (بوتان) سکونت دارند

(۱۶۸) -**حوسهٔ**. در (مسالک‌الابصار)ذکرشده. ومسکن‌آنهارا (شهرزور) نوشته است

(۱۶۹) -**حیدرانلی**. دوهزار خانواری‌هستند دربین (موش) و(ارومیه)= رضائیه کنونی. سکونت‌دارند. درجاهای دیگردم متفرق‌هستند

(۱۷۰) - حیدری. قریب هزاروپانصدخانواری هستند. دراطراف‌ساوجبلاغ مکری = (مهاباد)سکونت دارند. تصور میرودکه اینهااز همان طایفه(حیدرانلی) باشندکه ذکرشد

(خ)

(۱۷۱)-**خاتون اوغلی**.چهارصدخانواری‌هستند.درجنوب(یوزغاد)ساکن‌اند. تیرهٔ از عشیرهٔ (میللی) میباشند

(۱۷۲). **خازالی**.پنجاه خانواری‌هستنددر بین‌بتلیس. ودیاربکر.ساکن‌اند

(۱۷۳)**خالتی**. گویا محرف(خالدی) باشد. که آنها را (اورارتو) یا (اوراشتو) نیز گفته‌اند. دراطراف (ارارات) وکردستان‌مرکزی سکونت داشته‌اند. دراطراف دریاچه (وان) هم‌حکومت مقتدری داشته‌اند. و تامبادی قرن ششم پیش ازمیلاد دوام داشته‌اند. سپس‌حکومتشان سقوط‌کرده متفرق شده‌اند

(۱۷٤)-**خالووزدی**. قریب صدخانواری‌هستند در(قهرار) و (گاکژان) یعنی‌گاوکشان. واطراف (فراهان) سکونت دارند

(۱۷۵) - **خالکانی**. یا (خلکانی). قریب چهارصدخانواری‌هستنددرسواحل غربی دریاچه (قوچ حصار) سکونت‌دارند.

(۱۷٦) -**خالی**. مسعودی در (مروج‌الذهب)ذکر کرده. تصور میرودکه (خانی) یا(جلالی) باشد. نساخ غلط نوشته‌اند .

(۱۷۷) -**خانی**. قریب یکصدو هشتاد خانواری‌هستند در نزدیکی (خوشاب) سکونت دارند.

(۱۷۸)**خانیان** - قبیلهٔ هستند دربایزید و اطراف آ

(۱۷۹) — **خرات**. یا(خراط) عشیرهٔ هستنددرنواحی (سنه)متفرق‌اند.

(۱۸۰) -**خسراوی**. اصطخری‌پس‌از (رامها)درصفحه (۹۸) درعداد عشایر اکراد فارس ذکر کرده است. مقدسی هم‌تأئید کرده‌است.

(۱۸۱) - **خضرانلو** دراطراف (کالینی)محال‌آذربایجان‌سکونت دارند - تصور میرودکه اصل‌کلمه (خزرانلو) باشد انتساب به (خزران) جمع خزر .

(۱۸۲ - **خفتیان** . گویا مقصود همان عشیره(شاری) باشدکه در (هفتیان) نزدیك روانه‌ز بوده‌اند. در(خفتیان) ذکرشد

(۱۸۳) - **خوشناو**. قریب‌دوهزار خانواری هستند. درناحیهٔ (چقلاوا) = شقلاوا. سکونت‌دارند. صدقریه متعلق‌به آنهااست.ده‌هزارنفر نفوس‌دارند.درمنطقه (کوی) و(رانیه) هم هستند. یك شعبه هم بموجب انسیکلوپدیای اسلام در ولایت

)کارتاویه) بوده‌اند. در(دربند - قره‌بولی) - این‌دربند بموجب عنوان(هوفمان) درکوهی واقع است نزدیك (زاب کوچك)

(۱۸٤) - **خیزان.** قبیله بزرگی هستند در (بین‌النهرین). سه‌تیره‌اند - خیزانـ. مکسی. اسبایردی

(۱۷۵ - **خیلانلی.** قریب دویست خانواری هستند. درمحال - (اربیل) = هولیر. درکوه شمال (بالك) هم بعضی هستند. عدهٔ نفوسشان هزار نفری میشود

(د)

(۱۸٦ - **داخوری.** درنزیك (شرناق) و(تورعابدین) سکونت دارند.

(۱۸۷- **داسنی.** درنوا می(بین‌النهرین) هستند.همگی (شیطان)پرست‌اند. میگویندکه خدا رسماً زمام‌کلیه امور را بدست شیطان داده. وخود بیطرف نشسته است. پرستش شخص بیطرف هم‌که فایدهٔ ندارد. کارپرداز را باید پرستش کرد که مضرت‌نرساند

(۱۸۸) - **دالوند.** شعبهٔاز عشیرهٔ (لک)اند. جزو طوایف(لر) که‌درمحال پیشکوه سکونت دارند

(۱۸۹) - **داوده.** یا (داودی) قریب هزار خانواری هستند در لوای (کرکوك) و(خانقین)= در اطراف تاووق. وکفری. و گل. سکونت دارند. از عشیرهٔ (زنگنه)اند

(۱۹۰) - **دایابیلان.** =(دیابیلان). درمنطقه (سوریه)اند. مسعودی هم در (مروج‌الدهب) ذکرکرده است

(۱۹۱) - **دراجی.** قریب چهارصد خانواری هستند. در محال (گاورود) سنه. در(کانی‌گلزار) لیلاخ هم‌هستند. درگروس .وکلیائی. هم‌قسمتی سکونت‌دارند

(۱۹۲) — **دشتی.** جزو طوایف پشتکوه‌اند. ودرآنجا سکونت‌دارند

(۱۹۳) - **دلفان.** از شعب لك)اند. جزو عشیره (لر)در (خاو) و(لشتر) سکونت دارند

(۱۹٤)-**داوئی** یا(دهلوئی). ششصد خانواری هستنددرلوای(کرکوك). و (خانقین).ونواحی (کفری) - شش‌تیره‌اند - کاش.جامریزی. پنجانگشتی. کاریزی تارکه‌وند. سلیم‌ویس

(۱۹۵) - **دلیکانلی.** دویست خانواری هستندکوچری. دردشت (مرعش)و (توروس) و(کلیسدار)شمال

(۱۹۶) - **دنبلی.** جزو عشایر کرد عراق اند = (بین‌النهرین). وآنهارا (عیسابگی) نیزمیگویند

(۱۹۷) - **دنیکی.** در(مسالك‌الابصار) مذکور است. که هزار خانواری بوده‌اند. بعدپراکنده شده‌اند

(۱۹۸) — **دودانی.** در جنوب. وجنوب غربی (کوی). و شمال (کفری) هستند.

(۱۹۹) - **دودری.** چهارصد خانواری هستندکه تابستان‌ها درجنوب‌دریاچه (وان) سکونت دارند

(۲۰۰) — **دوروئی** = (دورودی). صد خانواری هستند. در محال (جوانرود) و(روانسر) بلوك سنه

(۲۰۱) — **دوسکی.** هزارو دویست خانواری هستند. درقضای (دوهوك) سکونت دارند = (لوای موصل)

(۲۰۲) | **دوغانلی.** دویستو پنجاه خانواری هستندکوچری. در شرق (مرعش).

(۲۰۳) - **دوم.** آنهارا (گیوه‌کش) نیزمیگویند. قریب دویست خانواری هستند. درنواحی (سنه) بعضی سیار. وبعضی ساکن وتخته‌قاپوهستند

(۲۰٤) - **دەلوئی.** یا(دەلو) همان (دلوئی) است‌که ذکرشد

(۲۰۵)- **دهوك.** یا (دهوکی) قریب سه‌هزار خانواری هستند دراطراف سلیمانیه وجبلاغ مکری = (مهاباد) کنونی

(۲۰٦) - **دیاربکری.** که‌آنهارا (مروانیان) نیزمیگویند قریب ششهزار خانواری‌هستند. درولایت (دیاربکر) ونواحی‌آن

(۲۰۷) - **دیرسملی.** قریب چهارهزار خانواری هستند درمحال (دیرسم) و(دیاربکر) و(الجزیره) و(قراجه‌داغ) وغیره.. اکثر (علی‌اللهی)اند. میگویند که‌خداعلی رابرای نبوت خلق‌کرد. محمدمقام نبوت‌را از او غصب‌کرد. خلفاء هم تا حیات داشتند خلافت را باونه‌دادند. هنگامی هم که خلافت باو رسید عایشه‌و معاویه وخوارج نگذاشتند آب‌راحتی بخورد مأیوسانه ودلتنگ ازدنیا رفت. ناچار خداوند برای‌دلجوئی اومقام (الوهیت) خودش‌را باوداد وخود درگوشهٔ عرش‌راحت کرده‌است. بهمین جهت آنهارا. (شیعهٔ مفرط) میگویند

بعضی‌هم ازاین طایفه(یزیدی)اند. یعنی‌یزید را خوب میگویند واورا با تعظیم نام‌میبرند. ومیگویند نوبت خلافت‌که به(علی) رسید. جز جنگ‌بامسلمین. وریختن خون مسلمانان کاردیگری نکرد. واسلام درزمان خلافت او راکد ماند.

امام‌حسین هم میخواست که رویهٔ پدرش‌را تعقیب کند. یزید بکشتن امام‌حسین خاتمه بجنگ داخلی اسلام‌داد. ودوباره فتوحات شروع‌شد واسلام توسعه‌یافت. اینهاراهم (سنی‌مفرط) میگویند ـ هردو فرقه(دوازده) تیره‌اند. ازاینقرار.

میلان.شواک.کچل‌ـگیوران.فرهاد اجاغی.بختیارلی.کرابانلی. میرزانلی. عباسانلی.بالاشاغی.کوزلیچان لاچین‌اوجاغی.

(۲۰۸) — **دیرکوند** . دوشعبه اند (بهاروند و قلابوند) قریب دو هزار خانواری هستند درشمال (دزفول وکیالان) وکوه (تاف) وکوه(هشتاد پهلو جزو طوایف بالاگریوه اند ازشعب (لر)

(۲۰۹) — **دیزهٔ**= (دزهٔ)که معرب آن(دزجی) است‌قریب‌ششهزارخانواری هستند درمحال (هولیر) = اربیل. وقضای (مخمور)ـ دراطراف‌کوه (قره چق و کندیناوه) هم قشلاقی هستند ـ همه سه تیره‌اند . پیران.مامان.گونتولان .

(۲۱۰) — **دیلمی**. یا (دیلمان) جمع دیلم : یعنی‌دیلمها. قریب سه هزار خانواری هستند در محال طبرستان = مازندران‌کنونی. تا نواحی (کرکانرود) سکونت دارند . مرکزآنها (دیلمان) است ازنواحی(گیلان)

گیلها ودیلمها وخزرها چنانکه قبلا ذکرشد از طوایف قدیمهٔ گروه (ماد) هستند یعنی‌اکراد خاورزمین اند ـ زبان قدیمی(دیالمه) بازبان (زازا واورامی) تقریبا یکی است .

یونانیان منطقه‌گیلان را هم عموما (کادوشیان) گفته اند . شاید این کلمه تحریف همان(کاردوشیان)گزنفیون باشدکه گفتیم مورد اطلاق آن فقط‌گروه کرد است . ومستشرقین هم تصدیق‌کرده اند .

(۲۱۱) **دیناری** ـ قریب پانصد خانواری هستند درولایت (دینار)واطراف آن نزدیك (جوله مرگ)این قبیله دوفرقه‌هستند. میرابراهیمی . میر شهابی . از گروه (زیباری)اند .

(۲۱۲) — **دیناروند** . ازطوایف پشتکوه اند ودرآنجا سکونت دارند. شاید ازمحال(دینار)باانجارفته باشند .

(ر)

(۲۱۳) — **رامنی** .قریب‌سه هزار خانواری هستند در(عقر) سکونت‌داشته اند . ورئیس‌آنها (میرعلاءالدین)گورك بوده .

هزارخانواری از آنها در(موصل) ساکن بوده اند . بقیه در (عقر) ودرمیان سائرعشایر پراکنده شده اند . در(مسالك الابصار) هم این قبیله مذکوراست .

(۲۱٤) **رامانی** . قبیله هستند (درفارس) اصطخری هم در صفحه ۹۸ که رامهای فارس را ذکرمیکند . پس از آن قبیله (رامانی) را نیزذکر کرده است. بهرحال این قبیله منتسب به رامان فارس‌اند . ابن حوقل‌هم در (دیوان الصداقه) ذکرکرده مقدسی هم تائید مینماید .

(۲۱۵) — **رحمن بگی** . جزوایل (ایناخی) اند . در محال روانسر و ماهیدشت سکونت دارند .

(۲۱٦) — **رشکوتانلی** . آنها را (رشدینان) نیز میگویند قریب پانصد خانواری هستند کوچری : یعنی سیار. درشرق(دیاربکر).

(۲۱۷) — **رشوان** . هفتاد خانواری هستند سیار در جنوب - (ارزروم) = ارضروم .

(۲۱۸) — **رشوند** . پانصد خانواری هستد دراطراف (قزوین)

(۲۱۹) — **رشه وند** . چند خانواری هستند درمحال (آذربایجان) گمان میرودکه این قبیله باقبیله (رشوند) یکی باشند . باین دومنطقه رفته‌اند

(۲۲۰) — **روزیکی** . اولیاچلبی در جلد چهارم صفحه (۷۵) ذکر کرده است .

(ز)

(۲۲۱) **زاراری** — سه صد خانواری هستند در محال (هولیر)= اربیل درشمال(باستورچای) دوازده دهکده دارند .

(۲۲۲) - **زازا** . قریب هزارخانواری هستند درشرق (خرپوت) و قضای (سیورک) همه ده نشین اند :

(۲۲۳) **زافرانلی** . یا (زافرانلو) که زعفرانلو هم میگویند یك تیره از قبیله (حسنانلو) هستندکه (شاه عباس) آنها را بخراسان کوچ داده است .در(مشهد و بجنورد) سکونت دارند .

(۲۲٤) — **زایادی** .که بغلط (زیادی) هم میگویند جزوعشایر اکراد فارس اندکه اصطخری ومقدسی . وابن حوقل . هرسه ذکرکرده اند

(۲۲۵) — **زایخی** . این عشیره را هم اصطخری وابن‌حوقل ومقدسی‌ذکر کرده اند . اما حالاآثاری‌ازآنها مشهود نیست .

(۲۲٦) — **زردولی** — تقریبا پانصد خانواری هستند درمحال(جوانرود) واطراف رود(سیروان) قسمتی هم درکرمانشاه سکونت دارند .

(۲۲۷) — **زرزا** قریب چهارصد خانواری هستند . دراطراف (ورمی)= ارومیه= (رضائیه)کنونی. آنهارا (زرزان) هم میگویند .

(۲۲۸) — **زرزار**. قریب پنجهزارخانواری بوده‌اند درمنطقه (مازگرد ورستاق ۱ ومرت وکوه جنجرین/ک. ناظر بر(اشنو)است امیرشان (نجم الدین باشاک) بوده است عشیره (بالکان) هم جزواین طایفه است .

(۲۲۹) **زرقی** . ازطوایف کرد عراق‌اند = (بین‌النهرین) و آنها چهار تیره اند ـ درزینی. ترجیلی. عتاقی. کردکانی

(۲۳۰) — **زکرمی** . این طایفه هم ازعشائرعراق‌اند= بین‌النهرین

(۲۳۱) — **زند** . قریب ششصد خانواری هستند ازشعب (لك) جزو عشیره (لر) درلوای کرکوک وخانقین دربین راه کفری و سیروان سکونت دارند آنها پنج تیره اند ـ طاهرخان . علیان . محمد صالح آغا.غنی ـ کریمخان زندپادشاه ایران ازتیره علیان بوده است .

(۲۳۲) — **زنگنه** . قریب چهارصدو پنجاه خانواری هستند درلوای کرکوک وخانقین دراطراف کفری وابراهیم خانجی واراضی سوماک سکونت دارند بعضی هم درکرمانشاه وهلیلان هستند جزو عشیره لر اند — ئیل‌زنگنه‌دوتیره‌اند ـ فارس آغا رستم آغا درشرفنامه مینویسدکه عشیره زنگنه درافغانستان هم هستند شاید از بلوچستان بآنجارفته باشند .

۲۳۳ — **زیباری** . قریب یکهزارودویست خانواری هستند درلوای‌موصل دربین عقره وزاب بزرگ واطراف بیره‌کبیرسکونت دارند .

۲۳٤ — **زیریکانلی** . = زریکانلی قریب ششهزارخانواری‌هستنددرشمال خنس درانقره هم پانصد خانواری هستند .

(۲۳۵)-**زیلانلی** . عشیرهٔ هستند در(الشگرد)

(۲۳٦) -**زینلوند** . ازطوایف پشتکوه هستند . ودرآنجا سکونت‌دارند

﴿س﴾

(۲۳۷)- **سابولی** . این قبیله در انسیکلوپدیای اسلام ذکرشده . تصور میرودکه تحریف(سولی)باشد .که بعد ذکرمیشود

« ۱ » رستاق درجنوب شمدینان است — (انسیکلو پدیا»

(۲۳۸)- **ساتیاری** . قریب شصت خانواری هستند درمحال (روانسر) و (جوانرود) و(آب‌سیروان)== توابع (سنه)

(۲۳۹)-**ساراتی** .که آنهارا (سارات) نیزگویند . درنواحی (آذربایجان) سکونت دارند

(۲٤۰) - **سارمی** . قریب چهار صد خانواری هستند در خاك عراق متفرق‌اند

(۲٤۱)- **ساسونی** . آنهارا(ساسونیان) نیزگویند. درخاك عراق سکونت دارند حکام(حزو) ازاین عشیره بوده‌اند

(۲٤۲)- **ساکور** . سه‌صد خانواری هستند سیار.درخاك عراق

(۲٤۳)- **سالانی** . مقدسی ذکرکرده. ولی‌اصطخری. وابن‌حوقل بجای آن (باکیلی) نوشته‌اند؛ درفارس سکونت دارند

(۲٤٤) - **سالمونی** .اصطخری.وابن حوقل ومقدسی هرسه ذکرکرده‌اند ومسکن آنهارا فارس نوشته‌اند

(۲٤٥) — **سبائی**- یا (سباهی)که اکثر (صباحی) میگویند . جزو عشایر اکراد فارس‌اند

(۲٤٦)- **سپرتی** . هفتاد خانواری هستند سیار. درشمال‌زاخو

(۲٤۷)-**سپیکانلی** . قریب سه‌هزارخانواری هستند درشمال دریاچهٔ (وان) سکونت دارند

(۲٤۸) - **سفاری** . از عشایر اکراد (فارس)اند. که درآنجا سکونت دارند

(۲٤۹)- **سگور** . درمحال گردستان(سنه‌دژ) متفرق‌اند

(۲۵۰) — **سگوند** . چهارتیره‌اند(سگوندحاجی‌علیخانی) .(سگوند رحیم خانی). (بابی). (جودکی) قریب چهارهزارخانواری هستند درنواحی (بالاگریوه) و (هرو) محال پیشکوه. ازشعب)لراند

(۲۵۱)- **سلدوز** قریب دوهزارخانواری هستند درمحال (آذربایجان) در (زازا) و(مامش) و(مکری) سکونت‌دارند

(۲۵۲)- **سلسله** . ازشعب(لك)اند . جزو عشیره لر. در (خاو) و (الشتر) سکونت‌دارند . بعضی‌هم درشرق(سنه‌دژ) نزدیك‌کلیائی ده‌نشین‌اند . ودهکده باسم آنها اشتهاردارد (سلسله)

(۲۵۳)- **سلیمانی**. این طایفه دو فرقه‌اند (امراء قلب و بطمان) (امراء میافارقین)

(۲۵٤)- **سلیوان**. گمان میرود که شعبهٔ از (زازا) باشند. درغرب(موش) در(سراب‌مراد) سکونت دارند

(۲۵۵) — **سنجاوی**. =(سنجابی) قریب دوهزاروپانصدخانواری هستند درماهیدشت) محال کرمانشاه و(جوانرود) محال کردستان =(سنه‌دژ)- آنهادوازده تیره‌اند — چالاوی=(چالابی) دالیان. گوازی. برازی. سیمه وند. سوره‌وند = (سرخه‌وند) تکاوند. تفنگچی. حق‌نظرخانی سه تیره دیگراز آنها- لر. وجاف و گوران. اند. که آنهارا (اماسووند دارخور. بی‌وحشتیان) میگویند

(۲۵٦) — **سنجار**. هشت‌تیره‌اند -مبرکان ساموگان. حبابه. کیران. بیکران بلد. مندیکان. بیت‌الخولتا. همه یزیدی‌اند ودر (سنجار) سکونت‌دارند (رجوع به کلمه دیرسملی)

(۲۵۷)- **سندی‌وگلی**. قریب دوهزارخانواری هستند درلوای (موصل) دربین(هیزل) و(خابور) سکونت دارند

(۲۵۷) — **سورانی**. این عشیره را (اولیاچلبی) هم درجلد چهارم صفحه ۷۵ ذکر کرده‌است. آستین‌بلندکردی‌راکه (قوچکه‌سورانی) میگویند منسوب باین طایفه است

(۲۵۹)-**سورچی**. قریب سه‌هزارخانواری‌هستند درلوای(هولیر)= اربیل درکنارشمالی(زاب‌صغیر) تاروانذز. پراکنده‌اند قریب پنجاه دهکده دارند -تیرهٔ ازعشیرهٔ (سورکیشلی) هستند

(۲٦۰)-**سورسوری**. قریب دویست خانواری هستند درجنوب (سنه دژ) =سنندج. ازمحال (گاورود) تامحال (بیلوار) سکونت دارند. و آن ناحیه را (سورسور) میگویند

(۲٦۱)- **سورکیشلی**. قریب نهصد خانواری هستند درشرق دیار بکر. عشیره(سورچی) هم یك تیره ازاین طایفه‌اند

(۲٦۲)-**سوره‌میری**. پنج‌تیره‌اند - توتك. انتر. آینه. مامه‌جان. کلهری قریب دوهزاروبیست‌وپنج خانواری هستند دراطراف خانقین- تیره(آنتاری) دربین شهربان) و(ابوجسره)اند

(۲٦۳)- **سوری**. در (انسکلوپدیا) این عشیره بجای عشیرهٔ (شاری) نوشته

(۲٦٤)- **سوسنی**. قریب هزارخانواری هستند دراطراف(ساوجبلاغ‌مکری) ـ مهابادکنونی

(۲٦٥) -**سولی**. یا (سولیه) عشیرهٔ هستند دلیر. دربین‌شهرزوو . واشنوی (آذربایجان) سکونت دارند . بجنگجوئی معروف‌اند

قریب دوهزار نفری مردجنگی‌دارند . درانسیکلوپدیای اسلام (سابولی) نوشته‌شده

(۲٦٦)- **سویدی**. طایفهٔ هستند(کرد زبان) درخاك عراق تصورمیرودکه آنهابه (آل‌برمك) منتهی شوند

(۲٦۷) **سهرانیان**. اینهاهم طایفه هستند درخاك‌عراق = (بین‌النهرین)از نسل(کلوس) که‌آنهارا (سارانیان) یا (سارانی) نیزمیگویند

(۲٦۸)- **سیری**. ازطوایف اکراد منطقه (فارس) هستند اصطخری . و ابن‌حوقل هم‌آنرا ذکرکرده‌اند . مقدسی نیزتائیدکرده‌است

(۲٦۹)- **سندی** . این‌قبیله در(مسالك‌الابصار)هم مذکوراست . ودرآنجا مینویسدکه سه‌هزار نفری مرد جنگی داشته‌اند . اخیراً درسائر عشایراکرادمتفرق ومنحل شده‌اند

(۲۷۰)- **سیف‌کانی**. پانصد خانواری هستند درطرف‌علیای(خالکانی)

(۲۷۱)- **سینان** . شعبهٔ هستند ازطایفه (زازا) درغرب (خربوت) سکونت دارند

(۲۷۲)- **سینامینلی**. دوهزار وپانصدخانواری هستند در نزدیکی(ملاطیه) همه شیعه‌اند

(۲۷۳) - **سیلوکان**. قریب‌نهصد خانواری هستند سیار تابستانها در دشت (موش) متوقف‌اند ـ

﴿ش﴾

(۲۷٤)- **شادانجان** . مسعودی‌در(مروج‌الذهب) ذکرکرده ومسکن‌آنهارا (جبال) نوشته‌است : یعنی جبال‌الاکراد ـ

(۱۷٥) -**شادلو** . قریب‌هجده‌هزارخانواری‌هستند دراطراف ـ (بجنورد) سکونت دارند . شازده هزارخانه شین . وده‌هزار چادرنشین هستند ـ

(۲۷٦) - **شادرلی** . قریب سه هزار خانواری هستند در (الشکرد) . و (آذربایجان) سکونت‌دارند . ازعشیره (کوره شلی) اند . وهمه شیعه‌اند .

(۲۷۷) - **شاری** . قریب هزار خانواری‌هستند دلیر وجنگجو در کوهها و دربندهای (زاب بزرك) سکونت دارند . ازولایت (شهلاباد) تا (خفتیان) . (۱) - در انسیکلوپدیا بجای‌این عشیره (سوری) نوشته‌شده -

(۲۷۸) - **شاهجن** . یا (شاهیجان) . قبیلهٔ بوده‌اند در منطقهٔ (دینور) و (همدان) . قریب پنجهزارنفری مرد جنگی داشته‌اند . حالا درمیان سایر عشایر کرد متفرق هستند - مسعودی‌هم در(مروج‌الذهب) این قبیله را ذکرکرده‌است -

(۲۷۹) - **شاه قبادی** . چند خانواری هستند در محال (جوانرود) سنه سکونت دارند -

(۲۸۰)- **شاهکانی** .قبیله هستند در(فارس)که حالا متفرق‌اند . اصطخری وابن‌حوقل هم‌این قبیله راذکرکرده‌اند -

(۲۸۱) - **شاه‌سوری** .که آنهارا (شاه‌منصوری) نیزخوانند . قریب‌صد خانواری‌هستندکه تابستانها درنواحی(گردمیران)ایلاخ . (شرق‌سنه‌دژ) . و زمستانها در(زهاب) هستند .قسمتی‌کوچری . وقسمتی ده‌نشین‌اند -

(۲۸۲) - **شاهونی** . قبیله هستندکه در(فارس) سکونت دارند -

(۲۸۳) - **شاهیاری** . این قبیله هم در (فارس) هستند . اصطخری و ابن‌حوقل نیزآنرا ذکرکرده‌اند -

(۲۸٤)- **شبان** = (شوان) .درپشتکوه سکونت‌دارند . شایداز قبیله‌بزرگ (شوان) منطقه(کرکوك . وخانقین) باشند -

(۲۸۵) - **شرفیانی** . قریب هفتصدخانواری هستند در نواحی کرکوك و خانقین . دربین کوه (شوالدر) و (سیروان) سکونت دارند - در محال (قوره‌تو) و (هوربن) و(شیخان) هم هستند . تابستانها به‌کوه (بمو)میروند -

(۲۸٦) -**شکاك** . اصل‌کلمه(شاه‌کاك) یا (شه‌کاك)است‌قریب ششهزارخانواری هستند درشمال (سلیمانیه) وغرب دریاچهٔ ارومیه =(ورومی) : رضائیه‌کنونی - سه ماه در(سیاه‌چادر)زندگی میکنند . قریب هزارویانصدخانواری‌هم‌در اطراف(سلماس) هستند - همگی پنج تیره‌اند شکاك شکفتی . مکری . شاولی = (شاه ولی) بوتان -

(۲۸۷) **شکرلی** . این قبیله دراطراف (موش) سکونت دارند -

---

(۱) خفتیه . ممکن‌است همان خفتیان) نزدیك رواندز باشد -

(۲۸۸) - **شمسیکی** . قریب نهصد خانواری هستند در نزدیك (دزه) = (دیزه) -

(۲۸۹) - **شوان** . قریب دوهزار خانواری هستند درلوای (کرکوك و خانقین) - دربین‌رودخانه (خاسه) و(زاب کوچك)= صغیر . سکونت‌دارند . همسایه (شیخ زینی) و (بیبانی) اند . این قبیله دو تیره‌اند - شوان خاسه . شوان بازیان-

(۲۹۰) - **شوانکاره** . یا (شبانکاره) یکی‌ازشعب (رامان) فارس هستند. که اصطخری درجزو عشایر (اکراد فارس) ذکرکرده . عشیرهٔ خیلی بزرگی‌هستند. وآنها پنج‌تیره‌اند - مسعودی . شاکانی . رامانی کارزوئی .اسمعیلی -

(۲۹۱)- **شوهان**. از شعب(لك) هستند . جزو عشیره(لر) درجنوب‌پشتکوه سکونت دارند -

(۲۹۲) - **شهراکی** =(شاراکی) قبیله بزرگی بوده‌انددر (فارس) .که حالا متفرق‌اند -

(۲۹۳) -**شهراوی**. =(شاراوی). این‌قبیله‌هم‌ازعشایرکرد منطقه(فارس) هستند. اصطخری هم ذکرکرده‌است -

(۲۹٤) - **شیخ‌اسمعیلی** . قریب صد و شصت خانواری هستند در محال اسپند آوا = (اسفند آباد) سنه‌دژ . این ئیل در زمان (فتحعلی شاه) قاجار . باین منطقه‌آمده‌اند -

(۲۹۵) - **شیخ‌بزینی** . قریب ششصدخانواری هستند درلوای (کرکوك . و خانقین). درکنار جنوبی (زاب کوچك) سکونت دارند. دراز ضروم هم =(ارزروم). قسمتی هستند . درنزدیك(بوی‌آباد) هم بعضی هستند -

(۲۹٦) - **شیخ دودانلی** . قریب دویست خانواری هستند در شرق - (دیاربکر)-

(۲۹۷) - **شیربکی** . تیرهٔ هستند از عشیره (زیر یکانلی). قریب دویست خانوارانند -

(۲۹۸) - **شیروان** . قریب هزار وپانصد خانواری هستند درلوای هولیر =(اربیل) . درمنتهای شمالی قضای (روازند) سکونت داندر -

(۲۹۹)- **شیروانی** . این‌قبیله‌هم ازقبایل‌اکرادعراق‌اند =(بین‌النهرین) شاید شعبهٔ از عشیره (شیروان) باشد . که ذکر شد اینها دو تیره اند - کرنی . ایروانی -

(۳۰۰) - **شیوه‌لی** . گویا از شعب (شکاك) باشند . درغرب (کفری) سکونت دارند -

﴿ص﴾

(۳۰۱) - **صالحی** . قریب دویست خانواری هستند . درلوای (کرکوك. وخانقین) - درقره‌حسن . وگل . سکونت دارند - درشام‌هم بعضی‌هستند -

(۳۰۲) - **صباحی** . یا (سباهی) . همان (سبائی) است که ذکر شد -

(۳۰۳) - **صفی‌وند** . قریب صدخانواری هستند در(ماهیدشت) ومحال (جوانرود) سکونت دارند - درکلیائی . هم‌قسمتی هستند -

﴿ط﴾

(۳۰٤) - **طابوراوغلی** = (تابوراوغلی) . قریب‌سه‌صدخانواری‌هستند درشمال (قرشهر) سکونت دارند -

(۳۰۵) - **طالبانی** . همان (تالبانی)اندکه در(ت) ذکرشد

(۳۰٦) - **طور عابدین** = (تور عابدین) . قریب هفتهزار خانواری هستند در(تورعابدین) سکونت‌دارند . وآنهاچهارده‌تیره‌اند . از اینقرار - مومان دورکان . دومانه . علیان . هارونه . صلاحان . میزیزاخ . میزبداخ . دلمامیکان . گرگری . هاوارکا . داسیکان . محله‌می . (چهاردهم درست خوانده نشد) -

﴿ع﴾

(۳۰۷) -**عبدالرحمان** = (ارزحمان)چندخانواری‌هستند درمحال(روانسر) (سنه دژ) -

۳۰۸- **عثمانوند** . قریب پانصدخانواری هستند در(سرفیروزآباد)هلیلان سکونت دارند -

(۳۰۹) - **عشایرسبعه** . قریب نهصد خانواری هستند درنواحی (موصل) که دراصل هفت عشیره بزرگ بوده‌اند . بعدکم کم کوچك شده ودره‌مدیگر منحل ومزوج گشته یك عشیره شده‌اند . بنام . (عشایرسبعه)

(۳۱۰) - **عمارلو** . قریب دوهزار خانواری هستند درجنوب گیلان: یعنی دربین (رودبار) قزوین .و(رحمت‌آباد) . و(دیلمان) . سکونت دارند . که‌این‌منطقه فعلاهم به ناحیهٔ (عمارلو) اشتهار دارد . اسم‌قدیم‌آن (خرگام) بوده . پس‌از آنکه (نادرشاه) طوایف‌عمارلورا بانجا کوچانید . باین‌اسم‌معروف‌شد - وآنهاچندطایفه‌اند

قبه قرانلو . شمکانلو . بشالو . بهادرلو . شاه‌کلانلو . (کردلر . تالیف دکتر. فریج . صفحه - ۳۲) -

(۳۱۱) - **عمرانلی** . قریب هشتصد خانواری هستند در قرب (قر شهر) سکونت دارند -

(۳۱۲) - **عمرلو** . همان طایفهٔ (عمارلو) هستند . منتهی قسمتی که در خراسان اند باسم (عمرلو) معروف شده‌اند -

(۳۱۳) - **عمرملی** - قریب یکصدو پنجاه‌خانواری هستند درلوای(کرکوك وخانقین) دربین کوچه چیان . ونالشکینان . وسرکله سکونت دارند — بعضی هم درمیان دربندکرمانشاه هستند -

(۳۱٤) - **علوش**. یا (الوش) قریب دویست‌خانواری‌هستند درشرق(حران) سکونت دارند . وبعربی گفتگومیکنند -

(۳۱۵) - **عونیکی** . این قبیله را(اولیا چلبی) درجلدچهارم صفحه(۷۵) ذکر کرده‌است . تعداد ومسکن آنهارا معلوم‌نکرده -

(۳۱٦) - **عیسائی** . که (عیسوی) هم‌میگویند . یك شعبه‌ازعشیره (حسنانلو) هستند . انتساب به(عیسا) پسرشهاب‌الدین‌دارند . درنزدیکی دریاچه (وان) سکونت دارند -

﴿غ﴾

(۳۱۷) - **غدیری**. درمحال اسفندآباد . لیلاق . هوباتو . متفرق اند . از بغداد باین منطقه‌آمده‌اند -

﴿ف﴾

(۳۱۸) - **فراتی**. جزو عشائراکراد (فارس) اند . که از نواحی (فرات) بانجا رفته‌اند . اصطخری هم ذکر کرده‌است (صفحه - ۹۸)

(۳۱۹) - **فلك‌الدین** . یا(فلك دینی) . قریب دویست خانواری هستنددر (خاوه) = بین نهاوند . والشتر . سکونت‌دارند - درسیمره هم بعضی‌هستند . جزو طوایف پیشکوه‌اند -

(۳۲۰) - **فیض‌لله‌بگی** . قریب هزاروپانصد خانواری هستنددر اطراف ساوجبلاغ‌مکری = (مهاباد)کنونی . سکونت دارند . قسمتی‌هم درسقزاند

(۳۲۱) - **فیله‌کری** . قریب صدخانواری‌هستند درنواحی(سنقر)و(کلیائی) سکونت دارند -

﴿ق﴾

(۳۲۲) - **قادر مریویسی**. جزوطوایف عشیره جاف‌اند . درنواحی(سنه‌دژ) هم‌هستند= (سنندج)

(۳۲۳) - **قادری** . دراطراف (سلیمانیه) سکونت‌دارند . این‌طایفه‌غیراز (قادری) شهر (سنه‌دژ)اندکه بقادرخان‌درگزینی انتساب‌دارند . ومیرزا (علی‌اکبر. صادق الملك) . مولف (تاریخ کردستان) و (حدیقه ناصری) از این (قادری) درگزینی‌است ـ

(۳۲٤) - **قازانلو** . از عشیره (باجه‌لان) هستند ـ

(۲۲۵ ـ **قاقالی** . زمستان در (شیخ حیدر . وگله سور . ودباغ) و توابع (دیواندره) هستند . تابستان بکوههای غرب وجنوب محال‌گلباغی‌میروند.

(۳۲٦) ـ **قبادی** . جزو طوایف (جاف‌جوانرود) اند ـ (قبادی)بانضمام (باباجانی) = باوه‌جانی . قریب هشتصد خانواری هستند در جوانرود . زمستان به گرمسیر میروند = (پشتکوه شیخان . وزهاب) ـ تابستان در (بازان) و (بنیگز) . هستند ـ امیرتیمورگورکان اینها را از خاك عثمانی = (عراق)کنونی بایران انتقال داده است ـ طایفهٔ منوچهری . ومصطفی‌بگی . از این عشیره‌اند .

(۳۲۷) ـ **قره‌الوس** . قریب دوهزار خانواری هستند در نواحی(خانقین ومندلی) = در منطقه‌آب نفت . وتنگ‌سوماو . اینها شش تیره‌اند ـ گش . کاتیون نفتچی . کاکاوند . چارماوندی . گاسواری = (گاوسواری) ـ این طایفه با طایفهٔ (علوس)که در حرف (ع)گذشت از یك نسب‌اند .

(۳۲۸) ـ **قره‌چورلو** . یا (قره‌چول‌لو) . این قبیله هم جزو مهاجرین خراسان‌اند .

(۳۲۹) ـ **قره‌حسن** . قریب سیصد خانواری هستند در غرب (بهسنی)

(۳۳۰) ـ **قریاویه** . این قبیل در ولایت (بسقاد) . ودربند(قراثر) بوده‌اند . قسمتی از نواحی (اوزبك) آذربایجان را هم در تصرف داشته اند ورئیس قسمت دربند قراثر (سیف‌الدین) پسر شیر حسنانی بوده . با سلطان مصر رابطه داشته‌است . قسمت (بسقاد) چهارهزار نفری مرد جنگی داشته‌اند .

(۳۳۱) ـ **قشقه** . چند خانواری هستند در نواحی (سیروان) و (جوانرود)

(۳۳۲) ـ **قلابوند** . قریب هزار خانواری هستند در کوه (تاف) وکوه (هشتادپهلو) . از عشیره (دیرکوند) میباشند .

(۳۳۳ — **قلائی** . قریب صد خانواری هستند در (کاکه‌رضا)ی پیشکوه سکونت دارند .

(۳۳٤) — **قلخانی** در ماهیدشت کرمانشاه سکونت دارند . قسمتی هم در خاك کردستان = (سنه) هستند .

(۳۳۵) — **قیتولی** . یا (قتولی) جزو طوایف پشتکوه‌اند .

﴿ ك ﴾

(۳۳٦) — **کاجتی** . جزو اکراد فارس‌اند . اصطخری هم ذکر کرده است

(۳۳۷) — **کارناوی** . دربین (شهرزور) . و(اشنوی)آذربایجان سکونت داشته‌اند ـ مستر (هوفمان) در نواحی (زاب کوچك) نوشته است انسیکلوپدیای اسلام هم این قبیله را ذکر کرده است .

(۳۳۸) — **کاك** . قریب پانصد خانواری هستند . در نواحی (مازنجان) و(بیروه) و (سحمه) ـ (۱) ـ این قبیله به (امیر مبارزالدین کاك) انتساب دارند که از امراء دولت عباسی بوده . وعنوان (مبارزالدینی) از طرف خلیفه باوداده شده واصل اسم او (کاك) بوده است . و باینجهة این قبیله را (مبارزکاك) هم میگویند .

(۳۳۹) — **کاکو** . طایفهٔ هستند در بین کلیائی . وسنه‌دژ سکونت دارند . وچند دهکده باسم آنها اشتهار دارد . تصور میرود که این طایفه از بقایای(کاسو) باشند : یعنی کاسوی آکاد . که در مبحث طوایف اصلی ذکر شد .

(۳٤۰) — **کاکه** یا (کاکوانلو) . که (کاکالو) و(کاغانلو) هم میگویند قریب هزاروپانصد خانواری هستند در لوای (کرکوك) سکونت دارند . در بین (حویجه) . و(زاب کوچك) ـ در نواحی (قوره‌تو) و(خانقین) هم هستند . اینها هم از نسل (کاسو) باید باشند .

(۳٤۱) — **کاکه‌وند** . یا(کاکاوند) یا(کاکووند). قریب‌سه‌هزار خانواری هستنددرمغرب ناحیه (رانیه) = در هرسین. وچمچمال ـ این طایفه بطورقطع از نسل کاسو) هستند : یعنی کاسوی‌اکاد . که ذکر آن در طوایف اصلی گذشت .

(۳٤۲) — **کاکه‌برانی** . شعبه‌ایست از عشیرهٔ (براخوی)که ذکر شد .

(۳٤۳) — **کداك** . قریب‌ششصد خانواری هستند درکوه (وشین) سکونت دارند (زازا) هستند .

(۱) در انسکلوپدیا (بخما) نوشته است ـ ؟

(۳٤٤) — **کرداوری** . قریب هزار خانواری هستند که در محال (آذربایجان) سکونت دارند ـ (فتحعلی‌شاه) قاجار آنها را از (شیراز) بآنجا کوچانیده است .

(۳٤٥) — **کردگلی** . قبیلهٔ هستند بزرك در بلوچستان و هندوستان که اصل عشیره (براخوی) ازاین قبیله تشکیل یافته است ـ از طرف مغرب ایران باینجاها آمده‌اند .

(۳٤٦) — **کرماج** . یا (کرمانج) عشیره خیلی بزرگی هستند در نواحی (کرکوك . وسلیمانیه . وشهرزور . وسنجاق‌کوی . وحریر . و ساوجبلاغ مکری = مهاباد . و بانه . و مریوان) سکونت‌دارند . زبان‌مخصوص این عشیره را هم (زبان کرماجی) میگویند .

(۳٤۷) — **کرمانی** . این قبیله هم در (فارس) سکونت دارند . گویا از طرف (کرمان) بآنجا رفته‌اند . اصطخری هم در صفحه (۹۸) . وابن‌حوقل در (دیوان‌الصداقه) صفحه ـ (۱۸۵ ـ ۱۸۷) این قبیله را ذکرکرده‌اند .

(۳٤۸) — **کرمعلی** . قریب سه‌صدخانواری‌هستند در (خاوه) محال پیشکوه سکونت دارند .

(۳٤۹) — **کرندی** . تقریباًششهزار خانواری هستند . در غرب کرمانشاه در نواحی (کرند) سکونت دارند ـ در پاتاق . و بشیوه . وچشمه‌سفید ـ قبیله کرندی . چهارده تیره‌اند ـ کرندی . بیونجی . رشیدعلی . جلالوند . پاتاقی . بابا جانی . آینهٔ . جوزکهٔ . سرمیلی . هلتهٔ . یری . چشمه‌سفیدی . خسرو بهمنی نصرآبادی .

(۳۵۰) **کرمجك** . یکی از قبایل قدیم کرداند . که در اطراف متفرق شده‌اند . عده ومسکن آنها معین نیست .

(۳۵۱) ـ **کرمشلی** . باتشدید راء و ضم کاف یا(کرمشلی)به‌تخفیف‌راءوفتح کاف قریب‌ششهزارودویست‌وشصت‌خانواری‌اندرنواحی(ارزنجان).وسواحل‌رود(فرات) همه شیعه اند .

(۳۵۲) ـ **کزهٔ** . قریب سه‌صد خانواری هستند در (سیدلان) و(کفری) و نواحی(خانقین) = لوای‌کرکوك . سه‌شعبه‌اند ـ سرکالا . سعدالله‌بگ . قیخابارام (کدخدا بهرام) .

(۳۵۳) — **کوش‌زرین** . یا (کفش زرین)یا (زرین‌کفش) طایفهٔ هستند که به (توس)کیانی انتساب دارند . اصل سکنه شهر (سنه‌دژ) = سنندج . از این طایفه هستند . قسمتی‌هم در (تهران) سکونت دارند .

(۳۵۴) - **کلاشی** . این طایفه درجوانرود . وترخان آباد . وماکوان ونواحی زهاب . وکرمانشاه . متفرق‌اند . بعضی‌هم درشهرزور هستند

(۳۵۵) - **کلاوگر** . این قبیله درکردستان = (سنه) وکرمانشاه متفرق‌اند

(۳۵۶) - **کلاوکوگ** . این قبیله در محال (روانسر) و (ماهیدشت) سکونت دارند

(۳۵۷) - **کلهر** . قریب ده‌هزار خانواری هستند در ماهیدشت . وهارون آباد . وقلاشاینی . ونواحی قصر شیرین . وکرند . سکونت دارند - مرکزشان (گیلان) است. قسمتی‌هم تقریباًدویست خانوار در (رستمان)خورخوره . ونواحی(سقز) سکونت دارند

این عشیره تقریباً بیست تیره‌اند - (۱) خالدی - (۲) شیانی - (۳) سیاسیا (٤)کاظم خانی - (٥) خمان - (٦) تلش - (۷)گرگا - (۸)کله‌یا - (۹)کله‌جو - (۱۰) شوان - (۱۱) قوچمی - (۱۲) منصوری (۱۳) الوندی - (۱٤) ماهیدشتی - (۱٥) هارون آبادی - (۱٦) شاهینی - (۱۷) موش‌گیر - (۱۸) بداق بگی-(۱۹) زینل خانی - ,۲۰)کمره

(۳٥۸) - **کلیائی** . قریب سه‌هزارخانواری هستند درمحال (سنگر)کرمانشاه = (سنقر) - (۱٦٥) دهکده متعلق بآنهااست -کلیائی هم چندتیره‌اند-صوفی‌وند موسیوند پشم وند . شیرازی . فیله‌کری . وغیره ...

(۳٥۹) - **کلیسی** . این‌طایفه را(مندیان) نیز میگویند وحکام آنها بامراء (مند) معروف‌اند . همه ازنسل (مند) هستند . جزوعشایر عراق اند : یعنی‌کردستان غرب = (بین‌النهرین)

(۳٦۰) - **کمانگر** . چندخانواری هستند درشهر (سنه . ومحال (پلنگان) . ونواحی (سلیمانیه) سکونت دارند

(۳٦۱) - **کوله** . یا (کندوله) قریب چهارصد خانواری هستند درشمال‌کرمانشاه = درکره (پراو) . سکونت دارند . در شهرکرمانشاه هم بعضی هستند

(۳٦۲) - **کوچه‌ری** = (کوچری) . قریب ده‌هزار خانواری هستند در نواحی(سیواس) و (زارا) سکونت دارند. در(ارزنجان) هم هستند چهارتیره‌اند — اینولر بارلولر. ساروار .کاروار

(۳٦۳) - **کواردات** . قریب‌سه‌هزارخانواری هستند درولایت (کواردات) که درمنطقه غربی (جواه مرك) واقع است . سکونت دارند درانسیکلوپدیا - بجای کواردات . (کور) نوشته است - ؛

(۳٦٤) - **کورا** . قبیله هستند در غرب (شقلاوا) = دراوای هولیر = (اربیل) سکونت دارند . چند قریه هم متعلق بآنها است

(۳٦٥) - **کورتی** . قبیلهٔ هستند درنواحی کرکوك متفرق اند . دراطراف (بوتان) هم بعضی هستند. این گروه بدرجه‌خیلی قدیم اندکه بایدآنرا از طوایف اصلیه‌کرددانست . ودرمبحث(گوتی) ذکرشد . این قبیله درزمان (توکولتی‌نیراری) پادشاه آشورهم بوده‌اند . ودرجبال زاگروس سکونت داشته اند

بعضی‌ازمستشرقین . از قبیل مستر(دراوار) . این‌گروه را (ارارائی)میدانند وازنبیرهٔ فاتح (شومیر واکاد) : یعنی (گودی) قدیم که‌ذکرشد . بعدبمنطقه(زاگروس) آمده اند . اما عقیده (سیدنی سمیث) و بعضی دیگر براینست‌که این‌گروه از دسته مهاجرین (خاورزمین) هستند = (مادایان) .که‌کم‌کم بجبال(زاگروس) آمده‌اند . بهرتقدیر این‌گروه جزو اکراد (منظومهٔ زاگروس) محسوبند

(۳٦٦) — **کوره‌شلی** . این قبیله گمان میرودکه همان قبیله (کره‌شلی) باشندکه ذکرشد

(۳٦۷) - **کوربان** - قریب یکصدوهشتاد خانواری هستند درخاك‌عراق = (بین‌النهرین)

(۳٦۸) - **کوزلیچان** . ازطوایف (دیرسملی) هستندکه ذکرشد

(۳٦۹) - **کوساك** . این‌قبیله درانسیکلو پدیای اسلام مذکور است‌اماتصور میرودکه(لوسه) باشد . ودرحرف (ل) ذکرمیشود

(۳۷۰) - **کوسهٔ** . قریب چهل خانواری هستند درنواحی (سقز) و(سیاه‌کوه)

(۳۷۱) - **کوکوئی** . قریب‌سی‌خانواری هستند درمحال (جوانرود)درعراق هم بعضی هستند

(۳۷۲) - **کوگاوئی** . ازشعب (لر) اند . در محال‌کرمانشاه . ولرستان سکونت‌دارند-اینهاهم‌سه‌تیره‌اند-باوی . چکی . آغه جری تیره‌آغه‌جری .درنواحی (سنه‌دژ) هم‌هستند . ویك دهکده باسم‌آنها معروف است

(۳۷۳) - **کولیبن** . این قبیله یك شعبه‌ازعشیره (زازا) هستند . در جنوب (خربوت) سکونت دارند

(۳۷٤)- **کولی‌وند** . قریب سه‌صد وپنجاه خانواری‌هستنددرنواحی(الیشتر) وکنار رودخانه (سیمره) جزو طوایف پیشکوه‌اند

(۳۷٥) - **کوماسی** . قریب دویست خانواری هستند. در محال (کره‌وز) ازنواحی (سنه‌دژ)

(۳۷٦) -**کویان** . قریب دو هزار ویکصد خانواری هستند . در نواحی (شرناق) سکونت دارند

(۳۷۷) -**کویك** . قریب یکصدوپنجاه خانواری هستند درنواحی(ژاورود) سنه‌دژ . سکونت دارند

(۳۷۸) -**کهکا** . چندین خانواری هستند درنزدیکی (جوله مرك)

(۳۷۹) -**کیچیان** . قریب یکصدوپنجاه خانواری هستند درکردستان غرب متفرق اند = (عراق) .

(۳۸۰) -**کیکان** . قبیله هستند در (مرعش) سکونت دارند . اصطخری هم درصفحه (۱۱۵) ذکرکرده است

(۳۸۱) - **کیکیه** . همان عشیرهٔ (چیچیه) است که در(چ) ذکرشد

(۳۸۲) -**کیوانلو** . جزو عشایری هستندکه (شاه عباس) آنهارا بخراسان تهجیر کرده است — ازشعب‌عشیره (حسنانلو) هستند

(۳۸۳) **کیوران** . قبیله هستند درناحیه (گور)

گ

(۳۸٤) -**گاوخور**= (گاوخوار)قریب دویست خانواری‌هستند درنواحی (قره‌تپه) سکونت دارند= (لوای -کرکوك. وخانقین)

(۳۸۵) -**گاوری** . قبیله هستند ازطوایف پشتکوه‌لرستان. که در آنجا سکونت دارند

(۳۸٦)-**گردی**. تریب‌ششصد خانواری‌هستند درشمال‌هولیر = (اربیل) سکونت دارند

(۳۸۷) -**گرگه** . چند خانواری هستند درنواحی (کلیائی) . وشرق(سنه‌دژ) = سنندج

(۳۸۸) — **گشکی** . قریب پنجاه‌خانواری هستند در محال (بیلوار) . در نواحی (زهاب) و (خاجومان) هم بعضی هستند.

(۳۸۹) -**گلالی** . تیرهٔ از(جاف) عراق‌اند. بعضی هم در (نهاوند)هستندکه‌تغییر مذهب واخلاق‌داده‌اند - درسابق از(دانترك) و (نهاوند) .تاسرحد (شهرزو.)مسکن عشیرهٔ گلالی بوده‌است.

(۳۹۰) - **گلباغی** . دوهزار خانواری هستند در (هوباتو) و (سارال) و (قره‌توره) - درعهد (شاه طهماسب) از شیراز به کردستان تهجیر شده‌اند در دوره اعلیحضرت پهلوی هم به همدان . و سیادون . وتهران . تبعید شدند. آنها هشت

تیره‌اند ـ قمری. گاملی .کاکـوندی مرادگورانی • چوخه رشی • **پیتوه سری** همزهٔ. کلکنی ـ

(۳۹۱) ـ **گل فرخی** • دربین (دهوك) و(زاخو) سکونت دارند

(۳۹۲) ـ **گوران** . تقریبا ششهزار خانواری هستند در غرب کرمانشاه سکونت دارند . شش تیره اند — قلخانی . بی‌بیانی • نیریژی • گهواره .کانی زنجیری• ریزهو — مرکز قبیله • (گهواره)است باشرفبیانی و باجه‌لان .وسنجاوی = (سنجابی) . همسایه‌اند ـ تقریبا دوهزار خانواری هم درشهر(سنه‌دژ)و(اورامان) و(ژاورود) و (پلنگان) = پالنگان .هستندکه همه بزبان‌گورانی حرف میزنند ـ همه جابرعیتی وزراعت اشتغال دارند . بعکس سایر عشایرکرد .که اکثرکوچری. ودمه ران .بوده‌اند ـ

(۳۹۳) — **گورك** • قریب دوهزار خانواری هستند در منطقه (سردشت) محال(مکری) و(ساوجبلاغ)= مهابادکنونی —

(۳۹٤) — **گوروس** . یا(کروسی) قبیلهٔ هستند همسایهٔ (کولیسن)نزدیك (خرپوت).

(۳۹۵) — **گوگریشانلی** . قریب پانصد خـانوا ی هستند در شمال (مرعش) ـ

(۳۹٦) **گیژ** .قبیلهٔ هستند درنواحی (کفری)ـ

(۳۹۷)ـ **گیل** .یا(گیلان) . قبیلهٔ هستند خیلی قدیم از قبایل اکراد(ماد) یعنی ازاولاد (مادا) پسریافت . پسرنوح — بنابراین. قبیله(گیلان) از اکرادقـمت (خاور زمین)هستند کهیونانیان آنهارا(کادوسی) یا(کادوشی)گفته‌اند — اگراین کلمه . تحریف کلمه (کاردوشی) گزنفیون باشد . برحسب عقیده مستر (دراوار) ودکتر (سپایزار) براکراد قسمت (ارارات) اطلاق‌شده است.

اما عقیده مستر (سیدنی‌سمیث)که میگوید در هنگام آمدن (ماد وپارس) باماکن کنونی ـ قبیله (کاردوشی)هم بمنطقه باختر . و سواحل دریای خزرآمده ودرآنجاها سکونت‌گزیده‌اند . رای اول را تائید میکندکه ازاکراد (خاورزمین) باشند . بلکه همین مستشرق میگوید .که(کاردوشیان)از (پارس) قدیمترند . و زبان مستقل وجداگانه داشته‌اندکه شباهت به(زبان‌پارس)نداشته‌است ـ

مسکن این قبیله . ازسرحد مازندران (شرقا) شروع میشود وشمالا ازکنار دریای (خزر) تا حدودآذربایجان وخمسه وقزوین . امتداد دارد . تقرتبا (۲۲۵)کیلومتر در(۱۰۰) الی(۲۵)کیلومترکه تمام‌این منطقه باسم‌این قبیله = (گیلان) اشتهار داردودوسابق (وارنا) نام‌داشته چنانکه دراوستا مصرح‌است

بهرحال قبیله(گیل) و(خزر) و(دیلم) چنانکه قبلا ذکرشد ازطوایف (ماد) محسوب‌اند. و جزو اکراد قسمت خاورزمین میباشند.

(۳۹۸)-**گیوران**- قبیله هستند در (سیوه‌رك) محال دیرسم

(۳۹۹)-**گوه کش** .همان قبیلهٔ (دوم) هستندکه ذکرشد.

(ل)

(٤۰۰)-**لازبا** . مسعودی در(مروج الذهب)ذکرکرده ومسکن آنهارا(جبال) نوشته‌است . یعنی جبال‌الاکراد. که در بین عراقین‌است = (عراق‌عرب .و عراق عجم) .یعنی کردستان غربی .و کردستان شرقی .

(٤۰۱)- **لاوین** . یا (لاوینیان)قبیلهٔ هستندکه سابق در (شهرزور) سکونت داشته‌اند .ابن‌خلدون درتاریخ (بربر) مینویسدکه در (جزایر) سکونت دارند .شاید که هنگام استیلای مغول از شهرزور به جزائر. مهاجرت کرده باشند —

(٤۰۲) - **لالهٔ**. قریب شصت‌خانواری هستنددر(لیلاخ) سنه .سکونت دارند. جزوعشیره (لك) هستند.

(٤۰۳) - **لر** . عشیره بزرگی هستند . دوشعبه اند -(فیلی)و (مامه سنی) . که فیلی را (لرکوچك) یا (فضلویه) هم میگویند.

ومامه‌سنی :یعنی — مام‌حسنی .را (لربزرك) میگویند.

بعضی(لر)رابدوشعبهٔ (پیشکوه) و(پشتکوه).تقسیم کرده‌اند گروه(لر). (۲۸) تیره‌اند. فیلی. کوه‌گلوئی. لك. بختیاری ماهکی انبارلو. بیات. بیرانوند-ماسنی. ساهی. آرسان. آرکی . بهی. دیرکوند .سگوند. بالاگریوه . اودلاوند = (عبدالله‌وند شیخه‌وند کاکووند = (کاکه‌وند = کاکاوند). کیسه وند . زاراوند بالاوند جایلوند . باجلوند . مافی . سعدوند . قره‌زنجیر . زنکنه -

جمعیت‌الوار- (پیشکوه . و پشتکوه)متجاوزاز(هشتادهزار) خانوارند . اکثر شیعه هستند. یاقوت حموی در(معجم‌البلدان) . وجودت‌پاشا . درتاریخ خود جلد اول صفحه (۳٤۲) .ودکتر فریج در(کردلر). وسر مالکوم) . و (لوریه) و(هاسل)و (براون)و(اسیکلوپدیای اسلام) راجع بطایفهٔ (لر) و(بختیاری) وکرد بودن آنها شرح مفصلی نوشته‌اند .که‌ذکرآن بانظر اختصار مامنافات دارد -

(٤۰٤)- **لك** . تیرهٔ ازعشیرهٔ (لر)اندکه صدهزارنفر جمعیت داشته‌اند . وبهمین جهة آنهارا (لك)گفته‌اند .یعنی(صدهزار) - این‌تیره‌هم پنج شعبه‌اند -سلسلهٔ لالهٔ .دلفان .ترهان . دالوند — اکثر شیعه‌اند .در(خانقین .وخرم‌آباد .والشتر. ومحال‌لرستان) سکونت‌دارند - درکلیائی . وهمدان . واصفهان .ودربین(دولت‌آباد. وسلطان‌آباد) واطراف‌سنه‌دژ = (اسفندآباد .ولیلاخ)هم هستند -درقضای‌سلماس

(محال آذربایجان) هم هستند . گویا از شیراز بآنجا آمده‌اند —

(٤٠٥) -**اك كردی** -این قبیله هم گویا جزو عشیره (لك) باشند در نزدیك (آطنه)سکونت دارند-

(٤٠٦) — **اوسهٔ** . سابق درشهر زور) بوده‌اند بعدبه(مصر)و(شام)رفته‌اند درانسیکلوپدیای اسلام بجای آن (کوساد)مذکور است -

(٤٠٧) - **اولانلی** .قریب چهارصد وهشتاد خانواری هستند درشمال‌غربی (موش) سکونت دارند . شیعه‌اند-

(٤٠٨) — **ایلرزی** . جزو عشیره (مندمی) اند در محال حسین آباد (سنه‌دژ) سکونت دارند.

(٠٩) — **اولو** . که‌آشوریها (لولوم) گفته‌اند. ازطوایف اصلی کرداند. حالاهم در(زنگنار) ونواحی (عراق) = بین‌النهرین. سکونت دارند — ازبقایای همان گروه‌اند که‌از (نارامسین) پسر سارگون اول شکست‌خوردند.

(٤١٠) — **ایلانی**. قریب پانصد خانواری هستند در اطراف (لیلان) محال کرکوك. وخانقین .

(۲)

(٤١١) — **بابیر** . این‌گروه در انسیکلوپدیای اسلام مذکور است.گویا (باسیر) یا(باسیری) باشد.که در (ب) ذکرشد.

(٤١٢) - **باوردان** . =(باگردان) قبیلهٔ بوده‌اند شجیع که‌در(کنگاور) سکونت داشته‌اند. مسعودی‌هم در (مروج‌الذاهب) ذکرکرده است.

(٤١٣) — **باجالی**. = (بجالی). جزو قبایل اکراد (فارس) اند که اصطخری هم پس‌از(رموم) فارس آنرا در ضمن عشایرکرد آنجا ذکر کرده است. ابن‌حوقل هم در (دیوان‌الصداقه)بیان کرده-

(٤١٤) — **باخانی**. قریب سه‌صد خانواری هستند درجنوب(یوزغاد)جزو عشیرهٔ (میللی) هستند .

(٤١٥) — **بادنجان**. مسعودی در (مروج‌الذهب) ذکرکرده. ومکن‌آنها را (جبال) نوشته است: یعنی جبال‌الاکراد. که سابق ذکرشد.

(٤١٦) — **بازنجان**. یا (بازنجانی) قریب پانصد خانواری هستند در ولایت (بازنجان) که آنها را (کاك) یا (مبارزکاك) هم میگویند و در (ك) ذکر شد -

(٤١٧) — **بافی**. این قبیله شعبهٔ از عشیره (لك) هستند. جزو قبیلهٔ (لر)

که اصلا درکوهستان (رواندز) و(ساوجبلاغ مکری) بوده‌اند = مهاباد کنونی. بعد(شاه عباس) آنهارا به (ری.و شهریار) ونواحی قزوین. و کاشان. کوچانده است ـ

(٤١٨) - **ماگردان**. همان قبیله (ماجوردان) است‌که ذکرشت ـ

(٤١٩) — **ماهش**. قریب هزار و پانصد خانواری هستند در اطراف ماوجبلاغ مکری= (مهاباد)کنونی . چندخانواری هم در(لاهیجان تازه) هستند. مرکزشان (پسوه) است. ـرسلدوز. واشنو هم‌هستند ـ

(٤٢٠) — **مامه‌سنی**. یا مام حسنی) جزو عشیره (لر) اند که‌آنها را (لربزرگ) هم میگویند. درانسیکلوپدیا مذکور است‌که درمیان عشایر (بلوچ) دو عشیره دیگر کرد باسم (مامه‌سنی) هستند. وآنهاغیر ازاین عشیره‌اند ـ

(٤٢١) — **مامه کاملی**. قبیلهٔ هستند در شمال (ملازگرد) سکونت دارند ـ

(٤٢٢) — **مانیان**. یا(مانایان) گروهی بوده‌اند (کرد)جزو اکرادخاور زمین که‌حالا آثاری از آنها باقی نیست. مگراینکه در اکتشافات کشور (مادا) احوال این قبیله کشف شود ـ

شاید(مانای) آشوریان همین گروه باشند ـ

(٤٢٣) — **مانورانلی**. قبیلهٔ هستند دربین (ملازگرد) و (الشکرد) ـ

(٤٢٤) - **ماهکی**. یا (مهکی) قبیله هستند از طوایف پشتکوه از شعب (لك)اند جزو عشیره (لر) در(حلیلان) ونواحی کرما شاهان سکونت دارند ـ

(٤٢٥) - **مبارزکاك** . همان قبیله (مازنجانی) هستندکه در (کاك) ذکر شد ـ

(٤٢٦) - **مبارکی**. = (موارکی) این قبیله‌را اصطخری و ابن حوقل نیز ذکر کرده‌اند. مقدسی هم تائید کرده است. و مسکن آنها را (فارس) نوشته‌اند ـ

(٤٢٧) -- **محمد اسحاق** . اصطخری جزو عشایر اکراد (فارس) نوشته است ـ

(٤٢٨) - **محمد باشار**. این‌قبیله راهم اصطخری در جزو عشایراکراد (فارس) نوشته است ـ

(٤٢٩) - **محمدی**. قریب سه‌صد خانواری بوده‌اند همسایهٔ (مازنجانی) و(حمیدیه). در (مسالك‌الابصار)هم‌این قبیله مذکوراست‌که ششصدنفری هم‌مردجنگی داشته‌اند. تصور میرودکه ازشعب (بختی) باشند ـ

(٤٣٠) - **محمود جبرایلی** . قریب صد خانواری هستند در (لیلاخ)

سنه‌دژ = (سنندج) سکونت دارند ـ

(۴۳۱) ـ **محمودی.** عشیره خیلی بزرگی بوده‌اند در شرق (وان) صدو بیست طایفه بوده‌اند . وحکومت مستقل داشته‌اند . همیشه دارای ششهزار سوارحاضر بوده‌اند. که‌حالا متفرق وپراکنده‌اند ـ

(۴۳۲) ـ **مدئر.** اصطخری این قبیله‌را درجزو اکراد فارس نوشته‌است. مقدسی وابن حوقل‌هم تائید کرده‌اند ـ

(۴۳۳) ـ **مرداس.** جزو عشایر اکراد غرب‌اند (عراق) و آنها سه تیره اند ـ بالو. چرموك. اکیل = (بلدوقانی) ـ

(۴۳۴) ـ **مریوانی.** تقریباً هزارو دویست خانواری هستند. در منطقه مریوان: یعنی دراطراف‌دریاچه (زریوار) ونواحی‌آن. این‌قبیله جزو عشیره‌بزرگ (کرماج) میباشند . جهة قرب جوار بااورامان. لهجهٔ آنها تغییرکرده است سابق تابع لوای (کرکوك) بوده‌اند. بعدجزو حکومت (اردلان) شده‌اند ـ

(۴۳۵) ـ **مزدانکان.** مسعودی در (مروج‌الذهب) ذکر کرده. مسکن‌آنها را هم(جبال) نوشته است : یعنی جبال‌الاکراد

(۴۳۶) ـ **مزوری.** یا (مسوری) یا (میسوری) قریب یکهزارو هفتصد خانواری هستند در (دهوك) لوای موصل سکونت دارند ـ

(۴۳۷) — **مصطفی بگی.** قریب سی‌خانواری هستند در (زلان) و (چمن‌زار) سکونت دارند. جزو قبیلهٔ (قبادی)اند ـ

(۴۳۸) ـ **مطلبی.** این‌قبیله‌را هم اصطخری در عدادعشایر اکراد(فارس) نوشته است ـ

۴۳۹) ـ **مکری.** یا (مکریان) . این‌قبیله سه‌تیره‌اند ـ منگور . مامش پشدر ازبقایای گروه (ماد) هستند در محال مکریان. و ساوجبلاغ = (مهاباد) کنونی. سکونت دارند. زبانشان نزدیك بزبان (اوستا) است ـ

(۴۴۰) **مکری‌گورك.** بیست و چهار قریه‌اند در محال مکری و ساوجبلاغ = (مهاباد) کنونی. سکونت دارند ـ

(۴۴۱) ـ **مکری و بولاق.** دو عشیره‌اند در دویست ونودو هفت دهکده سکونت دارند. درمحال مکری وساوجبلاغ= (مهاباد) ـ

(۴۴۲) — **ملاشیگو.** این قبیله هم از عشایر اکراد غرب‌اند = (عراق عرب) —

(۴۴۳) ـ **ملکانیان** جزوقبایل‌اکراد غرب‌اند. انها را حکام(حصنکیف) نیزمیکویند ـ

(٤٤٤) - **ملکشاهی.** جزو طوائف (پشتکوه) اند . تقریباً شانزده تیره هستند طوایف - کچی . وبولی . وخزل. هم‌جزو این عشیره‌اند -

(٤٤٥) - **مندمی.** قریب یکهزار و دویست خانواری هستند . در (شهر زور) و(زهاب) و (محال حسین آباد سنه) سکونت دارند. در(بازیان) و (سرخار) هم از توابع سلیمانیه . بعضی هستند . این قبله پنج تیره‌اند — محمد مرادی (درشهر زور . وزهاب) . تاری مرادی . (در قرخلر . و کانی درژ) . آخه سوری . (درگرمسیر کردستان = سنه) علی مرادی. لولزی . (درمحال حسین آباد) -

(٤٤٦) - **منگور.** قریب‌هزار و پانصدخانواری‌هستند درنواحی ساوجبلاغ مکری = (مهاباد) . یکصد و چهل وهشت دهکده‌دارند

(٤٤٧) - **منوچهری** قریب یکصد وپنجاه‌خانواری هستند . در(زهاب) و (چمچمال) و (جوانرود) - جزوطایفه (قبادی) اند

(٤٤٨) — **مودانلی** = (مودانلو) قبیله هستند در (مازندران) سکونت دارند -

(٤٤٩) - **مودکی** . یا(موتکی)یا (موتکیان)هفت تیره‌اند . سه تیره‌از آنها مودکی‌اصل‌اند — زیدان. اریکلی. پیرموسی-

چهارتیره هم (زازا) هستند . که حالاجزو مودکی شده‌اند -

بوبالمی . روچابه . کرسون . کیبوران - اینها همه‌درکوه (مودکی)درشمال (بتلیس) سکونت دارند -

(٤٥٠) - **موستاکان** . این قبیله را مسعودی در(مروج الذهب) ذکرکرده مسکن‌آنها راهم (جبال) نوشته‌است = جبال‌الاکراد -

(٤٥١) - **موسی** . یا (موسیان) ازعشایر اکراد غرب‌اند مسکن آنها معلوم نیست -

(٤٥٢) - **موسیوند** . قریب دوهزار و پانصد خانواری هستند در انتهای خاك(خاوه) = محال (دلفان)

(٤٥٣) — **موشك** قبیله هستند دربین (سمرد) و (دیاربکر)درکناردجله -

(٤٥٤) — **مهاجرین خراسان.** هفت عشیره هستندکه(شاه‌عباس) آنهارا بخراسان کوچانیده‌است — زافرانلو . ادامانلو . کیوانلو . عمارلو . شاداللو . پچناوند . باوه‌نور — که‌همه از طایفه بزرگ (جمنانلو) هستند - بعضی‌عشیره‌اول وچهارم را (زعفرانلو) و(عمرلو) تلفظ میکنند - ؟

(٤٥٥) — **مهراکی**. اصطخری این قبیله رادرجزو عشایراکراد(فارس) ذکر کرده است

(٤٥٦) - **مهرانی** . این قبیله در (الفتح القسی . فی الفتح القدسی)صفحه (۳۰۲) مذکوراست .که همراه سلطان صلاح الدین ایوبی بوده‌اند . مسکن آنها مصرح نیست

(٤٥٧) — **میر** . قریب پنجاه‌خانواری هستند درخاك (الشتر) جزوطوایف پیشکوه‌اند. وآنها غیرطایفه (میر) بابان هستند

(٤٥٨) — **میران**. قریب هشت هزار خانواری هستند کوچری . زمستان درنواحی (جزیرة ابن‌عمر) . وتابستان دراطراف (سعرد) اند

(٤٥٩) - **میرسنان** . جزو عشایر اکراد غرب‌اند = (بین‌النهرین)

(٤٦٠) — **میلان**. قبیله هستند درمحال (آذربایجان) در بین (آراس) و کوه(سوکار) ماکو

(٤٦١) — **میللی** . قریب بیست‌هزار خانواری‌هستنددرمحال(دیرسم) و(قره‌جه داغ) و(عثمانجق). چهلو چهار تیره‌اند از اینقرار — دانان . سیوان . کیران . دودیکا لی خلهجان . کلیش. مندان . گومه‌رش . شرکیان . علیکه وات . داشی . مشکا لی. کالندلان . حاجی بایرام .حسنه‌کان. خلهجاری علیا . ایسیادات ترکان ناصریان .چوان . سارتان . نوسباخان . ماتمه . چمیکان . حسولیه . بارگه وان . چپارش .زبرونکان . بوجاق . تاغباشی . هوشیان . بسکی . جاجیما لی . کاسیائی . چقائی مردیس . مطرکیش . جان‌بگ . بگلیان . دره جان . کائو . مولیکان . قره‌کیج . این تیره‌اخیرا صلاترك بوده‌اند . که بمرور درکرد منحل و متمثل شده‌اند

«تذکر». خیلی‌ازکرد ها درملل دیگر منحل‌شده‌اند . وخیلی ملل‌دیگرهم درکرد انحلال یافته‌اند. بنابراین کرد امروز را بطور عموم نمیتوان کرد حقیقی خالص گفت

﴿ ن ﴾

(٤٦٢) - **ناشادیرا**. قبیله هستند درنزدیك (مرعش). اصطخری هم آنرا درصفحه (۱۱۵) ذکرکرده است

(٤٦٣) **ناصرلی**. قریب ششصد خانواری هستند درجنوب(انقره) نزدیك (قره‌علی) سکونت دارند

(٤٦٤) - **نامی‌وند** . قریب صدخانواری هستند در(رحیم آباد)ماهیدشت و(زهاب) سکونت دارند

(٤٦٥) — **نانه‌کلی**. قریب صدو پنجاه خانواری هستند در(دینور) ومحال (بیلوار) سکونت دارند . علی‌اللهی اند - (رجوع به کلمه‌دیرسملی)

(٤٦٦) - **ندرلی**. قبیله هستند درغرب(مرعش) سکونت دارند

(٤٦٧) - **ندری** قریب صدخانواری هستند در(میرگه سار) و (اودالان) = ابدالان . و(جوانرود) نواحی سنه . و(ماهیدشت)محال کرمانشاه. تصور میرود که بقایای (نایری) باشند. که تحریف به (ندری شده است- (که در مبحث طوایف اصلی ذکرشد)

(٤٦٨) — **نری** قبیله هستند درمحال (شمذینان). ازآثاروقرائن احوال چنان استنباط میشودکه‌این طایفه هم‌از بقایای عشیره (نایری) باشند. که‌ذکر آن درمبحث طوایف اصلی گذشت ولفظ آن‌تحریف شده‌است

(٤٦٩) — **نورالی**. = (نورعلی — قریب هزارخانواری‌هستنددرشمال (ترهان) و(خاوه) سکونت دارند - (محال‌دلفان‌پیشکوه)

(٤٧٠) — **نوروزلی**. یك تیره ازعشیره (جاف) اند درخاك (شهر زور) سکونت دارند

(٤٧١) - **نیرکارین**. مسکن این‌عشیره درانسیکلوپدیاما بین (کرکوك) و (تاووق) نوشته‌شده ؟

(٤٧٢) — **نیریژی**. در نواحی کرمانشاه‌سکونت دارند. جزو عشیرهٔ (گوران)اند

(و)

(٤٧٣) - **وان** . یا (وانیان) قبیلهٔ هستندکه در (وان) سکونت دارند-

(٤٧٤)-**ورمزیار** گوباتیرهٔ هستند ازعشیرهٔ (گلباغی). ولی خود ورمزیاریها خودرا ازآنهاجدا میدانند — اینهادوشعبه‌اند- (ورمزیار. زرینه). (ورمزیار - مره‌در) هردو درنواحی (دیوان دره) سکونت دارند-

(٤٧٥) — **ولدبگی** . قریب صدخانواری هستند درمحال (جوانرود) . و زهاب). بشجاعت معروف‌اند. یك تیره از عشیره(جاف — جوانرود)اند-

(٤٧٦)-**ولیانی** . یا(ولیانلی). قبیلهٔ هستندسیار . درنزدیکی(مرعش)-

(ه)

(٤٧٧) -**هازبنی**. قبیلهٔ هستنددرمحال (آذربایجان). مسعودی‌دم‌درکتاب (مروج‌الذهب) ذکرکرده است.

(۴۷۸)- **هرکه**. قریب بیست هزار خانواری هستنددر(رواندز)واطراف (عقره) . و (وان) و(ارزروم)= (ارضروم) —

(۴۷۹) — **هفتیان** . همان عشیره (شاری) هستند. که درهفتیان سکونت دارند . ودر (ش)گذشت.

(۴۸۰)- **هکاری**. یا (حکاری). در(ح)ذکر شد.

(۴۸۱)- **هلاج** . قریب نهصد خانواری هستند در جنوب دریاچهٔ (وان) سکونت دارند. — درنواحی(سنه) هم بعضی‌هستند.

(۴۸۲)-**هایلان**. یا(حلیلان). قبیله هستندباین‌اسم جزوطوایف‌پشتکوه‌اند

(۴۸۳)-**هماراو**. در(امبارلو) ذکرشد.

(۴۸۴) - **هماوندی**. قبیلهٔ هستند در شمال غربی (خانقین) سکونت دارند. این قبیله چه در شرفنامه . وچه در جغرافیای سیاسی ایران . بهمین املا نوشته شده . گمان میرودکه مقصود (همه وندی) باشد = (همه وند)

(۴۸۵)-**هـ.ه‌وند**. یا(حمه‌وند)که (احمدوند) هم میگویند قبیلهٔ بزرك و دلیری هستند درمحال (بازیان) ولوای (سلیمانیه) و (خانقین) وجنوب رودخانه (گیلان)و (چمچمال) ونواحی کرمانشاه - قسمتی‌هم در شیراز سکونت‌دارندومشهور به (همه وندشیراز)اند.

همه باهم نه تیره‌اند — چلبی .چنگنی.بیریانی.کافروشی رشه‌وند.رمه‌وند صفره‌وند . صوفیه‌وند سیته بهسر

(۴۸۶) - **هورامی**. همان‌قبیلهٔ (اورامی) اندکه درحرف (ا)ذکرشد

(ی)

(۴۸۷)- **یزیدی**. یا (یزدی) قبیلهٔ هستندکه در شمال (وان) و(سنجار) (وجزیرهٔ ابن عمر) سکونت دارند آنهارا (یزدان پرست) نیزمیگویند. یزدان‌جمع (یزد) است بمعنی ایزدتعالی. این قبیله را باشتباه (یزیدیهای دیرسملی) و(سنجار) بغلط (یزیدی) میگویند. زیرا ازعلایم وآثار تاریخی مکشوف است که‌این‌قبیله پیش‌از (یزید) بلکه پیش‌ازاسلام درهمان‌نواحی باهمین اسم(یزیدی) موجودبوده‌اند این‌گروه (یزدی)علاوه براینکه کردی حرف‌میزنند . عبادت‌راهم بکردی‌میخوانند حتی معتقداندکه (ایزد)تعالی هم بکردی سخن میگوید.

(سرمارك سایکس، هم این گروه را ذکر کرده است (پس از وارثان خلفاء صفحه - ۵۵۳ - ۵۸۸)

(۴۸۸) - **یهتوی**. این قبیله درنواحی موصل وکوه گودی = جبل جودی . سکونت دارند . گمان میرود که از بقایای گروه گوتی باشند. مسعودی هم در مروج الذهب این طایفه را ذکر کرده است.

(۴۸۹) - **یوسیوند**. = (یوسف وند) قریب پانصد خانواری هستند در (الشتر) سکونت دارند، جزو طوائف اربعهٔ پیشکوه اند.

(۴۹۰) - **یوسویاراحمدی** = (یوسف یاراحمدی) این قبیله هم درنواحی کرمانشاه سکونت دارند.

برطبق تحقیقات لجنه (عصبة الامم) . طوایف (سارلی . باجوران . شاباك) هم کرد اند (صفحهٔ ۶۰)

درافغانستان . بلوچستان . سیستان . سندهند . بغداد . دیاله . کوت . قزلرباط . شهربان . سوریه . شامات . فلسطین . آسیای صغیر هم کرد زیادند — .

☆(یاد آوری)☆

اگرما بخواهیم که تمام اوضاع و احوال وسوابق کرد را مرتباً بنگاریم کتاب ازسرحد اختصار خارج میشود . فقط همین اندازه مینویسیم که گروه کرد در پیشرفت شوکت و عظمت ایران و تشیید مبانی اسلامیت یکی از قوای عامله بوده اند . مخصوصاً علماء واءراء کرد در نشر علوم ومعارف . وبسط دیانت اسلامی وتوسعه نفوذ واقتدارات دولت ایران. سوابق شایان توجه دارند

ازبدو طلوع دولت عباسی گروه (کرد) برای پیشرفت اسلام یکی از قوای مؤثره در فارس وعراق بوده اند - قائد کبیر ومؤسس دولت (آل عباس) شخص (ابومسلم) خراسانی که یکی از رجال نامی (کرد خراسان) بوده . در (مرو) در اواسط قرن دوم هجری ظهور کرده . و منصور (ابوجعفر) امر بقتل او داده است .

ابودلامه . غلام حبشی . منصور درهنگام قتل او گفته است:

ابا مجرم ما غیرالله نعمتاً	علی عبده حتی یغیرها العبد
أفی دولة المنصور حاولت غدرتاً	الاان اهل الغدر آباؤك الکرد

أبا مجرم خوفتنی القتل فانتهی
علیك بما خوفتنی الأسد الورد

تشکیل دولت عباسی . وضعیت کشور ایران را بکلی تغییر داده . وایران را از حال (اختناق) نجات داد . که شوکت واقتدار ازدست رفتهٔ ایرانیان دوباره بدست آمد. درکناررود (زاب) انتقام شکستهای (قادسیه و نهاوند) کشیده شد .

(ویلیام مویر) انگلیسی . و (دوزی) مورخ معروف مینویسند که درزمان خلفای عباسی . ایران دوباره شوکت واحترامات ازکف داده خویش را بکف آورد . و مناصب ومشاغل مهمه درباری را احراز نمودند (جشن نوروز) دوباره در این دوره تجدید یافت.

گروه (کرد) درکلیه علوم رسمی وریاضی وآلی وغیرآلی . اعم ازصرف . نحو . لغت . تاریخ . سیر . حکمت . کلام . منطق تفسیر . حدیث . فقه . اصول . حساب . هندسه . نجوم . هیئت وغیرها . تألیفات مفیده . ومدونات گران بها دارند . که درمدارس ومکاتب اسلامی مورد استفاده اند .

بعلاوه تاریخ نشان میدهد که همواره (تاج وتخت) غالب پادشاهان ایران . از پرتو (گرز . وشمشیر) کرد محافظه شده . و امثال (گیو و گودرز و گرگین و بهرام چوبین و فرهاد ـ شیرین) رقیب خسروپرویز . (حسین کرد) وغیرهم . که سرداران نامی کرد بوده اند . سبب حفظ وبقای شوکت و اقتدار سلاطین کرد و پارس بوده اند

عملیات نیرومندانه (احمد) بن مروان کرد = نصرالدوله) مؤسس امارت (کردیهٔ مروانیه) و بروزات غیرقابل انکار سلطان (صلاح الدین) کرد. بانی دولت مقتدر (کردیهٔ . ایوبیه) . ورشادتهای شایان تمجید وکیل الرعایا = (کریم خان زند) بانی دولت (کردیهٔ . زندیه) واقدامات اکراد (اخشیدیه) در شام ومجاهدات (آل خورشید) در لرستان کوچك . وداستان دیالمه = (آل بویه) درشیراز و بغداد که اوراق تواریخ شاهد وگواه آنها است . مارا اجازه میدهد که بگوئیم (گروه کرد) در تشیید مبانی اسلام وبسط و توسعه علوم ومعارف واعاده شوکت وعظمت دولت ایران یك رکن متین ویك عامل مؤثر توانائی بوده است.

اگر باماکن کرد سرکشی شود . دیده میشود که سر تاسر نواحی اکرادستان همه جا قلعه وحصاروسنگروبرج باروهای جنگی است که درقلل جبال برای دفاع از

دشمن ساخته اند . و آثار آنها هنوز هم باقی است که قلعه (کرفتو) یکی از آن آثاراست.

❁«(بخش سوم . در بیان ماد و مادستان)»❁

مشتمل بر سه بند

(**بند یکم**) - دربیان نسبت بین (کرد) و (ماد) که میخواهیم بدانیم لفظ (کرد) و لفظ (ماد) با هم چه نسبتی دارند - آیا آن نسبت در بین این دو کلمه (توافق) وترادف است : یعنی کرد. وماد . هردو یك معنی دارند . وبر یك گروه اطلاق میشوند .که هروقت بگوئیم کرد . یعنی ماد - وهروقت بگوئیم ماد . یعنی کرد (چنانکه برخی اینطور تصور کرده اند)

یا اینکه دربین این دو کلمه (عموم وخصوص) است که ماد عامتر از کرداست. یاکرد عامتر ازماد است - بنابراین لازم است که ما اول نژاد (کرد) را بیان کنیم بعد نسبت اوراهم با(اد)شرح بدهیم.

گروه (کرد) همانطورکه در بند یکم . بخش دوم . بیان کردیم قسمتی هستند از نژاد (آری) = (هندو . اروپائی) بچندین دلیل (اول) شکل وقیافه(دوم) زبان ولهجه (سوم) اخلاق وآداب (چهارم) نام ونشان - یعنی نام شخصی و نام خانوادگی .

کرد ها ازقدیم الایام . پسران و دختران خود را باسامی (آری) اسم گذاشته و میگذارند .که حالا هم با وجود علاقه مندی مفرطی که باسامی اسلامی = (عربی) دارند باز اکثرهمان اسماء آری را ترجیح میدهند - ازقبیل فرهاد گودرز . فرخ . شاپور. هوشنگ جمشید . فریدون . بهمن . پرویز بهرام.سام اردشیر. فیروز. کیخسرو. شهریار. شادیار وامثال آن.

اسامی دختران هم . ازقبیل شیرین . نوشابه . نوش آفرین . ماه رخسار. ماه چهره . گلچهره . آذر. ماهتابان . مهرانگیز . فرنگیس . نازنین . خورشید. آفتاب . ناهید . گلناز . وامثال آن.

نام خانوادگی هم ازقبیل : زازا . کرماج. لولو. بابان. گوران. کلهر. براز کویك . کوماسی. ترخانی. گل فرخی . قبادی . گودرزی . منوچهری . کاکه وند. نیرانوند آزاد بخت وامثال آن .

(پنجم) ـ کیش وآئین ـ که کردها نیز مانند عموم ا ریان . (آر) پرست یعنی (ا تش‌پرست) بوده‌اند . و همان آئین (زردشتی)را داشته اندکه‌کیش رسمی و عمومی طوایف (آری) بوده است ـ (سابق گفتیم که سامیها خدا پرست و حامیها بت پرست .ویاپشیها آتش پرست بوده اند)

هنوزهم آثارآتشکده واتشکاه . و علائم آتش‌پرستی . در بلاد و اماکن (اکراد) باقی‌است (چنانکه درمبحث مذهب گذشت)

(ششم) ـ وضع ابنیه وعمارات وخانهای نشیمن .که درتما . اکرادستان اتاقهای نشیمن درابنیه قدیمه . یعنی‌اطاقیکه شب درآنجا میخوابیده‌اند .همه‌رو به مشرق آفتاب‌است . برای‌اینکه هنگام برآمدن آفتاب بدون حایل و مانع مواجه با خورشیدشده . مراسم‌ستایش‌وپرستش‌آنراتقدیم‌بدارند. (۱)

(هفتم) اینکه هردوت مورخ .صراحتاً لفظ (ایران) را برجمیع‌بلاد شرقیه وغربیه واقعه در بین رود (سند) و دشت (دجله وفرات) اطلاق‌کرده است .که‌کرد را باوسعت منطقه خارج ازایران: یعنی(آریان)ندانسته‌است.

(هشتم) پوست‌پارهٔ مکشوفه در سلیمانیه‌که شرح‌آن‌گذشت کاملاآری‌بودن. وآتش‌پرستی اکراد را روشن میکند . باضافه اینکه میرساند که اکراداز عرب متنفر بوده اند.

(نهم)ـ دلائل‌واماراتعلم آثار. وعلم‌انساب= (بیبلوگرافی واتنوگرافی) که‌کاملا (آری) بودن‌کرد راتأیید مینمایند.

(دهم) تحقیقات وکنجکاوی‌های محققین ومستشرقین که بالاخره از دلائل علمیه . وقواعد علم (انترو ولوژی‌و اتنولوژی) = (مردم شناسی . نژاد شناسی) ثابت وروشن شده است که اکراد (آری) هستند. و(آر) پرست بوده اند ـ و با آتش وآفتاب سروکارداشته‌اند.

درتواریخ مذکور است که هنگام رسیدن‌لشگر اسکندر پسر فیلقوس رومی بنواحی (شهرزور) درحدود سه‌قرن ونیم قبل ازمیلاد که مردم را بکیش بت پرستی

---

(۱) مغها درهنگام برآمدن آفتاب‌بالای‌بام (مزگد) ها یعنی مسجدها = معبدها . رفته مردم را داد زده اند که از خواب پا شده مشغول ستایش‌آفتاب شوند و بهمین مناسبت آن هنگام را (بامداد) گفته‌اند .یعنی هنگام داد بر بام (مزگد) یعنی‌گداگاه هورمز.که درآنجا اظهارنیاز بهورمزدمیکنند.

مجبور می‌نمودند. طرف غرب (کردستان اردلان) . که ازدوست متصل بخاك (شهرزور) است . بامتثال امر سپاه اسکندر . پرستش اصنام واوثان راپیش گرفته اند . اما اهالی شرق و شمال (کردستان اردلان) . عموماً برکیش مجوسیت و آتش پرستی خود باقی بوده تغییری در آئین آنها رخ نداده است . فاما طرف جنوب . مدتی بت پرست شده . بعددراواخر قرن پنجم میلادی به‌کیش مسیح درآمدند (رجوع به تاریخ کلیسیای قدیم .صفحه ۳۰)

سپس چیزی نگذشته که بسعی واهتمام سپهدار ایران که (پاو) نام‌داشته . دوباره به‌آئین مجوسیت برگشته‌اند - تفصیل این‌اجمال اینکه‌درزمان خلافت‌خلیفه ثانی =(عمر فاروق) .که عراق مفتوح گردید مجال‌اقامت برای (یزدگرد) پادشاه ایران باقی نمانده از(مدائن) رهسپار عراق عجم‌میشود . بحوالی کرمانشاه که میرسد . سپهدار آرتش خود را که (پاو) نام داشته . پسرشاپور . پسر کیوس . برادر انوشیروان عادل پسر قباد شهریارایران . بادوهزار سوار ومقداری‌تنسوقات روانهٔ (شهرزور) مینماید .که اکرادآن منطقه را بیاری‌شهریار ایران دعوت‌نماید اکراد دعوت(سپهدار ایران)رااجابت‌کرده . باتدارك ومهمات جنگی‌آماده حرکت میشوند. که ناگاه خبر توجه یزدگردبجانب‌خوراسان منتشرمیشود - (پاو) ازاستماع وانتشار این خبر متالم شده ناچار نامهٔ بمضمون ذیل باکراد(شهرزور) مینویسد

(خلاصه نامه پاو)

چون شهریار ایران به پشتگرمی دوستی خاقان چین . وچاکری مرزبان خوراسان (ماهوی سوری)رهسپارخاور زمین شده . اکنون شماها درجای‌خودآرام بمانید تاشهر ار ایران ازآن دیار بسوی‌اینسامان بازگشت مینماید .که آنگاه‌شما را ازدستور شهریاری آگاه میسازم (پاو شاپورزاد)-

برعایت کوتاه نویسی ازدوج تمام نامه خود داری شد - پس‌از ارسال نامه (پاو) ازکنار سیروان یکمنزل عقب‌می‌نشیند . درکنار آبادی بزرگی که درمیان جنگل درکمرکوه بوده خیمه وخرگاه برپامیدارد .

ساکنان آبادی مراسم مهمان نوازی را کاملا تقدیم داشته . پاو) از این حسن پذیرائی استفاده نموده . آنهارا به بیعت شهریارایران . و ترك مسیحیت و وتجدیدآئین (زردشت) دعوت مینماید . وبرای آنها آتشکده ساخته . بر فراز کوه نیز معبدی بنامیکند . که حالاهم آنکوه را (آتشگاه) میگویند . دهکده راهم بیادگارپاو . (پاوه) نامیده‌اند که‌عرب (فاوج) میگویند -

(پاو) پس‌از دوماه توقف در (پاوه) . از خط همدان‌وهسپار (اسپهان) میشود = (اصفهان) .وهمه جا مردم را بیاری پادشاه ایران . وتحکیم آئین (زردشت) وتنفیر قلوب‌از اخلاق وسجیات عرب تبلیغ‌مینماید ـ

تادر (اسپهان) بحضور (یزدگرد) میرسد . واورا ازمسافرت خوراسان منع میکنند . نظر بسوء سوابقی که در بین (پاو) . و (ماهوی سوری) بوده . یزدگرد بیانات پاورا حمل‌بر غرض میکند

طولی نمیکشدکه زمزمه اقتدارات‌اسلام بخوزستان . وکردستان . و عراق عجم سرایت‌کرده . (یزگرد) را تاب توقف دراسپهان =(اصفهان) . نمی‌ماند . رهسپار خوراسان میشود ـ (پاو) از موکب شاه تخلف نموده به (مازندران) که وطن اصلی او بوده میرود .

ودر آنجا شعار (هیربدی) را پیش‌میگیرد . تا بنهجی‌که درتواریخ ایران‌و شاهنامه مذکوراست (یزدگرد)در خوراسان کشته میشود . وکشور ایران بی‌سر و سرپرست می‌ماند ـ

که درسال(۱۸) هجری سپاه عرب بامرخلیفه ثانی . تحت‌ریاست(امام‌حسن) و(عبدالله) بن‌عمر . و(ابی‌عبیدهٔ) انصاری . وچندنفر دیگر ازسرداران اسلام . عازم ایران میشوند . از عراق عرب گذشته . در حوالی کرمانشاه . امام‌حسن . و (خذیفهٔ) یمانی . و(قثم) بن‌عباس‌بن‌عبدالمطلب . بالشکری‌مرکب‌از چندهزارسوار وپیاده بتسخیر (همدان ورى . ومازندران) همت میگمارند ـ

عبدالله‌بن عمر . وابوعبیدهٔ انصاری هم . باپنجهزارسوار عازم (شهر زور) میگردند . شبانگاه از رود (سیروان) میگذرند . وسحر دربرابر سپاه اکرادکه برای‌دفاع حاضر شده‌اند . عرض‌اندام مینمایند . در حملهٔ اول ابوعبیده انصاری کشته میشود . درحمله دوم وسوم که‌سه روزجنگ دوام داشته . لشگر اسلام‌غالب آمده کوه‌ودشت‌راازخون‌اکرادرنگین.وقراء وقصبات‌راخراب.وآتشکده‌هاراخاموش میسازند . وزنان ودختران را اسیر. واموال واغنام رابغارت میبرند .وباقیمانده بآوردن ایمان امان می‌یابند.

جسد ابوعبیده دردامن‌کوهی‌که درکنار دشت (شهرزور)است . دفن شده که حالا آن ناحیه‌را (اباعبیده) میگویند ـ

عبدالله‌عمر. چند ماهی درآن نواحی توقف نموده . تا درجای اتشکده‌ها . مساجد ومعابداسلامی ساخته . احکام اسلام را درآنمنطقه تبلیغ وتعلیم مینماید.

سپس عازم (پاوه) شده .آنجارا هم قتل‌عام . وتمام زنان ودختران واطفال‌نصیب لشکر اسلام میشوند . درآنجا سپهدارعرب(عبدالله‌بن‌عمر) مسجد بزرگی‌بنا نموده یکی ازپسران(معاذبن‌جبل) را باجمعی ازاعراب‌درآنجا میگذارد . پسرمعاذبااعراب ابوابجمعی خود . زنان و دختران مقتولین را متصرف شده شروع بتوالدوتناسل مینمایند .که حالا سکنه(پاوه) واطراف‌آن . نسب خودرا بمعاذبن جبل واعراب جزوجمع اوانتساب میدهند -

عبدالله‌بن‌عمر . در قلیل مدتی تمام صفحه اکرادستان را بحیطه تصرف در آورده . همه‌جاآتشکده‌ها را منهدم نموده . بجای‌آنها مساجد و معابد ساخته است واحکام اسلام را تبلیغ وتعلیم نموده‌است -

هرچند (اکراد) در راه تغییردین جنگهای جان شکار و مبارزه های نسل برانداز دچار شده‌اند - معهذا نظربعلاقه مندی مفرطی که بدیانت موروثی خود داشته‌اند. همواره درباطن. همان عشق وعلاقه را محفوظ داشته‌اند.

جنگهای زمان خلفای بنی‌عباسی‌نیز. همه جنگ مذهبی بودند . از جمله جنگهای خونینی‌که درسال (۳۰۷) و(۳۲٤) هجری درشمال‌کردستان واقعشده‌اند. همه‌جنگ مذهبی‌بودند وبرای‌حفظ مذهب بود -

اهالی‌اورامان هرچند برحسب ظاهرمسلمان شده بودند . ونماز و روزه و آداب اسلامی‌را بجا میآوردند . اما تاسال(۸٤۲) هجری درعقاید برهمان کیش زردشتی باقی‌بودند . چنانکه هنگامیکه مولانا (گشایش) اعلیجد مشایخ مردوخی شروع به‌تعلیم قرآن و تبلیغ عقاید اسلامی در اورامان نموده . باوجود گذشتن (هشت قرن‌ونیم) ازشوکت واقتداراسلام بازنخواسته‌اند عقاید اسلامی را بپذیرند وازنصایح وتعلیمات (پیرشهریار)که ازکبارمغان . واجله هیربدان آنمنطقه بوده است منحرف شوند . حالاهم ضرب‌المثل‌است‌که اهالی اورامان ازریش سفیدان و دانشمندان خودشان پرسیده‌اندکه قرونی‌قدیما . یام مارفتو پیرشالیاری) : یعنی - قرآن قدیم‌است . یامعرفت پیرشهریار؟

ریش‌سفیدان ودانشمندان درجواب‌گفته‌اند -که (مارفتو پیرشالیاری قدیما . قرونی هیزیکه‌گشایشه‌کوری‌آوردنش)-

؛ یعنی - معرفت‌پیرشهریارة یم است . قرآن را دیروزگشایشه کور آورده است -

مولاناگشایش چشمش موژان : یعنی(احوص) بوده‌است . باینجهةدراورامان مشهور. به(گشه یشه)کورشده‌است -مخصوصاً نفرت ازتبلیغات وتعلیمات اوبیشترسبب این اشتهاربوده است -

(مارفت پیرشالیار)- عبارت از کتابی است مفصل مشتمل برچیدین بند که از جملات قصار و مسجع تألیف شده است. و در پایان هر بندی مانند ترجیع بند این فراز تکرار شده است

گوشت جه واتهٔ پیرشالیار بو هوشت جه کیاستهٔ زانای سیمیار بو : یعنی- گوشت به گفته پیرشهریار باشد. و هوشت به فرستاده(۱) دانای رمزگو باشد - اهالی امروزهٔ اورامان. (دانای رمزگو) را کنایه از حضرت رسول میدانند درصورتیکه حضرت رسول . رمزگو نبوده . و باصراحت لهجه نبوت کرده است . دانای رمزگو - همان (زردشت) است که مشهور به(وخشور سیمیاری) است : یعنی نبی رمزگو (رجوع به کتاب دبستان المذاهب . صفحه دهم) -

کتاب مذکور در اورامان است و برحسب وصیت خود پیرشهریار بدست بیگانه نمیدهند . سراسر نصیحت و حکمت است که مقام فضل و معرفت پیرشهریار را کاملا نشان میدهد - دریکی از بندها میگوید :

ورویوه وارو وروه ورینه وریسه بریو چوار سرینه

کرگی سیاوه و هیلیش چرمینه گوشلی ممیریو دوی برینه

یعنی- برفی میبارد برف خورده است . رسن که پاره میشود چهار سر پیدا میکند ماکیان سیاه است و تخمش سفید است . دیگچه که سوراخ میشود دو در پیدا میکند که مقصودش جلوگیری از سپاه بیگانه است و تحکیم وحدت ملی. وصبر درسیه روزی وحفظ وطن از نفوذ بیگانه بازدربند دیگر میگوید -

داران گیاندارن جرگودل پرگن گائی پر برگن گائی بی برگن

کرگ جه هیلین هیلی جه کرگن رواس جه رواس ورگی جه ورگن

یعنی - درختان جاندار اند. جگرودلشان ریشه ورگها است - گاهی پر برگ هستند. گاهی بی برگ اند . مرغ از تخم است و تخم از مرغ . روباه از روباه گرگ از گرگ -

مقصودش جاندار بودن نباتات است . وظهور آثار حیاتیه در آنها . که تجدید برگ میکنند - وبیان قدم و تسلسل نژادها . و تعین و تغییر ناپذیری نوعها . که هر نوعی نوع خودرا تولید میکند

---

(۱) در اولین بند کتاب مذکور . در حاشیه بجای کلمه (کیاسته) که بمعنی فرستاده است. کلمه (روشت نوشته بوده . یعنی روش دانای رمزگو تصور میرود که (روشت) درست باشد -

معلوم میشود که قدماء مجوس دارای عقیده فلاسفهٔ یونان بوده‌اند که میگویند بشر آغاز ندارد . وهیچ نوعی منتهی بفرد نمیشود ـ (رجوع بکتاب دبستان المذاهب) و(رجوع بصفحه۱۳) این کتاب

پیرشهریار. مولف کتاب مذکور چنانکه از نامش هم پیداست . شکی نیست که مجوس بوده . جد(پیرشهریار) دوم است که مسلمان بوده . این پیرشهریار دوم درنتیجه خوابی که دیده وحضرت رسول در آن خواب اورا(فرزند) خطاب کرده . اسم خودرا تبدیل به مصطفی کرده . وخودرا (سید) خوانده‌است ـ باکه حالا هم اهالی اورامان اورا (سید مصطفی) میگویند . پیر شهریار دوم یعنی (متسید) . معاصر (شیخ عبدالقادر گیلانی) بوده . وبااو روابط کتبی داشته‌است

درحدود سال(۴۸۰) هجری این پیرشهریار دوم .کتاب (معرفت‌را تغییرداده بعضی قسمتهای آنرا که با دیانت اسلامی اصطکاک داشته ترك کرده‌است ـ وحالا این نسخه‌ثانی دردست اورامیها است ـ

مولانا(گشایش) مذکور. پسر بابا(مردوخه)است . اهلیجد مؤلف که درسال (۷۷۵) هجری به اورامان آمده . درسال (۷۷۸) هجری دختر (شیخ شهاب‌الدین) دزآوری را (۱) بزنی گرفته . ودرآنجا متوطن شده است ودر سال(۸۴۲) هجری بامساعدت شیخ شهاب‌الدین شروع به تبلیغ قرآن . وتعلیم عقاید اسلامی نموده‌اما پیشرفت کاملی نکرده پس‌ازفوت او مولانا گشایش پسرش مرام پدر را انجام داده است ـ

ازتفصیل‌مذکور کاملا روشن میشود که کردها (آری. وآر) پرست بوده اند یعنی با پارس وسائرفرق آری همنژاد هستند واین قسمت کاملا مفروغ عنه‌است وبهیچوجه جای بحث وتردید نیست ـ فقط چیزیکه باقی‌است مادر آن صحبت کنیم همین است که بدانیم رشتهٔ نسب (کرد) بکجا منتهی میشود ـ آیا(کرد) مرادف با (ماد) است وهمان فرقه دوازدهم ازفرق(۱۳)گانه (آری) است ـ یا(کرد) جزو (ماد) است . ویابعکس (ماد) جزو کرداست ،

درغالب تواریخ کلمه(کرد) ترجمه و مرادف کلمه (ماد) واقع شده و هردو بریك گروه اطلاق شده اند . چنانکه درتفاسیر کتب عهد عتیق وعهد جدید درهمه جا پشت سرکلمه (مادا یا مدی) لفظ (کردستان حاضر) توی دوکمان نوشته شده که مقصود ترجمه (مادا یا مدی) است . درکتاب (عشق وسلطنت هم)که یك تاریخی

---

(۱) دزآور . دهکده ایست در سرحد ایران . متصل به (تیولی) خاك بین‌النهرین ـ

است بسبك (رومان) همه جاكرد وماد را بيك معنى ذكر كرده است .

درتاريخ كليسياى قديم هم درصفحه (۲۶۸-پارت ومدى وعيلام) را باين ترتيب تفسير كرده است- پارتيا = (خراسان امروزه) مدى = (كردستان حاضر) عيلام = (خوزستان حاليه)

اگراين اطلاق درست باشد (كرد وماد) دولفظ مترادف خواهند بود كه بريك مورد اطلاق ميشوند: يعنى همينكه گفتيم (دولت ماد) هيچ مانعى نخواهيم داشت كه در تفسير وترجمه آن بنويسيم . يعنى (دولت كرد) . و ملت ماد . يعنى ملت كرد .

بعضى ازمورخين ومستشرقين از قبيل پرفسور (سايس) ومولف (آينه سكندرى) وتاريخ (منطقى) وغيره .. (ماد) را جزوعشاير كرد نوشته اند كه (ماد) يكى از طوايف كرد است . مانند (ديالمه) كه جزوطوايف كرد نوشته شده - (آينه سكندرى صفحه ۳۱- تاريخ منطقى صفحه ۱۵).

(سلمانازار) پادشاه آشورهم كلمهٔ مادا) را برقسمتى ازاكراد اطلاق كرده است . نه برعموم طوايف شرقى وغربى كرد (رجوع بمبحث طوايف اصلى كرد. و خلاصهٔ تاريخ ملل سه گانه).

حصر قبايل (ماد) هم درهفت قبيله . دلالت دارد براينكه (ماد) يكى از طوايف (كرد) است كه منشعب بهفت شعبه است (مبحث طوايف اصلى كرد)-

اما عقيده مورخين كرد براينست كه (كرد) جزو (ماد)است : يعنى گروه كرد . يك قسمت ازطوايف (ماد) ميباشد وميگويند كه رشته نسب گروه كرد به (كرده) يا (كردو) منتهى ميشود. كه مورخين يونان و فرنگ هم (كوردو)يا (كاردو). وبعضى (كاردوك) يا (كارداك) نوشته اند

تاريخ قديم اورامان صفحه (۱۶) مصرح است باينكه (كرده) و(ديلام) = ديلم و(گيل) و(خزر) و(نبط) و(گرموك) = جرموق = (جرامقه)، همه اولاد (مادا) پسر رياپث پسر نوح اند درتوراة هم فصل دهم وسائر تواريخ عمومى همه مصرح اند باينكه (مادا) پسر يافث پسر نوح است —

بنابراين . گروه (كرد) يك شعبه از نسل (ماد) خواهد بود : يعنى مادعامتر از كرد ميشود . دولت كرديهٔ (كيقباد) راهم (دولت ماد) گفته اند . باين مناسبت بوده كه اكثر طوايف (ماد): يعنى كرد . وار . وگيل وخزر . وديلم . همه درتاسيس آن شركت داشته اند ومختص بگروه كرد تنها نبوده است-

امادولت (گوتى) .و(كاسى) . و(لولو) . و(ميتانى) .و(زنديه) و(اخشيديه).

و(حسنویه) و(دیالمه) و(لرکوچك) = آل خورشید وامثال آنها را همه (دولت کرد) میگویند . بجهة اینکه موسس آنها فقط گروه کرد بوده‌است . وسایر فرق وطوایف (ماد) . درتاسیس آنها شرکت نداشته‌اند . یعنی دارای تاثیر نبوده‌اند.

از تفصیل مذکور روشن میشود که کلمه (ماد) عامتر از کلمهٔ (کرد) است که غلی السویه بر (کرد) و(دیلم) و(لر) و(گیل و(خزر) وغیره .. اطلاق میشود - اما جای تردید هم نیست که یك قسمت از اکراد (چنانکه هردوت میگوید) خودرا (ماد) نامیده‌اند. واطلاق این لفظ را برخود اختصاص داده‌اند . که عبارت از اکراد قسمت خاور زمین میباشد واکراد قسمت (ارارات) ازاین اطلاق مستثنی شدند -

پس کلمه (ماد) بطور حقیقت خیلی بزرگتر وعامتر از کلمه (کرد) است که بر کرد . وغیر کرد= (یعنی سائر اولادمادا) بدون مانع اطلاق میشود اما باعتبار اینکه یك قسمت از کرد خودرا مورد اطلاق این لفظ قرار دادند . باین اعتبار کلمه (ماد) خیلی کوچکتر از کلمه (کرد) خواهد بود . چنانکه قسمت (خاورزمین) رافقط (مادستان) یا (کشورماد) میگویند . اما قسمت (زاگروس) و (ارارات) وسائر نواحی را (کردستان) میخوانند - پس اختلاف مورخین اعتباری است نه حقیقی که باعتبار اول (ماد) بزرگتر وعامتر از (کرد) است و باعتباردوم کرد بزرگتر وعامتر است - اما برحسب حقیقت (ماد) بزرگتر است که برتمام طوایف اولاد (مادا) اطلاق میشود- درکتیبه‌های میخی . و نوشتجات مکشوفه دراماکن کردستان . کردها را (کودراها) نوشته‌اند - (استرابون) جغرافی دان یونانی. درسال (٦٠) قبل از میلاد یك خریطهٔ را ترسیم نموده . ودرآن خریطه اسم (کاردك) نوشته است . آنوقت درتفسیر کلمه (کارداك) مینویسد که یك گروهی در بدوطلوع تاریخ در جبال سوریه سکونت داشته‌اند وآنهارا (گوتو) گفته اند . یعنی پهلوان وزورمند . یا جنگجو . که ترجمه آن بلغت آشوری (کاردو) یا (کارداك) ویا بالاخره (کوردو) میشود - اگر این وجه تسمیه درست باشد. ممکن است که تسمیهٔ تیغ معروف هم به (کارد) متضمن همین تناسب باشد که بجهة برندگی وزورمندی آنرا کارد گفته اند - بنابراین لفظ (گرد) هم باکاف فارسی دارای همین تناسب خواهد بود. که درهرجا (خواه درشاهنامه . یاغیرآن) کلمه (کرد) مذکور باشد . چه باکاف فارسی خوانده‌شود یاکاف عربی هیچ فرقی نخواهدداشت چه‌هر دو بمعنی (شجیع) وپهلوان میباشند-

قبیله (کهر) هم کو خودرا از نسل (گودرز) میدانند . همینگونه دلایل را برای اثبات مدعای خود اقامه مینمایند . که کلمه (گودرز) ازکلمه (گوتو) یا (گودو) اشتقاق دارد -»

اما همانطور که در مبحث طوایف اصلی (کرد) ذکر شد. وتاریخ قدیم اورامان هم تصریح میکند — (گوتو) یا (رژوتو) یا (گودو) و بالاخره (گوتی) یا (گودی) اسم یکی از قبایل (کرد) است که درجبل (جودی) یعنی (ارارات) سکونت داشته‌اند . و بانجا انتساب دارند. که خاتمه بحکومت (نارامسین) پسر سارگون اول دادند.

در (کفایة الجغرافی) صفحه (٦٠) مذکور است . که اکراد از نژاد (کاردوك) قدیم هستند . ودر عهد قدیم اینها متفرق شدند . ودر جبال (جزیره) و(ارمنیه) وشمال (آسیری) = آشور . سکونت گزیدند — ؟

(گزنفون) مورخ یونانی هم . چنانکه مکرر ذکر شد . این گروه را از احفاد (کاردوشیا) نوشته که سرراه بآن (ده هزار نفر یونانی) گرفته‌اند . وبانهایت شدت با آنها مقاومت نموده‌اند .

منطقه (وان) و(بتلیسی) را هم که (کاردوکیا) یا (کاردوشیا) میگویند . بهمین مناسبت است که قسمتی از نسل (کاردوك) درآنجا ها سکونت داشته‌اند .

بالنتیجه از بیانات مذکوره کاملا روشن میشود که گروه (کرد) خواه قسمتی از نسل (مادا) پسر یافث باشند . وخواه (ماد) قسمتی از طوایف کرد باشند = یعنی کرد خاورزمین . که اخیراً = (در دوره تأسیس دولت کیان) خود را مورد اطلاق لفظ (ماد) قرار دادند . وخواه بمناسبت شجاعت وجنگجوئی آنها را (کرد) گفته باشند — بر هر تقدیر این گروه . یك گروه (آری) نژاد خیلی قدیم هستند که متجاوز از (پنجهزار سال) پیش از میلاد مسیح در همین اماکن و مساکن کنونی خود متوطن بوده‌اند وبا کمال رشادت و نیرومندی وابراز فعالیتهای سیاسی زندگانی کرده‌اند .

بعضی از علمای علم انساب . اکراد را از اولاد (کرد) پسر عمر مزیقیاء نوشته‌اند. که پادشاه یمن بوده . پسر عامرماءالسماء . پسرحارثه . پسر امرءالقیس پسر ثعلبه . پسرمازن . پسرازد = (اسد) . پسرغوث . پسرنبت . پسر مالك . پسر زید . پسرکهلان . پسر سبا . پسر یشجب . پسر یعرب . پسر قحطان = (یقطان) پسر عابر = (هود) . پسر شالخ . پسر ارفخشد . پسر سام . پسر نوح .

بنابراین روایت . اکراد باید عرب باشند . از نسل سام . ونیز میگویند که عمر مزیقیاء پادشاه یمن . بشام نقل کرده . و از آنجا اولاد او بساماکن عجم پراگنده شده‌اند. ودر آنجاها باسم شاهزادهٔ جد خود (کرد) پسر عمر مزیقیاء اشتهار یافته‌اند . شعر ذیل را هم مؤید روایت خود قرار داده‌اند .

لعمرك مالاکراد ابناء فارس ولکنهم کردبن عمرابن عامر

در تاریخ کامل ابن‌اثیر هم . صفحه (۳٤) مذکور است . که عبدالله بن عمر گفته که مردی از اعراب پارس اشاره بتحریق (ابراهیم . خلیل) نموده باو گفتند مگر پارس اعراب دارند . گفت بلی . (اکراد) . اعراب پارس اند - (۱)

ابو عمر . پسر عبدالبر نیز در کتاب (قصدالامم . فی انساب العرب والعجم) و فیروز آبادی در کتاب (قاموس) . و ابوالفضل شهاب‌الدین سید محمود آلوسی بغدادی در تفسیر (روح‌المعانی) در ذیل آیه (ستدعون الی قوم اولی بأس شدید) و قاضی ابن خلکان در ترجمه (مهلب بن ابی‌صفره) و مؤیدی بغدادی در کتاب (سبائك الذهب فی معرفة قبایل‌العرب) . ومسعودی در (مروج‌الذهب) درتفسیر (سیل‌العرم) برطبق روایت مذکوره نقل کرده‌اند - که (کرد) از نسل مزیقیاء هستند . طرفداران این روایت . انصار (اوس وخزرج) را نیز از اکراد میدانند . چه آنها هم اولاد عمر مزیقیاء هستند .

جمعی دیگرهم اگرچه (کرد را پسر مزیقیاء نوشته‌اند . اما عمر مزیقیا را از نسل اسمعیل . پسر ابراهیم خلیل مرقوم داشته‌اند - بعضی دیگر نوشته‌اند که کرد . پسر ایران . پسر آشور . پسر سام . پسر نوح است - (سبائك‌الذهب) صفحه-(۱۱) . در صورتیکه توراة که تمام‌رشته‌های اولاد سام را ضبط کرده . مطلقاً (کرد) و(ایرانی) برای (آشور) ننوشته است - بلکه اصلا کلمه (کرد) و(ایران) در توراة وجود ندارد . در همه جا بجای کرد (مادا) . و بجای ایران (پارس) مذکور است . زیرا در آن ایام (ایران) که عبارت از (ماد وپارس) باشد . هنوز تشکیل نشده است . پس از (کورش کبیر) کلمه (ایران) کم کم معمول شده است (چنانکه بعدذکر خواهد شد) .

بعلاوه همانطورکه گفتیم (شکل) و(قیافه) و(زبان) و(لهجه) و(اخلاق و (آئین) . وسائر علایم وآثار علمی و طبیعی گواهی میدهند که (کرد) عرب نیست . و(آری) خالص است . ودرمیان طوایف (آری) هم‌از هرحیث به(پارس) نزدیکتر است مثل اینکه هردو شاخه یکدرخت . و شعبهٔ یك نژاد هستند . چنانکه جدول ذیل راهرکس‌ملاحظه‌کند . بی تامل تصدیق خواهدکردکه گروه (کرد) عرب نیست بلکه با (پارس) هم‌نژاد وهم‌زبان وهمکیش وهمدرد است .

گر بظاهر سایه عین نور نیست کج مبین کز نورچندان دور نیست

---

(۱) این روایت . با روایت سابق مخالف است . چه عمرمزیقیا خیلی مؤخرتر از خلیل است - !

ش ء

جدول تلفظ - کرد . و فارس . و ترک . و عرب

کرد	فارس	عرب	ترک
آو	آب	ماء	سو
نان	نان	خبز	چرک
گوشت	گوشت	لحم	ات
زوین	زمین	ارض	یر
آسمان	آسمان	فلک	گوگ
آسیاو	آسیاب	طاحونه	دگرمان
باران	باران	مطر	یغمور
با	باد	ریح	یل
سرما	سرما	برد	ساووق
گرما	گرما	حر	سحاق
تاوسان	تابستان	صیف	یاز
زمسان	زمستان	شتاء	قیش
شو	شب	لیل	گیجه
روژ	روز	یوم	گون
مانگ	ماه	شهر + قمر	آی

کرد	فارس	عرب	ترک
سال	سال	عام	ئیل
تیر	تیر	سهم	اوق
کوان	کمان	قوس	یای
شمشر	شمشیر	سیف	قلیج
خنجر	خنجر	مشمل	دشنه
سپر	سپر	ترس = مجن	قلخان
گنم	گندم	قمح = حنطه	بغده
جو	جو	شعیر	آرپه
شیر	شیر	لبن	سود
ماس	ماست	قری	یوغورت
رون	روغن	دهن	یاغ
دو	دوغ	مخیض	ایران
سر	سر	رأس	باش
دس	دست	ید	ال
پا	پا	رجل	ایاق

بهمین قیاس ... اسامی (اعداد) و(اجناس) و(انواع)، (ایام) و(حیوانات) و غیره‌ها . . که(کرد)و(پارس) بامختصر تفاوتی آنهارا تلفظ میکنند- اما (عرب) یا (ترك) یا ملل دیگر . . . کلماتی راتلفظ مینمایندکه هیچ مشابهت ومناسبتی بازبان کردی ندارد-

بهمین قرار (جمله بندی). که فعل درسیاق کردی . وپارسی موخر بر فاعل . ومفعول. است ف(زیدعمر رازد)= (زیدعمری کشت).

اما درعربی مقدم برآنها است (ضرب زیدعمرا) -

اگر کسی بفرهنگ مردوخ که مشتمل برلغات(کردی). و(فارسی). و (عربی) است -مراجعه کند. کاملا شدت اتصال واتحاد کردرابا پارس . ودوری ومغایرت اورا از(عرب) وترك وسایر ملل تصدیق خواهدکرد —

از تفاصیل مذکوره سه اصل مسلم .متحقق میگردد . که بهیچوجه قابل تردید نیست — (اول) اینکه «کرد» .آری خالص است . وباپارس هم لهجه . وهمزبان. و هم مذهب . وهم نژاد وهمدرد .است -وبهیچوجه تناسبی باعرب . یاترك . یا سائر شعب آری . وملل سامی ندارد-

(دوم) - اینکه کردها ازچند هزارسال قبل درهمین مساکن واماکن کنونی خود سکونت داشته اند . ودرطول اینمدت متمادی هم حیات وحیثیات وزبان وسائر شعائرملی خود را ازتطاول ملل معاصره ودول همجوار کلده و آشور وعیلام حفظ کرده اند . بلکه غالب اوقات هم باکمال رشادت . حملات معاصرین رایکی بیکی ردکرده آنها را عقب نشانده اند . چنانکه قبلا هم گفتیم . درحدود قرن (۳۷) قم اکراد (گوتی) با نارامسین پسرسارگون اول جنگیده و اورا شکست داده اند . و متجاوزازدوقرن کردها برکلده سلطنت کرده اند - سپس دراواسط قرن (هجدهم) قبل ازمیلاد هم = (۱۸۰۰)قم. کردها باجانشینان (حامورابی) پادشاه بابل جنگیده باز بردولت کلده مسلط شده اند وکرد ها باسکنه اصلی آنجا امتزاج یافته که در نتیجه این امتزاج . دولت کلده از اهمیت افتاده است (ملل قدیمه مشرق . ترجمه فروغی. صفحه ۱۲۵)

همچنان درقرن نهم وهشتم قبل ازمیلاد نیز پادشاهان آشورمکرر حمله بکشور (کرد) آورده . اکراد باکمال رشادت مقاومت کرده اند. وحملات آنهارا ردنموده اند

درسال(۷٤٤) قبل ازمیلاد جنك سختی دربین کردها و آشوریها درگیرشده . طرفین بادادن تلفات زیاد عقب نشسته اند . وهیچکدام نتیجه نگرفته اند .

سپس درسال (۷۳۷) قبل ازمیلاد بازکردها برآشوریها شوریده بسبب نفاق

داخلی . سپاه کرد . متفرق . و(مادکوچك) = یعنی منطقهٔ (آذربایجان) عرصهٔ تاخت و تاز آشوریها گشته است.

تا بالاخره در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد = (۶۰۶) کردهای ارومیه = رضائیه کنونی = (مادکوچك) با کردهای (ماد بزرك) : یعنی (لرستان و عراق عجم) همدست شده باتفاق حکمران بابل دریك حملهٔ نیرومندانه (نینوا) راکه پایتخت آشور بوده تسخیر و اساس سلطنت آشوری را بکلی زیروزبر ساخته اند . و آن دولت قوی پنجه را یکمرتبه برای ابد سرنگون نموده اند - (چنانکه تفصیل آن خواهد آمد.

اخیراً درهنگام غلبه اسکندر رومی بر ایران هم گروه کرد هر چند تحت استیلاء بوده اند . معهذا اماکن خود را از تطاول سرداران و جانشینان اسکندر محفوظ داشته . قلیل مدتی که لشکر اسکندر در اطراف کردستان بوده اند . بیش از همان نقاطیکه محل لشکر بوده در تصرف نداشته اند .

(اصل سوم)- اینکه (کرد و ماد) ازهم جدا نیستند - اعم از اینکه (کرد) جزو ماد باشد = یعنی (مادا) اولاد دیگرهم داشته باشد = (کرد . دیلام . گیل. لبط . خزر. گرموك) چنانکه ابن خلدون واکثر مورخین کرد بر این عقیده هستند - یا (کرد) با (ماد) مرادف باشد : یعنی (مادا) اولاد دیگر نداشته باشد . و نسل او منحصر بکرد بوده باشد . بر هر تقدیر (کرد) غیر (ماد) نیست و برای اطلاق کلمه (ماد) بر (کرد) بهیچوجه مانعی موجود نخواهد بود .

در کتاب (عشق و سلطنت) مینویسد که زبان (مادها) زبان کردی بوده است اکثر مستشرقین هم این عقیده را تصدیق دارند .

فاما گروه (پارس) اگر بر طبق عقیده ابن خلدون (۱) و مورخین کرد او هم پسر (مادا) باشد . دراینصورت با (کرد) برادر خواهد بود. واگر پسر گومر باشد = (گیومرس) دراینصورت (پارس) برادرزاده (ماد) خواهد بود = یعنی کرد و پارس پسرعموی همدیگر میشوند .

واگر (پارس) پسر خود (یافث) باشد = یافث . چنانکه بعضی از مورخین نوشته اند که (پارس) و (خزر) و (سقلاب) و (سدسان) و (خلخ) و (غز) و (ترك) و (چین) و (کماری) = بلغار . و (برتاس) اینها همه اولاد «یافث» پسر نوح اند . در این صورت (پارس) با (ماد) و (گومر) برادر میشود : یعنی عموی (کرد) خواهد شد اما این عقیدهٔ اخیر خیلی ضعیف و عاری از دلائل و قراین است . وعقیدهٔ دوم نزدیك بقراین است . که (پارس) . از نسل (گومر) = (گیومرس) باشد . که عرب (هامور) یا (عامر) میگویند .

---

(۱) جلد دوم . صفحه - (۱۵۵) . در بند پنجم بخش یکم هم بیان شد .

بهر حال از تفاصیل مذکوره ودلایل وقراین علمیه ، که ذکر آنها با نظر اختصار مؤلف منافات دارد . کاملا و بطور قطع روشن میشود که (کرد) و (پارس) هردو از نژاد (آری) اند . ودلیلی که بتواند آنها را از قبایل سامی معرفی کند موجود نیست - (رجوع به انسکلوپدی انگلیسی . و تاریخ امراء کرد - تألیف شیخ سلطان **ممدوح** ودائرة المعارف آلمانی . ودائرة المعارف بزرگ فرانسه وکتاب امت مجهوله - تألیف **جیامل** . مورخه - (۱۹۰۰ -) میلادی . وتألیف مسیو **ژزف گرنیك** در منشأ اکراد . مورخه - ۱۸۶۶ - میلادی . وجاماسنامه تألیف پیرجاماسب اورای پدر پیر شهریار اول . و تاریخ قدیم اورامان - تألیف ملاشریف اول پسر ملا سعدی قاضی)

« بند دوم »

(در بیان - ماندستان)

(ماد) چنانکه سابق در بند پنجم . بخش یکم ذکر شد . عبارت از فرقهٔ دوازدهم ازسرزده فرقهٔ نژاد (آری) است . که هنگام تفرق ومهاجرت بنواحی (ری وآذربایجان) آمده در آنجاها سکونت گزیده اند . ومسکن آنها را (ماندستان) میگویند .

در املای (ماد) اختلاف است . درکتیبه‌های (داریوش) وکتب عهد عتیق لفظ (**مادا**) یا (**مادای**) مصرح است - (آمی‌یان) یونانی وموسی (خورنی) (**مدی**) نوشته‌اند - (استرابن) - (**مدیا**) نوشته - (سلمانازار) دوم . پادشاه اشور . در اواسط قرن نهم قبل از میلاد (**آمادای**) نوشته است . (هردوت) یونانی (**مدر**) مرقوم داشته . در (اوستا) - (رگه) مذکور است = ری .

بهرحال لغت درست بی تحریف . همان (مادا) است که در توراة وکتیبه ها مصرح است .

(هردوت) میگوید که (ماد) ها در عهد قدیم . موسوم به (آریان) بوده اند بعدها خود را (ماد) نامیدند .

مسیو (برس) (۱) مورخ کلدانی . باین عقیده است که در زمان خیلی قدیم (ماد)ها بابل را تسخیر . ودر آنجا (۲۲۴) سال سلطنت کرده‌اند . مورخ مذکور در قرن سوم قبل ازمیلاد میزیسته است . گویا مقصودش سلطنت گروه گوتی) باشد که (نارامسین) را شکست دادند - (رجوع مبحث سوان کرد . وتاریخ ملل سه‌گانه)

---

(۱) اسم اوفیروز است . که در زمان (آنتیوخس) کتابی در بیان احوال سلاطین ایران نوشته است .

(حدود مادستان)

بطوریکه نجم‌الدوله . در (کفایة‌الجغرافی) نوشته . پایان کشور (ماد) از اینقرار است ـ در سمت (شمال) بحر خزر ـ در سمت (مغرب) ارمنستان ـ در سمت (جنوب) ملك پارس وسوزیان = خوزستان . در سمت (مشرق) آری = افغانستان که سابق (آریا) معروف بوده .

حاکم‌نشین کشور (ماد) راهم (اکباتان)معرفی کرده است که ابتدا فقط قلعهٔ بوده‌است . که (دژوزس) = یعنی (توس) درسال (۱۲۸۰)قبل از اسلام (۱)آنرا بنا کرده . بعد سلاطین پارس(۲) درتوسعه‌آن اهتمام نموده‌اند . ورفته رفته خیلی وسیع ومطبوع شده‌است و بعدمینویسد — چنین مینمایدکه (همدان) حالیه در جای آن ساخته شده‌است ـ

فاما (هردوت)و(فردوسی) ـ حدود دولت(ماد) را اینطور بیان کرده‌اند ـ (شرقاً) یعنی دست راست‌نقشه . رود (جیحون) ـ که‌آنرا رود(آمویه) نیزگویند . از سرحد ترکستان میگذرد . و داخل دریاچهٔ (اورال) میشود . که سابق بدریای (خزر) میرفته است —

و (غرباً) دست چپ‌نقشه . رود (هالیس) سرحد آسیای صغیر که‌آنرا رود (قزل ایرماق) نیزگویند . وداخل دریای (سیاه) میگردد .

و(شمالا) سمت‌بالای نقشه . دریاچهٔ (خزر) ورود(ارس) وجبال (ارارات) تامنتهی بدریای (سیاه)میشود ـ

و (جنوباً) سمت پائین نقشه . سرحد(پارس) و(خوزستان) دراین تحدید (کردستان) جزو(مادستان)است ش۷

بعضی دیگر حدود دولت (ماد) را باین ترتیب بیان کرده‌اند ـ

(شمالا) ـ ارمنستان . ودریاچهٔ (خزر) وترکستان ـ

(جنوباً) ـ پارس . وعیلام (خوزستان کنونی) وعراق عرب ـ

(غرباً) — رود (هالیس) قزل ایرماق : یعنی‌سرحد دولت لیدی‌درآسیای صغیر . وحدود بابلستان ـ

(شرقاً) — سرحدافغانستان ـ دراین‌تحدیدهم بازکردستان جزو(کشورماد)

---

(۱) تاریخ از هجرت تامیلاد را که(٦۲۲) سال‌است از (۱۲۸۰)کسرکنیم (٦٥۸) باقی می‌ماند . یعنی(٦٥۸) ق م میشود ـ وتوس در سال (۷۰۷) ق م بر تخت سلطنت نشسته . تقریباً (پنجاه سال) ازسلطنت توس میگذرد ـ

(۲) گویا قصدش سلاطین (کیان) باشد . و الا سلاطین پارس در اینجا مورد ندارد .

است- اگر ما بخواهیم که کردستان را از مادستان مجزی کنیم . حدود حقیقی (مادستان) اینطور میشود -

(غرباً) - ارمنستان . و کردستان - (جنوباً) خوزستان . و پارس -

(شرقاً) — افغانستان — (شمالا) ترکستان . و دریاچه (خزر) و جبال (ارارات) ش ۷

این محدود (مادستان) حقیقی است که منقسم بدو قسم بوده - (اول) - (مادبزرك) که عبارت بوده از (عراق عجم) : یعنی کرمانشاه . و همدان . و قزوین . وری . و عراق . و نهاوند . و اصفهان . وغیره ... که لرستان . و مازندران . و خراسان هم جزو این قسمت است —

(دوم) - (مادکوچك) که عبارت بوده از صفحه آذربایجان -

مرکز سلطنت مادها پیش از کیقباد (تیسفون) بوده . تقریباً (۲۵) فرسنگ درجنوب بغداد . درساحل شرقی (دجله) . که آنجارا (مادایان) گفته اند . بعد تحریف شده (مدائن) اشتهار یافته است — .

درزمان (کیقباد) که دولت (ماد را) بطور رسمی تشکیل داد . پایتخت کشور (ماد) شهر (اکباتان) شد . یعنی (همدان) کنونی . که آنرا (شهرسبز) یا (سبز شهر) هم گفته اند . و تازمان انقراض سلطنت (آزدیاك) جد مادری کورش کبیر همانجا پایتخت (ماد) بوده است . درزمان کورش هم مدتی (همدان) . و بعد (احمثا) که اصفهان کنونی باشد . پایتخت کشور ماد بوده است . که فرمان کورش راجع به تعمیر (بیت المقدس) دردفتر خانه آنجا پیداشده چنانکه درتوراة کتاب عزرا (عزیر) فصل ششم مصرح است . همین مبحث دلیل است که سلطنت کورش را (سلطنت ماد) گفته اند . نه سلطنت هخامنشی (چنانکه بعد ذکر میشود) -

مرکز حکومت (مادکوچك) هم (ارومیه) بوده است = رضائیه کنونی که محل ظهور (زردشت) وخشور کرد است.

کشور (ماد) مدت مدیدی تابع و باجگذار دولت (آشور) شدند. چنانکه (شمشی اداد) چهارمین پادشاه (دولت آشور) درسال (۸۲٤) الی سال (۸۱۲) قبل ازمیلاد. ملت (ماد) را درعداد ملل تابعه و باجگذار خود اسم برده است.

(تگلات پالازار) دوم. پادشاه آشور هم درسال (۷٤٤) ق م بامادایان جنگیده تمام طوایف (ماد) را مطیع و باجگذار خود ساخته است. ازمفاد فصل (۱۷) و (۱۸) کتاب ملوك هم استنباط میشود که کشور (ماد) یاقسمتی ازآن در تصرف سلمانازار بوده است.

درکتاب (نخبة الازهریه) چاپ مصر مورخه (۱۹۰۳) میلادی در صفحهٔ (۵۲۰)

میتوبسد ـ که‌قسمت شمالی‌فارس (۱) تابع دولت آشور بوده‌اند. بعد استقلال پیدا کرده دولت(ماد) راتشکیل داده‌اند. سپس‌دولت(فارس. وماد) درتحت قیادت کورش کبیر استقلال خودرا تاظهور اسکندر یونانی حفظ کرده‌اند.

درمدت اسارت (ماد) دربین مورخین اختلاف‌است (هردوت) مدت آنرا پانصد سال نوشته‌است = (پنج قرن) ـ اماکتیبه‌های آشوری مدت‌آنرا ازدو قرن بالاتر نمی‌برند ـ که‌بالاخره مدت‌این اسارت درسال(۶۰۶) ق‌م خاتمه می‌یابد. و دولت قهار آشور برای‌همیشه سرنگون‌میگردد.

﴿ بند سوم ﴾

دربیان‌تشکیل دولت ماد

نظر باینکه می‌بینیم ازمبادی‌تاریخ. تازمان تشکیل (دولت ماد) همواره طوایف (کرد) و(ماد) = یعنی‌اکراد ارارات. واکراد خاورزمین. بادول (کلده) و(آشور) و(عیلام) سروکار داشته‌اند. لذالازم است که مقدماً مختصری بتاریخ آن سه‌دولت آشناشویم. بعدبذکر (دولت‌ماد) بپردازیم.

﴿ نظر اجمالی بتاریخ دول سه‌گانه ﴾

کلده . آشور . عیلام .

از آثار مکشونه که(دو بغداد) و(خلیج پارس) بدست آمده ثابت‌شده است که‌در حدود(پنجهزار سال) پیش‌از میلاد مسیح = یعنی‌دفتهزار سال پیش ازتألیف این‌کتاب. دشت‌وسیعی که دورود(دجله) و(فرات) درآنجا بهم‌میرسند و(شط‌العرب) را تشکیل میدهند درآن‌ایام. موسوم‌به (شنعار) بوده‌است ـ (سفرتکوین‌توراة. فصل دهم) که‌حالاآن دشت‌را (عراق عرب) میگویند.

درآن ایام. که‌مبادی تاریخ معروف‌است. دوگروه در آن دشت بوده‌اند معروف‌به (شومیری) = سوماری. و(اکادی) که‌هردو مستقلا وجداگانه زندگانی کرده‌اند. دارای خط وتمدن بوده‌اند بافلزات وطلاو نقره و معماری و حجاری و زراعت آشنابوده‌اند ـ این‌دوگروه. آنچه درکشور (شومیر) توطن‌داشته‌اند. یعنی درجنوب بابل بوده‌اند موسوم به (شومیر) بوده‌اند. (خط‌میخی) ازیادگارهای‌این گروه است.

وآنچه درکشور(اکاد) متوطن بوده‌اند . یعنی درشمال‌بابل. آنها معروف به(اکادی) بوده‌اند . ونام هردوکشور = یعنی(شومیر) و(اکاد) درکتب عهد عتیق مذکوراست وسکنه‌آنهاخیلی قدیمترازکلدانیها هستند . زیرا تاریخ‌کلدانیهاکه ازبنی(سام)اند.

---

(۱) مقصوداز قسمت شمالی فارس. همان کشورماداست

وجدیدالورود . ازحدود قرن (نهم) ق‌م. شروع میشود .اما تاریخ (شومیر واکاد) ازچند هزارسال پیش ازمیلاد مسیح بالاتر میرود . باینجهة نمیتوان تاریخ آنها را (تاریخ کلده) گفت . بلکه تاریخ (شومیر واکاد) باید نامید ـ

اسم(کلده) را به (بابل)-آشوریها داده‌اند. که درکتیبه‌های آنها اخیراً از قرن (نهم) ق‌م . دیده میشود ـ

میان علما ومحققین اختلاف بوده که کدامیك از دوگروه (شومیر. واکاد)در اشغال (شنعار) سبقت داشته‌اند . اخیراً ثابت شده که پیش‌ازآمدن بنی‌سام‌بآنجاها اول شومیریها سواحل خلیج پارس‌را اشغال کرده‌اند د عقیده(کینگ) متخصص‌مسئله برابنست- پیرنیا صفحه(۲٤)

تااکتشافات جدیده = یعنی‌سال(۱۸٤۲) میلادی . اطلاعات‌کاملی باوضاع واحوال این دوگروه (شومیرواکاد) حاصل نبود . اما حالا دیگرشرح حال‌آنهادر اکتشافات (بابل) و(عیلام) داردکم کم روشن ومضبوط میشود-

کشور(شومیر) عبارت بوده ازولایات (اور) و(اریدو) و(اروخ) و(لارسام)و (لاگاش)وتوابع ومضافات آنهادرسواحل‌خلیج‌پارس وکشور(اکاد) عبارت بوده از ولایات(نیپور) و (سیپار) و(آگاده) و (بابیلو) = بابل. که پایتخت کشوراکاد بوده وسائر توابع‌آنها .. دربابلستان ـ

این دو گروه همیشه با همدیگر درزد وخورد بوده‌اند . و تحت حکمرانی رؤسای معابدکه (پاتسی)گفته‌اند زندگانی کرده‌اند . هر کدام ازپانسیان‌این دو گروه غالب‌آمده‌اند . خودرا پادشاه هردوکشور خوانده‌اند ـ (پادشاه ـ شومیر . واکاد) ـ

یکی ازقدیمترین حکمرانان مذکور. پادشاه (اور) است . که (اورآ) نام داشته . و اکاد را هم تحت حکومت خود در آورده است . باینجهة اورا پادشاه (شومیر واکاد خوانده‌اند . برطبق آثارمکشوفه در همین ادوار چندین قبیله از قبایل‌اصلیه(کرد) هم .که عبارت از(لولو) و(گوتی) و(کاسی)و(هوری)= سوباری ـ(۱) باشند . ودستهٔ بزرگ (منظومهٔ زاگروس) را تشکیل‌داده‌اند . در شمال و

---

(۱) این اسم اول مرتبه . دریك لوحهٔ زمان حکومت (لوگال‌آنی موندو) پادشاه قرن (سی) ق‌م بلفظ (سوبیر) دیده شده . و در آثار (نارامسین)به لفظ (سوبارتیم) قید شده است ـ

شمال شرقی(شومیر . واکاد)یعنی کردستان امروزه متوطن بوده‌اند . ودرمنتهای‌جنوب شرقی هم‌گروه (عیلام) سکونت داشته‌اند ـ

گروه (عیلام) هم هرچند جزو (منظومهٔ زاگروس) اند . امـا چون هنوز کشف نشده‌که با نژاد (کرد) ارتباطی داشته باشند لذاما آنرا جزو نژاد(کرد نمیتوانیم بدانیم ـ

اهالی (شومیرواکاد) با دولت (عیلام) گاهی بالاتفاق . وگاهی بالانفراد جنگیده‌اند .که بالاخره درحدود سال(۲۱۴۰) قم . هردو گروه باهم متحد شده (دولت‌کلده) را تشکیل داده‌اند = یعنی (دولت بابل) . که تمام ولایات و شهرهای (شومیر واکاد)همه (کلده) خوانده شده‌است . هرشهری دارای یك خدای مخصوص بوده است .که‌آنرا پرستش میکرده‌اند وبرای آن (معبد) ساخته‌اند .که‌کاهن معبد (چنانکه‌گفتیم) حکمران آنشهر بوده‌است . وهرگاه‌که تمام حکمران‌های روحانی تحت حکمرانی‌یك پادشاه درآمده‌اند ، پادشاه آن کشوررا (شاهان‌شاه) خوانده‌اند یعنی(سلطان‌السلاطین) روحانی ـ

پادشاهان (کلده) متجاوز ازدوهزار سال . باکمال اقتدار سلطنت‌کرده‌اند دراینمدت فقط سه‌مرتبه‌مغلوب‌اجانب شده‌اند ـ اول) درقرن بیست‌و ششم (۲۶۰۰) ق م . که‌مغلوب اکراد (گوتی) شده‌اند ـ

(دوم) درقرن بیست‌و دوم (۲۲۰۰) ق م .که‌مغلوب (عیلام) شدنددر زمان سلطنت (کودور ناخونتای اول) پادشاه عیلام ـ

(سوم) دراواسط‌قرن هجدهم قبل‌از میلاد(۱۷۶۰)که بازمغلوب‌عشائر(کرد) شده‌اند ـ (چنانکه‌بعدا ذکرخواهدشد) ـ

معروفترین پادشاه (کلده) : یعنی دولت (اکاد) سارگینا = (سارگون) اول بوده‌که‌درحدود (۳۸۰۰) قم . در(آغاده) = آگاده برتخت سلطنت (اکاد)جلوس داشته . تقریباً (پنج‌قرن) پیش‌از (گیومرس) اولین پادشاه سلسله پیشدادی . که زردشتیان اورا(آدم) ابوالبشر میدانند ـ ! !

(سارگون) مذکور پادشاه جهانگیری بوده.کشور (شومیر) راهم مطیع‌خود ساخته،دولت(کلده) رابمنتهی‌درجهٔ‌قدرت وشوکت رسانیده است (عیلام) راهم‌مکرر مغلوب وغارت نموده . وتاسوریه وشبه جزیرهٔ (سینا) تاخته است ـ

بامراین پادشاه .کلیهٔ نوشته‌های راجعه بقوانین کشوری ومذهب . وجادو . وخوارق عادت ،ونجوم . وصرف . ونحو . بزبان سامی ترجمه ودرمعبد (اروخ)

ضبط شده است . وشهراروخ به (شهرکتاب) اشتهار یافته (۱) درتوراة بلفظ(عرك) ضبط شده است (سفرتکوین فصل‌دهم -

در نژادگروه (شومیر. واکاد) . مورخین و اکشافیون اختلاف دارند . بعضی آنهارا اولاد(حام) پسرنوح میدانند : بعضی دیگرآنهارا از نسل (سام) پسر نوح نوشته‌اند - ولی متاسفانه‌اگرما بتواریخ هود . ومسیحی. واسلام . معتقدباشیم دراین تاریخ که‌دولت (کلده) = شومیر . واکاد - مشغول کشور گشائی است : یعنی سال (۳۸۰۰) ق م که (سارگون) اول برتخت (کلده) جلوس دارد هنوز (سام) و (حام) متولد نشده‌اند . زیرامورخین مذکوره تاریخ تکون(آدم) رابعضی(٤۰۰٤) پیش‌از میلاد نوشته‌اند - (۱)

بعضی‌دیگر (٥٥۷٥) پیش‌از میلاد . وبرخی‌دیگر(٥٥۰۸) ق م . ازتکون (آدم) تاتولد(سام) هم مطابق‌صریح توراة وسایر تواریخ ملل — (۲۱٥۲)سال فاصله‌است . این عددرا از(٤۰۰٤) مثلاخارج کنیم — (۱۸٥۲) باقی می‌ماند . که باید آنرااز (۳۸۰۰) تاریخ‌عهد (سارگون) کسر نمائیم . تا(سام) بزاید: یعنی (۱۷٥۸) سال پس‌از جلوس (سارگون) . (سام) متولد خواهد شد . که مورخین (سارگون)وملتش راباو. یا رادرش (حام) انتساب میدهند!!

این قسم اصطکاکات وبر خوردها بما نشان می دهد که‌تعیین تاریخ تکون (آدم یا عالم) در اینگونه حدود . بلکه چندین هزار برابر آن هم. بازخالی از خطا نخواهد بود .

پشه کی داند که این باغ از کی است
کو بهاران زاید و مرگش دی است

قسمتی از مورخین . ملت (عیلام) را از نژاد (عیلام) پسرسام . پسرنوح نوشته اند . ولی عقیدهٔ (دیولافوا و دمرگان) دو رئیس (هیئت اکشافیه) فرانسه براینست‌که اهالی‌عیلام (حبشی) بوده اند = یعنی ازاولاد حام‌اند.

قطع نظر ازاشکال مذکور که‌گفتیم‌در آن ایام هنوز (حام یا سام) ازمادر

---

(۱) مرحوم‌پیرنیا . این‌کتابخانه رابه(سارگون دوم) انتساب‌داده که‌درسال (۲۸۰۰) ق‌م. پادشاه (اکاد) بوده‌است - (صفحه - ۲٦ - ایران‌قدیم) - امامسیو (سن‌یوبس)فرانسوی منسوب باین‌سارگون اول‌میداند(تاریخ ملل‌قدیمه مشرق.ترجمه فروغی . چاپ‌دوم . صفحه -۱۲۲/۱۲۱ -)

(۱) زبدةالصحایف . صفحه - (٥۷) وتوراة عربی — صفحه(۱)

نزائیده اند . حبشی بودن عیلام با صریح توراة و تمام تواریخ دنیا منافات دارد. زیرا همانطور که کتب عهد عتیق و سائر تواریخ عالم ذکر کرده اند (عیلام) . پسر سام . پسر نوح است . و حبشی ها از اولاد حام پسر نوح اند . و سیاه پوست اند .

ممکن است آثار و دلائلی که دو عالم مذکور را وادار بعقیده فوق کرده است راجع به نژاد عیلام نباشد : یعنی کسان دیگر از نژاد (حبش) در کشور (عیلام) بوده باشند که منشاء آن آثار و حفریات بوده اند . و بسبب استهلاك در گروه عیلام بنظرشان عیلام آمده است .

یا اینکه آن آثار و اسباب را ممکن است ازحبش بعیلام آورده باشند ویا اینکه شاید در خلال سلطنت عیلام جمعی ازحبشی ها بر عیلام غلبه یافته عیلام را یا ازکشورخود اخراج کرده باشند . ویا در تحت نفوذ وآثار واوضاع خودخاموش و راکد ساخته باشند و بعد دوباره عیلام تجدید حیات نموده باشند و از نو زندگانی مستقلانه خود را ادامه داده باشند چنانکه عقیده خود (دمرگان) راجع بزبان عیلام مؤید این حدس ونظریهٔ اخیر است که می گوید : زبان اصلی عیلام زبان (انزانی) بوده که در سه هزارسال پیش از میلاد متروك شده است . پس از آن زبان (شومیری) و زبان (سامی) در آنجا رواج یافته . بعد دفعتاً در سال (۱۵۰۰) ق م. دوباره زبان انزانی زنده شده است.

زنده شدن زبان درصورتی ممکن است که دارایان آن در نتیجه یك حوادثی دچار وقفه و اختناق شده باشند وپس ازرفع علل وموجبات دوباره زبان وسایرشعائر ملی خودرا ازسر بگیرند . والا زبان اگر بطورحقیقی بمیرد : یعنی دارایان آن منقرض شوند .دیگر زنده شدن آن اشکال دارد.

«حدودکشور عیلام» ـ ازآثارو حفریات مکشوفه اینطوراستنباط شده است. که حدودکشورعیلام ازطرف(مشرق)قسمتی ازپارس ـوازطرف(شمال) راهی که از همدان به بابل رفته است . ازطرف(مغرب) هم رود «دجله» ـواز طرف (جنوب) خلیج پارس تا بوشهر . که درسابق (رشر)گفته اند ـ

پس کشور عیلام عبارت بوده از خوزستان ولرستان .وپشت کوه وکوههای بختیاری ـ (شوش) که پایتخت این کشور بوده ازشهرهای خیلی قدیم دنیا محسوب است که تازمان اسکندر مقدونی آباد و مسکون بوده است .در کتب عهد عتیق به لفظ (شوشن) ذکرشده = (سوسن) گل معروف.

خط قرمز حدود دولت عهد کوراکسار است س ۷ کدارسند تا هالیس قلمرو اوبوده است ص ۳۸۳

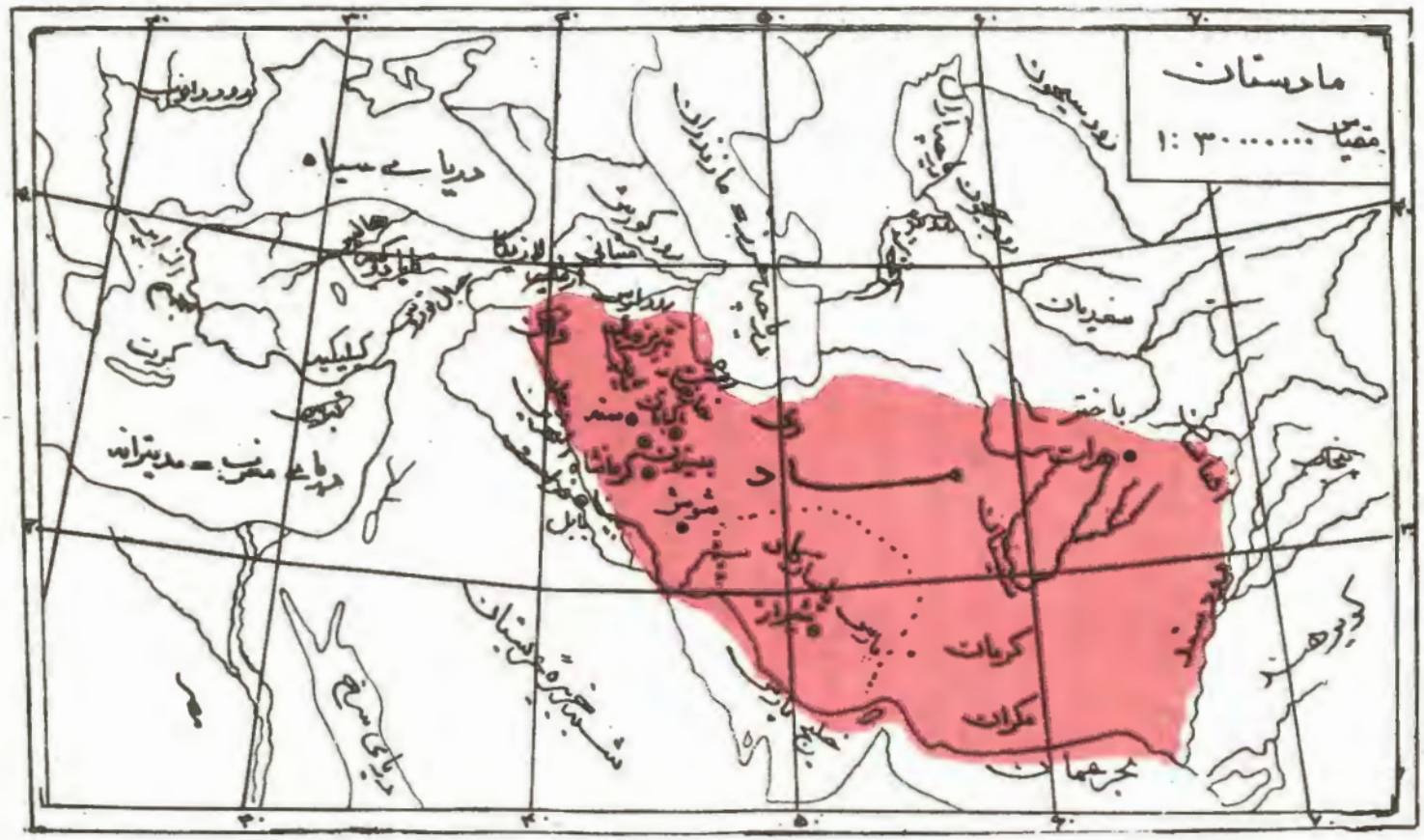

کریم پیرزاده

از آثار و کشفیات حاریه سه دوره برای دولت عیلام ثابت شده است (اول) دوره پیش از تاریخ . از هشت هزار سال پیش از میلاد مسیح تا سال (۲۲۲۵) ق م -

(دوم) دوره روابط عیلام با دولت (بابل) از سال (۲۲۲۵) ق م تا سال (۷٤۵) ق م-

(سوم) دوره که طرف عیلام دولت (آشور) است . از سال (۷٤۵) تا سال (٦٤۵) ق م -(که بعد ذکر میشود)-

پس از (سارگون) اول. (نارامسین) پسرش در حدود (۳۷۰۰) ق م . بر تخت (کلده) = (شومیرو اکاد). نشسته است. پادشاه مقتدری بوده- آثار و ابنیهٔ این پادشاه بر قدرت و کمال خرد او دلالت دارند . برطبق لوحهٔ مکشوفهٔ یادگار عصر این پادشاه . که در (دربند گاور) در کوه (قره تاغ) از طرف- میجر (ادموندس) کشف شده . و (اسل)(۱) دیگر. که (دمرگان) یافته . این پادشاه حمله بکشور (لولو) برده (۲) (شاتون) = (ساتون) پادشاه لولو را شکست داده. و آن کشور را متصرف شده است- بعد گروه (گوتی) که همنژاد لولو بوده اند در منطقه (کرکوك) سکونت داشته اند. (اصلا در جبال زاگروس بوده اند) حمله بکشور (کلده) برده . (نارامسین) در برابر سپاه مهاجم (گوتی) تاب خودداری نداشته شکست خورده است . و سلطنت موروثی را از دست داده است که در نتیجهٔ این شکست . کشور (لولو) هم رستگار شده دوباره استقلال خود را تجدید نموده اند -

پس از شکست (نارامسین). ولایت (اکاد) تابع حکومت (اریخ) = (اوروخ) شده پنج حکمدار (اریخ) مدت بیست سال در آنجا حکومت کرده اند. پس از آن گروه (گوتی). اکاد را هم متصرف شده اند- (تاریخ قدیم شرق نزدیك صفحه ۱۸۹) متجاوز از دو قرن. کشور کلده = (شومیرو اکاد) در تحت سلطنت و حکمرانی سلاطین (گوتی) اداره شده . حتی حکمداران مقتدر (لاگاش) هم تابع و باجگذار اکراد (گوتی) بوده اند . اما وضع حکمرانی گوتیها که در مدت سلطنت خود چگونه رفتار کرده اند . و چند نفر سلطنت داشته اند . و نام آنها چه بوده هنوز کاملا کشف نشده است .

پرفسور (سپایزار) در کتاب خود مینویسد که آخرین پادشاه (گوتی) در کشور اکاد (تیریگان) بوده است . و نیز مرقوم میدارد که برطبق اسماء مشترکه باید در ادوار حکومات خیلی قدیم . عناصر گوتی داخل شومیر شده باشند و پس از کسب اقتدار کامل (اکاد) را هم ضبط کرده باشند . (اقوام میزوپوتامی . صفحه ۱۹)

---

(۱) عبارت از یك پارچه سنگ است که روی آن خط نقش شده باشد-

(۲) یکی از قبایل اصلی کرد است که ذکر آن در مبحث قبایل اصلی گذشت

مولف (تاریخ قدیم شرق نزدیك) مستر(هول) درجدول حکمداران قدیم . صفحه (۲۰۰).(اناتوم) را پادشاه گوتی معرفی کرده است که این پادشاه در حدود (۳۱۰۰) ق م . یعنی متارن سلطنت (هوشنك) پیشدادی . با عیلام جنگیده است . خود (اناتوم) میگوید که شکست فاحشی بعیلام داده است . از آثار چنان استنباط میشود که عیلامیها حمله به(لاگاش) برده . (اناتوم) آنهارا عقب نشانده است.این نزاع کم کم ادامه پیدا کرده تا(اکادیها) جانشین شومیریها) میشوند و بالاخره اکادیها عیلام را باجگذارخود میسازند -(تاریخ عمومی رضا اخوی.صفحه-۱۹۵)

پایتخت(اناتوم) شهر(لاگاش) بوده است . چون تاریخ این پادشاه (پنج قرن) پس از شکست (نارامسین) است . لذا نمیتوان اورا اولین پادشاه گوتی دانست .

درحدود (۳۰۰۰) ق م. (اناتوم) دوم. باردیگر عیلام را که حمله به (لاگاش) آورده اند شکست داده است. مرقومه که کاهن ربة النوع (نین مار) بیکی از دوستان خود نوشته و متضمن این واقعه است فوق العاده جالب توجه است - (پیرنیا. صفحه - ۲۶).

در (تاریخ قدیم شرق نزدیك) درجدول حکمداران. باز مذکور است که در سال(۲۹۰۰)ق م (لوگال زاکیس)گوتی. پادشاه (اروخ وشومیر) بوده است. و بر تمام کلدهٔ سفلی هم مسلط شده است.

درحدود (۲۸۵۰) ق م. هم برطبق کتیبه هائیکه در منطقهٔ (لولوبوم) = یعنی کشور (لولو) = (مابین سلیمانیه و بغداد). پیداشده (آنوبانینا) پادشاه گوتی که خودش هم از نژاد گوتی بوده حکمران کشور کلده = (شومیر. و اکاد) بوده است. پایتخت او نیز شهر(لاگاش) بوده است. سنگ منقوشی که در(زهاب) پیداشده. راجع باین پادشاه است.

پس از آنکه عیلامیها درزمان این پادشاه ازحمله به (شومیر) مأیوس شده اند. عزم خودرا تغییرداده حمله به(اکاد)نموده اند.

(مانیشتو) حکمران روحانی (آگاده) که رئیس قبیله (کیش) هم بوده است. باعیلامیها جنگیده. پادشاه عیلام را باسیری. به(اگاده) برده است. و کشور عیلام را باجگذار اکاد ساخته است گلدانی. که در(نیپور) یافته اند. روی آن نوشته شده از غنایم عیلام است.

در این ایام. بطوریکه تواریخ نشان میدهند (جمشید) پیشدادی تازه در (سگستان) برتخت سلطنت جلوس داشته. و سرگرم کشورداری بوده است.

پس از (آنوبانینی) پادشاه گوتی. یك پادشاه بزرگ دیگری ظهور کرده که نام او(گوت آ) یا(گودآ) بوده است. درشهر(لاگاش) برتخت کلده = (شومیر.واکاد)

نشسته. وبنجمین پادشاه گروه گوتی‌است. این‌پادشاه جنگهای زیادی‌کرده (انزان) راهم: یعنی عیلام. مطیع خود ساخته است، در خرابه های لاگاش که مسیو — (دوسارزك) فرانسوی کشف‌نموده. آثار عمارت ازاین پادشاه کرد پیداشده است‌که روی آجرهای آن‌نام او منقوش‌است ـ سپس‌در سال(۲۸۰۰) ق‌م. (سارگون) دوم اکادی طلوع‌نموده دریك جنگ سختی(شارلاك) پادشاه گوتی‌را شکست داده. خاتمه بسلطنت عشیره‌گوتی داده‌است (تاریخ قدیم شرق نزدیك صفحه — ۱۸۶).

(سارگون) پس‌از این‌فتح بزرگ. گوتیهارا از بابلستان بسمت (زاگروس) محل‌اصلی خودشان رانده‌است = (لرستان‌امروزه).

بعضی نوشته‌اند که‌سلطنت (گوتی) از طرف (اوتوهگال) پادشاه (اور) = اوروك. انقراض یافته‌است.

این (سارگون) کم‌کم کشور خودرا توسعه داده. از طرف غرب تا شامات وازطرف شمال تاماورای کوههای (زاگروس): یعنی‌کرمانشاه امروزه‌نفوذ خود را امتداد داده. وبالاخره تاکشور (ماد) هم‌تاخته‌است

تمام منطقه کردستان جزو نامبر این پادشاه وده است. مدت سه قرن تقریباً (اکراد) باجگذار (بابل) بوده‌اند.

پس‌از (سارگون) مذکور دیگر حادثه جدیدی کشف نشده تادر مبادی‌قرن بیست‌وپنجم (۲۶۰۰) ق‌م. برابربا سال(۲۹۰۰) هبوط. که تقریباً چهارهزار وششصد سال‌پیش از این می‌شود. (ضحاك) تازی. درزمان دولت (بابل). لشگر بکشور (پیشدادیان) = (پارس: وماد) کشیده دولت جمشیدیرامنقرض ساخته است. وگروه (پارس) و(ماد)را مطیع ونا ع خود نموده است. تادرسال (۲۱۹۲) ق‌م.(فریدون) پیشدادی بمساعدت کاوه آهنگر اصفهانی‌که از نژاد (ماد) بوده خروج‌کرده کشور پیشدادی‌را ازسلطه وسیطرهٔ‌کلدانیان نجات میدهد.

پس‌از این ایام. شومیریهاازنورونقی یافته درسال (۲۴۵۰) ق‌م (دونگی) نام پادشاه شومر) پایتخت شرمیررا از(لاگاش) بشهر(اور) انتقال‌داده است. در این زمان(عیلام) بانضمام(لواوبی) یعنی‌کشور(لولو) جزوشومیر بوده‌است.

﴿ تشکیل دولت آشور ﴾

درسال (۲۳۵۸)ق‌م (آشور) نامی ازاولاد آشور. پسرسام. پسرنوح.ظهور کرده درکنار (دجله) یکقدری پائین‌تراز محل (نینوا) = یعنی‌در ساحل برابرشهر (موصل)کنونی. شهری بنانموده. بمناسبت نام بانی آن. شهر (آشور) اشتهار یافته

است که بعد (نینه) پسر بلوز آنرا تغییر داده شهر(نینوا) را بنا کرده است — درملل قدیمه مشرق(چاپ‌دوم) صفحه (۱۲۵). وتاریخ پیرنیا صفحه(۳۵) مینویسند که (آشور) یا(آلاشار). اسم رب‌النوع آنشهر بوده وبمناسبت اسم رب‌النوع شهر مذکور را (آشور) گفته‌اند. ؟

بهرحال (آشور) مذکور. دولت آشوری راتشکیل داده‌است. ازنواحی شمال کلده تاکوهستان شمال ومشرق‌را متصرف شده‌است. تشکیل این‌دولت باعث ضعف (دولت کلده) شده. عیلام‌میخواهدکه خودش‌را ازقیداسارت کلده نجات‌بدهد.

حکومت آشور — بدودوره منقسم است - (دوره اول) از سال (۲۳۵۸) تاسال (۷٤۵) ق‌م. که (۱۵۹۳) سال ادامه داشته و مؤسس آن همان (آشور) مذکور است. وآخرین پادشاه این‌دوره (ساردانا پال) پسر(سلمانازار) است. دراین دوره(سی) پادشاه سلطنت کرده‌اند.

(دوره‌دوم) ازسال (۷٤۵) تاسال (٦٦۰)ق‌م. که(۸۵) سال این‌دوره‌ادامه داشته. وهفت پادشاه دراین دوره سلطنت کرده‌اند. اول‌آنها (تکلات پالازار) دوم است. وآخرآنها (آسوربانیپال) که آخرین‌پادشاه هردو دوره خود را طعمه آتش ساخته‌اند (چنانکه ذکرخواهد شد).

در سال (۲۲۸۰) ق م . (کدورناخونتا) ی اول . پادشاه شوش (پایتخت عیلام) . با (شومیر) جنگیده . دولت بابل‌را مغلوب و شکست قطعی داده . و شهر (اور) را غارت نموده . ومجسمهٔ(ننه) را از معبد (اروخ) بکشور خود انتقال داده است . و قریب (شصت سال) شومیر درقید تابعیت عیلام بوده است .

سپس درسال (۲۲۲۰) ق م . شومیریها اقتدار پیداکرده از تابعیت عیلام خارج شده اند . و سلسله جدید تشکیل داده‌اند . موسوم به (نی‌سین) که‌اسامی شانزده نفر از پادشاهان سلسله مذکوره بدست آمده است . و متجاوز از یکقرن سلطنت آنها دوام پیدا کرده است .

درهمین ایام . یعنی سال (۲۱۹۲) ق م . برابر باسال (۳۳۹۳) هبوط- (فریدون) پیشدادی نژاد که‌از اهالی کشور (ماد) بوده . بمساعدت کاوه آهنگر مادی‌نژاد که‌اهل اصفهان‌بوده خروج کرده‌کشور پیشدادیرا از قید اسارت کلدانیان نجات داده است ودولت (آجام) راتجدید نموده است — بعضی ظهور فریدون را اشتباها درسال(۱۳۷۸) ق‌م . نوشته‌اند . یونانیان فریدون را (آباس)میگویند

اخیرا (شومیر) با (اکاد) متفق‌شده بخیال طرفیت با (عیلام) تشکیل قوی داده‌اند . (ریمسین) پادشاه عیلام ملتفت عزم متفقین شده در سال (۲۱۱۵) ق م .

(آسور نازیربال)



لشکر کشیده . (شومیر . واکاد)را برای ابد منقرض ساخته است که دیگر قادر بر تجدید حیات نشده‌اند . ودرمیان سایر ملل منحل ومستهلك گشتند —

پس از آن(حامورابی) پادشاه(بابل) که از(۲۱۲۳ — ۲۰۸۰) ق‌م .سلطنت داشته . سراز تابعیت عیلام کشیده دراولین جنگ — (ریمسین) پادشاه عیلام را مغلوب نموده . وشکست (بابل) را=(شومیرواکاد)جبران کرده است . این پادشاه (بابل) رامرکز خودقرار داده برآبادی کشور خود افزوده است. (حامورابی)یکی ازسلاطین بزرگ جهان بوده که (قانون نامه) اوگواه عظمت اواست . قانون‌مذکور قدیمترین مدونی است که تاحال درزیر خرابه‌های (شوش) پیدا شده (۱) و حالا در موزهٔ (لوور) پاریس ضبط است .

درسال (۲۰۹۳) ق‌م . (ریمسین) پادشاه عیلام تجدید قوی نموده از تابعیت (حامورابی) سرپیچی ورزیده است . حامورابی اورا ازشهر (لارسام) بیرون کرده اما باز عیلام استقلال خودرا ازدست نداده (خونبان نومنیا) نامی پیدا شده‌دو باره اساس دولت عیلام راتحکیم نموده است.

(شمشوایلونا) پسرحامورابی‌هم باعیلام جنگیده (کدورمابوك) پادشاه‌عیلام راشکست‌داده‌است . ولی‌پس ازاو جانشینهایش کم کم لاقیدی بخرج داده دولت‌بابل رو به ضعف گذاشته است .

که درسال (۲۰۲۸) ق‌م . برطبق روایت (کرد) و(آشور) و (یونانی) - (بلوز)آشوری=(بعلوز) . پادشاه‌آشورکلده راهم تحت حکمرانی خوددرآورده و هردوکشور(کلده ، وآشور) سلطنت کرده است .

پس‌ازفوت اوپسرش (نین) یا(نینه)که یونانیان (نینوس) میگویند . شوهر (شمارمی)ماکه بابل= (**سمیرامیس**) برتخت‌سلطنت نشسته(۲) (کلده وآشور)را مدتی تحت حکمرانی خود اداره نموده . قلمرو خودرا از (جزیرة العرب) تا(هند) و ازحدود (بصره) تاجبال (قفقاز) توسعه داده است . این پادشاه بادولت (ماد)هم جنگیده پادشاه مادرا مغلوب ومصلوب نموده است . (ملل قدیمه مشرق صفحه — ۱۳۰) و(تاریخ قدیم‌اورامان . صفحه — ۹۶) و (جاماسنامه‌صفحه — ۱۱۵) و(آینهٔ سکندری صفحه — ۱۰۵)

---

(۱) قدیمترین مدون مکشوف درشوش است . والا قوانین (سارگون)اول . که در(اروخ)کشف شده مقدم‌تر براینست .

(۲)سمیرامیس‌دختر بیلرس‌فلکی‌است‌از علمای‌کلده است‌که علم نجوم رادر نهایت دقت تنظیم نمود

پادشاه مذکور . شهر(بلخ)رامدتی محاصره کرده . باوجود سپاه فراوان موفق بفتح قلعه (بلخ)نگشته‌است . تااینکه (شمارمی)که زن یکی‌ازسرداران(نینه) بوده . باچند نفراز سپاهیان . از یکراه صعب العبوری بدرون قلعه رفته سپاه را وارد شهرکرده است . این رشادت . قلب (نینه) را بجانب (شمارمی) جلب نموده اورا ازشوهرش گرفته است . وشوهر در نتیجه‌این‌پیش‌آمدخودراکشته است

(نینه) شهر(آشور) راتغییر داده . یکقدری بالاتر ازآن . شهردیگری‌ساخته که بمناسبت اسم او(اکراد)آنرا (نین‌آوا)گفته اند : یعنی نین‌آباد . درنتیجه‌کثرت استعمال (نینوا)شده‌است

پس‌از فوت (نینه) (۱) چون پسرش (نینیا)= نین‌نیا .که یونانیها (نیناس) میگویند طفل بوده . زمام کشورکلده را(شمارمی) ملکه بدست گرفته . و برای اینکه‌کلدانیان راکاملا تحت‌اطاعه‌بیاورد . درساحل سفلای(فرات) پایتختی بزرگتر از (نینوا)که شهر(بابل) باشد ساخته . ودورشهرحصاری بناکرده که‌هفتاد هزارمتر دورهٔ‌آن بوده . وپهنای حصار باندازهٔ‌که شش عراده پهلوی هم باسانی حرکت‌کنند وسعت داشته . وروی نهر (فرات)که درمیان شهر جاری بوده . (پل) بزرگی‌ساخته روی‌آن باغ . وکوشك . خوش‌منظری بنا نموده است . این ملکه درکشورپهناور خودگردش نموده طرح شهرها ریخته واحداث طرق نموده . درکوهستانها جاده‌ها بریده است (اکثر ابنیهٔ تاریخی آسیا رابابن ملکه نسبت میدهند ازجمله (حدایق معلقه) بابل که‌جزو عجائب سبعهٔ عالم محسوب بوده‌است)

کتیبه (شمارمی) درصحرای دریاچهٔ (ارال) معروف است .که‌در آن کتیبه اعمال خودش‌را شرح داده . ودرضمن مینویسد که — طبیعت بمن‌بدن زن‌داده . اما کارهای من مراهمسر بزرگترین مردهای دنیا نموده

این ملکه‌لشکر بهندوستان هم‌کشیده . واز رود (سند) گذشته است اما پادشاه (هند) بوسیله فیلهای جنگی لشکراورا درهم‌شکسته است(ملل قدیمه مشرق صفحه — ۱۳۰) + (آینه‌سکندری صفحه ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۲۵) + (نخبة الازهریه صفحه — ۵۲۵/۵۳۰) + (تاریخ قدیم اورامان . صفحه ۱۱۲ و ۱۱۷) + (جاماسنامه صفحه ۱۲۸) -

---

(۱) جسد(نینه) درنینوا . درزیر هرمی‌که بیش‌از هزار ذرع ارتفاع داشته دفن کرده‌اند

هنگام مراجعت ازاین شکست .بار زابلیان) هم دچارپیگارشده زخم سختی برداشته است . باحال زخمی به (بابل)مراجعت کرده وازسلطنت کناره گرفته است

پسرش (نینیا) برتخت بابل نشسته . پس‌از سی سال سلطنت بجهة سفاهت و اسراف مغلوب (رامسس) دوم . فرعون‌مصر شده بنابراین کشور(کلده . وآشور) مدتی خراج‌گذار مصرشده اند(۱)

دراطراف قرن (بیستم) قم . حکومت اشوری عبارت بوده از حکومتهای کوچك وضعیف .که اکثر تحت تاثیر کوه‌نشینان بوده‌اند : یعنی عشایر اکراد . مدتی‌هم تحت حکومت (میتانی) واقع شده‌اند . اول‌حکمدار آشوری این‌دوره که شاید درقرن(۲۳) بوده‌است . پسر(ایاکولابا) بوده‌که نام اوشبیه بنامهای (گوتی) است — (اوشپیا) و (کیکیا)حکمرانان قدیم‌آشور هم‌که دراین قرن بوده‌اند . چنان استنباط میشودکه (میتانی) بوده‌اند . یکی‌از پادشاهان آشوری قرن(۱۹)که نامش(آداسی) بوده‌گویا (زاگروسی) بوده‌است . پس‌از اوهم(لولولای) نام‌پادشاه آشور بوده .که‌کاملا ازنام اومعلوم است‌که ازگروه (لولو) بوده‌است.

پس‌از ضعف حال فراعنه . درحدود (۱۷۶۰) قم . یا رطبق روایت‌پرفسور (سپایزار) مستشرق - (۱۷۴۶) قم. اکراد (کاسی) یابقول آکادیها (کاسو) که در جبال (زاگروس) نزدیك کرمانشاه کنونی سکونت داشته‌اند . و مشهوربه (اکراد خورشید پرست) بوده‌اند . باتفاق عشایر همنژاد خود (گوتی) و (لولو) در تحت فرماندهی (خاندژ)=(کاندیش) . رئیس‌گروه(کاسی) برکلده مسلط شده . انجاوا اشغال نموده‌اند . وباسکنه اصلی‌مخلوط گشته‌حکومت مقتدری رادرکلده=(شومیر واکاد) تشکیل داده‌اند .که آنرا حکومت(کار دونیا) یا (کاردونیاش)گفته‌اندقریب (شش‌قرن) این حکومت دوام پیداکرده . ازسال (۱۷۴۶ — ۱۱۷۱) قم .که‌هیچ حکومتی نتوانسته این اندازه دربابل دوام بیاوود -

پس‌ازآن دولت آشور .دوباره‌کسب قدرت واستقلال نموده (بلوز) دوم که ازنژاد (شمارمی)=سمیرامیس . بوده بر تخت آشور نشسته . بامشارکت دخترش (آتوسا) بزمامداری‌کشور پرداخته است . پس ازفوت(بلوز) دخترش آتوسا.مستقلا حکمران آشور شده است . پس‌از آتوسا هم(بلتور) نام= بعلتور .که ازکسان آتوسا بوده . برتخت آشور نشسته است . وتاسال (۱۲۸۰) ق م . سلطنت آشور بانژاد (بلتور) بوده است

---

(۱) رامسس مذکوررا (سزوستریس اعظم) میگویند . ازروایت مذکور چنان استنباط میشودکه‌سزوستریس پیش ازقرن(۱۶) قم . میزیسته است . اماجدول (ملل‌قدیمه مشرق) اورا دربین قرن(۱۶) و(۱۲) قم نوشته . گویا سهو باشد-

(اداد نیراری) پادشاه آشور درقرن (۱۳) ق م . دریکی ازآثار مکشوفه نوشته که آرتشهای (کاسای) و(گوتی) و (لولوم) و (سوباری) را شکست دادم . این گوتی . همان گوتی معاصر (شومیر - واکاد) است که سابق ذکرشد

سپس درسال (۱۲۸۰) ق م . (سلمانازار) اول برتخت آشور نشسته دائره لشکرکشی خودرا تا (اورارتو)=ارارات و (خانی گالبات)=درنواحی نسیبین . توسعه داده . و باعشائر (گوتی) سخت جنگیده است . که خودش میگوید - (گروه گوتی . که درآسمان این‌دوره مانند ستاره میدرخشیدند . ونه‌تنها بزور . بلکه بعزم وشدت و دهشت و تخریبات هم مشهوربودند . دربرابر من‌عصیان کردند و دشمنی‌خود را ادامه دادند) — ونیزدرخاتمه شرح این‌جنگ، که سپاه اشور دشمن خودرا شکست داده و برآنها فجایع تاریخی اجرا نموده است . باز خود (سلمانازار) میگوید — (ازحدود اورارتی تاکموخی دراین سرزمین پهناورخون گوتی مانند آب ریخته‌شد) - ازاین جمله‌استنباط‌میشودکه منطقهٔ‌عصیان گروه (گوتی) ازارمنیه تاکوه(تورعابدین) امتداد داشته .

درسال (۱۲۷۸) ق م . (تگلاتی نین)=تکلات اینین . پادشاه آشورمجدداً (بابل) را فتح‌کرده . بار دیگر دولت آشور وسعت و عظمت پیداکرده است . اما حکومت (کاسی) : یعنی (دولت کاردونیا) هنوز استقلال خود را از دست نداده در (لاگاش) مشغول حکمرانی بوده اند

کشور (پارس)هم=(زابل وکرمان)که فریدون آنهارا از چنگ (عمالقه) نجات داده (۱) دارای استقلال شده‌بودند باج بآشورنمیدادند . ولی‌کشور (ماد)چون هنوز درقید سلطه وحکمرانی آشور باقی بودند باشور باج‌میدادند . فقط‌حکومت کوچکی در (بلخ) درتحت حکمرانی (توسه)= دیوکس . حکمران (ماد) مانا ه‌بود که‌بآشورباج‌نمیداد . دیگر سایر طوایف (ماد) و (پارس) و غیره ... عموماً باج بده آشور بودند

---

(۱) مقصود ازعمالقه . اعراب عاربهٔ‌کلده است‌که آنها را (ضحاکیان) نیز گویند ملوك(حمیر)یعنی پادشاهان مصر ازآنها هستند . وازنسل(عملاق) یا(عملیق) پسرلاود پسرسام . پسر نوح‌اند .که درپایان‌سلطنت جمشید ازطرف بابل ونهرفرات حمله بایران آوردند . وایران‌رامتصرف شدند . از طرف سویس هم حمله بمصر برده مصر راهم متصرف شدند . وقریب پانصد وپنجاه سال در مصر سلطنت کردند مصریها بجهة صحراگردی وداشتن‌اغنام ومواشی آنها را(هیکسس) گفته اند :یعنی پادشاهان چوپان . چه‌درلغت قدیم مصر(هیك) بمعنی سلطان است

درسال (۱۱۹۰) ق م . (شوتروك ناحونتا) پادشاه عیلام . بابل را تسخیر وغارت کرده تمام اشیاء نفیسه رابه (شوش) برده است ازجمله مجسمهٔ(مردوخ) هم‌در جزوغنایم بشوش‌انتقال یافته است (که پس از هفتاد سال . تقریباً . دوباره‌به بابل مسترد میگردد (بیرنیا . پس ازسی سال نوشته است ـ ؟ صفحه ۳۳)

(شیل خاخین شوشناخ) . پادشاه عیلام ازسلاطین معروف این دوره است در زمان اوادبیات . ومعماری . وحجاری و صنایع عیلام ترقی‌کرده وبناهای قدیم را از نوتعمیرنموده وبرای هربنائی یك‌کتیبهٔ مخصوص نوشته است . که این بنا یادگار کدام پادشاه . ومتعلق بچه دوره ایست . واگر خودبنا دارای‌کتیبه بوده عین‌آنرا بزبان (انزانی) ترجمه‌کرده است . باینوسیله‌کمك بزرگی به‌کاشفین ومحققین امروز نموده است . سلسله (پاپاش) درزمان این پادشاه در بابل ظهورکرده اند (۱۱۸۴) ق م-

درسال(۱۱۷۱) ق م . در عهد (تکلاتی نین) پادشاه بابل وآشور . اکراد (کاسی) درنتیجه یك حوادثی‌که چگونگی آن برما معلوم نیست سلطنت ششصدسالهٔ (کاردو نیا) را از دست داده . بمحل اصلی خود (زاگروس) : یعنی لرستان امروزه مراجعت‌کرده‌اند

مدت یکصد وپنجاه سال تقریباً که ازسلطنت (تکلاتی نین) پادشاه آشور و بابل . میگذرد دولت (آشور)کاملا مانند وجودپادشاه خود دچارضعف وسستی شده در سال (۱۱۲۸) ق م . پالدزار اول ـ (تکلات پالازار) طلوع نموده بار دیگر دولت ازدست رفتهٔ (آشور) رارونق وشوکت مجدد داده‌است . وکشور آشور را از هر طرف توسعه داده . بالاهالی (بابل) و (ماد) وگروه (لولو) چندین بار جنگیده است . وپایتخت خودرا ازشهر (نینوا) به (کالاخ) انتقال داده است.(۱)

این (تکلات پالازار) یکی ازسلاطین برجسته آشور است‌که اعلان‌شاهنشاهی بتمام ممالك دنیای آنروزی داده است . از طرف مغرب (کوماژن) راکه یکی از ولایات شرقی (شام) است مسخرکرده وتا سرچشمه (دجله) را متصرف شده است . ارمنستان راهم تحت اقتدارخود درآورده است . وتادریای مغرب= (مدیترانه)تاخته است . ازسمت جنوب هم تاخلیج پارس رامتصرف شده است . معین است‌که(اکراد) غرب‌هم‌جزو باجگذاران او بوده‌اند ـ اماباعشیرهٔ (نائری) بطور مدارا و مداهنه رفتارکرده است .(راگوزین) میگوید. که بحقیقت‌مدارا وحسن معاملهٔ(تکلات‌پالازار) پادشاه آشور با سلاطین (نائری) جالب دقت است . واین مدارا و حسن معامله‌کاملا

---

(۱) درتوراة. بلفظ (کالح)ضبط شده است . سفرتکوین‌فصل دهم .ودرفصل ۱۷کتاب دوم ملوك بلفظ (حلح) نوشته شده ـ ؟

برعکس عادت دیرینهٔ حمکدار آشور بوده الداتردید نیست که قصدش از این تغییر عادت فقط انتها ز فرصت بوده است نه حسن‌سلوك

این پادشاه بزرگ. تمام فتوحات خودرا درکتیبه‌های خودشرح داده ودریکی از الواح نوشته‌است(منم تگلاث پالازار پادشاه مقتدروسلطان افواج مغلوب ناشدنی. وشهریار چهاررکن دنیا . و خدیو تمام خدیوان. وخداوندگارخداوندگاران. و پادشاه پادشاهان. وسلطان معظم و فاتح بزرگ منم که مانندسیلاب کشورهای دشمنان رافرامیگیرم از لطف خداوندموسوم به « آشور » رقیب و همسر ندارم. وتمام دشمنان آشور رامطیع میکنم)

درسال(۱۱۱۸) ق م . (بختنصر) اول = نابوکودنزر. پادشاه کلده ازسلسله (یاپاشهای بابل) ظهورنموده. که بعضی ازمورخین اورا یابجای او(آسور دانیل)ذکر کرده اند . این پادشاه (بابل) راتاسواحل دریای مغرب= (مدیترانه) . امتداد داده ومجسمهٔ (مردوخ) راهم که‌عیلامیها (هفتاد سال)پیش . به (شوش) برده بودند .ازعیلام استرداد نموده است. ولی طولی نکشیده‌که دوباره عیلامیها بربابل تسلط یافته از طرف‌شمال شرقی عربستان‌هم. کلدانیها حمله به(بابل) آورده اند . واکثر شهرهارا غارت و خراب کرده اند .که بالاخره (بابل) ضعیف وناتوان گشته . این ضعف و ناتوانی بدولت (آشور) هم سرایت‌کرده . تااینکه درقرن (نهم) پیش ازمیلاد = (۹۰۰) ق م . (آسور نازیربال) = **آشورنصربعل** پیداشده . بانهایت قهاریت کشور (آشور) راوباره رونق داده وبتوسعهٔ آن پرداخته است . درسال (۸۸۵)ق م ارمنستان راغارت واهالی آنجارا قتل عام . وحکمران ارمنستان رازنجیرکرده به (بابل) آورده پوست اوراکنده بدیوار قلعه آویخته است . با (اکراد) سکنهٔ جبال (زاگروس) هم‌چهار مرتبه جنگیده است . سفر اول (۸۸٤) ق م . که لشکر بخاك (لولو) کشیده (نورآداد) نام بابلی درآنجا حکمران بوده است معلوم میشودکه در این هنگام کشور (لولو) تابع حکومت (بابل) بوده‌است

سفر دیگر هم‌که از در بند (بازیان) داخل خاك (لواو) شده چندین شهر را گرفته(زیمری)هم که‌دراین‌ایام‌مرکز(لولو) بوده‌بتصرف‌سپاه‌آشور درآمده .حکمران لولوکه درآن هنگام (آمیغا) نام بوده پناهنده بکوهستان شده وبرطبق روایت (سراولمستید)تاریخ آشور صفحه (۸۸و۸۹)بابعضی از روساو سپاهیان درقلعه(نیسر) = کینبا = پیرمگنون . متحصن شده اند . لشکر آشور که در تحت فرماندهی ولیعهد : یعنی (سلمانازار) پسر(آسور نازیربال) بوده . برآنها حمله نموده نتیجه نگرفته‌اند . بالاخره قضیه بصلح برگذار شده‌است

آسورنازیربال . این غلبه را افتخار خود قرار داده در نزدیك ستون ظفر (تیگلات‌پالازار)و(توکولتی‌نینورتا) پادشاهان‌آشور. اوهم‌ستونی برپا داشته است .

داستان خشونت و سفاکی این پادشاه در تواریخ معروف است . این پادشاه هم پایتخت آشور را از (نینوا) به (کالاخ) انتقال داده (بیست و پنجسال) سلطنت نموده است .

پس از (آسورنازیربال) در حدود (۸۶۰) پیش از میلاد . پسر بزرگش (سلمانازار) دوم بر تخت آشور نشسته (کلدو بابل) را هم مطیع خود ساخته است (یونس) نبی در عهد این پادشاه در (نینوا) ظهور کرده است یهودیهای مصر برضد این پادشاه قیام نموده برای سرکوبی آنها لشکر به فلسطین کشیده . هنگام محاصرهٔ (بیت المقدس) = **ارشلیم** . بیمار شده درگذشته است (۷۸۲)ق م — (۱)

(سلمانازار) یك سفر جنگی هم بطرف (کردستان) کرده . اسم دو گروه را برده است . یکی (پارسوا) . دوم (آمادا) . که مینویسد مردم اولی در کوهستانهای مابین رود (زهاب) و (دیاله) . ودومی در جلگه‌های اطراف آن صفحه سکنی دارند این پادشاه درسال (۸۵۹) ق م - حمله بولایت (زاموآ)(۲) برده وتا افراز جبال (نیکدیم) و (نیکدی‌ایرا) را ضبط کرده است . این دو کوه شاید (تاسولجه) و (گله‌زرده) باشند .

و نیز در سال (۸۴۴)ق م هم لشکر بولایت (نامری) یعنی صفحه (بشدر) و (سردشت) کنونی . فرستاده پادشاه نامری که (مردوخ‌مودامیخ) نام داشته فرار کرده پناهنده بکوه شده است .

در حدود قرن (هشتم) ق م = (۸۰۰) وکسری . همین (سلمانازار) درمقابل سپاه (ساردوریس) اول . پادشاه آرارات شکست خورده . ولایت (اولو) مدتی به تصرف ساددوریس درآمده . دراواسط قرن (هشتم) ق م . ولایت (زاموآ) بتصرف (آپلیا) حکمران عاصی آشور در آمده است - و در انتهای این قرن . این ولایت از طرف حکومت آشور به (لولوم) تسمیه شده (تاریخ آشور . اولمستید . صفحه ۲۴۵) .

پس از سلمانازار دوم . در سال (۷۸۲) ق م . (سلمانازار) سوم . بر تخت آشور نشسته . و این آخرین پادشاه طبقه اول از سلاطین آشور است اما بموجب

---

(۱) بعقیده بعضی از مورخین (سلمانازار) بلاعقب بوده . اما اخیراً از آثار عتیقه (نینوا) مکشوف شده که (شمشی‌رامان) سوم . پسر او بوده . پس از پدر در سال (۸۵۵) ق م . بر تخت آشور نشسته وهمدان را فتح کرده ومحاربات بسیار درایران نموده است .

(۲) دکتر سپایزار . در کتاب خود میگوید که مرکز ولایت زاموآ (اراکدی) بوده است .

تواریخ یونان . وآشور . واکراد . (ساردانا پال) پسرش آخرین پادشاه طبقه اول از سلاطین آشور است . که در جنگ با کیقبادکرد خود را میسوزاند .

کیقبادکرد که یونانیها اورا (آرباس) میگویند . در سال (۸۵۳)ق‌م در اصفهان ظهور کرده . بطوریکه درتواریخ یونان . وکلده‌وآشور . واکراد . مذکور است . سبب انقراض دولت‌آشور (کیقباد) بوده است اما بطوریکه سابق گفتیم . و تفصیل آن نیز خواهدآمد . کیقباد فاتح (نینوا) بوده . وسبب‌انقراض دولت آشور (کواکسار) پادشاه مادی . پسر فرنورز = (فراهورث) میباشد .

(آشور جدید)

درسال (۷۴۵)ق‌م . سرسلسله طبقه دوم از سلاطین‌آشور (تگلات‌پالازار) دوم . (۱) دولت آشور را از نو حیات جدید بخشیده . یازده سال بجنگ وقتال مشغول هد . کلده . وبابل راگرفت . دمشق . وسوریه را مسخر ساخته با دولت (ماد) هم جنگیده (شصت‌هزار) اسیر را با غنایم بسیار به‌پایتخت خود (کالاخ) برده است . وقسمتی از شهرهای دولت (ماد) را متصرف شده است . یکی از سرداران او تاکوه (دماوند) رفته آن‌کوه را آخر دنیاگمان‌کرده است . این تگلات‌پالازار پسر بزرگ (بله زیس) کلدانی‌است . که در فتح (نینوا) باکیقباد همدست‌بوده‌است .

در سال (۷۳۰)ق‌م . پسر این فاتح نامدار (سلمانازار) چهارم (۲) برتخت آشورنشسته‌است . درسال پنجم سلطنت خود (۷۲۵)ق‌م به (شومرون) = (سوماری) پایتخت قوم اسرائیل حمله برده وآنرا محاصره‌کرده است .

در حین محاصره از دنیا درگذشته است لشکریان او (سارگون) سوم را که سردارکل آرتش بوده بسلطنت انتخاب کرده‌اند . این سارگون . پسر دوم (بله زیس) بوده‌عموی‌سلمانازار متوفی . که بعضی ازمورخین اشتباهاً اوراسارگون دوم نوشته‌اند - (۳)

بالاخره این پادشاه جدید . پس از سه سال محاصره (شومرون) راتسخیر وهوشع پادشاه اسرائیل را دستگیر . وبنی‌اسرائیل را باسیری به (کالاخ) وناحیه (خابور) وشهرهای(ماد) کوچانیده است . ودرآنجاها سکونت داده‌است - (۷۲۲)ق‌م (کتاب دوم ملوك فصل ۱۷و۱۸) + (پیرنیا . ایران قدیم) + (ملل قدیمه شرق) .

---

(۱) پیرنیا . در صفحه (۳۷) اورا چهارم . ودر صفحه (۴۹) سوم نوشته است .

(۲) بعضی از مورخین سهواً اورا پنجم نوشته اند .

(۳) پیرنیا . صفحه (۳۷)و(۴۹)و(۶۰) .

(سارگون) . دومرتبه با (مادهای) شمال شرقی آشور : یعنی اکراد آرارات جنگیده . در دفعه اول رئیس قبیله اکراد راکه (دغو) = دیاکو = دیااکو نام داشته وفردوسی (دغو) میگوید . دستگیر نموده بشامات فرستاده است . چهار ـ هزار وهشتصد وبیست نفر از معتبرین اکراد را هم به (سوریه) کوچانیده است (۷۱۵)ق م .

دفعه دوم باز حمله بکردستان آورده اکراد را مجبور باطاعت نموده . چهل وپنجنفر از رؤسای اکراد بدربار آشور رفته سارگون را (خداوندگار) خود خوانده‌اند . ومتعهدشده‌اندکه بعدها خراج بآشوربدهند . وپادشاه (ماد)رااطاعت نکنند(۷۱۱) ق م .

این‌سارگون (همبانیگاس) پادشاه شوش را هم‌که از تابعیت اوتمرد یافته بود . دریك حمله دفع نموده . فتوحات او در ممالك همجوار معروفست اخیراً در پانزده‌کیلومتری(نینوا) درکنار رودخانه‌کوچکی یك قلعهٔ بزرگی را بنام خود بنا نموده‌ـ(دورسارگون) . درسال (۷۰۶) ق م . با تمام درباریان وخزانه وبتهائیکه پرستش میکرده‌اند . در قصر جدیدقرارگرفته . پس‌از یکسال اقامت . درآنجا کشته‌شده است‌ـ

پس‌ازسارگون.درسال (۷۰۵) ق م (سنحریب)پسرش که‌ازطرف پدرحکمدار بابل بوده به‌آشورآمده برتخت‌آشورنشسته است این پادشاه‌بر زینت (نینوا) افزوده محوطهٔ جدیدی ترتیب‌داده‌است ودورآن خندق کشیده‌است . مورخین دورآن محوطه را (بیست‌فرسنگ) نوشته‌اند . مشتمل‌بر عمارات وزارع . قصر حصارآن (۱۶) متر .وارتفاع‌آن (۵۰) متر بوده‌است . و بجای قصرقدیم‌که برلب شط بوده قصر بزرگتری ساخته که مسافت فضای‌آن بیش‌از(بیست‌هزار ذرع) مربع بوده است ـ

درملل قدیمه مشرق. صفحه (۱۵۳) چاپ دوم‌مینویسدکه (سنحریب)باپادشاه (کاردونیا)که کلده را هم تحت تصرف داشته جنگ سختی نموده پادشاه کاردونیا را مغلوب ومتواری ساخته‌وبابل‌را هم غارت نموده واهالی را باسیری همراه‌خود برده است‌ـ

دولت(کاردونیا)راسابق گفتیم که درعهد (نیگلائی‌نین) پادشاه (بابل‌وآشور) ازمیان رفت . واکراد(کاسی) به(زاگروس) مراجعت‌کردند . ازروایت پیش استنباط میشودکه‌اکراد . باردیگر (دولت‌کاردونیا)را تجدید نموده‌اندـ

پس‌ازعودت(سنحریب) ازبابل به‌آشور . دولت‌کاردونیا باز بابل‌را متصرف شده‌استـ شرح‌احوال‌سنحریب درفصل۱۸/۱۹ ـ کتاب‌دوم‌ملوك.وفصل۳۲ کتاب‌دوم تواریخ‌ایام.وملل‌قدیمهٔ‌مشرق‌چاپ دوم‌صفحه ـ۴۴و۱۳۶و۱۵۳و۲۹۰و۳۱۳مذکور استـ فتوحات این پادشاه درمصر سفلی. وسوریه‌و بابل وعیلام معروف است ـ

هنگام حملهٔ (سنحریب) به‌شوش. بر حسب انتخاب روسای عیلام (کدور ناخونتا)ی دوم برتخت ایلام نشسته . اما نتوانسته از آشوریها جلوگیری نماید . باینجهت در کوهستان مانده‌است. ومردم عیلام بجهة لاتیدی و بیعرضه گی که ازاو مشاهده کرده‌اند درسال (٦٩٢) ق‌م. اوراگرفته کشته‌اند وبجای او (اومان‌مینانو) رابسلطنت انتخاب کرده‌اند .این پادشاه سروصورتی بآرتش عیلام داده و باندازهٔ آنرا قوی کرد که (بابل) بااو برضد (آشور) عقد اتحاد بست .ووجوهی برای تجهیزات بعیلام داد.

پس از سنحریب در سال (٦٨١) ق‌م (١) پسر کوچکش (آسارهادون) یا (آسورهیدون). برتخت آشور نشسته . دراین هنگام مصریها ازتابعیت آشورامتناع نموده . عیلامیها از موقع استفاده میکنند.

(خومبان کالداش) دوم .پادشاه شوش . در سال (٦٧٤) ق‌م. برکشور بابل تاخته . تاشهر (سیپ‌بار) را غارت نموده . باغنایم فراوان بشوش مراجعت کرده . وپس از چندی درگذشته‌است .و(اورتاگو) برتخت عیلام نشسته‌است.

(آسارهادون) در سال (٦٧١) ق‌م . مصررا هم گرفته . و آنرا درمیان (بیست پادشاه) تقسیم کرده . وخود را (پادشاه پادشاهان) مصر لقب داده است وآنهاهم قبول نموده‌اند. این پادشاه کشور آشوررا بمنتهی درجهٔ قدرت رسانیده .(جزعیلام) دولت دیگری درآسیای غربی باقی نبوده که تابع آشور نباشد —

درزمان (آسارهادون) .تمام پادشاهان (پارس) دست نشانده آشوربوده‌اند. پس از آنکه از قیدآشور خارج شده‌اند . تابع دولت (ماد) گشته‌اند . یعنی امرا ، (هخامنشی) که در پارس حکومت داشته‌اند .همه دست نشانده (ماد) بوده‌اند (پیرنیا صفحه ٦٠)

(اورتاگو). پادشاه عیلام هم ناچار طرح روابط باآشور ریخته ولی طولی نکشیده ازقید حیات درگذشته‌است وبرادر او (تیومان) = تومان . برتخت عیلام نشسته‌است . او نیز درسال (٦٥٩) ق‌م. در جنگ معروف به جنگ (تولیز) که با آشوریها جنگیده زخمی شده دستگیر گشته‌است.

آشوریها سرش را بریده به (نینوا) برده‌اند . ومدتها برسر نیزه بالای یکی از دروازه‌های نینوا نصب بوده است — (ملل قدیمه شرق صفحه ١٥٥) چاپ دوم (پیرنیا صفحه — ٤٠).

پس از کشته شدن اورتاگو. پسر بزرگش (خومبان ایکاش) ازطرف پادشاه آشور . بپادشاهی (عیلام) نامزد شده است .(آسارهادون) چون ببرشد ببابل رفته

---

(١) پیرنیا — (٦٧٤) ق‌م نوشته . صفحه (٤٩/٣٩).

تخت سلطنت را درسال (٦٦٨) ق.م. به‌پسر خود (آسوربانیپال) واگذاشته‌است. این پادشاه جوان آخرین پادشاه مقتدر آشور بوده‌است. درسال(٦٤٥) ق.م. حمله به‌عیلام برده دولت عیلام را معدوم .و(خومبان‌ایگناش) پادساه عیلام راکه فرارکرده بود . دستگیر .و با(تام‌ماریتو) برادر پادشاه عیلام‌که سابق ازطرف پادشاه‌آشور پادشاه عیلام بوده وعصیان نموده گرفتار گشته‌است. هردورا بعراده خود بسته‌است .دولت عیلام درنتیجه این شکست ازصفحه روزگار محو وبمرور فراموش‌گشته است . در نقوش قصر(آسوربانیپال) تصویر (فتح شوش) منقوش‌است‌که اسیرها را زنده پوست میکنند .وچشمها و ناخن‌های آنهارادرمیآورند .وگوش.وریش‌آنهارا میبرند.(آسور بانیپال)علاوه برخاتمه دادن بدولت عیلام و سایر فتوحاتیکه کرده . در زینت (نینوا)هم‌کارهای جالب توجه‌داشته‌است . قصر(سنحریب را هم تعمیر و تزئین نموده وتالارهای جدید ساخته‌است

این پادشاه مقتدر از نوشته‌هائی‌که (سارگون) اول .در معبد (اروخ) ضبط کرده بود .در روی صفحه های آجری رو نوشت = (سواد) . برداشته . بانضمام لوحه‌های دیگر درآشور ضبط‌کرده‌است‌کتابخانهٔ اودرقصر(سنحریب) معروف‌است. که وسعت‌محل‌آن بیش‌از(صدمتر)مکعب است .حساب‌کرده‌اند‌که‌کلیهٔ عبارات‌منقوشه برروی آن‌آجرها معادل پانصد جلدکتاب امروزی است .که هرجلدی پانصد صفحه باشد -

پس‌از(آسوربانیپال)پسرش (شاراکو) = ساراکوس جانشین اوشده‌هنوز چشم‌وگوشی‌بازنکرده . مورد حمله پادشاه (ماد) واقع میشود =(کواکسار)-

(سلطنت جدیدکلده)

درسال(٦٢٦) ق.م . (نابوپولاسار) حکمران بابل‌که ازطرف‌آشورحکومت داشته شوریده تاج‌وتخت دولت‌کلده را متصرف‌گشته‌است -

درسال (٦٢٤)ق.م هم(کواکسار) = هوواخشتار . پادشاه (ماد)که‌در آن زمان پادشاه مقتدری بوده . و دولت (ماد) را بمنتهی درجه شوکت و اقتدار رسانیده است . با (نابوپولاسار) حکمران کلده همدست شده ودختر خودرا هم به (نابوکدنزر) پسر ارشد اوداده =(بختنصر) درسال (٦٠٩) ق م . سپاه (ماد) و (کلده) متفقاً روبکشور آشورحمله ورمیشوند پس از سه‌سال امتداد جنگ. بالاخره سپاه متفقین در سال (٦٠٦) ق م . وارد (نینوا) میشوند . پس آسوربانیپال = (ساراکوس) پس‌ازآنکه می‌بیندکه دشمن وارد پایتخت اوشده مشغول غارت‌کردن وخراب نمودن شهرهستند . ازحیات خود مأیوس شده خود رابا کسانش در قصر سلطنتی میسوزاند درخاتمه جنگ. فاتحین‌کشور آشوررا دو نخود تقسیم میکنند

طرف شرق و شمال دجله را پادشاه (ماد) متملك میشود . و بقیه را پادشاه کلده متصرف گشته است ـ

(نابوپولاسار) بر بین‌النهرین . وتمام ولایات ناحیه (فرات) استیلا یافته . سلاطین فینیقیه . وسوریه را هم تابع‌خود میسازد . وپسرش را بایکعده سپاه‌برای تامین تابعیت‌آنها ومطالبه‌خراج‌کسیل میدارد . وخود بتعمیرعمارت بابل‌پایتخت‌خود وسائر اصلاحات‌لازمه میپردازد . اماچون‌سن‌او بالارفته‌بوده . عمراو بآرزومایش رسائی نکرده . درسال (٦٠٤) ق م . از قید حیات درگذشته‌است ـ

(نبوکدنزر) پسرش= (بختنصر)دوم . که داماد پادشاه (ماد) بود وپیش از فوت پدرهم لقب پادشاهی داشت مقارن فوت پدرش (نخو) یا(نخائو) پادشاه مصر را درکنار (فرات) شکست داده باشتاب به (بابل) برگشته و زمام کشور کلده را مستقلا بدست‌گرفته است ـ

اقدامات نیرومندانهٔ (بختنصر) درفتح بلاد . و سرکوبی طوایف و تخریب (بیت المقدس) وتهجیر یهود درسال (٥٩٧) ق م . معروف تواریخ است . (دانیال) پیغامبر . معاصر این پادشاه بوده‌است . این پادشاه‌درآسیا به (غازی) اشتهارداشته یونانیها درباره‌او گفته‌اندکه(نابوکودنزر) باسپاه خود اروپارا پیموده . تاستونهای (هرکول)= یعنی بغازجبل‌طارق تاخته‌است ـ .

ابن‌خلدون در(العبر) . ومسعودی در(مروج‌الذهب) وابن‌اثیر در(تاریخ کامل) وتاریخ سیستان درصفحه(٣٤) وغیر هم بختنصر را سپهدار (لهراسب) زیرهٔ کیقباد پادشاه (ماد)نوشته‌اند ـ ؟!

بعضی دیگر اورا سپهبد (بهمن) مرقوم داشته‌اند ـ ؟!

شاید (کودنزر) را(گودرز) دانسته‌اند ـ چنانکه (تاریخ تبری طبع‌لیدن جلد دوم صفحه ـ٦٤٩) و(سرجان ملکم . جلدیکم صفحه ١٠٥/٢٦/٢٥) هم(رهام . گودرز) را (نابوکودنزر). نوشته‌اند : یعنی پسرکودنزر ـ !!

شرح احوال‌بختنصر . در کتاب دوم ملوك هم فصل ٢٥/٢٤ مذکور است (بختنصر)باستحکام‌بلادکلده پرداخته. بویژه بابل را بزرگترین شهرهای دنیاساخته است . بابل‌در هردوسمت (فرات)واقع‌بوده یك‌دیوار مربع به طول (شصت‌کیلومتر) که‌امتداد هرضلع‌آن ١٥) کیلومتر بوده است تمام شهررا احاطه کرده‌است. این‌دیوار راهم‌خندقی‌عریض‌وعمیق‌احاطه‌کرده‌که‌نمیگذاشته‌دشمن بپای دیوار برسد . خاکی‌را که ازکندن خندق بیرون آورده‌اند آجرساخته‌حصارها را بااین آجر وقیرجوشیده ساخته‌اند که‌بجای‌گل‌بکار برده‌اند. ارتفاع‌این‌حصار (٩٥)متر . وقطر : یعنی پهنای

آن(۲۵)متر بوده‌است . که دوعراده‌پهلوی‌هم بآسانی توانسته‌اند ازروی آن حرکت کنند . این‌دیوارداراى دویست‌وپنجاه‌برج بوده که‌آنهاراجهت‌جهت‌قرار داده‌اند - (۱)

شهر بابل دارای صد دروازه بوده همه از (برنج) مصمت . و شط (فرات) از وسط شهر عبور کرده . در کنار آن سد های آجری خیلی بلند ساخته اند یك پل‌سنگی‌هم روی شط زده‌اند که‌سقف آن ازتیرهای چهارپهلو بوده=(الوار) و هرشب این سقف را برداشته‌اند وصبح جای خود گذاشته اندکه بطورکلی شبها رود فرات پل نداشته است -

مزارع و باغهای بسیار هم در شهر بوده که هنگام محاصره احتیاجات اهل شهر راکفایت میکرده است . قصرسلطنتی در ساحل یسار (فرات) بوده . که خود (بختنصر) دریك کتیبهٔ نوشته - (بمحض اینکه . مردوخ ، رب‌النوع . مرا بسلطنت خواند . من‌باسعی وکوشش تمام . بساختن‌شهرپرداختم . دربابل که‌مانند تخم‌چشم خود آنرا دوست‌ دارم قصری‌بنا نمودم که مایه حیرت مردم شد . و مقر سلطنت را آنجا قراردادم .وآن روی‌سکوی بلندی‌واقع بود . وسکو ازساحل (فرات)ناکنار شهر پدرم . نابوپولاسار .این عمارت را ازآجر ساخته و در آن منزل داشت . اما اساس آن بسبب طغیان آب خراب شده من خرابه هارا پاك کردم تا بمحاذات آب رسیدم. آنوقت سدی ازآجرو قیر بلند نمودم . وآن‌سدبقدر کوهی‌ارتفاع‌بهمرسانید. آنگاه تالارها ساختم پوشیده ازتیرهای بزرگ (ارز) بادرها از چوب‌همین‌درخت مزین بمفرغ) -

نزدیك قصر درکنارشط باغهای معلق= (حدایق معلقه) بوده‌است . بعضی‌میگویند که (بختنصر) آن‌باغها را برای‌ملکه دختر پادشاه (ماد) ساخته است که نمونه از جنگلها وگلستانها وکوههای کشوراو باشد ..

درصورتیکه سابق ذکر شدکه این باغهارا (شمارمی) ملکه سابق‌بابل‌ساخته است . شاید‌بختنصر درضمن سائرتعمیرات .آنها را هم‌تجدیدکرده باشد- بختنصر درسال (۵۶۱)ق‌م درگذشته‌است . معبد (مردوخ) که بزرگترین معابد بابل بود از ساختمانهای‌بختنصراست

---

(۱) دیوار مذکور در زمان (شمارمی) ملکه بابل چنانکه قبلا ذکرشد (۷۰۰۰۰) متر دوره آن بوده . وعرضش باندازه‌ای که شش عراده پهلوی هم‌در روی آن حرکت‌کنند بوده است (ملل قدیمه صفحه ۱۳۰-)

(انقراض دولت بابل)

پس از بختنصر . جانشینهایش کارمهمی نکرده‌اند. چهارمین آنها که از خاندان بختنصر نبوده .شخصی بوده است تاجر که (نابوناثید) = (نابوناهید) نام داشته. در سال (۵۵۵) ق‌م . برتخت کلده نشسته‌است . چندین معبدرا ازمعابد قدیم بلاد کلده. دوباره تعمیر کرده . و پرستش ارباب انواع آن بلاد رامجددا معمول داشته‌است . و خود او خارج از شهر بابل دریك‌شهر کوچکی منزوی شده است . تا اینکه (سیروس) دوم = کورش کبیر . پادشاه ایران . پس از تسخیر (لیدی) . درسال (۵۳۸) ق‌م .حمله به (بابل) رده (نابوناهید) را مغلوب . واسیر کرده و بابل راهم مانند (نینوا) خراب نموده . وکشور کلده جزو مضافات ایران گشته‌است ـ

این بود مختصری از تاریخ (کلده . وآشور . وعیلام) که بجهة ارتباط و برخورد باتاریخ(کرد . وماد . وپارس) . ذکرشد ـ

(تشکیل دولت ماد)

مورخین در تشکیل دولت (ماد) اختلاف دارند . برخی (کیقباد) = یعنی (آرباس) راموسس دولت (ماد) میدانند . برخی دیگر (کواکسار) = کواکشاتار = (خواخشتر) ذکر کرده‌اند . بعضی (دخو) = (دیاخو) = (دیااکو) گفته‌اند. وبعضی دیگر (توس) = (تیوس) = (دیوکس) . نوشته‌اند ـ

اما آنچه در نتیجه تحقیقات و اکتشافات بدست آمده . وقابل قبول است . اینست . که دولت (ماد) . درقرن (بیست ویکم) قبل از میلادهم موجود بوده است . زیرا (ملل قدیمه مشرق) و (تاریخ قدیم اورامان) و (جاماسناسه) واکثر تواریخ کرد. وآشور ویونان . چنانکه قبلا هم ذکر کردیم . همه مصرح اند باینکه (نینه) پادشاه (کلده وآشور) درقرن (۲۱) ق‌م . بادولت (ماد) جنگیده . و پادشاه (ماد) رامغلوب ومصلوب نموده‌است . ازاین روایت که همه برآن اتفاق دارند مکشوف میشود که دولت (ماد) پیش از (توس) و(دخو) و(کواکسار) و(کیقباد) هم موجود بوده است . ودارای پادشاه وتشکیلات بوده‌اند

پس دولت ماد) باید خیلی مقدمتر برقرن (۲۱) ق‌م . تاسیس شده باشد .که درقرن (۲۱) ق‌م . بادولت (کلده . وآشور) جنگیده وپادشاه آن مغلوب شده است. منتهی موسس آن چه کس بوده . وتاریخ تاسیس آن چه‌هنگامی بوده‌است . هنوز رما روشن نشده‌است بلکه ماا گر بدقت تاریخ (سارگون) دوم را تحت مطالعه قرار دهیم می‌بینیم که مادها در عهد اوهم = (۲۸۰۰) ق‌م . موجود بوده‌اند . پس میتوان

گفت که مادها مقدمتر از عصرسارگون یعنی قرن(۲۸) ق‌م.هم هستند که‌درمادستان سکونت‌داشته‌اند بنابراین ازاشخاص‌مذکوره . هرکدام مدلل‌شود که دوباره دولت (ماد) را تشکیل‌داده‌است .بایداورا (مجدد) دولت‌ماد . خواندنه (موسس) آن .یعنی اختلاف مورخین درحقیقت راجع بتجدید دولت(ماد) خواهدبود . نه تأسیس‌آن .که ما بایدبدانیم مجدد دولت‌مادکدام یك‌ازاشخاص .مذکوره بوده‌است ـ ؟

لذا میگوئیم که (توس) = (توسه) که یونانیان(دیوکس) میگویند در زمان (نگلاثی‌نیف) پادشاه آشور- (۱۲۷۸) ق‌م . فقط در بلخ حکمران قسمتی‌از طوایف ماد) بوده. وحکومت اوهمان منحصر بنواحی بلخ بوده است . باقی‌طوایف (ماد) وولایات کشور(مادا) همه باجگذار دولت آشور بوده‌اند . حتی قسمتی‌ازپارس وتمام‌کشو عیلام وکلیه اکراد زاگروس . وارارات نیز همه درتحت‌حکمرانی دولت آشور بوده اند . وباوباج داده‌اند. پس(توسه) را باین وضعیت‌نه‌میتوان‌مجددودولت ماد دانست ـ

فاما (دخو) = دیاکو. هم که درزمان سارگون سوم . رئیس قسمتی‌ازاکراد (زاکروس) بوده . درسال (۷۱۵) ق‌م . باسارگون مذکور پادشاه‌آشوجنگیده . ومغلوب شده و بشامات تبعید شده‌است . پس‌ازتبعیدهم آثارتجدید اقتداری از او مذکورنیست پس اورا هم نمی‌توان مجدد دولت (ماد)دانست ـ

می‌ماند ـ(کواکسار)و(کیقباد) که‌یکی ازاین دو نفر باید مجدد دولت(ماد) بوده باشند ـ فاما (کواکسار) با اینکه بهمدستی(نابوپولاسار)حکمران بابل‌خاتمه بدولت‌آشور دادند. معهذا نمیتوان انقراض دولت آشور را . تشکیل دولت ماد یا تجدیددولت‌ماددانست زیرادولت مادبایدپیش ازاینواقعه دارای شوکت واقتدارو تشکیلات بوده باشد تا (نابوپولاسار)بااوهمدست‌شده‌باشد ومتفقاً حمله به‌آشوربرده باشند. بعلاوه پیش‌از (کواکسار) . فریورز = (فراورث) پدرش‌پادشاه ماد بوده . وسلطنت بطور وراثت باو رسیده است . پس‌اوهم مجدد دولت ماد نشد ـ

تنها می‌ماند(کیقباد)که درمیان روایات‌مختلفهٔ مذکوره می‌بینیم روایت‌مجدد بودن‌او بلامعارض‌است . لذا نتیجه میگیریم که مجدد دولت (ماد) همانطورکه در تواریخ(کرد) و(یونان) وغیره.. مصرح است همانا شخص(کیقباد)کرد بوده‌است . و اختلاف درآن مورد ندارد (هردوت) هم اورا موسس دولت(کیان) میگوید ـ

بنابراین میگوئیم- پس‌ازآنکه مادها ازسمت مشرق : یعنی (خاور زمین) بسمت شمال‌وشمال غربی‌ایران کنونی آمدند ودرآنجاهاسکونت‌گزیدند. درابتدایعنی تاحدود قرن (۲۱) ق‌م. این‌گروه فرقه‌فرقه بوده‌اند . و هرفرقه دارای یك رئیسی

بوده است . وشغل آنها گله‌داری . ودره‌رابه‌ها حرکت کرده‌اند . وتا قرن(۲۱)ق‌م عملیات سیاسی که مشعر برداشتن تشکیلات سلطنتی باشد از آنها مذکور نیست (چه پیش ازدوره « پیشدادیان » - (۳۴۱) ق‌م. وچه بعدازآن تازمان سلطنت (نینه)پادشاه کلده وآشور . یعنی قرن(۲۱) ق‌م

درصورتیکه اکرادقسمت(ارارات)از(سی وهفت قرن) پیش‌از میلاد= (۳۷۰۰) ق‌م مظهر عملیات سیاسی بوده اند . وباملل (شرمیر واکاد) و (عیلام) برخورد داشته‌اند -

معلوم میشودکه پیش‌ازآن تاریخ گروه (ماد) یاهنوز بسمت (باختر) = یعنی خاور زمین‌ما . نیامده‌اند . ویا اگرآمده‌اند دارای سلطنت نبوده‌اند یعنی یاتابع دولت همنژادخود پیشدادی بوده‌اند . و یا بطور ملوك‌الطوایفی متفرق وجدا جدا زندگانی کرده‌اند . واین‌گمان اخیراقرب بقراین است -

اول مرتبه . درقرن(۲۱) ق‌م. اسم (ماد) پیدا میشود . بعددرقرن(۱۳)ق‌م هم می‌بینیم که (توسه) دربلخ یك حکومت کوچکی باسم (حکومت ماد) داشته و به آشورباج نداده است . سپس درقرن (نهم) ق‌م. دیگر اسم (ماد) متدرجاً درمدارك آشوری شیوع پیدا میکند . که بالاخره درنتیجه فوت (گرشاسب) آخرین پادشاه پیشدادی= (۹۰۲) ق‌م . حملات سلاطین‌آشور بکشور(مادوپارس) شروع شده.هر دوگروه ناچار شده‌اندکه برای حفظ کشورخود یك سلطنت مستقلی‌را دربرابر دولت متعدی‌آشورتشکیل بدهند -

همانطورکه گفتیم. قبایل(مادوپارس) دراین ایام بحالت تفرقه و ملوك الطوایفی‌بوده اند . هریك درسمتی‌توطن داشته اند . وهرقبیله درتحت‌ریاست‌یك حکمداری زندگانی کرده اند .

اسامی حکمداران (ماد) را مورخ معروف یونانی (اکتزیاس) ازاین قرار بیان میکند .

(۱)-آرباس — (کیقباد)-(۲) آستی‌باراس-(۳) هشتی‌بورش(٤) ماندوسس (ماندوشی)که پیرنیا درصفحه (۵۰) ایران قدیم. (مانوداکس) نوشته است - (۵) منجیك - (٦)سوزارموس پیرنیا(سوسارمس) نوشته‌است - (۷) اسپادا(اسپاداس) پیرنیا(اسپنداس)نقل کرده - (۸)آرتیکا- (ارتیکاس)(۹) آشکبش پیرنیا(استیکاس) نوشته‌است-(۱۰) آربیان(آربیانس)-(۱۱)آرمی(آرمیس)-(۱۲)آرتوز(آرتوس) پیرنیا(آرتایوس) ذکرکرده-(۱۳)پارسوند (پارسونداس) (۱٤)آرتینی(آرتینیس) ۱۵- آرژلك- اینهامتجاوزازپنجاه سال بهمین حال ملوك‌الطوایفی بسر برده اند .

(کیقباد)



(بهمن)



کریم پیرزاده

طوایف پارسها هم‌ازقرار روایت(هردوت ازاینقرارند - (۱) پاساگاردی - (۲) مرفی-(مارافی)-(۳) ماسپیانی-(٤) پانتالی- (٥) دروزی - (٦) ژرمن - (۷) ساگارتی-(۸) مردی (ماردی)-(۹)دروپیك-(۱۰)داران -

شش طایفه اولی‌شهری وده‌نشین . چهار طایفه اخیر چادر نشین و کوچری بوده اند .

(گرشاسب) مذکور آخرین پادشاه سلسله پیشدادی . پسر ویشتاسب. پسر تهماسب . پسرمنوچهر. پسرایرج. پسرفریدون. پسرآپتیان . پسر جمشید بوده است

پس‌ازفوت او(پارس وماد) دچارفترت شده . هردو گروه بی‌سر و سربرست مانده اند - چون ازسلسله پیشدادی کسیکه شایسته مقام سلطنت باشدموجودنبوده (افراسیاب) هم‌که دوتوران زمین بوده . بسبب خشونت طبع وبد خوئی . روسای زابلستان وکابلستان بزمامداری اوراضی‌نبوده اند . لذا تمام روسای قبایل(مادو پارس). عموما جمع شده . برای خاتمه دادن بدوره فترت . وحفظ‌کشور (ماد . و پارس) ازحملات وتجاوزات آشور (کیقباد) کرد راکه بعقل وعدل وکفایت معروف بوده است . بسلطنت برگزیده اندکه درنتیجه این نهضت . سلطنت ازطبقه پیشدادی بطبقه(کیان) انتقال‌یافته . واین سلسله را مورخین بجهة شدت اتصال ویگانگی‌در بین (ماد . وپارس) طبقه دوم سلاطین (ایران)نوشته اند . درصورتیکه از روی حقیقت سلسله (کیان) سلاطین ماد) هستند (چنانکه بعد ذکرمیشود)

(بند چهارم)

دربیان پادشاهان ماد

(پادشاهی‌کیقباد)

پس ازآنکه (گرشاسب) پادشاه پیشدادی . جهان جسمانی را بدرود گفت (۹۰۲)ق.م. بطوریکه قبلا بیان‌کردیم کشور(ماد و پارس) دچارفترت‌و هرج‌ومرج شده . هرسری صدائی. وهرحلقومی‌نوائی پیدا کرده است حملات متعاقبه(سلمانازار) دوم . پادشاه آشورهم بیشترسبب وحشت و اضطراب روسای قبایل(ماد و پارس) شده . عموم سران وسرداران وریش سفیدان هردوماد(ماد بزرك . مادکوچك) و روسای‌قبایل(پارس. وگیل.ودیلم. وخزر) دریك مجلسی‌جمع‌شده پس از مشاورات طولانی وتبادل افکار. بالاخره (کیقباد)کرد که‌یونانیان (آرباس یا آرباکس)کرد

میگویند(۱) ورئیس یکی از قبایل مادبوده(۲) و بعقل و کفایت . و عدل و کاردانی هم اشتهارداشته است . باتصویب (زال) بمقام سلطنت منتخب میشود . ودرسال ۸۵۳ ق م . برتخت (ماد و پارس)جلوس نموده است .

درمجلس مذکور چنانکه سابق هم گفتیم (افراسیاب) حضوربهم نرسانیده بلکه ببرق مخالفت بر افراشته است . بجهة اینکه او بر حسب وراثت خودش را مستحق مقام سلطنت دانسته است . زیرا از نسل (تور) بوده است و سلسله نسب تورانیان به پیشدادیان منتهی میشود . باین ترتیب - افراسیاب پسر پشنك پسر زادشم پسر تور پسر فریدون پسر آپتین . پسر جمشید پیشدادی - باینجهة نمیخواسته بسلطنت (ماد) تسلیم شود . ولی چون بدخو و بی سیاست بوده و شایستگی مقام سلطنت را نداشته . بعلاوه (تور) اعلیجد اوهم ازطرف مادر بضحاك تازی انتساب داشته(۳) باینجهات عموم طوایف (مادستان وزا لستان وکابلستان) اورا صالح ندانسته همه به (کیقباد) بیعت کرده اند . که درنتیجهٔ این مخالفت (جنك تورانی) ایران شروع میشود .

مقصود ازایران دراینجا (مادستان وزا لستان وکابلستان است) و این جنك اولین جنگی است که (رستم) را بلند آوازه میسازد (تاریخ سرجان ملکم صفحه ۱۶)

بعضی جلوس(کیقباد) را اشباهها سال-(۷۶۰)ق م. نوشته اند (کیقباد) پس ازجلوس برتخت سلطنت . اول بسراغ افراسیاب رفته (رستم) سردار (زابلستان)

---

(۱) یونانیان فریدون را هم (آرباس یا آباس) میگویند . اما کیقباد را (آرباس کرد) میگویند .

(۲) اسم این قبیله (بوس) یا (وز) بوده که درمازندران سکونت داشته اند

تصور میرود که (البرز) در اصل (بوز) بوده باشد . عربها حرف تعریف بران گذاشته(البوز) و بعد البرز) شده است . اسم سابق البرز(هارا) بوده است و درنزد (مادایان) خیلی مقدس و محترم بوده است چنانکه در (اوستا) میگوید - (نخستین طبقهٔ یزدان در قله کوه (هارا) مقر دارند . و در سرعت سیر از شعاع جاودانی آفتاب که براسبان تیزروسوارند . سبقت میگیرند وهر بامداد از شعشعه خرگاه زرین خودکه درآن قله های مرتفع نیکوخیمه افراخته فرو میآیند و بجانب ایران عطف نظرمینمایند .

(۳) توراعلیجد افراسیاب با برادرش (سلم) هردوازدختر ضحاك متولد شده اند . اما (ایرج) از(ایرانیدخت) که از نژاد تهمورث است متولدگشته

و(مهراب) سردار(کالستان) را با (قارن وکشواد) دوسردار(مادستان)پیش‌جنك قرارداده است . بالاخره پس‌ازیك‌مصاف جنك. قضیه بصلح برگذارمیشود و کیقباد از بلخ باسپهان مراجعت میکند .

این پادشاه . بزودی کلیهٔ طوایف (ماد و پارس) را مطیع اوامر خود ساخته . برای جلوگیری از حملات (آشور) هم . آرتش منظمی مرکب ازسواره‌و پیاده تشکیل داده است . وما ند حکمداران آشور .(دربار. وگارد مخصوص). ترتیب داده است . که در قلیل مدتی اقتدارات خود را توسعه داده . پایتخت خود را هم شهر (اکباتان)= همدان. کنونی قرارداده‌است .

راجع به بنای (همدان) مورخین اختلاف دارند . بعضی می گویند که اصل بنای آن متعلق به (شمارمی) ملکه کلده است= سمیرامیس) و کیقباد آنرا تعمیر کرده‌است بعضی دیگر می‌گویندکه اساساً بنا کردهٔ کیقباد است .

پایتخت کیقباد در آغاز سلطنت (اسپاهان) بوده (۱) بعد همدان را آباد کرده پایتخت را آنجا انتقال‌داده است.

این روایت اخیر. چندان مقرون بقرائن نیست. بلکه قرائن روایت اول‌را تأیید می‌کند . زیرا پیش ازکیقباد نیز این شهر موجود بوده است . و پادشاهان آشور در قرن (۱۲)ق‌م. نام آنرا برده اند معلوم میشود که آنجا در سابق محل جماعتی ازگروه (ماد) بوده است . وبهمین سبب آنجا را (هنگماداں)گفته‌اند یعنی (جماعت مادها) . چه (هنگ بمعنی جمعیت‌است چنانکه (سرهنگ) همین معنی را دارد . و همچنان (هنگه و هنگامه و هنگفت) وامثال آن ... نیز همه دارای همین تناسب‌اند .که بمرور زمان (هگماداں) تحریف شده (همدان)گشته است . فاما کلمه (کباتان) تحریف لهجهٔ هخامنشی است .که هخامنشی ها (د) را غالباً (ت) تلفظ‌کرده اند : یعنی (هنگماداں) را هنگماتان تلفظ کرده‌اند .چنانکه درکتیبه های هخامنشی (هنگمتان) نوشته شده . که بمرور آنهم تحریف شده (کباتا ن)شده است .

احمد رفیق هم در تاریخ عمومی خود جلداول . مبحث ایران و مد. راجع بکلمه(مادا) لهجهٔ هخامنشی را رعایت‌کرده است که بجای (مادای و آمادای) همه جا (ماتای و آ ماتای) نوشته است

(۱) اسپاهان جمع (اسپاه) است . بمعنی سپاه که بطور تعریب (اصفهان) شده است .

پس (همدان) تحریف لهجهٔ آشوری (هنگمادان)است . و(اکباتان) تحریف لهجه هخامنشی آن.

بهر حال(کیقباد) اینجارا برای جلوگیری از تجاوزات آشور پایتخت خود قرار داده وآنراتعمیرکرده است . این همدان که امروزه پایتخت (کیقباد)اولین پادشاه‌دورهٔ جدید (ماد) شده . در آتیه پایتخت (آزدیاك) = آژیدهاك . آخرین پادشاه (ماد) میشود .که سیروس کبیر آن را فتح می‌کند (چنانکه ذکرخواهد شد).

کلمه (کیقباد) مرکب است از(کی) بمعنی بزرگ . و(قباد) که نام خود پادشاه است و در لهجهٔ کردی (کیکواد) تلفظ می‌کنند بادال مجهول) همه‌جا کلمه (کی) برای تعظیم وتکریم . باول اسامی اکثرسلاطین وامراء (ما.) اتصال دارد. کیقباد .کیاپو .کی پشین .کی‌آرمین .کی‌آرش . کی‌نیا .کیکاووس.کی‌آرجان . کی‌لهراسب .کی‌هیشتاسب = (کشتاسب) .کی‌اکسار = (کواکسار) و.. و.. وآن ها رابهمین مناسبت (کیان) میخوانند . یعنی بزرگان . چنانکه فردوسی‌نیزهمه‌جا لفظ (کی) را بهمین‌معنی استعمال‌کرده است . از جمله درمورد (آپتین) پدرفریدون پیشدادی‌می‌گوید:

تو بشناس کزمرز ایران زمین — یکی مرد بد نام او آپتین
ز تخم کیان بود و بیدار بود — خردمند وگردو بی آزار بود

در صورتی‌که فریدون . وآپتین . چنانکه پیش‌گفتیم ازنسل پیشدادیان‌اند نه از نسل کیان . پس روشن شدکه (کیان) بمعنی بزرگان و پادشاهان است .این تعظیم اول مرتبه برای سلاطین (ماد) معمول شده است (١) بعد برای بعضی از سلاطین هخامنشی هم استعمال شده است . ولی سلاطین پیشدادی وپارس‌راباهمان اسامی‌خود ذکرکرده اند.

(کیقباد) .علاوه براینکه کشور(ماد) را زچنگ اجانب حفظ‌کرد . کشور (پارس) را هم‌از حملات آشوریان نجات داد . وهر دوکشور را درتحت سرپرستی واقتدار خودقرارداد .

روایت (هردوت) راجع به (کیقباد) با روایت (شاهنامه) وسائر تواریخ (کرد و پارس و ترك) توافق دارد . جزاینکه هردوت‌می‌نویسد که کیقباد چون

---

(١) تاریخ قدیم اورامان مبحث سلطنت کیقباد . و عشق و سلطنت صفحه (٢٤٥)

خواست ازتهاجمات سلاطین آشور بخاك (ماد و پارس) جلوگیری نماید . با (بله زیس) کلدانی . والی شهر (بابل)که او هم از دست تطاولات آشوریان بستوه آمده بود متفق شده . در سال (۷۶۵)ق م دولت جوان (ماد) باسپاهی گران از اقوام (ماد و پارس و عیلام وکلده و عرب)که متجاوزازچهارصدهزارنفربوده‌اند بعزم (نینوا) حرکت‌کردند . (ساردانا‌پال)پادشاه آشور پسرسلمانازار سوم .این خبر را که میشنود . با استعداد کاملی در خارج شهر نینوا . با سپاه مهاجمین روبرو میشود . سه نوبت جنگ دوگیرشده . هرسه نوبت بمغلوبیت مهاجمین تمام میشود .

(بله زیس) والی بابل‌که در علم نجوم وستاره شناسی معروف‌بوده میگویدکه اوضاع کواکب دلالت قطعی دارند براینکه اگرسپاه‌کیقباد تاپنج روز دیگر خود داری‌کند . روزپنجم فتح وظفر نصیب سپاه کیقباد خواهدشد.

لشگریان چون اعتقاد کامل بمهارت (بله‌زیس) در ستاره شناسی داشته اند باطمینان‌حکم نجومی اوپافشاری‌نموده . باقوت قلب حملات دشمن را رد میکنند که روزچهارم خبرمیرسدیکدسته سپاه صدهزار نفری. ازبلخ. ونیمروز(سیستان) بکمك کیقباد آمده‌اند (۱) عصر همانروز لشگر باختری بسپاه کیقبادملحق می شوند . روز پنجم‌لشگر مهاجمین یکمرتبه حمله به (نینوا)برده آشوریانرادرهم میشکنند . ناچار (ساردانا‌پال) درشهرنینوامتحصن میگردد . سپاه مختلط‌کیقباد ازهرطرف شهر را محاصره‌کرده راه ذخیره برمتحصنین می بندند. ولی چون در شهر نینوا آذوقه . وتدارکات جنگی بسیار بوده . درداخله شهر هم اراضی برای کشت وزرع فراوان بوده است . لذا مدت محاصره دوسال طول‌میکشد .بالاخره درسال سوم موسم بهارکه (دجله) ازطغیان سیلها ورودخانها بحال فیضان در آمده است . محاصرین ازهرسو حصارهای شهررا آب بسته. قسمتی از شهر خراب میشود وسپاه کیقباد وارد شهر میشوند همینکه (ساردانا‌پال) وضعیاترا مشاهده میکند. از زندگانی ناامید گشته‌تمام‌کسان وبستگان وطلا ونقره آلات‌وجواهرات را در سرای سلطنتی جمع نموده سرارا آتش میزندکه خود و خاندان و کسانش با اسباب واثاثیه سلطنتی همه طعمه آتش میشوند. وازآنهاجزمشتی خاکسترآناری باقی نمی‌ماند . (کیقباد) پس‌از خاتمه دادن بسلطنت (ساردانا‌پال) آخرین‌پادشاه

---

(۱) درجاماسنامه . این‌سپاه امدادی رادرتحت فرماندهی (رستم) زابلی . و(مهراب)کابلی‌نوشته است .که‌برحسب ابلاغ‌قبلی . بکمك‌کیقبادآمده‌اند . وبله‌زیس بعنوان حکم‌آسمانی لشکررا قوت‌قلب داده است

طبقه‌اول از سلاطین آشور. بکشور خود مراجعت نموده بافراغت خاطر بزمامداری پرداخته . دولت (ماد) را رونق کاملی میدهد

اکتشافیون . اینواقعهٔ باین عرض وطول راکه یونانیان واکرادنقل‌میکنند افسانه تلقی‌کرده میگویند که سلمانازار بلا عقب فوت‌کرده است، بعلاوه هنوزهم آثاری که مشعر بروقوع این داستان باشدکشف نشده است.ویونانیان اشتباهاًقضیه (کواکسار) پادشاه (ماد) را به‌کیقباد بسته‌اند (رجوع بتاریخ کواکسار که بعد) ذکر میشود) ولی مامیگوئیم ـ اولا سلمانازاریکه مورخین میگویند بلا عقب فوت‌کرده . سلمانازار دوم است. وپدر (ساردانابال) سلمانازار سوم است . در صورتیکه اخیرا هم ازآثار مکشوفه نینواکشف شده‌که سلمانازار دوم هم لاعقب نبوده . (شمشی رامان) سوم پسراو بوده که درسال ۸۵۵) ق.م. برتخت آشور نشسته وشهر همدان را هم فتح‌کرده است وجنگهای متعدد درایران =(ماد. وپارس) نموده است.

خیلی ممکن‌است که‌تصور بلاعقب‌بودن‌سلمانازار سوم ه مانند بلاعقب‌بودن سلمانازاردوم باشدکه بالاخره‌خلاف آن‌کشف شود ـ یااینکه شاید (ساردانابال) پسر سلمانازار نباشد کسی‌دیگر بوده پادشاه آشورشده است. بعلاوه کشف نشدن دلایل یکواقعهٔ . دلیل برعدم وقوع آن نمیشود ـ (بیهوده سخن باین درازی نبود) ـ تشابه قضایای تاریخ دم ستلزم عدم تکرارآن نخواهد بود چه مانعی داردکه (ساردانابال) و(سارا کوس)دردو یك وضعیت درگذشته باشند زیرا ممتنع نیست‌که دونفر دچاریك مرض‌یایك‌وضعیت بشوند.

با اینحال ما اصراری برصحت‌آن نداریم. ومنتظریم‌که ازآثارتحت‌الارضی (نینوا) حقیقت امرمکشوف شود

سلسله نسب (کیقباد) را قسمتی ازمو خین باین ترتیب نوشته‌اند .که‌طابق بارتاریخ قدیم اورامان) است .

کیقباد . پسرزاگ =(زاوگ) . پسرنورگان . پسرسوسان . یا(توسان)پسر آرمین (۱) پسر آرجان . پسرآرشین = (آرش) پسرآروین . یاراردین) . پسر آرجان . پسرمانیشار . بعضی(مالیسو) نوشته‌اند . پسر توزگان . یا (توسگان) . پسرنورگان پسرسوسار = (سوسارمن . پسرکوردو . پسر مادای پسرپایت = (یافت) . پسرنوح

---

(۱) آرمین . برادرقیاداست . که‌گرشاسب . پسر اثراب پسرجمشید بیشدادی درجنگ باچین‌بهانه تخلف ازامر : اورابقتل رسانید ـ (جاماسنامه صفحه ۱۳۸) (تاریخ منطقی صفحه ۵۶) .

اولاد (کیقباد) پنجنفر بوده‌اند - (۱) کیکاوس — (۲) کیاپو - که‌عرب = (کیانو) میگوید (۳) کیا ثر (کیارشین)- ٤) کیارمین - (٥) کی‌پشین

مدت سلطنت (کیقباد) رامختلف نوشته‌اند . ولی‌اقرب بصحت (۹٤) سال‌است زیرا (تاریخ‌قدیم اورامان) فوت‌او رامقارن - سال (۷٥۹) ق م . نوشته است . و برطبق روایت (اکتزیاس) پیش‌از سلطنت هم (۲٦) سال رئیس قبیله (بوز) بوده است - پس روایت (صدوبیست) سال سلطنت کیقباد شاید بانضمام مدت‌ریاست قبیله باشدکه : (۱۲۰) سال‌میشود - بنابر این عمراو از (صدو بیست سال) متجاوز بوده است (کیقباد درفکروتدبیر ضرب المثل‌است . که درحال پیری هم‌حواس ومشاعرش کاملا بجا بوده است .

(۲) (پادشاهی کیکاووس) .

پس ازکیقباد .روایات‌مورخین فوق‌العاده مختلف ومشوش است . که‌بهیچوجه قابل ذکر نیست . تنها چیزیکه در میان‌آن اختلافات بدست می‌آید اینست‌که پس از فوت کیقباد (کاووس) پسرش که اورا (کامبوز) (۱) نیزگفته‌اند بر تخت سلطنت جلوس کرده = (۷٥۹) ق م .

صاحب (مجمع التواریخ) . کیکاوس رانوهٔ کیقباد نوشته . که پسر افراد . پسرکیقبا است بعضی دیگر اورانبیره‌کیقباد نوشته‌اند که پسر (کی‌نیه) یا(کی‌نیا) یا (کی‌نو) بوده .که اورا (کی وش) یا (کیمانوش) نیز گفته‌اند . پسر کیاپو . پسرکیقباد -

این روایت اقرب بصحت است . زیرا (کیقباد) پسر (افراد) نام نداشته. شاید (افوا) بوده وکتاب اشتباه‌کرده‌اند(افرا) یا (افراد) نوشته‌اند که (افوا) معرب (اپوا) است . بانضمام لفظ (کی) همان (کیاپوا) میشود .که (کیاپو) مرخم آن است

این پادشاه خیلی‌متهور و دلیر بوده است پس‌از فتح هندوستان . عازم (هاماوران) = (یمن)گشته . با(ذوالاذعار) پادشاه یمن بالاخره صلح‌کرده است . و دختر اورا (سودابه) بزنی‌گرفته . درشب زفاف . (کیکاووس) با دو پسر(نوذر) پیشداری= (توس . وگستهم)وسایرسرداران‌لشکرگرفتارمیشوند. و افرادسپه‌فرار میکنند . این‌خبر که برستم میرسد بالشکر گران رهسپار یمن میشود پادشاه‌یمن ناچاربااوصلح‌میکند . واسیران‌رها میشوند . وکیکاووس . با (سودابه)وتجهیزات

---

(۱)کامبوز . تحریف (کاووس) است

شایان مراجعت میکنند . رستم درنتیجه این خدمت فداکارانه . بلقب (جهان پهلوانی) و حکومت بالاستقلال (سیستان . وکابلستان) . نایل میگردد

هنگام رسیدن خبر گرفتاری (کیکاووس) وسرداران . بتوران زمین. فورا افراسیاب با استعداد کافی بعزم ایران = (ماد . وپارس) حرکت میکند . پس از رسیدن کیکاوس بمقر سلطنت . بدون درنگ (سیاوش) پسرش را که یونانیان (تیاش پش) یا (تایش پش) میگویند . باتفاق رستم . بجنگ افراسیاب میفرستد

این مرتبه نیز جنگ (ایران) با (تیران) بصلح برگذار میشود . کیکاووس باین صلح رضایت نداده (توس) نوذر را بجنگ افراسیاب میفرستد . رستم ازاین ترتیب مایوس شده به سیستان میرود . سیاوش هم که بتهمت (سودآبه) درنزد پدر متهم بوده . بوسیله (پیران ویسه) (۱) که ازامرای افراسیاب بوده . نزدافراسیاب میرود . افراسیاب دختر خودش را (فرنگیس) (۲) باو میدهد ولی بالاخره بسعایت (گرسیوز) برادر افراسیاب کشته میشود .

بعضی نوشته‌اند (۳) . که (کیکاووس) قصد صعود بآسمان کرده . باینجهة اورا (نمرود) گفته‌اند . درصورتیکه نمرود معروف مطابق نص صریح توراة = (فصل دهم سفر تکوین) پسر کوش . پسر حام است . وسلسلهٔ کیکاووس (چنانکه گذشت) به (مادا) پسر یافث . منتهی میشود . که رشتهٔ نسبشان ازهم جدا است . و کیکاووس متجاوز از هزار سال پس از نمرود متولد شده است شاید بجهة قصد صعود . بطور استعاره و مجاز اورا هم نمرود گفته باشند

(کیکاووس) درسال (۷۱۵) ق م . بلاعقب ازدنیا رفته است . بعضی (فریورث) پدر (توس) را . پسر صلبی کیکاووس نوشته‌اند . که یونانیان اورا (فراوورث) یا (فراهورث) وبالاخره (فراهورت) میگویند . وایرانیان (فریبرز) میگویند - ولی برطبق (تاریخ قدیم اورامان) . وبعضی تواریخ دیگر (فریبرز) پدر توس . نوهٔ (قباد) پسر آرجان است که جد پنجم کیقباد میباشد . وگرشاسب پیشدادی . پسر آتراب پسر جمشید . درجنگ (ایران) با (چین) که ازطرف فریدون پادشاه ایران = (ماد . وپارس) سپهسالار لشکر بوده (قباد) را ببهانه تخلف ازامر او کشته است

---

(۱) ابن اثیر درتاریخ کامل بجای پیران . (قیران) نوشته -؟

(۲) ابن اثیر درتاریخ کامل (وسفافرید) نوشته -؟

(۳) روضة الصفا صفحه (۲۱۹) ومروج الذهب جلددوم صفحه (۸۰)

(۳) « پادشاهی توس »

پس از فوت کیکاووس. که بلاعقب درگذشته. برای انتخاب پادشاه دربین طوایف (ماد). اختلاف درگیرشده. دودسته (آرمینی) و(قبادی) برای احراز مقام سلطنت. سخت باقشاری داشته‌اند. سرسلسله آرمینی ها که (لهراسب) پسر کیارجان = (اروندشاه). پسر کیمانوش= (کی نیا). پسر کیاپو. پسر کیقباد. پادشاه(ماد) بوده. ورشه نسب او به (آرمین) پسر آرجان . منتهی میشده بجهة عدم تجربه و نداشتن علم کشور داری. مقبول جامعه واقع نشده ـ اماسرسلسلهٔ (قبادیها) که(توس). پسر فریبرز= (فراهورت) بوده. با اینکه گوشه‌گیر وده‌نشین بوده. معهذا بسبب عقل وکفایت وسیاستمداری کسب شهرت نموده مقبول جامعه. وطرف توجه واعتماد عامه واقع‌شده. اورا بمقام سلطنت انتخاب کرده‌اند = (۷۰۸)ق‌م.

(لهراسب) که خود را برحسب وراثت احق و اولی میدانسته . بعلاوه دامادکیکاووس هم بوده(۱) تسلیم بسلطنت توس نشده. عده‌هم طرفدار اوشده‌اند. (توس) ازمشاهده این‌وضعیت. ازسلطنت استعفا کرده — بمحل خود مراجعت نموده وبکارهای زراعتی پرداخته‌است ـ اما طوایف ماد دست‌بردار نشده میانه‌اورابا (لهراسب) اصلاح نموده مجدداً برسرتخت آورده‌اند= (۷۰۷) ق‌م.

باین‌ترتیب اصلاح کرده‌اند. که‌مقام سلطنت(ماد . وپارس) باتمام وظائف و شئونات سلطنتی مخصوص (توس) باشد (خراسان. هم جزومنطقهٔ توس شده) ـ حکمداری خاورستان‌هم: یعنی (باختر)و(کابلستان)وتوابع آن‌حق بلاخراج(لهراسب). وهنگام‌لزوم هم‌طرفین بهمدیگر کمك کنند باین‌ترتیب نزاع ذات‌البین مرتفع گشته. لهراسب‌مقر حکمداری خودرا(بلخ) قرارداده. توس‌هم (اکباتان) راکه پایتخت‌رسمی دولت (ماد) بوده. مرکز سلطنت‌خود ساخته‌است.

اکباتان. چنانکه سابق‌هم گفتیم یکی‌از شهرهای بناکردهٔ (شمارمی)ملکه بابل‌است‌که کیقباد آنرا تعمیر وتوسعه داده است. (توس) هم‌رونق وزینت‌کاملتری بآن داده. هفت حصار بمناسبت قبایل هفتگانهٔ (ماد)که طرفداراو بوده‌اند .بدور آن‌کشیده‌که هرحصاری مشرف برحصار جلوتر خودبوده وحصارآخری‌که دو وسط همه بوده برتمام حصارها ناظربوده است. قصرسلطنتی درمیان حصارهفتم روی‌یك تپهٔ ساخته شده که برتمام حصار ها مسلط بوده است . وآنرا زرانه‌ود نموده‌است. برجهای‌تمام‌حصارها بارنگهای گوناگون. بعلامت (سیارات سبعه) رنگ‌آمیزی‌شده. روسای(قبایل‌سبعهٔ) مادراهم هریك درقصری از آن‌قصور هفتگانه‌سکونت داده‌است.

---

(۱) دختر کیکاووس. زن لهراسب بوده.

ترتیب رنگ برجها ازاینقرار بوده — برجهای حصاراول (سفید). حصار دوم(سیاه). سوم(سرخ). چهارم (آبی). پنجم(نارنجی). ششم (نقرهٔ). هفتم که مقر سلطنت بوده (طلائی): یعنی زراندود. (پیرنیاصفحه۵۱) (ملل قدیمه‌مشرق صفحه۳۷۸). (آینه سکندری صفحه۱۵۰) (تاریخ قدیم اورامان صفحه — ۱۱۸).

(توس) پس‌ازآنکه درقصر سلطنتی (اکباتان) جلوس گرفته. تشریفات و رسومی برای‌خود قراه داده است. که رعایا هیچکس نباید برشاه واردشود. امور کشوررا هم برروٴسای قبایل‌هفتگانه تقسیم‌کرده. ودستور داده‌که هرکس‌هرکاری دارد برؤسای قبایل که دستورکارها پیش‌آنها بوده. مراجعه‌کند. وآنها درصورت لزوم مطالب‌را بعرض برسانند. (روٴسای) مذکور را که‌مباشر امور بوده‌اند و (دستور) کارها باآنها بوده. (دستور)گفته‌اند: خندیدن وتف کردن وآب بینی انداختن: درحضورشاه ممنوع. وهمچنین نگاه‌کردن بصورت شاه قدغن بوده‌است. همواره (کفشزرین): یعنی‌زردوزی (۱) پوشیده. وبرتخت عاج جلوس‌نموده است. (لنورمان) مورخ. مینویسد ـ اول‌کسیکه درکشور خود تأسیس(محاکمات قانونی) کرد. همین‌پادشاه است. که‌قواعد مذهبی زردشت نخستین‌را هم = (آذرهوشنگ). که‌بنام (زند) تدوین نموده. وزردشت دوم — (فریدون). که اورا (اوخستانرتا) میگویند آنرا تعدیل‌کرده‌است. این‌پادشاه. احکام ومندرجات آن‌را بتوسط(انجمن مؤبدان). تفسیر نموده. وآنرا بموقع اجراگذاشته است. که‌آنرا (کتاب زرین). میگفته‌اند = (پازند).

قدرت عالیهٔ قضاوت = (دادرسی) را هم‌بجماعت مغان تفویض کرده وآن را براصول عدلیهٔ ادوارابتدائیه. وطرز محاکمات اجتماعیه قرارداده‌است. وازمیان مغان. اشخاص‌کافی بنام (داوریگانه): یعنی حاکم‌فرد. یاقاضی مخصوص. بولایات واطراف کشور فرستاده. که درهمه‌جا برطبق‌مندرجات (کتاب‌زرین). امورقضائیه رابگذرانند. پایه‌عظمت این‌پادشاه ازابتکار وآثاراو پیداست — گویا مقصودباطنی او درقسمت اقدامات مذهبی. جلوگیری ازنشر تعلیمات جدید (زردشت) اخیر بوده است. که(کشتاسب) باوگرویده. ودرنواحی (بلخ) وخاورستان آنرا ترویج کرده‌است. وسبب اشتهار (کشتاسب) شده‌است.

---

(۱) طایفه کفش زرین . یا (زرین کفش) که اهالی اصلی (سنه‌دژ) هستند خودشان را باین پادشاه انتساب میدهند = (پیالهگاه توس)هم که یک‌تپهٔ بلندی است در (گریاشان) درسمت‌پائین‌شهرواقع‌است‌باین‌پادشاه منتسب است‌که‌روی‌آن‌تپه‌میگساری کرده است . و ملتزمین رکاب در جنگل (گریاشان) بشکار پرداخته‌اند —

تمام این‌دستور ها که (توس) تهیه‌کرده. تازمان (کورش کبیر) دوام‌داشته. واز آن ببعد امورقضائی به(حکام) ومأمورین دولت اختصاص پیدا کرده است و در زمان (داریوش) هخامنشی. به(هیئت قضائیه) یعنی‌تعددقضاة مبدل‌گردید.

(توس) مدت (۵۳) سال‌با کمال قدرت وعظمت سلطنت کرد. وشوکت‌کشور (ماد. وپارس) دوزمان او بمنتهی درجه رسید. شهر(توس) = خراسان. ازبنا های اواست.

اصل‌نام توس (توسارمن) است‌که آنرا ترخیم‌کرده (توس). یا (توسه) یا (توسان) میگویند یکی‌ازمولفین‌یونانی ازکتب‌ایران نقل‌میکند. که‌اصل نام‌توس. (آرتوس) یا(آرتیوس) است. بسکون(یا.وواو.وسین). این‌روایت باروایت تاریخ قدیم اورامان). توافق‌دارد - یونانیان توس را(دژزس) یا(دیوکس) میگویند. که تحریف (تیوس)است: یعنی (سین یونانی بآن‌ملحق شده (تیوسس)گشته بعدمبدل به(دیوسس) یا(دژزس) وبالاخره (دیوکس) شده‌است.

بعضی‌تصورکرده‌اند که (دژزس). کیقباد است. درصورتیکه خود (هردوت) که‌راوی این‌روایت است. تصریح‌میکند. که‌دژزس‌را پسری بود (فراوورت)نام. و کیقباد همچوپسری نداشته. بلکه (فراوورت) پسرتوس است. که‌بعدذکر میشود.

بعضی هم‌گمان کرده‌اند . که این (توس) . همان توس پسر نوذر است . در صورتیکه توس نوذر . چنانکه سابق هم گفتیم . از سلسله پیشدادیان است از اینقرار — (توس . پسر نوذر . پسر منوچهر . پسر ایرج . پسر فریدون.پسر آپتین . پسر جمشید . پسر نوینجهان . پسر تهومرث=(طهمورث) . پسر هوشنگ پسر فراوك - پسر سیامك . پسر میشی . پسر گومرث = (گیومرث) . پسر یابث = (یافث) . پسر نوح)

اما این توس .کیانی است واز سلسله (مادایان) است . باین ترتیب توس پسر فریبرز =(فراوورث) . پسر شاهرخ = (ساروخ) . پسر زادآز . پسراروند پسر قباد . پسر آرجان . جد پنجم کیقباد .که توس مادی را با توس پیشدادی اشتباه‌کرده‌اند .

(توس) در سال (۶۵۵)ق‌م . از دنیا درگذشته است .

(عطف برشته‌کیقباد)

اولاد توس قبادی = (یعنی‌توس‌مادی) . نسلا بعد نسل در (ماد . وپارس) ومضافات . تازمان استیلای (کورش‌کبیر . بر-آزدیاك) سلطنت کرده‌اند . اما اولاد (لهراسپ) کیقبادی . درخاورستان . سلطنت داشته‌اند سپس در(مادوپارس)

هم تااستیلای اسکندر کبیر سلطنت کرده‌اند و هنگام استیلای کورش بر کشور (ماد) و (پارس) . اولاد لهراسب . صمیمانه طرفدار کورش بوده‌اند . کورش هم باآنها نهایت محبت و نوازش راداشته‌است

از (لهراسب) آثاری در تواریخ مشهود نیست . جزاینکه بعضی مینویسند که (هند) راتصرف نموده . اما تصرف هند بدون مساعدت پادشاه (ماد . و پارس) . برای لهراسب چندان سهل و آسان نبوده‌است . شاید در لشکرکشی (فریبرز) به هندوستان . لهراسب هم دخالت داشته . یا رئیس سپاه بوده است . که مورخین اشتباها فتح هندرا باو نسبت داده‌اند

اما آثار (کشتاسب) . پسر لهراسب . خیلی زیاد است . قلعه (سمرقند) و (دیوار خاور) درسمت مشرق . وشهر (بیضای) فارس . از آثار او است مدفنش در شیراز است . (کشتاسب) درحال حیات پدر برتخت سلطنت جلوس نموده (٦٦٨) قم ولهراسب درسال (٦٥٠) قم . درگذشته است

پای تخت (کشتاسب) اول بلخ بوده . بعد به (استخرپارس) انتقال داده است باعث شهرت کشتاسب بیشتر ترویج مذهب (زردشت) اخیر بوده‌است . که توس را ناچار ازجلوگیری کرده‌است کشتاسب در سال (٦٠٢) قم درگذشته‌است

حکمدار خاورستان . درزمان (کورش کبیر) . (بهمن) پسر اسفندیار . پسر کشتاسب . پسر لهراسب بوده‌است = (٦٠٢ — ٥٣٣) قم.

(بهمن) درکتب عهد عتیق . بنام (احشویروش) مذکور است و یونانیان اورا (آرتاگزرسس) میگویند (اردشیر درازدست) هم عبارت از اوست . و (اسفندیار) پدرش را یونیان (گزرسس) یا (گزرسز) میگویند که کشتاسب اورا بجنگ خاندان (رستم) فرستاد . ودرآنجا کشته‌شد —

(بهمن) قلمرو خودرا از (هند) تا (حبش) توسعه داده . و مرکز خود را (شوش) قرار داده‌است = (٤٦٤ — ٤٢٤) قم.

این پادشاه .(یعنی بهمن مادی) = احشویروش . بر طبق تواریخ کرد و تصریح کتب عهدعتیق — (کتاب استیر . فصل اول) برصدو بیست و هفت کشورسلطنت داشته است . بعدل وحکمت موصوف . وقوانین موضوعهٔ او در تنظیم امورکشوری معروف است . نوشته‌اند که بهمن بکین قتل پدر بجنگ خاندان رستم رفت . وفرامرز پسر رستم رابکشت (۱)

در عهد (بهمن) بنی اسرائیل خوشحال ودرعین رفاه بوده‌اند . (بلشسر) پسر

(۱) هو (زینة التواریخ) مذکوراست که رستم در اینواقعه حیات نداشته‌است.

بختنصر راکه از طرف اوحکمران بابل بوده. محض آسایش خاطر یهود معزول کرده وبجای او(کورش)نام راکه ازاولاد (جاماسپ) پسر لهراسب بوده. و مادرش از بنی اسرائیل = (خواهر دانیال صغیر)(۱) والی آنجا نموده است (مروج الذهب جلددوم صفحه ۸۲و۸۳)+(سرجان ملکم جلداول صفحه ۳۱)+(روضة الصفا صفحه ۲۲۸) وغیره ...

(ابن خلدون درصفحه ۱۶۲) و(مسعودی درمروج الذهب صفحه ٦٤) راجع به کورش مذکور مینویسند که از ملوك بابل بوده است . بهرحال این کورش غیر از کورش هخامنشی است که در کتب عهد عتیق به کورش پارسی یا کورش پادشاه پارس مذکور است-(کتاب دوم تواریخ ایام . فصل -(۳٦)آیه -۲۲و۲۳)+(کتاب عزرا . فصل اول وفصل ۳ — آیهٔ ۷)(وفصل ٤ — آیهٔ-٥)و(کتاب دانیال فصل٦ آیهٔ ۲۸) وفصل دهم -آیه اول)-

پس اختلاف مورخین راجع به کورش بی مورد است . واین کورش غیر از کورش هخامنشی است.

پس از (بهمن) دخترش (همای) که یونانیان (پریزاد)(۲) میگویند مدت چهل سال سلطنت کرده است — (۵۳۳-٤۹٤)ق م.

پایتخت او درعراق. درنواحی (تیسفون) بوده است .گویا از انفعال فعل پدرش آنجا رفته است .. درزمان سلطنت(ه ای). پس از درگذشتن (کاووس) هخامنشی پسر کورش کبیر. که یونانیان(کامبوز)میگویند-(داریوش) هخامنشی برتخت(ماد ـ پارس) نشسته است(۵۲۱-٤۸٦)ق م . که(گوماتا) راکشته است. این داریوش. پسر ویشتاسب. پسر آرسام. پسر آریارام . پسرسیاوش = (تایش پش) پسر کورش اول پسر کاووس (کامبوز) پسرسیاوش = (تایش پش) اول. پسر هخامنش. حکمدار پارس وعیلام است که درکتیبه های خودش نیز خود را هخامنشی معرفی کرده است - ودر کتب عهد عتیق به (داریوش. پارسی) یا (داریوش . پادشاه پارس) معروف است-(کتاب نحمیا . فصل ۱۲ آیهٔ ۲۲) + (کتاب عزرا . فصل٤-آیهٔ -٥و٦)×(وفصل ٥ آیه٦و۷) بیت المقدس را این داریوش تعمیر کرده است-

سپس درسال (٤۲٤)ق م (داریوش) پسر بهمن که از همای متولد شده بود . برتخت سلطنت جلوس کرده ودر تحت تعلیمات خصوصی مادر سلطنت نموده است — اورا (دارا) نیز گفته اند-

این داریوش . برتمام کشور(ماد. وپارس) استیلا یافته . تافلسطین در تحت زمامداری او بوده است . ومدت (۲۰) سال سلطنت کرده است . این (داریوش) در کتب عهد عتیق به(داریوش .مادی)مذکور است (کتاب دانیال فصل پنجم. آیه-۳۱).

---

(۱) دانیال دو نفر بوده اند . دانیال صغیر که از رجال بنی اسرائیل بوده . ودانیال کبیر که پیغامبر بنی اسرائیل بوده است (مروج الذهب جلددوم صفحه ۸۷/۸٦)

۲) درتواریخ کرد - پریزاد لقب داریوش پسر همای است نه لقب همای

و(فصل ۱۱-آیه یکم) ودر فصل (نهم -آیه اول) تصریح میکند که داریوش . پسر احشویروش. از نسل مادیان است . بنا براین مذکور از سلسله (کیان) -(یازده) نفر سلطنت کرده اند از اینقرار -(۱) کیقباد -(۲) کیکاووس(۳)توس-(٤) فریبرز- (٥)کواکسار-(٦)آزدیاك (۷) لهراسب -(۸)کشتاسب -(۹) بهمن پسر اسفندیار — (۱۰) همای -- (۱۱) داریوش = (دارا)-

درزمان سلطنت (داریوش) مادی. درسال(۳۳۰)ق م اسکندرمقدونی برایران (ماد وپارس) تاخته . پس ازجنك سختی درنواحی هولیر = (اربیل) داریوش بدست دو نفر خیانتکار همدانی(جانوسیاروماهیار)کشته شد(۱) ودولت (ماد)خاتمه یافت وتمام کشور(ماد وپارس) تحت تصرف واستیلای اسکندر کبیر درآمد وتاسال(۳۲۳) ق م . سلطنت اودرایران دوام داشته است .

(٤) (پادشاهی فریبرز)

پس ازوفات توس. پسرش(بربورز)که همنام جد خودش بوده (یعنی بریفر که ورز و برز بمعنی فروشکوه اند) وعرب (فریبرز)ویونانیان(فراوورتیا فراوورت یا فراورتیس) وبالاخره (فرورتیش) میگویند . درسال(٦٥٥)ق م. برتخت سلطنت جلوس نموده است .

این پادشاه کشورخودرا از یکطرف تارود (جیحون)(۲) وازسمت دیگر تا(هند) وازسمت مغرب تامیزوپوتامی = (بین النهرین) توسعه داده. اهالی(فینیقیه وطرسوس وسیلیسی) = کیلیکیه . و(ایج ایل)؛ هم باجگذاراو شده اند . عبریان و مصریان هم بااوعقد اتفاق بسته درزیرپرچم حمایت او بوده اند . وشهر(اکباتان) = همدان درزمان اوپایتخت بزرگی شده است . ومرکز آئین(زردشت) که تا این زمان در بلخ بوده بامراین پادشاه به اکباتان انتقال یافته است . وبالشگری بزرك از قبایل مختلفه بجنك (آشوریان) برخاسته درجنك کشته شده است (٦٢٥) ق م: (پیرنیا-٦٣٣- نوشته است)

محققاً گروه(پارس) درزمان این پادشاه هم تابع دولت(ماد) بوده انداحمد رفیق. درتاریخ عمومی خود درترجمه (فراوُرت) اشتباهاً(فرهاد) نوشته درصورتیکه فرهاد نام مطلقاً درسلسله سلاطین کیان. بلکه درسلسله پیشدادیان هم نبوده است.

---

(۱) بعضی نوشته اند که این دو نفر بتحریك اسکندر مرتکب قتل داریوش شده اند .

(۲) رود جیحون درآن زمان بدریای (خزر)میریخته رخوارزم هم جزو قلمرو فریبرز بوده است .

(۵) (پادشاهی کواکسار = هواخشتر)

پس از کشته شدن فریبرز . لشگر (ماد) انهزام یافته چیزی نمانده بوده که بازکشور (ماد . وپارس) بتصرف آشوریان درآید . که ناچار باردیگر روسای طوایف بچالاکی گردآمده . پسراو راکه (هوواخشتره) نام داشته ویونیان (کواکسا تارا) وبالاخره (کواکسار) میگویند . وایرانیان (سیاکزار) میخوانند درسال (٦٢٤) ق م . برتخت نشانه‌ند .

ارتی که ازپدر باین پادشاه رسیده بود . همانا حس انتقام از آشور بود . بنابراین . این پادشاه بترتیب سپاه دائمی پرداخته . پیاده نظام . وسواره نظام منظمی راتشکیل داد. پیاده مسلح به (تیروکمان . وشمشیر) .

سواره نظام (ماد) هم ازحیث هنرمندی برسواره نظام آشور برتری داشته‌اند زیرا سواران (مادی) درحال تاخت وتاز باکمال مهارت تیراندازی میکردند . بعلاوه اسبهای (مادی) هم ازحیث چالاکی وقشنگی وتند دوی ودوام معروف آفاق بوده‌اند

(هوواخشتار) پس از تهیه چنین لشکری . بعزم انتقام پدر بکشور آشور تاخته آنهارا باوجود مقاومت سخت . شکست داده‌است وشهر (نینوا) راهم محاصره کرده است. دراین هنگام خبرتاخت وتاز (سکاها) یعنی (سیتها) که یونیان (سکولت) میگویند . به (هواخشاتار) میرسد . که از قفقاز گذشته بشمال (ماد) رسیده اند . ناچار محاصره (نینوا) را موقوف گذاشته . برای حفظ کشور (ماد) مراجعت میکند درشمال دریاچه ارومیه = (رضائیه) . جنك سختی باسکاها نموده تاب مقاومت نمی آورد ناچار باآنها ازدرصلح درآمده شرایط آنهارا میپذیرد . پس ازاین صلح کشور (ماد) رسائر کشورهای همسایه . تادریای باختر = (مدیترانه) معرض تاخت وتاز سکاها واقع میشود . مدت (بیست سال) کشور (ماد) تحت هوسرانی آنها بوده . تااینکه (هواخشتر) دریك مهمانی رسمی آنهارا مست کرده تمام سرکردگانرا بقتل رسانیده. وبقایارا ازکشور (ماد) خارج نموده است = (٦١٥) ق م

دراین هنگام . (نابوپولاسار) حکمران آشور . دربابل ادعای سلطنت نموده با (هواخشتار) متحد شده . بار دیگر (نینوا) را محاصره میکنند . پادشاه آشور . که (شاراکو) نام داشته = (ساراکوس) . پسرآسور بانیپال . چون تاب مقاومت درخود نمی بیند . درقصر سلطنتی آتشی روشن کرده . خود وخانواده‌اش را طعمه آتش میسازد = (٦٠٦) ق م = (١٢٢٨) پیش از هجرت

مهاجمین چنان (نینوا) راخراب میکنند که دوقرن بعد . درزمان (اردشیر) دوم هخامنشی . که (کزنفون) ازآنجا عبورکرده نتوانسته آن شهر راکه یکی از بزرگترین شهرهای جهان محسوب بوده پیدانماید

چون این واقعه عیناً شبیه بواقعه (کیقاد) است . لذا مورخین فرنك هر دو رایکی دانسته . واولی راجزوافسانه تلقی میکنند - ؛ (رجوع بمبحث تاریخ کیقباد)

پس ازتسخیر وتخریب(نینوا)متحدین ولایات کشور آشور رادربین خودتقسیم کرده . تمام ولایاتیکه درسواحل شمالی دجله بوده . وآنچه آشور در آسیای صغیر مستملکات داشته همگی قسمت دولت (ماد) شده شامات . و فلسطین . هم نصیب حکمران بابل گشته است

انقراض دولت آشور . باآن قدرت وعظمتی که (آسور بانیپال) پدر(شاراکو) نشان داده بود محل حیرت است .که چهل سال پیش این دولت قهار خشن . دولت عیلام رامنقرض نمود . دست انتقام دراین هنگام . اورانیز ازصفحه روزگار برای ابدمحو ومنقرض ساخت

(قطعه)

گرز انکه بدکنی تومپند رکان بدی گردون فروگذارد و دوران رها کند
قرض است کارهای تودر نزد روزگار در هرکدام دور که باشد ادا کند

پس از انقراض دولت آشور . دولت (ماد) و (بابل) عقداتحادراگسیخته نگرده برای تشییدمبانی آن پادشاه (ماد) دخترخود رابه (بختنصر) ولیعهد دولت بابل داده است

میگویند(باغهای معلقه) راکه ازعجائب هفتگانه دنیا بوده . این بختنصردرکنار شط (دجله) برای دختر پادشاه (ماد) ساخته است (رجوع بمبحث تاریخ بختنصر)

(پادشاه ماد) . پس ازاین فتح تاریخی کسب قدرت نموده . بسهولت(ارمنستان) و(کاپادوکیه) راکه درمشرق آسیای صغیر است . وازاثر تاخت وتازهای (سکاها) بکلی ضعیف وناتوان شده بودند . تصرف نمود وتاسواحل رود(هالیس) راضبط کرد

هنگامیکه (هواخشاتار) برسکاها غلبه یافت وآنهارا تعقیب میکردچندنفری ازآنها پناهنده به(آلیات) پادشاه دولت (لیدی) شده بودند .

دراین موقع (هواخشتار) آنها را مطالبه نمود. پادشاه لیدی از تسلیم آنها امتناع نموده . جنك دربین دولت(مدی ولیدی) درگرفته است(۱) مدت شش سال این جنك بدون پیشرفت هیچ طرفی طول کشیده است . درسال هفتم درروز (۲۸) مه ماه (۵۸۵)ق.م. خور گرفت تامی رخ داده . تمام قرص آفتاب گرفته میشود. و ظلمت سهمگینی هردوسپاه را فراگرفته است .

---

(۱) لیدی نام یکی از طوایف آریان است که در قطعهٔ اناطولی سکونت داشتها ند . وایشان منسوب اند به (لیدیوس) حکمران قدیم آنها . مانندآجامیان. که به(جم) پادشاه خود انتساب دارند

(کیکاووس)



(کورش کبیر)



اتصال هردودست . علامت اتحاد(ماد. وپارس) است .که‌در
نتیجهٔ این‌دو قوهٔ (پدری‌ومادری)سلطت‌ایران‌رااحراز نموده

(داریوش مادی)





نقشهٔ ماد
با
کردستان قدیم

در زمان کواکسار و کورش کبیر

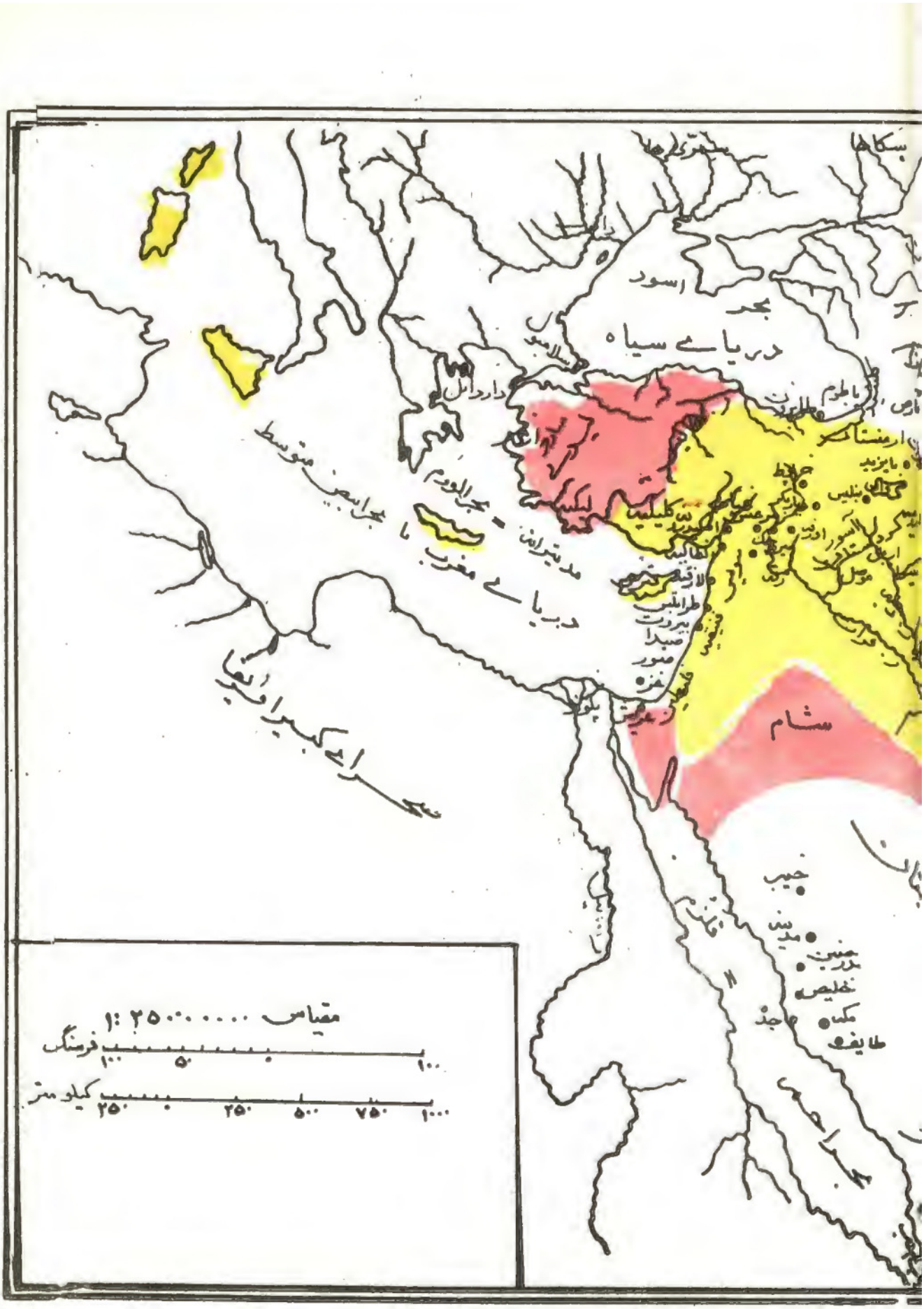

بسکاها
بحر اسود
دریاے سیاه
داردانل
باطوم
ارمنستان
بایزید
بنلیس
کلیکیه
لطاکیه
طرابلس
بیروت
صیدا
صور
غزه
شام
خیبر
مدینه
خلیص
مکه
جده
طایف
مدیترانه = بحرالروم
دریاے مغرب یا بحرابیض متوسط
صحراے کبیر افریقا
مقیاس ۱:۲۵۰۰۰۰۰۰
فرسنگ
۱۰۰ ۵۰ ۰ ۱۰۰
کیلو متر
۲۵۰ ۰ ۲۵۰ ۵۰۰ ۷۵۰ ۱۰۰۰



نقشهٔ ماد

یا

کردستان قدیم

در زمان کواکسار و کوروش کبیر

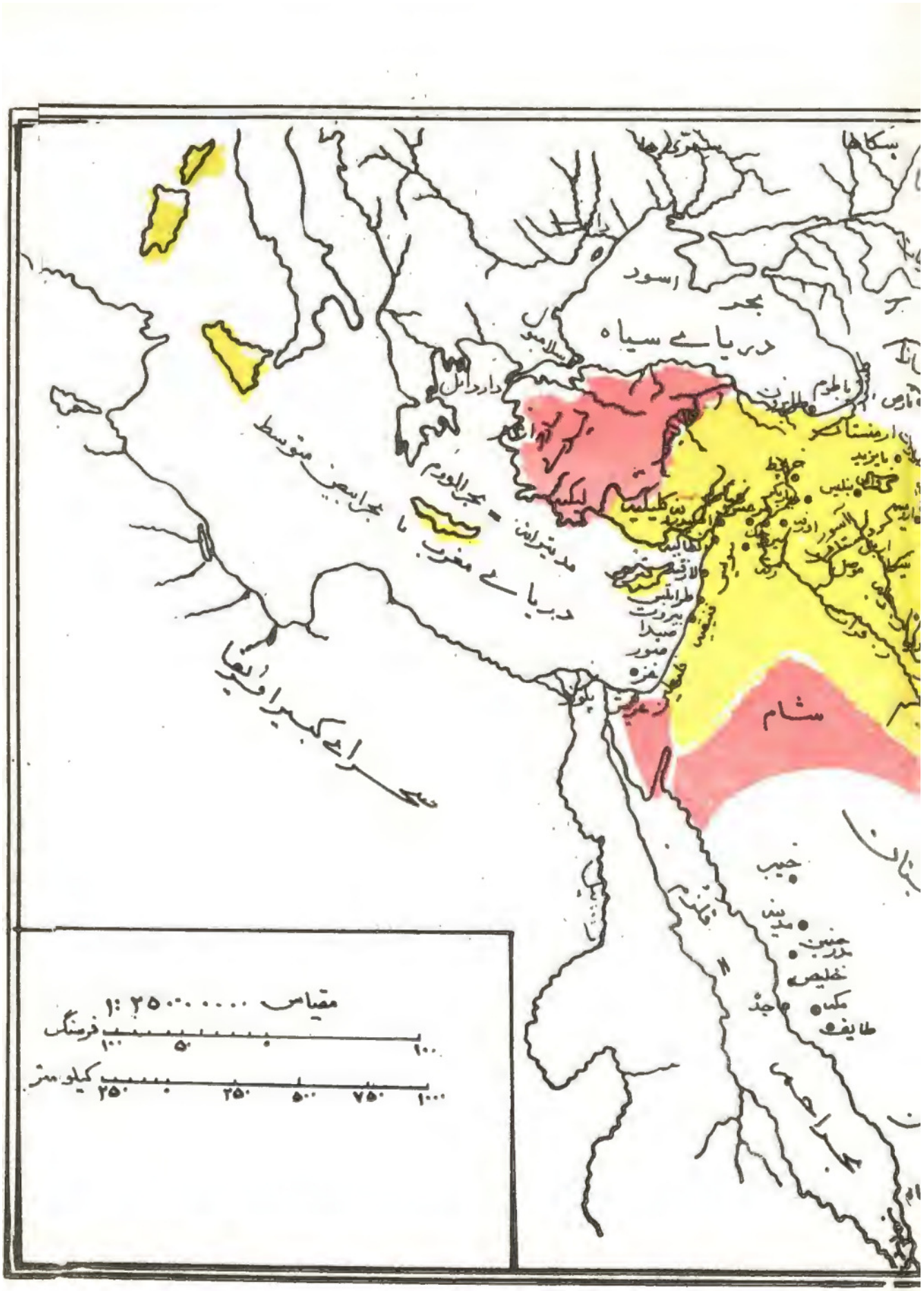

بحر اسود
دریاے سیاه
داردانل
بحر الروم
دریاے مغرب یا بحر ابیض متوسط
صحراے کبیر افریقا
شام
خیبر
مدینه
خلیص
مکه
جده
طایف
مقیاس ۱:۲۵۰۰۰۰۰۰
فرسنگ
۱۰۰ ۵۰ ۰ ۱۰۰
کیلومتر
۲۵۰ ۰ ۲۵۰ ۵۰۰ ۷۵۰ ۱۰۰۰

(فردوسی)

چودریای قار است گفتی جهان همه روشنائیش گشته نهان
یکی خیمه زد برسراز دودقار سیه شد جهان چشمها گشت تار

این کسوف کلی در سپاهیان طرفین تأثیر بسزائی بخشیده . حمل بر غضب خداوندی کرده‌اند - بختنصر پادشاه بابل درمیانه حکم شده قضیه بصلح برگذارشده است - ورود هالیس = (قزل ایرماق) سرحد دولتین مقرر میشود . برای تحکیم اساس صلح ودوستی‌هم، پادشاه لیدی دخترخودرا(آرتینیس) به (آژدیاك) پسر شاه (ماد) میدهد (۱)

نوشته اندکه کسوف مذکور را(تالیس) ملیطی. ازپیش‌استخراج کرده است (هواخشتار). یکسال پس‌ازاین جنك د. گذشته است(۵۸٤)ق‌م. دولت (ماد) ازپرتو ثبات عزم این پادشاه نیرومند بزرگترین دولت آنزمان محسوب بوده است .

حدود کشور(ماد) درزمان این پادشاه . برطبق قول(هردوت) یونانی‌ازاینقرار است - (شرقا) رودجیحون= (آمویه)که درآنزمان بدریای (خزر) میریخته است - (غربا) رودهالیس(قزل‌ایرماق)-(شمالا) دریای(خزر) آسکون. ورود(ارس) وجبال (ارارات). تامنتهی بدریای(سیاه)میشود - (جنوبا) هم سواحل‌بحر(عمان‌وخلیج‌پارس) که پارسها نیزدراین زمان تابع دولت(ماد) بوده اند ش۷وش۸

(٦) ، پادشاهی آژدیاگ ،

پس ازفوت کواکسار = (هواخشاتار) پسرش(آژدیاگ)= آژیدهاگ . درسال (۵۸٤) ق‌م. برتخت سلطنت ماد= (ماد . وپارس) جلوس کرده . یونانیان اورا (آستیاگ) یا (آستیاژ) میگویند . اصل نام او (ایختوویگو) است .

این پادشاه شخص نالایقی بوده است . قلمرو وسیعی راکه اژدها باورسیده نتوانسته اداره نماید . اساس زندگی‌او برعیش وتنعم واسراف وبیده‌گساری بوده است . ومجالس بزم رابرمواقع رزم ترجیح داده است . ومظالم ومردم آزاری‌را جزوتفریح خود قرارداده است . باینجهات مردم ازاوناخوشنود بوده‌اند . که‌بمحض خروج (کورش) فوراً گروه (ماد) اورا رهاکرده بکورش ملحق شدند -

کشور(ماد) درنتیجه زحمات کواکسار = (هواخشتار)بمنتهی درجه قدرت وتوسعه رسیده‌بود ازحیث سپاه وانتظامات لشکری‌هم شهره‌آفاق بوده است.که ازهرگونه تجمل وجلالی قصورنداشته . وهمه جا بخوبی و بسهولت پیش رفته است . هرچند

(۱) هردوت اسم این دخترا(آریه‌نیس) نوشته. بعلاوه مینویسد که پادشاه (ماد) هم(آمی‌تیس) دخترخودرا به(کرزوس) پسرالیات پادشاه لیدی داده است .

سلطنت (ماد). مطلقه و برأی پادشاه بوده ولی امورمهمه بامشاورهٔ رؤسای طوایف وسرداران انجام میگرفته است

مادها ازحیث تمدن هم مقام ارجمندیرا داشته اند . (سنگ شیر) همدان ازحجاریهای اکراد مادی است. همچنان (دکان داود) که دربین کرمانشاه و قصرشیرین است . و (دخمهٔ میاندوآب) . و (تاق فرهاد) دردویران لرستان . نزدیك سرپل و (دخمهٔ دهنو) محال اسحق وند نزدیك کرمانشاه . و (تخت سلیمان) در خاك افشار وقلعه (ما) دو (زیویه) خاك سقز. ودخمهٔ (سیرتار) دو (پلکان) . وقلعه (کرفتو) وقلعهٔ (زلم) . ودخمهٔ (روانسر) وسائرحجاریها ونقاریهای اماکن اکراد ازیادگار های دورهٔ (مادی) هستند .که شرح وتعداد آنها . باعث طول وبسط است ـ

«انتقال پادشاهی ازماد . به پارس»

پارسها درموطن خود . یعنی سواحل (خلیج پارس) از بدو ورود بآنجا بر طبق روایت (هردوت) . غالباً بزراعت وگله داری اشتغال داشته اند ، گاهی مستقلا زندگانی کرده اند. ولی اکثریاتابع دولت (پیشدادی) بوده اند ویا باجگذار (دولت ماد) یا (کنده) ویا (آشور) بوده اند که هیچوقت از خاك خود تجاوز نکرده اند . مگر (هخامنش) سرسلسله سلاطین هخامنشی که بر پارس . وعیلام پادشاهی کرده است . وقلمروخودرا تافلسطین توسعه داده است . فاماسائرشاهان هخامنشی بااینکه بر عیلام هم حکمران بوده اند. ولی غالباً درتحت اطاعه (بخت نصر) های بابل. یاپادشاهان آشور. ومادبوده اند. آخرین پادشاه سلسله هخامنشی که درعیلام وپارس حکمدار بوده (کامبوزیا) پدرکورش کبیراست . (آینه سکندری . صفحه ـ۳ و۱۷٤) ـ

جهة اینکه مورخین گاهی(کورش کبیر) راهنگام خروج برشاه (ماد) پادشاه (پارس) مینویسند. وگاهی پادشاه (عیلام) معین است که برهردوکشور حکمران بوده است ـ (رجوع بصفحه ۶۰۰ ایران قدیم . تألیف پیرنیا)

بهرحال حکومت بالاستقلال پارسیان ازکورش کبیر شروع میشود چنانکه درکتاب تواریخ ایام . فصل۳۶ ـ آیهٔ بیستم نیزمصرح است ـ

(پادشاهی کورش کبیر)

بس ازآنکه دولت (ماد) ازپرتو اقدامات کواکسار = (هواخشتار) بسرحد شوکت واقتدارسید . دیگردرپادشاهی (آزدیاگ) کسی باقی نبودکه دولت (ماد) رابونیش دربیارد . حکومت (پارس . وعیلام) هم که دست نشاندهٔ خود دولت ماد

بود . بزرگان و برجستگان (ماد) نیز بثروت ومکنت زیاد رسیده درناز و نعمت فرو رفته بودند فراغت خاطر و فرط آسایش. و بی باکی ازمردم هم سبب شیوع اخلاق پادشاه شده کم کم مظالم شخصی پادشاه شدت گرفته. وروابط دولت باملت روز بروز سردتر شده است که عموم رؤسای سپاه هم دلسرد ومأیوس وسپاهیان نیز همه سست و بیکار شده بودند . در خلال این احوال . (آرپاك) وزیر او که یونانیان (آرپاکس) یا (هارپاکس) میگویند . اوهم قلباً ازاوضاع شاه ناخوشنود و دلتنگ بوده کم کم خودرا بدلسردها نزدیك ساخته دریك مجلس خصوصی راجع بخلع سلطنت از (آزدیاك) عقد اتفاق می بندد . و بامضای تمام متفقین محرمانه به (کورش) پسر کامبوزیای حکمران (پارس. وعیلام) که دخترزادهٔ خود آزدیاك بوده . ووزیر هم سابقاً دراین زمینه با او صحبت کرده . نامه نوشته بوسیلهٔ (گیو) = گئوبروو. (۱) به (پاسارگاد) که مرکز کشور (پارس) بوده میفرستند . واو را دعوت میکنند که بامختصر سپاهی خودرا بحوالی (اکباتان) برساند . که لشکر (ماد) باوملحق خواهندشد -

(کورش) که یونانیان اورا (سیروس) مینویسند . ودر (اوستا) (گوهوسرو) گفته = کیخسرو. پس از خواندن نامه باسران وسرداران سپاه (پارس. وعیلام) داخل مذاکره شده . بالشکر (پارس وعیلام) رهسپار اکباتان میشود -

(آزدیاك) بمحض شنیدن این خبر سپاه انبوهی بسرکردگی (آرپاك) که تعهد گرفتن کورش را کرده. برای سرکوبی کورش میفرستد آرپاك دردومین حمله خود رامغلوب میسازد. و بالشکر (ماد) بکورش ملحق میشود آزدیاك . ازاین پیش آمد غیر منتظر خشمناك شده . خود شخصاً بالشکردیگری بجانب کورش حرکت میکند درآغاز جنگ شکست خورده خود را به (اکباتان) میرساند . و متحصن میشود . بالاخره سپاه کورش وارد اکباتان شده (آزدیاك) دستگیرودولت ماد سقوط میکند وتمام طلاو نقره وجواهرات را به (عیلام) میبرد- کورش درسال (۵۶۰) ق م . برتخت پادشاهی (پارس وعیلام) نشسته . ودرسال (۵۵۰) ق م. همدان رافتح کرده است

(کورش) . پس از تصرف همدان . (کواکسار) دوم . پسرازدیاك راکه دائی کورش میباشد درسپاه خود مقام سرداری داده . و (آمیتیس) دختر (آرتیمار) داماد

---

(۱) گیو. پس از فتح اکباتان ازطرف کورش مقام سرداری رااحراز میکند و باپیشقدمی او (بابل) هم فتح میشود . کنش (گیوه) منسوب باواست . واین همان گئوبرگودرز. پسر گشواد . پسر کیکاووس . پسر کیقباد است . برادر (آگیر) و (رهام) -

آزدیاك را هم که یونانیان (آوتیمبارس) میگویندودخترخاله کورش است . بزنی میگیرد. کورش تمام تشکیلات (ماد)را بطوریکه سابق بوده بحال‌خود باقی‌میگذارد که تصور مغایرت ودوگانگی نرود . وسران‌وسرداران را نوازش‌میکند. واکثررا ترفیع میدهد. خلاصه (کورش) ازهرحیث وسایل وموجبات یگانگی دوگروه (ماد) و (پارس) راکه بمنزله دوبازوی توانای او بودند فراهم آورده . وتاغلبهٔ اسکندر کبیربر (دارا این وحدت واتفاق باقی بوده است- (نخبةالأزهریه صفحه - ۵۲۰)

(کورش)دولت جدید خودرا . دولت (ماد وپارس) نام‌نهاد . (آینه سکندری صفحه - ۱۸۲). درکتب عهد عتیق هم همه‌جا بجای‌کلمه(ایران)کنونی جملهٔ (ماد وپارس) ذکرشده (کتاب استیرفصل یکم -آیه - ۳/۱۴/۱۸/۱۹) + (فصل دهم) آیه۲) + (کتاب دانیال فصل۵ -آیه - ۲۸) +(فصل۶ -آیه- ۷/۱۲/۱۵)+ (فصل۸ -آیه - ۲۰) -

بااینحال. تامدت یکقرن پس‌ازسقوط دولت (ماد) بازکلمهٔ(ماد) بجای(پارس) استعمال شده است (پیرنیا . صفحه۵۸)که مادها زیربار‌استعمال‌کلمه (پارس) یاجملهٔ (ماد. وپارس) نرفته‌اند -

بهرحال تواریخ خارجه وداخله. انتقال سلطنت (ماد) رابه (پارس) یك امر داخلی میدانند .که بدست خود مادها این امر رخ داده است . وبجای فرزند شاه ماد . (ئوه) شاه ماد . برتخت سلطنت نشسته است‌که چندان تأثیرات تاریخی به‌آن نمیدهند . حتی‌این تغییررا مطلقاً سقوط (دولت ما) نمیدانند . چه اگرسقوط آن میدانستند . دیگر کلمه (ماد) استعمال نمیشد . حتی در زمان (داریوش) هم دولت کورش را (دولت ماد)گفته‌اند. چنانکه درتوراة درکتاب عزرا . فصل۶) مصرح است‌که پای تخت‌کورش را (پایتخت‌کشورماد) مینو سد . نه‌کشور (پارس) یاکشور (ماد. وپارس) -

احمد رفیق‌هم . درتاریخ عمومی‌خود مینویسدکه به (اشتراك هردوگروه ماد وپارس . دولت ایران تشکیل شد). بالاخره پس‌از مرورییك مدت طولانی. ادبای پارس باین فکرافتادندکه اطلاق (دولت ماد) برکشوریکه پارس برتخت‌آن جلوس دارد . موردی ندارد . ازطرف دیگرهم برعایت (ماد) هامیسرنبوده‌که کلمه (ماد) مبدل به (پارس) شود : یعنی کلمه (ماد) ترك شود. وبجای‌آن لفظ (پارس) بنشیند بعلاوه اطلاق پارس‌هم برکشوریکه قسمت عمدهٔ آن (ماد) بودند غلط میشد .

ناچار محض اختصار . ورفع ایهام دوگانگی که از جمله (ماد . و پارس استفهام میشد . کلمه (آریان) بجای (ماد . وپارس) انتخاب گردید که علی السویه برهردوگروه (آری) نژاد . اطلاق آن درست می آمد واثنینیت ودوگانگی هم از آن استشمام نمیشد . لذا بجای دولت (ماد وپارس) . دولت (آریان) مورد استعمال یافت . که بعد بمرور دهور تصحیف شده (ایران) تلفظ شد- (تاریخ عمومی احمد رفیق صفحه-۳۶۳)-

خلاصه کلمه ایران)چنانکه تواریخ دنیا گواهی میدهند . ازمستحدثات اواخر قرن (چهارم) پیش ازمیلاد است . که بر (ماد . وپارس) وتوابع آن اطلاق شده است. وپیش ازآن تاریخ . سابقهٔ استعمال ندارد -

بهرحال همانطورکه درسابق ذکر شد . وجود(ماد) و(پارس) شرط تحقق اطلاق کلمه (ایران) است . یعنی ایران برهردوگروه اطلاق میشود .

(کورش)هخامنشی . ازقبیله پاسارگادی است وآن یکی ازقبایل پارس است که سابق ذکر شد -برطبق روایت(هردوت) شهر (پاسارگاد) باسم این قبیله مسمی گشته که درآنجا سکونت داشته اند -(کورش) یکی ازنوابغ دنیا است . که درتوارة اورا بلقب(مسیح) ذکر میکنند (کتاب اشیا . فصل ٤٥)-

(کورش) علاوه برفتوحات سمت خاور زمین . دو دولت قوی پنجهٔ (لیدی) و (بابل) راهم چنانکه درتواریخ مذکور است منقرض نمود . اصل اسم (کورش)- (آگراداد) است = یعنی آتش داد . ازقبیل (خداداد) . وکلمهٔ کورش . تحریف وتخفیف (کی خوشرو) است که لقب او بوده : یعنی (بزرگ خوش رفتار) . که سابق گفتیم (کی) . بمعنی بزرگ است . و (خوش رو) هم که بمعنی خوش رفتار است . که(کیخسرو) تصحیف آن است . کم کم لقب بجای اسم استعمال شده . و بالاخره جای اسم راگرفته است -

مقبره او در یکی ازقراء (مرغاب) است . که (مشهد ما درسلیمان)معروف است . کتیبهٔ ازکورش بخط میخی درآنجا منقوش است. مدت(سی) سال تقریباسلطنت کرده است -

(بند پنجم)

(علما واوباء کردستان)

چوندر شهرسنه‌دژ = (سنندج) . کتب رجال وانساب باندازه لزوم یافت نمیشود بنابراین نتوانستیم ترجمه احوال علما وادباء قبل ازاسلام را دست بیاریم . ازاواخر

قرن سوم هجری باین طرف آنچه دست آمد . بطور اختصار بترتیب تاریخ وفات ایشان برشته تحریر درآوردیم ـ (علمای سنه دژ و نواحی آن جزو این طبقه نیستند . در بخش چهارم تحت عنوان (علمای سنه) ذکر خواهند شد)

(۱) ـ ابو محمد (عبدالله) بن مسلم دینوری مشهور به (ابن قتیبه) قاضی دینور . مولف کتاب (المعارف) و (ادب الکاتب) و (غریب القرآن و (غریب الحدیث) و (عیون الاخبار) و (مشکل القرآن) و (مشکل الحدیث) و (طبقات الشعراء) و (الاشربه) و (اصلاح الغلط) و (تفقیه) و (الخیل) و (اعراب القرائات) و (الانواء) و (المسائل والجوابات) و (میسر و قداح) و غیر آن .. خود ابن کتب و تألیفات گواه پایه علم و شاهد رتبه و مقام اطلاعات او است ـ ان آثارنا تدل علینا . فانظر وابعدنا الی الاثار . اگر ما بخواهیم درشأن او چیزی بنویسیم نه اینست که حجابی از روی حقیقت او برمیداریم . بلکه بر حقیقت او پرده خواهیم افزود ـ در سال (۲۱۳) هجری متولد و در ذیقعده (۲۷۶) متوفی گشته .

(۲) ـ ابو حنیفه دینوری . که از اقران جاحظ است . در علوم عقلیه و نقلیه فرید عصر خود بوده است . دوسال (۲۸۱) متوفی گشته .

(۳) ـ ابو عبدالله (محمد) بن جابر منجم حرانی . بن سنان رقی مولف (زیج صابی) و (مطالع البروج) و (رسالهٔ ـ اتصالات) و (شرح چهار مقالهٔ) بطلیموس . و غیر آن .. درعلم نجوم ید طولائی داشته . درمیان ریاضیون اسلام . در اروپا اسم او ازهمه بیشتر اشتهار دارد . درسنه (۲۶۴) متولد و درسال (۳۱۷) متوفی گشته .

(۴) ـ ابوجعفر (احمد) دینوری . پسر ابن قتیبهٔ مذکور است شخص فاضل متفقهی بوده . در سال (۳۲۱) هجری قاضی مصر شده . و درسال (۳۲۲) متوفی گشته .

(۵) ـ ابوبکر (محمد) نقاش موصلی . بن حسن بن محمد بن زیاد بن هارون بن جعفر بن سند مقری است . علاوه بر صنعت نقاشی . درعلم تفسیر و غالب علوم دینیه اطلاعات کافیه داشته . کتب ذیل از تألیفات او است (شفاء الصدور) در تفسیر (الاشاره) درغریب قرآن (الموضح) درمعنی ایات متشابهه (الابواب) درتفسیر . و (ارم ذات العماد) و (ضد العقل) و (المناسك) و (فهم المناسك) و (اخبار القصاص) و (ذم الحسد) و (دلایل النبوه) و (المعجم الکبیر) و (المعجم الصغیر) و (المعجم الاوسط) در اسامی قراء و قرائات ایشان . و (السبعهٔ کبیر) و السبعه صغیر) و (السبعهٔ اوسط) . درنقل احادیث اهتمام کاملی . نداشته . غالب احادیثی را که درتفسیر خود نقل کرده صحیح نیستند . درسال (۲۶۵) متولد ودرسال (۳۵۱) درسوم شوال متوفی گشته .

(٦) - سری رفاء موصلی . ابوالحسن . بن‌احمد سری کندی یکی ازادباء موصل بوده . درفن‌شعر مهارت کافی‌داشته است. ودرادبیات دارای تالیفات‌است . از جمله آنها کتاب(محب‌ومحبوب) وکتاب(دیره) میباشد . دراین‌دو بیت صنعت‌رفوگری خودرا انتقادکرده است .

وکانت الابرة فی‌ما مضی صائنة وجهی و اشعاری
فاصبح الرزق بها ضیقاً کانه من ثقبها جاری

درسال (٣٦٦) متوفی گشته است .

(٧) - شیخ‌عبدالله‌رودباری . یکی‌ازکبارمشایخ‌طریقت‌بوده . معروف‌اطراف ونواحی است . درسال(٣٦٩)فوت‌کرده است

(٨) - ابن‌جنی‌نحوی موصلی. اسم اوعثمان .وکنیه‌اش ابوالفتح است درعلوم عربیه وادبیات مهارت تامی داشته . مشهور افاق‌است . کتب‌ذیل ازتألیفات‌اواست (الخصایص و(سرالصناعه)و(تلقین)درنحو و(المصنف)شرح‌تصریف‌مازنی و(التعاقب) و(الکافی) شرح‌قوافی‌اخفش. و(المنهج) دراشتقاق اسماء شعراء حماسه . و(تذکرهٔ اصفهانیه) و(مختار تذکره ابی‌علی)و(المقتضب) ر معتل‌العین . و(اللمع)و(التنبیه) و(المهذب)و(تبصره) ـ مختصری‌درعروض . ومختصردیگر درقوافی . و(شرح‌ابن‌جنی) بر(دیوان متنبی) معروف‌است . پیش از سال (٣٣٠) متولد . ودر ٢٨ صفر سال (٣٩٢) متوفی گشته .

(٩) - ابن‌کج دینوری قاضی یوسف . بن‌احمد . بن‌یوسف بن‌کج یکی ازائمهٔ شافعیه است. که درفن‌خلاف‌متبحر . ودرمذهب شافعی. دارای‌رأی‌بوده‌است در دینور قضاوة داشته و تألیفات زیادداردعلاوه بردولت‌علم . دارای‌ثروت‌هم‌بوده است ، درشب٢٧ رمضان(٤٠٥) جمعی ازدزدان بخانه‌او رفته دربستر خواب بقتلش رسانیده‌اند . ونقدینه واثاثیه اورابرده‌اند .

(١٠) - شیخ ابوالحسن هکاری . شیخ الاسلام . علی‌بن‌احمد . بن‌یوسف بن جعفر . بن غرفه . دارای‌علم و فضل وزهدبوده اولاد اونیزهمه فقهاء وادباء وصلحاء بوده‌اند در سال (٤٠٩) متولد . ودر سال (٤٨٦) درماه محرم متوفی گشته .

(١١)- ابواحمد شهرزوری . قاسم . بن مظفر . بن‌علی . بن‌قاسم (پدرابی بکرمحمداست)شهیر ٩(قاضی‌الخافقین)که بعد ذکرمیشود - ابواحمد جدقضاةشهرزور

وموصل . وشام . والجزیره است .که اولاد اوهمه قاضی وفقیه و مدرس بوده اند کمال الدین‌محمد . ومحی‌الدین پسرش‌که قریبا ذکر میشوند از احفاد او هستند. درسال (٤٨٩) در موصل متوفی گشته.

(۱۲) ـ قاضی ابوالحسین‌خلعی‌موصلی . علی‌ابن‌حسن . بن حسین. بن‌محمد شافعی . دارای‌کمالات حسنه ومزایای مستحسنه بوده . در زهد و ورع نیزمعروف است . در سال (٤٠٥) متولد . ودرسال (٤٩٢) درماه‌ذی حجه متوفی‌گشته .

(۱۳) ـ ابومحمدعبدالله. مشهوربه (قاضی مرتضی) پسر ابواحمد شهرزوری مذکور . برادر(قاضی‌القافقین). درعلم و فضل محسود اقران . ودر فصاحت و عذوبت بیان‌شهره زمان بوده است . درسال (٤٦٥) متولد . ودر ربیع الاول سال (٥١١) درموصل متوفی‌گشته .

(۱٤) ـ حریری . شیخ ابومحمد(قاسم) بن علی . بن‌محمد. بن عثمان صاحب (مقامات) و(درة الغواص)و(ملحة الاعراب) ورسایل دیگر است . کتاب مقامات را برای عمیدالدوله وزیرمسترشد . تالیف نموده . وشیخ زمخشری در مدح مقامات اومیگوید .

اقسم بالله وآیاته ومشعرالحج ومیقاته .
ان الحریری حری بان نکتب بالتبر مقاماته

درسال (٤٤٦) دربلده (حریر حزولواء (اربل) متولد شده ودرسال(٥١٦) درهمانجا متوفی‌گشته ـ

(۱٥) ـ ابن خازن دینوری . ابوالفضل (احمد) بن محمد . بن فضل . بن عبدالخالق دینوری . مشهوربه (کاتب) درخط وانشاء مشهور است . درسال(٤٧١) متولد . ودرسال (٥١٨) متوفی‌گشته ـ

(۱٦) قاضی القافقین . ابی بکر (محمد) بن ابواحمد قاضی شهرزوری مذکور درشماره (۱۱). مقامات علمیه ومزایای ادبیهٔ قاضی‌القافقین معروف اهل تاریخ است . اگر ذکر فضایل او با نظر اختصار ما منافی نبود . در مدیحش داد معنی دادمی غیراین منطق لبی‌بگشادمی. درسال(٤٥٣) متولد . ودرسال (٥٣٨) دربغداد متوفی‌گشته ـ

(۱۷) ـ مهذب الدین موصلی . ابوالحسن (علی) نابی‌الوفاء . سعد . بن آبی‌الحسن علی . بن‌عبدالواحد . بن‌عبدالقاهر. بن‌احمد . بن‌مسهر . یکی ازشعراء معروف است . درادبیات مسلط بوده . دیوان اشعار او دردومجلد ثبت است درسال (٤٥٢) متولد . ودرسال(٥٤٣) متوفی‌گشته ـ

(۱۸) — ابن دری موصلی. (یوسف)بن دره . شاعر معروف است. جوان باهوشی بوده . ودرسال (٥٤٥) در مسافرت حجاز باجمع کثیری ازحاج تلف شده است .

(۱۹) — ابوالکرم شهرزوری . دارای علم وفضل وکمالات بوده . درسال (٥٥٠) متوفی گشته .

(۲۰) — شیخ عدی هکاری . بن مسافر . بن اسمعیل بن موسی . بن مروان بن حسن . بن مروان . آوازه قدس وتورع شیخ عدی . درافاق واقطار منتشر و عامه باو اعتقاد مفرط داشته‌اند . بدرجه‌ای که حیات وروزی وسعادت خودرا از او دانسته‌اند . که حالاهم مقبرهٔ او در هکاریه مطاف خاص و عام است . و مردم از او مقصود ونیاز میخواهند . درسال (٤٦٧) متولد . ودرسال (٥٥٧) متوفی گشته .

(۲۱) — ابن بزدی جزری . ابوالقاسم(عمر) بن محمد . بن احمد . بن عکرمه که در(جزیره ابن عمر)امام ومدرس ومفتی بوده. وغالب اوقات رادرمصاحبت حجة الاسلام ابوحامد . محمد غزالی . وبرادرش احمد غزالی بسر برده است . مختصری درشرح اشکالات (مهذب) تالیف شیخ ابی اسحق شیرازی نوشته . واسم آنرا(الاسامی والعلل) گذاشته . درفقه ودیانت متفق علیه اهل عصرخود بوده‌است . درسال(٤٧١)متولد. ودرسال (٥٦٠) درماه ربیع الاول درالجزیره متوفی گشته .

(۲۲) — ابو نجیب . ضیاء الدین سهروردی .عبدالقاهر . بن عبدالله بن محمد. بن عبدالله عمویه . ابن سعد . بن حسین . بن قاسم . بن نضر . بن قاسم . بن نضر . بن عبدالرحمن . بن قاسم . بن محمد. بن ابی بکر صدیق . خلیفه اول رضی الله تعالی عنه. شیخ ابو نجیب علاوه برمقامات حسبی ونسبی . ومزایای علمی وادبی یکی ازمشاهیر اولیاء طریقت بوده . درجانب غربی شط بغداد . ریاطی برای منسوبین خودبنا کرده. وخودش مدتها درمدرسه (نظامیه)تدریس کرده واورا (مفتی العراقین) گفته‌اند . این قبیل ذوات هرچند نژاد آنها بعرب منتهی میشود ولی چون مدتها پدر بر پدر در میان اکراد بوده‌اند. ودراکراد ستان نشوو نما یافته‌اند . لذا ازحیث اخلاق وآداب وفضایل جزو کرد محسوب میباشند .

(سهر ورد) معرب (سوره برد) است . و آن قریهٔ ایست از محال گروس) نزدیك (زنگان). در سال (٥٠٩) متولد . ودر سال (٥٦٣) در بغداد متوفی گشته . عموی شیخ شهاب الدین ابوحفص (عمر) سهروردی است که ذکر خواهدشد

(۲۳) — **ملاخضر اربیلی** . ابوالعباس (خضر) بن نصر بن عقیل . بن نصر اربیلی . اول کسیکه در اربیل تدریس کرده او بوده . در فن فقه خلاف و تفسیر دارای تألیفات است . (۲۶) خطبه حضرت رسول راهم درکتابی جمع کرده .

مورد استفاده خطباء است . درسال (٤٧٨) متولد . ودر جمادی الثانیه سال (٥٦٧) متوفی گشته . در اوبیل درهمان مدرسه خود مدفون است .

(٢٤) - **قاضی کمال الدین شهرزوری** . ابوالفضل (محمد) بن ابی محمد عبدالله . بن ابی احمد قاسم شهرزوری که در شماره (١١) و (١٣) جد و پدرش ذکر شدند . قاضی کمال دارای فضل و کمال و اطلاعات عمیقه بوده درفصاحت بیان و طلاقت زبان هم نادرهزمان خود بوده . درفن امارت ومردم داری هم مهارت تام داشته . درموصل قاضی ومدرس بوده است . ودرآنجا خودش یکباب مدرسه بنا کرده . در مدینه منوره هم یکباب رباط ساخته است . در موصل و نصیبین = (نصیبین) و دمشق هم اوقاف زیادی از او بجامانده درسال (٤٩٢) متولد. ودر محرم (٥٧٢) متوفی گشته .

(٢٥) - **رضی الدین اربلی** . ابوالفضل (یونس) بن محمد بن منعه . بن مالك. بن محمد. پدر کمال الدین مذکور در شماره (٢٤) شخص وارع ومتفقهی بوده . در مدرسه امیر زین الدین (کمالیه) بشغل تدریس علوم وافتاء اشتغال داشته است - درسال (٥٠٨) متولد . و درسال - (٥٧٦) درموصل متوفی گشته .

(٢٦) — شیخ احمد جزیری. مشهور به (ملای جزیر) ازاهالی (بوتان) بوده است دارای قصاید وغزلیات ونثریات قابل تمجید است. درتجوید وتصوف والهیات هم تألیفات دارد . درسال (٥٧٩) درجزیره (بوتان) که (جزیره ابن عمر) نیز گویند متوفی گشته ودرآنجا مدفون است .

(٢٧) — ابوالفرج ابن دهان موصلی (عبدالله) بن اسعد . بن علی بن عیسی شخص ادیب وفاضل ومتفقهی بوده است در (حمص) شغل تدریس داشته بجهة افراط در صنعت شعرسائر کمالاتش مجهول مانده فقط بوصف شاعری اشتهاریافته است. درسال (٥٢٣) متولد. ودرسال (٥٨١) متوفی گشته .

(٢٨) — موفق الدین شاعر اربلی. ابوعبدالله (محمد) بن یوسف بن محمد بن قائد. درادبیات وصرف. ونحو. وعروض. وقوافی وفنون شعریه مهارت تامی داشته . کتاب اقلیدس را همواره درس گفته ودرشعردیوان مخصوص دارد . درسال (٥٣٦) متولد. ودرسال (٥٨٥) متوفی گشته .

(٢٩) شیخ محی الدین شهرزوری. ابوحامد (محمد) پسر قاضی کمال الدین مذکور درشماره (٢٤) درحیات پدر قاضی دمشق شده . پس ازفوت پدر قاضی موصل شده است درمدرسه (نظامیه) ومدرسه پدرش (کمالیه) که هردو در موصل هستند تدریس نموده . درسخاوت طبع وحسن اخلاق هم شهره آفاق بوده است . در سال (٥١٠) متولد ودر جمادی الاولی (٥٨) متوفی گشته .

(۳۰) شهاب‌الدین سهروردی حکیم شهید. ابوالفتح (یحیی) بن حبش بن امیره . خواهرزاده شهاب‌الدین ابوحفص(عمر) است که بعد ذکر میشود. در کتاب طبقات لاطباء اسم اورا اشتباها عمر نوشته باشهاب‌الدین دانیش که اوهم سهروردی است اشتباه کرده است .

علم حکمت و اصول‌الفقه را درمراغه آذربایجان نزد شیخ مجدالدین جیلی استاد امام فخرالدین رازی تحصیل کرده . درحکمت و فلسفه وحید دهر ودر فقه واصول وسائرعلوم رسمی فرید عصر بوده است . درتحریر وتقریر نیزمشهور است . کتب ذیل ازتألیفات اواست (تنقیحات)دراصول‌الفقه (تلویحات) (هیاکل نوریه) (حکمة الاشراق) رساله (غربة‌الغربیه) (مطارحات) (رمزالوحی) (مبدء ومعاد) فارسی . (بستان‌القلوب) (طوارق الانوار) . (نفحات) . (بارقات الهیه) . (نغمات سماویه) . (لوامع‌الانوار) . کتاب(البصر)(رسالة‌العشق) . (رسالة‌المعراج) . (شرح اشارات).

عبارت‌ذیل‌هم ازکلمات اومیباشد — (لوکان‌فی‌الوجودشمسان.لاطمست‌الارکان فابی‌النظام ان‌یکون غیرماکان)

رباعی ذیل هم ازاوست .

رباعی

هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی　　خودرا زبرای نیك وبدگم‌نکنی
رهرو توی و راه توی منزل تو　　هشدار که راه خود گم نکنی

این نابغه‌جوان . بواسطه تهور وبی باکی در اظهار علم وذکاء . و عدم رعایت شأن علماء . مبغوض و محسود اهل‌علم واقع شده . قتل او را از سلطان صلاح‌الدین درخواست نموده‌اند . سلطان اورا در حلب‌محبوس نموده ودر حبس‌خفه کرده است . این قضیه تاریخ مشعشع آن سلطان نامداررا لکه‌دارکرده است . در سال (۵۴۹) متولد . درسال (۵۸۷) در حبس خفه شده است .

(۳۱) - **ابوالفرج** شمس الدین (محدث حرانی) . شخص باهوش تند حافظهٔ بوده است . شغل اوتجارت . ودر علم حدیث و رجال نظیر نداشته‌که از اطراف واکناف برای تصحیح احادیث واحوال رجال باورجوع نموده‌اند درسال (۵۰۵) متولد.و در سال (۵۹۶) متوفی‌گشته .

(۳۲) - **ابوعلی شاتانی** . علم الدین (حسن) بن‌سعد . بن عبدالله بن بندار . بن‌ابراهیم . شاعری بوده معروف . بعلاوه درعلم فقه واصول نیزاطلاعات فایقه داشته . درسال (۵۱۰) متولد . در شعبان (۵۹۹) متوفی‌گشته - (شاتان)قصبة ایست درنواحی دیاربکر -

(۳۳) - **ضریر مقری** . ابوالعزم . بن‌ریان . بن شبه. بن صالح پدرش ریاف . درحال فقرو مسکنت فوت کرده . ضریر یتیم و بی معاش مانده از پرتو رعایت مردم زندگانی کرده . در موصل بعلم صرف‌و نحوو ادبیات و قرآن‌وحدیث پرداخته . سپس ازشدت فقر و پریشانی ببغداد رفته در آنجا سائر علوم را تکمیل نموده است . و بامزایای علمی وادبی به (مکسین) برگشته است . اهل مکسین از مراجعت اوباآن اوصاف خوشحال شده‌اندکه یکنفر هموطن ایشان بافضل و کمال برگشته است . فردای همانروز ورود (از اثر طعن یك پیرزنی) دوباره جلای وطن کرده رهسپار موصل شده است درفن شعرهم تسلط کامل پیداکرده است . دو بیت ذیل از اشعار اوست .

علی الباب عبدیسأل لاذن طالبا — له اد بالا ان نعماك تحجب

فان کان اذن فهو کالخیر داخل — علیك والا فهو کالشر یذهب

در سال (۶۰۳) در موصل مسموم گشته .

(۳۴) - ابن اثیر . مجدالدین جزری . ابوالسعادات (مبارك)بن‌ابی‌الکرم محمد . بن . محمد . بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی . برادر عزالدین وضیاءالدین جزری است . که بعد ذکر میشوند . نخبهٔ افاضل وزبدهٔ اماثل بوده . در نحو وفقه و حدیث و اکثر علوم دینیه مهارت و استحضار تام داشته. و تألیفات زیاد دارد . ازجمله کتاب(جامع‌الاصول)فی‌احادیث‌الرسول که‌ازصحاح سته‌جمع‌آوری کرده‌است . وکتاب (النهایه) فی‌غریب‌الحدیث در پنج مجلد . وکتاب (الانصاف) فی‌الجمع بین‌الکشف والکشاف در تفسیرکه از ثعلبی وز مخشری اخذکرده‌است.و کتاب(المصطفی والمختار)درادعیه واذکار. و کتاب (البدیع) در شرح (الفصول) ابن‌دهان در نحو . وکتاب(شافی) در شرح (مسند)امام شافعی . درصنعت‌کتابة هم مختصری نوشته است . دیوان رسائل و انشائات او معروف است . اخیرا در خانهٔ خودبعزلت و انقطاع پرداخته . درسال (۵۴۴) متولد . ودرسال (۶۰۶) متوفی گشته

(۳۵) - ابوحامد . بن‌یونس . عمادالدین(محمد) بن‌یونس. بن‌محمد بن‌منعه. بن مالك بن‌محمد . برادرکمال‌الدین علامه‌است . که‌بعد ذکرمیشود . درفقه واصول وخلاف‌متبرز بوده . درمدرسه(نوریه)و(عزیه)و(زینبیه) و(نفیسیه) و(علائیه)تدریس نموده . درجامع مجاهدی‌نیز شغل‌امامت و خطابت داشته . کتاب(المحیط)فی‌الجمع

بین‌المهذب‌والوسیط و(شرح و جیز) امام غزالی . از تألیفات او هستند . در عقاید وجدل و خلاف‌هم‌دارای رسائل‌است . دررمضان(۵۹۲) بشغل قضاوة موصل منصوب گردیده .درزهدوورع مشهورومعروف‌است .درسال (۵۳۵) متولد ودرجمیدی‌الثانیه (۶۰۸) درموصل متوفی گشته -

خانواده بنی یونس معروف‌اند . خانواده بزرگ جلیل‌القدری‌بوده‌اند.علما وفضلای زیاد داشته‌اند . اکثر دارای تألیفات بوده‌اند . (التعجیز) تألیف محمدبن عمادالدین است . وجیزامام غزالی را هم‌مختصر کرده‌است . همچنین‌کتاب (محصول) رانیز دراصول الفقهٔ مختصر نموده‌است .

(۳۶) - ابوالفضایل‌آمدی . (علی)بن ابی‌المظفر یوسف .بن احمدبن‌محمد بن‌عبیدالله.بن‌حسین . بن‌احمد . بن جعفر .یکی از ادباء مبرزسلیمانیه بوده.اخیراً قاضی(واسط) شده‌است .درفقه و حدیث ونحو ومناظره ولغت اطلاعات کافیه داشته است . دراشعارهم صاحب دیوانست درسال(۵۵۹) متولد . ودرسال (۶۰۸)متوفی گشته - آمد اسم دیاربکر است .

(۳۷) — **یاقوت موصلی** . ابوالدربن عبدالله موصلی . که امین‌الدین لقب داشته . نام خانوادگیش (ملکی) بوده . منسوب بسلطان ملکشاه ابوالفتح بن سلجوق بن محمدبن ملکشاه بزرك اگراین انتساب درست باشد یاقوت ازاتراك است نه اکراد . منتهی‌محل‌دراکراد محسوب است . بهرحال(مادی) است. چون‌نژاد اتراك(خزر)هم به(مادا) پسریافث منتهی‌میشود .

(یاقوت) علاوه برمعلومات علمیه درخط شهره آفاق بوده .که بهمین جهة به (کاتب) اشتهاریافته است . درسال(۵۳۶) متولد. ودرسال(۶۱۸) متوفی گشته .

(۳۸) — عزالدین. ابوالقاسم(نصر)بن‌عقیل بن نصرمدرس‌اربیل . برادرزاده ملاخضرکه دوشماره (۲۳)سبق ذکریافت شخص‌فاضل متبحری بوده . حساد خاطر سلطان را نسبت باو تیره وآزرده نموده او را بموصل تبعید کرده است . ابوالدر (یاقوت) مذکوردرشماره قبل‌سه بیت ذیل‌را باو نوشته است .

ایاابن عقیل لاتخف سطوة العدا — وان اظهرت مااضمرت من‌عنادها
واقصتك یوما عن بلادك فتیة — رأت‌فیك فضلا لم‌یکن فی‌بلادها
کذا عادة‌الغربان‌تکره ان‌تری
بیاض‌البزاة الشهب‌دون سوادها

درسال (۵۳۴) متولد. ودرجمادی‌الثانیه (۶۱۹) متوفی گشته .

(۳۹) - **بهاء سنجاری**. ابوالسعادات (اسعد)بن‌یحیی. بن‌موسی. بن‌منصور بن‌عبدالعزیز. بن‌وهب. ابن‌هبان. بن‌سوار: بن‌عبدالله. بن‌رفیع . بن‌ربیعه. بن‌هبان سلمی

درفقه شافعی دارای رأی بوده درعلم خلاف هم بصیر. ودرادبیات عدیم النظیر بوده دیوان اشعاراومعروفست .

یکی ازدوستانش مدتی ازاو ببریده. وباوگاه پیغام داده است . آندوست دوبیت ذیل را که ازحریری است درجواب گله او نوشته است .

لاتزرمن تحب فی کل شهر غیر یوم ولا تزده علیه
اجتلاء الهلال فی الشهر یوم ثم لا تنظر العیون الیه

بها ء هم دوبیت ذیل رادرجواب او نوشته است .

اذا حققت من خل و داداً فزره و لا تخف منه ملالا
وکن کالشمس تطلع کل یوم ولا تك فی زیارته هلالا

درسال (۵۳۳) متولد . ودرسال(۶۲۲) درسنجار متوفی گشته -

(۴۰) — شرف الدین . (احمد) ابوالفضل بن علامه کمال الدین ابی الفتح . موسی . بن شیخ رضی الدین ابی الفضل یونس . بن محمد . بن منعه . بن مالك . بن محمد . بن سعد بن سعید بن هاصم . بن عابد ابن کعب بن قیس . بن ابراهیم - کمال الدین پدرش بعد ذکر میشود . درعلوم عقیله و نقیله همسر پدر . ودرزهدوورع تالی جدش بوده . و درمدرسه ملك مظفرالدین . بن زین الدین مدرس بوده درفقه کتاب(تنبیه) راتالیف نموده .احیاء العلوم راهم دومرتبه مختصر کرده است. (مختصر کبیر) و(مختصر صغیر). جزاز اندازه سدرمق اعتنائی بدنیا وذخائر دنیوی نداشته . کلیه عایدات خودرابر فقرا انفاق کرده است . از کلمات اواست.(کسیکه ازمزایای علمی بی بهره ودارای ذخایر دنیوی باشد . مانند الاغی است ،که غرق براق جواهر باشد)-

درسال (۵۷۵) متولد . ودرسال(۶۲۲) متوفی گشته -

(۴۱) — شرف . بن ضیاءالدین (محمد) بن ابوالفتح ضیاءالدین نصرالله - که ذکر پدرش بعد خواهد آمد . در علم وکمال تالی تلو پدر خود بوده در نظم و نثرهم قدرت کامل داشته است . درسال(۵۸۵) متولد . ودرسال (۶۲۲) متوفی گشته -

(۴۲) — نجم الدین شاعر . مشهور بهابن صابر منجنیقی . ابویوسف (یعقوب) بن صابر . بن برکات . بن عمار . بن عمان . بن علی . بن حسین . بن علی . بن حوثرة حرانی . یکی ازادباء معروف است. علاوه برعلم وفضل وادبیات . درساختن منکنه یعنی (منجنیق) هم مهارت تامی داشته .کتاب (عمدة السالك) فی سیاسته الممالك . تالیف اواست .که درعلم جنگ وحرکات جنگی . وحیل وفنون حربیه . وکیفیت فتح ثغور. وترتیب ورزش وسواری . وشرح اوصاف واحوال اسب . ورموز تحصن وقلعداری

وحصاربندی وامثال اینگونه مسائل تالیف کرده است . در شعرهم دیوان مخصوص دارد مسمی به(مغانی الاعانی) قطعه ذیل رادرمورد پسری گفته که مشك برکمر بسته . وشلوارکبود درپاداشته . درشط بغداد شنا نموده‌است.

(قطعه)

یا للرجال شکایتی من شکوة	اضحت تعانق من‌احب واعشق
جمعت هوی کهوای الا انها	تطفو ویثقلنی الغرام فاغرق
و یغیرنی التبان عند عناقه	ار دافه فهو العدو الازرق

شعرای عرب دراین‌مضمون سابقه ندارند. در سال (٥٥٤) متولد و در سال (٦٢٦)متوفی گشته -

(٤٣) -**ابن اثیر** عزالدین جزری . ابوالحسن .(علی) بن‌ابی‌الکرم محمدبن‌محمد بن عبدالکریم . بن‌عبدالواحد شیبانی . در علم‌تاریخ وانساب وحدیث یدطولائی داشته .کتاب (کامل) در تاریخ از جمله تالیفات اواست که‌از اول زمان تااواخر سال (٦٢٨) هجری درآن مذکور است . درانساب هم‌کتابی نوشته درسه مجلد . کتاب (اخبار الصحابه) هم‌در شش مجلد بزرگ تالیف او است . درسال (٥٥٥) متولد . ودر سال (٦٣٠) درموصل متوفی گشته‌است.

(٤٤)- **ابو لحسن آمدی** . ملقب به‌سیف الدین (علی) بن‌ابی علیمحمد بن سالم تغلبی . شخصی بوده فقیه واصولی . اول حنبلی مذهب بوده . بعد مذهب شافعی را اختیارکرده است درعلوم عقلیه مقام ارجمندی داشته بهمین جهة علما معاصر اورابفساد عقیده متهم کرده‌اند . راجع بهمین موضوع گفته است :

حسدوا الفتی اذلم‌یذ لواسعیه فالقوم اعداء له و خصوم

در مدرسهٔ (عزیزیه) در دمشق مدرس بوده درفقه واصول دین ومنطق‌و حکمت و خلاف تالیفات مفیده دارد . از آنجمله است .کتاب (ابکار الافکار) در علم کلام . و (منایح القرایح) و (رموز الکنوز) و(دقایق الحقایق) و (لباب الالباب) و(منتهی السؤل) در علم اصول وغیرآن درسال (٥٥١) متولد ودرسال (٦٣١) متوفی‌گشته .

(٤٥) — **صلاح الدین وبیلی** ابوالعباس (احمد) بن‌عبدالسید . بن‌شبان بن‌محمد . بن‌جابر . بن‌محطان — علاوه برمزایای علمیه در صنعت شعر سبع‌غرائی داشته وباین جهة به‌شاعر اشتهار یافته. دیوان اومعروف است . مشتمل‌بر غزلیات و رباعیات و قصاید میباشد در سال(٥٧١) متولد . ودر سال (٦٣١)متوفی‌گشته.

(٤٦)— **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** . ابوحفص (عمر) بن‌محمدبن عبدالله . بن‌محمد . بن عمویه . برادرزادهٔ ابونجیب مذکور در شماره (۲۲)شخص مبارکی بوده . درفقه شافعی و علوم دینیه معروف . و شهیر . ودر ریاضت وعبادت و خلوت بی‌نظیر بوده است مقتدای ناس . ومرجع عام وخاص . بوده . اخیراً بموعظه و نصیحت مردم اشتغال داشته. کتاب(عوارف المعارف) و (رشف‌النصایح) و(اعلام‌التقی) و (اعلام الهدی) از تالیفات‌او است . رباعی‌ذیل را هم‌اوگفته است.

(رباعی)

ایدوست وجود وعدمت اواست همه — سرمایه شادی وغمت او است همه
تو دیده نداری که به‌بینی او را — وارنه زسرت تا قدمت اواست همه

شیخ سعدی شیرازی مرید او بوده است . که خود دربوستان میسراید .

مرا شیخ دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه درنفس‌خودبین‌مباش — دگرآنکه درخلق بدبین مباش

درسال (٥٣٩) متولد . ودرسال (٦٣٢) متوفی گشته . دربغداد مدفون است

(٤٧) - شیخ شهاب‌الدین (عمر) شهرزوری . شیخ ارشاد بوده . درفقه واصول هم اطلاعات‌کافیه داشته ازاجلهٔ اولیامحسوبست. درسال (٦٣٣)درشهرزورمتوفی گشته

(٤٨) - ابن اثیر. ضیاء الدین جزری . ابوالفتح (نصرالله) بن ابی الکرم محمد. بن‌محمد بن‌عبدالکریم. بن عبدالواحد شیبانی . برادرعزالدین است‌که در شماره (٤٣) مذکورشد. قرآن راکاملا درحفظ داشته. متجاوزازپنجهزارحدیث راهم باطرق ورواة . محفوظ داشته است . علاوه برسه دیوان ابی‌تمام (حبیب) بن‌اوس . وابی عبادهٔ بحتری. وابی‌طیب متنبی. قصاید واشعاردیگررازیاد درحفظ داشته‌است درنحو ولغت وبیان وبدیع هم ماهر بوده درزمان ملك افضل . نورالدین (علی) بن سلطان صلاح الدین بمقام وزارت رسیده است . بواسطه سوء سلوك او مردم براو شوریده قصد قتل اوراکرده‌اند . شبانه فرارکرده وکیفیت فرار خود را درپك رساله مخصوص نوشته است کتاب (المثل السائر) فی‌ادب الکاتب والشاعر وکتاب (الوشی‌المرقوم) فی‌حل‌المنظوم وکتاب (المعانی المخترعه) فی صناعة الانشاء از تألیفات اواست. درسال (٥٥٨) متولد ودرسال (٦٣٧) متوفی گشته .

(٤٩) - ابن مستوفی . شرف الدین اربلی . ابوالبرکات (مبارك) بن ابی‌الفتح احمدمستوفی. بن‌مبارك. بن‌موهوب . بن‌غنیمه . بن‌غالب . لخمی. یکی‌از اجله اربل بوده. بی‌اندازه مکرم ومتواضع بوده است صحبت علماء واهل فضل و ارباب قلم رادوست داشته است هرکس ازعلماء وارد اربل شده . فوراً بدیدن او رفته. وتبریك منزل برایش فرستاده . درعلم تاریخ وانساب واسماء رجال،بصیرت واطلاع کامل داشته .

درعلم صرف ونحو ولغت واشتقاق وعروض وقوافی وبیان وبدیع وحساب هم ماهر بوده دراشعار عرب و امثال وحکم نیز حظ وافر داشته برای اربل تاریخ مفصلی نوشته . در چهارجلد .کتاب(الاظام) فی شرح شعرالمتنبی وابی تمام . از تألیفات او است . درده مجلد ـ کتاب (اثبات المحصل) فی نسبة ابیات المفصل نیز اثر خامهٔ اواست . در دو مجلد ـ کتاب (سرالصنیعه) و(ابوتمام)نیزازجمله تألیفات اواست . دیوان معتبری هم از اشعار نغز وآبدارد ارد . دراوایل مستوفی دیوان بوده سپس درسال(٦٢٩) مقام وزارت را احراز نموده . درسال(٥٦٤) متولد .ودرسال (٦٣٧) متوفی گشته . ازخاندان ابن مستوفی اشخاص برجسته ونامی پیدا شده اند صفی الدین ابوالحسن (علی)بن مبارك نیز که عموی ابن مستوفی بوده دارای علم وفضل وکمال بوده است .

(نصیحة الملوك) امام ابن حامد غزالی را اواز فارسی بعربی ترجمه کرده است .

(٥٠) ـ کمال الدین علامه . ابوالفتح(موسی)، بن ابی الفضل یونس بن محمد بن منعه. بن مالك .بن محمد ـ در موصل نزد پدر فقه راتحصیل کرده .سپس ببغداد رفته . در مدرسه (نظامیه) سائرعلوم را از معقول ومنقول تکمیل نموده. ودرآنجا به (ابن یونس) اشتهار یافته . بعد بموصل برگشته . درمدرسه (کمالیه) . یعنی مدرسهٔ امیرزین الدین . مشغول تدریس شده است . درهمان مدرسه . منطق وحکمت وطبیعیات و الهیات وطب وهیئت وحساب و هندسه وجبر ومقابله وموسیقی وزیج و سائر علوم ریاضی را درس گفته و آنهارا ترویج تام داده است . عیسویها ویهودی ها نیز (توراة) وانجیل) را نزد او درس خوانده اند . وقائل بعلم واطلاع او بوده اند . بعبارة مختصر(اندرهمه فن چومردیك فن) بوده است . درجلالت قدراوهرچه بنویسم شاید قارئین حمل براغراق فرمایند . هنگام تدریس محتاج بکتاب نبوده. طلاب عبارت کتابرا خوانده اند. اوشفاهاً شروع بتقریر وبیان کرده و مشکلات راحل نموده .عمادنحوی در مدح اوگفته است.

کمال کمال الدین للعلم والعلی — فهیهات ساع فی مساعیك یطمع
اذا جتمع الانظار فی کل موطن — ففایة کل ان تقول و یسمعوا
فلا تحسبوهم من عناد تطیلسوا — ولکن حیاء و اعترافاً تقنعوا

حسد . یعنی علمای سطحی کم علم. که در علوم تعمقی نداشته اند . واز بطون فنون بی بهره بوده اند بمقام تبحر واحاطهٔ او حسد برده . محض اینکه در انظار عوام حجابی بر جهل خودکشیده باشند او را بفساد عقیده متهم کرده اند . درپنجم صفر سال(٥٥١) متولد و در١٤ شعبان سال(٦٣٩) متوفی گشته.

(٥١) ـ ابوالبقاء نحوی . مشهور به‌ابن‌صایغ موصلی . موفق‌الدین (یعیش) بن‌علی . بن‌یعیش بن‌ابی‌السرایا . بن‌محمد . بن‌یحیی . بن‌حیان قاضی . ابن بشر . بن‌حیان اسدی ـ در نحووصرف وحدیث‌وعلوم عربیه احاطهٔ کامل‌داشته.

برکتاب(مفصل) ابی‌القاسم‌زمخشری . شرحی نوشته شایان تقدیراست . بر (تصریف) ملوکی‌ابن جنی یزشرح نوشته‌است . درسال (٥٥٦) متولد و در سال (٦٤٣) متوفی گشته . در حلب در مقام حضرت ابراهیم خلیل . علیه السلام مدفون است .

(٥٢) ـ علم‌الدین سنجاری . در علوم عقیله ونقلیه وحید عصرخود بوده ودر غالب علوم دارای تألیفات مفیده‌است ـ درسال(٦٤٣)متوفی گشته ـ

(٥٣) ابن الصلاح. نصری شهر زوری . ابو عمرو . تقی‌الدین (عثمان) بن‌الصلاح عبدالرحمن. بن عثمان .بن‌موسی بن ابی نصرکردی شافعی . یکی از فضلای‌عصر خود بوده درتفسیر وحدیث وفقه واسماءالرجال ولغةتبحر تامی داشته. اول در مدرسهٔ(ناصریه در قدس مدرس‌بوده . بعدبدمشق رفته. در مدرسهٔ(رواحیه) تدریس نموده . در علم حدیث و مناسك حج . تألیف دارد . فتاوی او در یك‌مجلد جمع شده محل اعتماد فقهاء است . از کلمات اواست (اصرار در مسائل و قررا میبرد . طلب مقاصد بیش از هنگام آن . مانند طلب فواکه است‌پیش‌ازموسم‌آن). درسال(٥٧٧) متولد و درسال(٦٤٣) دردمشق متوفی‌گشته است (فاضل دمشقی) عبارت از اواست .

(٥٤) ـ ابن‌الحاجب . ابو عمرو .(عثمان). بن‌عمر . بن‌ابی‌بکر بن‌یونس که جمال‌الدین لقب داشته . ومالکی مذهب بوده .در علوم اسلامی استحضار تامی داشته منتهی غالباً عربیات پرداخته‌است . مختصری در فقه‌مالکی نوشته . دراصول الفقه هم دارای تألیف است . کتاب (کافیه) در نحو. و(شافیه) درصرف ازتألیفات او هستند .که از مختصرات مفیده اند . درسال (٥٧٠) متولد و درسال (٦٤٦) متوفی گشته

(٥٥) ـ ابن‌الحاج اشبیلی . دارای مؤلفات است . برچند کتاب هم حاشیه نوشته . درسال(٦٥١)متوفی گشته ؛

(٥٦)ـ قاضی‌ابن‌خلکان اربلی‌شمس‌الدین‌ابوالعباس(احمد)بن‌ابراهیم بن‌ابی بکربن خلکان ـ قاضی‌القضاة اربلی‌شافعی. نادرهٔ. دهر. وعلامه‌عصر بوده درمدارس متعدده تدریس‌کرده‌اخیراً درمدرسه (نجیبیه) مدرس بوده .کتاب (وفیات‌الاعیان)دردو مجلد از تالیفات او است در سال (٦٠٨) متولد ودرسال (٦٨١)متوفی‌گشته .

(٥٧)ـ فخرالدین(احمد). بن‌حسین(چاربردی)ازعلمای معروف است .وحواشی وتالیفات اومشهوراست .درسال(٧٤٧)متوفی‌گشته

(۵۸) فقیه طیران . ملامحمود از اهالی بلده (مکس) است . شخص فاضل ادیبی بوده . دومنظومه عالی دارد . باسم(شیخ‌سنائی) و(حکایات برسیسا) منظومه دیگری‌هم باسم(کلمات‌الحصان الاسود) یعنی‌حصان حضرت‌رسول‌ص ٤ شهیر به(براق) منظومهٔ دیگری نیز در تصوف و وحدةالوجود دارد . در سال (۷۲۱) متولد . و درسال(۷۹۵) متوفی‌گشته .

(۵۹)قاضی احمد ار زنجانی . برهان الدین . شخص فاضل پرهیز گاری بوده . کتاب (ترجیح) حاشیه (تلویح) از تألیفات اواست . در رأس قرن هشتم (۸۰۰) درجنگ (ار زنجان)کشته شده است .

(٦۰) ـ امام محمدکردی ـ حافظ الدین . بن محمد کردی . امام عصر. و درفن خلاف وحید دهر بوده درسال(۸۲۰) متوفی‌گشته‌است .

(٦۱)ـ ملای باطی. ملااحمد. اهل‌قریهٔ(باطه) ازقرآء هکاری‌است. شخص ادیب فاضلی بوده . درمولد حضرت رسول منظومه غرائی دارد. درقصاید وغزلیات هم(دیوان) مخصوص نوشته. در سال (۸۳٦) متولد. و درسال (۹۱۱) متوفی‌گشته

(٦۲)- **ملاعلی ترموکی** یکی‌ازعلمای برجستهٔ‌کرد است . در علوم رسمی و ریاضی ید طولائی داشته. اکثرعمرش درشغل‌تدریس بسررفته درسال(۱۰۰۰)متولد ودرسال(۱۰٦۵) متوفی‌گشته. درده خود(ترموک)که در بین هکاری. ومکس‌واقع است. مدفون شده است .

(٦۳) — **احمدخانی**. یکی‌ازادباء معروف‌کرداست. شیخ فانی. وعاشق ربانی. شاعرمجذوب. وادیب محبوب بوده .کتب وتألیفات‌اودرعربی وترکی‌معروف است. دیوان(زین‌ومم)که درنواحی‌اکراد مشهوراست. از تألیفات اواست. ازعشیرهٔ (خانیان) است. درسال(۱۰۷۱) متوفی‌گشته. درجوارجامع‌خودکه در شهر بایزید بنا نموده مدفون است .

(٦٤) — **اسمعیل‌معروف** . از اهالی بایزید بوده . درنظم ونثروغزلیات ید طولائی داشته. که اورا(فردوسی)کردگفته اند اشعاروقصاید زیاد دارد. بیشتردر زبان کرمانجی شعرگفته است درسال(۱۰۷۳) متولد. و درسال (۱۱۲۸) متوفی گشته . دربایزید مدفون است .

(٦۵) — **امیر شریف‌خان** — از امراء هکاری بوده . درادبیات وصرف ونحو ولغت مقام ارجمندی داشته. اشعاروغزلیات ونثریات بسیاردارد. دارای دیوان مخصوص‌است . درسال(۱۱۰۸) درشهر(جولمرک) مرکز هکاری متولد. و درسال (۱۱٦۷). متوفی‌گشته

(٦٦)- **مولاناخالد** شهرزوری . علاوه برمزایای علمیه . درفن ارشاد و توسعه دائره طریقت . نابغه دهر بوده . استاد شیخ‌سراج‌الدین (عثمان) طوبلی‌است. جد شیخ حسام‌الدین کنونی. درسال (۱۱۹۳) درشام متوفی گشته. مقبرهٔ (ایوب کرد) هم درشام است . که‌یکی ازاولیاء معروف کرد است فعلا هم مطاف عامه‌است ـ

(٦٧) — **ابن‌الحاج**- صاحب(رفع‌الخفاء)که برسیو طی هم حواشی‌دارد . شخص فاضل با قریحه بوده . استاد شیخ معروف پدرکاکه احمد شیخ پدرشیخ‌محمد سعید. پدرشیخ محمود (ملك)بوده . درمائهٔ (دوازدهم) هجری متوفی گشته ـ

(٦٨) — **ملایونس هلکاتینی**. مؤلف سه رساله مشهور:درصرف وظرف وترکیب است . درقریه (هلکاتین) متولد . و در همانجا درقرن (دوازدهم) هجری متوفی گشته ـ

(٦٩) — **مرادخان بایزیدی** . اهل بایزید بوده‌درعشق وتصوف دارای مؤلفات عدیده ورسایل مفیده است. اشعارزیاد هم دارد . درسال(۱۱۵٦) متولد . ودرسال(۱۲۰۳) متوفی گشته ـ

(۷۰)- مستورهٔ کرد (ماه شرف) خانم. دختر ابوالحسن‌بیك خلف محمدآقا . اعلیجد مادری مؤلف ازخانواده قادری .که عیال خسروخان ناکام . والی کردستان بوده . درنظم ونثرشهره‌آفاق است تاریخی برای سلسله اردلان نوشته . دیوان او هم‌که مشتمل برقصاید وغزلیات‌ورباعیات ومراثی وغیرهااست . معروف‌است .که اخیراً چاپ شده است. شعرذیل . **سجع** مهر او است ـ

خورشیدوش وبنام ماه شرفم مستوره وخسروزمان را طرفم

علاوه برمستوره چندین نابغات دیگردرکرد بوده‌اند . چون آثار واحوال آنها بطورصحت دست نیامد . ازذکرآنها صرف نظرشد ـ

(**ابوالقاسم** حمادالرواة ـ و(**ابواسحق**) ظهیرالدین . قاضی ابراهیم موصلی. و (**شیخ عبدالقادر**) شهرزوری . و (**محی‌الدین**) شهر زوری . و (**شیخ تاج‌الدین**) کردی .که وزیرسلطان اورخان . دومین سلطان ترکیه بوده . ازفحول علماء کردبوده‌اند . چون تاریخ‌وفات وترجمهٔ حال ایشان دست نیامد . جزو شمارنیاوردیم .

علمای ذیل‌هم ازنوابغ اطراف قرن سیزدهم هجری هستند ـ

(۱)- **ملامحمد موذن** . استاد سیدحسن‌چوری. ازعلمای‌ساوجبلاغ بوده

(۲)- **ملا محمدابن‌آدم** .اهل بالکان محال رواندز بوده است ـ

(۳)- **ملایحیی مزوری** . اهل (آگری) محال رواندز بوده ـ

(٤)- **ملای خطی**. اهل محال خوشناو . جزو رواندز بوده . شیخ محمد

جسیم حجة‌الاسلام (سنه دژ) وملا احمد نودشتی . پیش او تحصیل علم کرده و اجازه گرفته اند .

(۵)- **ملا محمد کوانه دول** . اهل (ریژاو) بوده از فضلای معروف است.

(٦)- **مفتی زهاو** . ملا (محمد) . اهل زهاو بوده . معروف است .

(۷)- **ملا خضر** . متخلص به (نالی) ادیب معروف . در کردی و فارسی و عربی اشعار زیاد دارد. دیوان کردی او معروف است. و بچاپ رسیده است .

(۸)- **ملا رحیم** تایجوزی . مشهور به (مولوی) متخلص به (معدوم) عقاید کردی و فارسی او معروف است که اخیراً چاپ شده . وشاهد مقامات علمیهٔ او است .

(۹)- **شیخ رضای کرکوکی** . پسر شیخ عبدالرحمن متخلص به (سالم) که پدرش شیخ ارشاد . و ازمشایخ (نالبان) است . دراشعار کردی و فارسی و عربی تسلط تامی داشته . مخصوصاً در فن (هجا) که نظیر نداشته . دیوان او معروف است .

(۱۰)- **ابن الخیاط** . ملا عبد الرحمن . اهل قره داغ بوده . از فضلای معروف است . ملا عبدالمجید (نیری) پیش او کسب اجازه کرده است .

(۱۱)- **عمر افندی** . اربلی . ازمشاهیر عصر خود بوده است .

(۱۲)- **عمر افندی** رواندز . فاضل معروف است .

(۱۳)- **علی افندی** . برادر عمر افندی رواندز در علوم رسمی و ریاضی معروف بوده است

(۱٤)- **اسعد افندی** . پسر عمر افندی رواندزی . شخص فاضل برجسته . و پرهیزگار درستی بوده است .

(۱۵)- **ملا گچکه** . ملا ابوبکر . پسر عمر افندی اربلی . درعلم وفضل و تقوی معروف بوده است .

(۱٦)- **حاج ملا عبدالله کوئی** - اهل کو بوده . نادره زمان ومحسود اقران بوده است . رباعی کردی زیررا درمورد او گفته اند .

حاج عبدالله له آدم فیلتره با وجودی رتبهٔ پیغمبری
ام بصد شیطان له کوئی دره نچو او بیك شیطان له جنت دره ری

یعنی حاج ملا عبدالله ازحضرت آدم فیلتر است. باوجوداینکه آدم دارای رتبه پیغمبری بوده است. زیرا این بصد شیطان از کوی خارج نشد اما آدم بیك شیطان از بهشت اخراج گردید .

(۱۷)- **ملا نبی رواندزی** . ازاجله فضلای رواندز بوده درعلوم رسمی و ریاضی مهارت تامی داشته است .

(۱۸) — حاج شیخ علی کرکوکی . برادر شیخ رضای مذکور درشماره(۹) پسر شیخ عبدالرحمن(سالم):رفقه وحدیث وتفسیر معروف ودرشغل طریقتوارشاد مقتدای عام وخاص بوده‌است ـ

(۱۹) ـ ملاعبدالله بیتوشی . مؤلف کتاب(کفایه) است ـ

(۲۰) — ملامحمد بیتوشی . مدرس معروف است ـ

(۲۱) — ملایوسف اصم . که در(بریسوه) برابر سردشت مدفون است

(۲۲) — ملارسول زکی . اهل مکری بوده است ازعلمای معروف است

(۲۳) — ابن رسول . پسر ملا رسول مذکور . که (محمد) نام داشته . بر عبدالحکیم خیالی تعلیقات دارد . استاد مفتی زهاب بوده است

(۲٤) — ملامحمدیای . اهل ساوجبلاغ بوده . فاضل ومدرس معروفست

(۲۵) — ملامحمد . پسرملامصطفی . مدرس مسجد(سور) بوده‌درساوجبلاغ که بداق سلطان بنا نموده ـ

(۲٦) — ملا سلیمان گردی . محشی کتاب (انوار) در فقه شافعی که از اهل (گردیان) بوده . فاضل معروف است ـ

(۲۷) — ملا عبدالله پیره باب . اهل (ده بکری) بوده . در (اتمیش) و (ساوجبلاغ) تدریس کرده است . بر(جواد) شرح خلاصه‌الحساب حاشیهٔ خوبی‌نوشته است ـ

(۲۸) — ملاعلی ترجان . مدرس (ترجان) بوده . در اکثر علوم بالخصوص ریاضیات دارای حواشی است . هوش وقریحه‌اش معروفست

(۲۹) ـ ملاعبدالقادربیاره . درخانقاه (بیاره) مدرس بوده . درفقه وتفسیر وحدیث دارای‌اطلاعات کافیه بوده ـ

(۳۰) — ملاعبدالرحمن‌پینجوین. ازفحول علمای عصربود . درفقه وتفسیر و ریاضیات معروف است ـ

(۳۱) — شیخ عمر قره‌داغی مردوخی . از سلسله مؤلف است . در سلیمانیه بشغل تدریس‌مشغول . ودرعلوم رسمی وریاضی معروف است . حاشیهٔ قابل‌تقدیری برکتاب (تهذیب‌الکلام) نوشته . است ـ

اینها ازعلمای متاخرین هستند .که ازقرن دوازدهم هجری . تااواخر قرن سیزدهم متعاقباً بعرصهٔ وجود آمده‌اند ومتوفی گشته‌اند ـ

مشایخ طریقت و ارشادهم درنواحی‌کرد . زیاد بوده‌اند ـ اخیراً شیخ‌سراج الدین(عثمان) تویلی .که معروف آفاق است . در قریهٔ (تویله) محال شهر زور .

بامر ارشاد اشتغال داشته . در سال (۱۲۸۳) هجری - ۱۳ شوال متوفی گشته . و مرقد اودرخانقاه تویله مطاف اطراف واکناف است -

پس ازاو شیخ بهاءالدین پسرش (محمد) . بامر ارشاد پرداخته . شب جمعه چهارم ربیع‌الاول ۱۲۹۸) متوفی گشته . ودرخانقاه تو لمه مدفونست

شیخ ضیاءالدین (عمر) برادر شیخ بهاءالدین . درخانقاه (بیاره) بامرارشاد اشتغال یافته . و مروج شریعت و طریقت بود درشوال (۱۳۱۸) متوفی گشت -

حاج شیخ‌احمد . وشیخ‌عبدالرحمن (ابوالوفاء) نیز برادران شیخ بهاءالدین. و شیخ ضیاءالدین بوده‌اند . آنها هم بامر ارشاد و نشر طریقت اشتغال داشتند

شیخ حسام الدین (علی) هم . پسر شیخ بهاءالدین مذکور . در (تویله) و (باغه‌کون) و (خلمار) = گلعنبر - بامر ارشاد . و نشر طریقت نقشبندیه اشتغال دارد . و خانقاه هر سه محل مذکور را مرتباً اداره میکند و فعلا درحال حیات است -

علماء . وادباء . ومشایخ .کرد.زیاد بوده‌اند . اسامی این‌اندازه که بدست آمد . ومتناسب باوضع اختصارکتاب بود . برشته تحریر در آمد — امیدوارم که دیگران تکمیل فرمایند -

﴿یاد داشت﴾

راجع بعمر سلاطین ماضیه

مردمان قرون اولیه . پادشاهرا (خدا) یا (مظهرخدا) دانسته‌اند و باینجهة روزی وزندگانی وسعادت وشقاوت وحیات وممات خودشانرا ازجانب پادشاه تصور کرده‌اند . واوامر ونواهی آنانرا قطعی و واجب‌الاجرا شمرده‌اند .که تخلف از امر پادشاه راموجب سخط وبدبختی‌تلقی‌کرده‌اند عبارت (چه‌فرمان یزدان چه‌فرمان شاه) ازیادگارهای عقاید این دو ره است‌که تاظهور اسلام هم باقی بوده است . و درنتیجه همین عقیده بوده‌که غالب پادشاهان ازقبیل جمشید وکیکاووس وغیره .. گمراه شده صراحتاً دعوی (خدائی) کرده‌اند -

سلطنت دراین ادوار . هرچند درنسل پادشاه موروثی بوده . ولیکن‌احراز مقام سلطنت . یعنی‌جلوس برتخت پادشاهی منوط ومشروط بداشتن لیاقت واستعداد بوده است .که ازاولاد پادشاه هرکدام توانسته‌اند ابراز استعداد ولیاقت نمایند . طبعاً مقام‌سلطنت‌را احراز کرده‌اند . ودرصورت‌تعدد اولادبالیاقت‌هم‌مملکت درمیان آنها تقسیم شده است. والا سلطنت بنام سلطان متوفی محفوظ مانده است واسلحه وتاج وتخت پادشاهی درتحت نظارت سران وسرداران وپهلوانان درمحل معین نگاه

داری شده . تایکوقتی از نسل وسلاله پادشاه متوفی (اگرچه ازطرف دخترهم بوده باشد) پیدا شده . باابراز لیاقت ونیرومندی جانشین جد خود شده‌است ـ

پادشاه جدید. اگرچه با پادشاه متوفی چند پشت فاصله داشته . معهذابجهة وجود استعداد ولیاقت‌که نشانه فرزندی بوده . او را پسر پادشاه متوفی خوانده اند . چانکه بعکس اولاد صلبی راکه فاقد لیافت بوده فرزند یا وارث سلطنت ندانسته‌اند ـ

پسر کونداردنشان از پدر تو بیگانه‌خوانش‌مخوانش‌پسر

پیشدادیان باین عقیده بوده‌اند .که اگر سلطان بدون پسر لایق درگذشته باشد . وجود او ازعالم حیات‌ناقص درگذشته است . لذا روح او درعالم ارواح درفضای‌کشور . بخصوص دراطراف قصرسلطنتی در پرواز بوده . مراتب تکاملیه خودرا طی کرده . تااینکه ازنسل او یك نطفه شایسته پیدا شده که روح پادشاه درآن نطفه حلول نموده . آرام‌گرفته است ـ وآن نطفه پس ازرشدو بلوغ دارای لیاقت بوده برتخت سلطنت نشسته است ـ

پس از ذکر اینمقدمه میگوئیم ـ همانطورکه پیغامبر مقدم رحلت‌کرده تا ظهور پیغامبر جدید . تمام قضایای مذهبی بنام پیغمبر مقدم انجام‌گرفته‌است سلطنت هم بهمین قرار تاظهور سلطان جدید . کلیه امور کشوری . اعم از جنگ و صلح و شادی و اعیاد و سایر قضایای راجعه بمقام سلطنت همه منتسب بسلطان متوفی بوده وبنام او انجام‌گرفته است ـ‌که روح اورا همه جا ودرهر مورد حاضر وناظر دانسته‌اند ـ

گمان میرودکه ماخذ اشتباه مورخین . درمدت عمر یامدت سلطنت‌سلاطین ماضیه همین رسم وعقیده بوده باشد .که مورخین متوجه آن نبوده . یا تصریح‌آن نکرده‌اندکه‌مدت‌عمریاسلطنت غالب سلاطین رامتجاوز ازعمرطبیعی‌نوشته‌اند ـ مثلا سلطنت (گیومرس)راکه درسال (۳۳٤۱) قبل ازمیلادظهور نموده . مورخین(۳۰) سال . وبعضی (٤۰) سال نوشته‌اند . وعمر اورا (سه‌قرن‌ونیم) ضبط‌کرده‌اند .این مدت طولانی غیرطبیعی‌ظاهراً درنظرکسانیکه برسم وقاعده مذکور آشنا نباشند. خیلی بعید بلکه دروغ محض میآید . ولی پس ازاستحضار برسم ویاسای مذکور. دیگر استبعادی باقی نمی‌ماند . وبااطمینان خاطر میتوانیم بگوئیم ـ‌که‌کیومرس ۳۰) سال مثلا سلطنت‌کرده واز دنیا درگذشته . پس طول سلطنت او سه قرن ونیم بوده است . وقتیکه این مدت رابظهور (هوشنگ)که ازنسل سیامك بوده . تطبیق نمائیم درست‌می‌آید . زیراکه هوشنگ درسال(۲۹۹۳)ق.م بر تخت‌سلطنت نشسته است . وفاصله این‌دو مدت درست سه‌قرن و نیم است . یعنی (۳٤۸) سال .

که دوسال کسر می‌آید. البته دوسال اختلاف دراینگونه مواردچنداناهمیتی ندارد

همچنان مورخین نوشته‌اند . که هوشنگ (٤٠) سال سلطنت کرده است وقتی که تاریخ جلوس، هوشنگ را که در سال (۲۹۹۳) ق‌م بوده . با جلوس طهمورس که در سال (۲۹۵۳) بوده است . تطبیق می کنیم .درست(چهل)سال‌میشود

بهمین قرار پادشاهی تهمورس‌را (۳۰) سال نوشته‌اند . وعمر اورا دویست سال . وقتیکه تاریخ جلوس اوراکه درسال (۲۹۵۳) ق‌م بوده . باجلوس جمشید که درسال (۲۷۹۵) بوده است تطبیق میکنیم (۱۹۸) سال میشود .که دوسال کسر می‌آید وقابل توجه نیست ـ

پادشاهی جمشید را هم بعضی (۷۰۰) سال . و بعضی (٦۰۰) نوشته‌اند هرگاه تاریخ جلوس اوراکه گفتیم درسال (۲۷۹۵) ق‌م بوده . باجلوس فریدون که در سال (۲۲۱۷) ق‌م بوده است تطبیق کنیم(۵۷۸) سال میشودکه تقریبا بروایت دوم نزدیك است سلطنت (ضحاك) بجهة اینکه عرب بوده واز نژاد آریان نیست جزوحساب نمی‌آید. لذا باجلوس فریدون‌جزوسلطنت‌جمشید محسوب است .

سلطنت **فریدون** راهم (۵۰۰) سال نوشته اند. ازسال (۲۲۱۷) ق‌م که تاریخ جلوس اواست . تاسال (۱۷۱۷) ق‌م که تاریخ جلوس منوچهر است(۵۰۰) سال درست می‌آید .

پادشاهی **منوچهر** را (۱۲۰) سال نوشته اند.از تاریخ جلوس او که‌سال (۱۷۱۷) است . تاجلوس نوذرکه در سال (۱٦۳۷) بوده . همان (۱۲۰) سال تمام است.

پادشاهی **نوذر** را (۷) سال نوشته‌اند.پس‌ازهفت‌سال پادشاهی‌ازتورانیان شکست خورد . وملوك‌الطوایفی درگیرشد . ومدت سه‌قرن ونیم تقریبا‌ازیکطرف آریان ایران باآریان توران . وازطرف دیگر باکلده وآشور . همیشه‌درزدوخورد بودند . مدتی‌هم تحت‌سلطه کلده‌وآشور واقع شده . تادرسال (۱۲۵۲) ق‌م

افراسیاب نبیره پشنگ ازنسل تور برتخت ایران نشست . سپس زاب (زو) پسر طهماسب که از نژاد منوچهر بود . درسال (۱۲۰۰)ق‌م طلوع نموده و تخت سلطنت پدررا از تورانیان پس‌گرفت . قریب (۲۵) سال سلطنت نمود . و درسال (۱۱۹٦) ق‌م گرشاسب برادر زاده زاب برتخت سلطنت جلوس نمود.او هم(۹) سال پادشاهی کرد و درگذشت.تادرسال(۸۵۳)ق‌م سلسله‌کیان ظهور نمودند.

مدت سلطنت پیشدادیان از ظهور **گیومرس** . تاظهور **کیقباد** کرد. که اولین پادشاه سلسله‌کیان است تقریباً(۲٤) قرن ونیم بوده است بااین ترتیب‌دیگر اشکالی در عمر سلاطین باقی نمی‌ماند . وغیر از این راه دیگری برای حل اشکال تاریخی بنظر نمیرسد.

غلتنامهٔ تاریخ مردوخ

صفحه	سطر	غلت	درست	صفحه	سطر	غلت	درست
۳	۷	هفصد	هفتصد	۵۲	۲۴	بزبا	بزبان
۵	۱	رای	برای	۵۳	۱۸	بیزانثیوس	بیزانثیوس
۷	۱۸	موجو	موجود	۵۴	۲	مودالو	مودانلو
۹	۲۳	متین	معین	۵۵	۲۱	ارانجا	ارابخا
۱۰	۲۱	ترکیبه	ترکیبیه	۶۲	۴	امرزه و	امروزه
۱۶	۲۵	میوود	میرود	۶۳	۵	( )	(د)
۱۸	۲۹	یومرگس	گیومرس	۶۴	۸	گرو	گروه
۲۶	۱۷	ارانجا	ارابخا	۶۸	۲۵	بستون	بوستون
۲۸	۹	سبت	سبب	۷۲	۱۸	نیفانس	نیفاتس
۳۱	۱۴	آکزنیفون	گزنفیون	۷۶	۱۷	الیکالی	الیکانلی
〃	۲۶	اوتخشرا	ارتخشرا	〃	۱۸	فضای	قضای
۳۲	۷	بوه ا ت	بوده است	۸۴	۱۴	تاکرلی	تاکولی
〃	۱۸	رمرکز	ومرکز	۸۷	۱۶	چگنی	چنگنی
۳۳	۶	روم	روما	〃	۱۷	تنگ	تنگ
〃	۲۲	نرفته	نرفته	۸۹	۲۰	آ	آن سکونت دارند
۳۸	۱۲	مور ثی	مؤروثی	۹۸	۲۸	خفتیه	خفتیان
۴۰	۷	ا کالی	اشکالی	۹۹	۲۶	داندر	دارند
۴۴	۲۵	متر	مستر	۱۰۰	۷	ص فی	صوفی
۵۲	۱۷	اختلافات	اختلافات	〃	۱۵	میزمداخ	میزیداخ
〃	۲۱	متشرق	مستشرق	۱۰۱	۱	بشالو	بشانلو

غلطنامهٔ تاریخ مروج

صفحه	سطر	غلط	درست	صفحه	سطر	غلط	درست
۱۰۴	۱۴	کرمعا	کرمعلی	۱۲۷	۱۹	کاردک	کارداک
۱۰۵	۲۴	کره	کوه	۱۳۷	۱۸	پاتسیای	پاتسیهای
۱۰۸	۱	پیذوه	پیتاوه	〃	۲۷	نارامسین	نارامسین
۱۱۰	۱۵	(۲)	(۴)	۱۳۸	۱۸	ناخوتای	ناخونتای
۱۱۱	۱۱	کالی	کانلی	۱۳۹	۹	(۱)	(۲)
۱۱۲	۱۳	مزدانکان	مزدانکان	〃	۲۲	دیر	دیو
۱۱۳	۱۳	مودالی	مودانلی	〃	۲۹	(۱)	(۲)
〃	۱۸	بوبالی	بوبانلی	۱۴۴	۱۴	بابپال	بانبپال
〃	۱۸	کرسون	کوسون	۱۴۵	۲۹	سیمرامیس	سمیرامیس
۱۱۴	۱۴	سیان	سیدان	〃	〃	بیلرس	بیلوس
〃	۱۵	دودیکالی	دودیکانلی	۱۴۸	۸	شمنی	دشمنی
〃	۱۶	مشکالی	مشکانلی	۱۴۹	۱	ناخونتا	ناخونتا
〃	۱۹	مردس	مردیس	〃	۱۸	پالدزار	پالازار
۱۱۵	۱	دیذور	دینور	۱۵۱	۱۹	ساردوربس	ساردوریس
۱۱۹	۱۵	شخص ونالم	شخصی ونام	۱۵۲	۷	فربورز	فریورز
〃	۲۷	نیرانوند	بیرانوند	۱۵۶	۱۸	ذیرهٔ	نبیرهٔ
۱۲۰	۷	نما	تمام	۱۵۷	۲۴	وده ز	بوده از
〃	۲۰	ولوژی	بولوژی	۱۵۸	۲۷	رما	برما
۱۲۵	۳	۱۳	۷	۱۶۰	۶	شومیر	شومیر
۱۲۶	۱۹	کوردر	کوردو	〃	۲۷	آشکبش	آشکیش

غلطنامهٔ تاریخ مرصع

صفحه	سطر	غلط	درست	صفحه	سطر	غلط	درست
۱۶۰	۳۰	آرژگ	آرژنگ	۱۷۸	۲۸	بهنبش	بجنبش
۱۶۱	۲	ماسپبانی	ماسپیانی	۱۷۹	۱۰	گئوبروو	گئوبروَ
〃	〃	پانتالی	پانتالی	۱۷۹	۲۲	ربه	رابه ،
۱۶۳	۲۳	شد،	شده	〃	۲۵	سپنوی	اسپنوی
۱۶۵	۱۴	د موز	نیموز	۱۸۲	۱۴	جار	جابر
۱۶۶	۱۳	ه	هم	۱۸۴	۲۲	قاسه	قاسم
۱۶۷	۲	کیا ش	کیارش	۱۸۸	۱۰	لاذن	الاذن
〃	۵	اکنزیاس	اکنزیاس	۱۹۱	۲۶	دبلی	اربیلی
۱۶۹	۶	رشه	رشته	۱۹۳	۳	الظام	النظام
۱۷۳	۱۷	ها ی	همای	〃	۱۱	ابن	ابی
۱۷۴	۲۹	رخوارزم	وخوارزم	〃	۲۷	تقنوا	تقنّعوا
۱۷۵	۲۴	زابو	زنابو	۱۹۴	۲۹	الاعان	الاعیان
۱۷۷	۷	آرته نبس	آرته نیس	۱۹۶	۳	۳۱۹۳	۱۱۹۳
۱۷۸	۷	دو(زیوبه)	در(زیویه)	〃	۲۸	مودن	مؤذن
〃	〃	سیرتار	سیرتاو	۱۹۹	۳۰	ظارت	نظارت
〃	〃	پلنگان	پلنگان	—	—	——	——

بخش یکم در اوضاع عمومی

بند یکم - در قضاوت عقل بر نقل ۲
بند دوم - در آفرینش بشر ۶
بند سوم - در نژاد بشر و قبایل بشری ۱۱
بند چهارم - در نژاد آری و قبایل آن ۱۳
بند پنجم - در قبایل و شعب آریان بطور تفصیل ۱۷

بخش دوم. کرد و کردستان

بند یکم - در منشأ کرد ۲۱
بند دوم - در سوابق کرد ۲۳
(همدردی کرد و پارس) ۳۶
بند سوم - خط و زبان و مذهب کرد ۳۸
خط ۳۸
زبان ۴۰
مذهب ۴۵
بند چهارم - در کردستان و نفوس و طوایف کرد ۵۱
ساحت سطح کردستان ۵۴
ولایات و شهرهای کردستان ۵۴
عدهٔ نفوس کردستان ۵۸
طوایف اصلی کرد ۵۹
اکراد ارارات ۶۰
اکراد خاور زمین ۶۸
قبایل (ماد) ۷۰
طوایف فرعی کرد ۷۴

بخش سوم. ماذ و ماذستان

بند یکم - نسبت بین کرد و ماد ۱۱۹
بند دوم - بیان ماذستان ۱۳۳
حدود ماذستان ۱۳۴
بند سوم - تشکیل دولت ماد ۱۳۶
تاریخ اجمالی دول همسایگانه ۱۳۶
تشکیل دولت آشور ۱۴۳
آشور جدید ۱۵۲
سلطنت جدید کلده ۱۵۵
انقراض دولت بابل ۱۵۸

تشکیل دولت ماذ ۱۵۸
بند چهارم - پادشاهان ماد ۱۶۱
۱ - پادشاهی کیقباد ۱۶۱
۲ - کیکاؤس ۱۶۷
۳ - توش ۱۶۹
۴ - لهراسب ۱۶۹
۵ - گشتاسب ۱۷۲
۶ - بهمن ۱۷۲
۷ - همای ۱۷۳

پیرس تاریخ مردوخ

۸ — داریوش - بهمن ۱۷۳
۹ — فریبرز ۱۷۴
۱۰ — گوداکسار ۱۷۵
۱۱ — آزدیاک ۱۷۷

انتقال سلطنت از ماد به پارس ۱۷۸
پادشاهی کورش کبیر ۱۷۸
بند پنجم - علما، و ادبا، کردستان ۱۸۱

پیرس تصاویر و نقشها

شجرهٔ زبان ۴۳
تصویر زردشت ۴۸
تصویر گشتاسب ۴۹
نقشهٔ کردستان ۲۱ / ۵۱ / ۵۴ / ۱۷۷
نقشه نفوس کرد ۵۸

جدول زبان ۱۳۰
نقشه ماردستان ۱۳۴
تصویر آسور نازیربال ۱۵۰
تصویر کیقباد ۱۶۱
تصویر کیکاوؤس ۱۶۷
تصویر بهمن ۱۷۲
تصویر داریوش ۱۷۴
تصویر کورش کبیر ۱۷۸

عمر سلاطین ماضیه ۱۹۹
مدارک استناد
مساکن کرد

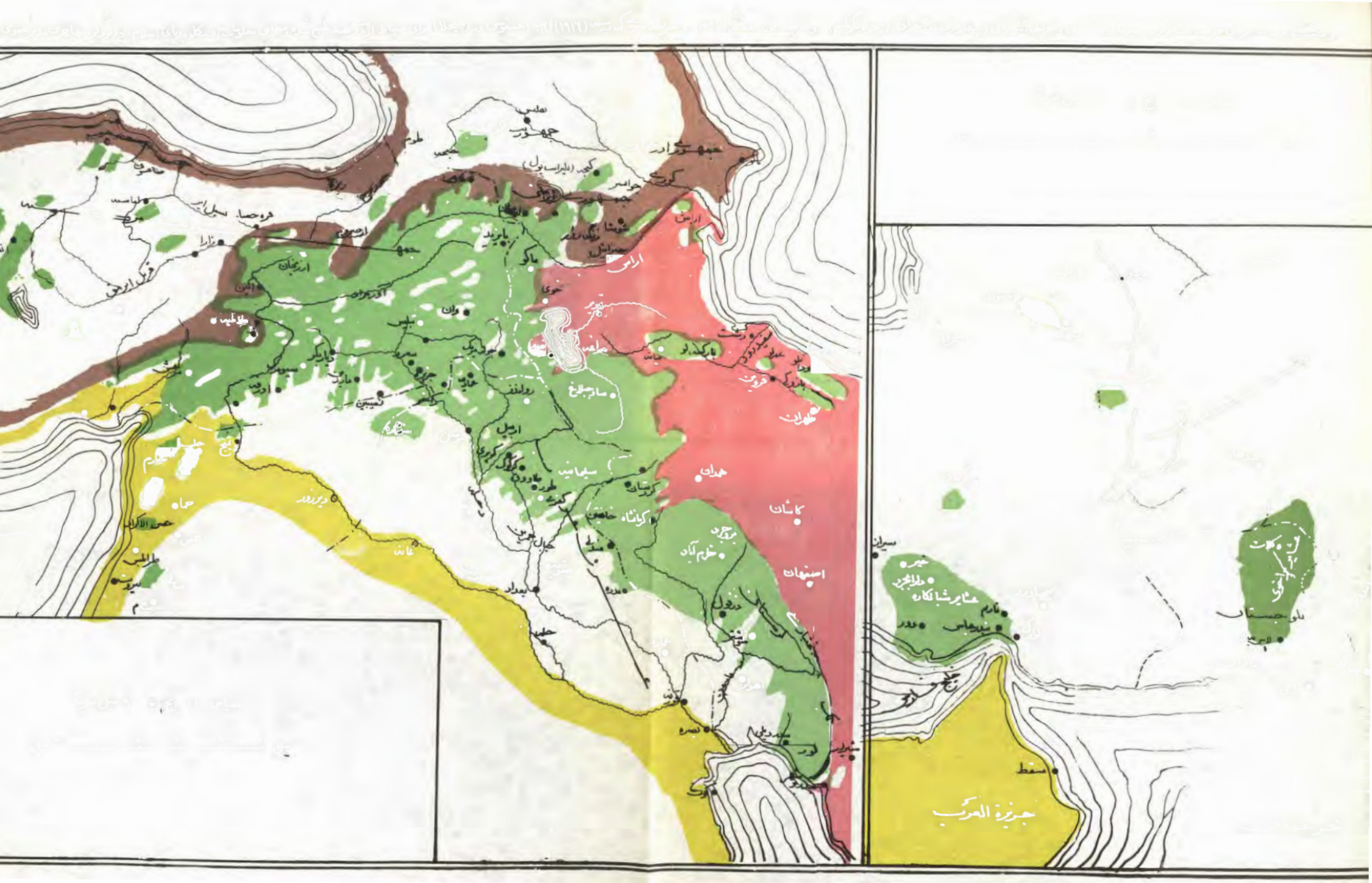

جمهوری ارمن
جمهوری آذربایجان
ارس
ماکو
خوی
تبریز
مراغه
ساوجبلاغ
ارمیل
سلیمانیه
کردستان
کرمانشاه
همدان
کاشان
اصفهان
بروجرد
خرم آباد
بغداد
بصره
دیرزور
حلب
حماه
حمص
طرابلس
بیروت
ارزنجان
وان
تبلیس
ارزروم
طوم
جمهوری ارمن
کوری
جوانسر
شوشا
ارمنستان
بازیزید
ارزنجان
آذربایجان
ملطیه
دیاربکر
ماردین
نصیبین
سیوه
اورفه
بارکنه لو
قزوین
طهران
بازوک
دشت
سیراز
خیر
دارابجرد
عشایر شبانکاره
تارم
بندرعباس
دور
مسقط
جزیرة العرب
بلوچستان

تاریخ مردوخ

تاریخ کرد و کردستان

تألیف

حضرت آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

جلد ۲

چاپ دوم

آقای فخرالدین غریقی اجازه
دارد کتاب تاریخ مردوخ را بار دوم
به نفع خود چاپ و منتشر نماید —

مردوخ

۵۱/۱۲/۱۱



بسمه تعالی

﴿ بخش چهارم ﴾

در بیان اوضاع عمومی سنه = (اردلان)

مشتمل بر یکمقدمه و(۳) بند

﴿ مقدمه ﴾

پس از آنکه اکراد در نتیجهٔ دعوت کورش کبیر باکپاتان بطوریکه در اواخر جلد اول ذکر شده ، از راه اطاعت در آمدند و دولت شاهنشاهی ایران تشکیل گردید، تمام اقدامات و عملیات نیرومندانهٔ اکراد در تحت عنوان ایران منشی انجام گرفته وقضایای قابل ذکری بنام اکراد در تاریخ مشهود نیست. یعنی هر کاری کرده‌اند برای ایران وبنام آن بوده‌است .

تااینکه دراواسط قرن چهارم هجری: یعنی در سال (۳۵۸) هجری هوای سلطنت واستقلال دوباره در دماغ (حسنویه) پسر حسین دینوری تجدید شده. از رکن‌الدوله (حسن‌بن بویه)که دوم پادشاه آل‌بویه بود یاغی شد. رکن‌الدوله در سال (۳۵۹) هجری لشکر انبوهی بسرداری (ابن‌عمید) وزیرخود مأمور قلع وقمع او نمود. حسنویه چندکسی‌از طرف‌خود نزد ابن‌عمید فرستاد. وقضیه بطور صلح‌بسر گذارگردید.

پس‌از فوت حسنویه (بدر) نام‌پسرش درسال(۳۶۹) هجری بجای‌پدر نشسته. بامر حکومت قیام‌نمود. درسال (۳۸۸) عظمت‌یافته ازطرف دیوان بغداد به‌لقب (ناصرالدوله) ملقب‌شد. وتمام دیار(دینور) راتا (اهواز) و محال (خوزستان)، و (بروجرد) و(نهاوند) و(اسدآباد) رابحیطه تصرف درآورد وکم کم اندیشهٔ سرکشی در مغز اکـراد پدید آمده و از هر طـرف رؤساء عشایر از بیغولهٔ خاموشی بیرون آمده خودسری آغازکردند .

سپس دراواسط قرن‌ششم نیزسلاطین (آل‌ایوب) طلوع نموده بیرق‌استقلال بر اه اشتند. وشرافت یغما شدهٔ کرد را باافتخارات‌پربهائی‌که اوراق تاریخ‌گواه آن است برای ملت‌کردتدارك‌نمودند بطوریکه میتوان دوره‌سلطنت سلطان‌صلاح‌الدین ایوبی را دوره تجدید حیات‌کرد نامید. که‌از جنوب (قفقاز) تا (صنعاء یمن). از

شمال بجنوب. واز وادی (دجله) تا(طرابلس) غرب. ازشرق بغرب بطور استقلال درقبضه اختیار وحیطه‌اقتدار انسلطان نامدار واقع‌شده بود — حاج شیخ رضای شاعر کرد درمدح او گفته است.

فرنگ انکاری فضلی‌ایوه ناکم افضلن اما

صلاح‌الدین. که دنیای گرت‌له جملهٔ کردی بابان بو

هموسی شهریاران و سلاطینی فرنگستان

له رعب وسطوتی اوشیره داگشتی هراسان بو

سلطنت آل‌ایوب ازسال (٥٥٥) الی(٨٦٠) هجری‌امتداد داشته‌است.

هنگام قطاول مغول وتاتار. که‌بلاد اسلامی‌را از شرق تا بغرب مغروب و غارت کردند وارکان تمدن ومعرفت‌را بباد دادند. اماکن کرد نیزمانند سائر بلاد اسلامی دوباره دستخوش دست‌تطاول وچپاول ترك ومغول گردیده‌باردیگر استقلال خارجی کرد شروع بغروب‌و افول نمود. فقط همین اندازه برای کرد باقی‌ماندکه باطناً استقلال داخلی خودرا ازدست ندادند.

اخیراً که‌دولت‌ایران غلبه‌پیداکرده. شاه‌اسمعیل صفوی درسال (٩١٢)هجری هنگام مراجعت ازفتح دیاربکر. قسمت کرمانشاه. وسنه دژ و نواحی آنرا مجددا باطاعت درآورد . اما قسمت‌بزرگ ازخاك کردستان دربین خوداومراء اکراد مقسوم‌بود. بعضی مطابق قومیت وایلیت بازبردستان خود معامله میکردند ودرحال مداراة بودند. برخی دیگر برحسب مقتضیات‌موقع ومحل‌درصدد حفظ‌موقعیت داخلی‌خودبرده . همواره مسلح وازدول بیگانه دفاع‌مینمودند. ومجال‌تخطی‌بآنها نمیدادند.

این وضعیت تااوایل قرن دهم هجری بحال خودبر قرار بوده. تا موقعیکه سلطان سلیم ترك‌اعلان جنگ بشاه اسمعیل صفوی‌داد. که در این جنگ امراء و

حکیم (ادریس) بدلیسی هم ازطرف. سلطان سلیم وعدهٔ کمك دراسترداد آن ولایات داده‌بود. این‌دو فقره سبب‌شد که امراء اکراد عموماً ملحق بسلطان سلیم‌شدند. ولی‌دراین قضیه‌اکراد فریب‌خورده قافیه‌را باختند.

بااینکه (کرد) و(پارس) چنانکه سابق‌ذکر شد هردو همدرد وهمنژادهستند وازیك نسل وسلاله سربرآورده‌اند. درمذهب وکیش هم پیش‌از اسلام هردو دارای

آئین زردشت بودند. پس‌ازاسلام نیزهردو برادروار درتحت‌جامعه اسلامیت‌زندگانی میکردند. متأسفانه بااین احوال وشدت اتصال. بدبختی دامنگیر این‌دو قوم همنژاد وهم آئین‌شد. ودرسال (۹۰۷) هجری درآذربایجان اختلاف‌داخلی در بین این دو عنصرفعال درگیرشده. زمینه مهمی برای اقدامات و تحریکات اجانب تهیه گردید. که‌بالاخره آتش‌اختلاف مذهب راهم‌دربین این‌دو بازوی قوی پنجه روشن ومشتعل کردند. که ایران مذهب تشیع را اتخاذکردند. وقسمت عمده اکراد برمذهب تسنن باقی ماندند ودامنه این‌اختلاف وحدت شکن روز بروز امتداد پیدا کرده. هرروز اجانب دامن زدند. تابالاخره گله ونگرانیهای برادرانه که قابل جبران واصلاح بود. بکلی فراموش شده اختلاف خانه برانداز مذهبی جانشین آن اختلافات و نگرانیهای دوستانه شد.

پس‌از آنکه دولت ایران قدم به دو راههٔ تشیع و تسنن گذاشت عده‌ئی از اکراد متعصب باوجود وحدت نژاد وآمال و عوامل مشترك ملی‌که همه جا از دیر بازدوش به دوش پارس و حتی در تمام فتوحات کورش‌کبیر پیش میرفتند بعد از آن یکباره از دولت ایران دلسرد شده وبه دولت عثمانی روی‌آوردند.

آیاروسا وزمامداران کرد وپارس هیچ فکرنمیکنندکه پیغمبر اسلام دارای دومذهب نبوده‌است ویك‌مذهب داشته. اگرشیعه بوده سنی چه میگوید. اگر سنی بوده شیعه‌چه‌میخواهد ـ ؟ چراطرفین ازخواب غفلت بیدار نمیشوند. وتصمیم‌قطعی نمیگیرندکه تعصب بیجا را کنارگذاشته حقیقت اسلامیت را بطوریکه در صدر سعادت ودورهٔ اسلام معمول‌بود. از روی (قرآن) واخبار صحیحه بمسلمانان که ودیعه الهی وامانت صاحب شریعت هستند تعلیم واعلام نمایند. وروان شاهنشاه‌ایران (نادرشاه). بلکه‌روح مطهرآورنده اسلام‌را ازاین‌اقدام‌خداپسندانه خرم وشادنمایند.

باری برگردیم بموضوع بحث. پس‌از انکه‌سلطان سلیم‌ملتفت نتایج‌امیدبخش قضیهٔ اختلاف مذهب‌شد. ودیدکه این پیش‌آمد گرانبها کاملا بصرفه‌و منفعت او تمام میشود، بدون معطلی‌از اردوگاه(آماسیه). حکیم‌ادریس بدلیسی راکه‌محرم ونديم اوبود. ودر نزد اکرادهم بجهة علم‌وفضل وهمنژادی‌موقعیت‌ومقام ارجمندی راداشت پیش‌امراء اکراد فرستاد. حکیم‌مذکور باقوهٔ بیان وقدرت تقریر و بذل هدایا واموال خصوصاً که‌باخلاق وفطریات اکرادهم کاملا اشنابود. کم کم گروه

کردرا متوجه سلطان سلیم نموده درجنگ مشهور(چالدران) سال (۹۲۰) هجری شکست فاحشی بر لشکرشاه اسمعیل صفوی وارد کردند که شرح آن در تواریخ مذکور ومشروح است .

این واقعه‌را تواریخ ترك (کلید) نفوذ عثمانی درآسیای وسطی نامیده‌اند ولقب خلافت اسلامی راهنگام تصرف مصر . درنتیجه‌همین فتح نایل شدند — پس ازفتح مذکورکه دولت‌عثمانی(ترکیه)شوکت وعظمت پیداکرد.

سلطان سلیم بوسیلهٔ همان‌فاضل‌سابق‌الذکربا امراءکرد درتحت‌شرایط ذیل عقد معاهده بست

(اول) اینکه امراء کرد همواره امارت موروثی خودرا برحسب‌عادات و رسوم‌قدیمه اداره‌کنند . وحق‌تشکیل یك‌حکومت مستقل نداشته‌باشند ـ

(دوم) اینکه‌هرگاه دولت ترکیه‌با یکی‌از دول‌معظمه‌داخل‌جنك‌شود .امراء کردبا لوازم ومهمات خوداردوی‌مستقلی بکمك دولت‌ترکیه‌بفرستند

(سوم) اینکه هریك ازامراءکرد هرساله مبلغی‌ازطرف خودبنام ـ (هدیه) بخزانه دولت‌تقدیم نمایند

درنتیجه این معاهده .که‌بمنزله (عقدنامه) است .. ریاست ترك برکردمسلم گردید . وسلطان سلیم‌برای تحکیم این‌معاهده فرامین وهدایا وخلعتهای‌گرانبها برای امراء ودلجوئی‌کرد روانه نمود . برای‌شخص حکیم‌ادریس‌هم که عاقداین‌قرار دادبود . یك‌قبضه (شمشیر مرصع) ودوازده هزار دوقه طلا . بانضمام‌فرمان‌مستمری روانه نمود

این معاهده مفتاح پیشرفت ترك درآسیا . ومنشاء توسعهٔ نفوذ واقتدارترکیه درعالم اسلامی بشمار میرود . که‌عکس‌العمل آن‌موجب سقوط رافت کرد . و مایه مذلت‌وبدبختی‌اکرادگردیدکه ازآن ببعد ابواب خفت‌ونکبت بر بیات‌گروه کرد باز گردید —

درسال (۱۳۲۵)هجری هم‌چنانکه ذکرخواهدشد . عبدالرحمن پاشای‌بابان درسلیمانیه طلوع‌کرده هیجان‌شدیدی درسلیمانیه واطراف‌آن تولیدنمود وباترکها وسرحد نشینان اطراف جنگها وزد و خوردها نمود وهمواره فتح‌و ظفر همعنان او بود . تااینکه پس‌از دوسال حکمرانی دراثناء جنگ گشته شدو زمزمه‌اش خاموش گردید.

سپس درسال(۱۲۳۱) نیزاحمد پاشای بابان برادر زاده عبدالرحمن پاشای مذکور طلوع نمود . وباترکها شروع بزد وخوردکرد وتانواحی بغداد رامتصرف

شد . چیزی نمانده بودکه قوای ترکیه رادرهم بشکنند وبغداد راهم تصرف نماید . که‌دست قضابر سینه‌اش زده‌او هم بعموی خودملحق گردید

بازدر سال(۱۲۳۹) طایفه‌اکراد (زازا) طغیان کرده . تاسیواس رامتصرف شدند. وچندماه‌بادولت ترکیه‌جنگیدند. سپس بجهة فقدان‌ذخیره وتمام‌شدن‌مهمات‌جنگی عقب نشستند. وپناهنده بجبال‌شدند. که‌درآنجاها ازگرسنگی پراکنده وتلف کشتند

سپس‌درسال (۱۲٤۰)هجری ـ (امیربدرخان) که‌هیجده بهار ازعمراوگذشته بود . برقلمرو (جزیر. وبوتان) والی وامیرشد . وضمناً درصدد بر آمد که امارت خودرااستقلال بدهد وازسلطه واقتدار ترکیه خارج‌شود برای نیل‌این مرام‌بدریای تفکرفرو رفته دیدکه سبب شکست اکراد ازترك نه‌بجهة کمی‌عده است . بلکه بجهة دوچیز دیگر است ـ **اول** عدم اتحاد قوای‌گرد ـ **دوم** نداشتن کارخانه برای‌تهیهٔ اسلحه ومهمات جنگی

بنابر این امیرمذکور پیش ازهمه چیزبنام (نجات‌کرد) بهرطرف نماینده و مبلغ‌فرستاد . وتمام‌روسای اکراد رابرای اتحادعمومی دعوت نمود روساء کرد هم چون‌همه جا ازسیاست ظالمانه ترکیه دلتنگ‌بودند . بدون‌درنگ دعوت امیر را پذیرفته . حاضربرای اتحاد شدند

ازجملهٔ روسائیکه‌داخل عقداتحاد شدند . اشخاص‌ذیل هستند

ازروساء (وان) مصطفی‌بیك . درویش‌بیك . محمودبیك

ازروساء (هکاری) نورالله بیك . فتاح بیك

ازروساء (خیزان) خالدبیك ـ وازروساء (موش) شریف بیك

رئیس عشایر(قارص) و(آجار) هم حسین‌بیك جزو هیئت اتحادیه بوده . از علماء (موصل)هم‌شیخ محمد . و از علماء (زاخو) نیزشیخ یوسف‌کمر دعوت‌وتبلیغ رامحکم بسته . تمام نواحی‌کرد ستانات‌راسیروگردش‌کردند . همه‌جا با مواعظ و خطابه های‌شور انگیزمردم رابرای دخول درعقد (اتحاد مقدس) دعوت مینمودند . وعموم روساء بدون خود داری‌برای‌قبول‌این دعوت‌حاضر شدند . امیراردلان خسرو خان ناکام پسرامان اللهخان والی سنه نیز داخل این (حلف مقدس) شده است پس ازحصول‌فراغت‌از تعمیم عقداتحاد. امیرمذکورشروع بتهیهٔ‌اسلحه‌ومهمات‌جنگی‌نموده درقصبه (جزیره) دوکارخانه یکی‌برای ساختن باروت . ودیگری برای‌ساختن‌تفنگ واسلحه برپاساخت بعلاوه جمعی‌از طلاب را هم با مخارج خودروانه اروپا نمود که علم‌اسلحه سازی‌و تعلیمات جنگی رایاد بگیرند . مخصوصا یکدسته راسپرد که فن کشتیرانی‌رابرای دریاچه وان یادبگیرند

دراین هنگام فسطوریهای آزنه . از پرداخت مالیات بخزانه امیر امتناع ورزیدند . امیرده هزارنفر نظام مسلح را برای تادیب آنها روانه نمود وآنها را کاملا سرکوبی کردند . دراین اثناء : یعنی از سال (١٢٤٨) الی سال (١٢٥٨) هجری درنواحی هکاری وروانداز و تورعابدین نیز جنگهای دیگری دربین قوای ترك وکرد درگیرشد . قیام محمد پاشاکور ازطایفهٔ بابان هم دراین ایام بود . همچنان قیام شریفخان امیربدلیس نیز برعلیه ترکیه درسال (١٢٤٩) واقع‌شد.

خبراین قضایا به باب‌عالی رسیده . مخصوصا شهرت اقتدار بدوخان بیگ باطراف‌واکناف‌پیچیده . خاطر باب عالی ازاین اخبار متزلزل گردید اول‌خواست که اندازه اقتدار امیر بدرخان را دست بیارد . آنگاه برای دفع این غوایل اردوکسیل‌دارد . بنابراین مقدماً دونفر مندوب ازآستانه ودیاربکر نزد امیربدرخان فرستاد . که اورا بمواعظ ومواعید از خیال (اتحادکرد) باز داشته بعواطف‌ترکیه امید وارش نمایند . وهرنحو بوده اورا برفتن باب عالی وادارکنند.

دعوت و مواعظ مندوبین در خاطر امیر بدرخان موثر نیامده حاضر نشد که بمیل واختیار خود امارت موروثی خویش‌را که کابراً عن‌کابر باو رسیده ترك کند .و بادست خود چراغ دودمان خویشتن‌را خاموش نماید . پس‌از مدت‌یکسال اصرار مندوبین ومخابرات ومکاتبات عدیده باباب عالی وبی‌اثر ماندن تطمیعات وتهدیدات . بالاخره امیردعوت مندوبین را ردکرده . باباب عالی قطع روابط نمود . و بتجهیز سپاه وتهیه‌ملزومات پرداخت . وآشکارا علم استقلال برافراشته بنام خود سکه ضرب‌کرد که در یك روی‌آن (امیر بوتان‌بدرخان) . ودرروی‌دیگر (سنه ١٢٥٨) هجری منقوش‌گردید .و فتوحات خودرا ازطرف‌رواندز وموصل تا شهر وان ادامه‌داد . وقلعهٔ سنجاروشهر سعرد وویران‌شهر . وسیوه‌رك‌راهم تامغال دیاربکرمتصرف‌شد .

در این اثنا انقلابی‌درموصل‌درگیر شد فوراً سپاه خودرادرخط دیاربکر وسیوه‌رك‌جاگذاشت وبایکمقدار قوی متوجه‌موصل‌شد و دوباره امنیت و انتظام‌را در آنجا تجدید وبرقرارساخت . واز آنجا متوجه مقر حکومت خود (الجزیره) گردید . در ضمن این مسافرت . عطف عنانی هم بجانب شرق نموده (ساوجبلاغ) و (سنه دژ) و (ارومیه) را هم متصرف شد . تمام‌این قضایابسمع باب عالی رسیده آتش قهر باب‌عالی شعله ورگردید . بنابراین سپاه بزرگی از نظامیان‌ترك در

تحت ریاست عثمان پاشا برای سرکوبی امیر بدرخان اعزام گردید . قاید میمنهٔ این سپاه فریق عمر پاشا و قائد میسره‌صبری‌پاشای ارکان حرب بود . درنزدیکی ارومیه (رضائیه) تلاقی فریقین بعمل‌آمده پس از جنگ سختی فتح و ظفرنصیب امیر بدر خان گردید . وسپاه ترکیه عقب‌نشست در این اثنا خبر بامیر رسید که سرکرده میسرهٔ سپاه‌کرد (عزالدین شیر) که از خویشاوندان خود امیربود ملحق بسپاه ترك شده . بامساعدت قوای ترکیه وارد (الجزیره) گشته‌است . که‌مقرامارت امیر بود -

استماع این‌خبر وحشت اثر غیر منتظرخاطر امیر را مضطرب ساخته‌قوای خود را دو قسمت نمود . یك قسمت را در حوالی ارومیه در مقابل قوای ترکیه که عقب نشسته‌بودند نگاهداشت . قسمت دیگر را با خود برداشته‌متوجه(الجزیره) گردید . پس از جنگ سختی فتح و ظفر نصیب امیرگشته قوای ترك با عزالدین شیر منهزم . و با تلفات زیاد رو بگریز نهادند ، اما چه سود که عزالدین شیر هنگام فرار از (الجزیره) باتفاق فراریان ترك بقوای منهزمه ترکیه که در جبههٔ ارومیه عقب نشسته‌بودند ملحق شده فوراً بکمك خودکه‌در میان سپاه‌امیربودند پیغام میدهد که بدرخان کشته شد . الجزیره هم بتصرف قوای ترکیه در آمده . اگر بسرعت ملحق بسپاه ترك نشوند همه مسئول و مورد مجازات خواهندشد . این خبر دست و پای سپاه امیر را سست نموده شبانه متفرق ومتواری شدند .

پس از متفرق شدن سپاه امیردرجبههٔ ارومیه، فورا عزالدین شیر باقوای ترکیه دوباره بسراغ امیر میروند. امیر که از قضیه مستحضرمیشود . ناچار از جزیره بیرون‌آمده در قلعهٔ (اروخ) متحصن میگردد . قوای ترك باعزالدین شیر مدت نه‌ماه قلعه را بازدوخورد و پیشرفت وشکست محاصره‌کردند.

بالاخره ذخیره ومهمات جنگی‌رو بکمی‌گذاشته. ناچار غفلتا از قلعه بیرون جسته خود را بسپاه ترك میزند . اما این مرتبه دست تقدیر با او مساعدت نکرده شکست میخورد.

سپس‌درسال(۱۲۹۸) نیرحسین‌کنعان‌پاشا. وعثمان‌پاشا از اولاد امیربدرخان بتعقیب آرزوهای ناتمام پدر ببرق طغیان برافراشته ناگهان وارد الجزیره)شدند وتمام ادارات دولتی را متصرف‌شده . نغمه استقلال را تجدید نمودند . ومکرر با قوای‌ترکیه جنگیده همه‌جا فتح ونصرت همعنان این‌دوامیر بود . تا اینکه فتوحات

ایشان به(جوله مرگ) مرکز(هکاری) وزاخو وعمادیه و ماردین ومدیات ونصیبین امتداد یافت . و برادر بزرگ امیر عثمان اعلان امارت نموده خطبه بنام او خوانده شد ـ بالاخره شکستهای پی‌درپی قوای ترکیه وتوسعه نفوذ و اقتدار امیر عثمان در نواحی واطراف. سلطان ترکیه راکه سلطان عبدالحمید بود. مضطرب نموده از عزم جنگ وجدال منصرف . و صلاح چنان دانست که سیاست خودرا با اکراد مخصوصا با خانواده بدرخانیه تعدیل نماید.

اولین اقدامیکه کردکسان بدرخان‌راکه درحبس بودندآزاد نمود . وبوسایل مختلفه از دراستمالت امیرین درآمد . وضمناً هم‌وعده دادکه‌امارت کلیهٔ کردستانات را بایشان‌ارزانی دارد ، واجازه دادکه ایشان برای نیل‌این‌مرام با نمایندگان‌ترکیه مجلس‌مشاوره داشته‌باشند . تادریکی ازمجالس مشاوره که‌عده‌ترکها درآن مجلس بیشتراز کردها بودند . هردو امیر دستگیر شدند . ومدتها در حبس آستانه باقی ماندند . تا بخواهش وشفاعت شفعاء دراستانه تحت‌نظر شدند.

سپس‌درسال (۱۳۰۰) هجری نیز شیخ‌عبیدالله درقصبهٔ(شمذینان) قیام نموده. باجدیت وفداکاری هرچه تمامتر باردیگر آهنگ خودسری کرد را تجدید نمودکه دوتحت‌قیمومت‌وسیادت‌ترکیه‌خودرا اداره‌نماید.طولی نکشیدکه‌قوای‌شیخ‌با قوای‌ایران تصادم پیداکرده. درهمان‌مصادمه (حمزه آقا) مقتول. خود شیخ‌هم دستگیروبدینه متوره تبعید شد. ودرآنجا ازدنیا درگذشت.

پس‌از آن درسال ۱۳۰۸) نیز امین‌عالی بیگ. ومدحت‌بیك ازاخلاف‌امیر بدرخان که‌در آستانه‌تحت‌نظر بودند. فرارکرده خودرا بطرابزون رسانیدند. ودر آنجا با راهنمائی مصطفی نوری افندی شاملی. با رؤسای اکراد بنای مکاتبه و مقاولات گذاشتند. که‌بالاخره موفق بتشکیل یك‌قوه بزرگ ازاکراد شده. درتحت ریاست خودکردها به (گویزلك) که‌در بین‌راه ارضروم وطرابزون واقع‌است‌رسیدند وهردو امیر ازطرابزون خود را مخفیانه باردوی مذکور رسانیدند. اما در ضمن همان مصطفی نوری افندی که‌هادی وراهنمای امیرین بود قضایا را بباب عالی اطلاع میدهد. وازطرف باب‌عالی دوقوهٔ بزرگ ازدوطرف اعزام وهردو قوه در یك‌روز سرراه وا بامیرین‌گرفته. پس از زدوخورد مفصلی بالاخره سپاه کردشکست خورده پناهنده بجبال ارغنی ومعدن می‌شوند ومدتی درآن جبال فتح وشکست در بین‌کرد وترك درحال مداوله بوده تابالاخره هردوامیر ناچار ازتسلیم می‌شوند.

پس‌از آن درسال (۱۳۳۲) نیز ملاسلیم وشهاب‌الدین‌وعلی‌نامان در ولایت بدلیس قدعلم‌کرده بیرق طغیان برافراشتند.که نائره فتنه وآشوب درکوچه های بدلیس مشتعل. ولی بفاصله کمی قوای ترکیه رسیده شورشیان را درهم شکستند. وملاسلیم پناهنده بقونسولگری دولت‌روس (متبم بدلیس) گردید. ودرآنجا ماندتا جنگ بین‌المللی شروع‌شد. که‌قوای ترکیه فرصت‌را مغتنم شمرده قونسولخانه را غارت. وملاسلیم را هم‌بدار آویختند.

گریم پیرزاده

﴿ بند اول ﴾

دربیان طوایف سنه‌دژ

﴿ مشایخ مردوخی ﴾

سلسله مشایخ مردوخی که آباء واصلاب مؤلف هستند. اکثردارای علم وفضل وارباب هنر وکمال بوده‌اند. عوام درسلسله مشایخ مردوخی کمتر اتفاق افتاده. اگر هم اشخاص بی‌سواد. وبی‌علم درآنها پیداشده. یادرخط زهد ومشخیت وطریقت قدم زده‌اند. ویا بکسب وصنعت اشتغال پیداکرده‌اند ودرفن خود مبرز واقع شده‌اند. بنابراین ما دراین کتاب می‌خواهیم ازذکر شئونات ومقامات علمیهٔ ایشان بطور استقصاء (چنانکه وظیفه اشخاص تاریخ نویس است) خودداری نمائیم. وفقط بمعرفی ساده قناعت کنیم. بدودلیل(اول) - اینکه کتاب طول وبسط پیدانکند. واز حدودی که برای آن درنظر گرفته‌ایم تجاوز نشود - (دوم) - اینکه بگذار بقلم مؤلف مزایای آن بزرگواران ذکرنشده باشد. زیرا اگر بیانواقع مینویسم ممکن است حمل براعمال نظر بشود. واگرناقص میگذارم. ازشیوه تاریخ نگاری وانصاف منحرف شده‌ام. لذا مناقب ایشان‌را بمورخین آینده وامیگذارم ومیگویم -

(للمؤلف)

شب پره گرو صف کند آفتاب میکشد ازجهل برویش حجاب

﴿ معنی مردوخ ﴾

مردوخ. بفتح میم وسکون راء مهمله ودال بواو کشیده و خاء منقوطه که فرانسویها (مردوك) باکاف عربی مینویسند. ودرکتب عهد عتیق (مروداخ) نوشته‌اند. کلمه‌ایست آسوری که معنی ترکیبی آن (ابن‌الله) یاکلمة‌الله) یا(مظهرالله) یا(آیة‌الله) میباشد چنانکه ذکرخواهد شد. ولی فعلا کلمه(مردوخ) اسم قریه‌ایست ازقرا عشام درنزدیکی قعله مستحکم (سویدآء) . پایتخت بلوك (جبل‌دروز) درشازده فرسنگی سمت جنوب شام واقع است . چنانکه درنقشه جغرافی نیز بهمین‌ترتیب بنظرمیرسد.

انتساب مشایخ مردوخی باین قریه است که اعلی جدایشان از آنجا بخاك آورامان مهاجرت کرده‌است . چنانکه قریباً ذکرخواهد شد . فاما درزمان جاهلیت،

اهالی بابل کلمه مردوخ را سوء استعمال کرده بر (بل) اطلاق کرده‌اند . چنانکه در کتاب یرمیاه . پاسوق(۵۰) سیمان(۲) میگوید -

درمیان طوایف بیان کرده بشنوانید . وعلم‌را برپانموده اصغانمائید.واخفا ننموده بگوئیدکه بابل مسخرشد . بیل شرمنده ومرودا خ شکسته . بتهایش خجل و اصنامش منکسر گردیده‌اند .

مقصود از (**بیل**) . بتی است که اهالی بابل پرستش‌میکردند . وعرب(بعل) میگویند- چنانکه درکتاب‌اشعیا پاسوق (٤٦) سیمان اول - وکتاب یرمیاه.پاسوق (٥١) سیمان(٤٤) مصرح‌است -

بعددراطراف قرن داریوش‌وبخت‌نصروکورش‌کبیر اهالی بابل لفظ(مردوخ) را برمعبود اطلاق میکردند (اعم از خدا یا پادشاه) چنانکه در دکسیونر (گراند لاروس) جلد م.ا.ر-صفحه ۹۲٤ مینویسد -

(**ترجمه**) - **مردوخ** رانویسندگان عبری، مروداخ میگویند . اسم‌خدای پرستش شده‌است دربابل . مانند خداوند متعال . از آنجاکه لقبش را بل (یعنی آقا . سید . رب - آقای زمین . رب‌النوع زمین) . با ربوبیت قدیمه (آنلیل) ترکیب میکنند . وبوسیله این تسمیه . اغلب شکل (بل مردوخ) معروف شده است « بل مردوخ . یعنی آقای زمین . خدای زمین . اسم **رب‌النوع بزرگ** بابل است که (شوتروك‌ناخونتا) یا « کوتور ناخوتا **Kutur Nakhunta** » پادشاه عیلام هنگام فتح بابل مجسمه آن رب‌النوع بزرگ را به شوش پایتخت‌الام برد .که بعد درجنگ با یاپاشها دوباره بابلیها آنرا پس بردند .

اول تصورکردندکه (مردوخ) مظهرکوکب مشتری است . امابزودی‌اورابك مقام شمسی‌دادندبلکه اورا بالاترهم خواندند . مانند (آفتاب جوان) (آفتاب‌صبح) (آفتاب بهار)

او . (یعنی مردوخ) بازی بزرگی در عالم خلقت بازی‌کرده بود. این او است‌که بوسیلهٔ خدایان (یعنی پادشاهان بابل) منتخب شده بود . برای آنکه‌آنها رادرجنگهاشان هدایت‌دهد . برضد جنهای بیرون‌آمده‌از **کاووس**(یعنی‌هاویه).

وپس ازکشتن **تیمات** (یعنی ربةالجان) درجنگ انفرادی . او(یعنی‌مردوخ) ترتیب داد آسمان و زمین را با قطعات اجساد بی روح اصنام . او واسطه میشد ارتباط دهد میانه مردم . وپدرش ع.آ خدای حقیقی . اواحرازکردکم‌کم‌طبیعت ووظایف خدا های دیگررا -

(مردوخ) . اول با (**نبونابو**) اتفاق کرد و با این خدا عبور کرد از معبد بابیلونیان(یعنی بابل) . به معبدآسوریان (یعنی نینوا) — پس ازانقراض سلطنت آسوریان درسنه (۶۰۸) قبل ازمیلاد . اوبا (نابوپولاسار) . (پادشاه آسور) . و (**ناکودونصر**) (۱) بخت نصر دوم پادشاه بابل پسر نابوپولاسار . مقتدرترین خدایان کلده شد . و یکقدری بعد از این . نابونائید . (پادشاه مستقل کلده که درسال ۵۵۵ قبل المیلاد روحانیون بابل او رااز پشت میز تجارت آورده برتخت نشاندند) ـ اهتمام کردکه خودش را خدای منحصر مملکتش کند (چنانکه آسوردر آسوری بوده است) ـ (آسور هم اسم رب النوع است هم اسم پادشاه آسوربوده)ـ این اقدام نتیجه نبخشید . وروحانیون مردوخ . ملت خودشانرا بر علیه نابونائید . برانگیختند . آنوقت مردوخ ماند تنها خدای بابیلیون که تعقیب کرد پیش آمدخود را(انتهی ـ مضمون اگر کمی لنگ است سبب آن ترجمه لفظی است . که دارای این نقیصه است .

بعد کلمه (مردوخ) لقب شد برای پادشاهان بابل . هرکس پادشاه بابل میشد اورامردوخ میگفتند.چنانکه درکتاب دوم ملوك پاسوق(۲۵)سیمان(۱۷)فاضل ـ خان مینویسد.وواقع شد درسال سی وهفتم اسیرشدن **یهویاقین** ملك یهوداه بماه دوازدهم بروز بیست وهفتم ماه . که اویل مردوخ ملك بابل درسالی که آغازسلطنت نمود . سریهویاقین . ملك یهودارا مفتخرساخته از زندانخانه بیرون آورد (۲۸) وکلمات خیرآمیز باوگفت وکرسی اورا ازکرسی ملوکی که دربابل بهمراهش بودند مرتفع گردانید (۲۹) ولباس زندانشرا تبدیل ودرتمامی روزهای عمرش همیشه درحضورش نان میخورد(۳۰) وآذوقهٔ همیشه که ازجانب ملك مردوخ . باوتعیین بودحساب روز بروزش درتمامی روزهای عمرش داده میشد .

درکتاب یرمیاه نیز درپاسوق(۵۲) سیمان (۳۱) بهمین ترتیب مذکوراست

درکتاب اشعیا نیز. پاسوق(۳۹) سیمان(۱) ـ ودرکتاب دوم ملوك. پاسوق (۲۰) سیمان(۱۲) مصرح است ـ که پادشاه بابل **مردوخ** خطاب شده — مسعودی هم درکتاب (مروج الذهب) در حاشیه تاریخ کامل صفحه(۶۵) مینویسد که **مردوخ** اسم یکی از سلاطین بابل بوده که قبل ازسنحریب سلطنت کرده است .

درکتاب (بت پرستی ومسیحیت کنونی) نیز ترجمه **العقائدالوثنیه** که حاجی میرزای شریعتمدار دامغانی ازعربی بفارسی ترجمه نموده . درصفحه(۵۵) مینویسد ـ

---

(۱) گمانم مقصودش (نابودکدنازار) باشد

(دوآن) نوشته‌است که‌آشوریها (مردوخ)را **کلمه** مینامند . ونیز **کلمه**را پسرخداوند **بگر** میگفتند . وبواسطه‌ایندعا متوسل بمردوخ میشدند . (توئی توانا وتوفیق‌دهنده وحیات‌بخش توئی‌مهربان دربین‌خداوندان . توئی‌پسر خدای بگر. آفریدگارآسمان وزمین و دارنده آنها . ایست‌برای‌تو نظیری . توئی‌مهربان وزنده کننده مردگان) **کلمه** را سازنده جهان‌وفرمانده کل‌موجودات‌میدانستند وچیزی‌را بزرگتراز اوغیر ازخدا نمیدانستند — **انتهی**

ازتفصیل‌مذکور. معلوم میشودکه‌کلمهٔ(مردوخ)لقب‌است . اول برای‌بت استعمال شده. بعد بر **خداوندان** بابل. ومدعیان الوهیت اطلاق شده . بعد بر **ملوك** وسلاطین بابل بعد برهر **شخص‌فوق‌العادة** که‌درعالم‌خلقت وعقیده مقام‌ارجمندی داشته اطلاق‌گشته‌است — بالاخره‌ترجمه آن(ابن‌الله) =(مظهرالله) = (کلمةالله)= (آیةالله) . میباشد . مانندکلمه(قطب) =(غوث) = (وتد) . وامثال آن... که در نزداهل طریق . براولیاء ومشایخ طراز اول‌اطلاق‌میگردد .

درویش امیر(محمد مردوخ) شهیر به‌بابا مردوخه که‌اعلی جد مشایخ وموالی مردوخی صفحه‌کردستان است . اهل‌قریه(مردوخ) ازتوابع‌شام بوده . که‌سابق‌ذکر شد . درسنه (۷۳۷) هجری . هنگام‌استیلاء امیرشیخ حسن‌جلایری برآذربایجان وبغداد که دولت **آلیخانی** در عراق تشکیل شد . بابا مردوخه با جمعی‌از اقوام و خویشاوندان‌خود. ازشام‌بخاك اوورامان هجرت‌نموده مدتی دردشت(شامیان)که بهمین مناسبت باین اسم مسمی‌گشته‌سیاه‌چادر زده و سکونت کرده‌اند اهالی اورامان و اطراف‌آن مراتب زهد وریاضت وپرهیزگاری بابا مردوخه را مشاهده نموده‌اند. اعتقادکامل نسبت باوپیداکرده عموماً مریداو شده اند وازصمیم قلب اورا پرستش کرده‌اند ودرمعنی مقام تطبیت وغوثیت را در آن محال پیداکرده‌است و اورا بابا مردوخه خطاب نموده‌اند وپس ازفوتش مردمان اطراف ونواحی او را پیر محمد اورامی گفته‌اند.

بعضی تصورکرده‌اند که پیر محمد اورامی . اعلیجد امیرمحمدمردوخه بوده وبنابراین اشتباه . اورا درسلسله مشایخ مردوخی دردوجا ذکرکرده‌اند . دریکجا بنام درویش امیرمحمد مردوخه . وبعدپیرمحمد اورامی رادم اعلیجد اونوشته‌اند . درصورتیکه هردویکی‌است . دراورامان (میرمحمد مردوخه) گفته اند و دراطراف

(پیرمحمداورامی)دو کتاب تاریخ سلاطین اورامان درباب چهارم مذکوراست : درویش میرمحمدمردوخ که مشهوربه (بابا مردوخه)است ازجمله **نودوزه پیر** کباراورامان است . مرقد او درشهر اورامان میباشد . عموم مشایخ مردوخی از اوتشکیل سلسله داده اند .کلمه (بابا) دلالت دارد براینکه درویش میرمحمد مردوخ سیدبوده است. زیرا اهالی اورامان کلمهٔ (بابا) را فقط برسیداطلاق کرده اند

«توضیح» آنکه دراوایل بر ذراری طاهره کلمه (امام) اطلاق شده امام حسن امام حسین مثلا . بعد (سلطان)سلطان اسحق سلطان اسمعیل . بعددرعجم واکراد(بابا) اطلاق شده بابا طاهر. بابارسول . بعد (شیخ)خطاب کرده اند مانند سادات برزنجه که همه راشیخ خطاب کرده اند.

ودربلادایران ازقرن یازدهم کلمه (سیدیاپیر)استعمال شدو بر صلحاء وپرهیز کاران ایشان (پیر)اطلاق کرده اند ـ اول کسیکه در میان اکراد ازسلسله سادات به کلمه پیر خطاب شده . پیر خضرشاهو بوده است .که بعد ذکر اومی آید.

باز درکتاب مذکوراورامان میگوید ـ بابا مردوخه درسنه (٦٨٠) هجری متولد شده در نود وهشت سالگی متأهل گشته . در سنه (٧٩٠) فوت نموده صدو ده سال عمر کرده است.

درسنه (٧٧٨) درزمان امیراسعد ملقب به **امیرجیاشا**(یعنی هنگام سلطنت سلطان مرادخان اول درمملکت عثمانی) برحسب خواهش پیرشهریاراورامی .دختر شیخ شهاب الدین (دزآوری) را عقد نموده پس ازدوازده سال اورا تصرف کرده. ودرپردهٔ زفاف فوت نموده است . ازاویك پسر متولد شده . اسم اورا (گشایش) گذاشته اند پس ازبلوغ درنزد شیخ حسن مولان آباد تحصیل علم کرده وباورامان مراجعت نموده وبه (مولاناگشایش) اشتهار پیداکرده است.

مولانا گشایش درسنه (٨٤٢) شروع به تبلیغ اسلام ونشراحکام نموده درسنه(٨٧٣) ازدنیا درگذشته است از او دو پسر عباس و عبدالغفار بجا مانده عباس اعلی جد قضاة اورامان است و **عبدالغفار** اعلی جد مشایخ دگاشیخان و تخته وباقل آباد و قزلباق وهزارکانیان ومیرگه سار ودژن و تنکیسر وکاشتر و محال قره طاغ ونواحی سلیمانیه وشهرسنه دژ وسائر مشایخ مردوخی است که به بغداد و بیروت ومصر وازمیر وسائرممالك خارجه پراکنده شده اند.

پیرشهریارمذکور. نوه پیرشهریاراول است. که میگویند سیدمصطفی نام داشته ومعاصرغوث الاعظم بوده است اورا ازنسل علی عریضی پسر امام جعفرصادق می خوانند . درسنه (۵۶۷) متوفی گشته . ومرقداودراورامان است.

عبد الغفار مذکور. مشهور بشیخ عبدالغفاراورامی است. پدرشیخ **شمس الدین** اول. پدرشیخ **عبدالغفار** دوم. مشهور بشیخ عبدالغفار اردلان. پدرشیخ **شمس الدین** دوم . امام جمعه سنه‌دژ پدرشیخ **عبدالمومن** اول. امام جمعه پدرشیخ **جمال الدین** امام جمعه . پدر شیخ **عبدالمومن** دوم امام جمعه پدرحاج شیخ جمال‌الدین امام جمعه پدر شیخ عبدالمومن سوم امام جمعه . پدرمولف شیخ محمد مردوخ ملقب به جمال‌الدین مخاطب به **آیة‌الله** میباشد .

اهالی‌اورامان هورمزد پرست بوده اند . وخود را از اولاد اردشیر دراز دست میدانند . ملقب به بهمن پسراسفندیار . تازمان پیرشهریاراول کاملا برعقیده هورمزد پرستی محکم بوده . وبواسطه لطماتیکه از اعراب بر آنها وارد آمده جدا ازاسلام‌واسلامیت متنفر ومتوحش بوده‌اند . پیر شهریار ثانی که تلبا دارای عقیده اسلامی بوده بطور واضح نتوانسته عنوان اسلامیت را بآنها گوشزد نماید ولی باطناً معنی وما صدق اسلامیت را متدرجا بآنها تعلیم نموده و کتابی مبنی برنصایح و رموز و اشارات برای آنها نوشته است معروف بسه (معرفت) پیر شهریار .که شمهٔ از ذکرآن درمبحث مذهب گذشت ــ بابا مردوخه هم اگر چه با مرید ومنسوبین خود دارای عقیدهٔ اسلامی بوده اند . وشاید برای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده‌اند ولی باز بواسطه سختی وسنگلاخی‌محل وخشونت ووحشیگری اهالی نتوانسته اند واضح و آشکار عنوان اسلامیت را بکسی تبلیغ نمایند . فقط ایشان نیزمانند پیرشهریاربتهیه زمینه ونزدیك کردن قلوب باصل‌موضوع قناعت کرده اند تا اینکه مولانا گشایش . در سنه (۸۴۲) هجری موقع بدست آورده صریح و آشکارشروع بتبلیغ اسلام ونشراحکام واشاعه قرآن نموده‌است . چنانکه سابق هم ذکر شد .

عبدالغفار . پس از آنکه بسن رشد و بلوغ رسیده . مایل‌بزهد وصلاح‌و پرهیزکاری‌شده . نزد شیخ‌شمس‌الدین **شوشی** رفته . درآنجا بکسب طریقت‌پرداخته است وباپنجهة شیخ‌عبدالغفار اشتهار یافته .

پس از طی مراحل طریقت و کسب مراسم حقیقت باورامان مراجعت کرده بامر واجازه سلاطین اورامان . اراضی محل **دگاشیخان** را آبادساخته‌وبامریدهای خود در آنجا سکونت‌گزیده وبامرارشاد اشتغال‌یافته . وبهمین مناسبت آبادی مذکور (دکاشیخان) اشتهار یافته . یعنی ده مشایخ . چه (دگا) بمعنی **ده** . و شیخان جمع‌شیخ است .

اول کسیکه نماز جمعه را در اورامان دائر کرده . شیخ عبدالغفار بوده. پس از مدتی خداوند پسری باو عطا کرده . بیاد مرشد خود تفؤلا او را شمس‌الدین نام نهاده ـ

در سلسله مشایخ مردوخی اختلاف کرده اند . بعضی ایشان رابنی مخزوم تصور کرده‌اند . از نسل خالدبن ولید .که‌در (مره) بسلسله نسب حضرت‌ص ملحق میشوند ـ بعضی‌دیگر ایشان‌رابنی امیه تصورکرده‌اند . ازنسل معاویة بن‌ابی‌سفیان که در (عبد مناف) بسلسله حضرت اتصال پیدا میکنند ـ اما روایت اصح اینست که سلسله مشایخ مردوخی‌بنی مجتبی هستند . یعنی سادات حسنی اند ازنسل امام‌حسن مجتبی علیه‌السلام ـ

شجرهٔ هم که‌در نزد مشایخ مردوخی قره طاغ وسلیمانیه موجوداست وآن‌راشخاص موثق معتبر از قبیل ضیاء الدین **شیخ‌عمر** . و حسام الدین **شیخ علی** وکاکه احمدشیخ و**مفتی زهاب**. وچندنفر دیگراز مشاهیرومعاریف سلیمانیه کتباً تصدیق وامضا فرموده‌اند . مطابق باهمین‌روایت سیادت است . تاریخ‌اورامان‌هم چنانکه مذکورشد رشته سیادت را تصدیق وتأیید مینماید .

(رشته نسب مولف ازاینقرار است)

محمدمردوخبسر**عبدالمومن**سوم‌بسر**جمال‌الدین**دوم‌بسر**عبدالمومن**دوم بسر**جمال‌الدین**اول‌بسر**عبدالمومن**اول. بسر**شمس‌الدین**دوم. بسر**عبدالغفار** اردلان . بسر **شمس‌الدین**اول بسر**عبدالغفار**اورامی بسر مولانا**گشایش** بسر درویش **میر محمد** مردوخ (مشهور به بابا مردوخه . که پیر محمد اورامی هم گفته‌اند).

بسر **یوسف** . بسر**سلیمان** .بسر **محمدقسیم** . بسر**عبدالکریم** . بسر **شهاب‌الدین احمد** .بسر**عبدالله** . بسر**قاسم** بسر**اسمعیل** بسر**ابراهیم** بسر**عبیدالله**. بسر**عیسی** .بسر**حسین** .بسر**محمدعلی** بسر**حسن‌طبرستانی** بسر **زید** .بسر**محمدالقایم‌بالحق**.بسر**زید** بسر**محمد** بسر**ابومحمداسمعیل**پادشاه طبرستان. بسر**ابومحمدحسن**. بسر ابوالحسن**زید** الجواد الابلج بسر**امام‌حسن** مجتبی. بسر**ابوالحسنین علی** علیه‌السلام . بسر **ابی‌طالب**.بسر**عبدالمطلب**. جد حضرت رسول صلوة‌الله وسلامه‌علیه .

ملتقی الشعب تمام شاخه های شجرهٔ مشایخ مردوخی شیخ**شمس‌الدین** بسر

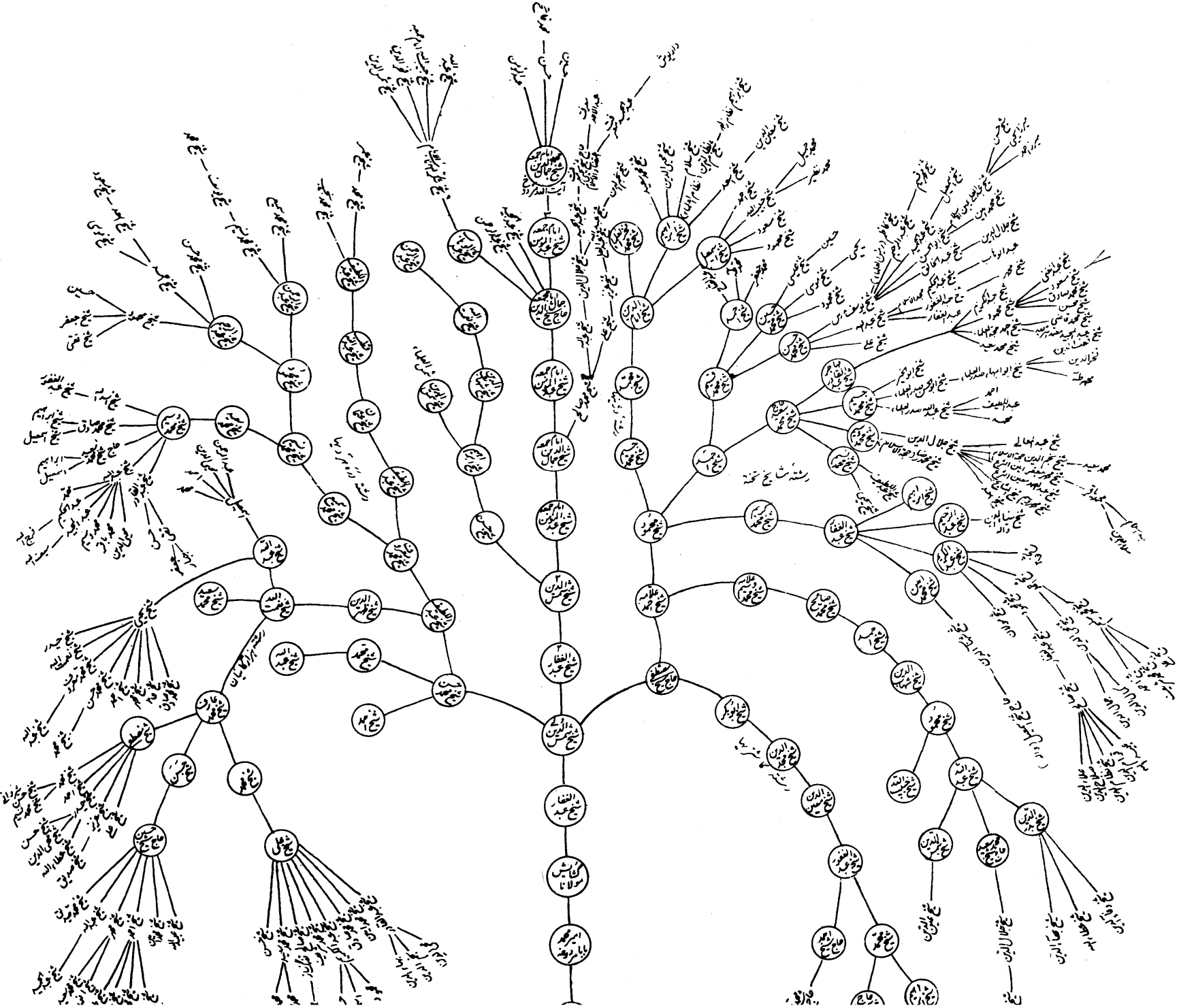

شیخ عبدالغفار اردلان است .که تمام سلسله های مشایخ مردوخی باومنتهی میگردد. چنانکه در شجره بنظر میرسد .

(برجستگان مشایخ مردوخی)

برجسته گان مشایخ مردوخی از اینقرارانند .

(۱) شیخ عبدالمومن سوم . امام جمعه . پدر مؤلف در کلیه علوم رسمی و ریاضی متبحر ، ودر فصاحت و بلاغت وانشاء شهره شهر و معروف دهر بوده . خط ثلث و نستعلیق راهم خوب نوشته است . مدت (۵۲) سال شغل امامت وخطابت جمعه را در مسجد دارالاحسان بدون اجر و مزد انجام داده . خطبه اعیاد رسمی دولتی هم بعهده ایشان بوده بر حسب فرامین و احکام دولت نیز دارای شغل قضاوت ومحضر بوده است . در سنه(۱۲٤۱) هجری متولد . و درصبح جمعه (۱۹) رجب(۱۳۱٤) متوفی گشته. قطعه ذیل را میرزا ابوالباقی . (شیدا) خلفمرحوم میرزا محمدحسین خلف میرزا عبدالله وزیر کردستان درتاریخ تولد او گفته است ـ

هزار شکر که از فضل ایزد وهاب — نهال مطلب و آمال سبز وریان شد
شکفت خاطر مخدومیم جمال الدین — از این کرم که ز اشفاق فیض یزدان شد
چه شیخ قدوهٔ ارباب فضل و فهم وزکاء — ز فکر صائب او مشکلات آسان شد
چه شیخ سالك آداب حضرت نبوی — بوعظ قاید ارکان دین وایمان شد
چه شیخ ازخرد واز فصاحت وادراك — بفضل وعقل وزکاء رشك روح سحبان شد
ز فرط لطف خدای لطیف کردالطاف — باو نکو خلفی روح بخش نیکان شد
نخست کاتب دیوان لم یزل نامید — بمؤمن آن خلف وفیض او نمایان شد
الهی ازسر اشفاق طول عمر وخرد — کرم کنی تو باین پاك دل که احسان شد

نوشت خامه **شیدا** ز بهر تاریخش
گای ز گلشن اقبال. سبز وریان شد
۱۲۴۱

درسنه (۱۳۰۵) هجری جماعتی ازدعاة مسیحی با دوبار توراة و انجیل و کتب ورسائل مذهبی بکردستان آمده . داوطلب مباحثه باعلما شدندکه بطلان اسلام وحقانیت دین مسیح رامدلل نمایند. آنایان علماء کردستان باآنها داخل مباحثه شده ازالزام آنها عاجزماندند . بالاخره باتفاق ارآء مقرر شدکه مرحوم **ابوی** باآنها مباحثه نماید . قریب یکماه مباحثه بطول انجامیده . هر روز عصر از چهار بغروب

مانده الی غروب باحضور علماء و اعیان و اهل بازار مجلس مباحثه منعقد غالب اوقات‌هم تاچهار ازشب مباحثه امتداد می یافت روزی شش هفت من قند بمصرف شربت میرسید . روزهای جمعه‌هم‌دوساعت قبل‌ازانعقاد نمازجمعه‌دروسط مسجد.مرحوم ابوی‌روی صندلی نشسته تمام‌مذاکرات هفتهٔ قبل‌را (سؤال‌وجواب) برای‌مردم‌تکرار وبیان‌مینمود . وازآنایان علماء مدد میخواست .که اگر سهوی شده تذکر بدهند. یااگرمطلب ناگفتهٔ بخاطرکسی میرسد ایشان راکمك ومساعدت نمایند. همه‌اقرار واعتراف باحاطه واقتدارات علمی اونموده مذاکرات واحتجاجات اورا تصدیق‌و تمجید مینمودند . بالاخره دعاة مسیحی درمانده ومغلوب شده شبانه فرار نمودند . کتابی را دراین موضوع مشتمل برکلیه استدلالات واحتجاجات تالیف نموده اسم آنرا(ردالنصاری)گذاشته. هنوز بطبع نرسیده‌است . فقیه‌سعید پسرملارسول‌مریوانی که بواسطهٔ بستگی پدرش همیشه درخانهٔ ما آمدو شد داشت . بامسیحیها روابطی پیداکرده هنگام فرار آنها ازشدت‌اضطرار باغوای خواجه‌باری مسیحی پسرخواجه یوسف مشهور به (شیطان) همراه آنها رفته . پس‌از چندسال طبابت یادگرفته با تغییر مذهب وازدواج بازن مسیحیه بایران مراجعت نمود . ولی ازخوف نتوانست بکردستان بیاید . مدتی درهمدان مانده سپس بطهران رفت .که حالا درآنجا باسم (دکتر سعیدخان‌کردستانی) معروف وازاطباء درجه اول‌ایران بشمار می‌آید. نسبت بکردستانیها بی‌اندازه رؤوف ومهربان است. اخیراً کتابی رانظماً بزبان‌کردی در ترویج دین مسیح‌گفته وبطبع رسانیده . اسم‌آنرا(نزانی)گذاشته است جزو اول‌آن که ازطبع درآمده بود برای اینجانب فرستاد و وعده داده بودکه بقیه رانیزمرتباً بفرستد. اینجانب اشعارذیل‌را بزبان‌کردی درجواب او نوشته دیگر بقیه‌رانفرستاد . کلیهٔ مکاتبات فیمابین من و اوکردی است . هرچند مذهب‌را ازدست‌داده . ولی تعصب‌کردیش باقی بلکه افزوده شده‌است اشعار جوابیه ازاینقرار است ـ

آرام دلهٔ پر چه خاره کم	درمان درون پر آزاره کم
نامهٔ نزانیت(۱) ولای‌من یاوا	بوسام ونروی دو دیده م ساوا
یاوا و سردم کشته کی تیرت.	ملهم دا نه زام خستهٔ زنجیرت
یاسای دلداریت به جی‌آوردن	بوچك نو ازیت پا وجی‌کردن
ویره(۲) گل‌شبرین‌شکرویژکت	واژه(۳) گل‌قشنگ عبیر بیژکت

۱ ـ اسم کتاب‌است ۲ ـ افکاروخیالات ۳ ـ گفتاروکلمات

نه دلی صد دل فریفته ش مبو — هزاری وك من شیفته ش مبو
کلهٔ دله کت جوش آورده بی — کزهٔ دوریه کت قسه کرده بی
من خوکم زوخاو چیگردم وردن — ام جارام کزه سامانساش کردن
دیوناتو(۱) دودی کورهٔ درونم — گلناتو(۲) زامان دله پر هونم
من چه دوری تو دلم پردردن — ویره(۳) ووژارهم(٤) چه هردو هردن
هرسادیم(٥) وچم نوهال (٦) بالات — کاربام (۷) یاوا ولال آلات
دیسان (۸) دیمه و مگونا زرده کت — بوسام دردانه۹ قطران ورده کت
آنه روژ چون شاد ما نیمن — آنه نو و هار زندگا نیمن
ورنه ایسه من هوت دلورده — گیانم سنگین بارتن خزان کرده
جرگم و مودای ژانا بین ریش — پی دردو آزیز ژانیم(۱۰) پی چیش

من و یاد تو همیشه شادم
سارا(۱٤) وسر زوی(۱٥) نمیوبادم

(۲) حاج شیخ جمالدین دوم . امام جمعه پدرشیخ عبدالمومن پدرمؤلف در زهد وتقوی معروف و بصلاحت و پرهیزکاری موصوف . درفقه واصول وعلوم عربیه نیزمهارت تام داشته‌است . در سنه (۱۱۷۲) متولد ودر سنهٔ (۱۲٥٦) متوفی گشته ازاوچهار پسربجامانده **اول** شیخ عبدالمومن ابوی‌که ذکر اوگذشت **دوم** شیخ عبدالوهاب پدرشیخ شکرالله امام .که شخص وارع عابدپرهیزگاری بود و قناعت را وجهه خاطرخود قرارداده بود درسنهٔ (۱۲٤٤) متولد ودرسنه(۱۳۱٦)متوفی شد **سوم** شیخ عبدالمجیدکه در تفسیرواحادیث مطلع ودرملاحت وشوخ‌طبعی‌وحید بود در سنه (۱۲٤٥) متولد ودرسنه (۱۳۲۲) بلاعقب متوفی شد - **چهارم** شیخ عبدالرحمن‌که شخص فاضل متبحر نصیح خوش محضر شیرین‌گفتاری‌بود . در علوم رسمی وریاضی ماهر ودرفن مناظره و بیان ومجلس‌آرائی ید طولائی داشت درهر مجلسی‌که حضورمیداشت ناطق‌ومتکلم منحصربشخص اوبود . سایرین ازشدت لذت بیانات و تقریرات او باستماع قایل شده میل نداشتندکه‌گفتار او قطع شود . با وجود شغل قضاوة رسمی بیشتر زهد وقناعت وطاعت وعبادت مایل‌بود . طبع‌شعر خوبی هم داشت اشعار اودر مدح وهجو زیاد ومتفرق است . مترصدم همه را جمع

۱- آشفته کردی‌و بهم‌زدی۲ — تازه کردی۳ — فکر٤- قصه ٥- هردم ٦- نو نهال ۷ -کهربا ۸ - دوباره ۹ -کنایه ازچشم وسیاهی‌آن است ۱۰-اسم کتاب۱۱ صحرا ۱٥ - سرزمین

آوری نموده جداگانه بطبع برسانم - درسنه (۱۲٤۷) متولد ودرسنه(۱۳۱۲) بلا عقب متوفی شد . شیخ شکرالله امام در(۷ شوال سنه۱۲۸٤) متولد شده درشب ۲۱ شعبان(۱۳۵۱)متوفی شدچهار پسردارد. شیخ حبیب الله امام جمعه. شیخ عبدالله. شیخ شمس الدین. شیخ فخرالدین . همه مشغول تحصیل وخواندن هستند

(۳) - شیخ عبدالمومن دوم امام جمعه . پدر شیخ جمال الدین دوم . شخص مبارك وخوش سیمای پرهیزگاری بوده . درکلیه علوم رسمی و ریاضی متبحر و اطلاعات عمیقه داشته - کتاب درالنظیم تألیف اوست . درسنه (۱۱۵۲) متولد ودرسنه(۱۲۱۱) متوفی گشته .

این اشعار را در پشت کتاب (درالنظیم) دیدم که درفوت او گفته شده عیناً نقل شد-

شیخ مؤمن کرد ختم این کتاب ختم عمرش نیز شد پس بالصواب
در سفر کردش سفرسوی بهشت مزرع دنیای فانی را بهشت
چند روزی ماند با درد والم کرد رحلت زاینجهان پرزغم

چون بخود میزد ندای اخرتی
اخرتی تاریخ فوتش ای فتی
۱۲۱۱

ازشیخ عبدالمومن دو پسر مانده -- **اول** شیخ جمال الدین که ذکرشد . **دوم** شیخ حسن که در علوم رسمی و ریاضی مهارت تامی داشته . مخصوصاً درحساب و هندسه و منطق متخصص بوده است . ثلث و نستعلیق را هم خوب نوشته است . کتیبه های مسجد دارالاحسان ودارالحکومه چه فارسی چه عربی همه خط او است . در نقاشی هم ید طولائی داشته است . ازشیخ حسن هم دو پسر بجامانده **اول** شیخ عصام الدین که بلاعقب فوت کرده. **دوم** شیخ علاءالدین که در نقاشی وحکاکی واسطرلاب سازی ماهر بوده است — ازشیخ علاءالدین هم یك پسر مانده - شیخ بهاء الدین که او هم درحکاکی و نقاشی و ساختن اسطرلاب وطلسمات تالی تلو پدر بوده است .

(٤) — **شیخ جمال الدین اول** — امام جمعه . پدر شیخ عبدالمومن دوم .شخص وارع پرهیز کارمرتاضی بوده . درفقه وحدیث وادبیات مقام ارجمندی راداشته است . درسنه (۱۱۰۸) متولد . ودرسنه (۱۱٦۹)متوفی گشته .

ازاو چهار پسر مانده — **اول** شیخ عبدالمومن که ذکرشد **دوم** شیخ شمس الدین

پدرشیخ‌علی . پدر شیخ ابوالفضل پدرشیخ‌محمدکریم اعتمادالمشایخ‌وشیخ عبدالصمد مالکین(دربنده) . ازشیخ‌محمدکریم هم یك پسرمانده‌شیخ‌علی — **سوم** شیخ‌عبدالله پدر شیخ‌محمود وشیخ‌محمدامام‌هاجرخاتون . پدر شیخ‌عبدالله . پدرشیخ لطف‌الله حکمت (مویدالعلماء) — **چهارم** شیخ‌محمدصالح پدرشیخ‌عبدالله‌وشیخ‌علی‌پدرشیخ‌عبدالعزیز پدرشیخ عبدالعلی ازشیخ‌عبدالله یك‌پسرمانده شیخ‌جلال‌الدین‌از شیخ‌جلال‌الدین هم‌دو پسر مانده‌شیخ‌عبدالله پدرشیخ‌نجم‌الدین . دوم‌شیخ‌عبدالحمید پدرحاج‌شیخ‌یحیی‌معرفت (اعتضادالاسلام) رئیس‌معارف کردستان ازاوهم دوپسر مانده‌عبدالحمیدخان‌معرفت پدر داریوش.دوم احدخان‌معرفت که‌هردو دارای‌استعداد وهنراند

(۵) شیخ **عبدالمومن اول** امام‌جمعه . پدرشیخ‌جمال‌الدین اول‌شخص‌فاضل متبحری‌بوده هرکتابی که نزدمعلم‌خوانده بخط خودآنرا نوشته است . متون علوم رسمی‌راکه(۱۸) متن‌است بخط خوددریك‌مجلدکوچك بغلی نوشته‌همه‌را درحفظداشته‌است درانشاء عربی‌و فارسی مسلط بوده درسنه (۱۰۶۶) متولد . و در سنه (۱۱۲۸) متوفی‌گشته .

(۶) — شیخ **شمس‌الدین‌دوم** پدرشیخ‌عبدالمومن اول . شخص‌فاضل‌متبحر فصیح خوش‌خط خوش‌تحریری بوده‌است . درعلم تجوید هم مهارت تامی‌داشته است اکثرمتون‌را باخط خودش نوشته وفعلانزد فقیرموجوداست . ازاودوپسر مانده اول شیخ عبدالمومن اول که‌ذکرشد — دوم‌شیخ حسن‌پدر شیخ‌ابراهیم پدرشیخ‌شهاب‌الدین پدرشیخ نعمت‌الله . پدرشیخ عبدالرحمن(مشایخ باقل‌آباداز نسل‌همین شیخ‌حسن‌هستند) شیخ شمس‌الدین درسنه(۱۰۲۳) متولد . ودرسنه (۱۱۱۴) متوفی‌گشته‌است.

(۷) — شیخ **عبدالغفار** دوم اردلان . پدرشیخ شمس‌الدین‌دوم علامه‌دهر وفرید عصر بوده‌است . درعلم‌طب‌ونجوم‌وریاضیات‌مهارت تامی‌داشته است شرح‌فضایل اومبسوط ومفصل‌است.

اگر هرموی من‌گردد زبانی — شود هریك‌براو تمجید خوانی
هنوزازبی زبانی خفته‌باشم — زصد مدحش‌یکی‌ناگفته باشم

درسنه (۹۶۹) متولد . ودر سنه (۱۰۲۶) متوفی‌گشته است.

(۸) شیخ شمس الدین اول. پدرشیخ‌عبدالغفاردوم . شخص زاهد وارع عابد پرهیزگاری بوده است. درزیج وریاضیات استاد ودرعلم حروف ید طولائی داشته ازاوسه پسربجاماند **اول** شیخ عبدالغفارکه ذکراوگذشت **دوم** حاج شیخ مصطفی (تخته) سوم شیخ محمد حسن پدر شیخ عبداللطیف پدرشیخ **محمد معروف**.

و شیخ ظهیرالدین پدر شیخ نعمت‌الله . ازشیخ محمد معروف دو پسر مانده **اول** شیخ عبداللطیف پدرشیخ عثمان پدرشیخ عبدالله قطب . پدرشیخ عبداللطیف سوم . پدرشیخ محمد نجیب وشیخ محمد پدر شیخ عمر. **دوم** شیخ محمد سمیع پدرشیخ محمد نسیم پدر**شیخ محمود** وشیخ محمد سعید پدرشیخ محمد وسیم پدرشیخ عبدالله بزازوشیخ عبدالقادروحاج شیخ محمد سعید وشیخ محمد صادق و شیخ اسدالله - ازشیخ عبدالله بزاز شش پسرمانده **شیخ عبدالحکیم شیخ محمد** شیخ محمد و سیم **شیخ محی الدین شیخ عبدالمجید شیخ محمد باقر**- از شیخ عبدالقادردو پسر مانده شیخ تقی وشیخ حسن . ازحاج شیخ محمد سعید هم دوپسر مانده ابراهیم و اسمعیل که درازمیرهستند. ازشیخ محمد صادق هم دوپسرمانده ابراهیم واسمعیل. از شیخ اسدالله یك پسرمانده شیخ عبدالغفور- ازشیخ **محمود** پسرشیخ محمد نسیم دوپسرمانده **اول** شیخ عبدالرحمن پدرشیخ محمد سمیع وشیخ محمد نسیم پدرشیخ محمد مهدی وشیخ یوسف پدرشیخ محمد - **دوم** شیخ عبدالرحیم پدرشیخ احمد و شیخ محمود وشیخ محمد حسن ازشیخ احمد دوپسرمانده شیخ موسی وشیخ اسعد پدرشیخ مسعود - ازشیخ محمود هم سه پسرمانده شیخ جعفروشیخ محمد تقی وشیخ حسین - ازشیخ نعمت‌الله پسرشیخ ظهیرالدین هم دوپسر مانده شیخ عبدالله . وشیخ محمد عارف ازشیخ عبدالله هم دو پسر مانده اول شیخ اسمعیل پدر شیخ محی - الدین وشیخ احمد وشیخ محمد وشیخ عبدالرحمن - دوم شیخ یحیی پدرشیخ نعمت‌الله وشیخ محمد صادق. وشیخ احمد . وشیخ محمد . وشیخ حامد . وشیخ حیدر وشیخ **معروف** پدرشیخ عبدالله. وشیخ **محمد حسن** پدرشیخ محمد ازشیخ محمد عارف پسرشیخ نعمت‌الله‌هم دوپسرمانده**اول** شیخ محمدپدرشیخ علی .پدرشیخ‌صالح تفنگساز وشیخ عبدالقادر. وشیخ محمدامین. وشیخ عبدالکریم وشیخ محمدصادق وشیخ محمد شریف. وشیخ محمد سعید. وشیخ حسن - **دوم** شیخ‌حسن‌پدرحاج شیخ‌حسین‌پدرشیخ عبدالله. وشیخ احمد. وشیخ محمد . وشیخ عبیدالله . وشیخ محمدامین وشیخ محمد صدیق از شیخ عبدالله شیخ عبدالحمید متولد . از شیخ احمد هم شیخ‌محمد صادق نصیرالاشراف بجامانده است -

- شیخ شمس الدین اول . درسنه (۹۱۲) متولد و درسنه (۹۸۵) متوفی گشته ودرقریهٔ (دره هرد) مدفون است -

(۹)**شیخ عبدالغفار** اول. اورامی‌پدرشیخ شمس‌الدین‌اول درعلم‌وفضل‌مشهور ودرطریقت وارشاد ملاذ نزدیك ودور بوده است. ملکی بوده درصورت بشر. یا فرشتهٔ

بوده است آدمی پیکر. خدایش بکوم سزاوار نیست. بشر گفتنش جای گفتار نیست درسنه (۸٤۷) متولد. ودر سنه(۹۳٤) متوفی گشته درقریه دگاشیخان مدفون است ـ

(۱۰) — **مولانا گشایش** پدرشیخ عبدالغفار اول. مروج اسلام وناشر احکام ماحی ظلام وناجی عوام بوده اهالی اورامان وسنه ونواحی رااو بشرف اسلام مشرف ساخته درسنه (۷۹۰) متولد. ودرسنه (۸۷۳) متوفی گشته (۱۱)- **بابامردوخه** اعلی جدمردوخیان اکرادستان پدرمولانا گشایش مهاجرالی الله . ومجاهد فی سبیل الله بوده . ازشام باورامان برای تبلیغ اسلام ونشر احکام مهاجرت کرده . ولی از فرط وحشیگری اهالی آنسامان موفق بانجام مقصود نشده. فقط بوسیله مواعظ و نصایح اخلاقی اذهان راحاضروزمینه رامهیا نموده . تامولانا گشایش موقع بدست آورده باکمال فداکاری اسلام را تبلیغ وقرآن را منتشر ساخته است. بابامردوخه درسنه (٦۸۰) متولد. ودرسنه (۷۹۰) متوفی گشته است ـ یکی از(۹۹) پیر کبار اورامان میباشد. نقل وحکایات زیاد از بابامردوخه مشهورومنقول است . از قبیل سوارشدن سنگ (کرهٔ میاه) وجنگ بادیوان. روی دریا راه رفتن ومرده را زنده کردن . و درخت خشکیده را بار آوردن . و زمامداری آفتاب و ماه وامثال اینگونه روایات محیرالعقول چون بافسانه و خرافات شبیه تراند باینجهة ازنقل آنها صرف نظرشد ـ

(۱۲) — حاج شیخ مصطفی تخته. پسرشیخ شمس الدین اول . تلمیذ شیخ ابنحجر درفضل وکمال وحید دهر .و در طریقت و ارشاد فرید عصر خود بوده است . درسنه (۱۹۵۱) متولد . ودر سنه (۱۰٤۷) متوفی گشته . در قریه تخته مدفون است . مقبره اومطاف خاص وعام میباشد ـ از او دوپسرمانده شیخ احمد علامه و شیخ ابی بکر پدر شیخ مجدالدین . پدرشیخ معین الدین . پدر شیخ عبدالغفور کاشتر که در سنه (۱۲۷۰) متوفی گشته از شیخ عبدالغفور هم دوپسر مانده اول شیخ محمد دوم شیخ احمد پدر شیخ محمدوسیم . از شیخ محمدهم دوپسر مانده اول حاج شیخ اسمعیل پدر شیخ حبیب الله مدرس پدر شیخ اسمعیل(باباشیخ) وشیخ محمد مسلم. دوم شیخ ابراهیم پدر شیخ احمدروحانی .

(۱۳) **شیخ احمد علامه**. درکلیه علوم استادونابغه دهر بوده درسنهٔ(۱۰۱٦) متولد . و در سنه(۱۱۱٤) متوفی گشته از اودوپسرمانده یکی شیخ محمد وسیم علامهٔ شهیر بعلامهٔ **قلاچوالان** مولف رساله (سنن الصلوة) که بطرز جالب توجهی کلیهٔ سنتهای نماز چهاررکعتی راکه(۱٦۸٦) سنت است جمع نموده است ـ دوم شیخ

محمود . پدرشیخ **محمد کریم** وشیخ **محمد جسیم** - ازشیخ محمد جسیم شیخ محمد بجا مانده . راز اوشیخ امام الدین . واز او شیخ محمد فخرالعلما وشیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم . شیخ محمد فخرالعلما درسنه (۱۲۹۹) بلاعقب فوت کرده . از شیخ اسمعیل شیخ مسعود و شیخ محمود و شیخ احمد . و شیخ حبیب الله . پدر شیخ محمد جمیل وشیخ محمد نظیر مانده از شیخ ابراهیم هم پنج پسر مانده شیخ محمد سعید . شیخ محی الدین . وشیخ سلام . وشیخ نظام الدین پدر شیخ ابراهیم نظام زاده وشیخ اسعد. پدرشیخ معین الدین -

ازشیخ محمد کریم هم شیخ عبدالغفار وازاو چهار پسر مانده شیخ عبدالکریم و شیخ عبدالرحیم . وشیخ محمد امین . و شیخ ابراهیم - از شیخ محمد امین شیخ شهاب الدین . پدر حاج شیخ اسمعیل مجذوب مانده . از شیخ عبدالرحیم هم شیخ ضیاء مجذون . از شیخ عبدالکریم هم پنج پسر مانده **اول** شیخ محمود پدر شیخ عبدالغفار پدر شیخ محمد صالح . پدر شیخ عبیدالله . وشیخ علاءالدین وشیخ قوام الدین وشیخ صلاح الدین . و شیخ نظام الدین **دوم** شیخ محمد . پدر شیخ عزیز . پدر شیخ محمد قسیم - **سوم** شیخ حامد . **چهارم** شیخ مولان - **پنجم** شیخ احمد - ازشیخ احمد هم دو پسر مانده یکی شیخ محمد سلیم مدرس پدر شیخ محمد شریف . و شیخ احمد و شیخ علی - دوم شیخ محی الدین پدر شیخ کمال الدین وشیخ جمال الدین -

(۱٤) - شیخ **احمد دوم** . شخص فاضل وارع پرهیزکاری بوده . ازدنیا و ابناء زمان کناره گرفته است ، درسنه (۱۱۰٦) متولد . ودرسنه (۱۱۸۱) متوفی گشته است . از او دو پسر مانده - **اول** شیخ محمد قسیم استاد . مولانا خالد شهر زوری **دوم** حاج شیخ محمد سعید مدرس مسجد دارالاحسان . از شیخ محمد قسیم سه پسر مانده **اول** شیخ احمد . پدر شیخ عبدالفتاح . وشیخ محمد جعفر . وشیخ طه در بغداد - **دوم** شیخ محمد حسین پدر شیخ محمود . وشیخ عیسی متولی امام زاده . وشیخ موسی پدر شیخ یحیی - **سوم** شیخ محمد حسن . پدر شیخ یوسف مدرس وشیخ عبدالله وشیخ علی از شیخ یوسف مدرس پنج پسر مانده **اول** شیخ ابوالحسن پدر شیخ عبدالعلی یمین الاسلام . وشیخ محمد امین - **دوم** شیخ محمد کاظم رئیس العلماء **سوم** شیخ عبدالخالق . پدر شیخ جلال الدین . **چهارم** شیخ عبدالرحیم پدر شیخ محمد قسیم - **پنجم** شیخ عبدالحمید . پدر شیخ اسمعیل - از شیخ عبدالعلی یمین الاسلام هم سه پسر متولد شده شیخ احمد شیخ حسن شیخ یحیی - از شیخ عبدالله برادر شیخ یوسف مدرس هم سه پسر مانده - شیخ عبدالحکیم مجدالاسلام . پدر شیخ عبدالوهاب **دوم** عبدالغفار . سوم شیخ عبدالغفور پدر شیخ محمد درسرریز .

(۱۵) حاج شیخ محمد سعید . پسرشیخ احمد دوم ـ در کلیه علوم رسمی و ریاضی استادومنفرد بوده است . امان‌الله خان بزرگ بانهایت اشتیاق ایشان‌رادو سنه (۱۲۲۸) درمسجد دارالاحسان بشغل‌تدریس استقرارداده . و تدریس‌آنجا را باعلم اولاد اواختصاص‌داده است . درسنه(۱۱۵۲) متولد و درسنه (۱۲۳٦) متوفی گشته است . ازاوچهارنابغه بجامانده ـ **اول** شیخ عبدالقادر مهاجر. مولف‌کتاب (تقریب‌المرام) شرح تهذیب‌الکلام‌که درسنه (۱۲۷۱) درقضیه (جنك‌کاروانسرا) از کردستان بسلیمانیه‌مهاجرت نموده . ودرسنه (۱۳۰۵) درآنجا متوفی‌گشته‌است‌از اوچهار پسرمانده‌شیخ‌محمدسعید. وشیخ‌عبدالکریم‌وشیخ‌محمود. وشیخ‌احمد حجة‌العلماء ازشیخ محمود چهار پسر مانده ـ شیخ محسن . شیخ محمد صادق . شیخ مسعود در مصر. وشیخ عبدالغنی ـ ازحجة‌العلمادو پسرمانده شیخ محمد قاضی. وشیخ‌عبدالمجید معتمدالشریعه ـ **دوم** ازپسران حاج‌شیخ محمد سعید مدرس . شیخ‌محمد وسیم‌است. که در حکمت و کلام تخصص تامی داشته . رسایل متعدده در اثبات واجب و نبوت خاصه ومعاد وغیره .. دارد . حاشیه وسیمیه برشرح تهذیب‌الکلام هم معروف . و بهترین دلیل‌هوش وقریحه اواست ـدرسنه(۱۲۱۹)متولد.ودرسنه (۱۲۷۵) متوفی گشته‌است ـ ازاودو پسرمانده ـ شیخ محمد رضای‌حجة‌الاسلام‌که درسنه ۱۲٤۸ متولد ودرسنه ۱۳۲٦ متوفی‌گشته ـ دوم شیخ جلال‌الدین که درسنه ۱۲۵۱ متولد ودرسنه ۱۲۸۵ متوفی‌گشته . اونیزشش پسرداشته شیخ اسعدشیخ معالی . شیخ‌نجم‌الدین حجة‌الاسلام . وشیخ محمدوسیم شیخ‌المشایخ (شیخ آقابرای خطاط) وشیخ محمد جعفرامین‌الشرع . وشیخ‌عبدالصمد معین‌الشرع . از شیخ‌نجم‌الدین یك پسرمانده . شیخ محمد سعید . ازشیخ محمد جعفرهم یك پسر ماندهشیخ محمد باقربدرشیخ‌سلام وشیخ غلاءالدین . ازشیخ عبدالصمد هم‌دوپسرماندهشیخ وفا وشیخ احمد .

سوم ـ از پسران حاج شیخ محمد سعید مدرس شیخ محمد نسیم‌است پدر شیخ عبداللطیف وشیخ یحیی درالبجه . **چهارم** شیخ محمد جسیم حجة‌الاسلام‌است که‌درسنه ۱۳۰٦ متوفی‌گشته . ازاوسه پسرمانده ـ شیخ عبدالله صدرالعلما پدرشیخ عبداللطیف وشیخ احمد وشیخ محمدـ دوم شیخ ابوالخیر. پدرشیخ علاءالدین.سوم شیخ ابوالحسن صدرالعلماء پدرشیخ ابوالبهاء صدرالعلماء پدر شیخ قطب‌الدین و شیخ فخرالدین وشیخ طه .

(۴)(سلسله قضاة اورامان)

سلسله قضاة اورامان هم ازنسل مولانا گشایش هستند . منتهی چون نسب ایشان بملا عباس پسرملاگشایش منتهی‌میشود . وملا عباس‌کسب طریقت نکرده باین جهة ایشان را **موالی‌مردوخی** میگویند . ولی سلسله مشایخ مردوخی چون بشیخ عبدالغفار پسرملاگشایش منتهی میشود . وشیخ عبدالغفار چنانکه‌گفتیم بکسب طریقت پرداخته و شیخ ارشاد شده است. باینجهة ایشان را **مشایخ مردوخی** میگویند ـ ترتیب سلسلهٔ موالی مردوخی ازاین قرار است . از ملاگشایش دو پسر مانده شیخ **عبدالغفار و ملا عباس** . ازملا عباس ملا **اسمعیل** قاضی‌اورامان مانده . وازاوملا **سعدی** قاضی. ازاوملا**یعقوب** قاضی ازاو ملا**سعدی** قاضی. ازاوملا**شریف**قاضی. ازاوملا**محمد**قاضی.ازاوملا**حسین** قاضی . ازاوملا**عبدالعزیز** قاضی. ازاوملا**عبدالله**مؤلف‌کتاب تاریخ اورامان بجا مانده است .

مرحوم حاج ملا عبدالکریم مدرس پدرملا علی مدرس و ملاحسن شکیبا از این سلسله میباشد . همچنان ملا قاسم پدر ملا عبدالله معزالاسلام و ملا حبیب‌الله فخرالشریعه پدر ملاحسن فخرزاده و ملا محمد یمین‌العلماء پدر فخرالدین و ناصر مردوخی که جوان هنرمندخوش ذوقی است ازموالی‌مردوخی‌میباشند . چون شجره نسب ایشان بطور تفصیل بدست نیامد بهمین‌مختصر قناعت شد .

(۵)(سلسله موالی اردلان)

موالی اردلان یعنی خانواده قضاة ومشایخ‌الاسلام سنه‌دژازملا حسین بزرگ اعلیجد ایشان شروع میشود . پدرملا **عبدالطیف** قاضی. سجع مهراوابن‌شعر بوده

کی بود شاهد بی اثبات دبن　　چون خط عبداللطیف‌ابن‌حسین

از ملاعبداللطیف **ملایعقوب** قاضی حسن‌آباد بجامانده درعشرسوم قرن یازدهم هجری متوفی‌گشته . درقریه حسن‌آباد مدفون است ـ ازاو سه پسر مانده **ملامصطفی** قاضی . و**ملاعباس** مدرس .که شخص‌فاضل خوش خط با اطلاعی بوده و**ملاخلیل**ـ ازملامصطفی. ملا **عبدالکریم** قاضی . وازاو**ملامصطفی** شیخ لاسلام بجا مانده که درسنه (۱۱۶۰) بلقب شیخ‌الاسلامی نایل شده . مرحوم ملاهادی بزرگ درتاریخ شیخ‌الاسلامی اوتهگفـ .

گشت چون شرع شریف از مصطفی　　بازوی بطلان شد از حکمش ضعیف

دل رحیم و دور مهدی شد بعدل　　کرد بار ظلم از مردم خفیف

ز این مناسبتر چه افتد در جهان
قاضی و تاریخ او شرع شریف
(۱۱۶۰)

پس از سه‌سال قضاوة وشیخ‌الاسلامی . درسنه (۱۱۶۳) شهید شده‌است.

از اوملاشریف قاضی بجا مانده . شخص فاضل‌ادیب‌خوش‌خطی بوده است. در نجوم وتاریخ اطلاعات کافیه داشته است . درسنه (۱۱۵۲) متولد شده است . خواجه صادق درتاریخ تولد اوگفته ـ

ثنا و بها لایق خالقی است — که بر بندگان هست دایم لطیف
زبحر کرم مصطفی را بداد — دری همچو روح مجسم نظیف
محمد شریفش‌از آن نام شد — که اشرف بود بر وضیع وشریف

بگفتا بتاریخ او هاتفی
شد ازجنس آدم محمد شریف
۱۱۵۲

گفتن اینگونه مضامین در مادّه تاریخ نزد ارباب ذوق خالی ازرکاکت نیست از او دوپسر مانده ـ ملاعبدالکریم . که درسنه (۱۱۸۲) متولد شده . دیگری ملامصطفی که در سنه (۱۱۹۱) متولدگشته است . پدر ملا محمدعلی از ملا عباس مدرس . ملا محمد امین مانده . واراو ملاحسین قاضی که‌در سنهٔ (۱۱۶۳) بشغل قضاوة اشتغال داشته و از او چهار پسر مانده . ملامحمد امین بلاعقب وملااحمد.وملامحمدابراهیم.وملامحمود.ازملااحمد.ملاحسن وازملاحسن . چهارپسرملا محمد سعید . وملا محمد مهدی شیخ الاسلام،وملا سعد الدین . وملا محمد شفیع‌مانده اند. ازملامحمد سعید . ملاحسن . و ملاحسین . مانده اند ـ ازملاحسن . ملا عبدالرحیم صدرالاسلام مانده . پدر ملا ابوالحسن صدرالاسلام ـ ازملا حسین سه‌پسرمانده . قاضی‌عبدالکریم . میرزامسعود میرزاکاظم ـ از ملا محمد مهدی‌شیخ الاسلام چهارپسرمانده ـ (۱) ملا احمد شیخ الاسلام‌که درسنهٔ (۱۲۸۹) فوت کرده ازاو سه پسر مانده . اول ملا محمد مهدی ملقب به(آقا بهاء) شیخ الاسلام . ازاوهم دوپسر مانده . ـ ملا حسن یمین الاسلام . حاجی ملاعلینقی سلطان العلما ، پدر ملا بهاء الدین . دوم ملا عبد ـ الرزاق شیخ الاسلام . پدر اقا عبدالله و اقا ابراهیم ـ سوم حاجی ملا باقرشیخ الاسلام . پدر ملااحمد فخرالاسلام . وآقا جعفر ـ (۲) ملا محمد امین . امین

الاسلام که درسنه (۱۳۰۳) فوت کرده . پدرملا عبدالمجید مین الاسلام . پدر ملا عنایت‌الله مؤید الاسلام . وملاعبدالله شرف‌الاسلام. وملامحسن -(۳) **ملاعبدالعزیز** شهیر به (آغه اولی) پدملا یحیی . وملا عبدالخالق صدیق الاسلام . پدر آقا عبد الوهاب . وآقاعبد الحمید : وآقاعبدالواسع - (٤)ملا **محمدصالح** فخرالعلما پدرملاعبدالجوادشیخ اسلام . وملا محمد فخرالعلماء . وملاعلی‌افتخارالعلماء - از ملا محمد فخرالعلماء . ملامحمدسعید . وملامحمد صالح شهیر به (آغه) مانده اند - ازملاسعد الدین . پسرملاحسن . ملاعبدالوهاب . ملاعبدالله . پدرملامحمد . و ملا محمود (هند یمن) . پدرملا ابوالقاسم - ازملا **محمدابراهیم** . هم دوپسرمانده (۱) ملا **فتح‌الله** قاضی . کدرسنهٔ (۱۲۸۲) فوت کرده . پدر ملا لطف‌الله شیخ الاسلام . پدر ملافتح‌الله وملاعبدالکریم . وملا مصطفی - از ملا مصطفی سه پسر مانده - ملا ابراهیم شیخ الاسلام . وملاحسن عماد الاسلام (عکاس) . وملاخلیل - ازملا ابراهیم شیخ الاسلام هم دو پسرمانده - ملافتح‌الله وملا لطف‌الله شهیر به (آغه) پدرملا ابراهیم - (۲) ملاعباس شیخ الاسلام - پدرملا هدایت‌الله شیخ‌الاسلام وملا نصرالله . وملا هادی . وملامحمد ابراهیم - ملاهدایت الله شیخ الاسلام شخص فاضل مورخی بوده . درسنه (۱۳۰٤) بلاعقب فوت کرده - از ملا نصرالله سه پسر مانده **اول** ملا محمد صادق معین‌الاسلام . پدرملا عبدالباقی(محمود). وملانصرالله شهیر به(آغه) - **دوم** ملامسیح . پدر ملا عبدالصمدامین‌الاسلام کد. درسنهٔ (۱۲۹٤) متولدشده . شخص‌فاضل‌فکور خوش خط‌خوش‌تحریری است‌چهارپسردارد - ملااحمد ملا نجم الدین . ملا عباس . ملا محمد مهدی . **سوم** ملا فضل‌الله معین الاسلام . پدرملا عمادالدین وملا خلیل‌که هردو بلاعقب فوت کردند - ازملا **هادی** هم چهارپسرمانده - (۱) ملا عبدالغفار . پدرآقا وفا . ومحسن وحسین . و عبدالله - (۲) ملا عبدالفتاح شیخ الاسلام .که درسنه (۱۲۸٤) متولد شده . شخص فاضل و خوش قلب وپاك فطرتی است . ازاوشش پسرمانده . ملا عباس (آغه) . ملامسعود ملا عطاءالله . ملامحب‌الله . ملا محمود . ملا احمد — (۳) ملا **محمد** امیرالاسلام پدر امیر زاده . شخص خوش اخلاق بذل نزدیکی است — (٤) ملا**موسی** معین الاسلام . پدر ملا عارف — ازملا **محمود** پسر ملاحسین قاضی هم ملا اسمعیل قاضی مانده . درعلم نجوم وزیج ید طولائی داشته . ازاو دو پسر مانده اند یکی ملا محمدکریم . پدرملاعبدالله شهیر به (کاکه اولی) - **دوم** ملاعلی‌قاضی‌که شخص فاضل با اطلاعی بوده درزیج ونجوم هم مهارت تامی داشته است . از اوسه پسر

مانده اند (۱) ملامحمدغائب (۲)ملا محمد جعفر متولی باشی - (۳) ملااسمعیل قاضی - ازملا محمد جعفر متولی باشی . دو پسر مانده اند — ملا موسی . پدر آقا صالح . وآقا باقر . دوم ملا محمد سعید - پدرآقاشریف . وآقارشید. وآقا صدیق وآقا تیمور وآقا فاتح و آقا توفیق ازملا اسمعیل قاضی هم چهار پسر بجا مانده ملا ابراهیم . ملاعبد الحمید قاضی . آقا اسدالله . آقا حسن .

(۴) ﴿ مشایخ کانی مشکانی ﴾

سلسله مشایخ کانی مشکانی . به حاج شیخ محمد قصیرانی منتهی میشود. قصیران دهی است از قراء شام . ازآنجا مهاجرت کرده . بقریه کانی مشکان آمده . درآنجا بریاضت و ارشاد پرداخته است - سلسله نسب حاج شیخ محمد قصیرانی از قراریکه خودشان میگویند باین ترتیب است - حاج شیخ محمد قصیرانی . پسر شیخ خدابخش . پرشیخ بهاءالدین . پرشیخ فخرالدین . پریوسف . پسر فخرالدین - پرقاسم . پرصایم . پرحاج ولی الدین . پرقاسم . پرمحمود . پرحاج عیسی . پریونس . پرحاج الیاس . پراحمد . پرحاج موسی . پرحاج حسین . پرحاج مظفرالدین . پرخداداد . پر الله بخش . پرحسن . پرخلیل . پرمحمد . پرحاج ولی الدین . پر اسمعیل . پراسرائیل . پرعبدالمدرك . پرقصی . پرکلاب . پر مره . پرکعب . پرلوی . پرغالب . پرفهر . پرمالك . پرنضر . پرکنانه . پرخذیمه . پرمدرك . پرالیاس . پر مضر . پر نزار . پرمعد . پرعدنان . جدحضرت رسول ص عربیت حاج شیخ محمد . وآمدن او ازقصیران شام . باکلمات (خدابخش) و(خداداد) و(الله بخش) در اجداد او وفق نمیدهد... بهرحال ازحاج شیخ محمد قصیرانی . شیخ شمس الدین اول مانده - وازاو شیخ محمد . وازاوشیخ شمس الدین دوم . پدرشیخ مصطفی . و شیخ قاسم مانده است - ازشیخ مصطفی شیخ شمس الدین پدرشیخ نسیم نورة . پدر شیخ نعیم وشیخ قسیم موذن مانده است - ازشیخ نعیم پنج پسرمانده - شیخ حسن. وشیخ حسین . وشیخ محی الدین صبری . وشیخ نجم الدین . وشیخ بهاءالدین - ازشیخ قسیم موذن هم . شیخ محمد موذن مانده - (شیخ شکور و شیخ صبور . پدر شیخ عبدالحمید . باشیخ نسیم نوره پسرعمو هستند) -

ازشیخ قاسم هم سه پسرماند. (۱)شیخ ضیاءالدین -(۲) شیخ شمس الدین (۳) شیخ احمد - ازشیخ ضیاءالدین دوپسر مانده اند . شیخ عبدالقادر . و

شیخ **عبدالرحیم** - ازشیخ عبدالقادرهم دوپسرمانده- شیخ **جسیم** . پدرشیخ عبدالقادر وشیخ **قسیم** . پدرشیخ بابا - ازشیخ عبدالرحیم هم دوپسرمانده - شیخ **عبدالله** . وشیخ **لطف الله** پدرشیخ احمد وشیخ محمد - از شیخ **شمس الدین** هم . چهار پسرمانده اند- شیخ **محمد حسین** وشیخ **عبدالله** . وشیخ **محمد** . وشیخ **مؤمن** ۱ ازشیخ **محمد حسین** . شیخ اسعد مانده . پدر حاج شیخ محمد صادق . پدر شیخ بهاءالدین. وشیخ محمد باقر۲ ازشیخ **عبدالله** هم دوپسرمانده - شیخ **عبدالرحیم** . وحاج شیخ **عبدالمجید** - ازشیخ عبدالرحیم سه پسرمانده - شیخ احمد . و شیخ محمد . وشیخ عبدالحمید . پدر شیخ عبیدالله . و شیخ شمس الدین - از حاج شیخ **عبدالمجید** هم پنج پسرمانده - (۱) شیخ محمدامین . پدر بهاءالدین (۲) شیخ عبدالرحمن پدرعبدالله . وعلاءالدین - (۳) شیخ لطف الله . پدر حبیب الله - (٤) شیخ محمد - (٥) شیخ عبدالصمد۳ ازشیخ **محمد** هم چهار پسرمانده - (۱) شیخ محمد سعید . پدرشیخ محمد . پدرشیخ علاءالدین - (۲) حاج شیخ محمدوسیم . پدر شیخ عبدالله (۳) شیخ اسمعیل . پدرشیخ محمدباقر وشیخ حسن پدرشیخ عبدالکریم . وشیخ عبدالصمد - (٤) شیخ ابراهیم -

ازشیخ **احمد** هم هفت پسرمانده اند -(۱) شیخ **حسین** - (۲) شیخ **عبدالکریم** (۳) شیخ **عبدالغفار** - (٤) شیخ **عبدالغفور** -(٥) شیخ حسن -(٦) شیخ **محمد سعید**- (۷) شیخ **محمد شریف** غائب - از شیخ **حسین** - پنج پسر مانده اند شیخ احمد رئیس العلماء . وشیخ محی الدین امین العلماء . وشیخ علی ثقة العلماء . وشیخ سعدالدین . وشیخ نجم الدین - (۱) شیخ **احمد** رئیس بلاعقب فوت کرده - (۲) ازشیخ **علی** . شیخ اسمعیل مانده-(۳) ازشیخ **محی الدین** . چهارپسرمانده . **اول** میرزامحمد . پدرعزت . وحسن. ومحمدسعید- **دوم** میرزاجعفر پدرسیف الله. وشکرالله ومحمد شریف- **سوم** میرزا باقر پدرصالح - چهارم شیخ حیدر-ازشیخ **سعدالدین** - حسین مانده - ازشیخ **نجم الدین** . سه پسرمانده - محمدصدیق. ومحمدهادی . وشیخ عبدالله پدرمهدی -

ازشیخ **عبدالکریم** .سه پسرمانده (۱) حاج شیخ محمد معتمد الاسلام- (۲) شیخ محمود معتمدالشریعه- (۳) حاج شیخ عبدالحمید مدرس. پدر شیخ عارف (عرشی) وشیخ برهان (حمدی). وشیخ نعمان - ازحاج معتمد الاسلام هم شش پسرمانده-(۱) شیخ عبدالصمد پدر شیخ محمدصادق - (۲) شیخ ابوالبقا مظهرالاسلام .پدر میرزاسعید.

(پدر یژن وارژنگ) ومیرزا جواد . ومیرزا رضا - (۳) شیخ عطاءالله . پدر عزت ونعمت و کیومرس و فریدون (٤) آقاوفا - پدر فرهنگ و فرزین و فرخ ومنوچهر (٥) آقا صلاح الدین پدر جلال وسیروس - (٦) آقاسلام - پدر هوشنگ

از شیخ عبدالغفار . چهار پسر مانده — (۱) شیخ سعدالله اعتمادالاسلام . پدر شیخ محمد طبیب (۲) شیخ حبیب‌الله اعتماد الاسلام - پدر میرزا مسعودخان قصیری - ومیرزا محسن (۳) شیخ شکرالله - پدر عبدالله و نصرالله و یدالله (٤) شیخ عبدالخالق غائب

از شیخ عبدالغفور شیخ ابراهیم مؤذن مانده . پدر شمس‌الدین . و فخرالدین **از شیخ حسن** . دو پسر مانده (۱) شیخ عبدالرحمن . پدر شیخ عبیدالله وشیخ علاء الدین پدر عبدالله - (۲) شیخ عبدالمجید - پدر شیخ محمد و شیخ ابوالقاسم

٥ - (سادات اردلان)

چندین شعبه از سادات حسینی وحسنی در کردستان اردلان هستند - که تشکیل نسل وسلسله داده اند . ودر همه‌جا پراکنده شده‌اند از اینقرار.

(۱) سادات **شیخ الاسلامی** . به سید محمود وسید زکی شیخ الاسلام منتهی میشوند رشته نسب ایشان حسینی است از اینقرار - **سید زکی** شیخ لاسلام پسر حاج سید **محمود** شیخ الاسلام . پسر سید زکی اول شیخ الاسلام پسر سید **احمد** شیخ الاسلام پسر سید **خضر** شیخ لاسلام پسر سید **یعقوب** شیخ الاسلام پسر سید **خضر** شیخ لاسلام پسر سید **اسحق** شیخ الاسلام پسر سید **احمد** شیخ الاسلام . پسر سید **اسمعیل** پسر سید **خضر** پسر سید **میکائیل** پسر سید **اسحق** پسر سید **شهاب الدین** پسر سید **جعفر** پسر سید **عرب شاه** پسر سید جعفر پسر سید محمد پسر سید **جعفر** . پسر سید **حسین** پسر سید **طالب** پسر سید **حسین** پسر سید **جعفر** پسر سید **محمد** پسر سید **اسمعیل** پسر سید **محمد** پسر سید **شمس الدین** پسر سید احمد پسر سید **محمد** اعرابی پسر سید **قاسم** پسر سید **حمزه** پسر امام **علی** (موسی الرضا) الخ - در اواسط قرن دوازدهم بکردستان آمده‌اند از عهد سلطان سنجر . یعنی سنه (٥٤٢) تازمان فتحعلیشاه دارای لقب شیخ الاسلامی بوده‌اند . درسنه (۱۲۳۰) بطوریکه بعد ذکر خواهد شد بامر امان‌الله خان والی هردو کشته شده‌اند .

(۲) سادات **صاوة** آباد . که به سادات (نمان) معروف اند (دراصل قریه صلوة آباد نمان نام‌داشته . اخیراً مبدل بصلوة آباد شده است) سلسله نسب این سادات به ملا ابراهیم منتهی میشود که درهمانجا مدفون است - ملا ابراهیم و شیخ احمد خواهر زاده‌اش که به (شیخ وش) معروف است . و در قریهٔ (نایسر) مدفون است هردو از نسل بابا علی همدانی هستند . پسر بابا **یوسف** همدانی . پسر سلطان **منصور**

پسر سلطان **عبدالعزیز** . پسر سلطان **عبدالله** . پسر سلطان **اسمعیل** پسر امام **موسی کاظم** — ملا میرزای چوری هم که جد قسمتی از سادات چوراست . ازاولاد همان باباعلی همدانی است این سه شعبه (سادات نمان . و نایسر . وچرر) باسادات برزنجه اتحادنسب دارند . که هرچهار ازاولادباباعلی میباشند . سادات پنجه هم که اولاد شاه زرین کمر . معروف اند از رشته سادات برزنجه میباشند . و همه حسینی اند — ۵

(۳) سادات **کلجی** . به شیخ صالح منتهی میشوند . که در قریه کلجی مدفون است سلسله نسب ایشان هم به سید سجاد (امام زین العابدین) منتهی میگردد ایشان هم سادات حسینی هستند .

(٤) **سادات پیرخضران** — از نسل سید محمد(ظهیرالدین)پیرخضر شاهو هستند که درقریهٔ(قتاق آباد) مدفون است ـسادات قریه مرقومه همه اولادپیرخضرند باینجهة قریه مرقومه کم کم مشهوربه(پیرخضران) شده است . بنابراین الف ونون آن برای جمع است نه تثنیه . مانند اسپهبدان . افراسیابان یا دراصل پیرخضریان بوده یای نسبت درکثرت استعمال رفته . پیرخضران شده است نسب پرخضر بامام علی نقی منتهی میشود . اوهم ازسادات حسینی است باین ترتیب .

سید **محمد** (ظهیرالدین) . پسرسید **محمود** مدنی . پسرسید **جعفر** . پسر سید **حسن** پسرسید **محمود** . پسرسید **رحمة الله** . شهید . پسر سید **موسی** . پسر سیدحسین پسر سید **محمد** . شهید . پسرسید **منهال** . پسرسید **ماجد** . پسر سید **عبدالرحیم** . پسر سید **قاسم** . پسر سید **ادریس** . پسرسلطان **جعفر** . پسر امام **علی نقی** . پسر امام **محمد تقی** . پسر امام **علی رضا** . پسر امام **موسی کاظم** . پسر امام **جعفر** صادق . پسر امام **محمد باقر** . پسرامام **علی** اوسط (زین العابدین . سجاد) پسر امام **حسین** (سیدالشهداء) پسر امیرالمومنین **علی ۴**

(٥) **سادات باینچوب** . به شیخ احمد باینچوب . پسر امیرمحمودسبزواری منتهی میشوند ایشان هم از نسل پیر خضرانند . و شیخ احمد در قریه باینچوب مدفون است

(٦)سادات **پاوه . ودشه . وشمشیر** . سیدعبدالصمدتوداردرکتاب(نورالانوار) نوشته کاتورانی هستند کاتوران (حسین)در**چاولکان** عبدالله مدفون است. بنابراین ازاولاد پیر**یونس** اند.پسرپیر**الیاس** . پسرپیر **خضر** شاهو — ولی خود سادات

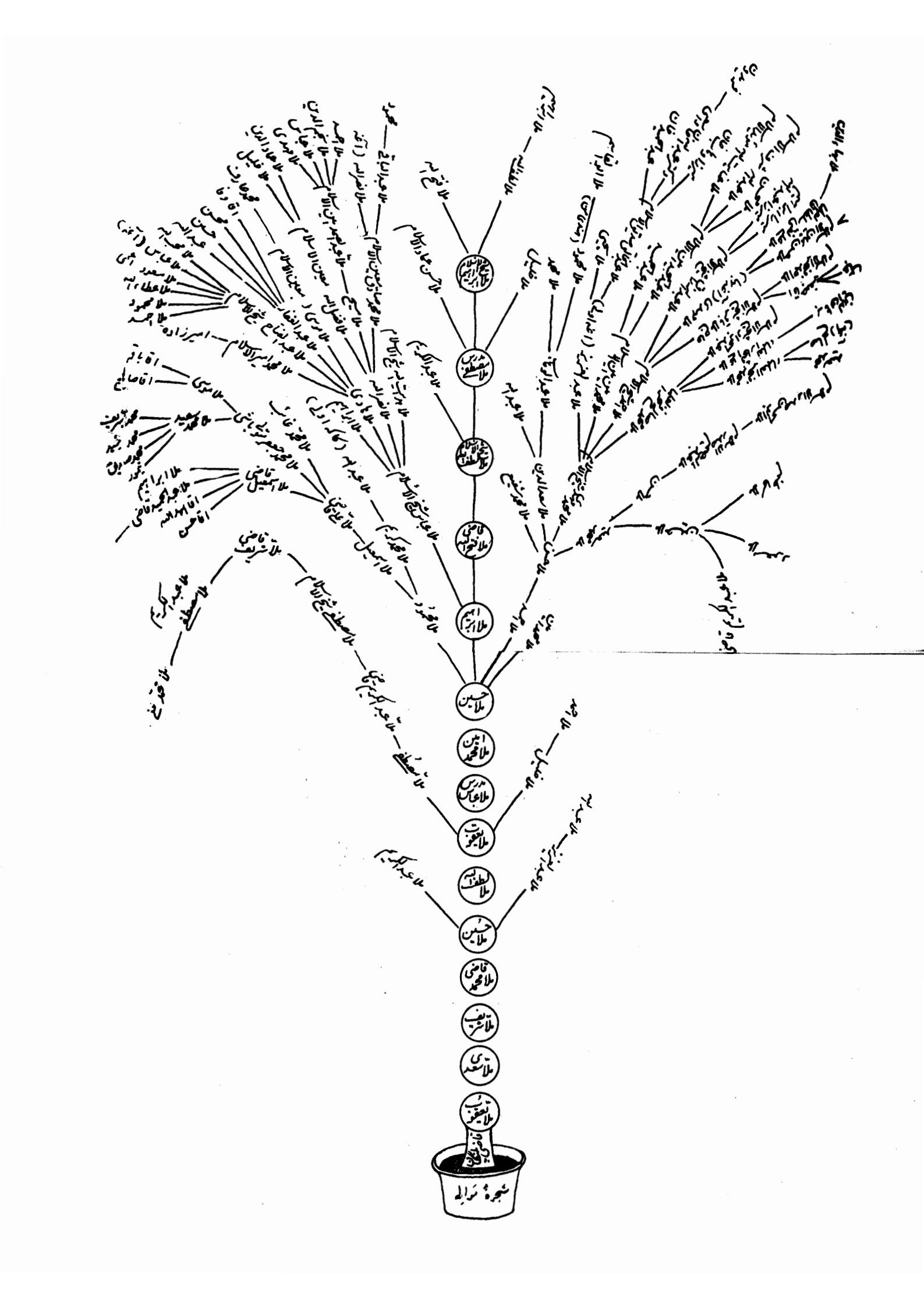
شجرهٔ موالی
ملا حسین
ملا محمد امین
ملا عباس مدرس
ملا یعقوب
ملا لطف الله
ملا حسین
قاضی ملا محمد
ملا شریف
ملا سعدی
ملا یعقوب
ملا ابراهیم
قاضی ملا فتح الله
ملا لطف الله
مدرس ملا مصطفی
ملا ابراهیم

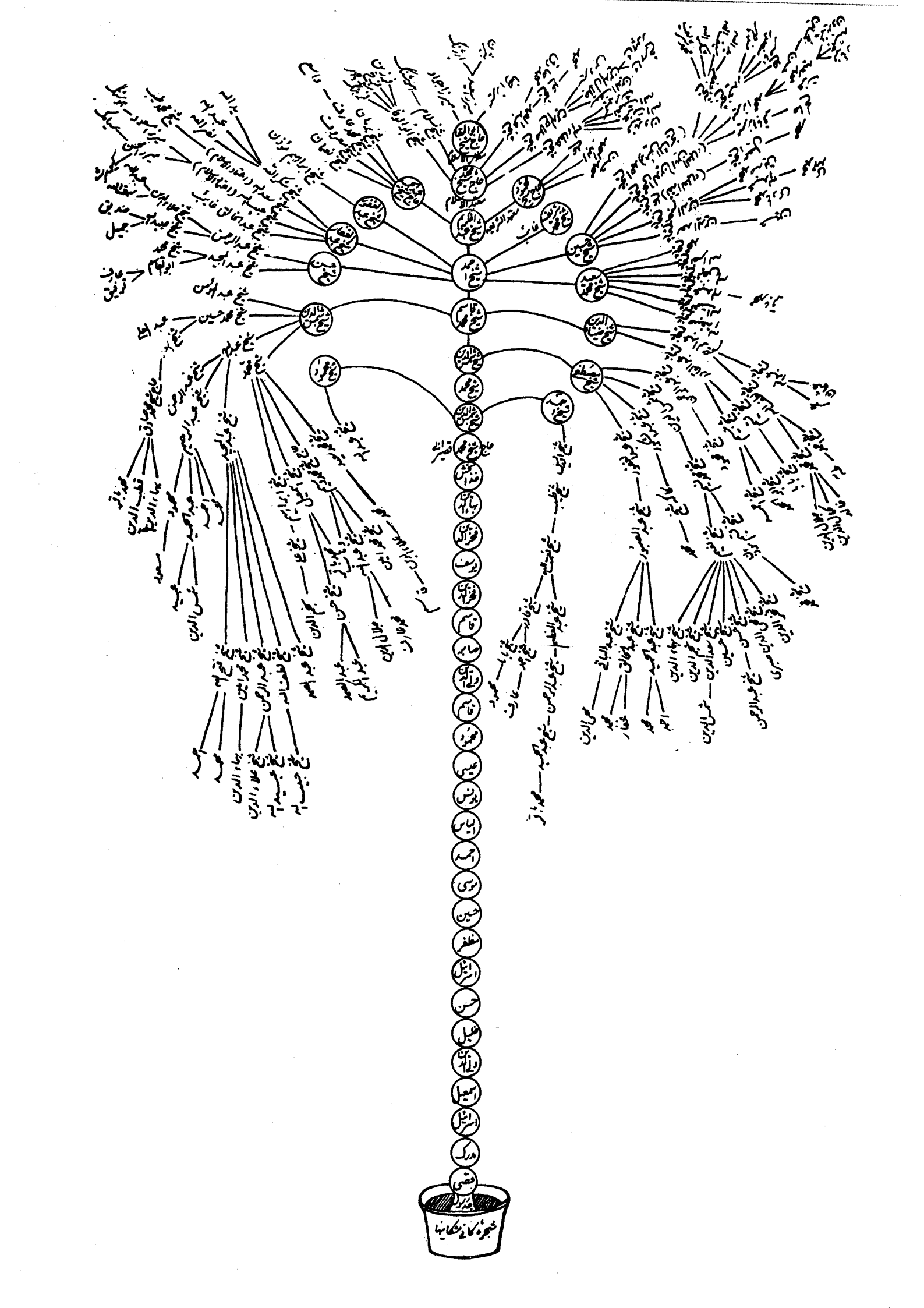

شیخ احمد
شیخ محمد قاسم
شیخ شمس الدین
شیخ محمد
شیخ شمس الدین
شیخ محمد قصیر
خدا بخش
بہاء الدین
فخر الدین
یوسف
فخر الدین
قاسم
صابر
ولی الدین
قاسم
محمود
عیسیٰ
یونس
الیاس
احمد
موسیٰ
حسین
مظفر
اسرائیل
حسن
خلیل
ولی الدین
اسمعیل
اسرائیل
مدرک
قصی
شجرہ کانے مکانیہا

پاوه ودشه میگویند که ماازنسل سیدمحمود اصفهانی هستیم ونسب خودرا ازسیدمحمود بامام جعفر صادق منتهی میسازند ــ واکثر نقل و روایات سید عبدالصمد را تکذیب مینمایند و بی اصل میدانند . .

(۷) **سادات شالی شل** - اولاد قاضی خان . و سادات **پارسانیان** اولاد سید شکرالله . شهیر به(کولهزرد) .وسادات **قاره وا** . و**تای گوزیها** همه از نسل پیرخضر اند . وعموماً حسینی اند ــ سادات **خورخوره** ودره **شیخان** هم از نسل سیدشکره اند که درقریه پارسانیان مدفون است سلطان اسحق هم پسرعیسی موتم الاشبال است پسرامام زین العابدین در کوهی که بهمین اسم مشهور است غائب شده واثری از او نیافته اند .

(۸) **سادات صفاخانه** - از نسل پیرخضر حفید پیرخضرشاهو هستند

(۹) **سادات چور** . شعبه ملا ابوبکر مصنف (سیدحسن) .پسرسیدهدایت پسرسید بدایت پسر ملایوسفجان از نسل پیرخضره هستند . واز نمازیهاسوی میپوشند .

(۱۰) سادات **خانقاه** پاوه وسلطان اسحق وحمزه نجار .اولادامام جعفر اند نسب ایشان به **علی عریضی** . پسرامام جعفر منتهی میشود .

(۱۱) **سادات تودار**. خودشان را بسلطان جعفر . پسر امام علی نقی منتهی میسازند یعنی سیدعبدالصمد تودار ی که از آنها است سلسله نسب خودرا باین ترتیب نوشته ـ سید **عبدالصمد** . پسر شیخ **صالح** . پسرسید **مراد** . (مشهور بعلامه نیشابوری) . پسر شیخ **محمد** (ملقب بصلاح الدین) . پسر شیخ **احمد** . پسر شیخ **محمد** .پسر امیر **شریف** . پسرامیر **کامل**. پسر شیخ **عبدالله** . پسر امیر **علی**. پسر امیر **محمد**. پسرامیر **شریف علامه**. پسرامیر **محمد** . پسر امیر **حمزه** . پسر امیر **کلال**. پسر امیر **حمزه** . پسر خواجه شاه **احمد** . پسر امیر **داود** . پسرسید **ولی الدین** . پسر **عبدالحق** . پسرسید **عبدالله** . پسرسلطان رضا پسرسلطان **حیدر** - پسر سلطان **جعفر** . پسر امام **محمد نقی** . پسر امام **محمد تقی** پسرامام **رضا** . پسر امام **موسی** کاظم .پسرامام **جعفر** صادق. پسرامام **محمد باقر** پسرامام **زین العابدین** . پسرامام **حسین** پسرامیرالمومنین **علی ع**

درسنه (۱۰٤٦) هجری اردوی قزلباش بقریه تودار ریخته قریه را غارت نموده اند . سید عبدالمجید برادر سید عبدالصمد را هم با شیخ صالح پدرش بقتل رسانیده اند خود عبدالصمد هم زخم برداشته مجروحاً به کاکوزکریا نزدشیخ شهاب الدین کاکوزکریائی پرشیخ رضی الدین گریخته . ودرآنجا بکسب آداب طریقت و تحصیل علم پرداخته است . درسنه (۱۰۹۹) کتابی را نوشته اسم آنرا (نورالانوار)

گذاشته . هرچند کتاب مذکوررادرتاریخ وانساب نوشته . ولی بافسانه شبیه‌تراست همانطوریکه سادات پاوه ودشه میگویند مملوازاکاذیب و روایات بی‌اصل و اخبار غیرمعقول‌است که نزدارباب عقول غیرمقبول میباشد .

(۱۲) **مشایخ کاکوزکریا**. سرسلسله آنهاشیخ شهاب‌الدین کاکوزکریا است ازسادات حسنی هستند . سلسله شیخ‌شهاب‌الدین ازاینقرارمیباشد.

شیخ‌**شهاب‌الدین** . پسر شیخ **رضی‌الدین** . پسرشیخ‌**رضا** (معین‌الدین) پسرشیخ **موسی** . پسرشیخ محمود پسرشیخ‌**یوسف** . پسرشیخ **عبدالرحمن**جامی (رکن‌الدین) . پسرشیخ **احمد** شیخ لاسلام جام . پسرشیخ **عبدالله** صامت . پسر شیخ **محمدصادق** فاضل . پسرشاه نعمت‌الله . پسرشیخ **زکریا** پسرشیخ **عبد - الرحمن** . پسرشیخ **حسن** . پسرشیخ **سلیمان** . پسرشیخ‌**خالد** : پسرشیخ‌**حسن** پسر شیخ **تقی‌الدین** (ابوالحسن شاذلی).پسرشیخ **عبدالله**. پسرشیخ **عبدالجبار** پسرشیخ **هرمز** . پسرشیخ **حاتم** (احمد) . پسرشیخ قصی(**یونس**) . پسر شیخ **یوسف** . پسرشیخ آذر(**داود**) . پسر یوشع . پسر**ورد** (عبداللطیف) . پسرشیخ **محمد** . پسرسلطان **احمد** . پسرسلطان **محمد** . پسر سلطان **حسین** . پسر سلطان **محمد** (حسن‌مثلث) . پسرسلطان **حسن** مثنی. پسر امام **حسن** مجتبی . پسرامیرالمومنین علی-ع.

(۱) شیخ **شهاب‌الدین** کاکوزکریا شخص وارع زاهد بافضلی بوده . در سنه(۱۰۰۳) متولد . ودرسنه (۱۰۷۲) متوفی‌گشته - (۲) شیخ **رضی‌الدین** در زمان شاه‌عباس بشغل ارشاد عباد اشتغال داشته - (۳) شیخ **رضا** معین‌الدین‌شاگرد شیخ ابنحجرمکی‌بوده . کتاب(مسلک‌السالک) درآداب طریقه نقشبیه وقادریه.وشاذلیه و رفاعیه . وکبرویه . وخلوتیه . ولوائیه . وچشتیه . تألیف او است - (٤) شیخ **عبدالرحمن** جامی معروف به‌رکن‌الدین علامه عصرخود بوده‌است . کتاب‌مشهور (فرض وسنت) رامیگویند تألیف اواست- درسنه(۸۹۸) متوفی‌گشته - واین غیرشیخ عبدالرحمن جامی ملقب به(نورالدین) است مولف‌کتاب جامی‌درنحووسایر تألیفات مشهوره‌است-(٥)شیخ‌**احمد** شیخ‌الاسلام‌جام بوده -(٦)شیخ‌محمدصادق‌شخص‌فاضلی بوده درکلیه علوم مهارت داشته . کتاب(قاموس‌الانساب) تألیف اواست(۷) **شاه نعمت‌الله** ولی.ازکبارمشایخ طریقت است . درکلیه علوم منتهی بوده درسنه(۸۲۷) متوفی‌گشته . ازاوسه پسرمانده شیخ محمدصادق مذکور . وشیخ عبدالرؤف وشیخ

عبدالحفیظ - (۸) **شیخ زکریا** : ملقب بکمال‌الدین . از مشاهیر مشایخ طریق است . درسنه(۶۰۷) متولد . ودرسنه (۷٤۲) شهید شده . مدت(۱۳۵) سال عمر کرده‌است . ازاو دوازده پسر بجا مانده(۱) غیاث‌نعمت‌الله ولی‌که ذکرشد - (۲) باباعلی که در قریه **گاکوزکریا** مدفون است . (۳) شیخ حسن . در قریه **سورگول** مدفون است . پدربابامراد . پدرشیخ ابوبکر . پدرشیخ ابراهیم-(٤) شیخ‌محمد شریف مشهور به (شیخ شربتی) - (۵) پیربونس که در **انجیران** مدفون است . پدرشیخ موسی . وشیخ عیسی . وشیخ اسمعیل . پدرشیخ ابراهیم جدمشایخ انجیران- (٦) امیرطاهرگلان - (۷) باباشیخ **بیساران** -(۸) امیرتوکل مشهور به(پیرتوکل گاران)-(۹) شیخ عطار . شهیر به (باباذوالنون) در قریه (**وانینه**) مدفون است - (۱۰) شیخ یوسف اهرج. در **سورگول** مدفون است.مشهور به (سوزه‌پوش)- (۱۱) پیرمحمد امین درقریه **ایزل** مدفون است-(۱۲) پیرمحمد که‌در قریه **گاکوزکریا** مدفون‌است.

(۹)**شیخ‌عبدالرحمن** . ملقب به (اهدل) . در علم‌ظاهر و باطن‌یدطولائی داشته . درسنه (٦۱۸) شهید شده است - (۱۰) **شیخ‌سلیمان** شخص‌زاهدی‌بوده . و به‌شیخ سلیمان زاهد اشتهارداشته . بداق‌نام از نسل مزدك انوشیروان اورا شهید کرده . درپائین‌مقبره پدرش(شیخ‌خالد) مدفون‌است. نزدیك به(درکه) که‌از(دره‌ویان) می‌آید .

(۱۱) **شیخ خالد**. شخص وارع پرهیز کاری بوده . در کشف و کرامات معروف‌است‌مدتی درمریوان سکونت داشته میرزااحمد نام پسرمیرزا محمدهمدانی مبتلای جذام شده نزد اوآمده شفا یافته است . قریه هزار گره را خریده و بشیخ بخشیده است و به **خالدیه** اشتهار پیدا کرده . اخیرا نام آن به **گاکوزکریا** مبدل‌شده است .

(۱۲) **شیخ‌حسن** مدرس بیست‌ودو پسرداشته . همه دریکهفته بدرد طاعون مرده‌اند فقط سه پسر ازاوبجا مانده . شیخ‌عبدالله . وشیخ خالد که ذکر شد وشیخ **طه** - شیخ‌عبدالله به دمشق‌رفته درآنجا بشغل ارشاد پرداخته شیخ‌خالدبکردستان آمده در اینجا بنشرآداب طریقت اشتغال پیدا کرده‌است - (۱۳) **شیخ‌تقی‌الدین** مکنی‌به شیخ‌ابوالحسن‌شاذلی. ازمشاهیراولیاء طریقت‌است . در سنه (٦۵۷)متوفی گشته‌است .

(تبصره) درهر جاکه عرب تسلط واقتداری پیدا کرده . اهل آنمحل برای این که خودشان راباعراب نزدیکتر کنند . جهدو کوشش نموده‌اند که خودرا سید یا از نژادعرب معرفی نمایند. حتی مردگان خودرادم تغییر اسم داده . آنهارا سیدیاعرب معرفی کرده‌اند - چنانکه **پیرشهریار** اورامی‌را مثلاسیدمصطفی نام گذاشته‌اند . واورا اولاد امام‌جعفر معرفی کرده‌اند درصورتیکه **شهریار** ازاسامی فارسی مجوس است. ومشارالیه درموقعیکه ازاسلام خبری درآن نواحی نبوده دارای آتشکده بوده‌است. وبراین قیاس. . غالب سادات ایران وترکیه ازاین قوم متسید هاهستند . که آنها را (خرجسته‌گان) یا خردرگله‌گان میگویند .

«خانواده وزیری»

این خانواده تقریباً ازدویست سال قبل تشکیل سلسله داده‌اند . وجزو خانواده‌های کردستان شده‌اند . اعلیجد ایشان خواجه ابراهیم پسرخواجه یوسف بزاز اصفهانی است که هلوخان اردلان درسال(۱۰۲۲) هجری خواجه ابراهیم مذکور را از اصفهان باخود بحسن آباد آورده‌است. او پدرخواجه یوسف دوم پدر میرزا احمد پدر آقا لطف‌الله و میرزا عبدالله مشهور به(کواه‌رق) سرخه‌دزجی است .

آقا لطف‌الله بلاعقب فوت کرده‌امامیرزاعبدالله هفت پسرداشته . (۱)حاج میرزا احمدوزیر -(۲)میرزاعلی. پدرمیرزافضل‌الله- (۳) میرزاحسین. پدرمیرزاعبدالباقی شیدا) -(٤) میرزامهدی- (٥) میرزا لطف‌الله پدر میرزا عبدالمجید پدر میرزا محمدنرانی . پدرعبدالمجیدخان ویحیی‌خان . وخلیل‌خان . واسعدخان وسنجرخان . و یدالله‌خان واحمدخان .(٦) میرزا فتح‌الله - (۷) میرزا یوسف -

میرزا عبدالله درزمان احمدخان اردلان . پدرخسروخان بزرگ بواسطه‌خط وسواد واولاد باکفایت جزء دیوانیان شده . درزمان خسروخان بمقام وزارت‌رسیده است - (درآن زمان پیشکاراردلانهارا وزیر گفته‌اند) . **ازحاج میرزا احمد وزیر** . چهار پسر مانده - میرزا عبدالله دوم وزیر - (۲) میرزا هدایت‌الله امین الایاله - (۳) میرزا عنایت‌الله - (٤) میرزا فرج‌الله وزیر - ازمیرزا هدایت‌الله دو پسرمانده - **اول** میرزا جعفروزیر . پدرمیرزاکاظم - **دوم** شیخ محمد صادق . پدرحاج شیخ علی(سول‌آبادی) . پدراحمدخان -ازمیرزا عنایت میرزاالله‌قلی‌داروغه مانده- ازمیرزا فرج‌الله‌وزیرهم دوپسر مانده - اول میرزافتاح . پدر آقا حبیب‌الله تفنگدارباشی - دول میرزا رحمن . پدرآقا غلامحسین - **از میرزا یوسف** . سه پسرمانده (۱) میرزا عبدالرحیم - (۲) میرزا عبدالکریم معتمد . **پدر آقاعلی** .

ومیرزا محمدرضای وزیر . ومیرزا عبدالغفار معتمد . ومیرزا مرتضی‌قلی .ومیرزا موسی . ومیرزا رحمن . وخلیل‌سلطان.(۳) میرزااسمعیل داروغه . پدر اللهویردی سلطان . پدرمیرزااسمعیل شهیر به (آغه) خطاط معروف (صدرالکتاب) از میرزا **محمد رضای وزیر** . سه پسر مانده - (۱) میرزا یوسف مشیردیوان - (۲) میرزا محمد صادق اعزازالملك - (۳) میرزا علینقی آصف اعظم .

از میرزا **یوسف مشیر دیوان** . شش‌پسرمانده - (۱) میرزا محسن خان نوابخان امجدالملك پدرمیرزا خلیل‌خان امجدالملك - (۲) میرزا حسن‌خان ناظم الایاله - (۲) عبدالعلی‌خان آصف‌دفتر - (٤) اصغرخان . بی‌گوش وزبان - (٥) میرزاابراهیم‌خان سرداراعظم - (٦) علی‌اشرف‌خان . اشرف‌الملك - جوادخان پسر هفتم دربچگی‌فوت‌کرده از میرزاحسنخان ناظم‌الایاله هم سه پسرمانده -(۱) حاج‌غلامحسین‌خان مشیردیوان . پدرسیف‌الله‌خان . وذبیح‌الله‌خان. وعزیزالله خان . وامین‌الله خان(۲) غلامعلی‌خان. پدرحسین‌خان . وناصرخان - (۳) فضل‌الله خان-

ازمیرزا **محمدصادق** . اعزازالملك هم هفت پسرمانده (۱) میرزا علی اکبرخان اعزازالسلطنه . شهیر به(آقاخان) . پدر عبدالحمیدخان اعزازالسلطنه. وعبدالمجیدخان (۲) میرزا مهدیخان پدرعبدالله‌خان و نبی‌خان (۳) آقامحمدخان پدرباقرخان وکاظم‌خان (٤)محمود خان پدر یدالله‌خان وناصر خان ویحیی خان و هادیخان وصارم‌الدین‌خان وسیف‌الدین‌خان (٥) میرزاعلیخان‌پدرابوالقاسم‌خان (٦) اسدالله خان اعزازالملك پدر حبیب‌الله خان وعزیزالله‌خان وعابدین‌خان‌ومحمدخان واحمد خان (۷) نصرت‌الله خان اعزازالممالك پدرمسعودخان ومحمدسعیدخان

ازمیرزاعلی‌نقی‌آصف سه پسرمانده (۱) میرزا فرج‌الله‌خان سردارمعظم پدر میرزا رضاخان‌پدر امیرخان وجوادخان‌وفوادخان (۲) شکرالله‌خان ساعدالسلطان پدر عطاءالله‌خان و نعمت‌الله‌خان واسعدخان‌وارسلان خان وابوالفتح خان (۳) یاور جعفر خان ساعد الممالك پدر محمدحسن‌خان و عبدالعلی‌خان‌ومحمدسعیدخان و فرهاد خان و جمشیدخان

ازمیرزا**عبدالغفارمعتمد** چهار پسر مانده (۱) میرزا احمدخان ایلخانی (۲) حاج‌محمدتقی‌خان معتمد(۳) میرزامحمد علی‌خان مفاخرالملك(٤)میرزاهدایت-

ازمیرزا**احمدخان ایلخانی** دوپسر مانده (۱) میرزا محمد خان شجاع الممالك (۲) میرزا مسعود خان مسعودالسلطنه پدر نصرت‌الله‌خان وعزیزالله خان و مظفرخان -

ازحاج**معتمد** هم پنج پسرمانده (۱) میرزا عبدالله خان پدر محمودخان

وهادیخان وابوالقاسم خان (۲) حاج میرزا اسدالله‌خان پدر هاشم خان(۳)میرزا اسمعیل‌خان‌پدر سلیمان‌خان ویحیی‌خان وعبدالوهاب خان(٤)میرزا مهدیخان‌پدرتیمور خان وهمایون‌خان وفریدون خان وداپورخان ومنوچهرخان (٥) میرزا نصرالله‌خان

ازمفاخرالملك هم شش پسرمانده (۱) میرزا فتح‌الله‌خان . پدر عابدین خان ومحمدکاظم‌خان واقبال‌خان ومحمدکریمخان (۲)وجیه‌الله‌خان پدر سیف‌الدین خان وناصرالدین‌خان واسعدخان وفیروزخان (۳) حبیب‌الله‌خان مؤدب الممالك(٤) محب‌الله‌خان پدر عباس خان (٥) یدالله‌خان (٦)عزت‌الله‌خان.

ازمیرزا مرتضی‌قلی . پسر میرزا عبدالکریم معتمدمیرزا عبدالکریم مانده پدرمیرزا علی‌امین دیوان . پدرخان باباخانو مصطفی قلیخان ـ

ازمیرزاموسی هم . میرزا عبدالعزیز صدیق دیوان مانده پدر میرزا موسی خان امین‌العداله . ومیرزا محسن‌خان معین‌دیوان . و میرزا مسعودخان . و میرزا حسین‌خان . ومیرزا مهدیخان ـ

۷ (خانواده وکیلی)

این خانواده ازچهار صدسال قبل‌تشکیل سلسله داده‌اند . یعنی یك قرن‌پیش از آبادی سنه دژ ایشان‌خانواده بوده‌اند . وشغل وکالت‌سنه راداشته‌اند . سرسلسله این‌خانواده **خسرو بیگ** بوده . پسر **درویش** بیگ . پسر **حسین‌بیگ** . پسر **خالدبیگ** معروف به(میرخوشناو) ـ

. **خسرو بیگ** . پنج پسرداشته ـ (۱) ماموبیگ ـ (۲)ابراهیم بیك‌وکیل ـ (۳) محمد علی‌سلطان ـ (٤) یوسف بیك . پدرنصرالله بیك ـ (٥) حسین‌بیك از **ماموبیگ** . سه‌پسرمانده ـ اول نظر علی‌بیك وکیل ـ **دوم** مهرعلی سلطان . پدرمحمد علی‌بیك . ومحمد رحیم بیك وکیل . پدر لطفعلی بیك ـ **سوم** خسرو بیك ـ

از **ابراهیم بیگ** وکیل . سه‌پسرمانده (۱) حاج محمدرشید بیك وکیل . (۲) محمدصالح بیك ـ (۳) جمشید بیك . پدر محمدامین بیك . پدرالله‌یار بیك . وآقاحاجی ـ

از **حاج‌محمدرشیدبیگ** چهارپسر مانده ـ (۱) فتحعلی بیك وکیل ـ (۲) محمد زمان‌بیك (۳) احمد بیك ـ (٤) نصرالله بیك ـ **ازاحمدبیك** علی محمد بیك مانده. پدراحمد بیك شهیربه (آغه بوچکله). پدرعطاء الله خان. پدر اوسط خان. واصغرخان **ازمحمد زمان بیك**. هم سه پسرمانده ـ یوسف بیك .

ورضاقلی بیك . واکبر بیك. پدرپاشا بیك. پدردرویش بیك صارم نظام . پدر یوك خان صارم نظام ـ

ازفتحعلی بیك وکیل هم . سه پسرمانده ـ (۱) محمدبیك . پدرفتحعلی بیك (۲) مصطفی بیك ـ (۳) امان الله بیك . پدر اسدالله بیك . پدرامان الله خان وکیل الملك ـ

ازآمان‌الله خان وکیل‌الملك هم . سه پسرمانده **اول** محمدخان وکیل‌الملك پدرمحمد صالح خان. ومحمد باقرخان وخلیل‌خان. وحسن خان ـ **دوم** حسین‌خان وکیل‌السلطان ، پدرهاشم‌خان . وکاظم‌خان . وامین‌خان ورشیدخان ـ سوم عبدالله خان وکیل‌الممالك . پدرابراهیم‌خان . واحمد خان ومحمود خان

این خانواده درنتیجه سعایت وزیریها که‌تن بمحکومیت آنها درنداده‌اند غالباً یاکشته شده‌اند . و یانبعیدشده ودرغربت فوت کرده‌اند وکمتر بمرض طبیعی مرده‌اند اخیراً میرزامحمدرضای وزیرصاحب‌خانم‌دخترخودرا بعنوان‌خون‌بست امان‌الله‌خان پسر اسدالله بیك وکیل‌داده . معهذاکدورت پدرکشتگی کاملا مرتفع نگشته .گاه وبیگاه مانندآتش زیرخاکستر جلوه‌گرشده است . پدرکشتی وتخم‌کین‌کاشتی . پدرکشته را کی بودآشتی ـ

(۸) «طایفه بابان»

بابان درسنه سه‌تیره‌اند ـ پاشایان بابان بیگان‌بابان آقایان بابان‌از پاشایان بابان درسنه دژکسی باقی نیست. جزابراهیم بیك میر. پدرعبدالله خان و حسن‌بیك ـ سرسلسله این طایفه **سلیمان** پاشای بیه است . که در اواخرقرن یازدهم هجری . درنواحی **شارباژیر** (شهربازار) . و **شهرزور** ومضافات حکومت داشته وغالباً باخوانین اردلان اصطکاك پیداکرده‌است ـ

از **سلیمان پاشا** دوپسرمانده ـ یکی محمد پاشا. پدرخانه پاشاء پدرعلیخان که درسنهٔ (۱۱۳۲) تاسنه (۱۱۴۲) پدروپسردرسنه دژحکومت کرده‌اند ـ **دیگری** خالدپاشا که درمندلیج کشته شده ـ از **خالدپاشا** هم سه پسرمانده ـ (۱) احمد پاشا (۲) محمد پاشا ـ (۳) سلیمان پاشا بانی‌شهرسلیمانیه . که درسنه (۱۱۹۹) آنجارا آباد کرده است وباسم خود نام نهاده است ـ از **سلیمان** پاشا دوپسرمانده عبدالرحمن پاشا . وعلی خان ـ از **عبدالرحمن** پاشا هم پنج پسرمانده ـ (۱) سلیمان پاشا

(٢) احمدپاشا - (٣) عبدالله پاشا - (٤) عمر بیك - (٥) محمود پاشا. پدردلی پاشا پدرحسین بیك میر. پدرابراهیم بیك مهر که ذکرشد -

طایفه کارگذاری. ازآقایان بابان هستند. سرسلسله ایشان **یعقوب آقا** است. پدرالیاس آقا. پدرسلیمان آقا. پدره‌عبدالله‌خان مجرب‌الدوله. وعلیخان‌اعتضاد الدوله کارگذارایران. پدرناصرخان. ومظفرخان. وابوالفتح خان-ازعبدالله‌خان مجرب‌الدوله هم دوپسرمانده‌اند - اول محمدخان مجرب الملك. پدرمحمود خان - دوم منصورخان -

شعبهٔ حاج داودخان . برادر رستمخان (آخالو) از بیگهای بابان هستند سرسلسله ایشان . **احمد بیگ** است. پدر**محمود بیگ** . و**رستم بیگ** خزانه‌دار پاشایان بابان . پدر **سلیمان بیگ** . پدر رستمخان . وحاج داودخان .

(۹) (طایفه شاهویسیان)

این طایفه را (ابراهیم بیکی) نیزمیگویند . سرسلسله ایشان ابراهیم بیگ وزیراست که در اوایل قرن هشتم‌هجری در دربارامیر حسن‌اردلان . بانی قلعه‌حسن آباد مقام وزارت را داشته . نوه خواجه **شاهویس** نام بوده است از اهل شار باژیر سلیمانیه‌کنونی) **اسمعیل بیگ** وزیر .که درسنه (۱۰۳۹) در دربار خان‌احمدخان اردلان دارای‌شغل وزارت بوده. پدر **عبدالله بیگ** . پدر**عنایت‌الله بیگ** وکیل نوه **ابراهیم بیگ**مذکور است - از**عنایت‌الله بیگ** . دوپسرمانده (۱) **فتح‌الله بیگ** وزیر . پدر **ابراهیم بیگ** دوم . پدر عنایت‌الله بیك . وعلی بیك و محمد خان - (٦) **عبدالله بیگ** بانی مسجد جنب خانه خودشان . پدر **هدایت‌الله بیگ** . پدرفضل‌الله خان دبیرالممالك -

(۱۰) (خانواده کلبعلی بیك)

این خانواده یکی‌ازشعبات اردلان‌میباشند. سرسلسله ایشان .**کلبعلی‌خان** پسر **سلیمان**خان والی‌است .که شهر سنه‌دژرا اوبناکرده‌است - لطفعلی بیك‌یاور که اخیراً سرهنگ قوج ظفرکردستان‌شد پسرفتحعلی بیك . نوه‌کلبعلی بیگ‌مذکور است . که به چهارپشت باومیرسد (رجوع‌بشجره اردلان) . خوانین وبیگ‌زادگان رمشت وزرین جوب وباتمان . عموماً ازاین خانواده‌اند - غالباً داخل‌در نظام بوده وهمیشه مصدرخدمات دولتی بوده‌اند -

(۱۱) (طایفه کمانگر)

این طایفه از اولاد پیر میکائیل هستند . مولانا **احمد** کوله ساره . پسر **ملاعبدالرحیم** . پسر **ملاعبدالقادر** . پسر **ملاسلیم** . پسر **ملاسلیمان** . پسر **ملاعبدالغفور** . ازاین طایفه‌است - از **مولاناحمد** . چهار پسرمانده - حاج شیخ عبدالله . وحاج شیخ‌محمود . وشیخ‌عبدالرحیم . وشیخ‌محمد - حاج **شیخ‌عبدالله** درسنه (۱۳۱۸) هجری فوت کرده . ازاو نه پسرمانده - (۱) حاج‌شیخ عبدالقادر ماسان . پدرشیخ بایزید (۲) حاج شیخ احمد (۳) شیخ مصطفی - (٤) شیخ‌عبدالباقی (٥) شیخ‌محمد صادق - (٦) شیخ ابراهیم - (۷) شیخ محمد - (۸) شیخ محمدامین (۹) شیخ فتح‌الله

میرزاکریم . پسرمحمداقا . پسررستم اقای **دره‌شی** شهرزوری نیز از این‌طایفه‌است- از**میرزاکریم** .سه پسرمانده - (۱) حاج میرزا مصطفی‌احتشام دیوان (۲) میرزا محمد علی اشرف الممالک- (۳) میرزامحمد - ازحاج **احتشام دیوان** سه پسرمانده - **اول** اقا محموداحتشام دیوان . پدر فرج‌الله‌خان .ومحمد امین‌خان . وعزت‌خان .وسیف‌الله‌خان- **دوم** اقا محمدسعید . پدرسایمانخان‌سرچی **سوم** میرزاکریم سالار همایون . شهیربه (آغه)-

ازاشرف‌الممالک هم‌پنج پسرمانده - **اول** میرزاحسین‌خان اقبال‌نظام. پدر حبیب‌الله‌خان . واسدالله‌خان - **دوم** احمدخان سالار ارشد پدر خلیل‌خان . وعبدالرسول‌خان . وعباس‌خان . وهادیخان‌وفریدون‌خان ومحمودخان- **سوم**میرزا عبدالعزیزاشرف نظام - پدرهوشنگ وتیمور**چهارم** مجیدخان — **پنجم**جعفرخان

آقا **محمود شهیربه** (اغه) . پسراقا **بهرام** . پسراقا**محمود** . پسر اقا **ابراهیم‌شهیربه**(بله‌کمانکر) ازاین طایفه است - علی بیگ‌شجاع‌الممالک. ومصطفی‌خان . ومجیدخان . وبهرام بیگ . ازاقا محمود (آغه) بجامانده‌اند -

(۱۲) ﴿ طایفهٔ براز ﴾

طایفه براز به‌کهیا صالح منتهی میشوند .که امیر تیمورگورکانی اورا با دوهزار خانوار اتباع خود . ازخاك عثمانی‌کوچانیده بکردستان (سنه) آورده است ودر بلوك هوباتو . وقره توره . ومریوان . آنهارا جاداده است -

محمد باقربیگ معروف از این طایفه است .که در معیت حسن علیخان اردلان حکمران‌کردستان باکریمخان زند درافتاده است - حاج شیخ محمد باقر نوهٔ

محمدباقر بیگ مذکوراست ـ سلسله نسب اواز اینقرار است . حاج شیخ **محمد باقر** . پسر **محمد یوسف بیك** . پسر **محمد شریف بیگ** . پسر **محمدباقر بیگ** مذکور . پسر **خضر بیگ** . پسر **کهیاصالح** ـ

حاج یعقوب بیگ معروف هم که چند مرتبه با آزاد خان افغان جنگیده وبالاخره آزادخان او را بدست آورده مقتول ساخته است . پسرکهیا صالح است ازاوچهارپسرمانده (۱) عبدالله سلطان که کریمخان زند اورا کشته است — **(۲)** عباس بیگ ـ **(۳)** عیسی بیگ ـ **(۴)** جعفر بیگ — از عبدالله سلطان . عبد الغفار بیگ مانده ازاوهم‌چهارپسرمانده است . **اول** عبدالله بیگ دوم که امان‌الله خان والی او را کشته است . پدرلطف الله بیگ ـ **دوم** فتح‌الله بیگ ـ **سوم** محمد خان بیگ ـ **چهارم** عبدالرحمن بیگ .

حاج شیخ **محمد باقر** . چهار برادر داشته ـ (۱) محمد امین بیگ (۲) نورالله بیگ ـ (۳) محمدحسن‌بیگ ـ(٤) علی‌شاه بیگ ـ ازحاج شیخ محمدباقر هم پنج پسرمانده ـ (۱) شیخ عبدالاحد . پدرشیخ بهاء الدین ـ (۲) شیخ حسین پدرشیخ علاءالدین وشیخ‌نظام الدین ـ (۳) شیخ**احمد** غیاثی ـ (٤)شیخ **محمد** (٥) شیخ نجم الدین .

طایفهٔ جواهری هم ازاین عشیره‌اند ـ سرسلسله ایشان . آقا**محمد سلیم** جواهری است پسر آقا **مولان** . پسر عبدالرحمن بیگ ـ از آقا **محمد سلیم** چهارپسرمانده ـ (۱ ج اقا محمد حسن ـ (۲) میرزا حسین خان صندوقدار ـ (۳) میرزا اسمعیل خان افتخار دفتر — (٤) میرزا ابراهیم خان صدیق همایون ـ

ازآقا**محمد حسن** . شش‌پسرمانده (۱) میرزا محمد امین فریدالممالك پدر اسدالله وفتح‌الله . وحاجی . ومظفر ـ (۲) میرزا حبیب‌الله پدرعزت‌الله . واحمد و باقر — (۳) میرزا عبدالله ـ (٤) میرزا فضل‌الله ـ (٥) میرزا نصرالله . (٦) میرزا خلیل الله — ازمیرزا حسین خان . سه پسرمانده ـ میرزا محمد خان سعید دیوان ـ میرزا محمد علی . میرزا محمدکاظم که فوت‌کرده ـ ازمیرزا اسمعیل‌خان سه پسرمانده — سلیمان ومهدی واقبال ـ ازصدیق **همایون** . هم سه‌پسرمانده ـ محمد صدیق محمد اشرف . محمد اسعد ـ بقایای طایفه برازدرقریه **کپك** . و **عباس‌جوب وگامیشان** ومحل قراتوره‌وهوباتوپراکنده اند ـ کدخدا جوانمرد نام‌که ازاین طایفه بوده صد تومان بامان‌الله خان والی پیشکش داده . برازی‌را که خواسته بکشد آزاد نماید بجهة اینکه اسماً از خانواده اوست .

(۱۳) (طایفه قادری)

این طایفه بقادرخان درگزینی همدان منتهی میشوند که درسنه(۱۱۲۰) هجری بسنه دژ مهاجرت کرده است . میرزا علی اکبر صادق الملك وقایع نگار . پسر میرزا **عبدالله** منشی . پسر **محمد آقا** . برادر ابراهیم آقا و اسمعیل آقا که درزمان خسروخان بزرگ مصدر خدمات بوده اند . از این طایفه اند .

خورده خانم . دختر محمدآقا عیال امان‌اللهخان بزرگ بوده که حسینقلی‌خان جد خان‌خانان از اومتولدشده .

میرزا **عبدالله** منشی . سه پسرداشته - (۱) میرزا علی اکبر صادق الملك که ذکر شد-(۲) میرزا عنایت . پدر میرزا ابراهیم سرهنگ- وآقاعمو وشیخ لطف‌الله دیرمولی و میرزا بابا - (۳) میرزا عبدالوهاب آبدار . پدر میرزا محمد آبدار و نائب علینقی —

میرزا **عبدالله** منشی . درسنه (۱۲۱۸) متولد . ودر سنه(۱۲۸۱)متوفی گشته است - **ماه‌شرف** خانم . ادیبهٔ کرد . متخلصه به (مستوره) دختر ابوالحسن بیگ . پسر محمدآقا - دخترعموی صادق الملك از این طایفه است . درسنهٔ(۱۲۲۰) متولد . ودرسنه (۱۲٦٤) فوت کرده است . عیال خسروخان ناکام بوده است - این شعر سجع مهراواست .

خورشید وش و بنام ماه‌شرفم مستوره و خسروجهان راطرفم

(۱۴) (خانواده میرزا شفیع)

این خانواده . از اهل نور مازندران هستند - سر سلسله ایشان . میرزا **محمد** شفیع پسر میرزا مهدی پسر میرزا محمد حسین لشکر نویس باشی دیوان نادر بوده است .

ازمیرزا **محمدشفیع** -پنج پسرمانده — میرزا اللهویردی مستوفی‌باشی ومیرزا **محمدرفیع** ومیرزا نصرالله و میرزامهدی و میرزا حسین از میرزا **اللهویردی** چهار پسرمانده — (۱) میرزا محمد صادق پدر میرزا شفیع . ومیرزا نصرالله-(۲) میرزا عموی فراشباشی. پدرمیرزا مسعود ومیرزا آقا - (۳) میرزا حبیب‌الله منشی حکومتی — (٤) آقا میزای خطاط معروف . پدر میرزا اسدالله —

ازمیرزا **محمد** رفیع‌هم. پنج پسرمانده -(۱)میرزا اسمعیل‌مشرف(سررشته دار)که درسنه(۱۳۰۶) متوفی‌گشته . پدر میرزا محمد رفیع یمین لشکر. و میرزا **احمد** خان موید نظام. ومیرزا **محمود**خان سررشته دار- (۲)آقاباشا پدر آقا محمد تقی. واقامحمد رشید - (۳)اقا محمد قاسم. پدراقاحمی- (٤) میرزاابراهیم (٥) میرزا عبدالله

ازمیرزا **محمد** رفیع یمین‌لشکر. هفت پسرمانده -(۱)اقا عبدالعزیز یمین لشکر. پدرعبدالحمیدخان. ومحمدرفیع‌خان. وعبدالعلی‌خان. ومحمد رضا . وبرهان (۲) محمدباقرخان‌پدرمحمدخان‌وناصرخان وبهاءالدین‌ومنصورخان وعطاالله خان (۳)هادیخان- (٤) میرزابابا- (٥)جواد خان (٦) دزت‌الله خان- (۷) سیف‌الله خان

ازموید **نظام**. هم دوپسرمانده - **یکی** اسمعیل‌خان. شهیربه(آغه) . پدر خلیل‌خان. وسیروس‌خان - **دیگری** عزیزالله خان

ازمیرزا **محمود** خان‌سررشته دارزچهاپسرمانده - (۱) میرزاموسی‌رئیس تامینات استراباد — (۲) میرزا ابراهیم نائب اول فوج ظفر- (۳) یوسف‌خان -(٤) غلام رضا

(۱۵) (طایفه آقا رستم)

سرسلسله این طایفه. آقارستم میراخوروالی است . پسر بهرام میرزا بیگ . پسرحاج **محمد**ای امیراخورخسروخان بزرك(جد مادری‌مولف). **آقا رستم**. پنج پسرداشته-(۱)آقامحمود-(۲)اقامنوچهر- (۳)محمد رشیدبیگ شهیربه(آغه‌رشه) پدرآقا رستم . شهیربه (آغه اله) - (٤) حاج شیخ محمد سمرانی- (٥) اقا فتاح میراخور

ازحاج شیخ سمرانی. هشت پسر مانده - (۱) شیخ محمد امین شریعتمدار . پدرشیخ عبدالله . وشیخ عطاء الله . وشیخ‌بهاء الدین -(۲) شیخ محمد رضا . پدر سیف الله . ونصرالله -(۳) شیخ‌محمد علی. پدرشیخ‌عبدالحمید (همشیره زاده‌مولف) (٤) میرزا محمد سعید. پدر میرزا عبدالله و میرزا محمد - (٥) شیخ محمد تقی - (٦) شیخ احمد. پدرلطف‌الله وحبیب‌الله - (۷) شیخ معروف . پدر شیخ محمد - و محمد عارف (۸) شیخ عبدالرحیم - پدرشیخ عبدالرحمن

از **آقا فتاح** . پنج پسرمانده -(۱) فیض‌الله بیك - (۲)اقا فرج‌الله. پدروکیل‌برا و اقا نصرالله میرا خور . واقا عبدالله . ونائب فتح‌الله خان (۳) ابوالمحمد خان معزالممالك - (٤) محمد امین بیك . پدرفتاح خان پدر اسمعیل‌خان - (٥) اقا حبیب‌الله . پدر خانکه

(١٦) (طایفه تیموری)

این طایفه به **تیمور بیگ** افغانی منتهی میشوند . اعلیجد **تیمور بیگ** ثانی . پدر **رسول بیگ** . پدر **اللهوردی بیگ** . پدر **صفی قلی بیگ** پدر **محمد بیك** . پدر **فیض الله بیك** و **آقا بابا بیك** . پدر **محمد امین بیك** ضرغام لشکر پدر محمد رشید بیگ ـ از فیض الله بیگ باقر سلطان . وعلی اکبر سلطان ما نده اند ـ این طایفه از افغان بکردستان وشهر زور مهاجرت کرده اند طایفه بزرگی هستند . که حالا هم بقایای ایشان در افغان باقی هستند .

(١٧) (طایفه زرین کفش)

این طایفه را به کردی . (کوش زرین) میگویند . نسب ایشان به توس نوذر منتهی میشود . سکنه اصلی سنه دژ پیش از اردلان این طایفه بوده اند تپه پائین شهر که حایل بین شهر ورودخانه قشلاق است . پیا له گاه توس نوذر معروف است . که در آنجا برای او چادر زده اند و باده پیمائی کرده است زنهای این طایفه کلوت وشلائی برسر داشته اند . مردوزن کفش کلابتون دوزی پا کرده اند که علامت شاهزادگی بوده است (کلوت) . کلاهی بوده که از تخته ساخته اند . شلائی هم پارچه ابریشمی سیاهی بوده که بطرز مخصوص دور کلوت پیچیده اند طایفه حاج محمد رشید بنا وآقا محمد حسن بقال و لله محمد و محمد رشید یکه باش خلف مرحوم میرزا محمد شریف از این خانواده اند خانواده میرزا زمان بانی چمن دامنه آوید رهم که مشهور به چمن میرزا زمان است از این طایفه هستند .

چند نفری از اولاد همان میرزا زمان فعلا ر تهران هستند . که آقای میرزا علی اکبر خان زرین کفش معاون وزارت داخله ومیرزا علی اصغر خان برادرش از آنها هستند .

(١٨) (طایفه کهزادی)

این طایفه کرباس فروش بوده اند . اخیراً اقتدار زیاری پیدا کرده اند جزو اعاظم کسبه بشمار آمده اند . سرسلسله ایشان **کهزاد** کرباس فروش . پسر **بهرام** بانکار . پسر **خدداد** میباشد که اهل دهکده (کیلانه) بوده کهزاد برادری داشته بهزاد نام بلا عقب فوت کرده است ـ از کهزاد دو پسر مانده و آقا عبدالله . و آقا امامقلی .

از آقا عبدالله سه پسر مانده‌اند ـ اقاحبیب‌الله تاجر . وآقاباباخان .و اقامجید ـ هر سه درتحت سرپرستی دائی خود حاج علی تاجر بوده‌اند . پسر اقارضا علی تاجر معروف ـ این‌اقا رضا علی‌شش پسرمعتبر داشته ـ (۱) حاج‌علی بانی مسجد بازار دریاین مسجد دارالامان . پدراقا علی‌محمد . پدرمیرزا بابا (۲) حاج ملك‌محمد پدراقا محمدحسن ـ(۳) حاج‌فرج‌الله ـ پدراقا عبدالکریم . و اقا عبدالعظیم . واقا عزیزالله تاجر. واقا ابوالمحمد ـ (٤) اقامحمد ـ (٥) اقا محمد صادق. پدر اقا محمدسعید ـ (٦) اقارضاقلی .

اقاحبیب‌الله . واقا باباخان . کم کم درزیر دست حاج **فرج‌الله** بمکنت و دارائی رسیده بالاخره خودمستقلا شروع بدادوستدکرده‌اند ـ ازاقاحبیب‌اله سه‌پسر مانده . حاج‌میرزا بابای قوام‌التجار . واقاخانمحمد سالارفاتح .واقا محمد باقر سالار مفخم پدرعطاءالله‌خان

ازاقا باباخان هم سه پسر مانده ـ (۱) حاج اقاعزیز وکیل الدوله . پدر عبدالحمیدخان‌سالارسعید . وعبدالعلی خان . وسلطان حسین‌خان وسلطانعلی که فوت‌کرده ـ (۲) اقاابراهیم شهیربه حاج‌خان . پدرمیرزا مهدیخان .واشرف‌خانو علیرضا خان . ونصرت‌الله‌خان . وسیف الله‌خان ـ(۳) اقااسمعیل‌شهیربه(اقاخان) پدر هادیخان . ومیرزا اقا

علاوه‌بر این‌طوایف وخانواده‌ها که‌ذکرشدند . چندین‌طائفه‌دیگردرکردستان اردلان بوده‌اند . چون‌منقرض‌شده‌اند دیگرذکرآنها بی‌نتیجه است

«علما وادباء سنه»

چندین‌نفر دیگرهم فاضل وادیب‌درکردستان‌اردلان پیدا شده‌اند. که بذکر اسامی‌آنها قارئین محترم‌را متذکرمیداریم‌ـ ازاینقراز

(۱) شیخ‌حسن مولان‌اباد ـ(۲) سیدابراهیم چوری ـ (۳) سیدجامی‌چوری ـ (٤) سیدعبدالله چوری ـ(٥)سیدحسن‌چوری ـ (٦) حاج سید مصطفی باینجوبی ـ (۷) ملاخضر رودباری ـ (۸) حاج‌ملا قاسم پایگلانی ـ (۹) ملاابوبکر مصنف(سید حسن) صاحب (وضوح. وسراج‌الطریق . ورياض‌الخلود) درچورمدفون است ـ این رباعی‌رادرمرض‌الموت‌درتاریخ فوت‌خودگفته‌است

چنان برروی‌جانم برگشادند بجانان مژده وصلم بدادند

ملك تشریف حاضر شد در آندم رقم زد در فغانم (خیر مقدم)

۹۹۴

(۱۰) سید عبدالکریم پسر ملاابوبکر - صاحب (واضح و اوضح ومتوسط) درتفسیرو(انذارالاخوان) .

(۱۱) ملا احمد نودشی (۱۲) ملا عبدالمجید نیری (۱۳) ملا عبدالله مفتی دشی (۱٤) ملا محمد رشید مریوانی

آنهائی‌که فعلا در قید حیات هستند : (۱) ملا عبد العظیم مدرس پسر ملا عبدالمجید . پسرملا حمزه حکاک مریوانی (۲) شیخ حبیب‌الله کاشتر .پسرحاج‌شیخ اسمعیل . پسرشیخ محمد . پسرشیخ‌عبدالغفورکاشتر .

«((ادباء))»

(۱) میرزافتح‌الله **خرم** (۲) میرزا عبدالباقی **شیدا** (۳) میرزا علی اکبر صادق‌الملك **افسر** (٤) میرزا اسمعیل شهیر به (آغه) صدر الکتاب (٥) میرزا حبیب‌الله خلف میرزا فضل‌الله (٦) محمدسلیم‌خان اردلان (۷)احمد بیگ کوماسی (۸) خانه قبادی (۹) میرزا مصطفی‌جوانرودی(۱۰) میرزا عبد القادر پاوهٔ (۱۱) صیدی اورامی (۱۲) مصطفی‌کفشزرین(۱۳) فرج‌الله بیگ‌کول (۱٤) شیخ محمد سلیم مردوخی(۱٥) شیخ عبدالرحمن . ه وی مؤلف (۱٦) شیخ محمد فخر العلماء (۱۷) شیخ یوسف مدرس (۱۸) خسروخان افتخارالولاة (۱۹) میرزا عبد المجید **مجدی** ملك الکلام .

ادبائی‌که فعلا درقید حیات هستند (۱) میرزاعبدالمجید مجدالممالك (۲) سید محمد باقرکن‌الاسلام (۳) میرزا محمد خان جوهری سعیددیوان (٤)حاج ابو سعید امیرالکتاب (٥) میرزا ابوالبهاء سالار مؤید (٦) شیخ عارف **عرفی** (۷) میرزا عبدالحمید بدیع الکتاب **مهی**(۸) میرزا عبدالله**فکری**سلمانی (۹)میرزا خلیل **صبری**(۱۰) ادیب سقزی - برای اینکه خودرا هم ازادباء معرفی‌نمایم‌یکی ازقصاید خود راکه معروف به**قصیده جبریه** است دراینجا ذکر مینمایم

گرکه‌باختیارمن‌خلق شده است‌کارمن بهرچه‌وازگون شده‌گردش روزگار من
ازچه‌غم و الم‌شده‌بارگران بدوش من ازکه‌شده است‌ناتوان‌این تن‌بردبارمن
طرفه‌شاهد ازچه‌شدپرزشکن چوحال‌من ازکه‌شده‌است زردگون‌گونه گلعذار من

چشم من از چه گشته چون ابر بهار بر گهر — از چه چو لاله برز خون این دل داغدار من
از چه شده است چون خزف فضل و هنر ببخت من — از که شده است بی بهاء گوهر آبدار من
از چه اشاره میکند چهره وزلف مهرخان — چهره بروز روشن وزلف بشام تار من
برق قضا چو میجهد زابر قدر بحکم کن — کیست که حفظ میکند خرمن و کشت زار من
از که شده است اهرمن مظهر کفر و گمرهی — از چه ملک شده زدل بنده کردگار من
شرع بمن همی زند تهمت اختیار وهان — بی می و مطرب و صنم میگذرد بهار من
حاصل اختیار من نیست جز آنکه گفته اند — (جبر شده است در ازل علت اختیار من)
موج خمار میزند چشم ملنگ گل رخان — جبر کرشمه شان نگر قائد اختیار من
هیچ نمی توان گذشت از لب و چهرهٔ بتان — زانکه ز تار زلفشان رشته شده مهار من
قصه اختیار اگر بهر کن و مکن بود — جام الست (۱) کرده حل عقده کار و بار من
منکه بجبر آمدم باز بجبر میروم — بین دو جبر اختیار ؛ ای بت هوشیار من
شهرت اختیار تو نیست مگر ز جبر من — جبر تو را خبر دهد قول باختیار من
شرك جلی است دلبرا در بر اهل معرفت — فرض دو اختیار ضد در من و کردگار من
من بفساد قائلم تو بنظام مائلی — گر بمن است کام دل باش در انتظار من
آنچه تو دانی آن بود هر چه تو خواهی آنشود — من چه کنم گناه من چیست بگو نگار من
دیوم اگر فرشته ام بدست تو سرشته ام — میوه باغ جبر تو است خفیه و آشکار من
هیچ بهم نخورد گردش چرخ واعظا — از ره عقل اگر شوی یکدله همشمار من
در پس پرده لحظهٔ آیت اگر نظر کند — جمله بر او عیان شود بازی پرده دار من

(۱) یعنی در روز الست بر یکم سعید و شقی معین شده دیگر چه امر و نهی باقی می ماند

(بند دوم)

(جغرافیای سنه)

ولایت سنه عبارتست از قسمتی از مملکت کردستان که از سمت مشرق متصل است بخاك همدان . واز جانب جنوب بخاك کرمانشاه . واز طرف مغرب بخاك سلیمانیه ترکیه . یعنی شهرزور . وازسمت شمال بخاك کروس وافشار وصائن قلعه تبریز . این قسمت را که سنه میگویند (اردلان) نیز گویند. بمناسبت اینکه مدتها مقر حکمرانی طایفه اردلان بوده است.

مرکز حاکم نشین آن شهر (سنه دژ) است. که آن را معرب کرده (سنندج) گویند . (دژ) یا (دژ) در کردی و فرس قدیم بمعنی قلعه است . سنه دژ یعنی قلعه سنه . یا پایتخت

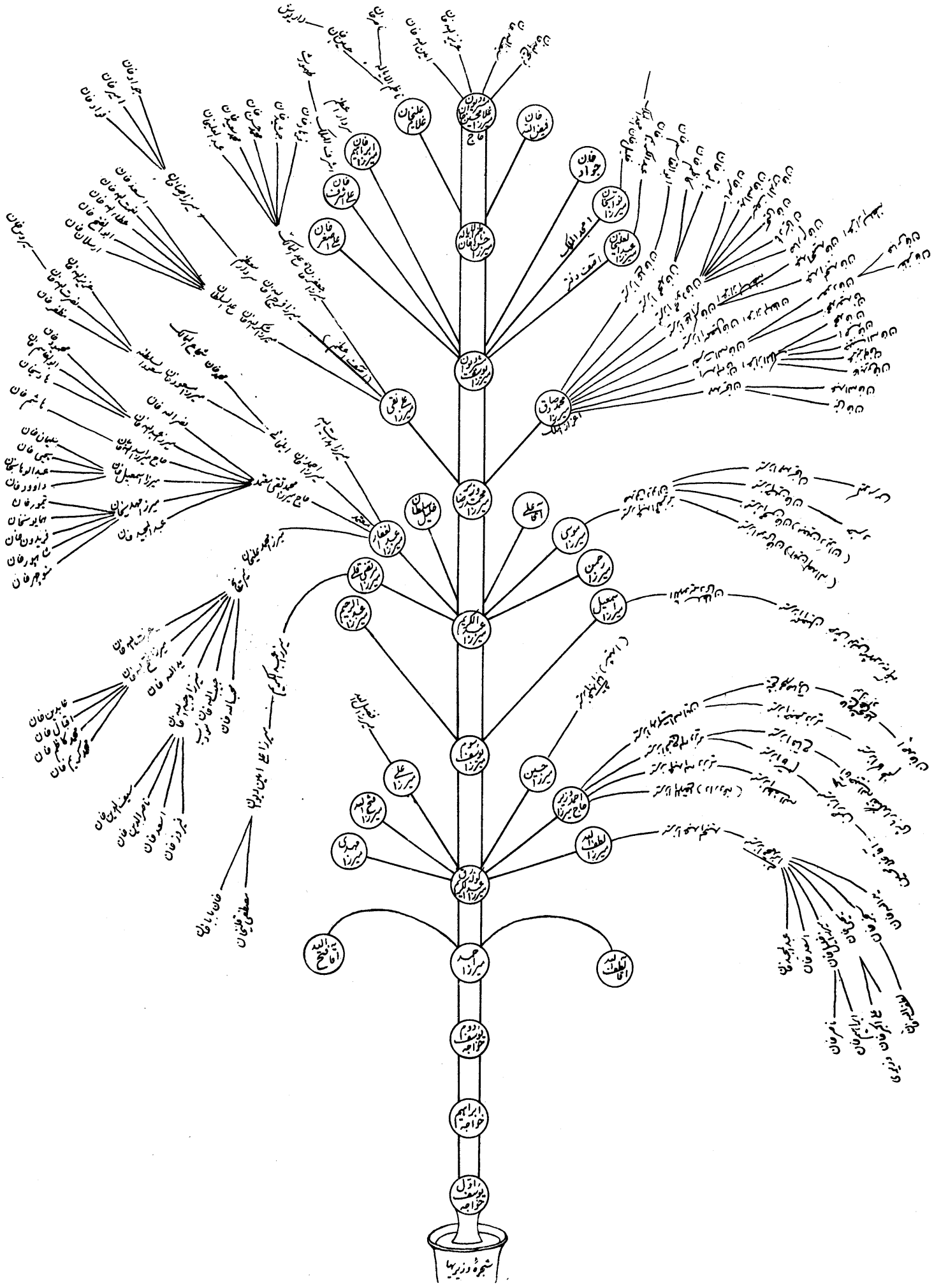
شجرۂ وزیریہا

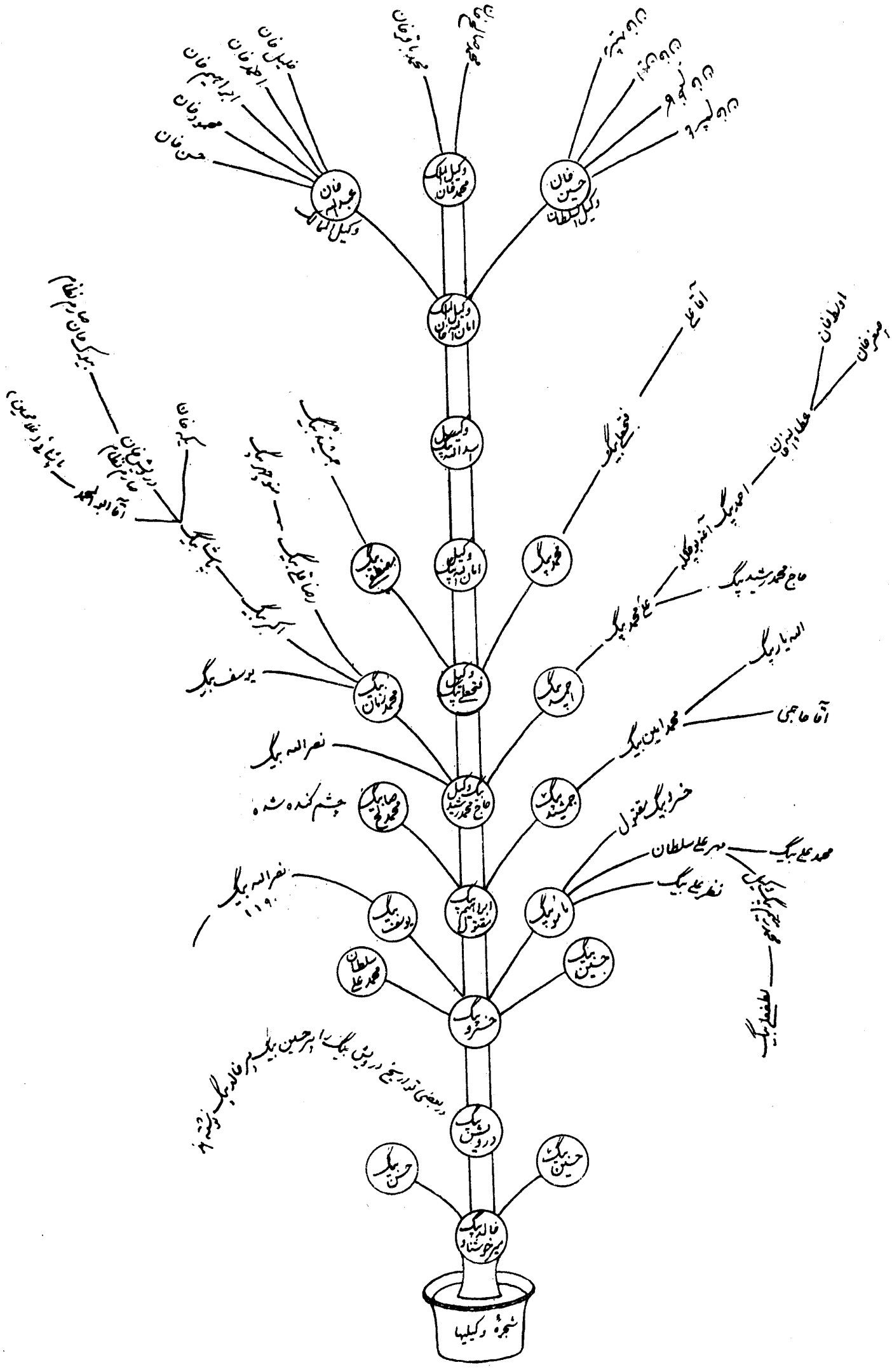

شجرهٔ وکیلیها
خالد بیگ میرخوشناو
حسن بیگ
حسین بیگ
درویش بیگ
در بعضی تواریخ درویش بیگ را پسر حسین بیگ پسر خالد بیگ نوشته‌اند
خسرو بیگ
سلطان محمد علی
یوسف بیگ
حسین بیگ
ابراهیم بیگ مقتول
یوسف بیگ
نصرالله بیگ
۱۱۹۰
مامو بیگ
خسرو بیگ مقتول
مهر علی سلطان
محمد علی بیگ
نظر علی بیگ
لطفعلی بیگ
جمشید بیگ
حاج محمد رشید بیگ
نصرالله بیگ
چشم کنده شده
صالح بیگ
محمد امین بیگ
آقا حاجی
الله یار بیگ
احمد بیگ
محمد زمان بیگ
یوسف بیگ
وکیل فتحعلی بیگ
علی محمد بیگ
حاج محمد رشید بیگ
احمد بیگ آغ بوغلکه
عطاءالله خان
اولطان خان
صفر خان
محمد بیگ
فتحعلی بیگ
آقا علی
وکیل امان الله بیگ
وکیل اسدالله بیگ
وکیل امان الله خان
وکیل الملک محمد خان
وکیل السلطان حسین خان
وکیل المالک عبدالله خان
محمد باقر خان
خلیل خان
احمد خان
ابراهیم خان
محمود خان
حسن خان

سنه .شهرسنه دژ دردامنه‌شمالی کوه (آویدر) واقع است سلیمان خان اردلان در تاریخ (١٠٤٦)آنرا آبادساخته وکلمهٔ(غمها)را ماده‌تاریخ آن ساخته‌اند. در صورتیکه اتخاذ اینگونه کلمات برای **تاریخ** بنا.یا ولادة .یاامورخیریه .خارج ازحدود عقل وعرفان است.

قلعه‌حکومتی.دروسط شهر بالای یك تپه طبیعی واقع‌شده .که مشرف‌وسرکوب برتمام‌شهراست .سوادشهرهم دریك‌جلگه واقع‌است.که‌ازهرطرف سلسلهٔ جبال آنرا احاطه‌کرده.وازهرسمت بخواهند واردشهرشوند.بایداز گردنه سرازیرشوند (باستثناء منجرای رودخانه)

رودمیابروان . یامیاروان (یعنی‌میان‌امرودان)که ازطرف غرب‌شمالی‌شهر. بجانب شرق‌جنوبی‌جریان دارد. دو محله شهر را (محلهٔ قطارچیان)که حالا محله جنت میگویند . و (محله کلیافی‌ها) را از شهرمجزی نموده. از باغهای **گریاشان** هم عبور کرده داخل رودخانه بزرگ **قشلاق** میشود .

کوه **آویدر** - که بمعنی آبدره است. کوه‌ممتاز پرعلف آبداری‌است‌که ازهرحیث قابل استفاده میباشد. تخته‌سنگ . وسنگهای چهار پهلوی عمارات‌را از آنجا میآرند. انواع گلها وعلفهای معطر درآنجا می‌روید.چشمه‌های طبیعی‌فراوان ازاطراف آن سرازیر می‌شود . که‌در جلوآن چشمه های گوارا. آسیاهای متعدد وتفرجگاههای بازینت وصفا. وابنیه وعمارات محل‌توقف و صفه‌ها وچمنهای‌دلربا ساخته شده که فکر هربینندهٔرا بدون اختیار بجانب خود جلب مینماید. ازجملهٔ آن اماکن باصفا (خضرزنده) (کانی‌شفا) (کانی صفا) (سرتخت) (ظفریه) (امانیه) (کاوه ساله) که‌ناصریه نیز گویند (مبارك آباد) (نقدی) (تکیه شیخ علی) (چمن شرف‌الملك) (ویله) وغیره‌هستند .

آبهای آویدر. همه‌مشرف براراضی. ودرجلوآن باغهای مفصل واشجار مثمر وزراعتکاریهای‌ممتاز بعمل‌میآید . اگرماشین چراغ‌برق‌را هم‌وارد کنند. بواسطه ارتفاع آبهای این‌کوه. می‌توان آبشار خیلی مرتفعی تهیه کرد که چراغ تمام شهر را بدهد.

(موقعیت)

شهرسنه دژ . درعرض (۳۶)درجه شمالی خط استواء واقع است . طول آن غرباً ازنصف النهار طهران که مرکز مملکت است .تقریباً (۱/۲ ۲) درجه میباشد بنابر این منتهی تفاوت ظهر کردستان باظهرتهران تقریباً (۹) دقیقه است . یعنی ۹دقیقه از ظهرطهران درجوزا یاقوس بگذرد آنوقت ظهر کردستان (سنندج)خواهد بود تقریباً سدس ساعت تفاوت بین الظهرین است بجهة اینکه تمام خط استواء که ۲۴ ساعت است به (۳۶۰) درجه تقسیم شده هرساعتی (۱۵) درجه و هردرجه هم (۱۵) میل جغرافی است که تمام خط استواء (۵۴۰۰) میل خواهد بود . پس بعد کردستان ازطهران (۱/۲ ۳۷) میل است بخط مستقیم که تقریباً (۶۲) فرسنگ شش هزار ذرعی خواهد شد .

(انحراف قبله)

خط قبله سنه دژ(۱۸)درجه غرباً ازخط نصف النهار مقناطیسی: (یعنی خط جنوب وشمال) منحرف است .

(سرعت حرکه وضعیه)

سرعت حرکه وضعیه نقطه مرکزی شهرسنه دژ . بدورمحور زمین . درهردقیقه تقریباً (۱/۲ ۱۶) کیلومتراست . چون سرعت حرکت وضعیه زمین درنقاط خط استواء درهر دقیقه (۲۷) کیلومتر وکسری است. ودرقطبین صفراست . هر (۱۰)درجه بعد ازاستواء تقریبا (۳) کیلومتر بطیی میشود ـ بنابر این شهر سنندژ که (۳۶) درجه ازخط استواء دوراست درهردقیقه تقریباً (۱/۲ ۹) کیلومتر بطیی تر از نقاط خط استواء حرکه وضعیه دارد چون این مقدار را از (۲۷) کسر کنیم همان (۱/۲ ۱۶) کیلومتر باقی خواهد ما ند که مقدار سرعت حرکه وضعیه شهرسنندژ است بدورمحورزمین .

(ارتفاع)

ارتفاع شهر سنندژ . از سطح دریای محیط چنانکه میزان الارتفاع بما نشان میدهد(۱۵۷۰)متراست. یعنی. درمحله جنت(سطح دریای مازندران کمی گودتر ازدریای محیط است)سائر ارتفاعات را علیحده نوشته ام.

(جمعیت شهر)

جمعیت شهر سنندژ . پیش از سنه قحط ومجاعه . یعنی (۱۳۳۷) هجری . متجاوز از سی وپنجهزار نفوس بوده . اماحالاتقریباً (۲۵) هزارنفر نفوس باقی است

که تقریباً دوسبع از عده جمعیت آن کسر شده است . این بقیه هم از شدت عسرت و پریشانی دارند متدرجاً رهسپار دیار عدم میشوند.

(وسعت خاک)

وسعت خاک سنه . یعنی مساحت سطح کردستان اردلان تقریباً (۲۲۵۰) فرسنگ مربع است - بجهة اینکه طول کردستان از بوکان مکری الی سرحد گرمسیر **زهاب** (٥٠) فرسنگ است. ازشمال بجنوب . وعرضش از گریوهٔ **چقان** متصل بخاک شهر زور تا کوه **آلمه قلاغ** همدان(٤٥) فرسنگ از مغرب بمشرق - ثلث وسعت خاک کردستان تقریباً جنگل وجبال . بقیه جلگه واراضی است - در این محروسه تقریباً (١٥٠٠) قریه ودهکده و یك شهر و دو قصبه موجوداست .

(جنس خاک)

غالب اراضی سنه رس مطلق . یارس شن داراست که گندم وجورا تخمی پنج الی ده تخم عمل می آورد. وذرة وسایر بقولات را تخمی بیست الی سی تخم می آورد. مع الأسف امروزه بواسطه انقلاب وحوادث روزگار . وفقر و پریشانی رعایا . وتأثیرات بغی و تطاول عشایر واشقیاء . وظلم وتعدی مالکین . وچندین موانع دیگر . ربع آن مقدار هم مزروع نمیشود . اکثر بائر ولایزرع است .

(بلوك سنه)

ولایت سنه . یعنی کردستان اردلان. اساساً تشکیل یافته است از(٢٨) محل بقرار جزوذیل .

(١) - کلانرزان (کرهوز) - (٢) مریوان .

(٣) - کمره - (٤) - پلنگان - (٥) - اورامان تخت .

(٦) - لهون - درسمت مغرب .

(٧) - پاوه - (٨) - جوانرود - (٩) - روانسر - (١٠) - شادی آباد .

(١١) - بیلوار - (١٢) - سورسور - (١٣) - کاورود - (١٤) - ژاورود .

(١٥) - حسن آباد درجانب جنوب .

(١٦) - امیر آباد - (١٧) - لیلاق - (١٨) - اسفند آباد (قلمرو علی شکر)

(١٩) - چاردولی - درطرف مشرق .

(٢٠) - حسین آباد - (٢١) - سارال - (٢٢) - هوبـاتو - (٢٣) - قره توره . (٢٤) - خور خوره - (٢٥) تیلکو(سیاه کوه) (٢٦) - کرفتو - (٢٧) سقز - (٢٨) - بانه درطرف شمال .

در عهد ولاة اردلان . برای تسهیل امور حکومتی . تمام بیست‌وهشت محل مذکور . تقسیم‌شده . به یك حومه مرکزی و(۱۸) بلوك . از قرار جزو ذیل-

حومه مرکزی -حسن‌آباد . ژاورود . گاورود. امیرآباد

هجده بلوك-(۱) سقز -(۲) بانه -(۳)مریوان (٤) اورامان . کمره. پلنگان -(٥) لهون — (٦)جوانرود . پاوه -(۷) شادی‌آباد .روانسر - (۸)بیلوار سورسور -(۹) اسفندآباد . چاردولی (۱۰) لیلاق -(۱۱) حسین‌آباد -(۱۲)سارال (۱۳) قراتوره (۱٤) هوباتو-(۱٥)خورخوره -(۱٦) تیلکو-(۱۷) کرفتو -(۱۸) کلاتزران

اخیرا ولایت سنه . به‌یك حومه مرکزی . وده حاکم‌نشین‌جزو تقسیم شده که فعلا نیز بهمان ترتیب باقی مانده است : از قرار ذیل

حومه مرکزی - حسن‌آباد . ژاورود .گاورود .امیرآباد . سورسور . بیلوار -

بلوك حاکم‌نشین -(۱) سقز -(۲)بانه -(۳) مریوان .. (٤) اورامان . کمره. پلنگان - (٥) لهون — (٦) جوانرود . پاوه . روانسر . شادی‌آباد - (۷) اسفندآباد . چاردولی. لیلاق -(۸) حسین‌آباد . سارال . هوباتو . قراتوره -(۹) تیلکوه . خورخوره .کرفتو -(۱۰)کلاترزان. کوماسی-

«عشایر و ئیلات سنه»

کردستان‌اردلان : دارای عشایر وایلات زیاداست. که همه‌را(کرد)میگویند. و رعایارا (گوران) مینامند. عموما رشید .وجنگی وسلحشور دارای تفنگهای‌فلزی واسب و مادیانهای عربی هستند . از قبیل

۱(باباجانی)۲(قبادی)۳(امامی) ٤(ایناخی)٥(ولدبیگی) ٦ (تایشه)۷ (تای جوزی) ۸(قادرمریویسی) ۹ (ایله‌روتی)۱۰(ساتیاری)۱۱(کلاوکوگ)۱۲(زردوئی) ۱۳ (بیتیاره‌وند) ۱٤(کمانگر) ۱٥(باشوکی)۱٦(چاردولی)۱۷ (شیخ‌اسمعیلی)۱۸ (زند)۱۹(گیوه‌کش)۲۰(شاه‌منصوری)۲۱(محمودجیرایلی)۲۲(گرگه) ۲۳(دراجی) ۲٤(پرپیشه) ۲٥ (تمرتوزه)۲٦(سورسوری) ۲۷ (لك) ۲۸(گشکی) ۲۹(کویك) ۳۰ (بلیلوند) ۳۱(احمد زینل)۳۲(کوماسی) ۳۳(ورمزیار) ۳٤(گلباغی) ۳٥(مندمی) ۳٦(بوره‌که) ۳۷ (قال‌قالی) ۳۸(سگ‌ور) ۳۹(عبدالرحمن) ٤۰(لروکلاه‌کر)٤۱

(لالهٔ) ئیل گلباغی هم هشت تیره‌اند: از قبیل (مرادگورانی). (قمری) . (گاملی) (کاکسوندی) (چوخه‌رشی) .(پیتاوه سری) .(همزه) .(کلکنی)

هندهی . چهار تیره‌اند - (طاری مرادی) . (علی‌مرادی) . (لولرزی) - (آخه سوری)

ئیل ور مزیار . هم دو شعبه‌اند -(ورمزیار زرینه) . (ورمزیارمرهدو) - در میان این عشایر وئیلات کردستان .فقط ئیل شیخ‌اسمعیلی . چادرنشین وسیار بودند. که برسم قدیم کوچ میکردند .وگرمسیروسردسیر میرفتند .

آنهم در سنه(۱۳۳۸) دردوره سکمرانی میرزاعلی‌محمد خان شریف‌الدوله مانند سائرعشایروئیلات کردستان‌تخته تاپوشدند . باقی‌طوایف وعشائر کردستان . اگرچه راکد وتخته‌قاپو هستند . اما ئیلاق وقشلاق محلی دارند.که موسم تابستان (هوار) میروند(۱)یعنی (ئیلاق) وهنگام‌زمستان بدهات واماکن خود برمیگردند- درهوار .بعضی چادر نشینند .و(دوار) میزنند .سیاه‌چادر. -وبعضی(کپر) درست میکنند. یعنی چوب‌بندی .که بعربی (عریش)یا(ساباط) میگویند - وبفارسی (کازه) مینامند -

ئیل قبادی وباباجانی .که درجوانرود هستند .برسم سابق‌کوچری هستند زمستان بسرپل زهاب میروند و تابستان به‌محال جوانرودمراجعت میکنند-

«عدهٔ نفوس سنه»

باوجود اینکه قانون (اساتیستیك) یعنی‌احصائیه وسرشماردرحدودکردستان اردلان‌مجری‌ومعمول نیست .اما از روی اطلاع وبصیرتیکه درسیاحتها ومسافرتهای متکرره به بلوك و محال کردستان حاصل کرده‌ام و از اشخاص بصیر هم کسب اطلاع‌نموده‌ام . میتوان‌عده‌نفوس وجمعیت‌کردستان اردلان را بطور اطمینان‌متجاوز از (دویست‌و پنجاه‌هزار) فرتخمین نمود .که بیست‌وپنج‌هزار تقریبا اهل‌مرکزسنندژ وبقیه دربلوك وقراء اطراف سکونت دارند . عموماً سنی مذهب وتابع شریعت و اجتهاد **امام محمد** شافعی هستند درسیر وسلوك هم اکثر دارای‌طریقهٔ نقشبندیه یا قادریه‌اند .که اعتقاد مفرطی بشیخ ومرشدخود دارند . یعنی سعادت وشقاوت و حیات ومات وصحة ومرض وفقر وغنا وهمه‌چیز خودرا ازپیرخود میدانند.که شیخ طریقته است

---

(۱) هوار-خیمه‌گاه سلاطین‌است که‌برای تفرج‌معین میکردند دربرهان‌قاطع هم میگوید هواری بروزن‌هزاری خیمه بزرگ وبارگاه سلاطین راگویند .

«سوار و تفنگچی»

از کرد و کوران ولایت کردستان اردلان . فعلا تا بیست هزار سوار و تفنگچی ممکن است حاضر میدان جنگ شود . اما هنگام لزوم درصورت تهیه تفنگ و قور خانه متجاوز ازشصت هزار سوار و تفنگچی ازصفحه اردلان تهیه خواهدشد.

«رودخانه»

رودخانه . درصفحه اردلان خیلی زیاد است . که گوئی آیهٔ (جنات تجری من تحتها الانهار) . درباره این قطعه خاك نازل شده است - عمده آنهااز قرار جزو ذیل است

(١) رودخانه (قشلاق) که درنمیفرسخی شرق سنندج واقع است . از شمال به جنوب جاری است — (٢) رودخانه (گاورود) — (٣) رودخانه (پلنگان)- (٤) رودخانه (گاران) - (٥) رودخانه (سورکول) - (٦) رودخانه (مریوان) - (٧) رودخانه (زلان) -(٨) رودخانه (بانه)

این هشت رودخانه . بسمت جنوب غربی سنه جاری میشوند . وداخل شط بغداد میگردند . رود سیروان راشش رود اولی (باستثناء رودبانه) تشکیل میدهند - (٩) رودخانه (جقه تو) - (١٠) رودخانه (سقز)- (١١) رودخانهٔ (خورخوره) - این سه رودخانه هم به دریاچه (ارومیه) میریزند . که آن رادریاچه شورط-وج نیز گویند -

(١٢) رودخانه (قزل وزان) یا قزل اوزن - (١٣) رودخانه (کواه) (١٤) رودخانه (تروال) - (١٥) رودخانه (حاجی چا) یعنی (اجی چا) این چهار رودهم بدریاچه مازندران (بحرخزر) میریزند

(١٦) رودخانه (روانسر) قره صو - (١٧) رودخانه (زرین جوب) این دو رودهم به رودخانه قره صوی کرمانشاه میریزند

اکثر رودخانه های سنه مشرف براراضی ومسلط برجلگه های وسیعه اند متاسفانه بواسطه عدم وجود بند وسد درجلو آنها و نداشتن مراقبت تقریبا عدیم النتیجه و فاقد المنفعه میباشند

«چشمه وقنات»

چشمه های طبیعی . وقناتهای احداثی درصفحه اردلان باندازه ایست که حصر وتعداد آن خارج ازگنجایش این مختصر است . مع التاسف بواسطه بی علمی و عدم انتظام مجاری آنها اکثر هدرمیروند وهزار یك آب آنها در عرض سال بمصرف کشت وزرع نمیرسد

«جبال عمدهٔ سنه»

عمده کوههای قابل ذکر صفحه سنه از قرار ذیل است

(۱) کوه (**آو پدر**) . که بمعنی آبدره است . زیرا کلیهٔ دره‌های آن دارای آب وچشمه های طبیعی است . دربین مغرب وجنوب شهر سنندج واقع است و شرح آن گذشت .

(۲) کوه (**شاهو**) که درجنوب شهرسنندج بفاصله دوازده فرسنگ واقع است اصل اسم آن (شاه کوه بوده) که عوام آنرا تحریف نموده (شاهو) شده اینکوه خیلی امتداد دارد . ودرهرجا اسمی دارد . از قریه (داریان) اورامان تامیان دربند کرمانشاه باسم (شاهو) معروف است . ودر کرمانشاه (براو) میگویند و در ولایات دیگر اسامی دیگر دارد . کوه شاهو همیشه دارای برف است . ودرغالب نقاط چاههای خیلی گود بعمق چهل الی پنجاه ذرع دارد که مملو از برف است . وآن چاههارا (نو) میگویند کوه شاهو درتابستان گل وریاحین وانواع علفها وگیاههای خوردنی وطبی زیا ددارد. همه قسم شکار وحیوانات کوهی دراین کوه موجوداست. دراغلب نقاط آن هم مواد محترقه آتش فشانی پیدا میشود معلوم میشود که آن نورها (یعنی چاههای عمیقه) مجاری آتش فشانی بوده‌اند که بالاخره مسدود گشته‌اند ایلات آ صنعات درفصل تابستان دراین کوه ییلاق میشی میکنند. درخت بلوط و بادام وارجن وغالب درختهای جنگلی دراین کوه وجوددارد

(۳) کوه (**گو الان**) که اصل لغت آن (کوهساران) است که پشت سر قریه رزاو واقع است . درسمت جنوب محال کمره هوارگاه غالب دهات حوالی در این کوه است .

(٤) کوه (**پیر روسم**) یعنی پیردستم واقع دراورامان تخت که اورا کوه (زردله) نیز گویند . منتهی بشهرزور میگردد.

(٥) **کرهٔ میانه** - میانه دهی است درهشت فرسنگی شهرسنندج واقع است این کوه هم بآن قریه اتصال دارد . قریتین (نسل و گوشخانی) در دامنه جنوبی آن واقع هستند و مشرف برآنها است . برای توپخانه هم قریه (رزاو) راسر کوب است

(٦) **ابرالان** - کوهی است درهفت فرسنگی جنوب شهرسنندج واقع است نزدیك (سرچی و دولاب) . کوهی است با صفا درقله آن هفت نفر مدفون هستند که آنها را **ابرالان** میگویند . یعنی دراویش ازدنیا گسیخته وبحق پیوسته . این کوه باسم آنها اشتهار پیدا کرده است - در این کوه پیازی هست در کمال لطافت که در

آنجا اگرخوردمشود طعم پیاز دارد واگر بخواهند بجای یکدیگر ببرند از فرط لطافت میخشکد وگیاه بد مزهٔ میشود باینجهة پیازمذکورضرب المثل شده است. میگویند فلان چیز مانندپیازابدالانست خوردن دارد . بردن ندارد

(۷)کوه (سلطان سراج الدین) درجنوب شرقی شهرواقع است بفاصله پنج فرسنگ . دربین (نران وموچش) . درقلهٔ آن مقبرهٔ موجود است که میگویند سلطان سراج الدین نام داشته . مقداری پائین تراز قله کوه سرابی هست مشهور به (سراو سراندر) که جای باصفائی است .

(۸)کوه (سلطان شیشه ری) . کوهی است درمشرق شهر بفاصله سه فرسنگ واقع است . درقله آن چاهی بعمق چهل ذرع موجود است که دلالت دارد براینکه درزمان پیش آتشفشان بوده است وبعد خاموش شده و مواد ذائبه که ازآن خارج شده چون شباهت بشیشه داشته راهی که ازآنجا میگذرد (شیشه ری) اشتهار پیدا کرده . یعنی شیشه راه . چه ری درکردی بمعنی راه است

(۹)کوه میهمین . میهمین اسم دوقریه است که دریك را میهم میگویند و این کوه در غایت ارتفاع وسختی درآنجا واقع است . جاهای با صفا دارد . در دامنهٔ آن یك چشمه هست . مشهور بچشمهٔ (شاه پسند) موقعی که ناصرالدینشاه بسندژ آمده خرگاه سلطنتی را برسرآن چشمه زده اند وازآب وهوای آن تعریف کرده و ازآن زمان مشهور بچشمه شاه پسند شده است ـ درطرف شرقی آن کوه چار دولی و در شمال آن اسفند آباد و در مغرب آن لیلاق و شهرسندژ و در جنوب آن محال کلیائی واقع است

(۱۰)کوه شیدا در شمال شرقی شهرواقع است بفاصله هشت فرسنگ . در قله آن گنبدی هست که شیدانام مشهور به (شیدای نازار) درآنجا مدفون است . سبحانوبردیخان والی کردستان هم که جدامان الله خان باشد . برحسب وصیت خود در آن گنبد مدفون است . انواع علفها وشکارها دراین کوه موجوداست .

(۱۱) کوه تبریز خاتون کوهی است بفاصله دوازده فرسنگ در بین سارال و هوباتو درشمال غربی شهر واقع است شخصی درآنجا مدفون است . که مطاف وتفرجگاه آن ناحیه است . ازاسم آن پیداست که شخص مدفون زن است وازاهالی تبریز بوده است . یا (توریز) اسم او بوده است .

(۱۲)کوه خسروخان . کوهی است بلند واقع در محل خورخوره محاذی (سیقه سور) که خسروخان عموی خان احمدخان اردلان درزمان شاه عباس ازطرف

سلیمان خان پدرش حکومت خوخوره را داشته غالب اوقات را درآن کوه بسر برده و باسم او اشتهار پیدا کرده است

(۱۳) کوه **چیه چرمك** . واقع در بین هوباتو و تیلکو که از ابتدا تا قلهٔ آن یك فرسخ راه است وزمستان از آنجا کمتر تردد میشود ولی تابستان جای باصفائی است .

(۱٤) کوه **چل چمه** واقع درمحل خورخوره که بفارسی (چهل چشمه) میگویند کوهی است بزرگ و بلند که رودخانه جقه تو و رودخانه خورخوره هردو از این کوه شروع میشوند . درتمام سال برف در آنجا موجوداست وچهل چشمه بزرگ دارد که باین مناسبت باین اسم اشتهار یافته است.

(۱٥) کوه **گاران** - کوهی است در غرب شهر بفاصله دوازده فرسنگ که راه شهر بریوان از آنجا عبور میکند و گردنهٔ گاران معروف است این کوه علاوه بر درخت ون و مازوج و بلوط قارچ وریواس زیادی دارد

(۱٦)- (**گل خان**). کوهی است در بین سقز و بانه که از مغرب بطرف مشرق کشیده شده . از جنگل وانواع علفها همیشه سرسبز و خرم است رودخانه سقز و رودخانه بانه هردو از این کوه شروع میشوند

(۱۷)- کوه (**آر بیا**)- کوهی است در پانصد قدمی جنوب بانه واقع است جنگل و باغ زیادی دارد . وانواع علفهای معطر در آنجا موجوداست

(۱۸)- کوه (**نگه روز**) واقع در جنوب غربی سقز . ومتصل بخاك بانه است. که از حیث آب وعلف کوه ممتازی است

مساجد سنه

درشهر ودهات اطراف وبلوکات مساجد زیاداست. که از هزار و پانصد متجاوز میباشد . همه دائر و فرائض پنجگانه در آنها گذارده میشود عده مساجد شهر از اینقرار است

(۱) مسجد حاج شیخ محمد باقر- (۲) مسجد ندرمحمد بیك (۳) مسجد نایب شکرالله - (٤) مسجد قوله- (٥) مسجد صارم نظام- (٦) مسجد آقا حبیب الله (ملاویسی) (۷) مسجد شیخ بابا- (۸) مسجد مادروزیر (۹)- مسجد شریعتمدار- (۱۰) امام زاده پیر عمر- (۱۱) مسجد ملاجلال (دودر)- (۱۲) مسجد والی (دارالامان)- (۱۳) مسجد حاج علی (۱٤)- مسجد شاطرابوالحسن - (۱٥)- مسجد عبدالله کهزاد (۱٦) مسجد ملاشمسه

(۱۷) مسجد رشید قلعه‌بیگی- (۱۸)مسجد محمدکریم داداش- (۱۹) مسجد داروغه (۲۰)مسجدحاج‌عبدالکریم-(۲۱)مسجدمیرزاکریم-(۲۲)مسجدآقاکریم-(۲۳)مسجد حاج اسمعیل (۲۴) مسجد ملاسلیم- (۲۵) مسجدحاج‌اولی- (۲۶)مسجد حاج‌محمد (چهارباغ)-(۲۷) مسجد شیخ محمدنسیم- (۲۸)مسجد ملامحمد شفیع -(۲۹)مسجد نصیردیوان- (۳۰) مسجد شمس‌الحاجیه — (۳۱)هاجرخاتون- (۳۲)مسجدمیرزا زین العابدین- (۳۳) مسجد پرینساخانم- (۳۴)مسجد حاج‌احمد بیك- (۳۵)مسجدخورشید لقاخانم- (۳۶)مسجدعبدالله بیك- (۳۷)مسجد فاروقیه- (۳۸) مسجد طاقه‌گوره - (۳۹) مسجد وزیر- (۴۰) مسجد معتمد- (۴۱) — خانقاه حاج سیدابراهیم- (۴۲) مسجد دارالاسلام (۴۳) مسجد شیخ سلیم (۴۴) مسجد میرزافرج‌الله -(۴۵) مسجد امین(۴۶) مسجد ملاقاسم- (۴۷)مسجد بابای نقشبند -(۴۸مسجد) حاج ابوالحسن — (۴۹) — مسجد حاج فتح‌الله- (۵۰) مسجد حاج سید مصطفی — (۵۱) مسجد میرزاعبدالله(نزدیك بازار)-(۵۲)مسجد دارالاحسان (بحر ملا صدرا)

مسجد دارالاحسان

مسجددارالاحسان. که‌آن‌را مسجدجامع‌نیزگویند .ازبناهای مرحوم امان‌الله خان بزرگ است . مسجدی‌است در نهایت زینت و استحکام . در ودیوار آن‌کاشی کاری‌است . شبستانی دارد خیلی‌بزرگ‌که بربیست‌وچهار عدد ستون سنگی بناشده دارای (۳۵)گنبد است . بعلاوه دو ایوان بزرگ عالی هم دارد . یکی در سمت قبله . ودیگری در طرف مشرق . تقریبا دو ثلث قرآن درکتیبه دور مسجد وایوان و اطراف ستونها بخط جلی خیلی قشنگ نوشته شده . میرزا محمد صادق (ناطق) اصفهانی قصیده برای اتمام‌این‌مسجدگفته‌که هر مصراع آن تاریخ اتمام مسجداست و در سنگ مرمر ایوان رو بقبله بخط نستعلیق بسیار خوبی نقر و مرتسم گشته ومرحوم میرزا فتح‌الله (خرم)کردستانی قصیدهٔ غرائی درمقابل‌آن‌گفته که مصراع اول هریك‌ازاشعارآن‌تاریخ‌بنا . ومصراع دوم تاریخ اتمام است . واین قصیده‌نیز درکتیبهٔ سنگ مرمر ایوان مشرقی . منقورومنقوش است . انصافا خرم سحرکرده وصنعت وهنر بخرج داده‌است. خطنسخ ونستعلیق این کتیبه‌ها هم یادگار مرحوم شیخ حسن‌خلفمرحوم شیخ‌عبدالمؤمن ثانی‌است. که ء وی شیخ عبدالمؤمن پدرمولف بوده‌است . حیاط‌کنونی مسجدحیاط مدرسه‌است‌که دارای دوازده حجره ودو بالاخانه

میباشد ، حیاط مسجدرا مرحوم والی خواسته در جلو ایوان روبقبله بنا نماید . دیگر موفق نشده‌وآرزوی‌او ناقص‌مانده‌است . تمام سنگهای مرمراین مسجد وقلعه حکومتی و حمامهای شهر و غالب عمارات از قریه (قسلان) آمده‌است ومعدن آن‌در آنجااست. که حالا خاك روی‌آن‌ریخته‌اند وآنرا پوشانیده‌اند ـ حوضیکه در حیاط مدرسه است ازهشت‌تخته‌سنگ، ساخته‌شده . عرض‌آن دو تیکه .طول‌آن هم‌دوتیکه تا ته حوض فرو رفته‌است . قریه (آخلیچیان)که در یك فرسخی شمال شهراست .با چند قطعه باغ وقف تعمیر مسجد واعاشه مدرس وطلاب ، خادم‌است.

اما بی‌انصافانه عایدات موقوفه بمصرف‌هوس‌رانی ومخارج شخصی متولیان میرسد . وبهیچوجه مبالاتی به‌تعمیر مسجد و نظریات واقف وطلبه ومدرس‌ندارند ودرو دیوارآن روبخرابی میرود و تمام کاشیهای آن فرو ریخته و در بازارهمه را فروختند. گلدسته‌های این‌مسجدکه‌خراب شده بود درزمان حکومت آقای مظفرخان سردار انتصارحکمران . بااقدامات‌ایشان وزحمات مولف وجمعی دیگر ازاهل‌شهر مبلغی گدائی کردیم بجای‌دوگلدسته سابق آن دوگلدسته تازه بنانمودیم- واین‌قطعه‌را درتاریخ‌آن بیادگار گفته‌ام-

چو شد بنیاد این‌مسجد زجورچرخ‌آشفته — دل مجموع‌ملت شدگرفتار پریشانی
مظفرخان سردارانتصار آن مظهر رأفت — رسید از بهر تعمیرش‌زتأییدات ربانی
ز یمن همت نیکان و اقدامات‌این والی — اساس‌دارالاحسان‌یافت‌رونق نوبت‌ثانی
مثال سروبرجسته براین‌مسجدوگلدسته — که‌ازرفعت‌همی‌سایندسر برعرش‌رحمانی
برای حفظ این‌مسجدنمایندابن‌دوگلدسته — بجای‌شهپرطاووس‌روزوشب‌مگس‌رانی
براین‌گلدسته‌ها بهرندای مسلمین هردم — بلال‌آسا‌موذن گشته‌سرگرم‌خوش‌الحانی

بگفتا آیت‌الله از برای سال تاریخش
دلا بنیوش‌زین‌گلدسته‌گلبانگ مسلمانی

۱۳۴۳

عایدات اوقاف مسجدسالیانه متجاوزازهزارتومان(پول‌امروز) میشود . ثلث عایدات آن‌بمصرف‌مسجد نمیرسد وباکمال پرروئی وبی انصافی‌میخورند وازریختن درودیوار آن تفریح میکنند .

چون میدانم‌که مدتی دیگراین مسجد باشکوه واین یگانه افتخارتاریخی کردستان ازتعدی‌وتطاول متولیان منهدم وخراب‌میشود واحجاروآثاریها نراهم‌مانند

کاشیها میفروشند ودو قصیده تاریخی (ناطق و خرم) هم ازمیان میرود برای حفظ زحمت وابقای صنعت این دوشاعر بزرگوار اینك عین قصیده هردورا دراین مدون درج مینمائیم .

«(قصیده ناطق))»

حبذا دارای جمگاه سلیمان جایگاه — آنکه شد زالطاف او هرعالمی دارای علم
صاحب اکلیل جم فتحعلی شه انکه زو — دید اوج ورونق و قرب افسر والای علم
درمبارك عهد آن داراب اسکندر نوال — کز کلید لطف وی بگشوده شد درهای علم
زیور دیباچه معنی امان الله خان — انکه در کنز دول آمد در یکتای علم
زبده اولاد خسرو آنکه زالطاف وکمال — می کند پیوسته اهل فهم را اقوای علم
انکه طبعش درعطا آمد فرح افزای جان — انکه رویش ازصفا آمد جهان آرای علم
پایه دید ازگوهراو مدرس آئین شرع — جلوه کرد ازافسر او تارك والای علم
شد فرح افزا ازاوطبع فرح افزای دین — شد بلندآوا ازاو شرع بلند آوای علم
کرد دست معطی وی درجهان اقوای جود — کردطبع عالی وی در جهان افشای علم
از لب جان بخش حسن او کند ایجاد جود — وزکف درپاش جودش میکند احیای علم
چونکه دربازارعلم آمدزوی قدروارواج — باشد اهل علم را کلی بسر سودای علم
ازپی اوصاف اوبا هم بدایوان قضا — منشیان باجان وبا دل میکنند انشای علم
زابر لطف عام وی اندرسنندج چشمها — وامده هرچشمهٔ جاری چو یك دریای علم
درسنندج مسجدی گردید از سعیش بنا — مسجدی ومدرسی آن جای شکرآن جای علم
مسجدی بااصل تر ازمسجد الاسلام حق — مسجدی با زیب تر ازمسجد الاقصای علم
انکه سقف عالی وایوان اورا دید گفت — شد بنا بنیاد دین با جنت الاعلای علم
آب صاف دلکش نیکوش ازحسن وصفا — آمده هرقطره از آن یکدر دریای علم
مسجدی چون دیده ارباب فکرت جای ـ ق — مسجدی چون سینه اصحاب سیرت جای علم
جمع درهرگوشه وهر زاویه زاهل کمال — رب عرفان واله و شیدای علم
عاقلان مدرك اندرحجرهادر زهدووجد — جمله چون مجنون فکرت دایهٔ لیلای علم
کودك وشیخی که آموزد ازاوعلم وادب — این بود صنعان وجد وآن بود ترسای علم
اندرین مدرس شده واله چووامق اهل نحو — از هوای زیب وداب جلوه عذرای علم
بامدرس درس گویان درس یابان درجدل — مدرس استاین یامحل سعد یابیدای علم

جای ایمان جای عرفان جای حکمت جای عقل جای احسان جای فرقان جای طاعت جای علم
سنگ نبود اینکه برهم چیده اورا اوستاد در سر هم یك بیك جزوی است از اجزای علم
دار لاحسانش مسمی شد که بنای ازل کسوتی ز احسان او آورد بر بالای علم
با تکلف از پی سال بنا این چند بیت جلوه گر آمد بجوش از بحر گوهر زای علم
بهر سال این بنا هستند یك در یك گواه این مصارع کامده از عین عقل ورای علم
زد رقم (ناطق) بسال این بنا بافکر وعقل دارالاحسان شد بناوشد بجا مأوای علم
تا کند مشاطگی از حسن واز حسنای عدل عقل عادل در دل آرا چهرهٔ حسنای علم

۱۳۲۷ بادا بام دارالاحسان امان‌الله خان ۱۳۲۷

جای حمد و جای مدح و جای . و جای علم

۱۳۲۷

قصیده حرم

۱۳۲۷ ۱۳۲۸

منت ایزد را ز عدل والی ایام شد این همایون سرزمین بس به ز فردوس برین
شاهباز اوج عزوجاه امان‌الله خان آنکه باشد فربزدانیش طالع ازجبین
آنکه کرداز لطف واحسان زنده نام سروران وانکه داداز عقل وعرفان رونق دین مبین
آنکه باشد شمع بزم عفو از طبع سلیم آنکه باشددر کنز علم از رای رزین
آنکو بهرام بازوئی که در هفت آسمان زیبدار کیوان نامی را کشداز روی زین
وان هزبرارسلان پیمی که لرزد بیدرنگ گاه کین از بازوی وی پیکر شیرعرین
در جهان نامی ز کفرودین نبود آندم که شد بازوی ارشاد او دین پیمبر را معین
در بحار فهم همچون گوهر او نافرید در دری دگر وهاب گوهر آفرین
یمن یزدان کشور او را بود محکم قلاع امن سبحان ملکت اورا بود حصن حصین
کرد دامان گهر ریزش که الطاف وجود جیب هرسائل پراز زیبا لوالی ثمین
یاد ندهد عقل دردوران عیش انگیزوی از پریشانی جمد مهوشان نازنین
ملك اوکایمن ابداز انقلاب چرخ باد از صفا جوئی بود جنات پراز حورعین
بود چون رأی جهان آرایش از فروعطا زیور دنیا و فر ملت و ابقای دین
در همایون طالع سعد مؤید کز شرف ماه ومهر وزهره و برجیس بودی همقرین

کرد از عون و عنایتهای ربانی بنا مسجدی ومدرسی دراین ماطف‌سرزمین
وه چه مسجد منهج اعطاء فیض ایزدی وه چه مدرس کاشف احکام‌رب‌العالمین
آسمان فرمعبد دلجوکه زیبد ازشرف درونی ارقطب فلك ازدل شود منزل‌گزین
حبذا ازاین صفا جومسجد والا اساس کز علو وز قدر باشد آسمانی بر زمین
مرحبا زین عرش‌سا ایوان والاکاسمان برزمین صحن وی شام و سحر ساید جبین
هم جدارا و چواعلی همت شاهی بلند هم اساس او چو والا نیت والی متین
دانشین‌صحن‌وهمایون‌طاق‌گردونسان‌وی زیبد از نیکوئی افشاند بافلاك آستین
چون حرم محراب عالی دل‌آرایش بود قبلهٔ ارباب بر و دانش و علم و یقین
هرزمان باصداداجوق‌ملك شام و سحر ازبرای طوف اوآیند از عرش برین
روح پرورآب پاك صاف نیکویش بود به بسی از سلسبیل وکوثر و ماء معین
وهم چون‌والابناکریاس ویرادید وگفت کاین‌سپهر گیتی افروزی بودازماه وطین
بهراحسان چون بناشداین‌مقام‌ازعون‌حق دار احسان نام‌کردش والی اعلی نکین
مدعا چون شد تمام ایف معبد والابنا از عطای بیکران والی دولت قرین
هاتفی گفتا بسی سال ابد بنیان او کعبه صدق است‌این یامسجدالاقصای‌دین
شد ز بهر سال بنیاد وپی اتمام آن هریك ازاین‌مصرع دلکش‌گواهان‌گزین
باد (خرم) ازعطا ولطف یزدانی مدام بر علو همت و اعطاء والی آفرین
دولت وجاهش‌بوداز‌لطف‌وجود سرمدی امن ز آشوب زمین و دور دهر پرز کین
تا بود از بهر تحمید و دود لم یزل جرگهٔ کروبیان در مسجدگردون مکین

دار احسان‌امان الله خان بادا مدام

مجمع طاعات‌واحسان منهج‌صدق ویقین

امان‌الله خان والی برای بنای‌این مسجد وقلعه حکومتی وسائر بناهای خود ازاصفهان مهندس ومعمارکاشی‌کار وحجار ونجاروفخار آورده .

حتی شاعررا هم ازاصفهان خواسته‌است . پس ازآنکه بنای مسجد با تمام میرسد . قصیده ناطق اصفهانی‌که مذکورشد درایوان مسجد نقرمیشود .

میرزا فتح‌الله خرم‌کردستانی هم در عداد تماشا چیان برای قرائة قصیده ناطق میرود . پس از مراجعت بمنزل فقیرانه خود قصیده فوق را انشاء میکند و برای والی میفرستد . والی قصیده اورا بناطق میدهد . ناطق‌که قصیده رابدقت

ملاحظه میکنند . می بینند که فصاحت و ملاحت و سلاست و صنعت شعری قصیده خرم بمراتب بهتر و عالیتر از قصیده اواست . ازانصاف نگذشته بوالی میگوید. با بودن شاعر هنرمندی مانند خرم درکردستان . احضار من بی مورد بوده . (آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد) . الحق والانصاف هنرو صنعت او هیچ مناسبتی باصنعت من ندارد . و بهتر و شایسته تر اینست که قصیده اوزینت درو دیواراین مسجد شود . والی امر میدهد که قصیدهٔ خرم را درایوان مدرسه نقر مینمایند . و ناطق دیگر ساکت مانده پس ازدوسه روز رخصت انصراف بموطن خود می یابد . وخرم مورد توجه والی واقع میشود .

هر کس دراین دو قصیده درست دقت نماید . بدون درنك مقام ومنزلت هوش واستعداد کرد را از غیر کرد تشخیص میدهد . افسوس که مروج و مشوق ندارند . بلکه بعکس دست هنر کشی هردم ضربتی تازه برخاطر ایشان وارد میسازد .

هفت شعرذیل هم از مرحوم شیخ معروف . پدر کاکه احمد . پدر شیخ سعید پدرشیخ محمود (ملك کرد) . که درایوان رو بقبله ثبت شده است .

تعالوا وانظروا یاقوم هذا الجامع العالی

به للایال تفریح و تفریج لبلبال

مقام طیب ذو نزهة یزهو بتزئین

واحکام وترصیص علی الاف امثال

فصلوا فیه واتلوا فیه قرأ نا وازکارا

جماعات وافذاذا بأ بکار وآصال

بناه الخان عالی الجاه قرم ضیغم الهیجا

امان الله وهاب العطایا باذل المال

محب السادة الاشراف والاحبار مولیهم

من الخیرات مافیه لهم اصلاح احوال

الا فاد عواله طرا با قبال و اجلال

وافلاح و اصلاح و انجاح لا مال

ولما قیل ارخ عام تکمیل البناقلنا

لجدا فلح الوالی بهذا الجامع العالی

۱۲۲۹

(امامزاده پیرعمر)

درنسب این امامزاده اختلاف است. بعضی میگویند پسر بلافصل حضرت علی ابن ابی‌طالب است . و بعضی میگویند **عمر** . پسر **یحیی** . پسر ذی‌الدمعه (**حسین**) . پسر **زیدشهید** (ابی‌الحسین) . پسرسیدسجاد علی‌اوسط ملقب به **زین‌العابدین** . پسر سیدالشهداء (امام**حسین**) . پسر **علی** . پسر **ابی‌طالب** است .

این‌روایت اقرب بصحة است . میگویند (پیرمحمد) که در طرف شرق شهر مدفون‌است . پسرهمین‌پیر عمراست . درسنه(۱۰٤۰) هجری‌سلیمانخان اردلان پسر میرعلم الدین . برمقبره پیرعمر گنبدی‌ساخته . درسنه (۱۱۱٦) حسنعلی‌خان پسر اعتماد الدوله که‌حاکم کردستان بوده آن‌گنبدراخراب‌کرده است . سپس‌خانه پاشای بابان گنبدوحیاط‌کوچکی برای‌آن‌ساخته . وغلام‌شاه خان والی‌آنرا توسعه داده .و قوچاق . ومغاره را برانوقف‌کرده است ودرسنه(۱۲۹۷) هجری میرزا صادقخان مستوفی باشی‌کردستان (اعزازالملك) . خلف‌میرزا محمدرضای وزیرتعمیر کاملی‌از آن‌نموده . حیاط آنراکه سابق‌کوچك ودارای شش‌حجره بوده . توسعه داده.آنرا دارای ده حجره ساخته است. درسنهٔ (۱۳۰٦) هجری نیز ابراهیم‌خان نظام‌الدوله حکمران کردستان تعمیر دیگری از آن نموده میان گنبد آنرا هم آینه کاری کرده است .

(مسجد والی)

یکی‌دیگراز مساجد سنندمسجد والی‌است.که مسمی به(دارالامان) میباشد . این‌مسجدرامرحوم امان‌الله‌خان‌ثانی(غلامشاه‌خان) ملقب‌به‌ضیاء الملك‌درسنه(۱۲٦۸) بناکرده . دارای یك‌شبستان‌بزرگ . ویك ایوان‌عالی روبمشرق . وسه‌بالاخانه . و دوازده حجره بوده . قریه خلیفه ترخان. ومزرعه حاجی آباد . ویك قطعه باغ در **میابروان** را وقف‌این‌مسجد کرده . قنات‌مخصوصی‌هم برای‌آن‌احداث‌کرده‌است چون مرحوم‌والی‌براین‌مسجدرا بقصدمیرزا کریم‌خان سرسلسله شیخیها بنا نموده که اورا به سنندز بیارد . و دراین مسجد بارشاد بپردازد . اهالی‌شهر درسنه(۱۲۷۱) بروالی شوریده . جنگ‌کاروانسرا درگرفته است. ازان تاریخ والی‌از اتمام آن دلسردشده . بحال‌نقصان باقی‌مانده درسنهٔ (۱۳٤۷) هجری‌بامر امیرعبدالله خان طهماسبی خیابان شهر ازشمال به‌جنوب‌شروع‌شده حیاط وحوض مسجدمذکور درخط امتداد خیابان‌واقع‌شد . قسمت‌عمده حیاط وحوض‌آن جزوخیابان گردید درمقابل‌آن

محمد باقرخان سالار مفخم که رئیس بلدیه بود ایوان و مسجد را تعمیر نمود حوض کوچکی هم درجلو ایوان درست کرد دو سه حجره هم برای طلاب فراهم آورد و سمت خیابان را دیوار کشید که بشکل کنونی در آمد .

مسجد هاجرخاتون

هاجرخاتون . خواهر امام ثامن ضامن علی رضا . پسر امام موسی کاظم. پسر امام جعفر صادق . پسر امام محمد باقر. پسر سید سجاد علی اوسط امام زین العابدین پسر سید الشهداء امام حسین میباشد. که در این محل دفن شده است . درجنب مدفن او الله یعقوب نام مسجدی بنا نهاده و باسم (مسجد هاجر خاتون) اشتهار یافته . مرحوم حاج شیخ شکر لله (پدر حاج شیخ عبدالله) تعمیر کاملی از آن مسجد بعمل آورده . این مسجد بواسطه قرب جوار آن معصومه تا ظهور دولت پهلوی بست بود . و مردم از ظلم حکام و تعدی متنفذین پناهنده بآنجا میشدند. و بشفاعت و خواهش حاج شیخ شکرالله عفو و آسوده میگشتند . قریهٔ (ساتیله) را که در نزدیکی رودخانه شهر است مرحوم شرف الملك (علی اکبر) خان بمرحوم حاج شیخ شکرالله بخشیده که منافع ان بمصرف هاجرخاتون و مدد معاش حاج شیخ برسد . اراضی و باغات متعدده نیز در نقاط مختلفه بران مسجد و بقعه وقف شده و بهرهٔ همه انها بمصرف تعمیرات و اعاشه امام و خادم و معتکفین و واردین انجا میرسد .

مدرسه

مدرسه شهر سنندج فقط دو مدرسه بود (احمدیه) و (اتحاد) انهم مدرسه نبود بلکه سیاستگاه دموکرات و سوسیال بود . که در هنگام مبارزهٔ حزبین این دو مدرسه را برضد همدیگر وادار به رجزسرائی میکردند . ودسته بندی هردو حزب ازاین دو مدرسه شروع میشد . ومفاسد اخلاق در فضای این دو مدرسه موج میزد تا در اوایل ظهور دولت پهلوی . دو مدرسه مذکور معنویتی پیدا کرده اسم مدرسه احمدیه هم مبدل به (مدرسه شاهپور) گردید . چند باب دیگر هم درشهر و بلوکات ضمیمه شد. که حالا در شهر سنه دژ و اطراف آن قریب بیست باب مدرسه دولتی دائر است درشهر چهار باب (مدرسه اتحاد) درمحله میان قلعه. (مدرسه شاهپور) درمحلهٔ ریزه خار . (مدرسه ممتازیه) درمحله جنت (مدرسه نسوان) در وسط شهر در بلوك هم چند باب مدرسه برای اطفال اهالی ورعایای دهات دائر است از قرار ذیل (مدرسهٔ طای). (مدرسهٔ رمشت). (مدرسه سرابقحط) . (مدرسهٔ دهگلان) .(مدرسهٔ

دیواندره) . (مدرسه سقز) . (مدرسه بانه) . (مدرسه مریوان) . (مدرسه رزاو) . (مدرسه بیساران). (مدرسه کامیاران) . (مدرسه جوانرود) - قرارشده که دومدرسه دیگر هم د (باوه)و(نقسود) دائرشود - مدرسه متوسطه هم درشهر هست ولی در شرف انحلال است . مسیحیها هم یك باب مدرسه دارند که باسم(مدرسه پهلوی) اشتهاردارد. (مدرسه آلیانس) هم درمحله کلیمیها دائراست که تحت اختیار ودستور دولت ایران اداره میشود.

وضع معارف کردستان یکقدری محل توجه است . زیرا اشخاص طبقه اول . که در راس جامعه قرار گرفته‌اند . وزمام مقدرات کردستان فعلا در دست آنهااست بی سواد وعاری ازهرگونه مزایای علمی وادبی هستند. باینجهة مخالف باترقی و تعالی معارف میباشند . ومیل ندارند که پسران جامعه برآنها وپسران آنها مزیت حاصل نمایند . بنابراین همواره دانش ومعرفت رامخالف بادیانت واسلامیت معرفی میکنند و بعناوین مختلفه درمقابل پیشرفت معارف خارها ایجاد میکنند و مار ها سر راه میاندازند غافل ازاینکه روزگار برضد افکار آنهااست وتاریخ رفتار وکردار ایشان رابجز وثبت ویاد داشت مینماید .تا درموقع خوداز آنها کیفروانتقام بکشد.

دردا که دوای درد پنهانی ما　　افسوس که چارهٔ پریشانی ما
دردست کسانی است که پنداشته‌اند　　آبادی خویش را زویرانی ما

«سقز»

سقز یکی از بلوك عمده ومعتبر کردستان است . درشمال غربی شهرسنه‌دژواقع است بفاصله(٢٤) فرسنگ . دارای یك قصبه وپنج محال و(٣٦٠) پارچه آبادی است اسامی محال آن ازاینقرار است - (١) میرده - (٢) سرشیو-(٣) کنده‌لان - (٤) کلتپه- (٥) ازن سقل

حدود آن . ازطرف شمال منتهی میشود به(ساوجبلاغ) - واز طرف مغرب به (بانه) و(شلیر) . وازطرف جنوب به (تیلکوه) . وازطرف مشرق به‌خاك (افشار)- جمعیت قصبه بیشتراز (پنجهزار) نفراست .همه‌سنی وشافعی مذهب‌اند . هزاروپانصد خانوار درآنجا سکونت دارند . رودخانهٔ بزرگی دربیست قدمی قصبه رو بشمال درجریان است . ازکل‌خان می‌آید وبطرف میرده میرود وازآنجا گذشته داخل‌رود (جقه‌تو) میشود . که‌ذکر آن گذشت : درروی این رودخانه پلی ازچوب ساخته شده است , سه‌باب حمام‌هم درآنجا دائراست. یکی‌ازآنها که حاج‌صالح نامی‌ازاهالی‌سقز

اخیرا احداث نموده از آن دو باب دیگر بهتر است . ده باب مسجد هم در آنجا دائر است یکی از آنها مسجد جامع است که بنای آن خیلی قدیم است . مجید خان حاکم آنجا اخیرا آن را تعمیر نموده است . بازار و کاروانسرای معتبری هم دارد . عمارت حکومتی آنجا با شکوه است دارای اندرونی و بیرونی است . رودخانه (جقه تو) از وسط خاک سقز میگذرد . اراضی سقز غالبا از چشمه یا رودخانه مشروب میشود. باغات زیاد دارد . توتون کاری مفصل در آنجا میشود . که عمده مال التجارهٔ آنجا توتون و مویز است . انواع حبوبات و بقولات و میوه جات و محصولات صیفی و شتوی در آنجا عمل می آید . همه قسم حیوانات اهلی و کوهی که سابق ذکر شد در آنجا هست . هرچه القاب در سنه دژهست از قبیل حجة الاسلام شیخ الاسلام . مظهر الاسلام. شریعتمدار. امین الاسلام . شیخ المشایخ صدر العلماء فخر العلما غیره . . وغیره . . عینا در سقز هم آن القاب هست. اصل مالیات سقز (٦٣٠٥) تومان است

« بانه »

یکی دیگر از بلوك عمده کردستان قصبه بانه است . درطرف غربی شهر سنندج واقع است بفاصله (٢٤) فرسنگ. دارای نه محال است از قرار جزو ذیل -(١) کیوه رود -(٢) دشته تال -(٣) نه شیر- (٤) شوی وساوان - (٥) بلوه و بنه خوی - (٦) بوین و بژی . (٧) تنور- (٨) پشت اربیا - (٩) تاژان - معاملات این محال باروساء محل است - طول آن از (هنگه ژال) سرحد شلیر . تا (هوازه و عمره) که منتهی به سردشت میشود (ده) فرسنگ است - عرضش از (کل خان) تامنتهی میشود به (کوه سرخ) شیوه کل (٨) فرسنگ است

حدود بانه . از طرف **شرق** (خورخوره) - واز طرف **شمال**-(سقز) و (مکری) . وازطرف **غرب** (سردشت) - واز طرف **جنوب** به (شلیر) و (قزلجه) منتهی میشود - رودخانه شهر از کل خان می آید : و داخل رود (کلات) میشود در حدود ترکیه - **اراضی** بانه اکثر از جنگل وجبال وسنگلاخ تشکیل شده جلگه واراضی هموارش کمتر است . زراعتهای آنجا غالبا با چشمه های طبیعی است - توتون بانه یکی از مال التجاره های عمده کردستان است که طرف اقل سالی **پنجهزار** بار از آنجا بخارج حمل میشود:

انار . انگور : جو . گندم . ذرت . ارزن . ماش . باندازه سکنه خود دارد . انواع حبوبات اهلی و کوهی . وجلگهٔ . ووحشی در آنجا هست- مردمان بانه وحشی و کم تربیت اند. مقبرستان آنجارا بیشتر کشته تشکیل داده است. مرده در آنجا

کمتراست ه حکام آنجارا سلطان میخوانند — بجهة اینکه دولت عثمانی حکام سرحدی خودرا (پاشا) لقب داده که مخفف پادشاه است . نادر هم بعنوان معاملهٔ متقابله حکام سرحدی خودرا در بانه و اورامان (سان) لقب داده که مخفف سلطان است. دراحکام و ارقام همان **سلطان** نوشته میشود هرروز هنگام غروب آفتاب بامر آن پادشاه فیور در بانه نقاره‌خانه میزنند ـ بانه مشتمل بریکقصبه و (دویست) پارچه آبادی است . جمعیت قصبه متجاوز از (سه هزار) نفراست . جمعیت بلوك تقریبا (چهل‌هزار) نفراست همه سنی وشافعی مذهب‌اند : اهالی بانه از ثمر های مختلفه جنگلی استفاده‌های کلی مینمایند در قصبه بانه **یك** حمام وهشت باب مسجد موجود است مسجد جامع آنجا خیلی بزرگ است که روزهای جمعه عموم اهل بانه درآنجا نماز میخوانند . اصل مالیات آنجا (۵۶۰۰) تومان است

سه‌باب کاروانسرای تاجر نشین در قصبه بانه هست که هنگام رسیدن مازوج ازهرطرف تجارمعتبر برای معامله مازوج بدانجا می‌آیند ـ

یکی از نعمتهای خدادادکردستان . جنگلهای طبیعی . ودرختستانهای وحشی است که از گردنه (کل‌خان) واقع در شمال بانه شروع میشود تقریبا بطول چهل فرسنگ تا نواحی جنوب کردستان وحدودکرمانشاهان .که جبال محال بانه و مریوان . واورامان ولهون وجوانرود وروانسر.وسورسور . وگاورود .وژاورود همه پوشیده از جنگل و درختهای طبیعی بلوط : مازو . و ون (چاتلانقوش) و غیره‌است که یك‌سلسله ممتده را تشکیل میدهد . متاسفانه بواسطه جهل‌و بی‌علمی اهالی و عدم توجه وزارت فوایدعامه .ساحت زمردین این ثروتسرای گرانبهای طبیعی .جولانگاه عفریت بدبختی ونادانی شده . همواره معرض تیشه وتبر و داس‌و ارهٔ رعایا وبادیه نشینان واهالی شهرودهات میباشد که برای فراهم‌کردن هیزم و زغال وسوخت یاتهیه‌کردن‌اراضی‌زراعتی . متصل مشغول‌اند درختهای جوان وکهن آن جنگلهای خرم وسرسبز را قطع وریشه‌کن مینمایند . و از این بابت هرسال خسارات کلی برثروت طبیعی مملکت وارد می‌آید . زیرا اگر بطور منظم از روی قواعد علمیه این جنگل بتحت اشغال واستعمال درآید . هرساله مبلغهای‌هنگفت‌از این ممر ضمیمه عایدات دولت میگردد . وبرمالیه مملکت می‌افزاید . سوخت‌وهیزم و ذغال اهالی هم بهتر از حالا تهیه میشود .

اراضی و جبال سمت مغرب وجنوب کردستان همه قابل احداث جنگل .

ومستعد درختستانهای انبوه ومفصل هستندکه هرکجاقطع وقمع‌شده مجددا درآنجاها اشجار جنگلی غرس نمایند یا تخم‌آن را بکارند

میوه و ثمر این‌جنگلها. کلیه بلوط شیرین . وتلخ . ومازو . وثمرهای‌مختصه بعمل دباغی . وکشمش‌کاولیان . وچلانقوش . وا مرودکوهی . وگویز . وبادام‌تلخ. وآلوی‌کوهی‌وامثال‌آنهااست . که‌درمواقع‌قحط و غلاه نیز اهالی آن اماکن‌بوسیله آن میوه‌ها . وثمر های‌طبیعی خودرا ازچنگال مرك میرهانند.

درخت مازو بدون اینکه دست بشر آنرا پیوندکرده‌باشند (پانزده)نوع‌ثمر میدهد ازاینقرار - (١) **مازگ** (مازو) - (٢)**برا مازگ**(برادر مازو) - (٣) **برو** (بلوط) -(٤)**دانوگه** (کشمش‌کاولیان) -(٥)**سیچکه** -(٦)**خرانوك** -(٧) **کاکاف** -(٨)**کاه‌شینکه** (٩) **همزه‌بگی** -(١٠) **تسئل** -(١١)**کول**-(١٢) **پانکه**-(١٣)**قرگه**-(١٤)-**پوزه‌خوگه**(١٥)**قرژاله**-بعضی**قسکه** راهم‌ضمیمه کرده‌اند و میگویند آن غیرتسقل است

گزنگبینهم که‌یکی ازمال‌التجاره‌های‌عمدهٔ کردستان‌است . شیرهٔ‌ایست‌که هرسال‌ازهوا مانندشبنم برشاخ وبرك درختهای این جنگل می‌نشیند . که‌گوئی آیه (وانزلنا علیکم المن والسلوی) دربارهٔ سکنه این نواحی نازل شده‌است هرسال‌که بهارش خرم ومرطوب باشد گزنگبین زیادتراست . وهرسال‌که هواخشك باشدگز کمتراست.

سنزهم‌که امروزه درعالم صنایع‌کسب اهمیت کرده است . شیره درخت ون است (چاتلانقوش که درجنگل‌بانه ومریوان واورامان وجوانرود فراوان است. و اگر ازروی قواعد علمیه آنرا اداره کنند هر سال مبالغ هنگفتی میشود از آن استفاده‌کرد - انواع علفها وگیاههای عطری وطبی وصباغی دراین منطقه‌فراوان است - خوانین بانه ازنسل‌امیراختیارالدین هستندکه علاوه بر مقام امارت دارای ولایت وزهد وتقوی‌هم بوده است . اول‌کسیکه ازآن سلسله علم‌استقلال‌برافراشته ومستقلا حاکم بانه شده است . میرزابیك پسرمیرمحمد بوده‌که دختر بگه‌بیگ پسر مأمون اردلان را بعقد ازدواج خود درآورده وبالاخره سرهمین ازدواج میانه‌او با سلطان علی‌بیك بهم خورده وپس‌ازجنك‌مفصلی سلطانعلی‌بیك قایتمش بیك برادرش را دربانه نصب نموده ومیرزا بیك را اخراج‌کرده است . میرزا بیك ملتجی‌به بگه بیك شده بامساعدت اولشکر اردلان به بانه آمده قایتمش بیك متواری . دو باره

میرزا بیك برمسند حکومت بانه استقرار می‌یابد . پس‌ازمدتی جهان فانی را بدرود گفته ازاو پنج پسر بجامانده اند بوداق بیك .سلیمان بیك غازی‌خان، میرمحمد .اغور لو بیك- بداق بیك پس‌ازفوت پدر برمسند حکومت نشسته . میرمحمد واغورلو که‌از مادردیگر بوده‌اندبراوخروج کرده‌اورا زبانه بیرون کرده‌اند - بداق بیك روی‌التجا بدربارشاه طهماسب برده که با معاونت او بحکومت بانه مراجعت نماید از قضا در قزوین بیمارشده جان بجان آفرین تسلیم مینماید . سلیمان بیك برادرش خودرا بدربارشاه طهماسب رسانیده فرمان حکومت بانه بافتخاراوصادرمیشود و والقلی بیك پسرآمادین آقای ذوالقدروالی‌مراغه ،مأمورمیگردد که سلیمان بیك را به‌بانه برده اورا درآنجانصب‌نماید . قریب بیست سال باکمال‌عدالت دربانه‌حکومت کرده اخیراً بواسطه زهد وتقوائی که‌داشته ازحکومت استعفا نموده . دخترخود را بعقد نکاح برادرزاده خود بدربیك پسربداق بیك درآورده حکومت بانه راباوارزانی میدارد وخودرهسپارحجازمیشود درآنجا رحل‌اقامت انداخته درمدینه منوره‌معتکف ومجاورمیگردد . پس‌ازهفت‌سال ونیل‌هفت حج وعمره مراجعت نموده دربانه‌متوفی میشود . مدفن اودرنیم فرسنگی تصبه واقع است . زیارتگاه عموم اهل‌آن ناحیه میباشد. درختهای اطراف آن مدفن‌راکسی‌جرئت ندارد قطع کند . باینجهة آنجا جنگل‌انبوهی‌شده است .

درسنه (۱۳۰۸) هجری روزشنبه (۱۸) ذی‌الحجه که روزعید غدیر است . یونسخان حاکم آنجا وسایل‌قتل‌حاج مصطفی‌بیك برادرخود را باپسرانش‌تهیه‌دیده آنهارامهمانی‌میکند. پسر یونسخان باشاره پدرشروع بکار زار نموده باطپانچه خاتمه بحیات مصطفی‌بیک عمویش میدهد. دو پسر حاج مصطفی‌بیک هم که درآنجاحضور داشته اند یکی‌را بقتل میرسانند . پسردیگراو (عبدالله بیک)که پانزده سال عمر داشته چون راه‌گریزرا مسدود می‌بیند. پس‌ازهشت زخم‌کاری که درآن زدوخورد بر بدن اووارد میشودحمله بیونسخان برده‌بایک ضرب خنجر اورا رهسپارعدم‌میسازد شش نفردیگررا هم زخم مهلک‌زده سپس‌کسان یونسخان براو ریخته او را بقتل میرسانند .

«مریوان»

مریوان درطرف غربی‌شهر(سنه‌دژ) واقع است. بفاصله هیجده فرسنگ متصل است بخاك دولت عثمانی . درجلگه مریوان یک دریاچهٔ که طول‌آن تقریبا (یک

فرسنگ و نیم) و عرضش (یکفرسنگ) است موسوم به(دریاچه زریوار) ازچشمه های طبیعی تشکیل یافته . با اینکه مشرف براراضی وسیعه است . بواسطه نبودن بندو سد درجلوآن کلیه آب آن هرز وهدر میرود . در زمستان سطح آن یخ می بندد و برف روی آن میبارد . ازهرجاکه روباه درروی آن عبور کرده باشد . شکارچیان هم ازآنجاها عبورمیکنند . قریه(کانی سانان)که مرکزخوانین آنجا است . در سمت غربی دریاچه واقع است : درطرف شرقی دریاچه نیز قلعه‌ای برای قشون‌ساخته شده در کمال استحکام اصل بنای قلعه درزمان ناصرالدین‌شاه درسنه(۱۲۸۲)هجری قمری بامرآن پادشاه ساخته شده چهل‌هزارتومان بخارج آن شده است . درسنه(۱۲۸۶) حاج فرهاد میرزای معتمدالدوله مقداری ازوسعت آن کاسته براستحکام آن افزوده است وآن را (قلعه شاه‌آباد) نام نهاده که اخیرا درایام هرج ومرج وطغیان‌عشایر خراب ومنهدم شد. درطرف مغرب قلعه شاه‌آباد هم‌یک آبادی عمدهٔ بنا شده‌که آنرا هم(قلعه) میگویند . قریب صد خانواردرآنجا سکونت داشته‌اند حمام‌ومسجد ممتازی هم درآ جا بنا شده . فرهاد میرزا برای این‌آبادی یکرشته قنات احداث نموده‌که حمام ومسجدازآن دائر بوده وآب آنرا بمیان قلعه هم برده است در آنجا آب‌انبار بزرگی برای مواقع ضرورت‌ساخته‌که‌ازآن‌آب‌برمیشود درمیان‌قلعه‌نیزحوض بزرگی بوده است حاج محمد علیخان‌ظفرالملک (سردارمکرم) درموقعیکه حاکم محل‌بوده مقداری برآبادی قلعه شاه‌آباد واطراف آن افزوده . چند اطاق نشیمن ویک حمام هم در میان قلعه ساخته . درقریه قلعه هم کاروانسرائی برای تجار خارج‌وداخل‌و بارانداز قوافل‌بنا نموده: قنات دیگریهم درآنجا احداث کرده است و درجلوآن آسیاب وباغ مفصلی ایجاد نموده که بمرورهمه خراب ومنهدم‌گشته اند تا در اوایل سلطنت پهلوی بامرامیر عبدالله خان‌طهماسبی قلعه مذکورازنو تعمیرو نظام‌و ذخیره و قورخانه وتوپخانه کافی‌بدانجا فرستاده شدکه‌حالا مرکزقشون‌شده است . هوای‌قلعه بواسطه قرب‌جوار بادریاچه خیلی‌گرم وبد است . بلوك مریوان هم‌جنگل ودرختستان است ثمرهای‌جنگلی زیادارد گزنگبین وستز آنجا بخارج حمل‌میشود . برنج وتوتون‌زیاد درآنجا عمل‌میآید . جلگه مریوان همواره‌رزمگاه دلیران و نبردگاه دلاوران بوده وغالب‌اوقات دولتین ایران‌وروم آنجا را میدان زدوخورد قرارداده اند . اهالی‌آنجا سلحشور وجنگجو هستند . همه سنی وشافعی مذهب‌اند . بلوك‌مریوان دارای (دویست) دهکده است . تقریباً (۲۶) هزار نفوس دارد . ودرموقع لزوم‌همیشه دوهزار وپانصدنفر تفنگچی زبده ازآنجا حاضرمیدان

جنگ میشده . ملا ابوبکر مصنف که سبق ذکر یافت. اهل قریه (چور) وده گه از قراء مریوان است . حاج سید حسن شیخ الاسلام چوری هم پدر سید عبدالقادر شیخ الاسلام کنونی) اهل همان قریه بوده ازمشاهیر علماء مریوان است . سید عبدالله چوری هم که بنی عم او بوده از فضلاء معروف انسامان است .

قلعه قدیم ولاة اردلان که سرخاب بیك بنا نهاده(۱). بر بالای کوهی واقع است که درچهارهزا قدمی قلعه (شاه آباد) میباشد . درجانب شمال شرقی خیلی سخت ومحکم بوده که حالا فقط آثاری از آن باقی است. اصل مالیات مربوطن درسال(۱۶۵۰) تومان است **محمودخان** کانی سانان پسر **علی بیك** پسر حاج حیدر بیك است **کیخسروخان** وله‌زیر پسر محمد علی بیك پسر **سلیمان بیك** پسر عموی حاج حیدر بیك است . حاج **کیخسروخان** (ظهیرالسلطنه) پسر حسینقلی بیك است که پسرعموی **فتحعلی بیك** وکیل مریوان است هرسه بنی عم هستند

(اورامان تخت)

اورامان تخت . درغرب جنوبی شهر(سنه‌دژ) واقع است بفاصله شانزده فرسنك جای بسیارسخت ومحکمی است ازطرف مغرب متصل بخاك شهرزور است وازطرف جنوب باورامان لهون. ازطرف کردستان بآنجا فقط دوراه موجوداست در نهایت سختی وصعوبت که بردن قشون وتوپخانه از آن دوراه خیلی مشکل و دشوار است . باینجهت همواره اهالی آنجا یاغی وبی اعتنا بدولت ایران بوده‌اند . در سنه(۱۳۴۹) هجری سرهنگ محمودخان امینی که فرمانده تیپ مستقل کردستان بود غفلتاً حمله به دربند **درلی** ودربند **کلوی** برده قریه درلی را که مرکز محمودخان بودتصرف نمودوخود محمودخان باجمعی ازاتباع وکسانش بخاك بین النهرین متواری شدند.درسنه(۱۳۵۰) نیز اورامان تخت ولهون بافداکاری سرتیپ علیخان رحیمی مشهور به (علیشاه) که فرمانده تیپ مستقل کردستان بود واقدامات نیرومندانه سرهنگ حاجی علیخان فرمانده فوج کرمانشاهان درتحت اوامر امیراحمد آقاخان (سپهبد اعظم) بتصرف دولت درآمد . جعفرسلطان پسرمحمدسعید سلطان که حکمران محل بود باپسرانو اتباعش فراراً آواره بین النهرین شدند . قریب چهارصد نفراز سلاطین وخوانین و روساء و ندخدایان ومتنفذین اورامان ولهون و مریوان وجوانرود وقبادی و باباجای وخوانین رزاو تحت الحبس درشدت سرمای زمستان وکثرت برف روانه تهران شدند . و از آنجا به **سمنان ودامغان واصفهان** وولایات دیگر پراکنده شدند.

(۱) این قلعه مشهور بقلعه سرخاب بیك بوده سلیمان خان آنرا خراب کرده است

اورامان تخت دارای(۳۲) قریه‌است. حاصل آنجااکثر اناروانجیر وانگور وثمرهای جنگلی است ، جمعیت آنجا تقریباً (چهار هزارنفر)بیشتراست‌اصل مالیات آنجا(۷۰۰) تومان‌است — **نادر** سلطان زمامدار اورامان تخت‌پسر رستم **سلطان** برادر **برزو بیك** پسرحسن **سلطان** هستند- **محمود خان** دزلی‌هم‌پسر **عزیزخان** پسر. **بهرام بیك** برادر **مصطفی** سلطان پدر عباسقلی **سلطان** رزاو وفرج‌الله **سلطان** آلمانه و **رضاقلی** بیك‌است **حسین‌خان** و **مجیدخان** و **محمدعلی بیك** چولاغ هم‌پسران رضاقلی بیك هستند از حسین‌خان دوپسر متولد شده محمدرشید بیك‌پدر عبدالله بیك‌وحسن‌بیك ازمحمدعلی‌بیك (٤) پسر متولد شده **محمد بیك** **احمدبیك**،**محمودبیك** **محمد امین بیك** مجیدخان‌بیك پسردارد **محمد بیك** حسن سلطان و مصطفی سلطان و بهرام بیك هرسه پسر محمد سلطان پسر یوسف سلطان پسر پیری بیك هستند - بهرام بیك شش‌پسر داشته (۱) **سردار بیك**(۲) **قادر بیك** پدر محمد صالح سلطان واسکندربیك پدر عبدالله‌بیك سرهنگ(۳) عزیز بیك پدر محمود خان دزلی (٤) شیخ **جان‌الله بیك** پدر علیمحمد بیك و محمدرشید بیك(٥) حیدربیك (٦)حبیب الله بیك تفلی‌پدر محمد بیك.

(اورامان لهون)

اورامان لهون دربین مغرب وجنوب کردستان واقع‌است بفاصله‌هیجده‌فرسنك پای‌تخت آن قریه نفسود است. درسمت مغرب وجنوب متصل بخاك دولت عثمانی‌است همیشه این دواورامان درمقابل اروی دولتی‌باهم متفق هستند راه عبوراورامان لهون بجهة رودخانه (سیروان) که یك دریای روانی‌است خیلی صعب ودشواراست . که بدون استعدادکافی. واستراق فرصت عبوراز آنجا چندان سهل نیست - لهون دارای (۲۲) قریه است. وهمه جاکوه وجنگل‌است. زمین‌همواروسطح برای‌زراعت درآنجا وجودندارد. محصول آنجا همان انجیروانارووانگورومیوه‌های جنگلی‌است عده نفوس آنجاقریب (چهارهزار)نفراست. اصل مالیات آن(سه‌صد)تومان‌است. حاکم اورامانها راچنانکه دربحث بانه‌گفتیم. بواسطه قرب جوار با دولت عثمانی (سان) میگویندکه‌مخنف سلطان‌است. درنزدیکی‌رودخانه سیروان‌درطرف پل(کران) شخصی مدفون است‌که اورا (سلطان اسحق) میگویند. برادر(حمزة نجار) است‌که هردو از اولاد امام جعفرصادق‌اند. ازعلی‌عریضی پسرامام جعفرمتولد شده‌اند. حمزه نجارهم درقریه (نجار) مدفون است در سمت چپ رودخانه . یعنی جانب جنوب آن سلطان (عبیدالله) برادر امام ثامن . علی رضا پسر موسی کاظم نیز در قریهٔ (هجیج) مدفون است‌که اورا (کوسهٔ هجیج) میگویند. اهل‌این قریه لباس وعمامه

وکلاه مخصوصی دارند. که در تمام دنیا بوسیله آن شناخته میشوند. در جلوآبادی همیج برورد سیروان پلی‌ازموساخته‌اند که‌آنرا (ونن) میگویند). جزخود اهالی آنجا کسی دیگر جرئت ندارد ازروی آن بگذرد. زیرا استحکام مو قابل اعتماد نیست. بعلاوه شبکه‌شبکه مانند نردبان ساخته‌اند همینکه‌پای مسافر لغزیدمی‌افتد توی رودخانه. بدتراز همه‌چیزاین‌پل متحرك است. یعنی هنگام عبور.هم جست و خیز میکند. وهم بعارف یمین ویسارنوسان مینماید ولی‌خوداهالی باهمهٔ این‌احوال واهوال‌الاغرا دست‌وپا بسته. بدوش‌میگیرند وازروی آن بآسانی میگذرند.

جعفر سلطان حکمران لهون پسر محمد سعید سلطان است که علی‌اکبرخان شرف‌الملك حسب‌الامر شاهزاده معتمدالدوله اورا باعبدالرحمن بیك پسرش درقلعه جوانرود کشت. پس‌از اورستم سلطان پسردیگرش زمامدار لهون میشود. بعداز مدتی جعفر سلطان حسین بیك پسر مصطفی سلطان برادر فتح‌الله بیك نوهٔ احمد سلطان را که با هم بنی‌عم بوده‌اند وادار بکشتن رستم سلطان مینماید که‌شایدخودزمامدارلهون‌شود.پس‌از کشتن‌رستم‌سلطان‌محمدصالح‌سلطان‌پسرارشدرستم سلطان زمامدارلهون‌می‌شود . حسین بیك‌راهم‌جعفرسلطان تسلیم‌حاج سردار مکرم (ظفرالملك)مینماید. بقصاص رستم‌سلطان‌بقتل‌میرساند. بعدجعفرسلطان محمودبیك‌پسر عثمان بیك‌راهم‌وادار بکشتن محمدصالح‌سلطان‌مینماید پس‌از کشته‌شدن اوجعفرسلطان زمامدار لهون می‌شود ـ احمدسلطان ومحمدسعید سلطان هردوپسرعثمان سلطان هستند ـ محمد سعیدسلطان شش‌پسر داشته ازاینقرار ـ (۱) عبدالرحمن بیك. (۲) عثمان بیك ـ (۳) رستم سلطان ـ (٤) فتاح‌بیك (٥) جعفر سلطان ـ (٦) محمد بیك ـ شهیربه ـ (حمیته) ـ از عبدالرحمن‌بیك. عباس بیك وفریدون بیك‌وکیخسرو بیك مانده‌اند. از رستم سلطان هم محمدصالح سلطان. و افراسیاب بیك. وتوفیق بیك . وحسین بیك بجامانده‌اند ـ ازحمیته. محمدامین بیك وحسین‌بیك مانده است واز عثمان‌بیك. محمودبیك مانده‌است- جعفرسلطان. فعلا هیجده‌پسر دارد. ازقرار ذیل ـ (۱) احمدبیك ـ (۲) کریم‌بیك. ـ (۳) غفاربیك ـ (٤) محمدرشید بیك ـ (٥) قادر بیك ـ (٦) مصطفی بیك (سالار) (۷) حسن‌بیك ـ (۸) عبدالغفور بیك- (۹) محمودبیك ـ (۱۰) محمد امین‌بیك (۱۱) محمدتقی بیك ـ (۱۲) محمدرضا بیك ـ (۱۳) علی‌بیك شهیربه (باشاکور).(۱٤) علیمحمدبیك ـ (۱٥) فتح‌الله‌بیك- (۱٦) محمدسعید بیك ـ (۱۷) منصورخان ـ (۱۸) سیف‌الله بیك ـ قریب یکصد

نفر پسر و نوه پشت‌سر او سوار میشوند و در میدان جنگ حاضر رزم‌وکارزار می گردند ـ جعفر سلطان وپنج نفر ازپسرانش در دوره اعلیحضرت پهلوی حقوق و ماهیانه میبردند ـ هنگام اعلان خلع اسلحه از مفاد اعلان تمرد رزیده اعتنائی نکردند ـ اولیاء دولت بوسیله اینجانب از او استمالت نموده که شاید بموعظه‌و نصیحت حاضر اطاعت شود. مفید نیامد. بالاخره کار بعملیات سوق‌الجیشی کشیده درغرهٔ رجب (۱۳۵۰) هجری. سرهنگ غلامحسین بایك قسمت از قوای کردستان بجانب اورامان تخت‌حرکت‌کرده پس‌از او هم سرهنگ‌مصطفی‌خان منصور باقسمت دیگردر ٤ رجب هم‌سرهنگ حاج علیخان باقوای‌کرمانشاه ازخط پاوه‌حرکت‌نمود. سپس در۷رجب هم‌خود فرمانده تیپ مستقل‌کردستان. سرتیپ علیخان رحیمی‌مشهور به (علی‌شاه) باقیه قوای کردستان بجانب رزاو رهسپار شده. پشت سر همه شخص امیر احمدخان سپهبداعظم هم در۸شعبان وارد سنندج شده روز نهم ازخط رزاو عازم نفسود شدند.عصرروز ۱٤ شعبان بوسیله تلفون خبرفتح نفسود باینجانب رسید که‌پس‌از ۲ مصاف جنگ توای جعفرسلطان درهم شکسته خود جعفر سلطان هم با کسانش بخاك بن‌النهرین فراراً متواری شده‌اند. صبح ۱۵ شعبان که‌جشن برات و عید ولادت امام‌زمان اهل‌تشیع بود. دراداره حکومتی سلام‌رسمی منعقد شده آقای نظام‌الدین خان (حکمت) حکمران کردستان ملقب به(مشارالدوله) درنطق رسمی خودبحضار مجلس تبریك عیدولادت وبرات‌گفتند. اینجانب هم درجواب نطق‌ایشان برسم مبادله تبریك فتح نفسود راکه فقط‌بمن خبر رسیده بودبایشان وعموم‌حضار بشارت دادم. بمحض درآمدن این خبر از دهن اینجانب فوراً روحیه مجلس تغییر کرده شکل دیگری بخود گرفت جمعی که طرفدار پیشرفت‌مقاصد دولت بودندوشخص حکمران دررأس این‌جمع قرارگرفته بود بی‌اندازه‌مشعوف وخوشحال وعدهٔ‌دیگر که هواخواه سیاست عشایری بودند کاملا افسرده وملول گشتند.

کاغذیکه اینجانب برحسب‌اشاره کارکنان‌دولت بجعفرسلطان نوشتم بمضمون ذیل است .

جناب امیرالامراء العظام آقای جعفر سلطان (سردارمعتضد)حکمران لهون و مضافات دام اقباله ـ بارها ـ بشما نوشته ام . این آخرین بار هم باز مینویسم که عصر عشایری منقضی ـ و دوره ملوك‌الطوایفی سپری‌شده تمام روساء عشایر ایران و امراء طوایف مملکت ـ رتسلیم بدرگاه شاهنشاه عظیم‌الشأن پهلوی خم‌کرده . همه‌مطیع وفرمانبرداشده‌اند . چه شده‌که شما با آنهمه‌سوابق

خدمت که دارید پس پس خود را به پرتگاه بدبختی نزدیك مینمائید ـ هرچه زود تر لازم است که خود را مطیع و خدمتگذار معرفی نموده اوامر دولت را انجام دهید و گردن و دوش خود را از بارگران اسلحه آزاد وآسوده نمائید . سرپیچی و تمرد از اوامر پدرانه دولت . جز بدبختی و مذلت نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت . جمعیت و قوای عشایری وقتی شوکت و شکوه دارد که تحت فرمان دولت باشد . گرنه صورت یغرا خواهد داشت .که در مقابل اشعه آفتاب درقلیل زمانی آبشده نیستونابود میشود . تشکیلات عشایری بی اساس وغیرقابل اعتماد است . اما بعکس اقتدارات دولت روز افزون و پایان ناپذیر است . پس درمقام خیرخواهی و صلاح اندیشی بشما مینویسم که هرچه زودتررافتوعطوفت دولت رابا آغوش باز استقبال نموده . اسلحه خودرا هر چه دارید سریعاً بوسیله نماینده خودتان روانه شهر نمائید . منهم بموجب اطمانیکه ازطرف حضرت فرمانده تیپدارم بشماقول میدهم که تاحیات دارید بانهایت احترام وعزت بحکومت محل باقی بوده آسوده وراحت زندگانی نمائید . حقوقی هم که سابق بشما وکسان شما داده میشده درآتیه هم بعنوان حکومت وامنیه محل بشماخواهد رسید . دولت امروزه با کسانیکه برخلاف انتظام رفتار نکنند نظربی لطفی ندارند . و میخواهند رعیت راکه بمنزله فرزند اوهستند بوسیله پند ونصیحت بشاهراه سعادت متوجه فرمایند ویگانه وجههٔ خاطردولت سعادت وخوشبختی ملت است . این عده قشون که سر تاسر ایرانرا فراگرفته برای حفظ انتظام وتعمیم امنیت و آسایش تهیه شده . که تفنگ بدست گرفته شبوروز نگهبان جامعه باشند . یعنی آنها درزحمت باشند تامن وتو راحت باشیم راحت بخوابیم، راحت زندگانی نمائیم ـ حمل اسلحه دردوره پهلوی برای غیرنظامی التزام مالایلزم . وتحمل مشقتی است بی مورد ـ بارگرانی است کشیدن بدوش بیل و تفنگ با هم مناسبتی ندارند . امروزه رعیت باید تفنگ را بدست سرباز بدهد وخود بانهایت اطمینان بیل را بدوش گرفته مشغول زراعت وفلاحت باشد وجنگ و نزاع عشایری رابدرود گفته . بازمین زورآزمائی نماید . وعناصرطبیعی را تحت استفاده واستخدام کشیده . مملکت را ازپر تورنج وسعی و عمل آباد و آبرومند سازد ـ من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم . توخواه ازسخنم پند گیرو خواه ملال در خاتمه این نکته راهم بطور تاکید تذکر میدهم که تمام خوشبختی وبدبختی شما بسته بجواب همین مراسله است. که اطاعت کنید . یاتمرد نمائید ـ دیگر

خود دانید - خداکشتی آنجاکه خواهد برد . اگرناخدا جامه برتن درد

(محمد مردوخ)

جوابیکه جعفرسلطان نوشته ذیلا درج میشود - حضورمبارك حضرت مستطاب غوث الانام وحجة الاسلام آقای آیت الله مردوخ دامت برکاته . دستخط مبارك که سراسر موعظه ونصیحت پدرانه بودزیارت شد . خاطر مبارك مطلع است اول کسیکه برای خدمتگذاری دولت وسرکوبی عشایر این حدود حاضرشد بندهٔ خانه‌زاد بودم که در نتیجه فداکاری وخدمتگذاری هم نایل خلعت ومواجب وامتیاز شدم. حالاچه واقع شده که جزو خائنین بشمار می‌آیم واز من اسلحه مطالبه میکنند . خودحضرتعالی میدانیدکه عشایراین حدود خارج وداخل بامن دشمن هستند . هرآن دولت از عشایر همجوار اسلحه پس بگیرد بنده هم حاضرم اسلحه خودرا بار کرده تقدیم نمایم . اگر نه دشمنهای بنده همه دارای اسلحه باشند . بنده بی‌اسلحه چگونه میتوانم در این سنگلاخ زندگانی نمایم - دردو صورت بنده حاضرم اسلحه راتحویل بدهم اول اینکه ازتمام عشائر این حدود اسلحه راپس بگیرند بنده هم بی گفتگو آنچه اسلحه دارم تقدیم مینمایم یا اینکه یک نفر مثل آقای اصف اعظم ضمانت بکند وبمن اطمینان بدهد بنده خودم بااسلحه وخانه وبچه‌ام بشهرمی‌آیم واسلحه راتحویل میدهم . قول واطمینان روسای قشونی برای بنده نتیجه ندارد . امروز یکنفر رئیس محترم به بنده قول میدهد فردا اومیرود ودیگری می‌آید هیچ گوش بحرف وقول رئیس سابق نمیدهد . وهرگونه بار ناطاقت گردن بنده میگذارد. غیرازاین دوفقره اگرمیدانید بازدولت دست برنمیدارد دیگر بنده جزمهاجرت بخاك خارج تکلیف وچارهٔ ندارم - بنده هیچ نگرانی از شخص اعلیحضرت قدر قدرت پهلوی ارواحنافداه ندارم وبمراحم کامله ایشان کمال امیدواری رادارم . امااز مامورین اطمینان ندارم وبی‌اندازه ازرفتار ومعاملات آنها وحشت دارم که بهیچ چیز آنها نمی‌توانم باورکنم زیرا بچشم خودم می‌بینم هرکه اطاعت میکند فوراً مامورین برای ترقی خودشان اورا ذلیل وگرفتار مینمایند ، چنانکه رزاویها بمیل خودشان آمدند اطاعت کردند بعدمامورین برای تحصیل منصب ورتبه و نشان آنها راباغی قلمداد نموده آنهارا حبس کردند . پس‌ازآمدن رتبه ونشان آنهارا مرخص کردند . برای محمودخان دزلی باقرآن قسم خوردند وباو اطمینان دادند پسراو راهم بردندکه خلعت ومنصب ومواجب باوبدهند . ناگاه شبانه سراو ریختند او را آوارهٔ ودربدر ساختند پس‌از قرآن دیگربنده بچه چیز باورکنم . بسرخودتان قسم است تا اطمینان کامل حاصل نکنم جرئت ندارم اسلحه رااز خودم دورکنم دیگرصاحب

اختیار هستید .اگر دولت‌بنده رابرای چاکری وغلامی‌لازم دارد بایدوسائل‌اطمینان برای بنده‌فراهم بیاردویکی مثل‌اصف اعظم ضمانت‌بکندکه بی‌وحشت‌اسلحه خودرا تقدیم نمایم زیاده‌ایام‌سعادت بکام‌باد (یاامام جعفرصادق)

جوانرود

این بلوك در طرف جنوب غربی شهر سنه‌در واقع است . یعنی بین قبله و جنوب بفاصله شازده فرسنگ از شهر . قلعه جوانرود که مرکز وحاکم‌نشین‌محل است ازهرطرف شش فرسنگ ازسرحد محل دوراست . قلعه آنجارا امان‌الله خان والی‌کردستان درسنه(۱۲۲٤) هجری بنانموده درنهایت استحکام ومتانت‌است.اصل قلعه درجای مرتفعی واقع است‌که تقریباً بیست ذرع بلندتر ازسطح آبادی است . دراین قلعه عمارات عالیه بنا شده . آبی ازکوهستان طرف شرقی‌آنجا بصد قدمی قلعه آورده‌اند ودرآن نقطه استخربزرگی ساخته‌اندکه ازاین استخرآب بمیان‌قلعه برده حوضهای متعددی‌که درقلعه ساخته شده‌اند ازآن پرمیشوند . دریکطرف‌قلعه باغی آباد نموده‌که اشجارزیادی دارد . مخصوصاً بهی‌که درآن باغ عمل آمده در اصفهان هم بآن درشتی وشادابی نیست . قلعهٔ مذکور ازبی مبالاتی حکام آنجاو بانهدام نهاده درزمان ناصرالدینشاه میرزا نصرالله‌خان سرتیپ مهندس مأمور شده که قلعه دیگری درنزدیکی قلعه‌اول بسازد . هنوزباتمام نرسیده مراجعت‌مینماید .

هوای جوانرود خوب نیست . جوب‌آبی از میان آبادی بسمت جنوب جاری است . درجنب قلعه قدیم‌چشمه‌آبی است باصفا . وجلوچشمه حمامی‌است‌که اهل‌محل آنجامیروند . چهارباب مسجد ودوخانقاه درآنجا دائراست . اهالی‌آنجا همه‌سنی‌و شافعی مذهب و دارای طریقه نقشبه اند . یك سلسله از علما در این محل‌هستندکه به **صدیقی** مشهورانند . یعنی نسب خودرا بهابوبکرصدیق میرسانند . مرحوم ملا احمدملاباشی(نصیرالاسلام) ازآن سلسله‌است.

جوانرود ازطرف **مغرب** متصل بخاك شهرزوراست . و از طرف **جنوب** بزهاب‌کرماشاه . وازطرف **مشرق** بدهات روانسر . وازطرف **شمال** باورامان لهون . متجاوز از(صد) قریه‌دراین‌محل هست . واغلب دهات‌آن دارای جنگل‌است. یکی ازقراء معتبرجوانرود قریه (باوه) است .که **فاوج** معرب آن است . شرح آن درمبحث مذهب‌گذشت . تقریباً صد خانوار درآنجا سکونت‌دارند . دارای پنج باب مسجداست‌که بعضی ازآنها قدیمی ومعروف بمسجد عبدالله عمرهستند . علما و

فضلاء زیاد از پاوه پیداشده‌اند. در نزدیکی پاوه چشمهٔ آبی هست مشهور به (سراوهولی) جای بسیار باصفائی است و آب آن خوشگوار است. آبادی پاوه و توابع آن از چشمه و رودخانه مشروب میشوند. منبع رودخانه آنجا کوهستان همین بلوك است. عده نفوس پاوه متجاوز از (۱۵) هزار نفر اند. انواع محصول صیفی وشتوی از قبیل گندم وجو ذرت وارزن ونخود و عدس وخرزه و هندوانه و توتون و غیر آنها در آنجا خوب عمل میآید. انار و انجیر و آلوچهٔ آنجا معروف است. انگبین و گزنگبین وسقز و کتیرای زیاد از آنجا عمل میآید که هرساله حمل خارج میشود. چیزیکه منحصر به همین محل ومحال سردشت مکری است. انگبین (شاه بدرم) است که درایران بجز این دو نقطه درهیچ جا پیدا نمیشود. مگس این عسل ضعیفتر وباریکتر از زنبور عسل است هیچوقت خانگی نمیشود. در بیابانهای که آب در زمین سفت لانه میکند. قریب نیم ذرع سوراخ آن عمق دارد. درانجا شانهای کوچك عسل باندازه کف دست میگذارد عسل شاه بدرم مانند عسل معمولی زننده نیست. درطعم شبیه ترنجبین است. چاقو وچقماق را درپاوه خوب میسازند. اصل مالیات پاوه (۴۰۹۸) تومان است.

غار (کاوات) از آثار غریبهٔ بلوك جوانرود است. این غار در بادی نظر چنان تصور میرود که طاق و رواقی است معمار آنرا بنا نموده. هیئت آن ملالی و در جلو آن یك صفهٔ هست که ارتفاع صفه از زمین یعنی از سطح معبر آن تقریباً سه ذرع است. چون روی صفه میروند طاق بزرگی رو بجنوب مشاهده میشود که دهنه آن خیلی گشاد است وهرکس میتواند از صفه بآسانی بمیان طاق برود هنگام رفتن بمیان طاق سرازیر میشوند. چنان تصور میرود که در اصل پله بوده وبمرور زمان پله‌ها خراب وصاف شده‌اند. که حالا شخص با زحمت میتواند پائین برود. بوسط مغاره که میرسند ازسقف آن علامت دو بالاخانه پیدا است که ازسنگ بریده‌اند چون بانتهای مغاره میرسند دو قدم فاصله از دیوار نهر آب بزرگی باندازه دوسنگ از عرض مغاره میگذرد. عرض مغاره مقابل جنوب است آب از یکدهنه مانند دهنه قنات در میآید بدهنهٔ دیگر میرود. این دودهنه یکی غربی ودیگری شرقی است آب که از دهنه بیرون میآید در میان طاق گم میشود. یکقدری پائین‌تر از طاق یك رودخانه کوچکی از یك دهنهٔ بیرون میآید. هرچه سیاحان با چراغ و آذوقه داخل آن دهنه شده خواسته‌اند به‌ته آن برسند مسافت ممتدی رفته بعداز ترس برگشته‌اند وبانتهاء نقب نرسیده‌اند.

محل روانسر هم جزو این بلوك است . قریهٔ روانسر که مرکز محل است در دامنهٔ یك قلهٔ طبیعی واقع شده که از شعب (شاهو) یعنی شاکوه میباشد - درزیر این قله در جانب مشرق یك طاق کوچکی هست شبیه باطاق که از کوه تراشیده شده مشهور است به (طاق فرهاد) . میگویند فرهاد پس از ساختن طاق بستان درکرمانشاه بآنجا آمده خواسته درآنجاهم طاق وآثاری بیادگار بگذارد درنتیجه یك موانعی که پیش آمده عزم او ناقص مانده است - درسمت مغرب **آبادی روانسر** نزدیك قریه (**گرمه خانی**) یك سرابی میجوشد که منبع رود **قراسوی** کرمانشاه همان است . در آنجا یکتخته سنگ بزرگ و هموار هست که **تخت زنگی** معروف است . معلوم نیست که آن **زنگی** چه کس بوده و بچه مناسبت آن سنگ را تخت زنگی میخوانند . حکایاتی که اهالی آنجا میگویند همه افسانه است و قابل ذکر نیستند - اخیراً قریه روانسر مرکزسکونت حسین‌خان و عباس خان (سردار رشید) پسران علی خان حاکم نوه علی‌اکبرخان شرف الملك شده هنگام آمدن ابوالفتح میرزای - لارالدوله بخاك کردستان مشارالیهما باو ملحق شده کم کم آب وتابی پیداکردند . سابقاً حسین‌خان حمیده خانم دختر سلیمان خان شرف الملك عموی خود را که نامزد عباس خان بوده بعقدازدواج خود درآورده و مقام ریاست محل را هم احرازکرده است . این دو فقره دردماغ عباس‌خان مؤثرواقع شده همواره در صدد انتهاز فرصت بوده که انتقام بکشد . تا درآمدن سالار الدوله وحرکت او بجانب طهران هردو برادر بعنوان پیش جنگ بسلطان آباد (عراق) تاخته آنجارا اشغال مینمایند . عباس‌خان محرمانه ازدواخانه آنجامقداری (سم) گرفته نزد خود نگاه میدارد . هنگام شکست سالارالدوله دو باغشاه حسین خان را دربین راه بوسیله قهوه ازسم مذکور میخوراند بفاصله دوسه ساعت حالت حسین خان بهم خورده شروع بخون قی کردن مینماید .

پس از رسیدن بروانسر دو روز با آنحالت در بستر بوده متوفی میشود . بالاخره سردار رشید مقام ریاست محل را احراز نموده و حمیده خانم نامزد سابق خود را که عیال حسین خان شده بود بعقد ازدواج خود درمیآورد . مدتیده سال بخت واقبال مجال کامرانی باو داده بعد اقبال از او برگشت و برده ازروی نادانی او برداشته شد و شریف الدوله حکمران کردستان او را کتف بسته روانه تهران نمود که حالاهم درطهران محبوس است .

(کلاترزان)

یکی دیگر از بلوك کردستان محال کلاترزان است . درغرب شهر (سنه‌دژ) واقع است بفاصلهٔ یك‌فرسنگ الی هشت فرسنگ امتداد خاك این‌محل‌است .دارای (٦٤ پارچه آبادی است . غالب دهات آن‌پوشیده از جنگل‌طبیعی‌ودرختهای‌مغروس و باغهای مواست . مرکزمعین برای مباشر ندارد . باینجهة مباشر محل در دهات سیاراست- محصول‌این بلوك گندم وجوو نخودو عدس‌وانگوروانار وانواع‌میوه‌های سردرختی است .کتیرا نیز در این‌بلوك زیاد است . جمعیت این‌بلوك قریب ده‌هزار نفراست . دهات آن از چشمه‌ورودخانه مشروب میشود . اصل مالیات‌آن(۲۸٦۲) تومان‌است . اهالی‌آنجا همه سنی‌وشافعی مذهب‌اند . وتمام دهات‌آن دارای مسجد است . یکی ازدهات این‌محل قریه(نگل)است بکسر نون وگاف‌فارسی‌وسکون‌لام. درآنجامسجدی هست‌قدیمی که‌بمسجدعبد الله‌عمر یا عبدالله‌عمران مشهوراست .قرآنی در این مسجدموجود است خیلی بزرگ و اوراق‌آن ضخیم بخط‌کوفی‌کتابت شده ورق آخر آن افتاده کاتب آن معلوم نیست . شبیه‌این‌قرآن دوجلد دیگردرمسجد ایاصوفیه اسلامبول موجود است . میگویند یکی خط عثمان بن عفان خلیفه سوم و دیگری خط علی‌بن‌ابیطالب خلیفه چهارم است .

(گره وز)

گره وز (بضم‌کاف‌تازی‌و فتح‌راء سنگین‌بی‌نقطه . وهاء سبك . وفتح‌واو.وسکون زاء منقوطه) این‌بلوك در طرف‌غربی شهر (سنه‌دژ) واقع است بفاصله ده فرسنگ ساکنین این محل طایفه کوماسی هستند . همه شجیع‌و جنگی وکم‌عقل میباشند . این محل دارای (بیست) پارچه‌آبادی است - عده نفوس آن تقریباً (۲۵۰۰) نفر است . اصل‌مالیات آن(۲۵۰) تومان‌است . این‌بلوك حاصل زیادی ندارد . فقط باندازه کفاف اهالی‌گندم وجو وذرت عمل می‌آورند . توتون وپنبه‌هم تازه‌شروع کرده‌اند خوب عمل‌می‌آید .

(ژاورود)

بلوك ژاورود . در طرف جنوب‌شهر بفاصله چهار فرسنگ واقع است : دارای (۸۵) پارچه‌آبادی است . سکنه این‌محل مردمان رنجکش و بردباری‌هستند همه اهل طاعت‌وعبادتند . در هر قریه مسجد وخانه‌حوض‌برای نماز وغسل‌موجوداست. دورزیر سایه هردرخت ولب‌هرچشمه (سنگ‌نماز) رو بقبله‌نصب‌شده‌است : غالب مساجد

این محل قدیمی ومنسوب بعبدالله عمراست (بعضی عبدالله عمران میگویند). این بلوك بیشه چنار (تبریزی) و باغات‌مو و درختستانهای زردآلو زیاد دارد . انواع درختها از قبیل گردو . به سیب . آلو وخوخ وغیر آن . در آنجا هست . گندم و جووارزن و ذرت وانواع محصولهای صیفی و شتوی درآنجا عمل‌می‌آید . اراضی این‌محل از چشمه و قنات و رودخانه مشروب میشود . جمعیت این بلوك متجاوز از ده هزارنفراست

اصل‌مالیات آنجا ۱۳۱٤ تومان‌است‌قریه‌بیساران‌یکی‌از قراء این‌بلوك‌است درآنجاشخصی مدفون است مشهور به‌باباشیخ اسم اوشیخ علی‌است . برادرشیخ نعمت‌الله ولی که‌اورا شاه نعمت‌الله‌میگویند . پسرشیخ‌ذکریا هستند . بنابراین باباشیخ بیساران‌ازسادات حسنی است ولی مرحوم صادق‌الملک درحدیقه ناصری نسب‌اورا بسیدالشهداءمنتهی ساخته است باین ترتیب- سید علی‌پسر حاج‌سیدعیسی: پسرسیدعبدالعزیز پسرسیداسحق پسرسید منصور. پسرسیدیوسف. پسرسیدعلی‌پسرسید اسمعیل‌پسر امام موسای کاظم. پسرامام جعفرصادق. پسرامام محمد باقر. پسرامام زین‌العابدین . پسرسیدالشهداء امام حسین. پسرحضرت امیر:

« پلنگان. بیلوار. امیرآباد »

این سه محل‌را بعلت قرب جواریک بلوك قرارداده‌اند . در سمت جنوب غربی الی‌جنوب شرقی شهر واقع است بفاصله هشت فرسنگ الی دوازده فرسنگ دارای ۳۵ قریه است . قریب ٤۵۰۰ نفرعده نفوس‌آنجا است . اصل‌مالیات دیوانی آن ۱۳۳٦ تومان است . اراضی‌آن ازچشمه‌ورودخانه مشروب میشود .

همه قسم میوه‌ونباتات وصیفی‌کاری درآنجا عمل‌می‌آید .

حسن آباد

قریه حسن‌آبادکه مرکز محل‌است در یک فرسخی شهرواقع است . در سنه ۷٤٦ هجری امیرحسن‌اردلان آنرا بنا نموده . و در روی‌کوه بلندی‌که در جنوب قریه است قلعه مستحکمی برای مرکزحکومت خود ساخته . که بمرورده‌ور مخروب ومنهدم‌گشته . وهلوخان اردلان والی‌کردستان درراس قرن دهم هجری آنرا تعمیر نموده وبراستحکام‌آن افزوده وآنجارا دارالملک تابستانی‌خود قرارداده‌است.اخیراً سلیمانخان اردلان والی‌کردستان دراواسط قرن یازدهم هجری ۱۰٤۸ آنراخراب کرده ودارالملک‌کردستان‌را بمحل‌سنه انتقال داده که‌حالا سنه‌دژمیگویند .این‌بلوك ازکنارشهرالی‌هفت فرسنگ امتداد دارد . دورشته رودخانه دراین بلوك‌جریان‌دارد

یکی رودخانه قشلاق دیگری رودخانه گاورود . این بلوك مشتمل است بر ۳۶ پارچه آبادی . عده نفوس آن تقریبا ۵۵۰۰ نفر است . مالیات دیوانی آن ۲۴۰۰ تومان میباشد : همه قسم حبوبات و بقولات وصیفی کاری وانواع میوه‌ها دراین بلوك عمل میآید باغات زیاد دارد. اراضی آن ازچشمه وقنات ورودخانه مشروب میشود . یکی ازدهات این محل قریهٔ (پیرمقداد) است. مسجد قدیم البنائی دراین قریه هست . شخصی درخارج آن درطرف مشرق مدفون است که میگویند **مقداد بن اسوه** است. بدینجهت مطاف وزیارتگاه عابرین وزائرین میباشد .

«لیلاخ»

لیلاخ یا لیلاغ. یا لیلاق. یا ایلاق. درشرق شهر واقع شده ازدو فرسخی شهر الی هشت فرسنگ امتداد خاك این بلوك است. دارای (هشتاد) پارچه آبادی میباشد قریب (دوازده هزار) نفوس جمعیت دارد. اصل مالیات آنجا (۳۶۱۴) تومان است اراضی این بلوك از قنات وچشمه ورودخانه مشروب میشود . باغات ودرختستان در این بلوك کمتر است. حاصل آنجا بیشتر گندم وجو و نخود وعدس و پنبه است این بلوك سردسیر است غالب دهات آنجا درسال **نه** ماه کرسی دارند. وشبها بی آتش نمیتوانند زندگی کنند. هیزم وذغال اهالی منحصر به (بلوشه) است. وآن بیخ علفی است ساقه‌دار که آنرا (گادمه) میگویند .

«اسفندآباد»

اسفندآباد که سابق آنرا (قلمرو علیشکر) گفته‌اند. درطرف شرقی شهر واقع است درانتهاء بلوك لیلاق بفاصله دوازده فرسنگ. مرکز حکومت آن درسابق قریه (قسلان) بوده است که امان‌الله خان بزرگ والی کردستان قلعه وعمارت ومسجد و حمام وباغ وبیشهٔ عمدهٔ درآنجا بناواحداث نموده است درنهایت استحکام که اخیراً مالك آنجا بپارهٔ ملاحظات واهیه قلعه وعمارت آنرا منهدم ساخته ازحمام هم فقط آثاری باقی است . معدن سنگ مرمر کردستان درآنجا است که تمام مرمرهای قلعه حکومتی شهر ومسجد دارالاحسان واغلب عمارات وحمامهای شهر همه از آنجا آمده . مالك خاك روی آن ریخته وآنرا پنهان کرده است که کسی ازآن استفاده نکند . این بلوك دارای (۹۴) قریه است .قریب (۱۴) هزار نفوس دارد . محصول صیفی وشتوی ازهر قبیل درآنجا عمل میآید یکی از قراء آنجا قریه (باوه گرگر) است که درآنجا آثار طبیعی زیادی مشاهده میشود روی تپهٔ که درجلو آبادی است. یك تنورهٔ مدور بزرگ عتیقی

تشکیل شده لب ریز از آب معدنی که دورهٔ آن تقریباً دویست قدم میشود همواره آب آن خودبخود جوش میزند . مزه وطعم آب آن شبیه بطعم دوای جوش است . رنگ آب‌هم زرد لیمویی است شبیه بآب گل آلود . وآب آن دارای حالت تحجر است که دراطراف تنوره تحجر آن پیدا است اهل آن آبادی وحوالی چون ترک‌اند آن حوضچه را(دنگز) میگویند . یعنی دریا . تصور کرده‌اندکه زیر آن تپه‌دریای عمیقی است که ازآنجا سردرآورده ومتصل جوش میزند . پائین تر ازآن دنگز رو بمشرق که میروند دوتنورهٔ‌دیگر شبیه بتنورهٔ اولی مشاهده میشود خشك وخالی ازآب . از قرائن معلوم است که آنهاهم در سابق مانند تنوره اولی دارای آب بوده‌اندکه بمرور دهور سوراخ منبع آنها بواسطه حالت تحجر آب گرفته شده و بالاخره خشکیده‌اند . درجانب مشرق دنگزها یك بقعه و بارگاهی بنظر میرسدکه درشمال آن یك سوراخی است متصل باد ازآن بیرون می‌آید . اگر شاهی یاقران یاجسم‌دیگری بآن اندازه توی‌آن سوراخ بیندازند پس ازچند دقیقه بادتندی‌جسته شاهی رابیرون‌می‌اندازد . درطرف جنوب بارگاه‌هم درزیر بقعه یك سوراخ‌بزرگی است که توی آن مغارهٔ عمیقی است پر از آب که متصل آب آن باکمال شدت موج میزند ومانند مشك صدا میدهد وبوی‌گوگرد ازآن بیرون می‌آید (تمام آبهای‌این تپه ، بوی‌گوگرد میدهند)- این سوراخ را (سوراخ مشك) میگویند. ومأخذ تسمیهٔ این محل به(باوگرگر) همین سوراخ است . زیرا متصل باد وصدای‌گرگر از آن بیرون‌می‌آید .که‌درکردی (با) بمعنی باد است . واوهم حرف عطف است‌گرگرهم عبارت ازهمان صدای شبیه بصدای مشك میباشد .که دائماً بواسطه امتزاج آب‌با مواد ملحیه درآنجا تولید بخار میشود ودرعبور آب آنصوت و صدارا تشکیل می دهد - حکایت‌مار ودونیم کردن آن وجنگ قوچهای سنگی درشبهای جمعه وساختن بقعه وضریح وگهواره سنگی و درست‌کردن سید جمال‌الدین نام و امثال اینگونه پیرایه‌ها .. همه افسانه وعاری از حقیقت هستند . جز امتزاج آب بامواد ملحیه و تولیدبخار ، چیز دیگری درانجانیست وهمه برای استفاده وجلب توجه عوام‌ساخته شده‌اند. مخصوصاً اگر درست‌دقت‌شود . ضریح سید جمال‌الدین‌روی یك‌تخته سنگی ساخته شده‌که روی همان مغارهٔ آب واقع است‌که متصل موج میزندوآن سنگ‌آن اندازه حجم نداردکه‌گنجایش قبرودفن‌میت داشته باشد -

دراطراف این محل درچند نقطه دیگر باز چشمه‌های دیگری هستند که همه شوروبوی گوگرد میدهند . و ازهرجا آب آنها عبور میکند جوب باریك متحجری تشکیل میدهد که ماخذ افسانه مارودونیم کردن آن همین است ـ آب آنجا برای امراض جلدیه وگری وخارش مفیداست . خوردن آن هم لینت میدهد .

(حسین آباد)

بلوك حسین آباد . درشمال شهرواقع است . ومرکزآن قریه (حسین آباد) است که درپنج فرسخی شهرواقع است . این بلوك دارای (۳٤) پارچه آبادی است ونفوس آنجا تقریباً (پنجهزار) نفراست . اصل مالیات آن (۱۲۹٦) تومان است اغلب این بلوك جزو قراتوره وسارال وهوباتو میشود ومباشر مخصوص برای آن قرار نمیدهند .

(سارال . هوباتو . قراتوره)

این سه محل را یك بلوك قرارداده اند . درشمال شهرواقع است . بفاصلهٔ ده فرسنگ الی دوازده فرسنگ . دارای (۸۲) دهکده است . هوباتوکه یکی ازمحال ثلاث است سرد سیروغالباً ازکثرت برف وسرما چهار ماه راه آنجا مسدود میشود . سرزمین آن دربهاروتابستان دارای انواع گلها ورياحین عطری و صباغی است . وازبهترین نقاط کردستان محسوبست . درجه ارتفاع آن بلند وزمین آن هموار ومسطح است . چشمه آبهای گوارا در این سرزمین بسیار وفراوان است اهالی تیلکو بجهة قرب جوار همیشه در این محل ییلاق میشی میکنند . عرض و طول آن تقریبا ده فرسنگ است . قریب (۱۲) هزار نفرجمعیت دارد طوایف مندمی وگلباغی دراین محال ثلاث سکونت دارند . محصول صیفی وشتوی همه جوردراین محال عمل می‌آید . درخت وجنگل بهیچوجه دراینجا نیست . اراضی آنجا ازچشمه وقنات ورودخانه مشروب میشود . رودخانه (قزل وزان) که اصل لغت آن قزل اوزن است از این بلوك عبور میکند (ترکی است) ـ اصل مالیات این بلوك (۲۸۲۲) تومان است . قریه هزارکانیان که متعلق بمشایخ مردوخی است جزو قراء این بلوك است شیخ . عبدالله پسرمرحوم حاج شیخ حسین مردوخی در آنجا سکونت دارد . شخص فاضل نطاق خوش تقریر نیکواخلاقی است .

(کرفتو)

باوك کرفتو. درطرف شمال شهر (سنه‌دژ) واقع است. بفاصله هیجده فرسنگ دارای (۱۵) دهکده است. درسابق جزو سقز بوده‌اخیراً موضوع شده است جزاز گندم وجو حاصل دیگری ندارد. نفوس آن تقریباً (۱۶۰۰) نفرمیباشد. در این محل قلعهٔ غریبی هست رو بجنوب که از سنگ بریده‌شده قدرت ومهارت بشررا نشان میدهد. ملوم نیست که چه کس آنرا ساخته. ودرچه تاریخی ساخته شده‌است. آثار جالب توجه در این قلعه زیاداست. وکسی تاکنون بانتهای آن نرسیده - ابتداکه شخص رو به شمال داخل این قلعه میشود. یك راسته بنظر میرسد دارای چند سوراخ در اطراف. درطرف یسار با چراغ داخل سوراخی میشود منتهی بیك اطاق کوچك میگردد که یك ستون از سنك دروسط آن بوده حالا آن ستون را شکسته‌اند فقط مقداری از قسمت پائین وکمی از قسمت بالا مانده است از آنجا داخل یك اطاق دیگر واز آنجا داخل اطاق وسیعتری میشود که در اطراف غرب وجنوب و شرق از دریچه و روزنه و در عبور روشنائی واردآن میشود. از آنجا برگشته رو بشرق می‌آید ازچندپله بالامیرود وارد اطاقی میشود که یك درودو روزنه رو به جنوب داردواز آنجا وارد اطاق دیگر و ازآنجا وارد اطاق سوم میشود که قسمت جنوبی آن خراب شده وآفتاب وروشنائی بدون مانع وارد این دو اطاق میشود تمام این اطاقها از سنگ بریده شده و نهایت مهارت واستادی در ساختمان آنها بکار رفته‌است وهمه روی هستند. از این خط برگشته دوباره از سوراخ اولی که ذکر شد داخل راسته اول شده از سمت راست شروع بمسافرت میشود مقداری رو بشرق و بعدرو بشمال میروند. در طرف یمین مقبرهٔ هست مشهور به قبر (ساری بابا) از آنجا که چند قدمی میگذرند بمحوطه میرسند نمناك تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع که چوب‌دست زیادی دراینجا ریخته شده میگویند هرکه وقت برگشتن باینجا میرسدچوب دستی اگردردست دارد باید در اینجا بگذارد. در این محوطه صندوقی بشکل تابوت گذاشته شده یك کلهٔ آدمی با تمام استخوانهای بدن آن درمیان آن صندوق است. تااینجا بسهولت میتوان گذرکرد. ازاینجا که بخواهند بگذرند از درخیلی کوچکی داخل یك اطاقی میشوند که آنهم از سنگ تراشیده شده. درمیان این اطاق چند در دیگر بنظر میرسد که شخص سیاح از هردوی که میل دارد بوسیله چراغ میرود

وبغرفه های دیگر داخل میشود .ودرآن غرفه‌ها هم چیزهای‌دیگری دیده میشوند. غرفه‌ها بعضی‌به بالا وبعضی به‌پائین میروند . شخص سیاح اگر کاه مثلا همراه نداشته باشدکه اندك‌اندك‌برای‌نشانی بریزد . قطعاً هنگام برگشتن راه‌راگم‌میکند ودرآنجا سرگردان میماند ، برای این مسافرت زیر زمینی علاوه برچراغ و کاه ذخیره وآذوقه زیاد هم لازم است که چندروزی‌درآنجا توقف کند تا تمام‌شعب وطرق این ساختمان زیر زمینی را طی نماید -مرحوم‌رضا قلیخان والی‌کردستان یکمرتبه باجمعیت ولوازم‌کافی کمر باین‌مسافرت بسته‌مدتی‌میروندچون‌می‌بینندکه بانتهاء این ساختمان تحت الارضی نمیرسند ناچار از ترس‌گم‌کردن راه وتمام‌شدن ذخیره بر میگردند . چیزیکه بیشتر ذهن و توجه را بجانب خود جلب مینماید اینست که یکی از آن درها پس از مدتی طی مسافت به‌راسته بازار منتهی میشود شبیه به‌بازارآهنگران‌که شمشهای‌آهن‌باندازه یکچارك‌عرض ویکذرع‌طول درآنجا افتاده وهمه‌پوسیده اند همچنان راسته بازار های دیگر دیده میشوند شبیه به بازار بزازان که در حجرات آن جنس و پارچه گذاشته شده همینکه دست میزنندچون‌پوسیده شده‌مانند خاکستر پائین‌میریزد دربعضی جاهاحوض‌دیده میشود . درجاهای دیگرچیزهای دیگرکه عقل‌مات و خرد مبهوت میماند . برای هرباذوقی یکمرتبه مسافرت این دنیای سربسته واین‌اماکن زیر زمینی لازم است که قدرت و مهارت نوع بشررا کاملامشاهده نمایدوبداندکه این‌جنس‌دوپاچه‌کارهای‌محیرالعقولی را میتواند ازورطه خیال بساحت‌شهود بیاورد- درکلهٔ کوه مقابل‌ان ساختمان هم سه مجسمه درنما ازسنك ساخته شده‌که یکی‌خراب شده دومجسمه طرف چپ مانده یکی‌شکل‌مردی‌است سربرهنه دویمی‌شکل زنی‌است پهلوی‌همدیگر.

« خورخوره »

این بلوك درهیجده فرسنگی‌شهر (سنه‌دژ) واقع‌است . دربین شمال و مغرب دارای ۳۸ پارچه آبادی است درسابق متجاوز از ۹۰ پارچه آبادی داشته . که در نتیجه طغیان عشایرواوضاع ملوك‌الطوایفی همه مخروب وخالی‌السکنه شده اند. یکی‌ازدهات این بلوك قریه (بست) است‌که دارای هشتاد خانوار رعیت‌است‌تقریبا چهارصدوبیست سال پیش‌ازاین بناشده شیخ ابراهیم نامی در آنجا مدفون‌است که قبراومطاف وزیارتگاه آن‌حول وحوش‌است شیخ **قادر** بستی وشیخ **حسن** برادرش ازاولاد این شیخ ابراهیم هستند .

شیخ قادردر قریه بست سکونت داشته ـ شیخ حسین درآوباره بوده ـ ازشیخ **حسین** . شیخ شمس‌الدین بجا مانده ـ از شیخ شمس‌الدین هم شیخ‌احمد و شیخ عبدالله .

ازشیخ **قادر** . شش پسر بجا مانده ۱ ـ شیخ محمد ـ۲ شیخ احمد ـ ۳ شیخ عزیز ـ٤ شیخ اسمعیل ـ٥ شیخ سعدی ـ٦ شیخ محمد امین.

۱ـ ازشیخ **محمد** . شیخ علی مانده مالك اسحق‌آباد

۲ـ از شیخ **احمد** . شیخ محمود مانده مالك توکلان ـ از شیخ محمود هم‌دو پسرمانده‌اند شیخ صدیق. وشیخ نجم‌الدین

۳ ـ ازشیخ **عزیز** . مالک ششدانگ شاه قلعه ووزمان.وقاول‌بیگ. و سه دانگ بست ـ سه‌پسرمانده اند ـشیخ حسن ـشیخ شهاب‌الدین ـشیخ عبدالله ـ ازشیخ حسن دوپسرمانده‌ـشیخ محمد ـشیخ‌علی ـازشیخ شهاب‌الدین هم چهار پسر مانده اند شیخ ابراهیم. شیخ‌عارف ـ شیخ عبدالرحمن ـشیخ مصطفی ـازشیخ‌عبدالله مالک دره هوان یک پسرمانده شیخ محمد .

٤ ـ ازشیخ اسمعیل‌دوپسرمانده اند ـ شیخ محمد شهیربه(کاکه حمه) و شیخ قادر کـه نعلا در بست سکـونت دارند ـ و یکدختر خاتون آمنه عیال شیخ شهاب مذکور.

٥ ـ از شیخ سعدی مالک ککه وسان . وورگیران . یک پسر مانده شیخ محمود .

(٦) شیخ محمد امین بلا فقب فوت کرده

یکی دیگراز قراء بلوك خورخوره قریه (مولان‌آباد) است که درشمال‌غربی (سنه دژ) واقعست بفاصله شانزده فرسنگ . آبادی‌معتبری‌است که فعلادارای پنجاه خانوار رعیت است ـ مشایخ آنجا را (مشایخ مولان آباد) میگویند از نسل (شیخ حسن) مولان آبادی میباشند که شخص فاضل‌وپرهیزکارمعروفی‌بوده است . مولانا گشایش اعلیجد سلسله مردوخیان نزداو تحصیل علوم دینیه‌کرده ودر سنه (۸۳۳) هجری باورانسان مراجعت نموده است مدفن شیخ‌حسن درهمان قریه است.گنبدی بر روی ضریح اوبنا شده زیارتگاه آن نفور ومطاف نزدیك ودور است مادرش‌هم ضعیفه عفیفهٔ پرهیزکاری بوده است . ازقراریکه میگویند بدون وضو پستان بدهان شیخ نگذاشته . ودر عبادت وخدا پرستی استغراق تام داشته‌است،

بهمین جهت زایرین اول بزیارت مادرمیروند . بعد بزیارت شیخ حسن میپردازند . مدفن مادرش درخارج گنبداست.

عده نفوس خورخوره تقریباً متجاوزاز (هشت هزار) نفراست . اصل مالیات دیوانی آنجا علاوه برفروعات (۳۹۰)تومان است. رودخانه که دراین بلوك بطرف شمال جاری است . مشهوربه (رودخانه خورخوره) است . حاصل این بلوك گندم وجو وارزن وذرت وپنبه وتوتون وانگوراست.

«« تیلکوه »»

این بلوك نیز دربین شمال ومغرب شهر (سنه دژ) واقع است . بفاصله هیجده فرسنگ دارای (۲٤) پارچه آبادی است . نفوس آنجا متجاوز از (چهارهزار) نفراست . اصل مالیات آن (۱۵۰٦) تومان است .

اراضی این بلوك بطورکلی ازچشمه مشروب میشود وهمه قسم حاصل صیفی و شتوی از قبیل گندم . جو . ارزن . ذرت . پنبه . توتون . عدس . نخود . خربزه . هندوانه وغیره در آنجا عمل میآید .

(بندسوم ـ دربیان حکام سنه . «اردلان وغیراردلان»)

(حکام اردلان)

اردلان ـ جمع اردل است. طایفه ولاة کردستان راکه ازنسل (قباداردل) هستند اردلان میگویند. قباد مذکور را (باباارد) نیز گفته اند . روایات مورخین راجع به قباداردل مختلف است . بعضی نوشته اندکه قباداردل نوه خسرونام اسیابان مرومیباشد که یزدگردشهریار ایران هنگامیکه درسال (۳۱) هجری ازلشگر اسلام شکست خورده بجانب مرو متواری گشته وبا خسرو مذکور آشنا شده خسرو او را در آسیا بقتل رسانیده است وازنقدینه وجواهر آن شهریار اقتدار بهم رسانیده بهرام پسرش را بشغل بازرگانی واداشته است . پس ازفوت خسرو . بهرام پسرش درسال (٦۵) هجری درجنگ مهلب بن ابی صفره والی خراسان باازارقه کشته میگردد . قباد پسرش درسال (۸٦) جزو مستخدمین خاص قتیبه والی خراسان میشود . هنگام ظهور ابو مسلم خراسانی درمرو . یعنی زمان سفاح ابوالعباس عبدالله عباسی قباد مذکور در سال (۱۳۲) هجری باکسان خود ازمرو خراسان بجانب موصل مهاجرت کرده است. پس ازمدتی درانجا استیلاء پیداکرده حکمران موصل و دیار بکر میشود . بالاخره اعقاب او تمام نواحی شهر زور رادم تحت سلطه واقتدار خود درآورده اند وشهر

بازار = (شاربازیر) راهم که حالا سلیمانیه میگویند بتصرف خود در آورده‌اند . و(عمادیه)را هم‌متصرف‌شده‌اند. وتاسال (٥٦٤) هجری سلسله اردلان درنواحی‌شهر زور حکومت داشته‌اند . وقلعه (زلم) رابرای‌مقر حکمرانی خود ساخته‌اند.اخیراً (پلنگان) هم‌که محل طایفه‌کلهر وگوران بوده بتصرف اردلان درآمده و درانجا نیز قلعه محکمی برای مرکز حکمرانی خود بنا نموده‌اند . که آثار آن بایك لنگه دروازه که از یك تخته سنگ بزرگ ساخته شده هنوز باقی است . اردلانها مدت(٤٢) سال‌هم درنواحی پلنگان حکومت‌کرده‌اند — تا نوبت به‌کلول بیگ رسیده است .

بعضی دیگر ازمورخین‌راجع بقباد سرسلسله اردلان چنین نوشته‌اندکه‌درسال (٥٩٨) هجری شاه منصور حکمران (دوشتیك) بدست ترکمانهاکشته شده ازاوچهار پسر بجامانده است ارشد آنهاکه فیروز نام داشته پس ازقتل پدر اسم خودرانغیر داده بنام (قباد) ساسان پناهنده به‌سرخاب پسر(بدر) حسنوی میشودکه در آن زمان حکمران شهرزور ودینوربوده‌است مدت چند سال قباد درمیان عشیره‌گوران‌باکمال احترام بسر برده . پس ازانقراض حکومت (حسنوی) قباد درسال (٦٣٠) هجری‌در حوالی‌گلعنبر والبجه جمعیتی‌رادور خود جمع نموده بعنوان تصرف آذربایگان‌ولی ضمناً بعزم تقاص پدر رهسپار آندیار میگردد . مظفرالدین حکمران اربیل‌ازحرکت او مستحضر شده لشکری رابرای‌دفع او روانه مینماید . درنزدیکی قلعهٔ (نوی) قباد لشکر اربیل راشکست میدهد . درنتیجه این فیروزی روز بروز برجمعیت او افزوده میگردد . درنواحی شرقی شهرزورهم چندقلعه‌را متصرف‌میشود و اقتدارات کاملی پیدا میکند . بالاخره باترکمانهای آذربایگان سازش نموده درسال(٦٣٦) هجری‌باامیر شرف‌الدین جلالی حکمران اربیل بجنگ میپردازد وشکست‌میخورد. ناچار دوباره بمیان عشیره‌گوران فرار میکند . تااینکه درسال (٦٥٦)که‌هلاکو خان وارد عراق میشود . (یشموت) میرزا پسر هلاکو که از کرمانشاه عازم عراق بوده . قباد باو می‌پیوندد واردل مخصوص یشموت میرزا میشود . نظر باینکه قباد شخص معمر ومدبر وکارآگاهی بود: یشموت اورا بابا خطاب میکند بالاخره قباد بعنوان (بابااردل) اشتهار پیدا میکند وحکومت شهرزور رایشموت بباو واگذارمی نماید ودرسال (٦٧٥) هجری فوت میکند . و کلول پسر ارشدش جای نشین او میشود .

بنابراین روایت اخیر اردلانها باید از نسل شاه منصور حکمران دوشتیله باشند نه‌ازنسل خسرو آسیابان قاتل یزدگرد . اما اکثر تواریخ اکرادمشعراند بر اینکه اردلانها پیش ازشاه منصور مذکور در منطقه شهرزور ونواحی آن حکومت داشته‌اند وآثار تاریخی ازخود بیادگار گذاشته‌اند .

« حکومت کلول بیگ اردلان »

درتاریخ (۶۰۶)هجری . کلول بیگ اردلان پسر پیربداق پسر میرابدال که بنا بروایت اول که درمبحث سابق گذشت از نسل قبادنوه خسرواست و بنابروایت دوم پسر بلافصل قباد بسرشاه منصورمیباشد . مقام ریاست را احراز نموده . بانهایت شجاعت ونیرومندی از هرطرف برمتصرفات اردلان افزوده. وصفحه سقز وسیاه‌کوه وزرین کمر(گروس) . وقلمرو علیکی‌شکررا هم که حالا (اسفندآباد) میگویند . بتصرف خود درآورده است - شرقاً . همدان - و غرباً . اربیل الی موصل . شمالا زنجان-جنوباً . کرمانشاه وسنقررا هم متصرف بوده . سلیمانیه هم که درآن‌ایام شهربازار اسم داشته . بانضمام‌کوی . وعمادیه . وحریر. وروواندز . داخل‌حدغربی متصرفات‌کلول بیگ‌بوده است -

مدت (۲۳) سال با کمال قدرت و استقلال حکمرانی .نموده . و دارالملك کردستان راازقلعه (زلم) به‌قلعه (بلنگان) انتقال داده‌است . وبالاخره از دنیا درگذشته است.

« حکومت‌خضربیگ اردلان »

پس‌از فوت‌کلول‌بیگ . پسرش خضربیگ‌یا(خدربیگ)درسنه (۶۲۹)هجری برجای‌پدرنشسته ومدت(۳۴) سال بلامانع‌ورادع بانهایت‌عدل وحقگذاری مملکت پدررا اداره‌کرده و درسنه(۶۶۳) هجری عمراو بآخررسیده است .

« حکومت الیاس‌بیگ اردلان »

پس ازفوت خضربیگ . پسرش الیاس‌بیگ درسنه ۶۶۳) هجری برجای پدرنشسته . ومدت (۴۷) سال‌کردستان را باعدل وانصاف اداره نموده‌و بواسطه وصف جود و سخا مرجع خاص وعام ومحل امید رعایا و برایا بوده است.ودوره حکومت او به‌امنیت و آسایش‌گذشته است . در سنه (۱۱۰) هجری بدیار نیستی رهسپارشده است.

«حکومت خضر بیگ ثانی. اردلان»

پس ازفوت الیاس بیگ . پسرش خضر بیگ دوم درتاریخ (۷۱۰) هجری برمسند حکمرانی جلوس نموده . شخصی خوش نیت . وپاك طینت . ودرویش مشرب بوده است. بیشتراوقات خودرا درصحبت علماء وصلحاء بسر برده. ودرعبادت ونماز وروزه استغراق داشته. وهیچوجه مایل بمردم آزاری نبوده وازظلم وستم اجتناب داشته است. حتی ازگرفتن مالیات دیوانی هم خود داری داشته . وبعناوین مختلفه مالیاتها رابخود رعایا میبخشیده . فقط بهمین قانع بوده که درقلمرو اوبینظمی رخ ندهد ـ دولت عثمانی صیت زهد وتقوی وپرهیزگاری اوراشنیده . لشکری بجانب قلمرو اواعزام داشته. وامربه تخطی وتجاوزداده است . خضربیگ برای اینکه قضیه بخون ریزی منجر نشود. قسمتی ازمملکت خودرا که عبارت ازشهر بازار. واربیل. و کوی . وحریر. وعمادیه . وروواندز . وحدود غربی کردستان باشد برایگان تقدیم دولت علیه نموده. وفقط بمتصرفات شرق وجنوب قناعت ورزیده پس از(۳۶) سال حکومت ننگین رخت رحلت بسرای آخرت بربسته است .

«حکومت امیر حسن اردلان»

امیرحسن. پسرخضربیگ درتاریخ (۷٤٦) هجری برمسند ایالت متمکن گشته حکمرانی نیکونهاد وامیری پاکیزه صفات بوده . درشجاعت ورشادت مشهوره ودر عطوفت وعدالت معروف نزدیك ودوربوده است. برای امورلشکری وکشوری قانونی مرتب نموده که هرکس حد ووظیفه خود را بداند ونظامی ازجوانان رشید مملکت مرکب ازسه هزارنفر رای حفظ قلمروخودآراسته نموده . وتمام اوازم این لشکررا اعم ازشام ونهارولباس واسلحه وغیرهاازخزانه خودداده. هرروزه آنهارا بحرکات نظامی واسب تازی وتیراندازی وادارمینموده . دوسه مرتبه بااردوی دولت عثمانی جنگیده فتح وظفر نصیب لشکرامیر گردیده است . امیر بااحتیاط اینکه مبادا دولت عثمانی در صدد انتقام برآید . در یکفرسخی جنوب شهر کنونی (سنندژ) روی کوه بلندی برای مرکزحکومت خود قلعه بسیارمستحکمی بنا نهاده . ودردامنه شمالی قلعه نیزآبادی بنام خود برپا ساخته .که حالاهم آن آبادی بقریه (حسن آباد) معروف است. مدت (۳۸) سال. باکمال قدرت وشوکت حکومت کرده دررییع الاول (۷۸٤) این جهان بوقلمون را بدرود گفته است ـ

(حکومت بابلو بیگ اردلان

پس‌ازفوت امیرحسن اردلان . پسرش بابلوبیک درسنه (۸۷٤) هجری بر مسند حکومت نشسته . این امیرزاده . شخصی خودسر و متهورو دست باد بوده . عشق مفرطی هم بخون ریزی و ظلم وستم داشته . درمقابل یك خطای کوچك . امربکشتن وسربریدن وتخماق کردن داده است . باینجهة لشگری و کشوری از او مایوس و در هراس بوده اند . دو سه مرتبه رعایا بر او شوریده ابراهیم بیگ وزیرکه شخص عاقل وبا تجربه ودنیا دیدهٔ بوده . ودردربار امیرحسن‌مقام وزارت وسمت للهگی‌نسبت بامیرزاده داشته ، شورشیان را اسکات . وغائله را خاموش‌ساخته است . پس از (٤٤) سال حکومت ازاین کالبد فانی درگذشته است .

(حکومت منذربیگ اردلان)

پس از فوت بابلوبیک . پسرش منذربیگ در سنه (۸۲۸) هجری مسند حکومت را بوجود خود زینت داده . بجای پدر باداره مملکت پرداخته است ، کسورات پدررا جبران . ویاس ودلسردیهارا مبدل بامید ودلگرمی نموده است . روساء سرحدات بانحف وهدایا سر بآستانش فرود آورده وعموم رعایا و برایا ازصمیم قلب وته دل باطاعت وامتثال اوامرش کمربسته اند ..درخط وسوادهم مایه افتخار. ودرتیراندازی سرآمد روزگاربوده . پس‌از(۳٤) سال امارت وحکمرانی بستری‌شده مأمون بیگ پسربزرگش راکه (ماموبیگ)گفته‌اند ولیعهد وجانشین‌خود معرفی نموده . ودرسنه (۸٦۲) هجری متوفی گشته است .

(حکومت مامون بیگ اردلان) .

پس ازفوت منذربیگ . مامون بیگ‌ولیعهدش . برحسب وصیت و معرفی پدر در سنه (۸٦۲) بسر مسند حکومت کردستان استقرار یافته . این امیر روشن ضمیر . پس از یك سلسله اقدامات مجدانه درآبادی مملکت وتامین طرق و شوارع وانتظام سرحدات . شروع به جمع آوری لشگر نموده . و بتلافی و جبران بیعرضه‌گی خضربیگ دوم . با کمال رشادت و تهور لشگر بخاك دولت عثمانی کشیده . پس از دوسال زد وخورد تمام مستملکاتی راکه خضربیگ ازدست داده بوده . با یك سلسله نیکنامی دوباره بتصرف خود درآورده ، وسرحد غربی کردستان را مجدداً بمحال اولی برده‌است . وبرای آن مستملکات ضابط و مباشر معین نموده‌است آن مستملکات‌عبارتند از **شهربازار . اربیل . کوی حریر**

عمادیه . رواندز — وجمعی از لشکریان‌خود را بعنوان ساخلو در قلعه‌رواندز گذاشته . که بحفظ انتظام ونگاهداری سرحد پرداخته‌اند . مدت (۳۸) سال با نهایت رشادت ونیرومندی وحسن سیاست مملکت را اداره نموده واحدی نتوانسته از هیچ طرف رخنه واردکند . سپس در رأس قرن نهم هجری . یعنی (۹۰۰) تمام امراء ورؤساء وضباط ولایات قلمرو خود را بدربار معدلتمدار خود احضار نموده مملکت‌کردستان را در بین سه نفر اولاد خود بترتیب ذیل تقسیم نموده است .

سهم (بگه‌بیگ) پسر بزرگ - **زلم . گلعنبر . شمیران . هاوار . اورامان نفسود** - سهم (سرخاب‌بیگ) - نواحی **هشلی . مریوان . تنوره . نشکاش پلنگان . کلاش** (جوانرود) کنونی . **سندژ . قلمرو علی شکر . مهربان** سهم (محمدبیگ) - **سروچك . قره‌داغ . شهر بازار . آلان . اربیل کوی . حریر . عمادیه . رواندز**

پس از تقسیم مملکت پسران را بوحدت واتفاق توصیه نموده . وخودگوشه گیری و انزوا اختیار نموده . پس از انقضاء یکسال مرغ جان از قفس پیکرش پرواز نموده است - پسران‌مریك درقلمرو موروثی خود بامارت وحکمرانی مشغول شده . سرخاب‌بیگ ومحمدبیگ نهایت توقیر و احترام را نسبت به برادر بزرگ خود (بگه‌بیگ)رعایت نموده‌اند - مدت (٤۲) سال بگه‌بیگ روزگاررا بحکمرانی وسرپرستی برادران خود بسر برده در سنه (۹٤۲)هجری بدار جاوید خرامیده‌است

(حکومت مأمون‌بیگ ثانی اردلان)

پس از فوت بگه‌بیگ . پسرش مأمون‌بیگ دوم . در سنه (۹٤۲) هجری بجای پدر نشسته . پس از دو سال حکمرانی . از طرف سلطان سلیمان خان . سلطان دولت عثمانی . لشکر انبوهی مرکب از بیست هزار نفر سوار وپیاده نظام بسرداری حسین پاشای‌حاکم عمادیه ، به‌تقاص معاملات مأمون بیگ‌اول باآندولت. مأمور قلع و قمع اکراد وتصرف وتسخیر کردستانات گردیده مامون‌بیگ باچهار هزار سوار برای جلوگیری آن . حرکت‌کرده . در ناحیهٔ شهر زور تلاقی فریقین بعمل‌آمده صبح دوشنبه (۸) ذی‌قعده‌سنه(۹٤٤) هجری طرفین شروع‌برزم و کارزار مینمایند . این جمع قلیل در برابرآن لشکرانبوه تا غروب‌آفتاب داد‌مردی داده پایداری وایستادگی مینمایند وطرفین تلفات زیاد میدهند . شب‌که‌درمیرسد طرفین

دست از رزم کشیده مأمون بیگ با بقیه لشکر خود در قلعه زلم حصاری شده بکار قلعه‌داری میپردازد. دو نامه هم به دو عموی خود سرخاب بیگ و محمد بیگ مینویسد که لشکر بکمك او بفرستند. قریب یکماه بانتظار رسیدن کمك از طرف اعمام در قلعه پایداری نموده هرروز که آفتاب دمیده سپاه عثمانی بامید فتح قلعه با حملات دلیرانه هجوم آورده‌اند. شام که شده با یأس و نا امیدی عقب نشسته اند مأمون بیگ پس از یأس از رسیدن کمك اعمام. و قطع امید از ذخیره و آذوقه. ناچار شبانه باچند فراز خواص خود از قلعه بیرون آمده. مستقیماً بمنزل حسین پاشای سردار سپاه عثمانی پناهنده میشود. حسین پاشا یکنفر از معتمدین خودرا باسپارش نامه و استدعای شفاعت همراه ایشان فرستاده روانهٔ دربار اسلامبول مینماید. هنگام ورود باسلامبول مأمون بیك را حبس و زنجیر مینمایند. لشکریان هم صبح همان شب ولایات متصرفی مأمون بیك را تاراج نموده و مراجعت مینمایند.

(حکومت سرخاب بیگ اردلان)

سرخاب بیك پسر مأمون بیك اول. عموی مأمون دوم. همینکه از کماکیف ماجری مستحضر میشود. دست و پای خودرا جمع کرده درسنهٔ (۹۴۵) هجری متصرفات برادر زاده خودرا متصرف. و قلمرو محمد بیك برادر کوچك خودرا هم باقهر و غلبه بتصرف خود درمی‌آورد. و کلیهٔ کردستانات را تصرف و تصاحب مینماید. و باشاه طهماسب صفوی طرح روابط نموده نامه وهدیه بدربار آن شهریار فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد مینماید. در بلوك مریوان هم بالای کوه بلندی که در شمال جلگه واقعست. قلعه مستحکمی را برای روز مبادا بنا نهاده که حالاهم آثار آن قلعه در آنکوه باقی است.

محمد بیگ هم که مغلوب گشته و سرخاب بیگ برادرش متصرفات اورا متصرف شده. اوهم بدربار سلطان عثمانی سلطان سلیمانخان پناهنده میشود. سلطان سلیمانخان نهایت نوازش را درباره محمد بیگ مبذول داشته. فوراً امر میدهد مامون بیگ راهم ازحبس بیرون میآورند. مملکت (حله) راکه ازتوابع بغداد است برای محل معاش عائله و اطفال ایشان معین نموده رستم پاشای سردار اکرم را با سی هزار نفر قشون منظم ومکمل درمعیت محمد بیگ، و مامون بیگ مأمور قلع وقمع سرخاب بیگ مینماید. درتاریخ (۹۴۷) هجری رستم پاشای مذکور بنواحی شهرزور رسیده. سرخاب بیگ از قضیه مستحضر میشود. فورا باهشت هزار نفر

کرد سرراه را بآنها گرفته . در روز پنجشنبه (۲٤) رجب ۹٤۷ هجری فریقین در دشت شهرزور باهم متلاقی شده آتش جنگ بانهایت شدت در بین کردو روم درگیر میشود . سواره اکراد دراین جنگ داد مردی میدهند سه مرتبه پیش تازان لشکر عثمانی را که متجاوز ازده هزار نفر بوده اند متعاقباً شکست داده اند تاغروب آفتاب دائرهٔ جنگ اشتعال داشته . سیاهی شب دربین دوسپاه میانجی میشود وهریك بآرام گاه خود مراجعت میکنند. مدت هشت روز باکمال شدت زد و خورد طول کشیده . قریب ۷ هزار نفر از لشکر روم وسه هزار نفر اردوی کرد کشته میشود . بالاخره سرخاب بیگ صلاح خودرا درتحصن دانسته درقلعه زلم حصاری میشود . وبترتیبات قلعه داری می پردازد . ضمنا هم قضیه را بشاه طهماسب اطلاع داده تقاضای کمك میکند . قشون عثمانی مدت دوسال قلعه زلم را محاصره نموده و بتاخت و تاراج نواحی شهرزور میپردازند . دراین مدت هرچه حمله بقلعه میبرند با تلفات عقب می نشینند و نتیجه نمیگیرند . دریکی ازحملات رستم پاشای سردار سپاه روم زخم برداشته بستری میشود . ناگاه خبر بسرخاب بیگ میرسد که پانزده هزار نفر قشون شاه طهماسب شهریار ایران بسرداری حسین بیگ نام برای امداد به دو فرسخی قلعه زلم رسیده است آن اندازه که سرخاب بیگ از رسیدن این خبر خوشحال میشود . بعکس سپاهیان روم از شنیدن این خبر ملول وافسرده میشوند. از قضا رستم پاشا هم از اثر زخمی که برداشته متعاقب این خبر از دنیا در میگذرد . مختصر فوت رستم پاشا و آمدن سپاه ایران وزبر دستی دشمن دست بدست هم داده افسردگی و پریشانحالی مفرطی سپاهیان روم را فرا میگیرد . سرخاب بیك بمحض شنیدن فوت رستم پاشای سرعسکر بدون درنگ با سپاهیان خود از قلعه زلم بیرون تاخته . حسین بیك سردار سپاه ایران را هم خبرداده. متهورانه و بی باکانه خود را برقلب لشکر روم میزند و نظم دشمن را از انتظام خارج وهمه را متفرق و داغان میسازد . اردوی ایران هم که میرسند لشکرشکسته را تعاقب نموده جمعی را اسیر و عدهٔ را طعمه شمشیر مینمایند . باقیمانده هم در معیت محمد پاشا که یکی از صاحبمنصبان نامی دولت روم بوده پناهنده بقلعه زلم میشوند و اطفال و عیال سرخاب بیك را شفیع نجات قرار میدهند حسین بیك سردار ایران شفاعت زنان را قبول کرده محمد پاشا را باششصد نفر که همراه داشته سالما بدون خلع اسلحه مرخص و روانه دولت عثمانی مینماید . حسین بیك هم باسپاه ایران درنهایت خوشحالی و خرمی و افتخار بدربارشهریار ایران مراجعت مینماید . سرخاب بیك نیز باکمال

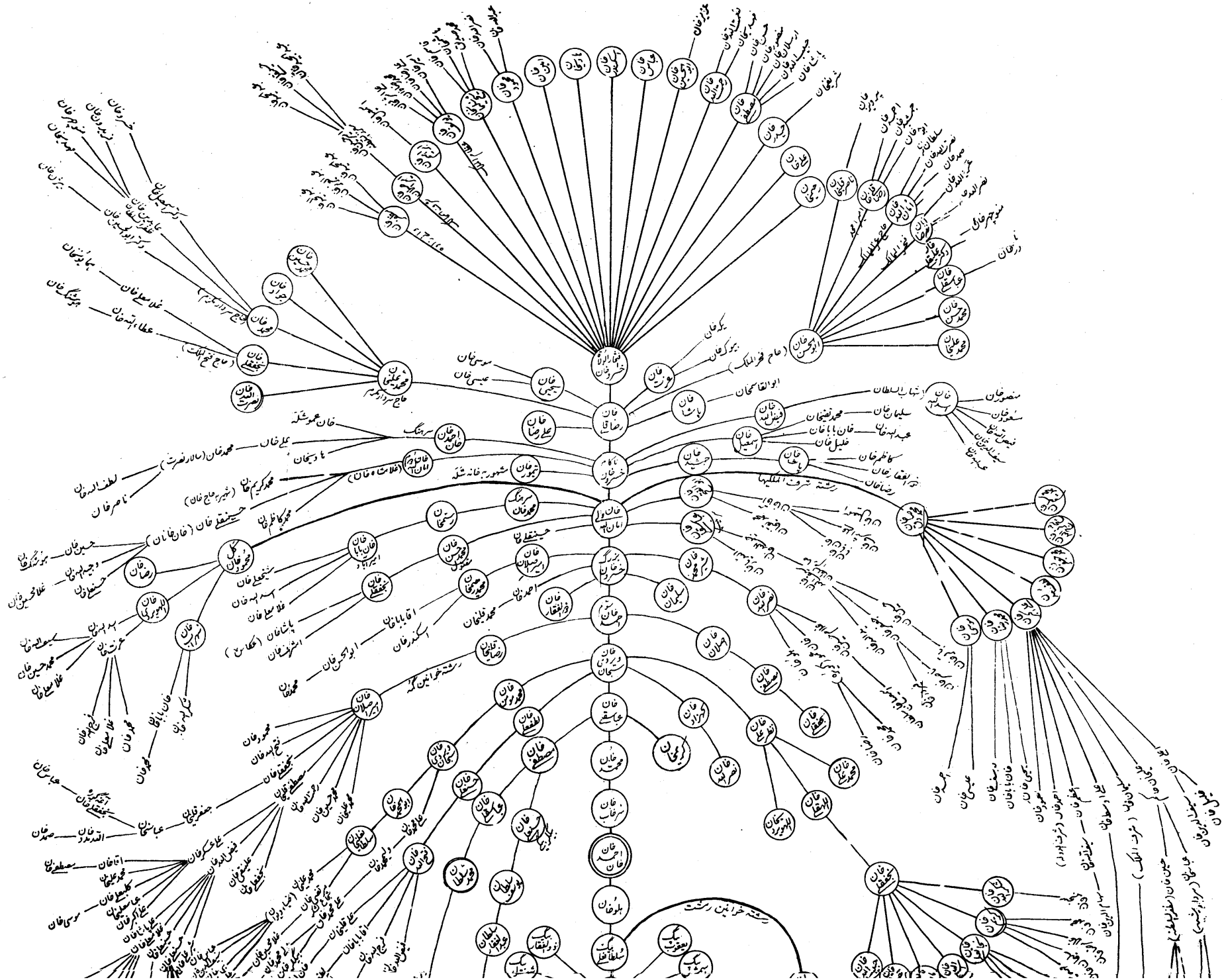

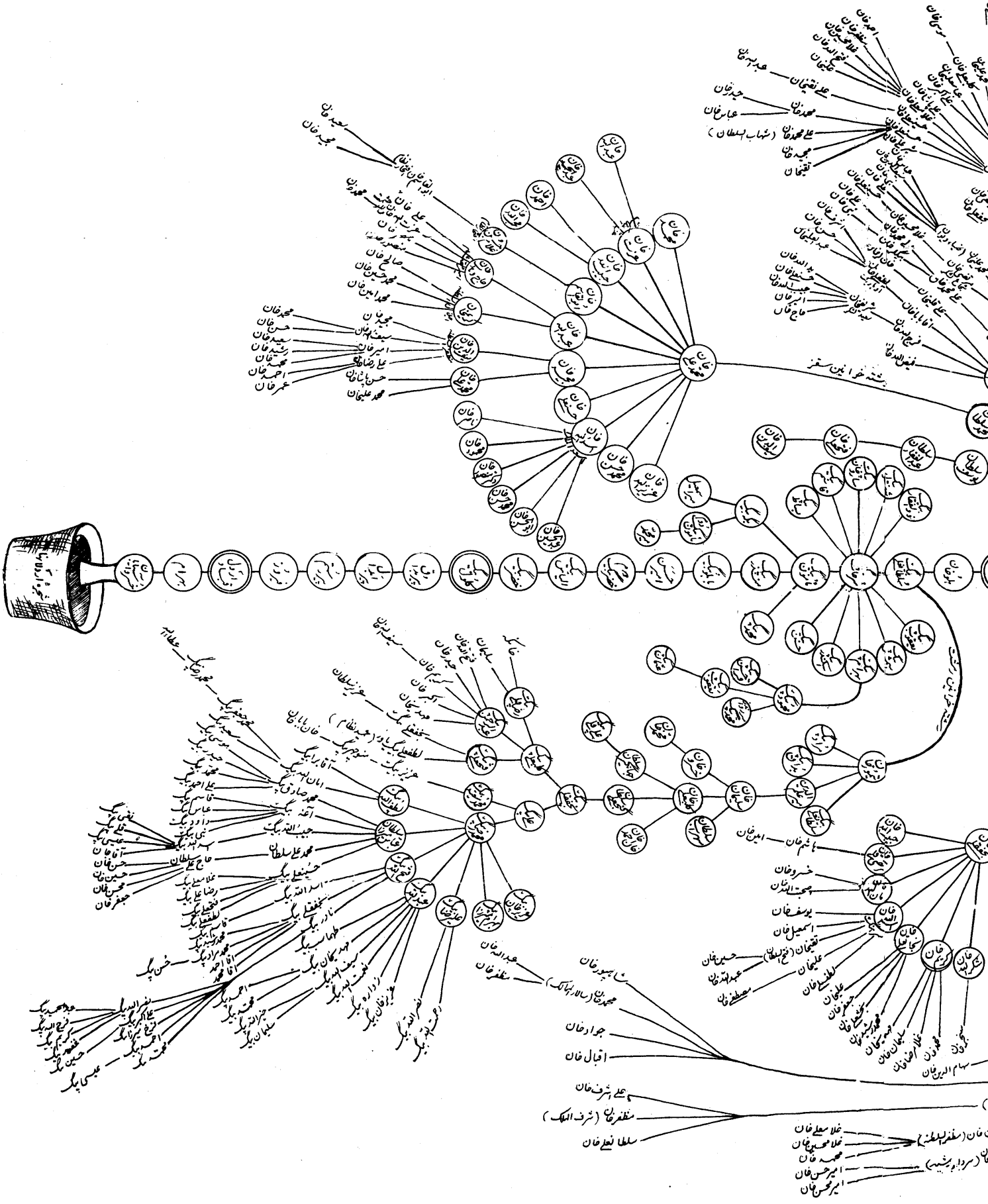

شوکت واقتدار برمسند حکمرانی مملکت کردستان استقرار یافته و بااستقلال والی کردستان میشود . سپس سرخاب بیك مرکز حکومت رااز قلعه زلم بقلعه مریوان انتقال داده آنجا را دارالملك کردستان قرارمیدهد .

پس از این قضایا . درتاریخ (۹۵۶) الفاس میرزای برادر شاه طهماسب که مدتی بوده از دولت ایران یاغی و روی‌گردان بوده - بحوالی شهر زور آمده بهرام میرزا وشاه‌قلی‌خان مهردار و ابراهیم‌خان از طرف شاه‌طهماسب با بیستهزار سوار نامور در تعاقب او بوده‌اند . در حدود شهرزور و مریوان باورسیده جمعیت او را متفرق ومنهزم میسازند. الفاس میرزا با بیست و یکنفراز کسان خود . به‌قلعه مریوان گریخته‌پناهنده بسرخاپ‌بیك والی کردستان‌میگردد . سرخاب بیك درحضور شاه طهماسب شفاعت اورا نموده . باتمام همراهانش بتوسط شاه نعمت‌الله قهستانی که طرف اعتمادشاه طهماسب بوده روانه دربار ایران مینماید . شاه طهماسب شفاعت سرخاب بیك را پذیرفته . در جزای این‌خدمت بنوازشات شاهانه اش نیز مفتخر میسازد . و هرساله مبلغ یکهزار تومان نقد هم از خزانه دولت بصیغه استمراری درباره سرخاب بیك برقرارمیدارد .

سرخاب بیك رایازده پسربوده -۱-حسن بیك-۲ اسکندر بیك-۳ سلطانعلی بیك ٤- یعقوب بیك ٥ -بهرام بیک ٦- ذوالفقاربیك ۷-اسمش بیک ۸-شهسوار بیك ۹- ساروخان بیك ۱۰- قاسم بیک ۱۱- بساط بیک .

سرخاب بیک پسرسوم خودراکه سلطانعلی بیک باشد . بواسطه‌شجاعت‌و کفایت جانشین خود قرارداده . بهرام بیک پسرپنجم خودرا هم حاکم رواندز و عمادیه نموده - وتاسنه ۱۲٤۹ هجری اولاد و احفاد همین بهرام بیک حکمران و فرمانفرمای آن محال بوده اند.محمد بیک نام هم‌که اورا **میرروانذز** گفته‌اند نوهٔ همان بهرام بیک بوده است .که سالها بادولت عثمانی‌جنگ و جدال داشته .

بالاخره سرخاب بیک پس‌ازسی‌سال شوکت و حکمرانی بسرای جاودانی شتافته . سلطانعلی بیک جانشین اوهم طولی‌نکشیده بپدربزرگوارخودملحق‌میشود ازاودوطفل‌صغیر-تیمورخان.وهلوخان. بجاماندهاند-بساط بیک‌پسریازدهم‌سرخاب بیک‌که شخص عالم وکافی ونیرومندی بوده در تاریخ ۹۷۵ هجری قدم بر بساط ایالت وحکمرانی میگذارد .

کریم پیرزاده

(حکومت بساط بیك اردلان)

پس‌از بر چیده شدن بساط حیات سرخاب بیک و فوت سلطانعلی‌بیک پسر سومش‌که جانشین‌او بوده . درتاریخ ۹۷۵ پسر یازدهمش بساط بیک قدم بر بساط حکمرانی گذاشته است . ابن والی‌زاده درعلم وفضل‌مایه افتخاراردلان . ودر بذل وسخا نادره زمان بوده است . اکثراوقات خود را درصحبت‌اهل‌علم‌میگذرانیده. و بعدل وداد وحقگذاری میل‌مفرطی‌داشته است .

قریب ده سال حکومت خود را باآسایش وآرامش بسربرده . درسنه ۹۸۵ تیمورخان وهلوخان پسران سلطانعلی بیک‌که دخترزادگان منشا سلطان استاجلو بوده اند . براوشوریده . قلعه پلنگان را مرکز خود قرار داده اند ـ بساط بیک جمعیتی را بسرکردگی سهراب بیک زن برادر خود برای تأدیب و سرکوبی برادر زادگان اعزام نموده . هنوز اردوی بساط بیک به پلنگان نمیرسد . تیمورخان وهلوخان فرارکرده بدربارشاه اسمعیل ثانی پناهنده میشوند . قریب یکسال در دارالسلطنه قزوین سرگردان مانده بالاخره شاه اسمعیل در سنه ۹۸۶ هجری از دنیا درمیگذرد . تیمورخان وهلوخان هم بخاك کردستان مراجعت مینمایند .جمعی ازروساء وخوانین را باخود همدست‌کرده شروع بتاخت وتاز مینمایند و مقداری‌از متصرفات بساط‌بیک را متصرف میشوند . ازقضا مأموراجل‌مجال‌دفاع‌به‌بساط‌بیک نداده درهمین تاریخ‌ازدنیا درمیگذرد . وتیمورخان بدون زحمت برمسندحکمرانی کردستان قرارمیگیرد .

(حکومت تیمورخان اردلان)

پس‌ازفوت بساط بیک. برادرزاده‌اش تیمورخان پسرسلطانعلی بیک درسنه ۹۸۶ هجری برمسند موروثی پدری‌شادکام نشسته . حکومت‌کردستان‌راسروصورتی تازه ورونقی جالب توجه میدهد . چون سلطنت ایران استقراری نیافته بوده . و پادشاه مقتدری برایکه سلطنت ننشسته بود تیمورخان با سلطان مرادخان سلطان دولت عثمانی طرح روابط ریخته . اظهاراطاعت وانقیاد بان دولت مینماید.سلطان مرادخان ازاین پیش‌آمدخرسندگشته: هرساله برسبیل‌استمرار صد هزار آقچه طلا که مالیات شهرزور بوده (تخمیناً سی‌هزارتومان پول‌کنونی‌ایران) در باره تیمور خان مقررداشته . وبلقب (میرمیران) مفتخروسرافرازش‌ساخته است .

تیمورخان را چهارپسر بوده ۱ — سلطانعلی بیک ۲ — بداق بیک . ۳ — مراد بیک ٤ — میر علم‌الدین — متصرفات خود رادر بین چهار پسربترتیب ذیل تقسیم نموده .

سهم (سلطانعلی بیک) شهرزور، قزلجه، زلم، سنه دژ، حسن آباد -
سهم (بداق بیک) قره داغ، کوی، حریر-
سهم (مراد بیک) مریوان، سقز، سیاه کوه، تیلکوه و خورخوره
سهم (امیر علم الدین) شهر بازار- (سلیمانیه کنونی)

خود تیمورخان، باسپاهی منظم از سواره نظام بتسخیر اطراف و اکناف پرداخته کرماشاه و سنقر و دینور و زرین کمر را هم که حالا گروس . یا بیجار میگویند بتحت تصرف درآورده .

بدون توجه بدولت ایران . لوای استقلال وخودسری بر افراشته است . دوسه مرتبه هم ایل کلهر را تاراج نموده بنان شبشان محتاج ساخته است . درسنه (۹۹۳) نیز با هزارسوار دوباره بمتصرفات عمر بیگ کلهر حمله برده عمر بیگ ناچار پناهنده بشاه ویردیخان والی لرستان شده است . شاه ویردیخان با جمعیت لرستان و کلهر سرراه را برتیمورخان گرفته . تیمورخان که کلهر را غارت کرده وغانماً درحال مراجعت بوده وهیچ انتظار همچو پیش آمدی را نداشته ناچار با همان هزارسوار که همراه داشته باسپاه ارو کلهر در آویخته است — در میدان رزم اسب تیمورخان زمین خورده فوراً سپاه لرستان براو تاخته اورا دستگیر مینمایند شاه ویردیخان که شخص باتجربه ومآل اندیشی بوده . باکمال توقیر تیمورخان را بمنزل خود برده نهایت اعزاز واحترام را نسبت باو مرعی داشته است .

پس ازچندی تیمورخان را با سواره وجمعیت خود بکردستان روانه نموده بعدازسه سال ازطرف دربار دولت ایران . دولتیارسلطان سیاه منصوری حاکم محال زرین کمرشده آنهارا متصرف میشود . تیمورخان با دوهزارسوار بعزم دفع دولتیار وتنبیه اهالی زرین کمر حرکت کرده . دولتیار با سه هزارسوار تزلباش که ازطرف دولت ایران اعزام شده بوده اند سرراه را برتیمورخان گرفته . پس از مختصر زد وخوردی دولتیار شکست فاحشی خورده درقلعه زرین کمر حصاری میشود. تیمورخان با همان عده که همراه داشته بمحاصره قلعه پرداخته دردو سه حمله قلعه راگشوده هنگام یورش بمیان قلعه تیری بمقتل تیمورخان میرسد . واورا ازپای درمی آورد لشکریان تیمورخان دست ازفتح نکشیده هلوخان برادر کوچکش باکمال شجاعت وتهورشروع بخونخواهی مینماید . ومتجاوز از دویست نفراز اهالی زرین کمر را بقتل میرسانند . بالاخره خوددولتیارسلطان راهم بدست آورده . بقصاص تیمورخان

باشد عذاب رهسپار دیار عدم میسازند وزرین کمررا هم غارت نموده نعش تیمورخانرا بقلعه مریوان عودت میدهند —

(حکومت هلوخان اردلان)

پس از کشته شدن تیمورخان . برادر کوچکش هلوخان در تاریخ (۹۹۶) هجری. برمتصرفات تیمورخان استیلاء یافته . بالاستقلال بحکومت کردستان اشتغال می یابد هلوخان در تعقیب رویه تیمورخان برادرش با دولت عثمانی مدت دوسال حفظ مناسبات با سلطان مرادخان سوم نموده . ولی اخیراً با دولت ایران تجدید روابط مینماید واطاعت و انقیاد خودرا بدربار ایران اظهارمیدارد . و دارالملك کردستان را از قلعه زلم و قلعه مریوان به قلعه پلنگان انتقال میدهد ـ قلعهٔ پلنگان درمحل بسیار سخت و سنگلاخی واقع شده . و در آن زمان از قلاع محکمه این سامان بشمار رفته است که برای هیچیك از سلاطین همجوار ممکن نبوده آنجا را بقهر وغلبه تسخیر نمایند . آثار وعلایم ودروازه سنگی آن قلعه چنانکه گفتیم هنوز باقی است درسابق ایام مرکزطایفه گوران وکهر بوده که ازطوایف کردستان هستند ودر آنجا سکونت داشته اند . بعد درنتیجه تصاریف دهور و حوادث روزگار ویران شده . هلوخان آن را ازنو تعمیر ومرمت نموده وبر استحکامات آن افزوده است . و چندین آبادی در اطراف آن برپا ساخته ودرهر آبادی مسجد مستحکمی برای پناه اهالی درهنگام ضرورت بنا نهاده است ـ قریه پلنگان در دوازده فرسنگی شهرسنه دژ واقع است . درسمت جنوب غربی آن . ازقلعه زلم ومریوان وحسن آباد هم تعبیرات کامل نموده . هرسه را باوج شکوه وعظمت رسانیده است .

هلوخان شخص شجیع ونیرومندی بوده . و در عدل وداد سرآمد عصر خود بوده است . با زیردستان و رعایا در نهایت مهرومحبت و رأفت و عطوفت معامله میکرده وباضباط وحکام قرب جوار طریق دوستی ومودت می پیموده است . درمدت حکمرانی او تمام متصرفات قلمروش آباد و معمور . طرق وشوارع امن و منظم خزانه اش هم ازسیم وزر انباشته گردیده است . فصول اربعه سال را برقلاع اربعه تقسیم کرده ـ زمستان را درزلم . بهار را در پلنگان . تابستان را درحسن آباد . پائیزرا درقلعه مریوان بسرمیبرده است . در تکثیرسپاه وتنظیمات قشونی نهایت جد وجهد را داشته . که اخیراً از هرحیث اطمینان خاطرحاصل نموده بهیچکدام از دولتین روم وایران اعتنا نکرده بالاستقلال حکومت میکرده . ومملکت کردستان را مملکت مستقله نامیده است —

برای تدریس علوم و نشر معارف و امامت جمعه شیخ عبدالغفار دوم مردوخی را (پسر شیخ شمس الدین) که در گاشیخان اورامان سکونت داشته . بقریه حسن آباد که پای تخت سنه بوده انتقال داده است . برای تعلیم و تربیت خان احمد خان پسرش نیز ملا یعقوب اعلی جد موالی سنه دژرا که درسور کول بوده . بحسن اباد آورده . وکلیه اوازم زندگانی ایشان را تأمین نموده است .

درسنه (۱۰۱۹) هجری حسینخان حکمران لرستان باشارهٔ پادشاه ایران (شاه عباس) . باده هزار نفر جمعیت حمله بکردستان آورده . در قلعه حسن اباد باهلوخان رو بروشده است . درسه مصاف همه جا شکست بالشکر حسینخان بوده در مصاف چهارم که میدان رزم ازدلیران ودلاوران طرفین آراسته شده بوده حسینخان شکست فاحش قطعی خورده . اردوی کردستان لشکر شکستهٔ لرستان راتاچهار فرسنگ تعاقب کرده اند . ومتجاوز از هزار نفر از لشکر لرستان بقتل رسیده است . خبر این شکست بدربار اصفهان میرسد . شاه عباس غضبناك شده لشکری بعنوان جلوگیری ازحرکات خود سرانه هلوخان بجانب کردستان اعزام داشته است . این لشکرهم در حدود حسن آباد بااردوی هلوخان برابر شده درحمله اول شکست میخورند. مجدداً شاه عباس لشکر انبوهی تهیه کرده مأمور قلع وقمع هلوخان وخاپور کردن کردستان مینماید. از قضا این لشکرهم دربرابر سواران رشید کردستان تاب مقاومت نیاورده . باتلفات وخسارات زیاد عقب می نشینند . شاه عباس ازاین حرکات جسورانه هلوخان وشکستهای پی در پی اردوی ایران عصبانی شده . خودشاه عباس باسپاهی انبوه بعزم تسخیر کردستان وسرکوبی هلوخان حرکت میکند . بقریهٔ میهم از قراء صفحه اسفند آباد که میرسد (درآن زمان اسفند آباد راقلمرو علیشکر گفته اند) آلی بالی نام زنگنه که سابق جلودار مخصوص شاه عباس بوده درقریه میهم تشرف حاصل نموده حقایق امر ووضعیات هلوخان وچگونگی اوضاع قلاع و استحکامات کردستانرا درخلوت بعرض شاه میرساند . واورا ازاین جنگ ومسافرت منصرف مینماید وخود آلی بالی متعهد میشود که ازراه سلم وصفا هلوخان راباطاعه وانقیاد شاه عباس دلالت واستمالت نماید . شاه عباس (آلی بالی) رابا فرمان و خلعت نزد هلوخان والی کردستان روانه نموده وخود بمقرسلطنت مراجعت میکند . آلی بالی درقلعه مریوان هلوخان راملاقات کرده . خلعت وفرمان وعواطف ملوکانه رابا شان ابلاغ مینماید. هلوخان سراطاعت وانقیاد پیش آورده . خان احمدخان پسرش را با تحف و هدایا روانه دربار شهریار ایران مینماید . شاه عباس فوق العاده ازورود خان احمدخان

خوشوقت شده بهمه جهة اورا مورد نوازش وعطوفتش قرار میدهد . و شاه‌عباس خواهر خودرا (زرین‌کلاه) بعقد ازدواج خان‌احمدخان درمی‌آورد . و در اصفهان آئین عروسی بطوریکه شایسته مقام پادشاهی باشدساز میکنند . وپس‌ازمدتی‌اورا اجازه مراجعت میدهد . وضمناً ازاو پیمان میگیردکه درمراجعت‌کردستان هلوخان پدرش رابه‌واطف شاهانه امیدوار نموده . بدربار اصفهان روانه نماید. خان‌احمد خان پس‌ازورود بکردستان برحسب قولی‌که‌داده به‌تمهید مقدمات پرداخته‌میخواهد هلوخان رابرفتن اصفهان تشویق نماید . هلوخان ملتفت نیت و مقصود فرزندشده اورا ازاین خیال منع میکند . چون خان‌احمد خان قول داده بوده . نتوانسته در مقابل منع پدر قائل بسکوت شود . بازدرهر موقع قضیه‌را تجدید میکرده‌است. وملایعقوب معلم خودرا (اعلیجد موالی‌کردستان) باخود همراه وهم‌عقیده میسازد. که‌هرشکل بوده متفقاً هلوخان راراضی‌بایتخسافرت نمایند . اصرار پسروملایعقوب خاطر هلوخان رامشوب نموده . خان احمدخانرا حبس نظرمینماید . وملایعقوب را هم درمحبس توقیف میکنند . پس‌ازدوسه روز شیخ عبدالغفار خطیب (امام‌جمعه) و امراء وخاصان هلوخان ازکنه قضیه مستحضرشده او را ازحبس پسرکه داماد شاه ایران بوده ملامت مینمایند . واو را مطمئن میسازندکه اگر پادشاه ایران سوء قصدی میداشت خان احمدخان را رسماً داماد خود قرار نمیداد . بالاخره هلوخان ملزم شده امربآزادی پسروبیرون آوردن ملایعقوب ازحبس صادر . و نسبت به‌پسر محبت واشفاق پدرانه مبذول میدارد . وباوعده میدهدکه قریباً آرزوی اورا انجام خواهد داد . پس از چند روز هلوخان تهیه مسافرت را دیده باتحف و هدایای شایان رهسپار اصفهان میگردد وبدربار شهریار ایران تشرف حاصل میکند شاه عباس از ورود هلوخان خرسند شده لازمه احترامات و توقیرات را در باره او مبذول میدارد . پس از شش ماه نوازش و اشفاق او را باکمال مسرت ومباهات و هر گونه امتیازات رخصت مراجعت به کردستان می دهد . و بر حسب تقاضای خود هلوخان . فرمان حکومت مملکت کردستان . از همدان الی عمادیه و کوی و جزیر باسم خان احمد خان شرفصدور می یابد - در سنه (۱۰۲۳) اورامان یاغی شده . خان احمد خان بامر هلوخان پدرش اردو بآن محل کشیده . پس از دو روز زدوخورد اورامان را متصرف . وهیجده‌نفر از خوانین وبیك‌زادگان آنجا را بقتل میرساند . پس ازاین واقعه دیگر تا فوت هلوخان اتفاقی‌که قابل ذکر باشد رخ نداده است

(حکومت خان احمدخان اردلان)

پس از فوت هلوخان . پسرش خان احمدخان درسنه (۱۰۲۵) برحسب فرمان مطاع شاه‌عباس پادشاه ایران . رسماً والی کردستان شده لواء حکومت و امارت بر افراشته است . و باکمال قدرت وشوکت واطمینان خاطر برسوم مملکت داری پرداخته است . پیش از همه‌کارها بیست‌هزار نفر سواره و پیادهٔ مسلح از جوانهای رشید کردستان بنام (نظام اردلان) برای حفظ انتظام مملکت مهیا ومرتب نموده. و برای آنها باندازه کفایت جیره ومعاش وملبوس وسائر لوازم ومهمات قشونی مقررداشته‌است . پس‌ازچندی ازطرف‌شاه عباس امرمیرسدکه اهالی مکری‌وبلباس شروع بهرزه‌گی نموده . خان احمد خان برای تأدیب وتنبیه آنها حرکت نماید. فوراً خان احمد خان باسپاهی‌گران بجانب مکری حرکت میکند . اهالی مکری و بابلباس هم که حرکت خان‌احمد خان را میشنوند . باجمعیتی انبوه بعزم رزم جلو می‌آیند . تلاقی فریقین دست داده بااینکه لشکر اردلان برحسب‌نفوس کمتر از جمعیت مکری و بلباس بوده‌اند . ولی چون اینها رزم دیده وجنك آزموده و تربیت شده بوده‌اند . باکمال تهور حمله باردوی مکری و بلباس برده . در مختصر کشش و کوششی آن دریای جمعیت را منهزم . وآن سیل‌گران را داغان ومتفرق میسازند . بعضی اسیر وبرخی طعمه شمشیر میشوند . بقیه سربکوه وبیابان نهاده اردوی (اردلان) درتعاقب آنها می‌تازند تابقلعه رواندز میرسند . فراریان پناهنده بقلعه شده درآنجا متحصن میشوند . خان احمدخان بمحاصرم قلعه که در بالای کوه بلندی بوده پرداخته . برای ذخیره اردوهم امر بغارت وتاراج دهات‌اطراف و جوانب میدهد. و رعایای آن نواحی را تاچند فرسنك می‌گریزانند . واغنام و احشام و ارزاق آنها را برای اعاشه اردو دریك محلی تامین مینمایند . ولی سختی قلعه وناهمواری جبال متصله بآن بیشتر ازآن بوده‌که آن اغنام وارزاق‌منهوبه بطول مدت محاصره رسائی‌نماید . خان‌احمدخان از اختتام ذخیره وآذوقه‌وگشوده نگشتن قلعه ملول شده بـا جمعی از خاصان بعزم تفرج بکنار دریائی‌که در جنب آن قلعه بوده میروند . از قضا با پیرزنی شوخ‌طبع وخوش‌کلام مصادف میشوند ضعیفه از خان احمد خان میپرسدکه معطلی شما در تسخیر این قلعه چیست . خان میگوید راه دخول مسدود است باینجهة در اینجا معطل مانده‌ایم . ضعیفه بطریق ظرافت میگوید . درشب زفاف‌من‌هم راه دخول مسدود بود . ولی چون طرف من مرد بود در یك حمله قلعه راگشود وبرای ابد راه را هموار نمود . خان‌احمد خان

از این‌طرافت متأثر شده . بمیان‌لشکر مراجعت میکندوعین‌قضیه را برای‌لشکریان نقل مینماید . اشکریان هم از طعن بیرزن بجوش وخروش درآمده برآن قلعه و جبال حمله‌ور میشوند . با مختصر تلفاتی قلعه راگشوده داخل میشوند . پس از قتل وغارت زیاد خان‌احمدخان بقایای قلعه‌گیان را امان داده و رواندز را هم ضمیمه مستملکات خود میسازد . از اولاد بهرام‌بیگ بنی‌اعمامش خلف سرخاب‌بیگ که در آن نواحی بذلت وفلاکت مبتلا بوده اند جمع‌آوری نموده نوازش میکند . قراحسن بیگ راکه پسربزرگ بهرام‌بیگ بوده حکمران **رواندز** میسازد . وخالدبیگ خوشناوی را حاکم **خوشناو** قرار میدهد و **عمادیه** را هم سپردهٔ عثمان‌بیگ پسر یعقوب‌بیگ پسربهرام‌بیگ مینماید . وبرای **کوی وحریر** هم ازخاصان خود حکومت معین میکند - حکام رواندز همه از نسل معین قراحسن بوده‌اند . طایفه محمدرشیدبیگ وکیل نیز بخالد بیگ منتهی میشوندکه مشهور به (میرخوشناو) بوده است .

سپس خان‌احمدخان بعزم تسخیر موصل حرکت‌کرده . همینکه بشش‌فرسخگی موصل میرسد . حاکم‌آنجا بسمت دیار بکر وحلب فرارکرده . خان‌احمدخان بدون جنگ وارد موصل میشود . عمال و افندیان موصل با هدایا و پیشکشهای شایان تشرف حاصل نموده مشمول نوازش وعطوفت میگردند . مدت چهل روز در موصل واطراف آن برای آسودن‌لشکریان‌اقامت‌گزیده وبزیارت **یونس** نبی هم بهره‌مند شده . گاو و بیگار موصل را به حسن‌آباد فرستاده درآنجاگندم‌کوفته‌اند .

از موصل مژده فتوحات خود راکماهو بشاه‌عباس عرضه میدارد . شاه‌عباس خنجر مرصع‌کمر خود را با اسب مخصوص ویراق مینا ودوازده‌هزارتومان پول‌طلا بافتخار خان‌احمدخان ارسال‌داشته . باو پیغام میدهدکه بجانب‌کرکوك وبغداد هم تاختهآنجا ها رانیز بحیطه تصرف‌درآورد . خان‌احمدخان پس از چهل‌روز توقف در موصل حرکت‌کرده‌کرکوك را هم متصرف میشود وحاکم در آنجا میگذارد و از آنجا متوجه بغداد میشود . شاه عباس همینکه حرکت خان‌احمدخان را بجانب بغداد میشنود . خود نیز شخصاً با سپاهی‌گران رهسپار جانب بغداد میشود . خان احمدخان بحوالی بغدادکه میرسدکهیا وپاشایان وبزرگان بغداد صلاح حال را در تسلیم دانسته با پیشکشها وهدایای شایان باستقبال او شتافته مورد عطوفت واقع میشوند . خان‌احمدخان در میان امواج شادی ومسرت اهالی وارد بغداد میشود . و

شروع بانتظامات مینماید . بفاصله دو روز موکب شاه‌عباس نیز بحوالی بغداد میرسد . خان‌احمدخان با جمعی از رجال بغداد باستقبال شتافته مورد عطوفت و اشفاق واقع میشوند ـ خان‌احمدخان پس‌از انجام این فتوحات در تاریخ (۱۰۳۵) هجری اجازه مرخصی گرفته بکردستان مراجعت مینماید . طول مسافرت خان از روز حرکت تا روز مراجعت (هفت سال وسه ماه) بوده است . پس از انقضاء سه سال‌شاه‌عباس ماضی‌از دنیادرگذشته . در جمادی‌الاخرای (۱۰۳۸) هجری شاه‌صفی بر اریکه سلطنت می‌نشیند . کلمهٔ (ظل حق) تاریخ جلوس او است . شاه‌صفی نیز با خان‌احمدخان همان‌رسم وروش شاه‌عباس رامرعی داشته . اورا بعواطف‌صمیمانه ونوازش‌کریمانه همواره مینواخته است ـ خان‌احمدخان را از (زرین‌کلاه) خواهر شاه‌عباس پسری بوده سرخاب نام . در ابتدای‌جوانی شاه‌عباس اورا بدربارخود برده خاطرهمایونی را بتربیت وتعلیم اومتوجه ساخته . که درنتیجه توجهات ملوکانه سرخاب‌بیگ بزیور علم وفضل آراسته . وبوصف‌شجاعت ودلیری پیراسته‌گشته‌است سلیمان خان اردلان‌که ذکر او ذیلا میآید . شاه را از آن جوان بی‌آلایش بشبهه انداخته .که‌گویا مشارالیه خیال سلطنت را در دماغ خود می پروراند . شاه صفی برای حفظ تاج وتخت خود بدون تعمق وتحقیق درسنه (۱۰۳۹) امر میدهدکه‌دیدهٔ آن نور دیدهٔ اردلان را ازحدقه بیرون میآورند . خان‌احمدخان بمحض شنیدن این خبر عقل از دماغ او پرواز نموده دیوانه میشود . وروح او به این ترانه مترنم میگردد .

بی توای‌جان جهان بادل خو ین چکنم　　بهر بی‌چشمیت‌ای چشم جهان‌بین چکنم
بی‌گنه‌دیده ات‌ازحدقه‌برون‌آوردند　　چشم‌من‌کوربگوپس من‌مسکین‌چکنم

روز بروزمرض‌مالیخولیای اوشدت‌بهمرسانیده شروع‌بحرکات‌مولناک‌مینماید بالاخره بتصویب‌امراء وروسای‌کردستان آن‌شیربیشه غیرت‌وشجاعت زنجیرمیشود . واسمعیل‌بیك اعلی‌جد عنایت‌الله بیگ که درآن هنگام سمت وزارت‌داشته. مملکت را مدت‌یکسال‌بحسن تدبیرنگاهداری نموده‌نگذاشته خللی بارکان حکومت‌کردستان وارد شود-پس‌از یکسال‌مرض‌خان‌احمدخان‌مبدل‌بصحت‌گشته . دوباره زمام مملکت را بدست خودگرفته است . مرحوم ملایعقوب قاضی (اعلیجد موالی‌کردستان) در تاریخ این قضیه‌گفته‌است.

احمداز این‌خبرکه دوش آمد　　غرق درناله‌و خروش آمد
درغلط گشت ابله و مجنون　　دلش ازداغ‌شه بجوش آمد

باز در غم برای فرزندش دلش از بیهشی بهوش آمد

خان احمدخان پس از حصول بهبودی ازمرض . بدون درنگ اظهار اطاعت بسلطان مرادخان سلطان عثمانی نموده . واز اطراف قشون خودراجمع آوری کرده. درسنه (۱۰۴۱) شروع بتاخت وتاز درخاك ایران مینماید . در قلیل مدتی کرمانشاه . و سنقر وهمدان وگروس. وخوی و ارومیه راجزومتصرفات خودساخته . ودرآنجاها حکام گذاشته وبنام خود سکه‌زده است.ودرمنابر ومساجد نیز خطبه‌بنام او خوانده شده ومدت پنج سال رسماً سلطنت کرده است.

خطبهٔ که درروز جلوس او بر تخت سلطنت درقلعه حسن آباد قرائت شده خطبه ذیل است که مرحوم شیخ عبدالغفار مردوخی (اعلیجدمؤلف) در موقع انعقاد سلام انشاء و قرائت نموده واین اولین خطبهٔ ایست که درکردستان اردلان قرائت شده است ـ

الحمدلله الذی اصطفی لرسالته علی البریة احمد المختار . وایده بالتاج والمعراج وعلمه انواع الرموز والاسرار . ارسله رحمة للعالمین ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار وسلطه علی کافة البشر ان الانسان لظلوم کفار شرف ابانا آدم بشریفة **انی جاعل فی الارض خلیفة** وبجله تبجیلا. وکرمه بکریمة **ولقد کرمنا بنی آدم وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا** والصلوة والسلام علی سیدنا احمد المبعوث علی الاسود والاحمر. وعلی آله واصحابه ما ازهر شجر واثمر الذی خضعت جباه الجبابرة لدی عتبته العلیة بالعشی والاشراق . وتوجهت وجوه الاکاسرة الی سدته السنیة من جمیع الاقطار والافاق خصوصاً سلطاننا الذی ابصرابصار آمالنا بنورحدقة جلاله وجماله .وازهر اشجار احوالنا بنورحدیقة عطائه ونواله . تفرجت بجمال بدرصورته العقول والافهام. و تفرحت من کمال شمس سیرته النفوس والاوهام . نظم امورممالکنا بسهمه الثاقب واصلح مصالح امالنا برایه الصائب . خلیفة ملك الافاق سطوته والحق کان مداه اية سلکا. یحوم حول ذراه العالمون کما.تری الحجیج ببیت الله معترکا. یحیی نسیم رضی منه الزمان وکم. مکافح بلطفی من سخطه هلکا . اطارصاعقة من نصله فبها .الی السماك لواء الشرع قدسکا . وصادف الرشدمنها کل معتسف. قدکان فی ظلمات الغی منهمکا . فالذین صار قریرالعین مبتسماً . والملك اقبل بالاقبال ممتسکا . علافاصبح یدعوه الوری ملکا وریشما فتحوا عیناً غدا ملکا ـ باسط بساط العدل و الانصاف . وقامع اساس الجور والاعتساف. منبع الجودوالسخاء . ومعدن الحلم والحیاء . والی لواء الولایة فی الافاق ومالك سریر السلطنة بالاستحقاق. الوالی ابن الوالی والی والاشأن خان احمدخان اردلان پادشاه بالاستقلال ممالك کردستان صانه الله تعالی عن طوارق الحدثان .

ومتمنا بدوام دولته قوام شوکته الی مدیدالزمان . بحق محمد وآله الطاهره. وبشرف سورة المبارکة الفاتحه .

چون خبر این اوضاع بشاه صفی میرسد . سپاهی ایروه بسرداری **زال خان و سیاوش خان** برای دفع خان احمدخان اعزام میدارد .خان احمدخان قضیه را بسلطان مرادخان اطلاع داده از طرف سلطان روم هم منوچهر پاشا با دو هزار سوار بکمك والی مأمور میگردد . در ۲۷ ربیع الاول (۱۰۴۶) لشکر روم و قزلباش در کنار دریاچهٔ مریوان ملاقی شده در ۶ ربیع الثانی لشکر روم و خان احمد خان شکست خورده فرار میکنند . خان احمد خان با جمعی از امراء و سرداران خود بموصل رفته ،دارالملك خود را موصل و کرکوك قرارمیدهد . سلیمانیه و شهرزور را هم تحت تصرف داشته است —

سلطان مراد بتقاص این شکست در ۳ رمضان (۱۰۴۶) لشکری مرکب از شش فوج پیاده نظام وچهار هزارسوار (علاوه بر لشکرخودخان احمد خان) درتحت فرماندهی **خسرو پاشای** سرعسکر . مامور تسخیرعراق و کردستان مینماید . شاه صفی هم که قضیه را مستحضرمیشود . **زینل خان** سپهسالار شاملوئی را باسپاهی بزرگ روانه کردستان مینماید . خود شاه صفی نیزپشت سر اردوی مذکور با لشکری جرار بهمدان میآید . زینل خان سپاه خود را باشتاب بمریوان رسانیده خسرو پاشا هم که خبر ورود اردوی ایران را بمریوان میشنود قشون خودرا بدانجا کشیده بار دیگر در جلگه مریوان نایره جنگ مشتعل میشود . پس از قتل و کشتار زیاد و تلفات خارج از حد انتظار اردوی قزلباش ایران شکست خورده رو بفرارمی نهند . چون لشکرشکسته بهمدان میرسد شاه صفی زینل خان را دهن توپ گذاشته و خود حاضر کارزارمیشود . خسرو پاشای سرعسکر هم درتعاقب اردوی شکسته واردسنه دژ میشود پس ازیك شب توقف رو بهمدان حرکت کرده بصفحه اسفندآباد (قلعرو علی لشکر) که میرسد می بیند اهالی بامرشاه صفی عموماکوچ کرده در سرراه یك آبادی برای تهیه ذخیره ولوازم اردو باقی نمانده است ؛ ناچاراردو را یکسره بمحال درگزین میکشد درآنجا دوباره آتش رزم مشتعل شده اردوی خسرو پاشا بواسطه فقدان ذخیره ومهمات محکوم بشکست میشود وبطرف بغداد رهسپارمیگردد

شاه صفی پس ازانهزام خسرو پاشا سلیمانخان پسرمیرعلم الدین نوهٔ تیمور خان اردلان راکه درآن هنگام جزو خدمتگذاران شاه صفی ومحل وثوق واعتماد

او بوده حکومت کرستان را داده و با جمعیتی مختصر اورا روانه سنه دژ و شهر زور میشماید .

✡ حکومت سلیما نخان اردلان ✡

سلیمان خان اردلان پسر میرعلم‌الدین در۴ شوال (۱۰٤٦ هجری) ازطرف شاه صفی بحکومت کردستان منصوب گردیده (شاه صفی همان سام میرزا پسر صفی میرزای پسرشاه عباس‌ماضی‌است‌که شاه عباس او را شاه صفی نام گذاشته) سلیمانخان درنزدشاه صفی پیشنهادکرده بوده‌که دارالملك کردستان را بمحل‌سنه دژ انتقال دهد بنابراین لدی‌الورود بکردستان در ذی‌قعده (۱۰٤٦) قریه سنه را که درآن هنگام یکی از قراء کوچك‌کردستان‌بوده و طایفه کفش زرینه در آنجا سکونت داشته اند . توسعه داده‌است. (طایفه گفش زرین یا زرین‌کفش همان‌طایفهٔ هستندکه سابق‌گفتیم نسب ایشان به توس نوذر منتهی میشود)

قلعه حکومتی راکه روی یك تپه در وسط شهرواقع است باکمال استحکام بنا نهاده واین قلعه را (سنه‌دژ)گفته‌اند یعنی قلعهٔ سنه (دژ بمعنی قلعه‌است) . بعد اخیرا آنرا معرب‌کرده‌اند سنه‌دج و بالاخره درنتیجه تعریب وتحریف سنندج شده است . این‌قلعه همان قلعه حکومتی‌است‌که تا سنه (۱۳٤۷ هجری) مقرحکام بوده . ازسنه (۱۳٤۷) ببعد مرکزقشون دولتی شده‌است

سلیمانخان علاوه برقلعهٔ حکومتی عمارات ومساجد وبازارراهم در اطراف قلعه حکومتی بنا نهاده یك رشته قنات راهم ازاراضی سرنودی که در مغرب شهرواقعست احداث نموده‌است و آب آنرا هم بوسیله سه شتر گلو بقلعه حکومتی واردکرده است . اخیرا حسنعلی‌خان نیز درسنه (۱۲۱۰) در زمان حکومت‌خود از آن قنات تعمیری نموده. هجری وشترگلوهاراهم تازه‌کرده است. در سنه (۱۳٤۹) هجری با زحمات سرهنگ محمودخان امینی رئیس تیپ مستقل کردستان از بغداد لوله آهن وارد وازقلعهٔ حکومتی تاخارج شهرمجرای آب را لوله کشی‌کردند و شترگلو ها رابرداشتند .

سلیمانخان پس‌ازساختن‌قلعه حکومتی درسنه . قلعه‌زام وپلنگان‌ومریوان و حسن‌آباد راخراب ومنهدم ساخته‌است . خان‌احمد خان‌که حکومت سلیمانخان‌و عملیات اوراشنیده در سنه(۱۰٤۷ هجری) با دوازده هزار نفرسواروپیاده ازموصل بعزم تجدید تصرف‌کردستان ودفع سلیمانخان حرکت‌کرده از دربند چقان گذشته وارد خاك‌کردستان میشود . سلیمانخان هم‌که ازپیش حرکت احمد خان‌را بشاه

صفی اطلاع داده بوده بفوریت ازطرف دربارشاه صفی(آلی بالی) زنگنه . امیر آخورشاه‌صفی که سابق هم ذکری از او شد . باسه صد سوار مامور حفظ قلعه حکومتی میگردد . سپس سیاوش بیگ‌قوللرآغاسی وشاه ویردی‌خان حاکم لرستان و آقا خان مقدم جوانشیری هم هریك با جمعیت خود از طرف دربار شاه صفی مامور دفاع از خان احمدخان میگردند . در جلگه مریوان بار دیگر تلاقی فریقین بعمل آمده ، جنگ سختی درگیر میشود ، پس از کشش وکوشش زیاد چند نفر از پاشایان عثمانی که در اردوی احمد خان بوده اند کشته میشوند. خان احمدخان چون می‌بیندکه ضعف وسستی بسپاه اوروی نموده . شام همانروز دوباره روبجانب موصل میراند. پس‌ازششماه درسنه (۱۰٤۸) هجری درموصل فوت کرده امراءکردستان نعش‌اورا درجواریونس نبی٤ دفن نموده‌اند ـ مدت حکمرانی خان احمدخان‌درکردستان پس ازپدر(۲۳) سال‌بوده‌که پنجسال ازآن بعنوان‌سلطنت نام خود را زیب سکه وزینت خطبه ساخته است ـ پس از فوت خان احمد خان . سلیمان خان آسوده خاطرشده بافراغت حال با مرحکومت کردستان اشتغال پیدا کرده است .

این سلیمانخان. درابتدا نزدخان احمدخان بنی‌عم خود بوده . چون همواره درمعارك وجنگها آثارشجاعت ونیرومندی ازاومشاهده‌کرده. باطناً ازاومتوهم شده خواسته بیك وسیلهٔ اورا ازمیان بردارد. سلیمانخان بفراست مکنون اورا دریافته بدون اطلاع فرارکرده خود را بدربارشاه صفی میرساند . مدتی درآنجا بسربرده بتقاص سوء قصد خان احمدخان. سرخاب بیگ.پسراورا نزد شاه صفی متهم میسازد وچشم اورا (چنانکه سابق‌گفتیم) به‌کندن میدهد ـ

هربدکه‌می‌کنی‌تومپنداز کاف بدی گردون فروگذارد و دوران رها کند
قرض‌است‌کرده‌های تودرنزد روزگار در هرکدام روز که باشد اداکند

درجنگ همدان هم‌که اردوی شاه‌صفی باخسروپاشای سرعسکرروم مصاف میدهند. همین سلیمانخان رشادتهای شایان تمجید ابرازداده . وچندین نفرازدلیران روم را سر ازتن جداکرده ومورد عنایات ملوکانه واقع شده است‌که بالاخره در نتیجه همان دشادت وفداکاری بحکومت‌کردستان نائل میشود .

پس‌ازشاه صفی. شاه عباس ثانی نیز باهمین سلیمانخان‌کمال توجه وعطوفت را داشته‌است. مدت (بیست) سال درکردستان حکومت‌کرده درسنه (۱۰٦٦) متوفی گفته‌است ـ

«حکومت کلبعلی خان اردلان»

پس از فوت سلیمانخان . شاه عباس ثانی صفوی . برحسب پیشنهاد وصلاح دید مرید ویس سلطان کلهر . که یکی از بستگان خاص سلیمانخان بوده . کردستانرا شش قسمت نموده . وهر قسمت را بیکی از کسان سلیمانخان داده است .

(۱) ایالت سنه دژرا بامضافات شرقی آن . بکلبعلی خان پسر بزرگ سلیمانخان واگذار نموده - (۲) حکومت مریوانرا بهخسروخان پسر دیگر سلیمانخان داده - (۳) سقز وسیاه کوهرا بسهراب سلطان پسر کوچکش تفویض نموده - (٤) محل پلنگان را بمریدویس سلطان سپرده - (٥) نواحی شهرزور وشهربازاررا بمحمدخان گرجی (٦) جوانرود رابه صفیخان سلطان واگذار نموده است. وهمه را مکلف ساخته که درتحت اطاعه وانقیاد کلبعلیخان باشند . ومحمد سلطان گلباغی وسائر امراء واعیان راهم درخدمت کلبعلیخان هریك بشغلی ازمشاغل دیوانی اشتغال داده است - درسنه (۱۰٦۷) هجری کلبعلیخان بایالت سنه دژمستقل گردیده. سایرحکام جزوهم بطور مذکور بمحل مأموریت خود رفتهاند کلبعلیخان باحسن خدمت وابراز لیاقت. عواطف وتوجهات شاه عباس ثانی رانسبت بخود جلب نموده . مورد عنایات ومحل وثوق و اعتماد واقع شده است - درآن زمان اهالی خوزستان بنای سرکشی وطغیان گذاشته ازطرف دولت ایران کلبعلیخان باسپاه اردلان مامورتنبیه وسرکوبی خوزستان میشود کلبعلیخان حسب الامرملوکانه بگوشمالی سرکشان حرکت کرده . با کمال رشادت و نیرومندی بطوریکه مکنون خاطر همایونی بوده اهالی آنسامان راگوشمالی سخت داده امنیت وآسایش ازدست رفته رادوباره درصفحه خوزستان اعاده و برقرارمیسازد ودرنتیجه اینخدمت بیشتراز پیشترمورد مراحم شاهانه والطاف ملوکانه واقع شده است - کلبعلیخان دراندوختن زروسیم وجمع آوری احشام واغنام سعی مفرط داشته ودر بذل وسخا وبخشش وعطا بحد امساك قائل بوده است . بنابراین ازبحرنوال اوکسی بهره مند نگشته است - پس ازمدت (۱۵) سال حکمرانی درسنه (۱۰۸۲) هجری ازدنیا درگذشته است -

«حکومت خان احمد خان ثانی اردلان»

خان احمدخان. پسرارشد کلبعلیخان. پس ازفوت پدردرسنه (۱۰۸۲) هجری برحسب فرمان شاه سلیمان صفوی پسرشاه عباس ثانی برجای پدرنشسته ولیکن بجای مملکت داری وفرمانفرمائی . شروع بعیاشی وباده پیمائی نموده . ودربذل و

بخشش باپدردرسرحد افراط وتفریط واقع شده‌اند.درقلیل مدتی‌تمام نقود خزانه و دفائن پدر را بباد داده است . از بسکه بمردم سیم وزر میداده مردم او را (خانه زرینه) گفته اند . جزعیش وطرب . ولهوو لعب بکاردیگری نپرداخته وجزمناهی وملاهی بشغل دیگری تمایل نداشته است . درنتیجه این لاقیدی اغتشاش و بی نظمی درمملکت درگیر . وظلم وجور وناامنی درهمه جا عمومیت پیداکرده است . خسروخان عمویش‌هرچه ازدرتوبیخ وملامت اودرآمده . نتیجه نداده بالاخره مراتب را بشاه سلیمان اطلاع داده است شاه سلیمان در ذیقعده (۱۰۹۰) حکومت کردستان را بخسروخان تفویض نموده . وخان احمد خان‌ثانی. بواسطه نادانی‌مسند حکمرانی را ازدست میدهد .

(حکومت خسروخان اردلان)

پس‌از عزل خان احمد خان . عمویش خسروخان درسنه (۱۰۹۱) بخلعت و فرمان حکمرانی کردستان نایل‌شده . توسن اقبالش ازقلعه مریوان . بسوی‌سنه دژ خرامیده است . وغفلتاً وارد سنه دژشده‌فوراً خان احمدخان راکتف بسته . روانه اصفهان نموده است . وخود بالاستقلال بامر حکمرانی‌کردستان مشغول‌گشته است ولی بعکس انتظار بااهالی بنای زشت‌گوئی ودرشت خوئی وظلم وتعدی‌گذاشته . آتش جورش شعله ور . وناله مظلومین بماه واخترمیرسد . ناچار اهالی ازدست مظالم وستمکاریهای اوبستوه آمده . چند نفرازوجوه ملك شبانه حرکت‌کرده بداد خواهی رهسپار اصفهان میشوند . شاه سلیمان متظلمین را بعواطف شاهانه‌نوازش نموده . وآنها را نزد خسروخان عودت میدهدکه ازایشان استمالت ودلجوئی‌کند خسروخان ازاین عطوفت شاهانه سوء استفاده نموده . کاملا بعکس‌اوامر ملوکانه باآنها معامله ورفتارمیکند . وهریك رابه‌بهانهٔ منکوب‌و مخذول میسازد . وبعضی راهم اعدام مینماید . چون‌شرح‌قضایابعرض شاه سلیمان میرسد . فوراً تیمورخان آجرلورا مامورنموده . درسنهٔ (۱۰۹۳) واردکردستان شده . خسروخان راکتف بسته روانه اصفهان مینماید وخودبرمسند حکمرانی اردلان می‌نشیند ـ وخسرو خان لدی‌الورود باصفهان درمیدان شاهی اعدام میشود ـ

حکومت تیمورخان آجرلوئی

پس‌از خسروخان اردلان . تیمور خان آجرلوئی بموجب فرمان شاه سلیمان صفوی درسنه(۱۰۹۳) برمسندحکمرانی اردلان‌جلوس نموده . واین‌اول کسی‌است‌که ازغیرطایفهٔ اردلان بواسطه فساد اخلاق اردلان بحکمرانی کردستان نائل میشود .

این شخص چون اهل محل نبوده و با کسی حب و بغض نداشته است . بی اندازه . با مردم حسن سلوك بخرج داده . و بطوری با اهالی دوستانه و برادرانه نشست و برخواست نموده که همه را نسبت بخود شیفته وشیدا ساخته است . مدت شش سال بدینمنوال در کردستان حکومت کرده . درسنه (۱۰۹۹) هجری معزول میشود -

«حکومت خان احمد خان اردلان . ه تپه دوم»

پس از عزل تیمورخان آجرلو. دوباره خان احمدخان ثانی اردلان پسر کلبعلی خان درسنه (۱۰۹۹) بموجب فرمان شاه سلیمان صفوی بحکومت کردستان و شهرزور مأمور ومراجعت مینماید خان احمدخان دراین مراجعت بجای اینکه گذشته هارا جبران. واهالی را بمهرو محبت وداد وعدل دلگرم و امیدوار نماید. باقتضای مثل مشهور خوی بد درطبیعتی که شست نرود تا بروز حشر از یاد. - بیشتر از پیشتر شروع به عیاشی ولهو وطرب وتجدید مظالم نموده. مردم را باردیگر دلسرد ومملکت را مجدداً گرفتار بی نظمی و انقلاب میسازد . سلیمان پاشای بابان که بر اوضاع خان احمدخان واختلال کردستان طلاع پیدامیکند باجمعیتی از کردوعرب درسنه (۱۱۰۰) هجری حمله بکردستان آورده. مریوان وسقز واورامان راتسخیر. وسهراب سلطان حاکم سقز (پسر کلبعلی خان) . وابراهیم بیك (میراسکندری) حاکم مریوان را دستگیر وهردو را بقتل میرساند خان احمد خان مراتب رابشاه سلیمان اظهارداشته. وخودرا برای دفاع آماده میسازد. ازجانب شاه سلیمان رستم خان سپهسالار. وعباس قلی خان زیاداغلی (شهیر بعباس خان قاجار) باسپاهی آراسته بامداد خان احمدخان میرسند. عموماً بجانب مریوان حرکت کرده درجلگای مریوان تلاقی فریقین بعمل میآید پس از دوروز جك سلیمان پاشا شکست فاحشی خورده متجاوز از چهارهزار نفر ازسپاه واتباع او بقتل میرسد. وکلیهٔ خیمه وخرگاه و مهمات او نصیب قزلباش وسواره اردلان میگردد.

عباس خان زیاد اغلی. پس از این فتح تاریخی. بهنامی قاسم سلطان اورامی منشأ فساد وسبب آمدن سلیمان پاشارا بر اهالی کردستان تهمت بسته شروع بگرفتن و بستن مینماید جمعی شبانه بخاك عثمانی فرارمیکنند وجمعی گرفتار میشوند. ازجمله گرفتاران چندنفر عمده که رجال وبزرگان کردستان همانها بوده اند با یکهزار و دویست نفر رعایای این سامان را تحت شکنجه وعذاب کشیده. پس از گرفتن دارائی ازآنها. همهرا باشکال مختلفه اعدام. وازکله آنها تپهٔ بزرگی در جلگه

مریوان تشکیل میدهد. قاسم‌سلطان اورامی راهم‌که منشأ این‌فتنین و تمامی بوده بقتل رسانیده سراورا مانند مقرس روی‌چوبی قرارداده‌بالای‌تپهٔ کله‌ها علم‌میسازد (هرکسی آن‌درود عاقبت‌کار که‌کشت)- حالاهم‌آن‌تپه باقی است. و به کلین کوه اشتهار دارد. یعنی کوهی که ازکله تشکیل یافته است. شاه‌سلیمان از این حرکت وحشیانه عباس‌خان آزرده شده فوراً اورا احضار ولدی‌الورود باصفهان در میدان شاهی برچوبهٔ دار می‌آویزد - روز پنجشنبه ۶ ذی‌حجه (۱۱۰۵) شاه سلیمان برحمت ایزدی پیوسته. روزسه‌شنبه ۱۴ ذی‌الحجهٔ همانسال. شاه‌سلطان حسین برتخت‌سلطنت جلوس مینماید ودر سنه (۱۱۰۷) خان احمد خان از طرف شاه‌سلطان حسین صفوی‌از حکومت کردستان معزول ومحمدخان پسر خسرو خان مقتول. بحکومت این‌سامان منصوب میگردد. مدت حکومت خان‌احمدخان دراین نوبت ثانی‌هشت‌سال وکسری بوده‌است -

(حکومت محمدخان اردلان)

پس‌از عزل‌خان احمدخان‌ثانی. درنوبت ثانی. محمدخان اردلان پسرخسرو خان مقتول درسنه(۱۱۰۷) برمسند حکومت کردستان استقرار یافته. شروع به‌توسعه وتعمیر ولایات مینماید. وبرای‌اعاده انتظام واستمالت وجمع‌آوری‌امراء وبزرگانی که‌از حرکات‌وحشیانه عباس‌قلی خان زیاداغلی(که سابق ذکرشد) متوحش‌شده بخاك عثمانی آواره وپراکنده شده‌بوده‌اند. ازطرف شاه سلطان حسین صفوی. حسین‌خان سردار لر مأمور کردستان وآذربایجان وشهرزور شده. شروع بسرکوبی اشرار و جمع آوری اخیار مینماید . و تایکدرجهٔ موفقیت حاصل نموده مراجعت مینماید سپس جهانگیر سلطان پسر کلبعلی خان اردلان که در صدد احراز مقام حکومت کردستان بوده باجمعی‌از اهالی همدست وهمدستان شده. در سنهٔ (۱۱۱۳) هجری برمحمدخان حکمران‌میشورند. وازدست‌اوبدربار شاه‌سلطان حسین‌شکایت مینمایند. درنتیجهٔ این‌شورش وتظلم محمد خان اردلان معزول و محمد خان گرجی بحکومت کردستان نامزد میگردد.مدت‌حکومت محمدخان اردلان (۶) سال‌بوده‌است -

(حکومت محمدخان گرجی)

پس‌از عزل محمدخان اردلان. دربیع‌الاول سنه (۱۱۱۳) محمدخان گرجی مأمور کردستان شده. برمسند حکمرانی جلوس مینماید. این محمد خان پس از ورود بکردستان خودرااهل‌تسنن وپیروامام شافعی معرفی‌نموده ودرفرایض‌پنجگانه

بااهل ملك بجماعت نمازخوانده. درتوسعه شهرسنه‌دژ اقدامات مجدانه نموده‌مساجد ومدارس متعدد بناکرده ودرجنب بازار هم درزمینی که‌ملك موروثی‌ملاعبدالکریم قاضی‌بوده (اعلیجد موالی کردستان) یك‌باب کاروانسرا مشتمل‌بر شصت وشش‌حجره تحتانی وفوقانی بنا نموده. وپس‌ازاتمام آن اعیانی وبهرهٔ آنرا وقف‌عتبات عالیات نموده. وتولیت‌آن رابقاضی عبدالکریم واگذار کرده‌است که هرساله عشر مداخل آنرا بنام حق‌الارض وحق‌التولیه برای خود دریافت دارد. وبقیه را حوالهٔ عتبات عالیات نماید ـ این‌حکمران پس‌از سه‌سال حکمرانی مفسدین سنی‌شدن اورابعرض پادشاهی رسانیده درسنه (۱۱۱٦) محمدخان مذکور معزول وبجای او حسنعلی خان مأمور میگردد ـ

(حکومت حسن‌علی‌خان)

پس‌از عزل‌محمد خان گرجی . درسنه (۱۱۱٦) بموجب فرمان‌شاه سلطان حسین . حسنعلی‌خان‌پسرمحمدمؤمن‌خان اعتمادالدوله بحکومت‌کردستان مأمور شده است . این‌حکمران بعکس‌محمدخان حکمران‌سابق . درمذهب‌تشیع متعصب. و در ترویج آن‌شروع بجدوجهد وبذل‌مساعی نموده بدرجهٔ که ازافراط هم‌گذشته . بنای اعمال‌غرض‌باا هالی‌می‌گذاردوسب‌ورفض را جزو زینت محضر خودقرار داده جان و مال‌اهل‌تسنن‌راعلناً حلال‌میشمارد. از قرارمنقول‌روزی‌بعزم‌شکار از قلعه‌حکومتی بیرون آمده سوار میشود واز جنب‌بارگاه (پیرعمر) که در جلو دارالایاله واقع‌است‌میگذرد از ملتزمین رکاب‌می‌پرسد که این‌بقعه‌مال‌کیست . یکی‌ازملتزمین‌میگوید ـ بقعهٔ‌پیر عمراست . این‌شخص وحشی‌ازشدت تعصب بمحض‌شنیدن کلمه(عمر) غضبناك شده امر میدهدکه تا مراجعت اوآن‌بقعه وبارگاه‌را باخاك‌یکسان‌کنند . حسب‌الامرتامراجعت اوآثاری از بقعه وبارگاه نمی‌ماند. از قضاهنگام‌مراجعت بدارالایاله مبتلای دردول میشود . وساعت‌چهار ازشب‌گذشته ازداردنیا درمیگذرد . هنگام‌جان دادن باهل و عیال‌خود میگوید ـ (من‌مرضی‌نداشتم . پیرعمربها انتقام‌خودرا گرفت) .

نسب‌این اعاظزاده سابقاً بیان‌شد . مدت‌حکومت حسنعلی خان مذکور دوسال ناقص‌بوده است.

(حکومت حسینعلی‌خان. برادر حسنعلی‌خان)

پس‌از فوت حسنعلی‌خان. درسنه (۱۱۱۸) هجری حسینعلی‌خان برادرش(پسر مؤمن‌خان اعتماد الدوله) .ازطرف‌شاه سلطان حسین بایالت‌کردستان برقرارمیشود

این حکمران از برادرش متعصبتر بوده : خصوصاً واقعه فوت برادرش که نقل مجالس و نقل محافل بوده بیشتر اورا عصبانی ساخته باینجهت بهروسیله وهربهانه اسباب اذیت وآزار اهالی را فراهم می آورده. که بالاخره مردم تاب حرکات واعمال اورانیاورده درسنهٔ (۱۱۱۹) براوشوریده اعزه واعیان ولایت رهسپار دربار اصفهان میشوند . و اورا معزول میسازند . وکیخسرو بیگ یساول بجای اوحکمران میشود . مدت حکومت حسینعلی خان یکسال وچهار ماه بوده است .

(ضابطی کیخسرو بیگ یساول)

پس از عزل حسینعلی خان . درسنه (۱۱۲۰) هجری کیخسرو بیگ یساول شاه سلطان حسین برمسند حکمرانی می نشیند. این حکمران پس از ورود بکردستان اهالی ازوضع حرکات ومعاملات بی اطلاعانه او که بامقام حکومت و رویهٔ اصالت تناسب نداشته . ملتفت میشوند که شخص فرومایه و نانجیبی بوده . و منتهی درجه ترقیات او یساولی دربار بوده است . بنابراین دیگرمردم چندان بااو آمیزش نمی کنند . وباو سرفرود نمی آرند . وهرامری هم که میکند عقیم ولایجری میماند . بالاخره میانه او بااهالی بهم خورده . اهالی براو میشورند واورا بیرون مینمایند . و عریضه بشاه مینویسند . که کردستان سنی خانه است . وتغییرمذهب برای اهالی ممکن نیست . بنابراین فرستادن خارج مذهب خصوصاً که اهل غض وتعصب باشد . بعلاوه فرومایه ونانجیب هم باشد . بالنتیجه مایه دردسر برای دولت وملت خواهد بود اگر رعایا به بینند که پادشاه رعایت مذهب رعیت را ندارد . ناچار آواره بخاك خارج میشوند ودر سایه دولتی زندگانی خواهند کرد که مذهب وناموس وجان و مالشان از آتش تعصب مصون ومحفوظ باشد .

شاه سلطان حسین پس از قرائت عریضه اهالی . صلاح چنان میداند که حکومت کردستان را بخود کردستانیها (یعنی خانواده اردلان واگذار نماید . لذا بصوبب اهالی حکومت کردستان را به عباسقلی خان که از نبائر خان احمدخان پسر هلوخان بوده مفوض میدارد . وخلعت وفرمان حکومت را برای اوروانه میسازد . ومشارالیه یکمرتبه زخاك مذلت بلندشده برمسند حکومت می نشیند. مدت حکومت کیخسرو بیگ یساول یکسال ناقص بوده است .

(حکومت عباسقلی خان اردلان)

پس از بیرون کردن کیخسرو بیگ یساول . بر حسب تقاضا و پیشنهاد خود اهالی درسنه (۱۱۲۱) هجری عباسقلی خان اردلان خلف محمدخان . نبیرهٔ خان احمد خان پسر هلوخان . از بیغولهٔ فقر ومسکنت بیرون آمده . مستقیماً برمسند عزت و حکومت جلوس مینماید . اهالی باکمال میل وشفقت کمراطاعت اورا برمیان بسته اعزه واشراف هم مانند شمع و پروانه شب وروز درمجلس ومحضراو با نهایت ادب دایم الحضور . وازصمیم قلب گوش برحکم وچشم برفرمان اومیشوند . او نیز با کمال قدرت واختیار بمراسم حکمرانی و مملکت داری میپردازد

درسنه (۱۱۲۸) هجری امرهمایونی میرسد که عباسقلی خان با جمعیت کردستان برای دفع فتنهٔ مرید وبس افغان وهمراهانش از خط ری بجانب قندهار و هرات حرکت نماید . عباسقلی خان باهشت هزار سوار زبده وآراسته رهسپار مقصدمیشود بطهران که میرسند . علی قلی بیگ اردلان پسرجهانگیر سلطان (نبیره کلبعلی خان) که جزو سوارها بوده . محرمانه به روساء اردو میرساند که جنگ درهرات وقندهار برای اهالی کردستان جز کشته شدن وازگرسنگی مردن نتیجهٔ دیگری نخواهدداشت بهتر اینست همه بر گردیم .

این دسیسه درقلب سپاهیان موثرآمده . شبانه همه بالاتفاق فرار میکنند . تنها خود عباسقلی خان بادوسه نفر اجزاء شخصی درطهران باقی میمانند . ناچار ازهمانجا شرح قضیه را بخاکپای شاه سلطان حسین عرضه میدارد . شاه سلطان حسین از بیعرضه گی عباسقلی خان عصبانی شده فورا امر به حبس عباسقلی خان صادر وخلعت وفرمان حکومت کردستان را بانضمام لقب (خانی) توسط علیخان فراش خلوت . برای علیقلی بیگ مذکور روانه میدارد مدت حکومت عباسقلی خان هشت سال بوده است

(حکومت علی قلی خان اردلان)

پس از عزل و حبس عباسقلی خان . در سنه (۱۱۲۹) علی قلی بیگ پسر جهانگیر سلطان نبیره کلبعلی خان اردلان بمقام حکومت کردستان نایل شده است

حکایت آن ازاینقرار است . که علی قلی بیگ مذکور در نتیجه بر گشتن روزگار ازاو دچار فقرو فلاکت شده . درقریه (شخله) که یکی از دهات خوز خوره کردستان است سکونت گزیده است . اهالی آن آبادی در معیشت و زندگانی باو کمک میکنند . مکرر دوستان باو گفته اند که با مقام نجابت واردلانیت دو نشینی

مناسب شان‌تو نیست . اگردرشهر می‌بودی اقلایکی ازارکان مملکت بودی . اودر جواب گفته (اگرخدا بدهددرشغله‌هم‌میدهد) . از قضاهنگام عزام‌عباسقلی‌خان‌اردلان بجانب هرات وقندهار مامور جمع‌آوری اردو . علیقلی‌بیگ راهم درجزوسوارها حرکت میدهد . پس‌از رسیدن بطهران‌وفرار اردو . بطوریکه‌گفتیم علیقلی بیگ که منشاء فرار بوده به شغله مراجعت مینماید . عباسقلی خان هم چنانکه مذکور شد فرار اردو رادر عریضهٔ خود بشاه سلطان حسین به همین علیقلی بیگ نسبت میدهدشاه سلطان حسین‌هم بی خبر ازوضعیات علیقلی بیگ تصورمیکندکه‌مشارالیه شخص مقتدر نافذالامری است که عموم اهالی کردستان مطیع اراده اوهستند و در زمینهٔ قدرت ونفوذ اوعباسقلی خان بمنزله صفر محسوب‌است همین تصور . شاه را وادار میکند که فرمان و خلعت حکومت کردستان رابانضمام لقب(خانی) توسط علیخان فراش خلوت مخصوص خود برای علیقلی بیگ‌روانه نماید — عدو شود سبب خیراگر خداخواهد — علیخان باخلعت وفرمان وارد کردستان میشود . سراغ علیقلی بیگ‌را می‌گیرد . میگویند درقریه شغله‌است رهسپار انجا شده . درنزدیکی آبادی شغله بجوب‌بزرگی میرسدکه درانطرف جوب علیقلی بیك ودو سه‌نفر ازاهل آبادی بوده‌اند . علیخان‌میپرسدکه علیقلی‌بیگ درکجااست ؟ علیقلی بیگ از هیکل‌وهیولای سوار می‌فهمدکه سوار دولتی است . بواسطه سابقهٔ فرار واهمه میکند .میپرسد برای چه‌میخواهی . علیخان‌میگوید فرمان وخلعت حکومت رابرای او آورده‌ام . علیقلی بیگ درمیانهٔ بیم وامیدگیرکرده مضطرب میشود . برای اینکه مجالی برای کشف قضیه پیدا کند . که در صورت صدق خود را سرو صورتی بدهد . یکی از رعایا راعمدا میسپارد که کدار جوب را مسافتی بعید بالاتر نشان بدهد . وخود باشتاب بمنزل میرود . پس ازنیمساعتی علیخان از جوب‌گذشته وارد آبادی میشود . مردم آبادی جمع شده باچشمهای پر از حیرت و تعجب بعلیخان می نگرند . علیقلی بیگ هم اول خود را نشان نمی‌دهد . پس از حصول اطمینان از صدق قضیه با سروصورتی‌که عاریه بخود بسته وارد میشود علیخان نهایت احترام را نسبت باومرعی داشته خلعت شاهی باومیپوشاند وفرمان حکومت‌کردستان راباو تسلیم مینماید . درخاتمه قرائت‌فرمان یکمرتبه علیقلی‌بیك (علیقلی خان حکمران‌کردستان میشود) و باهل آبادی میگویدکه : نگفتم (خدا اگر بدهد درشغله هم میدهد :)این‌عبارت‌حالاهم‌درصفحه‌کردستان ضرب‌المثل‌است

پس ازدوسه روز امراء واعیان کردستان ازکیفیت حال مستحضر شده بدون درنگ بدرگاه علیقلی خان میشتابند و از یکدیگر سبقت میجویند . پس از تهیه تجملات حکومتی بسوی دارالملك سنه‌دژ رهسپار میشوند و در۱۹ شوال (۱۱۲۹) بقلعه حکومتی نزول‌اجلال میفرمایند ـ مصادف این ایام اهالی‌لرستان و بختیاری سر ازربقه اطاعت وانقیادبیرون کشیده‌شروع بهرزه‌گی وطغیان مینمایند.حسب‌الامر شاه سلطان حسین . علیقلیخان باسپاه کردستان بعزم‌سرکوبی لرستان وبختیاری حرکت میکند . هنگام تلاقی فریقین علی‌قلیخان بترتیب نظام دولتی سپاه خود را تقسیم به میمنه ومیسره نموده وخود درقلب لشکرقرار میگیرد و از طرفین آئین رزم وکارزارشروع میشود . ابتدا سواران بختیاری یکقدری پایداری نموده ولی بعد ازآنها بخت برگشته پس‌ازتلفات‌زیاد و دادن ششصد نفراسیر روی‌بگریزمینهند وحاکم لرستان ازناچاری پناهنده باصطبل والی کردستان میشود . والی او را با چند نفر ازرؤساء وسرخیلان بختیاری که اسیرشده بودند نزد شاه سلطان حسین فرستاده وگناهان ایشانرا شفاعت میکند . شاه سلطانحسین ازرشادت و نیرومندی علی قلی‌خان وسپاه‌کرد خوشوقت شده شفاعت اورا پذیرفته رؤساء لرستان‌رانوازش نموده باوطان خود رخصت مراجعت میدهد وعلیقلی‌خان با نهایت افتخار و اعتبار بسنه دژ مراجعت مینماید

درسال دوم حکومت علی‌قلی‌خان مرض طاعون درکردستان درگیرشده قریب هشتاد هزار نفر از شهروبلوك بآنمرض تلف شده‌اند و درسنه (۱۱۳۲) هجری‌که ضعف وفتوری درسلطنت شاه سلطانحسین پدید آمده . افغانیان و اوزبك از هر طرف شورش وانقلاب درصفحه‌ایران درمیاندازنده

حسین‌بیگ ودرویش بیگ ماموئی باجمعی ازمعاریف اردلان برعلیه‌علیقلی خان اتفاق بسته . خانه‌پاشای پسرمحمدپاشای بابان راکه از بنی اعمام سلیمان‌پاشا بوده ودرآن تاریخ حاکم‌سلیمانیه وبابان بوده‌است برای تصرف کردستان دعوت مینمایند . خانه پاشا ازآن دعوت خوشوقت شده با لشکری انبوه وآراسته حرکت مینماید وپس ازتصرف مریوان به پنج‌فرسنگی شهرسنه‌دژ میرسد علی‌قلی‌خان که تاب مقاومت‌درخود نمی‌بیند . فرار برقراراختیارمیکند ورهپاراصفهان میشود . علما وسادات واعزه واعیان‌کردستان برای‌محافظت‌جان‌ومال‌خود باستقبال خانه‌پاشا میروند واورا سالماً وارد شهرسنه‌دژ میکنند . مدت‌حکومت علی قلی‌خان سه سال بوده است .

«((حکومت خانه پاشای بابان))»

پس از فرار علیقلی‌خان اردلان درسنه (۱۱۳۲) هجری . خانه پاشای بابان ولایت کردستان را متصرف شده از کرکوک تا همدان را بحیطه اقتدار خوددرآورده با اهالی بطریق عدل وداد ورأفت ومهربانی معامله کرده است . باینجهة اهالی در زمان حکمرانی او نهایت آسایش را داشته اند . مسجد و مدرسه بزرگی هم در قرب جوار قلعه حکومتی برپا نموده ومنارهٔ خیلی مرتفعی برای اذان درآن مسجد قرارداده است . این مسجد ومنار مدت یکصدسال درکرستان باقی بوده . بعدامان الله‌خان بزرگ والی کردستان از نقطه نظر غیرت قومیت وتعصب ایلیت آن مسجدرا خراب ومناره را ازپای درآورده ودر محل آن مسجد ومدرسه . باغ فردوسی را احداث نموده است که حالا باغ هم بکلی ویران شده ومیدان مشق قشونی گشته است . خلاصه خانه پاشا مدت چهارسال درکردستان حکومت کرده ودرصفر(۱۱۳۶) هجری علیخان پسرخود را بحکومت سنندج گذاشته و خود بجانب ملك بابان مراجعت کرده است دراین تاریخ سرتاسر ایران را هرج ومرج وآشوب وانقلاب فرا گرفته خصوصاً منطقه شمال و غرب که میدان تاخت وتاز پاشایان عثمانی شده است از یکطرف احمد پاشای بابان حمله به **کرمانشاه و همدان و بروجرد و نهاوند** برده آن ایالات را غارت وتصرف نموده است . ازطرف ارض روم هم سرعسکرعثمانی ایالات **وان و باشقلعه و آذربایجان** و غیره را تا **خمسه** بتصرف در آورده است . سایر نقاط را هم روس و افغان متصرف شده اند .

«(حکومت علیخان بابان) »

پس ازمراجعت خانه پاشا بسمت بابان . درصفر(۱۱۳۶) هجری علی‌خان پسرش برمسند حکومت اردلان استقرار یافته . این جوان نورسیده باوجودحداثت سن و عنفوان‌شباب . دارای خلق کریم ولطف عمیم وکردار متین وگفتارشیرین بوده . بیشتراوقات خودرا درصحبت علماء و ادباء و اهل معرفت بسربرده است مدت شش‌سال باکمال‌مهرومحبت وایلیت درکردستان حکمرانی کرده در سنهٔ (۱۱۴۲) هجری آوازه‌قدرت وشوکت **نادرشاه** افشارکه درآن‌هنگام سپهسالارشاه **طهماسب** ثانی صفوی . پسر شاه‌سلطان‌حسین بوده . واورا طهماسب‌قلی‌خان میگفته‌اند .در جمیع اقطار ایران انتشار پیداکرده . و شهرت میدهندکه عازم کرمانشاه‌وهمدان

وکردستان است . علیخان بابان‌هم‌که احساسات اهالی کردستان را متمایل بدولت ایران می‌بینند .بدون جدل و نزاع کردستان را بدرودگفته بولایت بابان مراجعت مینماید . امالی فوراً شرح قضیه را بدربار شاه‌طهماسب صفوی معروض داشته . به تصویب طهماسبقلی‌خان(نادرشاه) .عباسقلی‌خان اردلان‌سابق‌الذکر بحکومت کردستان مفتخر وسرافراز .وچراغ اردلان بار دیگر فروزان میگردد

«حکومت عباسقلی‌خان‌اردلان نوبت ثانی»

پس‌از مراجعت علیخان بابان .بسمت کرکوك - در رمضان (۱۱٤۲) هجری عباسقلی‌خان‌اردلان از طرف‌شاه‌طهماسب‌ثانی صفوی بتصویب‌طهماسبقلی‌خان‌سپهسالار (نادرشاه) بحکومت کردستان مفتخروروانه گردیده‌طولی‌نمیکشد از داردنیادرمیگذرد وپسراو سبحانویردی‌خان بجای پدر می‌نشیند

«حکومت سبحانویردی‌خان‌اردلان»

پس از فوت عباسقلی‌خان‌اردلان درذی‌قعده (۱۱٤۳) هجری‌سبحانویردیخان پسرش برمسند حکومت می‌نشیند . سبحانویردیخان مردی پرهیزگار و عادل و با اهالی‌کردستان بوضع ایلیت وهمشیرتی سلوك‌کرده . غالب اوقات را در صحبت مرحوم شیخ جمال‌الدین اول پسر شیخ‌عبدالمؤمن اول (اعلیجد مولف)که درمسجد خانه پاشا خطیب وامام‌جمعه ومدرس بوده بسر برده است . حساب وسیاق را نزداو تحصیل کرده است . درتوسعه آبادی‌شهر . وتعمیردارالایاله اهتمامات کافیه‌مبذول داشته . در ۲۸ محرم (۱۱٤٤) . سبحانوردیخان با ایل اردلان . مامور طهران شده . ودر رمضان همانسال مراجعت‌کرده است - سپس درتاریخ.(۱۱٤۷) هجری نادرشاه بعزم تسخیر شیروان از اصفهان حرکت‌کرده.

در ۱۸ صفر همان سال‌وارد سنه‌دژ شده است . درتالار روبه تپوله‌یعنی‌تالار روبشمال عمارت حکومتی جلوس میفرماید . تالار مذکور بیست ذرع طول و ده ذرع عرض داشته . در کله تالارنادرشاه‌نشسته وبارعام داده است وسبحان‌ویردیخان حکمران درپائین تالارایستاده‌بوده . نادرشاه میگوید .سبحانوردیخان مانیامده‌ایم جای تورا غصب کنیم تالار خیلی بزرك است ما در این سمت سلطنت میکنیم شما هم در آن سمت حکومت بکنید - سبحانویردیخان بشکرانه این مکرمت چهارده هزار من روغن وهزار تومان وجه نقد تقدیم میکند

نادرشاه ازکردستان بجانب خراسان وهرات حرکت کرده احمد خان پسر سبحانوبردیخان هم باجمعی از ریش‌سفیدان‌واعاظم کردستان که‌از آنجمله‌الله‌ویردی بیك وحسن‌بیك (میراسکندری) بوده‌اند . باپانصد سوار زبده در رکاب‌ظفرانتساب حرکت میکنند ـ نادرشاه پس از تاجگذاری در صحرای مغان درشوال (۱۱٤۸) سبحانوبردیخان را در نتیجه شکایت اهالی معزول و مصطفی‌خان برادر او را به حکومت‌کردستان منصوب مینماید ـ مدت حکومت سبحان‌وبردیخان در نوبت اول . پنجسال وهشت ماه بوده است .

(حکومت مصطفی‌خان اردلان)

پس از عزل سبحانوبردیخان . مصطفی‌خان برادرش پسر عباسقلی‌خان در سنهٔ (۱۱٤۸) بحکومت کردستان مامور ونظر علی‌بیك بوکالت او معین گردیده است ودر همین تاریخ محمود سارالی درجزینی‌باسه صدسوار بکردستان تاخت‌غارت زیادی برده است . در محرم(۱۱٤۹) مصطفی‌خان اردلان بمقر حکومت ورودنموده پس از سه چهار ماه‌حکمرانی بواسطه بی‌عقلی وبیعرضه‌گی اهل ملك براوشوریده او را بیرون‌کرده‌اند. ودراصفهان بیمارشده‌ازدنیا در میگذرد دوباره‌سبحانوبردیخان در همانسال حسب‌الامر نادرشاه بامر حکومت برقرار وروانه کردستان گردیده است .

(حکومت سبحانوبردیخان اردلان نوبت دوم)

پس از رفتن ومردن مصطفی‌خان در اصفهان دوباره سبحانوبردیخان‌دررجب (۱۱٤۹) مامورکردستان شده برمسند حکومت جلوس نموده . مدت‌چهارسال وهفت ماه بامر حکومت اشتغال یافته درسنه (۱۱۵۳) نادرشاه پس از مراجعت از سفر هندوستان و رفتن اوبرای تسخیر خوارزم و تادیب (ایلیارس) والی آن‌مملکت.. سبحانوبردیخان رابحضورطلبیده . احمد سلطان پسرسبحانوبردیخانرا که همه جادر رکاب‌نادری‌رشادتها وجان نثاریهای قابل تقدیرنموده است بحکومت‌کردستان ولقب (خانی) مفتخروسرافرازمیدارد .

(حکومت احمد خان اردلان)

پس‌ازاحضارسبحانوردیخان، احمدخان پسرش درجمادی الاولی (۱۱۵۳) بر مسند حکمرانی نشسته.ازابتدای خاك ،وصل راتا انتهای‌خاك همدان بحیطه اقتدار

خود درآورده . باشوکت وعظمت هرچه تمامترمشغول حکمرانی شده‌است. در سنه (۱۱۵٤)هجری که نادرشاه متوجه داغستان میشود.

چون درسفرهندوستان رشادتهای محیرالعقول ازاحمدخان مشاهده نموده بوده دراین مسافرت هم وجوداحمدخان‌رالازم میداند. احمدخان‌رااحضار.وسبحانویردیخان پدرش رابجای‌او(نوبت سوم)بحکومت کردستان روانه مینماید. یك سال وسه ماه سبحانویردیخان بامرحکومت پرداخته. مجدداً درربیع‌الاول (۱۱۵۵) بامرنادرشاه معزول واحمدخان پسرش بحکومت‌منصوب میشود. وابراهیم‌بیگ بوکالت‌اومعین میگردد. ودرربیع‌الثانی همانسال احمدخان بمقرحکومت وارد میشود. ازقضادراین سال قحط وغلاء عظیمی درکردستان شروع شده نان‌وجان‌با هم برابرمیشوند‌احمد خان برای حفظ حیات اهالی ابواب‌احسان بروی‌عموم‌گشوده .انبارهای‌گندم وجو حبوبات دولتی‌راکه برای‌اردو تهیه وتأمین‌شده‌بوده برفقراء ومساکین تقسیم‌مینماید طولی نمیکشد مصادف این‌هنگام نادرشاه مأمورمخصوص اعزام میداردکه‌انبارهای دولتی رابرای‌آذوقه‌لشکر بآذربایجان حمل‌نماید . مأمورکه واردمیشود می‌بیندتمام انبارهای نادری خالی ویکدانه‌گندم برای‌حمل‌باقی نیست. مأمورارزاق شرح‌قضیه راباپیرایه های غضب‌انگیز بنادرشاه عرضه میدارد. نادرشاه بمحض‌خواندن‌عریضه عصبانی ومشتعل‌شده. فرمان اعدام احمد خان‌راصادر میکند

دوستان‌احمد خان قضیه راپیش ازرسیدن فرمان باحمد خان میرسانند ناچار احمد خان با دو هزار سوار ازکسان و بستگان خود بطرف خاك عثمانی رهسپار میشوده بشهرزورکه میرسد . ظاهربیك ایل‌بگی جاف با او درافتادگی مینماید. احمد خان‌اورا دستگیر نموده اعدام میسازد. وازآنجا بسلیمانیه میرود. خالد پاشای حاکم بابان باتقدیمی وپیشکشهای فراوان استقبال‌آمده‌کمراطاعت وانقیاد برمیان می‌بندد. احمدخان اورا برحکومت بابان‌استقلال داده ازآنجا بجانب موصل حرکت میکند. حاکم موصل‌ازدرمخالفت واستکباردرآمده و ابواب قلعه رابسته و شروع بجنك مینماید . احمدخان در مختصر زد و خوردی قلعه موصل را تسخیر وحاکم را هم بحکم‌تقدیر دستگیر مینماید . و بدیار عدمش رهسپارمیسازد ، ومحمدچلبی نام را بحکومت موصل برقرار مینماید . و از آنجا بطرف دیار بکروحلب روانه میشود. پس‌ازیکماه وچهارروزوارد اسلامبول‌میگردد. درروزورودحسب‌الامرسلطان عثمانی(سلطان محمود)جمعی‌ازاغزه وپاشایان وافندیان‌درمعیت‌صدراعظم‌وشیخ‌الاسلام

باستقبال اومیشتابند و بااعزازواحترام هرچه تمامتردرمنزلی که از طرف دولت برای اوآماده شده ورود مینماید. احمدخان باجمیع همراهانش مهمان سلطان بوده پس ازچند روزحسب‌الامرسلطانی بحکومت ادرنه مفتخر و باهمراهانش رهسپارانجا میشود .

ازاینطرف هم که خبرفراراحمدخان بعرض نادرشاه میرسد. سبحانوردیخان پدراحمدخان رابیگلربیگی طهران نموده . درسنه(۱۱۵۶)حاجی مولا ویردی خان قاجار(قزوینی) رابحکومت کردستان اعزام میدارد.حاج مولاویردی‌خان که بکردستان وارد میشود. بواسطه تباین‌مشرب واختلاف مذهب. وفقدان عقل ومدرك . حکومت اویکسال طول نکشیده معزول . و سبحانویردیخان نوبت چهارم بحکومت کردستان نایل میشود. وقریب هزارسوارافاغنه وخراسانی هم بسرداری محمدرضابیك گرجی (پسربابا کریم‌نام) برای ساخلوکردستان بعنوان(نیابت) درمعیت سبحانوردیخان‌حرکت میکنند وحسب‌الامرنادری‌ازبابت‌انبارهای دولتی مبلغ ده‌هزارتومان بعنوان‌جرم‌از ابراهیم بیگ که درآن زمان وکیل بالاستقلال‌احمد خان بوده دریافت میداردمحمد رضابیگ سردارسواره افاغنه شخص هرزه‌گو ودرشت خوبوده‌است. اهالی ازآنش زبان‌اوبستوه‌آمده خیارشورش‌داشته‌اندکه‌اورابیرون کنند. ازقضاد ۱۶ جمادی‌الاخری (۱۱۶۱) هجری‌خبرقتل‌نادرشاه بکردستان میرسد. سبحانوردیخان فوراً محمدرضا بیگ راباچندنفرازرؤساءافغان وخراسان بخلوت خواسته قضیه‌قتل‌نادرشاه راباآنها میگوید. وهنوزکه‌اهالی‌مستحضرنشده‌اند یکهزارتومان پول‌وده خلعت‌باآنهامیدهد وهمه را شبانه روانه‌مینماید. فرداکه‌اهالی‌ازخبرقتل‌نادرشاه وفرار محمد رضابیگ آگاه میشوندبعزم زشت‌گوییهای‌مشارالیه درصدد تعاقب برمی‌آیند. سبحانوبردی‌خان مانع‌میشود. مدت‌هفت ماه که‌ازاینمقدمه‌میگذرد ازجانب‌ابراهیم‌خان برادرزادهٔ نادر شاه که بداعیهٔ سلطنت قیام نموده وخود را (عادل‌شاه) خوانده حکومت کردستان به حسنعلی خان اردلان واگذارمیشود . سبحانوردیخان هم درسنه (۱۱۶۱) درهمدان داعی‌حق‌راالبیك گفته بسرای‌جاودانی میشتابد. ونعش‌اورابکوه شیدای‌کردستان برده درگنبدشیداکه‌بربالای‌کوه‌بلندی‌واقع‌است دفن‌میکنند. مدت‌حکومت‌سبحانوبردیخان درکردستان هیجده سال بوده‌است. ودراین مدت هشت مرتبه‌معزول شده وبازمنصوب گشته است

«حکومت حسنعلی خان اردلان»

درتاریخ (۱۱٦۱) هجری ، حسنعلی‌خان اردلان برادر زاده سبحانوبردیخان حسب الامر (هادلشاه) بحکومت کردستان مفتخر گشته . شروع بابادی ولایت وحفظ حدود و سدثغور مینماید . در ۱۲ ذی‌حجه (۱۱٦۲) که اساس خان‌خانی . و ملوك الطوایفی درایران حکمفرما بوده . امام قلیخان زنگنه هم درکرمانشاه جمعیتی از طوائف گاهرو گوران وزنگنه وسایر عشائر و ایلات کرمانشاه جمع‌آوری نموده بنای تاخت وتاز باطراف وخاك کردستان میگذارد . حسنعلی‌خان هم تاب‌تحمل نیاورده . باسپاه‌اردلان برای دفاع وجلوگیری او حرکت میکند . در محل‌بیلوار لشگر هر دو طرف بهمرسیده . سپاه اردلان باوجود قلت عدد در حمله اول سپاه امامقلی خانرا شکست میدهند جمعی‌مقتول وجمعی مغلول وبقیه روی بگریز نهاده . توپخانه وخیمه‌وخرگاه و مهمات امامقلی‌خان نصیب دلاوران اردلان میگردد . خود امامقلی خان بازحمات و تلاش زیادجان از میدان دربرده بفراریان‌ملحق میشود . حسنعلی‌خان والی اردلان . پس‌از تقسیم غنایم . حکام کافی برای کرمانشاه وسنقر و کلیائی وکنگاور وملایر . وبروجرد . وآن‌نواحی معین نموده اعزام میدارد . وخود با یکدنیا افتخارو مباهات به سنه دژ مراجعت مینماید . سپس در ۱۳ محرم (۱۱٦۳)مهر علیخان بروجردی ازتطاولات و تعدیات زندیه‌که قرب جوارداشته‌اند بحسنعلی‌خان شکایت نموده . حسنعلی‌خان با سپاه اردلان . بعزم سرکوبی و تادیب زندیه حرکت مینماید . ازآنطرف‌هم توشمال‌کریم . (کریمخان) زند . وشیخ‌علی‌خان واسکندرخان با سپاهی‌انبوه جلوآمده . درملایر هر دوسپاه بهم میرسند ونائره جنگ درگیرمیشود. پس‌ازکشش‌وکوشش زیاد لشگر زندیه شکست فاحشی‌خورده (۳٦) نفر از معاریف زندیه با (۱۸۰) نفر از سپاهیان مقتول . و باقی فرار میکنند پس‌از این فتح .حسنعلی‌خان بمنزل‌مهر علیخان رفته واورا برولایت‌بروجرد ومضافات مسلط وحکمران میسازد وخود بسنه دژ ،راجعت میکند .

سپس دراواخر همین‌سال‌سلیم پاشااز طرف دولت آل‌عثمان بحکومت بابان نامزد شده سلیمان‌پاشای پسرعموی‌او که معزول‌گشته بود . پناهنده بحسنعلی‌خان میگردد . ومدتی‌در کردستان متوقف‌میشود . سلیم‌پاشا در تعقیب سلیمان پاشاکاغذی بحسنعلی‌خان مینویسد . که سلیمان پاشارا تسلیم نماید . حسنعلی خان جواب یاس میدهد . ناچار سلیم‌پاشا قضیه‌را به وزیر بغداد (کهیا) اطلاع میدهد . وزیرهم

نامه مصحوب یکنفر از اعاظم بغداد بحسنعلی‌خان مینویسد . ودرآخر نامه تذکر میدهدکه اگر از تسلیم‌سلیمان پاشاخودداری نماید رشته مودت گسیخته وکاربجدال خواهدکشید حسنعلی‌خان‌وقعی به تهدیدنامه نگذاشته . فرستاده را مایوسانه‌مودت میدهد و حل قضیه را حواله بمیدان رزم مینماید.وزیر از این‌حرکت رنجیده‌قضیه را به باب‌عالی اطلاع میدهد . بر حسب امرکهیا باتفاق عشائر اعراب و ینگی چری‌و حشم آقاسی (حاکم‌موصل) وعثمان پاشای حاکم‌کوی و قوچ پاشای حاکم حریر که متجاوز از بیست هزار نفر بوده‌اند بکمك وامداد سلیم پاشاآمده .و به کردستان حرکت میکنند . ودر نزدیکی سرحد باز برای اتمام حجة سلیم پاشا . فرهاد خان پسر خودرا نزد حسنعلی‌خان‌میفرستد . حسن‌علی خان که با ده هزار سوار و پیاده حاضر مقابله شده . در رسیدن فرهادخان مجلس مشاوره‌تشکیل میدهد . شیخ وسیم مردوخی پسر شیخ احمد علامه . و ملامصطفی شیخ الاسلام وشیخ جمال‌الدین خطیب (اعلیجد موالف) . وابراهیم بیگ وکیل وخسرو خان خلف احمدخان . وجعفرسلطان وسائر اعیان وامراءکردستان بواسطه‌کثرت جمعیت سلیم‌پاشا صلاح کاررا دراصلاح می‌بینند — ملاحسین (جدملاعباس شیخ الاسلام)و عبدالله سلطان براز (داماد حسن علی خان) رای به جنگ میدهند . و اصلاح را ننگ ایلیت و پناه میدانند . که النار و لاالعار . خود حسن علی‌خان هم بملاحظه پناهندگی‌سلیمان‌پاشا تابع اقلیت‌میشود. وفرهادخان‌را مطابق نتیجهٔ شور وتصمیم‌رأی اقلیت عودت میدهد ـ سلیم‌پاشا پس ازمراجعت فرهاد خان و یأس از اصلاح . باتفاق‌سرعسکرو پاشایان‌حرکت‌میکنندازاینطرف‌هم حسنعلی‌خان باتفاق‌محمد امین خان‌گروسی‌حرکت‌کرده هردوسپاه درجلگه مریوان‌بهم میرسند. ونائره‌جنگ بانهایت شدت درگیر میشود . پس از شش ساعت جنگ وقتل‌وکشتارزیاد ببیرق اردلان واژگون شده. سپاه‌کردستان شکست میخورند . حسنعلی خان رو به سندژ مراجعت میکنند. سلیمان پاشاهم‌که‌مسبب این واقعه بوده باکسان خود فرارمینماید. مقارن رسیدن حسنعلیخان به‌سنه دژخبر میرسدکه کهیا با اردو بجانب شهر می‌ایند حسنعلی‌خان ناچار بسمت ییلاق گریخته‌اردوی‌کهیا و پاشایان‌واردشهرمیشوند. ودرمدت سیزده روزتوقف‌کردستان‌کلیه هستی ودارائی اهالی راغارت. وناموس‌مسیحی‌ویهود را بباد میدهند. غالب خانوارهای متمول وثروتمند راهم‌کوچانیده بسلیمانیه‌وکوی وحریرمیفرستند. پس‌ازرفتن‌اردوی روم باوطان‌خود. حسنعلی‌خان بشهرمراجعت‌نموده شروع بتعمیرات وتجدید آبادی خرابیهای شهر میکند ـ

ابراهیم بیك وکیل‌هم . چون دربحبوحهٔ جنگ بااتباع خود باردوی سلیم پاشا ملحق شده‌بوده . وشکست اردوی کریستان را اوباعث بوده . در ورودباردوی روم بشهر هم شریك جنایات . بلکه فزوزینه آتش فتنه وفساد میشود . هنگام مراجعت اردوی روم . اوهم بااتباع خود بمحل روانسر رفته در قریه (الك) قلعه مستحکمی بنا نهاده . پلنکان وبیلوار وروانسر راهم بتصرف خود در آورده . بنای طغیان واستقلال میگذارد . ازآنجاهم نامه به تو شمال کریم (کریمخان‌زند). وشیخ علی‌خان‌زند مینویسد . که حسنعلی‌خان درنهایت ضعف وذلت است . اگرخیال انتقام گذشته را دارید حالا موقع است . کریمخان وشیخ علی‌خان‌هم فرصت رامغتنم شمرده‌در۱۳رمضان. (۱۱٦٤)باسیست هزارسوارعشایر کرمانشاه وزنگنه بقصدانتقام شکست سنه ماضیه روبکردستان حرکت میکنند. حسنعلی‌خان که شیرازه امورراازهم گسیخته می‌بیند . وتاب مقاومت در خود مشاهده نمیکند . ضعفا ومساکین شهررا درمعیت قطب‌العارفین شیخ محمد و سیم مردوخی (پسر شیخ احمد علامه) کوچانیده. روانه اورامان مینماید . ملامصطفی‌شیخ‌الاسلام را هم‌درمعیت نجف قلی بیك باردوی کریمخان میفرستد . که هرشکل بوده قضیه را بدوستی و مواصلت بر گذار نمایند . باینمعنی که‌همشیره حسنعلی‌خان‌را برای کریمخان . وهمشیره کریمخان را برای حسنعلی‌خان عقدکنند وجنك بصلح مبدل‌شود . کریمخان وقعی به بیانات ملا مطفی ونجفقلی بیك نداده . رهسپارشهرمیشود : حسنعلی‌خان هم ناچار باکوچ و اتباع خود بقلعه قراتوره رفته درآنجا حصاری میگردد .

کریمخان بمحض ورود شهردرظرف ۱۲ روزتوقف . شروع بقتل و کشتار ونهب وغارت اهالی‌نموده . شیخ‌علیخان‌هم چند روزحسنعلی‌خان را در قلعه قراتوره محاصره مینماید . بواسطه استحکام قلعه وفراوانی ذخیره وآذوقه موفق‌نشده تا چاربسنه‌دژمراجعت مینماید . سلیمان پاشای بیه هم که درسنگلاخهای چقان آوارهو سراسیمه بوده . همینکه‌خبرورود کریمخان رابسنه دژمیشنود بدون درنك باوملحق میگردد . پس‌ازمراجعت‌شیخ علیخان اردوی کریمخان پس‌ازنهب وغارت ازهرطرف شهرسنه دژرا بامساجد ومدارس آتش‌زده‌وبسوی گروس حرکت میکنند. لدی‌الورود بگروس‌خانه محمد امین‌خان حاکم گروس‌را هم که دوست حسنعلی خان بوده‌چاپیده خورشیده خانم صبیه‌اورا هم باسارت برده . گروس‌را باخاك یکسان میکنند .

حسن علی‌خان. پس از رفتن کریمخان. بشهر مراجعت نموده . چون اوضاع

کردستان و کردستانیان را درهم و برهم و پراکنده وازهم گسیخته می بیند . ناچار اظهاراطاعت وانقیاد بآزادخان افغان مینماید. که درآن هنگام در آذربایجان و حوالی‌ساین قلعه افشاردعوی‌سلطنت داشته است - سپس باسره رشتاب شروع به جمع آوری فراریان . و اعاده متواریان . و تعمیرعمارات . و تجدید آبادانی شهرنموده . سروصورتی بکردستان . وحیات جدیدی بکردستانیان میدهد . پس‌از دو سال زحمت و بذل مساعی که مختصر فراغتی حاصل‌میکنند - درتاریخ(۱۸٦٦) هجری علیمراد خان بختیاری‌لشکر جمع کرده کرمانشاه را متصرف میشود و در آن هنگام شخص مجهول‌النسبی دربغداد پیدا شده خود را پسرشاه سلطان‌حسین معرفی کرده . واسم خودراهم(شاه‌سلطان‌حسین‌ثانی) خوانده است. باین عنوان‌قیام‌نموده ودعوی سلطنت‌ایران‌را داشته‌است.میرزامهدیخان‌شقاقی منشی‌نادرشاه‌هم اوراتصدیق کرده وباخود بکرمانشاه می‌آورد .

علیمراد خان این پیش آمد را مغتنم شمرده . شاه مجهول النسب . یا (شاه‌سلطان حسین ثانی) مجهول را آلت دست خود ساخته . بعزم تسخیر کردستان حرکت میکند حسنعلی خان حکمران اردلان هم مستحضر شده . با سپاه افسرده و غارت زدهٔ کردستان برای جلو گیری حرکت میکند . کریم خان زند هم که این ماجری را میشنود . موقع را مغتنم شمرده . هم برای اجرای غرض دیرینه خودبا علیمراد خان . و هم برای جبران حرکات خود با اهالی کردستان . باسپاهی‌گران بحسنعلی خان ملحق میشود . هر دو سپاه کرد وزند . در دشت بیاوارکردستان مصادف با اردوی علیمراد خان بختیاری شده دائرهٔ جنگ درگیر . و در همان حمله اول علیمراد خان شکست خورده با تلفات سنگین فرار میکند . وشاه مجهول هم در آن گیر و دار کشته میشود وخیمه وخرگاه و کلیه مهمات علیمراد خان که در خور مقام سلطنت تهیه کرده . نصیب دلاوران کرد وزند میگردد . پس از این فتح حسنعلی خان با مسرت و فیروزی بسنه دژ مراجعت نموده . کریمخان به کرمانشاه میتازد .

سپس در تاریخ (۱۱٦۷) آزاد خان در اصفهان لوای سلطنت بر افراشته و حسنعلی خان را احضار مینماید . حسنعلی خان از سبب و علة احضاربی اطلاع بوده . از نقطه نظر دوستی سابقه با کمال ساده دلی با چند نفر از اعوان‌خود . از قبیل ملا مصطفی شیخ‌الاسلام . و عبدالله سلطان براز و غیر هما . رهسپار

اصفهان میشود ـ سلیم پاشای سابق الذکر هم که در آذربایجان خدمات شایان بآزاد خان نموده . و ربط و علاقه صمیمانه پیدا کرده است با هزار سوار در اصفهان حاضر خدمت بوده است وضمناً هم مبلغ چهار هزار تومان برای حکومت کردستان پیشکش وتقدیم داشته است . همینکه حسنعلی خان وارد اصفهان میشود آزاد خان فوراً وارد احساس کرده و تسلیم سلیم پاشا میکند . وملا مصطفی شیخ الاسلام وعبدالله سلطان راهم خفه میسازد وفرمان حکومت کردستان را برای سلیم پاشا صادر واورا روانه کردستان مینماید

(حکومت سلیم پاشای بابه)

سلیم پاشای بابان بموجب فرمان آزاد خان در رجب (۱۱۶۷) بصوب حکومت کردستان حرکت کرده حسنعلی خان را معلولا به (قلاچوالان) میرساند وخود وارد کردستان میشود وشروع بحکمرانی مینماید پس ازهفت ماه به (قلعه چولان) امر میفرستد . حسنعلی خان را در قریه (آلك) (۱) شربت شهادت می چشانند ـ بالاخره چند ماه طول نمیکشد اهل مالك برسلیم پاشا شوریده با نهایت افتضاح بیرونش میکنند این مرتبه سلیم پاشا بنواب والا محمد حسن خان قاجار که در اطراف لواء اقتدار برافراشته پناهنده میشود که شاید باینوسیله دوباره برحکومت کردستان مسلط شود . خسرو خان پسر احمد خان اردلان که سالها در خدمت محمد حسن خان جانبازی وفداکاری نموده . و عمر گرامی خود را سفراً وحضراً درر کاب او بمصرف رسانیده . شرح ناجوانمردی سلیم پاشارا بعرض نواب والا میرساند ـ نواب والا درجواب خسرو خان میگوید تو گر تا کنون محمد حسن را نشناخته اید . چگونه تصور میشود من از خدمات توچشم پوشم و ولایت تورا بدشمن تو بفروشم . مطمئن باشید حکومت کردستان قبائی است که بر بالای تودوخته شده حاکم کردستان تو خواهی بود ـ پس ازچند روز محمد حسن خان سلیم پاشارا ازحکومت اردلان منصرف میسازد . وخلعت و رقم کردستان را بخسروخان تسلیم مینماید واو را بااقتدار کامل بملك موروثی خود روانه میدارد ـ

(حکومت خسروخان اردلان)

پس از آنکه خسروخان بزرك پسر احمدخان مهاجر . نوه سبحا ویریخان اردلان رقم وخلعت حکومت کردستان را از نواب والا محمدحسن خان قاجار دریافت میدارد درمحرم (۱۱۶۸) واردکردستان میشود . عباسقلی شاهسون هم بادویست سوار از

(۱) قریهٔ آلك غیر از قریه الك سنه دزاست

طرف محمد حسن خان برای تقویت او همراه بوده‌اند. خسروخان شخص عاقل مدبری بوده . در شجاعت و قوت قلب هم مشهور و معروف است . مستوره (ادیبه کرد) در تعریف او گفته .

چنین خسروی در جهان کس ندید — بدورانش با میش گرگ آرمید
بدورش ز بس تازه شد عدل و داد — کس از داد گری نشانی نداد

از خان احمدخان دو پسر مانده یکی خسروخان و یکی رضاقلی خان . پس از آنکه خسروخان برمسند حکمرانی استقرار می‌یابد . باحسن تدبیر . و نیروی شمشیر کردستان را از حال فلاکت . و گرداب هلاکت نجات داده عموم . اهالی . (باستثناء محمد رشید بیك خلف ابراهیم بیك وکیل که سابق ذکر او گذشت) همه از وضع حکمرانی او مشعوف وخوشحال بوده‌اند وآوارگان درعهداو بوطن مألوف برگشته. ومتواریان بظل عطوفت او مراجعت کرد اند . چون شهرسنندج درنتیجه هرج و مرج وتاخت وتاز اجانب . خراب ومنهدم شده بوده . ناچار قلعه حسن آباد را مختصر مرمتی نموده . مدتی آنجارا موقتاً مرکز ایالت ومقر حکمرانی خود قرار میدهد . **خسرو بیك** . و **مهرعلی** سلطان . که بامحمد رشید بیگ خلف ابراهیم بیك وکیل بنی اعمام بوده‌اند ازحکومت خسروخان خوشنود نبوده‌اند . باطناً درپیشرفت کار خسروخان اشکال تراشی میکنند . واهل بلدهٔ حسن آبادرا وادار بعدم اطاعه مینایند وبهر وسیله سعی میکنند که نظریات واوامر خسروخان ازهرحیث عقیم بماند — بنابراین خسروخان امر بگرفتن هردومیدهد ـ مهرعلی سلطان دستگیر . ولی خسرو بیگ تسلیم نمیشود . وباخنجر دوسه نفرازمامورین راهم مجروح میسازد . بالاخره عده مامورین زیادشده اورا باشمشیر سرازتن جدامیکنند وپس ازکشته شدن اوامر بکشتن مهرعلی سلطان هم صادر میشود. ودارائی هردو بتصرف خسروخان درمی آید پس ازاین قضیه خسروخان براهالی قلعه حسن آباد مسلط شده آنهارا بسنه دژ میکوچاند. وبتعمیر عمارات شهرمیپردازد ـ درسنه (۱۱۶۸) آزادخان افغان از بیم کریمخان وکیل و تهدیدات محمد حسن خان قاجار . اصفهان راتخلیه نموده‌ازراه همدان بطرف آذربایجان میراند: در بین راه باغوا ودسیسهٔ سلیمان پاشای بابان بادوهزارسوار زبده بطرف کردستان وتسخیر سنه دژعطف عنان مینماید. خسروخان بمحض شنیدن این خبرفوراً بقلعه حسن آباد برگشته درآنجا حصاری میشود وبکار قلعه داری میپردازد وباطراف وجوانب برای جمع آوری اردو درخواستن کمك آدم روانه

میتازد . آزادخان باجمعیت خودرسیده قلعه‌را محاصره میکنند . محمدرشیدبیگ و محمد صالح بیك هم بعنوان انتقام خسروبیگ ومهرعلی سلطان باردوی آزادخان ملحق میشوند . مدت دوازده روزکار محاصره طول میکشد : و هیچیك از طرفین موفقیت حاصل نمیکنند . یکی از سوار های افاغنه هر روز بمیدان آمده مبارز طلبیده‌دوسه نفری‌مبارزهٔ اورفته‌کشته میشوند . دیگر احدی جرئت نمیکند بمیدان او برود اما اوباز ویل‌نکرده هرروز بمیدان میآید ورجز میخواند . تاروزی حاج محمد آقای جاوداو(جدرستم بیگ امیراخور) عرق حمیت . وغیرت ایلیتش‌بحرکت وجوشش‌درآمده ازقلعه بیرون‌جسته بمیدان اومیرود . ولوله ازقلعه‌گیان بلندمیشود درحمله اول یل‌افغان راکشته سراورا ازتن جداکرده خدمت والی میآرد . ومنصب وخلعت میراخوری مفتخر میشود . مصادف این‌قضیه از هر طرف سپاهیان ارذلان هم رسیده شیخ علی‌خان زندنیزکه درهمدان بوده این‌واقعه رامیشنود او هم فورا باجمعیت انبوهی که حاضر داشته بجانب کردستان میشتابد . آزادخان . از دیدن ورود سپاهیان ازهرطرف . وشنیدن حرکت شیخ‌علی‌خان سراسیمه وهراسناك شده. ناچار ازتسخیر قلعه روی‌گردان میشود وبطرف آذربایجان می‌تازد . خسروخان هم ازرسیدن‌سپاهیان وآمدن شیخ‌علی‌خان مستظهر ودلگرم شده . ازقلعه‌برون می‌آید . وبتعاقب آزادخان میرود . شیخ‌علیخان هم‌از سمت اسفند آباد میرسد هردو سپاه آزادخان راتا سرحد گروس‌تعاقب میکنند .آنچه احمال وانقال‌همراه داشته . همه‌را متعاقبا جاگذاشته نصیب اردوی کرد وزند میشود . خود آزادخان ازدسترس متعاقبین درمیرود. خسروخان ازسرحد گروس بسنه‌دژ مراجعت میکند . ولی شیخ علی‌خان عطف‌عنان بجانب سلیمان پاشا نموده . احشام واغنام اورا می چابد. واز راه مراغه بهمدان مراجعت مینماید

خسرو خان شرح‌این واقعه رابنواب والامحمد حسن خان‌قاجار عرضه‌میدارد محمد حسن خان قریب سه‌هزار تومان اسب‌وبراق وخلعت برای خسرو خان رو نه میدارد. شیخ‌علی خان‌هم‌پس ازمراجعت بهمدان شروع بتعمیرات وگل‌کاری‌میکند ودر پاداش آن مساعدت متصل غله وتیروبیگاری حواله کردستان مینماید خسرو خان هم‌که برای دلداری مردم وتجدید دلگرمی وامیدواری رعایا به بلوك گردش میرود نظم ونسق سنه‌دژ وقلعه‌حسن‌آباد رابمرحوم میرزا عبدالله وزیرویوسف بیك واگذار مینماید میرزا عبدالله ویوسف بیگ ازحواله‌جات بی‌دربی وخارج از رویهٔ شیخ علیخان بستوه‌آمده شبانه باخانه‌وکوچ بسوی شهرزور فرار میکنند . اهرون

وعائله خسروخان ورضا قلیخان رادر قلعه‌حسن آباد جامیگذارند . خسرو خان از استماع این‌خبر مراجعت کرده . خانه وکوچ واتباع خودرا از قلعه بشهر نقل‌میدهد وامر بخراب کردن قلعه حسن‌آباد میدهد . که مبادا بکوقتی مامن دشمن واقع شود — پس از آنکه محمدحسن‌خان . درجنگ باشیخ علیخان(که ازطرف کریمخان مامور بوده) در۱۱ جمادالاولی(۱۱۷۲) هجری‌بدست سبزعلی نام‌کرد استرآبادی و محمد علی‌آقا دولو (برادر حسینخان دولو) مقتول. و کریمخان حکمفرمای کل ممالك ایران میشود شیراز راپایتخت خودقرار دادهشروع بمملکت داری‌میماید خسروخان ازبیم کریمخان جمعیت وسپاه خودرا جمع‌آوری نموده . بتهیه استعداد و استحکامات محل میپردازد چون‌خبر وحشت‌خسروخان بکریمخان وکیل‌میرسدخلعت وفرمان ایالت کردستان را وسیله مامور خودبرای‌خسروخان روانه میدارد . و اورا بعواطف خود مستظهر وامیدوار میدارد — در تاریخ (۱۱۷۳) که موکب کریمخان وکیل الرعایا ازطهران متوجه چمن سلطانیه میشود خسروخان احمد خان‌پسرخود را باتحف وهدایای شایان بحضور کریمخان روانه میدارد — درتاریخ (۱۱۷۶) سلیمان پاشای بابان بعزم تسخیر کردستان بمریوان تاخته .خسروخان با مختصر جمعیتی‌که حاضر داشته . برای جلوگیری اوشتافته درصفحه مریوان جنك در گیر میشودوسلیمان پاشا باتلفات‌زیادفرار میکند . و رای انتقام ملتجی بدربارکریمخان میشود . باوزن سی‌هزار تومان تقدیمی وبستن هرگونه تهمتها بخسرو خان بالاخره حکم حکومت رادریافت میدارد وخسروخان شیراز احضار میشود

« حکومت سلیمان پاشای بابان »

پس‌از ورود سلیمان پاشا بکردستان درسنه (۱۱۷۷) هجری مدت شش‌ماه بامر حکمرانی پرداخته . سپس‌با سپاه اردلان وبابان بجانب‌شهر زورمیشتابد و احمد پاشای ببهرا که ازجانب علی پاشای وزیر بغدادحکمران شهرزور بوده ز آنجا رانده خودمتصرف‌آندیار گردیده است وزیر بغداداز استماع این‌قضیه متغیر شده خود وزیر شخصا بابیست هزار سوار عشایری واعراب برای تنبیه و سرکوبی سلیمان پاشا حرکت مینماید . امیر پاشای موصل وعبدالله پاشای زهاب نیزهریك باجمعیت واستعداد خوددر معیت وزیر بوده‌اند بمنزل کفری که میرسند خبر بسلیمان پاشا میرسد . بادو هزار سوار اردلان وبابان بمقابله میرود پس از اشتعال نائره جنگ سواره‌ار لان وبابان درمقابل‌سیل اردوی‌علی‌پاشای وزیرتاب مقاومت‌نیاورده فرارمیکنند وعلی‌پاشادنبال‌احمدپاشای برادرسلیمان پاشا را بحکومت‌شهرزور منصوب

وخود مراجعت میکند. پس از قلیل مدتی دو باره سلیمان پاشا با لشکر اردلان بجانب شهر زور تاخته احمد پاشا را دوانیده خود بامر حکومت آن نواحی میپردازد. خانواران کردستانی هم که در ازمنه ماضیه از فشار حوادث بشهرزور رفته بوده‌اند و بعضی را هم سلیم پاشا بآن نواحی کوچانیده بوده همه را بکردستان عودت میدهد وعلی خان پسرش را باکافت وعائله بفارس میفرستد که در رکاب ظفرانتساب وکیل خدمت گذار باشد. خود سلیمان پاشا گاهی درشهرزور وگاهی در کردستان بسر میبرده درسنه (۱۱۷۸) بقیه ابراهیم نام. بانتقام اینکه سلیمان پاشا باعیال او رابطه سری داشته. نیمشب خود را باندرون سلیمان پاشا انداخته. در بسترخواب بضرب خنجر اورا بخواب ابدی سوق میدهد.

پس از فوت او بامر کریمخان وکیل. محمد پاشای برادرش در شهر زور و علیخان پسرش در کردستان بمقام حکومت نایل و برقرار میشوند. قریب دو سال که از اینمقدمه میگذرد محمد رشید بیگ وکیل ومیرزا عبد الله وزیر ومیرزا محمد صادق مستوفی بدربار کریمخان شکایت برده علیخان را معزول. ودرتاریخ ۱۱۷۹) دو باره خسرو خان اردلان که در دربار وکیل معتکف بوده والی ولایت کردستان میشود.

(حکومت خسروخان اردلان ۰ نوبت دوم)

پس از آنکه علیخان بابان معزول میشود. درتاریخ (۱۱۷۹) هجری خسروخان اردلان دوباره بموجب فرمان کریمخان وکیل. والی کردستان میشود ودرسنه (۱۱۸۰) ورد مقر حکمرانی میگردد وشروع بتعمیر وآبادی شهرودارالایاله مینماید درمحل ادارهٔ قشونی کنونی که سابق بیرونی دارالایاله بوده. تالاری رو بمشرق ساخته در نهایت شکوه وعظمت در جلو آن حوضی اژدر تشکیل داده دارای چندین مجسمهٔ سنگی که از گلوی تمام مجسمه‌ها آب جستن وفوران کرده است. وتالار مذکور بخسرویه اشتهار داشت. تاسنه (۱۳۳۸) یعنی زمان حکومت علیمحمدخان شریف الدوله باقی بود. چون مشرف بر انهدام شده بود. شریف الدوله درضمن سائر تعمیرات دارالحکومه آنجارا هم بشکل کنونی درآورد. که زیر آن انبار وفوقانی دارای چند اطاق وسه سمت آن (مشرق شمال مغرب) غلام گردش است حمام ومسجد دارالایاله. وباغ موسوم بچهار باغ که بدستور مهندس متخصص ساخته شده بوده. وحالا محلهٔ چهار باغ درجای آن بنا شده از یادگارهای او بوده است ودر (۱۱۸٤) از پل قشلاق تعمیر کاملی نموده این مصرع تاریخ آنهاست چه یکی تر شد از کهنه پلی نو — درتاریخ (۱۱۹۱) وزیر بغداد بانتقام

خرابی بصره کماسابق اردوی کریمخان آنجارا لگدکوب و پایمال کرده است حسب الامر دولت عثمانی با لشگری انبوه ازراه زهاب وعبدالله پاشای والی موصل کرکوک با جمعیت خود ازطرف قلعه چوالان که درپنج فرسنگی قزلجه است. بجانب سرحدایران هجوم آورده. محمدپاشای حاکم بابان هم که ازطرف کریمخان درشهر زور حکومت داشته باردوی وزیر بغداد شتافته متعهد تسخیر کردستان میشود. وزیراز دوازده هزارجمعیتی که همراه داشته قسمتی راکه بالغ برهشت هزارسوار بوده . ابوابجمعی محمدپاشامینماید وروبمریوان روانه میشود . این خبرکه بهخسروخان میرسد فورا مراتب را بدربار کریمخان قلمی داشته وخود بادوهزارسوار اردلان برای جلوگیری حرکت میکنند . در بین راه هم قریب هفتصد سوار از مراغه وگروس باوملحق میشوند درکنار دریاچه(زریوار) مریوان تلاقی فریقین بعمل آمده . اول جمعیت مراغه وگروس شکست خورده وفرارمیکنند . سپس جمعیت اردلان هم بادادن سیصدنفرتلفات . و صدوهفتادنفر اسیر شکست خورده رو بسنه ـ ژ فرارمیکنند ـ ازجمله کشته شدگان لشگراردلان . میرزاعلی و میرزامهدی. پسران میرزاعبدالله وزیر. ونصرالله بیگ پسریوسف بیگ . ومحمدضابیگ اردلان . وعبدالله بیگ منشی وغیرهم بوده اند ـ وازجمله اسراء هم میرزا احمد پسرارشدمیرزا عبدالله وزیر. با جمعی از معاریف کردستان بوده اند ـ

محمدپاشا ازسطوت کریمخان یارای پیش آمدن نداشته . ازترس وزیر هم جرئت پس نشستن نکرده است . در مریوان بحال وقفه می ماند ـ ازاین طرف هم خسروخان شرح ماجری را بدربارکریمخان معروض میدارد . کریمخان آتش غضبش شعله ور شده صادقخان برادرش را بافوجی چند بطرف بصره . ونظرعلیخان زند را با جمعیتی ازراه مندلیج بجانب بغداد. وکلبعلیخان وعلیمرادخان زند را باجمعی ازراه کردستان بعزم تسخیروتصرف سرحدات دولت عثمانی مأمورمینماید صادقخان درمدت سرزمانی بصره را تسخیر نظرعلیخان هم بغداد را تا سه فرسخی دارالسلام تصرف وتاراج . کلبعلیخان وعلیمرادخان نیزوارد سنه ژشده . بااینکه محمدپاشا ازحرکت خود پشیمان واز درامان درآمده بوده . معهذا مفید نیامده سپاه زندیه باتفاق خسروخان ولشگراردلان در رجب (۱۱۹۱) بجانب مریوان حرکت کرده . محمدپاشا بدون جنگ فرارمیکند . ردوی زند واردلان بدون مانع مرکب تاخته تا وارد قزلجه میشوند . که درپنج فرسخی قلعه چوالان واقع است . لطفعلی خان پسر سبحانوردیخان اردلان (عموی خسروخان) با جمعی از سواران اردلان

مأمور تعاقب محمد پاشا و گریختگان بابان میشود . تا مقال قره طاغ تاخته . آن نواحی‌را غارت‌وتاراج مینماید وابنیه‌وعمارات رابکلی خرابوخابورمیسازد - در این‌هنگام **گرگعلی بیك** جلودار شاهی بافرمان همایونی میرسد که از طرف دولت عثمانی ایلچی بدربار ایران اعزام‌شده. که‌قضایای بین دولتین بصلح وصفا برگذار شود. فعلا برسیدن این‌فرمان دست‌از تطاول‌کشیده ودر سرحدایران آرمیده قافل بصبروسکون باشید تاجواب مجدد بشما میرسد

پس‌از قرائت فرمان. فوراً علیمرادخان بدارالایاله کرمانشاه . وخسروخان وکلبعلی‌خان بقریهٔ زاغهٔ کردستان عقب‌نشسته دوماهی توقف‌میکنند ودوباره‌چاپار میرسدکه امر دولتین بصلح نیانجامید . سریعاً بسرحدات روم تاخته تا هرجا که میتوانید غارت‌نموده و باخاك یکسان کنید. حسب‌الامردوباره کلبعلی‌خان و علیمراد خان وخسروخان عطف‌عنان بجانب‌شهرزور نموده‌خسروخان پیش‌تاز ومقدمةالجیش میشود ذوالفقارخان خمسه‌هم مقارن حرکت ایشان با جمعیت خود میرسدوهمه‌رو بقلعه چوالان حرکت‌میکنند. محمدپاشا که درقلعه چوالان بوده دوباره فرارمیکند از طرف دولت عثمانی هم **حسن‌پاشا** وزیر بغداد (کهیا) باشکر بیشماری بامداد **محمدپاشا** وحفظ سرحد حرکت میکنند دربین‌راه بمحمدپاشا رسیده او را عودت میدهند هنگام تلاقی‌فریقین‌که صف‌آرائی وسنگربندی ومقدمات‌جنگ شروع میشود **احمد پاشا** برادر محمدپاشا از اردوی عثمانی روگردان شده بلردوی ایران ملحق میشود. سپاه طرفین شب‌را در سنگرها و اماکن خود آرام گرفته که‌فردا سرآفتاب مراسم وآداب‌جنگ از طرفین شروع شود سپاه ایران طلیعه شفق‌بعزم رزم بمیدان تاخته بهرسوکه حمله میبرند می‌بینند خبری‌نیست واز اردوی روم‌دیاری باقی‌نمانده است. معلوم‌میشود که‌قوه مقاومت درخود ندیده. شبانه فرارکرده‌اند - سپاه زندوقزلباش واردلان بافراغت خاطر شروع میکنندبتاخت وتاز ونهب وغارت وخراب‌کردن اماکن وآتش‌زدن آبادیها واسیرکردن نسوان و دختران وانواع‌فجایع شرم‌آور حوصله‌فرسا. خسروخان پس‌ازآنکه می بیند کاراز رزم گذشته بعصمت وناموس رسیده‌است دامن‌غیرت بکمرزده اسیران را ازلشکر زند وقزلباش پس‌گرفته بکسانشان تسلیم‌میکند. بعضی خانوارها واهم که‌ارای بضاعتی بوده‌اند بشهرزور بدوش میکوچاند. واحمد پاشارا درشهرزور بحکومت‌منصوب.

ورضا قلیخان برادر خودرا هم بایکعده سوار برای تقویت او درآنجا میگذارد ـ پس از این قضایا **محمد پاشا** بدربار کریمخان تاخته اظهار بستگی بکریمخان میکند. بادادن پیشکش وتقدیمی فرمان حکومت بابان وشهرزور راباسم خودصادر **واحمد پاشا** معزول میشود ـ وزیر بغداد از ازاین ماجری مکدر شده احمدپاشا را تعلیقهٔ پاشائی شهرزور وبابان داده اورا بامختصر استعدادی روانه مینماید **محمد پاشا** شرح قضیه را بدربار کریمخان اطلاع میدهد وکمك میخواهد . فوراً علیمراد خان باجمعیت کافی بامداد محمدپاشا مأمور. وبمجرد انتشار خبرآمدن علیمرادخان فوراً احمدپاشا به بغداد برمیگردد . علیمراد خان هم بشیراز مراجعت مینماید . این مرتبه احمدپاشا باقشون کامل وجمعیت کافی بشهرزور حمله می آورد . مجدداً علیمراد خا بکمك محمد پاشا آمده . پس از تلاقی فریقین وگرم شدن میدان رزم . علیمراد خان دستگیر ولشگرزند وبابان شکست میخورند . **احمدپاشا** علیمرادخان را روانه بغداد مینماید ـ وزیر بغداد لازمه محبت ومهربانی را در بارهٔ او بقبول داشته اورا رخصت انصراف میدهد . پس از رسیدن علیمراد خان بشیراز . خاطر کریمخان ازاین پیش آمد آزرده شده محمدشفیع خان زندرا بادوازده هزارسوار بامدادمحمد پاشا میفرستد . مشارالیه دروسط زمستان وشدت برف و سرما بکردستان رسیده . پس از دوماه توقف دراوایل حمل باتفاق خسروخان والی سوب شهر زوررهسپار میشوند . احمدپاشا مجدداً بدون جنگ فرار . ومحمدپاشا مستقلا بر فرار میگردد . ومدت هفت ماه محمدشفیع خان وخسروخان در آنحدود موقف میمانند . پس از حصول اطمینان از استقرار محمد پاشا . والی و محمد شفیع خان بارطان خود مراجعت مینمایند .

در سه شنبه **۱۳** صفر (۱۱۹۳) کریمخان ازاین خاکدان دون گذشته وتاریخ فوت او (ای وای کریمخان مرد) میباشد . رؤساء عشایر وسران طوایف سراز بیغوله هادر آورده . سرتاسر ایران را هرج ومرج وملوك الطوایف فرا میگیرد . ازیکطرف علیمرادخان زند خود را جادار کریمخان میداند . از طرف دیگر ذوالفقار خان افشار سر برآورده خودرا وارث نادر میخواند . بالاخره علیمرادخان از اصفهان بجانب افشار حمله ور شده احمدخان پسر خسروخان هم که مدت چهارده سال در اصفهان بعنوان گروگان توقف داشته درمعیت او بوده . درعرض راه هم قوای عراق ومحمدخان لر واحمدآقای

باش آغا و غیرهم با و ملحق میشوند در ماه رمضان در قلمرو علیشکر (اسفندآباد) تلاقی فریقین دست داده پس از قتل و کشتار بیحدوشمار، سپاه افشار رو بفرار نهاده ذوالفقارخان خود را بادوسه تن به طارم و خلخال میرساند. حاکم آنجا او را دستگیر و نزد علیمراد خان میفرستد ادی الورود سر او را از تن جدا میکند. سرازاین فتح و موفقیت احمدخان پسر خسروخان را با اعزاز و نوازش هرچه تمامتر مرخص نموده، و خود عازم تهران میشود و بتقاضای ملاقات خسروخان را مینماید. خسروخان در اواسط رمضان (۱۱۹۳) با جمعی از اعزه و اعیان کردستان، و خوانین و سرکردگان اردلان و هزار و پانصد سوار رهسپار تهران شده. علیمراد خان با سران و سرداران و نامداران خود تا دو فرسخی باستقبال خسروخان می آید. و بانهایت احترام وارد تهران میشود. خسروخان در مجلس دوم عفو و رهائی **الله قلی خان** حاکم کرمانشاهان را که مدتی بوده محبوس بوده است تقاضا مینماید. علیمراد خان فوراً او را از حبس آزاد، و بخلعت و رقم حکومت کرمانشاهان مجدداً مفتخر و دلشاد میسازد.

سپس از تهران مدتی بقزوین و از آنجا باصفهان مراجعت مینمایدو خسروخان و خوانین کردستان هم عموماً در رکاب بوده اند. در اصفهان محمدرشید بیك وکیل از طرف اهالی لب بشکوه و تظلم از خسروخان میگشاید. علیمرادخان هم که از اقتدارات خسروخان باطناً در اندیشه بوده، فرصت را مغتنم شمرده خسروخان را معزول و رقم ایالت را بنام **کهزاد** خان اردلان پسر سبحانوردیخان صادر مینماید. و او را با محمد رشید بیگ و جمعیت اردلان روانه کردستان میکند. مقارن اینوقعه خبر میرسد که پسران صادقخان زند جمعیتی را فراهم آورده خیال سرکشی و طغیان دارند. علیمرادخان سپاهی در تحت ریاست سرداران زندیه مامور تنبیه آنها نموده محمدرشید بیك وکیل را هم با سه صد نفر از سواران اردلان در معیت سرداران روانه میدارد. پس از بهم رسیدن دو سپاه پسران صادقخان در اولین حمله سرداران و سپاه و سواران زند و اردلان را از میدان فرار میدارند و لشکر علیمرادخان بکلی داغان و متفرق میشود. محمد رشید بیك و همراهانش دیگر رو باصفهان نیاورده از همانجا بجانب کردستان میتازند که کهزادخان را باستقلال بدهند. خسروخان هم که تفرقه و انهزام لشکر علیمرادخان را میشنود، باتفاق رضاقلیخان برادرش و لطفعلیخان عموزاده اش از اصفهان بجانب کردستان میشتابند همینکه بصفحه اسفندآباد میرسند خبر بمحمد رشید بیگ میرسد. ناچار محمد رشید بیگ و کهزادخان و میرزا یوسف و میرزا احمد پسران

میرزاعبدالله وزیر وسائر منسوبین ومتعلقین آنها باخانه وکوچ سربازهسپار بایگلان میشوند . متعاقب فرار ایشان خسرو خان وارد شده . هنوز اززحمت راه نیاسوده بایکعده سوار بتعاقب آنها میرود . درگردنه هاشقان به کوچ وبار آنها رسیده آنچه احمال واثقال ودولت واموال همراه داشته اندهمه را ازدست آنها گرفته خودشان سلت وساده روبشهر زورفرار میکنند . ونزدمحمود پاشای بیه میروند . خسرو خان با غنایم فراوان مراجعت مینماید . سپس متفرقین ومتواریان ولایت را جمع آوری نموده بنظم ونسق مملکت مشغول میشود دراین هنگام **محمد پاشا** وعمر بیگ برادران محمودپاشا . ازبرادرخود روگردان شده نزدخسروخان می آیند . بتعاقب آنها محمود پاشا بخسروخان اظهارمیکند . اگراو محمدپاشا وعمربیگ را برای من پس بفرستد منهم کهزادخان را برای او روانه میکنم . که باینوسیله روابط ذات البین مستحکم شود . خسروخان این نظریه راپذیرفته توسط آقا محمدبروجردی محمدپاشا وعمربیگ را عودت میدهد . محمودپاشاهم توسط بابکرآغا کهزادخان را روانه مینماید . در بین راه بابکرآغا وآقا محمد بهم رسیده . همراهان خودرا ردوبدل نموده هریك بمحل خود مراجعت مینمایند .

بابکرآغا همینکه محمدپاشا وعمربیگ را بمحمود پاشا تسلیم مینماید . بدون درنگ امر بکشتن هردو میدهد - آقامحمدهم که کهزادخان را بخسروخان تحویل میدهد. بعکس انتظار دستهای اورگشوده مورد نوازشش قرارمیدهد . محمد رشید بیگ باسائر همراهانش خانه وکوچ را بهزماب برده درآنجا تامین مینماید . ونظرعلی بیگ پسرعموی خودرا باپسرانش درآنجا میگذارد وخود بوزیر بغدادملتجی میشود. وزیربغداد چهار قریه ازقلمرو زهاب راباآنها تفویض مینماید . واورا نزدکوچ و عائله خود میفرستد . مدت چهار سال درآنجا مانده . ولی باعشایر کردستان که رحلة الشتاء والصیف داشته اند وگرمسیر وسردسیر میرفته اند . بدسلوکی مینماید. سائرهمراهان اواین وضعیات راگوارا ندیده ناچار بامید عواطف خسروی بکردستان مراجعت میکنند .ومورد عفو وعطوفت واقع میشوند - محمدرشیدبیگ هم از توقف زهاب خسته شده . ناچار پناهنده بآستان علیمرادخان زند میشود . وخود را بسته آندرگاه قرار میدهد . علیمرادخان بخسروخان اظهارمیداردکه صرف نظرازسوابق محمدرشیدبیك نموده بلوك پلنگان وجوانرودرا بطورانقطاع ازکردستان مجزی کرده باو واگذارنماید .خسروخان حسب الامرمعمول داشته ونهایت مهربانی را نسبت بکسان محمدرشید بیگ مبذول میدارد.

کهزادخان ولطفعلی‌خان‌هم باطناً بامحمدرشید بیگ حفظ روابط نموده‌اند محمد رشید بیگ‌هم که سابق گفتیم نظرعلی‌بیگ پسرعموی خودرا با پسرانش در زهاب گذاشته خودباصفهان میرود وپناهنده بعلیمرادخان میگردد . کارپرداز زهاب‌فوراً حرکت اورا بوزیربغداد اطلاع‌میدهد . وزیربغداد کاغذاستمالت ومحبت آمیزی به محمد رشید بیگ مینویسد و او را احضار بغداد میکند. کاغذ را قاصد نظر علی بیگ‌می‌آورد وبدست کهزاد خان‌می‌افتد . کهزادخان بدون‌معطلی برای اینکه خود را بخسروخان نزدیك کند .کاغذرا بخسروخان میدهد . خسروخان هم‌کاغذ را عیناً برای‌علیمراد خان‌میفرستد ومعروض میداردکه حسب‌الامر من‌دو بلوك کردستان را اقطاع‌کرده بتصرف محمدرشیدبیگ دادم. بعلاوه مهربانی و نوازشهای زیاد هم نسبت‌به کسانش‌بجا آوردم. بعکس‌مشارالیه دست‌از بندگی‌دشمن ایران برنداشته‌هنوز هم باوزیر بغداد روابط دارد . و سران‌وکسان او نیز درزهاب باقی هستند ـ بمحض رسیدن‌کاغذ مذکور بعلیمرادخان فوراً امر بحبس‌وغارت محمدرشید بیگ میدهد . آنچه در اسپهان داشته نصیب گماشتگان علیمرادخان میشود . حسین‌خان غلام را هم مأمور میکند از خانه‌وکسان‌او پنجهزارتومان بصیغهٔ‌جریمه دریافت‌میدارند ـ محمدرشید بیگ‌مدتی درحبس مانده‌سپس‌مرخص‌میشود . بعدشروع میکند به‌بدگوئی ازخسروخان بالواسطه ومستقیم‌شرح‌اقتدارات و تفصیل استعدادات جنگی‌او را به علیمرادخان تذکر میدهد . علیمرادخان‌هم چون‌کارش هنوز نضجی‌نگرفته .هم‌واره از صاحبان قدرت و نفوذ (بخصوص‌خسروخان) متوهم ودر اندیشه بوده‌است‌القائات محمد رشید بیگ اثر خود را بخشیده . در سنه (۱۱۹۶) هجری خسروخان را به اسپهان احضار میکند . خسروخان (عطف‌بماسبق) از درمعذرت درمی‌آید علیمراد خان فوراً حکم‌حکومت کردستان را بصوابدیدمحمد رشید بیگ برای‌رضاقلی‌خان برادر خسروخان میفرستد . جعفر خان برادر مادری خود را هم با پنجهزار سوار مأمور میکندکه‌خسروخان‌را کت‌بسته روانه اسپهان نماید خسروخان‌بمجرداستماع این‌خبر فوراً باجمعی‌از بستگان خود ازراه خونسار وارد اصفهان میشود خان‌احمد پسرش‌هم که‌نائب‌الایاله بوده با منسوبین ومتعلقین‌از بیم‌آمدن جعفرخان.بطرف اورامان وشهرزور رهسپار میشوند . رضاقلیخان هم بااینکه فرمان‌حکومت برای اوصادر شده از برادری و کوچکی خسروخان صرف نظر نکرده . باکوچ وعائله بخان احمد خان ملحق میشود. سه‌روز پس‌از حرکت‌ایشان . جعفرخان باسپاه خود وارد و شروع بشکنجه وفشار وغارت‌وکشتار میکند . آحمدخان در شهرزورمانده

ولی‌رضا قلیخان عطف‌عنان بجانب ارومیه مینماید وپناه باامامقلی‌خان میبرد. که‌در آن‌هنگ م در مقابل علیمرادخان هوای سلطنت‌در سرداشته‌است — جعفرخان پس از عملیات جا رانه شیخ‌عبدالمومن‌دوم(خطیب‌و امام‌ج مه) اعلیجد مؤلف رابشهرزور اعزام میداردکه رضاقلیخان واحمدخان‌را استمالت نموده آنها رابسنه‌ژعودت دهد شیخ‌عبدالمؤمن هم‌ابن‌حسن‌بیش‌آمدرا بفال‌نیك‌گرفته بدون‌درنگ رهسپار شهرزور میشود ودرآنجا می‌ماند امام قلیخان هم‌مقدم رضاقلیخان مغتنم‌شمرده ، بعنوان کمك‌وامداد با شش‌هزارسوار درمعیت رضاقلیخان بجانب‌کردستان حرکت‌می‌کند .

جعفرخان بمجرد رسیدن امامقلی خان بزدیکی سنندژ شبانه فرارمیکند وامامقلی خان‌بدون مانع ورادع واردشهر می‌شود و ضاقلیخان را بحکومت کردستان نصب کرده وخود عازم اسپه‌ن‌میگردد . دربین راه سرداران و رؤساء رأی اورا زده‌فسخ عزیمت مینماید و بجانب ارومیه مراجعت می‌کند — رضا قلیخان پس‌از هفده روز حکمرانی‌بتحریك محمد رشید یك وکیل کهزاد خان ولطفعلی‌خان‌با جمعیت‌کرمانشاه بسنندژ تاخته‌در حوالی شهر با رضاقلیخان میجنگند . از قضا رضا قلیخان بضرب تیرهٔ ظرعلیخان مجروح شده‌روبگروس فرارمیکند . ودر آنجا ازدنیادرمیگذرد. خسروخان هم‌که وارداسپهان میشود . بهیچوجه موردتوجه علیمرادخان نیامده‌اعتنائی باو نمی‌کند . مدت‌ششماه در نهایت‌خفت وملالت بسرمیبرد تااینکه خبر اردو کشی کهزادخان و فوت رضاقلیخان بعلیمراد خان میرسد . خسروخان‌را احضار وبااو اظهار ملاطفت‌مینماید . خلعت‌و فرمان نیابت حکومت هم باسم احمدخان‌پسرش‌صادر وروانه شهرزور مینماید احمدخان برحسب فرمان باتفاق شیخ عبدالرحمن خطیب بجانب‌کردستان مراجعت میکنند . و کهزاد خان و لطفعلی خان به استقبال رفته اظهار اطاعت و انقیاد می‌نمایند — پس از مدتی در سنه (۱۱۹۸) علیمراد خان . بواسطه افراط در مسکرات مرض استسقا مبتلا شده از دنیا در میگذرد از هر طرف‌سران وسرکشان بهوی‌سلطنت‌برخواسته آئین‌خودسری‌واساس ملوك‌الطوایفی شروع میشود . خسروخان ناچار بکردستان مراجعت کرده مشغول جمع آوری آواره‌گان واعاده متواریان و تعمیرات شهر واستحکامات اطراف میشود . درآن هنگ م اللهقلی‌خان زنگنه هم بهوای سلطنت برخواسته از طوائف زنگنه وکلهر وعشایر سرحدات وسرپل زهاب و خانقین عثمانی و غیر ها قریب بیست هزار سوار

کریم پیرزاده

کریم پیرزاده

ترتیب داده . باقوای محمد رشید بیگ که قبلا باکسان خود بکرمانشاه رفته بود تسخیر کردستان رامفتاح آمال وآرزوی خود تصورکرده با توپخانه و زنبورکخانه وآئین سلطنتی‌از [illegible] بکردستان میگردد . وهمه‌جا محمد رشید بیگ‌وکسانش پیش‌رو ومشا ومختار بارگاه بوده‌اند.

چون خبر نهضت اللهقلی خان . بخسرو خان میرسد . در ربیع الاول (۱۱۹۹) هجری با هفتصد وپنجاه سوار زبده از نجبا و معتبرین کردستان که حاضر داشته بدون درنگ بآهنگ جنگ بیرون میشتابد . در گردنه باخان که واقع در سه فرسنگی شهر است . سوارها را بر پسران خود تقسیم نموده هر صد سوار را تحت ریاست یکی‌از پسران خودقرار میدهد . و پنجاه سوار تحت‌ریاست خود می‌ماند — احمدخان پسربزرگش را با میرزا وسف وزیر پسر میرزاعبدالله وزیر پیش قراول قرار میدهد . نیم ساعت ازشب گذشته پیش قراولان طرفین در دشت امیرآباد بهم برخورده دلیران هردو طرف داد مردی ومردانگی میدهند. بالاخره پیش قراولان زنگنه که پسران محمد رشید بیگ دم جزو آنها بوده‌اند با تلفات وزخمی عقب می‌نشینند صبح‌علی‌الطلیعه احمدخان‌ومیرزا یوسف بااسراء و اختر مه و غنایم فراوان نزد خسرو خان مراجعت میکنند . خورشید درخشان‌که از افق مشرق سربرمی‌آورد اردوی اردلان چون شیر ژیان جلو تاخته . در محل سنقر دلران و دلاوران‌درمیمنه و میسره صف بسته . خود والی هم در قلب‌لشگر جای میگیرد . اللهقلی خان هم جلوآمده در برابر اردوی اردلان که در نظرشان محقر جلوه داشته . بآئین سپاه‌آرائی شروع بتسویه صفوف و تنسیق‌تقسیمات نموده توپخانه و زنبورک‌خانه‌را در جناحین قرار داده . از میمنه ومیسره شروع بحمله مینمایند . احمد خان که باز پیش جنگ بوده است . در مقابل پیش تازان زنگنه کم‌کم عقب کشیده‌تا آنها چیره شده از تیر رس توپخانه خارج میتوند . همینکه کار بر وفق مرادصورت میگیرد . احمد خان از وسط . امیراصلان‌خان و محمدخان از چپ و راست . هرسه برادر با سواران ابوابجمعی خود بر سپاه زنگنه وکردستان که‌بامحمدرشید بیگ بوده اند تاخته . در حمله اول آنها را با تلفات سنگین عقب می‌نشانند . اردوی اللهقلی خان‌که این رشادت ا از سپاه‌اردلان مشاهده میکنند تاب خود داری درآنها نمانده از هرطرف حمله ور میشوند . سایر

دستجات اردلان هم دیگر مجال نداده از چپ وراست برقشون اللهقلی خان میتازاند. واز کشته وزخمی سطح زمین راگلگون میسازند

زخون یلان در صف کارزار — شد آوردگه غیرت نوبهار
ز تیغ یلان بس سران کشته شد — زکشته بهرسوی صد پشته شد
چوشیر عرین همچوشرزه پلنگ — یلان سنه دژ مظفر بجنگ

در بحبوحهٔ آن مغلوبه رضا بیگ نام جلودار خسروخان بخود اللهقلی خان میرسد اورا از فراز زین بزمین آورده سرش را از تن جدا میسازد و نزد خسرو خان می آرد . و اردوی زنگنه فرار میکنند . لشگر اردلان دو قسمت شده یك قسمت به تعاقب فراریان و کشتن و بستن وا خترمه گرفتن همت میگمارند . قسمت دیگر بجمع آوری غنایم و غارت ویغما میپردازند وتمام توپخانه و زنبورك خانه و قورخانه و اثاثیه و مهمات جنگی زنگنه. نصیب قشون اردلان میگردد خسروخان بسراپردهٔ اللهقلی خان که خیمه وخرگاه سلطنتی بوده ورود نموده . محمد آقای جد میرزا علی اکبر صادق الملك هم در معیت او داخل سرا پرده شده . مستقیما بصندوق خانه میرود . درآنجا یخدانهای متعدد دیده سریکی را برمیدارد می بیند که که از اساسهٔ سلطنتی انباشته شده است . صندوقچه مقفل کوچکی را بنظر آورده به جیب میگذارد و نزد خسروخان مراجعت میکند . خسرو خان که از خستگی بر بستری تکیه کرده بمحمد آقا میگوید - تو چرا نرفتی از غنایم چیزی دست بیاری محمد آقا میگوید - من اندرقفای ملك تاختم . ز خدمت به نعمت نپرداختم — تفصیل صندوقچه و یخدانها را بیان میکند . خسروخان از جا جسته و صندوقچه راطلب میکند . می بیند قفل کوچکی برآن است . محمد آقا میخواهد قفل را بشکند . خسرو خان میگوید نشکن من کلید کوچکی در بند مهر دارم ببینم باز میکند یانه . کلید را درآورده بقفل میزند قفل باز میشود خسروخان میگوید امروز معلوم میشود از هر جهة فتح با مساست حتی کلید ماهم قفل زنگنه را فتح میکند . بالاخره صندوقچه را سرازیر نموده مملو از جواهر الوان بوده است . خسروخان جواهررا بهم زده انگشتری نگین فیروزه را بفال (نگین وفیروزی) بانگشت میکند و بقیه را که به قیمت متجاوز از چند هزار تومان بوده بمحمد آقا می بخشد . در این اثناء قسمتی از سواران بر کشته محمد رشید بیگ وکیل و نصیر خان کلیائی را با جمعی دیگر کتف بسته وارد میکنند . خسرو خان ارفق

امر میدهد دستهای محمد رشید بیگ را باز کرده آنچه اموال واسب و اسلحه که متعلق باو بوده است همه را ازسپاهیان پس گرفته باوتسلیم مینماید . ونهایت عطوفت ونوازش رانسبت باومبذول میدارد و میگوید وکیل از هر چه بگذری سخن دوست خوشتراست ـ قطعا بدانیدچراغیراکه ایزد برفروزد . گرابله پف کند ریشش بسوزد بیش ازاین دوندگی وتحمل کربت ومشقت جائز نیست . شلغم وبلغور کردستان خودمان ازاطعمه الوان سپاهان ونعمتهای کرماشاهان بهتر وخوشتراست . . .

خسروخان . پس از این فتح نمایان درهمان اردوگاه حاجی علیخان عموی اللهقلی خان رابحکومت کرمانشاه منصوب وتعلیقه وخلعت حکومت را برای اووروانه مینماید. حاجی علیخان نیزتمامی خزاین ودفائن وگله ورمه وسائرمایملک اللهقلی خان را اعم ازنقد وجنس وغیره ... که متجاوزازصد هزارتومان پول آنروز بوده است. تحویل گماشته خسروخان والی نموده روانهٔ اردو میسازد. خسرو خان کلیهٔ آن غنائم واموال ونقود را درمیان سپاهیان تقسیم نموده . جزیك اسب سواری وخیمه وخرگاه وسراپردهٔ اللهقلی خان طامع بغاشاکی نمیکند. وبانهایت سربلندی وافتخار بسنه دژ مراجعت میکند

درتاریخ (۱۲۰۰) هجری جعفرخان زند برادرمادری علیمرادخان که دراسپهان عالم سلطنت برافراشته بوده . باتمام جمعیت خود بهمدان آمده ازآنجا خسروخان را احضارمینماید. چون درآن هنگام قوه واستعداد خسروخان بمراتب بیشتر از جعفر خان بوده . تابعیت جعفرخان راننك دانسته. جواب اورا حواله بمیدان جنك میدهد دوروز بعد خسروخان بالشکرگران رهسپارهمدان میشود . درضمن هم محمد حسین خان قراگوزلو ومحمدامین خان گروسی وعلیخان خمسه رانیز برای این رزم دعوت میکند سرکردگان مذکور باپنجهزارسوار درحوالی قریهٔ صالح آباد) باردوی خسروی ملحق میشوند فردای آنروز که پنجشنبه (۲۴) شعبان (۱۲۰۰) هجری بوده .اردوی خسروی وارد بهارهمدان شده درآنجا میدان رزم گرم میشود .

روزاول راهیچیك ازطرفین موفقیت حاصل نکرده بدون فتح وشکست هردو سپاه بارامگاه خود معاودت میکنند. روزدوم زدیك ظهرلشکرعلیخان خمسه ومحمد حسینخان قراگوزلو شکست خورده متفرق میشوند . خسروخان والی ازفرار سرداران متغیرشده هزارسوار زبده ورشیدکه در تحت ریاست سه نفر ازپسران او بوده اند متهورانه برسپاه زندیه حمله ورشده دراولین تهیب میدان راازدشمن تهی و ازکشته

پرمیسازند. خود جعفرخان که مردی تنومند و قوی هیکل بوده . قادر بر فرار نبوده درسنگر توپخانه خویش متحصن میشود سواران اردلان اطراف سنگر و توپخانه را محاصره کرده کشیك می کشند سائر اسباب و اثاثیه جعفرخان که متناسب اساس سلطنت مهیا نموده بوده باغنایم واخترمه فراوان نصیب جمعیت اردلان میشود - دراین جنك (هزاروسه صد) نفرازوندیه والواروسائرسپاهیان جعفرخان کشته . و(هشتصد) نفراسیر میشوند - اردوی اردلان وخمسه وگروس هم (سه صدوچهل وپنج) نفرکشته وزخمی داشته اند .

بالاخره ساعت پنج از شب گذشته جعفرخان جواهرسلطنتی خود را بایك جلد کلام الله نزد خسروخان بالتجامیفرستدکه راه رابرای اوبازکنند ومتعرض اونشوند هرجا میل دارد برود. خسروخان برعایت عرق ایلیت برئیس توپخانه جعفرخان مینویسدکه جعفرخان را باسه تن از بستگانش مرخص کرده و خود باتوپخانه باردو تسلیم شوید. جعفرخان بمجرد قرائت دستخط خسرو خان درآن دل شب باسه نفر از بستگانش رهسپاراسپهان میشود. وتوپخانه تسلیم اردوی اردلان میگردد

خسروخان پس ازخاتمه کارجعفرخان. به تسخیر، **ملایر و وریگرد. وتوسرکان وکزاز وفراهان وگلپایگان** میپردازد درظرف چند روز کلیهٔ آن ولایات را نیزمتصرف شده واردکلپایگان میشود. دوسه روزی برای رفع خستگی اردو درآنجا آرام گرفته که رهسپاراسپاهان شود . شب چهارم میرزااحمد وزیردرمجلس انس با حضورسران سپاه وامراء اردلان بخسروخان میگوید - که امروزه دیگردر قلمرو ایران مانعی برای دعوی سلطنت باقی نمانده آقا محمدخان قاجار هم اقتدار آن را نداردکه درمقابل اقتدارات امروزه شما بتواند عرض اندام کند. بهتراینست که بیرق سلطنت برافراشته وسکه وخطبه رابنام خودزینت بدهید. جعفربیك **تر خان** مجلس بوده درجواب وزیرمیگوید - هواوهوس پایان ندارد. هرکس خودرا تسلیم هواوهوس نماید هرگز آسایش نخواهددید. دنیاهم بی آسایش یک پره کاه نمی ارزد. شلغم و بلغور کردستان ازسلطنت ایران. بلکه ازشاهنشاهی جهان خیلی خوشتروبهتراست. این خیالات رادرهمین جا بگذارید وبفکر برگشتن باشید - این سخن در خاطرخسروخان اثرخود رابخشیده . فردای آن شب خسروخان تمامی اسیران زندیه وگرفتاران سایر ولایات راباجواهرآلات سلطنتی وتوپخانه وزنبورك خانه وغیرها ... همه راباعریضه چاکرانه برای آقا محمدخان قاجارروانه میدارد. ولایات تسخیرشده راهم تقدیم مینماید

وخود رهسپار کردستان میشود - آقامحمدخان بمحض ورود نماینده خسروخان . و ملاحظه عریضه ومشاهده هدایا ومژده شکست دشمنی مثل جعفرخان وپیداکردن چاکری مانند خسروخان درپوست‌خودنمی‌گنجد . ودر واقع این پیش‌آمدراطلیعه اقبال ونشانه‌کامرانی‌خودتلقی میکند . فوراً فرستاده خسروخان راباعزازواحترام هرچه تمامتر بافرمان‌مشعر برتحسین وتهنیت‌فتوحات وتفویض حکومت سنقروکلیائی اعاده. واسب‌خاصه خودراهم با رخت مرصع‌وخنجردسته‌الماس ویکدست‌جامهٔملوکانه بخلعت وافتخار خسروخان روانه میدارد - پس‌از آن در رمضان (۱۲۰۱)هجری اسمعیل خان‌زندطلوع‌نموده‌حمله‌بکرمانشاه‌برده‌حاجی علیخان‌حاکم آنجاراکه دست نشانده خود خسروخان بوده محاصره‌میکند.حاجی علیخان‌مراتب را بآقامحمدخان عرضه داشته‌ازاینطرف هم خسروخان را بکمك خودمیطلبد. خسروخان‌منتظردستور آقامحمدخان شده‌فوراً باهزارسرباز بامدادحاج‌علیخان‌میشتابد . بنزدیکی کرمانشاه‌که میرسد .اسمعیل خان خبر آمدن او را شنیده بکوه بیستون فرار میکند . پس از ورود خسرو خان بکرمانشاه جواب ملوکانه برای حاج علیخان خطاب‌بخسرو خان میرسد .که بکمك حاج‌علیخان رفته شر اسمعیل خان‌را از آن نواحی‌کوتاه‌کند خوداقا محمدخان‌هم پشت‌سراین فرمان با لشگر انبوهی رهسپار میشودخسروخان با اردوی اردلان‌وجمعیت‌کرمانشاه بتعاقب‌اسمعیل خان منزل‌بمنزل میشتابدتادرسربند سیلاخور باومیرسد درآنجا جنك‌سختی‌درگیرشده اسمعیل‌خان شکست‌میخوردو غنایم فراوانی نصیب اردوی خسروخان میشود واز همانجا بنام آقامحمدخان قاجارمیرزا فتح‌الله پسر میرزا عبدالله‌وزیر.رابحکومت‌تویسرکان منصوب نموده مراجعت‌مینماید وشرح قضایارا بحضور همایونی اطلاع میدهد آقامحمد خان فرمان مهروعطوفت آمیزی مبنی برتمجید و تحسین و قدردانی صادر و برای خسرو خان روانه میدارد و در ضمن ملاقات خسروخان را درهمدان تقاضا مینماید خسروخان برای رفتن‌خود بمعاذیر موجهه معذور شده لطفعلی‌خان پسر سیجانویردیخان اردلان راکه‌پسرعموی خسروخان بوده باتحف وهدایای شایان روانه حضور آقامحمد خان مینماید آقا محمدخان معاذیر خسروخان را پذیرفته‌بتهران مراجعت مینماید .مدت‌دوسال‌لطفعلی خان در دربار شاهی مورد عواطف وتوجهات صمیمانه بوده پس‌از دوسال‌باخلعت‌و وامتیاز شایان اورا عودت میدهد ومجدداً تقاضای ملاقات خودخسروخان‌را مینماید خسروخان باعتماد سوابقی‌که در خدمت محمد حسن خان قاجار داشته و خدمات صمیمانه بر جسته هم بخود آقا محمد خان نموده درشعبان (۱۲۰٤) احمدخان را

در کردستان نائب الحکومه قرار داده و خود رهسپار تهران میشود. حسنعلی خان پسر مصطفی‌خان ومیرزا احمد وزیر را نیز باخود میبرد . دریك فرسخی تهران تمام وزرا و اعزه واشراف وخاصان دولت باستقبال خسروخان می‌آیند . و با اعزاز و اجلال هرچه تمامتر وارد تهران میشود . وبحضور همایونی شرفیاب میگردد و فوق تصورمورد عواطف و الطاف ملوکانه واقع میشود مدت ششماه روز بروز براحترامات وتوقیرات او افزوده تا دریك مجلس باده پیمائی بامر ملوکانه ساقی بزم دوا در گیلاس خسروخان ریخته مستی او مبدل بجنون میشود ـ نمیدانم چه درپیمانه کردند بیك پیمانه‌اش دیوانه کردند

خبر جنون خسرو خان بکردستان رسیده ازهرطرف عشایر وطوایف شروع بسرکشی وطغیان مینمایند . از جمله طایفه عکری و بلباس هم سراز ربقه اطاعت احمدخان بیرون کشیده بنای تاخت وتاز میگذارند . احمدخان باهزارسواربعزم سرکوبی آنها حرکت کرده در محل سارال وهوباتوبه آنها برمیخورد نائره جنك درگیر شده آنها را از کوه بجلگه سرازیر مینماید وباتلفات زیاد آنها راشکست میدهد در تعاقب فراریان که احمدخان سر گرم کرو فر ودستورات تعقیب بوده . اللهویردیخان پسر نظرعلیخان که توه سبحانویردیخان بوده غفلتاً ازکمینگاه تیر تفنگی بمقتل احمدخان میرساند وفوراً از رزمگاه دنیا قدم بآرامگاه عقبی میگذارد پس ازکشته‌شدن احمدخان . محمدرشیدبیك وکیل باتفاق امیر اصلان پسررضاقلی‌خان جنك را خاتمه داده تا نواحی سقز و سیاه‌کوه بتعاقب آنها میروند در هنگام تعاقب میرزالطف‌الله پسر میرزا عبدالله وزیرداد مردی ومردانگی میدهد ـ پس از خاتمه جنك نعش احمدخان را برداشته با غنایم فراوان به‌سنه دژ مراجعت مینمایند وشرح احوال را بدربار همایونی عرضه میدارند . فوراً ازمقرخلافت فرمان‌حکومت کردستان باسم لطفعلی‌خان پسر سبحانویردیخان صادر وروانه میشود وخسروخان‌در سنة ۱۲۰۶ از دنیا درمیگذرد

(حکومت لطفعلی‌خان اردلان)

پس ازکشته شدن‌احمدخان . درسنه۱۲۰۵ فرمان حکومت‌کردستان‌ازطرف آقا محمد خان باسم‌لطفعلی‌خان عموی‌خسروخان‌صادر وروانه میشود وشروع‌بایفاء وظائف حکمرانی‌میکندوحسنعلی‌خان‌پسرش راباتحف و هدایای شایان بدرالخلافه روانه میدارد ـ درسنه(۱۲۰۶) خسروخان‌باهمانمرض‌جنون در تهران‌ازدنیادرگذشته

امیراصلانخان نعش اورا باتخت روان(کالسکه) بکردستان عودت داده ازآنجا بعتبات عالیات برده و بخاك سپرده است.

درهمان تاریخ(۱۲۰٦) اهالی خوزستان علم طغیان برافراشته بنای تاخت وتاز میگذارند . فرمان همایونی بافتخار لطفعلیخان صادرمیشود که برای اعادهٔ انتظام آسامان وتنبیه وتأدیب یاغیان بااردوی اردلان حرکت نماید. وجمعیت کرماشاه و لرستانهم ابوابجمع اومیشود . لطفعلیخان دراوایل زمستان باپنجهزارسوار اردلان وکرمانشاه ولرستان بمحال خوزستان شتافته سرکشانرا دستگیر و اختلال را مبدل بانتظام وامنیت مینماید وگردنکشانرا باماليات وصولی وپیشکش و غنایم فراوان بدربارقاجار روانه میدارد وزمستانرا در خوزستان ماندهاوایل فروردین بکردستان مراجعت مینماید.

دراوایل زمستان(۱۲۰۷) احمدسلطان حاکم بانه و جمعی از بیگ زادگان اورامان همدست شده با عبدالرحمن پاشای بابان عهد اتفاق بسته سرازربقه اطاعت لطفعلیخان بیرون میکشند وبنای گردنکشی وطغیان میگذارند و دست بغارت و تاراج اطراف می گشایند . لطفعلیخان فوراً با وجودکثرت برف وشدت سرما با سه هزار سوار اردلان بعزم سرکوبی گردنکشان حرکت کرده پس از رسیدن والی بمریوان احمد سلطان فرارکرده بمیان بلباس میگریزد .

والی حکومت بانه را به فتحعلی سلطان پسرعموی احمد سلطان واگذار مینماید وامرمیدهد اماکن اشرارواآتش زده ودهات سرحدی راهم که بتصرف عبدالرحمن پاشا درآمده بود استرداد مینماید واستعدادی درتحت ریاست محمدبیگ پسرمنوچهربیگ درسرحدساخلو گذاشته قدغن میکند احشام شهرزوررا که هرساله موسم بهاروتابستان درایلاقات کردستان علفچرانی و خوشگذرانی کرده اند آنسال جلوگیری نموده نمیگذارند قدم بخاك ایران بگذارند و در نتیجه این قدغن اکثر احشام شهرزوردرآنسال تلف شده بقیه باطراف وجوانب پراکنده میشوند

درتاریخ(۱۲۰۸) والی حویزه بنای طغیان گذاشته شروع بتمرد و سرکشی مینماید . حسنعلیخان پسرلطفعلیخان که دردربارشاهی بوده برحسب فرمان همایونی بکردستان مراجعت کرده با اردوی اردلان باعاده انتظام حویزه حرکت میکند . پس ازرسیدن بمحل ماموریت بدون جنگ وستیزوالیرا با حسن تدبیر مطیع و منقاد ساخته امنیت وانتظام را دوباره درآن منطقه تجدید مینماید و والی حویزه را با رؤساء ومشایخ انجا باخود بدربارشهریار نامدارمیبرد ـ درشوال(۱۲۰۹)هجری

لطفعلی‌خان بواسطه افراط درمسکرات فجئة ازداردنیا درمیگذرد خبر فوت او بشهریارقاجاررسیده در جزاء حسن خدمات حسنعلی خان فرمان و خلعت حکومت کردستان باسم حسنعلی‌خان صادرورهسپار کردستان میشود

✡ (حکومت حسنعلی‌خان اردلان) ✡

پس از فوت لطفعلی‌خان در سنه (۱۲۰۹) هجری حسنعلی خان پسرش از طرف آقامحمدخان قاجار بافرمان وخلعت حکومت مراجعت کرده‌درجای پدرشروع بحکمرانی نموده است ولی بیشتر مایل بزهد وعبادت وخلوت‌بوده . اکثر اوقات خود رابصیدوشکارمیگذرانیده واختیارحکومت را بمحمد رشید بیگ وکیل داده است مدت دو سال بدینموال امرار وقت نموده در سنه (۱۲۱۱) هجری موکب شهریاری بطرف آذربایجان وقره‌باغ و قلعه پناه آبادکه بقلعه (شوشی یا شیشه) معروف بوده حرکت کرده . حسنعلی‌خان نیزحسب‌الامرشهریاری‌باپانصد سواربموکب همایونی ملحق شده است . پس ازتسخیر قلعه شیشه‌که یکی از قلاع مستحکم و مشهور آنزمان‌بوده آقامحمدخان باچندنفرازاولیاء دولت‌داخل قلعه شده نظام‌وسپاه وملتزمین رکاب درخارج شهرخیمه میزنند . سه نفرازفراشان خلوت که‌روزقبل سر خوردن خربزه (که شاه‌گفته برای‌اونکاهدارند وفراشان خورده‌اند) مورد تهدید شاه واقع میشوند چون فراشان میدانندکه تهدید شاه قطعی‌است وبرگرد نداردء ناچار درنیمشب فرصت‌آورده برای حفظ جان‌خود شاه‌را درخواب اجل رهسپارعدم میسازند ومصراع ذیل تاریخ فوت اوست

(روبه ببریده‌گیری را ازل بدریدگون) فردای آنشب‌که سپاه‌ایران‌ازواقعه مستحضرمیشوند همه متفرق شده فرارمیکنند حسنعلی‌خان خودرا نباخته باسوارهای اردلان درمعیت علیقلی‌خان برادرخاقان از شهر خارج میشود . اهل شهر که فرار اردو را مشاهده میکنند ازهرطرف سربرآورده شروع بشلیك مینمایند از قضا یك‌گلوله بپای حسنعلی‌خان خوده مجروح میشود با آن زخم برادرشاه را ازدست رس دشمن خارج‌کرده واجازه مرخصی‌میگیرد ولی پیش ازاو امان الله خان پسر خسرو خان والی وسبحا نویر دیخان پسر محمد مؤمن خان که داماد امان الله خان بوده و هر دو از بنی اعمام حسنعلی خان بوده اند با جمعی از رؤسای کردستان که در اردو بوده اند باهم متفق شده بعزم اشغال حکومت کردستان سبقت میجویند وهشت روز پیش ازورود حسنعلی خان وارد سنندژمیشوند محمد رشید بیگ‌که درحال مرض بوده باآنها موافقت نمیکند . همینکه حسنعلی

خان بنزدیکی سنه‌دژ میرسد سبحانوبردیخان وامان‌الله‌خان هردو بمریوان وازآنجا بسقز فرارمیکنند حسنعلی‌خان هم پشت‌سرآنها واردشهرشده بمعالجه زخم‌پا میپردازد امان‌الله‌خان‌وسبحانوبردیخان پناهنده بعبدالرحمن پاشای‌بابان‌شده جمعیت کثیری بسر کردگی سلیم بیگ برادرخودکه‌مشهور بسلیم سه‌آتش بوده (همیشه‌اسب اوسه تنگ داشته‌که تاب سواری اورانداشته‌باشد) بکمك آنها میفرستد مشارالیهما با جمعیت سقزوبانه وسپاه بابان وارد مریوان میشوند . حسنعلی‌خان ومحمد رشید بیگ با کوچ وعائله وکسان خود حرکت‌کرده بمیان دربند وماهیدشت میروند . ازآنجا قاصد نزد والی بغدادمیفرستند وشرح‌لشکرکشی پاشای‌بابانرا بوالی‌ابلاغ‌مینمایند ملاشریف قاضی راهم نزد سلیم‌بیگ میفرستندکه‌درمریوان‌قائل‌بصبروسکون باشد اگر ازطرف والی امررسیدکه‌کردستان جزوروم باشد ما هم بدون جنگ اطاعه خواهیم‌کرد اگرنه آنوقت ایشان مختارخواهند بود یا امروالی‌را اطاعت کنند یا تمردنمایند .

بمحض رسیدن‌قاصد حسنعلی‌خان به بغداد . فوراً والی بغدادامر بسودت جمعیت بابان صادر وقدغن میکندکه بهیچوجه حق تجاوز ازسرحد ندارندپس از مراجعت اردوی‌بابان حسنعلی‌خان و محمد رشیدبیگ بسنه‌دژ معاودت نموده در ذی‌الحجه (۱۲۱۲) هجری امان‌الله‌خان رهسپار تهران میشود سبحانوبردیخان وسائر رفقاهم پس‌ازچندروزی باستمالت حسنعلی‌خان بسنه دژ مراجعت مینماید مقارن این ایام که ذی‌الحجه (۱۲۱۲) هجری بوده فتحعلیشاه بجای عم‌تاجدارخود براریکه سلطنت و اورنگ خلافت جلوس نموده وسه‌ماه ازجلوس اوگذشته‌است محمد رشید بیگ هم مرضش‌شدت‌پیداکرده رهسپارتهران‌میشودکه‌هم‌مرض خودرامعالجه‌کند وهم‌اقدامات امان‌الله‌خان راعقیم‌سازد و حکومت حسنعلی‌خانرا دردولت جدید استقرار دهد . ازقضا پس ازورود او بتهران‌بفاصله هشت‌روز ازدنیا درمیگذرد کسان اونعشش‌را بکردستان عودت میدهند وحسنعلی‌خان بپاس حقوق مشارالیه منصب‌وکالت رابعهده زمان بیگ پسرکهتر اوکه داماد وشوهرهمشیره حسنعلی‌خان بوده واگذار مینماید (منصب وکالت در آن زمان . بمعنی معاونت امروزه بوده . که در بودن حاکم معاون وهمه‌کاره ودرغیاب حاکم کفیل‌حکومت بوده‌است)

فتحعلی بیگ پسرمهترمحمد رشیدبیگ ودونفر برادران شقیقی اواحمدبیگ ونصرالله بیگ از انتخاب محمد زمان بیگ برای وکالت‌مکدر ومایوس‌شده باجمعی ازاعیان واعیان ملك همدست‌گشته در محرم (۱۲۱۳) برعلیه حسنعلی خان رهسپار تهران

میشوند ودرآنجا به امان‌الله خان ملحق‌میگردند . وبالاتفاق شروع بشکوه‌و درد دل ازوضع حکومت حسنعلی خان مینمایند. درآن هنگام حاج میرزا احمد وزیرهم که بشغل استیفای دربار شاهی‌مفتخر بوده واحمد بیگ‌هم سمت دامادی نسبت باو داشته . درمدد ایشان از بذل مساعی قصور نمی‌ورزد . وحاج میرزا ابراهیم خان صدر اعظم شیرازی را هم برای‌ایشان حاضر مساعدت میکند. که بالنتیجه امر باحضار حسنعلی‌خان صادرمیشود . بفاصله چند روز حسنعلی‌خان واردومحمد زمان بیگ رانیز همراه خودبرده است. ـ پس‌ازورود حسنعلی‌خان‌چون موکب شهریاری به‌تسخیرخراسان درحرکت بوده. انجام امررا بمراجعت‌ازسفر خراسان‌موکول‌میدارد طرفین ملتزم رکاب بوده تاموکب همایونی ازسفر خراسان مراجعت مینماید . که بحقیقت امررسیدگی شود . پس از ثبوت بیعرضه‌گی حسنعلی‌خان . درصفر(۱۲۱٤) فرمان وخلعت‌حکومت‌کردستان باسم امان‌الله‌خان‌صادر. وحسنعلی خان‌ومحمد زمان بیگ وکیل معزول ومحمد رحیم بیگ خلف مهرعلی سلطان . ونظرعلی بیگ‌در خانه بیگلربیگی‌ک همان حاج میرزا ابراهیم خان‌صدراعظم شیرازی‌باشد.توقیف میشوند . وفتحعلی بیگ پسربزرگ محمدرشید بیگ بمقام وکالت‌نایل‌میشود

(حکومت‌امان‌الله‌خان والی‌اردلان)

پس‌از عزل حسنعلی‌خان. درصفر (۱۲۱٤)هجری‌امان‌الله‌خان اردلان‌ازجانب فتحعلی شاه قاجار بلقب والی گری‌و حکمرانی کردستان ملقب . و در ماه رجب همانسال بایکدنیا فخر ومباهات وارد کردستان شده‌است ـ این‌امان‌الله‌خان‌که شهیربامان الله‌خان بزرگ‌است . شخصی با عزم و قوی‌الاراده بوده دارای طبعی ارجمند وهمتی بلند بوده است. درجود وسخا مشهور و دردلیری و دلاوری محسود نزدیك ودوربوده‌است ـ جهان آفرین تاجهان آفرید . چواو نامداری نیامدپدید غالب اوقات خودرا درتجهیز جیوش وتنظیمات نظام وآبادی‌مملکت‌مصروف داشته. عمارت‌اندرونی‌قلعه حکومتی. وحیاط‌گلستان رتالاردلگشا. ومسجد دارالاحسان. وچمن‌کاری شفا . وباغ وقصرحسن‌آباد وقلعه وعمارت وحمام وبازار قسلان . و باغ‌وعمارت خسروآباد . وعمارت پشت مسجددارالاحسان . وعمارت‌سرهنگ‌خان. ومیدان‌جلو دروازه حکومتی . واکثر عمارات عالیه شهرسنه دژ ومساجد وحمام وبازار وباغات‌آن . از یادگارهای اوست ـ خسرو آباد را باسم خسروخان پسرش

آباد واسم گذاشته است ـ کردستان درزمان حکومت اوروتقی تازه . وشکوهی فوق اندازه یافته ـ بقول شاعر

جهان رونق دیگراز سرگرفت　　زعدلش زمین رنگ دیگر گرفت
بهار ایالت زنو تازه شد　　فزون عشرت ازوهم واندازه شد

چون مدت دوسال ازحکومت اومیگذرد . حسنعلی خان در تاریخ (۱۲۱۶) ازتهران گریخته بطایفه بلباس پناهنده میشود . ازآنجا جمعیتی فراهم آورده بعزم جنگ با امان‌الله خان روبه سنه‌دژمی تازد . امان‌الله خان هم باجمعیتی که حاضر داشته بدفاع اواز شهرخارج شده درجلگه مریوان که‌همواره میدان جنگ‌وجدال ومصاف ستیز وآویز اردلان بوده تلاقی فریقین بعمل‌می‌آید . پس‌از قتل‌وکشتار زیاد حسنعلی خان مجروح ودستگیر شده جمعیت اومتفرق میشوند و امان الله خان قضایا را بدربار معروض داشته . امربارسال حسنعلی‌خان صادرمیگردد امان‌الله‌خان اورا مغلولا روانه‌دارالخلافه نموده درآنجافوت میکند .

سابق نوشتیم که امر (وکالت) اردلان بتصویب امان‌الله خان بفتح‌علی بیک‌خلف محمدرشید بیک واگذارگردید . خانواده‌وکالتدر زمان‌حکومت حسنعلی خان کاملا برسیاست کردستان‌مسلط شده‌زمام‌جمهورورتق‌وفتق‌امور بالکل در قبضهٔ‌اختیاروحیطه اقتدارآنها بوده. قلوب جامعه‌هم بجانب زمامداری ایشان توجه‌داشته‌درعهد حکمرانی امان‌الله‌خان هم باتکاء جامعه خواسته‌اندکه‌رتق وفتق‌امور بهمان رویه سابقه درقبضه اختیار آنها باشد . امان‌الله‌خان‌هم بعکس حسنعلی‌خان دارای جوهرذاتی واستعداد فطری بوده . نخواسته حاکمیت‌خود رامبدل بمحکومیت نماید . باینجهة در حل‌وفصل امورچندان مبالاتی برای آنها نداشته وکلیه مطالب رابر طبق رای وعقیده‌خود بگذار کرده‌است. ومقام وکالت اسم بلارسمی‌مانده‌است ـ دربین این افراط‌وتفریط برای‌اینکه حداعتدالی اتخاذشود . فتحعلی بیک وخانواده‌وکالت بنای‌دسته‌بندی‌و عهد واتفاق سری‌میگذارند وعموماقسم‌خوارمیشوندتاامان‌الله خان‌تعدیلی‌دراختیارات‌خود قرارندهد. احدی‌بااو مراوده نکند . حتی‌اصناف‌هم باکسان‌وبستگان‌والی بهیچوجه دادوستدننمایندودرنتیجه این نهضت‌ملی بدرجه‌عرصه بروالی تنگ‌میشودکه گل‌اندام‌خانم والدهٔ‌خودراکه‌شهیره ه (گلی‌اورامی) بوده باکلام‌مجید بمنزل‌سیدمحمودشیخ‌الاسلام که مرکز جمعیت‌بوده میفرستد وقول میدهدکه هیچ‌کاری را بدون شور ورأی خانواده وکالت انجام ندهد چون‌شورش روز روزجالب‌اطمینان بوده وتزلزلی در خاطرها

برای ثبات وپافشاری نمانده صنادیدقوم و زمام داران جمعیت شفاعت‌گلی خانرا نپذیرفته وصریحاً میگویندکه چون‌کار باینجا کشیده وسلب اطمینان‌ازطرفین شده دیگر لطافتی برای‌حکومت‌او باقی‌نمانده ؛ یااو باید حرکت‌کند یا مامهاجرت‌خواهیم کرد ـ مطابق این‌بیان هم‌سجل‌مفصلی بمهرعموم مبنی برتشکی از سوء سلوك امان‌الله خان وتحاشی وتنفر ازحکومت‌او بدربار معروض وبوسیله نمایندگان محترم روانه میدارند ـ اول‌فتحعلی شاه نمایندگان‌را خواسته میخواهدبا تهدید وتوبیخ آنهارا مکلف‌بمراجعت واطاعه امان‌الله خان‌نماید . چون نمایندگان از استحکام‌عقداتفاق اهالی مطمئن‌بوده‌اند . وقعی‌بتهدیدات وتشدیدات شاه ننهاده میگویند مراجعت با بودن‌امان‌الله‌خان ممکن‌نیست واگر بکلی‌ازعطوفت ودادرسی ملوکانه مأیوس‌شویم ناچاربم‌ازهمین‌جا بخاك‌خارج آواره شویم . وصاحبان امهار هم قطعاً تاب توقف نداشته رهسپار دیاردول همجوار خواهند شد . شاه‌که ثبات قدم نمایندگان‌را باین استحکام می‌بیند ناچارازدر دادگستری درآمده طرفین را به‌تهران احضار مینماید . بمحض‌وصول فرمان احضار. طرفین رخت رحیل بربسته اول جمعیت متفهین از شهر خارج‌میشوند . والی‌هم‌بستگان وهمراهان‌خود را خبرکرده درحیاط قلعه حکومتی حاضر میشوند . وقتی‌که‌خود والی‌بیرون می‌آید می‌بیند که‌کوه وصحرای‌چهار باغ وپیرمحمد از جوشش‌جمعیت وکثرت متظلمین سیاه شده وجمعیت والی‌به پنجاه نفر نمیرسد . ازغصه این پیش‌آمد قلیان‌خواسته وبدریای تفکر غوطه‌ور میشود . پس از مدتی اندیشه و خیال بالاخره از شدت یأس‌ونا امیدی رباعی ذیل را روی کاغذ می‌آورد.

از جوشش وکثرت سیاهی　　تن‌گشته نحیف‌و چهره‌کاهی
از خلق امید قطع گشته　　مانده به عطوفت الهی

درپایان رباعی‌اشك از چشم‌اوسرازیرشده یك‌قطره‌برکلمهٔ (سیاهی)می‌افتد و آن را خاموش میکند . والی این پیش آمد را بفال نیك شمرده بدون درنگ سوار می‌شود .

پس‌ازآنکه طرفین‌واردتهران میشوند . امان‌الله خان مورد عطوفت‌ملوکانه واقع شده متظلمین هرچه‌کوشش میکنند بجائی نمیرسد . بالاخره‌حاج‌میرزا احمد مستوفی وسیله شده متظلمین‌را بانهایت مأیوسی وناامیدی بمنزل‌امان‌الله‌خان میبرد ومیانه‌را برحسب‌ظاهر التیام میدهد . ومجدداً خلعت و فرمان وکالت برای فتحعلی بیگ صادر. محمدزمان بیگ‌ومحمد رحیم‌بیگ ونظرعلی‌بیگ هم که سابق‌گفتیم

باحسنعلی خان توقیف شده بودند. از توقیف خارج. وهمگی بکردستان مراجعت میکنند ولی امان الله خان شرح وضعیات وحرکات خانواده وکیل ودسته بندی، وترك مراوده. ومحصور ساختن دارالحکومه . و قدغن کردن بیع و شراء باکسان والی . وسایر قضایارا بجزودرموقع خلوت بعرض شاه میرساند . واجازه میگیرد که در مراجعت اگر امثال آنگونه حرکات را تجدید نمایند . آنها را بمجازات برساند ـ حضرات هم چون مأیوسانه مراجعت کرده اند . آن صلح جبری هم که بموفقیت والی تمام شده باعث ازدیاد کینه آنها گشته . هنگام مراجعت روابط ذات البین سردتر . وروز بروز مناسبات تیره وتیره ترمیشود. والی هم که درصدد پیداکردن وقت ودست آوردن موقع وفرصت بوده . اصلاقضایارا بروی خود نیاورده هرچه آنها سردی بخرج میدهند والی گرمتر میگیرد . تادرشب سلخ شعبان(۱۲۱۷) والی فتحعلی بیگ وکیل را باسه برادر دیگرش بعنوان مجلس بازی دعوت میکند . ودر بیوتات وصندوقخانه جمعی را مسلح پنهان میسازد بمحض رسیدن چهار برادر. فوراً از هرطرف بر آنها ریخته همه رادستگیر. ودراطاق دم دروازه اندرون همه را حبس میکنند . ودرهمان دل شب مامور می فرستد تمام کسان و اتباع و متفقین آنهارا هم یکی یکی دستگیر کرده بدارالایاله می آورند . پس ازتکمیل نظریات فتح علی بیگ وکیل را بادو برادرش (احمد بیگ . ونصراله بیگ) بقتل میرساند . ومحمد زمان بیگ را که پسر کوچك وجوان خوش صورت و سیمائی بوده دو سال در حبس نگاهداشته سپس او را هم بقتل میرساند . و محرمانه دفن میکنند . که حالا مدفن او بر اهالی معلوم نیست شغل وکالت راهم بمحمد رحیم بیگ پسرمهرعلی سلطان که داماد محمدرشید بیگ وکیل بوده واگذارمینماید . سائرمتفقین رانیزیکی یکی بسزا میرساند ـ پس از جریان این قضایا وخاتمه این ماجری. حکومت امان الله خان نضج وسامان گرفته . واهالی مرعوب و مطیع شده احدی را قدرت چون و چرا نمانده است . خود والی شخصاً فعال مایشاء وحاکم مایریدشده است . و شروع بتحصیل املاك ودست آوردن قری و اراضی نموده . در قلیل مدتی غالب املاك خوب و مرغوب کردستان را بقید تملك وحیطهٔ اختصاص خود درآورده است . و در غالب آنها بنای عمارت و قلعه و مسجد وحمام وباغ وبیشه گذاشته . ثروت ومکنتش از کرورها تجاوز نموده است .

در تاریخ (۱۲۱۹) هجری . عبدالرحمن پاشای بابان از حکومت شهر زور معزول . و باینجهة ازدولت عثمانی روی گردان شده پناهنده بدولت ایران میشود . وباکوچ و عائله وهفتصد سوار قوم وخویش وکسان خوه بخاك کردستان مهاجرت

میشاید . ووالی راواسطه امورخود قرارمیدهد . والی جمعیت وعائله را درسرحد جاداده . خود عبدالرحمن پاشا رادردارالایاله بانهایت احترام پذیرائی میکنند . و کماکیف قضیه رابدربارهمایونی اطلاع میدهد . ازطرف وزیر بغداد هم سلیمان پاشای مشهوربه (فخری زاده) راجع به تسلیم عبدالرحمن پاشا بدربارمیرود

پس‌ازرسیدن عریضه والی بشاه برحسب امر همایونی محل سقزبرای اعاشه بکسان عبدالرحمن پاشا واگذاروخود او درمعیت والی رهسپار تهران میشود . و مورد عطوفت و اشفاق ملوکانه میگردد . پس از یك مجلس‌مشاوره . فتحعلی شاه سلیم پاشای نماینده وزیر بغداد را عودت میدهدکه مجدداً حکم و خلعت حکومت شهرزور از طرف دولت آل عثمان و وزیربغداد برای عبدالرحمن پاشا روانه .که مشارالیه دلگرمانه بمحل خود مراجعت نماید ـ والی و پاشاهم بکردستان مراجعت کرده پاشا بمریوان میرود ودر میان اتباع و عائله خود منتظر جواب وزیر بغداد میشود . پس ازرسیدن سلیم پاشا به بغداد و اظهار قضایا به‌باب عالی . تقاضای دولت ایران پذیرفته نشده . مسئله منجربار‌دوکشی دولتین میشود . ازطرف‌دولت عثمانی بیست هزارسوار ازعشایر **اعراب و نیکخوی و اوندات و موصل وکرکوك** وغیره . درمعیت نظام دولتی وتوپخانه و قورخانه ومهمات از بغداد حرکت‌کرده وارد قصرشیرین‌وسرحد زهاب میشوند. دراین هنگام‌که موکب‌شهریار ایران درچمن (سلطانیه) بوده . خبررسیدن اردوی دولت عثمانی بسرحد ایران . بعرض همایونی میرسد . فوراً از همانجا شاهزاده محمد علی میرزا راکه صاحب اختیارممالك ثلث . یعنی (کرمانشاه وخوزستان وارستان) بوده . باتوپخانه و نظام مأمورجلوگیری نموده . روانه‌کرمانشاه میشود . ازاین طرف هم فرج‌الله‌خان نسق‌چی باشی رابسرداری سه هزارسوارازخط‌کردستان درمعیت والی وقوای اردلان مامورمیکندکه ازراه مریوان حمله بخاك عثمانی ببرند ـ در اواخرجمادی الثانی (۱۲۲۱) والی اردلان قریب ده هزارسواررااحاضرنموده درمعیت‌فرج‌الله‌خان سردار حرکت‌کرده منزل اول را شیخ عطار قرار میدهند ـ خبراین قضایاکه بوزیر بغداد میرسد . فوراً خالدپاشای حاکم بابان را باسلیمان پاشای **کهیا** وپاشایان‌کوی و حریربانضمام سی هزارنفرسوار و پیاده مامور جلوگیری ودفع فساد عبدالرحمن پاشا میکندهمینکه اردوی‌کهیابسلیمانیه‌میرسد . فوراً عبدالرحمن‌پاشاکه درمریوان بوده آدم بشیخ عطارمیفرستد وقضیه رابوالی وسرداراطلاع میدهد . والی‌وسردار بااردوی‌گران‌حرکت‌کرده ازآنطرف هم خالد پاشا وکهیا باجمعیت خود حرکت

میکنند. این دو دریای لشکر درکنار دریاچه (زریوار) مریوان بهم ریخته صدای توپ وتفنگ وچکاچاك نیزه وشمشیرملااعلی را متزلزل ساخته . دلاوران دادمردی ومردانگی میدهند . اسب بی‌سوار وسوار بی‌اسب . تن بی سروسر بی تن درآن دشت افتاده بالاخره نسیم فتح وظفر بیرق ایران را باهتزازدرآورده اردوی روم باتلفات سنگین وازدست‌دادن غنایم بی‌شمارروی بفرارمیگذارند. وسلیمان پاشای کهیا باجمعی دیگردستگیرمیشوند. سلیم بیگ برادرعبدالرحمن پاشا (سلیم سه‌تنگه) دراین‌جنگ رشادت محیرالعقول ابرازداده هنگام گرفتن توپخانه مجروح وپس ازدو روز فوت میکند ـ پس‌ازاین فتح تاریخی عبدالرحمن پاشا درجای خود متمکن شده . والی وسردارهم مراجعت میکنند ووالی **کهیای** بغداد را بادویست نفرازاسراء توسط محمد آقا (جدمستوره) روانه‌دربارناجارمینماید. ازطرف ژهاب نیز فتح‌ونصرت نصیب دولت‌ایران‌شده شاهزاده محمد علی‌میرزا اردوی روم را تا حوالی‌بغداد با تلفات و اخذ غنایم رانده‌آن نواحی راغارت وتاراج مینماید .

دراوایل ذی‌الحجه (۱۲۲۲) امان الله خان با تحف و هدایای شایان عازم حضور شهریاری شده . فرمان وخلعت نیابت‌کردستان را برای محمد حسن خان پسر ارشدش گرفته در سلخ محرم (۱۲۲۳) مراجعت میکند — در همین تاریخ خان احمد خان پسررضا قلیخان ومحمد قلیخان پسرخان احمد خان برادرامان الله خان و محمدرحیم بیگ‌وکیل‌ونظرعلی‌بیگ‌وامام ویردی‌بیگ باکسان وخویشاوندان خودمتفق شده‌که امان‌الله خان را در هنگام بارعام بقتل برسانند .

وخود حکمران مملکت شوند ـ میرزالطف‌الله پسر میرزا عبدالله‌وزیرکه جزو معاهدین بوده مراتب‌را توسط میرزاعبد الکریم که نوکر محرم والی بوده به والی میرساند . والی نیز بدون فوت وقت حضرات معاهدین را یکمرتبه بحضور طلبیده همه را زنجیر و حبس مینماید . و مراتب را بشاه اطلاع میدهد . شاه‌هم بدون خودداری امر بمجازات آنها صادر مینماید . والی هم بدون معطلی محمد رحیم بیگ‌ومحمدعلی‌بیگ برادرش را بانظرعلی بیگ وامام ویردی بیگ از تیغ گذرانیده . هستی و دارائیشانرا تاراج مینماید . و خان احمدخان و محمد قلیخان را بملاحظه صله ارحام باسائر معاهدین مرخص میکند .و مبلغ هنگفتی بعنوان جرم از آنها گرفته تقدیم دربار مینماید

دوسه‌سالی ازحکومت عبدالرحمن پاشا میگذرد هوای استقلال در دماغ او

تولید شده چنانکه سابق ذکر شد بنای مخالفت و تمرد با هردو دولت ایران وروم میگذارده ودر ماه شعبان (۱۲۲۵) باتفاق رئیس افندی بعزم برداشتن وزیر بغداد از خط قراتپه حرکت مینماید . ازطرف دولتین امر بسرکوبی او صادر شده والی با سپاه اردلان از خط مریوان . وسلیمان پاشای وزیر بغداد هم با استعداد کامل از دارالسلام حرکت میکنند . در رمضان (۱۲۲۵) تلاقی فریقین درخارج دارالسلام دست داده اردوی وزیر بغداد شکست میخورد و خود وزیر بمیان اعراب فرار میکند . و برحسب امر دولت بقتل میرسد . پس از وقوع این قضیه ازطرف دربار ایران امر مراجعت والی صادر میشود . والی دهات شهر زور را چاپیده ومراجعت میکند . عبدالرحمن پاشا پس ازخاتمه کار سلیمان پاشا عطف عنان بجانب ایران نموده بعزم تصرف کردستان حرکت میکند .

از طرف دولت ایران شاهزاده محمدعلی میرزا مامور دفع فتنه او میشود بوالی هم امر میرسد که باسپاه اردلان ملحق باردوی شاهزاده شود . دررجب (۱۲۲۶) والی با جمعیت اردلان حرکت کرده در حوالی کرمانشاه ملحق باردوی شاهزاده میشود و رو بهزهاب حرکت میکنند . عبدالرحمن پاشا از حرکت شاهزاده مستحضر شده از سلیمانیه به قلعهٔ کوی میگریزد و درآنجا تحصن اختیار میکند شاهزاده با اردوی سیل آسا قلعه کوی را محاصره نموده . پس از دو سه روز عرصه برپاشا تنگ شده بالاخره تسلیم میشود . و دونفر از پسران خود را بصیغه گرو ملتزم رکاب شاه زاده قرار میدهد . شاهزاده با فتح و فیروزی بکرمانشاه ووالی بکردستان مراجعت مینمایند . عبدالله پاشای وزیر بغداد خبر اطاعه وانقیاد عبدالرحمن پاشارا بدولت ایران میشنود با لشکری انبوه ونظام دولتی و توپخانه و زنبورك خانه بعزم تسخیر و تصرف بابان حرکت میکند . عبدالرحمن پاشا هم با لشکر بابان جلو میرود . پس از تلاقی دو سپاه وزد وخورد زیاد و تلفات سنگین بالاخره لشکر بابان منهزم وعبدالرحمن پاشا بکرمانشاه میگریزد .

شاهزاده محمدعلی میرزا مراتب را بدربار معروض داشته از طرف دربار چندنفر از خوانین قاجار مامور میشوند که در معیت والی اردلان باردوی شاهزاده ملحق شده بغدادراتسخیر و عبدالله پاشاراتنبیه نمایند . اردوی شاهزاده تا حوالی دارالسلام را غارت وتاراج مینمایندو حمله به بغداد میبرند . عبدالله پاشا تاب مقاومت در خودندیده در دارالسلام متحصن . و شیخ جعفر متولی نجف اشرف را باجمعی از سادات و مشایخ ارض اشرف بعنوان انابه و زنهار نزد شاهزاده میفرستد و اظهار اطاعت وانقیاد مینماید . شاهزاده از آنجا مراتب را بموکب همایونی که در

چمن سلطانیه بوده مفروض داشته . التجای عبدالله پاشا مقبول و عبدالرحمن پاشا هم با حکم و خلعت مجددا بمحل بابان مراجعت . اردوی شاهزاده هم در اوایل شوال (۱۲۲۷) معاودت . و الی اردلان هم بمقر ولایت خود برمیگردد . و بامر حکومت و آبادی شهر وتعمیر مساجدو بازار و غیره . . میپردازد (مسجددارالاحسان چنانکه گذشت در این تاریخ بنا شده است و در سنه (۱۲۲۸) باتمام رسیده‌وشیخ جمال‌الدین دوم‌جد مولف را امام‌جمعه و حاج شیخ محمدسعید نوهٔ حاج‌شیخ‌مصطفی تخته را مدرس آنجا قرار داده)

در سنه (۱۲۳۰) محمد زمان بیگ و پسرش یوسف بیگ با اتباع و اقوام خود باتفاق سید محمود شیخ الاسلام و سید زکی پسرش و اسمعیل بیگ و میرزا رحیم پسران میرزایوسف بنای فتنه وفساد گذاشته و جمعی را هم‌باخود متفق نموده بعنوان شکایت از والی رهسپار دربار شهریار قاجار میشوند .

امان‌الله‌خان هم محمد آقای ناظر را با مبلغی هنگفت و عریضه مبنی بر شرارت وآشوب‌طلبی مسافرین روانه دربار مینماید . درآن هنگام‌موکب‌همایونی در فیروز کوه بوده . نماینده والی بجانب فیروزکوه حرکت میکند که زودتر عریضه را با تقدیمی بحضور برساند . متظلمین هم ناچار حرکت میکنند.طرفین درساعت واحد بمنزل میرزاشفیع که صدراعظم وایران مداربوده وارد میشوند و میرزاشفیع مراتب‌را بعرض‌فتحعلی‌شاه میرساندمسلم است عرایض متظلمین درمقابل تقدیمی والی مورد توجه واقع نشده هنگام احضارآنها بحضورمورد عتاب واقع میشوند وبالنتیجه حکم اکید باصلاح‌ذات‌البین‌صادرمیشود ومتظلمین‌را با محمدآقا وفرمان توصیه روانه‌کردستان مینمایند . محمد زمان بیگ باسادات روبکردستان آمده پسران اورضاقلی بیگ وبوسف‌بیگ ودو نفراز بنی اعمام ایشان رهسپار دارالدوله میشوند وکمر بخدمت شاهزاده محمد علی میرزا می‌بندند هفت ماهی در آنجا بوده‌والی‌باطنا مبلغی تقدیم مینمایدکه شاهزاده آنهارااعدام نماید شاهزاده تن باعدام‌آنهادرنداده هرچهار نفر را از حلیهٔ بصرهاری‌و روانه‌کردستان مینماید والی‌پس‌ازاین‌موفقیت‌سایرین راهم‌گرفته‌هستی ودارائی‌را ازدست آنهامیگیردوهمه را درخفیه خفه میسازد وسیدمحمودشیخ‌الاسلام‌وسیدزکی‌پسرش راهم‌بقسلان وکرفتو میفرستدسیدمحمود رادرقسلان وسید زکی‌را درکرفتو اعدام مینمایندبعدکسان‌ایشان بازحمات‌زیاد اجازه‌گرفته‌جنازه آنهارا حرکت میدهند سیدمحمود را درقریهٔ(دوره قلا) و سید زکی پسرش‌را درسقزدفن‌میکنند وحالا مقبره هردومطاف اهالی‌است.

درخاتمه این قضایا ومسلط شدن والی برحکومت کردستان درهمان تاریخ (۱۲۳۰ هجری) باتحف وهدایای شایان بدربار رفته پس از جلب توجهات ملوکانه تقاضا مینماید که شاهنشاه قاجارخسروخان پسروالی را بغلامی قبول فرموده (حسن‌جهان) خانم‌دخترخودرا بعقد ازدواج اودر بیاورد شاه درمقابل احساسات وبروزات والی تن بقبول این تقاضا درداده منتهی برای اینکه سابقه ومقدمه برای این وصلت‌تهیه شود مقرر میدارند که‌امان‌الله‌خان‌اول(سروناز)خانم کنیزشاهی‌راکه‌ازجملهٔ خادمه‌های حرم بوده، بزنی قبول‌کند سپس وصلت‌ثانوی‌هم شروع‌شود . بنابراین‌اصل‌شاهنشاه قاجارسروناز‌خانم‌کنیز خود را با ده هزارتومان جواهر وجهازی بامان الله خان می‌بخشد و امان‌الله‌خان اسم‌اورا‌مبدل‌به (قبازر) خانم‌نموده جزو پرده‌نشینان حرم‌خود قرارمیدهد دوماهی پس‌ازاین مقدمه شاهنشاه قاجاریگانه دخترخود را(حسن‌جهان) خانم بعقد ازدواج خسروخان پسر کوچك امان الله خان در آورده و او را بلقب (والیه) خانم مفتخرمیدارد پس ازاین‌قضایاوطی‌این‌مراحل‌امان‌الله‌خان‌رخصت‌مراجعت یافته مدت یکسال مشغول تدارک‌عروسی‌میشود . درسنه(۱۲۳۲) آماده حرکت شده خود والی باجمعی ازعلما واشراف واعزه واعیان‌ولایت خاتونجان‌خانم همشیره‌اش هم‌باجماعتی‌ازخواتین وزوجات امراء واعیان رهسپارتهران میشوند مدت یکماه سر گرم امرسوروسرور شده تمام حیاطهای درباری وارک سلطنتی آئین بندی میشود. اساسی عجیب وبساطی‌غریب فراهم‌میآرند وعموم علما و مجتهدین دارالخلافه و شاهزادگان عظام وامراء دربار وسفراء دول همجوار ووزراء وارکان‌دولت‌واعزه‌و اعیان تهران شب وروز درمجالس این‌سوروسرورحاضر بوده دردریای عیش‌ونشاط و فرح وانبساط غوطه ورمیشوند متجاوزاز دویست‌هزار تومان بمصرف این بساط و آئین میرسد که شرح جزئیات آن خارج ازگنجایش این‌مختصر است و داستان آن نقل هرمجلس ونقل‌هرمحفل ومجمعی بوده‌است . پس‌ازیکماه عیش‌وسرور در ساعت سعد عروس را با تجملات هر چه تمامتر بر داشته بکرستان مراجعت‌میکنند.

محمد حسن‌خان پسرارشد امان‌الله‌خان از این‌عروسی که پسرکهتررا بر مهتر ترجیح داده اند مأیوسی حاصل‌کرده ازپدر روگردان میشود . جمعی‌از جوانان و اعیان زادگانرا با خود متفق‌کرده روبطرف زهاب وگرمسیرفرارمیکند در آنجا ایلات‌کردستانرا که درگرمسیر بوده‌اند باخود متفق ساخته سپاهی آراسته مینماید وبتاخت‌وتاز سرحدات وعربستان ولرستان میپردازد وبایکی ازمشایخ عرب‌طرف شده اورا درمیدان جنگ بقتل میرساند وامراء اورادستگیرمینمایدوهستی‌ودارائی

همه‌را تصاحب میکند سپس روی بولایت پدرآورده بنای‌تاخت‌وتاز میگذارد والی چندین مرتبه کسان خود را باستمالت ودلداری نزداوفرستاده سودمند نمیآید خبر طغیان باولیاء دولت میرسد نواب والا عباس‌میرزای‌نایب‌السلطنه‌بخط وانشاء‌قائم مقام رقمی مبنی برتوبیخ ونصیحت بمحمد حسن‌خان صادر مینماید باز مفید نمیآید (سوادآن رقم در دیوان قائم مقام که چاپ شده ثبت‌وموجوداست.)

سپس از جانب شاهنشاه قاجار فتحعلی‌شاه بابا علیخان شاطر باشی به دلالت واستمالت روانه‌میشودبازفایده نمی‌بخشد ناچار امان‌الله‌خان درسنه (۱۲۳۵) بجمع آوری سپاه فرمان داده بجنگ‌پسرروانه میشود و شاطرباشی شهریاری را هم با ملا عباس شیخ الاسلام که معلم والی زاده بوده با خود میبرد . در قریهٔ (ناراوی) که یکی ازقراء روانسر کردستان است . سپاه پدر وپسر در برابر همدگر صف می‌بندند . چندین مرتبه‌بابا علیخان شاطرباشی و ملاعباس شیخ‌الاسلام را باکلام مجید نزد پسر میفرستد بهیچوجه مفید نمی‌آید بالاخره کار بجنك وقتال منجر میشود . البته قارئین محترم تصدیق خواهندکرد که این جنك جنك تاریخی و قابل توجه است . زیرا علاوه براینکه سردار این دوسپاه **پدر و پسر** هستند مبارزان و دلاوران طرفین وجنگجویان هردوسپاه نیز یا پدروپسر . یا برادر و برادر. یا عمو و عموزاده . و بالاخره قوم و خویش صمیمی هستند .که ناچار در نتیجه هوس‌رانی این پدروپسر همه‌برروی همدیگر شمشیر میکشند . ویکدیگر را از پای در می آورند —

القصه سردار هردوسپاه پای بررکاب گذاشته . و سواران هر دو طرف به تك و تاز درآمده . شمشیر ها از نیام برآمده نیزه ها بهوا رفته . تیرها پرواز گرفته . یکمرتبه هردولشکر بهم‌ریخته و بیکدیگر درآویخته اند . و درآن‌میان والی زاده چون شیر ژیان بهرطرف حمله‌ور شده از کشته پشته میساخته . وسپاه خود را برحمله تشجیع مینموده . و ازهرطرف گلوله و تیر مانند تگرگ باریدن گرفته . وتیر وناهید ازبرق شمشیر یلان سردرگریبان‌کشیده . وخورشید جهانتاب از حملهٔ دلیران انگشت حیرت بدندان گزیده و زمین و زمان برجست وخیز و دلاوری والی‌زاده احسنت و آفرین میگفته اند —

درآن معرکه آن یل ارجمند — بشمشیر و خنجر بگرز و کمند
درید و برید وشکست وبست — یلان را سرو سینه و پا و دست

جمعی از قبیل میرزا **عبدالله** وزیر . و **محمد علی** سلطان‌اردلان و

آقا **حسین** برادر محمد مراد بیك **داروغه**. (محمد مراد بیك داروغه همان بانی مسجد شهیر بمسجد داروغه است که درسنه (۱۲۳۷) آنرا بنا نمود) میرزا **باقر پسر** میرزا لطف الله وغیرهم که از دسته والی بوده اند مقتول . وجمعی دیگر هم از قبیل میرزا **عبدالکریم** معتمد . و **اسمعیل بیك** برادرش . و میرزا **عبدالرحمن** پسرش. و میرزا **فرج الله** وزیر پسر میرزا احمد . و میرزا **لطف الله** پسر میرزا عبدالله وزیر . ومیرزا **فضل الله** پسر میرزا علی . درمیدان جنگ زخمی ومجروح میشوند. از دسته والی زاده هم جمعی کشته و زخمی شده اند . گردن میرزا عبدالکریم معتمد را محمد بیك پسر حاج حسینقلی بیك سقزی بضرب شمشیر مجروح ساخته . پس از بهبودی هم گردن او کج افتاده تاهنگام فوت همان حال بوده است ـ بالاخره میرزا لطف الله پسر عموی میرزا فرج الله دریك کمین گاهی خودرا پنهان ساخته والی زاده را درعین کروفر و سرگرمی بکار زار بایك تیر تفنگ از فراز زین برروی زمین فرود آورده اورا اسیر میسازد . محمد صادقخان پدر علی اکبر خان شرف الملك هم که پسر امان الله خان والی بوده درآن مغلوبه زخمی منکر برداشته است ـ سپاه محمد حسنخان والی زاده . پس از آنکه سردارخودرا زخمی واسیرمی بینند روی بهزیمت نهاده فرارمیکنند . یکصد و ده نفر از آنها اسیرشده همگی را امان الله خان بقتل میرساند . از جمله آنها **عباس میرزا** بیك پسر منوچهر بیك سقزی . و **سبحانویردی** بیك پسر محمد حسن بیك بوده است ـ خلاصه از لشکر هر دوطرف درمیدان جنگ (علاوه برآن یکصد و ده نفر) . چهارصد نفر از امراء و بزرگان کردستان مقتول و فدای هوس رانی پدرو پسر میشوند ـ پس از فراغت میدان از آئین رزم . دو والی زاده مجروح را درمیان تخت روان گذاشته روانه سنه دژ میدارند ـ پس از یکماه محمد حسن خان درسن (۲۲) سالگی ازدنیا درگذشته عش اورا روانه نجف مینمایند . و محمد صادقخان شفا می یابد ـ پس از این ماجری امان الله خان ازغصهٔ پسر اختلال حواس پیداکرده . در اول زمستان (۱۲۴۰) هجری از دنیا درگذشته است . مدت (۲۷) سال حکومت کرده است . ازسنه (۱۲۲۰) الی سنه (۱۲۳۰) تمام تعمیراتیکه شروع کرده باتمام رسانیده است ـ

(حکومت خسروخان اردلان . مشهور به ناکام)

خسروخان ناکام پسر امان الله خان والی . در زمان اختلال مزاج پدر سمت نیابت حکومت را داشته . پس از فوت پدر دربهار (۱۲۴۰) هجری بحکومت کردستان رسمیت پیدا کرده است ـ

قطعه

شبی در وادی فکرت فتاده — زبحر مصرعی اندر تك ودو
پی تاریخ سال فوت والی — هم از بهر جلوس والی نو
خرد گفتا که در ملك ایالت — امان‌الله شد و بنشست خسرو

خسرو خان شخص خوش بیان شیرین‌گفتاری بوده . طبع شعر هم داشته . خط نستعلیق را نیز خوب نوشته است . در بذل وعلو همت مشهور و در فسق‌وفجور هم کاملا متخصص و ضرب‌المثل بوده است —

رضاله سقزی (رضاعلی) دلال او بوده غالب شبهارا درمنزل رضاله بسر برده است درسنه (۱۲٤۱) حیدر سلطان اورامی ومحمد سلطان اورامی بهوای‌سنگلاخ اورامان سراز ربقه اطاعت بیرون کشیده بنای طغیان و یاغیگری میگذارند . خسروخان برای سرکوبی آنها محمدخان سرهنگ برادر خودرا باسواره ونظام اردلان روانه اورامان مینماید . پس‌ازرسیدن بمحل‌اشرار . نائرهٔ جنگ مشتعل‌شده . آقا جعفر اردلان کشته میشود . قتل او سبب هیجان اردوی اردلان شده یك مرتبه حمله بکوه وسنگراشرار برده . حیدرسلطان رادرسنگراول بااتباعش‌محاصره‌میکنند. حیدرسلطان ناچار خود را بمیان رودخانه‌انداخته‌که‌بوسیله شناخودرا نجات دهد. سپاهیان‌اوراهدف گلوله‌ساخته درمیان‌آب‌رهسپار عدم میسازند. اتباعش‌هم‌قسمتی دستگیر. وقسمتی طعمه‌شمشیر می‌شوند. جعفرسلطان اجودان‌باشی هم‌بایك عده‌نظام حمله بسنگر محمدسلطان‌برده بارشادت وغیرومندی شایان تمجیداورا باهمراهانش ازسنگر خارج می‌نماید. همگی روبفرار گذاشته رهسپار شهرزور میشوند محمد خان‌سرهنگ چندروزی پس‌از این فتح‌درآن اماکن مانده سپس‌باغنایم زیادبشهر سنه‌دژ مراجعت میکنند.

درسنه(۱۲٤۳) قحط وغلاء درکردستان شروع شده نان باجان برابر گشته است. فقراء درکوچه وبرزن مانندرشته روبهم افتاده از گرسنگی جان سپرده‌اند خسروخان مقدار پنجاه هزار خروار گندم وسائر حبوبات به‌وزن قفیز در انبارداشته ناچار همه‌را برمردم مطابق عدد رؤس تقسیم وتوزیع کرده واز هریك‌سند گرفته که‌پس‌از قحطی قیمت‌آن را بپردازند. ازاین‌اقدام مردانه اهالی کردستان ازآتش قحطوغلاء محفوظ مانده‌جان‌ازمیدان هلاکت‌بسلامت‌دربرده‌اند. پس‌از نجات‌مردم‌از آفت بلیهٔ‌جانسوز. وعودت آسایش و ارزانی‌میرزا فرج‌الله وزیر آن اسنا درنزد خسروخان آورده که‌اورا تذکردهدمطالبه‌نمایند. خسروخان قبوض را ازدست‌میرزا

(کشتاسب)



فرج‌الله گرفته‌توی آتش بخاری می‌انداز: وهمه‌را میسوزاند. واهالی‌را باین بذل شایان که‌متجاوز از دویست هزار تومان بوده شادان ومتشکرمیسازد.

خسروخان با برادران خودخیلی‌بدسلوك بوده. وبالاخره همه‌را ازهستی ساقط‌نموده بانهایت ذلت وخفت بخاك فلاکت نشانده‌است — درسنه (۱۲٤٤) محمدبیگ، و مصطفی‌بیگ، پسران فتحعلی بیگ وکیل. که‌امان‌الله خان والی آنهارا بسمنان‌و دامغان تبعیدکرده‌بوده. پس‌از (۲۷) سال کربت‌غربت وذلت دربدری برحسب‌اجازه والی مراجعت نموده‌اند. علی‌محمد بیگ‌پسراحمد بیگ نیزکه خاله‌زاده‌خسروخان بوده نهایت‌عزت واحترام راداشته است. درآن هنگام اردوی دولت روسیه بخاك ایران تجاوز نموده چندین ولایت سرحدی را درسمت آذربایگان متصرف وشورش وانقلاب غریبی درایران بخصوص درقسمت آذربایگان درگیر می‌شود. اکبربیگ پسرمحمد زمان بیگ باچندنفر ازاقوام وخویشاوندان خودکه ازطرز حکومت‌والی ناخوشنود بوده‌اند میخواهند ازموقع‌استفاده‌نموده بلشکرروسیه ملحق شوند. ودر صدد برمی‌آیند که‌حسین قلیخان والی‌زاده راهم که تازه از حکومت اسفندآباد معزول‌شده باخود همدست‌نمایند. بنابراین اورا محرمانه دیده‌مطلب‌را بااو بمیان میگذارند. او نیز قضیه‌را عیناً بوالی‌میگوید ومؤسس اساس‌را هم والحسن‌بیگ پدرمستورهٔ ادیبه‌که دائی‌خود والی‌زاده بوده‌معرفی میکند. برای‌اثبات مدعای‌خود نیز میگوید که‌فردا شب‌درمنزل اکبربیگ جلسه منعقداست اگروالی بالباس‌مبدل دربالا پشت‌بام خانه اکبربیك مذاکرات حضرات راگوش بدهدحقیقت امرمکشوف خواهدشد. والی برحسب گفتار حسینقلی‌خان عمل‌کرده آنچه‌باید بشنود بگوش‌خود میشنود. وتمام افکاروخیالات آنهارا دست می‌آرد. آتش‌کینهٔ دیرینه‌که‌مدتهادرزیر خاکستر موانع مستوربوده ازاین‌باد مشتعل‌شده. فردای‌همانشب امربگرفتاری‌پسران فتحعلی‌بك وسلطان‌پسرنظر علی‌بیگ‌وابوالحسن‌بیگ (پدرمستوره) وسائرکسان‌و بنی‌اعمامشان صادروهمه‌رادر فراشخانه حبس‌وزنجیرمینماید. اکبربیگ‌هم‌درخانه محمد بیگ سلیمانی محبوس‌میگردد.

پس‌ازچندروز پسران فتحعلی‌بیگ‌را باسلطان پسرنظرعلی‌بیگ‌کشته. اکبر بیگ‌رابا ابوالحسن‌بیگ‌واسمعیل‌بیگ برادرش‌وسائرکسانشان درمقابل‌اخذجریمه آزادمیکند. وبرای استمالت ابوالحسن‌بیگ(مستورهٔ) ادیبه راخواستکاری و بعقد ازدواج خود درمی‌آورد —

پس‌ازکشته‌شدن پسران فتحعلی بیگ خانواده‌وکالت‌متوحش‌شده‌امان‌الله‌بیگ

پسر کوچك فتحعلی بیگ. وعلیمحمد بیگ پسر احمد بیگ باده‌ر از اقارب ایشان. شبانه فرار کرده وهسپاردربار شهریار قاجارمیشوند . خسروخان نیزمیرزا فرج‌الله وزیر راکه دائی او بوده متعاقب آنها برای‌جلوگیری از تظلمات‌ایشان‌روانهٔ‌تهران مینمایدسلسله وکالت پناهنده بشاهزاده سیف‌الدوله شده کمر بملازمت اومی‌بندند. وشکایات خودرابوسیله‌تاج‌الدوله‌خانم‌که درج آن‌گوهر وبرج آن اختر بوده بعرض پیشگاه همایونی میرسانند - بنا براین اقدامات و مجاهدات میرزا فرج‌الله وزیر درضمیر منیر شاهنشاهی اثر بخش نیامده حضرات‌را سپرده سیف‌الدوله‌نموده روانهٔ سپاهان مینماید - درسنه (۱۲۴۵)که موکب شاهنشاهی تشریف فرمای همدان میشود . خسروخان والی نیز بعزم‌عتبه‌بوسی رهسپار همدان‌میگردد . علیمحمد بیگ واکبر بیگ واسمعیل‌بیگ‌نیز باجمعی از بنی اعمام خودپشت‌سر والی وارد همدان میشوند. ولب بشکوه وتظلم از والی میگشایند . والی محرمانه پنجهزار تومان بآبدارخانه تقدیم میداردکه‌شاه آنهارا بوالی تسلیم نماید . فتحعلی شاه باوجود طرفداری‌بانوی‌حرمسرای‌خودتاج‌الدوله(مادرسیف‌الدوله)ازآنهاومساعدت‌عبدالله‌خان امین‌الدوله بآنها. یکمرتبه یاسای عدل‌وداد‌وشرافت‌را از دست‌داده‌حضرات‌را مغلولا تحویل خسروخان میدهد . خسروخان هم آنها رابولایت آورده مبلغ مذکور را باضعاف مضاعفه ازآنها دریافت داشته . همه را ازهستی ساقط وخاك نشین میسازد که اکبر بیك بقیه عمر را در لباس فقرودرویشی بسربرده . سایرین هم درزاویهٔ تنگدستی و افسرده دلی منزوی میگردند . پس از چندی برحسب استدعای میرزا فرج الله وزیرومیرزا هدایت الله امین ، علیمحمد بیگ مرخص وبه قریهٔ بابان‌آباد میرود . ازآنجا با قوام خودکه دراصفهان بوده اند نوشته جمعیتی از آنجا آمده شب بقریه‌مرقومه‌ریخته علیمحمدبیك را باکوچ‌وعایله‌روبه اسپهان‌میکوچانند. میرزا جعفرپسرمیرزا هدایت الله‌که درآن نزدیکی بوده با وجود صغرسن با یکمده سوار وپیاده بتعاقب آنها رفته دربین راه بآنها میرسد . پس‌ازمختصر زدو خوردی علی محمد بیگرابضرب شمشیرمجروح وکلیهٔ‌کوچ واسباب را عودت داده چندنفرمعروف ومجهول را هم‌که از سپاهان آمده بوده اند اسیرکرده نزدوالی میفرستد . والی دونفر ازآنها راکه یکی لطفعلی بیك پسر محمد رحیم بیك وکیل و دیگری آدم حسینقلی‌خان والی زاده بوده ازحلیهٔ بصرعاری میسازد - (حسینقلی خان هم در آن هنگام ازپدربزرگوارخودروی‌گردان شده با سپاهان رفته وبخانواده وکالت ملحق شده است) -

درتاریخ(۱۲٤٦) شاهمرادبیك کرد ، مشهور به (میرروانداز) درنواحی کوی وحریروروانداز علم طغیان برافراشته . بنای تاخت وتاراج میگذارد. وسردشت ومکری وساوجبلاغ ولاهیجان را هم بتحت تصرف درمی آورد. حسب الامر فتحعلی شاه خسروخان والی باسپاه اردلان برای جلوگیری اوحرکت کرده میرروانداز را منهزم وتاکوی وحریر اوراتعاقب مینماید . وبالاخره سی هزارتومان نقد بعنوان جرم و خسارت جنگ از میرروانداز دریافت میداردو کاغذعفووامان باومیدهد ومراجعت مینماید. ومورد عواطف وتحسین ملوکانه واقع میشود -

درتاریخ (۱۲٤۷) هجری نیزمحمود پاشای بابان ازسلیمان پاشای برادرش روگردان شده پناهنده بدولت ایران میشود . حسب الامر ملوکانه . خسروخان با سپاه اردلان او را بسلیمانیه برده استقلال میدهد . وسلیمان پاشا بدارالسلام بغدادمی گریزد ووالی باکمال افتخاروموفقیت مراجعت مینماید .

درسنه (۱۲٤۸) حاج شیخ جمال الدین خطیب وامام جمعه (جد مولف) در بالای منبرمیگوید که گفت -(انی اناالله یاالحق یا الله فی جبتی) وامثال اینگونه کلمات غیرمشروع جسارت آمیز که گوینده ازروی تصنع وتظاهرمیگوید کفر محض و مستلزم سلب دیانت و اسلامیت است . زیرا هیچیك ازانبیاء یا علماء مذاهب قائل بآن نشده اند - عده‌ای ازعلما ومشایخ طریق متفق الکلمه برضد اوشورش واجماع نموده مردم را اغوا میکنندکه امام جمعه کافر شده دیگر پشت سراوخواندن نماز حرام وقتل او برابر باحج اکبراست . خبراین قضیه بسمع والی میرسد . والی سریعاً آدم نزد امام جمعه میفرستدکه حتما فردا باید بمسجد جامع برود اگر سابقا کفش داری همراه داشته فردا احدی را باخود نبرد و منفرداً بمسجد برود . پشت سر این پیغام نیزچهارعراده توپ بالای قلعه حکومتی کشیده باچهارپاره وپول سیاه پر میکنند وروبشهرومسجد درجه می بندند . که اگرسروصدائی ازشهر بلندشود شهر و مسجد را بتوپ ببندد بعلاوه یکعده تفنگچی را هم با اجزای فراشخانه در اطراف مسجد قرارمیدهدکه اگرکسی صدائی درنیاورد . یادستی دراز کند فوراً بزنند- پس ازتمهید این مقدمات که اهالی مستحضرمیشوند عموماً برسم معمول بانهایت آرامی و سکوت بمسجد رفته نمازخود را میگذارند . جزیکعده ماجری جوکه از ترس والی بنماز جمعه نمیروند- پس ازگذاردن فریضه جمعه ومراجعت حاج شیخ جمال الدین بمنزل خود . فوراً والی آدم میفرستد آن اشخاص راگرفته بدارالحکومه میبرند. بعضی

را تنبیه وچند نفررا تبعید وسلسله جنبانها را مکلف برفتن منزل‌مشارالیه‌مینماید که ازاومعذرت بخواهند .

درتاریخ (١٢٥٠) نیزمرض‌طاعون بشهر سنه‌دژ سرایت کرده اهالی متفرق میشوند . خسروخان نیزازشهرخارج شده درهزار قدمی شهرخیمه و خرگاه میزند . بالاخره بمرض مذکورمبتلا شده دردوم ربیع‌الاول‌همانسال در سن ٢٩ سالگی‌ناکام ازدنیا درمیگذرد . وازاهالی متجاوزازهشت هزارنفربآن مرض تلف میشوند. از جمله **الله وردیخان** پسرنظرعلیخان وعلیمراد سلطان پسرش . وچند نفر دیگر ازاعاظم‌کردستان نیزبهمان مرض متوفی میشوند .

«(حکومت رضا قلیخان اردلان)»

پس از فوت خسروخان والی . رضا قلیخان پسر ارشدش‌که از(حسن‌جهان) خانم و الیه دختر فتحعلیشاه متولد شده درسنه (١٢٥٠) درسن ده سالگی‌برمسند حکومت استقرار یافته و فرمان حکومت او مصحوب حاتم خان شهاب الدوله و شاهزاده فتح‌الله میرزا برادر والیه و تاج بیگم خانم خواهرش روانه شده . شاهزادگان چندروزی برای‌ادای مراسم عزاداری و ابلاغ فرمان حکومت باهالی توقف‌کرده وبعد مراجعت نموده اند منتهی خود والیه با وزارت میرزا فرج‌الله‌وزیر متکفل کلیه مهام وامور حکومتی میشود در این هنگام شاهزاده اردشیر میرزای رکن‌الدوله که حاکم‌گروس بوده بخیال تسخیر وتصرف کردستان افتاده باسپاهی منظم روبسنه دژ حرکت میکند والیه ازشنیدن این خبر متغیر شده امربجمع آوری لشکر اردلان میدهد وخودبااینکه هنوز چهره ازگرد ماتم شوهرنشسته بامقنعه و معجر سردارلشکرمیشود ودر محل زاغه وآبلاق خیمه و خرگاه رزم بر پا میکنند اردشیر میرزا می‌بیند که طرف او زن واقعشده ودر فتح و شکست جز بد نامی نتیجه دیگری نخواهد گرفت ناچار رزم را مبدل ببزم ساخته دختر والیه را که (خانم خانمها) اشتهار داشته خواستگاری میکند ومراجعت مینماید

در تاریخ (١٢٥١) نیزکه فتحعلیشاه.متوفی و نوبت سلطنت و مملکت داری بمحمد شاه غازی نبیره او میرسد هنوزکه از آذربایجان حرکت‌کرده میرزاهدایت الله امین ازطرف والی بسفارت نزد او میرود و در رکاب همایونی رهسپارتهران شده پس ازجلوس برتخت سلطنت میرزا هدایت‌الله امین را با خلعت وفرمان‌اعاده

داده وامر همایونی صادر میشودکه والی با سپاه اردلان باردوی بهرام میرزابرادر محمد شاه ملحق شده محمد حسین میرزا خلف محمد علی‌میرزا را که فرمانفرمای کرمانشاه ولرستان وخوزستان و عربستان بوده طرد. وبهرام میرزا بجای ونصب شود رضاقلیخان والی در عین‌الفعل زمستان باهشت‌هزار سوارواردلان و یك فوج نظام راهی شده درکاروانسرای ماهیدشت بجمعیت بهرام میرزا ملحق میشود.محمد حسین میرزا ازکماکیف قضایا مستحضر شده چون تاب مقاومت در خود ندیده با کسان واتباع خود رهسپار دارالخلافه میشود پس از چند روز با سائرشاهزادگان روانه اردبیل شده در آنجا حبس میشوند از آنسوی هم شاهزاده بهرام میرزا با سپاه اردلان بدون مانع و محذور واردکرمانشاه میشود و برمسند فرمانفرمائی استقرار می یابد . و والی بکردستان مراجعت میکند . سپس در همان سال حسب‌الامر همایونی نجفقلی خان پسر محمد حسن خان اردلان نوه امان‌الله‌خان با سه صد سوار مامور اعاده انتظام گرکان و خراسان میشود . درآنجا باستقرار امنیت و اعاده انتظام پرداخته با خلعت و امتیاز از دربار همایونی مراجعت‌میکند درهمان تاریخ (۱۲۵۲) هجری نواب عالیه حسن‌جهان خانم والیه از دربار همایونی . نواب علیه طوبی خانم خواهر آن پادشاه را بجهة رضاقلیخان والی خطبه و خواستگاری نموده . درتاریخ (۱۲۵۲) سرکار والیه با جمعی از اعزه و اشراف کردستان به تهران رفته بآئینی‌که سزاوار در بار سلاطین باشد عروس را بکردستان حرکت میدهند .

سپس درتاریخ(۱۲۵٤) موکب همایونی بعزم تسخیر هرات وممالك‌ترکستان حرکت کرده عدهٔ را از سپاه‌کردستان احضار مینماید . دوباره نجفقلی خان‌مذکور با پانصد سوار زبده از نامداران کردستان بموکب همایونی ملحق شده در رکاب محمد شاه برای تسخیر قلعه هرات حرکت میکنند . در این هنگام محمد صادقخان اردلان که از حکومت رضاقلیخان ناراضی بوده و بمنوچهر خان معتمدالدوله که درکرمانشاه‌حکمران بوده‌پناهنده‌شده بوده، فرصت را مغتنم شمرده بادو ست سوار از اتباع خود بعزم تسخیر کردستان حرکت میکند . بمحض رسیدن این خبر فوراً والی هم بـا میرزا فرج الله وزیر و معدودی از سپاه کردستان طرف ظهری بعزم مقابله و جلوگیری از شهر خارج میشوند . و شب را درقریهٔ (نران) می مانند . محمد صادقخان حرکت والی رابجانب نران میشنود . بدون درنگ از خط (یمینان) و (گزره جار) شبیخون زده . نصف شب وارد شهر میشود . خانه میرزا فرج‌الله

وزیر و میرزا هدایت‌الله امین و ملاعباس شیخ الاسلام و جمعی دیگر در همان شب کوچیده فردا ظهری خود را بمیان ئیل جاف که در سرحد بسوده انـد میرسانند . پس از آنکه والی و میرزا فرح‌الله از این ماجری مستحضر میشوند با سپاه خود حرکت‌کرده سرآفتاب خودرا بشهرمیرسانند . محمد صادقخان در دارالایاله‌حصاری شده سپاه محمد صادقخان در بالا پشت‌بامها و میدان جلو دروازه حکومتی تانزدیك ظهر جنگیده هیچکدام کاری از پیش نمی‌برند ناچار امان‌الله بیك وکیل وقباد بیك فراشباشی باچند نفر از بیك زاده و تفنگچیان اورامی و بانه باطناب خودرا به بالا پشت‌بام اندرون رسانیده عرصه رابرحصاریان تنك میکنند از اینطرف هم بالاخره باضرب تیشه و تبر دروازه را شکسته داخل قلعه میشوند و مغلوبه درگیر میشود ومحمد صادقخان واتباع اوبا نهایت افتضاح و تلفات سنگین اسیرودستگیر میگردند پس‌ازانقضاء یکسال درسنه (۱۲۵۵) میانه میرزا فرج الله وزیر ومیرزا هدایت‌الله امین بهم‌خورده اهل‌ولایت‌هم درمعیت‌ایشان دودسته میشوند . ووالیه‌متمایل بطرف امین میباشد . حاج میرزا اقاسی وزیر اعظم شاهنشاهی برحسب تمنای والی بوزیر مساعدت داشته بالاخره قضایای اختلاف بعرض ملوکانه رسیده هنگام تشریف‌فرمائی موکب همایونی بهئیلاق الوند . رضاقلیخان والی را با والیه و میرزافرج‌الله وجمعی از علما واعیان را بهمدان احضار میفرماید و میانه والیه را با میرزافرج‌الله التیام داده‌آنها را رخصت مراجعت میدهد . هنگام‌ورود بکردستان باز والیه توجهی بوزیر نداشته امورات را بامین واگذار میکند ؛ ناچار وزیر ازکارکنارگرفته پس از دوسه ماه‌گوشه‌نشینی در سنه (۱۲۵۶) از دنیا در میگذرد وبرحسب تقاضای والیه فرمان وزارت بنام امین صادر میشود

سپس‌در تاریخ (۱۲۵۷) بار دیگر محمودپاشای بابان با هزار خانوار از بزرگان واعاظم بابان بکردستان مهاجرت کرده پناهنده به رضاقلیخان میشوند . رضاقلیخان پس از دوماه پذیرائی شایان . محمود پاشا را با چند نفر از اعزه و رجال بابان همراه خود برداشته بطهران میروند ومورد اشفاق رعنایات ملوکانه واقع میشوند . پس از پنج ماه توقف رخصت انصراف یافته حسب‌الامر شاهنشاهی رضاقلیخان سپاه اردلان را خبرکرده محمودپاشا را باخود حرکت میدهدکه‌دوباره اورا در ملك بابان استقرار واستقلال دهد - درآن هنگام که‌گفتیم میانه والی با مادوش (والیه) خوش نبوده . وجمعی ازوزراء واعزه‌کردستان‌که میرزاهدایت‌الله

وزیر در رأس انها بوده است بطرفداری والیه در بی کار شکنی والی بوده‌اند - پس از آنکه والی با سپاه خود بکنار دریاچه مریوان میرسد . میرزا هدایت‌الله نامداران اردلان و دلیران کردستان را بسرکردگی امان‌الله بیگ در معیت محمودپاشا روانه سلیمانیه مینماید که اورا درآنجا استقرار بدهد . در ضمن هم بعبدالله پاشای برادراحمدپاشا اظهار میداردکه من اردوی والی را از دلیران ودلاوران خالی کرده‌ام . تافرصت است خود را باردوی والی برسانیدکه من‌وسایل شکست را دستور داده‌ام که مجرد شیپور شما پیش‌قراولان عقب نشسته اردوهم‌داغان ومتفرق میشوند . . . عبدالله پاشا بمحض رسیدن این خبر با یك فوج سرباز و دوهزار سوار وچهار عراده توپ در روز چهارشنبه دهم ربیع‌الاول (۱۲۵۷) دو ساعت از دسته صبح گذشته خود را به محل پیش قراولان اردوی والی‌میرساند میرزا هدایت‌الله هم از پیش به پیش قراولان سپرده همینکه شیپور اردوی عبدالله‌پاشا نواخته میشود شمافرارکنید . ازقضا میرزا **فضل‌الله** مهرداد . ومیرزا **ابوالفتح** و **محمدرضا** بیك زمشتی‌خلف‌محمد علی‌بیك . و**شیخ‌علی** بیك‌پسر نظربیك ومیرزا **رحیم** پسرمیرزا یوسف و**مصطفی‌خان** پسرامیراصلان خان . و**نجفقلی**‌خان پسرش و**محمد قلیخان** پسرنظر علیخان و میرزا **محمد رفیع** ناظر . بدون اطلاع واجازه وزیرنزد پیش‌قراولان رفته ناگاه شیپورجنك ازطرف اردوی عبدالله پاشا نواخته میشود . پیش‌قراولان برحسب دستور وزیر فوراگریخته روبه‌اردوعقب می‌نشینند . ولی‌اشخاص مفصله فوق‌که ازدسیسه وزیر بی‌اطلاع بوده اند عارفرارارا برخود هموارنداسته . نه تنه درمقابل‌اردوی دشمن پافشاری مینمایند والی‌که ازآمدن دشمن مستحضر میشود . فورا عبدالحمید سلطان بانهٔ را باهزار نفرتفنگچی سقزو بانه بامداد پیش‌قراولان جدید میفرستد . وخود نیز عازم حرکت میشودکه بآنها برسند وزیربازفرصت‌را ازدست نداده محرمانه بعبدالحمیدسلطان میگویدکه خودرا ازجنك‌کنارکشیده بگوشهٔ برود . لشکرعبدالله پاشا نه‌نفرمذکور را محاصره‌کرده همه را بقتل میرسانند وروبوالی‌نیزحمله‌می‌آرند . میرزا هدایت بوالی میگویدکه پیش قراولان وعبدالحمید سلطان تماماً کشته شده اند و اینست اردوی دشمن دارد میرسد دیگرجای توقف باقی‌نیست . فورا والی‌را ناچارازفرار میکنند واردوی عبدالله پاشا بجاماندگان سپاه والی‌میرسند وهمه رابقتل میرسانند ازآنطرف هم امان‌الله بیك وکیل و محمود پاشا بیك فرسخی سلیمانیه میرسند .

این ماجری را شنیده سریعا عطف عنان مینمایند وخود را درشهر بوالی میرسانند والیه هم که ازاین پیش‌آمد خوشنود بوده فوراً بتحریك میرزاهدایت‌الله وزیرشرح گذارش را توسط خود میرزا هدایت‌الله بدربارمعروض داشته سبب شکست‌راجوانی و عدم تجربه والی و خودسری میرزا عبدالمجید خلف میرزا شکرالله (پسر عموی میرزا هدایت‌الله وزیر)که مشیرومشار والی‌بوده معرفی مینماید . والی هم همان میرزا عبدالمجید راکه مجموعه‌کمالات بوده روانه دربار میکند که شرح ماوقع را بعرض همایونی رسانیده امداد و کمکی برای جبران این ماجری بوالی برسد . همینکه میرزا عبدالمجید واردآستان همایونی‌میشود درنتیجه‌تأثیرکاغذوالیه‌فورا امربقتل آن بیگناه صادروخود والی‌هم با جمعی از اتباعش بمأموریت محمد تقی بیك غلام پیشخدمت به تهران احضار میشوند . موسی خان وصاف هم مأمور گرفتن و تنبیه مسببین شکست میشود . لدی الورود بکردستان باباخان آقای برادر زاده احمد خان بیگلر بیگی مراغهٔ که امیر آخور والی بوده وعلی خان عموکه از سلسله بنی اردلان مقیم تویسرکان بوده و در آن ایام پیشکار و همه کارهٔ والی شده . و اسمعیل بیك داروغه . و قباد بیک فراشباشی را مغلولا روانه تهران مینماید . وهشت هزار تومان جرم و تنبیهانه ازکسان آنها دریافت میدارد والی بمحض ورود بطهران . مورد عتاب واقع شده از حکومت معزول و میرزا هدایت الله وزیر بصاحب اختیاری کردستان وجمع آوری مالیات دیوانی مامور و روانه میشود . میرزا هدایت‌الله دررسیدن‌کردستان عباسقلی‌خان عموی رضاقلیخان را نائب الحکومه قرارمیدهد واحکام صادره را بمهری‌که‌سجع‌آن (والی) بوده مهر مینماید . پس‌ازسه ماه عباسقلی‌خان راازنیابت معزول ومحمد صادقخان برادربزرگ عباسقلی‌خان را نائب‌الحکومه قرارمیدهد . هیجده ماه‌کردستان رابااین منوال‌اداره میکنند . ودر آن مدت رضاقلیخان والی باجماعت سادات و علماء واعیان واعزه کردستان‌که همراه اورفته بوده‌اند درتهران سرگردان و مجهول التکلیف مانده تا اینکه شاهزاده طوبی خانم عیال رضاقلیخان‌که همشیره محمد شاه بوده‌به تهران رفته . بشفاعت اودوباره رضاقلیخان بحکومت کردستان نایل میشود . رضاقلیخان طوبی خانم رابا امان‌الله بیگ وکیل وسائرکردستانیهاکه‌قریب هزارنفر بوده‌اند عودت داده خودش پس از چهار ماه با خلعت و فرمان از تهران بکردستان مراجعت مینماید . بقریهٔ (جامه شوران)که میرسد . والیهٔ مادرش‌نظر بکدورت‌سابقه ازکردستان حرکت‌کرده ازراه‌گروس به تهران میرود . رضاقلیخان از این‌وضعیت

متاثرشده برادرخودراامان‌الله خان ثانی‌که (غلامشاه) لقب داشته بمعذرت واستمالت روانه تهران مینمایدکه هر شکل بوده والیه را عودت دهد . امان الله خان دربین راه بوالیه رسیده . والیه امان الله خان را هم ملحق بخود ساخته متفقاًواردطهران میشوند وشروع باقدامات مینماید . بالاخره درنتیجه زحمات زیادمسئله منجرمیشود باینکه بلوك (اسفندآباد) ازکردستان مجزی شودکه والیه‌با امان الله خان مستقلا درآنجا سکونت نمایند . وقنبرعلیخان سعدالدولهٔ مافی‌هم حسب‌الامرملوکانه‌مامور میشودکه میرزاهدایت‌الله وزیروسائرمنسوبین‌وبستگان والیه راازقبیل‌محمدصادقخان وحسینقلی‌خان وعباسقلی‌خان وابوالفتح خان وملامهدی قاضی وعلی‌محمد بیگ پسر احمد بیگ وغیرهم ازسنه دژکوچاینده باسفند آباد نقل دهد . مدت دوسال رضا قلیخان باکمال قدرت بامر حکومت و مملکت داری پرداخته ازآنجاکه والیه دو دربار همایونی بتخریب کار او مشغول بوده . درسنه (۱۲۶۱) رضاقلیخان مجدداً از حکومت کردستان معزول و رهسپار تهران میشود و امان الله خان برادرش (غلامشاه خان) بجای او منصوب و راهی کردستان میگردد . در بین راه میرزا هدایت‌الله متوفی وآرزوهای خودرا باخود بزیر خاك میبرد ـ

(حکومت غلامشاه‌خان اردلان)

امان‌الله‌خان پسرخسروخان ناکام . چون‌درحرم‌سرای خاقان مغفورفتحعلی‌شاه متولد شده . آن خاقان حلقهٔ غلامی رادرگوش اوکشیده اورا غلامشاه خان لقب میدهد . و باین خطاب مشهورومخاطب میشود غلامشاه‌خان درسنه (۱۲۶۲)هجری باخلعت وفرمان حکومت بشهرکردستان‌وارد شده . بامنسوبین ومتعلقین‌رضاقلیخان بنای بدسلوکی‌میگذارد . بطوریکه خواب راحت‌بدیدهٔ آنها آشنا نمیشود . ناچار امان‌الله بیگ وکیل‌که همه‌کاره رضا قلیخان بوده . باطایفه و اتباع و حشم خود رهسپار اورامان میشود . ودر (هوش بدرانی) خیمه میزند . وملاعباس شیخ‌الاسلام هم باجمعی به‌افشارمیگریزند شاهزاده طوبی خانم‌عیال رضاقلیخان‌هم دردارالایاله توقف داشته و منتظر بوده‌که محلی از طرف دولت برای‌کسان رضا قلیخان معین شود . چون‌ناسازگاری عیال‌امان‌الله‌خان‌که اوهم دردارالایاله بوده . باطوبی خانم بدرجه شدت میرسد . ازطرف دولت‌هم تعیین تکلیف بمهدهٔ تاخیر می‌افتد . ناچار طوبی‌خانم بامان‌الله بیگ وکیل مینویسد ـ وضعیات بجائی رسیده که دوزخ برای من خیلی خوشتر از توقف دارالایاله است . اگر بزودی فکری برای نجات من

نکنید خودرا تریاك‌کش خواهم‌کرد . وکیل‌هم عین مراسله طوبی خانم را بحسن سلطان و احمد سلطان اورا می‌ارائه میدهد . اورامیها متفق الکلمه برای وکیل قسم میخورندکه باتمام قوی برای استخلاص حرم والی‌حاضریم و تاآخرین قطره خون خود مطیع‌امروکیل‌خواهیم بود . بشرط اینکه طوبی‌خانم‌ازشهرخارج‌وخودرا به‌قریهٔ (حسن‌آباد) برساند . امان‌الله‌بیگ وکیل درسنه(۱۲۶۲)- ۲۱ جمادی‌الثانی جمعیت اورامان را باخود حرکت داده بحسن‌آباد می‌آیند . وازآنجا بطوبی خانم اظهارمیداردکه به‌حسن‌آباد بیاید. امان‌الله‌خان‌از قضیه مستحضرشده‌بسعایت علیمحمد بیگ ومیرزاجعفر پسرمیرزا هدایت‌الله وزیرطوبی‌خانم رامانع ازحرکت‌میشودو با سپاه‌گران بجنگ امان‌الله‌بیگ واورامیها بیرون شتافته متوجه حسن‌آباد میشود. اورامیها پس‌ازآنکه می‌بینندکه طوبی‌خانم خواهرشاه پیدانیست . امان‌الله‌خان هم عازم جنگ شده‌است ازامان‌الله‌بیگ وکیل‌کناره‌گرفته . دویست‌سواری‌هم ازطایفهٔ لك همراه‌وکیل‌بوده‌اند بسپاه والی ملحق‌میشوند. ناچار امان‌الله‌بیگ‌وکیل‌که‌نه‌پای مراجعت داشته نه‌جای اقامت . باچند نفر ازاتباع خود در قلعه حسن آباد حصاری میشود وجنگ درگیرمیگردد . ازهمراهان وکیل‌شاکرم سلطان سورسوری درحمله اول کشته میشود . اورامیهاهم عار بد نامی را برخود هموارنموده از کوه سرازیر وبسپاه والی ملحق میگردند وکیل‌می‌ماند تنها خودش با اسد الله بیگ پسرش و فتحعلی بیگ برادر زاده‌اش و چند نفر دیگر از کسان اوکه تا اواخر ظهر بکار قلعه داری ودفاع میپردازند . والی برای استمالت اوچند نفر ازسادات ومشایخ و موالی را با حسینقلی‌خان و علیمحمد بیگ بنی عم‌وکیل نزد وکیل میفرستد وقسم یاد میکنند که جز رأفت ومحبت هیچگونه حرکت‌سوئی نسبت باوروا نخواهد داشت وکیل باطمینان قسم ازقلعه خارج وبحضور والی‌میآید . والی اورا بوسیده درکنار خویش‌می‌نشاند وپس از نیمساعتی روانه شهر میشوند . در عرض راه میرزا فتاح پسرمیرزا فرج‌الله‌وزیر والی‌را وادار میکنند باینکه امان الله بیگ را با احترام وارد شهر نکنند . والی تعمداً در ورود بشهرتاخیر نموده دوساعت از شب گذشته وارد دارالایاله میشود وامان‌الله بیگ وکیل را در یکی از بیوتات خلوت حبس میکنند . پس از هیجده روز بدسیسه مباندین امان‌الله بیگ وکیل‌را بقتل میرساند وپسر وبرادر زاده وهمشیره زاده‌هایش را بعلی محمد بیگ میسپارد . زن مرحوم میرزا فرج‌الله بذلت آنها رقت‌کرده نزد والی شفاعت میکند وآنها را آزادمینماید درخاتمه این قضایا در ۲۶ شعبان (۱۲۶۲) میرزا رحیمخان پیشخدمت شاهی‌مامور

میگردد که طوبی خانم را به اسفند آباد بکوچاند . در ۸ رمضان همانسال طوبی خانم بقریه (قسلان) حرکت کرده باتباع و کسان خود که در اطراف پراکنده شده بوده‌اند کاغذ مینویسد همه بقسلان مراجعت نموده هر یك را در [illegible] اسفندآباد جا میدهد .

پس از آن طوبا خانم مکتوبی بحاج میرزا آغاسی صدراعظم بمضمون ذیل مینویسد (آخر تو نه آن بودی که بارها میفرمودی اخلاص و ارادت من در خدمت اولاد مرحوم نایب السلطنه بسر حد کمال است چه شد که بدون زیر و بالا از آن رتبهٔ والا افتادند و بدین لباس و کالا جلوه گر شدند -

دوران بقا چو بادصحرا بگذشت نیکی و بدی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که ستم برما کرد برگردن او بماند و بر ما بگذشت

چون این مرقومه بحاج میرزا آغاسی میرسد از مساعدتهای خود بوالیه ومیرزا هدایت الله پشیمان شده و جواب مینویسد (آنچه مرقوم فرموده بودید حق محض و محض حق است اگر بتقاضای الانسان محل النسیان نقصی در خدمت گذاری از ایت بی نام و نشان روی داده باشد باید بذیل کرم عفو فرمائید بنده همان به که ز تقصیر خویش. عذر بدرگاه خدا آورد . انشاءالله قریباً رفع منافات وتلافی مافات خواهد شد . محرمانه عرض میکنم یك سهم تریاك میل بفرمائید ودر سایه درخت بید استراحتی بفرمائید که امیدوارم عنقریب رضا قلیخان والی بامقام ولایت شرفیاب حضور گردد)

چندی نمیگذرد حاج میرزا آقاسی بوعده خود وفا کرده امان‌الله خان (غلام شاه خان) معزول. ورضا قلیخان پس از پنجماه معزولی در ۱۵ شوال (۱۲۶۲) مجدداً بفرمان وخلعت حکومت مفتخرودلشاد میشود . و در هشتم ذی‌القعده سواد فرمان او بکردستان میرسد . ودستور میدهد که هواخواهان غلامشاه خان را دستگیر وحبس نمایند . جمعی از قبیل میرزا جعفروزیر واسمعیل بیك داروغه ومیرزا محمدرضای معتمد پسر میرزا عبدالکریم وغیرهم حبس میشوند . وسائر هواخواهان از قبیل حسین قلیخان اردلان و نجفقلی‌خان پسر محمد حسن خان ومیرزا فتاح پسر میرزا فرج‌الله وزیر و غیرهم بجانب شهرزور فراری ومتواری میشوند - وخود والی در ۱۱ ذیقعده (۱۲۶۲) نوبت سوم بکردستان مراجعت مینماید - لدی‌الورود بکردستان کسانی را که در کشتن امان‌الله بیك وکیل‌دخالت داشته اند بسیاست ومجازات میرساند . از آنجمله جعفر قلیخان اردلان خواهرزاده امان‌الله خان بزرگ . ومیرزا اسمعیل داروغه . ومیرزا

ابراهیم منشی‌پسرحاج مصطفی. والقاس نام قراش. ومحمد نام پسرسبزی لك بوده اند که هریك را بمناسبت حال‌خود بمجازات میرساند . وعزاداری وکیل را ازسر گرفته . وخود والی‌برسم ایلیت‌گل‌بسرمالیده وسیاه پوش میشود . وبرحسب امراو نیزعموم اهالی‌سیاه پوش میشوند . پس‌ازختم عزا اسدالله بیك‌پسرش‌را بخلعت‌وکالت مفتخروبجای پدرمینشاند .

پس‌ازدوسال حکمرانی، معاندین رضاقلیخان رادردربارشاهنشاهی‌بدوستی با بهمن میرزای برادرمحمد شاه‌که درآن هنگام درآذربایگان‌حکمروا بوده متهم میسازند ازطرف‌دولت خسروخان‌گرجی‌باسواره شاهسون‌مامورگرفتن‌بهمن میرزاو دستگیرکردن رضا قلیخان میشود. بهمن‌میرزا فوراً ملتفت قضیه‌شده‌باکمال استعجال بدربار شهریاری میشتابد . خسرو خان از رفتن آذربایگان منحرف شده بسرحد کردستا می‌آید . وبه رضا قلیخان اظهارمیدارد که ماموریتی در اینصفحات دارم ملاقات شما برای من لازم است . رضا قلیخان فارغ‌الذهن و از همه جا بی‌خبر. بدون واهمه و احتیاط باکمال ساده‌گی باردوی خسروخان میرود و سرنهار وارد میشود. پس از صرف نهار . برحسب دستوریکه خسروخان قبلا داده‌جمعی بروالی ریخته والی‌را دستگیر و نوکر و همراهان اورا نیز تماماً لخت‌وبرهنه میکنند . و والی را توسط عباسقلی خان گروسی مغلولاروانه تهران مینماید و در آنجا در توپخانه دولتی‌حبس میشود . و خود خسرو خان رهسپار سنه دژمیگردد و بمراسم حکمرانی میپردازد -

(حکومت خسروخان گرجی)

خسروخان گرجی . که خسروخان خواجه اشتهار داشته . درسنه (۱۲٦٤) هجری بشهر سنه دژ وارد شده . پس از ورود او جمعی از معتبرین کردستان بطرفداری‌رضاقلیخان رهسپارتهران میشوند . ودرمسجد شاه‌بستی‌ومتحصن‌میگردند. حاج میرزا اقاسی چون شورش وهیجان اهل‌کردستان را مشاهده مینماید . باطناً از کار خود پشیمان شده . ولی برای اینکه عظمت دولت در انظار رعیت کاسته نشود یکفوج سرباز را باچهار عراده توپ درتحت فرماندهی علیخان قراگوزلو برای استحکام کار خسروخان روانه گردستان مینماید وکردستانیها را هم درتهران هرچند زجر و سیاست میکنند که شاید دست از رضا قلیخان کشیده مراجعت نمایند بجائی نمیرسد . حتی علیمحمد بیك وکیل‌راکه رئیس وسلسله جنبان متحصنین بوده

درحضور شهریاری پنجهزارچوب میزند . باز برای مراجعت بکردستان حاضر نمیشود، و براصرارخود در اعاده رضاقلی خان می افزاید - تا اینکه درشب ۹ شوال (۱۲٦٤) شهریار عجم رخت از سرای دنیا بربسته بفضای جاوید رحلت مینماید - دراین هنگام کردستانیها که از وضع معاملات غیر عادلانه حاج میرزا اقاسی وحرکات خسروخان خواجه بجان آمده رضا قلیخان والی هم درقریه تجریش که محل توپخانه دولتی بوده محبوساً میزیسته است فرصت را مغتنم شمرده بافوج گروس همدست وهمداستان میشوند و بدون اینکه خبر بخود رضاقلیخان بدهند بقریه تجریش ریخته رضاقلیخان را از توپخانه بیرون میکشند و بصوب کردستان روان میگردند . بمحض رسیدن این خبر به خسروخان خواجه فوراً بادو عراده توپ ویک فوج سرباز ازراه گروس بجانب زنگان فرار میکند . از این طرف هم رضاقلیخان بافوج گروس که درر کاب او آمده اند . واردسنه دژ شده دیده اهالی بدیدار والی شاد میشود . ووالی با صاحبمنصبان فوج گروس بی اندازه عطوفت واشفاق مبذول میدارد وآنهارا بانهایت رضامندی اجازهٔ عودت میدهد .

(حکومت رضاقلیخان اردلان . نوبت چهارم)

رضا قلیخان والی درسنه (۱۲٦٤) بطوریکه ذکر شد بشهرسنه دژ مراجعت کرده شروع بانتظامات سرحدی وتنسیقات لشکری مینماید . ونعمت امنیت وآسایش را در اعماق مملکت عمومیت میدهد . هنگامیکه ناصر الدینشاه از مقر ولایت عهد (آذربایکان) . بمرکز تاج وتخت (تهران) حرکت میکند . غلامشاه خان باستقبال موکب همایونی رفته در سلطانیه شرف اندوز حضور میشود و مورد عطوفت واقع میگردد . رضاقلیخان هم از طرف خود محمدعلی خان سقزی ومیرزا اللهقلی داروغه را با هدایا وتقدیمیهای شایان وتبریکیهای نمایان روانه دربار همایونی میدارد . درورود تهران غلامشاه خان دردیوانخانه میرزا تقیخان امیرکبیر بستی ومجاور میشود وبرای حکومت کردستان سعی وتلاش مینماید . تااینکه پس از ششماه غلامشاه خان بخلعت وفرمان حکومت کردستان نایل . و رضاقلیخان معزول میشود . واین آخرین نوبت حکومت اواست . که درنتیجه واقعهٔ تجریش از نظر دولتیان افتاده درتهران میماند . تا درسفر گرگان جزو مستخدمین میرزا محمدخان سپهسالار میشود

رضاقلیخان شخص شجیع ورشید ودلیری بوده درقوت دست هم معروف بوده است که مجمعه مس را لوله کرده . و درهنگام تاخت نصف بهرا از درخت کنده نصف

دیگر بردرخت‌مانده‌است . وگل‌قالی رابازور دوانگشت (نروسبابه) از قالی‌کنده است . واز این قبیل عملیات یدی‌که دیگران از اتیان بآن عاجز مانده‌اند زیاد داشته. در سخاوت وبلندی‌همت‌نیز عدیم‌النظیر بوده است. وچندان‌علاقه‌مندبمال‌دنیا نبوده . هرچه تحصیل‌کرده بمصرف‌بذل‌و بخشش‌رسانده است از طوبی‌خانم‌خواهر محمد شاه سه پسردلشته ـ (۱) خسروخان والی(افتخارالولاة) (۲)حاج محمدعلیخان سردارمکرم رئیس‌فوج‌ظفر کردستان ـ (۳)حاج ابوالحسن‌خان (فخرالملك)که سنین عمر خودرا دردربار ناصری بسربرده‌است.

(حکومت‌غلامشاه‌خان اردلان‌نوبت ثانی)

امان‌الله‌خان‌مشهور به(غلامشاه‌خان) . بموجب فرمان ناصرالدینشاه بحکومت کردستان نایل شده . و در روز سه‌شنبه ۱٤ ربیع‌الثانی (۱۲٦۵) هجری وارد سنه‌دژ شده است . وبامرحکمرانی ومملکت داری پرداخته‌است . ومیرزا اللهقلی‌را پیشکار ومحمدعلی‌خان سقزی‌را نایب‌الایاله قرارداده‌است. پس‌ازسه‌ماه‌آفتاب‌سلطان خانم‌دختر مرحوم حسینقلی خان را بحباله ازدواج در آورده درسوم شعبان مجلس قران دربین سعدین منعقد میشود ـ با هزاران غمز و ناز و دلبری . زهره آمددر کنارمشتری .

دراوایل سنه (۱۲٦٦) برحسب تقاضای دولت روم . ازطرف دولت ایران والی‌مامورقلع وقمع پاشایان بابان شده با جمعیت اردلان رهسپار سلیمانیه میشود . ازطرف روم هم نظام وتوپخانه وارد محل‌بابان شده تمام پاشایان وپاشازادگان بابان از طرف دولتین محصورودستگیرشده روانهٔ دولت روم میشوند بجزعزیزبیك نام بابان که با جمعیت خود فرار کرده رو به زهاب میرود و در آنجا بنای تاخت وتازمیگذارد . والی‌بتعاقب اورفته اورا بمیان طوائف اعراب میدواند . و سرحدرا ازلوث وجود او پاك ومنزه میسازد وباافتخار هرچه تمامتر بمقر حکومت مراجعت میکند ـ دراوائل‌سنه (۱۱٦۷) مقام وزارت را بمیرزا محمد رضای معتمد پسرمیرزا عبدالکریم معتمد واگذارنموده . وبرحسب دستورمیرزا تقیخان امیرکبیر یك فوج سرباز که عبارت ازهزارنفرباشد . باسرهنك ویاوروسلطان‌و صاحبمنصبان جزء ازدهات وبلوکات‌کردستان‌گرفته . سرهنگی‌آن فوج را بخان احمدخان برادر کوچك خود واگذارمینماید . دراواخر همان سال موکب شهریارایران‌بجانب‌اسپهان حرکت‌کرده میرزا تقیخان امیرکبیر. والی وجمعی‌ازاهالی‌کردستان رابافوج‌مذکور وسواره‌کردستان احضار مینماید . والی سواره و فوج را باتدارك وترتیب شایسان

حرکت داده درچمن علی‌آباد بموکب شهریاری‌میرسد . والی دراین مسافرت بامیرزا آقا خان صدراعظم آشنائی ودوستی‌پیداکرده مساعدتهای نمایان بوالی‌مینماید.

دراواخرسال (۱۲۶۸) هجری حسن سلطان اورامی علم طغیان بر افراشته بنای یاغی‌گری واشغال دهات وتاخت وتاراج اطراف میگذارد . والی‌برحسب‌اجازه دولت با یك فوج سرباز وچهار عراده توپ و دوهزار نفر تفنگچی چریك بطرف اورامان تخت حرکت‌کرده . نجفقلی خان خلف محمد حسن خان پسر عموی خود را هم با ابوالقاسم بیك یاوروپنج دسته نظام و یك عده سواروتفنگچی‌چریك ازراه جوانرود و پاوه برای سرکوبی محمد سعید سلطان روانهٔ لهون مینماید در قسمت اورامان‌تخت‌خان احمد خان سرهنگ برادروالی پیش جنگ بوده و از راه دربند **دزلی** فرمان یرش میدهد . یکعده‌تفنگچی که‌ازطرف حسن سلطان مستحفظ‌دربند بوده‌اند . با پیش‌تازان اردودفاع نموده درمختصر کشش‌وکوششی مستحفظین‌دربند فرارمیکنند . سپاه والی سنگرها را متصرف شده خودوالی نیز بابقایای اردواز دربند میگذرد . خان احمدخان بدون‌فوت وقت ازدزلی به (حوش بدرانی) که‌مجمع ومرکز حسن‌سلطان وجمعیت اورامان بوده حمله میبرد . حضرات اورامی که‌ازحمله سرهنگ خبردارمیشوند . یکمرتبه هجوم‌آورده خان احمدخانرا محکوم‌بسنگرداری میکنند وپناهنده به‌سخت وسنگلاخ میشود . در آن هجوم ازاورامیها (۲۴) نفر مقتول . و(۴۷)نفرمجروح واسیرمیشوند. ازدسته خان احمدخان هم شش‌نفرسرباز مقتول . و(۱۴) نفرمجروح میشوند.

پشت سراین هجوم خودوالی هم باسپاهی‌که همراه داشته رسیده ازرامیهارا ناچار از عقب نشینی میکنند . و شب در میانه‌میانجی شده حسن سلطان نصف شب باطایفه و اتباع خود بخاك شهرزور فرار میکنند . فردا سرآفتاب سپاه والی به اماکن فراریان تاخته بقایای هستی‌آنها را هرچه مانده غارت و محل ومأوای همه را آتش میزنند ـ نجفقلی خان هم با سپاه ابوابجمعی خود ازآب **سیروان** گذشته بقریه **نفسود** که‌مقرومقام‌محمدسعیدسلطان‌اورامی بوده‌حمله‌برده نفسودیان راباتلفات زیاد شکست میدهد ونفسودرا متصرف‌میشود ومحمدسعید سلطان بااتباعش‌متواری شهر زورشده بحسن سلطان ملحق میگردد.

دوسه روزازاین قضایاگذشته خبرمیرسدکه ناصرالدینشاه ازدست‌یکنفر **بابی** آسیب خورده است.اشرارسرحدی ازانتشار این خبردوباره جانی‌گرفته با همدیگر همدست و همداستان میشوند و برسپاه ابوابجمعی نجفقلی خان شبیخون میزنند .

سپاهیان آنشب را مردانه پایداری کرده فردا از صبح تا هنگام عصر جنگ رسمی ادامه پیدامیکند . از سربازان دولتی هفتاد نفر واز تفنگچی چریك (۲۶) نفر در آن رزم مقتول میشوند ـ سیاهی شب . هردوسپاه را محکوم بسکوت وسکون نموده ازطرف والی هم کسکی نمیرسد . ناچار نجفقلی خان با بقایای ابوابجمعی خود نفسود را تخلیه نموده به جوانرود عقب می نشیند .

والی هم پس از نظم اورامان تخت بقلعه مریوان رفته در آنجا با پاشای سلیمانیه و سرحدداران دولت روم راجع باسترداد فراریان داخل مذاکره میشود.

عزیز آقای متصرف . و نقیب الاشراف . ازطرف پاشای سلیمانیه برای شفاعت حسن سلطان ومحمد سعید سلطان نزد والی میآیند. سه هزارتومان وجه نقد بوالی تقدیم میکنند. والی آنها را رخصت انصراف بمحل ومکان خود میدهد. دراین اثناء چاپار مخصوص ازدارالخلافه میرسد ومژده صحت ذات ملوکانه را میرساند . والی بشکرانه این بشارت مجلس عیشی برپا نموده یکصد وده تیرتوپ رابسلامتی ذات همایونی شلیك میکنند . صبح آنشب سپاه رابطرف سنه دژحرکت داده پس ازورود بشهرهم امرمیدهد تمام بازار ودکاکین را آئین بسته چهارشبانه روزرا عموم شهر بعیش وعشرت میگذرانند ـ

دربهارسال (۱۲۶۸) هجری طایفه جاف که متنازع فیه دولتین ایران وروم بوده بنای شرارت و عرزگی گذاشته . درداخله شهرسنه دژهم شروع باذیت وآزار مردم مینمایند. والی مراتب رابعرض دربار دولتی رسانیده بااجازه دولت متجاوزاز شش هزار سوار وپیاده نظام را جمع آوری نموده فوج گروس هم ضمیمه شده با توپخانه وقورخانه کافی بسمت (توریزخاتون) حرکت مینمایند. درآنجا خان احمدخان سرهنگ واسمعیل خان ونجفقلی خان راباچنددسته سربازوسواره (مندمی)و(سورسور) و(گشکی)و (جوانرود)وغیره ... بطرف مریوان گسیل میدارد که ازآنجاحمله بیارند خودوالی نیزبافوج کردستان وفوج گروس وسوارهٔ شخصی ازطرف سارال حمله برده. طایفه جاف راکه متجاوزازده هزارخانوار بوده اندتعاقب مینمایند. آنهاتاب مقاومت نیاورده فرارمیکنند. خان احمد خان ازخط مریوان حمله بآنها برده قریب سی نفرازمعتبرین آنها رادستگیروجمعی راهم طعمهٔ شمشیرساخته متجاوزازسی هزارسرمواشی واغنام آنها را بغارت می آورد. وتاسرحد خاك ایران آنها رامیرانند. وباکمال شعف وکامرانی مراجعت مینماید ـ

درتاریخ (۱۲۷۱) هجری میرزا عبدالصمد نامی ازاهل همدان که مبلغ مذهب شیخی بوده ازطرف حاج کریمخان کرمانی بکردستان می آید ووالی را تبلیغ نموده

(زردشت مادی)



تغییرمذهب میدهد . ودرضمن هم قرارمیدهندکه خود حاج کریمخان نیز بکردستان بیاید ومسجد دارالامان را مرکزارشاد قراربدهد. که بامساعدت والی مذهب شیخی درکردستان ترویج شود . علماء کردستان که عموماً سنی ودارای مذهب شافعی هستند ازاین قضیه متوحش شده هرچند سعی میکنندکه شاید والی رابموعظه واندرز ازاین خیال منصرف نمایند. مفید نمی آید. ناچاراهالی مراتب رابشیخ سراج الدین(عثمان) طویلی اطلاع میدهند . اوازطرف خود بعنوان خیرخواهی شیخ عبدالرحمن پسرش رابا ملاعبدالرحیم (مولوی) نزد والی میفرستد واورامنع ازآن مشی وروبه مینماید بازموثرواقع نمیشود - لذا روزچهارشنبه (۱۶) شهرربیع الاول (۱۲۷۱) . عموم علماء واعیان واعزه واشراف وکسبه وتجارکردستان درمقرستان (شیخان) که درمغرب شهرواقع است اجتماع نموده بوالی پیغام میدهندکه اگراومأموردولت است . حق دخالت درمذهب ماندارد وباید میرزاعبدالصمد شیخی راازاین شهرخارج کند. واگر مبلغ حاج کریمخان است . مامبلغ نمیخواهیم. یااوباید برود یاما جلای وطن کرده بخاك خارج مهاجرت مینمائیم. والی درجواب این پیغام عصبانی شده تشدد بخرج میدهد . وحاضردلجوئی ازاهالی نمیشود. جمعی ازالواط ودراویش قادری فرصت را مغتنم شمرده بدون اجازه ازعلماء واعیان بکاروانسرا وبازار ریخته تمام دکاکین تجارتشیع را غارت وهر جاکه بشیعه مذهبی میرسند بقتل میرسانند . سپس دامنهٔ غارت بدکاکین اهل تسنن هم سرایت کرده تمام کاروانسرا وبازار رامیچاپند. صاحبان دکاکین ازشیعه وسنی بباغ فردوسی ریخته صدای تظلم وفریاد بلند میکنند. والی ازدویت آهل شهراستفاده نموده. دوعراده توب راروی قلعه حکومتی که مشرف بر بازاروکاروانسرا است کشیده روبشورشیان شلیك میکنند . شورشیان ازترس گلوله توب وتفنك دست ازغارت کشیده. باآنچه بدست آورده اند روبگریز میگذارند اجزاء حکومتی قریب چهل نفرازآن اشرار والواط رابابسته های پارچه واقمشه مال التجاره دستگیر نموده بحکم والی گوش ودماغ بریده ازقلعه سرازیرمینمایند. شیخ عبدالقادر معروف . صاحب (تهذیب الکلام) که ازاجله علماء کردستان . وسر سلسله مشایخ مردوخی بوده . پس از مشاهدهٔ این احوال با تمام اتباع وکسان خود درهمانروز بخاك دولت عثمانی مهاجرت مینماید. والی پس ازمهاجرت اوشروع به بگیروببند نموده غالب موسسین هنگامه ر بمجازات ومکافات میرساند . ازجمله آقا مصطفی پسرحاج شعبان راکه از روساء کسبه بوده دهن توپ می بندد . و شیخ وسیم معروف به (شیخ وسیم بازاری) راچشم میکند ومدت سه سال هرساله هشتاد هزار تومان مانند

مالیات بعنوان جریمهٔ این حرکت ازاهالی دریافت میدارد . این شورش و انقلاب مشهوربه (جنگ کاروانسرا) است ـ دراین‌جنگ جمعی باوج ثروت رسیده وگروهی بخاك‌مذلت نشسته‌اند ـ

پس‌ازورود شیخ عبدالقادر بقصبه سلیمانیه کاربرداز آنجاخبرورود اورابسلطان عبدالحمید خان غازی میدهد . سلطان دستخطی بمضمون ذیل خطاب بشیخ صادر مینماید ـ ترجمه

(پس‌ازاهدای سلام ازآثارآنجناب مراتب فضل‌وکمال ظاهراست قدوم‌شریف رابسلیمانیه بفال‌نیك شمرده‌که مصادف شد بافتح سیواستاپول واردوی منصوروارد آن قلعه شد . لذا اینك برسم مدد معاش مبلغی شهریه بنام آن جناب برقرار شد درصورتیکه کفایت نکندپس‌ازفراغت‌ازجنگ‌یادآوری کنیدکه باندازه کفایت‌وسایل آسایش‌آنجناب‌فراهم‌آیدمتمنی است ازدعای خیر فراموشم نفرمائید) شیخ درسنه (۱۲۱۱)متولد ودرسنه(۱۳۰۵) در سلیمانیه متوفی گشته ـ

در تاریخ ربیع الاول (۱۲۷۳) زمزمه درگیر شده‌که دولت انگلیس فشار آورده ایران‌قانونی بشود . درماه جمیدی‌الاولی فرمان ذیل میرسد وسوادآن برای‌تمام بلوك روانه میشود . درجواب آن سجل ماصلی بمهرتمام علمای شهر و بلوك روانه طهران میشود مبنی براینکه مسیحیها چون قانون آسمانی ندارند باینجهة ناچاراند که قانونی برای اداره مملکت خود درست کنند . اما گروه اسلام خودشان قانون کامل آسمانی دارند ومحتاج بقانون‌فرنگی نیستند وتاجان دربدن دارند بهیچوجه زیر بارقانون فرنگی نخواهند رفت وعموماً حاضر جهاداند ـ

(سواد فرمان همایونی)

بسم‌الله تعالی شانه‌العزیز (محل مهر شاهنشاهی) ـ فرمان همایونی شد عالیجاه‌رفیع جایگاه مجدت وفخامت‌اکتناه نجدت وشهامت انتباه عمدة‌الولاة‌العظام مقرب‌الخاقان‌امان‌الله‌خان والی کردستان بشمول عنایات‌شاهنشاهی مباهی بوده‌بدانند ـ که اینمرحله‌کالشمس‌فی‌وسط السماء برعالمی روشن وبی‌اتیان دلیل واقامه برهان واضح و مبرهن است .که آباء واجداد عظام و نیاکان‌کرام انارالله برهانهم از روزیکه‌پای‌به‌تخت سلطنت ایران‌گذاشتند درحفظ وترقی شریعت‌طاهرهٔ حضرت‌رسالت مآب وترویج سنن باهرهٔ پیشوایان دین و اصحاب آنجناب صلی‌الله علیه وآله‌الی یوم‌الحساب زحمتها کشیدندوسعیها نمودندچنانچه جدبزرگوارم خاقان مغفور چندین

کرورخرج کردند ودرحقیقت این‌دین ودولت وملت ورعیت راحفظ نمودند . تاچندی علماء اعلام توانستند بآسودگی خاطر بنشرعلوم دینیه پردازند . ورعایا وبرایادر مهدامن وامان مسایل ضروریهٔ خودرا درتقلید قلاده مطاوعت ومتابعت پیشوایان دین محکم سازند . پس چون بخواست خداوند بیچون ساحت دیهیم وگاه و تخت سلطنت موروثی بوجودهمایون مامزین گردید . سرکار اقدس‌همایون ما سنتالا بآ ئنا العظام حفظ شریعت طاهره سیدالانام ونشر رویهٔ اصحاب کرام آنجناب صلی‌الله‌علیه وآله واصحابه رابروجههٔ همت‌والانهمت ملوکانه‌گماشتیم . وهمو ره اوقات‌فرخنده ساعات همایون‌رامصروف براین داشتیم که سالکان صراط مستقیم شریعت طاهره و پیروان طریقت ملت باهره ازتنطق مخالفین وتطاول دشمنان دین محفوظ و مصون باشند وباین ملاحظه حفظ مواثیق وعهودرابا هر دولتی‌که داریم باقتضای ناموس سلطنتی . و قانون ملتی . بحکم‌کریمهٔ (والموفون بعهدهم اذا عاهدوا) بر ذمت همت ملوکانه لازم و واجب میشماریم . چنانکه باهیچیك ازدولتهای‌معهد و همجوار خود بحمدالله تعالی اقدام بنقض عهد وخلف قول نکرده دایماً در تشیید مبانی دوستی باهر یك از ایشان محامد شاهانه بتقدیم رسانیده‌ایم . لیکن باپیش قدمی و قدمت عهدیکه دولت انگلیس با دولت ابدی الدوام ما داشت این اوقات مأمورین آنها بنای بهانه جوئی را گذاشته و این دولت را مملکت هندوستان قیاس کرده بطمع تصرف در این مملکت افتادند که بتدلیس وتلبیس راه رخنه بیابند . دوسه نفر از جهال و مفسدین را بخانه سفارت دعوت نمودند . وبعضی رفتارهای ناشایست‌که ذکرآن خارج ازحوصلهٔ شأن سلطنت است بناگذاشتند . وسفارتخانهٔ خود را بست قرارداده‌اند . ونسوان مسلمین رابسفارتخانه دعوت نمودند . چون علماء اعلام وهادیان مسلك سیدانام وحامیان مذهب اسلام بر شنایع اعمال وقبایح افعال آنها واقف شدند ممانعت‌آن اعمال سیئه را از اولیاء دولت علیه خواستند . اولیای دولت هم بطور خوب وخوش بآنها اظهارکردند . آنها راه بهانه برای خود قرار داده وزیرمختارآن دولت ترك مراوده نموده بیرق سفارت خوابانیده سفارت خود را نقل بخارج نمود و از دارالخلافه بیرون رفت امنای آن دولت رفتار غیر محقانهٔ سفیر خود را تصدیق نموده مطالبه ترضیه کردند اولیای این دولت بعد ازآنکه برای تسهیل عمل وآسودگی رعیت واهل ملت‌ترضیه را قبول نمودند . آنها تکالیف شاقهٔ پیش‌گرفتندکه تحمل آن خارج از حوصله

شأن دولت بود سهل است ملت‌هم یقیناً آن تکالیف را قبول نمینمود ، که از جملهٔ تکالیف یکی این بودکه بعد از معاودت وزیرمختار بدارالخلافه ، علمای اعلام ذوی‌الاحترام‌که بر افعال نا شایست آنها پی برده باولیای این دولت اظهارکرده بودندکه بسفارتخانه انگلیس رفته‌معذرت بجویند . وجناب میرزامرتضی امام‌جماعت دارالخلافه بسبب تعرض بیکنفر مجهول‌الحال‌که با آندولت آمدوشد داشت تکدیر شود ، و برای ملحدی مسلمان رادرسر بازار چوب بزنند . واز اینفقرات که‌معلوم میشود تا بچه حد مقصود ومنظور آنها تخفیف وتوهین علماء راشدین است وهم جزئی از این قبیل تکالیف‌که دولت وملت از تحمل آن عاجز میباشند نمودند . از جانب سنی‌الجوانب همایون ما برای اینکه تا ممکن است‌کار بخوشی بگذرد و به ناخوشی نکشد ، مقرب‌الخاقان فرخ‌خان امین‌الملك بسفارت‌کبری مأمور اسلامبول گردید که‌درآنجا باطلاع کارگذاران دول متحابه این‌کاررا با مأموردولت‌انگلیس باصلاح‌آورد . دولت انگلیس از آنطرف مأمور وایلچی‌کبیر این دولت رابحرف واداشته در ین‌گفتگو بودند وهنوز ختم‌کلام یا بصلح یا بجنگ نشده بود . از اینطرف از سمت دریای فارس بنای حمله وتوپ وتفنگ راگذاشته . در حالتیکه اولیای این دولت هیچ‌گمان جنگ نداشتند ، ودر مقام انتظام سرحدات برنیامده بودند . علی‌الغفله قشون بحری انگلیس وارد بندر بوشهر شد وبندر معظم این دولت را بتصرف در آوردند . ورایت خلاف ونفاق را بر پا کردند . آنعالیجاه میباید بعلماءاعلام وفضلاء ذوی‌العزوالاحترام وهادیان‌مسلك‌سیدانام وحامیان‌مذهب اسلام اطال‌الله‌بقائهم واعیان‌بلندمقام واعاظم سعادت‌فرجام واکابرنیکنام حرسهم‌الله بعونه‌العام اعلام نمائید که نواب همایون ما تاتوانستیم در اطفاء نایرهٔ جدال‌که موجب سفك دماء مسلمین واتلاف نفوس محترمهٔ همدینان عزیزخودمان‌است‌کوشیده نخواستیم ازصلاح بسلاح‌کشد ، وازصلح بسفاح‌رسد . امااطراف مقابل مداراوملایمت راتنها درقسمت‌ما گذاشت . وخود طریق خشونت ودرشتی‌گرفت واین رفتارمتهورانهٔ آنها نسبت بدولت بسبب‌آنست‌که مأمورین باغرض انگلیس‌که در دارالخلافه‌تبریز و بوشهر اقامت‌داشتند ، بدولت خود چنان وانمود کرده‌اند که دولت ایران در ظهور چنین حوادث پای ثبات‌ندارد وباندك حادثهٔ قدم حمیت وغیرت ایشان درلغزش‌خواهد آمد وازحفظ دین مقدس خودشان مفاد انالاخفتم خواهندپوشید . لیکن بایدعامه رعایا وبرایا وتابعین ملت دین احمدی ومقلدین قلاده شریعت محمدی صلی‌الله علیه وآله ازعالم وعامی‌ووضیع ونامی‌بهمسایه وهمجوارخودکه مردم مملکت هندوستان

است نظر کنند که حالت مسلمین دراین ایام استیلای آن فرقهٔ ضلالت‌اثر درآن بوم وبرچگونه است وتابچه‌حد درتنگنای بیچارگی متحیر وآواره مانده‌اند . ازجمله مداخله درامر مذهب ایشان آنست که قدغن کرده‌اند نسوان مسلمین ستروجوه را که اعظم اوامرواحکام شریعت‌است موقوف داشته . بدون شاتر باسواق ومحلات بقاعدهٔ فرنگیان برآیند . وهمچنین اطفال خودرا تاسن هیجده ختنه ننمایند. که آنوقت اگر خود طالب متابعت دین‌مبین شد ختنه نماید والا هرمذهبی‌خواست اختیارکند. ویقین است پس‌ازهیجده سال بسیارشاق است برشخصی که خودرا ختنه نماید ولابد است مذهب نصاری اختیارکند وکذلك قرآن وکتب‌احادیث خطی‌راکسی مداومت‌ننماید هرچه هست ضبط میکنند ودره‌وض بکاغذهای بسیارنازك باسمه مینمایندکه بعد از دوسال اثری‌ازآن باقی نماند . وازاین‌قبیل کارهای بسیار که همه اسباب تخریب شریعت سیدابراراست درآن سرزمین باگذاشته وازآنطرف بهرکس‌ازنقدینه‌سراغی داشته ودارند جمعاً باسم قرض برای دولت‌گرفته کاغذ اسکناس داده‌اندکه باندك زمانی تلف وهبا شود ومردم بیچاره لاشی محض مانده‌اند چنانچه بکرات تجربه کرده‌اندکه اگرکسی پولی‌بدولت قرض‌داده وخواسته‌است استرداد نمایند غیرمقدور بوده ومادام‌الحیوة باونداده‌اند وبعدازممانش‌آن‌قلیل‌نفعی‌راکه ازاسکنس‌میداده‌اند موقوف داشته‌اند وهکذا حالت راحت وفراغت رعیت انگلیس‌چنان است که در مملکت اسمش‌را آزادی‌گذاشته‌اند . لیکن‌اگرکسی‌بخواهد اسبی بلکه سگی‌نگاه دارد مالیات ازاومیگیرند اگرپنجره بخانه‌اش بگذارد باید مالیات بدهد. رعیت بیچاره جزکاسهٔ چوبی وکاغذ پارهٔ‌که اسمش اسکنس‌گذاشته‌اند هیچ‌ندارد .اگر دو اول مردم بیچاره را فریفته بفریب مالك آنملك وسیع شدند . حالا درایام استیلا چنان‌کرده‌اندکه اگر قرن دیگربدان نهج بگذرد نه اثری از دین در آن سرزمین باقی خواهد ماند نه حبهٔ نه دیناری ازدولت وثروت . بلکه جمیع اعاظم واعیان‌را خط بطلان‌کشیده واز درجهٔ اعتبارساقط ساختند . برخلاف اهل‌ملت ورعیت من که خودمان وپدرانمان آنهارا مثل‌عیال خود دانسته ومیدانیم اگردرست بسنجندگذشته ازآنکه حفظ دین مبین خودرا مینمایند . برآنها واجب‌است پاس حقوق‌ما وپدران‌ما بعدازآنکه خصم بی‌محابا اظهاردشمنی‌کرد بعون‌الله‌تعالی برخود قرار داده‌ایم که تا بتوانیم درمحافظت خاك ودین پاك واهالی دین مبین خود بشیوه و شعار اجداد بزرگوارخود بکوشیم . وآنچه ازسلاطین نصفت‌آئین سلف برای‌ما موروث ومخلف

مانده است دراین راه که عین مرضات‌الله است خرج نمائیم . واهالی دین‌ومهدینان عزیزمن میباید بمفاد آیهٔ وافی‌هدایهٔ (وجاهد وابااموالکم وانفسکم فی‌سبیل‌الله ذلکم خیرلکم ان‌کنتم تعلمون) بی‌غیرتی را برخود نپسندند . وغیرت وحمیت کرده برای دفع دشمن دین وملت کمرمجاهدت برمیان بندند . یدا ولساناً ومالا ازاظهار حمیت‌وتعصب وغیرت فارغ‌وآسوده ننشینند . ودر دول دیگرهنگام جنگ‌دریکسال سه مالیات گرفتند رعیت هردولت باسم‌اعانهٔ سلطانی پولها دادند . واعانتها بدولت نمودند ازکلیساکمك بدولت‌کردند. ماازرعیت وملت خودمان غیرازحمیت‌وغیرت چیزی نمیخواهیم.و میخواهیم بطور مجاهدین فی سبیل‌الله حرکت نموده با توکل برب‌العالمین وتوسل‌بصاحب شرع‌مبین دشمن دین را ازصفحه زمین براندازند وخود را درکونین سربلند وبلندآوازه سازند . واین نام نیك را در روزگاربرای خود بگذارندکه ملت غیورایران متحمل استیلای خارج مذهب نگردیدند وداد مردانگی دادند. چنانکه افاغنه قندهارباهمین طایفهٔ انگریز همین‌کارراباقلت مال ونداشتن رئیس وبزرگی شورش‌کردند ومحض غیرت وتعصب بیست‌وششهزارنفرقشون‌انگلیس را عرصهٔ شمشیرآبدارنمودند. لله‌الحمد بااین مملکت وسیع وحشمت وشوکت وافره البته ملت ایران درتعصب دین بی‌غیرت‌تر ار افغان نخواهند بود و چنان غیرت و حمیت ظاهر خواهند ساخت که دشمن خام طمعی‌را ازسرگذاشته باین‌خیالات‌نیفتد . آنعالیجاه مضمون فرمان همایون را گوشزد خاص و عام آن مملکت سازد. البته بعد ازآنکه اهل ملت ازحکایت مخبرشوند در تعصب دین کوتاهی نخواهندداشت. تخلف نورزند و در عهده شناسند تحریرافی شهر جمیدی الاولی (۱۲۷۳) —

درتاریخ(۱۲۷۵) هجری ناصرالدین‌شاه بعنوان بلوك‌گردش از راه‌همدان تشریف فرمای‌کردستان میشود . تااردوی دولتی بخاك کردستان نرسد احدی از عزبمت ملوکانه‌مطلع نمیشود. پس‌ازاستحضار.والی وجمعی‌ازاهالی باستقبال‌میشتابند درباوك اسفند آباد شرف اندوز حضورمیشوند ودر رکاب شهریاری بسوی سنه دژ حرکت میکنند . درذی‌القعده (۱۲۷۵) خیمه و خرگاه سلطنتی در باغ خسروآباد افراشته میشود . وموکبیان وملتزمین رکاب در اطراف و حواشی خسروآباد خیمه میزنند خطبهٔ را که مرحوم ابوی شیخ عبدالمومن امام جمعه در هنگام ورود اعلیحضرت قرائت نموده اند . فعلا هم باقی‌است ودردیوان خطب ایشان‌مندرج‌است

درنهایت فصاحت و بلاغت و بی اندازه جالب توجه ملوکانه واقع شده است . صد اشرفی ویکطاقه شال ترمه کشمیری را برسم خلعت وفرمان قریهٔ هندیمن رابعنوان تیولی بمرحوم ابوی مرحمت میفرماید . فردای آنروز بعزم سیاحت وگردش بقلعه حکومتی ومسجد دارالاحسان تشریف میبرند . وسالی پانصد تومان برسم استمراری برای تعمیرات دارالایاله مرحمت وبر قرار میفرمایند (حکام هر ساله آنوجه را دریافت میداشتند ولی بمصرف تعمیر نمیرسیده و بالاخره دارالایاله خراب ومنهدم گردید) درروز سوم ورود شاه تشریف فرمای (امانیه) شده است برای تفریح خاطرملوکانه شعبان سیاه راکه پهلوان معروف شاهی بوده باپهلوان نادر کردستانی کشتی داده است . شعبان سیاه یلی عجیب وعفریتی مهیب بوده است نادرهمینکه او را اززمین بلند میکند بالای سرش برده که برزمینش بزند شعبان فریاد بشاه زده (قربان بگذار) شاه فورا صدا زده (کرده نکن . کرده نکن) نادرباکمال ادب او را آهسته جلوپای شاه میگذارد و زمین تکریم را بوسه میزند شاه یکطاقه شال ترمه بنادرخلعت میدهد . القصه پس ازسه روز توقف اردوی همایونی ازراه گروس بطرف آذربایگان (تبریز) حرکت میکند . در کردستان بجهة عدم اطلاع اهالی ازتشریف فرمائی موکب شهریاری بر ملتزمین رکاب چندان خوش نگذشته است . والی بجای گندم و جو زر سرخ وقران سفید باهل اردو داده قبول نکرده اند . ملك الشعراء که دررکاب ملوکانه بوده . غزل ذیل را درذم والی گفته است .

درشهرسنه سلطان سه روز اقامت کرد . والی سنه سینه آماج ملامت کرد
چون طبل میان خالی بانك است همه والی عرضه که نبودش هیچ عرض قدو قامت کرد
نه کاه و نه جودرشهر ازوصل بتان بابهر درفرج سخاوت کرد ازخرج لئامت کرد
ازبند بلا جستیم از قحط و غلا رستیم القصه سخن کوتاه زن قحبه قیامت کرد

(جمله معترضه) ناصرالدین شاه دراوایل سلطنت بی اندازه علاقمند بترقی واقتدار ایران بوده ومیخواسته ازهرجهت موجبات ترقی وتعالی ایران را فراهم نماید . سپاه مقتدرمنظمی را تشکیل دهد . ماشین های توپ ریزی وتفنگ سازی و فشنگ سازی وقند ریزی وپارچه بافی وراه آهن وغیره را دائر کند . متاسفانه مواجه با موانع خارجی وداخلی شده ازاحساسات ملت هم مایوس گشته ناچار از نظریات خود صرف نظر کرده بعیش وعشرت پرداخته است و اوضاع کشور را بوزیران وا گذاشته است وازسوزدل گفته است ـ (این ملت مستحق ذلت است وشایسته عزت نیست)

مصادف این هنگام که شاه از سفر کردستان بمرکز مراجعت میفرماید . عمر پاشای سرداراکرم ازطرف دولت عثمانی بسرحد کردستان میآید . والی هم با اجازه دولت ایران با تجملات وتدارکات شایان بطرف مریوان رفته . دوسردار نامی درسرحد دولتین ملاقات میکنند . پس از مبادله پیغامات وانجام مهمات طرفین بمحل خود مراجعت مینمایند .

در اواسط شهر شعبان (۱۲۷٦) هجری میرزا ابوالقاسم مستوفی تفرشی به وزارت کردستان وارد سنه‌دژ شده . میرزامحمدرضا از مقام وزارت معزول و احضار طهران میشود . پس از یکماه والی نیز معزول میگردد ونجفقلی‌خان عموزاده‌اش که حاکم جوانرود بوده . نائب‌الحکومه میشود . والی پس از معزولی با تمام اهل‌وعیال واتباع خود بطهران میرود . واز این سو نجفقلی‌خان وارد شهر میشود . وخان‌احمدخان هم از سرهنگی منفصل وبجای اومحمدعلیخان سقزی سرهنگ فوج میشود . پس ازدوماه خلعت وفرمان‌حکومت . بالاستقلال برای نجفقلیخان‌شرف‌صدور می‌یابد . نجفقلی‌خان اگر چه ثقل سامعه داشته . ولی فوق‌العاده با هوش وتیزفهم بوده وسالها آرزوی حکومت کردستان را داشته است مدت یکسال به آرزوی خود پرداخته . آنچه در جوانرود اندوخته بوده . در حکومت کردستان بمردم بذل و بخشش میکند. وبمصرف حکمرانی میرساند . آخرسال در (۱۵) رمضان (۱۲۷۷) هجری صفرالکف معزول‌ورهسپارتهران میشوددرآنجاشغل (سرکشیکچی‌باشی‌گری) مظفرالدین‌میرزای ولیعهد را یافته . بآذربایگان میرود ودرآنجا پس از یکسال فوت میکند .

غلامشاه‌خان والی . پس از انفصال نجفقلی‌خان . دوباره بحکومت کردستان منصوب شده در (۲۳) رمضان مذکور خبر حکومت اوبکردستان میرسد . درپنجم شوال حسینقلی‌خان پسرش راکه ملقب به(خان‌خانان) بود . برحسب فرمان همایونی بعنوان نیابت حکومت با جمعی ازکردستانیها روانه‌کردستان مینماید . خود والی نیز در اوایل شهر ذی‌قعده از تهران حرکت‌کرده در اواسط همان ماه وارد سنه‌دژ میشود . ودوباره شغل وزارت را بمیرزامحمدرضا واگذار مینماید ومدت سه سال باکمال اقتدار حکومت میکند .

درتاریخ (۱۲۸۰) هجری ملافتح‌الله‌قاضی . وملامحمدامین امین‌الاسلام وملا لطف‌الله‌شیخ‌الاسلام . وملامحمدصالح‌فخرالعلماء وجمعی دیگراز اعزه واعیان کردستان

از حکومت‌والی ووزارت میرزامحمدرضا ناراضی شده . بعزم‌تشکی رهسپار تهران میشوند ـ از طرف دولت برای رفاه اهالی مالیات دهات در دیوان دولتی تعدیل میشود . وباسم‌هردهکدهٔ‌فرمان‌مخصوص‌صادرمیگردد میرزازکی مستوفی‌دیوان‌هم حسب‌الامرهمایونی بسمت‌پیشکاری غلامشاه‌خان ورسیدگی بوضع تعدیل مالیات‌روانهٔ کردستان میگردد .

در سال (۱۲۸۱) هجری . بار دیگر به تحریکات اهل شهر . سلاطین . اورامان ـ علم طغیان برافراشته شروع بتاخت و تاز مینمایند . میرزا زکی تاب تحمل نیاورده تفصیل‌را بدربار معروض میدارد . ازطرف دولت غلامشاه‌خان والی بانوج ظفرکردستان وچهار عراده‌توپ وسه‌هزار نفر تفنگچی چریك مامور قلع وقمع اشرار آنسامان‌میشود . والی باجمعیت خود ازراه جوانرود رهسپارلهون میگردد . بقریهٔ (باوه)که میرسد علی‌اکبرخان شرف‌الملك راباچند دسته‌سرباز‌ویك عده تفنگچی پیش جنگ قرار میدهد . شرف الملك باسپاه ابوابجمعی خوددلیرانه بکنار سیروان میشتابد . در (هیروی) به پیش قراولان اورامی برخورده . پس از مختصر زدو خوردی اورامیها تاب مقاومت نیاورده فرار میکنند . وشرف‌الملك بافراغت خاطر ازرود سیروان میگذرد . وخبرگذشتن خودرا ازرودبوالی میدهد والی‌هم بدون‌درنگ باتوپخانه وقشون بشرف‌الملك ملحق‌میشود . محمدسعیدسلطان خبر عبور اردورا از رود سیروان میشنود . بدون معطلی نفسود را تخلیه نموده . باخاص‌وعام اورامی رهسپار شهر زورمیشود . وپناهنده به‌شیخعلی اباعبیده میگردد مدت سه‌ماه ببرق شیر وخورشید دربالای نفسود باهتزاز درآمده سپس محمد سعید سلطان درمعیت شیخ عبدالرحمن پسر شیخ عثمان‌که پیرسلسله نقشبندیه بوده بامجید پاشا رئیس عشایر جاف پناهنده باصطبل والی میشود . بشفاعت شیخ عبدالرحمن ومحمد پاشا ودادن سه‌هزار تومان جرم . محمد سعیدسلطان مورد عفو و بخشایش شده‌کمافی‌السابق حاکم اورامان لهون میشود ووالی بااردو بشهر سنه‌دژمراجعت میکند ومراتب رابعرض دربار میرساند . درنتیجه‌مورد اشفاقات ملوکانه شده . به لقب (ضیاءالملك) مفتخر وسرافراز میگردد ـ

درتاریخ (۱۲۸۲) هجری ازطرف دولت یکنفر مهندس مامورساختن قلعه درمحل مریوان میگردد . درمدت ششماه قلعه مستحکمی رابرپاساخته مسمی‌به(قلعهٔ شاه آباد) میگردد ـ در اواخر سال (۱۲۸۳) غلامشاه‌خان ومیرزا زکی وزیر

هردو به‌تهران احضار شده . پس‌ازیکماه والی مبتلای ناخوشی سختی‌شده حکیم (تولوزان) طبیب شاهنشاهی بمعالجه اوکوشیده بهبودی حاصل مینماید . در این هنگام موکب شهریاری رهسپار خراسان شده والی و میرزا زکی رخصت انصراف می‌یابند . پس ازیکماه مجدداً مرض والی عود نموده بستری میشود ـ

هر چه‌کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت نا روا

در ظهر سه شنبه نهم جمادی الثانیه (۱۲۸٤) از دارفانی بسرای جاودانی در میگذرد ـ غلامشاه خان شخص باکمال و تیز فهمی بوده . درشرم حضور وحلم و حیا وعلو همت معروف‌بوده است . همه باهم بیست سال کامل درکردستان‌حکومت کرده است . کسانیکه امروزه صاحب پایه و مایه هستند از پرتو او ودست‌پروردهٔ او میباشند . مسجد دارالامان که مشهور به مسجد والی است از بناهای اواست . منتهی چون باسم حاج‌کریمخان شیخی آن راباتمام رسانیده . مردم درآن یک‌رکعت نماز نخوانده‌اند . اهل بازارهم که موقع ظهر و عصر بدانجا رفته اند روی‌سنگ فرش حیاط یا ایوان مشرقی نماز خوانده اند . و توی صحن مسجد نرفته اند . اخیراً حجرات آن انباراهل‌بازار شده‌اجناس‌خودرا درآنجا انبارکرده در ماه کرایه بمتولی‌میدهند . وبانضمام عایدات موقوفات آن همه را لوطی خورمیکنند . توسعه و تعمیر امام زاده پیر عمر و تعمیر اخیر امانیه و باغ حسن آباد نیز یادگار او است . میل مفرطی بجمع کردن کتاب و دست آوردن املاک داشته . پس از فوت او متجاوز از دوهزارجلدکتاب در کتابخانه او موجود بوده‌است . و بیشترازپنجاه پارچه از املاک معتبر کردستان را داشته است . ولی در مقابل هشتاد هزار تومان مقروض بوده . میر ابوطالب تاجر اصفهانی درمدت شش سال پس‌از فوت‌او قروض را تأدیه نموده است ـ پس از فوت والی تا آمدن معتمدالدوله نیابت حکومت با میرزا زکی وزیر بوده است ـ

(حکومت شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا)

پس از فوت غلامشاه خان والی‌بفاصله سه ماه شاهزاده حاج فرهادمیرزای معتمدالدوله عموی‌ناصرالدینشاه بحکومت‌کردستان معرفی شده . میرزا زکی‌وخان خانان از راه گروس رهسپار تهران میشوند . معتمدالدوله هم در تهران محمدعلی خان‌پسر رضا قلیخان والی‌راکه خواهر زاده اوبوده . پسرهنگی فوج ظفر کردستان

بر قرار مینماید . و از تهران حرکت کرده در روز جمعه **چهارم** ذی قعده (۱۲۸٤) هجری وارد سنه دژ میشود . در روز ورود که عموم علماء و اعیان و اشراف کردستان حاضر حضور بوده‌اند . درضمن بیانات خود میفرماید - (تا من در کردستان هستم باحدی دروغ نمیگویم . و منتظرم که اهالی کردستان هم بمن دروغ نگویند . اگردروغ کسی نزد من آشکارشود از نظر من مطرود. واورا همیشه دروغگومیدانم) - این فراز درقلوب اهالی اثربخش شده . واقعاً تاوحکمران کردستان بوده بازارصدق وراستی رواج غریبی‌داشته است پس ازسه ماه حکمرانی . شاهزادهٔ معتمدالدوله بامختصرجمعیتی بعزم سرکشی مریوان و بازدید قلعه شاه‌آباد رهسپار آن‌حدود میشود . حسن‌سلطان اورامی که سالها از حکام کردستان یاغی بوده با بهرام بیگ ومصطفی بیگ برادرانش ویکهزار تفنگچی درنهایت غرور وتفاخر بحضورشاهزاده حکمران می‌آیند . شاهزاده ازوضع ازدحام وجمعیت حسن‌سلطان وهرزه‌گی وحرکات وحشیانه تفنگچیها باطناً رنجیده . نزدیك غروبی بقریه (بیلگ) که یکی ازقراء مریوان ونزدیك سرحداست . واردمیشوند منزل شاهزاده را درمسجد قریه مذکوره قرارمیدهند . شب را درآن‌مسجد بسر برده سحر بزین‌العابدین خان فراشباشی خود دستورمیدهد . که پنج شش نفرفراش و میرغضب را درقهوه‌خانهٔ مسجد حاضرکرده . همینکه حسن‌سلطان و برادرهایش بقهوه‌خانه میآیندکه قهوه بخورند . هرسه را زنجیرکرده و حسن‌سلطان راطناب بکشند . فراشباشی برحسب دستورشاهزاده رفتار نموده . عموم یکهزار تفنگچی اورامی دربیست قدمی مسجد صف‌کشیده منتظر بیرون‌آمدن حسن سلطان میشوند . یکمرتبه فراش‌ها نعش حسن‌سلطان را بیرون کشیده جلو تفنگچیها می‌اندازند تمام آن یکهزارتفنگچی بمحض مشاهده نعش حسن لطان متفرق شده همگی‌فرار میکنند . شاهزاده پس ازاین موفقیت برادران حسن‌سلطان را زنجیر کرده حرکت داده بسوی سنه‌دژ مراجعت مینماید . خود شاهزاده سروده است:

نبود کار چنین صعب نزداهل خرد — خدای‌خواست‌چنین کارصعب‌شدآسان

چو حکم آیهٔ خذها بقوتی آمد — که‌بود نص‌صریح ازخدای‌هردوجهان

بسال فردیس‌ازالف درنهارخمیس — که روز یازدهم بود از مه قربان

بحکم وقوهٔ فرهاد وقدرت یزدان — به‌بیلك اندرمقتول شد حسن‌سلطان

این قضیه درانظارطوایف وسرحدنشینان اثرخودرا بخشیده عموماً مرعوب

ومطیع میشوند . اورامیها نیز بامید اینکه شاید دو برادر حسن‌سلطان مستخلص شوند . بمقام اطاعت برآمده مدت یکسال جهد وکوشش میکنند ضامن و پیشکش میدهند . مطلوب آنها مقبول نیامده پس‌از مأیوس شدن از استخلاص آنها دوباره شروع بخودسری وطغیان مینمایند . در زمستان همان‌سال که قلعه شاه‌آبادمریوان بجهة عدم‌مراقبت خراب شده بوده ازطرف دولت حکم میرسدکه آنرا تعمیر نمایند حاج معتمدالدوله محمدباقر خان نوه محمدحسینخان صدر اصفهانی را بحکومت مریوان و تعمیر قلعه شاه‌آباد مامور نموده . پس از رسیدن بآنجا اورامیها بهوس می‌افتندکه او را دستگیر نمایند و سگرو برادران حسن‌سلطان توقیفش کنند . محمد باقر خان از نیت وتمهیدآنها مستحضرشده بحفظ خود میپردازد و مراتب را بشاهزاده اطلاع میدهد . شاهزاده بدون ابراز مطلب . روز جمعه (۲۳) محرم (۱۲۸۶) با عده قلیلی از کردستانیها ویکصد نفر سرباز از راه (سورکول) بجانب مریوان روان میگردد شب دوشنبه (۲۶) شهرمذکور در صحرای مشهور به (شیخ‌سلیمان) واقع درنزدیکی قریهٔ (انجمنه) خیمه وخرگاه زده منزل میکندحضرات اورامیها چون‌صبدرا بدام وقرعه فال‌را بنام‌خود می‌بینند قریب هزار نفر تفنگچی شبانه خود را به تپهٔ که مشرف بر اردو بوده رسانیده بانتظار طلوع شفق کمین می‌کنند این خبر دربین ظن و یقین به علی‌اکبرخان شرف الملك ومیرزا رضاعلی دیوان‌بیگی وکردستانیهائی که در معیت شاهزاده بوده‌اند رسیده فوراً مراتب را بشاهزاده اطلاع‌میدهند . شاهزاده بمقتضای‌غرورفطری وقوت‌قلبی‌که داشته‌مطلب را باور نکرده هرچه کردستانیها اصرار میکنند اوبر انکار می افزاید بالاخره شب را با حال بوك ومگر بسربرده هنگام‌سحر شاهزاده‌حضرات راطلبیده‌میگوید بحمدالله صبح صادق دمید وازاخبار کاذبه‌شب اثری پیدا نشد هنوز کلام شاهزاده بآخر نرسیده صدای شلیك اورامیها بلند میشود و گلوله مانند تگرگ، باریدن میگیرد شاهزاده امر باحضار سوار ونظام میدهد ازهر طرف‌که سوار یا نظام‌سر در می‌آورند هدف گلوله شده رهسپار عدم میگردند چندین گلوله هم بچادر شاهزاده خورده یکنفر پیشخدمت که میان چادر بوده با ضرب گلوله از پای در میآید . یك‌گلوله هم به شرف‌الملك خورده زخمی میشود . با این احوال‌شاهزاده نمیخواهد حاضرحرکت شود شرف الملك می بیند که عار فرار جلوفکرشاهزاده‌را گرفته ملتفت کشته شدن نیست . ناچار فشار برای شاهزاده آورده او را مجبور

بفرار مینماید . پس ازکشته شدن جمعی . شرف الملك وشاهزاده وسائر کسانی که اسبشان دم دست بوده سوار شده رو به فرار میگذارند و در عرض راه شاهزاده گاه‌گاهی برای تسلی خاطرخود این شعررا تکرارمیکند.

فلیس الفرار الیوم عارٌ علی الفتی اذا عرفت منه الشجاعة بالامس

پشت سر شاهزاده سربازهای کردستانی ثبات قدم بخرج داده قریب یکساعتی دفاع میکنند تااینکه عباس میرزا سلطان رمشتی ومحمد بیگ نائب وچندنفراز سربازان کشته میشوند جمعی هم اسیر میگردند دو نفر قاپوچی شاهزاده هم که در دم سرا پرده بوده اند هنگام حملهٔ اورامی هابمیان چادر آنها را هم‌میکشند که همه با هم از سربازان و همراهان شاه زاده (۳۶) نفر کشته میشوند. و هیجده نفر هم اسیر می گردند . آن چه اموال و اسباب و نقد و جنس در چادر شاهزاده و سائر همراهان او بوده همه نصیب اورامیها میشود . سهراب کچل اورامی جبهٔ شاهزاده را پوشیده وسواراسب قلمکار شاهزاده شده و چند نفرجلو خودانداخته بتقلید شاهزاده درپیشاپیش اوراه رفته‌اند. وکلمات فراشی را (برید. برید. برید. بریدجلو. وایسید کنار. عقب) بصدای بلند ادا کرده‌اند. ـ شاهزاده و همراهانش درظرف یکشبانه روز خودرا بشهرمیرسانند . شاهزاده ازاثر این حادثه چون شیرزخم خورده شب‌وروز بخود می‌پیچیده وتفصیل ماجری را کماجری بعرض حضور همایونی میرساند . شهریار تاجدار ازاین قضیه برآشفته امرمیدهد . دوفوج سرباز همدان .ودوفوج خمسه بایکهزارسوار در تحت ریاست مصطفی قلیخان (اعتمادالسلطنه) ویك فوج سرباز افشار ارومیه ابوابجمعی بیوك‌خان سرتیپ (اقبال‌الدوله) بجانب کردستان روانه‌گشته . سرداری این سپاه را که‌مرکب‌ازافواج‌خمسه . دوهمدان ویك‌افشاو ودوخمسه بوده‌بحاج قنبرعلیخان (سعد الدوله) واگذارمیفرماید ـ شاهزاده هم پیش ازرسیدن سپاه مذکور. محمدعلیخان سرهنگ را(حاج سردارمکرم)دراواسط ماه‌صفربافوج کردستان وتفنگچی سقزوبانه و مریوان وسه عراده توپ ودوعراده قپوز. بدشت شامیان ودم دربند(گلوی) روانه میسازد. محمدعلیخان بااستعداد مذکوربدشت شامیان .که ابتدای‌خاك اورامان‌است رسیده . درتپه شیخ سلیمان درمقابل دربندگلوی رحل اقامت می‌اندازد . دراواخر ماه صفر قنبرعلیخان سعدالدوله هم باسران سپاه واردوی دولتی‌وارد شهر(سنه دژ) شده . شاهزاده اردو را بموجب اقتضای محل واطلاعات مبصرین . دو قسمت ساخته یك قسمت راکه عبارت ازدوفوج خمسه وسوارهٔ آنجا و هزارتفنگچی چریك ولایتی

باشد درتحت فرماندهی حاج قنبرعلیخان بجانب شامیان واورامان تخت اعزام میدارد. که باردوی محمدعلیخان ظفرالملك (حاج سردارمکرم) ملحق شوند. قسمت دیگررا هم که عبارت ازدوفوج همدان ویك فوج افشار وتفنگچی چریك جوانرود باشد . با دو عراده قپوز درتحت ریاست مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه وعلی اکبرخان شرف الملك وبیوك خان سرتیپ ازراه جوانرودمامور نفسود وسرکوبی محمدسعیدسلطان مینماید ـ شاهزاده بتمام دستجات میسپاردکه هرکس سهراب کچل رازنده یامرده برای من بیاورد صدتومان ویك طاقه شال کشمیری انعام باوخواهم داد. صبح غرهٔ ربیع الثانی ازسمت دربندکلوی اورامیها غفلة بورش آورده. محمدعلیخان ظفرالملك آنهارا بوسیلهٔ آتش فشانی توپخانه وشلیك تفنگ عقب می نشاند وچندین نفررا ازپای درمی آورند ازسربازان فوج ظفرنیز هلوخان سلطان بنی اردلان ویك نفرنائب وبیست نفرسرباز کشته وزخمی میشوند . آنروز ازآغازسحرتا هنگام شام اردوی دولتی بجنگ ودفاع سرگرم بوده . بالاخره تاریکی شب طرفین رامحکوم بخاموشی میکند وهریك باماکن خود مراجعت مینمایند ـ از طرف قسمت جوانرودهم محمد سعید سلطان پلهای چوبی را بآب زده وقریب چهارصدنفر تفنگچی را بهلب رودسیروان میفرستد که ازاردوی دولتی جلوگیری نمایند . اردوی دولتی همینکه بهنزدیك رودسیروان میرسند . چون موقع وسنگر اورامیها مشرف برررودخانه بوده. شروع بهشلیك مینمایند . و اردورا از عبوررود ممانعت میکنند تشنگی براردوی دولتی مستولی شده باتلاش وزحمات زیاد چشمهٔ راکه درنزدیکی رودخانه بوده بتصرف خوددرمی آورند سرداران سپاه می بینند که لشکر سلم وتور تا نفخ صور درروز روشن قادربرعبوراز رودخانه نخواهدبود. ناچار شب (۲۱) ربیع الثانی اعتمادالسلطنه از تاریکی شب استفاده کرده بدون اطلاع به سائرین نظام خود رابهلب رودخانه میرساند . ودرپشت سنگرهای طبیعی ومصنوعی کمین میگیرند و منتظر دمیدن روشنائی شفق میشوند طلیعه سحرکه فوج افشار از این اقدام نیرومندانه اعتمادالسلطنه مستحضر میشوند . آنها هم بغیرت دوآمده خود را از سنگها و سنگرها پرتاب کرده مانند برق خود را بلب رودخانه میرسانند ، و بخط زنجیر سنگرمی بندند . اورامیها درذروهٔ مرتفعات و پشت سنگها مانده ازشلیك توپ وتفنگ دولتیان قدرت نمیکنند سردربیاورندباینجهة لب رودخانه از نظرآنهامستورمانده نظامیان فوج همدان که شنا بلدبوده اندبافراغت خاطر هردوفوج دل بدریا زده ازآن دریای روان رد میشوند . ومانندکبك از سنگها

وسنگرها بالارفته جنگ مغلوبه درگیرمیشود . و گلوله توپ وتفنگ دولتیان مانند تگرگ اجل برسنگرومکمن اورامیها باریدن میگیرد . بکربیگ اورامی از گلوله قبوز بهوارفته متلاشی میشود . روز (۲۲) ربیع الثانی تفنگچی هردواورامان بقسمت جوانرود متوجه شده یکمرتبه براردوی دولتی حمله ورمیشوند . اردوهم که قسمتی از آب گذشته در سنگرها و قلل جبال جاگرفته اند . و قسمت دیگردر آنطرف رودخانه مانده مشغول ساختن پل هستند که از آب بگذرند درهمه جا حملات اورامیها را ردکرده آنها را با تلفات زیاد محکوم به بازگشت مینمایند. روز (۲۳) عموم اردو از آب گذشته در آن طرف رود جابجا میشوند وتمام سنگها و سنگرها وقلل جبال را متصرف میشوند . شب را با آرامش تمام بسحر آورده . روز (۲٤) شیپور حرکت میکشند و با موزیك و بالابان رهسپار نفسود میگردند . در عرض راه رحمن بیگ وعثمان بیگ پسران محمدسعید سلطان عرض اندامی نموده . پس از یکساعت زدو خورد آنها هم ناچار از فرار میشوند . وقشون دولتی بانهایت قدرت وعظمت به قریه نفسود که پای تخت لهون است ورود نموده . بیرق شیر وخورشید در بالا پشت بام منزل محمد سعید سلطان باهتزاز واختفاق در می آید . علی اکبرخان شرف الملك با تفنگچهای جوانرودی ابوابجمعی خود در این جنگ همه جاداد مردی و مردانگی داده . تا ورو نفسود پشرو و پیش قدم بوده و موجبات پیشرفت اردوی دولتی را فراهم آورده است

پس از ورود به نفسود شرف الملك به قنبرعلیخان سعدالدوله مینویسد ـ ما سه تن کردم کار خویش را . نوبت از تو شد بجنبان ریش را ـ مقصود ازسه تن خود شرف الملك . واعتمادالسلطنه واقبال الدوله میباشد . بمحض رسیدن مراسله شرف الملك به قنبرعلیخان که بجهة سختی عبور از دو دربند (کلوی) و (دزلی) نتوانسته یکقدم جلوبرود . رگ غیرتش به جنبش درآمده امرمیدهد که فوج دوگانه خمسه وفوج ظفرکردستان وتفنگچی سقز وبانه ومریوان شبانه حمله باورامان تخت ببرند . درآن هنگام . خالد بیگ وعبدالرحمن بیگ اورا می باچند نفری از کسان خودشان که سوء سابقه با طایفهٔ حسن سلطان داشته اند . نزدمحمد علیخان ظفرالملك آمده متعهد میشوند که اردوی دولتی را ازراهی که خودشان بلد بوده اند به (دزلی) وارد کنند ـ شب (۲۸) ربیع الثانی پنجهزار سوار و پیاده با سران و سرداران سپاه به راهنمائی خالد بیگ ورحمن بیگ حرکت کرده ازراه (ویسه) که راهی باریك وغیرعادی بوده مانند عقاب یا دعای مستجاب درآن دل شب از سنگ وسنگلاخها بالا رفته . ازقلل جبال مانند قضای آسمانی یا بلای ناگهانی بسمت دزلی سرا زیر

میشوند . نزدیك سحر از صدای شیپور نظام دولتی حشرات اشرار از خواب غفلت بیدارشده . با چشم خواب آلود ودل پرهراس بیرون میجهند . وقتی نگاه میکنند می بینند که تمام سنگها وسنگر ها و مرتفعات طرف شمال دزلی را قشون دولتی فراگرفته وجای امیدی باقی نمانده است ناچاراهالی دزلی دو دسته شده یکدسته در میان آبادی مانده ویکدسته خود را به تپه وماهور های طرف جنوب رسانیده شروع بدفاع میکنند . تمام تفنگچی اورامان تخت هم که بطرف لهون رفته ودر آنجا از اردوی دولتی شکست خورده اند همه با تفنگچی لهون عقب نشسته خود اباورامان تخت میرسانند . که لااقل دزلی وهوش بدرانی را داشته باشند . همینکه خبر تسخیر دزلی بآنها میرسد . عموماً بطرف دزلی تاخته دائره جنگ با نهایت سختی درگیر میشود . واورامیها باکمال رشادت میدان رزم را مبدل به جلوه گاه بزم میسازند که دربالای هرسنگ وبلندی دهل و سرنا را باشدت هر چه تمامتر میکوبند و مینوازند . شیخ کدو هم کدوئی را پوست کشیده بآئین کوس بنوا در می آورد جمعی از اورامیها دوراوجمع شده مردم را بر جنك وحمله تشجیع و تحریص میکنند فعلناً گلولهٔ بمقتل شیخ کدو خورده از پای درمی آید . این شیخ کدو کسی ست که در روز (۲۶) محرم هنگام محاصره شاهزاده بورقی دست گرفته بآهنك مخصوص این شعر کردی را خطاب بشاهزاده درجلواسب قلمکار که به پروه (اخترمه) برده بوده اند میخوانده است ـ آهیرمواروویت لادرله شرـ نه سوزمانوه وشك ونه تر ـ ترجمه آتش میبارد خودت را ازجنك کنار بکش نه سبزمی ماند نه خشك ونه تر

پشت سر شیخ کدو . بهرام میرزا بیك (۱) پسر محمد بیك اورامی هم که قاتل حاج شیخ عبدالکریم بوده کروفری خرج داده وملحق بشیخ کدو میشود بالاخره ظفرالملك ازسرناودهل اورامیها و حرکات وحشیانه آن حشرات عصبانی شده با فوج ظفروتفنگچی سه زوبانه و مربوان بعزم کشتن و کشته شدن یرش برده خود را بهسخت وسنگلاخ اشرار میزنند . در همین حمله نیرومندانه جمعیت اورامان را از سنگرها کنده روبه (هوش بدرانی) سرازیرمیسازند وآنجا را هم متصرف شده شکست قطعی بآنها میدهند . که همه روبشهر زور فراری و متواری میشوند سر بهرام میرزا بیك وشیخ کدورا با چندین سردیگر وعدهٔ که اسیرودستگیرشده بوده اند بعنوان مژده فتح روانه حضورشاهزاده مینمایند ـ شاهزاده مراتب را بعرض دربار

بهرام میرزا بیك پسرعموو ناپدری حسن سلطان بوده شیخ عبدالکریم برای خواهش اصلاح جیان اورامیها رفته بهرام میرزا بیك باگلوله اورا ازپای درآورده است.

رسانیده بجهة سرافت سپاه وپیش‌تازان وجان‌بازان استدعای امتیاز و نشان‌وترفیع مقام مینماید . برای همگی‌حمایل و نشان وترفیع رتبه واضافه مواجب صادروهمه را اجازه میدهندکه باوطان خود مراجعت نمایند - شرح این فتح را مرحوم شیخ عبدالرحمن عموی مولف نظم درآورده برعایت عدم تطویل‌ازدرج آن صرفنظرشد

پس‌از این فتح شاهزاده قرار میدهد که همواره چهار دسته سرباز‌درحوش بدرانی مستحفظ وساخلوباشند مدت یکسال اورامیها بانتظار تغییراوضاع‌درشهر زورمانده بالاخره بصرافت مراجعت می افتند اول احمد سلطان(برادر محمد سعید سلطان شوهر کافیه خانم خاله شیخ شکرالله امام) که با ملا احمد شیخ الاسلام سابقه آشنائی‌داشته شبانه بالباس مبدل‌وشکل‌وهیولای مجهول واردمنزل‌شیخ‌الاسلام میشود واورا شفیع خود قرارمیدهد . شاهزاده هم برای جلب قلب سائرین شفاعت شیخ‌الاسلام را قبول‌نموده نهایت اشفاق وعطوفت را درباره اومبذول میدارد. سائر اورامیهاکه این خبر را میشنوند دلگرم و امیدوار شده . محمد سعید سلطان هم (بیروز خاتون عیال خود را که زن جمیله و جلیلهٔ بوده بوسیله شرف‌الملك روانه حضور شاهزاده‌مینماید . شاهزاده شفاعت شرف الملك و التجاء بیروز خان را قبول نموده او را امان و اطمینان میدهد . که مراجعت نماید - پس از چند روز محمد سعید سلطان پناهنده باصطبل شاهزاده شده مورد عفو و اشفاق میشود . مصادف ورود او بهرام‌بیگ (پدر محمودخان دزلی) برادرحسن سلطان . که با مصطفی‌بیگ برادرش (پدر عباسقلی سلطان) درحبس مانده بوده‌اند متوفی‌میشود. میرزا رضا علی دیوان‌بیگی استفاده ازموقع نموده مصطفی بیگ برادر متوفی را شفاعت میکند . و میفرستد اهل و عیال اورا هم بشهر می‌آرند . شاهزاده شفاعت دیوان بیگی راهم قبول نموده مصطفی‌بیگ را بطور ضمانت بدیوان بیگی تسلیم مینماید . ازطرف دولت نیز سالیانه هفتصدتومان را بصیغه استمراری در حق او وکسانش برقرارمینمایند .که درشهر بمصرف گذران ومعاش خود برسانند.

دراین اثناء سهراب کچل که ذکرش گذشت بیهانه‌اینکه مطلب‌مهم فوتی دارد باید شخصاً بعرض برساند خود را بحضور شاهزاده میرسانند و عرض میکند شنیده‌ام فرموده‌ایدکه هرکس سهراب کچل رازنده‌یامرده برای من بیارد صدتومان و یکطاقه شال باو انعام مرحمت خواهید فرمود شاهزاده میفرماید بلی من‌گفته‌ام سهراب میگوید که روز ورود بکردستانهم فرموده‌ایدکه من تا در کردستان هستم دروغ نمیگویم میفرماید بلی‌گفته‌ام . سهراب میگوید من سهراب‌کچل هستم‌اینست

خودم رازنده بحضور آورده‌ام . شاهزاده از این خوشمزه‌گی اوخوشحال شده امر میدهد صدتومان ویك طاقشال ترمه کشمیری باومیدهند واررا جزومستخدمین خاص خود قرارمیدهد.

پس از چندی علی‌اکبر خان شرف‌الملك بحکومت جوانرود نامزد و معین میشود شاهزاده باطناً باو میسپاردکه محمدسعید سلطان را برای حکومت لهون توسط کندکه اورا هم باخود برده شراورا بکلی قطع نماید . شرف‌الملك برحسب امرودستور شاهزاده‌رفتارکرده محمد سعید سلطان را باخود حرکت میدهد . محمد سعیدسلطان ازآنجاکه مرد تیزهوش وبافتی بوده ازاین‌پیش‌آمدکه بدون تقاضای او بعمل آمده‌ظنین‌میشود وآتیه‌خودرا دربین شك ویقین‌خوش‌تصورنمیکند بهمین‌لحاظ دربین راه همیشه حرکاتی بخرج میداده که شاید بوسیله آن حرکات نیت و نهاد شرف‌الملك را نسبت‌بخود استنباط نماید .که‌گاهی یکفرسخ جلو رفته وگاهی یك فرسخ عقب مانده تا بداندکه شرف‌الملك جویای او میشود یا نه شرف‌الملك‌هم ازآنجا که‌مرد دهر آزمودهٔ دلداری بوده ازحرکات او خودرا نباخته و بهیچوجه خود را بآن تقدم و تأخر ها آشنا نمیسازد .تا بالاخره بجوانرودمیرسندودرآنجا نهایت لطف ومهربانی را درباره او مبذول میدارد . عبدالرحمن بیگ پسر اوکه در نفسود حکم‌بوده برای اینکه‌او را هم بدام بیارد . درخلوت بمحمدسعیدسلطان میگوید‌که بنویسید عبدالرحمن‌بیگ اینجا بیاید .او نزدمن‌باشد شما باحکم‌وخلعت حکومت اورامان لهون بنفسود بروید . محمد سعید سلطان پس از امتحانات و و آزمایشهای بین راه آسوده خاطر شده مطلب را ساده تلقی میکند و مینویسد پسر وکسانش در ظرف دو روز بجوانرود می آیند . ملا احمد نودشی هم برای دیدن شرف الملك درمعیت آنها می‌آید . پس از آمدن آنها شرف الملك سیفور بیك آدم خود را که مردکار و محرم اسرار بوده بخلوت میخواهد و محرمانه باو میگوید که جمعی از نوکر ها را درست حسالی کنید چون محمد سعید سلطان و کسانش نزد من می‌آیند . نوکر ها دو دسته‌شده دربین خودشان باهم نزاع کنند. وهردو دسته بعنوان شکایت وارد اطاق شوند . من بعزم تنبیه‌آنها از اطاق بیرون میروم آنها محمد سعید سلطان و کسانش را دستگیر نموده زنجیر نمایند . .

سیفور بیك برحسب دستور رفتار نموده قضیه را انجام میدهد . سپس‌آنها رابدون درنك یکان‌یکان در میدان جلو عمارت حکومتی تیر بـاران مینمایند . شرف‌الملك فوراً میرانیرا بشاهزاده اطلاع میدهد . شاهزاده در ازآء این خدمت لقب‌شرف -

الملکی را با رتبه سرتیپی و حمایل ونشان اینمقام از دولت گرفته برای او روانه مینماید . پس از دفع محمد سعیدسلطان اورامان بکلی آسوده و آرام میشود.

هنگام گرفتن و بیرون بردن محمد سعید سلطان ملا احمد نودشی و ملا عزیز اورامی که در مجلس حاضر بوده اند . پس از چندی از قضایا و نتیجه کارمستحضر میشوند . ناچار بیرون آمده نزد شرف الملك میروند و سبب قضیه را سوال میکنند . شرف الملك تلگراف دولت را بآنها نشان میدهد . که برحسب امر دولت اقدام باین امرشده است و همانجا هم ملا عزیز را امر میدهدکه نعشها را غسل و کفن نموده دفن مینمایند .

شرح عملیات شاهزاده معتمدالدوله را در حکومت کردستان اگر بخواهیم بجزو بنویسیم صفحات متعددی را از این کتاب اشغال خواهدکرد . لذا بطور اختصار چند فقره از عملیات برجسته اورا ذکر مینمائیم واکتفا میکنیم .

یکی از عملیات برجسته او بطوریکه ذکر کردیم نظم اورامان . و دفع شر اورامیها بوده که از کنار سلیمانیه تاکنار شهر (سنه‌دژ) را تحت سلطه واقتدار داشتند . و مامورین روم و ایران نمیتوانستند . در ملمرو آنها نفس بکشند . حکام دولتین هم که علاقه‌مند بشئونات دولت نبوده و اعتنائی آسایش و امنیت نداشته اند برای‌مستور داشتن بیعرضگی خود . این قضیه را بماست مالی گذرانیده بدولتین متبوع خود اطلاع نمیداده اند . شاهزاده بعکس کلیه مأمورین زیربار این ننك نرفته بطور مذکورریشه آنهارا باتیشه عزم‌وعمل از بیخ و بن برآورده روم و ایران را از این حیث راحت و آسوده ساخته است .

دیگر یکه همواره اهالی کردستان از دست تعدی و تجاوز شرار ولایات همجوار بستوه آمده . دست فرسودهٔ ظلم وتا حساب آنهاشده بوده‌اند . شاهزاده معتمدالدوله با حسن تدبیر و عملیات نیرومندانه کردستان وکردستانیان را از شر همسایگان آسوده نموده این سر زمین را امنیت و اطمینانی فوق اندازه داده است . از جمله برای مختصر حرکت خلافی که از خوانین کلیائی سرزده بوده معتبرین آنها را گرفته در کردستان زنجیر کرده است . همچنان خوانین کرمانشاه و گروس و افشار هم حساب خود را فهمیده از سطوت شاهزاده نتوانسته اند پا ازگلیم خود دراز بکشند .

دیگر ـ اینکه هرساله اهالی کردستان ازدست عشایرجاف که متجاوزازدوازده‌هزار خانوارهستند.بستوه آمده هنگام ایلاق میشی که آنها بخاك کردستان می‌آمده‌اند اهالی

شهرودهات طرف سارال وهوباتو وخورخوره وتیلگوو سقزومریوان ازدست تعدی ونا حساب وشرارت آنها آسایش نداشتند . زیرا این طایفه در دزدی و هرزه‌گی وبدرفتاری مشهور . ودر هتك نوامیس و قتل نفوس وهدم آبادی ونهب وغارت بهراندازه‌که دست رس داشته باشند قصورندارند ـ سالها این طایفه دربین دولتین ایران و عثمانی مشترك و متنازع فیه بوده ، بر حسب قرار داد وعهد نامه های دولتین این طایفه درهنگام توقف درخاك ایران تبعه دولت ایران محسوب شده‌اند و هنگام مراجعت بخاك عثمانی جزو اتباع عثمانی بوده اند . و نیز درعهد نامه تصریح شده که این طایفه در قبول تبعیت هریك از دولتین، آزاد هستند . هرگاه کلا یا بعضاً یا یکنفر از آنها بخواهد تابعیت هر کدام از دولتین را قبول نماید دولت دیگر حق گفتگو ومطالبه ندارد ـ این طایفه سالها در نتیجه این قرار داد سیاست (شتر مرغی) را نسبت بدولتین معمول داشته . در ایران خود را تبعه دولت روم بخرج داده اند . ودر روم خود را تبعه ایران معرفی کرده اند ـ گربیرگوئی بگوید اشترم وارنهی بارش بگوید میپرم ـ در پائیز وزمستان که موقع قشلاق میشی آنها است . درگرمسیر عراق زندگی‌کرده اند . ودر بهار و تابستان که هنگام ایلاق میشی آنها است. به‌کوهستان کردستان آمده خیمه و خرگاه بر پا کرده اند . ودرظرف آن مدت مبلغی بعنوان‌حق‌المرتع بحاکم و پیشکار کردستان داده اند . ولی این حق المرتع در حقیقت خونبهای اعراض و نوامیس رعایای کردستان . و جواز تاخت و تاز دلبخواهانه جاف بوده . که دیگر احدی درمقابل آنها دارای جان ومال نبوده ورعایای‌بدبخت ازخوف حرکات وحشیانه آنها همواره آواره ومتواری وقرین ذلت‌وخواری‌بوده‌اند وبهر جا شکایت میکردند کسی بداد آنها نمیرسید یا نمیتوانست برسد .

شاهزاده معتمدالدوله تمام وضعیات را بدولت معروض داشته برحسب امر دولت رسماً برؤساء جاف ابلاغ نمود که یا باید تابعیت ایران را قبول‌کرده مانند سایررعایا درداخله خاك ایران سکونت نمایند ویا اینکه دفعه دیگر بخاك ایران نیایند رؤساء جاف از این تبلیغ واخطار مضطرب شده‌بادادن مبلغی پیشکش آن سال را بسر برده که برای سال آتی تکلیف خود را معین نمایند بهار سال آتی شاهزاده اردوئی را ترتیب داده بدو نقطه که محل تخطی جافها بخاك ایران است اعزام داشته که از آنها جلوگیری‌نموده نگذارند داخل‌ایران شوند یکقسمت بطرف

ناوخان شایر وقسمت دیگر طرف مریوان ونقطهٔ خاو و امیر آباد احترام میدارد جافها که بسرحد میرسند از هر طرف آنهارا ردکرده مانع از آمدن آنها میشوند بالاخره باتضرع والتجا عریضه بشاهزاده عرض کرده متعهد میشوند که خسارتی وارد نکنند وشرارتی ازآنها سرنزند و هرساله هم دوازده هزار تومان باسم حق‌المرتع تقدیم نمایند شاهزاده این تقبل‌را قبول نکرده تمنای آنها را رد میکند جافها پس ازآنکه میبینند که‌کار بازر پیشرفت نمیکند با زور میخواهند جلو بیایند شورش ونزاع درگیر میشود وآتش جنگ دربین جافها وقوای سرحدی مشتعل میگردد پس از زد وخوردی جافها شکست فاحش‌خورده باماکن خودعودت مینمایند ورعایای آنصفحات از این اقدام رعیت خواهانهٔ شاهزاده آسوده وفارغ البال میشوند از آن تاریخ ببعد هر ساله بهمان دستور اردوی دولتی بجهة منع جاف بدو نقطه مذکور رفته آنهارا ازآمدن بخاك ایران ممانعت نموده‌اند رعایا هم شروع بتجدید آبادیهای مخروبه نموده یك آبادی را بیادگار شاهزاده (فرهاد آباد) اسم میگذارند درنقطه خاو و امیر آباد هم حسب الامر شاهزاده برای اردوی دولتی قلعهٔ را بناکرده اسم‌آنرا(لشکرآباد)گذاشته‌اند

تاریخ فتح اورامان وتاریخ بنای قلعه لشکرآباد رامرحوم میرزاعلی‌اکبر وقایع نگار ملقب بصادق‌الملك مؤلف (حدیقه ناصری) بنظم در آورده برای هر یك قصیدهٔ جداگانه انشاء نموده‌است شعرآخر هریك‌ازآنها اینست

«((فتح اورامان))»

گفت ازشهر ربیع‌الثانی ارصدکم کنی هفت بفزائی شود تاریخ فتحت آشکار

(ربیع الثانی ۱۲۸۶)

«✿(بنای قلعه لشکر آباد)✿»

نوشت خامه اقبال بسال تاریخش بسعی معتمدالدوله قلعه‌شدآباد

(۱۲۸۹)

یکی دیگرازاقدامات معتمدالدوله اینکه در اواخر سال (۱۲۸۷) هجری ناخوشی وبا درکردستان بروزکرده سه ماه طول کشیده است و تلفات زیاد وارده است در اوایل‌سال (۱۲۸۸) هجری نیز قحط وغلاء شروع شده علاوه بر فقرا و مساکین شهرو دهات ازناحیه خمسه و مهربان هم عدهٔ چهار هزار خانوار بخاك کردستان هجوم آورده وحشت واضطراب مفرطی‌اهالی‌را فرا گرفته است صاحبان

گندم هم فرصت رامغتنم شمرده تسعیررا بالا میبرندکه یکمرتبه‌گندم از خرواری دوتومان بدوازده تومان میرسد وعرصهٔ حیات برفقراء و مهاجرین سخت و دشوار میشود شاهزاده در ابتداء قسمتی ازفقراء مهاجر را براغنیاء و متمولین تقسیم‌کرده قسمتی راهم‌خودش‌متکفل مخارج‌واعاشه شده‌است وچون هواسردبوده حمامی‌راهم بجهة سکونت آنها اجاره نموده شبانه روز درآنجا متوقف بوده اند با وجود این اهتمام واقدام تغییری درعقیده‌مالکین پیدا نشده تسعیر پائین نمیآید ناچارشاهزاده اداره ارزاق تشکیل میدهد و قریب ده هزار تفار گندم را حواله ملاکین نموده که بارکرده تحویل‌اداره بدهند وازقرار تفاری یکتومان قیمت‌آنرا دریافت دارند صاحبان گندم از این حکم شاهزاده متزازل شده هر چه خواسته اندکه به حیله وتدبیر یارشوه‌وتزویررای اورا تغییر بدهند . شاهزاده ثبات عزم بخرج داد تن به تغییر رأی درنداده است بالاخره درقلیل مدتی کلیه گندم حواله شده را ملاکین دو مقابل قیمت مذکور تحویل اداره ارزاق داده هر روزه بخبازان تقسیم میشده و نرخ نانت از یك من دو هزار که بدست هم نمی آمده به دو عباسی رسیده و دو نهایت فراوانی بوده است — اگر چه پیش از رسیدن گندم . بیش از سه هزار نفر از فقرا و مهاجرین در نتیجه قحطی و سردی هوا و ناخوشی و باء تلف شده اند . لیکن پس از رسیدن گندم عموم فقرا و مهاجرین آسوده شده جانی بسلامت دربرده‌اند . کلیه مخارج تجهیز وتکفین متوفیات را خود شاهزاده ازکیسه فتوت خود پرداخته‌است .

دیگر اینکه از قدیم‌الایام‌رسم(خانه شما)که آنرا (درمالانه)میگفته‌اند درسنه دژ معمول‌بوده است باین‌معنی‌که هرساله خانهای شهررا شمرده از هرخانهٔ بتفاوت قدرت و بی قدرتی وجهی دریافت داشته‌اند . که هرساله تقریبا بالغ بر پانزده هزار تومان میشده . شاهزاده این مبلغ را برحسب خواهش حاج ملامحمد (نیری)که یکی ازصلحا واتقیاءکردستان بوده بتخفیف ابدی متروك‌داشته‌است ودر سنگ رخام منقور نموده در مسجد دارالاحسان نصب‌کرده‌اند .

دیگر - اینکه اختلاف اوزان درصفحه‌کردستان باعث زحمت‌مردم واختلال معاملات بوده است . شاهزادهٔ معتمدالدوله برای رفع این اختلاف و اختلال قریب یکهزارمن‌را (معادل نهصد مثقال) از آهن ساخته . درشهر ودهات و بلوك منتشر وتوزیع نموده است . که حالاهم همان سنگ ووزن درکردستان معمول و متداول است .و مشهور به(سنگ شاهزاده)است

دیگر اینکه ـ درجلوقلعه حکومتی برای محل نظام یك سربازخانه‌ساخته که گنجایش یك فوج سرباز دارد . نقاره خانه که درطرف غربی این سربازخانه واقع شده از بناهای امان الله خان بزرگ است . که‌هرروزه هنگام‌غروب آفتاب‌در آنجا نقاره زده وکرنای نادری‌را غنوده‌اند .

در بهار (۱۲۸۹) که ناصرالدینشاه عازم فرنك شده‌است‌شاهزاده را برای تکمیل‌امور مملکت . وتصدی مقام(نیابت سلطنت) به تهران احضارمیفرماید میرزا حسینخان صدراعظم باومینویسد . والاحضرتا ـ هرچند دانم دشمنی جای تودردل داده‌ام . مهمان صاحبخانه‌کش در خانه‌منزل داده‌ام .

شاهزاده در غیبت خود نیابت حکومت کردستان را بفرزند خود شاهزاده عبدالعلی میرزای احتشام الملك سپرده پیشکاری و وزارت راهم بحاج میرزا اسمعیل خان علی‌آبادی واگذار مینماید وخود رهسپاردارالخلافه میشود ـ در همین‌سال جمع کثیری از اهالی کردستان بمرض مطبقه و اسهال مبتلا شده جهان فانی‌را بدرود گفته‌اند . از جمله ملا احمد شیخ‌الاسلام . واسمعیل‌خان‌والی زاده (پسر خسروخان ناکام) ومیرزانادر مستوفی‌باشی . واسدالله‌خان وکیل وآقالطف‌الله دیوان‌بیگی‌و جمعی دیگر از اعیان واشراف وغیراشراف‌بوده‌اند .

پس از مراجعت شهریاری‌از مسافرت فرنگ بمقر سلطنت وهنگامه عزل میرزا حسین‌خان صدراعظم که تفصیل آن در تواریخ مفصل ایران مشروح است شاهزاده کردستان مراجعت نموده پس ازششماه توقف درشهرصفرسنهٔ (۱۲۹۱) هجری ازحکومت کردستان‌معزول‌و درروزچهارشنبه۲۸ صفرحرکت‌موده وشاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله بجای اومنصوب گشته‌است ـمرحوم صادق‌الملك‌وقایع نگارشعر ذیل را بقاعده اخراج وادخال . درر فتن‌فرهادمیرزای‌معتمدالدوله وآمدن طهماسب‌میرزای‌مؤیدالدوله انشا نموده است .

از تخت جلال رفت فرهاد　　طهماسب بجای اومکان‌یافت

چون از (تخت جلال‌که (۱۴۶۴) است . (فرهاد)که (۲۹۰) میباشدبیرون برود (۱۱۰۴) می‌ماند ـ چون طهماسب که(۱۱۷)است بجای فرهاد بنشیند وجمع کنند . حاصل جمع (۱۲۹۱) خواهد شد حکومت شاهزاده معتمد الدوله . تاریخ انقراض حکومت اردلان است . که دیگرکسی از آنها برمسندحکمرانی ننشست

(حکومت شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله)

شاهزاده‌طهماسب‌میرزای‌مؤید الدوله دردارالدولهٔ کرمانشاه حکمران‌بوده‌در

تاریخ(۱۲۹۱) برحسب فرمان همایونی کردستان هم ضمیمه کرمانشاه شده ازطرف خودقبلا شاهزاده محمد شریف‌میرزا را برای ابلاغ این خبر روزانه کردستان‌مینماید خود نیز متعاقب‌آن بسوی کردستان حرکت‌کرده در عشر اخیرربیع‌الاول(۱۲۹۱) وارد دارالایاله سنه‌دژ میشود . این شاهزاده صاحب علم‌وفضل ودارای‌کرم و بذل بوده - دوعلوهمت و بزرگ‌منشی‌ازهمکنان‌خودگوی سبقت ربوده‌است . کلیهٔ‌مطالب ولایتی وعرایض مردم را بمیرزا ارسطوی وزیرش رجوع مینموده . و محمد مهدی میرزای پسرش را از همدان خواسته نایب‌الحکومه‌کردستان ساخته‌است. باصوابدید میرزاارسطو سند مالیات و فروعات ولایتی‌را از علی‌اکبرخان شرف‌الملك گرفته پیشکاری و اختیار محمد مهدی میرزا را باوواگذار مینماید وخود بعنوان‌بازدید قلعه‌شاه‌آبادرهسپارمریوان‌میگردد.چندروزی‌درآنجاتوقف‌کرده‌ومراجعت‌بشهرمیکند ومجدداً بکرمانشاه عودت مینماید . از آمدن بکردستان تا مراجعت بکرمانشاه معادل دوازده هزارتومان بذل‌وبخشش میکند . محمد مهدی میرزا در غیاب پدر در تحت نظارت و وزارت شرف‌الملك بامر حکمرانی بپردازد. چون مشارالیه سابقاً دومدوسه یکسب علم‌اشتغال داشته . وازآداب ورسوم حکومت ومملکت‌داری بکلی عاری وبی‌بهره بوده‌است. بنابراین رشتهٔ انتظام ازهم‌گسیخته وشیرازهٔ امورپاشیده گشته است. مرحدنشینان ورؤساء ثورهم (بتحریك اهل‌شهر) علم‌طغیان برافراشته ازاهالی‌شهرهم‌آنهائی که باشرف‌الملك مخالف بوده‌اند . آتش اغتشاش را دامن زده عله و لواط واراجیف را وادار بشورش وازدحام مینمایند . ومطالبی چندرا هم بهانهٔ ساخته وبدارالحکومه هجوم میبرند . طایفه چهاردولی‌که درآن هنگام حاضرخدمت بوده‌اند وکمرنوکری شاهزاده رابمیان بسته‌اند . بمقام دفاع برآمده از جمعیت جلوگیری میکنند . نائره زدوخورد درگیرشده چندین نفراز چاردولی‌و اهل‌شهرکشته میشوند وجمعی‌هم زخمی میگردند . تابالاخره علماء و اعیان (که خودهمان اعیان مسبب وفروزینهٔ واقعه بوده‌اند) آمده وجمعیت‌را متفرق و مراتب را بدربارشهریاری معروض میدارند . درنتیجهٔ این بازی شاهزاده مؤیدالدوله از حکومت کرمانشاه و کردستان معزول. و شاهزادهٔ امامقلی میرزای عمادالدوله حکمران‌کرمانشاه وکردستان میشود .

(حکومت شاهزاده امامقلی میرزای عمادالدوله)

شاهزادهٔ امامقلی میرزای عمادالدوله درتاریخ (۱۲۹۲) هجری بحکومت

کرمانشاه و کردستان منصوب شده . هنگام حرکت از تهران اعیان و بزرگان کردستان را بهمدان احضار مینماید . علی اکبرخان شرف الملك و میرزا محمدرضای وزیر و چندنفر دیگراز وجوه ورجال کردستان بسوی همدان حرکت کرده حضور شاهزاده مشرف میشوند . در مجلس دوم سند مالیات و فروعات ونظم ولایت را از شرف الملك و میرزا محمدرضاکه منشاء نفاق ودو دستگی کردستان بوده اند گرفته . و شاهزاده حشمت السلطنه پسرش را بحکومت کردستان معین مینماید . کردستانیها درخدمت حشمت السلطنه بکردستان مراجعت نموده . خود عماد الدوله رهسپار کرمانشاه میشود .

شاهزادهٔ مؤیدالدوله هنگام مراجعت به تهران مبلغ هفده هزار تومان را زیاده براصل مالیات قلمداد نموده. ناصرالدینشاه ده هزار تومان را از آن بصیغهٔ تخفیف ابدی درحق رعایا از قلم انداخته هفت هزار تومان را ضمیمه اصل مالیات کردستان مینماید. وبحشمت السلطنه امرهمایونی صادر میشود که مالیات را بدون اعمال غرض بعاور مساوات تعدیل نمایند . پس ازسه چهار ماه عمادالدوله درکرمانشاه بمرض موت دچار شده . حشمت السلطنه را نزد خود احضار مینماید . حشمت السلطنه شرف الملك رادر کردستان نایب الحکومه قرار داده و خود رهسپار کرمانشاه میشود . طولی نکشیده عمادالدوله ازدارفانی درگذشته فرمان وخلعت حکومت کردستان وکرمانشاه ازطرف دولت برای حشمت السلطنه ارسال و فرمان وخلعت نیابت حکومت هم برای شرف الملك روانه میشود - دراین سال آفت ملخ خوردگی درکردستان پیدا شده اهالی بتزلزل واضطراب درمی آیند واوضاع کردستان رو باختلال میرود . میرزا محمد رضای وزیرموقع را مغتنم شمرده سجلی را محرمانه مبنی برشکایت ازوضع حکومت شرف الملك بمهر علما ومعتبرین کردستان رسانیده روانه حضورهمایونی مینماید . پشت سرآن نیز جمعی ازعلما را از قبیل ملامحمد مهدی امین الاسلام وملا محمد امین و غیرهما روانه تهران مینماید . در(٦) صفر(۱۲۹۳)هجری غلامرضا خان شهاب الملك خلف میرزا حسینخان نظام الدوله شاهسوند بخلعت حکومت کردستان مخلع و نامزد میشود روز ورود آقایان علماء بتهران شهاب الملك هم ازتهران بسوی کردستان حرکت میکند. پس ازورود بدارالحکومهٔ سنندج شرف الملك ازاومتوحش شده. بعد ازیکهفته رهسپار تهران میشود و در حضرت عبدالعظیم متحصن میگردد . علماء کردستان پس از تشرف بحضور همایونی ملامحمد مهدی امین الاسلام . بلقب موروثی شیخ الاسلامی مفتخر و ملامحمد امین عویش بلقب امین الاسلامی ملقب میگردد . بهر یك از سائرعلما نیز خلعت ومستمری مرحمت میشود . وبجانب کردستان مراجعت مینمایند .

کریم پیرزاده

(حکومت غلامرضا خان شهاب الملك)

غلامرضا خان شهاب الملك : درصفر(۱۲۹۳) بحکومت کردستان مفتخر ودر غره ربیع الاول وارد سنندج میشود . و در باغ خسرو آباد که دویست قدمی جنوب غربی شهرواقع است منزل کرده است . پس ازیکهفته بدارالایاله میرود میرزا رسول قزوینی مستوفی دیوان که جزو مستخدمین او بوده بشغل وزارت نایل و امور مالیاتی وکارهای ولایتی باو واگذار و محول میگردد میرزا رسول بواسطه جودت ذهن و شدت ذکائی که داشته در قلیل مدتی باوضاع مملکت آشنا و برموز سیاست بصیر و بینا گشته است . ترتیب (دیوانخانه) را شهاب الملك درکردستان دائر کرده که امور ولایتی در آنجا قطع وفصل شود . برای سرحدات وبلوك هم حکام کافی معین کرده یك یك را با حکم وخلعت روانه نموده است . در آن هنگام که حاج حیدر بیگ وکیل مریوان (جد محمود خان کانی سانان) هوای سرکشی در سر داشته . محمد تقیخان پسر اسمعیل خان اردلان را که جوان رشیدی بوده حاکم مریوان ساخته با مختصر تمهیدی اورا زنجیر کرده بدارالایاله میفرستد . این اقدام بسر نظم سرحدات افزوده طرق وشوارع امن و آب از آب تکان نمیخورده . علماء کردستان هم که در تهران بوده اند مراجعت کرده ازعواطف اوستفید میگردند . شهاب الملك با اهالی کردستان بوضع ایلی وعشیرتی رفتار نموده وعلماء وسادات را اکرام واحترام میگرفته است . در هر شام ونهار سفره اوگسترده واهل ملك همواره درسرسفره اوحاضر بوده اند . شعراء وادباء رادوست داشته وآنها را تشویق نموده است . در بذل وبخشش حد معینی را قایل نبوده است شرف الملك راکه گفتیم از خوف شهاب الملك فرارکرده در شاهزاده عبدالعظیم متحصن میشود . در نتیجه یك سلسله تشبثات ممتده ازشاه عبدالعظیم خارج ومورد عواطف ملوکانه واقع میشود ودر تهران بیماند. اواسط سال جمعی از بزاز و بقال کردستان باشاره واغوای بعضی از آقایان چشم از عواطف شهاب الملك پوشیده شورشی بر پا میکنند . و در امامزاده پیرعمر بست نشین میشوند . محرکین تهمت شورش واجماع را بشرف الملك بسته . شهاب الملك را هم وادار میکنند که بهمین مضمون خبر باولیاء دولت بدهد . شرف الملك هم که بهیچوجه از هیچ جا خبری ندارد وازآن قضایا بی اطلاع بوده . هنگامیکه موکب همایونی در ییلاقات لار و شهرستانك بوده است کاغذ شهاب الملك باو میرسد . فوراً چند نفر غلام را مأمور میکنند که شرف الملك را در تهران دستگیر نموده حبس نمایند . کسی از

آشنایان شرف‌الملك که در اردو بوده فوراً پیش ازوقت قضیه را باو اطلاع میدهد اوهم ناچار مجدداً بحضرت عبدالعظیم مراجعت نموده بستی میشود . شهاب‌الملك هم شورشیان را استمالت نموده امنیت میدهد واز امامزاده بیرون میآیند .

شرف‌الملك شخص ساده خوش قلب پاك‌فطرت آن‌بینی بوده است درمبارزات سیاسی فقط بموفقیت ظاهری وگرفتن سنگر قناعت داشته و هیچوقت در صدد حفظ و نگاهداری سنگر نبوده است . لذا در عین غالبیت همواره در معرض مغلوبیت بوده وزود سنگر را ازدست داده است ـ بعکس میرزا محمد رضا شخص مدبر پرنقش کارآگاه مآل اندیشی بوده است که در عین مغلوبیت همواره در شرف غالبیت بوده . ودرآخرین درجات ذلت . عزت خودرا شروع نموده است . بنابراین همیشه شرف‌الملك درمقابل عزم وارادهٔ او . حالت باد وبادبرک راداشته . و یك دم نگذاشته درهیچ جای ایران راحت وآسوده باشد . چنانکه ذکرشد شرف‌الملکی که‌ره حش‌ازهیچ جاخبر نداشته، باحال مأیوسی وناامیدی درتهران‌ذلت کلافه‌میکرده . یکمرتبه می بینید میرزا محمد رضاکه خود هنگامه را برضد حکومت وقت برپا نموده، تهمتش رابشرف‌الملك بسته واورا درتهران ناچار ازتحصن مینماید وخود نیز شفیع هنگامه‌چیان شده . برای آنها اطمینان میگیرد واز امام زاده بیرون می آرد ـ بآهو میزند هی‌هی که بگریز . بتازی میزند هی درگرفتن ـ در اوایل زمستان همین سال حکومت کرمانشاه و کردستان بشاهزاده سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه تفویض و واگذار میشود ـ

(حکومت شاهزاده سلطان مرادمیرزای حسام‌السلطنه)

پس‌ازآنکه حکومت کرمانشاه وکردستان . دراواخر سال(۱۲۹۳)بنواب والا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه واگذار میشود . بر حسب دستور دولت‌شهاب‌الملك برحکومت کردستان باقی‌مانده ومقررمیشودکه درتحت‌اوامروسرپرستی حسام‌السلطنه بحکومت کردستان بپردازد . شاهزاده‌که از تهران حرکت می کند . خسروخان والی پسررضا قلیخان راباشرف‌الملك در معیت خود عودت میدهد . و هنگام رسیدن بکرمانشاه بر حسب امر دولت حکم و خلعت حکومت کردستان را از جانب خود برای شهاب‌الملک روانه میدارد . شهاب‌الملک از خلعت شاهزاده احترامانی که میبایستی بجا بیاورد عمل نیاورده . شاهزاده از او دلگیر می شود و بنای کار شکنی درکار او میگذارد .که بالنتیجه شهاب الملك زحکومت کردستان

بدربار شهریاری استعفا داده . درعشر ثانی ربیع الاول (۱۲۹٤) رهسپار تهران می شود ـ شهاب الملک درحکومت کردستان باکمال پاکدامنی و بی غرضی رفتار نموده . مبالغی هم از خود بذل و بخشش کرده است . یکباب چادر را بجهة تکیه حسینیهٔ کردستان (تعزیه خانه) در هشتصد تومان تمام کرده است در دم دروازه حکومتی وسرتپوله‌هم قراولخانه تأسیس نموده و خواسته که در تمام نقاط لازمهٔ شهر قراولخانه بنانماید ازقضا دست‌تقدیر باتدبیر او موافقت نکرده است . چون شاهزادهٔ حسام‌السلطنه از رفتن شهاب‌الملك مطلع میشود عموم‌علماء و رجال کردستان را برحسب پیشنهاد شرف‌الملك احضارکرمانشاه مینماید . دراین هنگام ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام وملا علی‌قاضی وچند نفر دیگرازعلماء کردستان هم‌بهوا خواهی شرف‌الملك درکرمانشاه بوده اندکه اورا حاکم کردستان کنند . وتقریبا کارحکومت اوتمام شده . فقط خود شرف الملك چنانکه سابق گفتیم نظر بحسن نیتی‌که داشته خواسته نفاق کردستان بوسیله شاهزاده مرتفع شود . و حکومت او بلامانع ومحذور باشد . بعکس انتظاراومیرزا محمد رضای وزیرومیرزا عبدالغفار معتمد برادرش‌که سابقه عداوت با مشارالیه داشته اند . عموم علما و برجسته‌گان اهالی را باخود متحد ومتفق نموده . جمیعا با وحدت‌کلمه‌کمر بمخالفت‌شرف‌الملك وملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام می‌بندند و شش روز بعید سلطانی مانده رو بکرمانشاه حرکت میکنند . مخارج ایاب وذهاب آقایان علما را اعم ازمشایخ وموالی‌میرزا محمد رضا ومیرزا عبدالغفارمتحمل‌میشوند . شیخ محمد فخرالعلماء که در تقریر و تحریر عدیم‌النظیر ودرسخن‌سنجی‌ونکته‌پردازی‌وحید عصرخود بوده‌است درراس‌سلسله مشایخ‌مردوخی‌قرارگرفته . شیخ عبدالمؤمن امام جمعه(پدرمولف) وشیخ‌عبدالرحمن برادرش هم‌که هردودرفضل‌وفصاحت وعقل وبلاغت ورموز مجلس‌آرائی نادرهٔ دهر بوده اند . با فخر العلماء هم عقیده و هم منزل بوده اند . ملا محمد مهدی شیخ‌الاسلام هم در رأس سلسله موالی قرارداشته آقایان مسافرین متفقا حرکت کرده بنزدیکی کرمانشاه‌کهمیرسند . شاهزاده از آمدن آنها مستحضرشده‌مویدالدوله پسر خود را باستقبال آنها میفرستد . چون شاهزاده درعمادیه منزل داشته برای آقایان کردستان‌هم‌قریب پنجاه دستگاه چادر در عمادیه‌برپامیکنندهنگام‌رسیدن آقایان بعمادیه عموماشرف‌اندوزحضورشده شیخ محمد فخرالعلماشروع‌بدرافشانی وسخن پردازی مینماید وشاهزاده را شیفتهٔ بیانات وفریفتهٔ عبارات خود میسازدو سپس همراهان خود را یکان یکان معرفی مینماید . و عموما مورد لطف و

عطوفت شاهزاده واقع شده بهیئت اجتماع مرخص میشوند . و بچادر هائیکه برای ایشان مهیا شده رفته استراحت مینمایند . روز بیستم شهر ربیع الثانی (۱۲۹٤) که روز نوروز سلطانی بوده . شاهزاده با نهایت فرو شکوه بسلام عام می نشیند وعموم کردستانیها را دربمین و یسارخود قرار میدهد . دستهٔ شیخ محمد فخرالعلما را در دست راست و دسته ملا لطف‌الله را در دست چپ می نشاند ومخاطب سلام ظهیرالملك کرمانشاهی بوده است . دراین سلام ششهزارنفر کردستانی و کرمانشاهانی و افواج‌وصاحبمنصبان قشونی حضور داشته اند . پس از انعقاد سلام میرزا علی‌اکبر صادق الملك که جزو دسته میرزا محمد رضا بوده . قصیدهٔ غرائی‌را که‌قبلا انشاء نموده قرائت مینماید . و مورد تحسین و تمجید واقع شده یکطاقه شال ترمه کشمیری‌برسم خلعت باومرحمت میفرماید درخاتمه‌سلام شیخ‌محمد فخرالعلماء صریحا از طرف عموم اهالی ازحکومت شرف‌الملك اظهار عدم رضایت مینمایند. مرخص‌میشوند. دیگرمجال‌دفاع برای ملالطف‌الله شیخ الاسلام باقی‌نمی‌ماند وتکلم ناکرده از چادر بیرون می‌آید ـ شاهزاده پس از آنکه می‌بیند که رجال و برجسته‌گان کردستان عموماً با حکومت شرف الملك مخالف‌اند . ابوالفتح‌میرزای موید‌الدولهٔ پسر خود را خلعت حکومت‌کردستان پوشانیده . و میرزا رضای منشی باشی خودرا هم وزیر وپیشکار اوقرارمیدهد . ودرمعیت کردستانیهاروانه‌کردستان مینماید پس از ورود بکردستان . از جانب شاهزاده امر میرسدکه شرف الملك بسمت حکومت روانه جوانرود شود . هرچه اصرارمیکند‌که نرودنتیجه‌نبخشیده‌ناچار حرکت میکند خسروخان والی‌هم‌ازطرف شاهزاده‌حسام‌السلطنه حکمران سقزمیشود برای باقی بلوك و سرحدات خود ابوالفتح میرزا مباشرمعین میکند واعزام میدارد امور ولایتی را هم میرزا رضای منشی باشی باتفاق میرزا علی اکبر صادق الملك که منشی‌حضور بوده‌رسیدگی‌و قطع‌و فصل‌مینمایند. مدت دوسال‌بدینمنوال‌امورحکومتی اداره شده. میرزا یوسف مستوفی‌باشی (مشیردیوان) بخیال پیشکاری می‌افتد باجمعی از خویشاوندان خود بکرمانشاه رفته . شاهزاده شغل ولقب وزارت را باو عنایت میکند . ومیرزا رضای وزیر بدارالدوله احضارمیشود . صادق الملك هم رهسپار تهران میگردد . میرزا یوسف با فراغت خاطر بامروزارت وپیشکاری قیام‌واقدام مینماید . این خبرکه بشرف الملك‌میرسدتاب خودداری دراونمانده‌کتباً اجازه‌حضور ازحسام السلطنه‌میخواهد . پس‌ازصدوراجازه‌بکرمانشاه رفته . هرچه درتغییرمیرزا یوسف سعی میکند بجائی نمیرسد . ناچار ابواب مکاتبه با صادق الملك بازکرده تاهنگام خلع‌حکومت کرمانشاه‌ازحسام السلطنه. شرف‌الملك باهرپست‌وضع‌افسردگی

ودرد دلهای خودرا بصادق الملك مینویسد وتقاضا مینمایدکه بهر وسیله بوده اورا به تهران بخواهند . پس‌ازصدور اجازه بی‌درنگ رهسپار تهران میشود. ودر رباط کریم بوسیله این شعرتلگرافاً صادق الملك را میخواهد ـ مشتاقی وصبوری‌ازحد گذشت یارا . گرتوشکیب داری طاقت نمانده مارا . هرچه زودتر منتظرم‌خودرا برباط کریم برسانید ـ صادق‌الملك فوراً حرکت کرده در رباط کریم خدمت شرف الملك میرسد . پس از مبادله افکار ومداوله اخبار رای طرفین براین قرار میگیرد که برای محفوظ ماندن از شر حسام‌السلطنه هر دو در منزل میرزاحسینخان سپه سالار اعظم پیاده شوند . پس از قطعی شدن نتیجهٔ شور . هر دو رهسپارتهران شده مستقیماً در منزل میرزا حسینخان پیاده و متحصن میشوند . میرزا حسینخان اطمینان کامل‌بآنها داده سپس شرف‌الملك رانزد میرزا یوسفخان مستوفی الممالك (صدراعظم) میفرستد . او نیز مشارالیه را نزد حسام السلطنه فرستاده امانت‌اورا میسپارد . حسام السلطنه شرف الملك را در عمارت خود پذیرائی نموده هر روز نسبت باو تواضع ومهربانی مینماید . پس از یکهفته مخالفین خاطر حسام‌السلطنه را نسبت بشرف الملك تیره نموده . بخیال گرفتاری او میافتد . و محرمانه توسط میرزا علیخان پیشکار خود مطلب‌را بعرض موکب همایونی که در ایلاق مازندران بوده میرساند . میرزا علیخان پس از یکهفته حکم حبس شرف الملك را دریافت داشته مراجعت مینماید . تصادفاً میرزاعلی اکبرصادق‌الملك شبانه ازمحلی‌ردمیشود که همان میرزا علیخان با میرزا علینقی (آصف)برادر مشیردیوان نشسته‌درموضوع گرفتاری شرف‌الملك محرمانه صحبت میکنند . چون صادق‌الملك درتاریکی بوده اورا ندیده اند میرزا علینقی اهتمام میکند که در همان شب دستگیر شود میرزا علیخان شب را صلاح ندیده موکول به صبح مینماید . صادق الملك فوراً بمنزل شتافته تفصیل مذاکرات رابرای شرف‌الملك نقل میکند . علی‌الطلیعه شرف‌الملك و صادق الملك متفقاً بحضرت عبدالعظیم شتافته متحصن میشوند واز آنجا شرح تظلم خودرا کتباً و تلگرافاً بخاکپای همایونی عرضه میداود از طرف بندگان همایونی توسط میرزا عباس خان قوام‌الدوله امر صریح خطاب بمیرزا یوسفخان صدراعظم صادر میشود . که احدی متعرض شرف الملك نشود . هنگام تحصن او باصادق‌الملك درشاه عبدالعظیم . ملا محمد باقر (فخرالاسلام) پسر ملااحمدشیخ الاسلام که در تهران بوده باغوای میرزا علینقی(آصف) بمنزل صادق‌الملك‌میرود. آنچه مراسلات و مرقومات شرف الملك بوده‌که بصادق الملك نوشته همه‌رادزدیده

برای میرزا علینقی میبرد ودرمقابل پانزده تومان باوتسلیم مینماید . میرزاعلینقی نیز همه را عیناً بحسام السلطنه تحویل میدهد . چون قوام‌الدوله شرف‌الملك را از حضرت عبدالعظیم بیرون آورده نزد صدراعظم میبرد . صدر اعظم او را باقوام‌الدوله نزد حسام السلطنه میفرستد که‌التیام ذات‌البین بعمل آید . شاهزاده حسام السلطنه عین‌آن مراسلات راامانند نامه اعمال بشرف الملك ارائه میدهد بخواند . شرف‌الملك که کاغذجات خود را می بیند جای تحاشی برای او باقی نمانده باتهور وشدت‌میگوید . پس‌ازآنکه شمادر صدد تمام‌کردن من‌بودید .البته منهم باید بیشتر ازاینها بگویم‌وبنویسم .. این سؤال و جواب آخرین گفتگوی شرف‌الملك باحسام السلطنه‌بوده . دیگرروی هم‌راندیده‌اند . شرف الملك دادن کاغذها رااز صادق‌الملك تصورمیکند . هرچه‌آن بیچاره تبری‌مینماید مفیدنیامده بالاخره رشته‌روابط ذات البین ایشان سرهمین مطلب قطع میشود

درتاریخ ذی‌قعده (۱۲۹۷) هجری فتنه شیخ‌عبیدالله درناحیه اکرادستان در گیر شده‌کم‌کم بقسمت آذربایجان هم‌سرایت میکند . خاطر ناصرالدین‌شاه ازاین وهگذر بی‌اندازه متزلزل شده . شاهزاده حشمت‌الدوله رابا لشکری انبوه بدفع فتنه شیخ‌مامور مینماید . هنگام اعزام حشمت الدوله شرف الملك هم در عداد مستخدمین حضور داشته . شاه‌بشرف‌الملك میگوید ـ شماکه اهل‌کردستان هستید ازاین شیخ‌چه اطلاع دارید . چه‌کاره‌است . چه پیشه است . شرف الملك که همیشه مترصدچنین‌فرصتی بودد عرض‌میکند ـ این‌شخص یکنفردرویش است . ازاترکشیدن چرس باین خیالات واهی افتاده وقابل اهمیت نیست هرگاه اجازه بفرمایید چاکر حاضرم بدون اینکه خسارتی وارد دولت بشود بافوج کردستان میروم‌جمعیت اورا متفرق‌ـ وخوداو راهم زنده یامرده تحویل دولت‌خواهم داد ـ شغال‌بیشهٔ مازندران را نگیرد جزسگ مازندرانی ـ خاطرملوکانه ازبیانات شرف الملك مشعوف شده فورا بمیرزا یوسفخان صدراعظم امرمیدهدکه‌شرف الملك راهمراه خودبرده‌هرچه لازم داردباو بدهد . خلعت وفرمان حکومت‌کردستان هم برای او صادر کند . و دوروزه اورا حرکت‌بدهد . صدراعظم باشرف‌الملك ازدربار برگشته‌اول‌ملکرافا ابوالفتح میرزای مؤید الدوله رااحضار وحکومت‌شرف‌الملك راباهالی ابلاغ می نماید سپس میرزاحسن‌خان‌منشی‌باشی‌را هم‌دستور میدهدکه‌فرمان‌حکومت وسرتیپی فوج ظفررا سریعاً باسم شرف‌الملك صادروتا ظهر تمام‌شده تحویل بدهد

شرف‌الملك هم پس ازاین پیش‌آمد غیرمنتظر ازشدت‌شادی خود را باخته بتلگرافخانه میرود بخیال دلجوئی ازمخالفین قریب‌هشتادتلگراف بعلماء و اعیان و اشراف کردستان‌مخابره‌میکندومخصوصا درتلگراف‌میرزا یوسف‌مشیردیوان‌مینویسد بیاکه نوبت‌صلح‌است واشتی‌و عنایت . بشرط‌آنکه‌نگوئیم ازگذشته‌حکایت همینکه تلگراف‌صدراعظم بمؤیدالدوله‌وتلگرافت‌شرف‌الملك باهالی‌و مشیردیوان‌میرسد . مشیردیوان‌مرگ‌رادر برابرچشم‌خودمجسم‌دیده‌بناگاپرمی‌افتد . وتمام‌اهل‌شهر رادرظرف یکشبانه‌روز باخود متفق‌ساخته همه‌را بتلگرافخانه میبرد وازحکومت شرف‌الملك تحاشی‌وتشکی‌مینمایند . مؤیدالدوله‌هم که برحسب‌امرتلگرافی بایدحرکت کندشروع بتهیه‌وسایل‌حرکت‌مینماید . آنچه اثاثیهٔزیادی‌وترشی‌آلات‌ومرباجات‌داشته همه‌را جمع کرده میخواهد ببازار بفرستدکه بفروش برسانند . مشیردیوان‌این‌خبررا شنیده‌فوراً پیغام میدهد که این‌حرکت اهالی شهررا بکلی مأیوس ودلسرد مینماید بهیچوجه اثاثیه وترشی‌و مربارا ببازار نفرستد . فعلا مادر تلگرافخانه هستیم اگرموفق به تجدیدحکومت‌اووتغییر شرف‌الملك شدیم همه‌آنها برای‌خودش‌لازم‌خواهدبود . اگر موفق نشدیم‌هرچه قیمت‌آنهااستدومقابل من‌تقدیم‌میکنم .

پس‌از مخابره‌تلگراف اهالی شخص‌میرزا یوسفخان‌صدراعظم بتلگرافخانه می‌آید . اول‌متحصنین‌تلگرافخانه‌رادم‌تهدید میگیردکه دراین‌موقع دولت‌شرف‌الملك رابرای قلع‌وقمع شیخ‌عبیدالله واتباع او مأمور فرموده تحصن‌شما در تلگرافخانه بی‌مورد بلکه مستلزم اغبرار خاطرملوکانه خواهدبود . هرچه زودتر متفرق شده بمنازل‌خود مراجعت‌نمائید . قرائت‌این‌تلگراف . بااثاثیه‌فروختن حکومت دست‌بدست هم‌داده آمدن‌شرف‌الملك‌را درنظراهالی مسلم وقطعی‌ساخته قلوب‌متحصنین‌متزلزل وافسرده میگردد ومیخواهندمتفرق شوند . مشیردیوان سریعاً در جواب‌تلگراف صدارت عرض میکند **اولا** دولت چگونه مطمئن شده است که خود شرف‌الملك ملحق‌بشیخ‌عبیدالله نمیشود ودامنهٔ این‌آتش را توسعه نمیدهد — **ثانیاً** اگر مقصود دولت‌دفع‌فتنه شیخ‌عبیدالله است‌تلگراف ابقای‌حکومت‌مؤالدوله صادرشود من‌شخصاً متعهدم‌وجان ومال‌وهستی واولاد خودم‌راضامن‌وگرومیدهم که شیخ‌عبیدالله‌یاکسان او نتوانند قدم‌بخاك کردستان بگذارند . وکردستان‌از شراومحفوظ بماند . میرزا عبدالغفار معتمد منکر این تعهدمیشود . مشیر دیوان میگوید عمو تومومی‌بینی‌ومن پیچش‌مو . تو ابرو من اشارتهای ابرو . اگر این تعهد را نکنم با این سوابقی

که با شرف‌الملك دارم. از کجا معلوم است که در ورود کردستان اول‌ما رامسبب این فتنه معرفی نکند و جان و مال‌و هستی من و شما و تمام خانواده وزارت را به معرض خطر نیندازد . من امروز بوسیله این تلگراف کلك شرف الملك را میکنم وخود را از شراو محفوظ میدارم . فردا اگرشیخ عبدالله اقتداری پیدا کرد وکردستان را متصرف شد . دیگر دولت ایران دست رسی بر من ندارد . و اگر فتنه او خاموش شد میگویم در نتیجه اقدامات من عمل او خنثی گردید . میرزا عبدالغفار در مقابل این استدلال ساکت مانده تلگراف مذکور مخابره میشود صدراعظم فورا تلگراف مشیر دیوان را حضور شاه‌برده تقدیم میدارد . میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله که در حضور بوده بحمایت مؤید الدوله وحفظ الغیب حسام‌السلطنه (که در سفر حجاز بوده است) عرض میکنند بااین تعهد که مشیر دیوان کرده دیگر فرستادن شرف‌الملك صلاح نیست بلکه خطر دارد دراین هنگام هم شرف الملك بدربار احضار شده که خلعت حکومت را پوشیده وحرکت‌نماید . پس‌ازجریان مذاکرات شاه‌بقوام‌الدوله میگوید ـ که بشرف‌الملك ابلاغ نماید رفتن او در این موقع با این اوضاع که عموم اهالی کردستان بتلگرافخانه ریخته از حکومت اوشکایت میکنند بهیچوجه مقتضی نیست .میگوئیم کار دیگری برای او فکر کنند . قوام الدوله که ازدربار بیرون می‌آید در دم دروازهٔ الماسیه بشرف الملك میرسد و فرمایش ملوکانه را باو ابلاغ مینماید . شرف‌الملك در جای خود خشکیده باحالت افسرده و خاطر پژمرده بمنزل مراجعت مینماید.

پس‌از بیست روز ازاین قضیه بر حسب تقاضای شاهزاده موبدالدوله امر همایونی صادر میشودکه شرف‌الملك وکسانش ازتهران خارج شده بخراسان بروند ودرآنجاسکونت‌نمایند .شرف‌الملك ناچار پناهنده بقهوه‌خانه نواب‌علیه‌انیس‌الدوله حرم شهریاری شده درآنجا بستی‌میشود . صارق‌الملك هم‌در این‌تحصن بااو شرکت میکند پس از مدت‌بیست وهفت روز انیس‌الدوله دستخط همایونی‌صادر میکندکه شرف‌الملك در تهران باشدوکسی مزاحم او نشود . مدت‌چهار ماه‌از این ماجرای میگذردمحمدرحیم‌خان‌علاء الدوله درشهر ربیع‌الثانی(۱۲۹۸) بحکومت‌آذربایگان ولقب‌امیر نظامی‌مفتخرمیشود مشارالیه‌بواسطه‌سابقهٔ‌آشنائی شرف الملك رانیزهمراه خودمیبرد . پس ازرسیدن باذربایگان شرف‌الملك راحاکم اردبیل‌میکند. مصادف این ایام برحسب ارادهٔ‌ملوکانه کردستان جزو اداره‌شاهزاده مسعودمیرزای ظل‌السلطان

شده ابوالفتح میرزای موید‌الدوله معزول وحکومت کردستان وکرمانشاه ازطرف ظل‌السلطان بمحمودخان ناصرالملك قراگوزلوی همدانی واگذار میشود.

(حکومت محمود خان ناصرالملك همدانی)

پس‌ازعزل شاهزاده موید‌الدوله . محمودخان ناصرالملك که ازخوانین‌طایفه قره‌گوزلوی همدان بوده از طرف شاهزاده ظل السلطان بحکومت کردستان معین ودرشعبان (۱۲۹۹) واردکردستان میشود . پس از ورود چند روزی بعنوان رفع خستگی قایل بصبروسکوت شده تا شناسائی باوضاع کردستان و احوال اهالی پیدا میکند پس‌ازچند روزسند اصل وفرع مالیات‌دیوانی‌را ازمیرزایوسف(مشیردیوان) گرفته اوراوزیرونایب‌الحکومه خود قرارمیدهد. وبدون دخالت در امورکردستان روانه کرمانشاه میشود. مشیردیوان تامدت هشت ماه با کمال رافت و مهربانی و بیغرضی بامرحکومت و اداره مملکت پرداخته . سپس چون مانع و رادعی در کار نمی بیند . شرف‌الملك هم‌که درمیدان بوده آواره اردبیل شده است . بدون اعتنا شروع میکند به بدسلوکی واعمال‌غرض وتاخت‌وتازوناحسابهای‌بی‌رویه .اهالی هم زیربار بد سلوکی وسوء رفتاراونرفته. درشهرربیع‌الاول (۱۳۰۰) هجری علما و اعیان وغالب رجال کردستان درتحت‌ریاست‌شیخ محمدجسیم صدرالعلماوملالطف‌الله شیخ‌الاسلام بتلگرافخانه ریخته. ازعملیات‌مشیردیوان بظل‌السلطان‌شکایت‌میکنند و مبلغ هفتاد هزارتومان اجحاف وتعدیات اورابجزوقلمدادمینمایند. مشیردیوان‌فوراً شاطرروانه‌کرمانشاه نموده قضایا رابناصرالملك‌اطلاع میدهد و اظهار میداردکه بانی ومسبب‌این‌قضیه ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام است‌که بهواخواهی شرف‌الملك چند نفری‌ازارازل‌واوباش شهررا درتلگرافخانه جمع‌کرده وبنای‌اشتباهات‌گذاشته‌است . ازاعیان ورجال ومعاریف شهراحدی‌باآنها نیست همگی کرایه‌گرفته و شکم چران هستند. ناصرالملك هم‌عین مضمون عریضهٔ مشیردیوان رابحضرت والامخابره‌میکند مدت شش روزازتحصن‌میگذرد وهرروزتجدیدشکایت میکنندجوابی‌ازطرف‌شاهزاده نمیرسد. روزهفتم‌تلگرافی‌خطاب‌به‌تلگرافچی‌کردستان میرسدکه(این شاکیها کیها هستند چه‌کاره‌اند ازارازل واوباش‌اند یاازمعاریف. لازم است‌آنهارا معرفی‌کنید) بمحض‌اظهارمضمون این‌تلگراف. شیخ محمدجسیم‌صدرالعلما عصبانی شده تلگراف ذیل رابظل‌السلطان مخابره میکند .

(حضورحضرت والاشاهنشاهزاده اعظم ظل‌السلطان دامت‌عظمته . از قرار معلوم مخالفین تهمت ارازل و اوباشی رابجمعی زده اندکه این پیرمرد ریش سفید

هفتادساله که سنین عمرخودرا درمعقول ومنقول وزهد وتقوی ودعاگوئی دولت بسر برده‌ام افتخار مصحبتی ایشان را دارم اگر آن والاحضرت کاملادعاگورا نمی‌شناسندشخص اعلیحضرت ظل‌اللهی پدرتاجداروالاحضرت بدرستی دعاگورا میشناسدکه جزو ازازل نیستم ولی‌حالا می‌بینم که باازازل سروکار پیداکرده‌ام. والاحضرتا دردهرچومن یکی وآنهم کافر. پس درهمه دهریك مسلمان نبود. بهرحال خواه ازازل باشیم یامعاریف ماتاب تحمل پیشکاری مشیردیوان راداریم‌وجدآتمای تغییراورادایم اگرنه‌ابن‌یك مشت ازازل صداع‌افزای‌حضورمبارك شده پرده ازروی اشتباهات مرتفع. و حقایق مکشوف خواهد شد ـ دعاگو(محمدجسیم صدرالعلماء)

بعلاوه تلگراف دیگری هم بمضمون‌ذیل باعلیحضرت همایونی مخابره‌میکند

(بعرض واقفین پیشگاه ملك انتباه اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدینشاه خلدالله ملکه‌وسلطنته میرساند. عملیات غیرقابل قبول میرزایوسف مشیردیوان اهالی کردستان رابستوه‌آورده عموماً در تلگرافخانه متحصن و شکایات خودرا تلگرافاً بحضور حضرت اقدس والاشاهنشاه‌زاده اعظم معروض داشته مدت هفت روزاست هنوزبجوابی نرسیده ایم ازقرارمعلوم گویا طرف مارا درنظرحضرت والا ازازل معرفی کرده‌است. ناچار استغاثه بدرگاه آن یگانه پادشاه رعیت پرور آورده . بلحن‌ازازل واوباش‌عرض میکنم ـ شاها روامدارکه مفعول من‌اراد. گردد بروزگارتوفعال‌مایرید ـ (دعاگوی دولت‌ابد مدت محمد جسیم صدرالعلماء)

روز هشتم چه از طرف اعلیحضرت همایونی و چه از طرف ظل‌السلطان تلگراف میرسدکه مشیردیوان از پیشکاری منفصل ومصطفی‌قلیخان فراشباشی شاهزاده برای رسیدگی بموضوع شکایات اهالی وتحقیق تعدیات مشارالیه اعزام گردید. پس ازرسیدن مصطفی‌قلیخان تا یکدرجه حرارت شورشیان خاموش شده . ولی در باطن رشته مخاصمت ودودستگی منقطع نگشته . تا اینکه از طرف ظل‌السلطان ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام ومشیردیوان که سردسته وسلسله جنبان هر دو دسته بوده‌اند باصفهان احضار . ومیرزا محمد خان اقبال‌الملك بحکومت‌کردستان اعزام میشود . اقبال‌الملك که بهمدان میرسد . جمعی از هر دو دسته باستقبال او رفته‌تقاضا میکنندکه رفتن ملالطف‌الله ومشیردیوان راموقوف بدارد . اقبال‌الملك از شاهزاده ظل‌السلطان استدعای مطلب نموده مورد قبول می‌یابد. ومشارالیهما از دو فرسخی بشهر معاودت مینمایند ـ در این شورش میرزا یوسف مشیردیوان

پانزده‌هزار تومان . وملالطف‌الله شیخ‌الاسلام هفت‌هزار تومان متضرر میشوند . شیخ‌محمد فخرالعلما در اواخر ربیع‌الاول همین سال بستری شده دراوائل ربیع‌الثانی متوفی گشته است .

(حکومت میرزا محمدخان اقبال‌الملك)

میرزا محمدخان اقبال‌الملك . پسر میرزا بابای حکیم بطوریکه گفتیم از جانب ظل‌السلطان بحکومت کردستان انتخاب شده در (۵) رجب (۱۳۰۰) ازتهران حرکت‌کرده روز (۲۸) رجب وارد سنه‌دژ میشود . دراین هنگام . علی‌اکبر خان شرف‌الملك از حکومت اردبیل منفصل وبه‌تهران مراجعت‌کرده بوده . اقبال‌الملك پس‌ازورود بکردستان (برحسب‌تمنای باطنی ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام) ازظل‌السلطان استدعا مینماید که‌شرف‌الملك را بکردستان روانه دارد . ظل‌السلطان شرف‌الملك را روانه‌کردستان مینماید . اقبال‌الملك تا رسیدن شرف‌الملك سند اصل و فرع مالیات‌کردستان را از سلیمانخان پسر شرف‌الملك بضمانت ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام دریافت میدارد واورا بعنوان نیابت شرف‌الملك وزیر وپیشکار ولایت قرار میدهد شرف‌الملك پس از ورود رسماً خلعت وزارت را پوشیده مدت یکسال برتق وفتق امور میپردازد . در این مدت اگرچه ظاهراً وزارت وپیشکاری بنام شرف‌الملك و سلیمان خان پسرش بوده . اما معناً کلهٔ امور ولایت به رأی ونظریه ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام گذشته است . ملا لطف‌الله از این حسن پیش‌آمد سوء استفاده‌کرده با سلسله مشایخ مردوخی بنای بد سلوکی میگذارد ومیخواهد بر آنها برتری وتقدم پیداکند . ایشان‌هم زیربارآوزوی اونرفته . بمیرزایوسف مشیردیوان ملحق‌میشوند وحکومت را مکلف به تغییر وضع مینمایند . حکومت هم پس از آنکه می‌بیند که شرف‌الملك تنها ملالطف‌الله را باقی دارد . واهل شهر عموماً طرفدار مشیردیوان شده‌اند . درابتدای سال (۱۳۰۱) هجری سند مالیات را ازمیرزایوسف مشیردیوان میگیرد واورا وزیروپیشکار قرار میدهد .

دراین سال‌شاه محمدنام‌پسرکدخدا یاراحمد تیلکوئی درصحرا بدخترکدخدا حسن‌گلباغی‌میرسد وبکارت او را بر میدارد . دختره پس از مراجعت بمنزل تفصیل ماجری‌را کماجری‌به پدرش میگوید . کدخدا حسن قریب‌دوهزار سوار و پیاده از طایفه وخویشاوندان خودجمع‌آوری کرده . غفلتاً برطایفه‌تیلکوهجوم میبرند وآنها را غارت میکنند وچند نفراز نسوان آنهارا اسیروهتك ناموس میکنند و کدخدا

عثمان تیلکوئی و فیض‌الله نام پسرش راهم با پانزده نفردیگر از طایفه تیلکوئی به قتل میرسانند وچندین نفردیگر زخمی ومجروح‌میشوند وکلیه اغنام‌ومواشی تیلکو راهم غارت‌کرده مراجعت مینمایند ـ طایفه تیلکوئی پس‌از این‌قتل وفساد و تاراج بمناسبت اینکه‌مادر سیف‌الدین‌خان خلف‌عزیزخان سردار برادرزاده همین کدخدا عثمان مقتول‌بوده . بساوجبلاغ مکری‌رفته پناهنده بسیف‌الدین خان میشوند که در آن‌هنگام حاکم‌ساوجبلاغ مکری‌بوده‌است . سیف‌الدین خان چگونگی قضیه را به عرض اولیاء دولت رسانیده‌ازطرف‌دولت حکم‌اکید خطاب به اقبال‌الملک‌حکمران کردستان صادر میشود که انتقام تیلکوئی را از گلباغیها بگیرد و آنها را تادیب و تنبیه نماید : میرزا علی اکبرصادق الملک درآن هنگام نزد سیف‌الدین خان منشی بوده . مشارالیه بعنوان نمایندگی ازطرف سیف‌الدین‌خان باچند نفراز روحاء تیلکوئی درذی‌العقده (۱۳۰۱) بکردستان آمده درطی یك سلسله‌مذاکرات ممتده بطورایلی‌قضیه را خون‌بست نموده . ودیه مقتولین‌و مجروحین راهم‌درمقابل یکهزار وششصد تومان بانضمام دودختر کدخدایان گلباغی‌مصالحه مینمایندوچهار هزار تومان هم‌بعنوان جریمهٔ دیوانی ازگلباغیها دریافت میدارند .

دراوایل رجب(۱۳۰۲) ظل‌السلطان اقبال‌الملک و مشیردیوان را باصفهان احضار نموده در آنجا اقبال‌الملک معزول و بجای‌اوشاهزاده‌احتشام‌السلطنه‌بحکومت کردستان منصوب وبامشیردیوان رهسپار کردستان‌میشوند .

(حکومت‌شاهزاده‌ابراهیم میرزای‌احتشام‌السلطنه)

پس‌ازعزل اقبال‌الملک . شاهزاده ابراهیم میرزای احتشام السلطنه دررجب (۱۳۰۲) ازطرف ظل‌السلطان بحکومت کردستان‌معین‌و درماه شعبان بامشیردیوان وارد سنه‌دژ میشوند . شاهزاده احتشام السلطنه شخص‌مهمل بیحالی بوده . درقلیل مدتی‌امور ولایتی اختلال پیدا کرده‌عشایرجاف که‌شهرت بی‌حالتی اورامیشنوند . حمله بکردستان آورده متجاوز از صد هزارتومان اموال رعایای کردستان را غارت مینمایند . واز سفك دماء وهتك‌نوامیس فرو گذار نمیکنند . طایفه تیلکوئی هم بانتقام واقعه سنهٔ‌ماضیه استفاده از موقع نموده جمعیتی جمع میکنند و برطایفهٔ گلباغی شبیخون میزنند . جوادنام پسرکدخدا حسن‌گلباغی مقتول. چندنفردیگرهم مقتول ومجروح میشوندوآنچه‌اسباب واموال واغنام ومواشی می‌یابند بغارت‌میبرند احتشام‌السلطنه برحسب‌صوابدید مشیردیوان مراتب را بعرض ظل‌السلطان رسانیده

ازطرف ظل‌السلطان امر بقلع و قمع طایفهٔ تیکلوئی صادرمیشود . احتشام‌السلطنه و مشیردیوان بمیرزاعبدالغفارمعتمد که حاکم مریوان واورامان بوده مینویسند که جمعیت اورامان ومریوان وسقزوبانه‌را برداشته طایفه تیلکوئی راقلع و قمع نمایند . بحکومت‌سقزوبانه هم حکم صادرمینمایند که‌دراطاعت‌میرزاعبدالغفارمعتمد باشند میرزا عبدالغفار قریب‌هزارنفرتفنگچی مریوان را منتخب نموده بحاکم سقزوبانه هم خبر میدهد . هر دو درشب چهار شنبه ۱۲ ذی‌الحجه‌باقوای خود دوکنار رود خورخوره که‌یك فرسخی محل‌تیلکو است‌حاضرمیشوند . درهمان‌میعادمعتمدهم بآنها ملاقی شده متفقاً بر تیلکوئیها شبیخون میزنند و آنچه میتوانند از نهب وقتل وغارت و هتك ناموس آنها قصورنمی‌ورزند . جمعی ازآنهاکه‌بساوجبلاغ فرارکرده‌پناهنده بسه سیف‌الدین‌خان میربنجه میشوند . ازطرف دولت امرصادر میگردد که‌آنهارا کتف بسته روانه‌کردستان نمایدسیف‌الدین‌خان حسب‌الامردولت‌آنهارا همراه محمدبیگ آدم خود روانه‌کردستان مینماید . مختصر حکومت احتشام‌السلطنه سراسر باعث زحمت ودردسرظل‌السلطان واولیاء دولت بوده بالاخره درجمادی‌الاخرای(۱۳۰۳) مشارالیه معزول. و دوباره اقبال‌الملك بحکومت کردستان روانه میشود - حاج ملااحمد نودشی درمحرم همین سال متوفی. وملامهدی شیخ لاسلام مخاطب به(آغه) درربیع‌الثانی وملامحمدامین‌امین‌الاسلام‌درجمادی‌الاولی بجوار رحمت حق‌میشتابند-

(حکومت اقبال‌الملك نوبت‌دوم)

میرزا محمد خان اقبال‌الملك . خلف میرزا بابای حکیم . ثانیاً ازطرف ظل‌السلطان درجمادی لاخرای(۳۱۰۳) مجری‌بحکومت کردستان معین ودرغره‌رجب همین‌سال وارد سنه‌دژ میشود . پس از ورود بهمان قرار سابق سند اصل و فرع مالیات را ازعلی‌اکبرخان شرف‌الملك گرفته اورا وزیر وپیشکار قرار میدهد . حبیب‌الله بیگ باباجانی را هم‌که رئیس آنطایفه بوده حاکم جوانرود میکند - مجید خان حاکم سقز ویونس‌خان حاکم بانه را هم بشهر خواسته یونس خانراکه بستگی بمشیر دیوان داشته محبوس و مجید خان را با نهایت دلگرمی بحکومت سقز مراجعت میدهد پس ازچندی وجهی را بصیغهٔ جرم از یونس‌خان گرفته بضمانت چندنفرازتجارمعتبرکردستان سندمالیات‌بانه ونظم‌سر حدرا ازاوگرفته اونیز سمت حکومت‌بانه عودت میکند

دراین‌سال از طرف ظل‌السلطان یکفوج سرباز با سه صد نفر سوار فتحی

د سه‌عراده‌توپ نه پروپنجاه نفر توپچی برای منع جاف مأمور کردستان شده روانه سرحد میشوند و در اقامتگاه سابق اردوی دولتی اقامت میکنند مخارج جیره و علیق وتهیهٔ لوازم ومهمات این اردو بیشتر از سنوات سابقه شده است در اواخر این سال مشیر دیوان در صدد برمیآید که وزارت و پیشکا ی سال آتی را اقبال الملك باو واگذار نماید موفق نمیشود - پس از یأس باطناً با مشایخ و موالی همدست شده در چله زمستان در شب جمعه (۲۲ صفر ۱۳۰٤) هجری شیخ محمد جسیم صدرالعلماء و شیخ عبدالمؤمن امام جمعه (پدر مؤلف) و ملا عبد الرزاق امین‌الاسلام و شیخ محمد رضای امین‌الشرع و شیخ عبدالرحمن (عموی مؤلف)و جمعی دیگر از معاریف مشایخ وموالی بار سفر بسته رهسپار اصفهان میشوند . در ورود اصفهان شاهزاده ظل‌السلطان نهایت اکرام و احترام را درباره ایشان مبذول داشته همه را شاهزاده در خانه مشیر الملك مهمان خود ساخته کلیه لوازم‌و شام و نهار و مایحتاج ایشان از صندوقخانه و مطبخ ظل‌السلطان داده میشده.

آقایان پس از رفع خستگی در جلسه دوم از حکومت اقبال‌الملك و شیخ الاسلامی ملا لطف الله و پیشکاری شرف الملك شروع بشکایت مینمایند . شاهزاده میگوید فعلا شما تازه وارد شده‌اید و هنوز رفع خستگی نکرده‌اید این زمستانرا عجالتاً با هم هستیم تا موسم بهار البته بمراسم داوری خواهیم پرداخت پشت‌سر حرکت آقایان باصفهان ملا لطف‌الله باقبال‌الملك میگوید که ملا باقر (برادر ملاعبدالرزاق امین‌الاسلام) مشغول‌جاسوسی وخبر نگاری است وبا نفر پست اوضاع کردستانرا باصفهان‌مینویسد اقبال‌الملك فوراً ملا باقررا دستگیر وحبس مینماید کسان ملا باقر پناهنده بمشیر دیوان میشوند . مشیر دیوان از ترس صلاح نمیداند دخالت نماید ولی دستور میدهد که حالا مردهاکسی در شهرباقی نیست و همه به اصفهان رفته‌اند زنها و خانمهای آقایان همه بتلگرافخانه بروند و بشاهزاده تظلم نمایند برحسب این دستور تمام زنهائیکه مردهاشان در اصفهان بوده اند . بتلگرافخانه ریخته جمعیت‌آنهااز پانصد نفر تجاوز میکنند . برطبق دستورات سری مشیردیوان خانمها شروع بتلگراف وتظلم مینمایند (مولف‌درآن هنگام شش ساله بودم مرا هم باوالده بتلگرافخانه‌بردند) دوشبانه‌روز خواتین‌در تلگرافخانه مانده روزسوم اقبال‌الملك حسب‌الامر شاهزاده ملاباقر را تحویل خانمها میدهد و موقتاً همه از تلگرافخانه بیرون‌آمدند . مخارج شام‌و نهاروپول تلگراف را محرمانه مشیردیوان

داده . ودر تلگرافخانه برای آنها شام ونهاروکلیه لوازم تهیه مرشد - زمستان این سال تاریخی بود برف باندازه آمده بود که تمام کوچه‌ها را پر کرده از بالاپشت بامها تردد میشد و درغالب جاها زیر برف را مانند گذر بازار تونل زده وبین بین برای روشنائی و تنفس از بالا سوراخ باز کرده بودند اتچه عرق بیدمشك و گلاب و ترشی آلات درخانها بود از سرما ترکیدزغال رادرمیان سینی درکوچه‌ها میگرداندند واز قرار یکمن دوتومان میفروختند

با اینحال بدست نمی افتاد این سال پیچی ئیل بودهرچندسالهای پیچی ئیل درکردستان خیلی سرد و پر برف است اما این سال در میان پیچی ئیلها فوق العاده سرد بود باین جهة مشهور به(سال اقبال السلکی) شده است

پس از چهارماه . باز جمعی ازعلماء و اشراف کردستان . رهسپار اصفهان شده . درقم تلگراماً از ظل السلطان اجازه رفتن باصفهان را میخواهند رئیس علماء این دسته ملامحمد صالح فخرالعلماء ورئیس کلاهی امان‌الله خان وکیل الملك بوده‌است . شاهزاده آقایان حجة الاسلام وسائرین‌را بانهایت اشفاق وعطوفت اجازه عودت داده . بآنها نیزاطمینان میدهدکه اقبال الملك رامعزول وملالطف‌الله وشرف الملك راهم باصفهان احضارخواهدنمود تلگرافاهم بفخرالعلماووکیل که‌درقم منتظر اجازه شاهزاده بوده‌اند. رخصت آمدن باصفهان رامیدهد شیخ محمدجسیم صدرالعلما به‌لقب (حجة الاسلامی)ملقب. شیخ‌عبدالله پسرش صدرالعلما میشود. سائرین هم فردفرد بخلعت ولقب ومواجب نایل ومفتخرمیگردند مبلغ هشتصدتومان مواجب و دوازده خلعت‌و هشت لقب بمشایخ اعطاء و مرحمت میشود . هنگام حرکت حجة اسلام و سائرین ازاصفهان . ملامحمد صالح فخرالعلماء وامان‌الله‌خان وکیل وهمراهانشان وارد اصفهان میشوند. ومورد نوازش واکرام میگردند. ملاعبدالرزاق امین‌الاسلام که برای‌لقب شیخ‌الاسلامی باحجة‌الاسلام باصفهان رفته‌برده. باجازه ظل‌السلطان‌در اصفهان می‌ماند. تاموقعیکه ملالطف‌الله وشرف‌الملك واقبال‌الملك احضارمیشوند. درشب چهارشنبه(٦) شوال ملاحسین‌قاضی دراصفهان متوفی‌میگردد پس از سه ماه ازمراجعت حجة‌الاسلام. ملالطف‌الله باصفهان احضار درچهاردهم ذی‌قعده (١٣٠٤) ازراه عراق رهسپاراصفهان میگردد . پس ازرسیدن او باصفهاد علی اکبرخان شرف الملك هم احضار میشود . در اوایل ربیع الاول (١٣٠٥) او هم بجانب اصفهان روان میگردد . بمحض رسیدن حجة الاسلام و سایرین بکردستان اقبال‌الملك میرزایوسف را به‌لقب (مشیردیوانی) ومقام وزارت وپیشکاری سنندج و

مشعوف میدارد . در شب هفدهم ربیع‌الاول (۱۳۰۵)هم تلگراف عزل اقبال‌الملك میرسد . وکردستان ضمیمه کرمانشاه میشود وبه حسام‌الملك امیرتومان تفویض میگردد . فردای آن شب که عیدمولود حضرت رسول بوده . اقبال‌الملك خبر انفصال خود را مکتوم داشته با کمال وقر وابهت بسلام می‌نشیند وترتیبات عید وسلام را کاملا فراهم میآورد . در اواخر روز مطلب را آشکار میکند .

حسام‌الملك امیرتومان‌هم تلگرافاً میرزایوسف مشیردیوان را از حکومت خود اطلاع میدهد و ولایت را تا رسیدن خود سپردهٔ او مینماید . اقبال‌الملك هم در اوایل ربیع‌الثانی بسوی تهران حرکت میکند ظل‌السلطان در خاتمهٔ انجام مواعید خود ملامحمدصالح فخرالعلماء وامان‌الله‌خان وکیل را اجازه مراجعت‌میدهد حسام‌الملك امیرهم ازراه‌کلیائی‌رهسپار کردستان‌میشود . مشیردیوان میرزامحمدعلی آدم خود راکه حاکم اسفندآباد ولیلاق بوده برای پذیرائی باستقبال میفرستد . در موقعیکه حضور امیر میرسد . در حالت مستی بوده از وضع سؤال و جواب حال او برامیر مکشوف میگردد . فوراً امیر امر بتأدیب اومیدهد . پانصد چوب بپای اوزده محبوس مینماید . بمحض رسیدن این خبربشهر . برسطوت امیرافزوده رعب وخوف مفرطی در دل اهالی جای‌گیر میشود .

(حکومت محمدحسینخان حسام‌الملك امیر)

پس ازعزل اقبال‌الملك . محمدحسینخان حسام‌الملك امیرتومان‌که ازخوانین قرگوزلوی همدان بوده . از طرف ظل‌السلطان بحکومت‌کرمانشاه وکردستان معین ودرروز (۱٤) ربیع‌الثانی (۱۳۰۵) واردکردستان میشود . لدی‌الورود بعموم اعلان میکند . و اعلان‌نامه ها را بدر ودیوار ومعابر عمومی الصاق مینماید و برای بلوك ودهات‌هم ارسال میدارد . مبنی براینکه هرکس عرض وشکایتی‌دارد . بدون خوف‌وبیم بدارالحکومه آمده عرض ومطلب خود را اظهار دارد . پس از نشر این اعلانها از هر طرف دسته دسته وجوق جوق عارضین ومتظلمین .بمه دارالحکومه هجوم میآورند . وحسام‌الملك امیربشخصه رسیدگی نموده احقاق‌حق مینماید . پس ازیکهفته مبلغی پیشکش ازمیرزایوسف مشیردیوان‌گرفته‌حکم‌وخلعت وزارت را برای اومیفرستد . پس از دوسه روز باز اعلان دیگری بدر ودیوار معابر ومعابد می چسباندکه احدی حق رسیدگی بامور ولایتی خواه جزئی یا کلی ندارد . هر کس هرگونه عرض ومطلبی دارد باید بشخص حکومت اظهارنماید . از این اعلان ثانوی مردم میفهمندکه مرجع تظلمات شخص حکومت است وبپیشکار

پاشیر بیشکار حق‌مداخله درامور ندارند . برای بلوك وسرحدات هم‌مباشرین کافی وکاردان روانه میدارد . حاکم سقز و بانه را هم‌احضار مینماید . چند نفر دزد راهم درآن بین‌گرفته فورا سرودست‌وپا بریده‌بمجازات میرساند . ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام برحسب اجازهٔ ظل‌السلطان ازاصفهان برگشته وارد کردستان میشود امیر چندان مبالاتی باو نمیکند . مدت دوماه برحسب میل وارادهٔ‌خود در کردستان حکمرانی‌کرده درماه سوم که جمادی‌الاخرای (۱۳۰۵) باشد . بر حسب ارادهٔ ملوکانه‌کلیهٔ‌ولایاتیکه دراداره ظل‌السلطان بوده ازاوموضوع . ودرهرجاحکمرانی ازطرف اومنصوب بوده معزول میگردد. ازجمله حسام الملك امیر هم از حکومت کردستان منفصل . وازطرف دربارهمایونی مستقیما بحکومت کرمانشاه مستقل می گردد وبجای اونظام‌الدوله نوری ازطرف دربارحکمران کردستان میگردد.دراین هنگام حسب‌الامر همایونی علی اکبر خان شرف‌الملك تلگرافا بطهران‌احضارشده شرف‌اندوز حضور بندگان همایونی میگردد. وبرتبه‌امیر تومانی و خلعت یکقبضه شمشیر مرصع مفتخر ومخلع‌میآید ومراجعت‌مینماید

« حکومت میرزا ابراهیم‌خان نظام الدوله نوری »

پس‌از انفصال حسام‌الملك امیر،ازحکومت کردستان . برحسب‌امر همایونی میرزاابراهیم خان‌نظام‌الدوله‌امیرتومان نوری درعشراخیرجمادی‌الاخرای(۱۳۰۵) هجری بحکومت کردستان منتخب ودردوازدهم رجب بسنه‌دژ وارد میشود. با اعالی وادانی بطور رافت ومهربانی معامله مینماید که عموم اهالی از مکارم اخلاق وحسن سلوك اوخرسند ودلگرم میشوند. پس‌از یکهفته وزارت و پیشکاری کردستان را بمیرزا یوسف مشیردیوان رجوع نموده . برای سرحدات هم‌حکام جزو میفرستد وخود آسوده حال بامر مملکت داری و نشر مکارم میپردازد . عشایر وطوایف سرحدی‌و اشرارشهری‌ازنوریت‌این امیرنوری‌سوء استفاده‌کرده شروع بعملیات آتشین وحرکات مخالف انتظام مینمایند . چند نفری ازآن اشرار رادستآوردہ بر حسب اختلاف استحقاق همه را سروپا ودست وگوش بریده بمجازات میرساند . سه نفر دزد نامی را هم(سوره.وبوچان . ویکنفر دیگر کلیائی)که بشرارت موصوف و بدزدی وزبردستی معروف بوده‌اند در کنار گلشن سرا زیر توی چاه (زنده‌بگور) ساخته خاك‌میریزند . یکنفر دیگرهم (ابراهیم نام. پسرسول‌جوورآباد) که‌بفسق وفجور معروف بوده ، ودرجل زنی دستگیر میشود مستقیما توی چاه گذاشته گچ

میریزند وتا غروب زنده‌مانده غروب میرغضب کله اورا باسنگ پهنو متلاشی می سازد ازاثر این سیاست انتظام ازدست رفته‌عودت نموده شهر و بلوکات امن و منظم‌میشود . وضع‌حکومت‌نظام الدوله‌کاملا برخلاف‌رویهٔ حکام‌سلف‌بوده ازحشمت وجلال متنفر . وازجمعیت وازدحام مستخدمین منضجر بوده‌است . غالب اوقات تك وتنها بطور ناشناس بمیان بازار رفته . ازنانوا وبقال وقصاب جنس‌خریده و در دکان دیگر آن را کشیده . اگر تمام بوده هنگام مراجعت بدارالحکومه بفقراء بخشیده . واگر ناتمام بوده فرستاده صاحب جنس‌را حاضر کرده‌اند واورامجازات نموده است . درنتیجه این‌رویه اهل بازار ازکم فروشی خود داری کرده‌اند شبها هم بطور مجهول درمیان شهر گردش میکرده وباوضاع واحوال مردم و اخبار شهر آشنا میشده است . مطالب عمده را درنهایت سهلی وساده‌گی خاتمه میداده و از رشوه وتعارف بکلی بیزار ومتنفر بوده است . وبتمام هرایض مردم شخصارسیدگی میکرده است درمدت حکومتش مشاهده نشده‌که دامن عصمتش بلوث‌رشوه و طمع آلوده شود . درسال دوم‌حکومتش تالارهای‌عمارت دارالحکومه‌که بالکلیه‌خراب و مشرف برانهدام بوده‌اند تعمیر کامل‌نموده — نظام‌الدوله وقتی‌که بکردستان آمده سهام الدوله لقب داشته . بعدبه لقب نظام الدوله ملقب شده است . برای محمد علیخان ظفرالملك منصب‌میرپنجهٔ . وبرای شرف‌الملك ومشیر دیوان خطاب‌جنابی‌و برای میرزاحسن‌خان‌پسرمشیردیوان منصب‌سرتیپی‌از دولت‌تقاضانموده وبرای‌همه‌خلعت وفرمان صادرکرده است . پس ازدو سال ونه‌ماه ازحکومت‌کردستان معزول‌و بتهران مراجعت‌میکنند — شیخ‌محمدجسیم‌حجة‌الاسلام در ذی‌الحجه (۱۳۰۵) متوفی‌گشته و میرزا عبدالغفار معتمد درجمادی‌الثانی(۱۳۰۶) بجوار رحمت‌حق شتافته است

«حکومت اقبال‌الملك نوبت سوم»

پس‌از عزل نظام الدوله . میرزا محمدخان اقبال الملك نوبت‌سوم در (۱٤) ربیع‌الاول (۱۳۰۸) بحکومت کردستان منتخب ودر(۲۸) ربیع الثانی وارد سنندج میشود . اینمرتبه‌خواسته بطور رافتو مهربانی بامردم معامله کند ، قریب‌هزار و پانصد تومان‌مواجب درباره اهل‌ملك برقرار نموده ازجمله‌حکم صدتومان اضافه حقوق باسم شیخ‌عبدالمومن‌امام‌جمعه ابوی‌صادر و با ضمام یکطاقه‌شال ترمهٔ کشمیری برای‌او فرستاده‌است . هنگام آمدن ییلاق بخاك کردستان . اردو برای‌جلوگیری آنها فرستاده بهاقبها هشت‌هزار تومان‌پیشکش‌دادندتا آنهارا اجازه آمدن داده ، مدت

حکومت او اینمرتبه یکسال و کسری طول کشید . در پنجم جمادی الاولی (۱۳۰۹) هجری بطهران احضار شد.

(حکومت حسنعلی خان امیر نظام گروسی)

پس از عزل اقبال الملك . حسنعلی خان امیر نظام گروسی در پنجم جمادی الاول (۱۳۰۹) بسمت فرمانفرمائی کردستان و کرمانشاه و گروس و افشار و صاین قلعه و سرحدداری غرب ایران نامزد شده . در روز (۱۲) همان ماه از تهران بصوب منطقه ماموریت خود از راه گروس حرکت مینماید . در هنگام حرکت شاهزاده ضیاء الدوله پسر مرحوم بهمن میرزا را به نیابت حکومت کرمانشاه معین و محمد علیخان ظفر الملك را به نیابت حکومت کردستان منتخب و معرفی مینماید . و خود در روز (۲۳) جمادی الاولی وارد گروس میشود . چند روزی برای رسیدگی بامور شخصی در گروس توقف نموده است . میرزا یوسف مشیر دیوان از نیابت ظفر الملك باطناً خوشوقت نبوده . اما ظاهراً از ترس امیر نظام قایل بصبر و سکون میشود و مترصد فرصت میگردد هر روزه هم بمنزل ظفر الملك رفته نهایت احترام و ادب و تعظیم را بجا می آورده بعکس ظفر الملك چندان اعتنائی باو ننموده در هیچ کاری او را دخالت نمیدهد و رای هم از او نمیخواهد . پس از دو سه روز ظفر الملك میخواهد محمد کاظم خان نصیر دیوان را با هدایای قریبکیه از طرف خود بگروس بفرستد. مشیر دیوان هم فرصت را مغتنم شمرده میگوید منهم میخواستم درویش خان منصور دیوان را بفرستم . حالا که اینطور است هر دو باتفاق بروند . ظفر الملك از این عنوان مشیر دیوان که هیچ منتظر نبوده یکمرتبه تغییر حال پیدا کرده . دست و پای خود را جمع میکند . زیرا اول تصور کرده بوده که مشیر دیوان را بای اعتنائی کاملا مرعوب و مغلوب نموده و قادر بر هیچگونه خیالات و اقداماتی نمانده است . از فرستادن منصور دیوان بیدار میشود که باطن امر بعکس تصور او است و مشیر دیوان اعتنائی به بی اعتنائیهای او نداشته است . فوراً ورق سیاست را برگردانده شروع میکند باظهار مداهنه و خصوصیت و باتفاق هر دو نماینده را روانه گروس مینمایند در ورود گروس نصیر دیوان که نماینده رسمی بوده مورد توجه واقع شده . با منصور دیوان غیر رسمانه معامله میشود . در روز (۱۲) رجب (۱۳۰۹) نمایندگان رخصت انصراف خواسته . امیر نظام از راه خسرو آباد گروس رهسپار کردستان میشود . در روز چهارشنبه (۱۸) رجب وارد سه دژ میگردد .

درسنوات سابقه برای تشریف فرمائی حکام مراسم چند معمول بوده است.

(۱) ــ اینکه بعددرؤوس اجزاء حکومتی اسب ویابو براعیان تقسیم میشده روانه‌همدان میکرده‌اند برای اینکه اجزاء حکومتی که‌از تهران تا همدان باگاری آمده‌اند ازآنجاسوار اسب‌شده باطمطراق واردشهر شوند .

(۲) ــ اینکه ازسرحدکردستان تاورود شهر . حکومت‌از تمام دهات سرراه برای‌اعاشه خودو اجزاء حکومتی سیورسات‌و کاه وجوو برنج وروغن‌و جوجه و قند وچائی‌وغیره .. حواله‌ضعفا وفقراء ورعایای‌بدبخت‌کرده بعضی‌راعیناً وبقیه‌رانقداً دریافت‌داشته‌اند .

(۳) ــ اینکه اعیان‌واشراف تاصلواة آبادباستقبال‌رفته درآنجاشرف‌اندوز حضورشده‌اند . وعموماً دورکاب‌حکومت سوارشده‌حرکت‌کرده‌اند .

(٤) ــ اینکه دردم‌پل قشلاق‌جمعی سوزمانی (فواحش) بانی ودایره وتنبك‌و چقانه بیرون‌آمده درجلوحکومت رقصیده‌و اظهارشادی‌ومسرت‌کرده‌اند .

(٥) ــ اینکه‌علما تالب رودخانه استقبال‌رفته‌درآنجا چادرزده‌اند تاحکومت واردشده شربت وچائی‌خورده‌سپس حکومت‌سوارشده علماهم‌دنبال‌اوبعضی سواره و بعضی‌پیاده بشهرمراجعت کرده‌اند .

(٦) ــ اینکه طبقات اصناف‌وکلیمی ومسیحی‌هریك‌باگاوگردون‌تاگردنه پیرمحمد آمده درمیان اصناف‌خطیب‌خطبه استقبال به عربی خوانده وخلیفه‌وکلیمی هانیزدعای وروزدرا به عبری‌قرائت نموده مسیحیها هم به سریانی یاکلدانی سرودی خوانده و هریك قربانی و گاوگردون خودرا کشته و بفراشخانه وعمله نقاره خانه داده‌اند .

(۷) ــ اینکه ازسربل تا دارالحکومه عمله نقاره خانه ولوطی‌ودراویش و پهلوانان باطبل‌ونقاره وکوس‌وکرنا ودنبك‌ودایره وعنتروطناب باز و کله دیو و غیره در جلو حکومت برقص و بازی و ایفاء وظائف پرداخته . طبق فروش وچائی فروش وآجیلی وغیره.. نیز هریك باصدای بلند متاع خودرا معرفی‌کرده باآهنگ مخصوص صدا بصدای همدیگر میدادند و درپس‌وپیش حکومت حرکت میکردند .

(۸) ــ اینکه دوسه عراده توپ با توپچی ونظام تاپشت‌گلشن باستقبال‌رفته تاورود حکومت بقلعه‌حکومتی شلیك میکردند . و نظام دفیله میداد و در پیشاپیش حکومت صف‌بسته بهیئت خیابان درچپ وراست حکومت حرکت میکردند .

(۹ ــ اینکه فراشهای حکومتی باترکه های بلند دورس از خارج شهرتا

دارالحکومه درپیشاپیش حکومت باصدای (دورباش، کورشو، بریدجلو وایسیدکناد) واین قبیل کلمات فراشی حرکت کرده مردم را آزار مینمود

(۱۰) — اینکه زهای شهر را زینت کرده وآرایش بسته تمام بالا پشت بامها را ازمدخل شهر تادارالحکومه گرفته حکومت وهمراهانش در میان امواج این بزم و نه پیش اخلاقی ازجلو آنها ردمیشدند.

(۱۱) — اینکه پس ازورود بدارالحکومه میبایستی تامدت یکهفته شام و نهار حکومت وتمام اجزاء حکومتی ازمنزل پیشکار تهیه وبامجمعه و فراشهای مخصوص بدارالحکومه فرستاده شود.

(۱۲) — اینکه اهالی شهر ازعلماء واعیان هرکس بهرچه قادر بوده اعم از اسب خوب و قالیچه مرغوب یا سجاده یا وجه نقد یاغیر آن میبایستی بعنوان تبریك ورود برای حکومت ومحترمینی که همراه او بوده اند بفرستند ودراین قسمت اهالی بواسطه رقابت وهم چشمی ازهمدگر سبقت گرفته و غالباً میزان تبریك منزل بالغ برده الی یازده هزار تومان میشد

امیرنظام چون شخص فهمیده واروپا دیدهٔ بود تمام این وضعیات ومراسم را موقوف داشته مواد دوازده گانه ورود حکام را بکلی الغا نمود فقط دستور داده بوده که چند نفر از معاریف علماء در دارالحکومه در اطاق حکومتی حضورداشته باشند. امیرنظام برایشان ورود نموده بابیانات فصیح یکان یکان را نواخته وقرین مسرت نموده است ـ پس از رفتن علماء اعیان و اشراف را هم خواسته وبطور ایلیت همه را نزدخود نشانده است وباهمه نوازش نموده است، وبطرز شیرین گفته است ـ مدتی است که حکومت کردستان از کردستانی گذشته وبیگانه برشما حکمرانی میکرد گروس هم جزو کردستان است وهردو ملت کرد هستند. اینمرتبه من برای احیاء کردستان وکردستانی آمده ام نان کردستان را باردیگر بدامن کردستانیان میگذارم همه هم بآباء واجداد خود تأسی کرده کردستانرا خودتان بخورید نفاق نکنید دو باره مسندومقام خودتانرا تحویل بیگانه ندهید امروزمن حاکم هستم فردا که میروم خودتان حاکم باشید (خومان ارای خومان دل دسوتنیمن بیگانه ارای ایمه دل نیسوتنت)ـ بغمخوارگی جزسرانگشت من، نخارد کسی در جهان پشت من درخاتمهٔ بیان خطاب بظفرالملك ومشیردیوان کرده میگوید ـ چه عیب دارد شما امان الله خان والی باشید. مشیر دیوان هم میرزا عبدالکریم وزیره درهمین مجلس خلعت حکومت کردستانرا بمحمدعلیخان ظفرالملك می پوشاند وفرمان شاهی را که برای اوصادر کرده بوده باو تسلیم مینماید. فرمان سرتیپی وسرهنگی پسران اورا هم بآنها میدهد. فردای آنروز

هم‌خدمت پیشکاری ووزارت مالیه‌را بمشیردیوان میپوشاند (درزمان سابق معاون و پیشکاران را وزیر وپیشکاری را وزارت میگفتند) و نظام‌شهر وسرپرستی جماعت‌یهود ونصاری راهم بامان‌الله خان وکیل‌واگذار مینماید ـ عموماً ازاین تصرفات‌صمیمانه که‌احساسات ایلیت رانشان‌میداده خوشنود ومشکرشده‌هریك بکارخود پرداخته‌اند ـ انحصار دخانیات دراین‌زمان الغا شده‌است.

علی‌اکبر خان‌شرف‌الملك هم که‌بجهة نظم‌بانه ورفع اغتشاش آنجاچهارماه قبل‌به بانه‌رفته‌بوده پس‌ازاعاده‌انتظام وانجام خدمات‌دولتی رخصت‌انصراف خواسته بااجازه امیرنظام مراجعت مینماید محمدخان پسریونس‌خانرا هم‌که‌فراراً به‌تبریز رفته‌بوده برحسب‌تقاضای امیرنظام تحت‌الحفظ بکردستان عودت داده‌اند.

حسنعلی‌خان امیرنظام ازخوانین گروس‌میباشد. پسر محمد صادقخان پسر نجفقلی‌خان. **پسر محمدامین خان. پسر حسنعلی سلطان.** ایشك‌آقاسی‌باشی نادرشاه. **پسر لطفعلی‌خان** گروسی‌است ازاکراد گروس هستند. اجداد او در ازمنه سلاطین تیموریه وصفویه و افشاریه وزندیه وقاجاریه همواره مظهر خدمات شایان ومظهر کارهای برجسته بوده‌اند. حکومت گروس هم‌همیشه با ایشان بوده است. حسنعلی‌خان درسنه(۱۲۳۶) درقصبه بیجار (گروس) متولد شده. در (۵) رمضان (۱۳۱۷) درکرمان متوفی گشته‌است. ترقیات امیرنظام تدریجی و برروی عمل بوده‌است. وتمام‌مقامات لشکری وکشوری رابا زحمت وابراز لیاقت طی‌کرده است. ازچهارنفری که‌درایران دارای‌نشان (قدس) بوده‌اند یکی امیرنظام است. که‌از نشانهای درجه اول ایران میباشد.

«حکومت فرمانفرما. سالارلشکر»

پس‌از عزل امیرنظام. درشعبان (۱۳۱۱) حکومت کردستان به نواب والا شاهزاده عبدالحسین میرزای فرمانفرما (سالار لشکر) واگذار. و در همین ماه میرزا علیخان بهجت‌الملك (سردار معتضد) بعنوان نیابت حکومت از طرف او وارد کردستان شد. بهجت‌الملك شخص کافی کار آگاهی بود درمدت نیابت‌حکومت خود بامردم حسن سلوك بخرج داده اهالی از طرز حکومت او خوشنود بودند. علی‌اکبرخان شرف‌الملك در (۵) شوال برحمت ایزدی پیوسته ملامحمد صالح فخرالعلما وشیخ‌حسین‌کانی‌مشکانی هم درجمادی‌الثانیه همین‌سال‌فوت کردند ـ دراوایل ربیع‌الثانی(۱۳۱۲) شیخ عبدالرحمن‌عموی مولف بمرض ضیق‌

النفس مبتلا شده بستری گردید . در اواخر همین ماه شیخ عبدالمومن امام جمعه والد مولف نیز بمرض ذات الجنب گرفتار شد . روز جمعه ۲ جمادی الاولی اینجانب که چهارده سال عمر داشتم بواسطه کسالت پدر و عمو بمسجد جامع رفته بامامت و خطابت جمعه پرداختم . شب دوشنبه دهم رجب شیخ عبدالرحمن عمویم متوفی گشت . روز ۱۲ رجب فرمانفرما وارد کردستان شد . جمعی از اعیان و رجال کردستان باستقبال او شتافته در گردنه پیر محمد (کلکول) باو رسیدند . بواسطهٔ آمدن برف وشدت سرما ترتیبات معموله استقبال بهم خورده . سریعاً وارد دارالحکومه شدند . پس ازدو روز سند مالیات رااز میرزا علینقی آصف دیوان لشکر نویس) گرفته . حکم و خلعت وزارت و پیشکاری رابرای او فرستاد در ۲۶ رمضان معزول و بطهران مراجعت کرد .

(حکومت زین العابدین خان حسام الملك)

پس از عزل فرمانفرما . زین العابدین خان حسام الملك قراگوزلوی همدان (امیر افخم) درذی قعده (۱۳۱۲) هجری بسمت حکومت واردکردستان شد . قمر السلطنه دختر مظفر الدین میرزای ولیعهد عیال احتشام الدوله پسرش بود اورا بااحتشام الدوله همراه خود بکردستان آورده بود . رئیس دیوانخانه وافتخار دیوان بود که اخیراً معتمد دیوان شد منشی باشی اوهم معین دیوان بود آوازه خوانی هم معمم که اورا جناب خطاب میکردند بعنوان روضه خوان همراه داشت . حسام الملك شخص عیاش شوخ طبع خوش فطرت بذالی بود . درحکومت کردستان متجاوز از بیست هزار تومان خلعت و مواجب وانعام وتعارف بمردم داد . درمذهب تشیع هم خیلی متعصب بود . دومرتبه درکردستان ایام عاشورا را روضه خوانی نمود . هرمرتبه متجاوز از سه هزار تومان بمصرف وظایف عزاميرسانيد . دراطاق دلگشا هفت شب شام میداد شب اول عموم علماء و طلاب وحافظین قرآن رادعوت مینمود . شب دوم عموم خوانین واعیان شهر . شب سوم عموم کسبه و تجار بازار . شب چهارم عموم فوج ظفر با صاحبمنصبان و اجزاء توپخانه . شب پنجم و ششم فقراومساکین شهر که پس از صرف شام بهریك نفریکدانه اشرفی پنجهزاری هم عطا میکرد . شب هفتم زنهای شهر و خواتین ومحترمات . خودحسام الملك بااحتشام الدوله پسرش . درتمام لیالی و ایام عاشوراه بالباس سیاه و پای برهنه وسینهٔ بازعمل پیشخدمتی را انجام میدادند و برای عموم چائی و قهوه و قلیان و آب می آوردند . وتاهنگام صرف شام سرپا مشغول

خدمت بودند . موقع شام در پائین سفره که چهارذرع درچهارده ذرع عرض وطول داشت نشسته بامدعوین شام میخورد

شیخ محمد تقی مجتهد همدانی راکه در کردستان سکونت داشت از نقطه نظر دیانتی بی اندازه احترام میگرفت . واورا درمجالس رسمی بالادست علماء کردستان می نشاند . درصورتیکه حق این تفوق وترجیح را نداشت . وبالاخره همین محبت وترجیح اورا بکشتن داد چنانکه ذکر خواهدشد

دربیع الاول (۱۳۱۳) برحسب تقاضای قمرالسلطنه . باجلال وطمطراق فصلی بزم دیدار ولایت عهد رهسپار آذربایجان شده . پس از چند روز مراجعت کردند وبرای جمعی ازعلماء واعیان شهررقم اظهار عطوفت و خلعت و لقب آوردند . از جمله برای اینجانب هم رقم عنبرین شیم اظهار مرحمت بانضمام یکطاقه شال ترمه کشمیری اعلی بخلعت آوردند . مدت یکماه مجالس شربت خوری در منازل علماء و اعیان باکمال مسرت دوران داشت ـ

روز جمعه ۱۷ ذی قعده (۱۳۱۳) میرزارضا نام بابی کرمانی در صحن شاه عبدالعظیم قلب ناصر الدینشاه راهدف گلوله هفت تیر قرارداده . بایك تیر حیات اورا خاتمه میدهد . میرزاعلی اصغرخان اتابك اعظم . فوراً اورا باکالسکه بدربار میرساند وشروع بانتظامات وحفظ امنیت مینماید ـ روزشنبه ۱۸ ذی قعده مظفر ـ الدین میرزای ولیعهد که درتبریز بودبر سریر سلطنت جلوس نموده بعدد سنین سلطنت قاجار (۱۱٤) تهر توپ شلیك گردید ودر روز یکشنبه ۲۵ ذی الحجه وارد دارا ـ الخلافه طهران شده . اتابك اعظم مراسم تاجگذاری اورا فراهم آورده بتمام ایالات وولایات جلوس وتاجگذاری ولیعهد را خبرداد . و درکلیه ایالات و ولایات آئین جشن وچراغان وازین بندی بعمل آمد ـ حسام الملك امیر هم پنج شبانه روز امر به چراغان و آئین بندی شهر داده . عموم علماء و اعیان و کسبه و تجار کردستان را هم برای نهار بدارالحکومه دعوت نمود . پنج شبانه روز تمام شهروبازار ودکاکین را آزین بسته درهمه جا مراسم چراغان وآئین بندی دائر وبرپا بود ـ از انتشارخبرقتل ناصرالدینشاه رؤساء سرحدات دمی علم کرده کم کم شروع بتاخت وتازوبغی وطغیان کردند .واوضاع شاه گردش شروع شد ـ شیخ رضای شاعر کرد معروف. رباعی ذیل را درقضیه قتل ناصرالدینشاه گفته. عیناً ذکرمیشود ـ

اهل عبرت بینوه باسیری ناصرشابکین　　دولەدوسی کم شهی کردو کشیکی ری نهات

هاتی واسهری نهاتی کن که صد تیپ وسپا　　پاسبانی بوله نیوبسدا پیادهٔ کردی ما

(ترجمه) - ای اهل‌عبرت بیائید . پیش‌آمد ناصرالدینشاه را تماشاکنید .دو سال ازدوقرن‌کم (پنجاه‌وهشت‌سال) پادشاهی کرد وازهیچ راهی کشی باوگفته‌نشد - آمدآنچنانی‌را نگاه‌کنید . نیامدش چگونه است.که صدتیپ وسپاه واپاسبان‌داشت یك پیاده در صحن بست اورا مات کرد.(کش.ومات . وپیاده .وشاه از مصطلحات شطرنج‌است) -

روزجمعه۱۲صفر(۱۳۱٤) اینجانب برسم معمول درمعیت ابوی‌بمسجد جامع رفته که نمازجمعه را بخوانیم . هنگامیکه من میخواستم بالای‌منبربروم خطبه بخوانم ملاعبدالرزاق امین‌الاسلام . درنتیجه‌یك سلسله مقدماتیکه شایان ذکرنیست جانمازخودرا برداشته‌گفت - مابشت سرطفل‌نابالغ نماز نمی‌خوانیم . این‌راگفت وبا یك عده ازکسان‌خودکه حاضرالذهن بودند ازمسجد خارج شد. رفتن‌او در وضعیت اهل‌جماعت اثری نداشته . کسی‌باو اعتنائی‌نکرد . بمیان حیاط مسجدکه رسیددید کسی‌دنبال اونمیرود . همان چندنفرالواط واراجیف‌راکه همراه او بودند باخنجر کشیده وفحش ودشنام بمیان مسجد عودت داد که مردم را متفرق‌کنند . فقیه رحیم نام‌که نزد شیخ شکرالله هموزاده درس جامی میخواند . دست بخنجر روبمن وابوی که درمیان محراب بودیم بقصد قتل حمله‌ورشد . شیخ‌محمد نسیم مردوخی باجمعی‌از اهل‌جماعت جلومحراب راگرفته . دربین ماومشارالیه حایل‌شدند . بالاخره‌آن چند نفرالواط‌کـ بمیان مسجدآمدند . با هرزگی وشرارت مردم را از مسجد خارج و بمیان حیاط سوق‌دادند . من‌وابوی هم بیرون‌آمده‌که بمنزل مراجعت کنیم . در میان‌حیاط اهل‌جماعت ممانعت‌کرده‌گفتند خود امام‌جمعه درهمین‌جا (میان‌حیاط احرام بسته ما نمازخودرا پشت سر اومیخوانیم . همگی جانمازهارا روی خاك انداختند وابوی را مکلف بامامت‌کردند وپشت سراو اقتدا بستند . سوره حمد را که بآخر نرسانیده بود . مجدداً همان عده الواط درتحت ریاست ملاعلینقی صدرالشریعه‌با حربه واسلحه برگشته مردم را متفرق کردند و برای‌کشتن‌ابوی ومن دوباره حمله آوردند. جمعی بجلوگیری ودفاع‌پرداخته . درمیان جذروم‌دهای مهاجمین‌ومدافعین ماخودمان را بمیان حجرهٔ مدرس رسانیدیم. وفوراً ارسیها را پائین‌کشیدیم . ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام. وجمعی‌که درمیان حجره بودند ازترس اینکه مبادا مهاجمین بمیان حجره بریزند سریعاً برخواسته فرارکردند ومارا تنها گذاشتند . ماهم از خوف هجوم اشرار درحجره را بسته . دونفری درمیان‌حجره محصورماندیم.آدمهای ماهم‌که بیرونه بودند. فرارکرده .هم خودرا بجات میدهند .وهم‌دوستانوآشنایان

را خبرداده بودند ـ ناگاه دیدیم الواط ومخالفین هجوم آورده ، یکی ازارسیهارا شکستندکه داخل حجره شوند . بازجمعی ازمدافعین پیدا شده آنها را عقب زدند . ودرجلو ارسی صف دفاع بستند . مهاجمین که از ورود بحجره مأیوس شدند . به پشت بام حجره شتافته خواستندکه با بیل وکلنگ حجره را برسرما خراب کنند ـ ناگاه از روزنه های ارسی دیدیم که مصطفی بیگ شهبندر باآقا نصرالله تبعه وجمعی از اتباع عثمانی باحال شتاب مسلحاً رسیدند ازدم دروازه مسجد شروع کردند بزدن مردم ومهاجرین را مورد حمله قراردادند در ظرف پنج شش دقیقه عرصه حیاط از وجود مخالفین خالی ومملو ازجمعیت امدادیهٔ ما شد . رعایای تودار دم که قریب سی نفری بشهر آمده در منزل ملا محمد جعفر متولی باشی بودند . با تفنگ وبراق جنگ درمعیت ملاموسی پسر متولی باشی بکمك ماآمدند . سید عبد الرحمن وسید عبدالرحیم نامان رواندزی هم که درمسجد خورشید لقاخانم (جلوخانه مشیردیوان) نزد ملاعبدالعظیم درس میخواندند بایکعده ازطلاب دامن رشادت بکمرزده باخنجرو طپانچه وچماق وارد و هیئت امدادیه ملحق شدند. که بالاخره ابوی واینجانب درمیان امواج احساسات دوست واحباب بمنزل مراجعت کردیم . نمازجمعه آن روز گذارده نشد . حسام الملك حکمران بواسطه کشته شدن شاه وتزازل مملکت جرئت دخالت نداشته . تمام این وقایع را کلك لم یکن تصور نمود . تلگرافخانه راپورت قضایا را بدولت داده بود . حکم تلگرافی از طرف میرزا علی اصغرخان اتابك اعظم خطاب بحکومت صادر شد که از قراریکه اطلاع رسیده ملاعبدالرزاق نام امین الاسلام با جمعی از اشرار واوباش در مسجد جامع بر آقای امام جمعه و پسرش هوریده و قصد قتل ایشان را کرده اند و شما ساکت نشسته اید . البته بفوریت از مرتکبین شرارت مجازات کامل بعمل آورده ملا عبدالرزاق راهم تأدیب نمائید ونتیجه را اطلاع بدهید.)

حکومت از شدت چن قادربر هیچگونه اقدامی نبوده درجواب تلگراف گفته بودکه فعلا مقتضی نیست . بالاخره پس ازچندی حکومت ظاهراً برای هوا خوری ولی باطناً ازخوف به **اسانیه** رفته در آنجا برای اوچادرزدند.

یك شبی حسن (چقل) نام طبیه ، خودرا بچادراحتشام الدوله رسانیده بعضی میوه وخوراکی که درمیان چادر بوده باظرف وسینی میدزدد . حسام الملك که از قضیه مطلع میشود امر بکتمان میدهد . حسن چقل دو روز بعد برای اظهارشادت وزیر بر دستی خود قضیه را منتشر میکند . حسام الملك پس ازمراجعت بشهر حسن چقل

را بدارالحکومه جلب نموده اورابغلك می‌بندد وچوب مفصلی میزند . ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام این قضیه را دست‌آویز قرارداده شروع بتحریکات نمود . عموم‌طلاب و مدرسین در مسجد دارالاحسان جمع شده خود ملا لطف‌الله و ملا عبدالرزاق امین الاسلام هم بدارالاحسان رفته از آنجا بحسام‌الملك پیغام دادند که از حسن چقل دلجوئی نموده توهین او را جبران نماید . حسام‌الملك زیرباراین‌تکلیف ننگ‌آور نرفته . طلاب مساجد بهیئت اجماع باخنجر و طپانچه وچماق حمله بقلعه‌حکومتی بردند **محمد علی** (شکه) و **رشکه و گردهٔ** برادرانش با **محمد صادق** للهکریم و عمله فراشخانه فوراً دروازهٔ قلعه را بسته از طلاب جلوگیری کردند طلاب هرچه سعی نمودند که دروازه رابازکنند باز نشد جمعی باصطبل حکومتی که در سربازخانه بود هجوم برده آنچه اسب واسباب و زین وبرگ در آنجا بود همه را بغارت بردند . فراشها همینکه ملتفت شدند که عده طلبه کم شده بی‌غارت رفتند دروازه را بازکرده آنهائیکه پشت دروازه بودند بمیان قلعه پرش بردند همان محمدعلی و رشکه با فراشها سریعاً دروازه را بسته و قمه و قداره کشیده طلاب را درمیان دالان دروازه بمیان گرفتند وچندنفررازخمی کردندوبقیه‌فرارکرده بعضی‌ازقلعه خودراپائین‌انداختند وبرخی از راه فردوسی‌خودرا نجات‌دادندازجملهٔ زخمیها **ملابلال** طلبهٔ تالشی‌بودکه سرش دوازده زخم قداره خورده بود .

پس از زخمی شدن طلاب دوباره عموم طلبه در منزل ملاعبد الرزاق امین الاسلام جمع شده باشاره مشار الیه (بعنوان تقاص مجروحین طلاب) حمله بخانه شیخ محمد تقی همدانی مجتهدامامی‌کەذکری‌ازاوگذشت برده . اورااز‌منزل بیرون‌کشیده روبخانه‌مشیردیوان میبرند. مشیردیوان‌فوراً امربه بستن دروازه داده راه نمیدهد ازآنجا اورارو بخانه ملالطف‌الله‌شیخ‌الاسلام‌آورده . درجلوخانه‌ساعد السلطان پسرآصف. سیدعبدالرحمن وسید عبدالرحیم رواندزی که سابق هم‌ذکری ازآنها شد باخنجرشکم اورا پاره میکنند. پس‌ازکشتن مشارالیه طلبه وتبعه‌شروع بشیعه‌کشی ونهب وغارت خانهای اهل تشیع نموده . چندین‌خانه راچاپیدند .آشوب وانقلاب بانهایت شدت درداخله شهرو بلوکات درگیرشد . و امنیت و آسایش بکلی مسلوب‌گردید شبها ازصدای‌گدوله و شلیك تفنگ خواب بچشم‌احدی‌آشنا نمی‌شد

روزسه شنبه۲۹ ربیع‌الاول عموم‌اهالی‌بتلگرافخانه ریخته حسام‌الملك‌معزول درروزسه شنبه(٦) ربیع‌الثانی حسن علیخان امیرنظام‌گروسی نوبت دوم بحکومت کردستان نامزدگردید .

(حکومت حسنعلی خان امیر نظام گروسی نوبت دویم)

پس از عزل حسام الملك امیر. روز سه شنبه ٦ ربیع الثانی (١٣١٤) حسنعلی خان امیر نظام گروسی بحکومت کردستان منصوب. و روز شنبه ١٧ ربیع الثانی وارد کردستان گردید. وشروع بتعقیب مسببین قتل شیخ محمد تقی نمود. خلیفه بهاء الدین. و میرزا بابا نامان را بعنوان اینکه سبب قتل او بوده اند خفه نمود (درصورتیکه قاتل او بطوریکه سابق ذکر شد سید عبدالرحمن طلبه بود) مبلغ بیست هزار تومان راهم بعنوان خونبها بر اهل شهرودهات تحمیل و تقسیم نمود که بتوسط دولت بورثه مقتول داده شود. مأمور وصول مبالغ مذکور ملا عبدالرزاق امین الاسلام شد که خود او مسبب قتل شیخ بود. مشارالیه متجاوز از سی هزار تومان را با مساعدت مشیر دیوان از اهل شهرودهات وصول نمود بیست هزار تومان را بصندوق حکومتی پرداختند و بقیه را خود و کسانش با مشارکت مشیر دیوان بردند - پس از چندی امیر نظام مأمور انتظام ایالت آذربایجان شده. عبدالحسین خان سالار الملك پسرش را بعنوان نیابت حکومت در اینجا منصوب نمود. و مشیر دیوان را پیشکار او قرارداد. روز جمعه دهم رجب (١٣١٤) شیخ عبدالمؤمن ابوی بجوار رحمت حق رحلت نموده عصر شنبه یازدهم سالار الملك حکمران با عموم اعیان وعلماء شهر بمنزل ما آمده مجلس عزا را برچیده دعای ختم خوانده شد. پس از چندی دو فوج سرباز در تحت ریاست اسعد السلطنه زنجانی وارد کردستان شده در جنت باغی چادر زدند که با فوج ظفر کردستان برای سرکوبی اورامان و مربوان حرکت کنند مشیر دیوان داخل اقدامات شده برای اینکه بامیر نظام حسن خدمت تحویل بدهد. بوسایل مقتضیه نادر سلطان ورضاقلی بیك وجمعی از خوانین اورامان را در معیت شیخ عمر. (ضیاء الدین) بشهر آورده اظهار اطاعت نمودند. ومبلغی هم پیشکش تقدیم کرده اردو مراجعت. وخوانین هم باماکن خود معاودت نمودند فقط صدنفری تفنگچی در تحت ریاست حسین خان پسر رضاقلی بیك برای انجام اوامر حکومت و حراست اعلی قاپی (دروازه دارالحکومه) تخته قاپو ماندند - روز دوشنبه ١٣ شوال (١٣١٥) ملا لطف الله شیخ الاسلام متوفی گشته. کامه (عنزله) تاریخ سال فوت اوست. در ٢٢ شوال همین سال ملا عبدالرزاق امین الاسلام بلقب شیخ الاسلامی نایل وملا ابراهیم نوه ملا لطف الله که جوان باهوش چهارده ساله بود بلقب امین الاسلامی ملقب گردید. درجمادی الثانیه (١٣١٦) سالار الملك معزول و حکومت کردستان بحاج میرزا محمود خان احتشام السلطنه کارپرداز بغداد واگذار گردید.

(حکومت حاج میرزا محمود خان احتشام السلطنه)

پس از عزل امیر نظام و حرکت سالار الملك پسرش از کردستان روز سه شنبه ٤ شوال (۱۳۱٦) تلگراف حکومت حاج میرزا محمودخان احتشام السلطنه امیر تومان معاون وزارت امور خارجه رسید. در ۲۷ ذی قعده وارد کردستان شد. شخص باهوش تیز فکر کار آگاهی بود. ایام حکومت خودرا برأفت و مهربانی و حسن سلوك بامردم بسر برد. حرکت عنیفی که درمدت حکمرانی از او صادر شد همین بود که بدسیسهٔ مغرضین سلیمان خان شرف الملك و امان الله خان وکیل الملك و محمدکاظم خان نصیر دیوان را بچوب بست و مطالبه بیست و پنجهزار تومان جرم از آنها نمود. سپس خود ملتفت قضیه شده . که در نتیجه اعمال غرض او و اوادار باین حرکت نموده اند. از دراستمالت آنها در آمده بنای داجوئی گذاشت - ۱۵ رمضان همین سال ملا احمد نصیر الاسلام که شخص فاضلی بود بمرض سکته متوفی. و میرزا علی اکبر صادق الملك هم در ۱۳ شوال (۱۳۱۷) از این دار فانی در گذشت — درحکومت سالار الملك اکثر اهالی کردستان تذکره تابعیت دولت عثمانی را گرفته . بنای هرز گی و شرارت گذاشته بودند احتشام السلطنه ماموریت تفکیك تابعیت را هم داشت . در نتیجه زحمات زیادی اتباع غیر مسلمه را از اتباع مسلمه دولت عثمانی تفکیك . واهالی کردستان را تا یکدرجه از دست شرارت اتباع جدید و تبعه بازی آسوده نمود . روز ۲۳ رمضان (۱۳۱۸) تلگراف انفصال احتشام السلطنه و نصب میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملك رسید . روز ۲۵ رمضان احتشام السلطنه از کردستان حرکت کرد.

«حکومت ابوالقاسم خان ناصر الملك»

پس از عزل احتشام السلطنه . روز ۲۳ رمضان (۱۳۱۸) حکومت کردستان به میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملك قراگوزلو همدانی مفوض و واگذار گردید . و روز جمعه ۱۱ شوال هم تلگراف خود ناصر الملك رسید . کفالت حکومت را بمشیر دیوان واگذار نمود. روز دوشنبه ۲ ذی حجه (۱۳۱۸) وارد کردستان شد . لدی الورود بکردستان سند مالیات و انتظام شهر و بلوك را برحسب تصویب میرزا سلیمان خان بیان السلطنه که انیس و همه کارهٔ او بود از میرزا یوسف مشیر دیوان گرفته . خود بساختن عمارت و کلاه فرنگی در امیریه (کاوه سابه) پرداخت . وانجا را ظفره گاه خود قرارداد و به (ناصریه) اشتهار یافت . طاقهای شکسته . و سقفهای ترکه مورب و بخاریهای بست وشکسته یادگار او است . که بناها طاق ناصر الملکی . سقف

ناصر الملکی . بخاری ناصرالملکی میگویند. مدت چهارسال وچهارماه در کردستان با نهایت احتیاط ومحافظه‌کاری بسر برد . همیشه خودش میگفت که (من از کسی پول نمی‌گیرم . بکسی هم پول نمیدهم) پایه رفتارش کلیة بر متانت و معقولیت بود . زبان فرانسه وانگلیسی را خوب حرف میزد در علم و سواد مقام بلندی را داشت یکی از همدرسهای (سراد واردگری) وزیر امورخارجهٔ دولت انگلیس بوده مایل بمردم آزاری نبود همه‌کس را آقا خطاب میکرد.

مقصر را میگفت . این آقا را ببرید باکمال احترام چوب ببندید — درخلوت‌هم که‌کسی پیش او نبودمودب می‌نشست — درگردنهٔ که از حسن‌آباد به‌قریه کیلانه‌میرود وآنرا (کل‌سیف) میگویند . یك نفر ملکشانی کشته شده‌بود تهمتش‌را بابراهیم و علی‌اکبر نامان آدم‌فقیرزده بودند . ناصرالملك آدم نزد فمیر فرستادکه ابراهیم‌و علی‌اکبر را بدارالحکومه بفرستند تحقیقاتی هست ازآنها سئوال میشود - بفاصله یکساعت خبرآوردند که ابراهیم وعلی‌اکبر را حبس کردند . عصری خود اینجانب بدار الحکومه رفتم‌سبب حبس آدمها را پرسیدم . گفت یکنفر ملکشانی دیشب در کل‌سیف کشته‌شده ومیگویندعلی‌اکبرو ابراهیم آدم‌شما دیشب ازآنجا عبورکرده‌اند تفنگ هم که‌آلت قتل‌است همراه داشته‌اند . وخود آنها هم اقرار دارندکه دیشب ازآنجا رد شده و تفنگ نیز همراه داشته‌اند. باین دلیل گفتم آنها را توقیف‌کنند تا قرار مجازات آنها را با اطلاع خود شما میدهیم . اینجانب گفتم اگر همراه داشتن آلت قتل دلیل قتل باشد . آدمهای من آلت زنا هم همراه داشته‌اند . پس حد زنا هم باید برآنها جاری شود . درجواب مدتی سکوت کرده بعد امر دادآدمها را مرخص‌کردند . ازآن تاریخ ببعد صمیمیت ذات‌البین افزوده شده . این فراز هم در بین من وایشان‌ضرب‌المثل شده‌بودکه (آلت دیگری همراه داشته‌اند) . وهمیشه آنرا در موارد متشابهه تکرار میکرد و خنده در میگرفت

در ذی‌قعده(۱۳۱۹) خبرفوت شیخ‌محمد‌نسیم درگلنبرشهرزور باینعارسید درسنه(۱۳۲۰)هم حاج شیخ علی پسر حاج شیخ شکرالله . که‌جوان شکیل بافضل خوش‌خطی‌بود جهان‌فانی‌را بدرودگفت . و درسنه (۱۳۲۱) خود حاج‌شیخ شکرالله نیز فوت‌کرد . و در سنه (۱۳۲۲) مرض وبا از سمت خراسان بولایت کردستان سرایت کرده تلفات شروع شد . ناصرالملك سریعا به ناصریه رفته در آنجا قرانطین‌گذاشت . وقطع مراوده باشهر نمود . جزچند نفری‌که مطمئن بودبرحسب دستور خودش رعایت حفظ الصحه را دارند . احدی راراه نمیداد . سلام جشن تاج گذاری راموقوف داشت . شب تاجگذاری را درتپه (کچکدرش) آتش بازی‌کردند

وخود بادوربین ازناصریه نگاه میکرد . اینجانب هم باخانواده بقریه تخته رفته در آنجا سکونت گزیدیم . اواخر پائیز که ازمرض و با آثاری باقی نماند بشهر مراجعت کردیم درشوال همین سال ۱۳۲۲ خبررسید که آقاسید عبدالله بهبهانی وآقا سید محمد طبا طبائی و جمعیت زیادی از اهل طهران بشاه عبدالعظم رفته تحصن نمودند وازشاه مشروطیت خواستند ودستخط گرفتند. ولی شاهزاده عین الدوله اجرا نکرد - روز چهارشنبه ۱۲ محرم (۱۳۲۳) ناصر الملك معزول . و بجای او شاهزاده سالارالدوله مامور کردستان شد

دو سه روز پیش از حرکت . به ناصریه رفته مشیردیوان راهم با خود برده فقیر را هم برای نهار دعوت کرده بود پس از صرف نهار دست مشیر را گرفته روی صفهٔ جنب ساختمان قدم میزد من هم ایستاده بودم . بمشیردیوان گفت من فردا یا پس فردا میروم پشت سرمن ولینعمتزادهٔ شما میاید. ازآتش آرزوهای او خودراحفظ کنید چندان دوامی نخواهدداشت

پس از آن مملکت مشروطه میشود . من اینجا را برای راحتگاه شما در آن موقع ساختهام . مزاج شما با وضعیات آنروزه نمیسازد . اگر کنار بگیرید راحتید اگرنه طعمه مخاطرات خواهید شد . مخصوصاً امروز بـا حضور فلانی این کلمات را بعنوان یادگـار بشما میگویم که اگر بحرف من رفتار کردید . بفلانی هم توصیه میکنم که درآن موقع باشما همراهی کند وشمارا بعاطفه طبیعت میسپارم .

(حکومت شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله)

پس از عزل ناصرالملك . روز جمعه ۲۵ محرم (۱۳۲۳) شاهزادهٔ ابوالفتح میرزای سالارالدوله پسرمظفرالدینشاه حاکم کردستان شده روز دوشنبه غره ربیع الثانی واردکردستان گردید . اعیان تا صلوة آباد . وکسبه و تجار تا دهنه پیرمحمد به استقبال او رفته . هنگام رسیدن به میان کسبه از توی کالسکه خودش امر میداد وبا دست هم اشاره میکردکه - بخاك بیفتید بخاك بیفتید مردم بیچاره هم عموماً بخاك افتاده زمین اطاعت را بوسیدند خود شاهزاده ازخاك افتادن مردم میخندید . به توپخانه که رسید مرحوم خان شجاع لشکرارلان رکه ریاست توپخانه را داشت امر داد درارکشیدند وکلك کاری کردند که چرا توپ کم صدا بود بدارالحکومه که رسید شیخ محمدرضای حجة الاسلام وملا عبدالرزاق شیخ الاسلام وفقیر وملا علی قمی سلطان العلماء تا دم دروازه قاپچی باستقبال اورفتیم . ودر معیت او بمیان اطاق که

آقایان علماء نشسته بودند وارد شدیم . شاهزاده بدون اینکه بنشیند سرپاشروع کرد به‌بیانات گنده وزمخت وتاپوتوپ گفتن که من حاکم نیستم . من مالك‌الرقاب هستم . شاه‌بابام کردستان و گروس را بمن بخشیده من بر حیات وممات اهالی کردستان و گروس‌مختار ومسلط هستم : هرکس رااعدام کنم . یا باهرکس‌عطوفت ومرحمت داشته باشم . کسی از من نمیپرسد . چون من خسته هستم همگی مرخص تشریف ببرید . . . عموماً مرخص شده بمیان حیاط که رسیدیم شیخ شیپورکه با شاهزاده آمده بود سلام وخداحافظی‌کرده وبیخ‌گوشی به ملاباقر فخرالاسلام گفت شب بیائید مرا ملاقات‌کنید .

اشخاصیکه در معیت شاهزاده آمده بودند اینها هستند - (۱) شاهزادهٔ مظهرالدوله پسر رکن‌الدوله ۲ - یمن‌السلطنه ۳ - یمن‌الدوله - ٤- نصیرالملك شیرازی وزیر وپیشکار ٥ - میرزا حبیب‌الله‌خان علی آبادی منشی‌باشی ٦ - عاصم الملك فراشباشی ۷ - ملك‌المتکلمین ۸- شیخ شیپوراین دونفرندیم وانیس‌شاهزاده بودند - پس ازآنکه علماء واعیان از دارالحکومه خارج شدندفوراً امرداده‌صارم نظام فراشباشی را در همان محلی‌که چند ماه قبل عبدالله فراش خود را با ضرب خنجرکشته بود سر از تن جداکردند . از انتشاراین قضیه ولوله در شهر پیچیده . تمام اهالی مرعوب ومتزلزل شدند بدرجه‌ئی خوف و دهشت اهالی را گرفته بود که فراش سراغ بنارفته بود ببردیلهٔ اطاق دارالحکومه‌رادرست‌کند همینکه‌فراش به بنامیگوید بیائید شاهزاده تو را میخواهد فوراً زمین خورده سکته میکند . فردای همانروز پنجهزار تومان پول نقد از ملا باقر فخر الاسلام گرفته ملا عبد الرزاق برادرش راکه شیخ‌الاسلام بود معزول ولقب شیخ‌الاسلامی را باو داد س ازچند روز مشیر دیوان و معتمد را هم گرفته صد هزار تومان نقد بعنوان جرم از آنها مطالبه نمود بالاخره در نصف هزار تومان خاتمه یافت - مشیر دیوان و ملا عبدالرزاق هر دو خانه نشین شده قدغن نمود احدی با آنها مراوده نکند علی‌خان بابان را هم (امین تذکره برادر معرب الدوله کارگزار) زد محمود پاشای جاف فرستادکه دختر اورا برای شاهزاده خواستگاری نماید و درضمن هم تعهد بگیرد که هنگام اردوم با تمام قوای جاف شاهزاده‌کمك نمایدکه کردستان در تحت سلطنت شاهزاده مستقل شود هنگام مراجعت علی‌خان امین تذکره شیخ عبدالغنی مردوخی وکیخسرو بیگ پسر محمود پاشا نزد شاهزاده آمده درگروس او را ملاقات‌کردند و در معیت شاهزاده بسنندج مراجعت نمودند .

در دوره شاهزاده بگیرو به‌بند و جرم وزور وکلاه کاغذی شدت پیداکرده اطمینان جانی ومالی برای احدی باقی‌نبود . ازپولهائیکه‌از مردم میگرفت‌چندین فقره املاك وآبادی خرید . دو سه مرتبه در مجالس خصوصی وضعیات شهر و دهشت و تزلزل اهالی را بشاهزاده گفتم مورد توجه قرار نداد . روز بروز بر تضییقات‌وفشارات و نا آرامی افزوده میشد . و عدم رضایت از وضع حکمرانی شاهزاده عمومیت پیدا کرد . شب یازدهم رمضان (۱۳۲۳) محرمانه مشیر دیوان ملاقات این جانب را تقاضا کرده ساعت شش از شب گذشته با نهایت احتیاط بمنزل ایشان رفتم بطور اختصار دیدم مشیر دیوان تقاضا مینماید که اینجانب باقاضی‌اسمعیل بطهران یاکرمانشاه برویم . ووضعیات را عرض اولیاء دولت برسانیم که شر شاهزاده ازکردستان کمده شود . بملاحظه پاره‌موانع حرکت خودرا نتوانستم قبول بدهم . ولی‌گفتم اگرملاعبدالرزاق را بتوانید روانه کرمانشاه‌کنید . حاجی‌نصرالاسلام راهم من‌اطمینان دارم حاضر رفتن‌خواهد شد . منهم برای‌صورت تلگرافهای عمومی‌و خصوصی حاضرم بآنها میدهم . بعد هم اگر لزوم پیداکرد خودم نیزحرکت خواهم کرد (درکردستان خصوصاً دراینگونه‌موارد تحریر سجل‌وتلگراف‌اختصاص‌بفقیرداشت که باعبارات. وکلمات مؤثر وشورانگیز همیشه‌طرف رامتوجه مقصود ساخته ناچار از انجام می‌نمودم)- مشیر دیوان حاضر کردن ملاعبدالرزاق‌رابمن‌و قاضی اسمعیل واگذار نمود . دوشب بعد من‌وقاضی با اینکه هواخیلی سردبود برف‌هم بشدت میبارید ساعت شش ازشب رفته‌از بیراهه‌خود ما را متعاقباً بمنزل ملاعبدالرازاق رسانیدیم . پس‌از مبادله افکار ومذاکرات او رابرای حرکت حاضرکردیم . فقط برای‌خرج مسافرت معطل بود قرار دادیم که مشیر دیوان دویست تومان وجه‌نقد . هزارتومان هم‌برات‌کرمانشاه برای‌او بفرستد پس‌از خاتمه قول‌و قرارها بلندشده روی‌همدیگر رابوسیدیم و باوه. گفتیم که این آخرین ملاقات باشمااست . زیرامکن است که‌دیگر مانتوانیم اینجا بیائیم- قاضی ازبشت دارالاحسان ومن ازرودخانهٔ میابروان مراجعت‌کردیم بالاخره مشیردیوان کلیه‌وسایل حرکت رابرای مشارالیه تهیه نموده . شب ۲۸ رمضان با حال‌کسالت با دوسه نفراز آدمهای خود حرکت‌کردند ساعت سه از شب‌گذشته بقریه‌گریزه که میرسند . ازشدت سرماوکسالت مزاج درهمانجا پیاده‌شده شب‌رادر آنجامی مانند . فردا نزدیك‌ظهری خبررفتن شیخ‌الاسلام بسالار‌الدوله میرسد . فوراً وکیل‌الملك و مجیب‌الدوله وحاج ملاباقر شیخ‌لاسلام راحضار میکنند و پس از اوقات تلخیهای

زیاد و دشنام بملاعبدالرزاق . میگوید سریعاً سوارعقب او برود در هرجاکه باو میرسند کتف بسته اوراعودت دهند . وکیل‌الملك میگوید کسی که سرشب حرکت کرده ترس و بیم گرفتاری هم‌داشته حالا قطعاً بادرهمدان است یادرکرمانشاه . وازدست رس سوار خارج شده‌است . اگرعودت او لازم است بکرمانشاه و همدان تلگراف نمایید اورا عودت دهند . وانگهی‌رفتن یکنفر آخوندچه اهمیتی دارد تمام‌شهرکه‌در دست ما است ومعلوم نیست که او برای طهران رفته . یا ازترس خود را یك مأمنی رسانیده‌که اورادر حضورمبارك شفاعت‌کنند حالابدون جهت‌چراخودرادست پاچه‌کنیم . (اگرسوار عقب‌اومیرفت درگریزه باومیرسید) شاهزاده ازعنوان‌وکیل الملك قایل بصبرو سکوت شده ازتعقیب‌او صرف نظرمینماید ـ ملاعبدالرزاق‌فرای همان شب نزدیك ظهری ازگریزه حرکت‌کرده . درظرف دو شبانه‌روز خود را بکرمانشاه میرساند ودرمنزل آقاعبدالرحیم مجتهد پیاده‌میشود . متعاقب اوملاعلی نقی‌سلطان‌العلماء وبعدحاج نصیرالاسلام هم‌ازبیراهه‌خودشانرابکرمانشاه‌رسانیدند درآنجا اهالی‌کرمانشاه وزردوئیهائی‌که مقیم آنجاهستند تعصباً شرکت‌درتظلم‌نموده شاهزاده عین‌الدوله هم‌که‌صدر اعظم ورئیس‌الوزراء بوددل خوشی از سالارالدوله نداشت سریعاً تلگرافات تظلم راترتیب‌اثرداده . روز ۱۱ شوال تلگراف‌احضاری شاهزاده رسید . هرچه‌خواست بادادن پول نظریه دولت‌را تغییر بدهد ممکن نشد . بالاخره روز یکشنبه ۲۱ شوال حاضرحرکت شده اکثر علما و اعیان شهر را به قرادیان ملکی ابتیاعی خوددعوت نمود . اینجانب هم‌جزو مدعوین بودم . درعمارت قرادیان اداره امورشهررابه شاهزاده **مظهرالدوله** . و **یمین‌السلطنه وکیل الملك وکافی‌الدوله** گروسی واگذارنمودکه هرروزه دردارالحکومه جمع شده بامور ولایتی رسیدگی کنند وخود وعده دارکه‌ده روزه‌مراجعت خواهد نمود . آقا حبیب‌الله تاجر معروف عرض‌کرد ـ قربان سوقات پیر غلام‌را فراموش نفرمائید . گفت پیرمرد چه‌میخواهی برات بیارم ـ عرض‌کرد خود حضرت اقدس را میخواهیم. اگرممکن شدزودتر مراجعت‌بفرمائید ـ فرازاخیر مانند تیر بقلب شاهزاده‌فرورفته اثر خودرابخشید . ازعموم خداحافظی‌کرده سوار شد ومردم بشهرمراجعت‌کردند ـ روز ۷ ذی‌قعده تلگراف حکومت شاهزاده جلال‌الدوله رسید . وروز ۲۸ ذی‌قعده ملاعبدالرزاق شیخ‌الاسلام مراجعت‌نمود . وروز دوشنبه ۱۸ ذی‌حجه ملا باقر شیخ ـ الاسلام ازغصه فوت‌کرد .

(حکومت شاهزاده جلال‌الدوله)

پس از عزل سالارالدوله ، در ۷ ذی‌قعده (۱۳۲۳) حکومت کردستان بشاهزاده عبدالحسین میرزای جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان واگذار گردید روز چهارشنبه ۱۱ محرم (۱۳۲٤) واردکردستان شد پیشکار اوسهام نظام بود . این شاهزاده یکقدری متکبر وخودرأی بود . جز چند نفر از علماء احدی را نزد خود اذن جلوس نمیداد . اعیان وملاکین برای اینکه اورا مغلوب خودکنند که با نظر احتیاج آنها را تلقی نماید نرخ نان وگندم را بالا برده اهالی بصدا درآمدند وشروع بتظلم کردند . شاهزاده فوراً ملاکین‌را احضارکرده ادارهٔ ارزاق تشکیل داد . واز همه التزام گرفت که تا سر خرمن از قرار ماهی هزار خروار گندم تحویل اداره ارزاق بدهند ودر مسجد دارالامان انبارکنند ملاکین دیدند که از راه ارزاق هم نتوانستند اورا رام ومحکوم کنند . ناچار تهمت بچه‌بازی و خانم‌بازی باوزده شروع بتبلیغات عوام‌فریبانه ودسیسه‌بندی وتهییج قلوب نمودند . اینجانب محرمانه وضمنیات را باوگفته با موعظه وخیرخواهی خواست اورا متوجه تغییر وضع وحسن سلوك ورأفت ومهربانی نمایم . مفید نیامده غرور وتکبراجازه رأفت ومهربانی باو نمیداد . بالاخره روز جمعه ۲۴ ربیع‌الاول عموم رؤساء و برجستگان قوم (برحسب میعادیکه در بین بود) در منزل مشیردیوان جمع شده در مسجد جامع هم باهل جماعت ابلاغ نمودندکه عموماً در مسجد هاجر خاتون جمع شوند وتلگرافاً بدولت عرض کردندکه کردستان کوچك است و شایسته شاهزادگان نیست . تمنا داریم یکنفر درسکار خوش عمل را که شاهزاده نباشد بحکومت کردستان اعزام فرمایند . واین نعمد را بجای دیگر بفرستندکه استحقاق اخلاق اورا داشته باشند عصر دوشنبه ۲۶ ربیع‌الاول تلگراف عزل مشارالیه . وحکومت وزیرهمایون رسید . و شب سه‌شنبه ۲۷ ربیع‌الاول شاهزاده اواخر شب از بیراهه خارج شده باشتاب رهسپار طهران گردید - وزیرهمایون نیابت حکومت را تلگرافاً بحاج‌سردارمکرم ومشیردیوان بالاشتراک واگذار نمود .

(حکومت میرزامهدیخان وزیرهمایون)

پس از عزل جلال‌الدوله . روز ۲۶ ربیع‌الاول (۱۳۲٤) حکومت کردستان بمیرزامهدیخان قایم‌مقام کاشی که وزیرهمایون لقب داشت مفوض و واگذار گردید روز ۶ جمادی‌الثانی واردکردستان شد . دبیرخلوت که جوان خوش خط با اخلاقی بود رئیس دارالانشاء اوبود - چهار روز پس ازورود . حکم وخلعت پیشکاری را

بمیرزا یوسف مشیردیوان داده . ریاست دیوانخانه را هم بمعظم‌الممالک که درمعیت او آمده بود واگذار نمود - روز جمعه ۵ جمادی‌الثانیه (یك روز پیش از ورود وزیرهمایون) ملا عبدالرزاق شیخ‌الاسلام برای احراز مقام شیخ‌الاسلامی بجانب طهران حرکت کرده جمعی را هم از قبیل ملا علینقی سلطان‌العلما وشیخ علی ثقة‌العلما . وشیخ‌عبدالحکیم مجدالاسلام مردوخی وشیخ‌محی‌الدین‌امین‌العلماء . و قاضی‌عبدالکریم وغیر هم همراه خود طهران برده بود دراوایل شعبان (۱۳۲٤) بواسطه ترك مشروب که عادت دیرینهٔ او بود بمرض اسهال دموی مبتلا شده در ۳۵ شعبان بجوار رحمت حق میشتابد . نعش اورا در رمضان وارد شهر کردند .

در اوایل این سال دوباره زمزمهٔ مشروطیت در طهران تجدید شده . مردم بوسیله اجتماعات وشب‌نامه‌هاشروع بآزادی‌خواهی‌و هیجان عامه‌ودرخواست مشروطیت کردند . هرچه شاهزاده عین‌الدوله عبدالمجید میرزا خواسته با تخویف وتهدید و حبس و تبعید مردم را ساکت‌کند واز احساسات اهالی جلوگیری نماید بعکس . آن بآن بر جرئت وجسارت اهالی افزوده . مطلب را صریحتر وواضحتر اظهار میکردند . وجدی‌تر و بی‌پرواتر تقاضای مشروطیت مینمودند .

(تبصره) - پوشیده نماناد ایرانیان همان‌اندازه‌که جسور وجری هستند همان اندازه‌هم محتاط و باریك‌بین میباشند . ملت ایران تا نکبه‌گاهی بالا تر از دولت ایران‌گمان نمی برند قطعاً اقدام باین جسارت نمی نمودند - همانطور دولت و دولتیان نیز تا پشتیبان قویتری‌از توده ومحرك آنسراغ نمیداشتند تا باین‌درجه پافشاری وخودداری نمیکردند .

اصطکاك این دو قوهٔ باطنی سبب شد آتش آشوب وزدوخورد در بین دولت وملت درگیر . وقتل وکشتارازوهلهٔ خیال‌قدم بورطه عمل‌گذاشت‌آقایان سیدعبدالله بهبهانی . وسیدمحمد طباطبائی وسائرعلما وپیشوایان ازآتیهٔ این‌پیش‌آمد هراسیده راه‌عتبات راپیش‌گرفتند.وموقتاً درقم توقف‌کردند.اهل‌طهران‌هم‌قریب‌شانزده‌هزار نفردرسفارت‌انگلیس که‌پناهگاه جامعه‌بود متحصن‌گشتند.سفارت باحسن‌بیان شاه‌را از سوء حرکات شاهزاده عین‌الدوله مستحضر داشته . شاه‌عین‌الدوله را معزول ومیرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله راصدراعظم قرارداد . شاه وصدراعظم‌جدید . چارهٔ کار را در دادن مشروطیت دانسته روز ۱٤ جمیدی الثانیه (۱۳۲٤) دستخط دیگری صادر شدکه مجلس شورای‌ملی افتتاح و دولت ایران مشروطه‌بشود.

رسیدن این‌خبر بآقایان مهاجرین‌قم تجدید امید در قلوب آنها نموده بتهران

بازگشت کردند و برای انتخاب وکلا نظامنامه نوشته شد . اهالی طهران در اواسط شعبان (۱۳۲٤)وکلاء خود را انتخاب نموده امر صادر شد که مجلس در عمارت بهارستان منعقد شود . چون شاه در این هنگام مرض بود ولیعهد را ازتبریز بطهران خواست سلخ شوال (۱۳۲٤) ولیعهد بطهران واردشد نظامنامهٔ اساسی هم که تمام شده بود در ۱۷ ذیقعده (۱۳۲٤) بصحه شاه رسیده ولیعهدومشیرالدوله هم مهر کردند . روز بعدکه ۱۸ ذیقعده باشد شاه فوت کرد و کلمه (عدل مظفر) سال تاریخ مشروطیت شد .

چهارم ذی حجه (۱۳۲٤) محمد علی میرزا بر تخت سلطنت جلوس نموده تاجگذاری کرد سپس بتحریك اطرافیان شاه بنای ضدیت با مشروطیت گذاشته مشروطه طلبان هم درمقابل بر عدهٔ انجمنها واجتماعات افزوده جداً مقاومت کردند بالاخره مشیرالدوله استعفا نموده شاه میرزا علی اصغرخان اتابك را از فرنگ خواست که شاید با تدابیر او بتواند اساس مشروطیت را هم زند.

دوشنبه ۲۲ ذیقعده (۱۳۲٤) وزیر همایون معزول و حکومت کردستان به ثقة الملك واگذار گردید .

< «(حکومت میرزا اسمعیل خان ثقة الملك)» >

پس از عزل وزیر همایون . روزجمعه ۹ محرم (۱۳۲۵) تلگراف حکومت میرزا اسمعیل خان ثقة الملك رسید . روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول وارد کردستان گردید فؤاد الملك پسرش ومفتح الملك پیشکارش درمعیت او بودند . پس از چندروز پیشکاری را بمشیر دیوان واگذار نموده . دیوانخانه را بمفتح الملك سپرد . ثقة الملك بر حسب ظاهر از طرف دولت حکومت داشت اما باطناً ازطرف ملیون و طرفداران مشروطیت مأمور بود . که اهالی کردستان را باوضاع مشروطیت آشنا نموده این منطقه راضمیمه قوای ملی بسازد مبنی براین اصل همیشه در مجالس خصوصی منافع مشروطیت ومضار استبداد راگوشزد مردم میساخت و مشیردیون غالباً از بیانات او دلتنگ بود وبار ها باوگفته بود که ما مأمورین دولت باید مطیع اوامر پادشاه باشیم نه گوش برآواز سید وملا وباراری . ثقة الملك پس از نکه چشم و وگوشی باز کرده شناسائی بحال اشخاص پیدا کرد . روزی اینجانب را بخلوت خواسته گفت من اهل این شهر را غالباً یا منفذ می بینم یا مرعوب متنفذین که بهیچوجه قدرت ندارند یك حالت ثانویهٔ بخود بدهند . کسی که بوی تجدد از احوال

او استشمام میشود فقط منحصر بشما است . چه عیب دارد که شما پیش قدم شده از احساسات عمومی ملت ایران استقبال نمائید و نام نیك ومقام بلندی را برای خود احراز کنید اینجانب در جواب گفتم چون مجلس دوستانه است منهم حقیقت امررا پوشیده نمیدارم . دو هفته قبل هم از طرف دوستان مرکزی همچواشارهٔ بمن‌شده بود که درکردستان نیز انجمنهای ملی تشکیل شود وبا سایر ولایات همصدا وهم آواز شوند ولی چون مقدمات کاررا هنوز تکمیل نکرده بودم باینجهة تا کنون شروع نکرده‌ام اگر اجازه بدهید در همین دو سه روزه میخواهم بشهر زور بروم که شیخ حسام الدین را ملاقات کنم در آنجا هم وضعیات ترکیه را می فهمیم که مشروطه آنجا بکجا منتهی شده و بمفاد (قدم الخروج قبل الولوج) مأمور هم در اورامان برای روز مبادا تهیه و تأمین کنیم که اگربکوقتی مغلوب شدیم بآنجا پناهنده شویم آنوقت شروع بعملیات خواهیم کرد . ثقة الملك گفت‌این دیرمیشود تا بروید وبرگردید تقریباً بیست‌روز یکماه طول میکشد گفتم‌دیر بجنبیم وخوب کارکنیم بهتراست تااینکه بی‌گداربآب بزنیم . من قول میدهم که سعی کنم هر چه زودتر مراجعت کنم منتهی تا مراجعت خود با آقایان حاج شیخ یحیی (۱)

و ملا احمد مدرس و حاج باقر قرار داده ایم‌که دو سه انجمن ازتوده و اهل بازار تشکیل بدهند . خود حقیرهم که مراجعت کردم‌چندا نجمن‌دیگر را تشکیل میدهم - پس ازختم مذاکرات‌اینجانب روزه ربیع‌الثانی(۱۳۲۵) باتفاق آقای شیخ عارف خلفمرحوم حاج شیخ شکرالله رهسپار اورامان شدیم . درقریهٔ (تیولی) خدمت شیخ رسیده پس از درك‌فیوضات صحبت شیخوکسب معلومات‌مفیده راجع بوضعیات دوا همجوار . شیخ درموقع مرخصی صرافت طبع خود . دستخط **خلافت** باسم فقیرنوشت یکثوب‌لباده اطلس زرد وعمامهٔ مشیخت و یکرأس اسب ممتاز هم بعنوان خلعت بفقیر مرحمت فرمود . و مراجعت کردیم - (شیخ حسام‌الدین در کردستان چندین هزار نفوس مرید و منسوب دارد که اعتقاد کامل باو دارند واوامر اورا وحی منزل میشمارند وتخلف ازفرمایش اورا کفروزندقه میدانند) - فقیردر سنه(۱۳۲۲) سرسپرده بایشان بودم‌شیخ‌با این اساس وزمینه‌که در کردستان دارد . درد ستخط خلافت تصریح فرموده بود که (فلانی منزله‌نفس‌من است گفتار او گفتار من . وکرداراو کردار من‌است . هرکه‌از اطاعه اوامر او تخلف کند از طاعه‌خداو رسول‌تخلف کرده است) کسانیکه عوالم جوشش و ارتباط

---

۱) حاج شیخ یحیی که اخیراً لقب‌اعتضاد الاسلامی برای او گرفتم ملا احمد هم‌لقب قطب الاسلامی برایش فرمان صادر کردم)

توده واهل بازار رابافقیرمیدانستند . همینکه‌دستخط شیخ‌را میخواندند. بی‌اختیار میگفتند ـ نکار مجلس‌ما خود همیشه دل میبرد .علی‌الخصوص که‌پیرایهٔ بر او بستند تامراجعت اینجانب آقای‌حاج شیخ یحیی باتفاق حاج‌شیخ بقاء (مظهرالاسلام) جمعی‌را ازاهل بازار وکسبه باهم‌متحد نموده . درتحت عنوان. (هیئت کار گران) شبها جلسات‌سیار داشتند . فقیرهم دراوایل‌جمیدی الاولی(۱۳۲۵)مراجعت‌نمودم‌از قضامیانه‌مشبردیوان‌باآقایان‌حاج فتح‌الملك‌وحاج‌ارفع‌الملك بهم‌خورده‌شب۲۷رمضان ایشان بمنزل مرحوم حجةالاسلام رفته اطلاع دادند منهم‌بانجا رفتم بالاتفاق‌تصمیم قطعی گرفتیم که‌انجمنی‌مرکب از علماء واعیان ورجال طبقه‌اول کردستان(باستثناء مشیر وآصف) تشکیل‌بدهیم‌ازفردای همانشب شروع‌باقدامات نموده جمعیتی‌راتحت عنوان (انجمن‌صداقت)متحد نمودیم. ومرامنامه ونظامنامهٔ مرتبی هم برای‌آن‌نوشته هیئت رئیسه‌راهم بارای مخفی وحکم‌اکثریت‌انتخاب‌نموده درمحله جلوقلعه‌حکومتی دم دروازه مسجد ملاجلال . عمارتی برای جلسات عمومی و خصوصی انجمن کرایه کردیم . روز۲ ذی‌قعده (۱۳۲۵) انجمن درتحت‌مدیریت خودفقیر افتتاح یافت .و بیان نامه افتتاحیهٔ ذیل‌را باحضور عموم‌قرائت نمودم

(بیان‌نامه افتتاحیه‌انجمن صداقت)

الاعذار ماالاعذار بعدهذا الانذار فاعتبرو ایااولی الابصار لعلکم تفلحون فی‌دار القرار ـ ای‌هموطنان. ای مسلمانان . ای برادران . ای فداکاران . بنظر بیارید که حضرت‌رسول‌درهنگام رحلت‌بشما مسلمانان چه وصیت فرمود. وچه‌امانتی را بشما سپرد که‌در حفظ ونگاهداری‌آن بکوشید . ونگذارید که صدمه‌وآسیبی واردآن‌بشود. .البته درنظردارید که‌فرمود (انی‌تارك فیکم‌الثقلین کتاب‌الله‌وعترتی) ای مسلمانان. ای‌امانت‌داران . یقین‌فراموش نفرموده‌اید که‌پس ازرحلت‌رسول‌چگونه حق‌امانت داری رابجا آوردید . وصیت رسول‌را انجام دادید . که‌**عترت** او را درکربلا بآن‌مصائب وبلاها مبتلاساختید. و**کتاب‌خدا** راهم که عبارت ازاحکام‌او است مختل وپایمال نمودید . وآیات رابمیل‌خود ترجمه وتفسیر گردید . که امروزه می‌بینیم‌ازقرآن جز لفاظ عاری‌از معنی چیزدیگری باقی نیست وسوای‌خط وکاغذ بین دو جلد آثار وعلایم‌ازآن ناهده نمیشود .چراکه احکام‌آن بکلی معطیل شده است . وبهیچوجه عمل‌بآن نمیشود . بلکه‌عکس‌العمل آن‌در میان‌مردم معمول‌ومجری است هرکس معنی‌قرآن راخیالات وافکار خود میداند. وعقاید را بغرهٔ مصاعدهٔ درون خودرا اسلامیت تصورمیکند . درصورتیکه قرآن وآورندهٔ آن‌از آن افکار

وخیالات بیزار . وازاین دیانت واسلامیت که ماداریم زمین وزمان شرمساراست .و هنوز بااینحال ماخودمان رامسلمان میدانیم ـ حضرت شیخ حسام الدین دامت برکاته مسلمان وپیرو قرآن است . لامنافشة فی المثال چهارشنبهٔ جلادهم که همه اورا میشناسیدخود رامسلمان وپیرو قرآن تصورمینماید . فاما ازروی انصاف ازهمه تصدیق میطلبم که ، یا شیخ حسام الدین وچهارشنبه جلادهر دو دراسلامیت در یك رتبه و ، دیف هستند؛ یا آسمان تا زمین فرق و تفاوت دارد . به همین قیاس شیخ حسام الدین نسبت بخلفاء راشدین . و شما ها نسبت به چهار شنبه . که هر گاه ما بیائیم تمام این طبقات را همه مسلمان بدانیم . ناچار باید که برای اسلامیت بتجزیه و ترتیب قائل شویم . که بگوئیم خلفاء راشدین مسلمان کامل عیاراند . وامثال شیخ حسام الدین نیم مسلمان اند وشماهاکه برزخ بین شیخ حسام الدین وچهارشنبه هستید چارك مسلمان هستید وبهمین ترتیب پنج سیرمسلمان . ودوسیرنیم مسلمان الی مثقال ونخودوگندم مسلمان قایل شویم . تابچهارشنبه برسیم که یکذره اسلامیت درهیکل اوموجود نیست ـ درصورتیکه اوهم خودرا حمد وتشهد درست میداند . .

ای مسلمانان بخدای اسلام قسم است که اسلامیت یك حقیقت بسیطهٔ واحده است که بهیچوجه تجزیه وترتیب پذیرنیست . هرکس دارای ان حقیقت بسیطه است مسلمان است . وهرکس دارای آن حقیقت نیست نامسلمان است . وشق ثالثی درکار نیست بیخود و بیجهت خود را معطل و سرگردان میسازید ـ نص صریح فرمایش حضرت است که میفرماید ـ (ستفرق امتی ثلاثاً وسبعین فرقة الناجیة منهم واحدة والباقون هلکی قیل ومن الناجیه . قال هم الذین علی ما انا علیه الیوم واصحابی) ودر روایت دیگرمیفرماید (والباقون فی النار) که صراحتاً بدون رودروایستی می فرماید که فرقه مسلمان در میان فرق مختلفه امت من فقط یك فرقه واحده است وبس. باقی همه هالك ونامسلمان اند . ومستحق دوزخ ونیران . بااین صراحة لهجه درحصروتعیین . دیگرچگونه جای تجزیه وترکیب . یا تبعیض و ترتیب باقی است که بتوانیم بگوئیم دربین این دوشق نفی واثبات شق دیگری هست که عبارت ازاسلام طبقاتی است .یعنی نیم مسلمان و نیم نخود مسلمان را مثلا تشکیل میدهد . حاشاو کلا همچو تجزیه و تبعیضی در اسلام وزیادت نیست . و از آدم تابخاتم احدی باین ترتیب وترکیب وطبقه بندی قائل نشده است . بیخودوبیجهة خودرا معطل کرده که خودرا نمیشناسید. وبی بحقیقت وماهیت خود نمی برید . بی پرده وبی درنگ باید اذعان نمودکه اگرمسلمان عبارت از خلفاء راشدین باشد .قطعاً ما بااین عملیات

اسلام‌کش دیانت شکن مسلمان نیستیم. و فرسخها ازحقیقت اسلامیت دور و مهجور افتاده‌ایم . آئینه حقیقت‌اسلامیت را برسنك زده خوردکرده‌ایم. دیگرپینه و وصله بر نمیدارد . هرچه زودتر فکری باید کرده وچاره و علاجی برای نامسلمانی خود پیدانمائیم که دوباره مسلمان شویم . وآداب و ارکان اسلامیت‌را از سر بگیریم وآنچه منافی اسلامیت است متروك داریم . حکماء و فلاسفه دنیابرای نجات از ورطه بی دیانتی چاره وفکری اندیشیده‌اند. که‌اگرماآن را پیروی‌کنیم ممکن‌است مارا دوباره بسرحد دیانت و اسلامیت هدایت نموده . کشتی شکسته وضعیات ما را باردیگر بساحل نجات برساند ـ وآن‌اینست‌که دیده اند زمام اداره امور هرملت و مملکتی دردست شخص سلطان و پادشاه آن مملکت‌است . بتجربه هم ثابت‌شده است اگرپادشاه خوب باشد ملت ومملکت را باوج سعادت میرساند . واگربد باشد ملك وملت راباسفل‌السافلین مذلت وضلالت می‌کشاند. بنابراین پیشوایان‌اسلام و قائدین ملت مرحومه هم چاره وعلاج حفظ بیضه اسلام رامنحصر باین دانسته‌اندکه سعی‌کنند پادشاه اسلام. وسرچشمه اسلامیت مانند دوره خلفاء راشدین پاك ومسلمان باشد.یا اگرمسلمان پاك پیدا نشد . لااقل شرط وقیدی برای رفتاروگفتارپادشاه نامسلمان قراردهند. که مسلمانان‌ازاوضاع نامسلمانی‌اومصون ومحفوظ باشند یعنی‌خودسرانه ودفسارگسیخته بجان ومال مردم نیفتد. وعرض‌وناموس جامعه‌راطعمه‌آتش‌هواوهوس خودنسازد مقصوداصلی‌ازکلمهٔ (مشروطه) فقط وفقط همین‌است وبس. که‌برگزیدگان وبرجسته‌گان قوم بترتیب مخصوصی‌انتخاب‌یافته.دریك مجمعی‌که‌آن را دارالشورای مملکتی میگویند جمع شده موادی چند برای‌محدودکردن اختیارات شاه نالایق . یعنی نامسلمان مینویسند. که مانند شاه مسلمان بامسلمانان رفتارکند .آن موادرا **قانون**. واین‌ترتیب‌راترتیب **مشروطیت**. وآن دولت رادولت **مشروطه** میگویند مقصود و مرام ما پیشقدمان مشروطیت نیز همین است .که اساس‌کیفمایشائی پادشاه ناشایسته وحکام سوء مبدل باساس مشروطیت شود که احدی بدون مجوز شرعی یا قانونی دخل وتصرف دراموال مردم نکند.امراء وحکام ظلم وتعدی ننمایند. علماء وقضاة . ازجاده شریعت منحرف نشوند. احکام اسلامی را بمعرض مزایده و بیع و شراء نگذارند. فتوای ناحق ندهند. ناسخ ومنسوخ ننویسندمال‌صغاروایتام‌واوقاف نخورند. برای‌خوردن مال‌مردم بحیله های شرعی وقیل وقال وکلاه‌کاغذی نپردازند تمام اخلافات راکنارگذاشته یك رویهٔ مستقیمی برای‌ادارهٔ امورجمهوراتخاذنماینده غالب دول معظمه دنیا دارای این رویه وترتیب شده‌اند . نظام دنیا اجازه نمیدهد که ماازپیرانیان ازورپه عموی وجریان عالم‌مستثنی باشیم. در سوالف ایام نیزغالب

ملل دنیا از قبیل ملت یهود و نصاری وغیرهما برای اداره امور مملکت خود دارای مجلس مشورت بوده‌اند درتورات واناجیل وکتب‌عهد عتیق مصرح است که ملت‌یهود درکرسی ایالت ارشلیم وسائرشهرها تاانقراض سلطنت یهود وظهورقیاصره(مجلس شوری) داشته‌اند ملت مسیح نیزتاظهورخورشیدسلطنت محمدی غالباً مجالس° ورای مملکتی داشتند پولس‌حواری مسیح یکی‌ازاعضاء مجلس‌شورای ملی ومجری‌احکام ونتایج‌افکارکنگاشتان بود . همچنین بت پرستان زمان حضرت ختمی مرتبت باسم (دارالندوه). یعنی کنگاشتان مجلس شوری داشتند واشخاصی راکه سنشان کمتر ازچهل سال بوده درآن مجلس راه نمیدادند. وهکذا بنای مذهب ابراهیم زردشت برمجلس کنگاش ومشاوره بود. وسلاطین ملت‌اوهمه دارای مجلس مشورت بودند . نصوص آیات قرآنی وصرایح احادیث نبوی نیزکه همه دیده‌اید وشنیده‌اید بمانشان میدهندکه حضرت‌رسول مجلس شوری داشته ودرجنك بدر، واحد، واحزاب وصلح حدیبیه تشکیل‌انجمن فرموده چنانکه درتفسیر سوره(آلعمران) و(انفال) و (احزاب) و(فتح) مفصل ومشروح‌است. وآیات بینات (وشاورهم فی‌الامر) و (امرهم شوری بینهم) و(لقدکان لکم فی‌رسول‌الله اسوة حسنه) . وحدیث‌صحیح (ماضل‌قوم شاوروا) و(لاتجتمع امتی علی‌الضلاله)وخبرمتواتر(المشاورة اصل‌من‌اصول‌الدین. وهی‌سنة‌الله رب‌العالمین علی‌کافه‌الخلائق اجمعین) وغیرها من‌الاحادیث الصحیحه. دلالة صریحه دارند براینکه مجلس شورای مملکتی وکنگاشتان ملی‌وانجمنهای ایالتی‌وولایتی ازاصول دین‌مبین وازلوازم آئین حضرت‌ختم‌المرسلین‌است. اگرپاره اشخاص‌خفاش منش. ازشعشعه خورشید مشروطیت چشمشان‌خیره وبی‌نورمیشود. ونمیخواهند شعائر وآثارکهنه وپوسیده خود راازدست بدهند. ومردانه ونیرومندانه قدم بمیدان‌آزادی وبرادری وبرابری ومشروطیت بگذارند. که‌ازلذایذونعمتهای نیای جدیدمتلذذ و متنعم بشوند آنهاچندان محل توبیخ وملامت‌نیستند. زیراکه‌مدتهااست‌درمشیمهٔ‌استبداد زندگی‌کرده بخون حیض ونفاس‌ظلم‌وتعدی‌پرورش یافته عشق واشتیاق‌مکیدن خون مردم درعروق وجوارح آنها حکمفرماگشته. از مشاهده انواردنیای روشن و لذایذ عالم تمدن متنفروانظهارناله وجزع مینمایند. آنها لذت ظلم واستبداد در دماغشان جای‌گیرشده تاجان دربدن‌دارند. بمیل‌واختیارخوددست‌ازجان‌ومال‌وعرض‌وناموس‌ضعفا برنمیدارند. آنها رافعلا باید بحال‌خواب خرگوشی‌خودگذاشته. تادرآتیهٔ نزدیکی‌مشت طبیعت وسیلی دهرآنها رابمکافات اعمال خود خواهد رسانید. کسانیهم‌که میگویند مشروطه بداست . و باعث افتشاش و قتل وفساد وخرابی مملکت شده . واز راه

عوام فریبی میخواهند مردم را پس پس بجانب پرتگاه بدبختی عودت دهند درجواب آنها باچهره گشاده ولهجه فصیح میگوئیم که این هنگامه وآشوب چیز دیگری نیست جز گردوغبار خرق وانهدام کاخ استبداد که چشم وگوشها را آزرده ومتاثر میسازد. ومانند ابوالهول در برابر چشم جهانیان عرض اندام مینماید . اگرنه **مشروطه** در دول متمدنه چرا باعث ترقی وسعادت است . ودرایران برای چه موجب آشوب و انقلاب وقتل وفساد میشود . مگرمشروطه رود نیل است که برای سبطیان آب باشد وبرای قبطیان خون. یا ریگ بیابان مصر است که برای اسرائیلیان من وسلوی باشد وبرای فرعونیان قورباغه وشپش . ویابالاخره مشروطه صحرای محشر است که برای مومنین بهشت وگلزار باشد وبرای کفار دوزخ ونار ـ هرچه هست از قامت ناساز بداندام مستبدین است که این هنگامه وانقلاب را تولید مینماید . اگرنه نقصی در قوارهٔ اساس مشروطیت نیست ـ تجربه وتاریخ هم بمانشان میدهند که همواره در هنگام ظهور انوارحق . و طلوع خورشیدهای حقیقت . چون نفوس خسیسه و قلوب خبیثه ازدر انکار وعناد در می آیند . وبالقاء شبهات ونشر اباطیل میپردازند . ودرمقابل سیل سعادت وطوفان رحمت میخواهند در افاده گی ومعاکسه نمایند . یقین است که بحکم قانون طبیعت از اصطکاك دو قوه متضاد . آتش فتنه و فساد مشتعل شده . مواد کثیفه وفاسده محترق و عناصر لطیفه مبدل بانوار روشنائی بخش میشوند وسرتاسر قلمرو حقیقت را روشن ومنور میسازند ـ چنانکه هنگام ظهور نوح. برای آشکارشدن حق واعلاء بیرق سعادت دنیائی غرق طوفان شد وهنگام قیام ذوالعصا حضرت موسی. چندین کرور نفوس رهسپار عدم وغرق دریای نیستی گشتند . و مصر وکنعان مخروب وویران گردید وهمچنان نهنگ شمشیر محمدی در دریای خونهای چندین هزار نفوس غوطه ور آمد ـــ برای چه ؟ برای آنکه حق میخواست ظاهر شود. و باطل نیست ونابود گردد . درخاتمه بایك قلب مملو از صمیمیت و صداقت مراسم تبریك این جشن افتتاح انجمن صداقت) رابعموم اعضاء وکارکنان آن تقدیم داشته. از خداوند موفقیت عموم آسایش طلبانرا متمنی وخواستاریم . زنده باد فداکاران میدان تجدد . پاینده باد مشروطیت وآزادی ـ

این بیانیه . اولین بیانیهٔ بود که درکردستان برای تبلیغ مشروطیت قرائت شد : و اول بمبی بود که برعلیه مستبدین ترکید . بهمین جهت نسخه آن ژلاطین شده هزار نسخه در شهر وبلوکات منتشر . وهزار نسخه هم برای تهران و ولایات فرستاده شد ـ علاوه برانجمن **صداقت** و **کارگران** . چندین انجمن دیگر رانیز باسامی مختلفه (**حقیقت**) و (**اخوت**) و (**صلاحت**) . توسط دوستان وکارکنان باساعدت حکومت

درمحلات شهر دائر گردید . محض اینکه خود فقیر بتوانم در جلسات انجمنها برای تشویق وتهییج حاضرشوم . ونیز برای اینکه ایام هفته سراسر اهل کردستان راسرگرم صحبت ومذاکرات مشروطیت نمائیم . جلسات انجمنها را بترتیب ذیل تقسیم برایام هفته نمودیم .

شنبه یکشنبه دوشنبه سه‌شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه
صداقت صداقت حقیقت اخوت صلاحت صداقت تعطیل

چون گرداننده چرخ سائر انجمنها در باطن انجمن صداقت بود . ومدیریت آن نیز باخود فقیر بود . برای توسعه وقت دوروز (یکشنبه . وپنجشنبه) رانیز بانجمن صداقت اختصاص دادیم مشیر دیوان از این تشکیلات وترتیبات عصبانی شده شروع بضدیت و معاکسه نمود فقیر برعایت احترامات مشارالیه وصیت ناصرالملك را (که در مبحث حکومت او گذشت) بایشان تذکر دادم . جواب داده بود ناصرالملك هم مشروطه خواهی بود مثل فلانی تاجان در بدن دارم ممکن نیست زیر بار فرمایشات بقال وچقال بروم بالاخره دامنه معاکسه امتداد پیدا کرده . تااینکه در ۱۸ ذی‌قعدهٔ (۱۳۲۵) جلسه فوق العاده در انجمن صداقت تشکیل نمایندهٔ سائر انجمنها هم دعوت شده حکومت و مشیر دیوان را هم دعوت نمودیم . مشیر دیوان اول عذر خواسته بود بعد حکومت او را توبیخ و ملامت نموده باخود به انجمن آورد . ولی جمعی از آدمهای خود را مسلح وارد انجمن کرد (در صورتیکه ورود بااسلحه درانجمن ممنوع بود) پس از مشاهده این تظاهرات بی رویه . فقیر بلند شدم بیانات شدید اللحنی را مبنی بر تهدید مستبدین و توبیخ و ملامت مشیر دیوان و همکاران او شروع نمودم از پریدن رنگ رخساره وخشکیدن لبهای او احساس میشد که میل دارد چندین طبقه زیر زمین باشد . بشرط آنکه عبارات و گوشه و کنایات مرا نشنود آنروز ملتفت شدکه طپانچه وخنجر درمقابل شمشیر زبان و شربنل بیان نمی‌تواند مقاومت کند . زیرا ما آنچه بایدبگوئیم گفتیم واوبا اسلحه و استعدادیکه همراه داشت نتوانست کوچکترین اقدامی رادرجلوگیری بموقع اجراء بگذرد وهنگامی که ازانجمن بسلامت خارج شد . تصورکردکه عمر دوباره باو داده شده است .

روز ۱۳ ربیع الاول (۱۳۲۵) میرزا علی اصغرخان اتابك که شاه اورا ازفرنك احضار کرده بود واردطهران شده . چندنفرازعلماء هم که دراطراف شاه بودند با اتابك همدست شده ازراه شرع ومذهب شروع بمخالفت با اساس مشروطیت کردند روز ۲۱ رجب (۱۳۲۵) هنگامیکه اتابك از بهارستان بیرون میآید . عباس آقای ترك تبریزی باهفت تیر او را بقتل رسانیده خودش را هم بلافاصله مقتول میسازد

دو هفته بعد هم مشیرالدوله وفات یافت . در این هنگام و خلال این ایام متمم نظامنامه اساسی نیز باتمام رسیده . محمدعلی‌شاه آنرا نیزصح نوشت . و در ماه شوال (۱۳۲۵) شخصاً بمجلس رفته با حضور حج‌اسلام و وکلاء مجلس سوگند یاد نمودکه اساس مشروطیت را حفظ کند . بعد در اوائل ذی‌قعده (۱۳۲۵) جمعی‌مهترو وقاطرچی وعمله خلوت درمیدان توپخانه جمع شده داد میزنند که ما مشروطه نمی خواهیم. وشروع بـ ذیت وآزار مردم ونهب وغارت مینمایند . وکلاء و انجمنهااز در دفاع برآمده بهارستان ومسجد سپهسالار را سنگربندی‌کرده بالاخره مهاجمین را مغلوب میسازند . شاه مجدداً برای اسکات مردم اظهار موافقت کرده طرفدار مشروطیت میشود . بعد در اواخر محرم (۱۳۲۶) هنگامیکه شاه برای دوشان‌تپه میرود یکنفرمجهول درنزدیك (تخت‌بریها) بمبی در جلو اتومبیل سلطنتی بزمین میزند چند نفررا مجروح ومقتول‌میسازد .شاه‌که درکالسکه عقبی بوده سالم‌میماند این قضیه آتش غضب‌شاه را مشتعل ساخته . نسبت بمشروطه خواهان بدبین‌میشود. در ۵ ربیع‌الاول (۱۳۲۶)ثقة‌الملك‌معزول وحکومت‌کردستان بشاهزاده‌ظفرالسلطنه واگذار گردید .

(حکومت شاهزاده ظفرالسلطنه. سفر اول)

پس‌از عزل ثقة‌الملك حکومت‌کردستان بشاهزاده عزیزالله‌میرزای‌ظفرالسلطنه واگذار گردید . شیخ محمدرضای حجة الاسلام شب جمعه ۱۲ ربیع‌الاول (۱۳۲۶) متوفی . روز ۳ جمیدی‌الاولی(۱۳۲۶) شاه باسه صد نفر قزاق ودوهزار سرباز گارد سیلاخوری بباغ شاه رفته . پس از چند روز اعلانی در شهر طهران منتشر ساخت‌که چند نفری در مرکز مملکت مایه فساد و افساد اند باید تبعید شوند . پس از نشر اعلان شش نفررا ازمجلس درخواست مینماید . مجلس از تسلیم‌آنها امتناع میکند . فورا شاه تلگرافخانه ها را ضبط نموده روابط بین‌مجلس و ولایات را قطع وحکومت‌نظامی را تحت ریاست پالکونیك‌لیاخف (روسی)اعلان نمود وشب ۲۳ جمیدی الاولی (۱۳۲۶) نزدیك‌اذان صبح هزار نفر قزاق را با افواج‌دیگر تحت ریاست پالکونیك کماندان بریکاد قزاق‌مجلس را از سه‌طرف بتوپ بسته بمباردمان نمود . قریب هشت ساعت قوای‌ملی‌مقاومت نموده . بالاخره مجلسیان با تلفات زیاد مغلوب‌گشته سیدبن سندبن آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سیدمحمد طباطبائی باجمعی از وکلاء بپارك امین الدوله فرار میکنند . قزاق

دور پارك‌را محاصره کرده پس‌از چند نفر تلفات سیدین راباچند نفر دیگردستگیر نموده باهتك وتوهین بباغ‌شاه‌میبرند وازآنجاتبعید مینمایند وحاج‌ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان(دخو) مدیر روزنامه صور اسرافیل . ومدیر روح‌القدس را در باغ شاه و انبار دولت تلف میکنند . و سید جمال‌الدین واعظ اسد آبادی راهم که در همدان‌دستگیرشده بوددر بروجرد تلف مینمایند. رحیم‌خان چلبیانلوهم بامیر هاشم که سر دسته انجمن اسلامی در تبریز بود . مامور تبریز شده که آزادیخواهان‌آنجارا هم‌متفرق و داغان نمایند. ستارخان‌وباقرخان در مقابل‌قوای چلبیانلو سینه سپر ساخته مقاومت نمودند مخبرالسلطنه م‌که‌فرمانفرمای‌آذربایجان بود . قورخانه دولت را تسلیم آنها نموده خود بطرف اروپا فرار مینماید . بالنتیجه قوای احرار . اردوی رحیمخان را از باغ شمال خارج مینمایند — روز پنجشنبه ۲۴ جمیدی‌الثانی (۱۳۲۶) شاهزاده ظفرالسلطنه حکمران واردکردستان شد . در ۲۶ جمیدی‌الثانی اردوئی بسرداری سهام‌الدوله بکمك رحیمخان میرود باز کاری‌از پیش‌نمی برند.در ۱۵ رجب هم شاهزاده عین‌الدوله مامورآذربایجان میشود. باز قادربتسخیر تبریز نشدند .شاهزاده ظفرالسلطنه‌اول‌جزء مشروطه‌خواهان بوده و در قضیه میدان توپخانه روی منبر رفته بر ضد دولت نطق کرده است ولی اخیرا شاه او را استمالت نموده مامور کردستان می نماید که آزادی خواهان ایشانرا تادیب کند . اول کاری که کرد دویت میان دسته آزادیخواهان انداخت . تولیت‌مسجد دارالاحسان را هم از خانوادهٔ حجة‌الاسلام‌که پدرزن آینجانب بودوتازه فوت‌کرده بود سلب‌نمود و بملاابراهیم شیخ‌الاسلام داد . حاج‌فتح‌الملك وحاج رفیع‌الملك هم‌که سردسته آزادیخواهان بودند و ریاست فوج ظفربا ایشان بود . ازقضایای بمباردمان مجلس مرعوب شده‌از انجمن صداقت عقب کشیدند . سائرانجمنها نیز بالطبیعه تعطیل شده فقط مراودهٔ سری درمیان آزادی‌خواهانیکه‌ازجان‌گذشته‌بودند باقی‌بود . وهمه‌چشم انتظار بجانب‌آذربایجان‌دوخته بودیم شاهزاده حکمران هم‌درهمین‌انتظار بود که‌اگر تبریز مقلوب‌شد . شاهزاده هم‌در اینجا قرابت‌نسبی خودرا بشاه‌ثابت‌نماید . اگرنه تایکطرفی شدن‌کار . رویه بیطرفی را اتخاذ نماید . اینجانب هم در بحبوحهٔ این‌گردابها واین جزرو مدهای دریای سیاست گیرکرده متحیر مانده بودم گاهی عزم میکردم بفرنگ بروم غیرت مانع بود .گاهی میگفتم‌درکردستان بمانم‌تاریکی آتیه اجازه‌نمیداد . بالاخره‌بحکم

(در بلا بودن به از بیم بلا است) رفتن طهران را اصلح دانسته . سلب تولیت دارالاحسان را از خانواده حجة الاسلام بهانه ساخته برای سد الباب خیالات هم شیخ نجم الدین و شیخ محمد وسیم (شیخ آقا برا) اخوی زاده گان آنمرحوم را حاضر مسافرت نمود که لقب حجة الاسلامی را با تولیت دارالاحسان برای شیخ نجم الدین . ولقب شیخ المشایخی را با مستمری کافی برای شیخ آقا برا بگیریم و مراجعت نمائیم . شب ۱۹ رمضان (۱۳۲۶) محرمانه بامشیر دیوان ملاقات نموده قرار داد بستیم که اگر دولت پیش برد اومارا حفظ کند . واگر ملت غالب آمد ما اورا حفظ کنیم . نصف شب از کردستان بجانب طهران حرکت کردیم . سه روز در بین راه مانده روز چهارم وارد همدان شدیم . دو روز در منزل میرزا محمود خان لقمان الاسنان کردستانی توقف نموده آقای حاج شیخ محمد باقر مجتهد باسائر آقایان علماء و اعیان همدان از ما دیدن کردند روز سوم رهسپار طهران شدیم عصر ششم شوال (۱۳۲۶) بقریه رباط کریم نزدیکی طهران رسیدیم . یکساعت بغروب مانده تلگرافی بمضمون ذیل بمرحوم حاج شیخ فضل الله نوری که ایران مدار وقت بود . وما با او هیچ سابقه و آشنائی نداشتیم مخابره کردیم -

حضور حضرت غوث لانام آقای حاج شیخ فضل الله نوری دامت برکاته در معیت آقایان حجة الاسلام و شیخ المشایخ کردستان احرام طوف کعبهٔ حضور بسته با یك قلب مملو از اشتیاق عرض میکنم -

عزم دیدار تو دارد جان برلب آمده باز گردد یا در آید چیست فرمان شما

(الاحقر محمد امام جمعه)

بفاصله چهار ساعت جواب ذیل رسید :

حضور حضرت آقای امام جمعه کردستان دامت افاضاته . مقدم آقایان حجج اسلام را بفال نیك گرفته عزم سر افرازی دارید. سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین . فردا ظهری فرزندی حاج میرزا هادی با جمعی از آقایان دیگر در دو فرسخی شهر منتظر قدوم آقایان خواهند بود . چون ملاقات نزدیك است بیش از این زحمت نمیدهد (فضل الله نوری)

فردای آنروز که ۷ شوال (۱۳۲۶) بود بجانب طهران حرکت کرده در دو فرسخی طهران خدمت آقای حاج میرزا هادی پسر حاج شیخ و آقای اعتمادالشریعه و آقای شیخ احمد محرر و جمعی دیگر از کسان شیخ رسیده . که با درشکه استقبال آمده بودند ما را توی درشکه گذاشته مالهای سواری را از عقب با آدمها

آوردند . نیمساعت بغروب مانده وارد منزل حاج شیخ شدیم که پیش از وقت جمعی از آقایان علماء طهران از قبیل امام جمعه وظهیرالاسلام و سلطان‌العلماء و شیخ عیسی چاله‌میدانی وشیخ جعفر گلپایگانی وحاج آقا علی اکبر داماد شیخ و شیخ احمد عرب و غیرهم برای ورود ما دعوت کرده بود . پس از طی تعارفات شربتی صرف شد وآقایان تشریف بردند . حاج شیخ فرمود فردا درباغشاه مجلسی مرکب از سفراء وعلماء و کلیه طبقات مختلفه طهران منعقد است میخواهند درباب مشروطیت رأی بگیرند که اکثریت با هر طرف شد همانرا اجرا کنند . اگر خستگی راه مانع نیست بگویم ورقه دعوت برای شما هم بیاورند که در آنجا ممکن است ملاقات شاه هم بعمل بیاید .. حقیر گفتم خستگی ما بملاقات حضرت شیخ رفع شد . هر جا که آفتاب برود ما هم چون سایه پشت سر او حاضریم شیخ از مذاکرات ما خوشحال شده تا غروب تشریف داشتند و بعد باندرون‌رفتند آقایان رفقا هم پس ازصرف شام از شدت خستگی خوابیدند من بآدمها سپردم چائی تازهٔ برای من حاضر کنند و بعد آنها هم بروند بخوابند تا حاضر شدن چائی من شروع کردم بتهیهٔ لایحه برای مجلس فردا . همینکه قلم را بر داشتم فکرم برای پیداکردن زمینه بجزرومدافتاد. نمیدانستم چه بنویسم. اگردرمدح استبداد چیزی مینوشتم خلاف وجدان ومنافی اقتضای فطرت بود . واگردرمدح مشروطیت مینوشتم. خلاف عقل واقتضای موقع بود اگرهم بسکوت میگذرانیدم فرصت‌ازدست میرفت. بعلاوه تصورهم میکردم که حکومت‌ومخالفین شاید در ضمن تحریرات خیر اندیشانه خود شان سوابق حقیر را اطلاع داده باشندکه فلانی مشروطه خواه است (این حدس وتصورهم‌ازقضاصائب بود. زیرا دونسخه از بیان نامه افتتاحیه انجمن صداقت راکه سابق ذکرکردیم برای‌حاج شیخ فضل‌الله وامیربهادر فرستاده‌بودند . آنچه هم دلشان‌خواسته بودنوشته بودند)- البته در مقابل همچو پیش‌آمدی سکوت موجب پیشرفت‌آرزوی مخالفین بود بالاخره‌قلم راروی‌کاغذآورده . وازروان‌خود مدد خواسته. لایحه مناسبی مطابق‌زمینه‌ذیل برشته‌تحریردرآوردم (**لایحه**)هیچکس نمی‌تواند محسنات ومزایای مشروطیت رامنکر بشود. زیرا اساس مشروطیت اساس آسایش‌است. اساسی‌است‌که دولت وملت رابهم ارتباط واتصال میدهد . اساسی است که اغبراروانضجارفیمابین‌پادشاه ورعیت رامبدل بوحدت و صمیمیت مینماید. که‌دولت بملت متکی شده وملت بدولت‌امیدوارگشته. بادست‌اتفاق‌واتحاد مملکت رابشاهراه سعادت وترقی سوق دهند. چنانکه مبنی برهمین‌اصل وزمینه بودکه دولت قویشوکت

ایران باکمال میل و صمیمیت دستخط مشروطیت را بملت داد. وعموم علماء و پیشوایان مملکت هم این حسن پیش آمد را باچهره های باز و آغوشهای گشاده استقبال نمودند و طرفدار مشروطیت شدند. چه شد که یکمرتبه آن وحدت و صمیمیت مبدل بنفرت و دویت شد. و آن اتفاق و معاضدت مبدل بنفاق و مباغضت گردید. هیچ سبب دیگری موجود نبوده. جز اینکه ملت نادان ایران قدر این نعمت را ندانسته بمفاد(انالانسان لیطغی ان راه استغنی)شروع بجسارت و هرزه گی و عربده و یاوه درائی نمودند. آنچه نباید بگویند گفتند. و آنچه نباید بکنند کردند. بجای شکر و سپاس . بزعامیه دولت مقاله ها نوشتند. روزنامه ها چاپ کردند. شب نامه ها منتشر ساختند. برای شاه بمب انداختند که بالاخره دولت را از لطف و عطوفتی که کرده بود پشیمان و از بذل توجهات ملوکانه نادم ساختند . علماء هم از جهالت و جفتك انداختن ملت رم کرده از رأی خود برگشتند. که بالنتیجه کار به بمباردمان مجلس و مجلسیان کشید. و صدای طبل بدنامی و غربوکوس نادانی و عدم لیاقت ملت ایران در فضای جهان و سامعه جهانیان منعکس و طنین انداز گشت. که نه تنها اهالی کردستان بلکه عموم خردمندان باوجدان ایران را از مشروطه و مشروطه طلبی نادم و پشیمان ساختند . و این گنج شایگان را برایگان از دست دادند . چو از قومی یکی بی دانشی کرد . نه که را منزلت ماند نه مه را ـ اگر گاوی بیفتد در علفزار . بیالاید همه گاوان ده را .

ما سه نفر که دیروز غروبی ازطرف سه صدهزار نفر جمعیت کردستان بطهران آمده ایم فقط برای همین آمده ایم که بزمامداران دولت و ملت عرض نمائیم ـ ملت ایران عدم لیاقت خود را بتمام دنیا ثابت و اعلان نمودند که برازنده مشروطیت نیستند . مملکت ایران هم بیش از این تاب عربده و نادان بازی ملت جاهل را ندارد . صریحاً عرض میکنیم تا ملت ایران کاملا بیدار نشوند . واز روی علم و معرفت پی بحقوق وحدود خود نبرند شایسته مشروطیت نیستند . بلکه مشروطه و مشروطه طلبان دنیا را هم بدنام ولکه دار ساختند . سیاستی که امروزه شایسته این ملت باشد . همین است که شاعر میگوید ـ

اگر سلطان نفرماید سیاست　　زند هر ناکسی لاف ریاست
بلا برهم زند روی زمین را　　نه دنیا را بقا ماند نه دین را

چنانکه بچشم دیدیم و برأی العین مشاهده کردیم . اختیار مملکت را بدست ملت نادان دادن . همان حکایت ـ تیغ دادن در کف زنگی مست خواهد بود . ما نمایندگان ملت کردستان بصدای رسا که عموم سفراء و نمایندگان دول همجوار هم

بشنوند صریحاً میگوییم ما ملت بی عقل و بی تمیز شایسته نعمت مشروطیت نیستیم . و مزاج مملکت ایران هنوز استعداد این نوشدارو را پیدا نکرده است . ما هنوز قیم لازم داریم . و امور زندگانی ما در تحت قیمومت و سرپرستی دولت باید اداره شود اگرهم برای ترقی و سعادت مملکت مشروطه لازم باشد . باید خود دولت زمام آنرا دست گرفته در اعماق مملکت جاری نماید که پیش ازاین در نظر خودی و بیگانه سرافکنده و شرمسار نگردیم . رأی ما همین است و بس . و غیر از این رأی دیگری نداریم)-

پس از آنکه لایحه را باین ترتیب تهیه کردم . منهم آسوده خاطر برفقا ملحق شده خوابیدم . صبح بالاتفاق استحمامی نموده خودرا از گرد و غبار راه درآوردیم که عصر در ساعت مقرر بباغ شاه برویم . نزدیك ظهری حاج میرزا هادی گفت جلسهٔ معهود موکول بروز **دوازدهم** شده است - روز ۱۲ ساعت سه بغروب مانده صبح آقایان علماء بمنزل حاج شیخ آمده از آنجا بالاتفاق با کالسکه ودرشکه بجانب باغ شاه حرکت کردیم . متجاوز از پنجاه کالسکه ودرشکه پشت سرحاج شیخ بحرکت درآمد . در باغ شاه پیاده شدیم . چادر بزرگی که گنجایش چند هزار نفر جمعیت داشته باشد برپا ساخته بودند . درمحلی که شیخ جلوس نمود ماهم پهلوی دست او نشستیم . سفراء و طبقات مختلفه شهرهم عموماً آمده هر طبقه در جا و محل معین نشسته بودند . چیزی نگذشت شاهزاده مویدالدوله (ابوالفتح میرزا) بایك نفر پیشخدمت که کاسه بلوری سینی نقره روی دستش بود وارد مجلس شده شروع کرد باخذ آراء . آقایان حاج شیخ فضل الله و امام جمعه طهران (حاج میرزا ابوالقاسم) رای خودشان را که حاضر داشتند بمویدالدوله دادند اندانت توی کاسه . نوبت رای بما رسید . فقیر بمویدالدوله گفتم رای ما رای شخصی نیست رای عمومی است ما از طرف یك منطقه اینجا آمده ایم . رای خودمانرا باید علنی و برملا بگوئیم که اهالی کردستان تصور نکنند ما با نها خیانت کرده ایم مویدالدوله بحاج شیخ نگاه کرد که تکلیف بخواهد حاج شیخ گفت بروید اجازه بگیرید مؤیدالدوله رفت و برگشت و با حاج شیخ نجوائی کرده . حاج شیخ گفت نه خیر مهمان من هستند ازجواب حاج شیخ استنباط کردم که شاه دررای ما تردیدی دارد . ورفع تردیدرا موکول برای شیخ کرده است - سپس مویدالدوله گفت بفرمائید رای خودتانرا بگوئید . دران اثناء که من بلند شدم حاج شیخ شیپور پیداشد چون درکردستان سابقه اشنائی با هم داشتیم همینکه چشمش بمن افتاد رو بمن آمد . پس از احوال پرسی لایحه را در دست من دید پرسید میخواهی چیزی بخوانی گفتم بلی . گفت پس صبر کن که صندلی برایت بیارم خودرا

ا یدارخانه‌شاهی یك‌صندلی آورد من‌رفتم روی‌صندلی. اول‌شیخ‌شیپور مرا بصدای‌بلند برای‌حضار معرفی‌کرد. بعدمنهم شروع کردم بقرائت لایحه. از وضعیات‌موید الدوله احساس‌کردم‌که شاه درپشت تجیراست وگوش‌میدهد . رنك‌ورخسار اونشان داد که ازمقدمهٔ لایحه مضطرب شده منتظراست که بداند خاتمه‌آن یکجا منتهی میشود . بقسمت دوم‌لایحه که رسیدم کمی حال‌آمده رنگ‌و رویش برافروخته شد ـ پس از ختم لایحه صدای‌احسنت ازهرطرف بلند شد. موید‌الدوله رفت بطرف‌آخوندرستم آبادی‌که‌از او هم‌رای بگیرد آخوند بصدای بلندگفت ـ رای من . عقیده من . مذهب من .همان‌است‌که آقای امام‌جمعه کردستان‌گفت غیرازآن رای‌دیگری ندارم ازاوکه ردشد. آقاشیخ جعفرگلپایگانی هم‌همین‌عنوان را کرد. از او پائین تر نیز همین عنوان : بالاخره زمزمه درگیر شد که رای عموم همان است که امام جمعهٔ‌کردستان گفت این ملت شایسته مشروطه نیست . صدای زنده باد امام جمعهٔ کردستان از هرطرف‌بلند شد سفراء که بانتظار اقلیت‌واکثریت نشسته بودندکه ببینند طرفداران مشروطیت‌حائزاکثریت میشوند. یانه ـ این وضعیاترا که مشاهده کردند دیدند شق‌ثالثی پیداشد (اجراء مشروطیت تحت‌قیمومت دولت) همه‌تبسم‌کنان بهمدیگر نگاه میکردند. سلسله جنبانهای مشروطیت هم از دگرگون شدن مجلس مکدرشده. افسرده حال‌متفرق‌شدند (منهم‌ازاین ترتیب‌زمینهٔ سیاست‌تهران دستم‌آمده مشغول حساب‌خود بودم)

درخاتمه مجلس. موید‌الدوله آمد بحاج شیخ گفت شاه میفرماید حاج شیخ بامهمانهایش بیایند حضوربرسند . بالاتفاق حضور رسیدیم حاج‌شیخ خواست مارا معرفی‌کند همینکه‌اسم فقیررا برد. شاه فرمود ـ بلی بلی امام جمعه کردستان خوش‌آمدید. ما ازپیشدرآمد لایحه‌شما بشك‌افتادیم. بعد آخرش‌راخوب آوردید. خیلی‌خوشوقت شدم. کی‌آمده‌اید کجامنزل‌دارید. عرض‌کردم بلی منم‌که‌دیده‌بدیدار شاه کردم بازسه‌روز قبل‌وارد شده‌ایم درمنزل حضرت شیخ منزل داریم. فرمود ها جاذبهٔ آخوندی شما رابه‌آنجا کشانیده. والا اینجاهم منزل‌بود. عرض کردم معدو مزاج‌ما فقراء باغذیه سلطنتی واطعمه شاهانه عادت ندارد. مهمانداری را حضرت شیخ‌عهده‌دار شده‌اند. مهمان‌نوازی‌مانده که‌اعلیحضرت همایونی بعمل بیاورند. فرمود بلی‌مشیرالسلطنه را میگویم‌فردا عصری بدیدن شما بیاید . مطالبی دم اگر دارید فهرست‌بدهید که بگوییم زودترانجام بدهند. آقایان حجة‌الاسلام وشیخ‌المشایخ‌راهم بااسم ولقب معرفی‌کردم ودرخاتمه گفتم همه دعاگوی ذات اقدس‌همایونی هستیم.

ما شافعی مذهبان ازروی عقدهٔ مذهبی شاه پرست هستیم زیرا ما پادشاه را اولوالامر میدانیم. حاج شیخ گفت بلی سنی مذهبها پادشاه را واجب الاطاعه میدانند ما هم در این قسمت با یشان تأسی کرده ایم . لایحه امام علیه السلام هم از نتایج همین عقده بود — حاج شیخ اجازه مرخصی گرفت وما هم مرخص شدیم. فرمودتا درطهران هستید همیشه میل دارم شمارا ملاقات کنم.

فردا دوساعت بغروب مانده صدارت عظمی آقای میرزا احمدخان مشیر السلطنه ازطرف اعلیحضرت همایونی تبریك منزل تشریف آوردند. ماهم پس ازطی مراسم معموله صورت متمنیات خودرا نوشته بایشان دادیم. پس از رفتن بمنزل توسط پیشخدمت خود مبلغ پانصد تومان اسکناس را توی پاکت گذاشته . بعنوان خرج آبدارخانه برای ما فرستاد . آقای حاج میرزا هادی و جمعی از بستگان حاج شیخ حضور داشتند تصور کردند که قبول میکنم . اما بعکس تصور ایشان برعایت احترامات شیخ مجدداً اسکناسها را توی پاکت گذاشته . وشرحی بمضمون ذیل درجواب صدارت نوشتم. بعرض حضور مبارك میرساند — پانصد تومان مرحمتی که بعنوان خرج آبدارخانه برای تبریك منزل فرستاده بودند رسید. بر مراتب تشکر ودعاگوئی دعاگویان افزود زیرا اینگونه عواطف صمیمانه نشان میدهد که دولت قویشوکت روز افزون قاهره بهمه حیث در صدد راحتی وآسایش خاطر دعاگویان خود هستند . اما از آنجاکه ما برحضرت حجة الاسلام حاج شیخ دامت برکاته وارد ومهمان هستیم ایشان قبول نفرمودند که ما ازخود تحمل مخارج بکنیم. بنابراین شام ونهار ومخارج آبدارخانه وکلیه مصارف ما ازطرف ملازمان حضرت شیخ اداره میشود . باین جهت قبول وجه مرحمتی بی مورد و بی مصرف خواهد بود. باکمال احترام آنرا عودت داده عرض میکنم — ما آبروی فقر وقناعت نمی بریم . بایا یشه بگوی که روزی مقرر است فقط دربرابر این مکرمت عرض واستدعائی که داشته باشیم تسریع درانجام مستدعیات است که تصدیع حضرت حاج شیخ کمتر باشد — والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته (الاحقر محمد کردستانی)

مشروحه راکه تمام کردم دادم آقای حاج میرزا هادی قرائت نمود . گفت اجازه میدهید که حضرت حاج شیخ را هم مستحضر کنیم . گفتم مانعی ندارد عین مشروحه را از نظر ایشان بگذرانید. حاج میرزا هادی رفت وفوراً برگشت گفت حاج شیخ خیلی خوشوقت شدند وتصویب فرمودند — فقیر پاکت و اسکناس را به پیشخدمت تسلیم نموده ده تومان هم انعام باودادم وروانه شد — این قضایا درشهر طهران پیچیده علماورجال ومعاریف طهران چه، طرفداران دولت وچه طرفداران مشروطیت بدیدن ما آمدند

شرح جزئیات مذاکرات وکماکیف مباحثات علمی ما با آقایان علما مفصل و مبسوط است برعایت عدم تطویل از ذکر آن صرف نظر شد ـ روز سوم ورود ما بطهران تلگراف ذیل از طرف حاج شیخ برای تسلی خاطر بازماندگان مخابره شد.

جناب مستطاب ان شریعتمداران آقایان امین الشرع ومعین الشرع سلمهما الله تعالی لله الحمد سه روز است آقایان عظام بـا کمال استراحت و سلامت وارد . چون خودشان مستغرق پذیرائی زائرین اند مجال نکرده شما را اطلاع دهند اینست داعی محض آسایش خاطر عموم شماها اطلاع دادم . انشاالله خودشان هم که فراغتی حاصل فرمودند مفصلا مخابره خواهند فرمود خیلی تشکر دارم که بشرف ملاقات این ذوات متبرکه نائل آمدم خداوند ایشان را از داعی نگیرد . مخصوصاً خدمت جناب جلالتمآب آقای مشیرالدیوان سلام برسانید خدمات ایشان در نظر دولت قوی شوکت قاهره مخصوصاً در این دوسال بی اثر نخواهد ماند ـ(فضل الله نوری). شب دهم شوال ۱۳۲٦ ـ تلگراف ذیل را هم آقای میرزا حسین خان دیوان بیگی به مشیرالدیوان مخابره کرد .

جناب مستطاب اجل آقای مشیرالدیوان دام اقباله ـ آقایان عظام باکمال شوق وافتخار وارد . روز چهارم حسب الامر جهانمطاع بدربار عام که در باغشاه منعقد بود رفته . یك خورشید افتخاری ازافق وطن ما طلوع کرد . یعنی جناب امام جمعه بلند شده یك خطابه غرائی را قرائت فرمود . الحق نه تنها کردستان بلکه روح تمام ایران را شاد نمود . از هر طرف بصدای بلند ندای احسنت احسنت از جمیع علماء و امناء بلند شد . پس از ختم مجلس حضور اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه ارواحنافداه مشرف شده بی اندازه چه جناب حجة الاسلام وچه آقای امام جمعه مدظله وچه آقای شیخ المشایخ مورد عواطف ملوکانه آمدند ـ بارحضوراً جناب امام جمعه روحی فداه درکمال فصاحت نطق فرمود . مختصر حالا مدایح ایشان نقل هرمحفل وداستان هرکوچه وبازاری است الحق تاکنون احدی همچو آمدنی نکرده ونخواهد کرد . باید عموماً قدراین نعمت وذات مغتنم را بدانید که کردستان را زنده کرد .

فردای آنروز تمام علماء وامناء دولت از حضرت صدارت گرفته الی آخر . تبریك منزل آمدند . از قول بنده همین مخابره را خدمت اقوام ایشان فرستاده تبریك عرض میکنم . مخصوصاً در هرمحفل ازذکرخدمات جنابعالی قصورنداورنه (حسین دیوان بیگی) ـ از طرف سپهسالار اعظم نیز تلگرافی بمشیرالدیوان بمضاه ذیل مخابره شده بود .

جناب جلالتمآب اجل مشیرالدوله وزیر و پیشکار کردستان ـ آقای امام جمعه مدظله بر کنگره فخر ومباهات علم زدند . مخصوصاً خاطر اقدس شهریاری خیلی از ملاقات ونطقهای روان‌بخش آقای امام جمعه مدظله مشعوف است . امروز در قلمرو دل دست دست اولیت‌الحق‌گوی سبقت را ربوده محشر میکنند . تاکنون سه مرتبه بساحت اقدس ملوکانه شرفیاب شده وبهر قسم موده عواطف و بذل عنایات خسروانه آمده‌اند از طرف اینجانب بجنابان مستطابان آقایان امین الشرع و معین‌الشرع وسایر رفقای ایشان اطمینان بدهید انشاالله قریباً مقصدالمرام مراجعت خواهند فرمود ـ (سپهسالار اعظم) .

شب ۲۴ شوال ۱۳۲۶) دوباره برحسب اشارهٔ دربار . آقایان حاج‌شیخ فضل‌الله وجمعی دیگر از علماء عریضهٔ بشاه عرض کرده . وخودشان حامل عریضه شده در دربار متحصن شدند . بفاصلهٔ دو ساعت دستخطی بمضمون ذیل صادر . و فردا بانضمام عریضه آنرا چاپ وگراور کردند ومیان شهر منتشر ساختند .

باسمه تبارک وتعالی

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم‌الله تعالی عرم ما همه وقت بر تقویت اسلام وحمایت بشریعت حضرت نبوی ص بوده وهست . حال‌که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامیه منافی است وحکم بحرمت دادید وعلماء ممالک‌هم بهمین نحو کتباً وتلگرافاً حکم بر حرمت نمودند . دراینصورت ماهم از این‌خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان هیچو مجلسی نخواهد شد لکن بتوجهات حضرت امام‌زمان عجل‌الله‌فرجه ودرنشر عدالت وبسط معدلت دستورالعمل لازم داده ومیدهیم آنجنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانهٔ ما برنشر معدلت و رعایت حقوق رعیت واصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین ص وسلامه‌علیهم اجمعین اطلاع بدهید .

محمدعلی‌شاه قاجار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بموقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله‌ملکه‌وسلطانه معروض میداریم ـ در ۱۲ شهر حال . شوال ۱۳۲۶ که کارگذاران دولت جمع کثیری از وجوه علماء وشاهزادگان ووزراء و امراء واعیان واشراف وتجار را حسب‌الامر احضار بدربار گردون‌مدار نمودند . واز طرف قرین‌الشرف ارادهٔ سنیه را باعطاء مجلس شورای عمومی وتأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند . تمام

حاضرین متفق‌الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است، وممکن‌الجمع نیست . چنانچه برأی‌العین مشاهده کردیم وما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامیه هستیم ابداً راضی نمیشویم که وهنی باسلام و دین ما برسد . و در مقابل احکام اسلامیه شاه و رعیت یکسان است و بر همه لازم است حفظ دین وآئین شریعت سیدالمرسلین ص - بعد از آن تلگرافات عموم ولایات و ایالات که قریب به دویست طغرا بود بعضی تفصیلا وبعضی بر وجه اجمال قرائت شد — وپس از آن احکام حجج اسلام و علماء اعلام ولایات گوشزد حاضرین شد . و عرایض عدیده متظلمانه در استشمان از این بلیهٔ عظیمه از طبقات علماء واهل علم وطلاب وتجار واصناف که غائب از آن محضر بودند یکان یکان خوانده شد . بعدذلك کلیه حضار مجلس از علماء و تمام طبقات بتوسط جناب اشرف صدر اعظم عریضه متضرعانه در استدعای انصراف از این عزیمت بحضور باهرالنور ملوکانه تقدیم داشتند وپس‌از استیذان شرفیاب‌حضور معدلت‌ظهور شدند. واستدعای مجدانهٔ‌حضوری هم نمودند. وبوعده مراحم‌ملوکانه وقبول استدعای مقصد اسلامی باصدور دستخط انجم نقط مرخص شدند . تاکنون که یوم (۲٤)است ازناحیه مقدسه اعلیحضرت‌همایونی دستخط آسایش شرف‌صدور نپذیرفته ازانجائیکه بحکم محکم خلاق‌عالم جل‌اسمه حفظ بیضه‌اسلام در قرون و اعصار برعهده سلطان وقت وعلماء اعلام است‌از آنروزتاحال همه‌روزه ازداعیان مطالبه انجاز وعدواصداردستخط‌مینمایندوداعیان بدفع الوقت گذرانیده . تا امروز که مطالبه ازحدگذشت چاره ندیده جزشرفیابی در دربار معدلت آثار و بحمدالله نایل شدیم. واز پیشگاه همایونی ایفاء بوعدرا جدا مستدعی هستیم . و چون این استدعا ازجهة اداء تکلیف شرعی‌است . ازصاحب شرع‌رخصت رجوع نداریم . و متضرعانه جدا دستخط آفتاب نقط رادرآسوده‌کی اهل‌اسلام ازاضطراب ووحشت‌و دهشتی که دراین مرحله دارند ازسده سنیه استدعاداریم . قسم بجمیع‌معظمات شرعیه ماها بلکه تمام اهالی اسلام این‌مملکت برای تاسیس مجلس‌شورای عمومی حاضر نیستند ونتیجهٔ آنرا جزهدم دین،وهرج ومرج و هدر دما محترمه و هتك نوامیس اسلامیه چیزدیگر نمیدانیم- الامر امرالاقدس الاعلی- مطاع،مطاع -(۷۳- مهر)

دراین بین حاج ملاعلی نصیرالاسلام هم ازکردستان برای‌تولیت مسجدوالی (دارالامان) واردو بساملتجی شد. ماهم‌فورا اورا حضور همایونی برده امرفرمودند فرمان اوهم صادرشود - مطابق صورتیکه داده بودیم . هشت‌فرمان . و دو قبضه

سرعصای مرصع (یکی برای فقیر ، یکی برای حجةالاسلام) وده حلقه انگشتر الماس ودوثوب عبای ترمه دورشلسله وهیجده دستخط ودوازده لقب بانضمام هفتصد تومان مستمری برای خودما وکسان ودوستان ما صادر و توسط حاج سیف الشریعهٔ تبریزی (معلم شاه) بما تسلیم گردید

طولی نکشید عین الدوله هم خاسرا خائبا از تبریز بدون اخذ نتیجه مراجعت نمود ووارد طهران گردید — پس از چندروز فتوائی ازطرف آخوند ملا کاظم خراسانی بمضمون ذیل چاپ ومنتشر گردید (۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

البته انعقاد چنین مجلسی لازم وبرهمه مسلمین رعایت وحمایت آن واجب است سروره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

حضور مبارك حضرت مستطاب آیة الله فی الانام حجة الاسلام آقای آخوند ملا کاظم مدظله العالی علی رؤس الانام ـ مجلس شورای که مبنای تحدید و تعیین حدود دولت و مایه سعادت وسیادت ملت ورافع استبدادات ظالمانه حکام ومایه ترفیه و آسودگی تمام انام است آیا وجودش درایران لازم است یاحرام وابقایش برمردم واجب است یاتخریبش لازم امیدچنان است که آنچه بنظر مبارك انحضرت میرسد درصدر عریضه مرقوم فرمائید که برای عموم عباد حجة ورافع حاجت باشد

پشت سر این قضایا درطهران انتشار یافت که فرقهٔ (اتحاد وترقی) در عثمانی پیشرفت کرده وسالونیك رامرکز خودقرار داده درصدد زدوخورد با دولت هستند ، وبسلطان عبدالحمید اخطار کرده اند اگرمرام ایشان را انجام ندهد باسلامبول حمله خواهند برد . **انورپاشا وجمال بیك** هم که ازاعضاء بزرگ فرقه اتحادوترقی هستند واخیرا دربرلن وویانه بوده اند باکمال عجله بطرف سالونیك حرکت کرده اند سلطان عبدالحمید دوسه روز مشورت طولانی داشته ازاطاق خود خارج نشده وغیر ازتوفیق پاشا کسی دیگررا نزدخود راه نداده است . وشب وروز جهاز مخصوص سلطانی بایك فروند جهاز جنگی . درمقابل عمارت یلدوز حاضر حرکت بوده اند

اهل اسلامبول نیز همه روزه ازشهرخارج ودرقریهٔ (سان استیفانو) جمع شده عزم انفاق باارودوی سالونیك داشته اند. صبح روز (۲۴) آوریل اردوی سالونیك به

(۲) اخوند ملا کاظم درنجف بودند . مرجع تقلید عموم جعفری مذهبان ایران وسایر ممالك دنیا بود

بلندیهای اطراف سرای یلدوز حمله برده آنجارا محاصره کرده پس از جنگ سختی اردوی ساخلوی عمارت یلدوز تسلیم شده شوکت پاشا رئیس اردوی سالونیك وارد شهر اسلامبول گشته‌است . پس از چندساعت جنگ تمام ساخلو شهر نیز تسلیم وخلع اسلحه شده‌اند وحکومت نظامی در تمام شهر اعلان شده‌است . وسلطان جدید عثمانی (سلطان محمد خامس) صدبیست از مواجب خود را بخزانه دولت بخشش نموده است . انتشار این اخبار که بوسیله تلگراف خانه های خارجه می‌رسید رعب سنگینی را در دل دولت و دولتیان جا داده . ملیون بجنب و جوش در آمدند . زیرا مکرر تجربه شده که سیاست ایران همیشه قدم بقدم پشت سر سیاست عثمانی رفته است . و از پیشرفت مرام ملیون عثمانی . معلوم شد که ملیون ایران‌هم درآتیه نزدیکی موفق بمرام خودخواهند شد . دراین بین حاج شیخ فضل‌الله راهم درپشت‌خانه عضدالملك ساعت پنج ازشب گذشته کریم دوانگر هدف گلوله ساخته یك تیر بپای شیخ خورده و شیخ رامجروحاً واردمنزل خود کردند درخلال این قضایا طرفداران سیاسی مشروطیت ایران . محرمانه شاه‌را دیده وقضایای خلع سلطان عبدالحمید را برای او نقل کرده . اورا وادار بدادن مشروطیت میکنند . منتهی باو وعده میدهند که برای حفظ احترامات مقام سلطنت قبلا از طرف ملیون احساساتی تقدیم شود در مقابل هم شاه دستخط مشروطیت راصادر نماید. مبنی برهمین مقاوله وتبانی شب چهار شنبه (۱٤) ربیع‌الثانی (۱۳۲۷) که فردای آن جشن میلاد اعلیحضرت همایونی بود اساس جشنی برسم معمول هرساله درباغ شاه تشکیل شده آتشبازی و چراغان مفصلی بعمل آمد . اهالی شهر نیز بعنوان شاه‌پرستی تمام شهر و بازار ودکاکین و خیابانهاوا آزین بندی و چراغان نموده بخلوص عقیدت خودرا بشاه تقدیم داشتند . روزجشن هم چهار ساعت از دسته گذشته سلام خاص منعقد شده سفراء دول و وزراء مختار خارجه بالباس رسمی باتفاق امیرمعظم وزیر تشریفات و مشارالسلطنه معاون وزارتخارجه برای تقدیم عرض تبریك تشرف حاصل نموده . پس ازطی مراسم معموله مرخص شدند - (ولی درزوایا واطراف خارج ازحوزه سلام ظاهراً بعنوان تماشا . اما باطناً برای اینکه پادشاه مملکت رادرآخرین جشن سلطنت خودمشاهده نمایند قدم میزدند) سپس سلام عام هم منعقد گشته بندگان اعلیحضرت همایونی بر تخت جلوس فرموده ولیعهد . ونایب السلطنه (امیرکبیر . کامران میرزا) وسائرشاهزادگان ووزراء عظام وامراء فخام و وجوه طبقات و صاحبمنصبان نظام نیز بشرف حضور

مشرف گشته . ازتوپخانه آغاز شلیك شد . و افواج باکمال انتظام وشکوه دفیله دادند .مقارن خاتمه سلام خبررسید معزالسلطان (سردارمحیی) ومسیوبپرم قزوین را متصرف شدند روز ۱۸ شهر جاری دستخط تجدیداساس مشروطیت(کنستی توسیون) بشرح ذیل شرفصدور یافت -

(سواد دستخط همایونی)

ازروزیکه باقتضای ارادهٔ خداوند متعال . ولایت‌عهددولت ابدآیت ایران . مخصوص وجود مسعود همایون‌ما گردیده پیوسته‌مشهودحضورعاطفت ظهور شاهانه بود که‌رفع مفاسدومعایب‌ودفع پریشانی و ذمایم موجودهٔ این مملکت ششهزار ساله را که‌بمنزله خانه‌مسکونی ووطن عزیزماست . جز به‌نیروی امتزاج قوای ملیه باقوای دولتی وسلطنتی چارهٔ نه . وبغیرازمعاونت وچاره‌جوئی عموم اهل‌این خاك پاك در پرستاری وخدمت باین مادرمهربان تدبیری نیست . همانا شب‌وروز در این مشروع مقدس‌پای‌کوبان بوده اندیشه‌ها درسر . وخیالات‌در نظر داشتیم . تاآنکه خودملت غیرتمندایران . وفرزندان عزیزما بانیات معنویهٔ ما مساعدت نموده . واز پیشگاه مبارك شاهنشاه مرحوم مبرور . البسه‌الله تعالی من حلل‌النور استدعای سلطنت مشروطه نموده . ووسیله بروز مقاصد مکنونه مابسه پدر تاجدار مان گردیدند . تلگرافات وعرایض‌کتبیهٔ مابه‌پیشگاه شاهنشاه مرحوم درتلگرافخانه وغیره حاضر وبیان‌همدردی مارا باملت‌خودمان بخوبی‌آشکارمینماید . وبعداز اعطای مشروطیت که بطهران آمدیم . در امضای قانون اساسی چه رنجها برده وچه زحمات متحمل شدیم . تاآنرا بامضای مقدس‌آنشاهنشاه دل‌آگاه رسانیدیم وهمینکه‌نوبت‌تاجداری‌و سلطنت‌مخصوص‌شخص خودمان شددقیقهٔ از دقایق پیشرفت امورمشروطیت را فرو گذار ننموده و تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورای ملی داشتیم . ولی دراز دستی مغرضین‌و فساد مفسدین در این اواخر بطوریکه همهٔ کارآگاهان‌میدانند . بکلی خاطرمارامکدر ساخته وتاحدی مأیوس داشت . آن اوضاع ناگوار مجلس راماحی‌گرفتاریهای گوناگون ایران ندیده . و محیی‌این آب و خاك ندانستیم . چندی موافق قانون‌عموم دول مجلس را توقیف داشته . ودر نوزدهم شهرشوال (۱۳۲۶) که خواستیم افتتاح فرمائیم باره موانع موجود شد .که‌همهٔ عقلاتصویب‌مینمودند .که‌اگر درآن‌موقع شروع بانعقادپارلمان میشد . نتیجهٔ جزسفك دماء و اتلاف نفوس نمی بخشید . این بودکه چندی بتدابیر عملیه آن‌موانع رامرتفع داشت . امروزکه‌موقع رامقتضی . ومانع‌رامفقود دیده .

بانهایت اشتیاق ومیل قلبی بموجب صدور این دستخط مبارك . موافق همان قانون اساسی . بدون ذرهٔ کسر ونقصان امر بانعقاد پارلمان داده . ومقرر فرمودیم که یك عدهٔ ازاشخاص عالم مشروطه خواه که طرف اطمینان دولت وملت باشند . بمجلس شورای مملکتی ملحق گردیده . ونظامنامه انتخابات را عاجلا حاضر نموده ومنتشر دارند . و بمحض اینکه نظامنامه انتخابات انتشار یافت شروع بانتخاب شده و همینکه دو ثلث منتخبین حاضر شدند . مجلس شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد شد ـ بتاریخ ۱۸ شهر ربیع الثانی تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ مطابق ۱۹ برج ثوردر قصر سلطنتی باغ شاه سال سوم سلطنت ماتحریر شد

(محمد علی شاه قاجار)

درنتیجه تاثیرات این قضایا آقای مشیر السلطنه ازمقام صدارت معزول . و آقای میرزا جوادخان سعدالدوله بمقام ریاست وزراء منصوب گردید. مجدداً در ۲۷ ربیع الثانی (۱۳۲۷) دستخط دیگری مبنی برتأسیس مشروطیت از روی (۱۵۸) اصل قانون اساسی صادر بانضمام بیانیه خودآقای سعدالدوله که ذیلا درج میشود . چاپ ومنتشر گردید .

(سواد دستخط شاهنشاهی) ـ چون ترفیه حال و تامین قلوب ابناء وطن که اولاد روحانی ماهستند بیش ازپیش منظورنظر. وتشیید مبانی اتحادبین دولت وملت زایداً علی ماسبق مقصود همایون ماست. وبرای حسن اعمال این نیات مقدسه توضیح هرمبهم وتفصیل هرمختصریکه تشویش قلوب وتخدیش اذهان عامه را باعث تواند شد لازم است ـ علیهذا درتصریح دستخط سابق محض آگاهی عموم مینویسیم که مشروطیت ایران ازروی همان یکصد وپنجاه وهشت اصل قانون اساسی برقرار وسعادت آینده مملکت رااساس ومداراست ۲۷ شهر ربیع الثانی (۱۳۲۷) محمد علی شاه قاجار

(سواد بیانیه آقای سعدالدوله رئیس الوزراء)

چون ازمراتب رأفت ملوکانه و مرحمت پدرانه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه دربارهٔ عموم ایرانیان کاملا مطلع وازحسن نیات مقدسه بخوبی مطمئن بودم که بعد از رفع محظورات . اعاده و استقرار اساس مشروطیت که مایه سعادت وترقی این مملکت است . مکنون خاطرحقایق مظاهر همایونی است.

لهذا دراین دورهٔ مظلم انقلابات ازتصدی به خدمات دولتی احتراز نکرده آرزومند بودم درموقعیکه نیات مقدسه خسروانه صورت خارجی پیداکرده . آفتاب مشروطیت ازمطلع عطوفت ملوکانه به آفاق امیدوانتظار ایرانیان میتابد در حسن اجرای آن

مقاصد مقدسه صرف مقدرت نمایم . با اینکه دو طغرا دستخط جهانمطاع همایونی که اخیراً در اجازهٔ تجدید انتخابات نمایندگان ملت. و تهیه افتتاح پارلمان شرف صدور بخشید بخوبی آشکار میساخت که هیچگونه قصد کسر و نقصانی در ارکان مشروطیت به قلب تابناک شاهنشاهی راه نیافته و قانون اساسی ایران مرکب از **پنجاه و یك** اصل سابق که بامضاء شاهنشاه مبرور انارالله برهانه رسیده و **یکصد و هفت** اصل لاحق که بصحه اقدس ملوکانه موشح و مزین است تماماً محفوظ و اجرای مدلول قوانین مزبوره کاملا منظور و مقصود همایونی است . معهذا محض رفع پارهٔ شبهات و برای اینکه بر افراد اهالی پوشیده نماند که خاطر مهر مظاهر اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه در استرضای قلوب اولاد روحانی خود هیچ قسم تأمل روا نمیدارد بموجب دستخط جهانمطاع مجدد عواطف شاهانه بتصریح دو دستخط سابق شامل و متوجه گردید حال بر عموم ابناء وطن عزیز است که بتشکر این عطیه گرانبهای خسروانه . از جان و دل حاضر و به پاداش خدمتی که در اینموقع موفق بانجام آن شدم در حفظ نظم و امنیت مملکت . و خصوصاً در ترك مباینت و نفاق خانه برانداز که بدبختانه از چندی باینطرف بعنوان مشروطه طلبی و استبداد خواهی درمیان فرزندان یك خانه و خاك حادث شده است. همت و غیرت نمایند و اغراض شخصی و امراض هوا پرستی را از خود دور کرده یك دل و یکجهة در شاهراه اتحاد همقدم باشند تا بسلامت ابدی و سعادت سرمدی نائل آیند (سعدالدوله) . پشت سر این قضایا علیقلیخان سردار اسعد بختیاری که تازه از فرنگ برگشته بود باتفاق صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه و قوای بختیاری بطرف تهران حمله ور شده . معصومه قم را متصرف شدند . محمد ولی خان سپهدار اعظم نیز از تنکابن بمجاهدین قزوین ملحق گردید . شاه هم از باغشاه حرکت کرده بسلطنت آباد رفت و قدمتی از قوای دولتی را در تحت کماندانی کاپیتان (زابولسکی) با توپ ماکزیم بجنگ مجاهدین فرستاد در بادامك جنگ سختی در گیر شده اول فتح با قزاق شد . بعد سردار اسعد هم از قم حرکت کرده بمجاهدین ملحق شد و قوای قزاق در هم شکست . مجدداً از طرف دولت قسمت دیگر بکمك قزاق رفت (شاید قارئین محترم در اینجا سئوال کنند که پس از آنکه شاه دستخط مشروطیت را داد دیگر این زدوخورد ها چیست؟ و این آمدن و رفتنها برای چه مقصودی است ؟ در جواب میگوئیم که اینها ابرهای حامل قوه مثبت و منفی هستند که از طرف جنوب و شمال ایران مرتفع شده میخواهند که در فضای طهران با هم اصطکاك پیدا کنند

تا رعد و برق آشوب شروع شده . شاه از بارقهٔ قوه مثبت منفی گشته بهار مشروطیت بطور طبیعی عرض‌اندام نماید).

عین این فلسفه را در خلوت بحاج شیخ گفتم. که قطعاً پیشرفت با ملیون خواهد بود. بهتر اینست یا باملیون بسازید. ویاخود رابمامنی برسانید که‌ازرعدو برق‌آشوب محفوظ بمانید. شیخ درجوب گفت ـ منهم تصدیق دارم که پیشرفت‌با ملیون خواهد بود. ولی درابتدا منهم‌طرفدار مشروطیت بودم. بعد ملتفت شدم که این‌نغمه نغمه بیگانه‌است وهیچ مربوط‌بآهنا نیست. فوراً عقیده دیانتی مرا بازداشته از رفقا گسیختم ودر منزل خود منزوی شدم. دولتیان مرا بحال خود نگذاشتند. واطراف مراگرفتند. وخواهی‌نخواهی مرا بزاویه حضرت عبدالعظیم بردند. ومرا آلوده کردند تامیرزا مصطفای بیچاره را در آنجاکشتند. که دیگر میانه من با مشروطه طلبان خونین شد و بکلی مرا طرفدار شاه معرفی کردند. در باطن هم چون اساس مشروطیت‌را ازمنبع غیراسلامی میدانستم . عقیدتاً بی میل نبودم که شاه پیش‌ببرد. تاکار باینجاکشید. که‌دیگر سازش‌من باملیون دشوارشده نه آنها مرامی‌پذیرند. ونه‌من شایسته است. روزی‌طرفدار مشروطه باشم و روزی طرفدار استبداد ـ پس‌میماند شق‌دوم که‌خود را بمامنی برسانم. هرچه فکر میکنم اینهم برای‌من میسر نیست. زیرا اگربخارج بخواهم بروم. مخالفین قطعاً دربین راه در صدد اتلاف من‌خواهند برآمد چنانکه درشهرهم همین عزم‌را کردند ومرامجروح نمودند منتهی‌مده بآخر نرسیده بود ـ واگر هم بخواهم که‌دریکی از سفارتخانه ها متحصن شوم . باسفارت عثمانی مذاکره کرده‌ام. شارژدافر (نایب سفیر) صریحاً رد کرده است ومرا نمی‌پذیرد. درسفارتخانه های فرنگ هم برای عالم اسلامیت ننگ میدانم که درتاریخ کفرواسلام بنویسند یکنفر ازعلمای اسلام. پس ازهفتاد سال خدمت‌بعالم اسلامیت ازترس مرگ پناهنده بسفارتخانه فرنگ شد. برای من مرگ ازاین تحصن خوشتراست ـ گفتم چه‌عیب‌دارد تشریف بیارید برویم کردستان تابه بینم عاقبت کاربکجا میکشد. گفت‌این‌فکر راهم بی‌نتیجه میدانم زیرا اگر دولت پیش ببرد برای‌من توقف طهران بهتراست. اگرملیون پیش‌ببرند. درهرجای ایران باشم توسط حکومت محل باسوء وجوه مرامیخواهند. گفتم کردستان‌سرحد است اگر فرضاً مانتوانستیم‌شمارادرآنجاحفظ کنیم. ازآنجاآسان‌میتوانید بخاک‌خارج مهاجرت نمائید. گفت‌بنیه‌و بضاعت‌مهاجرت بخاک‌خارج‌راهم ندارم. آخربن‌شقوقمکه بنظرم آمده همین است ـ (غمض العینین . مدالرجلین قول الشهادتین) رضینا بقضاء الله ونصبرعلی بلاء الله ـ

ازاین عبارت‌که دلیل قطع امید ازجنس‌بشر بود حالت بهت واندوه سنگینی

مرا فراگرفته. پس‌ازمدتی‌سکوت گفتم پس‌درماندن‌وتماندن‌مادرطهران چه‌میفرمائید گفت خوب شد خودتان گفتید. حمدخدا راآنچه ازدولت تقاضا داشتید کاملا بعمل‌آمده ونواقصی باقی‌ندارید. میدانم اینمدت اخیره هم محض وفاداری ومحبت بامن در اینجا توقف نمودید برای اینکه مبادا خدای ناخواسته دچار یك مخاطرهٔ بشوید عقیدهٔ من برمراجعت است ـ گفتم حاج فخرالملك کردستانی تازه ازحجازبرگشته درصورتیکه صلاح بدانید میخواهیم چند روزی بعنوان نقل‌مکان بمنزل ایشان برویم بعد ازآنجا بجانب کردستان حرکت نمائیم . فرمود مانعی‌ندارد اما بشرط اینکه در منزل حاج فخرالملك زیاد توقف نکنید . هرچه زودتر بکردستان مراجعت نمائید پس ازخاتمه مذاکرات من بیرون‌آمدم رفقا را ازمتن مذاکرات مستحضرنمودم ودو روز بعدبمنزلیکه‌آقای حاج‌فخرالملك درقرب‌جوار منزل خود برای ماتهیه‌کرده بود نقل‌مکان کردیم. منتهی هرشب بمنزل شیخ میرفتیم. بالاخره شب ۲۴ جمیدی الثانی (۱۳۲۷) سپهدار اعظم وسردار اسعد باعده قلیلی از مجاهد وبختیاری آهسته‌که آسمان نداند ازبین اردوگاه بریکاد قزاق وسائر دسته جات افواج دولتی ردشده با تاخت خودرا بدم دروازه مجلس رسانیدند . وهنگام عبور ازخیابانهای شهرهم فداکاران شهری‌که درکمین بودند بآنها ملحق‌شده عده جمعیت ازدوسه هزارتجاوز کرد. پس‌ازمختصرزد وخوردی دروازه مجلس بازشده مهاجمین داخل مجلس شدند کمیتهٔ (اتفاق وترقی) هم‌که باسم میرزا جهانگیرخان درشهردائر بود بادسته های ملی بآنها ملحق شدند. سه شبانه روزشلیك تفنگ وبمباردمان ازطرفین ادامه یافته روزجمعه ۲۷ جمیدی‌الثانی (۱۳۲۷) محمدعلی‌شاه باچند نفرازاتباع خود بزرگ‌بچ رفته پناهنده بسفارت روس شد. پالکوتنیك هم‌که درقزاقخانه ومیدان مشق سرگرم دفاع وبمباردمان بود ازتحصن شاه مستحضرشده درتحت‌شرایطی‌تسلیم شد . دراین سه چهارروز بمباردمان وضع زندگانی وارزاق اختلال پیداکرده . احدی بدون علامت (شلهٔ قرمز) دربازو. قادربرتحصیل رزق وخوراکی‌نبود. ازطرف مجاهدین هم اعلان شده بود بالای هردروازهٔ اگرعلامت مشروطیت (بیرق قرمز) دیده نشود آنجا غارت. وسکنهٔ آن‌کشته خواهند شد .

ماهم بواسطه نداشتن علامت حیات . نه‌مقتدر بربیرون‌آمدن بودیم . نه‌قادر برتوقف توی‌خانه. که جانی دربیریم یانانی دست بیاریم . رفقا هم دربحبوحهٔ این گردابها مات ومتحیرشده متصل‌خودشان‌را ملامت وآسمان وزمین را نفرین‌میکردند که این چه مسافرتی‌بودکردیم . واین‌چه‌مصیبتی‌بود مبتلاشدیم. اگرفرضاً مجاهدین

هم سراغ ما نیایند. اصلا از گرسنگی تلف میشویم. همه درمیان حیاط عمارت دور هم نشسته و توی خیالات غوطه میخوردیم. که بالاخره آتیه ما چه خواهدشد. هنگه خود را از همه بی دل‌ارتر و توی‌القلب ترمیدانستم بحقیقت هم ازچاره قاصر مانده بودم ناگاه فکری بخاطرم رسیده. آن فکر بفتة مرا بلند نموده : به‌تندی از پله‌های زهوار بالارفته توی اطاق رفتم . رفقا تصور کردند که ازشدت فشار خیالات دیوانه شده‌ام وارد اطاق که شدم، مستقیماً رفتم بجانب صندوقچه تحریر چند بسته جوهر الوان (سبز و آبی و قرمز و بنفش) که همیشه برای تحریر حاضر داشتم فوراً بسته رنگ قرمز را باز کرده ریختم توی‌جام پای سماور و آب ریختم روش. عمامهٔ هوضی‌حاج نصیرالاسلام هم که چلوار بود . از توی بقچهٔ اودر آوردم مقداری‌از آن پاره کرده گذاشتم توی‌رنگ بااین تدبیر شلهٔ قرمز آبرومندی درست شده. همینکه باشله آمدم پائین . حضرات متحیر شده که این شلهٔ تروتازه از کجا پیدا شد. انداختم جلو آفتاب خشک شد. یک قسمت را پاره کردم دادم آدمها به بازو بستند . یک‌قسمت هم بعصای حجة‌الاسلام بسته بیرق قرمز آبرومندی که ازمال سایرعمارات بهتروقشنگ تر بود . درست کردم دادم روی دروازه نصب کردند. که درنتیجهٔ این تدبیر سهل‌وساده همه‌آسوده شده ششدانگ مشروطه شدیم . آنوقت پول دادم بآدمها که بروند اگر دکانی دربازار یا محله پیدا کردند هرچه ازخوراکی گیرشان میآید از قبیل‌نان‌خشکه. خرما. قیسی. پنیر. مرغ‌و امثال اینها بخرند بیارند . اگرنه بخانه دوستان بروند خوراک دوسه روزهٔ برای‌ما بفرستند. میرزا عبدالحمید معتضد دیوان‌آدم فقیر گفت اگر بااین‌علامت قرمز باز مرا شناختند که آدم شما هستم . و با هوابقی که شما در طهران دارید مرا گرفتند وسراغ‌شمارا هم‌ازمن‌خواستند تکلیف‌من چه‌خواهد بود. گفتم اولا امروزه این‌علامت راکه خودملت نشان تأمین معرفی کرده. اگردر بازوی‌شاه‌هم که سرسلسله مخالفین‌است ببینند حق‌تعرض باو نخواهند داشت ـ ثانیاً مگرمن‌چه‌گفته‌ام که شما مرا متصر تصور کرده‌اید . که اگر کسی‌هم بمن بستگی‌داشته‌باشد‌اورا بگیرند و بپای‌استنطاق بکشند؟ گفت لایحهٔ پادشاه را همه کس شنیده وفراموش نکرده‌اند . گفتم مگر در لایحه پادشاه که نسخه آن توی طهران پراکنده‌است من چه نوشته‌ام جز اینکه نوشته‌ام این ملت نادان تابحد رشد و بلوغ نرسند لیاقت آزادی ومشروطیت راندارند وقیم لازم دارند حال‌که بحمدالله ملت متعلم شده و بحد رشد و بلوغ رسیده‌اند و با زور

بازو حق مشروع خودشان را مطالبه مینمایند . البته حالا دیگر لیاقت مشرطیت را پیداکرده‌اند منهم تصدیق دارم که دولت باید بدون خود داری مملکت را بآنها تسلیم نماید ـ حاج نصیرالاسلام که همیشه وکیل غائب و مدعی حاضر بود گفت اگر بگویند چگونه دیروز نابالغ بودیم ولیاقت نداشتیم وامروز بالغ شده‌ایم ولیاقت پیداکرده‌ایم چه جواب خواهیدداد گفتم اولا هیچکس کم وکیف بلوغ خودش را از دیگری نمیپرسد ثانیاً اگراز روی قواعد نشو و ارتقاء بخواهند علل و اسباب بلوغ ملت ایران را از من بپرسند در اینصورت خواهم گفت که قوه شهوانیت سیادت بشری اعصاب سست اهالی طهران را بحرکت درآورده هیجان وانقلابی رادرطهران راه انداخت ناگاه ازلطمهٔ بمباردمان قوهٔ مذکوره دچار وقفه شده از آذربایجان سربرآورد وستارخان وباقرخانی را علم کرده مغبرا لسلطنه راهم وادار نمود که اسلحه وقورخانه دولتی را بآنها تسلیم نماید سپس بپرم ارمنی راهم که ایرانیان او را نمیشناختند حرکت داده ومجاهدینی را با او همراه نموده وسپهداری راهم پشت سرآنها بلا اراده تهیه کرده وسردار اسعد را از فرنگ عودت داده وصمصام السلطنه را با قوای بختیاری حرکت داده و درمقابل فتوای علمای طهران سریعاً فتوی از آخوند خراسانی گرفته و در بادامك وکرج یکدو مصافی جنگ درگرفته بالاخره قوه محرکه مذکوره خلاصهٔ این قوای شهوانیه را درمیان عروق واعصاب دسته جات قوای دولتی باریك نموده نصف شب بدخول مجلس سوق وراهنمائی نمود ملت ایران ازدخول مجلس محتلم شده روزکه شد دیدند بحد بلوغ رسیده‌اند آقای حاج نصیر الاسلام که ازاین عبارات واستعارات سرش در نمیشد سری تکان داده و بمیرزا عبد الحمید گفت توباشی وخدا زود برو ببین میتوانید خوراکی چیزی برای ما دست بیارید که ازگرسنگی نمیریم یانه میرزا عبدالحمید ومحمود هردو باترس وبیم تادم دروازه رفته مدتی توقف کردند تاچندنفری ازمجاهدین عبور نموده نگاهی به بیرق سردرونگاهی بعلامت بازوی ایشان میکردندوردمیشدندمیرزا ازتأثیراین تدبیر باطل السحر مطمئن شده با عجله وشتاب مانند اشخاص عادی که هیچ ترس وواهمه دروجود اوموجود نباشد راه افتاد ومحمود را هم دنبال خود برد. پس ازدوساعتی با یکنفرحمال برگشتند که ده من نان خشکه وچهارمن سنگك وپنج من خرما ویك من پنیرو بعضی خربزه وانگور

وخوراکیهای دیگر خریده آوردند . و از حسن تاثیر این تدبیر فوق‌العاده اظهار خوشحالی‌میکردند . مخصوصا میرزا عبدالحمید میخندید ومیگفت که دونفراز اهل شهرمیخواستند ازما ممانعت کنند که اینهمه نان وذخیره برای کجا میبرید. مجاهدین بما کمك کرده آنها را عقب نشاندند بتصوراینکه ما اینهارا برای مجاهدین‌میخریم مختصردرنتیجه این تدبیرسهل‌وساده تاخاتمه‌کارازهرحیث آسوده بودیم ولی‌متعاقباً ساعت بساعت خبرمیآوردندکه مفاخرالملك حاکم طهران را تیرباران کردند. صنیع حضرت رابدارآویختند. میرداماد تبریزی رادارزدند. چه کردند وچه کردند. تااینکه روزسوم ناگاه خبرآوردندکه حاج شیخ فضل‌الله راشیخ ابراهیم زنجانی استنطاق نمود وحکم اعدام اورا نوشت وبدارآویختند ازاستماع این خبردنیا درنظرماتیره وتارشده بهت وملالت سنگینی مارا فراگرفت .. بالاخره پس ازرفتن شاه بسفارت خانه. مجلسی‌مرکب ازعلماء واعیان ووکلاء دربهارستان منعقد شده شاهزاده‌احمد میرزای پسرارشد شاه راکه دوازده سال عمرداشت . بسلطنت انتخاب وعضدالملك رئیس‌ئیل‌قاجاررا به‌نیابت سلطنت برگزیدند . سپهداراعظم رئیس‌الوزراء ووزیر جنگ. وسرداراسعد وزیرداخله‌شد . روز ۲۹ جمیدی‌الثانیه -(۱۳۲۷) نائب‌السلطنه درسلطنت آباد بشاه جدید تبریك گفته دردوم رجب(۱۳۲۷) شاه جدید باتجلیلات‌و احترامات وگل‌باران درمیان امواج احساسات وارد پایتخت شده- صبح‌روز ۳رجب آقای سعدالدوله‌که بااینجانب لطف ومحبت مخصوصی داشت . با جمعی دیگر از دوستان پیغام دادندکه ما فلانی‌را بسپهداروسرداراسعد ومجاهدین‌معرفی کرده ایم آسوده خاطرباشد احترامات خودش ورفقایش‌کاملا محفوظ است . فردا صبح هم‌با رفقا ازسپهداروسرداراسعد دیدنی بکنند وباقی‌مطالب‌را ما مشغولیم‌انجام‌خواهیم داد عصری هم آقای حاج فخرالملك بایکدنیا بشاشت وسرور بمنزل‌ما آمد گفت‌عدو شود سبب خیراگرخداخواهد . حالا درمنزل‌سپهداربودم . تلگرافی ازظفرالسلطنه حکمران‌کردستان‌رسیده‌بود. که در اینجا اشاعه پیدا کرده امام جمعه کردستانی با همراهانش‌کشته‌شده‌اند‌ازانتشاراین‌خبرشهروسرحدات‌شلوق شده‌میخواهند آنچه شیعه درمنطقهٔ کردستان‌است‌اعم‌ازحکومت‌و غیره . همه‌را بتقاص‌ایشان‌بقتل‌برسانند وتاکنون هم چند خانه‌را غارت‌کرده‌اند . منهم فعلا تحت محاصره‌هستم .بالاخره

قرارشده کسان خودشان توسط وزارت داخله تلگرافی احوال پرسی مخابره نمایند اگر جواب رسید که سالم هستند عجالتاً اقدامی نکنند . اگر نه آنچه از دستشان برآید نسبت باهل تشیع دریغ نکنند . بنا براین لازم است اگر خودشان هستند سریعاً تلگرافی بانشانی درست بکسان خودشان مخابره کنند اگر نه جداً قضیه را مکتوم بدارند . تاشاید به تدابیر عملی بتوانیم این آتش را خاموش نمائیم .

حالا آقایان سپهدار و سردار اسعد هردو از من خواهش کرده اند که امشب ساعت یك از شب رفته شما عموماً بمنزل ضرغام السلطنه که در نزدیکی خودشماست بروید سردار اسعد هم آنجا می آید . در آنجا صورت تلگرافی مبنی بر مژده سلامتی خودتان بانشانی صحیح بکسان خودتان مخابره کنید . نواقص کارها هم هرچه دارید قرار شده فهرست بدهید که زودتر انجام بدهند و سریعاً شمارا سالماً عودت دهند فروتنی برحسب میعاد مقرر با رفقا بمنزل ضرغام السلطنه رفتیم . چیزی نگذشت آقای سردار اسعد هم آنجا آمد . پس از طی تعارفات رسمی . ما تلگراف سلامتی خودمان را بانشانی صحیح بایشان دادیم و قرار شد که ایشان نیز تلگرافی خطاب بحکومت کردستان بما بدهند که تمام فرامین و احکامیکه برای فلانی و همراهش صادر شده همه را بموقع اجرا بگذارد . قول شرفی وایلی هم گرفتیم که اگر حکومت درانجام مقاصد ما اظهار مساعدت نکرد فوراً اورا احضار نمایند .

فردا ساعت سه قبل از ظهر بمنزل سردار اسعد رفتیم تلگراف مذکور را خطاب بحکومت از او گرفتیم . از آنجا هم باتفاق نماینده ایشان بمنزل سپهدار اعظم رفتیم از او نیز بر طبق حکم تلگرافی وزارت داخله تلگراف گرفتیم و آسوده خاطر مراجعت نمودیم . تلگرافها را بتلگرافخانه فرستادیم مخابره کردند ومثنای آنها را دریافت داشتیم . خودمان نیز پس از چندروز اجازه مرخصی گرفته و بلیط تفنگهائی که همراه داشتیم دریافت داشته ازراه زنجان مراجعت کردیم دردو فرسنگی شهر زنگان دچار نه نفر سوار از سوار های جهانشاه خان شدیم اول بعنوان تفتیش جلو آمدند بعد یکی از سوار ها محمود آدم ما راکه سوار بنه بود و یك مسافتی جلو تر بود پائین انداخت و تفنگ سه تیر که در دست او بود از دستش گرفت و بنه را رو بطرف چپ جاده بیراهه راند . سوار دیگر هم حجة الاسلام را پائین آورد و اسبش را از دستش گرفت . شیخ المشایخ هم که

این وضعیت را دید خودش با کمال متانت پیاده شد و اسبش را ویل کرد . مجید آدم ما که عقب بود . رکاب باسب زده قهقرا ، قرار کرد فقط من ماندم ومیرزا عبدالحمیدکه ناچار من رکاب باسب زده خودم را به تپهٔ که در دست راست جاده بود رسانیدم میرزا عبدالحمید هم پشت سرمن آمد دوتا ازسوارها خواستند دنبال ما بیایند من آنها را دم گلوله بسته عقب نشاندم تا رسیدم به بالای تپه آنوقت شروع کردم به تیراندازی. از طرف سوارها هم شلیك شروع شد . درنتیجه نیمساعتی زد وخورد یکی ازسوارها تیر خورده اسبش بی سوارشد . یك سوار دیگرهم بی اسب ماند آن هفت سواردیگرست شده بعلاج مجروح پرداختند . من ازسرگرمی آنها بحال مجروح استفاده نموده با تیراندازی حمله ور شدم . سوارها تاب خود داری نداشته زخمی را جاگذاشته تفنگش را برداشتند وروبگریز نهادند . مسافتی آنها را تعقیب کردم تا ازتیررس خارج شدند . سپس بطرف چپ عطف عنان نموده قریب نیم فرسنگ دنبال بنه رفتم که هستی وتمام نتیجهٔ مسافرت ما اعم ازقرامین وسرعصا های مرصع وانگشترهای الماس ووجه نقد وسوقات وغیره همه درآنجا بود . با تیراندازی بنه را هم ازدست سوار گرفته عودت دادم . چند قدمی که با حال جنگ وگریز بنه را میراندم میرزا عبدالحمید بتاخت رسید بنه را تسلیم او کردم وخودم با تك سوارسارق بنه درجنگ وگریزبودم تا رسیدیم برفقاکه رنك پریده ودهن خشکیده منتظرعاقبت کارمن بودند . فوراً آنهارا سوارکرده و اسب سارق مجروح هم که ویل بود گرفته با خود آوردیم ولی من با میرزا عبدالحمید بفاصله چند قدم احتیاطاً از عقب می آمدیم تا وارد زنگسان شده مستقیماً بخانهٔ اخوند ملاقربانعلی رفتیم (که زمام زنگسان دست او بود) پس از طی تعارفات شرح ماجری را کماجری برای ایشان نقل کردیم . آخوند از وضع پیش آمد عصبانی شده فوراً کاغذ شدیداللحنی بجهان شاه خان نوشت که سوارهای شما قراسورات وحافظ امنیت اند یا دزد قاطع الطریق. دیروزدر دو فرسنگی شهر بآقایان حجهٔ الاسلام و امام جمعه و شیخ المشایخ کردستان برخورده و آنها را لخت کرده اند که ناچار خود آقای امام جمعه بدفاع پرداخته و سوار های شما را شکست داده اند . یك قبضه تفنگ سه تیر بلندکه در دست آدم ایشان بوده سوار های

شما برده‌اند . بفوریت تفنگ را پس گرفته روانه نمایید و ازآن سوارها هم تنبیه کامل بعمل بیاورید. که دفعه دیگر اینگونه تقاضا را تکرار ننمایند . خصوصاً نسبت باشخاص محترمیکه همسایه ما هستند . وهمیشه ملجاء وملاذ ما بوده‌اند یك رأس اسب شماهم دراینجا است آدم بفرستید پس ببرند .

فردا مقارن ظهری آدم آخوند برگشت وتفنگ‌را آورد . کاغذی هم جهان شاه‌خان درجواب نوشته بود- که اولا بی‌اندازه ازآقایان حجج اسلام کردستان خجل و منفعل هستم که این پیش‌آمد دربین سوارهای قراسوران وآدمهای ایشان رخ داده است . ثانیاً آنچه من‌بایستی ازقراسورانها تنبیه بعمل بیارم خود حضرت آقای امام که بحقیقت امام زمانند ازآنها تنبیه فرموده اسب یکی ازسوارها کشته شده پای سردسته آنها نیزمجروح است. بااینحال تفنگ را ازآنها گرفته اعاده دادم وهشت‌نفردیگر را هم زنجیر کرده تنبیه کامل ازآنها بعمل‌خواهد آمد امیدوارم که‌آقایان عظام این قضیه ناگوارراکه باعث شرمساری بنده‌است کان‌لم‌یکن گرفته عفوواغماض بفرمایند دەکله قند ویك من‌چائی هم برسم تبریك منزل خدمت آقایان ارسال‌شدکه بسلامت تناول بفرمایند -

فردای آنروز راکه روز۲۸رجب(۱۳۲۷) بود از زنگان حرکت‌کردیم‌از طرف آخوندهم آقایان آقا میرصالح وآقا سیدمحسن که دونفر سید معمم فاضل جلیل‌القدری بودند تا سرحد خمسه مارا بدرقه ومشایعت کردند . روز سوم شعبان واردکردستان شدیم که نزدیك ظهردرچمن‌معتمد دل ودیده اشتیاق بدیدار دوست و احباب‌وآقایان‌مستقبلین شادو روشن‌گردید .

تمام احکام وفرامین وخلعتهائی‌که برای دوستان وآشنایان آورده بودیم‌همه را حکومت امضا نوشته بدوستان‌تسلیم نمودیم . مدتی مجالس شربت خوری‌درمنازل دوستان دوران داشت . سلخ‌شوال (۱۳۲۷) تلگرافا خبررسید که‌آقا سید عبدالله بهبهانی ازعتبات با تجلیلات واحترامات مفصلی وارد طهران شدند . غره ذی قعده (۱۳۲۷) هم‌که ٦٤ نفر آزوکلا درتهران حاضرشده بودند مجلس شورای‌ملی نوبت دوم افتتاح گردید . روز دوم ذی قعده هم هیئتی را بنام (هیئت ترقی) در خانهای صدرالکتاب مرکب از دوهزاروکسری جمعیت تشکیل دادم وبیانیه‌ذیل را درافتتاح آن قرائت نمودم .

باسمه تعالی — پس از تقدیم مراسم تبریك و تهنیت افتتاح هیئت (ترقی)

وتهذیب الاخلاق وتشکیل جمعیت (سولزاسیون) باکمال احترام تصدیع میدهد ماااهالی کردستان که برای ترقی وتعالی مملکت و تهذیب اخلاق ملت دامن همت بکمر زده این هیئت را بنام (سیویلزاسیون) تشکیل داده ایم خیلی ممکن است که سیاسیون طهران نظر باینکه انتظار ندارند درغیر فضای طهران اشخاص کاری کار آگاه پیداشود . بمجرد استماع این کلمه از ناحیه کردستان لب خند وتبسم فرموده ما را مورد سخریه قرار دهند ـ که جماعتی از کرد ها جمع شده سیلویلیزاسیون تشکیل داده اند . میخواهند مملکت ایران را ترقی دهند و ملت عجم را تربیت و تهذیب اخلاق نمایند ـ ولی تصورمیکنم پس از یك لحظه تأمل خود همان سیاسیون اقرارخواهند کرد که این تبسم ولب خند نسبت باین عزم واقدام ما بی مورد و عاری از حقیقت است . زیرا هنوز فراموش نشده که دیروز بود کلوی نازنین همان سیاسیون نازك طبع لطیف اندام در چنگال بیرحمانه ابوالهول استبداد تحت فشاردرآمده درحال اختناق بود . که با یك نهضت دلیرانه ویك جنبش نیرومندانهٔ لرو بختیاری که شعبهٔ از اکراد هستند گلویشان از چنگال استبداد نجات یافته ازحال احتضار بحال حیات طبیعی عودت نمودند. پس همانطور که یك شعبه از اکراد بازورشمشیروقوه سرنیزه توانستند ایران راازحال اختناق نجات داده شاهنشاه مملکت را ازسریر سلطنت پائین آوردند . هیچ جای تعجب نیست که یك قسمت دیگراز اکراد نیز بانیروی قلم و قوه بیان و اقتدارات فکریه موجبات ترقی ایران ووسایل اصلاحات مملکت را ازتوی کشاوهای میزسیاست بیرون کشیده بمعرض معاینه عمومی بگذارند . وبوسیله مجلات و روزنامجات وطبع ونشررساله ها وبیان نامه ها اخلاق خشکیده . وافکار افسرده ایرانیان را تغییر ودگرگون نمایند ـ نظیرهمین تبسم واستعجاب را هم فردوسی درشاهنامه نسبت به مرمان جزیرة العرب اظهارداشته که طولی نکشید سر تا سر ایران را آفتاب تمدن اسلامی روشن ومنورساخت ونه تنها سلطان ایران بلکه اکثرسلاطین دنیادربرابر تعلیمات عرب ویاسا وروبهٔ همان خورندگان سوسماروشیرشترگردن تعظیم خم نمودند پس جواب اینگونه انتقادات همواره موکول بعمل میباشد . که اگرعمل رطبق عنوان درست درآمد البته حق تمجید داریم . اگرنه همان عجزوقصوربدترین تأدیب وسخت ترین تنبیه خواهد بود ـ باری امواج مقدمه مارا ازساحل مقصود دور ساخت . ما اهالی کردستان که متحدالقول ومتفق الکلمه شده ایم که درپیدا کردن راه تعالی و

بدست آوردن معرج صعود بذل مساعی نموده مبانی مشروطیت را تشیید و اخلاق توده را تا اندازه که میتوانیم اصلاح و تهذیب نمائیم . پیش از همه چیز باید بدانیم که از گفتن حلوا دهن شیرین نمیشود . وارخوان بهارلاله نمیروید . یعنی بمجرد گفتن کلمه (مشروطه) مملکت مشروطه نمیشود . و تا اصول و ارکان مشروطیت در کلیه ایالات وولایات تأسیس و تشکیل نگردد . روح سیال مشروطیت دوعروق و اعماق مملکت حکمفرما نخواهد شد . بعبارة صریحتر و واضحتر میگوئم که ما اهالی ایران موقعی میتوانیم مملکت ایران را مشروطه بدانیم که وکلاء صالح وطن خواه ما درمجلس شورای ملی مشغول وضع قوانین باشند و انجمنهای ایالتی وولایتی درایالات وولایات برای تقویت مجلس دائر و درکار باشند و برای حفظ شئونات و حیثیات دولت قشون منظم درنقاط لازمهٔ مملکت داشته باشیم . ادارات ثبتیه و نظمیه و بلدیه و صحیه و احصائیه و احتسابیهٔ قانونی درتمام ولایات بر طبق قوانین مشروطیت در جریان باشند . ادارهٔ طرق و شوارع بتسطیح و تسویهٔ راهها و تسهیل عبور و مرور و تهیهٔ وسایل نقلیه مشغول و هریك از وزارتخانه ها بایفاء وظایف اداری خود بدون موانع و محظورات سرگرم و حکمفرما باشند . و همچنان دائرهٔ تجارت و فلاحت و صنایع مملکت درحال توسعه و تعالی باشند . و امتعهٔ داخلی ما کفهٔ صادرات را وزین و سنگین نموده باشد . درکلیهٔ قراء و قصبات وولایات مدارس علمی و فلاحتی . و شرکتهای تعاونی دائر و برقرار باشد . و برای پرستاری ضعفاء و فقراء دارالمجزه ها . دارالایتامها بیمارستانها تشکیل و برپا باشند . بالاخره نعمت امنیت و آسایش درتمام اعماق مملکت حکمفرما باشد . تا اهالی اطمینان حاصل کرده بتوانند ثروتهای خودشان را بکار انداخته کارخانجات دائر کنند . ماشینها وارد نمایند . بیکارها را بکار وادار نمایند و ازاین قبیل امور خیریه و عام المنفعه درهمه جا جریان داشته باشد . آنوقت ما میتوانیم دولت ایران را دولت مشروطه گفته با اطمینان خاطر بزندگانی خود بپردازیم اگر نه دولت بی قشون دولت بی پول و اعتبار دولت مقروض و محتاج دولتی که سرتاسر آنرا هرج و مرج و ملوك الطوایفی فرا گرفته دولتی که یك نمونه کوچك از ادارات قانونی و دوائر دولتی درهیچ نقطهٔ آن مشاهده نمیشود . چگونه میتواند خود را درجامعه ملل مشروطه معرفی نماید و یا چگونه رواست ما کورکورانه ساکت نشسته . خود را بخیال حلوا شیرین کام تصور نمائیم . و بحرف خشك و خالی قناعت نموده از تعقیب وظایف ملی خود در اصلاحات مملکت

صرف نظر نمائیم زمامداران امروزه ماهم که دست تقدیر آنهارا بر مملکت مسلط کرده وافسار ملت رادست گرفته‌اند. فعلا غرق دریای شادی و مسرت موفقیت هستند. که پادشاهی راازتخت سلطنت خلع کرده . و پادشاه دیگری رامطابق میل و آرزوی خود روی تخت آورده‌اند. بنابراین شب وروز مشغول اند که کسالت گذشته راجبران. وچاله چوله‌های زندگانی خود راپر کنند. ومشاغل ومقاماتشان را بالا ببرند . دیگر حالاها بفکر ماو آتیهٔ مملکت نیستند ماها که خارج ازحوزه سیاست جاگرفته . درگوشه و کنارها مترصد استقرار مشروطیت هستیم. باید با ناله وفغان. باکتب وتلگراف زمامداران خود راسیخ زده. آنها راباکثرت موانع ازخمارغفلت بیدارنموده متوجه اصلاحات و اصول وارکان مشروطیت نمائیم. که هرچه زودترامنیت وانتظام را درانظار مملکت عمومیت داده . قشون ونظام مرتب تهیه کنند. ومالیاتهاراوصول نموده باظر گرفتن قروض سنگینی که دولت باجانب بدهی دارد مخاطرات مادی ومعنوی راچاره نمایند. وکسرماخذیکه درمخارج دولتی روز بروزدرترقی وتزاید است جلوگیری کنند . و مشکلات سیاسی که امروزه دربرابردولت ایران عرض اندام نموده . و زمامداران را دچارروابط سهمگینی بادول همجوارساخته رفع نمایند که برجسته ترین آن مشکلات توقف اردوی روس وانگلیس است درمنطقه رشت وآذربایجان وقزوین ونقاط مختلفه شمال وجنوب ایران که صریحاً امنیت وآسایش مملکت را تهدید وانقلاب و آشوب داخلی رادامن میزند . بالاخره زمامداران اخواهی نخواهی باید متوجه این مصائب نموده . آنها راوادار بچاره وعلاج نمائیم. هرچند بعضی تصور میکنند که ایران ازچاره گذشته وبدو منطقهٔ شمال وجنوب تقسیم گشته است . دیگرسعی وکوشش در ترمیم وضعیات آن بی نتیجه وبی ثمرخواهد بود. ولی پس ازمختصر توجهی باوضاع سیاسی دول می بینیم که این تصور بکلی غلط و لغو و بی مورد است و ناشی از عدم اطلاع بساوضاع دنیا است زیرا در دنیای امروزه رویهٔ زور و مملکت گیری منسوخ . وکمی و زیادی سرنیزه و سرباز . و وسعت آب وخاك . و قلت وکثرت نفوس چندان اثری دراحترام واستقلال دول ندارد . امروزه قوت واقتدارهردولتی بسته باقتدارات علمی وسیاسی آندولت است . رویهٔ شمشیربازی . و ترکتازی قدیم بکلی منسوخ . وروزگار پهلوانی وزورآزمائی بالمره سپری شده است . اگر نه بلغارستان بآن کوچکی که ازهرحیث پنجك ایران است . چگونه میتواندزمیدان سیاست دول عرض اندام نماید . واستقلال وجداگانه بودن خودرا باروپ بقبولاند. یااینکه یونانستان که هفت یك ایران است چسان ممکن بود بصرافت طبع و میل خاطر بتواند زیست وزندگانی نماید . بازنگبار سوخته و برهنه حبشستان که فرش

لعانشان ریگ بیابان وفضای آسمان است چطور امکان داشت که درمقابل دولت قوی پنجهٔ مانند ایتالیا عرض اندام نماید . وآن دولت مقتدر نتواند نسبت باو پا از گلیم خود دراز بکشد . نقشه وضعیات ژاپون را همه میدانیم که چندی قبل بمراتب از اوضاع کنونی ایران بدتر و درهم وبرهمتر بود . در ظرف بیست سال چنان دست وپای خودرا جمع نمودکه توانست درمقابل ابوالهولی مانند دولت روسیه آن نمایش محیرالعقول رابدهد . وموجودیت خودرا باو ثابت ومسلم بدارد - از این نظایر وامثال ثابت میشودکه خیال تقسیم وتوزیع ایران تصور بی‌جا وتوهم باطل است مملکت کیان وسرزمین سیروس وداریوش باین سهلی و ساده‌گی طعمه اجانب نمیشود . وایران کهن سال بسا فرزندان رشید و قهرمانان دلیر نیرومندرا از قبیل نادرشاه افشا روکریمخان زند در پرده خفا واستتار داردکه هنگام لزوم واحتیاج در میدان رزم وعرصهٔ نمایش عرضه میدارد- ای هموطنان . عزت وذلت ما ایرانیان بسته بشدت وضعف درجه اتحاد وعزم راسخ وحسن سیاست است . هرگاه این سه عنصر تعالی درما ملت ایران کامل وحکم فرما باشد بهمان نسبت قدرت و شوکت ما نیز رو به تعالی و نشو و ارتقاء خواهد بود . و بعکس هرچند عنصر عزم و اتحاد وحسن سیاست درما ضعیف وسست باشد بهمان اندازه حیات وحیثیات ماهم روبانحطاط و انقراض خواهد رفت . پس بصدای رساکه دوست و بیگانه بشنوند میگویم - همت بلند دار که مردان روزگار . از همت بلند بجائی رسیده‌اند . چون وقت ضیقت دارد این جلسه را بیش از این تصدیع نمی دهم انشاالله در جلسات آتیه بقیهٔ عرایض و نظریات خود را در اطراف اصلاحات مملکت با دلایل عملیه و نقلیه بعرض خواهم رسانید. اندکی پیش توگفتم غم دل ترسیدم . که دل آزرده شوی وارنه سخن بسیاراست - روز ۸ ذی‌حجه (۱۳۲۷) تلگرافاً ظفرالسلطنه ازحکومت کردستان منفصل وروز دهم ذی‌حجه از طهران تلگراف رسید که آقایان حجج اسلام برای اظهارنفرت از توقف اردوی روس در خاك ایران مراسم عید را متروك داشته . بعموم ولایات هم ابلاغ میشودکه بجای عید مراسم سوگواری اقامه نمایند - در ۱۲ ذی‌حجه تلگرافی ازطرف هیئت ترقی بمضمون ذیل بطهران مخابره شد -

طهران - مقام منیع حضرت رئیس الوزراء وحضرت وزیرداخله دامت‌شوکتهما تلگراف عمومی آقایان حجج اسلام تهران که برترك عید مخابره فرموده بودند قرائت شد این سستی عزم آقایان حجج اسلام ما فداکاران وطن را بکلی ازطبقه روحانیون مأیوس وناامیدساخت . زیرا ترك عید سهل است اگرما دوصدفقره ازشعائراسلامی

را هم ترك نمائیم جزمسرت خاطررقیب اثردیگری نخواهد بخشید . وگردی بر دامن اردوی سیال اجنبی نخواهد نشست . شریعت اسلام راجع بتهاجم وتعرض قوای کفربخاك اسلام چه حکمی معین فرموده میبایستی که آقایان حجج اسلام همان حکم را بموقع اجرا بگذارند . یعنی بجای ترك عید امر بجهاد بدهند . اعصاب وشرائین ما ایرانیان هنوز آندرجه سست وناتوان نگشته که لشکر نامحرم درحرم سرای خاك مقدس اسلام دست تطاول درازکند . وما خیره خیره بچشم لاقیدی که دلیل برفقدان غیرت وحس عصبیت است بآنها بنگریم آیا صاحب شریعت یامادر وطن ازاین سکوت ولاقیدی ماکه چنگ تجاسروسوء قصد نامحرم بسوی عصمت اسلام ودامن مادر وطن دراز شده بترك عید ازما راضی وخوشنود خواهند بود . یا ابدالدهر بربی حسی و بی غیرتی وبرنامردی مانفرین میفرستند ـ گرمسلمانی اینست که ما هاداریم وای اگر ازپس امروز بود فردائی . ماهیئت ترقی کردستان ازطرف عموم کردستانیان بانهایت استغاثه وتضرع ازآن دو وزیرغیور رجا وتمنا داریم که بنام رفع خستگی دلیران آذربایجان ودلاوران بختیاری که دراعاده مشروطیت بذل مساعی نموده خسته شده اند تاایشان تجدید نفس مینمایند افتخارپیش قدمی این جهادرا بما شافعی مذهبان فداکار مرحمت فرمایندکه خود را پروانه وار بآتش دشمن زده .صغیر وکبیر وبرنا و پیر خود را اولین صف قربانی خاك وطن بسازیم . ماکه مذهباً خودرا درکشتن وکشته شدن مثاب وماجورمیدانیم هیچ مانعی برای اقدام باین امر خیردر جلو نداریم ومیخواهیم بوسیله این فداکاری مصاف موسمی را برای جریده نگاران و مورخین عالم تهیه نمائیم . که عرصه میدان جراید وتواریخ را جولانگاه سمند اقلام خود قرار داده معاملات ننگین وفجایع شرم آگینی راکه همسایه گان نسبت به ما ملت ششهزار ساله ایران معمول میدارند ثبت و ضبط نمایند ـ مخصوصا از ایات الهیهٔ عتبات عالیات هم تمنا داریم که بجای ترك عید این عزم مشروع وطن پرستانه ما را تصویب فرموده بتمام مسلمین ایران وسائر ممالك دنیا بشارت اقدام بجهاد را تبلیغ و این عید را (عید قربانی) حقیقی یا (عید جهاد) نامیده با هلهله و و شادی بهمدیگر تبریك بگوئیم . دور مجنون گذشت و نوبت ماست . هر یکی پنجروز نوبت او است . جداً منتظراجازه جهاد هستیم (هیئت ترقی وتهذیب الاخلاق کردستان) —

جواب نمره ۲۲۰ از طهران بکردستان — جواب هیئت محترم ترقی وتهذیب الاخلاق کردستان تگراف آن هیئت واصل ملاحظه نمودم درجلسه وزراء مطرح ومذاکره گردید واولیاء امور اظهارات متاسفانه و اقدامات غیرتمندانهٔ آن هیئت محترم را

در این موقع که برای توقف قشون همسایه درداخله مملکت نموده اند همه با شما اظهار همدردی مینمایند و امیدوارند بتوجهات انفاس قدسیه و اقدامات لازمه وزراء عظام عما قریب آنها را اخراج و خیال عموم اهالی را ازاین جهة آسوده نمایند حکومت جلیله هم در ظرف امروز و فردا حرکت نموده پس از ورود البته کلیهٔ مقاصد وطن خواهانهٔ شما را انجام خواهند داد که موجبات حصول آسایش شما بعمل آید - سپهدار اعظم —

روز ۱۵ ذی حجه شاهزاده ظفرالسلطنه از کردستان حرکت کرد در اوائل ربیع الثانی (۱۳۲۸) حاج منظم الملك بریاست عدلیه وارد . ودر اواخرهمین ماه تلگراف حاج امیرنظام همدانی رسید .که حکومت کردستان را قبول نموده قریباً حرکت خواهد نمود —

(حکومت حاج میرزا عبدالله خان امیر نظام)

پس از عزل ظفرالسلطنه. آقای حاج میرزا عبدالله خان امیرنظام قراگوزلوی همدانی روز ۱۱ رجب (۱۳۲۸) بحکومت کردستان واردگردید — میرزا یوسف مشیردیوان را پیشکار خود قرار داد : در اواسط رجب خبررسید که شب ۹ رجب چهار نفرمجاهد واردمنزل آقاسید عبدالله شده اورا بقتل رسانیده اند ظهرغرهٔ شعبان هم قوای دولتی منزل ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی راکه درپارك اتابك بوده اند محاصره نموده تا دو از شب گذشته جنگ سختی در بین قوای دولتی و مجاهدین درگیر .پس از تلفات زیاد از طرفین سردار ملی و سالار ملی با تمام مجاهدین خلع اسلحه شده پای ستارخان زخم گلوله بر میدارد - حاج امیرنظام برای انتظام فوج همدان را بادوعراده توپ از دولت خواسته بکردستان احضارنمود در این بین جماعتی از تجار تظلم نمودند که مال التجاره آنها را چاردولیها بسرقت برده اند - حاج امیرنظام تلگرافاً برئیس فوج همدان دستورداد موقعیکه فوج از همدان بکردستان از خط چارد ولی عبور میکند رؤسای چاردولی راکه عبارت از قاسم خان . وسلیمانخان . و باقیخان . وعبدالله خان باشد گرفته بشهر بیارند که اموال مسروقه تجار از آنها استرداد شود . پس ازچند روز فوج همدان وارد شد وتمام رؤساء چاردولی راهم که متهم بسرقت مال التجاره مذکوره بودند زنجیر شده واردکردند . خبر به هیئت مدیره جمعیت (ترقی) رسید که آصف دیوان درصدداست مبلغی رشوه بحکومت بدهد ومقصرین راکه بستگی باودارند آزادنماید . فوراً از طرف هیئت ترقی بحکومت اخطارشد که همچو خبری توی شهر منتشر شده.اگر یکنفر از

متهمین بدون تبرئه در محکمه رسمی مرخص‌شوند ما حکومت‌را هم شریك جنایت آنها شناخته مراتب را بدولت اطلاع‌خواهیم داد . حکومت با خودداری برئیس عدلیه اطلاع داد که برای‌رسیدگی بجنایات متهمین‌محکمه‌تشکیل‌بدهد . رئیس‌عدلیه آقای حاج‌منظم‌الملك بود جواب‌داد که‌من مقدماً برای تشکیلات عدلیه بکردستان آمده‌ام واز قوانین عدلیه فقط جلد تشکیلات‌را همراه دارم . سپرده‌ام بقیه‌قوانین را هم تحصیل‌کرده‌پشت سرهم بفرستند هنوز نرسیده . میزوصندلی راهم که به‌نجار سپرده‌ام درست‌کند هنوز درست نکرده . بعلاوه هنوز رئیس جزاء ومدعی‌العموم و مستنطق را هم تهیه نکرده ایم . باین جهات از تشکیل محکمه جزا فعلا معذورم حکومت جواب رئیس عدلیه را بهیئت ترقی ابلاغ‌نمود ودر خاتمه مراسله ملاقات اینجانب را برای حل‌قضیه تقاضا نموده بود . اینجانب با اجازه هیئت حکومت‌را ملاقات نموده .پس از یك‌سلسله مذاکرات گفتم .که یا باید این مقصرین‌را تاتشکیل محکمهٔ جزا بقیدضمانت بخودآصف تسلیم کنید ، ویا در اداره‌حکومتی تحت‌مسئولیت شخصی حکمران توقیف باشند . و یا از رئیس عدلیه اجازه بگیرید من در ظرف دوروز محکمه جزارا باتمام معنی تشکیل داده تحویل اومیدهم . حکومت این‌شق اخیررا پسندیده فرستاد رئیس‌عدلیه را آوردند. ازمذاکرات رئیس‌عدلیه فهمیدیم که مشارالیه ازتشکیل عدلیه بکلی بیچاره است . چنانکه درجواب حکومت گفت حالاکه فلانی‌قبول این زحمت را مینماید بهتراینست سایرمحاکم راهم برای‌ماتشکیل بدهد گفتم اگریکروز برمدت بیفزائیدحاضرم تمام محاکم رابرای‌شماتشکیل میدهم بدون رودروایستی‌یکروز را ضمیمه دوروز نموده اینجانب بمنزل مراجعت نمودم فرستادم آقای مظفرخان والی زاده راکه‌گرم اینکاربود وبریاست‌محکمه تجارت معرفی شده بودآوردند. باتفاق ایشان‌آقای اسعدالملك راهم برای معاونت حاضر کردیم. باتفاق هرسه‌آقای‌شیخ محمدامین شریعتدار را باحاج شیخ عبدالحمید مدرس حاضر نمودیم. درروزچهارم محاکم عدلیه را درقلعه حکومتی درقسمت رو به‌تپوله بترتیب ذیل تشکیل وتحویل دادیم - (محکمه ابتدائی حقوق). تحت ریاست‌آقای اسعدالملك . (محکمه ابتدائی‌جزآء) تحت ریاست آقای شریعتدار (محکمه‌تجارت) تحت ریاست آقای والی زاده واطاق اجراء تحت ریاست صدیق لشکر . واطاق مدعی‌العمومی راهم‌تحت‌ریاست حاج شیخ عبدالحمیدضمیمه نموده ومیزوصندلی وکلیهٔ لوازم‌اطاقها را حاضر کرده و برای هرسه محکمه هم منشی و دفتردار و ضباط باندازه‌لزوم انتخاب نمودیم. وقوانین موقتی‌عدلیه هم‌که نزد خود اینجانب حاضر

وموجود بود مجاناً بایشان تقدیم نمودم . وخود هم برای رسیدگی بکارمتهمین چاردولی مستنطق شدم و برای همه احکام رسمی صادر گردید. واین اولین عدلیه ایست قانونی که در کردستان بترتیب مذکور تشکیل شد!! مختصر درظرف یکهفته استنطاق متهمین راخاتمه داده غرامت مال التجاره را بتجار تسلیم ومرتکبین هم بمجازات رسیدند. باقی خان و قاسمخان وعبدالله خان که چندان تقصیری نداشتند مرخص شدند در ۱۷ رمضان (۱۳۲۸) خبر فوت عضدالملك نائب السلطنه رسید در ۵ صفر (۱۳۲۹) خبر رسید که عصر شنبه ۴ صفر دو نفر گرجی که یکی از آنها **ایوان** نام داشته صنیع الدوله وزیر مالیه را در خیابان باگلوله مقتول ساخته وسفارت روس قاتلها را تحت حمایت خود گرفته روانه روسیه نموده که در آنجا به مجازات خواهند رسید!! روز ۸ صفر هم ناصر الملک (ابوالقاسم خان قراگوزلو) بسمت نیابت سلطنت وارد طهران شده یکماه بعد هم قشون ساخلو روس از قزوین خارج شدند در دوم ربیع الاول (۱۳۲۹) ناصر الملک قسم نیابت سلطنت را یاد نموده وکلاء مجلس هم برحسب تقاضای ناصر الملک مسلك خود را معرفی نمودند از این تاریخ فرقه **دیموکرات و اعتدال واتفاق و ترقی ودشناکسیون** (جماعت ارامنه) درطهران دائر گردید مؤسس حقیقی حزب دیموکرات حسینقلی خان نواب معاون وزارت امورخارجه بود.

مصادف همین ایام کاغذی ازطرف حضرت شیخ حسام الدین باینجانب رسید که به رسیدن مراسله لازم است بدون درنگ به (باغه کون) بیائید . با وجود سردی هوا وزیادی برف برحسب امرشیخ حرکت نموده و درباغه کون ملاقات شیخ بعمل آمد فرمود مقصود از آمدن شما در این زمستان ملاقات سالارالدوله بود که چند روز قبل بالباس کردی اینجا آمده بودمیگفت درورنه با محمدعلیشاه وشعاع السلطنه ملاقات نموده با هم معاهده بسته اند که ازدوطرف برای استرداد تاج وتخت موروثی حمله بایران بیارند سالارالدوله ازطرف کردستان وکرمانشاه محمدعلیشاه وشعاع السلطنه با امیربهادر وارشدالدوله ازطرف ترکمان-دولت روس هم گویا باطناً باموفقیت ایشان موافقت دارد رؤساء جاف هم قول مساعدت بسالار الدوله داده اند خیلی منتظر شدکه شمارا هم ملاقات نماید چون شما دیر رسیدید او هم عجله داشت حرکت کرد من از طرف شما قول مساعدت باو دادم قرار شد اوایل بهار او با عشائر جاف بخاك کردستان حرکت نماید شما هم تا آمدن او زمینهٔ کردستان را حاضر کنید تمایید این بد بختها دو باره بتاج وتخت خود نائل شوند آن زمستان

را دیگر بواسطه کثرت برف نتوانستم مراجعت نمایم اواخر حوت با زحمت زیاد بکردستان مراجعت نمودم محرمانه بامیرنظام گفتم در آن حدود زمزمه سالار الدوله گرم بود که خیال آمدن کردستان را دارد . اوهم کتباً بوزارت داخله اطلاع داد . وزارت داخله که آقای قوام‌السلطنه بود قضیه را بکلی تکذیب کرده بود و نوشته بود این حرفها بی اصل است و ما اطلاع داریم که حالا سالار الدوله در خیابان شانزه لیزهٔ پاریس قدم میزند طولی نکشید شهرت منتشر شدکه سالار الدوله وارد صفحه آذربایجان شده مشغول تهیه اردواست مصادف این اشتهار خبر رسیدکه محمد علیشاه از ادسا بجانب ایران حرکت کرده است پشت سر آن باز خبر رسیدکه سپهدار رشتی از طهران قهر کرده بجانب رشت رفته است که بمحمدعلیشاه ملحق شودطولی نکشیدکه اهالی شهرهم بتحریك آصف‌دیوان برحکومت شوریده بتلگرافخانه ریختند وسه شبانه‌روزمتحصن شدند . بالنتیجه روز ٤ جمیدی الثانیه (۱۳۲۹) تلگراف رسیدکه شاهزاده اسدالله میرزای شهاب‌الدوله بحکومت کردستان نامزد شده است .

(حمله سالارالدوله ازسمت کردستان بخاك ایران)

دراواخرجمیدی‌الثانیه (۱۳۲۹) خبر رسید که سالارالدوله درخانه محمود پاشای جاف مشغول‌تهیه‌اردواست . این خبرکم کم شدت پیداکرده شب۲ رجب‌احمد بیك (ریشینی) جاف با پنج پاکت سالارالدوله خطاب باشخاص ذیل‌وارد شد(مشیر دیوان.اصف‌دیوان.حاج معتمد. وکیل‌الملك. آقا حبیب‌الله تاجر) که نوشته بود تا ششهزارسوارجاف‌ومکری‌وسردشت‌وساوجبلاغ‌واورامان‌ومریوان‌وغیره.. وغیره.عازم کردستان هستم‌که دمارازمشروطه ومشروطه طلب ایران دربیارم واحترامات علماء ومشایخ‌واهل‌اسلام رااعاده‌و تجدید نمایم مأمورینی که ازطرف مشروطه در آنجا هستند همه راگرفته توقیف نمائید تا من میرسم . و بعموم ابلاغ نمائید هرکس مطیع است ورویهٔ شاه پرستی‌را دارد مورد عطوفت خواهدشد . وهرکس‌مشروطه خواه است بسزای عقیده فاسدهٔ خود خواهد رسید دراینحال نه برمرده برزنده‌باید گریست . احمد بیك عنوان کردکه من حرکت‌کردم پشت سرمن اردودر حرکت بودند منتهی من‌بعجله آمدم تصورمیکنم‌که تا پس فردا شاهزاده وارد کردستان بشود . همان شب ورود احمد بیك. آصف ووکیل‌الملك بمنزل مشیردیوان‌رفته‌کدراطراف این‌پیش‌آمدشوروتعمق نمایندفرداصبح‌در نتیجه شورشب قضیه‌را بتهران‌تلگراف کردند

جواب رسید که عنوان آمدن سالارالدوله بآنحدود اصلا دروغ است واگر اهالی وحشتی دارند عما قریب حکومت (مقصود شاهزاده شهاب الدوله است) حرکت خواهد کرد که موجبات آسایش خاطر اهالی را فراهم بیارد — یکساعت بغروب مانده وجوه علماء واعیان وکسبه درمنزل مشیردیوان که نائب الحکومه بود جمع شده که باحضور کلام مجید قسم یاد نمایند در دفاع و تسلیم متفق باشند . هنوز نتیجهٔ قطعی از شور گرفته نشده بود جمعیت نوکر ها که توی حیاط موج میزدند متفق الکلمه صدا بر آورده گفتند — آقایان هیچ زحمت بخودتان ندهید ما ها عموما بقید قسم متفق شده ایم که بشاهزاده تسلیم بشویم . واگرهم شما برخلاف تصمیم ما امری بدهید احدی ازما اطاعت نخواهد کرد .. این آهنك وضعیت مجلس را دگرگون نموده . انعکاس آن شهررا نیز منقلب ساخت . همانشب رئیس فوج همدان تکلیف خودرا دانسته با فوج و توپخانه فرار کرد . سائر مامورین دولتی هم هرکدام توانستند فرارکردند . هرکدام نتوانستند در خانه آشنایان پنهان شدند . فردا شب را مشیردیوان وآصف دیوان دونفری با هم ملاقات نموده بقید قرآن متفق شدند که آصف بهمدان برود ودرآنجا ازدولت مدد بخواهد مشیرهم در شهر برای حفظ املاك وعلاقجات بماند . اگردولت اقدامی کرد وشاهزاده را دفع نمود آصف مشیر را حفظ کند . واگرشاهزاده پیشرفت نمود مشیر آصف را حفظ نماید . روز جمعه دهم رجب (۱۳۲۹) خبررسید که شاهزاده باجمعیت جاف وعشایرسرحدی بقریه (خروسه) رسیده است . درمسجد جامع عموم بهمدیگر ابلاغ کردند . منادی هم ندا در داد که فردا حاج شیخ محمد باقر باستقبال میرود هرکس میل دارد باایشان حاضرحرکت شود . همانشب آصف دیوان بارن وبچه وآقا حبیب الله تاجروجماعتی فرارکردند . حاج اعتضاد الاسلام دریکی ازحجرات (هاجرخاتو) مختفی گردید منهم بانتظار ما وقدر در منزل خود ماندم جماعتی دیگرر و بخروسه رفتند . فردا صبح هم حاج شیخ محمد باقر وملاعبدالمجیدمدرس وشربعتمدار . وشیخ عارف . وحاج شیخ عبدالحمید وناظم الایاله . وحاج سردار مکرم رئیس نظمیه و جمع کثیری از علما واعیان باستقبال رفته . بعضی درقریهٔ خروسه . وبعضی دیگر درقریه (آرنان) شاهزاده را ملاقات نمودند اسب وبنه وآبداری و اسباب بعضی ازمستقبلین هم بغارت رفته شاهزاده بآنها اطمینان داده بود که خودش با عده قلیلی وارد شهرمیشود . باقی اردو در خارج شهر و اطراف خسروآباد خواهند بود . عصرشنبه ۱۱ رجب جمعی از روساء با قسمتی از اردو وارد شهر شده مستقیماً بقلعه حکومتی رفتند شب یکشنبه ۱۲ رجب (۱۳۲۹) شاهزاده با صد وپنجاه نفرازروساء ومعاریف اردو به

راهنمائی محمود سلطان احتشام دیوان و سالار اشرف وارد قلعه حکومتی شده ساعت چهار از شب رفته آدم بسراغ اینجانب فرستاد . بمجرد ملاقات قرآن کوچکی که حمایل کرده بود از بغل درآورد و گفت بحق این قرآن اگر من پیش ببرم شما در مقدرات من و برادر من شریك خواهید بود . شما هم باید قسم یاد نمائید که بمن خیانت نکنید ومشروطه را ازخیال خودخارج نمائید گفتم قسم حضرت اقدس برای من در عین این اقتدار منتهی درجه صمیمیت حضرت اقدس را نسبت بمن ثابت مینماید که مرا بی اختیار وادار ببذل جان ومال مینماید. ولی قسم من برای حضرت اقدس والا دراین نصف‌شب که چند هزار نفرعشایراطراف مراگرفته اند ضعف نفس مرا نشان میدهد . بنابراین بدون قسم ازصمیم قلب قول میدهم که توانائی خودم را دراین مقصد بمصرف برسانم . بشرط اینکه حضرت اقدس هم درمواقع لازمه هرایض صادقانه مرا توجه بفرمائید — شاهزاده بهمین قول‌ساده که خالی‌ازهرگونه آلایش‌بود قناعت فرموده دیگر آنشب را نگذاشت بمنزل‌مراجعت‌کنم . ناچارآدم خود را بمنزل‌فرستادم که خیال اهل بیت دربارهٔ من راحت باشد . مختصرتا شاهزاده درکردستان بود شب وروز مرا راحت نگذاشت اول‌آفتاب تا ساعت شش وهفت ازشب رفته در دارالحکومه معذب بودم و هیچ اقدامی را بدون حضورمن نمیکرد . حتی تمام تحریرات کتبی وتلگرافی او بعهده اینجانب بود. فردای‌آنشب بقیه اردو درمعیت شیخ علاءالدین و شیخ صادق و شیخ مظهربرادران شیخ حسام‌الدین وشیخ غنی مردوخی نماینده محمود پاشای جاف وارد شهرشدند . پس‌ازدوسه روزخبررسیدکه محمد ولی‌خان سپهدارازرشت بطهران مراجعت‌کرده است . هرروزه هم ازهرطرف روسای‌عشایرکردستان باجمعیت وارد میشدند وسرتسلیم خم میکردند - روز۱۶ رجب هم سلیمانخان شرف‌الملك باحسین خان مظفرالسلطنه .وعباس‌خان ظفرالسلطان (سرداررشیدکنونی) پسران‌خان‌حاکم وارد شدند . روز۱۷ عباس‌خان ظفرالسلطان را نزد والی وداودخان‌کلهرفرستاد که آنها هم با جمعیت خود بیایند کرمانشاه را تصرف نمایند . تلگرافات و تحریراتیکه‌آن چندروزه ازکردستان بطهران وکرمانشاه وبروجردوهمدان‌وقزوین وزنگان‌وگروس‌وسلطان‌آباد عراق ونقاط دیگرمرقوم ومغابره شده خودیك دفتر بزرگی‌است‌که درج آن کتاب را ازحدودیکه درنظرگرفته‌ایم خارج خواهدکرد - باینجهة ازدرج آنها صرفنظر نمودیم .

امان‌الله خان وکیل‌الملك احساس کرده بودکه شاهزاده میخواهدهنگام‌حرکت

از کردستان اورا همراه خود ببرد . برای گریز ازاین ترتیب . در خدمت شاهزاده عرض کرد از قراریکه میشنوم آصف وهمراهانش ازطهران مأیوس شده اند وبرای وسیله معطل مانده اندکه از طرف حضرت اقدس اطمینان بآنها برسد و مراجعت نمایند . هرگاه اجازه میدهید من شریعتمدار ا هم حاضر میکنم که هردو متفقا با دستخط مبارك برویم آنها را تأمین داده عودت بدهیم شاهزاده از فرط سادگی ملتفت خیال وکیل الملك نشده باکمال خوشوقتی اورا اجازه حرکت داد منهم به ملاحظه دوستی که باوکیل الملك داشتم شاهزاده را ازمکنون او استحضار نداده قایل بسکوت شدم . پس از رفتن ایشان خبررسید که محمد علیشاه باتفاق شعاع السلطنه وامیربهادر روز ۲۱ رجب باشهزار نفر ترکمان وارد کمش تپه شده اند (نزدیك سر حد روسیه درساحل بحرخزر) وخیال دارند رو باستر آباد بیایند . ایضاً خبررسید که ۲۲ رجب شهر طهران نظامی شده وحکومت نظامی هم بصمصام السلطنه وزیر جنگ (برادر بزرگ سردار اسعد وسردارجنگ و امیر مجاهد) واگذارشده است . باز خبر رسید که شب ۲۳رجب محمدعلیشاه بسپهدارتلگراف کرده که طهران را قبضه نماید تا خود شاه وارد میشود مصادف این خبر سالار الدوله هم تمماً مطابق همین مضمون تلگراف مفصلی بسپهدار مخابره نمود . ایضاً خبررسید که وکلاء مجلس باکثریت آراء درجلسه ۲۸ رجب رأی باخراج و تبعید سپهدار ومحتشم السلطنه و معاون الدوله داده اند عباس خان ظفرالسلطان هم با قرآن پا بمهر والی وداود خان کلهر مراجعت ولدی الورود ازطرف شاهزاده بلقب سردار رشیدی وحسین خان برادر بزرگش بلقب سرداو کل ملقب و مفتخر گردیدند سپس در ۲۹ رجب خبر رسید که کابینهٔ جدید ازآقایان ذیل برای دفاع از شاه وبرادرانش تشکیل شده است (صمصام السلطنه) رئیس الوزراء و وزیر جنگ (وثوق الدوله) وزیرامورخارجه (حکیم الملك) وزیرمالیه(مشیرالدوله)وزیرعدلیه (علاءالسلطنه) وزیرعلوم ومعارف (قوام السلطنه) وزیرداخله (دبیرالملك) وزیر پست وتلگراف

بعد خبر رسید که پیش قراول شاه وارد شاهرود شده است . متعاقب آن خبر رسید که درسلخ رجب رشیدالملك را سه صدنفر سالدات روس درتبریز مستخلص نموده وبصمدخان شجاع الدوله ملحق شده است این خبرمردم را معتقد نمودکه دولت روس با شاه مساعداست ـ روز ۳ شعبان (۱۳۲۹) شاهزاده ازکردستان حرکت نمودومرا نیزدر معیت خود حرکت داد وشب اول را در (آساوله) بسر بردیم روزدوم را در

کامیاران ماندیم در آنجا عباس خان چناری را با عدهٔ کافی مأمور تسخیر همدان نمود . روز سوم که به(قاخلستان) رسیدیم مقارن ظهری سوار تلگرافخانه کرمانشاه بتاخت رسید و پاکتی دست شاهزاده داد . از خواندن مراسله رنگ شاهزاده پرید با نهایت احتیاط دست من داد و تاکید در کتمان آن نمود . دیدم تلگرافچی نوشته امروز تلگرافخانه طهران خبر داد که وکلاء مجلس در جلسه روز ۲ شعبان برحسب پیشنهاد مستر شوستر آمریکائی خزانه‌دار کل ایران . برای اعدام کنندگان شاه و برادرانش جائزه تصویب کرده‌اند و آن را اعلان نموده‌اند . ناچار در عالم خانه زادی لازم دانستم که بفوریت حضور مبارک اطلاع بدهم که احتیاط خودتان را داشته باشید . رسیدن این خبر شاهزاده را بکلی مرعوب ساخت که از سایهٔ خودش هم احتیاط پیدا کرد . و بتلگرافچی نوشت اگر این خبر منتشر شود شدیداً شما مسئول خواهید بود .

چند سال قبل موقعیکه شاهزاده یاغی شده بود و حسام الملك همدانی (زین العابدین خان) اورا دستگیر نموده ودرطهران حبس شده بود . محمود خان حشمت الملك کردستانی برادر نصیردیوان باو مراودهٔ چاکری داشته . محرمانه به حشمت الملك نشانی داده بوده که قمه مرصع او را از نورالدوله مادرش گرفته گرو بگذارد و پانصدتومان اسکناس برای او بیاردکه وسایل فرار خودرا فراهم بیارد. حشمت الملك قمه را برده ودیگر بسراغ سالارالدوله نرفته‌است . دراین مسافرت هم حشمت الملك مذکور باصد سوار زبده در رکاب است . محرمانه شاهزاده قضیه را برای من نقل کرد . گفت این نمك بحرام اگر این خبررا بشنود از ترس خودش که مبادا یکوقتی این قضیه یادمن بیاید . اول کسیکه بجانب من دست درازکند همین بد نمك خواهد بود . بهتراینست بگویم خودش رابگیرند و سوارهایش راهم خلع سلاح کنند که خاطر من ازناحیهٔ او آسوده باشد . گفتم دراینگونه قضایای حیاتی و مماتی من هیچگونه رأئی ندارم اختیار باخودتان است فوراً فتح السلطنه میان دربند ومحمودخان مریوانی را خواست وبآنها دستور دادکه بروند حشمت الملك را بگیرند وتمام سوارهای اورا هم خلع سلاح نمایند . آنها رفتند طولی نکشید صدای شلیك وتیراندازی بلند شد . اهل اردو تصورکردند که اردوی دولتی رسیده است شروع کردند باسب زین کردن ودهنه بدم اسب بستن وفرارکردن که ناچار چند نفر را روی بلندیها وتپه‌ها فرستادیم جار زدندکه این شلیك حسب الامر شاهزاده بود که میخواست همارا امتحان کند فرار نکنید خبری ازاردوی مخالف نیست. بقاصله

ده دقیقه حشمت الملك را زنجیر شده وارد کردند. سوارهای او هم آنچه فرار کرد در رفت و آنچه گیر آمد خلع اسلحه شدند - شاهزاده آنشب را درچادر خودش نماند. بچادر من آمد دستورداد چراغ را خاموش کردیم و استراحت نمود - فردا صبح زود از قاخلستان حرکت کردیم و به (دایچی) رفتیم . درآنجا سید حسن اجاق و جمعی از خوانین و رجال کرمانشاه آمدند خدمت شاهزاده رسیدند . نصف شب شاهزاده بدون اطلاع اردو باصد سوار بجانب کرمانشاه حرکت کرد و فرمود شما هم صبح زود اردو را حرکت داده بجانب کرمانشاه بیائید . فرداکه روز ۷ شعبان (۱۳۲۹) بود امر شاهزاده را بروسای اردو ابلاغ نموده عموما حرکت کردند و نزدیك ظهر وارد کرمانشاه شدیم - روز ۹ شعبان تلگرافی از آستارا بسان پطرزبورغ به بغداد بکرمانشاه ازطرف شاه بمضمون ذیل رسید ،

برادرعزیزم سالارالدوله- من باششهرارسوار بلباس وترکمان برای طهران آمدم شما هم خیلی زود خودت را بدروازه طهران برسانید ابدا باردوی تیاترطهران اعتنا نکنید همه باهم سه هزارنفر بختیاری وغیره است هرچه زودتر خودت را برسان چونکه دیر رسیدن شما میتواند سکته بزرگی بنقشه اردوی ما برساند - (محمد علیشاه قاجار)

سالارالدوله هم بمضمون ذیل جواب نوشت - ازکرمانشاه به بغداده به سان پطرس پورغ . به آستارا - به اردوی شاهنشاهی - خاکپای مبارك اعلیحضرت قوی شوکت اقدس شاهنشاهی محمد علیشاه قاجارارواحنا و ارواح العالمین فداه بنده هم با بیست وپنج هزارسوارعشائرجاف وکردستانی وکهروسنجابی وپشتکوه والی وافواج کردستان وکرمانشاه وکروس درکرمانشاه هستم انتظار نظرعلیخان وقوای لرستان را دارم همدان را هم تصرف نموده‌ام در همین دو سه روزه با خواست خداوندی واقبال بیزوال شاهنشاهی بجانب طهران حرکت خواهم نمود که درآنجا خاك پای مبارك همایونی را بایکدنیا مسرت وشادمانی بوسیده درمقابل تخت شاهنشاهی گردن چاکری خم نمایم (جان نثارسارالدوله)

روز ۱۲ شعبان (۱۳۲۹) تلگرافی دیگر بمضمون ذیل رسید.

برادر عزیزم سالاالدوله . تلگراف شما بمن رسید ازمندرجاتش خیلی خوشوقت شدم قوه طهران خیلی حقیرتر است ازآنچه شما تصور کنید چون مقصود ما گرفتن طهران است شما باید هر چه میتوانید زود تر قشونتان را بفرستید برای گرفتن طهران قشون تیاترطهران حالا در ایوان کیف است . از این سبب با عجله بیائید چون دیر رسیدن شما میتواند بکلی کارما راخراب کند (محمدعلیشاه قاجار)

باز روز۱۳ شعبان تلگراف دیگر از استرآباد بمضمون ذیل رسید :

برادرعزیزا سالارالدوله اردوی خودت را دوقسمت بکنید یکقسمت را به دروازه همدان و قسمت دیگر بدروازه شاه عبدالعظیم برسانید خود شما هم در شاه عبدالظیم منتظر دستورات من باشید که از قصر قجر بشماخواهد رسید منهم علاوه برششهزار سوارسابق هشتهزار سوار ترکمان حاضردارم ازسه خط بدروازه قزوین ویوسف آباد و دروازه دولاب متفرستم خود ما هم فردا حرکت میکنیم معجلا خودت را برسانید که در شاه عبدالعظیم سفرای دول همجوار با اهل‌طهران شما را استقبال مینمایند (محمدعلیشاه قاجار)

پشت سر این تلگراف خبر رسید که ارشدالدوله قشون‌طهران را روز۱۳ شعبان در دامغان شکست داده وعدهٔ از افواج طهران هم ملحق باردوی شاه‌شده‌اند این خبر شاهزاده را بجنب وجوش در آورده گفت اگر اردوی‌شاه زودتر بطهران برسد تمام زحمات من بهدر خواهد رفت باید هرطور شده ما زود تر خودمان را بطهران برسانیم ـ شب‌که مجلس خلوت شد بمن‌گفت شما باید در کرمانشاه بمانید وپشت سرمن کرمانشاه را نگاهدارید تا من زود تر خودم را بطهران برسانم گفتم این مسئله شوخی نیست جنگ دولتی‌است هیچوقت من نمیتوانم باشصت سوار ومشتی مسئولیت کرمانشاه را عهده دارشوم ممکن‌است شمابروید خدای ناخواسته شکست بخورید در اینصورت اول مرتبه من در اینجا محصور خواهم شد راه بر گشتن هم بروی شما مسدود میشود اگر میخواهید من در اینجا بمانم سلیمانخان شرف الملك را با صد سواری‌که همراه دارد و باواطمینان دارم‌نزد من‌بگذارید من حاضرم اینجا میمانم والا دیگری را با قوه کافی لازم است اینجا بگذارید گفت آخر من کسی را ندارم دو برادرم (شاه وشجاع السلطنه) درشمال ایرانند برادر دیگرم هم(عضدالسلطان) در عراق است نه او دستش بمن‌میرسد نه‌من‌باو اطمینان عمده من هم بیشتر بقوای شرف‌الملك واخوی زاده‌های او است نمیتوانم آنها را از خودم منفك کنم سائر رؤسا راهم‌هر کدام بگویم بمانند از قوای اعزامی من کاسته میشود نمیدانم چه کار کنم... پس ازمدتی سکوت گفت اگر من بفرستم برادرم را (عضدالسلطان) بمن برسانند شما بااودراینجا میمانید یانه گفتم بشرط اینکه دویست سوار محل‌اطمینان دراینجا داشته‌باشم میمانم گفت خود شازده اقلا صد سوار همراه دارد : شما هم‌که شصت سوار حاضر دارید این عده فعلا کافی است‌جعفر سلطان هم از عقب می‌آید . اگرلازم دانستید او را هم نزد

.ودتان نگاهدارید .گفتم باین ترتیب حاضرم - فورا فرستاد شرف‌الملك و داود خان کلهر و نماینده نظرعلی‌خان‌را آوردند بآنها گفت کدامتان‌میتوانید یکهفته‌عضد السلطان برادرم راکه در عراق‌است‌بمن برسانید . همه گفتند .حالا قوای‌بختیاری بین عراق‌وکرمانشاه راگرفته بدون جنگ و جمعیت احدی نمی‌تواند بآنجا برسد پس از دو ساعت‌مبادله‌افکار بالاخره‌سرداران همه‌یاس‌دادند پس‌از رفتن آنهامن بشاهزاده گفتم . اگرچه تاخیر شما در حمله بطهران کارشاه را همانطورکه خودش تلگراف کرده بود خراب میکند ولی اگر شما شاهزاده احمد میرزای‌توسرکانی‌را بسالار موید کرمانشاهانی باختیار من‌بدهید من تصور میکنم بتوانم‌عضدالسلطان رابشما برسانم.گفت یعنی خودت‌میخواهی بروی یا آنها را بفرستی . گفتم هرکاری‌میکنم بشما مربوط نیست من یکهفته شازده را بشماتحویل میدهم .گفت فردا من هردو را پیش‌شامیفرستم که‌در اختیارشما باشند.گفتم پس کاغذی هم که‌میخواهید بعضدالسطان بنویسید . فردا صبح برای من بفرستید .فرداصبح که‌روز ۱۴ شعبان (۱۳۲۹)بود شاهزاده مراسله عضدالسلطان رابا شاهزاده احمدمیرزا وسالارموید نزدمن‌فرستاده محرمانه مقصد ومقصود راباآنها مذاکره کرده خودمن هم ده‌نفر زبده ازسوارهای خودرا انتخاب نمودم . سالار موید هم مویدالوزاره برادر بزرگ خود را باسه سوار دیگر انتخاب‌نمود شاهزاده احمدمیرزا هم دوسواربا پسرشش‌ساله که همراه داشت حاضر حرکت نمود .

مقارن ظهری نهار خورده از کرمانشاه حرکت کردیم . در بیرون شهر بتمام سوارهاسپردم تارسیدن بعراق هرکس‌میپرسدکه این آخوندکیست‌کجا میرود بگوئید امام جمعه کردستان است .از طرف سالار الدوله میرود برای عراق قرار شده‌که قوام‌السلطنه وسردارجنگ بختیاری‌هم بیایندبعراق . درآنجا قرارقطعی‌در بین دولت وسالارالدوله بدهندکه قضیه منجربه جنگ و اردوکشی نشود -بعلاوه‌هم سپردم‌از هرمنزل‌که حرکت میکنیم‌هرسواری‌یك‌من‌جو ونیم من‌نان وخوراکی‌همراه بردارد .باین ترتیب شب وروز در حرکت بودیم .وهرکس‌میپرسید همان جواب‌را می‌شنید که‌دستور داده بودم.وهمه خوشوقت میشدندودعا میکردندکه ماموفق شویم جنگ رابصلح مبدل نمائیم . تارسیدیم به‌نزدیك دولت آباد راهگذری خبر داد که قریب پانصد سوار امیر مفخم بختیاری در آنجا است . شاهزاده احمدمیرزا گفت دیگر پرنده نمیتواند ازآنجا عبورکند . مگراینکه راه‌را منحرف‌کنیم . در این‌گفتگو بودیم یکمرتبه دیدیم قریب پنجاه سوارمارا ازدور دیده بتاخت روبما

آمدند کاروانسرای دم‌شاطر نزدیك بودشاهزاده گفت پناهنده بکاروانسرا بشویم و آنجا را سنگر کنیم . کوه بلندی که درجنوب کاروانسرا بود من گفتم پناهده بکوه بشویم مبادا درکاروانسرا محصور بشویم سایرین بامن هم‌رأی شده زدیم بکوه . سوارها که دیدند ما پناهنده بکوه میشویم از دور شروع کردند بشلیك کردن . ماهم در جواب قصور نکردیم تا رسیدیم بقله‌کوه . دیدیم احمد میرزا با بچه‌اش پیدا نیست . سوار ها رسیدند بکاروانسرا دیگر قدرت نداشتند بالا بیایند از همانجا برای ما تیر می‌انداختند ما هم جواب میدادیم تا یکساعتی تیر اندازی از طرفین رد وبدل شد آفتاب غروب کرد . دهات اطراف هم که صدای تیر اندازی ما را شنیدند وحشت‌کرده از هر طرف شروع کردند به تیر اندازی یك ساعت از شب گذشته صدای تیر از هر طرف خاموش شد . سیاهی سوار ها را دیدیم از همان راهی که آمده بودند برگشتند . شاطری که همراه داشتم آهسته پائین فرستادم که ازکاروانسرا واحمدمیرزا خبری بیارد . طولی نکشیدشاطر برگشت وگفت کاروانسرا خالی ازسکنه‌است . شاهزاده‌هم بابچه‌اش دم‌کاروانسرا منتظرشما هستند . با اطمینان‌خاطر پائین آمده بشاهزاده که رسیدیم کیفیت حال‌اورا پرسیدیم . گفت همینکه شمازدید بکوه اسب من نتوانست بالا بیاید ناچار توی باغی که پشت کاروانسرا بود پیاده شدم واسب رابدرختی بستم وتفنگ وقطار راهم زیرمو پنهان کردم وسرداریم راواروپوشیده وباپسرم زیردرختی نشستیم سوارهاکه رسیدند رو بکاروانسرا رفته ازآنجا شروع کردند به تیراندازی یکی ازآنهاتوی باغ آمدمرا دیدکه بابچه‌ام نشسته‌ایم پرسیدشما چه‌کاره‌اید گفتم باغبان این باغ . گفت این‌سوارها کیها بودند گفتم سوارهٔ نظرعلی خان‌بودند شماراکه ازدوردیدند تصورکردندشما ازاردوی سالارالدوله هستید واهمه کرده زدند بکوه . این راکه گفتم خبر برد برای‌سایرین که‌ازتیراندازی دست‌کشیده‌رفتند منهم باپسرم سوارشده‌دراینجابانتظار شما ایستادیم .

پس ازخاتمه سرگذشت شاهزاده . دوباره شروع کردیم برأی گرفتن که آیا از جاده مستقیم دولت آباد برویم یا بزنیم بدشت و بیراهه برویم . من گفتم از راه دولت آباد بهتر است . منتهی اگر کسی بما رسید همان جواب را بدهید که همه میدانید . ساعت شش از شب‌گذشته رسیدیم به‌قصبه دولت‌آباد (ملایر) ازجاده عمومی که توی قصبه رد میشد عبورکردیم دونفرگزمه بما رسیدند باصدای‌بلند داد

زدند(سوار کم‌در) منکه جلو بودم فوراً گفتم(آشنا) همین جواب قناعت کرده واز قصبه ودشدیم غروب روز ۱۷ شعبان بقریه (آستانه) که منزلگاه شاهزاده بود رسیدیم . مراسله‌سالارالدوله واکه‌باو نوشته بود ابلاغ نموده وتفصیل وقایعات را بطوریکه جالب قلب‌او باشد بیان کردیم . بالاخره خواهی‌نخواهی‌بقوة بیان واقامه دلایل‌همان شب‌اول شاهزاده را حاضر حرکت نمودیم . فقط خواهش کرد که فردا بعراق برود امیر افخم را (حسام‌الملک‌همدانی) که حاکم عراق بود ملاقات نماید امانت خانه و زندگی را باو بسپارد وبا تصویب او حرکت کند . فکر کردم اگر اورا تنها مرخص کنم برود. ممکن است‌امیرافخم اورا از آمدن منصرف‌نماید ومارا هم دستگیر کند گفتم‌حالاکه اینطور است منهم میل دارم امیررا ملاقات نمایم .گفت مبادا امیر از ا ورود شما براوخوشوقت نباشد و مسئولیتی برای اوتولید شود .گفتم شب بطور ناشناس‌که احدی ملتفت‌نشود وارد براو میشویم .گفت پس بهتر اینست‌که صبح زود سواری نزد اوبفرستیم واز خودش اجازه بگیریم .گفتم مانعی‌ندارد . منهم شرحی اظهاراشتیاق‌باو نوشتم . فردا عصری سوار برگشت وجواب امیررا آورد‌که ازترس با خط عربی نوشته‌بود واظهارداشته بودکه امشب را درباغ‌قنات (که خارج‌از شهر است) برای‌شام منتظر شما هستم. ساعت سه‌از شب رفته ما وارد باغ قنات که باغ فرمانفرما هم میگویند شدیم .پس ازشرح عظمت واقتدارات سالارالدوله‌که امیر را مجذوب ومرعوب‌نماید درخاتمه بیان‌گفتم .

بهشت‌عدن اگرخواهی بیا باما بمیخانه که‌ازپای‌خمت‌یکسر بحوض‌کوثر اندازم

دراینجا بیخود نشسته اید ـ امیر با قهقهه‌که مخصوص خود او بود‌گفت عجب معلوم میشود امشب من ـ مهمان صاحبخانه‌کش در خانه منزل داده ام میخواهی مرا بکشتن بدهی مگرسابقه مرا باسالارالدوله نمیدانی‌که یاغی‌شد ومن اوراگرفتم و در طهران حبس‌شد حالابدون اطمینان چگونه خودرا بدام میاندازم وانگهی من خبردارم‌که روز ۱٤ شعبان‌معین‌همایون بختیاری‌اردوی‌رشیدالسلطان‌را درفیروزکوه شکست‌داده و خود رشید السلطان هم دستگیر شده‌است .گفتم اگر خود شاه هم شکست بخورد گردی بر دامن کبریاء سالار الدوله نخواهد نشست مختصر پس از رد و بدل قول و قرار ها شام خوردیم و چند ورق از اعلان های جائزه کشتن شاه و برادرانش که نزد امیر بود گرفتیم و مراجعت کردیم فردای‌آنشب رابدون‌معطلی بجانب‌کرمانشاه حرکت‌کردیم شاهزاده سی‌سواری حاضر داشت همراه‌آورد. وبغلامش‌سپرد‌که‌بقیه سوار هایش رابشت سراو بفرستد . دوباره بتمام سوارها سپردیم هرکس‌میرسد بگویند شاهزاده ازطرف‌هیئت وزراء مامور

است برود سالارالدوله راملاقات نماید که شاید قرارصلحی دوبین بدهند مسئله بدون جنك برگذارشود . مختصرشب و روز با سرعت هرچه تمامتر آمدیم . شب۲۳ شعبان ساعت دوازشب گذشته به کنگاور رسیده وارد منزل ساری اصلان خان شدیم و فوراً ورود خودمان را بسالارالدوله اطلاع دادیم. ساری‌اصلان‌خان پذیرائی مفصلی بعمل آورد ساعت چهارجواب تلگراف بمضمون ذیل رسید .

از کرمانشاه به کنگاور — خدمت جناب مستطاب شریعتمدارحجةالاسلام آقای امام‌جمعه سلمه‌الله‌تعالی‌اززحمات جنابعالی بی‌نهایت‌امتنان دارم انشاالله ملاقات نزدیك است صبح زود حرکت فرموده تشریف بیاورید که یکدقیقه زودتر برادر عزیزم را بآغوش بکشم (سالارالدوله) .

فرداکه۲۳ شعبان (۱۳۲۹) بود چائی و پیش‌قلیانی را خورده حرکت‌کردیم شب٢٤ شعبان یکساعت ازشب گذشته وارد صحنه شدیم. ازدور خیابانی را ازچراغ مشاهده کردیم. نزدیك که شدیم دیدیم علیرضاخان گروسی‌اسی بافوج گروس باستقبال آمده چون‌شب‌دررسیده بودتمام‌فوج‌رابفاصله‌هرچهارنفریك دانه شمع کچی بدست نفر پنجمی داده وازدوطرف جاده صف بسته‌اند ومنتظرماهستند پس‌ازآنکه ازخیابان چراغ گذشتیم وارد چادرشده دیدیم بساط مفصل اینجااست انواع‌شیرینیها ومیوه‌ها که درشهرهم بزحمت پیدا میشد روی‌میزها چیده بساط‌آبرومندی‌گسترده بود .پس ازصرف شربت وچائی. موقع شام هم شام مفصلی که‌تهیه‌کرده بود خوردیم وآنشب را راحت خوابیدیم. فرداکه روز٢٤شهرشعبان (۱۳۲۹) بودازصحنه حرکت‌کرده متصل به مستقبلین میرسیدیم که‌ازهمدیگرسبقت میگرفتند . داودخان سردار مظفر کهرهم باتمام‌قوای‌خود تابیستون‌باستقبال‌آمده بود. از اوکه رد شدیم بفوج ظفر کردستان رسیدیم که‌درتحت ریاست‌حاج ارفع‌الملك(محمدخان‌اردلان) باستقبال‌آمده بودندباحترام همشهری‌گری‌درچادرحاج‌ارفع‌الملك پیاده شدیم استکانی‌چائی خورده سوار شدیم . مانندگلوله برف‌که هر چه جلوتر برود برعظمت آن می افزاید ماهم هرچه جلوتر میرفتیم برعده جمعیت می‌افزود و ازدحام موج میزد تا رسیدیم بدارالحکومه . در آنجاپیاده شده خود شاهزاده سالارالدوله هم تادم پله حیاط بیدستان باستقبال‌آمد پس ازروبوسی وارد اطاق شدیم که عموم‌آقایان علمادرآنجا حضورداشتند. پس ازصرف‌شربت‌آقایان علما مرخص شده منهم بمنزل‌خودکه‌درحیاط مالیه بود رفتم (حیاط غربی متصل بحیاط بیدستان) شب دوباره جلسه خصوصی سه نفری تشکیل . پس از شرح مسافرت شکست وگرفتاری رشیدالسلطان را برای

شاهزاده نقل کردم . و یکی از اعلانهای جائزه را هم که از امیر افخم گرفته بودم باودادم که بمضمون ذیل نوشته شده بود .

٤ شعبان(۱۳۲۹) - برحسب رأی مجلس مقدس اعلان میشود کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان بآنها داده میشود کسانیکه شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان بآنها داده میشود کسانیکه سالار الدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان بآنها داده میشود ولیز اخطار میشود که اگر داوطلبان خدمات مزبوره بعد از انجام خدمت کشته شدند مبلغهای فوق الذکر بهمان نسبت بورثه آنها داده خواهد شد . واین مبلغ در خزانه دولت موجوداست . و بعد از انجام خدمت نقداً بآنها پرداخته میشود (محل امضاء رئیس الوزراء) مطبعهٔ نمدن طهران

شاهزاده از قرائت اعلان عصبانی شده فردا تلگراف مفصلی بمضمون ذیل بمجلس مخابره نمود .

طهران- هیئت جامعه محترمه مجلس ملی را زحمت افزامیشوم . از کردستان تلگراف کردم جوابی ندادید . بجای اینکه ملتفت نکات آن تلگراف بوده و بحال مملکت بایك دوربین حقیقت بینی نگاه کنید . چاره رفع امراضیکه خود باعث شده اید بجوئید . تدبیری که کرده اید رأی بکشتن من ودادن رشوه بکشندهٔ من دادید . بااینکه من خود بپای خویش برای کشته شدن وفدا شدن باین آب وخاك آمده ام . ولی این را نداسته اید که ایرانیان حقیقی خداشناس هرگز بنعمای صدو پنجاه ساله قاجاریه کفران نکرده خصوصاً نسبت باولادمرحوم مغفور مظفرالدینشاه نورالله مضجعه سوء قصدی نخواهندداشت . زیرا ایرانیان بمنزله برادرهای ما وکلا فرزند پادشاه که سایه و برگزیده خدااست هستیم .

نسبت بیکدیگر خلافی نمی کنیم . گویا اجازه بهم مسلك وطریقه خودتان داده اید نقلی ندارد . دعا های سی کرور ایرانیان حافظ ما ها بوده وهست - اما کشته شدن من چاره وضع حاضره دولت و ملت ایران راکه شما ها وکلای رعایای آن هستید نمیکند . وظیفهٔ خدا شناسی وحفظ حقوق این بیچاره هاکه حقوق خود را بشما ها واگذارکرده اند این است که اغراض شخصی راکنار بگذارید ترك هوا و هوس شخصی خودتان بکنید قدری بحال حاضره مملکت واین رعیت بدبخت فکری بکنید . چنانچه در آن دوره اول وکلاء مجلس بالتماس ونصایح اعلیحضرت اقدس محمد علی شاه ارواحنا فداه گوش ندادند . وکلای آندوره محض پیشرفت مقاصد فاسده خودشان مغرور باشرار دوره خودشان شدند و آنچه کردند عاقبت خودشان

گرفتار وخامت آن گردیدند . دوسال تمام در تمام ایران خونها جاری . خانه ها خراب شد . تا عاقبت بعد از استمدای اعلیحضرت بگمان اینکه دیگر رفع معایب میشود . بعکس بدتر شد . چنانچه امروز نه تنها اهالی اروپا و آسیا و آمریکا تصدیق دارند بلکه وحشیهای افریقا هم منکر نیستند که صد هزار مرتبه بدتر شده . حالا صریح مینویسیم چند سوار بختیاری و چند نفر الواط طهرانی یك دولت ایران را منظم نخواهد کرد . دو هزار سوار بختیاری سه ماه است شب وروز تلاش میکنند از عهدهٔ یك طایفه مال اسد که یك تیره از بیرانوند است برنیامدند . عاقبت فرار به بروجرد آمدند بعلاوه خود بختیاری ها میدانند . اگر آن اقدام طهران از آنها پیشرفت کرد بواسطه رنجشی بود که عموم ما از اعلیحضرت محمدعلی شاه داشتیم . والا چطور ممکن است اهالی ایران زیر بار این مهملات بروند ـ آقایان وکلا بحق خدائیکه جان من و همه مخلوق درید قدرت اواست شما ها باعث ریختن خون این مسلمانان شده اید وخواهید شد . بالاخره نتیجه چه خواهید داشت . اعلیحضرت قدر قدرت محمدعلی شاه این دو روزه وارد طهران میشود منهم خواه صحیح بدانید خواه اغراق تصور کنید با سی هزار نفر اگر زیاد نباشد کمتر نیست فردا حرکت میکنم . البته شما ها بی خبر هستید و بشما ها حقیقت مطالب را نگفته اند . از دروازه کرمانشاهان الی نوبران متصل اردو است که درحرکت است . در آذربایجان شاهسون و شجاع الدوله . در گروس متجاوز از سه هزار سوار و همینقدرها پیاده که بآنها حکم شده از راه زنجان عازم طهران بشوند . تصور بفرمائید تا طهران این جمعیت و این اردو چه خرابی ها خواهد رسانید . واز این خط بمردم چه خواهد گذشت . بحال این مردم که آنها را آلت پیشرفت مقاصد خود کرده اید دلتان بسوزد . زیرا عندالله و عندالرسول بقید قسم وقران مسئول و حافظ حقوق آنها شده اید . بحق پروردگار قسم . هرگز صرفه نخواهید برد . گوش بمهملات پاره مغرضین ندهید . چاره بکنید که ایران از این ویرانی خلاص شود . مملکت صاحب یك پادشاه ویك مجلس ملی ویك ترتیب صحیحی بشود . این حرکات شما ها جز اینکه روز بروز کار را بدتر کند فایده دیگری ندارد منتهی تا ده روز دیگر هم بهمین حال حاضر بماند باتائیدات الهی این موهومات پرستی شما ها ده روز دیگر بهم خواهد خورد . صاحب مملکت انشاءالله بپای تخت مملکت وارد خواهد شد . ترتیب صحیحی برای مجلس و دولت و ملت خواهد داد . خوب است این خدمت از دست شما بنوع و آب وخاك خودمان جاری شود . این استعداد که ده روز است متصل درحرکت هستند . تا حال درخانهای خودشان بودند . بد یا

خوب گذشت . منکه مثل شماها مالیات یك مملکت ایران . یا گمرك . یا بانك دو دست ندارم که متصل پول بدهم . این مخارج . این آزوقه . این جمعیت. محلوم است که ضرروخسارتش برعیت میرسد. چرا راضی میشوید که این بیچاره‌ها بااین عدم محصول دو زیر دست وپا پایمال شوند ـ خلاصه هرگاه میل دارید بتلگرافخانه بیائید منهم میآیم مذاکرات لازم میشود .آنوقت بایکی‌دوهزار نفرسوار ز بعمیآیم بخاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس محمدعلی‌شاه ارواحنا فداه مشرف میشوم . امورات را بطورخوش‌وخوبی اصلاح میکنم . ذات مقدس شاهانه بتعیدقسم وعدهٔ همه نوع لطف ومرحمت پدرانه بایرانیان فرموده‌اند . بعد از تشریف فرمائی بپایتخت وفا بعهود خود خواهند فرمود . اگرجوابی ندهید . وچاره وتدبیررا بی‌اعتنائی به‌انید بتصور آنکه فلان آقا برای کشتن سالارالدوله .یاشعاع‌السلطنه رفته . یاسردارمحیی مامورشده . یافلان فکلی‌چه وعده‌کرده .. والله . بالله .تالله . جزمسخره بشماها وخرابی ایران هیچ فائده‌ندارد . زیرا شماها باخواست خدای قادرمتعال‌می‌جنگید واین‌محال است که موفق‌شوید . بدلایلی که دردست دارم. آنچه مینویسم باکمال‌قوت قلب‌است. اگرشماهم غرض‌راکنار بگذاریدهیچیك ازشماها نخواهدبود که‌این‌اظهارات مرا تصدیق نکند . بالجمله برای‌اتمام‌حجت‌این‌تلگراف‌رامیکنم. سوادآنراهم بقنسول خانهای‌خارجه مقیم کرمانشاه فرستادم. اگرتاعصرجواب‌نرسد صبح‌حرکت‌خواهم کرد حال مختارید. ومقصودم اینستکه ملل عالم درجراید این‌تلگراف را ملاحظه کنند بدانندکه ما باعث ریختن خون مردم و خرابی خانه آنها نشدیم . شما ها باعث شده‌اید. بعلمای‌عتبات عالیات هم سواد این‌تلگراف را مخابره نمودم (سالار الدوله قاجار) .

کاغذ تامین‌هم بمضمون ذیل‌ازشاهزاده گرفته‌برای‌امیرافخم روانه نمودیم

جناب مستطاب‌اجل‌امجداکرم امیرافخم ـــ وقتی‌عازم خاك ایران شدم اول درتحت قبه حضرت شاه ولایت‌ارواخافداه بشهادت جمعی‌ازروسای ملت باخدای خود عهدکرده‌ام.که تمام مقاصد شخصی راکنارگذاشته بیغرضانه درراه نجات‌ملت‌ایران کاربکنم. وجان‌خودرا برای‌وقایه دین مبین‌اسلام وحفظ استقلال دولت ششهزارساله ایران نثارنمایم. وخداراشکرمیکنم که تا ورود بکرمانشاه همه جا فتح و نصرت همعنان‌اردوی مابوده آناً فآن برتأییدات و موفقیت‌من‌می افزاید. اینکه تاکنون بجنابعالی تلگراف نکرده‌ام نمیدانستم که شماهم تغییرمسلك داده‌اید . اکنون‌که عریضه‌شما توسط حضرت‌مستطاب‌شریعتمدار آقای‌امام‌جمعه‌کردستان سلمه‌الله‌تعالی‌رسید

بومراتب خوشوقتی من افزود من بایران نیامده ام که هوا وهوس برانم یا برخلاف آن عهدیکه باخدای خود بسته ام بااینهمه تأئیدات غایبه باکسی غرض رانی بکنم. حاشا وکلا من یکنفر ضعیف خادم دولت و ملت هستم. هیچ مقصودی ندارم جزاینکه دولت مرده وملت هلاك شده رازنده کنم. مخلوق خدارا نگذارم بیش ازاین ازروی جهالت همدیگررا تمام کنند. شاهد مدعا هم تلگرافی است که بمجلس دارالشورای ملی کرده ام اینست سوادانراهم برای استحضار خاطرشما فرستادم بدقت بخوانید. در اردوی مراغه هم باحضور کلام مجید قسم خورده ام که من وآن بیست وپنجهزار نفر تاآخرین قطره خون خودمان برای دفع اشرار وخاموش کردن این آتش خانمانسوز حاضر باشیم. بعدازترتیب کلیه امورآنجا ها وحصول اطمینان ازآنصفحه بکردستان آمدیم. کلیه ممالك کردستان وگروس راکه سفر کردم همین قسم را تجدید نمودم مجددا باحضورآقای امام جمعه هم قسم یادکردم که ازطرف من خاطرتان درکمال آسودگی بوده مطمئن باشید. هرقسم دیگرهم بدانم که خاطرتان مطمئن میشود باز حاضرم. لکن امروزه که دولت وملت محتاج خدمت است جنابعالی هم باید بهتر و بیشترازسایرین برای خدمت حاضرباشید. ملاحظه بیمعنی راکنار بگذارید مردانه حاضرخدمت باشید. امروزخدمت بمن یابیرادر تاجدارم نیست بلکه خدمت بنوع و بملت وبآب وخاك وطن است. آیا شماایرانیان دانسته اید که مرض شما تاچه اندازه مهلك است. وچاره و علاج دردبیدرمان شماچیست آن دوا اصلا یك جوهمت. ویك نخود غیرت است. که مردباشید ومردانه کاربکنید. منهم که امروزه موقتا راهی این گوسفندانم منتظرم به بینم که جنابعالی تا چه درجه وچه قسم حاضرخدمت هستید. تا ازآن قراردستورالعمل داده تکلیف آنجناب رامعین نمایم. منتظرم دراردوجنابعالی راملاقات نمایم

برخیزوبیاکه ما ترائیم. بیگانه مشوکه آشنائیم (سالارالدوله قاجار)

روز ۲۷ شعبان (۱۳۲۹) سالار الدوله امانت شاهزاده فضل الله میرزای عضدالسلطان رابا بنجاب سپرد وخودبا بیست وپنجهزارعشایرونظام رهسپارطهران گردید. چندروزبعد خبررسیدکه روز۳ رمضان ارشدالدوله با اردوی ترکمان در نزدیکی ایوان کیف شکست خورده اند. روز۶ رمضان خبررسید قوای سالارالدوله. اردوی امیرمفخم بختیاری رادرملائر شکست داده قریب دویست نفرازبختیاریهامقتول ومجروح مقداری هم توپ و تفنك وفشنك و غنایم نصیب اردوی سالارالدوله شده

است. سپس خبررسید روزدهم رمضان (۱۳۲۹) بپرم ارمنی وماژورهازمشاق المانی که رفیق بپرم بودباسه‌صد وپنجاه سوارمجاهد. که‌یکصدوهشتاد نفرازآنهاداوطلب ارمنی بودند باسه عراده توب شنیدرویك عراده ماکزیم وپانصد سواربختیاری در تحت ریاست سرداربهادروسردارمحتشم‌وسائرافواج دولتی درتحت فرمان‌امیرمجاهد بجانب امام زاده جعفر(واقع درجنوب شرقی‌طهران) حرکت‌کردند .

این بپرم که سابق در گرفتن طهران هم ذکری ازاوشد . اهل ارمنستان عثمانی‌است چند سال قبل از مشروطیت ایران برشت‌آمده درآنجا تجارت مختصری داشته است علم وتحصیلاتی ندارد فقط شخصی متهوروشجیع‌است

سپس خبررسیدکه روز سه شنبه۱۱ رمضان قوای بپرم‌وبختیاری درنزدیکی امام زاده جعفریك ساعت قبل‌از ظهرباقوای ارشدالدوله‌که دو هزارنفرترکمان و هزاروچهارصد نفرسوارمتفرقه بوده‌اند چهارعراده توپ هم همراه داشته‌اندمصادف شده پس ازجنك سختی ساعت یك بعد از ظهر اردوی ارشد الدوله شکست خورده شصت وسه نفرازترکمان مقتول وسه صدوپنجاه نفرمجروح و دستگیرباقی از جاده مشهد فرارکرده‌اند. پای ارشدالدوله هم تیرخورده دستگیرشده است . نصف شب ارشدالدوله رابچادربپرم واردکرده‌اند . فردای‌آنروزکه ۱۲ رمضان باشد ارشد الدوله را تیرباران و نعش او را وارد طهران کرده اند . درموقع تیرباران داد زده (زنده بادمحمد علیشاه) روز ۱۳ رمضان نعش او را درمیدان توپخانه بمعاینه عمومی گذاشته اند . این خبر را من قدغن کردم که شاهزاده تلگرافچی نه به سالارالدوله اطلاع بدهد نه بعضدالسلطان . از اردوی شاهزاده هم متصل خبر میرسید که بهر دهی میرسند غارت میکنند و عابرین رالخت مینمایند . اخیراخبر رسید که در ۱۷ رمضان معین همایون بختیاری اردوی شاه را در سواد کوه شکست داده . شاه و شعاع السلطنه و امیر بهادر هرسه فرارکرده اند . این‌خبر را من رمزا بسالارالدوله اطلاع دادم که دیگر میدان میدان شما است اگرپیش ببرید خودت صاحب تاج و تخت خواهید شد - ولی در دل واهمه داشتم که حالا بپرم و بختیاریها از طرف شاه و شعاع السلطنه آسوده خاطر شده اند اگرمتوجه سالارالدوله بشوند قطعاً اردوی غارتگر چپاولچی او ایستادگی نخواهند کرد از قضا روزی من و شاهزاده عضدالسلطان نهار خورده میخواستیم‌استراحت بکنیم یکمرتبه دیدیم که شاهزاده ابوالفتح میرزای تلگرافچی با رنگ پریده و حال اضطراب وارد شد . بدون مقدمه گفت اردو شکست خورد و سالارالدوله فرار

کرد و جمعیت هم متفرق و داغان شدند . عضد السلطان بمحض شنیدن این خبر دهنش خشکیده و خون در بدنش نماند و مانند مصروع تکیه بدیوار زد و گفت آخ امام دیدی چه خاکی بسرم ریختی . حالا من کجا بروم و چه‌کار کنم . . . . من متوجه عضدالسلطان نشده تفصیل را از تلگرافچی پرسیدم گفت روز ۳ شوال سردار بهادر و سردار محتشم وسردار جنگ و پیرم‌ارمنی با دو هزار نفربختیاری ومجاهد در باغ شاه و ساوه (ما بین نو بران وقم) با اردوی شاهزاده مصادف شده اول بختیاری شکست خورده . بعد پیرم هم رسیده پس از جنگ سختی‌اردوی شاهزاده شکست‌خورده داغان شده‌اند . خود شاهزاده با شاهزاده احتشام الدوله بروجردی رو بهمدان فرارکرده است علیرضا خان گروسی وجعفر سلطان اورامی که محلشان مرتفع بوده بداد اردو رسیده اند که نگذاشته اند مجاهد و بختیاری اردوی شکسته را تعقیب کنند اگر نه خود سالار الدوله هم دستگیر و تمام اردو نیز کشته یا اسیر میشدند .گفتم داود و نظرعلیخان وکردستانیهارو بکجا رفته اند . گفت ما تحریت را نمی دانم کردستانی ها با شاهزاده رو به همدان گریخته اند علی رضا خان هم با توپ ونظامی که همراه داشته‌منظماً روبکردستان رفته است. شاهزاده عضدالسلطان بازمیخواست اظهار اضطراب بکند .گفتم مردم کرمانشاه یکقدری جسور و بی‌شعوراند همینکه بفهمند شما تااینحدرجه بیچاره و دست پاچه شده‌اید قطعاً بما شوریده اسباب زحمت برای ما فراهم خواهند آورد . یکقدری آرام بگیرید من شب میروم عبدالکریم بیگ‌شهبندرعثمانی رامی‌بینم اگر تامین بمادُاد خودما راهرا بشهبندرخانه میرسانیم تاخبری ازسالارالدوله بما میرسد . اگر نه‌ازهمین‌جا مستقیماً میرویم بکردستان. گفت پس چرا حالا نمیروی گفتم آن‌اندازه‌که شما میترسید من نمی‌ترسم عجله‌نکن شب بهتر است . بهرلطایف‌الحیلی که‌بود تاچند روز دیگر شاهزاده عضدالسلطان وکرمانشاهرا نگاهداری‌کردم ودرآن‌ضمن‌هم شهبندررا ملاقات‌کرده تأمین‌گرفتم. وخبرهم رسیدکه سالارالدوله ازهمدان روبغانه والی رفته‌است . دراین چندروزه هم هرچه تلگرافات ازطهران وسردارظفر(که بهمدان‌رسیده بود) خطاب‌بشاهزاده محتشم‌الدوله‌میرسید ودستورات بگیرو ببند میدادند همه‌را توقیف‌کردم . تاروزی نزدیك ظهر خبررسیدکه داود وارد بیستون شده است واهل شهر قسم خورده‌اند که اورا بشهرراه ندهند . تك تك‌صدای تیرهم ازاهل شهر بلند شد . دیدم‌شاه: اده دیگر حال خودداری ندارد ومیخواهد پیاده‌رو بشهبندرخانه فرارکند . ناچار آمدم

بیرون بسوارها دستور دادم که اسب و اسباب و اثاثیه را حاضر کرده آماده حرکت باشند تا شاهزاده بیرون می‌آید . این را گفتم و دوباره رفتم بسراغ شاهزاده و کم کم صدای تیرهم زیاد میشود . همینکه باشاهزاده بیرون آمدیم خواستیم سوار شویم دیدیم ازصد سوار شاهزاده ده سوار وازشصت سوار من چهار سوار باقی هستند سایرین همه فرار کرده‌اند . مختصر باهمین چهارده سوار روبشهبندرخانه که در خارج شهر نزدیك قلعه حاج کریم بود باشتاب حرکت کردیم تا واردشهبندرخانه شدیم صدای شلیك شهرازهرطرف شدت پیدا کرد . مقارن دو بغروب دیدیم جمعی سید و تاجر وارد شهبندر خانه شده درمیان حیاط شروع کردند به قالی و گلیم پهن کردن و سماور آتش انداختن. ما تصور کردیم که اینها هم باما همدردند آمده‌اند مثل ما متحصن بشوند . بعد از فراشباشی شهبندری پرسیدیم که اینها برای چه آمده‌اند . گفت اینها آمده‌اند میگویند- شاهزاده عضدالسلطان سی‌هزار تومان ازما پول گرفته است . هما طور او آمده متحصن شده ماهم متحصن هستیم که تا پول ما را پس ندهد نمیگذاریم شاهزاده از اینجا خارج شود . گفتم مگر شهبندر از این ترتیب مطلع است . گفت چرا . گفتم پس این ترتیب مخالف با تأمینی است که بما داده است گفت این را دیگر من نمیدانم خودتان میدانید با ایشان گفتم حالا شهبندر کجا است گفت در اطاق خودش مشغول تحریر است من مستقیماً رفتم وارد اطاق شده باحال تعجب کیفیت را پرسیدم گفت من تأمین داده‌ام که شما و شاهزاده را از تعرض مجاهد و بختیاری حفظ کنم دیگر نگفته‌ام که مطالبات مردم را هم از شاهزاده رد میکنم . اینها بموجب صورتیکه بمن داده‌اند شاهزاده سی‌هزار تومان از آنها پول گرفته غالبش را هم خودم اطلاع دارم باید عیناً پس بدهد و هیچ گفتگو ندارد — من دیدم با این ترتیب دیگر جای محاجه نیست . چو درطاس لغزنده افتاد مور . رهاننده را چاره باید نه زور - قدری تأمل کرده تعمداً توی فکر رفتم و بعد سر بلند کرده گفتم اگر این مطلب هم فرضاً راست باشد حالا که شاهزاده پول نقدی همراه ندارد از کجا بیاورد بدهد . گفت در عراق املاك دارد قبض بدهد من اورا سالماً بعراق میرسانم . از آنجا طلب تجار را بپردازد گفتم اینها خیالات اند فعلیت بهم نمیرسانند . علاجی بکن کز دلم خون نیاید . اگر اجازه بدهید من شاهزاده را حاضر میکنم مبلغی نقد بخود شما تقدیم کند بهر شکل بوده اینها را از سراو واکنید که شرافت شهبندر خانه و قول شهبندری هم بجای خود محفوظ بماند . باتبسمی که دلیل رضایت بود گفت تو میگوئی پول نقدی همراه ندارد دیگر چه نتیجه دارد که خارج از موضوع صحبت کنیم . گفتم اصل موضوع

همین است محرمانه بشما میگویم شاهزاده دوازده‌هزارتومان اسکناس‌را سراغ دارم نزدیك شخصی امانت سپرده . او را متقاعد میکنم که پنجهزارتومان را بجنابعالی تقدیم کند . هفت‌هزارتومان بقیه‌هم برای مخارج خودش که خودرا بیك‌مأمنی برساند گفت نه‌تجار باین ترتیب راضی نمیشوند . هفت هزارتومان هم برای شاهزاده زیاد است . ده‌تارا بفرمائید بیارند محرمانه بمن بدهند . بتاجرها هم باید ازآن چیزی داده تا از سروا شوند . برای شاهزاده‌هم دو هزارتومان کافی‌است که بهر جا میل داشته باشد او را میرساند گفتم اگر قضیه را باین ترتیب خاتمه بدهم ناز شست بمن چه خواهید داد . گفت پانصد تومان را بخودت نیاز میدهم . گفتم پس شما فعلا این حضرات را دلگرم نکنید تا من خاتمه کار را بشما تحویل میدهم گفت نه خیرمطمئن باشید ـ من‌آمدم تفصیل قضایا را من‌البدوالی الختم با رموز ونکات مطلب برای شاهزاده نقل‌کردم . دیدم باز میخواهد خودش را ببازد. گفتم هیچ جای خود باختن نیست . هرطور شده باید امشب را راحت خوابید تا بدانیم فردا خداوند چه مقدر میفرماید ـ (بحقیقت خود منهم برای چاره معطل مانده بودم). آمدم دم پنجره نشستم و خیره خیره بحضرات تجار مینگریستم ولی‌فکرم بسوی پیداکردن راه علاج متوجه بود . آدمهاهم که قضیه را فهمیده‌بودندیکی‌یکی می‌آمدند و مذاکرات تجار را اطلاع میدادند . منهم چون جوابی نداشتم بآنها بدهم. میگفتم- تا بدانیم چه میشود !

فردا مقارن غروب‌فراشباشی شبهندرخانه که بشهررفته بود بر گشت . و من باشاره اورا نزد خود خواستم . خبرات شهررا ازاوپرسیدم گفت خبرهمان است که خودتان میدانید داود هم وارد شد .گفتم‌خودش تنها یا باجمعیت گفت‌هزارسواری همراه اوبودند باقی سوارهایش همه فرارکرده اند . جرئت نکرد برود توی‌شهر مستقیما رفت بقلعه حاج‌کریم .گفتم‌ازکردستانیها کسی برنگشته گفت‌خبری نیست گویا همه فرارکرده اند .گفتم برو ببین شهبندروقت دارد بگو فلانی میخواهد شما را ملاقات‌کند . رفت وبر گشت. گفت بفرمائید شهبندررادیده باو گفتم قضیه را در یازده هزارتومان باشاهزاده ختم‌کرده‌ام . ده باسم تجار یك باسم خود شما .ولی درمعنی ده برای شما یك برای من. فورا دیدم رنگ‌و روی شهبندری برافروخته گفت خیلی‌خوب وجه حاضرشده .گفتم نه بفرمائید یکی‌ازفراشهای نشانداریکساعت دیگربامن بیاید که بروم وجه را بیاورم گفت بچشم فورا یك نفر ازپیشخدمتهای شهبندرخانه‌راکه معروف‌ودارای فینه و نشان بود صدا زد باو گفت یکساعت دیگر

فلانی هرجامیرودشما هم باایشان بروید که کسی دربین راه بی‌احترامی باو نکند بیخ گوشی گفتم اگر آنشخص ازتحویل‌دادن وجه خودداری کرد بفرمائید او رابیارد اینجا. گفت هرچه فلانی بشما دستورمیدهد همانطوررفتارکن . وهرکس‌را هم‌لازم دانست‌اینجا بیارید فورا همراه خود برداشته اینجا بیارید ساعت دو ازشب رفته بدون اینکه بشاهزاده عضدالسلطان هم اطلاع بدهم پیشخدمت شهبندری را با خود برداشته‌رو به قلعه حاج کریم رفتم . درآنجا داودخان را ملاقات کرده تفصیل قضیه رابرای او نقل کردم . گفت حالا چاره چیست گفتم چاره همین است که شما باید صبح زود تمام جمعیت خودتان را بفرستید از دم دروازه شهبندرخانه صف بکشند عبدالله خان فراشباشی هم با ده نفر مسلح وارد حیاط بشوند و بیایند مارا حرکت بدهند اگر متحصنین تجار یا اجزاء شهبندرخانه ممانعت کردند اول‌شهبندر راگرفته کنك مفصلی میزنیم تا سائرین تکلیف خود را بدانند . اگرهم کسی حرفی نزد ما راه خود راگرفته خودمانرا باینجا میرسانیم . بهمین ترتیب قول گرفته ساعت چهاراز شب رفته مراجعت کردم بدم دروازه شهبندرخانه که‌رسیدم برای‌اینکه مبادا‌پیشخدمت شهبندر را ازقضایا اطلاع بدهد که بداند من‌کجا رفته ام به پیشخدمت گفتم حالا یك زحمت دیگربشما دارم‌که باید الساعه بشهر بروی شاهزادهٔ تلگرافچی را خبر کنی‌که صبح سرآفتاب هیچ جا نرود باید بیاید من وشهبندر راملاقات کند چون شب دیرشده دیگر لازم نیست شما باینجا بر گردید شب را در منزل خودت بخواب صبح زود خودت برو شاهزاده را همراه خودت برداشته اینجا بیارید . بشاهزاده عضدالسلطان هم سپرده ام فردا در تلافی زحمات امشب بیست تومان انعام بشما خواهد داد . پیشخدمت چون‌شهبندر باو امرکرده بودکه هرچه فلانی بشما میگوید انجام بدهید و هرکس را لازم دانست اینجا بیارید . کلمه (بیست تومان انعام) هم ضمیمهٔ موجبات اطاعت او شده باکمال عجله روانه شد ـ منهم وارد حیاط شده دیدم حضرات متحصنین بعضی درازکشیده بعضی‌گرم صحبت وحکایت اند . آهسته و مستقیم راه پله کان راگرفته رفتم بالا وارد اطاق شاهزاده شدم . دیدم با چشمهای پراز اشك وحالت پریشان نشسته وتصورکرده است‌که من فرارکرده‌ام واو را تنها گذاشته ام . همینکه چشمش بمن افتاد تمام مأیوسیها را فراموش نموده ملاقات مرا حیات جدیدی برای خود تصورنمودگفت‌کجا رفته بودید . گفتم رفتم خود وشما را ازاین دام بلا یا سیاه چال مکرکه اسمش‌را شهبندر خانه‌گذاشته اند نجات‌بدهم تفصیل ملاقات داودخان را برای اونقل‌کردم . آنشب را هر دو با حال مرکب از

یاس وامید خوابیدیم . صبح علی‌الطلیعه که‌هنوز شهبندراز خواب بیدار نشده بود صدای‌مهیبی ازتوی‌حیاط بلندشد که گفت آقای‌امام‌جمعه کردستان‌وشازده درکدام‌اطاق هستند من‌فوراً بلند شده‌ازشیشهٔ پنجره نگاه کردم‌دیدم عبدالله‌خان‌فراشباشی داوداست باچند نفردیگرمسلح‌همه‌ده‌تیرها رابسر قنداق‌زده‌از پله‌آمدند بالا تجارمتحصنین وآدم های‌ما نیزتصورکردند اینهاآمده‌اندمارا بتقاص کشته های‌خودشان ببرندتیرباران کنند پس از آنکه‌عبدالله خان بالاآمد وگفت سواره وپیاده ازدم دروازه تا قلعه حاج کریم صف بسته وسردارمنتظرشما است . شاهزاده ازشادی درپوست خودنمی‌گنجید بدون معطلی آمدیم پائین واز میان صفوف متحصنین رد شدیم . بدم دروازه که رسیدیم فراشباشی‌شهبندری رسید پرسیدکجا تشریف میبرید .گفتم ازدست‌شهبندر بیشرف شمافرار میکنیم . که شرافت اسلامیت وآبروی دولت عثمانی رااین‌بیشرف بباد داد . اگررسیدیم بکردستان شرح‌بیشرفی اورا مفصلابباب عالی‌نوشته میدهم درجراید دول همجوارهم چاپ ومنتشرنمایند . فراشباشی سر خجلت پائین انداخته ما ازدروازه خارج وداخل صف اردوی کلهر شدیم‌که بترتیب نظام درهر دوجانب کوچه خیابان بسته منتظر ما بودند . بانهایت احترام و شکوه وارد قلعه شدیم وداود و پسر هایش هم باکمال ادب تا دم دروازه قلعه باستقبال آمده بودند . همینکه وارد اطاق شدیم عضد السلطان دراز کشیده تشهد را تجدید نمود . دو روزدرقلعه حاجی‌کریم ماندیم روزسوم ازداودخان سواربلدگرفته‌روبه‌کاروانسرای ماهیدشت حرکت کردیم در انجادم‌یکشب‌بذکر وقایع گذشته و تخیل آتیه بسر برده فردا سر آفتاب سنگ تفرقه جام جمعیت مارا شکسته پس از روبوسی وطی مراسم توديع . شاهزاده روباسلامبول ومن روبکردستان مفارقت‌کردیم نهاررا در منزل شیرخان‌سنجابی‌صمصام‌الممالك خوردیم وبرای‌شام بروانسررسیدیم . حسین‌خان سردارکل وعباس‌خان سردارشید . چند روزقبل بروانسررسیده بودند . حسین‌خان پس‌ازمراجعت ازجنگ بفاصله چند روزخون قی‌کرده وفوت کرده بود . کسان حسین‌خان میگفتندکه عباسخان اورا مسموم ساخته بانتقام اینکه حمیده خانم دختر شرف الملك اصلا نامزد عباسخان بوده وحسین‌خان بقوهٔ استیلااورابحباله نکاح خود درآورده است .

عباسخان سردار رشید مدت شش روزمارا درگرمه‌خانی‌معطل‌کرد ونگذاشت حرکت‌کنیم . پس از شش روز حرکت‌کرده بگردنهٔ خراجیان که رسیدیم . مجید جلودار من (پسر حاج محمد کریم آدم وکیل الملك) که ازجلومیرفت از نظر ما غائب شده بگودی‌که میرسد غفلتاً ده نفرتفنگچی ازکمینگاه بیرون آمده اسب و

تفنگ را ازاو میگیرند . ما هم بی‌خبراز بلندی سربر آورده خواستیم‌رو بات گودی برویم همان ده نفربما حمله ور شدند . جلو اسب را بـر گردانده خواستم خودم را بسنگری‌برسانم دیدیم پنج نفردیگرپشت سرماراگرفته‌اند . ناچاراز اسب پائین پریده زدم بکوه‌دست چپ سنگ بزرگی را دست‌آورده سنگر کردم باقی‌آدمها هم‌که سه نفر بودند هرسه پشت سرمن پیاده شده هریك پشت سنگی را گرفتند . من فقط یك طپانچه ده تیرهمراه داشتم . ازشلیك ده تیربطوری تفنگچیها پراکنده وبیچاره شدند.که بالتماس درآمده اسب وتفنگ وقطارفشنگ مجید راجاگذاشته فریاد زدندکه راه بدهید ماميرويم وکاری بکارشما نداریم آقای شیخ وهاب مارا باینکارغلط وادارکرد. پرسیدم شماچه‌کاره هستید گفتند ماآدم شیخ وهاب پسرعموی (سیدالدوله) شیخ قیداردولت‌آباد هستیم ازدیروز مـارا باین‌گردنه فرستاده‌که‌شما لیره واسب واسلحه همراه دارید شمارا لخت‌کرده برای اوببریم. وحالاگرفتاراین قضاشده‌ایم. این راکه‌گفتند دیگرمتعرض‌آنها نشده راه برایشان خالی‌کردیم تااز تیررس خارج شدند. منهم پیاده تابالای‌گردنه‌آمدم. وآدمها نیزسالماً اسبها رابالا آورده سوارشدیم وبقریه لون‌آمده شب را درآنجا ماندیم وتفصیل رابرای سادات لون نقل‌کردیم . سادات‌گفتند ازدیروزعصری این تفنگچیها دراین‌گردنه هستند و با ینجهة‌آدم ماجرأت نکرده ازآنجا عبورنماید ـبعد اینواقعه درآن نواحی اشتهار غریبی پیداکرده بودکه فلانی باده تیر ده نفرتفنگچی را شکست داده است . بیشتر سبب این انتشارخود همان تفنگچیها بودندکه برای مردم نقل‌کرده بودند . فردای آنروزرابقریه طای‌آمده چندروزی نزد افتخارالسلطان ماندیم. وبعد روز٦ ذی‌قعده (۱۳۲۹) وارد شهرشدیم . چون باحاج شیخ محمد باقرهمسایه بودیم وایشان هم طرفدارسالارالدوله بودند. برای‌حفظ وحراست خود محله قطارچیان راازشهرمجزی نموده سی‌نفرازدلیران ودلاوران شهرراکه خودم بآنهااطمینان داشتم درتحت‌ریاست نائب فتح‌الله خان‌قرارداده شب‌و روزمحله قطارچیان راحراست مینمودند واسم شب نظمیه راقبول نمیکردند وهرشب برای محله قطارچیان اسم شب مخصوص میدادیم چون حکومتی درشهر نبود ـ

پس از چند روز شاطری ازکرمانشاه رسید و پاکتی رسانید . مهر پاکت سالارالدوله مارك پشت پاکت (شیروخورشید) بعد درزیرآن عبارت ذیل چاپ شده بود « سالارالدوله شاهنشاه کل ممالك خوزستان و لرستان و عراق عجم » ـ مراسله را بازکردم دیدم خط خود شاهزاده است وشرح مفصلی نوشته‌که چون

در باغ شاه خبر رسید که شاه عقب نشسته . ما هم بر حسب اقتضاء سیاست عقب نشستیم و قراردادیم این زمستان را درکرمانشاه بمانیم و باداره خوزستان و لرستان و عراق بپردازیم تاانشاالله موسم بهار دوباره اعلیحضرت محمد علی شاه از سمت شمال وماازسمت جنوب حمله بطهران ببریم وکار رایکسره کنیم . فعلا من دراینجا تك وتنها هستم لازم است بفوریت حرکت کرده اینجا بیائید هرعده دم که سوارحاضر دارید باخود بیارید ـ

چون باشازده سوابق شوخی داشتیم . شرح مزاح آمیزی بمضمون ذیل در جواب او نوشتم ـ که پاکت حضرت اقدس والا . اعلیحضرت شاهنشاهی را زیارت کردم مهر سرپاکت . و مضمون مارك . و مفاد دستخط مبارك راکه باهم سنجیدم سراسر (شترگاو پلنگ) بود . مهر لقب سالارالدوله . باکلمه شاهنشاهی منافات دارد استعمال شیروخورشیدهم که علامت دولت ایران است باحکومت قسمتی ازایران خارج ازتناسب است . دعوت اینجانب هم که اهل کردستان هستم . و اسم کردستان جزو مارك نیست بی‌مورد است ـ درنتیجه عرض میکنم هرچه‌زودتر این‌مارك واین فرم پاکت راتغییر داده نگذارید منتشر شودکه خنده‌آور است ـ زیرکانند از یسار و از یمین . از پی‌ردو قبول اندرکمین ـ راجع بشرف اندوزی خود فقیرهم چون تازه وارد شده‌ام و کسالت مزاج هم مستولی است تمنا دارم اجازه بدهید که این زمستان را درکردستان باشم . انشاالله موسم بهار اعلیحضرت شاهنشاهی ازطرف شمال باقوای ترکمان . حضرت اقدس والاهم از طرف کرمانشاه با قوای کلهر و لرستان . اینجانب دم‌از طرف کردستان با قوای (رمشت) بجانب طهران حرکت میکنیم . مستدعی است که بکابینه شاهنشاهی امر فرموده هرهفته فقیررا از سلامت ذات خجسته صفات مبارك وجریان امور بی‌اطلاع نگذارند ـ جمال‌گر ننمائی خبر دریغ مدار ـ

طولی نکشید خبررسیدکه شب ۱۹ صفر(۱۳۳۰) یار محمدخان کرمانشاهی بادویست وپنجاه نفر مجاهد حمله بکرمانشاه برده سالارالدوله وسردارشید وداود هرسه فرارکرده‌اند . سلیمانخان شرف‌الملك باجواد خان برادر زاده‌اش که میان شهرمنزل داشته‌اند حاجی نعلبند باچند نفرمجاهد بسراغ آنها رفته درمنزل آقای آقامحمودبرادر آقامهدی هردورا بقتل‌میرسانند . ومنزل‌ایشان راغارت میکنند . چند روزدیگرخبررسیدکه سردار رشید پس‌ازشنیدن قتل شرف‌الملك بهارون‌آباد

رفته درآنجا بشاهزاده رسیده ازاو التماس کرده که باداودخان بکاروانسرای ماهی دشت بیایند درهمانجا توقف نمایند . اگرمشارالیه کرمانشاه واازعده یارمحمدخان تخلیه نمود. شاهزاده باواجازه بدهدکه اعظم الدوله رابتقاص شرف الملك اعدام نماید. اگر مشارالیه موفق نشد . آنوقت شاهزاده هرجامیخواهدبرودپس ازگرفتن این عهد وآوردن شاهزاده‌وداود بکاروانسرای ماهیدشت سردار رشید با تمام قوای روانسروجوانرود وکمانگر وغیره حمله بکرمانشاهان برده یارمحمد خان راشکست داده وکرمانشاه رامتصرف میشود . وسریعاً بشاهزاده اطلاع میدهد باداودبکرمان شاه مراجعت مینمایند . اعظم الدوله وفخیم السلطنه پسرش به (کنوله) ملکی خودشان فرار میکنند سرداررشید شخصاً باعده قلیلی بآنجا رفته‌هردو راوستگیر نموده بشهرمیآرد وهردورا اعدام مینماید . و خانه ایشانرا غارت میکنند . این حرکت رشیدانه بشاهزاده‌ثابت نمودکه عشایرکردستان و کرمانشاه نمیخواهند دل سوزانه برای اوکار بکنند واورا بازیچهٔ دست خودقرار داده هرروز برای نهب‌و غارت بسمتی‌میدوانند . اگرنه شکست دادن به‌پیرم وبختیاری درباغ شاه باآن عده کثیر هیچ‌مشکلتر از بیرون کردن یارمحمد ازکرمانشاه نبود .

در ۸ ربیع‌الاول (۱۳۳۰) سردار مجلل پیشخدمت محمد علی شاه باده‌سوار واردشد ومستقیماً بتلگرافخانه‌رفته باسالارالدوله شروع بمخابره‌نمودو ازتلگرافخانه بیرون آمده بعنوان اینکه از طرف شاه دستورات برای سالارالدوله آورده است مستقیماً بجانب کرمانشاه شتافت وپس‌از چندروز باسردار رشید و قاسمخان سنجابی وسیدالدوله مراجعت‌کرد . شیخ علاءالدین هم باجمعی صوفی ومریوانی واردشد. پس ازدوسه روزسردار مجلل ملاابراهیم شیخ‌الاسلام راگرفته توقیف نمود..اورا که مرخص‌کرد بفاصلهٔ چندروز وکیل الملك وکارگذار (میرزا علی‌خان بابان) و شجاع لشکروحاج ارفع‌الملك وجمعی‌راگرفت وتوقیف‌کرد . ازهریك مبلغی‌گرفته مرخص نمود و اردوئی مرکب ازسنجابی وشیخ اسمعیلی وچار دولی وغیره تشکیل داده روبهمدان اعزام نمود

روز ۲۵ ربیع‌الاول‌که اواخر زمستان بودباز پاکتی دیگر ازطرف شاهزاده بمارك (فرمانفرمای‌کل‌ممالك محروسه‌کرمانشاه وخوزستان وعراق عجم) رسید . تاکیدکرده بودکه اینجانب بکرمانشاه بروم . بسردار مجلل هم نوشته بودکه حتماً فلانی را حرکت بدهید . روز ۸ ربیع‌الثانی (۱۳۳۰) اینجانب ناچار باسی‌سوار حرکت کردم دو روز در (رمشت) مانده‌از آنجا هم پنجاه سوارانتخاب

نمودم . روزسوم بکامیاران رسیدم از آنجا هم پنجاه سوار گشکی راطلبیده درتحت ریاست ضرغام لشکر (سعید بیگ) و عزیز بیگ فتح السلطان پسران فرج الله خان گشکی بما ملحق شدند . از سرخه لیزه کرمانشاه ورود خودرا بشاهزاده اطلاع دادم. بحاج آباد هم که رسیدیم . در آنجا نیز آقایان نصیردیوان وحشمت الملك کردستانی بادویست سوار رسیدند به نزدیك پل حاج آباد که رسیدیم سواری بتاخت رسید و پاکتی ازطرف شاهزاده رسانید نوشته بود یکقدری سر پل توقف کنید تا مستقبلین میرسند چون بتمام اردوواعیان ورجال کرمانشاه سپرده‌ام همه استقبال بیایند تا پاکت را خواندم پیش رس سوار پیداشد دیدم متصل جمعیت مانند سیل سرشار میکند . واز همدیگر سبقت میگیرند. مختصر باطنطنه و شکوه مصنوعی موقتی ما واردکرمانشاه شدیم و خدمت شاهزاده رسیدیم پس ازطی مراسم دیدار بینی بمنزلی که درمحله فیض آباد نزدیك در فولادی برای ما تهیه کرده بودند رفته استراحت کردیم دوباره حسب الاحضار خدمت شاهزاده رسیده فرمود من شمارا برای نگاهداری کرمانشاه لازم داشتم. که تا مراجعت من از خانه والی نگذارید خلاف انتظامی رخ دهد . ایلخانی راهم سپرده‌ام دراختیار شما باشد که شب وروز مواظبت داشته باشید . پس از دوروز شاهزاده روبخانه والی رفت وما درکرمانشاه ماندیم .

دراواسط جمیدی الاولی (۱۳۳۰) شاهزاده مراجعت کرد . پس از دوسه روز شیخ علاء الدین وملا عبدالله مفتی هم ازکردستان واردشدند .شب ۱۸ جمیدی الاولی شاهزاده گفت از قرار خبر تلگرافخانه گویا فرمانفرما و جمعی بختیاری بهمدان رسیده‌اند شما باتفاق ایلخانی بصحنه بروید مباداغفلتاً حمله بیاورند . تاداود میرسد بشاهزاده گفتم آخوند دعانویس را باپیش جنگی چه کار شما باسی هزارنفرجمعیت نتوانستید جلو اردوی دولتی را بگیرید . حالا من وایلخانی چگونه میتوانیم بادولت مقاومت کنیم .اگرداود می آید این کارکارداود است .گفت تا داود میرسد ما باید سنگر های صحنه را داشته باشیم و من کسی دیگر را در اینجا ندارم یا شما باید بروید یامن . (در اینجا اشك در چشم شاهزاده حلقه زد) ناچارگفتم ما میرویم ولی اگر داود نرسد من مراجعت میکنم . گفت داود نرسد منهم در اینجا نمی مانم . بالاخره من و ایلخانی (فتح الاباله) و سالار موید با دویست وپنجاه سوار بصحنه رفتیم . دوروز بعد هم خانلر خان سگوند معروف به(خانه لره) باصد سوار رسید . چندروزی درآنجا مانده از حیث ذخیره و علیق بمضیقه افتادیم ناچار به کنگاور نزد ساری اصلان خان فرستادیم . او معرمانه پنج بار نان ودوبار آرد و دوبارجو ودورأس گوسفند برای مافرستاد . شب ۵ جمیدی الثانیه

(۳۳۰) که درچادر ایلخانی نشسته سرگرم صحبت بودیم یکی از آدمهای سالار مؤید آمد گفت یکنفر کلیائی رسیده میگوید سردار مجلل شکست خورد واردی دولتی رو بکرمانشاه میآید . فرستادیم آنشخص راآوردند معلوم شد آدم باقی خان است و فرار کرده است . تفصیل قضایارا ازاو پرسیدیم گفت حمله اول که باقیخان با عده چار دولی و قاسمخان و بیرالممالک باعده سنجابی پیش جنگ بودند قوای ولنی رادرهم شکسته دوعراده توپ سنگین سپرداراز آنها گرفتند وفرستادند برای سردار مجلل که دردزج بود واوروانهٔ کردستان نمودچندروز بعدهم که خودفرمانفرما با بختیاری وبیرم وفوج وتوپخانه حرکت کردند . دو باره باقیخان و سواره چاردولی بمیدان تاخته . بختیاری هم ازآنطرف بتك وتاز درآمده هردولشکر بهم درآویختند ودر آنمیانه باقیخان مانند شیر بچه بهر طرف حمله ور شده سپاه خودرا بریرش تشجیع میکرد وگلوله توپ وتفنگ ازهردوطرف فضارا متزلزل ساخته ودرحالتیکه باقی خان سواره بختیاری را باتلفات عقب می نشاندفجأتاً اردوی سردارمجلل شکست خورد وقاسمخان سنجابی هم قبلا باعده خودفرار کرده بودباقیخان بدون پشتیبان مانده ناچار به صولچه رفت ودرآنجا حصاری شد. بیرم وافواج دور صولچه را محاصره نمودند. ظلمت شب طرفین را ساکت نموده . اول شفق دوباره تیراندازی شروع شد عبدالباقی خان تا فشنگ داشت دفاع کرد وچند نفررا ازپای درآورد و قلعه را ازدست نداده وقتی ملتفت شد دید چهار دانه فشنگ باقی دارد آهی کشید و ساکت شد دکتر بیرم همینکه دیدکه تیراندازی از طرف قلعه خاموش شده نزدیك قلعه آمده امر دادکه داخل قلعه بشوند . باقیخان دوباره پشت قراول رفته بایك تیر دکتر را از پای درآورد . خود بیرم رسید محمود خان پسر عباسخان بیرم را هم بایك تیر از پای درآورد و خودرا انتحار نموده باقیخان مأیوس گشته حاضر بمرگ شده. منهم پائین آمده درمیال قلعه خودم را پنهان کردم باز مدتی جرئت نکردند داخل قلعه بشوند تا فرمانفرما رسید و امرداد داخل قلعه شدند و باقیخان را گرفته بقتل رسانیدند منهم در مامن مذکور مانده تا هوا تاریك شد آهسته از سوراخ میال درآمده فرارکردم وخودم را باینجا رسانیدم .

تمام این تفصیل را ما همانشب بسالارالدوله نوشتیم وتاکیدکردیم که اگر داود نمیرسید دیگرتوقف ما در اینجا بیفایده است . فردا ظهری جواب رسید که تمام این تفصیل دروغ وفرمانفرما شکست خورده وبیرم کشته شده وشما درهمانجا باشید تاداود میرسد . خان لوخان گفت اگر فرمانفرما شکست خورده وبیرم کشته شده

واردوی دولتی داغان‌شده دیگرمادراینجا چه‌کاربکنیم یا باید جلوبرویم‌یابرگردیم بکرمانشاه بهرحال من نمیتوانم سوارهایم را در این ضیقت باقی بگذارم میروم بخانه خودم اگر داود آمد منهم برمیگردم . اگرنه بگذار سوارهایم از گرسنگی تلف نشوند. اوکه رفت ایلخانی هم ازخداخواسته‌گفت منهم میروم به بیستون‌آنجا محکمتراست تا داود میرسد . من ماندم تنها باسواره رمشت‌وگشکی. ناچار منهم دوساعت پشت سرآنها حرکت‌کردم رسیدیم به بیستون دیدم ایلخانی‌در آنجانیست گفتند مستقیماً راهش‌راکشید رفت بشهر. ناچارمنهم روبه‌طاق‌بستان حرکت کردم که درآنجاکسب تکلیف ازشاهزاده بنمایم . شب۷ جمیدی‌الثانیه (۱۳۳۰) ساعت سه ازشب‌گذشته ماوارد طاق‌بستان شدیم ودرآنجا قضایا را بشاهزاده اطلاع داده نوشتم‌که این وضعیت بی‌شیرازه‌بالاخره‌عقیم‌خواهدماند شمادرقلعه‌حاج‌کریم خودداری بنمائید تامن بروم سه روزه قوای روانسروجوانرود را حرکت داده بیارم. اگرهم داود رسید جلو میرویم اگر نه کرمانشاه را فعلا نگاه میداریم تا والی و داود برسند . پاکت را توسط کدخدای طاق بستان روانه شهر نموده مختصر شامی خوردیم واستراحت‌کردیم . چهارساعت بطلوع‌آفتاب مانده‌سپردم مالها را جو داده سوارشدیم . سرآفتاب درنزدیکی برنجان بسردارمجلل رسیدیم که با یك عراده توپ وصدسواری شکست خورده بکرمانشاه میرفت پس از ملاقات هردو پیاده شده چند قدمی از سوارها دورشدیم همدیگررا ازسرگذشت خود وفکر آتیه مستحضر نموده طرفین سوارشدیم او روبکرمانشاه ومن رو به روانسرحرکت‌کردیم - سارت مشرقة وسرت مغربا . شتان بین مشرق ومغرب

روز۷ جمیدی‌الثانیه دو ساعت بغروب مانده وارد روانسر شدیم وهمانشب باتفاق سردار رشیدکاغذ برؤسای جوانرود وقبادی وولد بیگی واینانخی‌وباباجانی نوشته همگی دو روزه در روانسرحاضرشد ندمتفق‌الکلمه عهدبستند که باجمعیت‌خود بمساعدت شاهزاده بروند. عین‌عهدنامه را بمهروامضاء همه دادیم بشاطرکه سریعاً بشاهزاده برساند ومنتظرماباشد . شاطررفت ونزدیك غروبی با عهد نامه برگشت گفت بکنار شهرکه رسیدم خبرداوندکه داود در بیستون مصادف بااردوی‌فرمانفرما شده خود داود وعلی‌اکبرخان پسرش.درحمله اول طعمه شصت تیرشده‌کشته شده اند واردو بی‌سروسردارمانده‌فرارکرده‌اند سالارالدوله هم بمحض شنیدن این خبر فورا ازقلعه حاج‌کریم بامجلل میگریزند. شیخ علاء الدین هم‌که درشهربوده فرارکرده است. منهم داخل شهر نشده برگشتم و هنگام برگشتن سواره بختیاری رادیدم رو بشهرتاخت میکردند آقایان خواستندکه سیدالدوله را بفرستند شاهزاده را درهر

کجا بوده عودت بدهد. من نگذاشتم گفتم دیگر فایده ندارد آقایان هریك بمحل خود برگشته ماهم رؤ بشهر سنندج مراجعت کردیم. وقتی که وارد شدیم دیدیم زمزمه گرم است که روز ۷ جمیدی الثانیه سردار مظفر (مظفرخان سردار انتصار) باشصت هفتادسوار بعنوان حکومت از جانب فرمانفرما بکردستان آمده آصف دیوان وحاج ارفع الملك و کارگذاروجمعی باستقبال اورفته اند دوساعت بغروبمانده وارد شهرمیشوند. الوالط واشرا رشهر برآنها شوریده دوازده نفراز آنها مقتول باقی فرار میکنند. حبیب حاج خداداد همدانی هم که آزادیخواه باحرارتی بود در آن واقعه بقتل میرسد. میرزا عبدالکریم نوه مشیر دیوان هم که طفل شش هفت ساله بود در بالا پشت بام گلوله ویل باوخورده تلف میشود. خود سردار مظفررا حاج ارفع الملك از بیراهه خارج کرده اورا سالماً بهمدان میرساند. پس ازچند روز شاهزاده عمیدالدوله با ساعد همایون (برادرمجدالدوله) ازطرف فرمانفرما بحکومت کردستان وارد شد وآصف دیوان را نائب الحکومه خود قرارداد. بتحریك آصف محمودخان احتشام دیوان را گرفت توقیف کرد پس از اخذ مبلغی جریمه مرخص نمود عمیدالدوله برای یارهٔ اجرائیات که خود فرمانفرما دستورداده بود. یکدسته سوارخواسته بود. پس ازچند روز سالارموید کرمانشاهی باهفتاد سواروارد ودردارالحکومه منزل کرد دوسه روز گذشت آصف سلطان العلما راگرفت روانه کرمانشاه نمود شبی محرمانه مشیردیوان پیغام داده بودکه فلانی بی خبر نباشد مقصود عمده ازآمدن سالار موید گرفتاری اواست. دوروز بعد سالارموید مبنی برآشنائی کرمانشاه ومسافرت عراق وصحنه پیغام داد که ماچند روزاست واردکردستان شده ایم فلانی هیچ اظهار مجتبی نکرده عصری دوبغروبمانده اگردرمنزل باشند ما میخواهیم بملاقات فلانی بیائیم. درجواب گفتم من ازآمدن ایشان دوروزاست اطلاع پیداکرده ام. بواسطه مشاغل مجال نشده بملاقات ایشان بیایم. امروز را هم از قضاکار لازمی دارم. فردا عصری انشاالله یا من بملاقات ایشان می آیم. یا اطلاع میدهم که ایشان تشریف بیاورند — فرستاده رفت و برگشت گفت سالار عرض میکند چون ما فردا صبح زود مرخص میشویم میل داریم امروز ملاقات بعمل بیاید دوبغروبمانده منتظریم یا ایشان تشریف بیارند یا ما خدمت برسیم. این اصرار و پیغام مشیر دیوان مرا مطمئن کردکه سوء قصدی درکاراست. بدون تامل گفتم چه بهترپس بگوئیدزود ترتشریف بیاردکه خبرخوشی هم دارم بایشان بدهم —

آدم سالار موید رفت وبمیرزاعبدالحمید آدم خودگفتم زودبرودیکدهل زن را خبرکند ساعت سه بغروبمانده بیاید دم دروازه دهل بکوبد بعنوان شادیانه

سالارالدوله‌که واردکرمانشاه شده‌و فرمانفرما فرارکرده است میرزا عبدالحمید چون مکرر امتحان دیده بودکه من در مواقع تنگها کمترخبط میکنم . بدون معطلی روانه شد . بسائر آدمها هم سپردم که ساعت سه بغروب مانده بروند بالابشت بام وروی دروازه مواظب باشند . اگرسالارموید با دوسه نفرآمد متعرض نشوندا گر با تمام عده آمد او را راه ندهند و در صورت اصرار بدون معطلی بزنند و دفاع نمایند . ودرضمن مطمئن بودم همینکه یکنفر ازآنها گلوله بخوردودیگراهل محله مجال نخواهند دادکه سایرین سالم دربروند . خبرفتح و شادیانه راهم بحاج شیخ محمد باقراطلاع‌دادم‌که هنگام زدن دهل‌خالی الذهن‌نباشد —

سه بغروبمانده دهل زن‌آمد وشروع کردبدهل زدن اهل‌محله کوچك و بزرگ جمع‌شدند و بهمدیگر بشارت میدادند . دراین‌اثنا خبرآوردندکه سالارموید باتمام‌عده روبمحله قطارچیان‌آمد . همینکه واردمحوطه ازدحام شد . ازمشاهده جمعیت وزدن دهل‌وتفنگچی‌سردروبالابشت بام تغییرحال پیداکرده پرسید چه خبراست گفتندشادیانه سالارالدوله است واردکرمانشاه شده و فرمانفرما فرارکرده است . این خبر دیگر بکلی‌دست‌وپای‌اورا سست‌نموده . نه روی برگشتن داشت نه جرئت جلوآمدن‌ناچار پیاده شده‌بخانقاه رفت پیش حاج شیخ محمدباقروپیغام دادکه ما بعزم ملاقات فلانی آمدیم بواسطه جمعیت وتفنگچی سردرخودسرانه داخل نشدیم حالا اگرما را راه میدهند تا شرفیاب شویم اگرنه برگردیم گفتم میل خودش‌است اگرمیل‌ملاقات‌دارد من منتظراوهستم منتهی بگوئید خودش‌با یکنفرآدم بیاید مبادا سوء تفاهمی‌واقع شده اسباب زحمت برای‌طرفین فراهم بیاید . طولی نکشید خودش با یکنفر آدم وارد شد . پس‌ازدست وروبوسی شرح مفصلی را (مصنوعی) مبنی بر ورود سالار الدوله وفرار فرمانفرما برای اونقل‌کردم . گفت حالا تکلیف ماچه میشود . گفتم هیچ اهمیت ندارد من برهمان‌قول دوستی‌که بشما وبرادران شما داده ام باقی هستم قول میدهم تا فردا موجبات آسایش شمارا فراهم‌بیارم بشاهزاده عمیدالدوله‌هم بگوئید هیچ واهمه نکند تامین شما دونفر بعهدهٔ من . گفت من‌بااوکاری ندارم و ایشانرا باشما مخالف میبینم . زیرامحرمانه ازمن خواهش‌میکردکه فلانی‌بازدید شما بدارالحکومه میآید اوراتوقیف‌کنیدکه روانه‌کرمانشاه نمائیم . گفتم محتاج بفرستادن نبود اگربیش‌آمد اینطورنمیشد من خودم عازم‌کرمانشاه بودم‌با اینحال چون شخص سلیم‌النفسی است برای‌اوهم تأمین‌خواهم‌گرفت نیمساعت بغروب‌مانده سالار مؤید رفت وما هم بساط دهل وازدحام را بهم زده صبرکردیم تاهواکاملا تاریك شد مالها راگفتم حاضر کردند ساعت دو ازشب‌گذشته باخانواده وملزومات

رهسپار قریه تخته شدیم چند روزی در آنجا بوده خبر رسید که آصف دیوان و جمعی از اهالی از خط کلیائی رهسپار کرمانشاه شده‌اند . سپس خبر رسید که اردوی اورامان و دزلی و کوماسی برای تسخیر (کرجو) حرکت کرده‌اند - پس از پناهنده شدن سالارالدوله بعشایر . دیگر عشایر علم طغیان برافراشته کلیهٔ دهات را تا کنارشهر اشغال کردند . کدخدا محمد سلیم کرجوئی یکدو برجی در کرجو بنا کرده اطاعت باورامان نکرد یکی دومرتبه صد نفر ودویست نفر تفنگچی فرستادند بواسطه برجها موفقیت حاصل نکردند سائردهات هم دیدند که برج قریه را از تطاول اشرار حفظ میکند در کلیه دهات حومهٔ شهر برج سازی شروع شد این اقدام کدخدا محمد سلیم عباسقلی بیک اورامی را عصبانی ساخته اردوئی مرکب از تمام جمعیت اورامان و کوماسی و دزلی برای تسخیر کرجو روانه نمود . کدخدا محمد سلیم هم آدم بشهر فرستاده بود یا کمك بـرای او بفرستند . یا چند نفر از علما و مدرسین برای اصلاح ذات البین روانه نمایند. نزد اینجانب هم فرستاد که اگر کمك از شهر رسید فلانی هم عدهٔ تخته را بکمك بفرستد اگر علما برای اصلاح آمدند خود فلانی بیاید شاید این آتش را خاموش نمایند متعاقب این پیغام خبر رسید که ملا عبدالمجید مدرس و شیخ سلیم مردوخی وحاج شیخ عبدالحمید وجمعی ازصلحاء شهر بکرجو آمده‌اند منهم حرکت کرده رفتم وقتیکه رسیدم دیدم رضاقلی بیك وخوانین رزاو دربرابر آبادی کرجو کپر ساخته وراحت نشسته‌اند سواروتفنگچی هم اطراف آبادی را محاصره کرده و اهل آبادی هم هرکس تفنك داشته به برجها رفته واغنام وموائی وزن وبچه هم در آغل وزاغه ومسجد مختفی ومتحصن شده‌اند - ازسوق مذاکرات بشیرالاسلام وخوانین با آقایان مدرسین من استنباط کردم که حیله ودسیسه‌ای در کاراست به‌بهانهٔ وضو گرفتن حاج شیخ عبدالحمید را بکناری برده ونهاد ونظریه حضرات اورامی را باو گفتم وتأکید کردم که بدون اطمینان صریح مداخله نکنند وسبب قتل وغارت رعایای کرجو نشوند . دوساعت بغروب مانده آقایان مدرسین قافیه را باخته بسراغ کدخدا محمدسلیم ورعایا رفتند که آنها رااطمینان داده ازبرج بیرون بیارند هرچه اصرار کردندمن نرفتم بمجرد رفتن آقایان من سوارشدم ومراجعت کردم . شب خبر رسید که آقایان اهل آبادی را اطمینان داده وکدخدامحمدسلیم را باخودنزد خوانین برده‌اند بلافاصله باحضور آقایان لشکراورامی وکوماسی بآبادی ریخته آقا اسدالله مباشر را باچندنفر کشته وآبادی راهم غارت کرده و ده را نیزآتش زده‌اند وآقایان نتیجه ساده‌گی خودرا تحویل گرفته بانهایت سرافکندگی روبشهر میگریزند.

پس‌ازچندروزخبررسیدکه‌فرمانفرما باروسای بختیاری ویارمحمدخان وآقایان کردستانی ازکرمانشاه روبکردستان حرکت کرده. بقریه کامیاران که‌میرسندعلی اکبر خان سنجابی(سردارمقتدر) باعدهٔ خود ازفرمانفرمامرخصی گرفته مراجعت‌میکنند. بقریه (ماواب)که میرسد حاج‌آقا رابادوپسروهفت نفررعیت بقتل میرساندودارائی آنهارا غارت‌کرده میبرد. فرمانفرماهم باتمام همراهان‌وارد شهرمیشود. دراواخر شعبان(۱۳۳۰) کاغذ سالارالدوله رسید نوشته بود که در هوار (بوك) هستم. چشم را زنبور زده زود بفرستید شهر مقداری امانیك برای من بیارند وخودتان هم سریعاً لازم است اینجا بیائید زیرازبان این خرهارا (کنایه ازمثل‌مشهوراست که میگویند ـ (زبان‌خررا خلج میداند ـ مقصود خوانین اورامان‌است) شما بهتر میدانید فوراً فرستادم ازشهرامانیاك‌آوردند وبرای اوفرستادم. و در جواب هم نوشتم چون تازه عیال‌اینجانب (خدیجه خانم دخترمرحوم حجةالاسلام) فوت‌کرده و مردم از هرطرف برای فاتحه خوانی میآیند. مقتضی نیست در منزل نباشم باینجهة فعلا از شرفیابی معذورم. اما راجع بقسمت دانستن زبان خر ها. ازهمانساعت که آنهادنبال حضرت‌اقدس‌والافتادند. ماخریت‌آنهارا تصدیق کردیم ومعتقدشدیم که‌حضرت‌اقدس والادرفهمیدن‌زبان آنها گوی‌سبقت راازهمه‌کس‌ربوده اند. بااینحال باید دعاکردکه خداوندبرکت بخریت‌آنها بدهد. تا بتوانیم قانون خرسواری‌را ادامه‌بدهیم.

پس‌ازدوروز بازپاکت‌دیگر ـ ازشاهزاده رسید که‌نوشته بودعذروبهانه‌پذیرفته نیست‌لذت تجدید فراش‌الم‌فوت‌عیال‌راازخاطرمحوخواهدساخت‌فعلایك‌سلسله‌مطالب جدید پیش آمده لازم است بفوریت اینجا بیائید که با استحضار شما شروع شود مصادف‌آمدن این پاکت خبررسید که‌بختیاریها مشیردیوان و ناظم الایاله رابدسیسه آصف‌گرفتندو در امیریه حبس‌کردند.

این‌خبر بی اندازه مرا متألم و منقلب ساخت ـ آشنا رحمی نکرد اما دل بیگانه سوخت. توی فکررفتم‌که بچه وسیله ممکن است استخلاص آن پیرمرد درست‌قول ثابت قدم را فراهم بیاریم. گاهی عزم میکردم که صدنفر تفنگچی زبده را شبانه برداشته. درموقعیکه بساط شرب‌الیهود بختیاریها طی‌میشود و بخواب مستی‌میروند ازکوه (آویدر) سرازیر شده بمنازل‌آنها شبیخون بزنیم ومشیردیوان را از چنگ آنها بربائیم. وگاهی باحتیاط اینکه مبادا در این‌آشوب و شبیخون اصل مقصود (که عبارت از مشیردیوان باشد) از میان برود این عزم را رد میکردم ـ ناچارتن

برفتن اورامان در دادم که شاید بوسیلهٔ آوردن قوای اورامان نایل باین مقصود بشویم. مبنی برهمین عزم و تصمیم حرکت کرده بهوار بوك رفتم دیدم شاهزاده درآنجا نمانده گفتند دیروز از طرف یار محمدخان که از فرمانفرما گسیخته شده و درقریه(کلاتی) با عبدالکریم بیگ وکیل جوانرود وفتاح سعید هم‌عهد شده است قرآن پا بمهر برای شاهزاده آوردندو شاهزاده بدون‌معطلی روبقریه کلاتی حرکت کرد . هرچند ما ممانعت کردیم فایده نبخشید .گفتم حالا قضیه جای دیگر است . مشیردیوان و ناظم‌الایالة رابختیاریها گرفته‌اندومیخواهند بطهران ببرندکه در آنجا اعدام نمایند . اگراین‌قضیه عملی بشوددیگر آبروئی برای کردستان‌وکردستانی باقی نمی ماند . این تراز در قلب عباسقلی سلطان وکدخدایان اثرکرده . در ظرف دوروزتمام‌قوای‌اورامان رزاوکه بالغ بردوهزارنفربودندحرکت‌داده روز۲۷رمضان (۱۳۳۰) وارد قریه تخته شدیم و سریعاً آدم بشهر فرستادیم که دوستان و همدستان را آگاهی‌داده‌که ما شب ۲۹شبیخون زده‌ازکوه آویدر به‌امیریه‌سرازیر میشویم . اهل شهر هم حمله‌بدارالحکومه ببرند ، شب۲۸ ساعت پنج ازشب‌گذشته سواری رسید و پاکتی آورد . دیدم پاکت سردارِرشیداست ونوشته من از طرف شاهزاده باجمعیت روانسر و جوانرود وکمانگر آمده وارد پنلیدر (قشلاق‌تخته) شده‌ایم . دراینجاشنیدم‌که شما باقوای‌اورامان حیال‌حمله بشهرداریدلازم است‌همدیگر راملاقات‌نمائیم‌که طرفین ازروی یك‌نقشه حرکت کنیم . سالارالدوله هم ازعقب داردمی‌آید. ساعت‌شش‌ازشب‌سوارشده‌به‌پنلیدررفتم . پس از مبادله افکار قراردادیم که‌شب عید حمله بشهر ببریم مارو به امیریه . سردار و اهل شهر روبدارالحکومه فوراً آدم دیگر بشهر فرستادیم‌که اهل شهررا از نقشه‌اخیراطلاع‌بدهد ـ

صبح ۲۹ رمضان ساعت دو بازان صبح مانده صدای بزرگی شبیه بصدای توپ ٤۲ سانتمتری‌که در صد قدمی درکنند شنیده شد . ما تصورکردیم که دربین سردارِرشید وقوای فرمانفرما جنگ درگیر شده . سردار رشید هم تصور میکند که ما حمله بشهربرده‌ایم و توپ فرمانفرما بصدا درآمده . ما آدم‌بسراغ سردار فرستادیم خبرآوردند بمحض شنیدن‌صدای مذکور سردار باعدهٔ‌که همراه داشت رو بروانسر برگشت . ازشهرهم‌خبررسید که‌فرمانفرما پس‌ازشنیدن‌صدای‌مذکورتصورکرد که‌اردوی سالارالدوله‌بکنار شهررسیده . چون ازاهل شهر هم‌واهمه‌پیداکرده‌بود روبکرمانشاه‌حرکت‌کرد ـ ماهم‌آنچه‌رشته بودیم تمام‌پنبه شده مجهول‌التکلیف ماندیم. بالاخره قراردادیم که‌نماز عید را درقریه تخته بخوانیم‌وپس ازادای‌مراسم عید اردوی اورامان مراجعت‌کند .

صدای مذکورهم بعدمعلوم‌شدکه صدای آسمان بوده درآذربایجان وقزوین، رواندزهم بهمان‌ترتیب شنیده شده .وهمه‌صدای توپ‌تصورکرده اند .

روز ۲۹ مقارن عصری یك سوار از طرف شاهزاده رسید پاکتی آورد . نوشته‌بود اینست من باهارمحمد خان وقوای جوانرود وکرمانشاه‌رو بکردستان رفتم شما هم با هر عده‌که حاضردارید بشهر بیائید وعذر وبهانه نیاورید (معلوم شد ازآمدن اورامیها بقریه‌تخته بی‌اطلاع‌است) ماهم‌صبح‌عید . یعنی غره شوال(۱۳۳۰) پس از نماز عید حرکت‌کرده مقارن ظهر وارد چمن شرف‌الملك شدیم . یکساعت بعدهم‌شاهزاده باعدهٔ که‌همراه داشت واردشدومستقیما بامیریه‌رفت وازآنجاآدم فرستاد که‌خسرو آبا رابرای‌اوتخلیه‌کنند .آصف‌دیوان‌وعمیدالدوله‌حکمران‌و وکیل‌الملك‌و آقاحبیب‌الله‌تاجروکارگذاروجمعی‌دیگرازاهل‌شهربشهبندرخانه‌رفته‌درآنجامتحصن‌شدند دو روزبعد هم سوارهٔ شیخ اسمعیلی رسید وکیل الملك و کار گذار بتوسط حاج شیخ محمد باقر ویار محمدخان تامین گرفته ازشهبندرخانه بیرون آمدندچند روز بعدشاهزاده‌ـ نصرالله خان مؤید السلطنه کرمانشاهی را (مؤید الوزاره سابق) بعنوان حکومت بقلعه حکومتی فرستاد که روز ها باتفاق وکیل الملك بامور شهر بپردازند ومنصور نظام را هم فراشباشی قرارداد و ازهر کدام پولی گرفت پس از چند روزیارمحمدخان‌وعبدالکریم‌بیگ وکیل جوانرودرا مامورکرمانشاه نمود شبانه واردکرمانشاه شده قلعه‌حکومتی را محاصره مینمایندچیزی‌نمی‌ماند که فرمانفرما دستگیرشود یارمحمدخان گلوله‌خورده‌کشته‌میشود باقی‌عده‌هم‌فرارمیکنند همینکه این خبر بکردستان‌رسید اورامیهاشبانه فرارکردند روز ۲۱شوال (۱۳۳۰) شاهزاده وکیل‌الملك راحضار کرده با وکیل الملك و سید الدوله و سواره شیخ اسمعیلی روباسفندآباد حرکت‌کرد درباین‌شهروکیل الملك را مرخص کرد و چند روزی دراسفندآباد مانده سیدالدوله وشیخ اسمعیلی‌را هم‌مرخص‌نموده‌خودش‌باچند سواری روبمحال آذربایجان رفت . مشیر دیوان هم برسیدن طهران پول هنگفتی داده وسریعاً باناظم‌الایاله پسرش‌مراجعت‌کردند روز ۳۰صفر(۱۳۳۱)ناظم الایاله متوفی شده روزسه شنبه ۱۱ربیع الاول(۱۳۳۱) نیزحاج شیخ محمد باقر برحمت‌ایزدی پیوست ـ

(حکومت شاهزاده ظفرالسلطنه نوبت دوم)

پس ازخاتمه‌کار سالارالدوله . شاهزاده عزیزالله میرزای‌ظفرالسلطنه‌درسلخ

رجب (۱۳۳۱) نوبت دوم بحکومت کردستان وارد شد . پیشکاری را با صف دیوان واگذار و ریاست عدلیه را بوکیل الملك مفوض نمود.

آصف دیوان برای سرکوبی مندمی و گلباغی اردوئی مرکب از پنج شش هزار نفر در تحت ریاست سردار معظم پسرش تشکیل داد . و ملا ابراهیم شیخ الاسلام و مفاخر الملك و جمعی از بر جسته گان قوم را هم درمعیت این اردو روانه نمود . بدیواندره که میرسند خبر بآنها میرسد که سالارالدوله بمیان گلباغی آمده. بمحض شنیدن کلمه سالارالدوله سران سپاه وحشت کرده شبانه فرار میکنند .که سردارمعظم وسردار معمم (شیخ الاسلام) صبح زود جلو تراز همه بشهر رسیدند . عصرهمانروزخسروخان افتخارالولاة درمنزل مشیر دیوان بوده یکنفر از سپاهیان داستان افتضاح را برای مشیردیوان نقل میکند . افتخار الولاة در خاتمه حکایت میگوید ـ آصف ما بمسند جم رید . پسه بالا زدو بعالم رید .

متعاقب این قضیه محمد باقر خان سالار مفخم مهدیشاه استرابادی (اخوی زاده میرفندرسکی)راکه درمحال ترکمان وزیرجنگ سالارالدوله بوده ومراوابا سه سوار وارد قریه ماموق شده مهمان او میشود مشارالیه برخلاف شیوه کردیت که مهمان نواز هستند .آن بیچاره راگرفته روانه شهر نمود ظفرالسلطنه بحال او رقت کرده سی تومان خرجی باودادومرخصش نمود.

وضع گندم ونان بواسطه خشك سالی کمی اختلال پیدا کرده ظفرالسلطنه خواست خوراك شهررا از ملاکین تامین نماید .آصف دیوان زیربار نرفت ومیانه حکومت و آصف بکدورت کشید.وخواست مشیردیوان را پیشکار نماید . آصف جمعی راتحریك کرده روز جمعه ۲۶ شوال(۱۳۳۱) پس از نماز جمعه بمنزل ملا ابراهیم شیخ الاسلام رفته درآنجا اجتماع کردند . وتلگراف بازی شروع شد . جواب طهران تاخیر کرد . شبانه پول وگندم برای روسای اصناف وکسبه فرستاد وفرداصبح حاج شیخ عبدالحمید مدرس وحاج رشید بناوچندنفردیگررا ببازار فرستاد . بازار و دکانرا بسته عموما بخانه ملاابراهیم آمدند . شام ونهار مفصل وآبرومندی گسترده شبانه روزی پنجاه خوانچه ازخانه آصف بخانهٔ شیخ الاسلام می آمد جواب طهران که رسید از قضا مطابق میل آصف نبود . شب غرهٔ ذیحجه جمعی الواط وارازل را تحریك کرده .از هرطرف رو بقلعه حکومتی شلیك وتیراندزی نمودند . ناچار ظفر السلطنه پناهنده بشهندر خانه شده ۲ ذیحجه با مساعدت شهبندری از کردستان فرار کرد . چند روز بعد گندم از خرواری پنج تومان به(سی وشش تومان) ترقی کرد.ونقشهٔ قحطوغلاءمصنوعی بترتیب

مذکور تکمیل شد . بعداهل بازار (یعنی همان حیوانات بی شرف یاالاغهای دوپا. یا توله های شکاری متنفذین . که همیشه برای ده‌من گندم یاپنج‌تومان پول خون ملت کردستان‌را توی طشت ریخته دودستی به‌متنفذین میفروشند) . هر چه داد زدند که ما آنطور نکردیم که‌اینطور بشود. اعتنای‌سگ‌با آنها نکرده پشت‌سر میگفت‌ـ پدرسوخته ها تصور کرده‌اندمن پلوو یخدر بهشت مفت داشته‌ام که‌شبانه‌روزی‌پنجاه‌خوانچه‌شام‌و نهار با آنها بدهم یاگندم‌و پول‌از آسمان‌میریزد که‌شبانه‌برای‌آنها بفرستم. اگر نرخ کندم‌را بالا نبرم‌پس‌از کجاخسارات آن‌مخارج‌را جبران‌کنم... وقتیکه حقیقت امر را هم درست بشکافیدمی بینیم که‌حق با آصف‌است. این‌ملت نادان مستحق فوق اینها هم‌هستند ـ بقول‌کسان خود آصف که میگویند .تااین ملت خراند .آصف ملت‌خر است .یعنی آنها راباپول‌از اولیاء امور میخرد . وحق چون‌وچرا ندارند.

متنفذین‌کردستان هروقت خواسته‌اندکه قحط و غلاء مصنوعی در کردستان راه بیندازند . ازدو راه شروع کرده اند یا پولی بحکومت داده او را با خود همدست‌ساخته‌اند ویابترتیب مذکور توله‌های شکاری . یعنی روسای اصناف راطعمه داده و برحکومت شورانده‌اند. وپس‌از رفتن‌حکومت قحط و غلاء شروع شده‌است روز ۱۵ محرم (۱۳۳۲)بدسیسه واسباب چینی‌خود مسیو شارل که‌رئیس‌گمرك‌ومالیهٔ کردستان بود . اداره‌گمرك ومالیه بغارت رفت وملاماتح درآن شورش بقتل‌رسید.

«حکومت ابوالحسین‌خان سردار محیی»

پس‌از فرار ظفرالسلطنه . روز ۲۱ محرم (۱۳۳۲) تلگراف حکومت ابوالحسین‌خان سردار محیی رشتی‌رسید . هنگام حرکت از تهران یکعده قزاق‌را هم‌درتحت ریاست رودمسترو ربا ورضاخان ماکزیم(اعلیحضرت کنونی) باخودآورده از قروه بسمت مندمی وگلباغی رفتند چند نفری ارگلباغیها را بامقداری اغنام و مواشی بشهرآوردند. ورودمستر درکنار خسروآباد اردو زد . رضاخان در پهلوی عمارت خسروآباد در میان چادر منزل‌کرد . روزی تصادفا از جلو چادر او بعزم تفرج‌رد شدم . او دم چادر ایستاده بودسلام و تعارفی ردوبدل شد . درهمان‌ملاقات میانه‌ماگرفت و غالب‌شبها بدیدن من می‌آمداشخاص حساس قیافه شناس ازصحبتهای او احساس میکرد که این‌شخص برای‌پشت‌مسلسل خلق نشده . برای‌کار دیگری‌بدنیا آمده‌است .از قضا شبی‌گرم صحبت‌بودیم یکمرتبه‌ملتفت شدکه‌سواد تسبیح دستش‌را

سیاه کرده گفت این تسبیح نقره کوب است همیشه دستم را سیاه میکند . اگر تسبیح دارید معاوضه کنیم من یکرشته تسبیح (چاتلانقوش) در جیب داشتم درآورده و گفتم این تسبیح دست‌را سیاه نمیکند تسبیح خودتان هم در جیبتان باشد گفت نه تسبیح شما پیش من یادگار است این تسبیح هم پیش شما یادگار من خواهد بود بالاخره تسبیح را رد و بدل کردیم . اشخاصیکه در معیت سردار محیی آمده بودند .ازاین قراراست

موفق السلطنه پسر یمین‌الممالك نایب‌الحکومه او بود . معظم‌الملك رئیس کابینه ومیرزا ابوالحسن‌خان منشی . حاج زمانخان بهادرالسلطنه بانهٔ هم رئیس‌نظمیه او صبح دوشنبه غره جمیدی‌الثانیه(۱۳۳۲)ملا ابراهیم‌شیخ‌الاسلام متوفی .ملاعبدالفتاح عزة‌الاسلام پا دررکاب شیخ‌الاسلامی بود . بسردار محیی گفته بودند که قیمت‌شیخ‌الاسلامی کردستان هفت‌هزار تومان‌است . ملاعبدالفتاح هم بیشتر ازسه‌صدتومان‌حاضر نبودبدهد .چون کسی دیگر طالب نبود . سردار محیی هم بدو چیز بی‌اندازه علاقه مندبود ـ اول پول . دوم بچه‌خوشگل . چون کلمهٔ هفت هزار تون در مغز او نقش بسته بود بهیچ‌دلیل و برهانی از مغزاو خارج نمیشد . روزی قضیه را برای‌اینجانب نقل‌کرد .گفتم موقعی شیخ‌الاسلامی هفت‌هزار تومان قیمت داشت‌که چندین رقیب‌در مقابل حاضر خریداری بودند ولی امروزه رقیب و خریداری موجود نیست . ملا عبدالفتاح هم از حیث علم ودیانت و درستکاری ازسایرین مقدمتر است .باینجهة است‌که ازسه صدتومان بالاتر نمیرود . اگر درهزارتومان‌اجازه میدهید تامن اورا ملاقات‌نمایم و قضیه را خاتمه بدهم.گفت ملافتاح شایسته مذاکره نیست کسی‌دیگر را پیداکنید .گفتم اشخاص بشما مربوط‌نیست شما مبلغ را درنظر داشته باشید .هر کس حاضرشد برای‌شما تفاوتی نخواهد داشت . پس‌از دادن اختیار مذاکره بفقیر اول بملاحظه دوستی وروابطی‌که باملاعبدالفتاح داشتم با او داخل مذاکره‌شده‌و صریحاً باوگفتم که این حکومت برای پول مشروطه طلب‌شده . وجز پول بهیچ‌چیز دیگر قائل نیست . وآخربن درجه تنزل خیال او بهزار تومان رسیده‌و ازآن‌کمتر ممکن نیست . اگر شما بازخودداری بکنید شغل موروثی از دست شما خواهدرفت پس‌از مدتی مذاکره ومحاجه‌وجر بحث‌آخرالامرگفت محض خواهش‌شما پنجاه‌تومان ضمیمه سه‌صدتومان‌میکنم و بیش‌از آن دیگر حاضر نیستم . ازکلمه پنجاه تومان من‌بکلی یخ‌کردم وقائل بسکوت شدم . آخرالامر با ملاعبدالجوادفخرالعلماء که فاقد همه‌چیز بود نه‌پول داشت نه سواد داخل مذاکره شده . اول او شوخی تصور

میکرد بعدازآنکه مطمئن‌شدکه من‌جدی‌حرف‌میزنم حاضرشد وراه انجام راتوضیح خواست .گفتم لقب فخرالعلمائی شما رامیفروشیم بافتخار العلماء (ملامحمد برادر کوچکش) درمقابل سه‌صدتومان . لقب افتخار العلمائی اورا هم میفروشیم بملاعلی (برادرکوچکترش) به‌دویست‌تومان .این پانصد تومان ـ خانم‌شما هم که شوهرش شیخ الاسلام میشود وشکمی ازعزا درمی‌آوردباید سهم‌حمام‌را گرو پانصدتومان بگذارد. خود شماهم‌عمارت‌مسکونی راگروپانصدتومان میگذارید . این‌هزار وپانصدتومان بعد از آنکه شما شیخ الاسلام شدید . یکنفر تحویلدار که عبارت از قوام‌الاسلام داماد خودت باشد قرار میدهیم که هرچه‌عایدی شما می شود روزی دو تومان را بمصرف مخارج خانه شما برساند بقیه را بطلبکاران بپردازد تا قرض استهلاك می شود . پس‌از آن اختیار با خود شما خواهد بود .. معزی‌الیه نقشه‌تدبیر را پسندید ودر ظرف یکهفته با مساعدت خود اینجانب از قوه بفعل رسید ـ روز ۱۷ رجب(۱۳۳۲) خلعت واحکام شیخ‌الاسلامی وفخرالعلمائی وافتخار العلمائی بترتیب مذکور برای‌آقایان صادرشد . محمدکاظم‌خان نصیر دیوان‌هم درآن‌هنگام طالب حکومت‌اسفندآباد شد حکمران مبلغ پنجهزارتومان ازاوتحویل‌گرفت‌که حکومت اسفند آباد راباو بدهد حاج محمدخان ارفع‌الملك‌هم خواهان آن شد از او دهم هزاروپانصدتومان‌گرفت وبهردو وعده دادکه فردا عصری در منزل باشند حکم و خلعت اسفندآباد برای ایشان فرستاده میشود هریك دوستان وآشنایان خود را خبر کرده شربت وچائی ولوازم تشریفات حکم وخلعت را حاضرکردند فردا ساعت دو بغروبمانده حکم وخلعت را برای ارفع‌الملك فرستاد ونصیر دیوان بیچاره یخ کرد وپول اوراهم بلعید .. ازاین قسم عملیات شرافت آمیز ازسردارآزادیخواه‌شروع شد ـ روز ۲۶ شعبان(۱۳۳۲) خبررسیدکه جنگ بین‌الملل اعلان شد.

یك شبی سردارحکمران . حاج بهادرالسلطنه را بسراغ‌آصف دیوان فرستاد که بیست هزارتومان بدهد نیابت حکومت کردستان را باو واگذار نماید .آصف بیشتر ازپنجهزارتومان حاضرنشد بدهد درآن اثناء چند فقره سرقت درشهروکنار شهر واقعشد ونسبتش را بسنجرخان معروف دادند سردار رود مستر را وادار کرد که باعده‌قزاق برود سنجرخانرا دست بیارد سنجر خان هم در قریهٔ (میاوروران) برج واستحکام داشت شبانه قزاق رفت واطراف برج را محاصره‌کردند چند نفر قزاق کشته شد وسنجرخان دست‌نیامد سردار برود مستر گفت‌که این‌سنجرخان بستگی بآصف دارد وآصف قبلا سنجرخان را ازرفتن شما اطلاع داده است بنابراین‌باعث

قتل قزاق آصف میباشد بالاخره رودمستر رضاخان ماکزیم را (رضا شاه کبیر) با یکعده قزاق بخانه آصف فرستاد آصف را گرفته بدارالحکومه بردند هرچه سعی کردند که شاید مبلغ فوق را بدهد و مستخلص شود آصف اطمینان نداشت که اگر مبلغ راهم بدهد مستخلص میشود باینجهة تن درنداد بالاخره اورا روانه تهران نمود کم کم بساط کلاهسازی و مجاهد بازی توسعه پیدا کرده . سلب اعتماد از مشروطه ومشروطه طلب شد بلکه کلمهٔ (مشروطه) درمیان مردم ترجمهٔ قتل وغارت شد که هرکس هرکس رامیکشت یاهرجارا غارت میکرد میگفتند مشروطه شد باین قسمت هم قناعت نکرده دوهرجا بچه خوشگلی سراغ میدادند بدسائس مختلفه اورا بدام انداخته مشروطه میکرد در اوایل ذیحجه (۱۳۳۲) جمعی از علماو کسبه و اصناف درمسجد هاجرخاتون جمع شده که مظالم اورا بطهران بگویند فورا تلگرافخانه را تحت نظر گرفته توپ هم بالای قلعه کشید وروبه بقعهٔ هاجرخاتون درجه بست که اگر متحصنین متفرق نشوند مسجد را بتوپ ببندد بالاخره خسروخان افتخارالولاة و مشیر دیوان میانجی شده متحصنین خارج شدند روز بعد ملا عبدالفتاح که جزو متحصنین بود بقریهٔ (حسینی) رفته از آنجا روز ۷ ذیحجه رهسپار طهران گردید و بآصف ملحق شد حاج بهادر السلطنه بسردار میگوید اجتماع هاجرخاتون ورفتن ملا عبدالفتاح باشاره آصف بوده . شنیده ام فلانی و جمعی دیگر هم باشاره آصف عازم طهران هستند اگر جلوگیری نشود آتیه خوشی نخواهدداشت دوروز بعد سردارحکمران بسراغ اینجانب فرستاد گفت شنیده ام شماهم باشاره آصف خیال رفتن طهران رادارید این رویه باعث اختلال مملکت است ومن ازطرف دولت مامورحفظ انتظام هستم صریحاً میگویم اگر کسی بخواهد بدون اجازه من بجائی حرکت کند من ناچار ممانعت خواهم کرد گفتم من عازم جهاد هستم باجمعی میخواهیم جهادبرویم گفت جهادهم بدون اجازهٔ دولت نباید بروید گفتم ماهم تا اجازه دولت تحصیل نکنیم نخواهیم رفت فردا ظهری سه نفر پولیس نظمیه آمدند و دم دروازه ما چاتمه زدند آدمها سبب آمدن را از آنها پرسیده گفته بودند که ما مأموریم دراینجا باشیم نگذاریم فلانی بعزم مسافرت بیرون برود میان شهر هم هرجامیرود یکنفرازما ملازم ایشان خواهد بود منهم بروی بزرگواری خود نیاورده مطلقا تکلم نکردم طرف عصری هم مالهای سواری را (دومال سواری درشهرداشتم) بعنوان اینکه مسافرت من قدغن شده باید بده ببرند سپردم بخارج شهر برده در محل معین نگاهدارند بعدساعت شش ازشب گذشته مخفیانه از راه تپوله بمنزل شیخ عارف ببرند و بسپارند کسی مستحضر نشود . روز بعد امان الله خان وکیل الملك قضیه را شنیده میرود با سردار داخل مذاکره میشود نتیجه نمی

گیرد فردا شب که شب ۱۴ صفر بود ساعت ۵ ازشب گذشته باتفاق میرزا عبد الحمید آدم خود از راه خانه ابراهیم خان همسایه (پسر افتخار الولاة) . بجانب خسروآباد رفته ازآنجا رو بمنزل شیخ عارف رفتیم . مدت چهار شبانه روز بدون اینکه کسی بفهمد در آنجا بانتظار رفقا ماندیم سوار نظمیه وحکومتی هم هرروزه بتعقیب ما راهها را جستجومیکرد ازقضا درهیچ راهی مارا نمی یافتند . من فقط یك ده تیرهمراه داشتم . فرستادم پیش حشمت الملك یك قبضه سه تیر بلندرا بایك قطار فشنگ آوردند . شب پنجم که بنا بود همه از منازل خود حرکت کرده در پل قشلاق بهمدیگر ملحق شویم . ساعت دو از شب رفته احتشام دیوان آدم فرستاد که نظمیه وقراش حکومتی دور خانه حشمت الملك رامحاصره کردند منهم باحتیاط اینکه مبادا مراهم محصورکنند ازشهر خارج شدم درقریه (سلسله) منتظر فلانی هستم . ماهم شام خورده ساعت شش از شب رفته سوار شدیم واز جلو منزل حاج بهادرالسلطنه (رئیس نظمیه که در خانهای حاج احتشام دیوان سکونت داشت) ردشدیم . شرح مفصلی راکه درمنزل بتاریخ ۱۸ صفر مبنی بر گله وتهدید از او و حکومت نوشته حاضر داشتم . ازلای دربمیان دروازه انداختم وروبخسروآباد رفته ازراه حسن آباد رهسپار شدیم .هرجا برف بود جاده پیدا بود .هر جاکه برف آب شده بود جاده را بازحمت پیدا میکردیم . تابلب رودخانه رسیده خواستیم ازآب رد شویم . اسب میرزا عبدالحمید افتادتوی تالاب وتفنگ ازدستش میان آب افتاد. میرزا عبدالحمید خواست لخت شود دیدم درآن هوای سرد خلاف انصاف و وجدان است بگذارم لخت شود گفتم همانجا توقف کنید که محل تفنگ گم نشود تامن میروم به آبادی (قیصر) وبرمیگردم . سریعاً بابادی رفته دو نفررا آوردم یکی از آنها لخت شده تفنگ را پیدا کرده وآمدیم بمنزل کدخدا . تنورآتش کردند میرزا عبدالحمید که سرتا پالباسش ترشده بود خشك کرده . منهم تفنگ را پیاده نموده اسبابهایش را خشکانده وچرب نموده سوارکردم. سه ساعت باذان صبح مانده از قیصر حرکت کردیم. نهاررا درقریهٔ (سمران) خورده برای شام برمشت آمدیم . درآنجا سه سوار دیگر برداشته بورمکان وگرگر وسرپول وآمدا واز آنجا به(کل سفید) خانه منصورالسلطان ـ (امیرامجد کلیائی) رفتیم. ازآنجا سواری عقب احتشام دیوان فرستادیم به کل سفید آمد . شب دوم سوارهای رمشتی را مرخص کرده . چهار اسبه رو بهمدان حرکت کردیم . نزدیك اذان صبح به قریه آبشینه رسیدیم. دوشب درمنزل ضیاءالملك همدانی توقف کرده درمصاحبت آقایان صارم السلطنه پسر ضیاءالملك واعتماد الدوله پسر مرحوم بهاءالملك بسر بردیم روز سوم از خط عراق رهسپار تهران شدیم ومنازل

ذیل را طی کردیم **شهوه ابراهیم آباد سرخاب راه جرد سلفچگان کاروانسرا سنگ «طرلاب» قم منظریه کوشك نصرت قلعه محمد علیخان رودخانه شور حسن‌آباد کهریزك طهران** شب اول . ورودخود را با صف اطلاع داده. ازفردا شروع بتعقیب حکمران کردیم باهر کس از وزراء یاوکلا صحبت میکردیم با احتیاط وخودداری جواب می‌دادند . با مدیران جراید هم داخل مذاکره میشدیم که تظلمات مارا درجراید خودشان درج کنند . همه رد میکردند تایکی‌ازدوستان‌محرمانه‌بمن‌گفت‌که اقدامات‌شما برعلیه‌سردارمحیی بی‌نتیجه بلکه خطرناك است . زیرااین شخص درچند حزب (دیموکرات . اعتدال اتفاق و ترقی . غیره . وغیره .) عضویت دارد . میرزاکریمخان برادرش‌هم باچندنفردیگر کمیتهٔ مخصوصی هستندکه بستگی بیك مقام بزرگی‌دارند . ودرصددانندکه دولت‌را تغییر بدهند . حالاوزراء یاوکلاء یاسائر مصادر امور چگونه‌جرئت دارندکه‌گوش بحرف شمابدهند . من‌دوستانه بشما میگویم اگرممکن است بااو بسازید و ملتجی بمیرزاکریمخان بشوید . اگرنه لازم است که‌شب وروز احتیاط خودرا داشته باشید که‌مبادا دچار صدمهٔ بشوید . ازحقیقت‌گوئی این‌دوست عزیز فوق‌العاده ممنون شدم زیرا خطمشی برای‌من روشن‌شد . منهم ناچار برحسب‌قانون معارضه بالمثل خودرا بیکی ازآنمقامات بزرگ بسته . بوسیلهٔآنمقام مدیرجریده (شهاب ثاقب) حاضر شدکه تظلمات مارا درروزنامه خوددرج نماید - بدون تفویت‌وقت تظلم‌نامه ذیل‌را که صورت‌آن بهیئت وزراء و مجلس داده بودم . بمدیر روزنامه شهاب ثاقب دادم درجریده خود درج ومنتشر نمود -

(تظلم از حاکم‌مشروطه خواه)

متمنی است اعلیحضرت‌اقدس پادشاه محبوب جوان‌بخت . عموم وکلاءمحترم پارلمان . هیئت وزراء عظام . عموم وطن پرستان و نوع خواهـان ایران . کلیهٔ حامیان (عدالت) . قاطبهٔ‌آزادی طلبان عالم . بادقت و جمعیت خاطر مضامین غم انگیز این (تظلمنامه)راکه چندی‌قبل‌به‌هیئت‌وزراء اعظام دامت‌شوکتهم . وساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه تقدیم شده . تاآخر توجه و قرائت فرمایند .که‌این قبیل شعبده بازان مشروطه نمای ملت خوار را شناخته بـحکومت هیچ نقطه اعزام و مأمور نفرمایند . واهالی ولایات هم ازآنها احتراز نمایند . زیراکه در قلیل مدتی چه‌بلاها بسر ما(نوع شما) آورده وچه‌ستمها و ظلمهای جان

گداز باهالی بلاکش کردستان نموده . که این عریضه مطول با اینهمه تفصیل . باز قاصر ازادای عشری ازاعشار . ویکی از هزار موادآن ظلم و ستمها است . واین کلمات و عبارات عادیه نارسا بترجمه و بیان فهرست آن مصائب و بلیات میباشد که در ظرف هشت ماه . این حکومت آزادیخواه متجاوز از (دویست هزار تومان) را بچه شکلها و شکنجه های نا گفتنی و نا کوار ازاهالی بدبخت بلاکش کردستان اخذو دریافت نمود .

(صورت تظلم نامه) — مقام منیع حضرت اشرف . . آقای رئیس الوزراء و هیئت وزراء عظام دامت شوکتهم . خیلی عجب است که با وجود رجال و محترمین طهران . کسی را بحکومت کردستان منتخب ومعین فرموده اند که بصیرت واطلاعی بوظایف وآداب حکمرانی ندارد . سوای درهم و دینار چیز دیگری نمی پرستد . و جز دسیسه و کلاه برداری مسلك و آئینی ندارد . آبادی خود را در خرابی رعیت و شادی خود را در ذلت ملت میداند . متصل برای جلب پول و دخلهای خلاف قانون . درصدد اذیت وآزار بیچارگان . ومشغول شکنجه و عذاب درماندگان و پریشان روزگاران است . نه از خداورسول شرمی . ونه از مسئولیت دولت روزارت متبوعه خود بیم وآزرمی دارد . معین است که بااینحال افراد رعیت ازسوء اعمال این سردار آزادیخواه چه حالی دارند . ودرچه شکنجه و فشاری هستند یکی از مظلومین درباره او گفته .

آنچه سردار ما بما کرده — شمر ملعون از آن حیا کرده
ظلمهائیکه او نموده بما — دل چنگیز از آن أبا کرده
دور نمرود و دورهٔ شداد — هردو را محو و زیرپا کرده
شدفراموش روزکرب وبلا — از جفائیکه او بما کرده
پشت پا بر بساط عدل زده — روی در جور و ناسزا کرده
ریشه ظلم وکینه بنشانده — باغ مشروطه پر جفا کرده
فرش و قالی همه بیغما برد — جمله را زار و بینوا کرده
از ستمهاش اهل کردستان — همگی دست بر خدا کرده
بسکه کردیم شیون وزاری — خانهٔ جمله پر عزا کرده
لقبش گرچه هست محیی لیك — عملش جمله را فنا کرده
حالیا چون نمانده نقدینه — طمع از جامه وعبا کرده
جامهٔ دختران و پیر زنان — از ستم ستره و قبا کرده

مختصر شرح سوء اعمالش　　نتوان داد گوچها گرده
آنچه گفتیم آشکاروی است　　وای از آنها که درخفا کرده
چه خفا آنچه کرده روز و شب　　همه را دهر برملا کرده
تا زبان دردهان ما گویا است　　تا خدا زندگی عطا کرده
باد نفرین برآن کسی که نخست　　این بلا را دچار ما کرده

هم قلم ازذکر قبایح کردارش شرمسار. وهم زبان از بیان سیئات رفتارش عار دارد. منتهی همینقدر عرض میکنم که حرکات بیرحمانه این سردار آزادیخواه ضربت بزرگی برشرافت دولت وحیثیت ملت ایران وارد کرد ومشروطه ومشروطه طلب را ننگین وبدنام نمود. علی الخصوص فرقه (اتفاق وترقی). که از این بدنام کنندهٔ کونامی چندبالمره متهم ولکه دار وآلوده به ننگ وعارشدند.

چو از قومی یکی بی دانشی کرد . نه که را منزلت ماند نه مه را.. این قبیل اشخاص بی مسلك ووجدان. فقط برای جیب بر کردن وخون ملت مکیدن است که گاهی خودرا (اتفاق وترقی) جلوه میدهند. وگاهی بلباس (اعتدال) درمی آیند. گاهی (انقلابی) اند. دگرگاه (دیموکرات) تشریف دارند. روزی بستهٔ روس اند. و روزی منسوب به انگلیس. وروز دیگر تحت حمایت فلان دولت دیگر.. که هرلحظه برنگی مشغول غارتگری اند. وهردم بلباسی درصدد خرابی مملکت وتضییع دولت واعدام واضمحلال ملت اند. اگراولیاء دولت شك وتردیدی درصحت و واقعیت این عرایض و تظلمات دارند بموجب همین تظلمنامه درمحکمه عالی وجدان بتمام افراد(انجمن انسانی) قول وسندمیدهم که پس از حاضر کردن سردارمحیی در عدلیه اعظم طهران باحضور هیئت محترم وزراء عظام. تمام ظلم وستمهائی که باهالی کردستان کرده و پولهائی را که گرفته وجمیع خرابیها ومفاسدی راکه وارد آورده وتلافی وجبران آن برای دولت باچندکرور مخارج وزحمت ممکن و میسر نیست . همه را یکی یکی و قلم بقلم اسماً ورسماً ثابت ومدلل خواهم نمود ـ اگراهالی بدبخت کردستان. از حرکات ظالمانه و فشارات بیرحمانهٔ این سردار.. بد کردار وحملات گرگانهٔ لاشخور هائیکه دردور و براو جمع شده اند. بستوه نیامده اند. برای چه در هوای سردزمستان جمعی از قبیل شیخ عارف وحاج شیخ ابراهیم وحاج شیخ عبدالحمید و غیرهم. که اولیاء دولت جواب تظلمات کتبی وتلگرافی آنهارا ندادند. وازدادرسی و بیغرضی مصادر امور مأیوس وناامید شدند. بعناوین مختلفه شدرحال و جلای وطن نمودند (تا نتایج واثرات آن چه بروز کند) .. یابرای چه عدهٔ دیگری از علماء ومحترمین و رجال کردستان که هیچوقت بصرافت طبع و رغبت خاطر مایل بترك وطن وخلاف وظیفهٔ دولت پرستی نبوده ونیستند. روبطهران هشتاد فرسنگ

فرسنگ راه را طی کرده در این طوفان هول انگیز جهان . که ابر های غلیظ مقاصد وخیالات دول متحاربه وسلاطین متخاصمه فضای مملکت ما را هم تیره‌وتار نموده . ورعدوبرق حملات ایشان دارند با حیات ملیت واستقلال ما بازی میکنند . در همچو موقع ناوقتی صداع افزای خواطر محترم اولیاء دولت ووزراء عظام میشدیم . ویا اگراین سردارنامدار بضرب شکنجه وفشار پولهای گزاف فوق‌العاده را از فلاکزدگان کردستان نگرفته ونمیگیرد . اینهمه مکنت وثروت واسبهاوقاطر های قیمتی وفرش‌های ممتاز گرانبها وقالی وقالیچه‌های دلربا را ازکجاآورده . و یا کدام گنج ودفینهٔ جدیدالاکتشاف را درکردستان پیدا کرده که اینهمه (بروات) متعاقبه را مانند برگ خزان متصل بدلهران حواله میدهد . که در اینجاکالسکه و درشکه وعمارت وپس‌خانه‌وپیش‌خانه ومبل واسباب برای اوتهیه کرده‌اند . ودرمیدان دسته‌بندی وپارتی بازی وسینه‌زن سازی طهران . یکنوع پارتیهای عجیب‌الشکل مختلف‌النوع ... برای او درست شده که با کمال جدیت و حرارت بدون شرم و حیاء از وجدان و عالم بشریت دارند از اعمال شنیعه و افعال قبیحه او دفاع مینمایند . و ظلمهای ریشه برانداز او را در نظر اولیاء دولت و رؤساء ملت بلباس عدالت و مشروطیت جلوه میدهند و هرروز بطبع و نشر لوایح مجعوله و مقاله های دروغ بی اصل و اساس . نقطه‌ها و خالها و پیرایه‌ها بر او می‌بندند وبتهمتهای لغو ونسبتهای خلاف . متظلمین را تخویف وترهیب مینمایند . که با این شیوه وشعبده‌میخواهندسدوحصاری‌بدورافعال‌وحرکات ظالمانه‌او بکشند . ودروازه عدالت ودادرسی دولت را بروی مظلومین ببندند - هیئت وزراء عظام . چه‌عیب داردکه در باب این لوایح مجعولهٔ مجهول‌الامضاء که همه روزه در جراید باسم اهالی بیچارهٔ بی اطلاع کردستان طبع ونشر میشود . وتمام آنها بهر پلیسها و آژانهای نظمیهٔ کردستان ومجاهدین واجزاء شخصی خود سردار محبی است . تحقیق وسوال بفرمایندکه این حکومت عادل درستکار کدام سرحد را منظم کرده ؟ وکدام بلوک‌را امن نموده . ویاکدام عشائر یاغی‌رامطیع ومنقاد ساخته . ویا چه‌جلوگیری از نهب وقتل وغارت اشرار شهری وسرحدی بعمل آورده . کدام شب است که‌صدای تیر وتفنگ و دزدی وخانه‌بگیر بلند نمیشود ؟ یاکدام روز است که الواط واشرار در میان‌کوچه وبازار شرارت نمیکنند ومردم را زخم نمیزنند ؟ کاکه‌برانام بیچاره را شب در خانه خود چه‌کس‌یا عیال حامله‌اش‌سر برید . وپس از دوشبانه‌روز مردم فهمیدند ؟ ویا خانه یهودی راکیها غارت کردند وخود یهودی را هم بقتل‌رسانیدند ؟

اگر این حکمران آزادیخواه این اندازه‌ها که خودش میگوید . کردستان را گلستان کرده، برای چه‌روز روشن‌درطویلهٔ‌حکومتی . اسب‌خود معزی‌الیه را بیرون کشیده ربودند . ویاچگونه ارازل والواط در میان شهر مجاهداورا از بالای اسب پائین‌آورده اسبش را بردند . ویاازهمه‌کمتر چرا دراینمدت حکومت خود نتوانست سنجرخان یك‌لا قبارا ازکنارشهردفع‌نماید . اگر کردستان امن وسرحدات‌همه‌منظم اند . پس‌دهات‌وعلاقه‌جات ملاکین چرا درتحت‌تصرف واشغال اشرار وعشایرسرحدی باقی‌است . ومالیات دولت‌چرا لاوصول مانده . و رئیس مالیه چرا دادمیزند که مالیات بلوك وسرحدات نرسیده‌است . شترگاو پلنك یعنی این : کوسج ریش‌پهن نیزهمین‌است که می‌بینیم ومیشنویم چه ضرردارد که هیئت دولت‌سئوال بفرمایند. نتیجه‌آن قوی واستعداد وتزاق وتوپخانه‌که درمعیت او روانه کردستان شدچه‌شد.؟ ودرمقابل آنهمه خسارات وتحمیلات وپولهای‌گزاف که برای حقوق وتهیه‌وتدارکات لازمه بخرج مالیه دولت‌آمد . چه‌نتیجه وفایدهٔ عاید دولت‌گردید ـ ؛ جزاینکه آن قوی را اولولوی دست‌خود قرارداده . بمصرف شکارمرغان خانگی‌رسانیده بوسیلهٔ آن بجان محترمین ورعایای مطیع وخدمتگذاردولت‌افتاد . وهمه‌را خانه خراب و غارت ومستأصل ساخت .که درقلیل مدتی متجاوز از (دویست هزار تومان) را از مردم بیچاره‌گرفت ـ !!

ولی مشتبه نماناد که آن قوه واستعداد دریك روزی بموقع استعمال‌رسید. اما آنروزچه روزی بود؟روزیکه عموم‌علماء و مشایخو اشراف ومحترمین‌کردستان دراماموزاده (هاجرخاتون)خواهرحضرت امام رضا علیهماالسلام جمع‌شده که‌تلگراف تظلم باولیاء دولت عرض‌نمایند . یکمرتبه دیدیم همان توپی‌راکه دولت برای‌دفع اشرار فرستاده بود . سردار آزادیخواه بالای قلعه حکومتی کشیده ورو به بقعه امامزاده درجه بست !! بیچاره ومظلوم امامزاده بی‌گناه .که برادرش‌راهم (حضرت امام رضا) درخراسان‌بتوپ‌بستند ؛(اشاره‌بتوپ‌بستن روسها است بقعه امام رضا را)

ای وای بحال آنکسانیکه‌بقالیچه هائیکه تاروپودش آه و نالهٔ پیر زنان و نقش و نگارش‌نفرین‌ملك‌زدگان است . ملت‌بایندرجه مظلوم‌را میفروشند. وبالقاء شبهات و جملیات و مفتریات خاطر مصادر اموررا مشبوه و منحرف میسازند ـ وبدا بروزگار آن اشخاصیکه برای جیفه دنیا از شرافت انسانیت‌گذشته . ظالم و خائن دولت و ملت را حمایت واز‌او دفاع میکنند . ای وکلا . ای وزراء این‌حکومت اگر استبدادی است . این شهریه‌و حقوق‌چیست که هر برج بنام (قانون) ازمالیه

دولت دریافت میدارد ؟ و اگر حکومت قانونی است . این ظلمهای فوق‌الطاقه . و این حرکات جابرانه چیست و این پولهای خلاف قانون چه چیز است که ازمردم میگیرند .

در کدام عصر استبداد این اندازه‌ظلم و ستم بمردم میشودو در کدام‌دولت مشروطه این رویه وسیره‌از حکام پذیرفته و مقبول است . اگر عدالت و مشروطه این چنین باشد . هزار رحمت حق بر روان استبداد .

آه ای وکلای محترم‌پارلمان ،آه ای‌وزراءمسئول ایران‌امان ای‌زمامداران ملت‌بی چشم و زبان . متذکر شوید و بنظر بیارید همان ساعتی را که با خلوص نیت و صفای‌باطن درجلو (تریبون) در سوگندگاه پارلمان عرض اندام واقامه‌وجود فرموده . یا رقت قلب وخشیت وخضوع در حضور (کلام مجید) باسم اعظم حق سبحانه قسم یادفرموده‌اید . و بار گران مسئولیت سی کرور نفوس دل افسرده‌را بعهده گرفته‌اید شما را بهمان کلام مجید و وجدان پاك انسانیت قسم میدهم که آیا شرط و رکن وکالت همان قسم خوردن خشك و خالی است . بدون فعل وعمل بوظایف‌آن . یا لازم‌است بر حسب اقتضای قسم مظلوم را از چنگال ظالم‌نجات بدهید آیا وظیفه وزارت و زمامداری مملکت همان رسیدن بمقام وزارت و اشغال مسند مملکت داری‌است . یا باید بداد رعیت هم برسید ؟آیا ما ملت‌نادان‌شما راقفط برای قسم خوردن . و اشغال کرسی پارلمان و گرفتن ماهی ۰۰۰تومان شهریه وکیل نمودیم . یابرای‌توجه بروزسیاه ملت و ترحم‌بحال زارمملکت ؟؟ شما را بخدا . آیا سزاوار است‌که در این نوروز امیدواری . در این عید تاجگذاری (پادشاه محبوب جوانبخت) بجای عیدی و عطایا . بجای جلب قلوب و نشر عدالت این قبیل اشخاص قاتل قسی‌القلب کانون فساد را (که خود وکلا و وزراء بهتر بجزئیات و کلیات اعمال او واقف و بصیر هستند) بحکومت ولایت بلادیده جفا کشیده از دست رفته کردستان که‌بهمه حیث جالب توجه و محتاج ترحم است‌مأمور فرمایند ؟؟

در کدام یك از دول مشروطه عالم جائز است که اینگونه اشخاص دزد جنایت کار را در ادارات دولتی استخدام بدهند . و در چه مذهب و آئینی رواست که زمام اختیارات مطلقه جان و مال و عصمت و ناموس یك مشت ملت ضعیف را بدست یکنفر موذی خونریز غارتگر بدهند

بعلاوه شمشیر مرصع هم برسم خلعت‌برای‌او روانه‌فرمایند !! ـ خدا گواه سروخفیات

است که اعطای شمشیر باین قبیل اشخاص عوام فاسدالاخلاق . همان حکایت تیغ دادن در کف زنگی مست) است ... که با آن شمشیر ریشه ملت مظلوم را از بیخ و بن قطع مینماید و رشته ارتباط و تحاب دولت و ملت را از هم گسیخته و منفصل میسازد و بسی عواقب‌وخیمه و نتایج ذمیمهٔ دیگر را در بر دارد که‌جبران و ترمیم آن برای دولت باین زودی‌و آسانی ممکن نخواهد بود و چه امید هارا تبدیل بیأس و نا امیدی مینماید ـ اما بعکس اگر حکومت دیپلومات تربیت شده خوش اخلاق قانون فهم را مأمور فرمایند چه اندازه امید بخش . و تا چه درجه جالب توجه عامه خواهد بود . که ملك وملت را هم آباد وشاد میسازد .

اگر بنظر فلسفی یکقدری در نقشه‌نتایج وخیمه وسوء تاثیرات‌اینگونه انتخابات‌تنگین تعمق‌وتفور فرمایند . بدون تردیدتصدیق خواهندفرمودکه همین‌گونه انتخابات‌است که مملکت‌را خراب میکنند . وهمین‌ظالم وستمها است که ملت رانیست و نابود میسازد . وهمین حرکات زرپرستانه است‌که رعیت را آواره بخاك خارج و متوسل بدول اجنبی مینماید .. وزر ووبال تمام این مصائب وبلیات وفلاکتها همه بگردن شما وزراء عظام و وکلاء محترم‌است . اگر تفتیش ورسیدگی وتعقیب و محاکمه در اعمال‌حکام باشد . چراملت ایران باین‌خاك مذلت می‌نشینند . ویااگر دونفرمثل‌حسین سردار را محاکمه نموده بسردار میفرستادند چه حکومت دیگری قدرت ظلم و ستم برعیت بیچاره‌میداشت . ویاکدام ظالم ازخدانترس دیگرجرئت داشت‌یکدینار بخلاف‌قانون ازکسی بگیرد

اگر کیفر ومکافات نباشد ترس‌نیست . ترس‌که نبود پناه بر خدا از جریان قانون دماغی حکام . وطوفان اصول کیفمایشائی مامورین پول‌پرست . بخداقسم است خواهدآمد همان‌روزی‌که خدا ورسول مواخذه اعمال این‌قبیل حکام‌را از شما وزراء مسئول .بفرمایند ـ وحتما خواهیددیدهمان ساعتی‌راکه ملت‌مظلوم‌درپیشگاه عدل‌الهی دامن‌شما وزراء . ووکلارا گرفته . وادذلت وفلاکت ومظلومی‌خودرا از دادرس حقیقی بخواهند . العیاذ بالله اگرشما معتقد بعذاب و عقاب نیستید . ماهم حرفی نداریم . اگرخود رامسلمان میدانید ومعتقد بقرآن ومعادوباز خواست‌هستید این‌رویه مخالف بااسلامیت است‌که گله راتسلیم گرگ میفرمائید

پس‌ای وزراء . ای‌گله‌داران . تاهنوز دچارآن ورطهٔ هول‌انگیز . وگرفتار آن محاکمه اسف‌آمیز نشده‌اید . بدادملت برسید . ورفع‌شکنجه وعذاب‌بفرمائید . نگذارید‌که بقالیچه وبازیچهٔ حکام‌خیانتکارملت ازمیان برود . قبول‌نفرمائیدکه افسانه

وافسون پارتیهای حقه‌باز . ودلالان ملت‌فروش . مملکت‌خراب شود. وپادشاه‌معصوم مامتاسف وغمناك بنشیند. ماملت مظلوم هرگاه بکلی از دادرسی اولیاء دولت مأیوس شویم. وخود هم‌قادر بررفع ظلم نباشیم. بالاخره ـ یاپادشاه محبوب‌خودرا وداع گفته هجرت مینمائیم. ویا مانند سائر همدردان خود ، ناچاربوسایل علاجیه و تشبثات غیرمرضیه باید بپردازیم ـ آه‌دل مظلوم بسوهان ماند. گر خودنبردبرنده راتیز کند. ولی‌آنوقت دولت‌چه‌میکند؟ ـ وزراء چه‌خواهندکرد؟ ومملکت‌چه خواهد شد ؟ اگررحمی بحال‌مظلومی ماندارید . وتوجهی بقسم‌خود نمی‌فرمائید ـ اقلافکری برای خودو دولت معصوم بیگناه‌بفرمائید .. وماعلینا الاالبلاغ المبین . الامر منکم والیکم ولدیکم. والسلام‌علیکم (امام‌جمعه کردستان)

ازانتشار تظلمنامهٔ مذکور مانند اینکه‌در طهران (بمب) ترکیده‌باشد زمزمه وانعکاسات‌غریب وعجیبی پیداشده . مخالفین سردار مسرور. وهمدستان و همکاران اومتالم . وشروع بحمله ودفاع کردند مخصوصاً آقاسید ضیاء الدین طباطبائی‌مدیر روزنامه (رعد). وآقای ناصرالاسلام رشتی‌مدیر روزنامه(استقلال) . ومدیرروزنامه (تنبیه درخشان) وغیرهم بجان‌من بیچاره افتاده . آنچه‌میسرومقدور داشتند از تهمت و بهتان‌ودروغ‌وجعل‌وافتراء قصورنکردند. منهم بمفاد (مردبایدکه در کشاکش‌دهر سنگ زیرین آسیا باشد) بهیچوجه قایل بعجز وقصور نشده. بلکه سخت‌تر و وتندترحاضرمقاومت شدم . ومقاله دیگری برضد سردار و مدیران جراید مذکور بروزنامه (شهاب ثاقب) دادم درج و منتشرنمود . که سر مقاله این مقاله دومی شعر ذیل بودکه خواجه فرموده است .

زرقیب دیو سیرت بخدا همی پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی‌کند سهارا

که ادباء طهران عموماً قائل بودندکه خود خواجه شعرمذکوررا باین‌مورد وتناسب نگفته است . چون مقاله مذکوره خیلی مفصل‌بود ونسخه‌آن درهمه‌جا هست باینجهة ازدرج‌آن صرف نظرشد مختصردردوسه جمله ونهیب سردار را ازجاکنده . تلگراف احضاراوازمقام محترم ریاست‌وزراء صادرومخابره شد. در۲ جمیدی‌الاولی (۱۳۳۳) سردارمعیی ازکردستان حرکت‌کرده لدی‌الورود بطهران بنای تاپ‌وتوپ وهرزه درائی با مقامات عالیه‌گذاشت ودرصدد برآمدکه‌دوباره بحکومت‌کردستان برگردد. دراینموقع آصف‌دیوان ازترس‌مراجعت سردارجنبیده‌بخانم بزرك‌خانم‌عیال خود دستورفرستادکه اهل‌شهررا برفتن تلگرافخانه وادارنموده ازحکومت سردار معیی شکایت وجدآ اظهارنفرت نمایند. از۲۷ جمیدی‌الثانیه‌تا۱۲رجب جمعیتی‌مرکب

ازعلما وکسبه واصناف درتلگرافخانه وباغ فردوسی جمع شده و برای آنها چادر زده و برای هر چادری مبلغی معین روزانه پول نقد مقررشده. ودیگهای اطعمه و پلو بارگشته. ومتعاقباً تلگرافات نفرت آمیزازحکومت سردار بطهران مخابره می نمودند که ماسردار نمی خواهیم (تادیك پلو باره سردار نمی خواهیم. تاجوجه بخروار سردار نمی خواهیم) ازقضا مصادف این ایام. روابط سیاسی دول متحاربه متوجه ایران شده مصلحت ایجاب نمودکه ایران دودسته شوند. یکدسته بنام مهاجرین درتحت زمامداری آقای نظام السلطنه طرفدار آلمان وعثمانی شده دردارالدول کرمانشاه تشکیل دولت دادندیکدسته هم باشاه ومستوفی الممالك وغیره .. درطهران مانده طرفدار روس شدند هردسته آن دسته دیگر را قاچاق میخواندند. که درنتیجه این تدبیر ایران ازحملهٔ خصمانه متخاصمین محفوظ مانده بلکه ایران ازطرفین استفاده نمود. در نتیجه این انقلاب میانه من وسردارمحیی بوسیلهٔ مقامات عالیه که طرفین بآنها متکی بودیم اصلاح شده باین شرط کهازحکومت کردستان صرف نظر نماید منهم اواخررجب(۱۳۳۳) با تعلیمات لازمه ازطرف آنمقامات .. بکردستان مراجعت کردم .

(دوره هرج ومرج . یاعصرعشایری)

پس از آنکه اینجانب واردکردستان شدم . ماما نوف که رئیس اردوی قزاق مقیم کردستان بود . اسمعیل خان سلطان را (که اخیراً امیرلشکرشمال شد) نزد اینجانب فرستادکه از طهران بمن ابلاغ شده امامجمعه برای مساعدت آلمانی و عثمانی بکردستان عودت داده شده شما هم باو کمك نمائید بنابراین لازم است همدیگر را ملاقات نمائیم که هر قسم مساعدتی لازم است من بایشان کمك کنم . فوراً من منتقل دسیسه شده فهمیدم مقصود چیست بدون معطلی تکذیب کردم. وهزاران فرسنك خودرا ازسیاست. بیگانه ساختم. اسمعیل خان سلطان تکذیب مرا ابلاغ مینماید ولی ماما نوف ازتردید خارج نمیشود. چنانچه همواره در مواقع ملاقات میخواست ازراه چشم بدل من فرورفته هرچه درآنجاهست کشف نماید. منهم سفت و محکم خود را ضبط نموده مجال استنباط باو نمی دادم. تا اواخرذی الحجه (۱۳۳۳) خبر رسیدکه چند نفرآلمانی و اطریشی وارد ماهیدشت شده اند . ماما وف قسمتی از قوای خود را بکامیاران ومیان دربند برده . دراوایل محرم (۱۳۳٤) جنك سختی درآنجا درگیرشد وماما نوف عقب نشست. عده رادرقفیه سلیمان گذاشته خود بشهر آمد وبقیهٔ قوی رابیرون برد. شب پنجشنبه ۱۸ محرم سردارورشید وسنجرخان واهالی دهات آن

نواحی درقفیه سلیمان اطراف ماماتوف راگرفته محاصره نمودند صبح که شفق دمیدن گرفت ازهرطرف حمله باردوی قزاق شده .ازطرف شهرهم جمعی بکمك مجاهدین رفتند پس از جنك سختی که تا هنگام عصر بانهایت شدت امتداد پیداکرد اردوی قزاق عصر پنجشنبه با دادن تلفات زیاد و ٦ نفر اسیر و مقداری غنایم فرارکردند عصر جمعه ۱۹ محرم ۱۳۳٤) مسیو شادو و کاپیتان اوت و قونسول آلمان که مسیو زیمان نام داشت . ومسیو استیپان خزانه دار و ابراهیم بیك و میرزا غفارخان سیاه پوش زنوری و غیر هم وارد شهرشدند . روز بعد هم سردار رشید با جمعیت خود وارد دار الحکومه شد . سپس محی الدین بیك کماندان عثمانی هم وارد شهرندر خانه گردید . اینجانب هم روز نامه (ندای اتحاد) را دائر و و منتشر نمودم .در اواخر ربیع الاول هم شیخ علاءالدین با جمعی اورامی ومریوانی وارد شدند . سپس علی اکبرخان سردار متقدر سنجابی نیز با هزار و پانصد سوار وارد شد . سردار رشید اورا بدارالحکومه راه نداد جمعیت اودر محله قطارچیان وخودش با روسای سنجابی در خانهای اعزازالملك که حالا اداره نظمیه است منزل کردند . روز سه‌شنبه ٤ ربیع الثانی شیخ علاء الدین باجمعیت خود بدون یکتران استفاده مراجعت کرد . سردار رشید هم که بکروس رفته بود مراجعت کرده بعزم کرمانشاه حرکت نمود . سپس خبر رسید که ماماتوف وارد میشود . غیر از سردار مقتدر هم کسی در شهر نمانده بود پول هنگفتی از آلمانها گرفته و بعزم جلوگیری از ماماتوف حرکت کرد به پیرمحمد که رسید آلمانها را بانجا خواسته پس از مذاکرات عوامانه وطرح موادده گانه (برای حفظ استقلال ایران) آنچه نشان آلمانی بر کلاه خودش وسوارهایش بود بزمین زده پایمال ولگدکوب نمود و روباسفندآباد حرکت کرددو سه روزی در آنجا بوده و بمحل سنجابی مراجعت نمود .موقعیکه آلمانها از پیرمحمد بشهر مراجعت میکردند . میگفتند کاش لیره‌های مارا بزمین میریخت بهتر بود تا نشانها .عصر پنجشنبه ۲۷ ربیع الثانی (۱۳۳٤)محی الدین بیک کماندان ومحمود بیک شهبدرآدم نزد اینجانب فرستادند که اردوی روس وارد میشود اینست ما هم رو باورامان حرکت میکنیم لازم بود که بفلانی اطلاع بدهیم بی‌خبر نباشد آنشب را محی الدین بیک و محمودبیک و حاج شیخ عبدالحمید وآقا محمد تبعه ومیرزا فتح الله وآقا نصرالله وحاج ابوالحسن وجماعتی دیگر از اتباع عثمانی رو باورامان ومریوان حرکت کردند .

برف هم بشدت می‌آمد . منهم فردا شب که شب جمعه ۲۸ ربیع الثانی بود بانظام زاده وسلیمان زاده واسکندرزاده ویکنفر آدم (محمدامین شاطر) رو بکرجو

حرکت کردیم همینکه ما از شهر خارج میشویم اردوی روس در تحت ریاست ماما نوف (که سابق ذکر او رفت) وارد میشوند . واول مرتبه بسراغ منزل ما میروند منزل را غارت و کتابخانه را آتش میزنند واسباب مطبعه را هم آنچه چوب بوده میسوزانند وآنچه سرب بوده آب میکنند ومنزل را اشغال مینمایند . ماهم ساعت چهار ازشب رفته وارد کرجو شدیم . سالار فاتح وجمعی درآنجا بودند . بفاصله یك ساعت آدم سالار فاتح ازشهر رسید وخبر ورود ماما نوف واردو را داد . چون سالارفاتح با ماما نوف سابقه داشت ودرجه سلطانی باو داده بود خوشوقت شده همانشب کاغذ تبریك ورود بماما نوف نوشت . ما صبح علی الطلیعه پیش از آنکه جواب کاغذ سالارفاتح برسد رو به قریه **تخته** حرکت کردیم . سالار فاتح گفت شما لازم نیست از تخته دورتر بروید جواب من که رسید من بشهر میروم برای شما هم تامین میگیرم بشهر مراجعت نمائید . ما بقریه تخته واز آنجا بقریه **نیر** ملکی سالار فاتح رفتیم که هم باورامان نزدیك باشیم هم بسردار برشید . دوشب بعد پنج سوار ازطرف سالارفاتح بقریه نیروارد شدند گفتند سالار مارا عقب اسکندر زاده فرستاده که چون مادر و برادرش را درشهر گرفته اند اگر خودش مراجعت کند شاید همه مرخص شوند اگر نه آنها اعدام خواهند شد اسکندر زاده بمحض شنیدن این عنوان فورا تسلیم بآدمهای سالارفاتح شده رهسپار شهر شد . ومن هرچه ممانعت کردم بخرجش نرفت . لدی الورود بشهر اورا درمنزل خودش حبس میکند تا قباله سه دانك **گرماش** را ازاو گرفته آنوقت مرخص میکند . ماهم از این قضایا بی خبر دوباره بقریه تخته برگشتیم که هم خبری ازاسکندر زاده دست بیاریم . وهم ببینیم که سالار فاتح تامین نامه برای ما میفرستد یانه . شب دوم شام خورده میخواستیم بخوابیم . یکمرتبه دیدم علی اکبر ولد بیك که بزن بهادرسالار فاتح بود با پنج نفر تفنگچی کرجو واردشد . گفت سالار ما را فرستاده که حسب الامر ماما نوف آنچه اسب واسلحه همراه دارید تحویل ما بدهید بشهر ببریم . خودشما هم در اینجا بمانید تا ازشهر تکلیف معین میشود . رفقا از این پیش درآمد خودرا باخته . ولی من بروی بزرگواری خود نیاوردم . گفتم من اسب واسلحه بشما نمیدهم حالا که اینطور شده خود من هم بشهر خواهم آمد ماما نوف اسب و اسلحه را بهرکس که گفت تحویل خواهم داد . علی اکبر ازتهور من سست شده قدری تفکر کرد و گفت پس اجازه بدهید من بروم خانه کدخدا تفنگچیها اینجا باشند تاصبح باتفاق حرکت میکنیم . گفتم تفنگچی حق ندارد پهلوی ما باشد آنها بروند منزل کدخدا شما در اینجا نزد ما باشید تا فردا صبح عموما حرکت میکنیم . علی اکبر تفنگچیها را فرستاد منزل کدخدا

وخودش نزدما ماند. پس‌از نیمساعتی چراغ راخاموش کرده همه‌خوابیدیم . علی اکبر هم‌تفنگ وده‌تیر وقطارخودش‌را زیرسر گذاشت ودرپائین کرسی‌دم‌درخوابید. طولی‌نکشید صدای خواب‌علی‌اکبر بلندشد . من‌فورا نظام زاده‌وسلیمان زاده را بیدارکرده قطاروتفنگ‌خودرا بستند وآماده حرکت شدیم. بدم‌درکه رسیدیم برای تفریح اسلحه علی‌اکبر راآهسته اززیر سرش‌بیرون کشیده کلاه دستمال او را هم برداشته ازاطاق بیرون‌آمدیم محمدامین شاطررا هم‌که دراطاق‌توی حیاط‌بود بیدار کردیم وازبیراهه‌راه افتادیم اول طلوع آفتاب‌که بدم‌گردنه عاشقان رسیده‌بودیم یکمرتبه صدای‌شلیك تفنگ‌از عقب بلندشد . دیدیم‌علی اکبر وتفنگچیها میباشندکه بواسطه برف‌رد مارا برداشته بتعاقب ماآمده‌اند . ماهم‌چندتیری‌بطور جدی‌جواب دادیم چون‌میدانستندکه تیرمن‌خطانمیکندجرئت‌نکردند جلوبیایند ولی‌از لای‌سنگها متصل تیردر میکردند که شایداز کرجو مددبرای آنهابرسد . ماهم بدون‌اعتناراه خودرا گرفته شب‌را دراویهنگ ماندیم وفردا عصری‌وارد قریه رزاو شدیم. دیدیم حاج‌شیخ عبدالحمید وجمعی‌در آنجاهستند. بعداز دوروز خبررسید که ماماتوف‌روز ۳جمادی‌الثانیه ۱۳۳٤) بادوازده سوارقزاق روبطهران رفت. سپس‌خبر رسید که روز۸ جمیدی الثانیه حاج‌ابوالحسن خان فخرالملك بسمت حکومت کردستان وارد شده . وروز۱۱ نیز ملاعبدالفتاح شیخ‌الاسلام و روز۱۷ آصف‌دیوان‌که درطهران بودند وارد شده‌اند

بازخبر رسیدکه ژنرال باراتوف رئیس‌کل قوای روسیه عصرچهارشنبه سلخ جمیدی‌الثانیه وارد شهرشده است وبعد قریه **داداله** رفته‌در آنجا عموم‌عشایرروانسر و جوانرود . وسنجابی . وگوران . وکمانگروغیر هم‌را دعوت‌کرده ومجلس(اتحاد عشایری) تشکیل داده است . ماحدس زدیم که این دلسوزی برای سعادت عشایر مانیست بلکه برای اجرای‌مقاصد جنگی‌خودشان است . ماهم بوسیله محمود بیگ شهبندرکه‌درقریه **دورو** بود اطلاع به‌محی‌الدین‌بیگ‌کماندان‌دادیم‌که درپیجوین بود مشارالیه جواب داده بودمن باشیخ‌محمود (ملك‌محمود) بمریوان‌می‌آیم ایشان هم با عموم روساء وخوانین اورامان بمریوان بیایند در آنجا تعیین تکلیف خواهد شد . من‌و حاج‌شیخ‌عبدالحمید باتفاق شهبندروعموم‌خوانین رزا وبمریوان رفتیم‌محی‌الدین بیگ وشیخ محمودهم آنجاآمده ومشایخ عظام رانیز دعوت‌نموده در منزل محمود خان کانی‌سانان عموما باهم عقداتحاد عشایری بستیم واز آنجا هم **بوله‌ژیر** . منزل‌کیخسرو خان‌آمده تجدید عهد نمودیم - در۱۱رجب (۱۳۳٤) خبر رسید که

قسمتی ازروسها بادوازده عراده توپ بطرف مریوان حرکت کرده خیال حمله به پینجوین دارند . ماهم بر حسب عقداتحادیکه بسته بودیم قوای اورامان ومریوان ودزلی را حرکت داده در سه پیچهٔ **کاکوزکریا** سر راه را بآنها گرفته درسه مصاف که هر سه بمغلوبیت روسها تمام شد باتلفات زیاد آنها را عقب نشاندیم . وغنایم زیاد از آنها گرفته شبانه بشهر عودت کردند ـ سپس خبر رسید که دولت ـ ترکیه خیال دارد از سه فرونت حمله باردوی روس وانگلیس بیارد. در اوایل شعبان (۱۳۳٤) یوسف بیگ کماندان ترکیه حضرات مشایخ عظام شیخ حسام الدین وشیخ نجم الدین وشیخ علاءالدین را حرکت داده **برزاو** آمدند درآنجا هم قوای مریوان ودزلی واورامان تخت ونفسود ورزاو. وزاورود ضمیمه شده روز **۲۲** شعبان متجاوز ازچهار هزار نفر جمعیت بجانب شهر حرکت کردیم شب دوم در سرخروسه بودیم ساعت چهار ازشب گذشته شاطر مشیردیوان رسید محرمانه پیغام داده بود که روسها خیال دارند فردا صبح بگردنه آریز بیایند درآنجا باشما جنگی بکنند اگر فاتح آمدند تامریوان توقف نکنند اگرنه ازهمانجا فرارکنند. پس تا روسها گردنه را نگرفته اند شماهم طوربوده امشب گردنه را تحت تصرف خودتان بیارید شاطرمشیر دیوان رانگاهداشتیم تااردو شام خوردند ساعت شش ازشب گذشته حرکت کردیم. اول طلیعه آفتاب بگردنه آریز رسیدیم دیدیم اثری از روسها نیست آقایان مشایخ باقوای مریوان ودزلی در سر گردنه توقف کرده ما باقوای نفسود ورزاو سرازیر شدیم. باول خاك **آرندان** که رسیدیم سوارهٔ کوماسی مصادف بایکدسته پیش قراول روسها شده که خیال آمدن سرگردنه را داشتند پس از مختصر زدوخوردی روسهارا شکست داده تاکنار شهر دواندند هیجده نفر ازآنها مقتول اسب وتفنگ و اسلحه آنها نصیب کوماسی شد. این قضیه باعث تشجیع اردوشده بدون احتیاط و انتظام باهلهله ویا حسام الدین گویان تاپشت قریه **کهیز** تاختند و میگفتند (روسی روسیاه دربرابر همت مشایخ چه میتواندبکند مستقیماً برویم تاشهر).. ناگاه دیدیم ازتپه شیخ محمد صادق شلیك توپ شروع شد. یکدسته سوارهم روبآسیابهای آویدر بلندشدند. من فوراً بجعفرسلطان گفتم اگرآن عده سوار بالای کوه آویدر برسند بماسرکوب شده دیگر ما نمی توانیم دراینجا توقف کنیم جعفر سلطان گفت ماها مواقع این محل را بلدنیستم افراسیاب بیگ را با دویست نفر تفنگچی با خودتان ببرید هرطور مقتضی میدانید دستور بدهید. من وافراسیاب بیگ بلند شده خود اینجانب باسوار هائیکه همرا داشتم **در خضرالیاس** سنگر گرفتیم افراسیاب

بیگ را با قسمتی ازتفنگچیها به**خضرزنده** فرستادم و باقی تفنگچیها را بقله کوه آویدر فرستادم. روسها مارا بادوربین دیده‌سنگر من‌وافراسیاب بیگ‌راتوپ بستند. همینکه تفنگچیها بقله‌کوه رسیدند ومن از سرکوب مطمئن شدم با همان عده‌سوار که‌همراه داشتم حمله**بسرتخت** برده که‌ازآنجا وارد شهرشویم‌همینکه بسرتخت رسیدیم دیدیم که سواره روسی رو**بگمیز** حمله‌ور شدند. احساس کردم که‌رزاویها قطعاًشکست خورده‌اند. ناگاه از سمت افراسیاب بیگ مارا صدا زدند که‌اردو شکست‌خورد برگردید. ماهم ناچار ازراه (دولی اسپان و بفره‌چال) بلند شده ازچادرگاه نوره سرازیر شدیم وبه تفنگچیهای اورامی رسیدیم که میگفتند (شیغوچیشی توپیوه‌جه‌هزار شیخ‌خاسترا) یعنی شیخ‌چه وچیزچه. یك‌توپ از هزارشیخ بهتراست معلوم‌شد که‌یك گلوله توپ شربنل دربالای سنگر رزاویها ترکیده‌بدون اینکه آسیبی بکسی‌وارد شود واهمه‌کرده فرار میکنند. روسها هم فرار رزاویها رابادوربین دیده سوار بتعاقب آنها میفرستند. دراول دربند راه‌گردنه آربزسواره روسی نزدیك میشوند که‌به تفنگچیهای رزاوی برسند . جمعیت محمود خان دزلی که‌بالای‌کوه بوده وجای مرتفعی‌را داشته‌اند سوارهای روسی را دم‌گلوله‌میگیرند چندنفر ازآنها کشته میشوند وبقیه بر میگردند که‌درنتیجه این تصادف رزاویها بسلامت بالای گردنه میرسند. ماهم‌که بدرهٔ راه نوره رسیدیم دیدیم یکعده‌دیگر سوار روسی ازراه نوره بتاخت میروند مانصور کردیم میخواهند راه گریز مارا مسدود نمایند. چون‌محل ما مرتفع بود جمعیت ماهم زیاد بود بآنها شلیك کردیم که‌ناچار از مراجعت شدند. وقتی‌که بسرراه نوره رسیدیم دیدیم ملاعبدالله مفتی‌با تنۀسنگین پای پیاده باجمعی دیگر از خستگی وتشنگی مشرف بهلاکت شده‌اند و قادربرحرکت‌نمانده‌اند. آن‌عده سوارهم‌که‌ما بآنهاشلیك‌کردیم‌معلوم شد که‌بتعاقب اینها می‌آمده‌اند که‌اگر ما نرسیده بودیم یکنفر ازاین عده‌پیاده جان درنمی‌برد. قاطر مفتی‌را که‌عاریه بوده‌صاحبش سوار شده ودررفته بود. من‌یکی ازسوارهای خودرا پیاده‌کرده مفتی‌را بزحمت سوار کردیم و ببالای کوه رسانیدیم — آقایان مشایخ هم بمحض‌اینکه میشنوند رزاوی عقب‌نشسته بدون‌معطلی سوار‌بر جبریل‌شده باماکن خود مراجعت‌میفرمایند. — ماهم روزجمعه **۲۷**شعبان (۱۳۳٤) واردرزاو شدیم که‌روز قبل حاج‌شیخ عبدالحمید بمرض مطبقه در رزاو متوفی شده بود — روز **۲** رمضان که در هوار**بوك** بودیم میرزا فتح‌الله کاتب شهبندری‌از پینجوین برگشته عازم شهر بود. روز پنجم رمضان با چند نفر از اتباع عثمانی وارد شهر میشوند. روز **دهم** رمضان نیز سردار رشید وحاج عارف‌بیگ با (۱۵۰) نفر

عسکر عثمانی وارد شهرشده . روسهابا حاج فخرالملك حکمران وآقاحبیب‌الله تاجر معروف و اعتضاد دیوان کارگذار و جماعتی از اهل شهر خارج میشوند . روز ۱۴ رمضان جهادعمومی اهل شهرشروع شده روسهارا تعاقب‌میکنند روز(۲۰) رمضان هم سه‌تابور عسکرعثمانی بادوازده عراده‌توپ ودوشصت تیروارد‌میشوند . ماهم‌که مجدداً باشیخ علاءالدین وجمعیت رزاو حرکت‌کرده‌بودیم روز ۲۱ رمضان‌واردشهر شدیم . بعدهم سیداحمد بابارسول وجماعتی ازجاف وارد شدند . شب دوشنبه سلخ رمضان خوانین رزاو مراجعت‌کردند . روز سلخ حاج شیخ ابراهیم فقیه حبیب رابا چندنفر الواط باجازه حاج‌عارف بیک فرستاد خانه‌آقاحبیب‌الله راغارت واسباب واثاثیه اورا دربازار هراج‌کردند . روسهادر کرگ آباد بودند روزجمعه۴شوال دوباره حمله بشهرآوردند . مجدداً جهادعمومی درگیر شده زن ومرد وپیرو جوان سواره وپیاده‌با هلهله وتکبیر باچوب وچماق بیرون رفتند . زنها باکوزه های آب وسبزی وخیار دنبال‌مجاهدین میرفتند وآنهارا تحریص وتشویق برفداکاری‌مینمودند سنجرخان هم‌درآن روزداد مردی‌ومردانگی داد . گلوله توپ‌روسها هرچه میرسید . فوراً بچه‌هاهجوم برده درمیان‌گردو غبار برمیداشتند . ومنتظرگلوله دیگرمیشدند تانزدیك غروب جنگ بانهایت شدت امتدادیافت ازاهل‌شهر سه‌نفر مقتول وپنج نفر مجروح شدند یکی‌ازمقتولین محمدبیک‌کمانگر بودکه پهلوی‌دست‌من تیرخورداورا روانه شهرنموده پس‌از دوسه روز متوفی شد . روسها باتلفات زیاد عقب نشستند و اسب وتفنگ زیاد ازآنهاگرفته شد ـ روز ۵ شوال سنجرخان از (میاوو وران) آدم فرستادکه روسهادورمراگرفته‌اندزودکمك بمن‌برسانند . نزدحاج عارف بیک فرستادم عذرآورد . نزدسردار رشیدفرستادم سستی‌بخرج داد . ناچارخود اینجانب باسی‌سواری‌که حاضر بودند بامداد اورفته تارسیدن من سنجر خان زخم خورده بود (گلوله اززیرناف اورفته ازپشت درآمده بود) . روسها ظفربآبادی نبرده بکرگ آباد برگشته بودند . شب رانزد سنجرخان ماندیم صبح روز ۶ شوال یدالله خان سردار جنگ‌برادر سنجرخان‌را باچهل‌سواری‌که حاضر داشت‌برداشته حمله بکرگ آباد بردیم . متاسفانه روسهایکساعت پیش‌ازکرگ‌آباد حرکت‌کرده بودندمقداری فشنگ وبرنج ومرغ زردشده وقاورمهٔ روسی‌که توی قوتیهای حلبی سربسته برای اردومی‌آوردند ازآنها جامانده بود نصیب سوارهای ماشد . یدالله خان روبمنزل خودش‌ماهم روبشهر مراجعت‌کردیم درتبالای‌گردنه صلوةآباد بحاج عارف بیک‌و نظامیان ترك وشیخ علاءالدین وجمعی‌از اهل‌شهر رسیدیم‌که بتعاقب روسهامیرفتند

بحاج عارف بیک گفتم روسها رفته اند گمان ندارم شما بآنها برسید گفت امر است من باید تا همدان بروم شما هم برگردید باتفاق برویم گفتم اگر شما دیروز کمکی برای سنجرخان میفرستادید ما هم امروز بکمك شما تا همدان می آمدیم . شما نفرستادید ما هم برای آتیه تکلیف خودرا فهمیدیم . هرچه خواست عذر بیاورد گوش ندادم ورو بشهر آمدم شیخ علاءالدین و اهل شهر هم دیدند من نرفتم ایشان هم برگشتند . سردار رشید درشهر بامر حکومت مشغول بود - روز دهم ذی الحجه (۱۳۳٤) از همدان ازطرف علی احسان پاشا امر رسید که سردار رشید حمله به بیجار ببرد . حاج عارف بیک هم مستقیماً از همدان رفته بود . روز شنبه ۱۲ ذی الحجه سردار رشید با جمعیت خود وسید احمد بابارسول باسواره جاف رهسپار بیجار شدند جمعی هم از اهل شهر از قبیل حاج شیخ ابراهیم وفخرالعلماو اسعدالسلطان ورمضان زاده و غیرهم همراه آنها رفتند من در شهر برای حفظ انتظامات ماندم . دوسه روز بعداعتضاد دیوان کارگذار و جمعی ازاهل شهر که باروسها فرار کرده بودند و علی احسان پاشا بآنها تامین داده بود دو معیت قسمتی ازعساکر عثمانی ازهمدان مراجعت کردند اول خبر رسید که حاج عارف بیک وسردار رشید شکست خورده اند . بعدامین بیک قماندان ازهمدان باسه صد نفر عسکر پشت سر روسها را می گیرد روز ۲ محرم (۱۳۳۵) خبر فتح بیجار و شکست روسها رسید . وروز ۵ محرم سرداروا هل شهر بافتح وفیروزی مراجعت کرده وارد شدند . اثاثیه وکتابخانه مرحوم حسنعلیخان امیر نظام هم که نصیب پسران سید نجم - الدین امرولهو مسعودخان اسعدالسلطان شده بود اسعدالسلطان سهم خودرا حمل شهر نمود . روز ۲۷ محرم تلگراف حکومت مشیرالسلطان ازطرف نظام السلطنه رسید سردار وشید ازاین پیش آمد دلتنگ شده . چاپاری بهمدان نزد علی احسان پاشا رفت وازنظام السلطنه شکایت نموده بروانسر مراجعت نمود . روز ۷ صفر مشیر - السلطان بحکومت وارد شد پس از دوسه روز وضعیات راملتفت شده دید که کلمه نظام السلطنه در انتظامات کردستان اثری ندارد و خودش هم جمعیتی همراه نداشت ناچار منصورالملك معاون خود را بکرمانشاه فرستاد . روز ۱۶ صفر منصورالملك مراجعت نمود و سید عبدالرحمن نظام الاسلام را بعنوان اینکه راپور تحقیقی سالار فاتح است حبس نمود — روز ۲۴ صفر سه هزار نفر عسکرعثمانی با دوازده عراده توپ ازراه مریوان وارد شدند ورود این عده مزید برعجزو بیچارگی مشیرالسلطان شده وقری برای او نگذاشتند چون دیدم که دراوضاع عشایری خصوصاً اردوکشی اجانب هم ضمیمه شده باشد . فکل وکراوات قادر بسر

حکومت نخواهد بود عده وتفنگ میتواند عرض اندام نماید لذا بعزم ترمیم کار سردار رشید واعاده او رهسپار کرمانشاه شدم آقای نظام‌السلطنه را از کما کیف وضعیات مستحضر نمودم آقای حاج عزالممالك خزانه‌دار دولت کرمانشاه هم که با سردار خویشی داشت قبلا برای اصلاح کار سردار در کار بود بالاخره سردار بکرمانشاه احضار شده دراواسط ربیع‌الاول با آقای مظفرخان والی زاده وارد کرمانشاه شدند سلخ ربیع‌الاول حکم حکومت کردستان برای سردار صادر ومشیر السلطان معزول شد روز ۲ ربیع‌الثانی باتفاق آقایان حاج عزالممالك وخود سردار و مظفرخان والی زاده وطبیب زاده از کرمانشاه حرکت کرده روز چهارم ماه وارد روانسر شدیم سردار ترتیب پذیرائی شایانی را از کرمانشاه تهیه دیده همراه خود آورده بود یکهفته را بشکار بزکوهی گذرانیده روز ۱۲ ربیع‌الثانی عموماً وارد شهر شدیم آقای مشیر السلطان بمنزل آصف دیوان رفت ومنصورالملك در دارالحکومه ماند سردار او را بعنوان معاونت خود پذیرفته اداره را باختیار او گذاشت آقای حاج عزالممالك هم چندروزی درشهر بدیدو باز دید گذرانیده بعد مراجعت نمود در اواسط جمیدی الاولی خبر رسید که اردوی روس وارد میشود آنچه نظام عثمانی درشهر بود رو به کرمانشاه حرکت کردند حاج عارف بیگ بایکعده قاطرسوار عقب ماند درنواحی (سوره دزه) جنگی باروسها نموده سپس پشت سر پیاده نظام روانه شد سردار هم بروانسر مراجعت نمود منصورالملك هم با اورفت اینجانب نیز خواستم بقریه تخته یا روانسر بروم مشیردیوان مانع شد گفت این دو فقره جهاد عمومی همه را یکسان ساخته خلیفه یوحنا رانزد روسای اردو میفرستیم اگر تامین عمومی دادند همه میمانیم اگر نه همه حرکت میکنیم برحسب رأی خلیفه ملاعبدالجواد شیخ الاسلام را هم با بیرق سفید که علامت تسلیم است باستقبال فرستاده باتفاق خلیفه رفتند پس ازملاقات روساء شیخ‌الاسلام وخلیفه بااطمینان خاطر مراجعت نمودند غروب پیش قراولان اردو سرتپه ها وبلندیهای دورشهر راگرفته فرداصبح اردو واردشد رئیس کل قوی رفایلوویچ نام داشت دردارالحکومه منزل کرد کرباچوف درخانه آقا حبیب‌الله باقی رؤساء درمنازل دیگر: دو روز بعد رفایلوویچ حاج ارفع‌الملك راتوقیف کرد اینجانب برای شفاعت اونزد رفایلوویچ رفتم پس ازملاقات وطی تعارفات سئوال کرد نمیدانم ما چه بدی کرده ایم که اهالی کردستان باما دشمنی میکنند وآلمانها چه خوبی کرده‌اند که برای آنها فداکاری مینمایند گفتم جواب راست وحقیقی میخواهید یاجواب دروغ گفت جواب راست. گفتم سیاست شما خشن ومنفی است وسیاست آلمان متین و ثابت است شما خودتانرا مظهر سرنیزه وماکلاش (مشت) معرفی کرده اید باینجهة

همه‌کس ازشما رم میکند ولی آلمان خودش را مظهر رأفت ومودت معرفی کرده است ازاین سبب همه‌کس بامیل خاطرروبآنهامیرود شاهد این عنوان اینکه دولت ژاپون درنتیجه دوستی با انگلیس درمدت کمی بجائی رسید که با دولت قوی پنجه ایمپراطوری دست وپنجه‌کرد وحالیه نیز در میدان جنگ بین الملل سنگ موازنه شده است اما بعکس دولت ششهزارساله ایران در نتیجه چندصدسال دوستی با شما دارد رو بانقراض میرود ولگدکوب سم‌ستوردول‌ه جوارشده‌است رفایلوویچ بانبسم ونیم خندی‌که علامت تصدیق بود بصاحبمنصب دیگرکه پائین دستش نشسته بود رو کرده شروع‌کرد بروسی حرف زدن ازقرائن فهمیدم‌که ازهوش‌ایرانی‌صحبت‌میکنند بالاخره راجع بحاج ارفع‌الملك هم‌گفتم ازجمله شمادرداخله شهربا امثال‌حاج‌ارفع الملك بیمهری میکنید واورا توقیف مینمائید هشایر میشنوند وتصورمیکنندکه‌نظر شما دوستانه نیست باینجهة اردوی شما همینکه ازشهرخارج میشوند ازهرطرف بر آنها حمله میآرند ونمیگذارندکه راحت راه خود را طی نمایند ولی بعکس‌آلمان ها بهرجاکه وارد میشوند رافت میکنند لیره میدهند عشایرهم شنیده از هر طرف بعشق لیره بکمك آنها میآیند وبرای آنهاجانبازی مینمایند بازلب‌خنددیگرکرده بصاحبمنصب مذکورگفت فلانی با دلیل بما میفهماندکه حالا مالیره نداریم باهالی کردستان‌بدهیم . نباید آنها راتوقیف نمائیم بگوئید حاج ارفع الملك رامرخص کنند در همین یک جلسه ملاقات رفایلوویچ فریفته و مجذوب شده با هم دوست شدیم — در دوم رجب (۱۳۳۵) میرزا محمد خان دبیر اسرار از طهران بسمت معاونت حکومت کردستان وارد شد روسها او را بدار الحکومه راه ندادند . در خانه مرحوم ملااحمدملاباشی (نصیرالاسلام) منزل‌کرد . دراواخر این ماه اقبال‌نظام (سالاراشرف) معاون نظمیه‌که باکرپاچوف روابطی پیداکرده بود حکمی برای فرج‌خان (شهاب‌السلطنه) پسر احتشام‌دیوان گرفت‌که بدهات‌رفته گاو وگندم برای‌اردو تهیه‌کند . نشان هم برای اوگرفت وروانه نمود . ودرضمن باو سپرده بودکه از هر دهی مبلغی هم پول بگیرد بالمثالثه در بین‌کرپاچوف و اقبال نظام وخود فرج خان تقسیم شود . فرج خان برای اینکه رعبی در قلوب داشته باشد تا بتواند از هرآبادی پولی بگیرد بدهات خودشان رفته صد سواری ازرعایای سلسله ولالهٔ واطراف‌جمع‌کرده طبل و بیرقی‌هم جلواندا‌خته (بیرق‌روسی) شروع میکنند به‌پول‌گرفتن ازدهات . طرف عصری بود از رمشت‌خبر رسیدکه‌فرج خان آنجا رفته محمدجعفربیک زاکه بستگی باینجانب داردگرفته پاوند کرده و

صدتومان از او گرفته‌است . تفصیل را من برفایلوویچ گفتم . رفایلوویچ باتعجبی تمام‌عیار گفت با حکم ونشان وبیرق دولت روس این کارها راکرده !! گفتم بلی . فوراً فرستادکرپاچوف راآوردند با تشدد ازاومؤاخذه کرد . کرپاچوف جداً قضیه را از بیخ تکذیب نمود . دیدم مسئله بالاگرفت ومقام وحیثیات من‌دارد پیش‌رفایلوویچ نابود میشود . ناچار من عنوان را کمی سست نموده گفتم شاید قاصد اشتباه کرده باشد . اجازه بدهید دوباره تحقیق دیگری از او بعمل بیارم آنوقت نتیجه هرطور که شد اطلاع خواهم داد . کرپاچوف رفت و منهم توی دریای فکر وخیال بمنزل مراجعت کردم که بچه وسیله درستگوئی خود را ثابت کنم . بالاخره غرور جوانی محرك شده بدون معطلی با دو سوارکه حاضر داشتم سوار شده غروبی به قلعه سنجرخان رسیدم . تفصیل را محرمانه باوگفته و سپردم که جمعیت خودش را حاضر کند هرآن که اطلاع دادم فوراً حرکت کند . ازآنجاهم برمشت‌تاخته ساعت سه از شب گذشته‌واردرمشت شدم . درآنجاجویای **فرج‌خان** شدم گفتند عصری‌از **سیاناو** با طبل وبیرق وجمعیت برگشته به‌بلبان‌آباد (که منزل او بود) مراجعت کرده است بدون درنگ ازرمشت هم هشت‌سوار زرنگ راکه خودم بآنها اطمینان داشتم با خود برداشته رو بقریه بلبان‌آباد تاختم ، ساعت شش از شب گذشته بقریه مرقومه رسیده از اولین خانه‌که سر راه بود یکنفر را صدا زدیم آمد بیرون . منزل‌فرج خان را بما نشان داد . خبر سوار ها را پرسیدیم . گفت در میان آبادی پراکنده شده‌اند . فقط پنج شش نفری کدخدا و رؤساء پیش خودش هستند . دم دروازه‌که رسیدیم بالوله تفنگ یکتای دروازه را ازپاشته درآورده اسدالله‌خان(امیرآبادی) وچهار نفر دیگر را با خود بردم میان حیاط وباقی راگفتم دم دروازه باشند . از سوراخ پنجره نگاه کردم دیدم فرج خان زیرکرسی نشسته مشغول وافور است . و شش نفر دیگر هم از کدخدایان در اطراف کرسی‌نشسته سرگرم حکایت وسرگذشت خود هستند غفلتاً در اطاق را بازکرده با تشدد رفتم تو ومستقیماً بطرف‌فرج‌خان حمله‌بردم‌مشارالیه اززیرکرسی برجسته روبطرف پستوی اطاق رفت و از برجستن اوچراغ لامپا که‌از روی‌کرسی‌بود افتاد وخاموش شد . من درتاریکی‌مجال‌باونداده که به پستو برسد دست انداختم وزلفش بدستم آمد . اوراگرفتم وگفتم چراغ‌را روشن‌کردند . کدخدا ورؤسای سپاه‌که در اطراف کرسی بودند همه از تاریکی استفاده‌کرده فرارکرده بودند . فرج‌خان را دادم دست اسدالله‌خان بترك‌گرفت و با دوسوار دیگررو برمشت بردند . منهم نشان روسی راکه بکلاه زده وتوی‌اطاق

افتاده بودکنده . و بیرق هم که گوشه اطاق بود پرده‌اش را ازچوب کندم بعد دیدم که سرداری فرج‌خان روی میخ است . حکم کرپاچوف را هم از بغل سرداری او درآورده آنچه پول از دهات گرفته بود بانضمام صد تومان رمشت توی خرجین میان طاقچه حاضر وموجود بود برداشته وسوار شدم . صبح علی‌الطلوع واردرمشت شدیم . چائی وقلیانی کشیده حرکت کردیم ونزدیك ظهر فرج را وارد شهر کردم . طولی نکشید اقبال‌نظام قضیه را شنیده با نبی‌خان ارمنی که همه‌کاره وبزن‌بهادراو بود واردشد . تفصیل‌راجویا شد کیفیت‌را برای‌او نقل کردم . گفت‌حالا شهاب‌السلطنه کجا است . گفتم در طویله حبس است . ازشنیدن این جمله توی هم رفته گفت‌خوب کاری‌نشده . این شخص‌مأمور رسمی کرپاچوف‌است . وتوهین بمأمور رسمی عاقبت خوشی ندارد . گفتم خوب یا بد حالاکه شده . کرپاچوف هم مأموریت فرج را از طرف‌خود تکذیب کرده است‌فرضاًهم کرپاچوف طرف‌باشد محاکمه من وکرپاچوف باشما نیست . یك‌مقام‌عالیتری‌بایدرسیدگی کند . اینراکه گفتم بلندشدورفت . بمیان‌حیاط که رسید گویا باور نکرده بودشهاب‌السلطنه‌درطویله‌حبس‌باشد . بآدم‌ماگفته بوددررا باز کند . آدم آمداجازه گرفت ودر را بازکرده همینکه درکنج طویله‌چشمش‌بفرج‌خان میافتد تف غلیظ تمام عیاری بصورتش می‌افکند . ومیگوید تو با صدسوار مسلح درمیان آبادی خودت‌که اقلا دارای پانصدنفر جمعیت است یکنفر آخوند با ده سوار بیاید شما را بگیرد وکتف بسته بشهر بیارد برای مردن‌خوبی نه زنده ماندن این را میگوید و میرود . منهم بدون فوت وقت رفایلوویچ را ملاقات‌کرده عین حکم‌و پردهٔ بیرق و نشان راکه کرپاچوف تکذیب‌کرده بود جلواو گذاشتم . گفت چطور اینها را دست آورده‌ایدتفصیل‌راکماجری برای او بیان‌کردم وگفتم‌تکذیب‌بیشرمانهٔ کلنل کرپاچوف مرا ناچار از این حرکت خارج از رویه‌کردکه من در نزد شما دروغگو نشده‌باشم . گفت حالا شهاب‌السلطنه‌کجااست گفتم در طویله حبس‌است . گفت اورا هم بفرستید پیش‌من پولها را هم بصاحبانش ردکنید . پس از مراجعت بمنزل‌شهاب‌السلطنه رابرای‌رفایلوویچ فرستادم حبس‌کرد ـ ازآن تاریخ میانهٔما با کرپاچوف وسالار اشرف غلظت پیداکرده . هردو مترصد وسیله و بهانه شدند که انتقام بکشند ـ روزی درمنزل نشسته‌بودم‌آدم پستخانه‌واردشدو باکتی گندهٔلاك‌شدهٔ سفارشی دست من داد . مهر پاکت‌را نگاه‌کردم (بهادرالسلطنه) بود . پاکت راباز کرده دیدم نوشته‌است ـ کمیته مجازات در طهران با نهایت قدرت دائر شده‌است و تاکنون هم چند فقره عملیات را بموقع اجرا گذاشته‌اند . **اخطاریهٔ** لف پاکت

که با پست شهری باینجانب رسیده دلالت دارد براینکه قرعهٔ فال نجات کردستان بنام نامی حضرتعالی در آمده اینست عیناً ارسال و بدون معطلی با اولین پست بطهران حرکت فرمائید که سعادت ابدی در این امر تأمین است . برای استحضار خاطر مبارك هم سه ورقه بیان نامه که اقتدارات کمیته را کاملا نشان میدهد لفاً ارسال گردید.

۶شوال ۱۳۳۵ - (یامهلك الخائنین)

(اخطار به کمیته مجازات -)

آقای حاج بهادرالسلطنه کردستانی -چون کمیته‌مجازات مرکزی درنظر گرفته که کمیته‌های فرعی از اشخاص فعال‌وطن‌خواه موتمن درکلیه ولایات تشکیل شود و آقای‌شیخ‌محمد امام جمعه کردستانی برای انجام این امر برازنده ودرخورتشخیص داده شده‌است . لذا بموجب این‌اخطاریه بشما اظهار میشودکه باسرع وسایل آقای امام‌جمعه را بمرکز دعوت نموده‌که کمیته ازوجود ایشان استفاده نماید -

(کمیتهٔ مرکزی مجازات)

(صورت بیان‌نامه های مرسوله)

(۱) راجع بقتل متین السلطنه - لیلهٔ چهارشنبه غره شعبان ۱۳۳۵

هموطنان !! متین‌السلطنه مرد ، — درحالتیکه بارسنگینی را از خیانت وبی شرفی حامل بود. ماباین سرسلسله بی ناموسی و ننك دودمان بشریت را از حوزه اجتماع بشری برانداختیم. تادگربیروان‌آن طریق بی شرفانه مسلك خودشان را تغییردهند حقیقتاً چه قدرشرم‌آوروچه‌اندازه ننك آگین‌است‌که میزان خیانت و درجه وطن فروشی بحدی رسیده‌که دستجات خیانت‌کاران نیزازاعمال یکدیگر متنفره. یکدستهٔ فاسد افعال دسته افسد را تنقید میکنند ! دریك محیط خارج از ایران‌که قریب سه سال‌است فرزندان غیوردنیا فقط بنام وطن وپاس ناموس وطن‌کرورکروردرمیدان جنك وجان بازی و سرحدات وطن محبوب خودشان جان میدهند . در یك سرزمین دیگربنام(ایران) وطن فروشی اسباب‌ترقی‌اشخاص. واین‌مسلك بی‌شرفی‌که‌پست‌ترین اوصاف انسانی وبزرگترین ننك عائله بشری‌است. موجب مباهات وافتخاراست

هموطنان : حب وطن طبیعی موجودات. وهرحیوان پستی‌کوچکترین مسکن ومحقرترین‌آشیانه خود را دوست دارد. ولی بدبختانه زمامداران ایران بر خلاف این اصل طبیعی وناموس مسلم طبیعت. علاقه مند بوطن خود نبوده . وهرکسیکه

ازمجرای روحانی ویاطریق سیاسی مصدرامورویا زمامدارمهام جمهورمیشودگوئی دلال فروش این مملکت بلادیده شده‌است .

هموطنان ! مصداق لیاقت وکفایت درحق رجال ایرانی وکسانی مسلم است که درخیانت ماهرتر. ودردزدی زبردست ترازدیگران است .

هموطنان ـ ا دیپلومات و پهلوان میدان سیاست ایران کسانی میباشندکه حوایج نامشروع اجانب را بهتر اجابت و مجری . و رضایت خاطر آنان را خوبتر بدست‌آورده باشند. بلی وجود این‌اشخاص .. هوای ایران را مسموم . و تجری آنها بواسطه سکوت‌وتحمل‌دیگران‌است. باید باین شرافت‌کشیها وباین بی‌ناموسیها خاتمه داده. روح مادروطن‌رابیش‌ازاین دوچارخفت وسرشکسته‌گیها ننمود .

علیهذاکمیته مجازات دریك روز بیمناك. ویك‌ایام‌پرمخافتی که‌قلوب‌ستمدیدهٔ هموطنان آنها افسرده . و در ورطهٔ یأس و نا امیدی سربزانوی فکرت گذاشته بودند. ببرق تهور وفداکاریرا برافراشته . و بنام نامی وطن عزیز برای سعادت ایرانیان . اولین پهلوان راه‌بیصمتی . مجسمهٔ خیانت‌و خباثت . بد نام کنندهٔ اسم انسانیت . جوهر رذالت ودنائت وبی‌ناموسی . یعنی‌متین‌السلطنه رابه‌کیفر اعمال خود رسانیده . وداغ هوسات‌و آمال وآرزوهای خائنانه اورا درقلب چرکین ودل تیره وتاریکش‌بادست‌انتقام خداوندی مدفون ساخت . اینك‌پس ازیك سکوت‌موقتی ورفع پارهٔ محذورات که‌بواسطه خیانت‌یکی ازشعبات اجرائیه‌پیش‌آمده بودشروع بعملیات نموده دومین تصمیم‌خودرا بموقع اجراء ونمایش‌گذاشت . کمیته مجازات منسوب بهیچ‌دسته نبوده اولین هیئتی‌است‌که بایك‌نیت مقدس ومقصود پاك و منزه از هرگونه ریب وآلایش . خائنین مملکت رادر هرطبقه‌که باشند. بدون تردید نابود خواهدنمود . کمیتهٔ مجازات‌روح صالح‌شهدای ایران .یادست قهاریت‌خداوندی‌است که‌با بازوی قدرت‌و توانائی خائنین وطن‌را به‌ترك اعمال‌و افعال‌خائنانه و رفتار بی‌شرفانه هدایت‌کرده . باکمال‌تامین میگوید که‌مصونیت هرکس بترك‌خیانت و تغییر افعال بیشرفانهٔ اوست . بالاخره کمیتهٔ مجازات با یك صدای رسای آسمانی بتمام اولاد خلف‌ایران خطاب‌کرده میگوید ــ که موطن فرزندان خلف و رشید ایران‌را کمتر بازیچه قرارداده . واگر بمادروطن محبوب ترحم ندارید . لامحاله بخود و فرزندان خویش‌رحم کنید . که هوای قرن بیستم دیگر خیانت‌کار ووطن فروش پرووش نخواهدداد .

«۴» راجع بقتل میرزا محسن (برادر صدرالعلماء)

روز پنجشنبه قبل‌ازظهر — ۱۶ شعبان ۱۳۳۵

شب است. قرص ماه مانند عروسان طناز از افق ایران جلوه‌گر. و نور خفیف خود را بیک سرزمین کهن‌سالی که هزاران حوادث گوناگون درخود دیده است میگستراند واقعا این ماه در همین قطعه خاکی که ایفای مأموریت میکند اتفاقات عجیب و وقایع بسیار مهمی مشاهده کرده که هریک با خطوط برجسته در لوحه گیتی منقوش است مثلا می‌بینید درهمین مملکت که قوای نظامی او تازه بقشون جنوب منحصر میشود . یک‌روزی برای جنگ یونان چهارده کرور لشکر تجهیز میکردند ـ مثلامی بینید همین اریکهٔ شهریاری که امروزه آلت دست پلتیک و بازیچهٔ روس و انگلیس شده است . سالیان درازی جایگاه سلاطین با احتشام و یک شاهنشاهی بنام (سیروس) با کمال شوکت و عظمت بشرق و غرب عالم فرمان روائی مینمود . دیگر می بینید در یک اوقات خوشی که نسیم اقبال همین خاک در سرحدات دوردست پرچم دولت ایران را دردورهٔ پاسبانی داریوش باهتزاز درآورده وهمسایگان او را بایک مرعوبیت شگفت‌آوری مجبور بتکریم وتعظیم مینمود. اینک آن بیرق اقتدار سرنگون. وداخله مملکت میدان تاخت و تاز قشون خارجی شده و سینه نازپرور فرزندان همین‌خاک ازسم ستوران لشکر اجنبی خورد می‌شود!! بعلاوه بخاطر می آورد مابین طوفان حوادث و بدبختیهای بسیار بزرگی که‌نهال امیدتمام‌ایرانیان درمزرعه یأس و بیچارگی خشکیده‌بود. مادرکهن سال ایران فرزندان رشیدی‌مانند کاوهٔ آهنگر ونادرشاه افشار در دامن پیرخود پرورش داده بمیدان نمایش فرستاد این‌تصورات‌مانند برق‌ازخاطرهٔ‌ماه‌خطورکرده بسمت‌زمین نزول نمود. اول درقلب روح مجسم (وطن) که‌بالای‌ایران پرفشانی مینمود جایگیرشده. سپس درخاطر یک هیئتی که‌در محل مخفی درتاریکی ماهتاب جلسه داشتند منعکس گشت این هیئت خیال میکردند تمام افتخارات وکلیه‌اوراق اعتبارات تاریخی ورق بورق دردست خائنانه اولاد ناخلف ایران پاره شده . وبجای آنها قبالجات ننگ و اسناد خفت و سرشکستگی‌تدارک‌گردیده است!! آیامقتضیات زمان. ولوله و آشوب سه‌ساله دنیا که‌فقط کلمه (مدافعه وطن) ازچکاچاک شمشیر قهرمانان جنگ عالم بیرون‌میآید. موجب تنبیه وعبرت این‌اشخاص شده‌است ـ؟نه!! زیرا همین کرهٔ‌ماه که‌بتمام اسرار واقدامات مخفی شبانهٔ اشخاص ناظراست. بایک علایم واشارات مخفی. مذاکرات واطلاعات قلبی‌این‌هیئت را تأئید ومطمئنانه گفت ـ بلی: همین‌طوراست. من‌میدانم

این‌شخص مجسمه‌خیانت و بی‌عصمتی‌شبهای دراز با... چه‌توطئه های شرم‌آوری‌برای اضمحلال‌ونابود کردن (ایران مظلوم) تدارک‌والساعه‌هم بادستهای‌آزادی‌درخیال چه مفاسد ونقشه های هول‌انگیزی‌است. که‌پشت وطن‌رامتزازل. وکمرایران را درکار شکستن‌است درهمین هنگام یك‌سروش غیبی دیگر بگوش‌این هیئت‌گفت ای‌آقایان. علاوه ازخیانتهای گذشته. قبالجات بندگی و عبودیتی که برای اولاد (ایران) درمجامع‌مختلفهٔ شهر تهیه‌میشود. تماماً بآرشیواسلام‌کشانه **میرزا محسن** جمع‌شده. پس از تصدیق و تسجیل بمقامات لازمه فرستاده میشود. هیئت مزبور که افراد عاملهٔ کمیتهٔ مجازات بود دید عقاید او را تمام علایم آسمانی تصدیق . و گوئی ذرات موجودات مجازات این وجود بی‌دین را مطالبه دارند ـ لهذاکمیتهٔ مجازات باتفاق آراء حکم اعدام میرزا محسن وطن‌فروش راتصویب وبتوسط رابط‌رئیس اجرائیه خود ابلاغ نمود —

(بیان‌نامه سوم . درجواب بیان‌نامه دولت)

لازم‌است نظرخودتان رااز افراد دولت امروز وهیئت دولت دیروز یکقدری دورترانداخته . به‌بینیم دولت ایران درچه حالی بوده . و متدرجاً چه احوالی پیدا نموده . البته عطف توجه‌بدوره‌های دور موجب‌تطویل مقال . ومجبوراً از زمانی شروع میکنیم‌که این بیان نامهٔ مختصرگنجایش تذکار آنرا داشته باشد . لهذا میگوئیم آخرین سلطان صفوی . ویا اولین ننگ وجود سلاطین دنیا . چنانکه میدانیم افتخار اجداد و آروی دولت ایران را یك‌روز درطبق خفت و بیعرضه‌گی گذاشته بهیجده هزار قشون‌افغان‌تسلیم نمود !! روزدیگر نوادر طبیعت ذخیره‌های ندرتی‌که همیشه دربردهٔ خفامستور دارد یك‌دولت نادری راتشکیل‌داد . که‌با شلاق خشم وتازیانه قهارنادری متجاسرین راتأدیب وآبروی یغماشدهٔ دولت‌راباافتخارات پربهائی‌که اوراق تواریخ‌عالم شاهداواست برای ایران تدارک‌نمود . ایام بعددونت زندیه یك سلطنتی راکه بزور شمشیرگرفته بودند . مؤسس آن با نهایت نخوت و غرور طبیعی این‌موفقیت رابایك نمایش اخلاقی‌ازخود دور وبنام‌وکالت ملت‌برتری وحسن رفتار خودرا بتمام سلاطین دنیا مدلل داشت . اگرچه **نادر وکریمخان** دوپادشاه بی‌نظیر . وموفقیت آنهابواسطه لیاقت واستعداد شخصی بود . ولی باید فهمید همان ایرانی‌که روز قبل مغلوب مشتی قلیه افغان شدند . بکدامین جهة دیگرین روز فاتح‌هندوستان‌میشوند ؟ ـ هیچ‌محل‌تأمل و جای تردید نیست‌که یگانه عامل . وبزرگترین سببی‌که‌موثر دراین احوال بود . فقط و فقط مسئله (بیم)و

(امید) وهمانا **سزا و پاداش** بوده‌است .که درحق خادم وخائن مراعات‌میشده چنانکه بشهادت تاریخ تسخیر آذربایجان و منشأفتوحات آغامحمد خان خواجه تنها بواسطه آن بودکه برای رضای خاطر یك نفر چوپان . فرزند اولین سردار و برادر زاده دلبند خودرا در دامن پدر سر بریده و سر اورا بشبان جگر سوخته تسلیم نمود . ونیز فتحعلی شاه‌قاجار بااینکه‌سلطنت قاجاریه بواسطه‌همراهی‌وخدمت میرزا ابراهیم خان‌کلانتر پا برجاشده بوده . مشار الیه را محض نمك نشناسی و خیانت بولی‌نعمت خود لطفعلی‌خان در دیگ مجازات گذاشته جوشانید . و حتی میشنویم که دراین اواخروآن ایامیکه بد بختانه دولت ایران روبانحطاط میرفت یك پدری را بواسطه خیانت سوار بر قاطر برهنه‌کرده باکمال افتضاح درشهرطهران میگردانند... ازمسلمات بدیهیه‌است عزت وذلت هردولت بسته بشدت و ضعف قوه مجازات است وهراندازه‌که اعمال این‌قوه ما بین یك ملتی‌ضعیف شود بهمان نسبت قدرت وشوکت او روبه پستی وفنا میرود چنانکه بعد ازمعاهدهٔ ترکمان‌چای یعنی از همان روز مشئومیکه سلاطین ایران در دریای‌شهوت پرستی وغفلت با قدمهای سریع وطن‌مارا بوادی ذلت وبدبختی سوق میدادند اجرای مجازات‌کم‌کم شروع بتحلیل نمود تا روزیکه مشروطیت اعلان شدگوئی ازهمانروزفرمان اعدام‌مجازات را هم‌صادرکردند کاش مجازات بحال عدم باقی‌مانده وصورت دیگری نمیگرفت یعنی این قوه را بعکس مقصود بکار نمی‌بردند ! چنانکه همسایگان مهربان ما گاهی مستقیماً و زمانی غیرمستقیم عملا مدلل نمودندکه خائن‌ترین اشخاص دارای تمام احترامات‌وشئونات‌اولیه وامین ترین افراد این مملکت است مثل‌اینکه‌صمد خان معروف‌الحال چرا فرمانفرمای‌مطلق آذربایجان‌شد ؟ برای اینکه دردزدی و خیانت بی‌بدل بود ثقة‌الاسلام وهمراهان اوچرا درروزعاشورا بدارظلم آویخته شدند برای‌اینکه وطنخواه وبا مقاصد اجانب همراه نبودند دولت وقونسول انگلیس بچه مناسبت سلب حمایت وطرفداری ازامان‌الله میرزاکرده بدون خجلت وانفعال راضی شدند که مشارالیه در قونسولخانه مغزخود را پریشان نماید ؟! برای اینکه این یکنفر مامورى بود که میخواست بوظیفه مأموریت خود عمل نماید وحاضرنبود به وطن خود خیانت‌کند بارگاه ثامن‌الائمه پرستشگاه چندین ملیون مسلمانرا باکمال جسارت وبی‌باکی بچه جهة باتوپ بیداد خراب‌کردند ؟! برای‌اینکه بگویند پس‌از آنکه معاهدهٔ (۱۹۰۷) بسته شد دیگرایرانی صاحب خانه نیست و هر کس دعوی وطنخواهی‌کند بایدازهستی‌وحیات خود صرفنظرنماید

ای مردم . و ای ساکنین کره ارض بشنوید و بدیگران بگوئید که سیاست روس‌وانگلیس درخانه ماابن‌بود . که با زور سرنیزه مجازات را در حق کسانی مجری میداشتند که نسبت‌بوطن خود خیر خواه . واز دزدی وخیانت احترازداشتند شکرخدایرا که دیگ غضب‌الهی ازآه مظلومین وسوزدل ملل صغیره بجوش آمده دست‌قهار طبیعت ازآستین بیچارگان دنیا درآمده سروصورت دول طماع ورزدنیا را نیلگون . وآن‌روز خواهدرسید که بیرق‌دول جابره را درممالك دیگران‌سرنگون نماید . چنانکه مقصود اصلی‌از جنگ بین‌المللی در ابتدای امرکوتاه کردن‌دست رقیب وبلعیدن ملل صغیره بود .که همان مدبر طبیعت قاصد اولیه را باقرار نقض غرض وبادای یك‌بیان تلخی واداز کرده است که میگویند ـ ما برای دول صغیره میجنگیم . طبیعت . دول معظمه جابر دنیا راکه سالیان درازی بودخون‌ملل‌صغیره را بشیشه کرده بودند . خواهی‌نخواهی مجبور بقبول این حقیقت تلخ خواهدنمود ـ ولی‌افسوس هنوز عملیات سابقه آنها دروطن بلادیدهٔ ما تخفیف‌نیافته ومیل‌ندارند وقوع‌این امر را بآسانی باور نمایند . نتیجه مظالم دول‌قربان‌کردن چندین‌کرور جوانان رشید . واتلاف‌هزاران ملیون اندوخته هائی بودکه بتعدی‌جمع کرده . و اینك هم نمایندگان آنها همان‌رویهٔ خطارا تعقیب وهزاران بدبختی دیگررا برای خودتهیه میکنند !! چنانکه دیپلماس انگلیس بواسطه تجاوزات اجحاف‌کارانه‌خود نفوذ چندین‌ساله دولت بریتانیا را بباد داده . آن‌نتیجهٔ‌که ازپلتیك تحبیب‌درایران گرفته بودند مبدل‌بعداوت وکینه‌جوئی نموده .که نتایج سوء وعواقب وخیمه آنرا یکنفر بیطرف میتواند تشخیص‌دهد. دیپلماس تازه‌وارد روس‌نیز اگرنیرنك همکار خود نخورد . واین محبتی‌که ازتغییر رژیم‌روس‌در قلب ایران خواهان جایگیرشده استمغتنم شمارد . موفق‌بخدمتی شده که در دوسیه کفایت او بزرگترین خدمت را اثبات‌میکند . البته برای ما تفاوتی‌نداشته و ما بقوهٔ ملی‌و بیاری آن خداوندیکه نجات ملل‌مظلوم عالم‌را تقدیرکرده‌است . موفق بنجات وطن‌خودمان خواهیم‌شد . اینهایك‌مطالبی است که‌از قلوب‌خفه‌شده .واز حلقوم فشرده گشته‌تمام‌ایرانیان‌خارج‌وکلیه منصفین‌دنیاهم‌تصدیق دارند . وقهراً همین‌حقایق‌وهمین‌ناله های‌مظلوما نه‌یك‌روزی‌در کنفرانس‌ملی بگوش‌نمایندگان دول‌خواهدرسید که‌ما ملت بدبخت‌ازدست همسایگان مظلوم آزار خود چنین احوال پر ملالی داشتیم : پس از تذکار و یاد آوری مراتب فوق .آیااشخاص بیطرف حتی‌افراد با انصاف همین همسایه‌گانیکه‌مستقیماً شریك جنایت و مظالم مأمورین خودنبودند .لزوم وجود کمیته مجازات رانصدیق

نخواهند کرد؟ - آیا باوصف این احوال خیال خواهند نمود که کمیته مجازات یك جمعیت آشوب طلب .و برای اغراض خصوصی تشکیل یافته است ؟ نه والله . هر انسان منصفی که دارای وجدان سلیم باشد وجود کمیته مجازات را تصدیق و بما حق میدهد که بایددست خائنین را قطع کرد.

ما بایدآنکسانیکه بتشویق و پشتیبانی اجانب مصدر امور و مامور خیانت میشوند ازصفحه ایران نابودکنیم . ما باید دیگر نگذاریم سلطان محبوب و پادشاه معصوم محصور ما بایك خون دل و کراهت خاطر دستخط ریاست وزرائی فلان خائن را ازروی ناچاری واجبار امضاءکند اینها یك مطالبی است که باعث ایجادو تشکیل کمیتهٔ مجازات شده .وتا روزیکه دست خارجی در مداخلهٔ امور ما باقی است . باقی خواهد بود.

بعداز اثبات وجود و لزوم برقراری کمیته عطف توجه بجانب دولت حاضر کرده میگوئیم- آیا باوجود حکومت فعلی وعملیات او میتوان گفت که مملکت مستغنی از کمیتهٔ مجازات است؟ نه بالله .زیراکه درجبین شما نور رستگاری نیست . هنوز شماها مرعوب پلتیك اجانب و باور ندارید که دست روزگار دست تجاوزکاران را در کار قطع کردن است خیان خدمت غیر خدمت است.

اگر بدانید که حوادث عالم با این تغییرات مهمی که همه روزه هزاران رنگ گوناگون دراوضاع دنیا نشان میدهد نتیجهٔ یك مسئولیت حقیقی است پشتتان لرزیده بهتراز این کارخواهید کرد .اگر قدری تأمل کنید می فهمید که تعقیب این رفتار رویهٔ آبرومندانه نبوده .واگرچندصباحی دیگر جزو خائنین بشمار نروید .اقلا یك بدنامی و بی لیاقتی پیدا خواهید کرد. که کارکنان آتیهٔ ایران حکم انفصال وطرد ابدی شمارا ازخدمات ملی صادرخواهند نمود.

چنانکه هیچ مناسب نبود که مظالم وتعدیات آقای فخرالملك را درحکومت یزد وکردستان واسترآباددر کیسهٔ خیانتکاری اومهر وموم کرده بپارهٔ جهات خصوصی که ما میدانیم مشارالیه را بحکومت طهران منصوب نماید بسائر اقدامات و عملیات شما هم چندان امید بخش نیست .حتی خیلی متاسف هستیم که بعضی ازوزرآء بهمان مشی قدیم وورویه سابق .از قبیل اخذ رشوه وغیره .. باقی هستند !

کمیته مجازات باشما و باهرحکومتی طرف نبوده آرزومند یك دولتی است که بجان ودل حافظ شرف و نگاهبان تاج وتخت ایران باشد. چنانچه غیراز این بودی گویا مجازات فخرالملك را برمنتخب الدوله مقدم میداشت .

میگویند ایجاد جنگل باعث تولید باران وطبیعی است که وجود حرارت یخ راآب میکند . یعنی همان ساعتی که کمیته مجازات در ضمن سائر اصلاحات دیگر به بیند که ازاثر اقدامات دولت یکی ازخائنین وطن بحکم دولت بدارآویخته شد . قهراً همان دقیقه کمیته مجازات منحل. وهمان روز اولین روز سعادت ایران و بزرگترین قدمی است که کابینهٔ حاضره برای افتخارات خود تدارك کرده است .

درپایان مقال، بایك نظرتحقیر و یك لهجه تنفر . مدیرنوبهار را بواسطهٔ مندرجات مغرضانه اوسرزنش کرده میگوئیم همان مقصود ومنظور خصوصی که شما را وادار باین اعتراضات کرده است دیگر نمیگذارد باچشم حقیقت حقایق اشیا راادراك نمائید. کمیته مجازات باآن نیت پاك ومحبت مخصوص که نسبت بتمام هموطنان خود دارد. عجالتاً همین ملامت و توبیخ را در حق یکنفر هموطنی که تازه زبان حقیقت گوئی رابسته ومتأسفانه جامهٔ دیگری بتن کرده است کافی دانسته ـ امیدواراست بعد ازاین جقایق احوال را بهتر ازاین استنباط نماید ـ ۲۳ رمضان ـ ۱۳۳۵

پس ازملاحظه مراسله واخطاریه وبیان نامه ها. بآقای حاج بهادرالسلطنه جواب نوشتم که اولا کردستان کمیتهٔ مجازات لازم ندارد زیرا خیانتکار سیاسی دراینجا موجود نیست وکمیته بیکارمی ماند ـ ثانیاً عرض وطول کمیته مرکزی را هم که در خاطرمی پیمایم. می بینم رسا بدفع خیانتکاران مرکز نیست. زیرا اختفا وپنهان بودن کمیته دلالت دارد براینکه عده کارکنان کمیته خیلی کمتر از عده خیانتکاران هستند اگرنه مختفی نمیشدند ودریکشبانه روز تخم خیانتکاررا ازسرزمین طهران برمیداشتند پس مطابق قانون برهان التطبیق علم قطع حاصل است که سلسله کارکنان کمیته دیر یا زودمنتهی ومنقرض میشوند و سلسله خیانتکاران در حال امتداد و تکاثر باقی خواهند ماند. بنابراین کمیته مجازات کافی برای اصلاح ایران نخواهد بود جزاینکه باید منتظرشویم ـ دستی از غیب برون آید وکاری بکند . (۱)

طولی نکشید کلنل (زخارچینکو). وسهراب زاده. وشیخ نیسکی وجمعی دیگر وارد کردستان شدند ودرخسروآباد متینگ دادند وکمیتهٔ دموکرات دائر کردند وبازیها

---

(۱) بعدکشف شدکه اعضاء کمیته مجازات آقایان ذیل هستند ـ **منشی زاده ابوالفتح زاده . حاج بهادرالسلطنه , عماد الکتاب . رشیدالسلطان احسان الله خان. حسین لله. کریم دواتگر** ـ رشیدالسلطان ـ حسین لله را درطهران دارزدند. حاج بهادررا هم من درزمان ریاست وزراء آقای وثوق الدوله ازحبس نجات دادم وبقزوین فرستادم که درطهران نماند

درآوردند. پس‌از چندروز یکعده روسی که تازه واردشده بودند . دم دروازهٔ ما امده یکنفرکه رئیس آنها بودآمد توی‌حیاط گفت اینجا باید تخلیه شودما اینجا می‌آیم .گفتم میدانید اینجامنزل کیست. گفت بلی‌منزل امام جمعه. من‌دیگرملتفت شدم‌که قضیه از ناحیه اقبال نظام وکرپاچوف است. والا روسی تازه وارد شده منزل مرا نمیداند. بعلاوه بدون دستورهم قادربر همچو اقدامی نخواهند بود — بدون اظهارترش روئی بآن یکنفرکه توی‌حیاط‌آمده بودگفتم ممکن است دو ساعتی مجال بدهید تااسبابها را بجای‌دیگر نقل‌دهیم .گفت چرا ولی بیشتر طول ندهید . مختصردر ظرف‌دوساعت ازراه بالاپشت بام‌عائله واثاثیه رابخانه مستمخان مارنجی که‌باماهمسایه‌بودندنقل‌داده‌خانه را تحویل‌روسها دادیم. یکهفته بعدخانواده‌و اثاثیه‌را بقریه رمشت‌فرستاده. خودم‌هم مدتی بعدبرمشت‌رفتم - دراین بین‌دبیراسرار معزول و نظام‌السلطان‌نوری‌روز ۹ ذی‌الحجه(۱۳۳۵)-ازخط‌گروس‌واردوعبدالله‌خان و فرج‌الله‌خان مندمی‌راکه‌حشمت‌الملک گرفته و بشهر آورده بوددرخسرو آبادم‌توپ بست سپس‌شروع کردبدایر کردن‌مسلک(سوسیال‌دموکرات) پس‌ازچهارروز کمیتهٔ(دموکرات مختلط) یعنی‌مرکب ازروسی و کردستانی بوسیلهٔروسهااورا معزول‌کردند — طولی نکشید ابراهیم خان‌سهراب زاده‌با رمضان زاده‌کردستانی برمشت آمدند . سهراب زاده ازوضع عشایر کردستان اظهار دلتنگی‌کردکه اردوی روس‌بهرکجا میخواهد برود عشایر اذیت‌میکنند. گفتم از قواعد طبیعیه است‌که جلوکش اردوی‌بیگانه در هرخاکی اگراز خوداهل محل نباشدهمینطورها خواهدبود. گفت پس‌تکلیف‌چیست گفتم سردار رشید را اگرمیتوانید بعنوان‌حکومت بشهربیاورید. آنوقت‌اردو رو بهر نقطه بخواهدبرود یکعده ازکسان سردار رشید پیش‌رو اردو میروند دیگر احتی مزاحم‌آنهانخواهدشد . سهراب زاده‌جوان تیزهوشی بودفوراً قضیه‌راتصدیق کرده گفت اگرمن زخار چینکو و روسای اردو را برای آوردن سردار رشید حاضرکنم. شما میتوانید اورا بشهر بیاریدد — گفتم‌من وتوهردو میرویم او را می‌آوریم — پس‌از مراجعت سهراب‌زاده بشهر طولی نکشید کاغذ نوشت که من حکومت سردار رابروساء قبولانده‌ام .لازم‌است‌که خودشما هم‌بشهر بیائید حضورا مذاکرات قطع شده من و شما متفقا برویم سردار را بیاریم . پس از دوسه روز من بشهر رفتم و بازخار چینکو و ژنرال قسینکو ولاچین‌اوف حکومت نظامی مذاکرات لازمه را مبادله نموده - روز ۱٤ محرم (۱۳۳٦) باتفاق سهراب زاده بروانسر رفتیم وسردار راازکماکیف‌ماجری مستحضر نمودیم . او هم شرایطی‌را بیان کرده که‌یکی ازآنها گوش‌ندادن‌باوضاع دموکرات بازی حاج‌شیخ‌ابراهیم

وسالار اشرف بود . عین‌شرایط اورا بشهر فرستادیم . روساء پذیرفته . با قوای روانسر و جوانرود ولهون و سورسور که‌بالغ بر پنجهزار نفر بودند حرکت کردیم راه راکج کرده برزاورفتیم که جمعیت اورامان راهم‌حرکت بدهیم .رزاویها تا پایگلان آمده ازآنجا برگشتند (می‌ترسیدندکه سردار با آنها اعمال سوء قصد نماید) ما از راه‌کوهسار به‌هشه‌میز واردبرسالارفاتح شده روز سه شنبه ٤ صفرموقع نهار وارد حسن‌آباد شدیم.که روسها باتمام اردو برای‌استقبال بآنجا آمده‌بودند از شهر هم شیرینی ومیز وصندلی‌وکلیه لوازم پذیرائی را با خودآورده بودند . پس‌از صرف‌نهار (ما قابلمه همراه داشتیم) عصر همانروز وارد خسروآبادشدیم اعتضاد دیوان کارگذار رابا صوفی محمد میرزای خباز گرفت . کارگذار بشفاعت وکیل‌الملك در مقابل وجهی مرخص شد. وصوفی محمدمیرزا ساعت پنج‌ازشب گذشته بیکی‌از درختهای جلو عمارت‌بسته تیرباران نمود . پس‌ازانتظامات شهر.والی‌زاده رادرخانهای ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام نایب‌الحکومه‌خود قرار داده .وسه‌صدنفر ودو مترالیوز را هم از روسها تقاضا نموده‌درتحت‌کماندانی (خارونجی فیودرگرینکو) و(نیکالایویچ کراوچین‌کو پیوتر) همراه خود حرکت داد وروبمیان‌مندمی وگلباغی رفتیم‌که بیشتر مانع ترد داردوی روس‌آنها بودند . سالارفاتح وسالار اشرف را هم باخود حرکت داد (بخیال اینکه پس‌از خاتمه‌کارمندمی وگلباغی آنها را اعدام نماید) هرروزهم نرخ‌گندم ونان بالا میرفت و قحط و غلاء شدت پیدا میکرد مادر غیبی سور بودیم خبر رسید که امان‌الله خان وکیل‌الملك شب‌جمعه ۲۱ صفر درخانه‌آقا (بابالی) متوفی شده . قسمتی ازگلباغیها بغیبی سورآمده اظهاراطاعت کردند و سالار فاتح را بعنوان حکومت همراه خود بردندکه ما لیات عقب افتاده را باشش‌هزارتومان‌تقدیمی‌سردارتحویل‌او داده روانه نمایند . پس‌از دوسه‌روزی‌یك سوار از شهر رسید لاچینکو بسردار نوشته بود چون آن عده‌که همراه شما هستند بایدبهمدان بروند .آنها را بایکنفر بلدروانه‌همدان نمائید . بعداگر شما بازلازم داشتید عده‌دیگری برای شما اعزام خواهدشدسردار ازاین ترتیب مبهوت شده‌منهم متحیر ماندم . گفتم اینها را مرخص‌نکنید تا من بشهر میروم ترتیب را ملتفت‌می شوم آنوقت از روی اطلاع صحیح رفتار خواهیم‌کرد . همانشب را من بشهرآمدم مقدما از والی‌زاده پرسیدم اطلاعی نداشت . بملاقات لاچین اوف رفتم ومحرمانه سبب احضار قسمت را از او پرسیدم . مدتی فکر کرد وبعد گفت خیلی‌محرمانه بشما میگویم اوضاع روسیه منقلب شده . ملت‌روس هیجان‌کرده ایمپراطور رابا خانواده‌اش‌کشته وقطعه‌قطعه‌کرده‌اند . حالادولت روس‌آشوب‌است ما باید سریعا

باماکن خود برگردیم. گفتم اجازه میدهید که این قضیه رامحرمانه بسردار بگویم گفت چرا بشرط اینکه سومی پیدانکند — ما هم فردا باژنرال فسینکوازاینجا حرکت میکنیم آن عده که در آنجا هستند بلد همراه آنها بفرستید که در همدان بما برسند —

پس از این ترتیب سریعا من به (غیبی‌سور) برگشتم و تفصیل را محرمانه بسردار گفتم . سردار افسرده شده اول خیال کرد که عده‌راخلع سلاح نماید ومجرد بهمدان بفرستد من‌مانع شدم گفتم عواقب امور مجهول و دامنهٔ روزکار دور ودراز است . مثلی است مشهور ـ کوه بکوه نمیرسد ولی انسان بانسان ممکن است باز برسد .این عزم وتصمیم شما برخلاف وجدان و همه‌چیز میباشد . بالاخره من‌چهار سوار رمشتی‌را همراه آنها فرستادم سالما آنها را وارد همدان کردند . خودما هم از غیبی‌سور به (حاجی‌موسی)رفتیم که تکلیف فارس رئیس و عیسای خسرو و سائر گلباغی‌ها هم معین شده بشهر برگردیم .معلوم شد آصف دیوان آنها را از حرکت اردوی روس مستحضر داشته اعتنا بدعوت سردار نکردند . سردار عزیز خان‌سورسوررا باعده‌سورسوریهاماموربتأدیب آنها نمود طرف ظهری عزیزخان باسه نفر کشته و هشت‌نفرزخمی مراجعت‌نمود.سردار امر دادکه اردو حرکت کند بهرقسمت از طوائف اردو امر سردارابلاغ شد همه‌عذرآوردند . سردار ازاین وضعیت‌متغیر شده قهرا مراجعت کرد.برف هم خیلی زیاد آمده‌بود .بسرحد باقلاباد که رسیدیم چهارسوارمندمی پیدا شدند بنه‌سردار را بردند . قاطرچی داد زد . سردار ازغیظ اعتنائی نکرد . اهل اردو هم‌احدی اظهار علاقه‌مندی ننمود . دیدم بردن بنه‌برای آتیه باعث بدنامی وننگ‌تاریخی‌است که پنجهزارنفرقادر برتعاقب چهارسوارنبودند ناچار من ومحمدامین بیگ اخوی‌زاده جعفر سلطان دوسواره‌برگشتیم مندمیها را تا نیم فرسخ تعاقب کردیم یکنفرازآنهامجروح وبنه راازدست‌آنها گرفته مراجعت کردیم .آنشب را درباقل آباد بسر برده فردا عصری وارد شهرشدیم .

من‌دیگرازاوضاع عشایری‌سیرشده بسردارگفتم‌درجبین‌این کشتی‌نورسرستگاری نیست . من‌خیال رفتن طهران رادارم .اکنون‌که قوای‌روس دارداز‌مملکت ماخارج میشود‌قطعا قوای‌آلمان وترکیه هم‌دیگر بسراغ‌ما‌نخواهند آمد. بطوریکه‌امتحان کردیم بااوضاع عشایری نمیتوان‌مملکت را منظم نمود . اگرشما‌میل داریدکه در اینجا بمانید .لدی‌الورود بطهران من‌حکم‌حکومت رسمی‌را ازطرف دولت‌برای‌شما

صادرمیکنم وعوض قوای عشایری اردومنظمی‌را ازطهران برای‌شما حرکت میدهم که خاتمه بملوك‌الطوایفی داده اقتدارات رادرشخص خودتان مرکزیت بدهید وبر مسند موروثی خودنشسته بحکومت کردستان بپردازید اگرنه حاکمی رابا قوای کافیه برای کردستان میآرم ومراجعت‌میکنم . سردارشق اول را اختیار نموده بهمین عهد وقرارواخر ربیع‌الاول(۱۳۳٦)ازراه کلیائی رهسپارطهران‌شدم به(کل‌سفید) که‌رسیدم امیرامجد (حسینقلی‌خان) بعنوان حکومت به سنقر رفته بود . علی‌اکبرخان‌پسرش ازما پذیرائی بعمل‌آورده . فردابسنقررفتیم وتفصیل قضایا وخلاصه مقصود خود را بامیرامجدگفتم . امیرگفت خوب شدکه من‌ازقضایا مستحضرشدم اگرنه آصف‌اعظم از من سوار وجمعیت خواسته برای اوبفرستم که‌سردارورشید را بگیرد منهم دویست سوار راگفته‌ام فردا روبکردستان بروند ومطیع‌اوامرپسرآصف باشندکه دراسفند آباد است . حالا که اینطوراست بایدزود بفرستم سوارها نروند فوراً همانشب سواری نزد شیخ رحمت‌الله آدم خودکه ریاست سوارها بعهده او بود بعجله فرستادکه برگردد وسوارها راعودت بدهد منهم که ازپیش‌آمد غیرمتصور مستحضر شدم فوراً سواری بعجله روانه نموده شرح قضایارا بسردارنوشتم که ازباطن امر غافل نباشد سردارهم بمحض‌استحضار زرنگی‌کرده بااینکه تمام‌جمعیت خودرا مرخص‌کرده بود وفقط دوازده سوارنزداومانده بودند . بدون‌فوت وقت‌آصف راطرف عصری‌بعنوان تأمین نان شهربدارالحکومه دعوت میکنند ودرآنجا توقیف مینمایدآدمهای‌آصف همه ترسیده‌فرارمیکنند . سردارامرمیدهد دروازه اعلی قاپی را می‌بندند وقدغن میکنندکه‌آنشب هیچکس‌رابدارالحکومه راه ندهند . هرچه علما و مشایخ‌میخواهند اورا ملاقات نمایند احدی را نمی‌پذیرد . نصف شب آصف را سوار قاطرکرده با همان عده قلیل‌که نزد اوبوده‌اند ازشهرخارج وبروانسرمیرساند وعلاء السلطانرا بجای خود نائب‌الحکومه قرارمیدهد . منهم بی‌خبر ازاین‌قضایا حرکت‌کرده ازخط اسدآباد رهسپارطهران‌شدم.

بهمدان‌که رسیدم دیدم فضای همدان از قوای روسی موج میزند دسته دسته وفوج فوج‌ازمواقع‌جنگی مراجعت‌میکنند وبسمت روسیه‌حرکت مینمایند . بنا براین عبورومرورصعوبت پیداکرده وسائل‌نقلیه نایاب .مسافرین هم ازترس‌تعرض‌وآزار اردو جرئت تردد نداشتند گفتند ژنرال(باراتوف) رئیس‌کل قوی در شورین است ناچاربشورین رفته باراتوف راملاقات‌کردم‌واورااز‌مقصد ومقصود مستحضرنمودم . مشارالیه باکمال انسانیت امرداد جوازپك درشکه تاطهران‌برای‌ما نوشتندکه‌احدی

دربین راه متعرض نشود پاکتی هم به پالکونیك کلرژه رئیس دیوبزیون قزاق شاهنشاهی نوشت که فلانی بطهران میآید سریعاً دویست نفر قزاق با دوعراده توپ باو بدهید که با مساعدت سردار رشید کردستان را منظم نمایند - پس از گرفتن جوازدرشکه ودریافت سفارش نامه فوراً حرکت کردیم ودربین راه برؤسای اردو که میرسیدیم ما را بانهایت احترام تلقی وروانه میکردند تاوارد طهران شده آقای نجفقلیخان صمصام السلطنه بختیاری راکه رئیس الوزراء مملکت بود ملاقات کردم ومطالب رابهرزحتی بود باوفهماندم . حکومت سردار رشید راقبول کرد ولی راجع بتوپ وقزاق مقررداشت که خود اینجانب رئیس قزاق راملاقات نمایم وبااوکنترات به بندم!! که هر عده قزاق را تا هر مدت لازم داریم خودمان فوق العادة آنها را بپردازیم . بعد ازمحل مالیاتهای عقب افتاده که وصول میشود پرداختی خودرا برداشت نمائیم . چندروز بعد خوداینجانب رفتم که رئیس قزاق را(پالکونیك کلرژه)ملاقات نمایم دربین راه به کلنل زخارچینکورسیدم ازسبب آمدن من بطهران پرسید تفصیل را باو گفتم اوهم کارتی بپالکونیك درتعرفه من نوشت بدم دروازه منزل پالکونیك که رسیدم کارت زخارچینکو رادادم بقراول بردتو فوراً پیشخدمتی آمد وجلوافتاد مرا ازچندین پله بالابرد وارد اطاق شدیم پس ازملاقات پالکونیك وصرف شربت و طی تعارفات پاکت باراتوف را هم باو دادم بر مودت او بیشتر افزود بالاخره در همان مجلس (بدون مراجعه بکار کنان دولت ایران) آقای پالکونیک پانصد نفر قزاق را با دو عراده توپ کوهستانی و دو مترالیوز بمدت پنجماه در سی وپنجهزار تومان باماکنترات بست .که پنجهزار تومان را نقد بپردازیم وبقیه را خودشان باقساط ازمالیاتهای عقب افتاده که وصول میشود . توسط مالیه دریافت دارند پس از ختم کنترات قرار دادیم که من تلگرافاً پنجهزار تومان نقدرا از سردار رشید حواله بخواهم سی هزارتومان راهم تقبل نمایدکه از مالیات عقب افتاده بپردازد . بمنزل مراجعت کردم که تلگراف را بتلگرافخانه بفرستم مخابره کنند آدم پستخانه رسید چندپاکتی راازکردستان رسانید . پاکت اول راکه آقای والی زاده(مظفرخان) نوشته بودبازکردم دیدم تفصیل دزدیدن آصف را بطوریکه سابق ذکر کردیم مرقوم داشته بود . سائر پاکتهارا نیز بازکردم همه قضیه را بطورمذکور نوشته بودند . ناچار تفصیل کنترات رابوسیله تلگرافخانه کرمانشاه بسردار اطلاع دادم . پس از یکهفته جواب دادکه من فعلا ازحکومت کردستان صرف نظر کرده ام شما دیگر خود

دانید - پس‌ازوصول این تلگراف پالکونیك رامستحضر داشته درصدد برآمدیم که حاکم دیگری‌را پیداکنیم -

دراین‌ایام قحط وغلاء درطهران هم شدت پیداکرده فقراء ازکرسنگی در میان کوچه‌و خیابان مانندرشته رویهم‌می‌افتادند . وبآرزوی نان‌جان میدادندسفارت آمریك بنام‌نوع پرستی دردو سه محل دستور داده بودند هرروزه دم پخت درست میکردند و بفقراء میدادند . اعلیحضرت سلطان احمد شاه‌گندم دولتی‌را در انبار احتکارکرده بنرخ‌گران بنانواخانه میفروخت . درنتیجهٔ این حرکت‌وقیح‌اهل‌طهران ازاو متنفر شده اورا (احمد علاف) میگفتند . اینجانب درمحله سنگلج درگذر نقیخان منزل داشتم . هرروزه فقراء محله‌می‌آمدند خواهش‌میکردندکه بفرستم از سفارت آمریك بلیط دم‌پخت برای‌آنها بیارند ازبسکه عدهٔ فقراء روز افزون شد ناچاردر صددبرآمدیم کلیهٔ فقراء محله سنگلج راصورت‌گرفتیم . همه‌باهم‌هفتصد وهشتاد وشش نفربودند . همه‌رامنظماً باسم‌ورسم بانمرهٔ خانه تحت‌نمرهٔ ترتیب در دفتر مخصوص نوشته‌برای سفارت امریك فرستادم باسم‌همه بلیط صادر . وهرروزه بموجب بلیط ازقرار هریك‌نفر (نهاریك‌کاسه . وشام یك‌کاسه) دم‌پخت از دکان دم‌پخت سازی محله‌بآنها میدادند ودعای خیرمیکردند . وفقراء سائرمحلات‌علماءو روحانیون خودشان را نفرین میکردند .که چرا اینطور نسبت بآنها حمیت بخرج نمیدهند .

دراین ایام یك حزب‌تازهٔ‌بنام (سوسیال رولسیونر) در طهران تشکیل شد. اینجانب را جزو هیئت رئیسه (یعنی عضوکمیته) قراردادند اعضاء کمیته عبارت بودنداز آقایان **مهام** الدوله (منشی سفارت اطریش) و **امیر**اسدالله‌خان (پسر سهام‌السلطنه عرب) . و**دکتر** نصرالله خان اعلم‌السلطنه . و**میرزا** محمد حسین خان امین‌الحکماء . و**سید** محمدکاظم‌خان سرکشیك‌زاده . و**میرزا** ابراهیم خان سهراب زاده . و**شاهزاده** عضدالسلطنه (پسرناصرالدینشاه)-

روزیکه شاهزاده شیخ‌الرئیس فوت‌کرد . چون‌جزو دموکرات بود . اخیراً هم داخل حزب سوسیال رولسیونر شده‌بود . جمعیت هردو حزب برای تشییع جنازهٔ آنمرحوم حاضر شده . عموم شاهزادگان بانماینده دولت آمده‌بودند . بدم دروازه مجلس شورای‌ملی‌که رسیدیم . نظر باینکه سابق در مجلس وکیل بوده . بعنوان وداع ازمجلس‌اینجانب روی‌کرسی نطق‌رفته . شرح‌مفصلی مبنی برذکر صفات‌حمیده ومقامات علمی وادبی آنمرحوم‌واظهار تأثر وتاسف ازرحلت ایشان بانهایت‌فصاحت که‌عموم‌حضار مات‌و متحیر مانده بودند بیان‌نمودم . وتاخاتمهٔ نطق‌جنازهٔ آنمرحوم

روی‌دوش شاهزادگان بود سپس جنازه را میان نعش کش مجلس گذاشته بشاه‌عبدالعظیم بردند ودرآنجا دفن کردند ـ

بوسیله مکتوب از کردستان خبررسید که نرخ گندم به‌خرواری (دویست وسی تومان) رسیده وبازگندم داران از فروختن گندم خود داری نموده‌اندکه عسرت و مضیقه بجائی رسیده است که فقراء با خون قصابخانه وگوشت مردار و خیك پاره و امثال آن حفظ حیات میکنند . وچند نفر هم اولاد خود را خفه‌کرده گوشت آنهارا خورده‌اند . وباز روزبروز بر تلفات افزوده شده .که ناچار اهالی بستوه آمده گندم داران را بانهایت توهین و بی احترامی بامامزاده هاجر خاتون برده در آنجا توقیف کرده‌اند .که بسادر خوردن خون و خیك پاره با فقرا هم خوراك شوند . ویاازگندم خود فقراء را باخود همخوراك نمایند .که اگر ماندند همه‌با هم بمانند . اگرنه اغنیا پیش مرگ شوند ـ ولی متاسفانه اغنیاء فقرا را فریب داده چند خرواری بصورت ظاهر برای خبازخانه ها حواله میدهند وباطناً هم مبلغی بملت فروشها که برای استفاده شخصی خودرا قیم ووصی فقراء قرار داده بوده‌اند تقدیم نموده . خودرا ازچنگ جمعیت رها میسازند . سپس فقراء در نتیجه خیانت سردسته‌ها وجلودارها ازشدت گرسنگی شروع بفوت وفنامینمایند

دراواخر شعبان (۱۳۳۶) آقای صمصام السلطنه بدون اطلاع اینجانب حکم حکومت کردستان راباسم علی‌اشرف خان‌امیرمعززگروسی صادر وامربحرکت اومیدهد. اینجانب ازقضیه مستحضرشده توسط دبیرمعززمنشی خود مشارالیه‌گله و پیغام دادم که‌بابودن من درطهران هیچ مقتضی‌نبودکه بدون‌اطلاع من حکومت‌برای کردستان معین نماید. در۶رمضان جواب داده بودکه اولا من ندانسته ام فلانی در طهران باقی است. ثانیاً امیرمعززهم چون بستگی بامیرمفخم وسرداراسعد دارد و ایشان حکومت او را تقاضاکرده بودند مقتضی نبود خواهش ایشان را نپذیرم . حالا برای رفع گله فلانی اینست بوزارت‌عدلیه رسما اخطارکرده‌ام که ریاست‌عدلیه کردستان وگروس را برای فلانی صادرنمایندکه در معیت حکومت حرکت نماید ـ (سابقاً مسئله ریاست عدلیه ومستمری دولتی‌راکه‌تنصیف‌کرده بودند باواظهارکرده بودم)

طولی نکشید جمعیت سوسیال دولسیون‌ر(که‌اینجانب عضوکمیتهٔ آن بودم) بر ضدکابینه صمصام‌السلطنه قیام نمودند.که‌مشارالیه شایسته مقام وزارت نیست‌ولیاقت

اداره کردن مملکت راندارد. کسی دیگر باید روی کار بیاید که بتواند بدرستی مملکت را اداره نماید. ومردم را از قحطی ومجاعه برهاند .

جمعی از آقایان علماء واهل بازار وقسمتی ازدیموکراتها نیز باحزب سوسیال همعقیده شده بازارودکان را بستند ودرمسجد شاه مجتمع شدند . صمصام السلطنه قضیه را شنیده . **صفرخان** سهام السلطان را با **برزو** وعدهٔ از بختیاریها که در طهران بودندمأمور نمود که مجتمعین رامتفرق کنند. عدهٔ ژاندارم بطرفداری مجتمعین مناره های مسجد را سنگر کرده حاضردفاع شدند. وپنجاه نفرمجاهد هم با اسلحه بمجتمعین ملحق گشتند. سید یعقوب رفت بالای منبر که احساسات اهالی رادامن بزند همینکه میخواست صدا برارد برزو و بختیاریها صدا بصلوة بلند میکردند ومسلسل صلوة میدادند. که باینوسیله مجال نطق بسید یعقوب نداده ناچاراز منبر پائین آمد. آقا سیدحسن مدرس بصاحبمنصب نظمیه که حاضر بود اخطار نمود که از برزو و همراهانش جلوگیری نماید. صاحبمنصب گفت همانطور که ازمنبر رفتن وموعظه کردن شما نمی توانیم جلوگیری نمائیم. ازصلوة فرستادن آنها هم حق نداریم جلوگیری کنیم — ناچار آقایان مجتمعین پس از نماز عشاء بمنزل امام جمعه رفته دم دروازه چند نفرمجاهد قراول قراردادند که جزمستحفظین نظمیه دیگری را راه ندهند ساعت سه ازشب رفته شاهزاده اسدالله میرزای شهاب الدوله که وزیردربار بوداز طرف شاه آمده ابلاغ نمود که اعلیحضرت میفرمایداگر آقایان مجتمعین نظام مشروعی دارند روی کاغذ آورده بعرض برسانند البته بعرض حسابی ایشان رسیدگی میشود . اگر نه چون مأمورین اجانب در مملکت هستند وظیفه مملکت داری بیشتر ازاین اجازه نمیدهد که ما قایل بسکوت شویم .

اگر تا فردا سر آفتاب بشنویم که بازاجتماع باقی است. ناچارامرخواهیم داد که جمعیت رامتفرق واز خلاف انتظام جلوگیری نمایند. آقایان حضار هریك بپاره ملاحظات ازجواب صریح خودداری مینمودند. ناچاراینجانب برحسب خواهش میرزا علی اکبر ساعت ساز واجازه جمعیت بشاهزاده جواب عرض کردم که مقصوداز این اجتماع آشوب وانقلاب نیست . و برخلاف انتظام یا احترامات سلطنت حرکتی ازاین جمعیت ناشی نخواهد شد. منتهی دو مطلب مشروع را ما از پادشاه محبوب خود تمنادارایم که برای آسایش عامه بموقع انجام بگذارند — اول اینکه در این موقع تنگنا که ملت ایران دارند در کوچه وخیابانها از گرسنگی جان میدهند. و بیگانه بحال آنها رقت مینماید. بانبار داران دولتی امر بفرمایند که گندم را احتکار نکنند و بنرخ عادله بخباز خانها بدهند

که عدهٔ تلفات ازاین بیشتر تجاوز نکند — دوم اینکه دراین قرن بیستم که دول دنیا همه دارند روبتعالی میروند ومامورین دیپلومات بامور مملکت داری میگمارند ما اصرار نداریم که رئیس الوزرآء مملکت ماهم حتما باید دیپلمات باشد. یا طرف اقل بالسنه خارج آشنا باشد. ما استدعا داریم که رئیس الوزراء امروزه مملکت ما شایسته نیست که زبان فارسی را هم نتواند حرف بزند. وباخودی وبیگانه فقط وفقط لری حرف بزند — ماغیرازاین دومطلب مشروع سهل وساده مطلب دیگری نداریم. وتاازانجام آن هم مطمئن نشویم متفرق نخواهیم شد. فاما راجع بفراز اخیر که فرموده اند اگرما متفرق نشویم امر میدهند که مارا متفرق کنند. عاجزانه از پادشاه معصوم خود تمنا داریم که این کلمه را دفعه دیگر تکرار نفرمایند. زیراما درصدد نیستیم که خدای نا خواسته قضایای سنهٔ (۳۲۷) تکرار شود — باینجا که رسیدم از توی ایوان ومیان حیاط صدای (زنده بادامام جمعه کردستان) بلند شد.

شاهزاده شهاب الدوله مأیوسانه برخواسته مراجعت نمود. نزدیك اذان صبح عموم مجتمعین روبشاهزاده عبدالعظیم حرکت کرده درآنجا متحصن شدیم. اینجانب باسائر کردستانیهائی که درطهران بودند(از قبیل حاج قوام التجار و امین العلماء و غیره ..) در یك عمارت جدا گانه منزل کردیم. پس از چند روز تبادل مذاکره بادربار. بالاخره آقای صمصام السلطنه معزول وآقای وثوق الدوله روی کارآمد. روزیکه آقای وثوق الدوله از باغ فردوس بشهرآمد ورسماً مقام ریاست وزرا را احراز نمود. ماهم ازشاه عبدالعظیم بشهرمراجعت نمودیم. ازقضا مصادف شد بافوت سفارت اطریش. که هردورئیس الوزراء (قدیم وجدید) برای تشییع جنازه سفیر حاضرشدند. ماهم برحسب دعوت رسمی درآنجا بودیم. آقای صمصام السلطنه بکسانیکه نزدیك او نشسته بودند آهسته میگفت من ازمقام خود استعفا نداده ام. این یاروقاچاقی آمده است.

بالاخره عموماً درمعیت آقای وثوق الدوله تا کلیسیا بمشایعت نعش سفیر رفته پس ازایفاء مراسم دفن. آقای وثوق الدوله بدربار وما بمنزل خودمراجعت کردیم. گرداننده این بازی معناً شاهزاده فیروز میرزای نصرت الدوله. وروابط بین آقای شکرالله خان قوام الدوله بود. پس از خاتمه کار وتشکیل کابینه آقای وثوق الدوله. حزب **سوسیال رولسیونر** مبدل به **سوسیال رفرمیست** شد. آقای علی اشرف خان امیرمعزز هم که درهمسایگی ما منزل داشت. پس ازمشاهده این وضعیات. متشبث به میرزا ابراهیم خان سهراب زاده شده خواهش نمود که فلانی درحکومت من ضدیت نکند

من تاکنون مبالغ هنگفتی متضرر شده‌ام باز هم میدانم که مخارج دیگری نیز متوجه خواهد شد . هرچه رأی فلانی است من تسلیم اراده او خواهم بود . بشرط اینکه فلانی بامن مساعدت بکند . . من هم عین عنوان او را بوسیله آقای قوام‌الدوله بآقای وثوق‌الدوله بپیغام دادم . ایشان گفته بودند که امیرمعزز شخص مهمل بیکاره‌ایست لیاقت حکومت کردستان را ندارد . قوام‌الدوله درجواب میگوید درواقع شما حکومت کردستان را بشخص فلانی میدهید او خودش میداند هرکس را میل دارد همراه خود ببرد ـ بالاخره مشارالیه حاکم کردستان شد .

(حکومت علی‌اشرف خان امیرمعزز گروسی)

پس از خاتمه قول و قرارها بین من و امیرمعزز . دراوائل ذی‌قعده (۱۳۳٦) مجدداً حکم حکومت کردستان ازطرف آقای وثوق‌الدوله باسم امیر معزز صادر و همان آتریاد قزاق راکه بادوعراده توپ ودومترالیوز سابقاً با بالکونیك (کلرژه) مذاکره و کنترات بسته بودیم . درتحت ریاست روتمستر (ایسلیوتیسکی) همراه ما اعزام داشت که تا هرمده لازم باشد روز بروز حقوق فوق‌العاده آنها راحکومت بپردازد. رئیس اتاماژور ایف آتریاد آقای اعتضاد حضور نادری بود . شخصی خوش اخلاق و جوانی باهوش بود. همراهان امیرمعزز هم عبارت بودند از آقای وثوق‌السلطان رئیس کابینه حکومتی واعزازالسلطان فراشباشی وچندنفر نوکر و پیشخدمت گرسنه حکم ریاست عدلیه اصفهان هم که چندروز قبل برای اینجانب صادرشده بود برحسب خواهش امیرمعزز وتصویب آقای وثوق‌الدوله روز ۲۵ ذی‌قعده مبدل بحکم ریاست عدلیه کردستان وگروس گردید . آقای وثوق‌الدوله حضوراً بامیر معزز فرمود ـ باعث اختلال وعدم انتظام کردستان میرزاعلینقی آصف دیوان است . منشأ فساد دموکرات بازی هم حاج‌شیخ ابراهیم وسالار اشرف ومظهرالاسلام نامان هستند . درمیان عشایر کردستان هم تیل‌مندمی وگابلاغی زیاد شرارت وهرزگی میکنند . اول این دوطایفه باید سرکوبی شده رؤسای آنها تخته‌قاپو شوند . سپس دموکرات بازی کردستان بطوریکه بفلانی دستورداده شده باید بکلی مرتفع و برچیده‌شود . سوم هم ازوسایس و بامبول بازی آصف جلوگیری شده قوانین مملکتی کاملا براو وغیراو علی‌السویه اجراء شود . چون فلانی اهل‌محل است . واطلاعات مفیده راجع باصلاحات کردستان دارد . خصوصاً محل‌اعتماد دولت‌هم میباشد لازم است که شما کاملا از نظریات ایشان استفاده نمائید . هرامری‌راکه فلانی مقتضی بداند انجام‌دهید . وهر مطلبی را که مقتضی‌نداند اقدام ننمائید ـ

روز ۱٦ محرم (۱۳۳۷) باتفاق حکومت وروتمستر ازطهران ازخط رباط کریم

حرکت کردیم - روز ۲۵ محرم وارد همدان شدیم . آصف‌دیوان ازچنك سردار رشید که مستخلص شده بود بهمدان آمده‌بود روزدویم ورود بدیدن حکومت آمد. اینجانب هم بمشیر دیوان تلگراف کردم که سردار اعظم پسرش را بقروه بفرستد .روز ۲۸ محرم ما وارد قروه‌شدیم . سرداراعظم‌هم‌روز بعد وارد قروه‌شد . حاج‌مظهرالاسلام . هم‌که کمالت مالیه را داشت با رمضان زاده وارد شدند . دو روز قبل شش رأس گوسفند را درسریش‌آباد بسرقت برده بودند حکومت امر کرد که حتماً باید سارق آنها پیداشود. یکساعت قبل‌ازورود حاج‌مظهراسلام سارق گوسفندهارا دستگیر نموده واردکردندامرداد که اوراتیرباران نمایند وقتی که‌حاج‌مظهرالاسلام‌واردداطاق‌حکومت‌شد چون‌عمامه‌درسرداشت.وکت‌وشلوارو عبادر برحکومت‌درجواب‌سلام‌او گفت(وعلیکم‌السلام آقای‌مظهرالاسلام برعکس‌نهند نام‌زنگی‌کافور بفرمائید بنشینید). پس‌از نشستن وطی تعارفات دوباره حکومت‌گفت (عمامه روحانیت با شغل نوکری منافات دارد اجازه بدهید بنویسم ازشهر یکدست لباس متناسب بااین شغل که‌دارید برای‌شما بیارند که‌لباس بامقام منافات‌نداشته‌باشد). دراین بین صدای تیرباران شدن سارق گوسفند ازتوی حیاط بلندشد. حاج‌مظهرالاسلام که سابقه‌ازقضیه نداشت رنگش پریده مات شد. حکومت بازویل نکرده گفت‌آقای مظهرالاسلام چرا میترسی (تو هم بمطلب خود میرسی شتاب مکن). حاج مظهرالاسلام ازاین فرازاخیر یکسره خودراباخته تاروبود نسیج دلش از هم‌گسیخته شد. دیدم حکومت هنوز بکدار نرسیده‌شلوار از پا در آورده است (راجع بدستور رئیس‌الوزراء). ناچار من گفتم چون حاج مظهرالاسلام تازه‌وارد شده وخسته است اجازه‌بدهید باهم برویم بمنزل بعدعصری دو باره خدمت خواهد رسید. مظهرالاسلام را برداشته بمنزل خود بردم و شروع باستمالت اونمودم که‌ازعبارات حکومت مأیوس نشود. دیدم بطوری خود را باخته که‌بهیچوجه تسلیت من درمزاج او اثری ندارد لابد فرستادم سردار اعظم‌راآوردند اورا مامور تسلیت واستمالت او قرار دادم تا کم‌کم بحال‌آمد - اهالی‌قروه از دست شرارت محمودخان سردار اقبال وعزیز خان برادرش (پسران محمد مرادخان ایلخانی شیخ‌اسمعیلی) بحکومت شکایت‌کردند. حکومت‌آنهارا احضارنمودهیچکدام نیامدند. خیال داشت سواره وقزاق برای دست آوردن آنها اعزام بدارد من مانع شدم..قریب سی‌سواری نوکر وبستگان اینجانب بقروه رسیده بودند. حشمت‌الملك ونصیر دیوان هم باصدسوار وارد شده‌بودند. سرداراعظم هم پنجاه سواری همراه داشت. فردا صبح‌اینجانب باشش‌سوار زرنگ زبده روبخانه محمودخان که در دو

فرسنگی قروه بود حرکت کردم. محرمانه هم بسردارافخم سپردم که اگرتاغروب من‌مراجعت‌نکردم شماباجمعیت خود وسوار های من وحشمت‌الملك یکساعت از شب گذشته حرکت کنید که‌سه‌از شب‌رفته بآبادی محمودخان برسیدو بعنوان اینکه فلانی از امیرمعزز قهرکرده‌ما برای استمالت فلانی‌آمده‌ایم وارد منزل محمودخان‌بشوید. اگر زدوخورد درگیرشد من‌درمیان اطاق خاتمه بکار محمودخان خواهم‌داد. اگرنه او را دستگیر نموده با خود بقروه می‌آریم. من‌به نزدیکی آبادی که رسیدم چون سابقه‌آشنائی بامحمودخان نداشتم یکسوار را ازجلو فرستادم که‌باو اطلاع‌بدهند فلانی باشش‌سوار مهمان شماست. سوارکه بمیان آبادی رسیدبدون انتظار جواب ماهم وارد شدیم ومستقیماً بخانه محمود خان‌رفته پیاده‌گشتیم. پس‌از تبادل‌تعارفات بمشارالیه گفتم هیچ‌بنا نبود امروز من اینجا بیایم. بلکه قرار بود جمعیتی برای تأدیب وسرکوبی شما اینجا بیایند من‌مانع شدم‌وبا شش سوار بملاقات شما آمدم که‌بشما بگویم اگر میل‌دارید زنده‌بمانید ومورد توجه واقع شوید تسلیم ارادهٔ‌من بشوید وبحکومت اظهاراطاعت نمائید اگرنه من‌میروم ولی‌شمازنده نخواهیدماند وهستی شماهم بباددفنا خواهدرفت. محمودخان ازعنوان ساده وپوست‌کندهٔ من‌متأثر شده گفت‌اگر شما قول‌سرپرستی بمن‌بدهید من هم قول نوکری میدهم که با تمام قوی‌حاضر بندگی وجانبازی باشم. پس از جریان مقاولات در آنجا نهار خورده محمودخان وامین‌خان برادرش را باسه‌سوار همراه‌خود حرکت دادم. وسپردکه‌باقی سواره‌وجمعیت اوهمه‌حاضر باشند هروقت‌آنهاراحضارنمود بقروه بیایند. محمودخان وبرادرش‌درقروه خدمت‌حکومت رسیده موردعطوفت واقع‌شدند آنها رابمنزل خود بردم. پس‌از دوروز سردارمعظم پسر آصف وارد قروه شده. چون شیخ اسمعیلیها بستگی بآصف داشتند محرمانه بمحمودخان پیغام داده‌بود که‌تسلیم شدن او بفلانی منافع بستگی‌باما است اگرخودش‌را بستهٔ ما میداند برگردد بخانه‌خودش هروقت من‌اظهار کردم‌آنوقت بیاید. محمودخان ازاین‌تهدید سردار ازآمدن بامن‌پشیمان شده‌بود. غروبی یك‌نفر ازرعایای قروه‌آمد محرمانه بمن‌گفت که محمودخان. امین خان برادرش‌را بخانه‌خود فرستاده که‌سوارهای اوفردا بقروه‌بیایند درپائین‌آبادی صف‌ببندند. خود محمودخان بهانهٔ سان‌دیدن‌سوار ها ازآبادی خارج‌شود وباسوار ها فرارکند. من‌این مطلب‌را دردل مکتوم‌داشته باخود محمودخان هیچ حرف نزدم منتهی بآدمهای خودسپردم بطوریکه مشارالیه احساس‌نکند مواظب‌او باشند که‌فرار نکند. فرداصبح محمودخان آمد گفت‌که سوارهای ماآمده‌اند درکنارآبادی‌هستند اجازه بدهیدبروم آنهارا سان ببینم. من‌فهمیدم که‌خبر درست‌است. باوگفتم‌بگوئید

فعلا سوارها پیاده شوند: رآبادی استراحت کند عصری خودمن هم میآیم که باتفاق سان ببینیم. گفت اگر خودتان میل دارید حالا بهتر است. مختصر دیدم اصرار میکند. ناچار پرده از روی کار برداشته باو گفتم از پیغام سردار بشما مستحضرم. از سوار فرستادن شب هم بخانهٔ خودتان اطلاع دارم. حالاهم میدانم برای چه میروید. ولی اشتباه کرده اید بکجا رود کبوتر که اسیرباز باشد. اگرهم بروید درظرف دوازده ساعت شمارا زنده یا کشته دست خواهند آورد. پس بگوئید سوارها پیاده شوند. تراست ـ محمودخان دید که اطلاعات من درست است ساکت شده سرخجلت پیش افکند واز پیغام دادن به سوارها هم که پیاده شوند خودداری کرد. ناچار اورا گرفته فرستادم بفراشباشی حکومتی تحویل دادند. سوارهای او هم که شنیدند محمودخان توقیف شده همه فرار کردند بدون معطلی حشمت الملك راهم باجمعیت فرستادیم عزیزخان برادرش را درسنگوانه گرفت و آورد از قروه قرار بود که مستقیما بمحال ندمی و گلباغی برویم و پس از خاتمه کار آنها بشهر وارد شویم سردار معظم پسر آصف بحکومت گفت چند روزی درسریش آباد توقف نماید. روسای مندمی و گلباغی توسط پسران سید نجم الدین امرولهٔ پیغام داده اند که بیایند تسلیم شوند حکومت گول حرف اورا خورده بسریش آباد رفتیم. شب دوم ورود هم کاپیتان وارن قونسول انگلیس باطیاره وارد شد. دوسه شب در آنجا مانده رهسپار شهر گردید. ماهم مدتی بانتظار آمدن روسای مندمی و گلباغی درسریش آباد ماندیم. اثری از آنها پیدا نشد. وهر روزه حکومت مامور بدهات اطراف میفرستاد سیورسات باسم اردو می آوردند ورعایای دهات را غارت میکردند وعلاوه برگندم وجو وعلیق و جوجه از هردهی صدتومان ودویست تومان باسم قندوچائی و برنج وخرج سفرهٔ حکومت می گرفتند. هرچه دوخلوت اورا منع کردم مفید نیامد. ناچار قضایارا تلگرافا بریاست وزراء اطلاع دادم دراین اثناء خبر رسید که شامارخان وعلی بیك وجمعی دیگر از شیخ اسمعیلیها درقریه جامه شوران جمع شده خیال شرارت و هرزگی دارند حکومت خواست اردوی قزاق رابرای سرکوبی آنهاحرکت بدهد. گفتم استعمال قوای دولتی درمورد اینگونه اشخاص که صدیا دویست نفرجمعیت دارند وهر روز درکوهی عرض اندام مینمایند غلط است. اینهارا باید با تدابیر عملی دست آورد. بالاخره آقای حشمت الملك راسپردیم بایکعده سوار شبانه حمله بجامه شوران برده دورآبادی را محاصره شامار خان و علی بیك رادستگیر نمود. دوروز بعد تلگرافی رمز از طرف رئیس الوزراء برای حکومت رسید اورااز گرفتن سیورسات وخرج سفره منع کرده بود. حکومت فهمید که ازناحیه من بریاست وزراء اظهارشده است باطنا از من

رنجید. وعبدالله‌خان چاردولی راکه من‌حاج باقرتاجر رافرستاده بودم اطمینان‌باو داده باردو آورده بود علی‌الرغم من‌گرفت واورا بچوب بست‌وبا ضرب‌چوب‌دوهزار تومان ازاو پول‌گرفت . سراین قضیه روابط اینجانب باحکومت تیره شده خیال مراجعت بطهران داشتم روتمستر خواهش کرد تاورود بشهر قائل بسکوت باشیم. کمدر شهراگر اخلاق‌حکومت تغییر کرد حکومت‌دیگریرا بجای‌او بخواهیم

پس‌از غارت‌دهات صفحه‌اسفندآباد (باسم‌سیورسات) ونیامدن‌مندمی‌وگلباغی اردو روبه‌حال مندمی‌حرکت‌کرد درامروله جنگ سختی درگیرشده ازاول‌چاشت‌تا غروب‌آفتاب‌نائره‌جنگ‌مشتعل بود. حشمت‌الملك درجناح چپ‌باکمال رشادت‌مقاومت نموده مندمیهارا باتلفات‌زیاد عقب‌نشاند .در جناح راست هم‌قسمتی صدوپنجاه‌نفری ازقوای تزاق‌بابادی امروله پرش برده مرقدو اسیاب‌را که سرکوب برآبادی بود گرفتند . بنابودکه خودما هم یك‌سنگر جلوتر برویم ناگاه اسب‌امیر معزز که در پشت توپ بود از گلوله ویل تلف شد . امیرحکمران واهمه‌کرده امربعقب نشینی داد. هرچه روتمستردادزدکه یکعده‌من داخل‌آبادی شده‌من بایدکمك بانها برسانم فایده نبخشید با سواره ابوابجمعی خودکه ازگروس آمده‌بودند عقب‌نشست .سردار معظم وسرداراعظم‌هم‌فرصت رامغتنم شمرده دررفتندتاما باردوی تزاق بمنصور بلاغی رسیدیم سرداران بماچکه رسیده بودند ماهم باروتمستر ساعت چهار از شب گذشته وارد ماچکه شدیم فردا. صبح‌روتمستر راجع بصدو پنجاه نفرتزاق کاغذی بروسای گلباغی‌ومندمی نوشت‌معلوم شد آن‌عده تارسیدن کاغذ روتمستر تسلیم‌نشده وآن شب‌را تاسحرمتصل دفاع‌کرده‌اند. وآرد اسیابان رانان پخته‌خودشان را از گرسنگی حفظ‌کرده‌اند. طرف عصری‌تمام عده درمعیت‌سید شهاب‌الدین بدون‌اینکه دست‌بیك دانه فشنگ‌آنها زده باشندآبرومندانه‌مراجعت‌کردند . روز ۲ ربیع‌الثانی (۱۳۳۷) ازماچکه بشهرآمدیم . من عدلیه‌را از آقای ناظم‌الاشراف رئیس عدلیه سابق تحویل گرفتم وبا معاونت آقای عظام‌الملك مشغول‌کار خودشدم. ودرمقابل حزب دیموکرات هم برحسب دستوری‌که ازمرکز داشتم حزب(سوسیال رفرمیست را) تشکیل‌دادم . دیموکراتها عصبانی شده شروع کردند بضدیت و اشکال تراشی و دست و پاکردن . چندین مرتبه حمله‌ور شدند کاری‌نتوانستند ازپیش ببرند بلکه هر روزه مردم از دیموکراسی استعفا داده داخل حزب سوسیال میشدند که در ظرف دو هفته متجاوز از دوهزار نفر دیموکرات سوسیال شدند.

در این اثناء عطاءالله خان پسرحاج فتح‌الملك در عدلیه بتادیهٔ پانصد تومان بسآدم خودش محکوم شد . برحسب تقاضای محکوم‌له ورقه اجرائیه صادر شده مأمور اجراء میرود که ورقه را باواب‌غ نماید. مشارالیه مأمور اجراء را زده ورقه را هم پاره میکند . اینجانب برحسب شکایت نامهٔ مامورا جرا باداره نظمیه نوشتم که عطاخان راجاب نموده استنطاق نمایند . همینکه مامورنظمیه عطا خان را باداره نظمیه میبرد . مامورقونسولگری میرسد عطاخان را از نظمیه بقونسولخانه میبرد. سبب دخالت قونسولگری‌را تجسس کردم گفتند که عطاءخان‌رئیس سواره‌قونسولگری است . چون کاپیتان وارن قونسول‌بامن آشنائی داشت دوستانه نزداو رفتم که عذر خواهی بکنم . بمحض ملاقات بدون اینکه دست‌بدهد باشدد بمن‌گفت شماچه‌حقی داشته‌اید رئیس‌سوار مراجلب بنظمیه‌کرده‌اید . من درجواب گفتم اولا من‌ندانسته‌ام که‌این شخص ایرانی بستگی‌بقونسولخانه دارد . ثانیامن اوراجلب‌نکرده‌ام‌قانون اوراجلب‌کرده است گفت‌کدام قانون ؟ گفتم قانون عدلیه . گفت قانون من نمیگذاردکه رئیس سوارمن بنظمیه جلب شود — دیدم قونسول دارد تند میرود ناچارگفتم جناب قونسول اولاشما خیلی بلندترازمقام خودتان حرف میزنید ثانیا بدانیدکه اینجا ایران است وقوانین ایران اجراء میشود . قانون شما در لندن و ممالك انگلیس‌مورداجراء دارد . وانگهی شما اگر میخواهید ایرانیانی‌که‌بستگی بشما دارند . مصون ازتعرضات قانونی باشند. بسپاریدکه مال مردم نخورند حقوق مردم راپس بدهند . تاشرافت بستگی شما محفوظ ومحترم بماند . این راگفتم و بلند شدم و بدون مراسم وداع از اطاق خارج شدم .

بعد قونسول بدون رعایت دوستی قضیه رارسمیت داده‌بود . ولی چون مسیوهاوارت (نائب‌سفیرطهران) مراشخصاً میشناخت . آقای وثوق‌الدوله هم ازمتانت‌من‌اطمینان داشت از دو مرکز مذکور بطرفین امر شد . درمنزل حکومت آشتی کردیم

پس از چند روز امیرمعزز معزول شد . وغلامرضاخان‌میرپنج که باروتمستر آمده بود امر حکومت را متکفل‌گردید و حکومت نظامی اعلان شد . روز ۱۱ جمیدی‌الثانیه‌کلوب سوسیال درخانهای صارم نظام رسما با حضور حکومت نظامی وروسای نشون وعموم علماء واعیان وطبقات مختلفه‌کردستان افتتاح گردید ـشبی‌از دیدن مراجعت میکردم بسرپل‌نظارچیان جلومسجد صارم‌نظام که‌رسیدم ناگاه‌از پشت سرسه‌تیر برای من‌درکردند — تیراول بعبای من‌خورده تیردوم بزمین جلو پای من تیرسوم بشیشه چراغ که‌خاموش شد . دونفر آدم که همراه داشتم (امام قلی ومحمدرضا)هردوفرارکردند. من‌تصورکردم که‌تیرها ازطرف‌حجرهٔ‌سردرمسجد آمدند

باوجود تاریکی چون اسلحه‌همراه داشتم روبمسجد رفتم که‌بروم شایدتیرانداز را دست بیارم دیدم درمسجد بسته است . ناچار منهم روبمنزل راه‌افتادم . درنیمهٔ راه بجمعیت قطارچیان رسیدم که بتاخت بسراغ من سرازیر میشدند . مرا که دیدند و مطمئن شدند که‌آسیبی واردنشده بامن برگشتند .

طولی نکشید سالار اشرف که‌کفیل نظمیه بود یاپونچی سیاه پوشیده(برای‌تحقیق) وارد شد . بااضطراب تصنعی پرسید بحمدالله آسیبی واردنشده؟گفتم‌نه‌تیرشما فعلا خطا رفت . امااگر نوبت بمن‌رسید تیرمن خطانمیرود . مشارالیه یك تبسمی که علامت تمسخر بودنموده‌گفت‌بازبی لطفی میفرمائید . گفتم نه اینگونه معاملات تعارفات دوستانه اندباید مبادله شوند — چوتیرانداختی برجانب‌خصم . حذرکن کاندر اماجش نشستی . سالاردیگر تاب خودداری نیاورده خداحافظی‌کرد ورفت . پشت سراویکنفر صاحبمنصب بابیست و پنجنفر قزاق وارد شدند صاحبمنصب از طرف حکمران نظامی(میرپنج) احوال‌پرسی‌کرد وگفت میرپنج میفرمایند مرتکب این‌عمل چه‌کس بوده اگر خودشان کسی‌را درنظر دارند بگویند که تعقیب شود. فعلا این‌عده هم هرشب‌دراطراف‌منزل‌فلانی قراول خواهندکشید . تاسبب‌ومرتکب قضیه‌هم کشف‌میشود - این‌عده تاورود شریف‌الدوله هرشب‌دراطراف منزل مابودند وکشیك‌میکشیدند. هرشب هم‌که خود اینجانب بجائی دیدن میرفتم پنج نفرازآنها ذهابا وایابا بامن بودند

(حکومت علی محمدخان شریف‌الدوله)

پس از عزل امیرمعزز . روزپنجشنبه ۱۷ جمیدی‌الثانیه (۱۳۳۷) علی محمد خان شریف‌الدوله بسمت حکومت‌کردستان واردگردید .امما چه ورودی وچه حکومتی یکنفربی‌قوه واستعداد وارد یك‌منطقه پر ازفتنه‌وآشوب‌گردید .ازیکطرف‌سرکشی وطغیان عشایر واشقیاء سرحدی . از یکطرف طلوع یکعده الواط و اشرار شهری در تحت عنوان دیموکراسی . از طرف دیگر آهنگ شورانگیز (استقلال‌کرد) از ناحیه شیخ محمود . تمام این وسایل واسباب دست بدست هم داده . یك آتشکده وسیعی را برای حکومت وملت بدبخت آماده ومهیا ساخته بودند .که جزاقتدارات فکری و عملی شخص وثوق‌الدوله راه نجاتی برای اهالی متصور ومیسور نبود - پس از چند روز بقایای قوای قزاق هم‌که در شهر بودند با غلامرضاخان میرپنج مراجعت‌کردند و شریف‌الدوله بکلی فاقد قوا شد . شبی آقای شریف‌الدوله در ملاقات خصوصی‌گفت لازم است که شما با حاج شیخ ابراهیم صلح بکنید .گفتم

مگر شما راجع بمشارالیه و رفقایش از مرکز دستوری ندارید ؛ گفت چرا . تا قوای ژاندارم میرسد بایدبصبر وسکون بگذرانیم . منتهی لازم است فعلاصدنفری تفنگچی محرمانه از حزب سوسیال باختیار صولت‌لشکر بدهیدکه شبها در اطراف شهر مواظب حفظ انتظام باشندکه شیرازه امور پاشیده نشود . اینجانب برای هر دوفقره (صلح . وتفنگچی) حاضر شدم در ظرف دوروز بجای صد نفر .صدوپنجاه نفر تفنگچی سالارفاتح را مسلح ومکمل تحویل شریف‌الدوله دادم . که شبها با صولت‌لشکر در شهر واطراف شهرکشیك میکشیدند . وروزها در حیاط باغ‌سالار فاتح مختفی بودند . روز بعدهم جلسهٔ رسمی برای اصلاح وآشتی باحاج‌شیخ ابراهیم در دارالحکومه با حضور شاهزاده اعظم‌الدوله (معاون حکومتی) وغیاث‌الدوله حکمران سقز تشکیل وهردو حضور بهمرسانیدیم پس از یك سلسله بیانات آقای شریف‌الدوله راجع بفوایدومحسنات اتفاق . ومضار ومفاسد نفاق . مارا دونفر دعوت باتفاق نمود . حاج‌شیخ ابراهیم گفت من در تحت سه شرط حاضرم با فلانی متحد بشوم - **اول** اینکه فلانی با قونسول انگلیس ترك روابط بکند . وقول بدهدکه باتفاق اورا ازاین شهرخارج کنیم زیرارعیتی دراینجا ندارد -**دوم** اینکه با اعیان و متنفذین کردستان هم بهیچوجه اظهار دوستی ننماید - **سوم** اینکه دموکراتهائیکه داخل حزب سوسیال شده‌اند فلانی آنها را ردکند از این تاریخ ببعدهم افراد فرقه دموکرات را بعضویت سوسیال نپذیرد .

منهم گفتم - اولا راجع بمخالفت با قنسول انگلیس . بکلی از وظیفهٔ ما خارج و بهیچوجه حق صحبت در اینگونه امور نداریم . زیرا نه در مرام حزبین همچو امری مذکور است . نه از طرف دولت‌هم بما همچو دستوری داده شده‌است . با اینحال اگر حزب دیموکرات مصلحتی در مخالفت با مأمورین دولت انگلیس می بینند . چون حزب سوسیال تازه قدم بدایرهٔ تشکیلات گذاشته ودر این زمینه تجربیاتی دردست ندارد بنابراین قادربراین اقدام نخواهد بود . حزب دیموکرات که سابقهٔ تجربیات دارند . وراه وچاره امور را بهتر بلداند . ایشان دراین زمینه جلو بیفتند . اگر پیش برونده‌چه بهتر . اگرنه بگذار یك حزب زمین خورده باشد نه هردو حزب - اما راجع باعیان ومتنفذین هم اگرازآنها خلاف انتظامی صادر شود البته وظیفهٔ ماست‌که بحکومت اطلاع بدهیم وحکومت ازآنها جلوگیری نماید . احزاب مستقیما حق مداخله در امور مملکت داری ندارند . هر مقصد و مقصودی‌که داشته باشند باید بوسیله ادارات مربوطه مقاصد خودرا بخواهند -اما

راجع برد دموکرات ومنع ازتداخل حزبین هم دموکرات یا سوسیال بز وگوسفند ما دونفرنیستندکه نگذاریم گله هیچکدام داخل گلهٔ اند گر بشود یااگر داخل شد عیناً ردکنیم جنس بشرازحیث عقیده ومسلك آزاد است هرکس هر مسلکی راميل دارد میتواند بدون مانع ورادع اتخاذ نماید .شریف الدوله درخاتمه بیان من فرصت حرف زدن بحاج شیخ ابراهیم نداده جواب را بخود اختصاص داد وگفت من میل دارم که فعلا شما دونفرشخصا بدون شرط وقید باهم دوست و متحدباشید بعد درمواد مرام ومقاصد طرفین هم سه نفری با هم هستیم هر طورکه صلاح و مقتضی باشد انجام خواهیم داد شریف الدوله دست هر دو را گرفته و ما را دست بدست داد ومکلف بروبوسی نمود وسپس گفت شربت بیارید پس ازصرف شربت و شیرینی مجلس برگذارشد.

چند روز بعد شریف الدوله وقونسول انگلیس بعزم تفرج بدامنهٔ آویدررفته سالاراشرف هم درخدمت حکومت بود ناگاه چند سوار گلباغی پیدا شده ازکنار شهرحمله بکوه **آویدر** برده گله وگوسفند اهل شهرکه درآنجامیچریدند درجلو چشم حکومت وقونسول وکفیل نظمیه بغارت بردند

در**۱۶**رجب (۱۳۳۷) برحسب تقاضای تلگرافی شریف الدوله حکم ریاست معارف و اوقاف کردستان از طرف آقای نصیر الدوله وزیر معارف و اوقاف تحت شماره ۵۵۶۹ برای اینجانب صادر واداره را تحویل گرفتم سپس ابلاغیه های چاپی از طرف حکومت مبنی بر ضرب الاجل بیست روزه بتوسط طیاره در اماکن مندمی و گلباغی پراکنده شد که اگر تا سر موعد حاضر اطاعت نشوند دیگر باب توبه مسدود واز مجازات آنها صرف نظر نخواهد شد . در این بین سردار رشید برحسب احضار حکومت وارد . در پانزده شعبان هم یکدستگاه طیاره برای قونسول انگلیس وارد شد . حزب سوسیال هم کم کم توسعه وعظمت پیداکرده حزب دیمکرات بحال انحطاط و انحلال افتاد . دراین اثناء چند فقره مدارك کتبی از ناحیه مندمی وگلباغی بدست آمدکه محرك آنها در شرارت و نهب وغارت کمیتهٔ دموکرات بوده است (حاج شیخ ابراهیم. سالاراشرف .حاج مظهرالاسلام . رمضان زاده و...) ـ شریف الدوله پس ازدست آمدن مدارك مذکوره اداره نظام واداره نظمیه را مکلف نمودکه سوگند یادنمایند ازاین ببعد خیانت بدولت وملت نکنند حاج سردارمکرم (محمد علیخان) و سایر صاحبمنصبان فوج واعضاء اداره نظمیه همه قسم خوردند سالاراشرف ازقسم خوردن استنکاف نمود. شریف الدوله باواخطارنمودکه اگرقسم

نخورد باید از نظمیه خارج شود ودر خانه خود متقاعد گردد. سالار اشرف فوراً لباس وسیی را کنده و بعنوان کناره گیری بقریهٔ کمیز رفت ... حاج شیخ ابراهیم از پیش در آمد وضعیات و انحطاط دموکرات و دست آمدن مدارك وتقاعد سالار واهمه کرده از شریف الدوله اجازه گرفت که بخانه شیخ حسام الدین برود. ساعت دواز شب گذشته شریف الدوله سردار معظم پسر آصف را خواسته و باو میگوید که امروز عصری من اجازه رفتن بحاج شیخ ابراهیم دادم که از شهر خارج شود. شما مواظب باشید از هر راهی که خارج میشود بسپارید او را آسوده کنند روز بعد سردار رشید بروانسر مراجعت کرد که باقوای اورامان و جوانرود وروانسر برگردد. سردار معظم هم برای کشتن حاج شیخ ابراهیم سالار الممالك را بخط بیجار. وآقا محمدعلی (پسر حاج احمد همدانی) را باامامقلی خان مجاهد بخط اورامان مامور نمود. وغلامحسین پسر میرزا یوسف ناظر راهم مواظب خط همدان قرارداد. از قضا حاج شیخ ابراهیم روبه خط همدان میرود یك شب را نزد سنجرخان مانده فردا بعزم طهران حرکت میکند. درمحال اسفندآباد غلامحسین باو میرسد مسافتی بعنوان خصوصیت ومشایعت در معیت او رفته. تادر کنار آبادی جعفرآباد فرصت آورده ازعقب با یك تیر خاتمه بحیات او میدهد. اسب وتفنگ او رادم باسه صد عدد لیرا که همراه داشته بود میبرد ـ حاج مظهر الاسلام و رمضان زاده هم از خط کانی مشکان شبانه وهسپار طهران میشوند. لدی الورود بطهران برحسب تقاضای تلگرافی شریف الدوله در آنجا حبس شدند. سالار اشرف باتکاء عشایر و تفنگچی دهات خود در کمیز ماند. یکدو مرتبه که بشهر آمد دوستانه باو گفتم که سوگند اداری را یادنماید واز دیموکراسی استعفا بدهد. بحرف من گوش نداد. بالاخره شریف الدوله اورا گرفته بعنوان اینکه اورا بطهران میفرستد در بشت گردنه (کله کوله) درهمانجائیکه دمکرات ها اسدالله خان آدم سردار اعظم و میرزا نام سراج را بامر سالار اشرف کشته بودند. بقتل رسانیدند واداره نظمیه بسالار مفخم حبیبی واگذار گردید.

بعد منزل سالار اشرف تفتیش شد. اسناد و مدارك شرم آوری درمیان جعبه او کشف گردید. وعکس خواتین محترمه که بهلوی دست سالار اشرف درحالت برهنگی باهم نشسته بودند ازجعبه او بیرون آمد ـ عصری درمنزل نشسته بودم حاج شیخ عبدالله بعجله رسید گفت میرزا حبیب الله صمد زاده را بدارالحکومه بردند فلانی باو برسد. نگذارد آسیبی باو برسانند بدون فوت وقت بدارالحکومه رفتم دیدم که دارو طناب

را حاضر کرده اند میخواهند صمدزاده‌رادار بزنند . منکه رسیدم نگذاشتم طناب به گردن او بیندازند تا شریف‌الدوله‌را ملاقات نموده شفاعت‌اوراکردم شریف‌الدوله لب‌خندی‌کرد وبسالار مفخم رئیس نظمیه گفت آنورقه‌را بخود فلانی بدهید بخواند تابداند کـه شفاعت او مورد ندارد . ورقه را دیدم که صمدزاده بتاریخ لیله ۱٤ جمادی‌الثانی (۱۳۳۷) باخط مدادبحاج‌شیخ ابراهیم وسالار اشرف‌نوشته بودفلانی را امشب‌در یك‌محلی سراغ کرده‌ایم کـه‌دیدن رفته یك‌تبضه هفت تیر لازم است که امشب در هنگام مراجعت او بمنزل خاتمه بحیات سوسیال داده شود .

(تاریخ ورقه مصادف بود باهمان شبی‌که درجلو مسجد صارم نظام بالای‌پل مرا هدف گلوله ساختند) ـ پس‌از آنکه ورقه راخواندم شریف‌الدوله گفت حالا دیگرتصدیق داریدکه قاتل‌امام علیه‌السلام حتماً باید بدارآویخته‌شود . گفتم‌من‌اول تصور میکردم که راجع‌بدیگری مرتکب جنایت شده حالا معلوم میشودکه‌قصدقتل مراکرده است . شرعاًوقانوناً قاتل‌من‌اختصاص بخودمن‌داردکه باید تحویل‌من‌بدهید گفت‌تحویل شما بدهندچه‌کارش بکنید . گفتم‌باید بأشدعذاب‌مجازات‌شود . گفت‌اشد عذابی‌مگر بالاتراز بالای‌دار هست. گفتم بلی. عفو سخت تراز بالای‌داراست . زیرا هر مرتبه که مرا ملاقات نماید یك مرگی برای او دست خواهد داد ـ باینوسیله صمد زاده راآزاد نموده‌برای حاج شیخ‌عبدالله فرستادم‌وگفتم بحاج‌شیخ‌بگوئیدچون عزم‌صمد زاده درباره‌من‌عملی نشده‌بود . منهم‌نگذاشتم عزم‌شریف الدوله درباره او عملی شود . . مختصر تا چند روز کارما منحصر به شفاعت‌مجرمین‌شد. که درظرف دو هفته سی‌وشش نفر را ازمرگ ومجازات نجات دادیم که پنج‌نفر ازآنها با خود من هرزه‌گی و شرارت بخرج داده بودند. ومن بشکرانه موفقیت حسن تلافی دادم ـ روز ۸ رمضان سردار رشید باقوای روانسر و جوانرود و لهون بعزم تنبیه اشرار گلباغی وارد گریزه‌شد . هرچند آمدن سردار رشید برحسب‌تقاضای‌شریف‌الدوله و امتثال امر او بود .اما مقصود اصلی او انتقام‌سنهٔ(۱۳۳٦)بودکه گلباغیها بااو بدحرکت‌کردند ـروزبعد سرداررشید باتمام قوی‌که متجاوز ازدوهزار سوار ویك هزار تفنگچی لهون بودند باتفاق‌شاهزاده اکبرمیرزا که باسه‌صدنفر ژاندارم و دو عراده‌توپ‌کوهستانی وارد شده بودبجانب‌مندمی وگلباغی حرکت‌کردند حشمت‌الملك هم باصدسواری در معیت ژاندارم‌بود . درکوه(توریزخاتون.وعباس‌بیگ)مصادف باقوای‌گلباغی ومندمی‌شده جنگ‌مغلوبه درگیرمیشود . اول‌سواره روانسرعقب می نشینندوسرداررا بابیرق تنهامیگذارند .تانفنگچی‌جعفرسلطان درقله‌کوه‌سنگر گرفته

وسواره ولدبیگی‌هم حمله‌ور میشوند شکست فاحشی بگلباغی ومندمی وارد میکنند که‌تاانروزهمچوشکستی ندیده‌بودند سواره‌ولدبیگی‌وتفنگچی‌لهون درآن‌روزدادمردی ومردانگی‌میدهند .از جمله‌صوفی‌بیگ باوجود اینکه سه‌زخم گلوله بر میدارد باز تك‌سواره هفت‌نفر را مقتول وسه‌نفر را اسیرمینماید . غالب روسای‌گلباغی‌ومندمی درآن جنگ کشته شدند .وتمام اغنام وحشم ومواشی ودارائی‌آنها بغارت رفت .در نتیجهٔ این جنگ‌جمعی ازمندمیها پناهنده به اورامان(رزاو) شدند .جمعی‌ازگلباغی هاهم‌پناهنده بمحمودخان مریوان گشته. باقی‌دراماکن‌خود بشرارت وغارت‌پرداختند

دراواسط شوال اینجانب برحسب امرحکومت‌باپنجاه‌سوار برزاورفتم‌آقای یوسفخان‌عظام‌الملك وسنجرخان‌هم درمعیت اینجانب‌بودند .ازخوانین‌رزاو تعهدنامه تسلیم واطاعت‌گرفتم ومالیات‌اورامان راهم‌کاملا تحویل دادند وبمندمیهائی هم‌که پناهنده‌باورامان‌شده‌بودند تامین‌دادم‌که باماکن خود مراجعت نمایند و قضی‌المرام بشهر برگشتیم- پس‌ازچندروزسردار معظم‌بسرآصف داوطلب‌حکومت‌اورامان شد . باصدوپنجاه‌نفرژاندارم وصدنفری سواره‌شخصی‌وشاهزاده اقبال‌السلطنه‌رئیس‌گمرك رهسپار اورامان‌شد دقریه چشمیدر ملکی‌خودش‌را مرکزحکمرانی‌خودقرارداد . در این‌اثناءیازده‌نفراورامی‌باهشت‌قاطردرشهر گرفتارشدند. این خبربرزاورسیده فوراً خوانین‌رزاوجمعیتی‌راشبانه‌میفرستند . سردارمعظم واقبال السلطان و تمام جمعیتی که همراه‌ایشان بود. همه‌را دستگیر وعوض یازده نفر اورامی‌وهشت قاطرمذکور به رزاو میبرند وخلع‌سلاح مینمایند . فوراهم کاغذی بمن نوشتندکه این‌وضعیات برخلاف‌تعهد وقرارداد ذات‌البین‌بود. اگرحکومت. اورامی‌وقاطرهارا مرخص‌نکند ماهم‌سرداروهمراهانش‌رامرخص‌نخواهیم‌کرد. پس‌از ملاقات‌شریف‌الدوله. اورامی وقاطرهارا مرخص نموده تحویل‌آصف داد. اوهم اورامیهارا‌خلعت داده‌وتوسط آدم خودروانه رزاو نمود.آنهاهم سردار وهمراهانش را مرخص‌کرده روانه شهرنمودند شریف الدوله برای ماست مالی توهینی که بحکومت اورامان و همراهانش وارد آمده بود درروز ورود آنها موزیك راتاپل بند باستقبال نرستاد . ازاهل شهرهم جمعی‌را دعوت نمود ودرمیان حیاط دارالحکومه لوازم پذیرائی مدعوین‌رافراهم آورد. سردار وسائر اسراء که باموزیك واردشدند واین جمعیت و اساس پذیرائی رامشاهده نمودند امربر خود ایشان مشتبه شده‌مانند یکنفرسرکرده‌که از یك فتح

مهمی برگشته باشد سردارشروع کرد بعنوان کردن . . مشیردیوان که پهلوی دست من نشسته بودلبخندی کرده گفت (دیمبلی دیمباو نقاره .حاج باواخان سواره .این پسره عجب روئی دارد. هیچ خجالت هم نمی کشد داردحرف میزند)

دراواسط ذی القعد. (۱۳۳۷) دوباره سردارشید برحسب امر شریف الدوله واردکردستان شده اورا باشاهزاده اعظم الدوله بالاشتراك نائب الحکومه خود قرارداد — دراین ایام نزاع سختی دربین آقایان ملاعبدالفتاح و ملاعبدالجوادراجع بلقب شیخ الاسلامی درگیر شده طرفین شریف الدوله را بستوه آوردند . بطوریکه میخواست لقب شیخ الاسلامی را بهرکدام بدهد. آندگر به برانگیختن وسائل اقدام مینمود. ناچار شریف الدوله برای رفع نزاع تصمیم گرفت که این لقب رابدیگری بدهد وخودرا از فشارات وتشبثات این دو نفرآسوده نماید — اول بمن و اعتضاد الدوله گفت که شریعتمدار را برای قبول این لقب حاضر کنیم شریعتمدار حاضر نشد . سپس بحاج معتمد گفت که او کسی راحاضر کند. حاج معتمد سیدعبدالعزیز ناظم الشریعه را که بستگی باوداشت حاضر نمود. مبلغی داد ولقب شیخ الاسلامی باو واگذارگردید . ودرمحرم (۱۳۳۸) حکم رسمی ازطهران برای اورسید سیدعبدالعزیز پسرسید عبدالمجید ناظم السادات. پسرسید عبدالرحمن پسرصوفی عبدالرحیم خور خوره است میگویندصوفی عبدالرحیم برادر سید زکی شیخ الاسلام بوده پسر حاج سید محمود شیخ الاسلام که سلسله نسب ایشان سابق ذکر شد — والله اعلم — در عشر اخیر ذی قعده آقای شریف الدوله شاهزاده اکبر میرزا را با اردوی ژاندارم و حشمت الملك بافراسیاب فرستاد که ازشرارت مندی وگلباغیها جلوگیری نمایند. خود نیز بعنوان بلوك گردش با قونسول انگلیس ووکیل الملك وسردار اعظم وسردارمعظم رهسپار سقز و بیجارگردید. به(قلاکون) که میرسد حبیب الله خان خلف ایل بگی راکه باستقبال اوی آیدگرفته باخود بسقز ببرد ودرآنجا بارستم بیگ بانهٔ بدارمیزنند مندمیها از اردوی افراسیاب واهمه کرده بازن و بچه و حشم بکوه (زیرآوه) میروند وعزیزوتکش نامان بشرارت میپردازند. شاهزاده اکبرمیرزا حشمت الملك را مأموردفع عزیزخان وتکش خان مینماید. حشمت الملك شبانه ازکوه بالارفته دچارعزیزوتکش میشود که بادوبرادردیگرشان ابوالمحمدخان وعبدالصمدخان همه دریك جاجمع بوده اند. پس ازجنك سختی هرچهار برادر باگلمحمدخان وچندنفر دیگردستگیرمیشوند ـ عزیزوتکش دراردوتیرباران شده. ابوالمحمد خان وگلمحمد

خان وعبدالصمدخان وسایرین را بشهر آورد . پس ازمدتی در پشت‌مقبرستان(تایله) تیرباران شدند. عبدالقادر آدم حشمت‌الملك که‌شخص زرنگی بود درجنك عزیزوتکش کشته‌شد. وشادت حشمت‌الملك‌دراین‌جنك‌مشهوراست حشمت‌الملك باوجود لاغری وعادت بتریاك. شخص شجیع دلداری‌است که غالب مأموریتهای سخت و مشکل صفحه اسفند آباد ومحال مندمی‌و گلباغی‌راانجام داده‌است .

شریف‌الدوله چند روزی درسقزمانده وازآنجا به بیجاررفته روز٦ ذی‌حجه بشهرمراجعت‌کرد - شب جمعه۲۱ محرم (۱۳۳۸) شیخ احمد رئیس المشایخ متوفی شده . روسای مندمی‌که عبارت ازنورمحمدخان ایلخانی وصیدی محمد خان‌سرهنك وفرج خان برادرشاه و عبدالله خان برادر حبیب الله خان باشند باردوی افراسیاب رفته درآنجاگرفتارمیشوند . آقا براخان قبله عالم هم‌که بسقز نزد غیاث الدوله رفته بود اوهم درآنجاگرفتارمیشود .وتوسط حشمت‌الملك همگی روانه شهرشدند سربازوموزیك تا چمن معتمد باستقبال‌آنها رفته باازدحام وارد شهرشدند.

مشیردیوان ضامن مندمیها شده همه را بحکومت تحویل مشیردیوان داد . در نتیجه‌این تدبیرعموم روسای عشایرکه عبارت ازمحمودخان کانی‌سانان. ومحمودخان دزلی . وفارس‌خان رئیس. ومحمدصالح‌خان امیرالعشایر وغیرهم باشند همه بشهر آمدند وبناهنده باصطبل‌حکومتی شدند. حکومت همه را اجازه داده درشهر منزل گرفتند وآزادانه تردد میکردند- شب درشنبه٤ جمیدی‌الاول حاج محمد علیخان سردارمکرم متوفی شده. شریف‌الدوله باتمام علماء واعیان شهروعموم افراد نظام ورؤسای عشائر درپیشاپیش جنازه اوحرکت‌کرده با نهایت تجلیل واحترام ازمنزل خود بامامزادهٔ (پیرعمر) آوردند - روز دوشنبه ۱۸ جمیدی‌الاولی سردارشیدکه به روانسر رفته بود . دوباره حسب‌الامر شریف‌الدوله با شیخ قیدار وجمعی مراجعت نمود بعنوان اینکه شریف‌الدوله والیگری‌کردستان راباو بدهد وخودش بطهران مراجعت نماید . سابق هر مرتبه‌که بکردستان میآمد یا در دارالحکومه یادرخانه وکیل‌الملك منزل میکرد . اینمرتبه در خانهای اعزازالملك جنب مسجد فاروقیه منزل برای اوتهیه‌کردند . شب ۲۱ جمیدی‌الاولی شمشیر وحمایل مرحوم حاج‌سردار را محرمانه ازحاج‌ارفع‌الملك‌گرفته چنان انتشار دادندکه شمشیر وحمایل ازطهران برای سرداروالی واردشده . روز ۲۲ جمیدی‌الاولی دردارالحکومه دعوت عمومی بعمل‌آمده . شریف‌الدوله با دست خود حکم والیگری‌کردستان را بسردار تقدیم

وحمایل سرتیپی‌را بگردن انداخته وشمشیرجواهرنشان را بکمر او بست . اینجانب هم حکمرا بلند قرائت نموده عموم حضار تبریکات لازمه را بوالی تقدیم داشتند وچهار نفر قراول هم بعنوان احترام برای او قرار دادند که هرجا برود دو نفر از آنها در پیشاپیش او حرکت کنند - روز (۱۰) جمیدی‌الثانی (۱۳۳۸) که مصادف با اول حمل (۱۲۹۸) بود عید نوروز سلطانی منعقد . ومضمون ذیل را اینجانب در سلام‌عام با حضور تمام رؤسای عشایر عنوان نمودم .

خطابه جشن‌نوروز - ۴۸ - دراین همایون جشن موفقیت دراین مبارک روزتاریخی . دراین کنفرانس‌عشایر وطوایف .که سالیان درازاست‌اهالی کردستان اینگونه ایام را مشاهده نکرده‌اند . تمام روساء وخوانین و بیگزادگان ایلات را که عموماً در مقابل تمثال همایون شاهنشاهی حاضر شده جبین اطاعت وانقیاد بر خاك تذلل وانکسار میسایند . مخاطب ساخته بایك‌لحن‌پاك ویك‌لهجه‌مبرا‌ازهرگونه آلایش میگویم . کلمه (شاهنشاهی) ونشان (شیروخورشید) بما نشان میدهد که دولت قویشوکت ششهزار سالهٔ ایران از مقتدر ترین دول دنیا بوده . و بر تمام سلاطین و ایمپراطور های جهان سابق سیادت وآقائی داشته است . یك روزی برای‌جنگ یونان چهارده‌کرور لشکر منظم‌تجهیز میکرد ویك‌شاهنشاهی بنام (سیروس) با نهایت شوکت وعظمت بشرق وغرب جهان فرمانروائی مینمود . در دوره پاسبانی (نادرشاه) همسایگان ما بنا مرعوبیت شکفت آوری پرچم دولت ایران‌را تنظیم‌می‌نمودند. در عهدزمامداری **کریمخان‌زند** عموم سلاطین‌همجوار اظهاربندگی‌وانقیاد میکردند . عطف نظربجانب دوره‌های دورموجب ملال‌وباعث بسط مقال است درهمین چند سال جنگ بین الملل اگر بنظر انصاف و حق بینی دقت کنیم می‌بینیم اکثر دول‌کوچك وبزرگ دنیا با وجودهرگونه شوکت‌واقتدار در مقابل حوادث‌کونیه ومقدرات روزگارزبون‌وناتوان شده گردن‌انکسارخم کردند بعکس دولت متبوعهٔ ما ایران بقوه فکرونیروی تدبیر باوجود هزارگونه‌موانع و محاذیرخارجی وداخلی واختلال سرحدات کشتی شکسته حیات خود رابساحل نجات رسانیده شرافت واستقلال خود را درجامعه ملل‌ثابت ومسلم‌ساخت‌که امروزه‌می‌بینیم قدرت‌وشوکت دولت ازپرتواقدامات ونظریات حیات بخش یگانه رئیس الوزراء نیرومند فعال حضرت اشرف‌آقای **وثوق الدوله** دامت شوکته در تمام اعماق مملکت ازخراسان گرفته تا اصفهان‌ولرستان وجنگل وشیراز وغیره....وغیره.... باکمال‌سرعت نفوذوجریان‌دارد . البته همچودولتی‌هرچند درغایت‌ضعف وپراکندگی

حواس هم باشد باز زود میتواند اختلال یك ولایت کوچکی راکه کردستان نام دارد خاتمه داده مغرب مملکت رامبدل بمشرق انوارسعادت فرماید ـ چه شدکه دراین چند سال این دولت خردمند ازانجام این مقصد مهم ساکت مانده اگرهم گاهی اقدام به پاره عملیات میشد ناقص وعقیم میماند؟ سبب عمده وموانع بزرگ سرگرمی دولت بود بسیاست خارجی وانتظام واستحکام روابط ودادیه بادول همجوارکه در این عصر چکاچاك بین الملل دراین ایام حیات وممات دول دراین حالت احتضار وسکرات روزگار لطمه ووهنی بشرافت واستقلال ایران واردنیاید اهمیت این موضوع که حفظ سیاست خارجی مقدم برانتظام داخلی بود فرصت ومجال باشرارداخلی داده ازیکطرف شرارت وهرزه گی عشائروطوایف وحشی بی اطلاع ازرموزسیاست که سوق طبیعی آنها را وادار بهرگونه اعمال زشت وننگین مینمود ازطرف دیگریکدسته شیاد طرار، یکعده غارتگر عیارمانند دزدان نقابدار درزیرمقنعه های کلمات عصرتجدد خودرا مستورداشته شریك دزد ورفیق قافله بودند . اشرار را راهنمائی میکردند آتش فساد رادامن میزدند از هرج ومرج وغارتگری استفاده واز قتل وکشتار همدیگر تفریح مینمودند ازطرف دیگرهم ولوله وآشوب جنگ بین الملل واردوکشی اجانب که حدود ایران را میدان تماخت و تاز خود قرار داده اسم دولت ایران را ازقلوب و خواطرکوته نظران محوومنسی ساخته بود . تمام این وسایل فلاکت و بدبختی دست بدست هم داده یك جولانگاه وسیعی برای اشراروخیانتکاران تهیه کرده بودند. که یك رژیم هرج ومرج ویك اساس ملوك الطوایفی در تمام نقاط ایران حکمفرمابود. هرسری سودائی، وهرحلقومی نوائی داشت .

حضرت مستطاب اجل آقای شریف الدوله حکمران کردستان وگروس که ازطرف دولت قویشوکت قاهره رسماً برای اعاده انتظام این سامان . وجلوگیری از پیش آمدهای ناگوراین حدود اعزام شده اند. لدی الورود بکردستان درصدد کشف مناشئی فساد. وتشخیص مواد فتنه و انقلاب برآمده . آنهائیکه تمام علائم آسمانی سیئات اعمالشان را تصدیق میکرد. ودوسیه واسنادکردارشان مرتباً بدست آمده بود دیك قهروغضب الهی ازآتش مفاسد اعمالشان بجوش آمده دست انتقام از آستین دهر در آمده. بسزای اعمال خود رسانید. برای اعادهٔ امنیت وانتظام وتجدید اعتبارات دولت حکومت نظامی را درشهر واطراف برقرار . سپس هم برای خاتمه دادن بسلسله طولانی شرارت اشراروجسارت و طغیان طوایف **هندمی وگلباغی** و غیره ... اردوی بزرگی مرکب ازسواره وپیاده عشایری درتحت ریاست جناب مستطاب اجل

آقای سردار رشید والی و فرمانده کل قوای اعزامیه. ومعاضدت وهمدستی اردوی فداکار ژاندارم درتحت فرماندهی نواب والاشاهزاده سلطان اکبر میرزا تشکیل. وپیش‌ازحرکت اردو بموجب ابلاغیه های چاپی که بوسیله طیارات فرستاده و براماکن آنها پراکنده شد. مدت ضرب‌الاجل برای تسلیم واطاعت آنها قراردادند .که اگر تا سرموعد هرکدام ازآنها باردوی منصورتسلیم شوند . قلم عفو برجرایم آنها کشیده خواهد شد. متأسفانه چون مقدرشده بودکه بکیفراعمال وسزای افعال خودبایند برسند بخارغرورودماغ آنهاراگرفته ضرب‌الاجل ایالت جلیله راافسانه تصورکردندکه ناچاراردوی منصورحرکت کرده. دراولین حمله دماراز روزگاراشرار برآمد. ونتیجه شرارت وخیانت بدولت وملت رابچشم خود مشاهده کردند. اینك دراین فرخنده نوروز سلطانی تمام اهالی کردستان وگروس وعشایرسرحدی رابایك صدای رسامخاطب ساخته مراسم تبریك این موفقیت راکه متضمن سعادت وآسایش عموم اهالی است به پیشگاه تمثال همایونی و حضور محترم ایالت جلیله تقدیم میدارم . و اقدامات قابل تمجید ایشان را ازصمیم قلب تقدیس وتقدیرمینمایم

روز ۱۱ جمیدی‌الثانیه سردار والی بدارالحکومه احضارشدکه بامروالیگری بپردازد. لدی‌الورود باطاق انتظار .صولت لشکر باعده مجاهدین ابواب‌جمعی خود سردار را توقیف وآدمهای اورا خلع اسلحه کردند. ویکعده ژاندارم راهم فرستادند تمام مندمیها راکه تحت‌ضمانت مشیردیوان بودندگرفتاروبدارالحکومه بردند . و گلباغیها هم که‌درمیان شهربودند عموماً دستگیرو حبس‌شدند ـ محمود خان کانی سانان ومحمودخان دزلی‌هم تحت الحبس روانه بغداد گشتند ـ شب پنجشنبه ۲۶ جمیدی‌الثانیه‌هم‌سرداروالی‌روانه‌طهران‌شد. شب‌جمعه ۲۷ جمیدی‌الثانیه‌اینجانب بشکرانه نجات کردستان ازشر عشایر نادان. وتکمیل سال‌حکومت شریف الدوله مجلس جشنی بنام(جشن شریف)در منزل‌خود تشکیل داده عموم‌طبقات شهررا دعوت‌نمودم برای‌تشریف‌فرمائی‌خودشریف‌الدوله هم ازدم دروازه منزل‌خود تاجلودارالحکومه هردوطرف کوچه‌را چراغان وآئین‌بندی نموده دم‌دروازه راهم‌طاق نصرت بستیم . هنگام ورود شریف‌الدوله بمیان حیاط تشکرات زحمت‌یکساله را در رفع مفاسد کردستان وآسایش اهالی‌تقدیم داشتم و درخاتمه نطق موزیك بنوادرآمد . مبلغ هنگفتی بمصرف شربت‌وشرینی وچراغان وسائر مخارج آن شب‌رسید. دوروز بعد شروع بشدبدار زدن وتیرباران کردن روسای مندمی‌وگلباغی‌وشیخ اسمعیلی‌درظرف دوهفته اشخاص مفصله‌ذیل اعدام‌وتیرباران شدند

اقابراخان . (قبله‌عالم) گلباغی -
فارس‌خان (رئیس) گلباغی
میرزا عبدالله . (سیف‌العشایر) گلباغی
محمدخان رئیس - گلباغی
سردار . پسر قیتولی - گلباغی
نورمحمدخان (ایلخانی) مندمی
مصطفی . پسرمحمدبیگ - مندمی
صیدمحمد خان سرهنگ - مندمی
ملك محمدخان . مندمی
محمود بیگ - مندمی -
عبدالله. پسرشاه محمد بیگ مندمی
فرج خان. وعبدالله خان. برادران حبیب‌الله‌خان مندمی -
رستم‌خان .صارم‌لشکر. شیخ‌اسمعیلی -
مجیدخان و بهرام خان پسران صارم لشکر شیخ اسمعیلی -
محمودخان سردار اقبال خلف محمد مرادخان - شیخ‌اسمعیلی -
عزیزخان برادرمحمودخان سرداراقبال‌شیخ‌اسمعیلی -
مصطفی خان برادر محمدمرادخان (ایلخانی) شیخ‌اسمعیلی

رؤسای اینها درجلو دروازه حکومتی دفن‌شدند وسنگ حجاری‌روی آنها نصب‌شد. محمدصالح خان امیرالعشایر گلباغی که پناهنده باینجانب شده بود ازدار نجات یافت. آقاعطاءالله‌پسرحاج فتح‌الله هم که درجلو مسجدوالی سواره پسرسیداحمد راکشته‌بود. شریف‌الدوله خواست اورا اعدام‌نماید اوراهم نجات دادم - شب‌شنبه ۳ماه رمضان (۱۳۳۸) که‌مطابق باآغاز جوزا بود میرزابوسف مشیردیوان‌متوفی شد - سپس‌شاهزاده اکبرمیرزاباسالار فاتح‌حبیبی‌وتفنگچی‌ژاورود. مامورسرکوبی بقایای گلباغی‌شده. در ۲۷ رمضان شکست‌خوردند سه‌عراده‌توپ‌را باچادروقورخانه ومهمات جاگذاشتند. مجدداً دراوایل ذی‌قعدهٔ (۱۳۳۸)اکبرمیرزا با سرداراعظم وساعدالممالك وسالار فاتح و حشمةالملك و سنجرخان مأمور گلباغی شده. در قلعهٔ آبلاق . درنزدیکی (هانه‌گلان) گلباغیهارا محاصره میکنند شبانه‌قسمتی ازمندمیها که‌بکمك گلباغی‌هامی‌آیند استفاده از چراغ و آتش‌اردو کرده. غفلتاً شلیك میکنند. اکبرمیرزا وسالارفاتح دوباره بدون معطلی تمام‌مهمات و توپخانه وقورخانه‌را جاگذاشته فرارمیکنند. نزدیك صبح خبربساعدالممالك و سرداراعظم

وحشمت‌الملك میرسد. ایشان‌هم ناگزیر ازفرارمی‌شوند. سر آفتاب اردوی‌پراگنده وارد شهرشدند.

روز۴محرم(۱۳۳۹) آصف‌اعظم‌میرزا خلیل‌خان‌نرانی‌راهمراه‌خودنزدشریف‌الدوله آورده خلوت‌خواست. سه‌نفری‌باطاق‌دیگر رفته. در خلوت بشریف‌الدوله میگوید. که‌اگرشما مسئولیت دولت‌را تعهدنمائید میرزاخلیل خان حاضر است که سنجرخان و یدالله‌خان برادران خودرا بقتل برساند شریف‌الدوله اجازه داد میرزا خلیل‌خان شریعتمدار را بعنوان مهمانی به‌نزان دعوت میکنند. سنجرخان و یدالله خان را هم برای پذیرائی شریعتمدار به نزان دعوت می‌نماید روز جمعه عاشوراء غفلتاً ابراهیم‌خان وفرج‌الله خان واسعدخان‌برحسب دستورخلیل خان باحضور شریعتمدار حمله برسنجرخان ویدالله خان واحمدخان آورده هرسه‌را دریك شلیك بقتل‌میرسانند. شریعتمدار سراسیمه‌شده سوار میشود ومراجعت‌مینماید مصادف همین ایام انتخابات هم شروع شد. نظمیه بوکیل السلطان واگذار شده بود. حاج مظهرالاسلام هم‌که باتأمین حکمران مراجعت‌کرده بود. حاج‌ارفع‌الملك‌مشارالیه راوادار نمودکه درامر انتخابات دخالت نماید. وهردو وکیل‌بشوند ضمناً هم‌تقاضای مساعدت ازاینجانب نمودند. منهم شریف‌الدوله رامتحضر ساخته بااجازه اوقول مساعدت بآقایان دادم. ودسته‌بندی واستحکامات شروع شدنزدیك باخذآراء آصف‌و معتمد و وکیل‌الملك محرمانه شریف الدوله رادیده در مقابل مبلغ هنگفتی نظریهٔ اورانسبت بخود جلب نمودند. ماهم‌بی‌خبراز بطون قضایا. سادەو مستقیم‌عقیده وتصمیم خودرا تعقیب میکردیم. دراین‌بین شاهزاده‌اکبرمیرزا هم‌معزول شد بجای اوسرهنگ محمدصادقخان سالار نظام (کوپال) واردگردید. شریف‌الدوله چون دید که زمینه عهد و قرار داد ماسخت و محکم‌است. که اکثر معاهدین ازقبیل اعتضادالدوله. وسردار اعظم. و سالار فاتح. وسالار مفخم و اشرف نظام ونبی‌خان اردلان. ومظهرالاسلام وغیرهم بقیدطلاق قسم‌خوار شده‌اند ملاعبدالفتاح شیخ‌الاسلام وملا عبدالصمد امین الاسلام. وشجاع لشکر وحاج‌ارفع الملك وامجدالاشراف وسائرین هم بایمان ومواثیق مغلظه متحد و متفق گشته‌اند وراه انصراف وانحراف باقی‌نیست. از پول‌آصفیان هم نمی توانست صرف نظر بکند. ناچار متشبث بسالار نظام شده باو میگوید که من برحسب امر دولت مظهرالاسلام را بعزم اعدام تعقیب‌کرده‌ام. حالا فلانی وجمعی ازاهل شهرمیخواهند که یکی از وکلاء کردستان مشارالیه باشد. وایں عزم مستقیماً برضد دولت وبرعلیه من است. زیرا مظهرالاسلام پس ازآنکه وکیل شد. اگر در مجلس استیضاح بخواهدکه اگرمن غیر صالح بودم اهالی کردستان چرا مرا انتخاب کردند

واگر صالح هستم شریف الدوله بچه دلیل برای اعدام من میکوشید ، من چه جواب بدهم . سلسله جنبان این حضرات هم فقط و فقط فلانی است اگر فلانی تا خاتمه انتخابات در منزل خود توقیف شود آب از تمام آسیابها میافتد . و سائرین قادر بر هیچگونه اقدامی نخواهند بود . سالار نظام بیچاره هم که ازهمه جا بیخبراست فریب خورده تابع اراده او میشود . اینجانب هم که از این مذاکرات آگاهی حاصل کردم . بحاج ارفع الملك و حاج مظهر و والیزاده وسائر زمامداران قضیه پیغام دادم که شب درمنزل آقای مرتضیخان شجاع لشکر جمع شوند منهم بانجارفته تفصیل مذاکرات حکومت را بارئیس نظام برای آنها نقل کردم وگفتم که من روزاول حاضراین میدان شدم برحسب اجازه حکومت بود حالا که آصفیان نظریه حکومت رانسبت بخود جلب کرده اند من صلاح نمیدانم برخلاف نظریه حکومت اقدامی بنمائیم یا باید ازهمان راهی که آصفیان داخل شده اند ودل ودین حکومت را ربوده اند ماهم ازهمانراه داخل شویم وموافقت اورا نسبت بخودجلب کنیم یاازاین انتخاب صرفنظرنمائیم که بمخالفت حکومت برنخوریم آقایان حاج ارفع الملك و حاج مظهرالاسلام گفتند که شریف الدوله را شما شریف الدوله کردید اگرمساعدتها و راهنمائیهای شما بشریف الدوله در کار نبود درهمان هفتهٔ اول ورود فرارمیکرد حالا هم که شریف الدوله از آصفیان پول گرفته دیگرممکن نیست بطرف ما برگردد .ما اگر برعهد وپیمان خودباقی باشیم بهیچوجه وقعی بموافقت یا مخالفت شریف الدوله نمیگذاریم وتضیه را همینطور که شروع کرده ایم جلومیرویم سالارنظام راهم ازقضایامستحضرمیکنیم که بداند شریف الدوله برای پول خودکشی میکند نه رعایت مصلحت دولت یا ملت یکمرتبه دیدم که ازهرطرف صدای حضاربلند شده که ابداً بهیچوجه تزلزلی در عهد وپیمان ما پیدا نشده وتاآخرین قطره خون خود برای دفاع ازمتنفذین حاضریم . مختصرهر چه استدلال واحتجاج نمودم فایده نبخشیده درخاتمهٔ بیانات گفتم پس نگوئید که فلانی ندانسته تسلیم رأی وعقیدهٔ ما شد بدانید که این عقیدهٔ شما باطل است واینراهیکه میخواهید بروید بترکستان است وازامشب همه بایدخودتانرا برای تبعید برای توهین برای حبس برای همه چیز (جز نیل بمقصود) حاضر کنید مجلس را در اینجا خاتمه داده ومن مراجعت کردم فرداعصری که ۲۲ محرم بود درمنزل نشسته بودم دیدم سلطان حسینخان (پدر) با ده نفر نظامی وارد شدند . سلطان پس از طی تعارفات گفت که شریف الدوله و سرهنگ میفرمایند . چون این چند روزه

همه قسم راپورتها از ناحیه فلانی بر خلاف انتظام باداره حکومتی و ادارهٔ قشونی رسیده. وسوءتفاهماتی پیش‌آمده‌است . برای رفع‌سوء تفاهم‌مقتضی‌است که فلانی چند روزی از منزل خارج نشود وکسی را هم نزد خود نپذیرد . این عده نظامی‌هم دراینجا خواهند بودکه‌کسی را راه ندهند ـ گفتم بشریف‌الدوله‌بگوئید که امروز را هم من بهمین انتظار در منزل ماندم . ولی دولت وملت میدانند . خودش هم باطناً تصدیق داردکه عملیات من هیچوقت بر خلاف انتظام نبوده . و سراسر همه جا برای اعاده انتظام وتقویت ومساعدت بحکومت جانبازی‌ومجاهدت کرده‌ام . اگرهم درقضیه انتخابات اصطکاکی پیدا شده روز اول من با اجازه او دخالت‌کردم‌وبرحسب تصویب اوقول مساعدت بملیون دادم . اگر اخیراً ایشان برای جلب منافع شخصی از عقیدهٔ خود برگشته‌اند . اعتراضی برمن نیست زیرا که مرا از فسخ عقیده خوداطلاع نداده‌اند . با اینحال من در منزل خود هستم تا موقعی که اوقائل بخبط وخطای خود بشود وازمن معذرت بخواهد غروبی خبر رسیدکه عبدالعزیزخان اشرف‌نظام راهم قدغن‌کرده‌اندکه از منزل خود خارج نشود . فردا صبح هم خبر رسیدکه نبی‌خان اردلان را بدارالحکومه برده اورا هم تهدیدکرده است‌که بامن مراوده ننماید . در نتیجهٔ این‌اقدام مسئله‌انتخابات‌کاملا بمیل متنفذین جریان پیداکرده . احدی از معاهدین (یعنی آنهائیکه تا آخرین قطره خون خود برای هرگونه فداکاری حاضر بودند) جرئت نکردند نفس بکشند .

چند روزی درمنزل مانده . عصری محمدرضای‌آدم من‌آمدگفت‌که‌کارگذار مرا محرمانه خواست وگفت بفلانی بگوئید وکیل‌السلطان از طرف‌آصف پنجهزار تومان بشریف‌الدوله قول داده‌که فلانی را اعدام نماید . تا امروز قونسول‌انگلیس راضی نشده بود . امروز قونسول را هم راضی کرده‌اند . اگر برای نجات خود کاری از دستش برمیآید بعمل بیارد . اگرنه منتظر اقدامات ما نباشد . این خبر راکه شنیدم‌اطراف‌وجوانبش‌راسنجیدم . دیدم‌صغری‌وکبری‌درست‌است‌نتیجه‌هم بحذف اوسط قطعی خواهد بود . نزدیك غروبی‌هم میرزاهمایونخان سیاح‌که‌پیشکارمالیه بود بوسیله معین دیوان قریب بهمین مضمون پیغام داده بود و اظهار تأسف کرده بود . معین دیوان بوسیله سعادت خانم خواهرش پیغام سیاح را باینجانب رسانید . نظامیها هم پنج نفرشان دراطاق پیشخانه درمقابل‌درخروج اطاق‌اینجانب

بودند پنج نفر دیگرشان هم دراطاق سردر بیرونی منزل‌داشتند آنشب راگفتم همه‌را دریکجا شام بدهند (یا دراطاق پیشخانه‌یا دراطاق بیرونی)خود نظامیها گفته‌بودند که همه دراطاق بیرونی شام میخوریم موقعیکه برای‌آنها شام کشیدند و مستغرق خوردن غذا بودند من دستمال کبودی عوض عمامه بدور سر بسته و ده تیر را سر قنداق زده وآهسته روبدروازه رفتم‌که اگرنظامیها ندانستند ازدروازه‌خارج‌شده جان رابسلامت دربیرم واگردانستند در همانجا کاررایکطرفی‌کنیم که هرچه‌باداباد ازقضا نظامیان چون سر گرم شام خوردن بودند من سالماً از دروازه خارج شدم ساعت پنج ازشب رفته بقریه **زندان** رسیدم میرزا آقاجان عظیمی آدم کارگذار درآنجا بود اورابیدارکردیم تامن سرخوابی را شکستم‌او وشیخ عزیزوکدخدا محمد حسین چائی حاضرکرده پس از صرف چائی نزدیك صبح **رحمی** نام زندانی را همراه خود برداشته ازراه الوان رو باورامان رفتم نزدیك ظهری وارد (هویه) شدیم درآنجا ده نفری اورامی‌بودند رحمی رامرخص‌کرده بوسیله اوکاغذی تند و خشن بشریف الدوله نوشتم دوسه‌روزدر هویه بسیروشکارگذرانیده روزچهارم‌چهار سوار اورامیرا همراه خود برداشتم وبه **رزاو** رفتم روز **۲۷** صفر(۱۳۳۹)نیز کاغذ دیگری‌بمضمون ذیل بشریف الدوله نوشتم :

بعرض حضورسرور بی‌وفای خود میرساند

دارم گله بی نهایت از تو　　لیکن نکنم شکایت از تو

برحسب ظاهر سبب سانسور کردن‌حقیررادرانظار مردم عوام تصور انقلاب وتوهم آشوب شهر قرارداده بودید برای ابطال این تصور باطل و اثبات اینکه اینگونه توهمات واتهامات ازمن‌دوروهیچ قوهٔ درعالم جزقوه‌محبت نمیتواند حقیرراسانسور نماید اینك بدون توجه به پست دم دراطاق‌وبالا پشت‌بام ومیان حیاط ودم دروازه وسرکوچه ومعابرباکمال بی‌باکی‌وقوت قلب دعای(شاهت الوجوه) بروی‌همه دمیده یکه وتنها ازمنزل بیرون‌آمده بخط مستقیم باین سنگلاخ اورامان‌آمدم حالا از خود شما انصاف‌میطلبم که بمحکمه وجدان خودتان رجوع فرموده اگر یکذره خیال انقلاب یاعزم شهرآشوبی در دماغ این یکه تاز میدان سیاست موجود بود با آن اطلاعات‌کافیه که هردو از وضع مرکز و رموز سیاست امروزه داریم وبا این وسایل وموجبات که در کلیه نقاط سرحدی کردستان برای انقلاب فراهم است و باآن قدرت و توانائیکه شخص شما در ذات ذی سراغ دارید اگرمن همچو

امر خیری را در نظر میداشتم . البته تصدیق میفرمائید که در این بحبوحهٔ وسایل دراین منبع ومرکز آشوب که اورامان نام دارد، وازتمام کوه و جبالش سنگ فتنه می بارد، بهتروزود ترمیتوانم این عزم را اگرداشته باشم بموقع اجراء بگذارم .

که بیك کبریت کشیدن بدون هیچگونه مانع ومعذوری تمام صفحه کردستان یك دریای آتش بلکه یك دوزخ موعود خواهد شد. قلباً هم اذعان خواهید فرمود که سه صد نفرژاندارم گرسنهٔ پابرهنهٔ بی نان وآب وبی‌مونسیون هم ازانقلاب امروزه خصوصاً که فقیر فروزینهٔ آن باشم نمی‌تواند جلوگیری نماید — پس علی‌الرغم مفسدین اینك باهمه این وسائل واستعداد. دراین شاخسارمحیرالافکارروزگاررابسیروشکار وگفتن اشعار میگذرانم. تاسیه روی شود هرکه دراوغش باشد - غزلی‌ازآن‌اشعار که راجع بآن یار بی‌قول وقراراست. برسم هدیه وارمغان این دیار برای‌یادگار ارسال حضورگردید. بدقت بخوانید وگذشته هارا یاد بیارید .

الاسف عمری عبث درراه‌خوبان‌باختم حسرتاازساده‌گی ره را زچه‌نشناختم
هرچه‌کردم سعی‌درنظم سمندژخبط‌بود خانه بهر دلبر نـا مهربان پرداختم
کیست آن‌دلبر شریف‌الدوله‌کزبی‌مهریش یکشبه باپای‌خود تا خاك‌بهمن‌تاختم

درره عشق هرچه پیش‌آیدخوش‌آیدچاره‌چیست عهدخود دردوستی تاسرنمایان‌ساختم

آتشی افروختم برجان خود مانند شمع دمبدم آتش همی میسوخت و من میباختم
تاقمار عشق او من باختم در نرد دل گه شرف‌که آبروآخر سر و جان باختم
آنچه ازدستم برآمد جهدکردم دررهش گاه‌آئین بستمی‌که طاق نصرت ساختم
من چه بدعت‌کرده بودم یاکجا برضداو آتشی افروختم یـا بیـرقی افراختم
بهرچه‌سلطان‌حسین‌خان‌همچوبرج زهرمار حمله بر من آورد شایدکه دل میباختم
قدردان دردوستی این بردباریراکه من یکه تاز روز نیرویم سپر انداختم
آنچه‌گردون بامن محزون‌کند دلخورنیم چون خطاکردم‌که از عالم باو پرداختم
من نمیکردم نوازش با سگان پاچه‌گیر من بتقلید تواین سلك بچه‌گان بنواختم
نادمم ازکارخود لیکن پشیمانی چه سود آشکارا گوهر نیکی به چـاه انداختم
یوسف ازهمراهی‌اخوان بجزز ندان‌ندید منهم از این ماجری اخوان خودبشناختم
نیست‌درایرانیان دراین زمان ذوق‌سماع وارنه‌گوش عرش رازین بزم‌کرمیـساختم
اخگرا بگذرزاوضاع شریف ودم مزن کاین حریف بیوفا را زود من بشناختم

این رباعی‌را هم‌به کلنل‌سالارنظام نوشتم

گرچه‌دراین‌دیارتنهائیم لیك‌از یاد تونیاسائیم
توبماتیغ برکشیدی‌وما دردل‌ازمهر تو بیفزائیم

جعفر سلطان لهون؛ ومحمود خان کانی سانان که این قضایا را شنیده بودند آدم نزد فقیر فرستادند که ما با تمام قوی حاضریم هرطور فلانی دستور میدهد انجام بدهیم بشرط اینکه فلانی دیگر بشهر نرود ودراورامان بماند ـ دیدم اگر اقدامی بشود ممکن است اولیاء دولت تصور کنند که برعلیه دولت قیام شده است . نه بر علیه شخص شریف الدوله . لذا شرح قضایارا ازخط کرمانشاه باقای وثوق الدوله نوشتم ایشان اقدام اینجانب را مقتضی ندانسته شرحی توبیخ و ملامت بشریف الدوله نوشته بودند ـ در ۹ ربیع الاول خبر رسید که وکلاء مصنوعی (یعنی سردار معظم . وکیل الملك حاج اسدالله خان) بجانب طهران حرکت کردند ـ میانه ما هم بالاخره با شریف الدوله التیام پیدا کرده . روز ۲۶ جمیدی الاولی (۱۳۲۹) از رزاو بعزم مراجعت حرکت کردم . شریف الدوله آقایان اعتضادالدوله کارگذار وسرداراعظم . وسالارمفخم وجمعی را تا حسن آباد باستقبال فرستاد روز غره جمیدی الثانیه (۱۳۲۹) که مصادف با اوائل حوت بود واردشهر شدیم . پیش از ورودما آقای حاج شیخ عبدالله بمنزل حکومت رفته بود. ما هم مستقیما بدارالحکومه رفته باحضور حاج شیخ عبدالله وکار گذار وسردار اعظم وسالارمفخم واعظم الدوله . مضی مامضی بعمل آمده . گفتم خیال درهمه آفاق رفت وباز آمد . جزازحضور توخوشتر ندیدجائی را

درپنجم حوت خبر رسید که صبح ۳ حوت (۱۳۲۹) در طهران (کودتا) شروع شده وسید ضیاء الدین طباطبائی مدیر جریده ر عدمقام ریاست وزراء را احراز نموده است اکثر رجال وبزرگان وشاهزادگان طهران را دستگیر و درتزاقخانه توقیف کرده است وغالب حکام راهم امرداده درولایات حبس نموده اند . شریف الدوله واهمه کرده ازحکومت استعفا داد . اینجانب بواسطه سوابقی که درموضوع سردار محیی باسید ضیاء داشتم . در ۲۲ حوت تلگرافا بایشان اظهار کردم در این هنگام که اصلاحات وانتظامات کردستان درنتیجه زحمات آقای شریف الدوله حکمران دارد رو بتکامل میرود و اهالی بنعمت آسایش نایل شده اند . مستدعی است استعفای ایشان راقبول نفرموده تاکید بفرمایند که باکمال دلگرمی واستظهار بتکمیل نواقص و تمام انتظامات اینسامان بپردازد

در ۲۸ حوت تلگراف ابقاء وادامه حکمرانی شریف الدوله رسید. باینجانب هم جواب داد — جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقای شیخ محمد امام جمعه دامت برکاته تلگراف جنابعالی مبنی برتقاضای ادامه حکمرانی جناب مستطاب اجل اکرم آقای شریف الدوله بحکومت کردستان موجب مسرت وخوشوقتی گردید تلگراف ابقای

ایشان صادر ومراتب مودت وامتنان خودرا ازحسن نیت وعوالم خیرخواهی جنابعالی اظهار مینمایم — (سیدضیاءالدین طباطبائی ریاست وزراء)

سپس آقای سیدالوزراء بیانیهٔ رابعنوان (پیام) خطاب بعموم هموطنان اهالی ایران نوشته در جرابد درج و منتشر نمود . اینجانب هم بتاریخ ۵ حمل مطابق با بیستم رجب جوابی بآن بیانه بعنوان(پاسخ بهپیام) نوشه چون پیام و پاسخ هردو درجراید درج ومنتشر شده‌اند . نسخه آنها نزد همه کس موجود است دیگر تکرارآن را دراینجا زیادی میدانیم — دراواخر رجب حمیده‌خانم عیال اینجانب که دختر مرحوم صدیق دیوان بود فوت نمود .شریف‌الدوله برای جبران ماسبق از کارگذار پرسیده بودکه فلانی بچه عکس مایل است که ما برای او خواستگاری نمائیم .کارگذارگفته بود تصور دارم خیال دارد دختر حاج‌ملك التجار را بیارد . روز ٦ شوال شریف‌الدوله بدون مراجعه باینجانب سالار مفخم را همراه خود برده بدیدن حاج ملك‌التجار میرود . و در همان مجلس بتول خانم دختر مشارالیه را خواستگاری مینماید و مراسم دست بوسی را بعمل آورده از آنجا جریان امر را باینجانب پیغام داد — روز دهم شوال که مطابق ۲۵ جوزا بود صیغهٔ عقد نکاح مشارالیها جاری‌شده . روز حرکت عروس خود شریف‌الدوله مجلس عروسی‌را در دارالحکومه منعقد ساخته شربت وشیرینی‌ونهارمفصلی تهیه نمود از عموم علماء و اعیان هم دعوت کرد . پس‌از صرف نهارطرف عصری عموما بخانه حاج‌ملك‌رفتیم عروس‌را توی تخت نشانده‌آقای‌کلنل سالارنظام باءقوم صاحب‌منصبان‌وروسای محترم دوائر دولتی وغیره واعیان‌شهرپیاده‌درجلوتخت‌عروس‌حرکت کرده‌تاوارد منزل‌شدیم کلیه مخارج عروس‌را شخص شریف‌الدوله متحمل شد. و نگذاشت اینجانب دیناری، خرج کنم .صبح فردای شب زفاف مراسله ذیل را باینجانب نوشتند.

خدمت باسعادت‌حضرت‌مستطاب شریعتمدارملاذ‌الانام . زوج بتول‌وصهررسول علام فهام آقای امام جمعه دامت برکاته — فدایت شوم امروز صبح حضرت والا شاهزاده اقبال‌السلطان پیش از همه وقت با حالتی شعف آمیز در عرصه ایوان عرض اندام نمود . سئوال کردم چه تازه‌ای دارید . جواب دادند . خبر تازهٔ جز موفقیت حضرت امام علیه‌السلام به تسخیر و تصرف قلعه در شهرنیست. جمعی بودند خندیدند مجلس هم دراین احرازموفقیت امام کامکارشادمان شدم .

چون مجال نکردم درآن موقع عرض احساساتی بنمایم این‌است‌حالا استراق فرصت نموده قلم برداشته بوسیله این نامه‌بآن امام قادر نیرومند . وآن پیشوای

توانای خود تبریك میگویم. واساساً مطمئن بودم که آن عنصر فعال که در تسخیر قلاع شامخه هیچوقت عاجز و قاصر نبوده‌اند بتصرف مراکز جسمانی نازنینان البته قادر. و ووسفیدی مخلصان و پیروان را موجب‌اند امیدوارم این اقدام شجیعانهٔ حضرت مستطاب عالی موجب و مولد امام زاده بنام احمد که بسعادت ابدی پدر و فرزند نایل باشند گردد. حالا دیگر موقعی است که زوج بتول و صهر رسول را مخاطب ساخته عرض کنم

آفرین برتوای امام دلیر — که نمودی بتول را نخچیر
شاد زی درزمانه با دلدار — که نگار افکنی و با تدبیر
مرحبا ای امام دانشمند — خوب کردی توقلعه راتسخیر
خواهی ارمن زتوشوم راضی — زود اینجا بیا بکن تقریر
که چگونه بدخت پیغمبر — رحم ننمودهٔ زهی تقصیر
اهر من بایدت بزیر کشی — نه فرشته کنی اسیر بزیر
لیك دانم زلطف عاطفتت — دل دلدار کردهٔ زنجیر
اهرمن کش امام انجمنی — درملك زاده مهر تواست ضمیر

سالها شاد باش با یارت
سرور انبیاء نگهدارت

اینجانب نیز اشعار ذیل را درجواب نوشته فرستادم.

مرحبا ای امیرخوش تقریر — ای خجسته شریف با تدبیر
از عنایات و لطف قلبی تو — من نمودم بتول را نخچیر
گرچه زوج بتول وصهر رسول — گشته‌ام لیك دربرتو اسیر
ضرب عاشق به پیکر معشوق — ازره خدمت است نه تقصیر
چشم زخمی بدخت پیغمبر — گررسیده است عذرما پذیر
حملات امام خونین است — باحذرباش و هیچ‌خورده مگیر
هرکه رالطف تواست پشتیبان — هست درکار فتح قلعه دلیر
قلعه کاشی است(۱) نه حصارچین — زانسبب بی‌درنگ شد تسخیر
اگرهم بیش رفت سخت بدی — من عقب‌می نشستمی چون شر
تافلك دایر است وسر گردان — تا ملك رشك بخش بدرمنیر

باد همواره لطف حق یارت
سرور انبیاء نگهدارت

روز یکشنبه ۱۱ ذی‌قعده (۱۳۳۹) مطابق با ۲۶ سرطان آصف اعظم اهل

(۱) شریف‌الدوله اهل کاشان میباشد. کلمه کاشی اشاره باین معنی است.

شهر را همدست نموده بر شریف الدوله شوریدند و عموماً در هاجر خاتون متحصن شدند دو هفته در آنجا مانده نماز جمعه را در آنجا گذاردند . تمام مخارج شام و نهار و قند و چائی و قیمت تلگراف و سائر تکالیف و تعارفات بعهده شخص آصف بود . پس از انفصال از حکومت . چند روزی در کردستان مانده عصر پنجشنبه ۵ محرم (۱۳٤۰) رهسپار طهران گردید. هنگامیکه اهل شهر در هاجر خاتون بودند. اینجانب هم روزی یکمرتبه یا دو مرتبه برسم دیدن آنجا میرفتم. شریف الدوله پیغام داده بود که فلانی چرا بهاجر خانوبها ملحق شده ما که (مضی مامضی) کرده بودیم . جواب دادم - که او میرود .و من در اینجا می مانم . آنروز (مضی مامضی) کردیم . امروز هم (مضی من مضی) میکنیم

(حکومت میرزا یوسفخان قایم مقام تبریزی)

پس از عزل شریف الدوله روز یکشنبه ۷ صفر (۱۳٤۰) میرزا یوسف خان قایم مقام تبریزی بسمت حکومت کردستان وارد شد . آقای امیر منتخب بعنوان نیابت حکومت . و آقای فرید السلطان بسمت ریاست کابینه حکومتی . در معیت او بودند . صبح همان روز ورود حکمران .آصف اعظم بقریهٔ **گرده میران** رفت و از آنجا رهسپار طهران گردید - پس از معزول شدن کلنل سالار نظام هم کلنل اکرم نظام مامور کردستان گردید - حکومت قایم مقام ترکی بود. در زمان حکومت او چیزی که قابل ذکر باشد رخ نداد . جز دنبال کردن آقا علی منصور نظام با پاره آجر . و له کردن محمد امین بیک ضرغام لشگر در زیر چوب

در اوایل ربیع الثانی. یعنی روز ۱٤ قوس. تلگرافاً خبر رسید که رضا خان بمقام وزارت جنگ و فرماندهی کل قوای ایران نایل گردید - چند روز بعد خبر رسید که سید ضیاء الدین رئیس الوزراء سردار رشید را مرخص نمود و میرزا علی محمد خان عضو وزارت داخله را همراه او فرستاده بروانسر مراجعت کرد لدی الورود بروانسر شروع میکند بکاغذپرانی و فرستادن تحف و هدایا برای رؤسای عشایر و بدگوئی نسبت برضا خان وزیر جنگ در قلیل مدتی تمام رؤسای سرحدی و سنجابی وغیره را باخود همدست نموده و پستهای نظامی را که در روانسر و اطراف بودند همه را خلع اسلحه ساخت. که اخیراً مستر **کاون** قونسول انگلیس مقیم کرمانشاه نزد سردار رشید رفته برحسب خواهش او اسلحه را رد نمود.

«حکومت شاهزاده اسدالله‌میرزای شهاب‌الدوله»

پس‌از عزل قایم‌مقام. شاهزاده اسدالله‌میرزای شهاب‌الدوله. حاکم کردستان شده روزچهارشنبه ۲۸ شعبان (۱۳۳٤۰) وارد گردیده. اکرم‌نظام رئیس‌قشون هم ازماموریت کردستان منفصل، وبجای‌او سرهنگ احمد خان منصور برپاست قشون وارد گردید. چند روزی گذشت شاهزادهٔ حکمران باینجانب گفت که این شکل حکمرانی بمذاق من‌خیلی ناگواراست که‌من در شهر دارای عنوان حکومت باشم ودرسه فرسنگی اورامی بیاغیگری و اشغال دهات مردم مشغول باشند. اگر ممکن است ترتیبی فراهم بیارید که‌اینها بمن‌اظهار اطاعت بکنند وتخفیفی دراین رویه بدهند که‌شرافت من درنظر دولت وملت‌محفوظ باشد. بااینکه سالهای‌متمادی بود اورامان ازجامعه کردستان مجزی ویك‌حکومت مستقل عشایری شده بود که بهیچوجه اعتنائی بحکام کردستان نداشتند. معهذا چون شاهزاده شخص نجیب خوش فطرتی‌بود. بی‌میل نبودم که‌در حدود مقدورات خود خاطراورااز‌خودخرسند بدارم. بنابراین شرحی متضمن‌نیش‌ونوش بخوانین اورامان نوشتم که‌این حکومت‌شاهزادهٔ نیك‌نفس خوش‌نیتی است. وهیچ‌مناسبت باحکام جابرسابق ندارد لازم‌است ازوجود اوحسن استفاده نموده هرچه زودتر بملاقات او بیائید که‌بوسیله او سوابق خود را ترمیم نمائید ..

پس‌ازچندروزعموم‌خوانین رزاو باجمعیت وتفنگچی‌اورامان‌حرکت‌کرده بقریهٔ نوره (ناو دره بوده ازکثرت استعمال‌نوره‌شده) آمدند. ازآنجابشیرالاسلام‌رابا یکرأس قاطر بعنوان هدیه حکومتی از جلسو بشهر فرستادند. در ضمن هم پیغام داده بودند که ما جرئت نداریم بشهر بیائیم می خواهیم در خارج شهر حکومت را ملاقات نمائیم . اینجانب هم بشیرو قاطر را خدمت حکومت برده . حکومت درحیاط خلوت روبفردوسی منزل‌کرده بود . قاطر رادر حیاط تالار نگاهداشته . بشیر را بحضور بردم . پس ازآنکه بشیر خدمت حکومت رسید و تعارفات معموله بعمل آمد . ناگاه صدای قاطر از حیاط تالار بلند شد . حکومت از پیشخدمت پرسیدکه این صدای الاغ چیست . من‌گفتم الاغ‌نیست قاطر استرفیق بشیرالاسلام است . از شرف اندوزی بشیر و محروم ماندن خود عصبانی شده ناچار بصدای رسا اظهار وجود مینماید و احساسات صمیمانه خودرا تقدیم میدارد پس‌از خنده مفصل وآوردن قاطر بحضور . قراردادیم که حکومت چادر و دستگاه

حکومتی را **بامانیه** بفرستد . خوانین هم در امانیه شرف اندوز حضور شوند . فردای آنروز که جمعه ۹ ذیقعدهٔ (۱۳٤۰) بود حکومت باچادر ودستگاه به امانیه رفته . منهم باتفاق بشیر تا **کمیز** باستقبال خوانین رفتیم وازآنجا بامانیه عطف عنان نمودیم . خوانین در امانیه شرف اندوز حضور حکمران شده پس از صرف شربت وچائی بچادر مخصوص رفتند و استراحت نمودند . من خواستم برای نماز جمعه بشهر بروم ودوباره عصری برگردم . خوانین واهمه کرده جدا گفتند اگر شما بشهر بروید ماهم ازاینجا حرکت خواهیم کرد (تصور کرده بودند که دسیسهٔ درکار است و حضورمن مانع ازاجراء آندسیسه خواهدبود) ناچار درآنجاماندم تانهار برای آنها کشیدند . پیشخدمت آمد خبردادکه هیچکس دست برای نهار نمی برد و میگویند تافلانی نیاید باماازاین نهار نخورد مانخواهیم‌خورد . ناچار حکومت‌را تنها گذاشته من بچادر خوانین‌رفتم‌ودرآنجانهار خوردیم پس‌ازآنکه‌من چند لقمه‌از نهار خوردم آنوقت خوانین هم‌شروع بخوردن کردند ـ

پس‌از صرف نهاردو پرده عکس . یکی‌تنها ازخوانین . ودیگری از خوانین باتمام تفنگچی ها برداشته شد ومرخص شدند . حکومت فوق‌العاده ازآمدن آنها خوشحال شد ـ پس‌از چندی خبر رسیدکه سردار رشید عازم است بکردستان بیاید . منور خانم دختر اعظم خان راکه معقودهٔ غلامحسین خان اخوی زاده اش بود حرکت‌بدهد اورامیها هم بشهر آمده بودندکه طلعت خانم دخترشیخ عارف را که منکوحه حسین خان رشیدالملك بود حرکت بدهند . منهم عازم قریه **تنگیسر** بودم . در همانروز که اورامیها دختر شیخ عارف را حرکت دادند منهم رهسپار تنگیسر شدم . روز بعد سردار رشید بـادوسه هزار سوار جوانرودی و روانسری وسنجابی بشهرآمده سوارهای‌او برحسب دستور خودش در اطراف شهر بنای‌هرزه‌گی وتیراندازی روبشهر میگذارند وگلوله بدرودیوار خانها میخورد . واهل شهر را متوحش میسازند ـ کسی‌را خدا سرنگونش‌کند . بکار بدی رهنمونش‌کند . این حرکت درمیان عشایر بی‌اندازه مقبوح ومذموم است‌که‌کسان داماد . درمحل عروس اظهار وجود وخودنمائی بنمایند . وهروقت این رویه ازکسان داماد مشهود شده . کسان عروس‌هم بمقام معارضه برآمده قتلها وزدوخوردها دربین طرفین‌درگیرشده است وشادی مبدل بعزا وسوگواری گشته است .

سردار پس ازاین حرکت لغو در چمن شرف‌الملك پیاده شده چادر برای اومیزنند وسواره‌اش درظفریه‌ویاغهای‌اطراف منزل میکنند . وحکومت وسرهنگ

واعیان شهر هم که بدیدن او میروند . نسبت به آنها نیز بی اعتنائی بخرج میدهد . رضا خان وزیرجنگ هم که در نتیجه خلع سلاح پست های نظامی و پاره اقدامات دیگر که از سردار سر زده بود . علی‌اکبر خان سردار مقتدر را از حبس آزاد مینماید واورا امر میدهد که زنده یا کشته سردار رشید را دستگیر نماید . این خبر در همان مجلس چمن شرف‌الملك محرمانه بسردار رشید میرسد فوراً سردار دست‌وپای خود را گم کرده بدون معطلی عروس را حرکت میدهد . و مراجعت مینماید . شهاب‌الدوله هم شرح هرزه‌گی اورا بوزارت جنگ اطلاع میدهد . وزیر جنگ امر مؤکد بامیرلشکر(احمدآقاخان) کهدر کرمانشاه بودمیدهد که خاتمه بهرزه‌گی‌مشارالیه بدهد . علی‌اکبرخان‌سردار مقتدر هم که بمیان‌سنجابی مراجعت میکند می‌بیندکه اوضاع سنجابی بکلی مختل شده عموماً تابع سرداررشید شده‌اند وجای امید برای او باقی نمانده . ناچار میخواهد از راه دوستی داخل شده‌که شاید باین وسیله راهدستی پیدا کرده بتواند اوامر وزارت جنگ راکه آرزوی دیرینهٔ او بود انجام بدهد . اول مرتبه میانه سردار را با جعفر سلطان تیره نموده . اورا وادارنمود اردوئی مرکب از ششهزار سوار وپیاده بر علیه‌جعفر سلطان حرکت داد . سردار مقتدرهم با جمعیت سنجابی جزواین اردو شد .که در نتیجهٔ این تدبیر دوباره اقتدارات خود را برئیل سنجابی‌تجدید نمود . جعفرسلطان هم با چهار هزارنفرتفنگچی باستقبال این اردوآمد در حوالی سریاس . وشمشیر تلاقی فریقین بعمل‌آمده جنگ سختی درگیرشد واردوی روانسروسنجابی با تلفات زیادشکست خوردند . ولی‌نزدیك شدن سردارمقتدربسرداررشید در نظروزارتجنگ عکس اثربخشیده مورد سوءظن واقع شدکه بالاخره‌امیرلشکر برحسب‌دستوروزارت جنگ اورابکرمانشاه خواسته دستگیرنمود

مقارن همین ایام سرهنگ محمودخان فرمانده بانه هم برای‌استفادهٔ‌شخصی فشارات وتضییقاتی برای‌فرج خان بانهٔ فراهم آورده فرج خان تاب تضییقات اورا نیاورده فرارمیکند پس‌ازفرارمشارالیه دوطفل صغیراوراکه قادرخان وعبدالله‌خان نام داشتند اولی یازده سال دومی نه سال داشت گرفته روانه خرم آباد نمود این خبرکه بمن رسید فوراً حکومت را هم اطلاع دادم متفقاً خدمت امارت لشکر تلگراف کردیم که این ترتیب درمنطقه‌کردستان انعکاس خوشی ندارد مقتضی است پسران فرج‌خان را عودت بدهند امارت لشکر هردو طفل را عودت داده روز ۳ محرم (۱۳۴۱) واردوتسلیم اینجانب شدند سرهنگ محمود خان هم درنتیجه این

خبط وخطا ازفرماندهی بانه معزول گردید اینجانب بتلافی این لطف و محبت که امیرلشکرمبذول فرمودند نوشتم خودفرج خان بشهرسنندج آمده مراتب اطاعت و بندگی خود را بدولت تقدیم نمود وپس از چند روز پسرانرا باو تحویل دادیم و با کمال دلگرمی و مسرت مراجعت نمود و بالاخره در راه خدمت بدولت کشته شد ـ

درماه ربیع الاول (۱۳٤۱) که مصادف با برج عقرب بود چندین تلگراف کشف ورمز ازطرف امارت لشگرغرب (آقای احمد آقاخان) توسط حکومت و ریاست قشون خطاب باینجانب رسید که سردار رشید سوءاستفاده از رأفت وعطوفت دولت نموده درمحل مشغول دسته بندی وخود سری وتخدیش قلوب مأمورین دولت است بنابراین دولت تصمیم گرفته که ازاقدامات وحشیانه اوجلوگیری نمایدهرگاه فلانی در اطراف این تصمیم که دولت بمشار الیه اتخاذ نموده مساعی و مقدورات خود را مبذول نماید علاوه براینکه قشون را رهین منت خود ساخته زمینهٔ وسیعی هم برای خود تهیه خواهد کرد که بمدارج عالیه و مقامات فائقه ارتقاء نماید اینجانب هم نظر باشتیاق و علاقهٔ که همواره بانتظام کردستان داشته و دارم قلباً بی میل نبودم که به نیات و نظریات دولت مساعدت نمایدم بعلاوه در قضیه جنگ با جعفر سلطان هم چون اینجانب شرحی مبنی برتوبیخ و ملامت بسردارنوشته بودم واودرجواب نوشته بودکه سیاست و مملکت داری باعلم وعرفان خیلی تفاوت دارد . سیاست ایجاب کرده که باید دماراز روزگار عفریت لهون دربیارم بااینکه رفت وشکست خورد . معهذا بی عزم نبودم که یکوقتی برحسب اقتضا اورا بوخامت عواقب آن خبط وخطا آشنا نمایم . بنابراین در اوایل ربیع الاول (۱۳٤۱) که مصادف با اوایل قوس بود . برف زیادی هم آمده بود . با اجازه حکومت و رئیس قشون حرکت کردم ـ اول بهقریه رزاو رفتم از تمام خوانین آنجا بقید قسم التزام یا بهرگرفتم که هنگام حرکت اردوی دولتی بجانب روانسر خرانهن وزاو باتمام قوای خود بمساعدت اردوی دولتی بیایند . ازآنجا هم بقلعه گاه رفته ازمحمد صالح سلطان وعبدالله بیگ سرهنگ نیز بهمین ترتیب التزام گرفتم . ازآنجا نیز بدزلی رفته از محمود خان دزلی هم التزام گرفتم که بهیچوجه کمك و مساعدت به سردار نکنند وبرای انجام اوامر دولت حاضر باشند . ازآنجاهم خدمت شیخ حسام الدین رفتم ایشانرا درگلعنبر ملاقات نموده بهمین ترتیب حاضرساختم. ازآنجا به

نفسود پایتخت لهون رفتم جعفرسلطان‌را نیز بقید قسم حاضر کردم که با تمام قوای خود برعلیه سردار رشید حرکت کند. ازآنجاهم عنایت‌الله بیگ افتخار السلطانرا بعنوان نمایندگی بجوانرود و میان قیادی و بابا جانی و ولدبیگی و ایناخی و گوران فرستادم همه را با هم متحد ساخته از عموم روسا التزام گرفت که هنگام حرکت اردو جمیعا در تحت اوامر امیر لشکر بر علیه سردار رشید قیام واقدام نمایند ـ پس از انجام این قضایا و حصول اطمینان از اتحاد عشایر و محاصره شدن معنوی سردار رشید ، در میان برف و سرما مراجعت کردم . منزل اول به **نودشه** آمدم احمد بیگ پسر جعفر سلطان که در آنجا منزل داشت به استقبال آمده شب‌را درآنجا ماندیم پذیرائی مفصلی بعمل آورد فردا پس ازصرف چائی وپیش قلیانی بجانب‌هجیج حرکت کردیم. ازگردنه که بسوی‌آبادی‌هجیج‌سرازیر شدیم برف باریدن گرفت بمیان‌آبادی که رسیدیم درخانهٔ قاضی منزل کردیم .وضع‌دهات اورامان غالبا رویهم اتفاق افتاده که بالاپشت‌بام طبقه تحتانی . حیاط خانه طبقهٔ فوقانی است .برف که روی پشت‌بام جلوخانهٔ قاضی می‌نشست . قسمت‌طرف‌شمال که نزدیك بکوه بود برف مانده‌وسفید شده‌بود . اماقسمت طرف رودخانه‌که هوای‌دره برف‌را آب‌میکرد سیاه وبی برف مانده بود . از مشاهده اوضعیت رجز معروف یادم‌آمدکه عروس به‌خشوی خود(مادوهوهر)گفته ـ

(در هنگامیکه یکطرف بام دخترش با داماد خوابیده‌اند وطرف دیگر پسرش باعروس . نصف شب مادره بسراغ دختر و داماد رفته گفته دوست بهم بچسبید که سردتان نشود بعد بسراغ پسروعروس‌آمده گفته بهم‌نچسبید که ازگرما خفه‌میشوید) عروس ازاین تجزیه وتبعیض عصبانی شده میگوید

قربون میشم خدا را　　یك بوم‌و دو هوا را
این سر بوم گرما را　　اون سربوم سرما را

قطعاً اگر عروس وضعیت‌هجیج را میدید در مقابل استدلال مادره محکوم بسکوت شده قادر براعتراض نمیشد ـ فردا از هجیج هم حرکت‌کردیم قریب‌بیست نفری هجیجی آمدند مالهای سواری مارا بزحمت از راهی‌که از کمرکوه میگذرد وخیلی‌صعب‌العبوراست ردکردند. بعدبنزدیکی آسیای(پل) رسیدیم در انجا یکتخته سنگ‌صاف ولیز بعرض پنج شش ذرع وطول تالب رودخانه سرراه راگرفته‌بجانب رودخانه هم سرازیر واقعشده است همینکه پای مال یاانسان لیز بخورد مستقیما پرتاب شده طعمهٔ دریای روان‌که آنرا رود سیروان میگویند خواهد شد . فوراً

همجیجها رفته ازمجاری آبهاماسه و ریگ نرم نمناك جمع کرده آوردند روی آن تخته سنگ ریختند تامالها وخودما بوسیله این تدبیر از آن پرتگاه رد شده قدم بساحل نجات گذاشتیم سپس بفاصله مختصرمسافتی به **پل ملا** رسیدیم که دوتا تیر بطول بیست وچهارذرع روی سیروان یعنی همان دریای روان انداخته وبین هردو تیررا تخته سنگ انداخته‌اند که الاغ وانسان باید از روی آن رد شوند الاغهای خودشان که عادت دارند بدون واهمه بابار میگذرند ولی اشخاص نابلد والاغ غیر معتاد بـا صعوبت از آن اجـل معلـق میگـذرند و بـا واقعشده کـه الاغ رم کرده یا آدم سرش گیج خورده یکمرتبه سـرازیر شده و رهـپار دجله بغـداد گشته است مختصر بناهـزاران بیم و هراس و احتیاط از آن ورطهٔ سهمناك هـم رد شده به **اسپریز** رسیدیم - (خوانین محـل این قسم موانع را تعمداً بحـال طبیعی باقی گذاشته و تسطیح نکرده اند برای اینکه هنگام تنگنا و اردو کشی یك نفر تفنگچی میتواند درآن مواقع و معابر خطر ناك از لشکر سلم و تور جلوگیری نماید)

دراسپریزمجدداً برف با نهایت‌شدت باریدن گرفت تیکه‌های برف‌مانند **پاغنده** های پنبه (کردی گده می‌گویند) در نهایت درشتی پائین میآمدند ولی هوا چون خیلی آرام و ملایم بود همینکه بزمین میرسید قسمت عمده آن آب میشد . اگر در هوای سرد با آن ترتیب برف میآمد قطعاً در مدت یکـساعت متجاوز از یك ذرع ارتفاع پیدا میکرد - با اینحال در اندك زمانی نمایشگر قدرت عرصهٔ آفاق‌را قند و شکر ریخته . و ساحت جهان را کافور و نمك پاشید . دوشیزگان سبزه و ریاحین را مخمل سفید پوشانیده . و درختـان کهن سال را بلباس روحانیت در کشانید . نونهالان اشجار از ضربت دی کفن پوش شدند . ونوجوانان نباتات بلباس متحدالشکل در آمدند . شاخـار زنگی رخسار در پنجه ظالمانهٔ دیو سپید اسیرشد وجد اول و انهار از انعکاس رنك جبال و اشجار همشیرهٔ شیر یا همرنك طباشیر گردیدند - بـالاخره کوه و دمن را نژاد ابیض فرا گرفت و سطح زمین را سپاه سفید چهرهٔ برف متصرف گردید . که بهیچوجه فرق و امتیازی در بین خوب و بد باقی نماند . وزشت و زیبا ومستکره و نیکو. همه در زیر چادر سفیدپوشیده وپنهان گشتند - هیولای درختان و اشباح نباتات در خلال تیکه و دانه های متعاقب برف که بزمین فرود می آمدند مانند اشکال موهومه . یاصور خیالیه بنظر میآمدند و آب جویباران که از ذوبان برفها .درنهایت صفا تشکیل یافته و متصل‌سلسله

های سیمین. وزنجیره‌های بلورین بر روی ریگهای الوان پخش و پراکنده مینمودند کیفیت مخصوصی بخاطر ناظرین میرسانید .

درختان جنگلی از برفهای روی انحصان . و قطرات شاخه‌های خود .طبق طبق نقرهٔ خام . و دامن دامن در و گهر برسم شادباش بر فرق عابرین نثار مینمودند و کبك و تذرو . و قمری و چکاوك . سرودسلامتی مارا . که از آن ورطه‌های خطرناك بدون آسیب گذشته بودیم . بلحن زنگله و بوسلیك مینواختند و از اثر سرازیر شدن آبهای برف و باران بر روی تخته سنگهای صاف وهموار که بشکل دیوار. در یمین ویسار رودخانه صف کشیده و عرض اندام مینمودند. پارچه‌های مسیر راه راه یاحریر قوس و قزح برای پای انداز مسافرین بمعرض نمایش گذاشته میشد کنجشك و قناری در زیرو زبر سنگها و روی علفها با نهایت وجد و شور صدا بصدای هم داده یکدستگاه موزیك طبیعی منظمی را برای تفریح راهروان راه انداخته بودند و زاغچه و کلاغ در بالای درختها و فراز کوهها . صدا بخنده و قاه‌قاه در داده از این نمایش طبیعی . از این سینمای قدرت که دست خداوندی ترتیب داده بود اظهار حیرت و تعجب مینمودند .

فراز کوه پر از برف سایبانش سحاب — بسان تخم شتر مرغ زیر پرغراب
ز بسکه فرق جوانان شده زبرف سفید — مجال فرق نمانده است شیخ را از شاب

مختصر درمیان امواج اینگونه اوضاع طبیعیه آهسته و آرام طی طریق نموده تابه تنگه ومضیقی. که آنرا (دم گاو) میگویند رسیدیم. پس از تلاوة آیة الکرسی. ودعای حزب البر داخل مضیق شده برف هم برای تکمیل نواقص باندازه شدت پیدا کرد که همراهان درفاصلهٔ کمی همدیگر راگم میکردند. **بالاخره** بازحمت زیاد. ازتنگهٔ دم گاو سر برآورده بیك محوطهٔ رسیدیم که چندخانواری در آنجا سکونت گزیده. ومختصر آبادی را تشکیل داده بودند وآنرا **کولیژ** نام نهاده بودند. **ناچار** شب را درکولیژ ماندیم وفردا صبح حرکت کرده روز **۱۸** جمیدی الاولی واردشهر شدیم **لدی الورود** تمام التزامها واتحادنامه‌هارا که ازخوانین ورؤسای عشایر گرفته بودم تسلیم حکومت ورئیس قشون نموده تلگرافاً بطهران وخرم آباد مخابره نمودند. **چه** از طرف ریاست وزراء وفرمانده کل قوی (آقای رضاخان) وچه ازطرف امارت لشکر غرب(آقای احمد آقاخان) تلگرافات امتنان و رضامندی از زحمات اینجانب صادر گردید. درهمین ماه جمیدی الاولی آقایان محمدخان وکیل الملك . ومیرزا فرج الله‌خان سردار معظم و حاج اسدالله خان بعنوان وکالت دوره پنجم

بجانب طهران حرکت کردند - روز ۲۵ جمیدی الثانیه خبر فوت ملا عبد الجواد شیخ الاسلام که بواسطه پریشانی باخانواده بکرمانشا مهاجرت کرده بود بکردستان رسید که در آنجا حضرات زردوئیها وسایل دفن وعزاداری اورا فراهم آورده بودند و خانواده اورا بکردستان عودت دادند. این قضیه برای متمولین کردستان یك لکهٔ تاریخی شد. که این اندازه بی‌همت و بی‌حمیت بودند نتوانستند یك نفر پیشوای خودرا اداره کنند. تا بالاخره آواره کرمانشاه گردید. و در غربت وفات نمود .

در اوایل شوال خبر مراجعت میرزا علینقی خان آصف اعظم از طهران بکردستان رسید. میرزا علی‌خان اعتضادالدوله خواهش نمود که احتراماتی برای ورود او فراهم بیاوریم. من میل موافقت نداشتم زیرا این شخص مکرر امتحان خودرا داده برخلاف دو برادر دیگرش. شخص خود خواه لجباز بی‌عاطفه ایست ونسبت بخویش و بیگانه بدنهاد و بدنیت میباشد. همیشه آبادی خود را در خرابی دیگران میداند. و فطرتاً مخالف سعادت و دشمن آسایش جامعه است باینجهة رعایت احترام و توقیر نسبت باین قبیل اشخاص. منافی وجدان وخلاف انسانیت است

نکوئی بابدان کردن چنان است که بدکردن بجای نیك مردان

بااینحال از بسکه اعتضادالدوله اصرار نمود . محض انجام خواهش او روز ۸ شوال که مشارالیه واردمیشد . عموم علماء واعیان وکسبه وتجار رابرای دوساعت بغروب مانده بمنزل مشارالیه دعوت نمودم . بیش ازوقت هم خود اینجانب باکارگذار بآنجا رفته لوازم تجلیل و احترام رابرای ورود او فراهم آوردیم . پس از ورود . عنوانات وتفصیلاتی ازاو ناشی شد که من سهل است اعتضادالدوله راهم از خواهش و اصرار خودنادم وپشیمان ساخت -

روز ۱۸ شوال (۱۳٤۱) که مصادف بادویم ماه بهار بود حسب الامر امارت لشکر غرب فوج کردستان درتحت ریاست سرهنگ احمدخان منصور بجانب روانسر حرکت نمود . عباس خان امیرمخصوص هم باقوای کهر . وبهرام بیگ سردار اکرم باقوای ولدبیگی. ووکیل جوانرود و سائر رؤسای عشایر سرحدی نیز هریك با جمعیت خودحرکت کرده . خود امیرلشکر هم بافوج کرمانشاه متوجه روانسر گردید بمحض رسیدن سردار اکرم و قوای جوانرود بروانسر مختصر زد و خوردی درگیر شده . سردار رشید روانسررا تخلیه مینماید . وباکلفت وعائله به (چالاوهٔ) شاهو وازآنجابه رزاو پناهنده میشود . جعفرسلطان بانتظار رزاویها دیرتر باردومیرسد باینجهة مورد توجه امیرلشکر واقع نمیشود . امیر لشکر سرهنگ کیکو خان را

درروانسر گذاشته و علی‌بیگ وسائر پسران حاج آقا را دستگیر مینماید . خبر که باینجانب رسید کاغذی مبنی بر شفاعت آنها بامیر نوشتم . امیر آنها را مرخص کرد و خود بکرمانشاه مراجعت نمود . سرهنگ احمدخان هم روز ۲۶ شوال بشهر برگشت سرداو رشیدهم مدتی در دزاو مانده بعد بخیال استمداد به **هریوان** واز آنجا به **پیران** نزد ملك محمود میرود . هیچکس مساعدتی باو نمی نماید (چون همه التزام داده بودند که باو همراهی نکنند) - روز ۱۱ صفر (۱۳۴۲) کاغذی از مشارالیه باینجانب رسید اظهار ندامت و پشیمانی ازگذشته‌ها نموده و در ضمن استشاره کرده بود که آیا صلاح هست بدولت تسلیم شود یا نه . جواب نوشتم که اطاعهٔ اوامر دولت محتاج باستخاره و استشاره نیست - هرکه گریزد ز خراجات شاه . بارکش قول بیابان شود - چندروز بعد خبر رسید که بوسیلهٔ سرهنگ گیکوخان بهمدان خدمت امیر لشکر رفته وامیراورا بطهران فرستاده است . دراین اثناء خبر رسید که در **مجلس** فیما بین آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس شورای ملی و آقای وزیرجنگ (رضاخان) نگرانی تولید شده ووزیرجنگ قهر کرده بشمران رفته است نظر بسوابق دوستی که باوزیرجنگ داشتم . ومیدانستم یگانه کسیکه بتواند کشورایران را ازاین منجلاب کنونی نجات دهد . فقط امروز منحصر بشخص مشارالیه است . لذا تلگرافی بمضمون ذیل بآقای موتمن الملك مخابره کردم -

از کردستان. به طهران-۲۸ میزان- حضورحضرت اشرف آقای موتمن الملك رئیس محترم مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه . اگر از اشخاص بر جستهٔ ایران قدردانی میشد وخاطر رجال نامی را افسرده نمی‌کردیم . تااینقدر به مرض قحط الرجال گرفتار نمیشدیم . اکنون که آقای رضاخان وزیرجنگ دامن همت بکمر زده بانهایت رشادت و نیرومندی سرتاسرمملکت را امن ومنظم نموده وخاتمه باوضاع خانخانی وملوك الطوایفی داده است شایسته نیست که بجای قدردانی وتشویق اورا دلسرد ومأیوس نمایند . همان اندازه که برای وضع قانون وانتظام پارلمان اشخاص لازم داریم . بهمان اندازه برای اجرای قانون وتعمیم انتظام نیز برجال دلیرزیر دست احتیاج داریم که ماءالحیوة امنیت و انتظام را درکلیهٔ اعماق مملکت جریان بدهد . مخصوصاً ما اهالی کردستان ومردمان سرحدنشین کاملا قدر امثال آقای وزیر جنگ را بهتر میدانیم که سالها است بمصیبت انقلاب وعدم انتظام گرفتار هستیم . و فعلا چندصباحی است ازبرتو اقدامات صمیمانه اوراحت وآسوده گشته‌ایم . با نهایت اضطراب وبیقراری ؛ منتظریم هرچه زودتر موجبات دلگرمی ممزی‌الیه را فراهم

آورده روا مدارید که دوباره ایران اسیر انقلاب وطعمه آشوب شود (الاحقرمحمد مردوخ) -

جواب ازطهران بکردستان . تاریخ وصول ۲ عقرب (۱۳۰۲)-

جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقای شیخ محمدآیت‌الله دامت سعادته تلگراف‌شمارهٔ ۵۷ مشعر براحساسات‌قدردانی واظهار نگرانی واصل نسبت به پاره مسایل قانونی مذاکراتی درجریان بوده‌که باتوضیحات آقای وزیرجنگ درمجلس بحمدالله رفع وفعلا مشغول انجام وظایف مقرره میباشند وخدمات ایشان را مجلس شورای ملی تمجید مینماید- (رئیس مجلس شورایملی مؤتمن‌الملك) -

شب سه شنبه ۲۶ ربیع‌الاول (۱۳۴۲) ملاعبدالله دشتی مفتی متوفی شده . روز چهارشنبه۹ جمیدی‌الاولی‌هم شیخ نجم‌الدین حجةالاسلام وفات یافت دراواسط رجب (۱۳۴۲) خبررسیدکه درطهران زمزمهٔ جمهوریت درگیر شده است . روز ۲۸ رجب نیز برحسب دستور مقامات عالیه اینجانب کمیتهٔ نهضت ملی‌را از آقایان ذیل تشکیل دادم -

(۱) - (آقای شجاع لشکر) نماینده اردلان - ۲ - (آقای امجد الاشراف) نماینده سادات -۳- (آقای حاج اعتضادالاسلام) معرفت . نمایندهٔ سلسله مشایخ - ۴- (آقای‌حاج قوام‌التجار) نماینده‌کسبه وتجار -۵- (آقای‌حاج خان) نماینده‌ملاك ۶ - (آقا محمد شریف زهتاب) نماینده اصناف و رنجبر - ۷- (آقای میرزا استپان) نماینده جماعت کاتولیك - ۸ - (آقای دکتر آقا برا) نماینده جماعت کلیمی .

هشت نفرفوق درتحت ریاست خوداینجانب برعلیه سلطنت قاجارمتفق‌ومتحد شده وشروع باقدامات وتلگرافات و ملیات نمودیم - دراین بین خبر رسیدکه در روزانقلاب طهران سرداررشید بالباس عوضی ازطهران فرارکرده . ودوروزه خود را بکرمانشاه‌وازآنجابروانسررسانیده. ومجدداً شروع بتعقیب‌خیالات‌خود نموده‌است. ازرؤسای عشایر جز محمد رشید بیگ پسر جعفر سلطان‌کسی دیگر باو نگرویده بود - در۲ نورکه مصادف با ۱۹ رمضان ۱۳۴۲ بود تلگرافی ازامارت لشکر بمضمون ذیل‌رسید -

توسط ایالت جلیله دامت‌شوکته - حضرت آقای آیت‌الله دامت‌برکاته درتعقیب زحماتیکه‌سنه گذشته‌انجام‌داده‌ایدابنك نیزالبته بدستورات‌حضرت والا ایالت‌جلیله

برای انجام امری که رجوع میفرمایند عزیمت خواهند فرمود . البته خدمات حضرت عالی در پیشگاه اولیاء امور فراموش نخواهد شد .

۲ نورشماره (۱۱۳) (امیر لشکر غرب احمد)

بحکومت دستور داده بود که مجدداً اینجانب باورامان ولهون بروم و قضایای سنه گذشته را برعلیه سردار رشید تجدید نمایم ـ چون حرکت خود اینجانب لزومی نداشت نماینده مخصوص فرستادم درظرف دوازده روز التزام پابمهر بمضمون ذیل از تمام رؤساء وخوانین اورامان گرفتند وآوردند.

(صورت التزام نامه عشایر)

بتاریخ ۲٤ رمضان (۱۳٤۲) ـ اینجانبان که ذیل اینورقه را مهر و امضاء مینمائیم بایمان و موائیق مغلظه و بشرافت مذهبی وتمام مقدسات عالم باحضور کلام مجید ربانی متعهد و ملتزم شدیم که تا عمر داریم باعباس خان سردار رشید اردلان دوستی نکنیم و بهیچوجه باو مساعدت و همراهی ننمائیم . واگر از تعقیب قوای دولتی متواری حدود ما شد اوراکت بسته تحویل دولت بدهیم . برای محاصره او نیز درصورتیکه از طرف کرمانشاه قوای عشایری بیاید ماهم درقسمت خود برای سرکوبی مشارالیه حاضریم که در تحت اوامر دولت خائنه بسلسلهٔ بغی وطغیان او بدهیم . بعلاوه تاموقعیکه اولیاء دولت علیه ایران نظر لطف وعطوفت با ما جان نثاران دارند ماهم باتمام قوی برای انجام اوامر مقدسهٔ دولت تا پای جان ومال واولادمان حاضریم . واگر خدای ناخواسته هرکدام ازاین عهد وقسم نادم وپشیمان شدیم مسئول خدا ورسول وشرمسار نوع بشر هستیم . وازدین ومذهب وشرافت بشری عاری و بری میباشیم . (حسین رشیدالملك) . (عبدالمجید سردار اجلال) ؛ (محمد سعیدالملك) . (محمد صالح قلعه گاه) . (محمود دزلی) . (جعفر سردار معتضد) (محمد توفیق) (احمدبن جعفر) (عنایت‌الله) (صارم السلطان) نماینده سعیدالسلطنه وکیل جوانرود

التزام مذکور را تسلیم حکومت نموده عین آنرا توسط وزارت داخله برای وزیرجنك . وسوادآنرا برای امیرلشکر فرستاد ـ دراواسط شوال (۱۳٤۲) سلطان کریش خان باقوای کرمانشاه از طرف امارت لشکر . وسرهنك احمد خان منصور باقوای کردستان حسب‌الامر امارت لشکرغرب بجانب روانسر حرکت کردند سرهنك احمد خان وکیل‌السلطان وساعدالسلطان وسالار فاتح را هم همراه خود حرکت

دادکه کاغذ پرانی نکنند . پس از دو مصاف جنك سردار رشید شکست خورده رو بخانه شیخ حسام‌الدین فرار میکند . از شیخ حسام الدین مبلغی بعنوان استقراض گرفته نزدملك محمود میرود . ملك هم مبلغی باومیدهد و رهسپار محمره میگردد درآنجا هم شیخ خزعل خان مبانی باو مساعدت میکند. وروانه بغداد میشود . تا موقعیکه اعلیحضرت پهلوی بزیارت نجف میرود درآنجا بشفاعت آقایان علماء اورا عفومینماید .

در ۲ شعبان (۱۳٤۲) در مسجد دارالاحسان از طبقات مختلفه شهر وکسبه و تجاردعوت عمومی نموده باحضوراهل شهر متینگی‌عالی دادیم و تلگراف ذیل را نوشته بامضای‌اعضای‌کمیته مخابره‌کردیم.

طهران ـ ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه . کوپیه ریاست وزراء . کوپیه وطن. کوپیه ستاره ایران. علاقه مندی ملت سنی مذهب کردستان باطاعه پادشاه ووجوب احترامات او ضرب‌المثل عالم بود.

اکنون شنایع اعمال شرم آور و فجایع افعال ننك آگین سلطان احمد قاجارو حرکات اسلام‌کش شریعت شکن آن جوان نالایق درفضای فرنگ کاررا بجائی رسانیده‌که یکهفته است‌ملت شاه‌پرست کردستان قیام عمومی‌نموده در مسجد جامع‌مجتمع وباصداهای رسا وصیحه‌های بلندکه‌سامعه وکلای پارلمان وزمامداران اموررا متأثر نماید نفرت‌خود را از سلطنت مشئومه قاجار بمرکز ابلاغ.و رسماً اختیارات تامه بعموم وکلاء داده‌ایم که رژیم سلطنت را مبدل بجمهوریت نموده یکنفر رئیس‌جمهور کافی‌نیرومندرا بااختیارات تامه‌ازغیر نسل‌لایق ایل‌قاجار برای زمامداری امورجمهور انتخاب‌ومعین نمایند. که شاید دراین‌تغییر رژیم‌شرافت وعزت پایمال شدهٔ ملت‌ستمدیده ایران جبران‌یافته . در صحنه سیاست دنیا با ملل متمدنه همدوش‌وهمقدم روبعوالم‌ترقی‌و تعالی بشری قدمهای سریع بلند برداریم . قدغن اکیدهم‌نودیم که درمجامع و مساجد اسلامی نام‌سیاه آن ننگ‌عا ئلهٔ بشری بکلی متروك . واسم سلسله قاجار درخطبه قرائت‌نشود . اگر وکلاء پارلمان هم‌درانجام این‌تقاضای ملی‌سستی وخودداری نمایند ماایرانیان قائل‌بخودداری نبوده باید اصلا ایشان را هم برسمیت نشناخته تمام‌ایالات وولایات وقصبات وایلات شجیع‌سلحشور ایران صداصدای هم‌داده قیام عمومی‌ورستاخیزعظمی‌شروع ومطابق دستورخواجه شیراز که میفرماید ـ (فردا اگر نه‌روضه رضوان بما دهند . غلمانزفرقه حورزجنت بدرکشیم ـ بیرون جهیم سرخوش ودر بزم مدعی . خارت‌کنیم‌باده ودلبر ببرکشیم)

عنوان جمهوریت را اعلان و رئیس جمهور خودرا در بر کشیده ریشه شجره خبیثه سلطنت نامبارك قاجاررا از بیخ و بن براندازیم ازطرف پنجهزار نفوس مسجد جامع کردستان محمد آیت‌الله . شجاع لشکر . امجدالاشراف . حاج اعتضاد الاسلام . حجة‌الاسلام حاج قوام التجار . حاج‌خان . محمد شریف زهتاب . استپیان مسیحی . آقا برای کلیمی ـ سپس خبررسید که محمدحسن‌میرزای ولیعهد برای حفظ تاج و تخت برادرخود مشغول اقدامات و عملیات است ـ مجددا درخانهای مسعودالسلطنه متینگ داده تلگراف ذیل را مخابره نمودیم.

طهران ـ حضور والاحضرت ولایت عهد . کوپیه مجلس شورای ملی . کوپیه ریاست عالیه کل قوی . کوپیه . شفق . کوپیه کوشش ـ مظالم فراموش ناشدنی نیاکان والاحضرت علناً در فضای ایران وارد موج میزند . کاسه صبر و تحمل ملت باستانی لبریز شده چیزی نمانده است که صدای خرق و انهدام دوده قاجار هم مانند دودمان تزار بسامعه ملااعلی برسد . تا هنوز که قافیه تنك نشده بهتر اینست که پوست پلنك خودرا جمع کرده هرچه زودتر باخوی خود درفرنك ملحق شوید زیرا بیش از این افکار واحساسات این ملت ستم‌زده بازیچه دست‌شما نخواهد شد بسرد کشتی آنجاکه خواهد خدا . اگر جامه برتن درد ناخدا ـ ازطرف عموم اهالی کردستان (محمد مردوخ) (حاج خان) (امجدالاشراف)

آقایان آصف وحاج معتمد ازاین بروزات ومتینگها که برضد دولت قاجار میدادیم عصبانی شده صراحتاً بنای ضدیت ومعاکسه گذاشتند درتحت این عنوان که ما شافعی مذهب هستیم وقیام برضد دولت بمذهب ما حرام است . وماجزسلطان احمد شاه کسی دیگررا بزمامداری مملکت برسمیت نمی‌شناسیم وبانهایت بی‌باکی مردم را براین عقیده تحریص وتشویق میکردند و بآنها اطمینان میدادند که خلع سلطنت از خانواده قاجار ممکن نیست واینگونه بازیها ناشی از ناحیه سفارت انکلیس است که میخواهند شاهرا محکوم بدادن امتیازات وانجام مطموعات خود نمایند... مبلغی هم بسیدعبدالعزیز شیخ‌الاسلام دادند که ازمردم دعوت نموده . بطریق موعظه و نصیحت بهمه ابلاغ نمایند که قیام برضددولت قاجارحرام است وهرکس دارای این عقیده باشد بابی ومهدورالدم خواهد بود.. ماهم علی‌الرغم اعیان وآصفیان هرروزه متینگ میدادیم وشبها اجتماعات داشتیم ومتصل بایالات وولایات و مرکز تلگرافات شدیداللحن شورانگیز مخابره مینمودیم . پس از چندروزی خبررسید که سیدشیخ‌الاسلام نهار مفصلی درست کرده واز عموم علماواعیان وکسبه وتجار دعوت نموده که بمنزل او بروند وعنوانات اورا استماع نمایند . اینجانب هم مقارن ساعت دعوت شیخ الاسلام

برای نهار ازعموم علماواعیان وکسبه وتجار دعوت نمودم که به(جنت‌باغی) بیایند ودرآنجا نطق وبیانات اینجانب وسائر نطاقین را استماع نمایندسر ساعت عموم اهل شهر در پای‌برق نهضت‌ملی درجنت باغی حاضر شده روی‌خاك خشك وخالی نشستند وبیانات اینجانب راگوش میدادند وبمنزل شیخ‌الاسلام وسراغ‌شربت ونهار نرفتند جز چند نفرازکسان خود آصف ومعتمد وپنج شش‌نفرازمدرسین که‌جیره‌خور آنها بودند معهذا من نخواستم که حقیقت امر درزیر پردهٔ سکوت مکتوم‌بماندآدم بمنزل‌شیخ‌الاسلام فرستادم‌صراحتاً آنهاابلاغ نمودند که‌اگر آقایان باماموافقت‌دارند باید سریعاً به‌جنت‌باغی‌آمده موافقت خودشان را ابلاغ نمایند . اگرنه ازاین‌تاریخ ببعد ما ایشان را رسماً مخالف با جامعه میشناسیم . بمحض ابلاغ پیغام مذکور احدی قادر بر خودداری نمانده همه به جنت باغی آمدند واظهار موافقت‌کردند . حاج‌معتمد را هم ساعدالممالك با خودش‌آورد (۱) فقط سید شیخ‌الاسلام در خانه خود باقی ماند . نهاری‌هم‌که برای مردم درست‌کرده بود بحال خود باقی مانده تا چند روز همسایه وآشنایان واهل محله را ازآن اطعام مینمودند .

(صورت بیانات اینجانب درکنفرانس جنت‌باغی)

بتاریخ ۲۷ شعبان (۱۳٤۲) = ۱٤ حمل (۱۳۰۲) -

ای هموطنان - متجاوز از یکصد وچهل‌وهشت سال است دولت ایران دولت قاجاری شده است - زمام مملکت در دست این سلسله بوده است .که در تحت بیرق شیروخورشید . در ظل رایت سبزوسفید وسرخ در صحنه سیاست مملکت دارای همه قسم اختیارات‌واقتدارات عدیم‌النظیر بودند .کلیه مشاغل ومقامات دولتی رااشغال وبر تمام اقطار مملکت حکمفرما بودند . معین است در این مدت طولانی اگر این سلسله‌علاقمند باین‌آب وخاك بودند . وخواهان ترقی وتعالی این ملت میشدند ومعارف را توسعه میدادند . صنایع وفلاحت و امتعهٔ وطنی را ترویج مینمودند . دروازه سعادت ونیکبختی را برروی ملت‌میگشودند . موانع‌وعوائق‌نشووارتقاء را ازجلوجامعه برمیداشتند . بالاخره‌هزاریك حضرت اشرف‌آقای‌سردارسپه‌حواس خود رامتوجه‌آبادی‌این‌سرزمین مینمودند - امروزه‌ایران رشك‌جنان بلکه یکقطعه‌گلستان

---

(۱) میرزاجعفرخان ساعدالممالك تحت تأثیر پدرش واقع شده بود . والا فطرتاً آزادیخواه ومتجدد بود . وبا دو برادر دیگرش از حیث اخلاق بهیچوجه مناسبتي نداشت .

شده بود- خصوصاً عملیات آقای سرارسپه در این قلیل مدت زمامداری و بیشرفت اقدامات او در اعماق مملکت . بتمام دنیا ثابت نمود که هیچ معذور وعایقی برای تعالی و تصاعد ایران در کار نبوده . ومانع ورادعی مطلقاً وجود نداشته . جز عدم لیاقت . جز عدم کفایت جز عدم توجه بموجودیت ملت . که بی انصافانه وقت خود وملت را تلف . وشرافت وعزت مملکت را معدوم . وحیات جامعه را محکوم بانقراض کردند . اقتدارات سلطنتی را وسیله ودست آویز شهوترانی وهوس پرستی خود ساختند . واز کلمه خاقانی وشاهنشاهی سپر وحصاری برای آمال خبیثه وشهوات اسلام کش خود قرار دادند . چشمها کندند . سرها بریدند . گردنها بدار آویختند . خانه ها خراب کردند خانواده ها برباد دادند . تا در نتیجه مملکت را دچار این وضعیات اسف خیز . وملت بدبخت را گرفتار این بلیات وقت انگیز نمودند . که معدودی آباده ملتی برباد جمعی خندان مملکتی گریان . ساحت وطن اسیر فقر ومذلت . ایرانیان عزیز گرفتار پریشانی ومسکنت گشته اند . امواج مصائب وبدبختی سراپای عموم را فراگرفته . افراد جامعه دارند دوبحبوحهٔ ورطه های مرگ دست وپا میزنند . که اکثر بشام شب محتاج . ودسته دسته وجمع جمع ازشدت گرسنگی وفلاکت دست کلفت وعائله خودرا گرفته آواره بخاك خارج میشوند . کسی نیست بپرسد که این بیچاره ها کجامیروند؟ برای چه میروند؟ دردومرضشان چیست؟

درپایان این وضعیات درخاتمهٔ این قعر بازیها که اوراق تاریخ شاهدوگواه آنست . چیزیکه عاید این ملت گردید . همانا یك مشت تجارب قیمتی . یك سلسله امتحانات گرانبها است . که بخوبی حقیقت وماهیت این سلسله برتمام افراد سکنهٔ عالم مکشوف . و محکوم بودن این نسل سیاه کار بخلع از مقام سلطنت ثابت و محقق گردید - متأسفانه درعین این احوال . بازاحساس میشود که وکلای دوره پنجم ازانجام تقاضای مشروع ایرانیان . واعلان خلع سلطنت ازاین دودمان . فایل به سستی وتامل هستند!! خیلی عجب است که ما برای تصدیق وکالت مصنوعی معلوم الاساس فاسدالجریان آقایان وکلاء خودداری نکردیم . اما ایشان در انجام آمال حقه و ایجاب مسئول مشروع ملی ما عمداً خودرا بخواب خرگوشی میزنند -

ای هموطنان - روح مطلب را باید از قالب الفاظ وکلمات مبهمه بیرون کشیده صریح وآشکار بایدگفت . که وکلاء دوره پنجم علاقمند بمصالح مملکت نیستند . بلکه بادشمنهای این ملت ستمدیده همدست وهمعقیده شده . ساطوردست قصابها وآلهٔ قتاله میر غضبهای این مشت جامعه گشته اند .

ای هموطنان - وکلاء ما قابل بموجودیت ما نیستند . توجهی بسعادت وحیات ما

ندارند. پس برای اثبات هویت وموجودیت خودلازم است که قیام وانقلاب شروع شود. رستاخیز عمومی عملی گردد. اماچه قیام قیام خونین. چه انقلاب انقلاب رنگین. چه رستاخیز رستاخیز سرخ. لذا بستن بازار ودکان. تعطیل عمومی برای واژگون کردن بنیان خودسری کاملا ثابت شده است، نهضت آتشین عملیات بیرحمانه واجب و قطعی گشته است. که حتماً باید تعطیل بشود. باید اصول آشوب وقانون انقلاب منظماً عملی گردد. این تعطیل هرج ومرج نیست. این قیام فساد اخلاق وآشوب نیست. این فقط اثبات هویت وموجودیت است که ملت بازور باز وحقوق حقهٔ خودرا ازوکلاء لاقید بی عاطفه مطالبه میکند. ومیخواهد که حیات وشرافت خودرا ازچنگال هوس رانی نسل نالایق قاجار رها وآزادنماید ـ

ای هموطنان ـ گنج سعادت دربیغوله ایست که دربانش اژدهای انقلاب است. کسی تا بکام اژدها نرود باین گنج نایل نخواهد شد . ازبراعة الاستهلال سلطنت مشئومه ذیل قاجار . علایم وآثارنکبت وادبار بطوروضوح دربرابرچشم ایرانیان حساس مشهود ومجسم بود . افسوس که دیر کردیم . تاخیر نمودیم . وقت گرانبهای خود را تلف نمودیم . اوراق اعتبارات و الواح افتخارات تاریخی اولاد کیان دردست خائنانه نسل جنایتکار قاجار ورق بورق پاره پاره گشت . و بجای آنها صفحات ننگ . اسناد خفت وسرافکندگی در انظار خودی وبیگانه برای ما تهیه ومرتب گردید —

ای هموطنان ـ کوههای آتش نشان شنایع این سلسله . چارموجهٔ فجایع اعمال این سلاله . ازهرجهة مارا احاطه کرده وجامعه رارو به پرتگاه عمیق نیستی وانقراض سوق میدهد . ما هنوزطفلانه ویابی عقلانه در دهانه این والکانها . درمسیل این آتش فشانها خیره خیره نشسته ونظاره میکنیم .

ای هموطنان ـ سکوت وخاموشی دشمن را جسوروجامعه را از سعادت دور میسازد . امروزه مزاج مملکت محتاج نیشترشده است . وحیات وممات جامعه بسته بیك نهضت مردانه ویك آشوب دلیرانه میباشد . که اعصاب سست خودراحرکت داده حیات وزنده بودن خودرا بسلسله قاجار اعلام نمائیم .

ای هموطنان ـ حقیقت هرچند دیرظاهر میشود. اما بالاخره ظاهر میشود طبیعت هرچند دیرتنبیه میکند اما بالاخره تنبیه میکند . تودهٔ ملت اقیانوس ساکنی است که چون حالت صبروسکون آن سرآید امواج هولناکی دارد طوفانهای دهشتناکی ابرازمیدهد دولت ابوالهول تزاری سلطنت مهیب با عظمت ایمپراطوری روسیه . باآنهمه اقتدار وجبروت نامحدود . که مانند میخ وتخته ممالك قلمروش با پتك آهنین استبداد بیکدیگر

کوبیده ومحکم شده بود . دیدیدکه با یك ضربت خفیف طبیعت یک مرتبه متلاشی وازهم گسیخته گردید . دولت وحکومتی که بنیان آن برظلم وهوس رانی وشهوت پرستی باشد . هرچند محکم واستوارهم باشد . با مختصرحرکتی نیست ونابودمیگردد .

ای هموطنان حکومت وسلطنت ارثی نیست. حکومت وسلطنت ودیعه ایست ملی . که جامعه ملت بهرکس شایسته است میدهد . واز هرکس که شایسته نسیت خلع میکند. عبارت آخری غیرازخودملت احدی حق حکمرانی برتوده ملت ندارد . مقدرات جامعه وا باید خودجامعه تعیین کند . هرزمامداری راکه جامعه معین میکند . اگرخوب است حق دوام دارد . اگربدشت بد باید برود خوب برمسند زمامداری قرارگیرد . زمامدار باید متکی بجامعه باشد . حکمران باید دلگرم بحسن سیاست باشد نه وراثت . حکومت ارثی طفلانه وموقتی است . حکومتی پایدارخواهد بود که مبنی برلیاقت و حسن سیاست باشد . مابت پرست نیستیم . ماتوجه بشخص نداریم . ما کار میخواهیم حسن کردارمیخواهیم مامیخواهیم موجودیت خودرا درمیان طوایف دنیا ثابت. وباملل راقیه ودول متمدنه همدوش وهمقدم باشیم . مامیخواهیم با نیروی بازو . اوضاع دیکتاتوری . آقائی . اشرافی . مالك الرقابی . ملوك الطوایفی . بالاخره بساط بت پرستی را خاتمه دهیم . و یك حکومت مقتدر علاقه‌مند بمصالح مملکت داشته باشیم .

ای هموطنان ـ نسل نالایق قاجار . همان نژاد قسی القلب بی‌ترحم اند . که یکوقتی هفت من و نیم چشم اولاد کیان را ازحدقه در میآوردند این همان سلالهٔ عاری از شرافت اند که بشهادت سرسرهٔ فتحعلی شاه وخط زنجیر مظفرالدینشاه . عصمت وناموس مطهرملك داریوش را برباد . وافعال شنیعهٔ نامشروع رادرقلمرو سیروس ترویج دادند . وجوداین سلسله هوای ایران رامسموم . وفضای ملك کیان را متعفن و بدبو ساخته است ـ بجای کیان بین کیانت آمدند . بجای کیان ماکیان آمدند ـ ای هموطنان ـ خیلی شرم آور و یأس بخش است که درقرن بیستم . درعصر تجدد . دردنیای آزاد . هنوزافراد خانواده قجر زنده‌زنده درمقابل سیل جهان پیمای نشوو ارتقاء عرض اندام مینمایند . هنوز قصرقجرها . سلطنت آبادها مانند عفریتهای بدقیافه درجامعه ایرانیان گردن درازی میکنند

ای هموطنان ستنها به‌متینگ و کنفرانس واجتماع و بیانات شورانگیزومقالات آتشبار نباید قناعت کرد . باآتش وآهن حمله بدشمن باید برد . سطح زمین وصفحات تاریخ خودرا ازخون خیانتکاران وعوامل فسادگلگون ورنگین باید ساخت . اگر

درپیش درآمد آهنگ تغییر رژیم قربانی تقدیم نشود . آن رژیم نامیمون . و آن اساس نامبارك خواهد بود . صفحات انقلاب . اوراق تغییر رژیم . باید سرخ و گلگون باشد . لکهٔ جرم وجنایت را جزخون چیز دیگری ازدامن جامعه پاك نمی کند ـ لذا بعموم هموطنان وایرانیان خاطرنشان میکنیم . اگر درهمین چند روزه کرسی نشینان کنگاشستان یعنی وکلای محترم پارلمان تقاضای مشروع ملت ایران را بموقع انجام نرسانیدند . بایدقطع روابط بامرکز نموده . وکلارا ازمقام خود منفصل دانسته . بازار ودکاکین را بسته. باهلهله وتکبیر صدا بصدای ایالات وولایات وعشایر داده قیام خونین وانقلاب رنگین شروع نمائیم . فلك را سقف بشکافیم. طوری دیگر اندازیم . بساط کهنه برچینیم و طرح نو دراندازیم .

زنده باد حکومت ملی . پاینده باد حضرت سردارسپه . مرده باد سلطنت قاجار . نیست و نابود باد اشراف واشرافیون ـ

سپس آقایان نظام‌زادهٔ مردوخی وقاسم‌زادهٔ همدانی هم قیام نموده هر یك شرح مفصلی درهمین زمینه عنوان نمودند . و تلگراف شدیداللحنی را بمهر عموم رسانیده بساحت مقدس کنگاشستان مخابره نمودیم ـ پس‌از چند روز تلگراف رسیدکه آقایان علماء نجف بر بطلان جمهوریت فتوی داده‌اند . روز بعد نظام زادهٔ مردوخی وقاسم‌زاده همدانی باجمعی ازرؤسای کسبه واصناف آمدند عنوان نمودند که رئیس نظمیه (ساعد الممالك پسرآصف) ما را تهدیدکرده‌که علماء بر بطلان جمهوریت وکفرجمهوری خواهان فتوی داده‌اند تاچند روز دیگر اعلیحضرت احمد شاه ازفرنگ مراجعت میکند و اساس رضابازی واژگون میشود . اول فلانی بعد شماها باید بالای دار بروید . وصریحاً نیز بماگفته است‌که بایدازاین شهر خارج شوید باحضورما هم به‌آژان نظمیه سپردکه حسب‌الامر حضرت حکمران شمابابد در اطراف خانه آیت‌الله مواظب باشید هرکس بمنزل او میرود و با او مراوده دارد گرفته‌به‌نظمیه جلب نمائید .. پس‌ازختم بیانات آقایان گفتم اولا مادرشکل اداره مملکت گفتگوئی نداریم که جمهوری باشد یاسلطنت گفتگوی‌ما دراطراف شخص‌اداره کننده است‌که میگوئیم احمدشاه لایق مملکت‌داری نیست و رضاخان بهتر ازعهده اداره مملکت برمی‌آید . شکل حکومت ایران خواه بطورسلطنت باشد یاجمهوری باید رضاخان زمامدارمملکت باشد . فاما راجع بمراجعت احمدشاه‌هم اگرمراجعت نماید بمن وامثال من‌کار دارد . بشما وامثال شماکاری نخواهد داشت شما تاپای‌دار همراه من‌بیائید اگر من بالای دار رفتم شماکف بزنید و شادی‌کنیدکه یکنفر از

نژاد شما بالای دارمیرود وازعزم وعقیده خود برنمیگردد . اگر من بالای‌دار نرفتم همهٔ تح ومنصور برمیگردیم . وبکوری‌چشم بدخواهان‌شادمان ومسرورمی‌نشینیم. وبرحزب مخالف شماتت مینمائیم ـ برای دلداری و تقویت خاطر آقایان هم آدم ببازار فرستادم که عموماً بازار ودکان رابسته‌ساعت سه‌بغروب مانده به‌تپهٔ(پیرمحمد) بیایند درآنجا بیانات مرا استماع نمایند . سر ساعت با وجود تهدیدات نظمیه و جلوگیری آژان عموم اهل شهر بازار ودکان را بسته بدون اعتنا به آژان باتوجه باشاعه‌برگشتن‌اعلیحضرت همه به‌پیرمحمد آمده و بیانات ذیل را علی‌الروس بصدای رسا عنوان نمودم ـ

(صورت بیانات اینجانب درکنفرانس پیرمحمد)

ای‌هموطنان ـ دوست عزیز من (عارف) معروف میگوید

قبای مرگ براندام عالمی زیبا است — چه‌شد که کوته‌وزشت‌این قبا بقامت‌ما است
بیار باده که تا راه نیستی گیریم — من‌آزموده‌ام آخر بقای ما به فنا است
گذشت ظلم ز سرحد وکس نمی‌پرسد — حدود خانهٔ بی خانومان مازکجا است
چرا که مجلس شوری نمیکند معلوم — که خانه خانهٔ غیراست‌یا که‌خانهٔ‌ما است

ای‌هموطنان ـ بیگانه نمیگذارد مایك آن‌درخانه خود راحت باشیم . منابع عدل وداد جائز نمیدانند که‌مادر وطن‌خویش‌یك‌نفس باستراحت برکشیم . ماشین‌گاز خفه کنندهٔ اجانب متصل برای خفه کردن احساسات ترقی خواهانه ما درکاراست . وکارخانه مشکل‌تراشی دول همجوار شب‌وروز برای‌جلوگیری از مشی‌تصاعدی مادر حرکت‌است که بجای خس‌وخارکوه وجنگل سرراه ما می‌اندازند . وباطلاق‌ودریا درجلو ترقی وتعالی ما ایجادمیکنند .

ای هموطنان ـ افراد صفحه اروپ کلیه محیل ودسیسه‌کاراند . وبرای محو انقراض دول ضعیفه از استعمال ننگین‌ترین وسایل ممکنه خودداری ندارند . با هرگونه دسایس شرم آور میخواهند خود مارا آلت اجراء مقاصدخود قرار دهند . و بی‌پرده و آشکار دارند شرافت و استقلال مارا ملعبه خود ساخته بانهایت جدیت بوسیله مبلغین ومزدورین‌درداخله ایران‌شروع بتحریکات وتهیه قوای‌سیاسی کرده‌اند ازطرزحرکات ونقشه معاملات‌ایشان درصحنه سیاست ایران بخوبی‌مستفادمیشودکه‌آنها بهیچوجه نمی‌خواهند قایل‌بموجودیت ما باشند . ومایل نیستند که حقوق وحدودمارا تصدیق نمایند . اگر گاهی ازاوقات هم دست قدرت یا جریان طبیعت یك سردار میهن‌را برای قیادت‌ملت و نجات مملکت بمعرض نمایش بگذارد . دول همجوار به

تکاپودر آمده درصدد برمی آیند که بوسایل سیاسی ودسایس دیپلوماسی اورامرعوب نموده . محکوم اراده ونظریات خودسازند ای ایرانیان سردار سپه را تنهانگذارید . ای هموطنان شخص رضاخان پهلوی را بی یاور ومدد گاربمیدان مبارزه نفرستید ای ملت کیان شما غیررضاخان فداکار دیگری ندارید . رضاخان هم بجز ملت ایران یاور دیگری ندارد . پس دلیرانه وغیورانه رحم به تنهائی این یگانه فداکار کنید و توجه نمائید که چسان یکه وتنها در بحبوحه موانع ومشکلات درمیان امواج حملات وتهاجمات که از طرف دشمنان دانا ودوستان نادان متوجه او میشود سرگرم کروفر ومستغرق جهادو جانبازی است .

ای هموطنان ـ ما نباید همواره دست روی دست بگذاریم ومنتظر باشیم که یکنفر برای ما کار بکند . ملتی که آرزوی رستگاری دارد . ملتی که نهال ترقی درنهاد او روئیدن گرفته باید همه کار بکنند . وبرای همه کار بکنند . جامعه باید تمام اعضایش نشو ونما کند . خون ترقی باید درکلیه اعصاب و جوارح جامعه جریان پیدا کند . وهر عضوی بنوبت خود ایفای وظیفه نموده حیات وسعادت خود را ادامه بدهد .

ای هموطنان ـ ترقی باید عمومی باشد . نه منوط بشخص . ترقی عمومی اطمینان بخش وخلل ناپذیراست . اماترقی منوط بشخص هر چند محکم و استوار هم باشد . بایك ضربت طبیعت نیست ونابود میشود .

ای هموطنان ـ سکوت برادر مرك است . و اقدام نشانهٔ حیات . جمودت وظیفه جمادات است . وجنبش وحرکت شیوه انسان . انسان باید درظل لواء سعی و عمل زندگانی نماید انسان باید دستورحیات بخش (لیس للانسان الاماسعی) را وجههٔ خاطرخود سازد ـ اگر بدیدهٔ عبرت عطف توجهی بجانب وضعیات چند سال قبل نمائید آن روزگاروایام سیاه . آن ظلمات تیره وتاررا بخاطر بیاورید . که سی کرورنفوس ایران درمقبرستان یأس وناامیدی مدفون گشته جزمرك راه دیگری برای نجات خود سراغ نداشتیم . آن وضعیات را با این عملیات و اقدامات چهار ساله زمامداری سردارسپه مقایسه کنید . اقرارخواهید کرد که اگرافراد ایرانی علاقه مند باصلاحات باشند اگرچه یکنفریکه وتنهاهم باشد . بازمیتواندکه شکل وضعیات را تغییرداده جامعه را بشاهراه سعادت وعزت سوق بدهد

ازمسلمات اولیه است که اگرما امروزه صدنفرمثل رضاخان پهلوی رامیداشتیم صد مقابل حالا میتوانستیم کار بکنیم . ودرپایان هرسالی صد سال جلو رفته بودیم

ای ملت ایران سخت درخوابیم . ای اولادکیان خیلی عقب مانده ایم . ما اگر

شور ترقی و تعالی درسر میداشتیم . میبایستی که یك آن غفلت و استراحت برخود جایز نداریم شبها بخیال ترقی سر ببالین خواب بگذاریم. روزها بهوای تعالی سر از بستر استراحت بلند نمائیم .

ای هموطنان- امروز روز هزار روزه است .امروز روزی است که هردقیقه آن بچندین قرن برای ما تلافی نمیشود. وهر ثانیه آن برای ما متضمن یکدنیا خوشبختی یا بدبختی است . امروز همان روزی است که طومار سعادت یا مذلت ایران از همین جا شروع میشود وچشم نیاکان ما دزیر پرده های سطبر و مظلم خاك مترصد اقدامات نیرومندانهٔ رضا خان . ومنتظر مساعدات و عملیات فدا کارانهٔ ما ابناء وطن میباشند . بالاخره امروز همان روزی است که هر کس میتواند صفحات تاریخ خود را روشن یا سیاه نماید ونام خویشرا درجریده مشاهیر و نامداران عالم بادفتر بی ناموسان دنیا ثبت و مرقوم دارد.

ای هموطنان بارها گفته ام و بار دگر میگویم امروز نقشهٔ خوشبختی و بدبختی ایران بسته بیك نهضت غیورانه ویك جنبش منظم دلیرانه است ازیك سلسله تجارب وامتحانات برجسته ثابت شده است که مفتاح سعادت ایران امروزه در کف با کفایت شخص رضاخان پهلوی است ومصالح مملکت و سیاست دنیا ایجاب میکند که قیادت مطلقه وزمامداری حقیقی ایران درذات این بگانه راد مرد دلیر استقرار یابد بعبارة صریحتر و پوست کنده تر میگویم که مقصود اصلی ما ملت ایران و مرام حقیقی ما ترقی خواهان از کلمه سلطنت ازلغت جمهوریت ازعبارات کنفرانس ومتینگ واجتماع وازهر گونه عنوان دیگر که مطرح شود همانا مرکزیت دادن قیادت مطلقه وریاست عالیه کل قوی است درذات مقدس شخص رضا خان پهلوی بقول شاعر :

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

ای هموطنان ملت ایران برای اجرای این مرام وانجام این مقصود ناگزیر از یك سلسله تشکیلات حزبی ویکرشته قوای سیاسی ملی غیر نظامی خواهند بود که در مقابل قوای سیاسی غیر نظامی اجانب که بوسیله مبلغین وماموربن مخصوص واشخاص غیر رسمی دارند درساحت مملکت ما مشغول تحریکات وتبلیغات واغراءات میباشند ما هم برای حفظ حیثیات ملی وشئونات دولتی درانظار خارجیان وبرای جلوگیری ازعملیات و اقدامات سیاسی اجانب در خاك ایران جمعیتی بنام (جمعیت پهلوی) واجب میدانیم که درکلیهٔ ایالات وولایات و قصبات و بلوکات از رؤسای عشایر و ایلات و اجزاء دوائر کشوری و اشخاص غیر نظامی و طبقات مختلفه

تشکیل داده . شخص شخیص رضا خان را با اختیارات مطلقه قائد کبیر مملکت قرار دهیم . و اوراپیش آهنگ خود ساخته عموم افراد جامعه با عزمهای راسخ و همتهای شامخ و عقیده های خلل نا پذیر قائد خود را کمك و مساعدت نمائیم و در مقابل اقدامات و حملات سیاسی اجانب مردانه و دلیرانه جهاد وجانبازی کنیم . ودرتنویر افکارعامه . وامحاء واضمحلال قدرتهای سیاسی خارجه اقدامات مجدانه و عملیات اسلام پرستانه بذول داریم . ازفردامن شروع بتشکیلات خواهم کرد . وهفته بهفته خاطر عموم رااز نتیجه اقدامات مطلع و مستحضر خواهم ساخت . درخاتمه باصدای رسا میگویم مرده باد احمد شاه ونسل نالایق قاجار . پاینده باد حضرت سردارسپه قایدکبیر مملکت ایران

پس از چندی درنتیجه شکایت کمیته نهضت ملی از طرف امارت لشکر غرب . بسرهنگ احمدخان امرشد که سیدعبدالعزیز شیخ الاسلام راسوار قاطر نموده بهمدان تبعید نماید . پس از آنکه نظامیان اورا بقروه رسانیدند شاهزاده حکمران بسر حسب استدعای آصف وحاج معتمد شفاعت نموده او را عودت دادند .

دراین بین شیخ شکرالله امام جمعه اتهام پیدا کرد که با آصف و آصفیان همعقیده شده وطرفدار سلسله قاجار است . اهل شهر باو پیغام دادند که اگراو دارای این عقیده شده است . دیگر مابشت سراو نماز جمعه نمیخوانیم . بالاخره مقرر شد که روزجمعه در بالای منبر خودرا ازاین تهمت تبرئه کند تامردم پشت سراو نماز بخوانند روز جمعه ۲۴ شوال شیخ شکرالله امام جمعه بالای منبر رفته شرح مفصلی راجع بفجایع سلسله قاجار ومحسنات آقای سردار سپه بیان نمود . ودرخاتمه گفت ـ ذیل قاجاراز کهین وازمهین . لعنت الله علیهم اجمعین . شاهزادهٔ حکمران لعن امام را شنیده از او مکدر شد . وتا درکردستان بود امام را بدارالحکومه نزدخود راه نداد روزی حکومت برسبیل گله گفت که درهرطایفه و قومی خوب و بد هست . چرا امام جمعه بدون استثناء بهمه لعن کرد گفتم اگر امام جمعه در سلسله قاجار یکنفر خوب راگمان میداشت . قطعاً بطور عموم لعن نمیکرد . ازاین جواب کاملا منذك شد روز دوشنبه ۲۷ شوال شاهزاده شهاب الدوله ازکردستان معزول و مظفرخان سردار انتصار بحکومت نامزد شد .

(حکومت آقای مظفرخان سردار انتصار)

پس ازعزل شاهزاده شهاب الدوله . آقای مظفرخان سردار انتصار بحکومت کردستان نامزد . وشب یکشنبه ۸ ذیقعده (۱۳٤۲) که مطابق با اول سرطان (۱۳۰۲)

بودوارد گردید . این سردار انتصار همان سردار مظفری است که سابق گفتیم درزمان طغیان سالارالدوله بعنوان حکومت ازطرف فرمانفرما بکردستان آمده اهالی براو شوریدند . وجمعی ازهمراهان اورا بقتل رسانیدند . وخودمشارالیه را حاج ارفع الملك از بیراهه دربرده بهمدان رسانید . این مجسمه اخلاق . این حکومت معارف پرور ملت خواه . مدت هفده ماه باکمال عصمت وعفت و شرافت وبی طمعی و نیك نامی درکردستان حکومت کرد . وبا حسن سیاست دست متنفذین واعیان را از سر توده کوتاه نمود . سردارر شید که از دوندگی ودربدری ورفتن بغداد وجا های دیگر نتیجه نگرفته بود . دوباره پناهنده بشیخ حسام الدین شده که اورا درپیشگاه دولت شفاعت نماید . روز ۱۸ ذیحجه که مطابق با ۳۰ تیرماه بود سردارر شید در معیت شیخ عثمان پسرشیخ حسام الدین واردگردید . سردارر شید در منزل آصف وشیخ عثمان در هاجرخاتون منزل کردند . علما ومشایخ وتجار وکسبه و اهل بازار بدیدن شیخ عثمان رفتند . ولی از سردارر شید چون در خانه آصف منزل کرده بود احدی دیدن ننمود حتی اعضادالدوله ووکیل الملك ووکیل السلطان هم بدیدن اونرفتند . بالاخره مقرر داشتیم که سردار بمسجد جامع بیاید درآنجا اورا ملاقات نمائیم . پس از آمدن او بمسجد ماهم بمسجد رفتیم درآنجا ملاقات بعمل آمد . وبرای فردا عموم اهل شهر بدون استثناء بدیدن اورفتند . پس ازچند روز درپایان یك سلسله مخابرات تلگرافی بطهران سردار حکمران او را روانه طهران نمود . شیخ عثمان هم به اورامان مراجعت کرد . در مشایعت او احترامات و تجلیلات فوق العاده مرعی و مجری داشتیم . مسجد دارالاحسان را که در شرف انهدام بود سردار انتصار تعمیر نمود . ومناره های آن راکه خراب شده بودند بهم زده دوباره از نو بنا نمود . قطعهٔ راکه در مبحث دارالاحسان نوشته ام تاریخ بنای آنها است . درزمان حکومت اوانتخابات بلدیه شروع شد . متنفذین خواستند که با رشوه وتقدیمی توجه ومساعدت او را نسبت بخود جلب نمایند . بهیچوجه شرافت وعصمت خود را از دست نداده . مواظبت کامل نمود که انتخابات آزادانه وبرطبق قانون جریان پیدا کند . و احدی اعمال نفوذ ننماید . در نتیجه این مواظبت متنفذین در اقلیت مانده شکست فاحشی خوردند . وگوی موفقیت را توده و ملیون ربودند . متنفذین از این شکست که خوردند بیدار شده . آتیه خود را برای انتخابات وکلاء دوره ششم ملتفت شدند که اگر حکومت و مأمورین دولت بآنها مساعدت ننمایند همیشه در اقلیت خواهند ماند . لذا پولهائی راکه بخود سردار دادند وقبول نکرد . در طهران بدلالان ملت

فروش داده اورا ازحکومت کردستان منفصل کردند . روز ۲۷ ربیع الاول (۱۳٤٤) تلگراف عزل او و ابلاغ حکومت آقای میرزا سلیمانخان رسید . روز پنجشنبه ۴ ربیع الثانی = ۲۹ میزان آقای سردارانتصار با یکدنیا شرافتمندی بجانب طهران حرکت نمود .

پس ازرفتن ایشان حکومت نظامی درکردستان حکمفرما شده. تلگرافخانه و پستخانه تحت سانسور نظامی قرارگرفت و ما از دنیا ومافیها بی خبر ماندیم پس از چندی طلسم سانسور شکسته سیل اخبار منفجر و منتشرگردید . معلوم شد که آذربایجانیان مقیم طهران (کمیسیون نهضت ملی) را در طهران نیز تشکیل داده . وکردستانیان مقیم طهران هم جمعیتی را بنام (هیئت متحده کردستان) تشکیل وروز ۹ ربیع الثانی مطابق با ٥ آبان قیام ملی در طهران شروع شده وعموم طبقات ودستجات وملل متنوعه در مدسه نظام و دولتسرای آقای سردارسپه متحصن گشته اند . وجداً بوسیله ایشان ازمجلس شورای ملی خواستار خلع سلطنت از نسل قاجار شده اند . آقای سردارسپه درمیان تمام دستجات هیئت متحده کردستان راطرف خطاب قرارداده . نطق ذیل را ایراد مینماید ـ

(نطق رئیس دولت)

اینجانب که یکنفرایرانی وطن پرست و نیکخواه آحادوافرادبود، وهستم درهر مورد نسبت باصلاحات امور مملکتی بذل نهایت جد وجهد نموده و در اینموقع هم برای تحصیل رفاه عموم اهالی ایران مدد ازحق میطلبم . ودر اینصورت عموماً مکلف هستید که درهر مورد مراقب من بوده و مرا آگاه نمائید که نسبت به اصلاح هرمفاسدی جداً اقدام نمایم . واگر احیاناً راجع بادای وظیفه که بعهدهٔ من وارد است فراموشی یا غفلتی به بینید با نهایت قوت قلب و استقامت مرا بطریق ادای تکلیف ونوع پرستی ورفع مفاسد واجرای اصلاحات وادار نمائید

نطق مذکورعموم دستجات وطبقات متحصنین را رویهم ریخته تاثیرغریبی در قلوب و افکار مینماید — سپس خبر رسید که کمیسیون نهضت ملی آذربایجان روزپنجشنبهٔ ۱۱ ربیع الثانی . مطابق با ۷ آبان ـ وکلاء خودرا درمدرسهٔ نظام توقیف کرده اند . ما هم روز جمعه ۱۲ ربیع الثانی = ۸ آبان — در مسجد جامع متینگ مفصلی برای خلع سلطنت ازقاجاریه داده . ازمسجد که خارج شدیم بهیئت اجتماع بتلگرافخانه ریخته . تلگراف مفصلی مبنی برتوقیف وکلاء کردستان وقطع روابط با مرکز بهیئت متحده مخابره کردیم . وتلگرافخانه را اشغال وتمام

دوائر دولتی را نیز ضبط نمودیم . ومأمورین ضبط روسای ادارات را بیرون کشیده بمیان جمعیت آوردند . آقایان روحاء که از رموز سیاست بی اطلاع بودند از آنوضعیت غیرمنتظر عصبانی شده واظهاراتوی هم ریغیه محرمانه ازمأمورین ضبط اظهار نا رضائی میکردند . گویا چنان تصور کرده بودند که از طرف ملت نسبت بآنها توهین شده است . ما هم غرغر های آنها را پشت گوش انداخته . توجهی بکدورت ونا رضامندی ایشان ننمودیم - تا اینکه روز ۱۳ ربیع الثانی

خبر رسید که مجلس شورای ملی بموجب ماده واحده انقراض سلطنت قاجاروا رسماً اعلام نموده و حکومت موقتی را بآقای سردار سپه واگذار کرده اند وتعیین تکلیف قطعی وامو کول بنظر مجلس موسسان نموده اند - روز یکشنبه ۱٤ ربیع الثانی = ۱۰ - ابان نیز محمد حسن میرزای ولیعهد از دربار اخراج و بجانب فرنك تبعید گردید .

روز ۱۵ ربیع الثانی = ۱۱ - ابان جشن و چراغان موفقیت شروع شده تمام بازار و دکاکین شهر آئین بندی شد و اینجانب تلگراف تبریك ذیل رابعرض رسانیدم .

۱۵ ربیع الثانی = ۱۱ - ابان - پیشگاه اعلیحضرت شهریار با اقتدار دامت عظمته - اعلیحضرتا صبح دولت میدمد کو جام همچون آفتاب . اینکه می بینم به بیداری است یا رب یا بخواب .در پایان شام سیاه دوره قاجار این صبح بهلوی را از صمیم قلب تبریك میگویم - شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم (الاحقر محمدمردوخ . رئیس کمسیون نهضت ملی)-

جواب از طهران بکردستان نمره قبض (۱۲٦۹۸) نمره تلگراف (۱۲) تاریخ وصول - ۱٤ - ابان - ۱۳۰٤ -

جناب آقای شیخ محمد مردوخ رئیس کمسیون نهضت ملی کردستان . از صمیمیت و احساسات شما خوشنود شدم (رئیس حکومت موقتی مملکت و رئیس عالی کل قوی . رضا) -

تلگرافی هم از طرف هیئت مدیرهٔ نهضت ملی معروض داشتیم . جواب ذیل صادر گردید - از طهران بکردستان نمره قبض (۱۲٦۹۹) نمره تلگراف (۱۳) تاریخ وصول ۱٤ - ابان - ۱۳۰٤ -

هیئت مدیره نهضت ملی کردستان . ازاحساسات صمیمانه آن هیئت خوشنود و انشاءالله در نتیجه اصلاح مملکت وسائل رفاهیت عموم فراهم خواهد گردید - (رئیس حکومت موقتی مملکت . و رئیس عالی کل قوی - رضا)

حکومت آقای میرزا سلیمانخان میکده

پس از انفصال سردار انتصار از حکومت کردستان. شب جمعه ۱۹ ربیع الثانی (۱۳٤٤) مطابق با ۱٤ عقرب و ۱۵ ابان (۱۳۰٤) آقای میرزا سلیمانخان بحکومت کردستان وارد گردید . تأثرات اهالی را از رفتن سردار انتصار . جز آمدن میرزا سلیمانخان هیچ چیز دیگر نمیتوانست جبران نماید .

پس از ورود ایشان . آصف و آصفیان بملاحظه اینکه موقع انتخابات دوره ششم نزدیك شده بود اطراف او را گرفته خواستند توجهات او را نسبت بخود جلب نمایند . مشارالیه مقام بیطرفی خود را که وظیفه هر حاکم بی طمعی است حفظ کرده متمایل بایشان نشد راجع بنهضت ملی و پیشرفت مقاصد ملیون هم چون دیدند که ئیل قاجار شکست خورد . و نهضتیان فاتح آمدند . و سردار سپه مقام حکومت ملی را احراز نموده دارد تخت و تاج را هم تصاحب مینماید . برای ترمیم سوابق خود که کلاهشان پس معرکه نماند . محرمانه مبلغی بآقای سرهنك احمد خان رئیس قشون و رئیس تلگرافخانه داده اجازه میگیرند (بدون اعتبارنامه) کمیتهٔ از اشخاص ذیل تشکیل میدهند (سیدعبدالعزیز شیخ الاسلام) (شیخ شکرالله امام جمعه) (شیخ احمد غیاثی) (وکیل السلطان) (ساعدالسلطان) (میرزا اسمعیل خان معتمدی) (اعتضادالدوله کارگذار) ـ

ضمناً هم مهری باسم (کمیته نهضت ملی کردستان) کنده و با آن مهر بدون اطلاع اینجانب و توده کردستان تلگرافی در ۲۲ ربیع الثانی ۵ و تلگراف دیگر در ۲۳ مخابره میکنند ـ در ۹ جمادی الاول . مطابق ۵ آذر از تهران خبر این دسیسه و دزدی باینجانب رسید . روز ٦ آذر دو مراسلهٔ شدیداللحن یکی باداره قشون و دیگری بتلگرافخانه نوشتیم . و شکایت ذیل را هم توسط هیئت متحده بخود اعلیحضرت پهلوی با مارك ومهر کمیسون نهضت ملی و امضای هیئت مدیره معروض داشتیم . و سواد آنرا هم بکرمانشاه برای امیر لشکر (سرتیپ خزاعی) فرستادیم .

(دزدیدن کمیسون اصلی . یاظهور کمیتهٔ جعلی)

اعلیحضرتا ـ پس از حصول موفقیت وخاتمهٔ نهضت . دوسه تلگراف جعلی ، بر (کمیته نهضت ملی کردستان) بمرکز و کرمانشاه مخابره شده . لازم دانست که سریعاً خاطر مبارك را ازچگونگی آن مستحضر بدارم ـ از بدوشروع نهضت تا ۱۵ آبان (کمیسون نهضت ملی) در کردستان . از هشت نفر ذیل که (هیئت مدیرهٔ

نهضت) معروف اند درتحت ریاست و زمامداری خود اینجانب تشکیل . و هر یك بموجب اعتبارنامه رسمی ازطرف طبقات مختلفهٔ شهر وملل متنوعه انتخاب ودر کمیون عضویت داشته اند .

آقای شجاع لشکر	نماینده طایفهٔ اردلان
آقای امجدالاشراف	نماینده اشراف وسادات
آقای حاج اعتضادالاسلام ـ معرفت	نمایندهٔ سلسله مشایخ
آقای حاج قوام التجار	نماینده کسبه وتجار
آقای حاج خان	نماینده ملاك
آقای محمد شریف زهتاب	نماینده اصناف ورنجبر
آقای میرزا استپیان	نماینده جماعت کاتولیك
آقای دکتر اقابرا	نماینده جماعت کلیمی

اعلیحضرتا ـ این کمیون تا یازدهم ابان منظماً بایفای وظایف ملی خود پرداخته و تمام خسارات وزحمات را متحمل شده و با همه جا مخابرات و مکاتبات داشته و دارای جلسات رسمی بوده ومتینگها وکنفرانسها و نمایشهای محیر العقول داده ودرمقابل متنفذین ومخالفین همه قسم اقدامات و مجاهدات فدا کارانه ابراز داده است . در روز جمعه ۸ ابانماه نیز بمسجد جامع رفته متینگ مفصلی داده و رسماً اسم اعلیحضرت را درخطبه قرائت نمودیم وپس ازنمازجمعه هم بتلگرافخانه رفته و دوائر دولتی را ضبط نموده وقطع روابط با مرکز کرده و روز ۹ ابان که مژده فتح ملت و اعلان انقراض سلطنت قاجار بکردستان رسید . جشن موفقیت گرفته و روز ۱۱ ابان مراسم آئین بندی وچراغان بعمل آوردیم و روز ۱۵ ابان کمیون منحل وجلسات ومخابرات با ولایات وایالات موقوف گردید وکاری باقی نماند . بعد مسموع شدکه چند تلگرافی بدون اطلاع کمیون نهضت وهیئت مدیره وبدون استحضار افراد ملت باسم (کمیته نهضت ملی) بمرکز و کرمانشاه مخابره شده است .

اعلیحضرتا ـ متمنی است سئوال فرموده که پس ازختم تمام کارها و حصول منظوری موفقیت وانحلال نهضته تازه کمیته نهضت برای چه درست شده ومهر کمیته بران چه کنده شده . اعضاء کمیته چه اشخاصی هستند وازطرف چه طبقاتی انتخاب شده اند اعتبارنامه آنها کجاست؟ و بالاخره این کمیته نهضت برای چه درموقع نهضت وجانبازی ما مختفی بودند وحالاسر برآورده اند ؟

اعلیحضرتا — اعضاء این کمیتهٔ جعلی درهنگام نهضت. بر ضد نهضت و نهضتیان بودند. وغیراز آنها ما مخالفی نداشتیم. که‌جدّ فداکارقاجار ومخالف باکلمهٔ پهلوی بودند. اکنون چه‌سبب‌شده که‌از عقیده خودبرگشته‌اند. وباکلمهٔ پهلوی اظهارآشنائی مینمایند ـ ؟

اعلیحضرتا — تلگراف این‌کمیتهٔ جعلی را اول‌تلگرافخانه ردنمود . بعدچه ایجاب‌کرد وازکجا به تلگرافچی امرشد که محکوم بقبول‌تلگراف آنان‌شده‌است وصدور این‌امر برای‌چه ودرمقابل چه مبلغی‌بوده است ـ ؟

اعلیحضرتا — جداً تمنا وتقاضا داریم که‌توضیحات مذکوره راخواسته تادر نتیجهٔ توضیح یك سلسله حقایق مهمه. ویك رشته قضایای تاریخی بر خاطر مبارك مکشوف. وخادم وخاین درنظر انورمعلوم ومشخص‌گردد ـ

اعلیحضرتا — همین‌کمیته دزدی برای معرفی و اثبات بی شرمی وبی شرفی متنفذین کردستان کافی‌است ومحتاج بدلیل دیگر نخواهدبود. چراکه درهیچ جای دنیا حتی دربربرستان هم‌اینگونه حرکات وحشیانه وعملیات بی شرفانه معمول و مسموع نشده ونخواهدشد. که‌از متنفذین‌کردستان ناشی ومشهود میشود.

اعلیحضرتا — من وهمراهان من مقیدبلفظ نیستیم. وطرفدار فعل وعملیم. بهمین جهة علاقه‌مندی چندانی بکلمه (کمیون نهضت)یا(کمیته نهضت) نداریم. اصل مقصودما فقط وفقط زمامداری شخص‌اعلیحضرت بودکه‌بحمدالله بعمل‌آمد دیگرهر کس‌بخواهد برای‌ترمیم گذشته‌ها وپوشاندن سوابق‌خود بدون‌حقیقت. بلکه‌برخلاف واقعیت هرکلمه‌را بدزدد وبخود ببندد مانگرانی نداریم. اصل نگرانی ما همانا برای‌زحمات چهارساله ومساعی ومجاهدات اینمدت گذشته است. که‌رندان بی‌شرم‌و حیا آنهارا هم(مانند کمیته) بخود نبندند. وسرماورا بی‌کلاه بگذارند.

اعلیحضرتا — من وهمراهان من‌بحکم وجدان واز روی عقیده دراین محیط فاسد وفضای گندیده. برای پیشرفت نیات ونظریات ایرانخواهانه آن‌یگانه‌فرزند رشید وطن‌فداکاری‌نموده از بذل هیچگونه مقدورات ومجاهداتی قصور وخودداری ننموده‌ایم. حال‌پاره اشخاص‌شیاد بی‌شرم‌وحیاکه‌از هیچگونه مغالطت واشکال‌تراشی خودداری نداشتندجلوافتاده میخواهند بشیطنت وشیادی‌خود را محرم‌ومارا نامحرم قلمداد نمایند ـ

اعلیحضرتا ـ اشخاص‌دسیسه‌کاراز استعمال‌ننگین ترین وسایل‌خودداری‌ندارند

که با هرقسم تملق و چاپلوسی میخواهند مصادر امور را فریب داده آلت مقاصد و نردبان خیالات فاسدهٔ خود قرارد‌هند ـ اما بعکس اشخاص متین نیك فطرت که موانع اخلاقی ایشان را اجازه تزویر و تقلب نمیدهد. منتظراندکه خود مصادرامور تعمقی در حقایق اوضاع فرموده، قلب ورایج را تشخیص وخادم و خاین را ازهم امتیاز بدهند .

اعلیحضرتا ـ تجربه و امتحان نشان میدهدکه هرتلاطم و انقلابی د رمحیط ایران رخ میدهد، فوراً یك عده ساحرطراریکمشت بازیگرخیانتکارکه شرم وحیاء ووجدان وهمه چیز را پشت پازده و بدرودگفته‌اند مانند خس و خاشاك بالا آمده روی اشخاص باحقیقتو با شرافت راپوشانده . احساسات‌ایشان مانندگوهرگرانبها درقعردریای شرم وحیاء پوشیده‌ونابود میگردد .

اعلیحضرتا ـ این دغل دوستان اجباری که امروزه دست طبیعت یـا بازوی قدرت آنهارامحکوم‌ومغلوب‌ساخته واز شدت ترس‌مانند شپش‌توی آستینها میدوند، اگرخدای ناخواسته ورق شکل دیگربود هریك از آنان برای ما اژدهائی دمان یا عقربی‌جرار بودند .

اعلیحضرتا ـ متنفذین ایران عموماً. و ابوالهولهای کردستان خصوصاً راضی بودند که‌چندین طبقه در زیرخاك مدفون باشند . بشرط اینکه‌کامه(دولت پهلوی) بگوش آنان آشنا نگردد .

اعلیحضرتا ـ درمتینگها ونمایشها هرمرتبه‌که از نهضتیان صدای (زنده باد اعلیحضرت پهلوی) بلندمیشد. مستقیماً مانند شمشیر بدل‌متنفذین فرومیرفت ومحسوس وآشکارتاروپودنسیج قلبشان را ازهم می‌گسیخت .

اعلیحضرتا ـ متنفذین پس‌ازآنکه دیدندکه قافیه را بکلی باخته دارند روبه پرتگاه‌آبدی میروند. بدون تمهید مقدمه محرمانه بسراغ رئیس قشون رفته او را کاملا یختند. سپس باکمال‌جرئت و بی‌شرمی کامه (کمیته نهضت جملی) را دو دستی چسبیدندکه شایدازاین عنوان سپروحصاری برای حفظ خود تهیه نمایند .

اعلیحضرتا ـ شکرخدارا که‌قضیه بخیروخوبی برگذارشد. والا درمقابل‌مخالفت و اشکال تراشیهای متنفذین ایستادن . و باآنها پنجه زدن و ستیزکردن خصوصاً که رئیس قشون هم‌اخیراً درمعیت‌آنها باشد چندان‌کارسهل وآسانی نبود. فقط مابودیم که بانیروی حلم وحوصله توانستیم خود را بساحل نجات برسانیم

اعلیحضرتا ـ رئیس قشون کردستان دراوایل‌ورود خیلی پریشان ومحل‌ترحم

بود وشب وروزرا بانتظارآخربرج بسرمیبرد. ویکنفرنظامی وظیفه شناس بوداما حالاکه بحمدالله ازهرحیث مستغنی شده آرزو داردکه از شغل ظالم و زحمت قشون معاف گردد وچند پارچه آبادی خریده بقیه عمررا آسوده بدعای بقای اعالی کردستان بسر ببرد .

اعلیحضرتا ـ خیلی میل دارم که همیشه ازاسرار وعملیات مامورین دولت بیگانه باشم وخود را بگوچه سکوت ولاقیدی بزنم. اما چه کنم که وجدان واحساسات هم حقی دارند .

اعلیحضرتا ـ درمقابل خدمت سکوت کردن . و ازخیانت صرف نظرنمودن خائن را جسوروخادم را مأیوس میسازد .

اعلیحضرتا ـ موقعیکه وثوق الدوله از مقام ریاست وزراء سقوط کرد . بدوستان خودگفت هرچه فکرمیکنم درجریان سیاست بهیچوجه خبط وخطائی سراغ ندارم. جزاینکه هنگام زمامداری بجلب خاطردشمنان پرداختم. که دوستان ازمن رنجیده کنار گرفتند. دشمنان هم فرصت راازدست نداده مرا سقوط دادند .

اعلیحضرتا ـ من مقید زحمات ومجاهدات خودوامثال خودنیستم . منتهی متأسفم ازاینکه خودی یا بیگانه چنان تصورنمایندکه دردوره پهلوی هم بطون و حقایق امورمکتوم می‌ماند. ودرنظرمبارك هم خادم وخاین مجهول القدروعلی السویه است

اعلیحضرتا ـ تصدیق میفرمائیدکه امروزه یك بار خیلی گران . و یك امانت بسیارسنگینی را متحمل شده‌اید. ملت ایران برای جلب رضایت اعلیحضرت آنچه مقدور داشتند دریغ نکردند. وبازهم دریغ نخواهندکرد ـ حالا دیگرموقعی است که آن اعلیحضرت هم آنچه مقدوردارید درجلب رضایت ایرانیان وحفظ وحراست ایشان ازمقاصد وخیالات خطرآگین متنفذین مقدورات خودتان رادریغ نفرمائید.

اعلیحضرتا ـ درپایان این احساسات. برذمه ذات مبارك است که قدر این بروزات صمیمانه را دانسته. روزبروزعقاید واحساسات جامعه را بالطف وعطوفت نسبت بخود افزونتر فرمائید .

اعلیحضرتا ـ بتجربه معلوم وثابت شده است که قوة الظهرو پشتیبان هرزمامداری فقط وفقط احساسات جامعه است مساعدت و مهربانی غیر جامعه موقتی و مبنی بر منافع واستفاده است .

اعلیحضرتا ـ امروزروزی است که ازاین ببعد جامعه ایران جواب احساسات و تلافی صمیمیتهای خودرا ازشخص شخیص اعلیحضرت انتظاردارند ـ امروز روزی

است که بهمدستی دولت و ملت سعادت و عظمت ایران از امروز باید شروع‌شود. اعلیحضرتا ـ درنقشه سیاست و مملکت داری تنها انقراض سلسله قاجار کافی نیست بلکه شرط عمده و دستور اعظم همانا خاتمه‌دادن بوجود و موجودیت دست نشانده ها ویادگارهای همعقیده و هم‌آهنگ آنها است . بدیهی‌است . تا ریشهٔ درختهای کهن‌سال پوسیده بکلی قطع و برانداخته نشود . گلهای لطیف و قشنگ‌ونهالهای نازك و جوان‌گلستان مملکت نایل نشو وارتقاء طبیعی نخواهند شد ـ

اعلیحضرتا ـ برای فلاکت‌وبدبختی اهالی‌کردستان دیگر رتبه ودرجهٔ باقی نیست . اگر ترحم عاجلی درباره آنها نفرمائید . سریعاً این وثلث‌باقی‌مانده نیزسر ببالین محو و انقراض گذاشته ملحق‌بآن‌ثلث ازدست رفته‌خواهندشد ـ اعلیحضرتا ملت جالب ترحم کردستان مغلوب و اسیر چنگال اشخاصی شده‌اندکه خوشبختانه‌یا بدبختانه عدهٔ آنها از سه کمتر نیست از چهار هم تجاوز ندارد ـ بعبارة اخری تمام وسایل بدبختی و مفاسد اجتماعی ملت کردستان فقط و فقط ناشی از چهار هیکل منحوس و چهار قیافهٔ بدتواره است . که ازهرکس بپرسندفوراً اسم آنها را بی‌تامل ذکر خواهندکرد ـ

اعلیحضرتا ـ گردن درازی این‌قبیل هیاکل‌فساد دراین‌قرن حیات‌دراین‌دورهٔ پهلوی موجب حیرت و تعجب ترقی خواهان و تعالی طلبان‌خواهد بود . زیراچهره و بشرهٔ آنها در این نمایشگاه پهلوی منافات بلکه مباینت دارد ـ اعلیحضرتا ـ ما انکارنداریم‌که درشالودهٔ اصلاحات مهم‌واساس ترمیمات‌لازمه کارهای‌بزرگتر و عمده تری در نظر دارید . که اینگونه مسایل معروضه درقبال آن مطالب جزو شمار نمی‌آید ـ اما درقانون معماری . تاخورده و پاره بکار نرود سنگهای‌بزرك‌و گنده استحکام پیدا نخواهندکرد ـ

اعلیحضرتا ـ این عده ستمکار بی‌عاطفه همواره درلباس‌حق بجانب‌خون‌ملت را مکیده و مرام و مقصود خودرا ازپیش‌برده‌اند ـ

اعلیحضرتا ـ تودهٔ ملت بمنزلهٔ گله‌اند . و پادشاه بمنزلهٔ چوپان و متنفذین بمنزلهٔ گرگ و پلنگ . اگرچوپان ازوظیفه گله‌داری غفلت وتکاهل بخرج بدهد . در اندك‌زمانی ازگله نشانی‌باقی‌نخواهدنماند ـ ترحم بر پلنگ‌تیزدندان ـ ستمکاری بود برگوسفندان ـ

اعلیحضرتا ـ ساده وپوست‌کنده عرض میکنم که‌امروزه حیات‌وممات‌کردستان

بسته بیک فرمان شاهانه و یك دستور ملت پرورانهٔ آن یگانه رب النوع قدرت و توانائی است که کاملا زنده کنید . یاخاتمه بتمام امیدوانتظارها بدهید.

اعلیحضرتا — مدت چهارسال است که ما با امید و آرزوهای خیلی سهل و آسان بدورذات مقدس تودور میزنیم . چه میشود که آن اعلیحضرت هم چهار دقیقه وقت گرانبهای خودرا در دستور اصلاحات این ماتمکده مصروف بدارید خداستاند از آنان که چاره دل ما . بیك گرشمه نکردند ومیتوانستند.

اعلیحضرتا — این نکته را هم نمی‌توانم ناگفته بگذارم .که اشخاص هشیار بصیر برموز سیاست نمیتوانند بجوابهای سر بست مهرآمیز از انجام مقصود صرف نظرنمایند . بلکه باتمام حواس منتظر ومتوجه حصول مأمول وانجام مقصوداند. در خاتمه با نهایت تضرع توجهات صمیمانه اعلیضرت را بجانب اصلاحات صفحه کردستان جلب و ذریعه را بدعای بقای ذات فرخنده صفات خاتمه میدهم-والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - (الاحقرمحمد مردوخ)

عریضه فوق که توسط (هیئت متحده) ازلحاظ همایونی میگذرد . در جواب میفرمایندکه . من از احساسات (فلانی) خوشنود هستم . باواطمینان بدهید که پیشنهادهای اوکاملا موافق با نظریات خود من است . و هریك بموقع خود انجام داده خواهد شد.

برای عضویت (مجلس مؤسسان) از کردستان آقای ملا عبدالفتاح شیخ الاسلام واسدالله خان کردستانی . وعبدالحمیدخان سنندجی . ودکترهدایت‌الله خان (داماد رئیس قشون) انتخاب شدند . روزیکشنبه۱۹ جمیدی‌الاولی(١٣٤٤) مطابق با ۱۵ آذر (١٣٠٤) مجلس مؤسسان در طهران افتتاح وروز یکشنبه ٢٦ جمیدی‌الاولی مطابق با۲۲ آذر پنجمین جلسه موسسان برگذار . واصول٣٦و٣٧و٣٨ متمم قانون اساسی الغاء وبجای آنها اصول ذیل تصویب گردید.

اصل٣٦ — سلطنت مشروطه ایران ازطرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده ودراعقاب ذکورایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهدبود.

اصل٣٧ — ولایت عهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل باشد خواهد بود.

در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد . تعیین ولیعهد برحسب پیشنهادشاه

وتصدیق مجلس شورای ملی بعمل خواهدآمد . ولی در هر موقعیکه فرزند ذکور برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایتعهد با اوخواهد بود .

اصل ۳۸ - در موقع انتقال سلطنت . ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شودکه دارای بیست سال تمام باشد . چنانچه باین سن نرسیده باشد با تصویب مجلس شورای ملی نائب‌السلطنه از غیر خانواده قاجاریه برای او انتخاب خواهد شد .

پس از تغییر اصول مذکوره در همان روز ۲۶ جمیدی‌الاولی = ۲۴آذر از طرف مجلس موسسان فرمان تفویض سلطنت بشخص رضا شاه پهلوی صادر و روز سه‌شنبه ۲۸ جمیدی‌الاولی . مطابق با ۲۴ آذرمراسم تحلیف در مجلس‌شورای ملی بعمل آمده . روز چهارشنبه ۲۹ جمیدی‌الاولی مطابق با ۲۵ آذر بر تخت مرمر جلوس فرمود - خوش بجای خویشتن بود این نشست پهلوی . تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن .

آنچه‌که در جمادی‌الاولی (۱۲۷۳) میبایستی بشود و نشد در جمادی‌الاولی (۱۳٤٤) بعمل آمد . سه شبانه‌روز مراسم آزین بندی وچراغان در کلیه ایالات وولایات بعمل‌آمد وافراد ملت باکمال وجد ومسرت بهمدیگر تبریك‌موفقیت‌میگفتند در بیستم رجب هم = ۸ بهمن والاحضرت رضاپور بمقام ولایتعهد نایل‌گردید . و روز پنجشنبه ۵ شعبان مطابق ۲۷ بهمن فرمان انتخابات دوره ششم شرفصدور یافت . در نصف اخیر رمضان . آقای سرهنگ احمد خان رئیس قشون معزول و بجای او سرهنگ آقاخان بریاست قشون اعزام‌گردید .

سپس آقای‌سرتیپ محمدخان شاه‌بختی‌امیرلشکروارد‌گردید . این‌امیرلشکر یك پارچه شکر بلکه روح مجسم است .که در انسانیت واخلاق از همگنان خود گوی سبقت‌ربوده است اگرشعار مختصرنویسی مانع ازقلم‌فرسائی نبود . درمدیحش داد معنی دادمی . غیر این منطق لبی بگشادمی . محمدخان وکیل‌الملك‌هم دراین ایام‌ازطهران مراجعت نمود روز جمعه۳شوال (۱۳٤٤) مطابق با ۲۶ حمل . یا فروردین (۱۳۰۵) توزیع تعرفه انتخابات دوره ششم شروع شد . نرخ گندم هم از خرواری شش‌تومان به ۳۴ تومان ترقی‌کرد .

راجع بانتخابات در بین آصف وهیئت متحده اختلاف درگیر شده متجاوز از پنجاه هزار تومان خسارت وارد آصف شد - روز چهارشنبه ۲۲ شوال (۱۳٤٤) مطابق با ۱۴ اردیبهشت و ۱۵ ثور (۱۳۰۵) جشن

تاجگذاری اعلیحضرت پهلوی منعقد وشب پنجشنبه چراغان وآتشبازی وآزین بندی شروع شد شب اول چراغان میرزاحبیب‌الله (نوبری) پسرحاج ابوالمحمداز طرف توده ملت باحضور حکومت ورئیس‌قشون وعموم طبقات اهالی لایحهٔ‌غرائی مبنی بر تبریك جشن‌وشکایت ازعملیات آصف وآصفیان قرائت‌نمود وجنایات این‌خانواده‌را یکی‌یکی باحضور خودشان تعداد وبیان‌کرد. جزخود آصف. عموم افراد خانواده وزارت ووکالت همه‌حاضر ورنگ ازرخسار همه‌پریده عموماً درآن ساعت‌مرگ‌را بانهایت اشتیاق آرزو داشتندکه چندین طبقه درزیرخاك پنهان باشند وآن کلمات وعبارات رانشنوند. سپس‌آقای حاج‌محمد خان‌سردار مکرم‌هم بلندشده لایحهٔ‌دیگری رادر همین زمینه قرائت ونواقص راتکمیل نمود - در **۲۹** شوال (۱۳٤٤) آقای میرزا سلیمانخان معزول. وآقای نصرالله‌خان اعتلاءالملك بحکومت‌کردستان‌معرفی گردید -

« حکومت نصرالله خان اعتلاءالملك »

پس‌از عزل‌آقای‌میرزاسلیمانخان. آقای‌نصرالله خان‌اعتلاءالملك (خلعتبری) بحکومت کردستان نامزد. وروز یکشنبه **دهم** ذیقعده (۱۳٤٤) مطابق باروز اول‌خرداد (۱۳۰۵) واردگردید. انتخابات دوره‌ششم بالاخره درنتیجه اختلاف بین آصف وهیئت‌متحده توقیف شدواز کردستان وکیل‌بطهران نرفت.

روز **۱۵** رمضان (۱۳٤٥) مطابق با **۲۷** اسفند اعلیحضرت پهلوی(سفراول) وارد کردستان شد. ودرخسروآباد منزل برای‌ایشان تهیه‌گردید سپس برحسب اراده ملوکانه درخانه آصف منزل‌فرمودند. ازطبقه علماء هفت نفر برای شرف اندوزی انتخاب‌شد. شیخ‌احمدحجة‌العلما سیدعبدالعزیز شیخ‌الاسلام. شیخ‌محمدجعفرحجة‌الاسلام. سیدمحمد ظهیرالاسلام سیدمیر فتاح. ملا محمد نودشی. نطق تبریك را اینجانب ایراد نموده سپس‌آقایان هم‌هریك مختصری‌تقدیم دعاگوئی نمودند. اعلیحضرت در جواب فرمودند (من‌علاقه مخصوصی بکردستان وکردستانیان دارم. واز احساسات وشاه‌پرستی اهالی‌کردستان خوشنودهستم. اگراصلاحات کردستان تاکنون تاخیرشده بواسطه توجه بنقاط مهمتری بوده‌است درآتیه نزدیکی‌کردستان هم‌بترقیات خود نایل خواهد شد . من‌عزم دارم‌که هرسال یکمرتبه بکردستان بیایم وشمارا ملاقات نمایم . اگرگاهی من‌فرصت‌نکردم راه بازشده شماها بطهران بیائید ومرا ملاقات نمائید) - پس‌از دوروز موکب ملوکانه بجانب طهران حرکت‌نمود . و در مشایعت یکرشته‌تسبیح نارجیل سفیدرا برسم‌یادگار تقدیم داشتم وگفتم‌این‌تسبیح سفید است

دسترا سیاه نمیکند (مقصودمن یادآوری صحبتی بود که درزمان آمدنش باسردار محیی بکردستان دربین من واو ردو بدل شده بود) از تندی هوشیکه داشت فوراً متذکر شده . فرمودبلی تسبیح شمامیمنت دارد تسبیح راگرفت وفرمود چرابطهران نمی آئیدجای شما طهران است . عرض کردم فعلا نوبت دیگران است هروقت بدعاگوهم نوبت رسیدشرفیاب خواهم شد - ملتزمین رکاب عبارت بودنداز آقای امیراعلم . حاج آقارضای رفیع قایم مقام الملك. امیرنظام همدانی شکوه الملك رئیس کابینه وغیرهم -

آقای حاج آقارضای رفیع . قایم مقام الملك . پسرحاجی ملامهدی شریعتمدار پسر حاج ملارفیع شریعتمدار رشتی است . در سنه (١٣٠٤) هجری متولد شده . جوان هشیار بااطلاعی است . علاوه برمزایای علمی و ادبی زبان انگلیسی را هم خوب میداند . دریك سوسیتهٔ سری که او وسید ضیاءالدین طباطبائی مدیر جریدهٔ رعد عضویت داشتند . دربین اووسید ضیاء مختصر رقابتی تولیدشده درسنه(١٣٣٦) باشاره سید ضیاء در خیابان شاه آباد درمیان درشکه هدف گلوله واقع شد . از قضا گلوله به بازویش خورده پس از مدتی بهبودی حاصل نمود . بالاخره سید ضیاء پس از نیل مقام ریاست وزراء ازسوسیته خارج وآواره فرنگ گردید . وقایم مقام الملك جبرئیل وحی شد روز بیستم ربیع الثانی (١٣٤٦) جشن کلنگ پهلوی در اداره بلدیه با حضور آقای اعتلاءالملك حکمران تشکیل آقای خلیل صبری ازطرف آقای سالار مفخم رئیس بلدیه لایحه تبریکیه قرائت نمود وعموم طبقات احساسات خودرا تقدیم داشتند . دراین روزشخص اعلیحضرت پهلوی اولین کلنگ استاسیون (ایستگاه) راه آهن را بزمین زدند -

سپس در ١٨ شعبان(١٣٤٦) که مصادف با ٢١ بهمن (١٣٠٥) بود آقای عبدالله خان امیر طهماسب وارد . شب اول ورود بوسیله سرهنگ حسن آقا خان راجع به تحقیق پاره مطالب سرحدی اینجانب راملاقات نموده . پس از دوسه روز رهسپار سقز شد -

شب دوشنبه بیستم شعبان(١٣٤٦) = اسفند(١٣٠٥)میرزا ابراهیم خان سردار اعظم بمرض سکته متوفی شد - دراین ایام آقایان سرتیپ مرتضی خان و سرتیپ فرج الله خان واردکردستان شدند پس ازاینکه امیرطهماسب ازسقز مراجعت نمود. بوسیله شیخ عارف بقریهٔ اویهنگ رفته . درآنجا خوانین رزاو ورابا محمود خان زلی ومحمود خان مریوان ملاقات نموده و بشهر مراجعت کرد . بعد بمریوان و دزلی و لهون هم رفته وتمام نقاط و مواقع را دیده باروسای سرحدی نوازش و مهربانی نموده بهمه دوربین وتفنگ وخلعت عطاکرد -

پس ازچندی باز آقای سرتیپ محمدخان شاه بختی امیر لشکر وارد . تیپ

کردستانرا تحت فرماندهی سرهنگ اسدالله‌خان (که پس‌ازسرهنگ حسن‌آقاخان آمده بود) ازراه سورکول وکرهٔ میانه بجانب رزاو حرکتداد . وسالار مفخم‌هم باتفنگچی ژاورود بکمك‌اردوی دولتی حرکت‌کرده . جعفرسلطان‌هم باجمعیت‌لهون بقریهٔ دگاگا آمد . درمختصر زدوخوردی رز او تسخیر و خوانین تسلیم شدند . اگر جعفرسلطان بکمك اردوی دولتی نیامده بود باین سهولت اورامان رزاوتسخیر نمیشد .

روز ۲۵ شوال (۱۳٤٦) مطابق با**۱۷** فروردین (۱۳۰۷) آقایان سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام، وغلامحسین‌خان مشیردیوان، وشیخ محی‌الدین امین‌العلماء از راه روسیه رهسپار حجاز شدند ـ

انتخاب‌وکلای‌دوره‌هفتم‌هم که‌شروع‌شده‌بود درنتیجه اختلاف بین‌آصفیان و اهالی مقرر شدکه ازخانواده آصف فقط یکنفر وکیل شود وازطرف اهالی‌دونفر معین‌گردد ـ

درذیحجه(۱۳٤٦) فرج‌الله‌خان سردار معظم . و محمدخان سالار فاتح . و میرزا اسمعیل رحیم زاده منتخب شدند . ودر **۲۱** ذیحجه‌که مطابق با**۲۲** خرداد بود سرهنگ‌اسدالله‌خان معزول وبجای او سرهنگ محمودخان امینی واردگردید. معزی‌الیه شخص تحصیل‌کردهٔ زرنگ باکفایتی است ـ

روز۱٦ ربیع‌الاول (۱۳٤۷) آقایان حاج شیخ‌الاسلام وحاج مشیروسایر همراهان مراجعت‌کردند . وروز سه‌شنبه ۳ ربیع‌الثانی اعتلاءالملك معزول‌گردید. وخبر فوت شیخ عارف‌که برای معالجه بهمدان رفته‌بود . روز **۳**که مقارن‌با **۲۷** شهریور بود بکردستان رسید ـ

(حکومت میرزا احمد خان مفخم‌الملك)

پس‌از عزل اعتلاء الملك . روز **۴** جمیدی الاولی (۱۳٤۷) مطابق با**۲۷** مهر(۱۳۰۷)میرزااحمدخان‌مفخم‌الملك(نیك‌پی) بحکومت‌کردستان‌وارد ومصادف‌ورود اومریوان‌هم تحت‌فرماندهی امیرطهماسب فتح وتصرف شد ـ دراواخر جمیدی‌الثانی (۱۳٤۷)حاج‌میرزاصادق آقای‌مجتهدتبریزی ومیرزاابوالحسن‌وچندنفردیگراز علماء وسادات آذربایجان بکردستان تبعید شدند . دراینجا اوازم پذیرائی واحترامات را نسبت‌بآنها مرعی‌داشته تلگراف شفاعت‌هم برای ایشان مخابره کردیم . روز پنجشنبه **۱۴** رجب‌امررسید آقایان‌را بجانب طهران حرکت دادند و مورد عطوفت ملوکانه واقع شدند روز شنبه **۱٦** رجب کمیسیون نظام اجباری از آقایان شیخ

شکرالله امام جمعه ومیرزا عبدالله خان معتمدی وساعدالسلطان ومعتمدالاشراف وحاج خان تشکیل گردید .

روز یکشنبه ۸ شعبان ملاعبدالعزیز مفتی نماینده سقز ازخط کرمانشاه برای قضایای سردشت که راجع بلباس متحدالشکل اعتصابی کرده بودند وارد . وبازحمت زیاد درمیان برف وسرما وهسپار سقز گردید .

روز ۲۶ شوال (۱۳٤۷) مطابق با ۱۸ فروردین (۱۳۰۸) خبر رسید که آقای امیرلشکر احمد آقاخان بمقام سپهبدی نایل و مفتخر شدند وتلگراف ذیل بخرم آباد مخابره شد .

حضور حضرت سپهبد دامت شوکته . ز لطف شاه و نیرومندی خود بکام دوستان گشتی سپهبد . با یکجهان شادمانی و مسرت مراسم تبریك این موهبت را تقدیم حضور میدارد و در خاتمه عرض میکنم آن مواعید که کردی نرود از یادت (الاحقر محمد مردوخ)

روز ۴ ذیقعده = ۲۵ فروردین شاهزاده نصرت الدوله وزیرمالیه از کرمانشاه بکردستان وارد روز ۲۶ فروردین مراجعت کرد .

در بیستم ذیقعده = ۱۰ اردیبهشت سرهنگ مختارالسلطنه مفتش غرب وارد گردید . درمحرم (۱۳٤۸) خبر رسید که شاهزاده نصرت الدوله باتهام سرقت درمالیه گرفتار . وبحکم محکمه ازحقوق ملی ومدنی محروم گردید .

این قضیه یکی از قضایای خیلی با اهمیت دوره پهلوی بشمار میرود در ماه جمیدی الاولی (۱۳٤۸) خبر رسید که اعلیحضرت از هارون آباد تشریف فرمای کردستان میشوند . وبه اداره حکومتی ورود میفرمایند مفخم الملك حکمران از منزل خود (یعنی اداره حکومتی) به منزل سالار فاتح دری باز کرده آنجا را جزو منزل حکومت ساخت در ضمن میخواست که از پرتو این عمل مبلغی از سالار فاتح استفاده کند برای اینکه پادشاه بمنزل او وارد میشود . سالار فاتح هم فریب این دسیسه را خورده تمام لوازم پذیرائی را مهیا نمود . سرهنگ محمودخان امینی ازاین قضیه عصبانی شد با خانواده بهمدان رفت که یا قضیه را تغییر بدهد . ویا ازخدمت نظام کناره بگیرد . درآنجا بامیراشکر (سپهبد) میگوید که دیگر شرافتی برای قشون باقی نمانده که بدسیسهٔ یکنفر اصفهانی (مقصود حکومت است) شخص اعلیحضرت بمنزل یکنفر کرباس فروش برود .

بالاخره امیر قضایا راتلگرافاً بعرض ملوکانه رسانیده امر صادر میشود که همان منزل سابق را (خانه آصف) برای تشریف فرمائی تهیه کنند . سرهنگ محمودخان

فاتح‌وموفق برگشته . عصردوشنبه ۱۰ جمادی الاول مطابق با ۲۲ مهرماه موکب همایونی بمنزل آصف نزول اجلال فرمود . دکترامیر اعلم وشکوه الملك(رئیس دفتر شاهنشاهی) در خانه آصف . آقایان سردار اسعد وزیر جنگ و قائم مقام الملك . و امیر نظام همدانی . درخانه مرحوم صدیق دیوان منزل کردند . دو شب در کردستان مانده صبح ٤ شنبه ۱۲ جمادی الاول بجانب سقز حرکت فرمودند . هنگام مشایعت در بیرون شهر مفخم الملك حکمران برحسب تقاضای سری حاج شیخ الاسلام بعرض خاکپای همایونی رسانیدکه اجازه ولایت عامه بحاج شیخ الاسلام مرحمت بفرمایند. اعلیحضرت چون‌از مسئله‌ولایت عامه سابقهٔ‌استحضار نداشتند . بعلاوه موقعیت سرراه هم مقتضی اینگونه صحبتها نبود . متغیر شده و خون بچهرهٔ همایونی فروریخته با تشدد تمام فرمودند ـ چه میگوئی ـ ؟مفخم‌الملك از ایـن وضعیت زبانش بند آمده قادر برجواب نماند . اینجانب موقع را مغتنم شمرده هم برای اعاده خاطرملوکانه . وهـم برای تادیب‌حکومت . عرض کردم ـ بعضی زنهای بی‌کس درکردستان هستندکه ولی خاص ندارند . اجازه تزویج آنها بمذهب ما شافعی مذهبان منوط بشخص پادشاه است‌کـه ولی عام میباشند . مقصود مفخم‌الملك این‌است‌که برای تسهیل‌تزویج‌این‌قبیل‌نسوان‌بآقایان علماء اجازه‌مرحمت بفرمایندکه بتوانند این‌قسم زنهای بلاولی راعقد جاری نمایند ـ اعلیحضرت بحال طبیعی برگشته فرمودند همه اجازه دارید . همه اجازه دارید همه اجازه داشته اید ودارید وخواهید داشت ـ

درپایان صحبت عرض‌کردم‌که تسبیح پارسالی رادردست مبارك نمی‌بینم‌معلوم میشودکه باقی‌نمانده است . یکرشته تسبیح دیگرکهربائی ممتازحاضرداشتم تقدیم نمودم . تسبیح راگرفته خدا حافظی فرمودند وسوار اتومبیل شدند . در بین راه بشکوه‌الملك میفرمایند این مردکهٔ خر بدرد حکومت کردستان نمیخورد بسقز که می رسیم بوزارت داخله تلگراف کنید اورا تغییر بدهد روز ۱۵ جمادی الاولی مطابق با ۲۷ ابان . مفخم‌الملك از حکومت کردستان معزول و آقای حسینعلی خـان اعتمـاد الملك (مالـك) بعنوان کفالت بجای ایشـان بامور حکومتی پرداختند .

در رمضان (۱۳٤۸) خبر رسید که احمد شاه در فرنگ متوفی شده . شب جمعه ۲۲ محرم (۱۳٤۹) میرزا علیخان بابان اعتضاد الدوله کارگذار متوفی گردید . غره شعبان سرهنگ محمودخان امینی بعنوان‌ملاقات محمود خان‌اورامی

بدزلی رفت عبدالله بیگ پسر محمود خان دزلی را با خود بشهر آورد روز ۸ شعبان او را با محمد امین بیگ پسر جعفر سلطان و حسن بیگ پسر حسینخان رزاوی همراه خود بطهران برد که خلعت وامتیاز و مواجب برای آنها بگیرد ـ روز ۲۳ شعبان سرهنگ محمود خان با بیگزاده ها مراجعت کرد . لدی الورود بشهر عبدالله بیگ را در سرباز خانه حبس . کریم بیگ پسر جعفر سلطان وعبدالکریم بیگ وکیل جوانرود را هم که برای کار شخصی بشهر آمده بودند توقیف نمود . روز ۲۴ شعبان علی‌الصباح محمود خان مریوانی‌وحسن بیگ‌رزاو را همراه خود برداشته . با قوای کردستان ورزاو و مریوان که بالغ بر ششهزار نفر بودند از دو ستون (دربند دزلی . در بندگلوی) بدزلی حمله بردند تا اردو از دربند ها رد میشود . محمود خان دزلی ملتفت آمدن اردو نمیشود وقتی خبر باو میرسدکه کار ازکار گذشته وتمام سنگرها و دربندها و مرتفعات دزلی را اردوی نظام و چریك گرفته . فقط راه (مله خورت) برای فرار او باز میماند که‌ناچار هستی را جاگذاشته وخود با عائله و رعایاو موالی باحالت‌جنگ وگریزازگردنه مله خورت بالا میروند و خود را به (ایلان بی) میرسانند ودزلی بتصرف‌نظامیان در میآید . اگر باین حیله و تدبیر نبود قلعه محکم دزلی که حصار طبیعی جبال شامخه اطراف آنرا گرفته و راه آن منحصر بیك دربند است باین سهولت گرفته نمیشد خیابان عرض شهر ازشمال بجنوب سالون بزرگ قشونی لوله‌کشی آب ادارهٔ قشونی‌که سابق تنبوشه بود ازیادگارهای سرهنگ امینی‌است

پس ازتسخیردزلی ومراجعت سرهنگ محمود خان حضرت امیر لشکرآقای سرتیپ محمد خان شاه بختی‌باردیگروارد شدند . روز ۱۳ فروردین‌که سرزدسال معروف است . ودراین روزتعطیل عمومی بعمل می‌آیدآقای سرهنگ محمود خان حضرت امیرواینجانب را به **قرادیان** دعوت نموده پذیرائی مفصلی تا غروب از ما وعموم نظامیان بعمل‌آورد. پس‌از دوسه روز حضرت‌امیرهمپارسقزوسردشت و دزلی شده دربیع‌الاول (۱۳۵۰)که مصادف‌باتیرماه یزدی (۱۳۱۰) بودمراجعت فرمود. مصادف ورود ایشان سرهنگ‌محمودخان امینی معزول. و سرتیپ خلیخان رحیمی بریاست قشون واردگردید. این سرتیپ خلیخان یك نفرسرباز وظیفه شناس دولتخواه درست قول راستگو بود که جزترقی نظام وپیشرفت نظریات دولت‌مرام و مقصود دیگری نداشت صبح در منزل شخصی باداره میرفت و شام بمنزل مراجعت میکرد. جزدیدوبازدید یدرسمی باهیچکس مراوده وآمیزش خصوصی نداشت. شخص

عفیف بی آلایشی بود. روز ۱۵ ربیع الثانی آقای نظام الدین خان مشارالدوله بحکومت کردستان وارد گردید .

(حکومت آقای نظام‌الدین خان مشارالدوله حکمت)

پس از عزل میرزا احمدخان مفخم‌الملك و ۲۳ ماه کفالت آقای حسینعلی‌خان (مالك). روز ۱۵ ربیع‌الثانی (۱۳۵۰) آقای نظام‌الدین خان مشارالدولهٔ (حکمت) بحکومت کردستان وارد گردید. شخص فاضل مورخ با اطلاع خوش اخلاقی است . پس از چند روز از ورود ایشان خبر رسید که اعلیحضرت شهریاری تشریف فرمای کردستان میشوند. ملاعبدالعزیز مفتی چند روز پیش که بکردستان آمده بود برای استقبال موکب همایونی راهی سقز شد . برحسب سابقه دوباره خانه آصف برای تشریف فرمائی موکب مبارك تهیه شده از بیرون دروازه تا ته تالار آئین بندی و تزئین گشته . درجلو شیروانی بالای تالار آیه . (فالله خیر حافظاً) با خط درشت مرقوم . و دو تا شیر و شمشیر در یمین و یسار آیه برای تکمیل محافظت نقاشی شده . تمام لوازم پذیرائی هم از همدان وارد گردید و حمام را هم تخت و داغ نمودند . و خود آصف هم با حال کسالت تا سقز باستقبال رفت . از طرف اهالی شهر بوسیله نزدیکان بارگاه همایونی بعرض میرسد که آصف از تشریف فرمائی ملوکانه بخانه او سوء استفاده مینماید و تصور کرده که اعلیحضرت برای دلجوئی و جلب رضایت او بخانه او تشریف میبرید . بنابراین تصور . همواره در مقابل دوائر دولتی و قضایای داخله شهری تمرد و سرپیچی را شعار خود ساخته . اضعاف مخارج پذیرائی راهم برمردم و رعایای بیچاره تحمیل مینماید . و بددعائی برای ذات ملوکانه فراهم آورده است . بعلاوه اهالی هم از این عطوفت ملوکانه که آصف قدر آنرا نمیداند عموماً ملول و مأیوس هستند یکنفر گندم فروش که منفور عامه است وخود اعلیحضرت کاملا بسوابق او بصیر هستند شایسته این اندازه عطوفت نیست .

سرتیپ علیخان رحیمی هم که تا سقز برای استقبال رفته بود هنگام شرف اندوزی قضایای معروضه را تصدیق و تائید مینماید. از آنجا تلگرافاً امر صادر شد که منزل رئیس قشون را برای تشریف فرمائی ملوکانه تهیه نمایند . فوراً سرهنگ مصطفی خان منصور اتومبیل بکرمانشاه فرستاد در ظرف ۲٤ ساعت تمام لوازم پذیرائی را از کرمانشاه وارد کرد و منزل را کاملا آزین بست و درجلو دروازه طاق نصرت برپا نمود عصر یکشنبه ۷ جمادی الاولی (۱۳۵۰) مطابق با ۲۸ شهریور (۱۳۱۰) موکب

مبارك شهریاری بمنزل رئیس‌قشون که در عمارت حاج سردار مکرم بود نزول اجلال فرمودند آقای وزیر جنگ وملتزمین رکاب هم درخانه آقای حاج‌خان منزل کردند صبح فردای روزورود علماواعیان‌را مطلقاً بحضوراحضارفرمودند . همه درمیان تالار صف بسته مرتباً ایستادند . اعلیحضرت‌هم ازراه ارسی حوضخانه بمیان‌تالار تشریف آوردند . بواسطه بلندی‌قد شاهانه وپستی‌ارسی سرشان کمی‌بارسی خورد . درپایه تالارجا گرفتند . آقای‌ملاعبدالعظیم مدرس که مردی‌است‌مسن وریش سفیدبصدای رسا گفتند (السلام‌علیك یاامیر المؤمنین . السلام‌علیك‌یاخلیفة الله) — اعلیحضرت با نهایت خونسردی که علامت اغبرارخاطر ملوکانه بودازصف‌علما روگردان شده . نطق‌ذیل را خطاب بحکومت‌ایراد فرمودند .

نطق ملوکانه

(دوسه مرتبه‌که من بکردستان آمده ام گویا بعضی اشخاص تصور کرده‌اند که برای دلجوئی باینجا آمده‌ام من برای دلجوئی کسی بهیچ‌جا نرفته ام من برای سرکشی‌ولایات و رسیدگی بوضعیات داخلیه مملکت گردش می‌کنم که ببینم کجا ترقی‌کرده وکجاعقب‌مانده‌است . می‌بینم‌که همه‌جاجلورفته جزکردستان که روز بروز عقب میرود. من بسوابق اوضاع کردستان اطلاع دارم وفرشهائی که سابق درکردستان بافته میشد . معروف دنیا بود . این فرش راکه دراینجازیر پای من انداخته‌اند . یقین بهترین فرشهای امروزهٔ کردستان است‌که برای تشریف فرمائی من تهیه کرده‌اند . در صورتیکه این نسبت بفرشهای سابق کردستان هیچ مناسبت ندارد وصورت‌گلیم را دارد — بااین عمارت‌که برای من تهیه شده . یقین بهترین عمارتهای امروزه‌کردستان است . درصورتیکه هیچ متناسب باوضع بنائی امروزه نیست . دومرتبه امرز من بمیان این تالار آمده‌ام هر دومرتبه سرم باین ارسی خورده است . همینطور سائر مطالب دیگرکه ازهر حیث می بینم‌کردستان عقب رفته‌است . وتمام این وضعیات تقصیر این‌طبقه است (اشاره بآصف و اعیان) تااین طبقه‌درکردستان باقی هستندکردستان اصلاح پذیرنیست . سائرطبقات‌یاعلماء چکارکنند چه‌از دستشان برمی‌آید . جز دعاگوئی وظیفه دیگری ندارند . متمولین باید مملکت را اصلاح‌کنند . بعکس متمولین اینجا عادت‌کرده‌اندکه هی پولهارا جمع‌کنند وزیر زمین بگذارند . نه‌خودشان از آن استفاده‌کنند نه‌دیگران . ومن دفعه دیگر بکردستان نخواهم آمد . تاکاملا اصلاحات‌کردستان تکمیل‌میشود)—

ناگاه آقایان حاج شیخ‌الاسلام و ملاعبدالعظیم متفقاً عرض کردند (نه انشاالله نه انشاالله) معلوم نشد که تاکید نفی بود . یا نفی نفی که مستلزم اثبات است ـ

دوپایان بیانات ملوکانه اینجانب که در رأس جمعیت وکلهٔ تالار قرار گرفته بودم . درجواب عرض کردم ـ (اعلیحضرتا ـ حضرت رسول صلوة‌الله و سلامه علیه میفرماید . خوشا حال گله که چوپانش بیدار و هشیار باشد . اهالی شاه پرست کردستان اگر راجع باصلاحات تصوری یا غفلتی کرده باشند باطمینان بیدار بودن شخص شاهنشاه مملکت است . که از بدو زمامداری تاکنون بوسیله اقدامات شاهانه و عملیات نیرومندانه و گردش و مسافرت‌های ملوکانه درس سلطنت و مملکت داری بتمام سلاطین دنیا داده و میدهند . و باداشتن همچو چوپان بیداری چه‌جای انتظار می ماند که گله باصلاحات بپردازد . یگانه آرزوی ما همانا دوام شوکت و اقبال ذات خجسته صفات ملوکانه است . که عموماً در ظل توجهات آن یگانه شاهنشاه عدیم‌النظیر آسوده و فارغ‌البال در بستر امنیت و آسایش استراحت نمائیم . پاینده باد عمرتو تا دورمشتری . ماازتو برخوریم و تواز عمر برخوری) .

اعلیحضرت باتبسمی که علامت رأفت و شفقت بود مجدداً فرمودند ـ (چوپان ازوظایف چوپانی خود غفلت نکرده . اما گله هم باید خودجنبشی داشته باشد که بچرا بپردازد) ـ

این را فرمود و بمیان اطاق تشریف بردند . وماهم مرخص شدیم ولی روح درقالب آصف واصفیان باقی نمانده بود . وبیشتر فکر آنها متوجه خاتمه امر بود که عاقبت آنها بکجا خواهد کشید ـ

صبح روز دوم موکب همایونی از کردستان حرکت فرموده متوجه کرمانشاه وشاه‌آباد شدند . واز آنجا بطهران مراجعت فرمودند . دراین بین بنا بود که آصف و حاج معتمد ووکیل‌السلطان روانه طهران شوند . قضایای نفسود پیش آمده . آقای سرتیپ علیخان شروع بتجهیزات نمود . بوسیلهٔ اینجانب هم داخل مذاکره باجعفر سلطان گردید . هرچه اینجانب کاغذ موعظه ونصیحت نوشتم مفید نیامده (رجوع بمبحث اورامان لهون) . بالاخره در اوایل رجب (۱۳۵۰) از طرف کرمانشاه و کردستان شروع باعزام قوی و عملیات نظامی شده روز ۷ رجب خود سرتیپ علی خان نیز از کردستان حرکت کرد . روز ۸ رجب خبر رسید که سرهنگ حاجی علیخان با قوای کرمانشاه حمله به پاوه برده محمدرشید بیگ پسر جعفرسلطان را در آنجا شکست داده وپاوه را متصرف شده‌است . عصر روز ۸ شعبان هم حضرت سپهبد (امیر

احمدی) واردکردستان شده صبح‌روز ۹ ازخط رزاورهسپارلهون گردید . عصرروز ۱٤ شعبان باتلفون خبرفتح نفسود باینجانب رسیدکه قوای جعفر سلطان در مقابل قوای دولتی تاب مقاومت نیاورده ازهرطرف درهم شکسته وخود جعفرسلطان هم باکسانش فوراً بخاك بین‌النهرین متواری شدند . صبح‌روز ۱۵ شعبان‌که در اداره حکومتی جشن برات وتولد حضرت حجت‌بود اینجانب درنطق تبریکیه بشارت‌فتح را بحضارابلاغ نمودم .

روز ۲۲ رمضان(۱۳۵۰)آقای سرهنگ سیداحمدخان زاویه بریاست قشون کردستان وارد،وآقای سرتیپ رحیمی بطهران مراجعت‌کردند .

شب یکشنبه ۸ شوال مطابق با ۲٤ بهمن . آقای سرهنگ مصطفی خان منصور در غیاب سرهنگ زاویه‌حسب‌الامر همایونی‌آقایان آصف اعظم و حاج معتمدووکیل‌السلطان وحاج سردار مکرم را بوسیلهٔ قـوای نظامی باداره قشونی جلب وهمه را بمنزل سرهنگ برده در آنجا اتومبیلها حاضر همه را توی اتومبیل‌گذاشته شبانه درمیان برف وهوای سرد روانهٔ طهران نمود . روسای اشرار سرحدی هم هرعده بیك ولایتی‌تبعید شده بعضی‌توقیف وبعضی‌تحت نظرواقع شدند که درنتیجه این اقدام مملکت آرام . و بلوك وسرحدات منظم‌گردید . چنین‌کنند بزرگان‌چوکرد بایا کار -

غره محرم (۱۳۵۱) آقای مشار الدوله حکمران بعنوان مرخصی بطهران رفتند. شب دوشنبه ۸صفر(۱۳۵۱) = ۲۳خرداد(۱۳۱۱) حضرت سپهبد امیراحمدی باردیگر واردکردستان شدند . بواسطه سابقهٔ آشنائی دوکلمه تبریك ورود بایشان عرض‌کردم‌ووقت برای ملاقات خواستم درجواب مراسله ذیل را مرقوم داشته بودند که مـا برای نشان دادن عوالـم روحیه ومدارج اخلاقی ایشان بقارئین محترم عین مراسله ایشان را دراینجا درج مینمائیم —

حضور حضرت مستطاب شریعتمدارملاذالانام آقای‌آیت‌الله‌دامت‌افاضاته -۱۱/۳/۱۳ بعرض عالی میرساند . مرقومـه شریف‌کـه مملو از احساسات و ملاطفت بود زیب وصول ارزانی داشت و مایـه مسرت قلبی گردید . مرقـوم رفته بود بـرای حصول ملاقات وقتی معین شود . اشتیاقی کـه بدیدار تـو دارد دل من . دل من‌داند ومن دانم زداند دل من — از زیارت آقا و استفاده ازمحضرشریف بی نهایت مشعوف و مستفیض خواهم شد . البته قلب‌محترم‌گواهی میدهد کـه عجله وشتاب اینجانب از درك فیض محضرت زیاد تر است . معهذا چون در این ساعت هواگرم است میترسم

بوجود محترم صدمه وارد شود عصر امروز ساعت چهار بعد از ظهر منتظرتشریف فرمائی و استفاده از محضرشریف میباشم زتوران بایران زایران بتور . بعشق تو پیمودم این راه‌دور (سپهبد امیر احمدی)

درموعد مقررشرف اندوزی حاصل نموده . آقای حاج خان هم حضورداشتند حضرت سپهبد فرمودند ـ (من یکنفرسرباز هستم وظیفه سربازهم راست‌گوئی‌است که درگفتار و کردار سربازی جز راستی چیز دیگر متصور نیست . راست تفنگ بسرمیدارند . راست بمیدان جنگ میروند . راست تفنگ در میکنند . راست میکشند راست کشته میشوند . مبنی بر همین یك اصل سربازی صریحاً میگویم که‌من بشخص جنابعالی قلباً ارادت دارم. وازصمیم قلب مخلص جنابعالی هستم و هیچوقت صمیمیتهای جنالی را فراموش نخواهم کرد. اگر تاکنون در قدردانی از زحمات ومساعی‌جنابعالی قصوری‌شده بواسطه سرگرمی باصلاحات بوده‌است امروز که اقتدارات دولت کاملا دراین صفحه حکمفرما است ومانع و محذوری‌بهیچوجه باقی نیست. من‌بجنابعالی‌قول واطمینان میدهم که‌قدرومنزلت واحترامات‌جنابعالی درنظردولت محفوظ است وبرای‌همه قسم‌مساعدت وجبران گذشته حاضرم)ـ

اینجانب هم‌عرض کردم که‌زحمات ومجاهدات من‌برای‌پیشرفت نیات‌ونظریات دولت فقط ازروی عقیده ووجدان بوده ومبنی بر هیچگونه امید وانتظاری نبوده است ویگانه‌آرزوی‌من همانا مزیدشوکت وعظمت‌ایران وموفقیت شخص‌اعلیحضرت پهلوی و پیشرفت‌امور ورضامندی کارکنان دولت‌است وجزاین تمناوآرزوئی‌ندارم ـ

بفاصله ۲۴ ساعت برسم بازدید. فقیرمنزل را قرین سعادت فرموده درمیان حیاط لب‌حوض نشستند وفرمودند ـ آنچه‌را که شخص‌بتواندیك رساله یایك‌مقاله بگنجاند. شعرا وعرفا دریك شعر تمام‌کرده‌اند. که‌میگویند سـ مقصود من از کعبه و بتخانه توی‌تو. مقصود توی‌کعب و بتخانه بهانه ـ مقصود اصلی‌من‌ازآمدن کردستان همانا ملاقات شخص جنابعالی واستفاده ازمحضر شریف‌میباشد. وباقی قضایا فرع این اصل‌است ـ

پس‌از طی مراسم وتعارفات معموله ازفقیر منزل ببازدید سائرآقایان‌علماء تشریف‌بردند. ودوروز بعدحرکت فرمودند ـ خیابان‌طول‌کردستان (ازمغرب‌بمشرق) ودستگاه چراغ برق بامرایشان دائر و بدستیاری آقای مشارالدوله انجام یافت ساختمان قشونی‌هم دراراضی نمیز یادگار آقای سرهنگ زاویه میباشد روز۲۲ جمادی‌الثانیه (۱۳۵۱) شیخ‌محمد جعفر حجة‌الاسلام متوفی شده. روز۸ رجب هیئت

محترم تفتیشیه که‌عبارت از آقایان ذیل‌هستند. واردکردستان شدند.

آقای سرهنگ عبدالعلیخان اعتمادمقدم	نماینده قشون
آقای مسعودخان. وداد	نماینده وزارت داخله
آقای سعیدخان. شهشهانی	نماینده وزارت عدلیه
آقای محمدخان. سرداری	نماینده وزارت مالیه
آقای اسفندیاری	نماینده تشکیلات نظمیه
آقای سلطان سیدمحمد علیخان. گلریز ـ	نماینده تشکیلات امنیه

شب یکشنبه ۱۳ رجب‌مطابق با ۲۲ عقرب آقای اعتمادالدوله وزیرمعارف واوقاف واردکردستان شدند . صبح دوشنبه ۱٤ رجب رهسپارکرمانشاه گشتند

شیخ‌شکرالله امام‌جمعه شب ۳ شنبه ۲۱ شعبان برحمت‌ایزدی پیوستند . شب‌شنبه ۱۷ رمضان شیخ‌احمد حجةالعلماء بدار بقارحلت نمودند . وشیخ عبدالله هزارکانیان هم‌در ٦ شوال درمسجد شریعتمدار متوفی گردید ـ در ۱۸ شوال کسان جعفرسلطان از بین‌النهرین بایك عده‌از (نورولی) حمله‌بهانه‌کرمله آورده افراسیاب بیگ‌دوشب هاندکرمله رامتصرف شد وسپس شکست‌خورده فرارنمود . درغره‌ذیقعده سیدیوسف خان (سالار اجلال) رئیس‌نظمیه معزول وسلطان جهان سوزی بکفالت و سرهنگ سهیلی بریاست نظمیه واردشدند . دراواخر ذیحجه سرهنگ احمدخان زاویه‌که با حال‌کسالت از نفسود برگشته بودمعزول وسرهنگ عباسخان درافشان بجای‌اووارد شد . وپس‌ازچند روزرهسپار نفسودگردید . طولی‌نکشید . پسران جعفرسلطان از چندخط هریك با بیست سی‌نفرتفنگچی بعنوان(چتگی) سربرآورده تادوفرسخی شهر آمدند و از تمام دهات پول‌و ذخیره ولوازم میگرفتند . عصر شنبه (۷) ربیع‌الاول (۱۳۵۲) =(۱۰)تیر (۱۳۱۲)آقای‌سرتیپ محمد صادقخان‌کوپال (سالار ظافر) واردوروز بعدرهسپارنفسود شدند . شب٤شنبه (۱۱)ربیع‌الاول = (۱٤) تیرآقای سرهنگ احمدخان زاویه سریعاً ازآذربایجان بسنندج وارد وصبح علی‌الطلیعه از خط‌کرمانشاه رهسپارنفسود شدند متاسفانه خبررسیدکه در(هیروی) مقارن‌یکساعت بغروب عصر (۱۲) ربیع‌الاول =(۱۵) تیر. آغه‌بیگ‌نام‌ایناخی‌شهیر به آغه‌شر از کمینگاه بایك‌گلوله خاتمه بحیات آن‌جوان نازنین‌داده است عموم‌اهالی برای‌فوت این مجسمه اخلاق‌متأثر و سوگوار شدند. عصرشنبه (۱٤)ربیع‌الاول =(۱۷)تیر . آقای سرتیپ ضرغامی‌امیر لشکرو رئیس‌کل‌امنیه مملکتی وارد ودوروز بعدروانه نفسود شدند . سپس آقای سرهنگ سیاه‌پوش بفرماندهی تیپ کردستان وارد و

سریعاً رهسپار نفسود گشتند . در قلیل مدتی خاتمه به اوضاع چته بالوی عشایر داده منطقه اورامان بحال امنیت و انتظام عودت نمود - عصر چهار شنبه (۲۷) جمادی‌الثانیه = (۲٦) مهر موکب همایونی از خط آذربایجان دوساعت بغروب مانده وارد و در اداره حکومتی (خانه‌های حاج یعقوب کلیمی) منزل فرمودند . عصر پنجشنبه دوساعت بغروب مانده علما و رؤسای دوائر و خوانین وتجار برای شرف اندوزی دعوت شده . فقهر نطق ذیل را ازطرف عموم ایراد نمودم .

نطق تبریکیه

اعلیحضرتا مقدم مبارك همایونی رااز صمیم قلب تبریك عرض میکنیم . ما شافعی مذهبان شاه پرست زیارت جمال مبارك شاهنشاهی را مایه سعادت و نشانهٔ خوشبختی میدانیم مدتها بود که ما ایرانیان ازکلیه ترقیات وسعادتها و نعمتهای دنیا عقب مانده بودیم منطقه های عشایری بشکل ملوك الطوایف سرتاسر مملکت رافرا گرفته بود . ازهرطرف امواج بدبختی وهرج ومرج و ملوك الطوایفی مارا احاطه کرده بود . از روزیکه خورشید سعادت وخوشبختی برمملکت ایران پرتو افکن شده و ما ایرانیان خوشبختانه دارای همچو شاهنشاه مقتدر عظیم الشأنی شده ایم روز بروز می بینیم با نیروی تدبیر وقدرت شمشیر و عملیات خارق العاده وضعیت ایران محیرالعقول شده است . درتمام منطقه های عشایری ونقاط سرحدی بیرق با عظمت (شیروخورشید) در نهایت فرو شکوه باهتزاز درآمده نعمت امنیت وانتظام در اعماق مملکت حکمفرما شده کلیهٔ ایالات و ولایات در تحت توجهات آن یگانه سرپرست تاجدار قدم بعرصهٔ ترقیات گذاشته . که خودی و بیگانه شوکت وعظمت ایران امروزه را ازصمیم قلب تصدیق واعتراف دارند - چهار مرتبه که موکب همایونی بشهر کردستان نزول اجلال فرموده است برأی‌العین مشاهده میکنیم که در هرمرتبه یکقسمت عمده از مفاسد ومصائب و بد بختیهای ما مرتفع و یک سلسله موجبات سعادت وخوشبختی برای ما تامین وتدارك شده است متاسفانه کردستان چون گوشه واقع شده واصلاحات اینجا یکقدری دیرتر شروع شده است باینجهة بیمورد نمیدانم که عرض کنم کردستان ازسایر ولایات یکقدری عقب مانده است - تمنا واستدعای ما اهالی کردستان از خاکپای مبارك اینست تا موقعیکه نقشه اصلاحات کردستان بطوریکه مکنون خاطرهمایونی است تکمیل میشود هرساله درضمن سر

کسی بسائر ولایات مقدم مبارك را از تشریف فرمائی بکردستان دریغ نفرمایند پس ازآنکه ما ازهر حیث راحت وآسوده شدیم . آنوقت برای عرض تشکرات ما شرف اندوز حضورمبارك میشویم . از خداوند متعال بقاء ودوام ذات همایونی را و قلبا خواستار بوده امید واریم که سالیان دراز در ظل عواطف وتوجهات آنیگانه شاهنشاه کبیر عدیم النظیر همواره نعمت شرف اندوزی حضورمبارك را بخوشی و خرمی تجدید وتکرار نمائیم .

(جواب ملوکانه) :

ـ با تبسمی که نشانه مهر وعطوفت بود فرمودند ـ ماکه در این قسمت اخیر هیچ کوتاهی نکرده ایم سالی یکمرتبه دوسال یکمرتبه باینجا آمده ایم شما هیچ نیامده اید البته شماهم بیائید که از وجود شما استفاده کنیم .

جلد سوم از آغاز سلطنت شاهنشاه جوانبخت اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایونی **محمدرضاشاه پهلوی** شروع میشود .

(الاحقر محمد مردوخ)

کریم پیرزاده

کریم پیرزاده

اوضاع عمومی سنه	۱
مقدمه	۱
بند اول طوایف سنه	۱۰
شجره مشایخ مردخی	۱۰
مشایخ مردخی	۱۰
معنی مردخ	۱۰
رشته نسب مؤلف	۱۶
برجستگان مردخی	۱۷
قضاة اورامان	۲۶
شجره موالی	۲۶
موالی اردلان	۲۶
شجره مشایخ کانی منکان	۲۹
مشایخ کانی منکانی	۲۹
سادات اردلان	۳۱
مشایخ کاکوزکریا	۳۴
شجرهٔ وزیرها	۳۶
خانواده وزیری	۳۶
شجرهٔ وکیلها	۳۸
خانواده وکیلی	۳۸
بابان	۳۹
شاهویسیان	۴۰
کلبعلی بیگیها	۴۰
کماگر	۴۱
براز	۴۱
قادریها	۴۳
میرزا شفیعیها	۴۳
رستمیها	۴۴
تیموریها	۴۵
کهزادیها	۴۵
علماء وادباء کردستان	۴۶
بند دوم جغرافیای سنه	۴۸
بلوک سنه	۵۱
عشایر سنه	۵۲
نفوس سنه	۵۳
مساجد سنه	۵۷
دارالاحسان	۵۸
پیر عمر	۶۴
دارالامان	۶۴
ناجرخاتون	۶۵
سقز	۶۶

بانه	۶۷
مریوان	۷۰
اورامان سخت	۷۲
اورامان لهون	۷۳
جوانرود	۷۸
روانسر	۸۰
کلاترزان	۸۱
کرتهٔ ورز	〃
زاورود	〃
حسن آباد	۸۲
لیلاخ و اسفندآباد ..	۸۳
سارال و هوباتو ..	۸۵
کرفتو	۸۶
خورخوره	۸۷
شجرهٔ اردلان	۸۹
امراء اردلان	۸۹
کلول بیگ	۹۱
خضر بیگ	〃
الیاس بیگ	〃
خضر بیگ دم	۹۲
امیرحسن	〃
بابلو بیگ	۹۳
منذر بیگ	〃
مامون بیگ	〃
مأمون بیگ دم	۹۴
سرخاب بیگ	۹۵
شاه طهماسب	〃
بساط بیگ	۹۸
شاه اسمعیل	〃
تیمورخان اردلان	〃
هلوخان اردلان	۱۰۰
شاه عباس	۱۰۱
خان احمدخان اردلان	۱۰۳
شاه صفی	۱۰۵
سلیمان خان اردلان	۱۰۸
شاه عباس دم	۱۰۹
کلبعلی خان	۱۱۰
خان احمدخان دم	〃
شاه سلیمان صفوی	〃
خسروخان اردلان	۱۱۱
تیمورخان آجرلو	〃
حکومت خان احمدخان مرتبه دم	۱۱۲
شاه سلطان حسین	۱۱۳
محمدخان اردلان	〃
مهرخان گرجی	〃
حسنعلی خان	۱۱۴
حسینعلی خان	〃
کیخسروبیگ لیاول	۱۱۵
عباسقلی خان اردلان	۱۱۶
خانه پاشای بابان	۱۱۹
علی خان بابان	〃
شاه طهماسب	〃
نادرشاه	〃
عباسقلی خان اردلان نوبت دم	۱۲۰

سجانویردیخان	۱۲۰
مصطفی خان	۱۲۱
سجانویردیخان نوبت دوم	〃
احمدخان اردلان	〃
عادلشاه	۱۲۳
حسنعلی خان اردلان	۱۲۴
کریمخان زند	〃
آزادخان	۱۲۷
سلیم پاشای بابَه	۱۲۸
محمدحسن خان قاجار	〃
سلیمان پاشای بابَه	۱۳۱
خسروخان اردلان نوبت دوم	۱۳۲
آقا محمدخان	۱۴۳
لطفعلی خان اردلان	۱۴۵
حسنعلی خان اردلان	۱۴۷
فتحعلی شاه	۱۴۸
امان الله خان والی	۱۴۹
خسروخان ناکام	۱۵۹
رضاقلیخان	۱۶۴
محمدشاه غازی	〃
غلامشاه خان	۱۶۹
خسروخان گرجی	۱۷۲
رضاقلیخان نوبت چهارم	۱۷۳
ناصرالدینشاه	〃
غلامشاه خان نوبت دوم	۱۷۴
فرمان همایونی	۱۷۸
شاهزاده معتمدالدوله	۱۸۶
شاهزاده مؤیدالدوله	۱۹۹
شاهزاده عمادالدوله	۲۰۰
شهاب الملک	۲۰۲
حسام السلطنه	۲۰۳
محمودخان ناصرالملک	۲۱۰
اقبال الملک	۲۱۲
شاهزاده احتشام السلطنه	۲۱۳
اقبال الملک نوبت دوم	۲۱۴
حسام الملک امیر	۲۱۷
نظام الدوله	۲۱۸
اقبال الملک نوبت سوم	۲۱۹
امیرنظام گروسی	۲۲۰
لزا نفرما	۲۲۳
حسام الملک	۲۲۴
مظفرالدینشاه	۲۲۵
امیرنظام نوبت دوم	۲۲۹
احتشام السلطنه	۲۳۰
ابوالقاسمخان ناصرالملک	〃
سالارالدوله	۲۳۲
جلال الدوله	۲۳۶
وزیرهمایون	〃
ثقة الملک	۲۳۸
انجمن صداقت	۲۴۰
محمدعلی شاه	۲۴۶
ظفرالسلطنه	〃
احمدشاه	۲۶۶
حاج امیرنظام همدانی	۲۷۵

حملہ سالار الدولہ	۲۷۸
ظفر السلطنہ نوبت دوم	۳۱۰
سردار محیی	۳۱۲
دورۂ ہرج مرج	۳۲۵
کمیتہ مجازات	۳۳۷
امیر معز گردسی	۳۵۴
شریف الدولہ (بنی آدم)	۳۶۰
کودتای سید ضیاء الدین	۳۷۷
وزارت جنگ رضا خان	۳۸۰
قایم مقام	〃
شہاب الدولہ	۳۸۱
کمیتہ نہضت ملی	۳۹۰
التزام نامہ خارجی	۳۹۱
کنفرانس جنت باغی	۳۹۴
کنفرانس پیر محمد	۳۹۶
سردار انتصار	۴۰۲
میرزا سلیمان خان	۴۰۶
سرقت کمیتہ نہضت ملی	〃
اعتلاء الملک	۴۱۴
سفیم الملک	۴۱۶
مشار الدولہ	۴۲۰

کریم پیرزاده

غلطنامه

اگر نقطه گذاریهای غلط و حروف شکسته و حرفهای افتاده را میخواستم غلطگیری کنم یک کتاب دیگر لازم بود بنویسم. ناچار این قسمت را بقریحه و ادراک خوانندگان واگذاشته. فقط بگرفتن اغلاط عمده اکتفا نمودم —

صفحه	سطر	غلت	درست	صفحه	سطر	غلت	درست
۱	۱۲	ه ری	هجری	۱۲	۲۹	نابودکردنازار	نابوکودنازار
〃	۲۵	اه	افر	۱۳	۱۷	اووامان	اورامان
۲	۱	بطو	بطور	〃	۲۲	ا ارف	اطراف
۳	۹	اخلاف	اختلاف	۱۵	۴	لغفار	الغفار
〃	〃	ذ ت	فات	〃	۲۱	ز مینه	زمینه
〃	۱۶	نمیکنتد	نمیکنند	〃	۲۳	بتبلیع	بتبلیغ
٤	۵	ا ل	نایل	۱۷	۱۱	خلغمر	خلفمر
〃	۲۱	رافت	شرافت	۱۸	۶	گفه	گفته
۷	۱	عثان	عثمان	〃	۲۱	بین	بین
۸	۹	اززانی	ارزانی	۱۹	۲۵	ز هد	بزهد
۹	۶	ارت	غارت	۲۰	۵	جما	جمال
۱۰	۲۱	قراعشام	قراء شام	۲۱	۶	یحی	یحیی
〃	۲۲	فعله	قلعه	۲۴	۴	پد	پدر
۱۱	۱	(ت)	(بت)	〃	۷	وم	دوم
۱۲	۳	ا بو	نابو	۲۶	۲۵	لاسلام	الاسلام
〃	۹	نابد	نائید	〃	۲۶	نه گف	نگفته
〃	۱۴	۱۷	۲۷	۲۷	۲۳	کره	کرده